

تذکرہ ابوالخیر
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی رحمۃ اللہ علیہ
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جلد اول



۵ ۶۲۷۶۷

فِي عِلْمِ الظُّهُورِ



آیت الله حاج سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی قدس

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی



فهرست مطالب

۲۷	مقدمه
۲۹	روش تحقیق
۳۱	زندگی نامه مؤلف
۳۱	ولادت
۳۱	هجرت به اصفهان
۳۲	هجرت به نجف اشرف
۳۲	در محضر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی
۳۳	بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس
۳۳	انتقال به تهران
۳۴	زهد و تقوا
۳۴	رفتن در پی مأموریت و تشرّف به محضر امام زمان (عج)
۳۶	صدای گریه می شنیدم ، اما کسی را نمی دیدم!
۳۷	سیادت آیت الله میرجهانی
۴۱	آثار قلمی
۴۷	درگذشت

جزء اول

کتاب نوائب الدهور در آثار و علائم ظهور / ۵۱

- ۵۱ پیش نوشت کتاب
- ۵۷ تاریخ ولادت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]
- ۵۷ مقدمه
- ۵۸ تاریخ مختصری از حالات امام زمان علیه السلام
- ۶۲ در بیان ایراد و جواب دو شبهه سخیفه در این مقدمه
- ۶۳ دلیل عقلی بر طول عمر و بقای وجود مقدس امام زمان علیه السلام
- ۶۴ علت دوام و بقای بشر
- ۶۵ طبیعت بهشت و اهل آن
- ۶۶ معتدل حقیقی دوام دارد
- ۶۷ اقسام اعتدالات
- ۶۹ مزاج انسان اعدل الامزجه است
- ۶۹ دلیل نقلی بر طول عمر امام زمان علیه السلام
- ۷۰ نام های بعضی از معمرین که در روی زمین عمر کردند
- ۷۲ از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی است
- ۷۶ برهان وجدانی بر اثبات طول عمر
- ۷۶ و بقای وجود امام زمان علیه السلام
- ۷۸ تمهید مقدمه برای جواب اعتراض کننده به غیبت امام زمان علیه السلام
- ۸۰ مردم به اعتباراتی بر سه دسته اند
- ۸۰ وظیفه داعی الی الله نسبت به دو دسته
- ۸۶ بعضی از حکمت هایی که در غیبت امام زمان علیه السلام است
- ۸۷ حکم و مصالح اعمال هر یک از ائمه بعد از دیگری

۹۱	سرّ غیبت امام زمان - عَجَل الله فرجه -
۹۳	علّت غیبت ولی عصر - عَجَل الله فرجه -
۹۴	امام زمان <small>علیه السلام</small> شیعیان را به خود وانمی گذارد
۹۵	غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> مانع از افاضه فیض به شیعیان نمی باشد
۹۷	گفتار در بیان علائم ظهور آن جناب
۹۷	علامات ظهور اجمالاً
۹۷	اقسام علامات ظهور
۹۸	بخش اول: در بیان اجمالی علامات ظهور و با عدم رعایت ترتیب
۱۲۱	بخش دوم: در بیان آیات مؤوله که مُشعر بر علامات ظهور است
۱۲۱	۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵
۱۲۳	۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹
۱۲۵	۳. حدیث دیگر
۱۲۵	۴. سوره نساء، آیه ۴۷
۱۲۷	۵. سوره انعام، آیه ۲
۱۲۷	۶. سوره انعام، آیه ۳۷
۱۲۸	۷. سوره انعام، آیه ۶۵
۱۳۰	۸. سوره یونس، آیه ۲۴
۱۳۲	۹. سوره یونس، آیه ۳۵
۱۳۳	۱۰. سوره الرعد، آیه ۱۳
۱۳۴	۱۱. سوره رعد، آیه ۳۱
۱۳۵	۱۲. سوره نحل، آیه ۴۵-۴۷
۱۳۶	۱۳. سوره بنی اسرائیل، آیه ۶
۱۳۷	۱۴. سوره نمل، آیه ۸۲
۱۳۸	۱۵. سوره عنکبوت، آیه ۱-۲

- ۱۳۹..... ۱۶. سورة نور، آیه ۵۵.....
- ۱۴۰..... ۱۷. سورة سبأ، آیه ۵۱-۵۲.....
- ۱۴۳..... ۱۸. سورة حم سجدة، آیه ۱۵.....
- ۱۴۳..... ۱۹. سورة حم سجدة، آیه ۵۳.....
- ۱۴۴..... ۲۰. سورة شعراء، آیه ۴.....
- ۱۴۷..... ۲۱. سورة ق، آیه ۴۱ و ۴۲.....
- ۱۴۸..... ۲۲. سورة معارج، آیه ۱.....
- ۱۴۹..... بخش سوم: در اخبار ماثوره از پیغمبر ﷺ از طرق خاصه و عامه.....
- ۱۴۹..... حدیث اول.....
- ۱۵۰..... حدیث دوم.....
- ۱۵۰..... حدیث سوم.....
- ۱۵۱..... حدیث چهارم.....
- ۱۵۲..... حدیث پنجم.....
- ۱۵۳..... حدیث ششم.....
- ۱۵۳..... حدیث هفتم.....
- ۱۵۴..... حدیث هشتم.....
- ۱۵۴..... حدیث نهم.....
- ۱۵۵..... حدیث دهم.....
- ۱۵۵..... حدیث یازدهم.....
- ۱۵۶..... حدیث دوازدهم.....
- ۱۵۶..... حدیث سیزدهم.....
- ۱۵۷..... حدیث چهاردهم.....
- ۱۵۷..... حدیث پانزدهم.....
- ۱۵۸..... حدیث شانزدهم.....

۱۵۸.....	حدیث ہفدہم
۱۵۹.....	حدیث ہجدہم
۱۶۱.....	حدیث نوزدہم
۱۶۱.....	حدیث بیستم
۱۶۲.....	حدیث بیست و یکم
۱۶۲.....	حدیث بیست و دوم
۱۶۳.....	حدیث بیست و سوم
۱۶۴.....	حدیث بیست و چہارم
۱۶۴.....	حدیث بیست و پنجم
۱۶۵.....	حدیث بیست و ششم
۱۶۵.....	حدیث بیست و ہفتم
۱۶۶.....	حدیث بیست و ہشتم
۱۶۶.....	حدیث بیست و نہم
۱۶۷.....	حدیث سی ام
۱۶۷.....	حدیث سی و یکم
۱۶۸.....	حدیث سی و دوم
۱۶۸.....	حدیث سی و سوم
۱۷۰.....	حدیث سی و چہارم
۱۷۲.....	حدیث سی و پنجم
۱۷۲.....	حدیث سی و ششم
۱۷۳.....	حدیث سی و ہفتم
۱۷۴.....	حدیث سی و ہشتم
۱۷۵.....	حدیث سی و نہم
۱۷۵.....	حدیث چہلم
۱۷۸.....	حدیث چہل و یکم

- ١٧٩..... حدیث چهل و دوم
- ١٨٠..... حدیث چهل و سوم
- ١٨١..... حدیث چهل و چهارم
- ١٨١..... حدیث چهل و پنجم
- ١٨١..... حدیث چهل و ششم
- ١٨٢..... حدیث چهل و هفتم
- ١٨٢..... حدیث چهل و هشتم
- ١٨٣..... حدیث چهل و نهم
- ١٨٤..... حدیث پنجاهم
- ١٨٤..... حدیث پنجاه و یکم
- ١٨٥..... حدیث پنجاه و دوم
- ١٨٥..... حدیث پنجاه و سوم
- ١٨٦..... حدیث پنجاه و چهارم
- ١٨٦..... حدیث پنجاه و پنجم
- ١٨٧..... حدیث پنجاه و ششم
- ١٨٨..... حدیث پنجاه و هفتم
- ١٨٨..... حدیث پنجاه و هشتم
- ١٨٩..... حدیث پنجاه و نهم
- ١٩٠..... حدیث شصتم
- ١٩٠..... حدیث شصت و یکم
- ١٩١..... حدیث شصت و دوم
- ١٩٢..... حدیث شصت و سوم
- ١٩٣..... حدیث شصت و چهارم
- ١٩٤..... حدیث شصت و پنجم
- ١٩٤..... حدیث شصت و ششم

۱۹۵	حدیث شصت و هفتم
۱۹۶	حدیث شصت و هشتم
۱۹۶	حدیث شصت و نهم
۱۹۷	حدیث هفتادم
۱۹۷	حدیث هفتاد و یکم
۱۹۸	حدیث هفتاد و دوم
۱۹۸	حدیث هفتاد و سوم
۱۹۹	حدیث هفتاد و چهارم
۱۹۹	حدیث هفتاد و پنجم
۲۰۰	حدیث هفتاد و ششم
۲۰۰	حدیث هفتاد و هفتم
۲۰۱	حدیث هفتاد و هشتم
۲۰۱	حدیث هفتاد و نهم
۲۰۲	حدیث هشتادم
۲۰۳	حدیث هشتاد و یکم
۲۰۴	حدیث هشتاد و دوم
۲۰۵	حدیث هشتاد و سوم
۲۰۵	حدیث هشتاد و چهارم
۲۰۷	حدیث هشتاد و پنجم
۲۰۷	حدیث هشتاد و ششم
۲۰۸	حدیث هشتاد و هفتم
۲۰۹	حدیث هشتاد و هشتم
۲۱۰	حدیث هشتاد و نهم
۲۱۰	حدیث نودم
۲۱۲	حدیث نود و یکم

- ٢١٦..... حديث نود و دودوم
- ٢٢٣..... حديث نود و سوم
- ٢٣٢..... حديث نود و چهارم
- ٢٣٥..... حديث نود و پنجم
- ٢٣٩..... حديث نود و ششم
- ٢٤٠..... حديث نود و هفتم
- ٢٤١..... حديث نود و هشتم
- ٢٤٣..... حديث نود و نهم
- ٢٤٤..... حديث صد
- ٢٤٥..... حديث صد و يكم
- ٢٤٥..... حديث صد و دوم
- ٢٤٦..... حديث صد و سوم
- ٢٤٦..... حديث صد و چهارم
- ٢٤٧..... حديث صد و پنجم
- ٢٤٨..... حديث صد و ششم
- ٢٤٨..... حديث صد و هفتم
- ٢٤٩..... حديث صد و هشتم
- ٢٥٠..... حديث صد و نهم
- ٢٥١..... حديث صد و دهم
- ٢٥١..... حديث صد و يازدهم
- ٢٥٢..... حديث صد و دوازدهم
- ٢٥٣..... حديث صد و سيزدهم
- ٢٥٣..... حديث صد و چهاردهم
- ٢٥٤..... حديث صد و پانزدهم
- ٢٥٥..... حديث صد و شانزدهم

۲۵۶	حدیث صد و هفدهم
۲۵۷	حدیث صد و هجدهم
۲۵۸	حدیث صد و نوزدهم
۲۵۸	حدیث صد و بیستم
۲۵۹	حدیث صد و بیست و یکم
۲۵۹	حدیث صد و بیست و دوم
۲۶۰	حدیث صد و بیست و سوم
۲۶۱	حدیث صد و بیست و چهارم
۲۶۲	حدیث صد و بیست و پنجم
۲۶۲	حدیث صد و بیست و ششم
۲۶۳	حدیث صد و بیست و هفتم
۲۶۴	حدیث صد و بیست و هشتم
۲۶۴	حدیث صد و بیست و نهم
۲۶۵	حدیث صد و سی ام
۲۶۵	حدیث صد و سی و یکم
۲۶۶	حدیث صد و سی و دوم
۲۶۶	حدیث صد و سی و سوم
۲۶۷	حدیث صد و سی و چهارم
۲۶۷	حدیث صد و سی و پنجم
۲۶۸	حدیث صد و سی و ششم
۲۶۸	حدیث صد و سی و هفتم
۲۶۹	حدیث صد و سی و هشتم
۲۶۹	حدیث صد و سی و نهم
۲۷۰	حدیث صد و چهلم
۲۷۱	حدیث صد و چهل و یکم

- ٢٧١ حديث صد و چهل و دوم
- ٢٧٢ حديث صد و چهل و سوم
- ٢٧٢ حديث صد و چهل و چهارم
- ٢٧٢ حديث صد و چهل و پنجم
- ٢٧٣ حديث صد و چهل و ششم
- ٢٧٤ حديث صد و چهل و هفتم
- ٢٧٥ حديث صد و چهل و هشتم
- ٢٧٦ حديث صد و چهل و نهم
- ٢٧٨ حديث صد و پنجاهم
- ٢٧٩ حديث صد و پنجاه و يكم
- ٢٨٠ حديث صد و پنجاه و دوم
- ٢٨٢ حديث صد و پنجاه و سوم
- ٢٨٣ حديث صد و پنجاه و چهارم
- ٢٨٤ حديث صد و پنجاه و پنجم
- ٢٨٤ حديث صد و پنجاه و ششم
- ٢٨٦ حديث صد و پنجاه و هفتم
- ٢٨٦ حديث صد و پنجاه و هشتم
- ٢٨٩ حديث صد و پنجاه و نهم
- ٢٩٠ حديث صد و شصتم
- ٢٩١ حديث صد و شصت و يكم
- ٢٩١ حديث صد و شصت و دوم
- ٢٩٢ حديث صد و شصت و سوم
- ٢٩٢ حديث صد و شصت و چهارم
- ٢٩٣ حديث صد و شصت و پنجم
- ٢٩٤ حديث صد و شصت و ششم

۲۹۴.....	حدیث صد و شصت و هفتم
۲۹۵.....	حدیث صد و شصت و هشتم
۲۹۵.....	حدیث صد و شصت و نهم
۲۹۶.....	حدیث صد و هفتادم
۲۹۶.....	حدیث صد و هفتاد و یکم
۲۹۷.....	حدیث صد و هفتاد و دوم
۲۹۸.....	حدیث صد و هفتاد و سوم
۲۹۸.....	حدیث صد و هفتاد و چهارم
۲۹۹.....	حدیث صد و هفتاد و پنجم
۳۰۰.....	حدیث صد و هفتاد و ششم
۳۰۰.....	حدیث صد و هفتاد و هفتم
۳۰۰.....	حدیث صد و هفتاد و هشتم
۳۰۲.....	حدیث صد و هفتاد و نهم
۳۰۴.....	حدیث صد و هشتادم
۳۰۵.....	حدیث صد و هشتاد و یکم
۳۰۵.....	حدیث صد و هشتاد و دوم
۳۰۶.....	حدیث صد و هشتاد و سوم
۳۰۷.....	حدیث صد و هشتاد و چهارم
۳۰۸.....	حدیث صد و هشتاد و پنجم
۳۰۸.....	حدیث صد و هشتاد و ششم
۳۰۸.....	حدیث صد و هشتاد و هفتم
۳۰۹.....	حدیث صد و هشتاد و هشتم
۳۱۰.....	حدیث صد و هشتاد و نهم
۳۱۰.....	حدیث صد و نودم
۳۱۱.....	حدیث صد و نود و یکم

- ٣١٢..... حدیث صد و نود و دو م
- ٣١٢..... حدیث صد و نود و سوم
- ٣١٣..... حدیث صد و نود و چهارم
- ٣١٣..... حدیث صد و نود و پنجم
- ٣١٤..... حدیث صد و نود و ششم
- ٣١٤..... حدیث صد و نود و هفتم
- ٣١٥..... حدیث صد و نود و هشتم
- ٣١٦..... حدیث صد و نود و نهم
- ٣١٦..... حدیث دویست م
- ٣١٦..... حدیث دویست و یکم
- ٣١٧..... حدیث دویست و دو م
- ٣١٨..... حدیث دویست و سوم
- ٣١٩..... حدیث دویست و چهارم
- ٣٢٠..... حدیث دویست و پنجم
- ٣٢٤..... حدیث دویست و ششم
- ٣٣٤..... حدیث دویست و هفتم
- ٣٣٦..... حدیث دویست و هشتم
- ٣٣٦..... حدیث دویست و نهم
- ٣٣٧..... حدیث دویست و دهم
- ٣٣٧..... حدیث دویست و یازدهم
- ٣٣٨..... حدیث دویست و دوازدهم
- ٣٣٩..... حدیث دویست و سیزدهم
- ٣٣٩..... حدیث دویست و چهاردهم
- ٣٤٠..... حدیث دویست و پانزدهم
- ٣٤٠..... حدیث دویست و شانزدهم

۳۴۱ حدیث دویست و هفدهم
۳۴۲ حدیث دویست و هیجدهم
۳۵۵ تشریح بعضی از نکات خبر
۳۵۸ حدیث دویست و نوزدهم
۳۵۸ حدیث دویست و بیستم
۳۵۹ حدیث دویست و بیست و یکم
۳۶۰ حدیث دویست و بیست و دوم

۳۶۲ بخش چهارم: در اخبار علویّه راجعه به علائم آخرالزمان
۳۶۲ ۱ / حدیث دویست و بیست و سوم
۳۶۲ ۲ / حدیث دویست و بیست و چهارم
۳۶۳ ۳ / حدیث دویست و بیست و پنجم
۳۶۳ ۴ / حدیث دویست و بیست و ششم
۳۶۴ ۵ / حدیث دویست و بیست و هفتم
۳۶۴ ۶ / حدیث دویست و بیست و هشتم
۳۶۵ ۷ / حدیث دویست و بیست و نهم
۳۶۶ ۸ / حدیث دویست و سی ام
۳۶۶ ۹ / حدیث دویست و سی و یکم
۳۶۶ ۱۰ / حدیث دویست و سی و دوم
۳۶۷ ۱۱ / حدیث دویست و سی و سوم
۳۶۸ ۱۲ / حدیث دویست و سی و چهارم
۳۶۹ ۱۳ / حدیث دویست و سی و پنجم
۳۷۰ ۱۴ / حدیث دویست و سی و ششم
۳۷۰ ۱۵ / حدیث دویست و سی و هفتم

- ۳۷۱ ۱۶ / حدیث دویست و سی و هشتم
- ۳۷۱ ۱۷ / حدیث دویست و سی و نهم
- ۳۷۳ ۱۸ / حدیث دویست و چہلم
- ۳۷۷ ۱۹ / حدیث دویست و چہل و یکم
- ۳۸۰ ۲۰ / حدیث دویست و چہل و دوم
- ۳۸۲ ۲۱ / حدیث دویست و چہل و سوم
- ۳۸۳ ۲۲ / حدیث دویست و چہل و چہارم
- ۳۸۴ ۲۳ / حدیث دویست و چہل و پنجم
- ۳۹۲ ۲۴ / حدیث دویست و چہل و ششم
- ۴۰۱ ۲۵ / حدیث دویست و چہل و ہفتم
- ۴۰۴ ۲۶ / حدیث دویست و چہل و هشتم
- ۴۱۱ ۲۷ / حدیث دویست و چہل و نهم
- ۴۱۳ ۲۸ / حدیث دویست و پنجاہم
- ۴۱۶ ۲۹ / حدیث دویست و پنجاہ و یکم
- ۴۱۹ ۳۰ / حدیث دویست و پنجاہ و دوم
- ۴۲۴ ۳۱ / حدیث دویست و پنجاہ و سوم
- ۴۲۷ ۳۲ / حدیث دویست و پنجاہ و چہارم
- ۴۳۰ ۳۳ / حدیث دویست و پنجاہ و پنجم
- ۴۳۲ ۳۴ / حدیث دویست و پنجاہ و ششم
- ۴۳۳ ۳۵ / حدیث دویست و پنجاہ و ہفتم
- ۴۳۴ ۳۶ / حدیث دویست و پنجاہ و هشتم
- ۴۳۶ ۳۷ / حدیث دویست و پنجاہ و نهم
- ۴۳۷ ۳۸ / حدیث دویست و شصت
- ۴۳۸ ۳۹ / حدیث دویست و شصت و یکم

جزء دوم کتاب

نوائب الدهور در علامات ظهور حجت منتظر علیه السلام

۳	پیش‌نوشت و اشعار مؤلف
۴	قصیده مولودیة حضرت ابی‌عبدالله <small>علیه السلام</small>
۵	۲۶۲ / حدیث چهلیم از بخش چهارم در احادیث علویة
۲۳	۲۶۳ / حدیث چهل و یکم
۱۳۴	تنبیه و تشریح
۱۳۴	در پیرامون دجال
۱۳۶	گفتار جاماسب راجع به دجال
۱۳۷	طالع آن‌که صفت عیسی دارد
۱۳۸	پایان کلمات جاماسب در این موضوع
۱۳۹	خلاصه سخن
۱۴۰	۲۶۴ / حدیث چهل و دوم
۱۴۱	نکته جالب توجه
۱۸۲	۲۶۶ / حدیث چهل و سوم
۱۸۹	۲۶۶ / حدیث چهل و چهارم
۱۹۳	۲۶۷ / حدیث چهل و پنجم
۱۹۴	۲۶۸ / حدیث چهل و ششم
۱۹۹	۲۶۹ / [حدیث] چهل و هفتم
۲۰۱	۲۷۰ / [حدیث] چهل و هشتم
۲۰۱	۲۷۱ / [حدیث] چهل و نهم
۲۰۶	۲۷۲ / حدیث پنجاهم
۲۰۸	۲۷۳ / حدیث پنجاه و یکم

- ٢١٠ / ٢٧٤ حديث پنجاه و دوم
- ٢١٣ / ٢٧٥ حديث پنجاه و سوم
- ٢١٣ / ٢٧٦ حديث پنجاه و چهارم
- ٢١٤ / ٢٧٧ حديث پنجاه و پنجم
- ٢١٥ / ٢٧٨ حديث پنجاه و ششم
- ٢١٧ / ٢٧٩ حديث پنجاه و هفتم
- ٢١٨ / ٢٨٠ حديث پنجاه و هشتم
- ٢١٩ / ٢٨١ حديث پنجاه و نهم
- ٢٢٠ / ٢٨٢ حديث شصت
- ٢٢٢ / ٢٨٣ حديث شصت و یکم
- ٢٢٤ / ٢٨٤ حديث شصت و دوم
- ٢٢٥ / ٢٨٥ حديث شصت و سوم
- ٢٢٦ / ٢٨٦ حديث شصت و چهارم
- ٢٢٧ / ٢٨٧ حديث شصت و پنجم
- ٢٢٨ / ٢٨٨ حديث شصت و ششم
- ٢٢٨ / ٢٨٩ حديث شصت و هفتم
- ٢٢٩ / ٢٩٠ حديث شصت و هشتم
- ٢٢٩ / ٢٩١ حديث شصت و نهم
- ٢٣٠ / ٢٩٢ حديث هفتاد
- ٢٣٠ / ٢٩٣ حديث هفتاد و یکم
- ٢٣١ / ٢٩٤ حديث هفتاد و دوم
- ٢٣٢ / ٢٩٥ حديث هفتاد و سوم
- ٢٣٢ / ٢٩٦ حديث هفتاد و چهارم
- ٢٣٩ / ٢٩٧ حديث هفتاد و پنجم
- ٢٤٤ / ٢٩٨ حديث هفتاد و ششم

- ۲۴۹ / حدیث هفتاد و هفتم ۲۴۵
- ۳۰۰ [حدیث] هفتاد و هشتم ۲۴۸
- ۳۰۱ [حدیث] هفتاد و نهم ۲۵۰
- ۳۰۲ / حدیث هشتادم ۲۵۱
- ۳۰۳ / حدیث هشتاد و یکم ۲۵۱
- ۳۰۴ / حدیث هشتاد و دوم ۲۵۴
- ۳۰۵ [حدیث] هشتاد و سوم ۲۵۶
- ۳۰۶ [حدیث] هشتاد و چهارم ۲۵۶
- ۳۰۷ [حدیث] هشتاد و پنجم ۲۵۸
- ۳۰۸ [حدیث] هشتاد و ششم ۲۶۰
- ۳۰۹ [حدیث] هشتاد و هفتم ۲۶۸
- ۳۱۰ [حدیث] هشتاد و هشتم ۲۷۲
- ۳۱۱ / حدیث هشتاد و نهم ۲۷۴
- ۳۱۲ / حدیث نودم ۲۷۵
- بخش پنجم: در اخبار حسنیّه و حسینیه و سجّادیه ۳۰۵
- ۳۱۳ / قسمت اول از بخش پنجم، حدیث اول ۳۰۵
- ۳۱۴ / حدیث دوم ۳۰۷
- ۳۱۵ / حدیث سوم ۳۰۸
- قسمت دوم از بخش پنجم ۳۰۹
- ۳۱۶ / حدیث اول ۳۰۹
- ۳۱۷ / حدیث دوم ۳۱۰
- قسمت سوم از بخش پنجم ۳۱۶
- ۳۱۸ / حدیث اول ۳۱۶
- ۳۱۹ / حدیث دوم ۳۱۷

- ٣١٨ / ٣٢٠ حديث سوم
- ٣١٨ / ٣٢١ حديث چهارم
- ٣١٩ / ٣٢٢ حديث پنجم
- ٣٢٠ بخش ششم: در احاديث باقریه
- ٣٢٠ / ٣٢٣ حديث اول
- ٣٢٤ / ٣٢٤ حديث دوم
- ٣٢٧ / ٣٢٥ حديث سوم
- ٣٢٨ / ٣٢٦ حديث چهارم
- ٣٢٨ / ٣٢٧ حديث پنجم
- ٣٢٩ / ٣٢٨ حديث ششم
- ٣٣٠ / ٣٢٩ حديث هفتم
- ٣٣٠ / ٣٣٠ حديث هشتم
- ٣٣١ / ٣٣١ حديث نهم
- ٣٣١ / ٣٣٢ حديث دهم
- ٣٣٢ / ٣٣٣ حديث يازدهم
- ٣٣٨ / ٣٣٤ حديث دوازدهم
- ٣٣٩ / ٣٣٥ حديث سيزدهم
- ٣٤٠ / ٣٣٦ حديث چهاردهم
- ٣٤١ / ٣٣٧ حديث پانزدهم
- ٣٤٣ / ٣٣٨ حديث شانزدهم
- ٣٤٣ / ٣٣٩ حديث هفدهم
- ٣٤٥ / ٣٤٠ حديث هجدهم
- ٣٤٦ / ٣٤١ حديث نوزدهم
- ٣٤٨ / ٣٤٢ حديث بيستم

۳۴۳	حدیث بیست و یکم
۳۴۴	حدیث بیست و دوم
۳۴۵	حدیث بیست و سوم
۳۴۶	حدیث بیست و چهارم
۳۴۷	حدیث بیست و پنجم
۳۴۸	حدیث بیست و ششم
۳۴۹	حدیث بیست و هفتم
۳۵۰	حدیث بیست و هشتم
۳۵۱	حدیث بیست و نهم
۳۵۲	حدیث سی ام
۳۵۳	حدیث سی و یکم
۳۵۴	حدیث سی و دوم
۳۵۵	حدیث سی و سوم
۳۵۶	حدیث سی و چهارم
۳۵۷	حدیث سی و پنجم
۳۵۸	حدیث سی و ششم
۳۵۹	حدیث سی و هفتم
۳۶۰	حدیث سی و هشتم
۳۶۱	حدیث سی و نهم
۳۶۲	حدیث چهل و یکم
۳۶۳	حدیث چهل و دو
۳۶۴	حدیث چهل و سه
۳۶۵	حدیث چهل و چهار
۳۶۶	حدیث چهل و پنج
۳۶۷	حدیث چهل و شش
۳۶۸	حدیث چهل و هفت
۳۶۹	حدیث چهل و هشت
۳۷۰	حدیث چهل و نهم
۳۷۱	حدیث چهل و ده
۳۷۲	حدیث چهل و یازده
۳۷۳	حدیث چهل و بیست
۳۷۴	حدیث چهل و بیست و یک
۳۷۵	حدیث چهل و بیست و دو
۳۷۶	حدیث چهل و بیست و سه
۳۷۷	حدیث چهل و بیست و چهار
۳۷۸	حدیث چهل و بیست و پنج
۳۷۹	حدیث چهل و بیست و شش
۳۸۰	حدیث چهل و بیست و هفت
۳۸۱	حدیث چهل و بیست و هشت
۳۸۲	حدیث چهل و بیست و نهم
۳۸۳	حدیث چهل و سی
۳۸۴	حدیث چهل و سی و یک
۳۸۵	حدیث چهل و سی و دو
۳۸۶	حدیث چهل و سی و سه
۳۸۷	حدیث چهل و سی و چهار
۳۸۸	حدیث چهل و سی و پنج
۳۸۹	حدیث چهل و سی و شش
۳۹۰	حدیث چهل و سی و هفت
۳۹۱	حدیث چهل و سی و هشت
۳۹۲	حدیث چهل و سی و نهم
۳۹۳	حدیث چهل و سی و ده
۳۹۴	حدیث چهل و سی و یازده
۳۹۵	حدیث چهل و سی و بیست
۳۹۶	حدیث چهل و سی و بیست و یک
۳۹۷	حدیث چهل و سی و بیست و دو
۳۹۸	حدیث چهل و سی و بیست و سه
۳۹۹	حدیث چهل و سی و بیست و چهار

مقدمه

سخن گفتن از وجود گرانقدری که عالم و آدم در انتظار اوست برآستی دشوار است. با این حال عده‌ای گستاخی کرده، به رسمی ناخوشایند بی آن که از کمترین دانش لازم برخوردار باشند در هر محفل و بر هر سرکوی و برزن در این باره داد سخن می‌دهند. در این میان حقیقت را می‌بینی که به مسلخ رفته و به خاک افکنده می‌شود. سلايق مختلف را می‌بینی که علائم ظهور نازنین‌ترین چهره هستی و نشانه‌های یارانش را بی‌محابا بر شخصیت‌های ناپایدار دنیا منطبق می‌کنند، بی‌توجه به این که:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

در این میان جاهلان را می‌بینی که بر کرسی‌های دانش و بینش تکیه زده،^۱ و عالمان راستین را که گوشه‌نشین شده و زبان درکشیده‌اند و ندای درونشان خطاب می‌دارد: ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول زین هواهای عفن وین آب‌های ناگوار؟
خوش‌نیتان ناآگاه در طلب نشانه‌های ظهور موعود ادیان، به هر گوشه سری می‌زنند و از هر که می‌رسد نشانی می‌گیرند، اما:

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند
هزار نکته باریک‌تر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

۱. «بأرض عالمها ملجَم، وجاهلها مکرم»، نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۲.

به هر حال ، آخرین منزل سالک واقعی این است که در محضر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام زانوی ادب بر زمین زند ، تا راهش بنمایند و سرگشتگان این وادی را دست گیرند .

صاحبان این قلم که باز هم توفیق رفیق راهشان گشته ، در حدّ توان تلاش نموده‌اند که با تحقیق و تهذیب ، غبار سالیان را از کتاب گرانسنگ « نوائب الدهور في علامات الظهور » ، تألیف مرحوم علامه سید حسن میرجهانی بردارند و اثری ماندگار درباره امام مهدی علیه السلام و علامات ظهور آن موعود هستی ، تقدیم تشنگان حقیقت جوی کنند تا بر اساس آیات و روایات به پرسش‌های مطرح شده در این موضوع پاسخ‌های بیشتری به علاقمندان ارائه گردد .

مرحوم میرجهانی از دل سوختگان خاندان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و در تحقیق و تفحص در آیات و روایات نیز جزء عالمان شناخته شده این مکتب است ، و کتاب « نوائب الدهور في علامات الظهور » ایشان از تألیفات نادر و بسیار ارزشمند در حوزه معارف مهدوی بشمار می‌رود .

از درگاه لایزال ربوبی عاجزانه تمنا داریم که این کتاب را فتح بابی برای بحث‌های عالمانه در این باب قرار دهد .

در پایان تمام تلاشی را که در این مسیر مصروف داشته‌ایم به محضر ارجمند اعلی حضرت وجود و خداوندگار جود ، مولا و مقتدایمان ، صاحب عصر و زمان تقدیم داشته و دردمندانه عرضه می‌داریم :

﴿ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِيضَاعٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴾^۱

نمیه شعبان ۱۴۳۲

۱. سورة يوسف، آیه ۸۸.

روش تحقیق

۱. با توجه به ضرورتی که برای ارائه مطلوب آثار گرانقدر دانشمندان مسلمان و مخصوصاً در راستای پاسخگویی به سؤالات آحاد جامعه درباره موضوعاتی اینچنینی احساس می‌گردید در گام نخست حروفچینی کتاب در دستور کار قرار گرفت.
۲. پس از انجام این مرحله تمام متن حروفچینی شده واو به واو با تنها نسخه کتاب که در چاپ قبل به خط خود مؤلف رحمته الله علیه نگاشته شده بود مقابله گردید تا از هرگونه تصحیح قیاسی اجتناب شود.
۳. قدم بعدی مقابله آیات، احادیث و مطالبی بود که جناب ایشان در متن کتاب آورده بودند. این امر که باید در تحقیق کتاب‌ها بسیار جدی‌تر از آنچه هست تعقیب گردد، با توجه به اشتها مؤلف به اعتماد بر حافظه خود ضروری‌تر از هر عمل دیگری به نظر می‌رسید.
۴. آنچه امروزه در مجامع علمی حوزوی و دانشگاهی مدّ نظر قرار گرفته و بصورتی جدی دنبال می‌شود ارجاع به مصادر متعدّد است. این کار اگر توسط محققان بزرگوار آثار مذهبی نیز سرلوحه فرایند تحقیق قرار گیرد بدون شک بسیاری از ابهامات موجود را مرتفع ساخته و می‌تواند اتهامات بسیاری را از دامان پاک اندیشمندان مکتب راستین تشیع بزدايد. از این رو برای یافتن مصادر هر مطلب تا

آن جا که مقدور بود از هیچ کوششی کوتاهی نشده و علاوه بر نرم افزارهای موجود به کتابخانه‌های خصوصی و عمومی متعددی مراجعه گردید، که همین جا فرصت را غنیمت شمرده و از همه عزیزانی که از بذل لطف در این جهت دریغ نمودند سپاس بعمل می‌آید. طبعاً نبودن نشانی ذیل یک مطلب نشان‌دهنده عدم توفیق در دستیابی به منابع آن است.

برای انعکاس نشانی مطالب ابتدا شماره مجلد و صفحه مصدر اصلی آورده شده و سایر منابع نیز مطابق روش معمول بر اساس تاریخ وفات مؤلفین قرار گرفته‌اند. ۵. آخرین مرحله استخراج فهرست‌های فنی کتاب اعم از شماره اعلام و اماکن و... موجود در کتاب بود که برای مراجعین محترم کمکی بزرگ محسوب می‌شود.

در پایان باید توجه داشت که علیرغم مرور چندین و چند باره متن باز هم اغلاطی در آن وجود خواهند داشت که به نظر گریز ناپذیرند. دیگر آن که از علائم نگارشی و ویرایشی در درجه اول برای روان‌تر شدن متن استفاده شده. این نکته مهم از آن جهت بیان شد که دوستانی که خود را در چنبر برخی قواعد گرفتار کرده‌اند با سبک ما در این کتاب راحت‌تر کنار بیایند.

تذکر: نکته‌ای که نباید از آن درگذشت پاسخ به سؤالی است که غالباً از سوی بسیاری از متدینین مطرح می‌شود که: چطور با وجود عدم رضایت نگارنده اقدام به حروفچینی این کتاب شد؟ در پاسخ باید دانست: اولاً مرحوم مصنف خود به برخی از دوستانشان که بحمد الله در قید حیات‌اند ابراز داشته بودند که علت این منع پرهیز از غلط‌هایی است که ممکن است در ضمن کار بروز کند^۱ و ثانیاً این کار پس از جلب رضایت وصی آن مرحوم صورت پذیرفت، ثالثاً جهت اطمینان بیشتر در این باره اقدام به استفتاء از محضر یکی از مراجع عظام تقلید گردید که با پاسخ مثبت ایشان روبرو شدیم.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

۱. طبعاً این نگرانی ایشان با مراجعات فراوان به قرآن کریم و مصادر کتاب و نمونه‌خوانی‌های مکرر خود به خود مرتفع گردیده یا به حداقل رسید.

زندگی نامه مؤلف

ولادت

آیت الله حاج سید محمد حسن، فرزند علی میرجهانی طباطبایی، در روز دوشنبه بیست و دوم ذیقعده ۱۳۱۹ ق برابر با ۱۲۸۰ ش در خانواده سیادت و دیانت، در روستای محمدآباد از توابع جرقویه سفلی در استان اصفهان دیده به جهان گشود. در پنج سالگی برای تحصیل به مکتب خانه پانهاد و در محضر ملائی مکتب، قرآن و برخی از کتب فارسی را فرا گرفت. در هفت سالگی شروع به تحصیل و یادگیری ادبیات عرب نمود و آن را تا پای نهادن در مسلک طلاب علوم دینی ادامه داد.

هجرت به اصفهان

مرحوم میرجهانی در سن ۱۷ سالگی برای تحصیل علوم دینی به اصفهان هجرت نمود و در مدرسه صدر رحل اقامت افکند. وی مقدمات را نزد حجج اسلام شیخ محمد علی حبیب آبادی، شیخ علی یزدی (مدرّس) و سید محمدرضا رضوی خوانساری آموخت.

سطوح را نیز در نزد حضرات آیات: سید احمد اصفهانی (مدرّس)؛ سید ابوالقاسم

دهکردی و شیخ محمدعلی فتحی دزفولی فراگرفت، و بخشی از خارج را از محضر شیخ محمدحسین فشارکی و شیخ محمدرضا مسجدشاهی استفاده نمود. برای فراگیری علوم عقلی به محضر شیخ محمدحکیم خراسانی شتافت و بخشی از طب قدیم را هم نزد میرزا ابوالقاسم ناصر حکمت احمدآبادی تلمذ کرد.

هجرت به نجف اشرف

آیت الله میرجهانی پس از تحصیل در مدرسه صدر اصفهان برای کسب فیض و درک محضر علمای نجف اشرف و عتبات عالیات، پس از کسب اجازه از محضر والد خود در ۱۳۴۴ ق برابر با ۱۳۰۴ ش از آن سامان رخت بر بست و عازم عراق و پس از مدتی وارد نجف اشرف شد. وی در نجف اشرف در درس خارج اساتید متعددی شرکت نمود که برخی از ایشان عبارت‌اند از آیات عظام:

۱. آقا ضیاء الدین عراقی (اصول فقه)؛
۲. شیخ عبدالله مامقانی (حدیث و رجال)؛
۳. سید محسن حکیم (تفسیر قرآن کریم و حکمت)؛
۴. حاج آقا حسین قمی؛
۵. سید محسن حکیم؛
۶. سید عبدالهادی شیرازی.

در محضر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

از جمله شخصیت‌های برجسته علمی نجف اشرف که آیت الله میرجهانی در محضر درس او حضور پیدا می‌کرد، آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید بزرگ آن روز شیعیان بود.

مرحوم میرجهانی بغیر از شاگردی ایشان، حکم ندیم و محرم اسرار آن زعیم

عالی قدر شیعه را نیز داشت، لذا کلیه اجازات از ناحیه آیت الله اصفهانی بواسطه و بخط آیت الله میرجهانی نوشته و صادر می شد.

مرحوم میرجهانی بیش از صد اجازه از علمای بزرگ عصر خود - که اسامی برخی از ایشان ذکر شد - اخذ کرده بودند، که از جمله آنها آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بود که حدود پانزده اجازه از وی دریافت کرده بود.^۱

بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس

آیت الله میرجهانی در اواخر سال ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۹ ش، پس از رحلت استادشان آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی به اصفهان بازگشته و در آن سامان به تبلیغ و نشر فرهنگ و معارف اهل بیت علیهم السلام پرداخت.

او بعد از مدتی در سال ۱۳۷۱ ق برابر با ۱۳۳۰ ش به مشهد الرضا علیه السلام هجرت نمود و در آن جا سکنی گزید.

در مدت سکونت در مشهد مقدس در دو حجره‌ای که در حرم مطهر رضوی در اختیار وی قرار گرفته بود، به تألیف، تصنیف، تحقیق و تدریس اشتغال داشت و در ضمن برخی از کتب خطی و کهن کتابخانه آستان قدس رضوی را تصحیح نمود.

در ایام اقامت در جوار آستان ملائک پاسبان رضوی با حضرات آیات: سید محمد هادی میلانی، سید حسین فقیه سبزواری، سید یونس اردبیلی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ علی اکبر نوغانی و دیگر اعظام آن ارض مقدس دوستی و الفتی داشت.

انتقال به تهران

سرانجام پس از گذشت هفت سال به خاطر نامساعد بودن آب و هوای مشهد با مزاج

۱. مجله کیان، (سال ۱۳۷۱)، شماره ۱۰، ص ۶۴-۶۵.

ایشان، در اواخر سال ۱۳۷۸ ق / ۱۳۳۸ ش ناگزیر به تهران عزیمت کرده و به اقامه جماعت، و عظ و ارشاد می پردازد.

زهد و تقوا

سیره حیات اجتماعی او سیره زهد و دوری از اسارت های مادی، و سیره معنویش تقوا و پرهیزکاری در امور بود. مثل مردم و در میان ایشان با کمال سادگی می زیست. در این باره اطرافیان ایشان چنین می گویند: با بزرگ مردی چون آیت الله میرجهانی که می نشستیم، سادگی در گفتار، کردار و وضع معاش وی و همچنین برخورد عاطفی و اخلاق محموده اش، خودی و بیگانه را به خود جذب می کرد.

شب های خود را به تلاوت قرآن و نماز گذرانده و در بسیاری از ساعات شب زمزمه های عاشقانه اش با معشوق شنیده می شد.

او خود اهل تلاوت قرآن و گریه در نیمه شب بود و آن را رمز بندگی الهی می دانست - چنان که بارها از او شنیده شد که می فرمود: رمز عبودیت و بندگی در این آیه است: ﴿ قُمْ أَيْلًا إِلَّا قَلِيلًا ﴾^۱ ﴿ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْبِيلًا ﴾^۲.

در بیان شخصیت والای او همین بس که حضرت آیت الله العظمی میلانی به درخواست خود با ایشان عقد اخوت و برادری بستند.

رفتن در پی مأموریت و تشرّف به محضر امام زمان (عج)

او که یکی از منتظران واقعی امام زمان (عج) بود و سالها در فراق آن حضرت اشک هجران ریخته بود، آخر الامر به آرزوی دیرینه خود رسید و به محضر مولایش حضرت حجّت - که درود خدا و فرشتگان الهی بر او باد - شرفیاب شد. جریان تشرّف

۱. سوره مزمل، آیه ۲.

۲. سوره مزمل، آیه ۴.

مرحوم میرجهانی در کتب متعددی نقل شده. از جمله حجّة الاسلام والمسلمین سید ناصر حسینی میبدی جریان این دیدار را که خود از زبان مرحوم میرجهانی شنیده بود، در کتابش «سراج المعانی» که در شرح احوالات آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است ذکر نموده. وی می‌نویسد:

«حضرت آیت الله میرجهانی برای نگارنده حکایت نمودند که: حضرت آیت الله العظمی اصفهانی رحمته الله روزی به من فرمودند: باید به سامرا بروید و مقداری پول هست با خود برده و ثلث آن را در بین طلاب مدرسه میرزای شیرازی، و یک ثلث را بین مستضعفین شیعه مقیم در آن جا، و ثلث دیگر را به خدام حرم عسکریین، برای تحبیب قلوب آنان، که اکثر از اهل سنت بودند تقسیم کنید.

حقیر اطاعت نموده و پول‌ها را در سامرا - چنان که امر نموده بودند - تقسیم کردم؛ به این صورت که بعد از دادن دو قسم اول، به دنبال سید قوام (کلیددار) فرستادم و ثلث باقی مانده را به او دادم و از قول آقا سفارش نمودم که در مورد زائرین شیعه رعایت حال کنند. (آقای اصفهانی برای جلب محبت خدام که از اهل سنت بودند و رفتار خوبی با زوّار حرم، که غالباً از شیعیان بودند، نداشتند چنین وجوهاتی را می‌پرداختند).

بگذریم. سید قوام پول را که گرفت، خیلی خوشحال شد و با ما فوق‌العاده گرم گرفت و در ضمن نظرش این بود که بار دیگر از آقا پولی برایش بگیریم. من در این جا فرصت را غنیمت دانسته و گفتم: آقای سید قوام! ممکن هست این دو سه شب را که ما این جا هستیم، اجازه دهید شب‌ها در حرم عسکریین و داخل سرداب بمانیم؟

وی قبول کرد، لذا ما شب‌ها را در حرم مشغول بودیم و برای نماز صبح می‌رفتیم توی سرداب، تا این که شب جمعه‌ای بود که مرحوم آیت الله اصفهانی نوشتند: حرکت کنید بیایید نجف.

پس شب جمعه را در حرم ماندم و صبح، بعد از ادای اذن دخول، برای نماز وارد سرداب شدم. با آن که آن جا برق نبود و با شمع روشنایی کسب می‌کرد، دیدم فضا خیلی روشن است. نگاه کردم، دیدم سید جلیلی شبیه مرحوم آیت الله سید العراقیین

اصفہائی نشستہ اند و مشغول تشہدند۔ من گمان کردم کہ نماز می خوانند۔ چون کراہت دارد بہ نماز گزار سلام کردن، من سلام نکردم۔ از جلوی ایشان رد شدم، رفتم جلو تر ایستادم؛ بانداہی کہ تقریباً نیم متر جلو تر از ایشان بودم۔ بعد از ادای نماز و خواندن زیارت آل یاسین مشغول بہ خواندن دعای ندبہ شدم تا رسیدم بہ جملہ:

«سَخَّرَتْ لَه الْبُرَاقَ وَعَرَّجَتْ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ»^۱۔

ایشان فرمودند: جزاک اللہ خیراً، «عَرَّجَتْ بِرُوحِهِ» بخوان۔ از معصوم «بِرُوحِهِ» نرسیدہ، «عَرَّجَتْ» بخوان۔ جَدَم پیامبر با روح و جسم، ہر دو، بہ معراج رفت، و هیچ وقت مقدم بر امام نایست۔

از این کلام خوف و وحشتی مرا گرفت۔ بانہایت وحشت، حضور قلبم تمام شد و با لقلقہ زبان دعا را تمام کردم۔ برخاستم، دیدم آن آقا پیدایش نیست۔ با عجلہ آمدم بالا و از آن کفشداری کہ از آن آمدہ بودم، در مورد او سؤال کردم؟ گفت: چنین کسی را من ندیدہ ام۔

و این عنایتی از مرحوم سید بود کہ شامل حال من شد»^۲۔

صدای گریہ می شنیدم ، اما کسی را نمی دیدم!

از جملہ کرامات متعددی کہ از ایشان نقل شدہ مطلبی است کہ آقای سید حسن فاطمی آن را در مقدمہ اش بر کتاب «السیبکۃ البیضاء» نگاشته۔ ایشان می نویسند:

«آقای حاج ابوالفضل عرب زادہ - مدیر مسئول کتابخانہ آیت اللہ العظمی گلپایگانی در قم - برای نگارندہ این سطور چنین گفت: حدود سال ۱۳۴۸ ش باتفاق شخصی بہ منزل آیت اللہ میرجہانی رفتیم۔ در منزل ایشان بنا مشغول کار بود و وی بہ کارگران کمک می کرد۔ وقتی وارد شدیم، باراہنمایی ایشان بہ اطاقی رفتیم و قضایایی

۱. عیون اخبار الرضاؑ، ج ۲، ص ۱۱۲؛ اقبال، ج ۱، ص ۵۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۵۔

۲. سراج المعانی، ص ۲۳۶۔

را برایمان تعریف کرد. یکی از خاطراتی را که با گریه برایمان گفت، چنین بود: در زمان اقامت در اصفهان، مرا به مجلس روضه‌ای دعوت کردند. وقتی وارد خانه شدم، صدای گریه می‌شنیدم، اما کسی را نمی‌دیدم! قضیه را از دعوت‌کننده پرسیدم، او گفت: ما جن هستیم و می‌خواهیم برایمان روضه بخوانی. من هم برایشان روضه می‌خواندم و آنها هم گریه می‌کردند.^۱

سیادت آیت الله میرجهانی

یکی از انتساب‌های کارساز و قابل توجه انتساب ولادتی به پیامبر و علی علیه السلام است، و انتساب دیگری که منشأ اثر است، انتساب ولایتی است. در مورد این دو انتساب نبی خاتم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

«یا علی، والذي بعثني بالحق لا يدخل الجنة إلا من أخذ منك بسبب أو نسب»^۲

ای علی! قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است، داخل بهشت نمی‌شود، مگر آن که نسبت ولادتی یا ولایتی به تو داشته باشد.

و نیز فرمودند:

«كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»^۳

هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است الا سبب و نسب من.

انتساب ولادتی به پیامبر صلی الله علیه و آله منشأ اثر و موجب دگرگونی فرد منتسب است و فرد منتسب گرچه دارای نقاط ضعفی باشد، متحول گشته، موفق به توبه و بازگشت می‌گردد. از این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اوج عظمت انتساب ولادتی به خاندان پیامبر به دست می‌آید،

۱. سبکة البيضاء، ص ۱۳.

۲. سفينة البحار، ج ۱، ذیل کلمه «جنن».

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۴۸.

که به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند :

«یا فاطمة، أ تدرین لِمَ سُمِّيتِ «فاطمة»؟ قال علی علیه السلام : یا رسول الله، لِمَ سُمِّيتِ «فاطمة»؟ قال: إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قد فطمها وذَرَّيْتَهَا عن النار يوم القيامة»^۱

ای فاطمه! می دانی چرا «فاطمه» نامیده شده‌ای؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا «فاطمه» نامیده شده؟ پیامبر فرمود: خدای عزوجل او و ذریه او را در روز قیامت از آتش می‌گیرد.

سیادت، علاوه بر داشتن فضیلت فراوان، احکام شرعی مهمی دارد؛ مانند احکام مربوط به خمس، زکات و یائسگی، بنابراین اظهار سیادت واجب و مخفی نگاه داشتن آن صحیح نیست.

اگرچه شهرت خود و پدران به سید بودن، برای اثبات سیادت کافی است، اما داشتن شجره‌نامه، اطمینان خاطر بیشتری به دارنده آن می‌دهد، لذا بزرگانی را می‌بینیم که مدتی از عمر خود را صرف شناسایی نسبشان کرده‌اند؛ بزرگانی چون: سید بحر العلوم، آیت الله العظمی آقا حسین بروجردی و علامه طباطبایی.

مرحوم میرجهانی نیز از عالمانی بود که برای یافتن نسب خود سالیان دراز تلاش کرد و پس از چهل سال به نتیجه رسید.

او شرحی از کوشش‌های خود را در یافتن اسامی اجداد خود و چگونگی اثبات سیادت خود به‌مراه کلیه تأییدیه‌هایی که از مراجع و علمای نجف و ایران در اثبات سیادت خود دریافت نموده بود در کتابی با نام «السببکة البیضاء» گردآوری کرده و به رشته تحریر در آورده است.

مرحوم میرجهانی در ابتدا در سیادت خود تردید نداشت، البته پس از مدتی تحقیق این امر برای خود او به اثبات رسید، اما مدرکی کتبی نیافت تا بتواند سیادتش

۱. ذخائر العقبی، ص ۲۶.

را اظهار کند. به هر حال از چهار طریق توانست آن را اثبات کند و در نتیجه مورد تأیید مراجع تقلید، علما و فضلائی وقت قرار دهد.

آقای سید حسن فاطمی در مقدمه‌ای که برای این اثر به رشته تحریر درآورده، در بیان خلاصه این چهار طریق می‌نویسد:

الف: گواهی سالمندان متعدّد که خبر سیادت میرجهان را سینه به سینه نقل می‌کردند.
ب: مدرکی مربوط به سال ۱۲۵۱ ق / ۱۲۱۴ ش که در آن سالمندان محمّدآباد در آن زمان، در مورد سیادت میرجهان و نواده‌های او شهادت داده بودند.

ج: شجره‌نامه‌ای از میرجهان و میرعماد که چند نفر آن را تأیید کرده‌اند، که برابر اصل است و یکی از امضاکنندگان، آخوند ملا محمّد بن محمّد رسول کاشانی - شاگرد خاصّ حجّة الاسلام شفتی - است و تاریخ امضای او ۱۲۵۸ ق / ۱۲۲۱ ش می‌باشد.

د: شجره‌نامه‌ای که اصل آن را پدر بزرگ میرجهان - یعنی: میرکاظم زواره‌ای - از روی آن استنساخ کرده است. این نسب‌نامه در سال ۱۳۷۷ ق / ۱۳۳۶ ش به دست آیت الله میرجهانی می‌رسد و ایشان هم در اندازه‌ای بزرگ از روی آن استنساخ، و علما و فضلائی وقت در اطراف آن را تأیید کرده‌اند، سپس آن را در سال ۱۳۳۸ ش چاپ و منتشر کرد.^۱

مرحوم میرجهانی در لابه لای کتاب «السیبکة البیضاء» خود به غیر از راه‌های چهارگانه ذکر شده در اثبات سیادت‌شان، راه دیگری را ذکر می‌کنند که در اثبات سیادت ایشان برای شخص خودشان مؤثر بود، ولی نمی‌توانستند آن را برای عموم بیان دارند که آن کمک گرفتن از امور غیر عادی و بخاطر احاطه ایشان بر علوم غریبه بوده است. البتّه ایشان در این باره توضیح روشنی در این کتاب ارائه نکرده است.

تنها در یک جا می‌نویسد:

«چند روزی را به قصد کشف این مطلب و حلّ این مشکلات (اثبات سیادت) در حرم مطهّر حضرت امام رضا علیه السلام متوسّل شدم.

۱. سبکة البیضاء، ص ۱۰.

علاوه بر واردات غیبیه و کشفیات سرّیه ای که گفتمی و نوشتنی نیست و باید در تحت لفافه بماند، چند روزی نگذشت که به مجرای عادی، راه فتحی در کشف این موضوع برابم باز شد. هرچند از مجرای غیر عادی، یقین قطعی به صحت انتساب خود و اولاد میرجهان، برابم حاصل شده بود، ولی نمی توانستم در مقابل عموم آن را سند برای غیر قرار دهم و اقامه برهان و دلیل کنم؛ لکن به توجّهات حضرت ثامن الحجج این محذور هم برابم مرتفع شد.^۱

ایشان در جای دیگر می نویسد:

«نگارنده بدون اشاره از مبادی عالیّه مبادرت در نوشتن این رساله نکردم، کما این که قبل از اشاره وقتی اراده کردم که اقدام و کوشش در اظهار این امر کنم، استخاره با قرآن مجید کردم - در حرم حضرت ثامن الحجج - این آیه از سوره مبارکه نحل آمد:

﴿ وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾^۲

با این که این آیه شریفه را به نظر خود بسیار مناسب با اراده خود و اصل مقصود یافتم، باز هم خودداری کردم و مردّد در عمل بودم. پس از آن، دولت توفیق گریبان گیر، به اشارتی غیبی، و عنایتی لاریبی به نوشتن این رساله تصمیم گرفتم، تا این که آنچه مقدور شده بود، به قلم حقیر در این باب جاری شود.^۳

آیت الله میرجهانی با وجودی که از سادات عالی درجات طباطبایی بوده و نسبشان با آیت الله بروجردی و آیت الله حکیم یکی بوده و از یک سلسله بشمار می آمد، ولی تا زمان آیت الله بروجردی که برای ایشان ثابت نشده بود به زی غیر سادات بودند، ولی پس از آن که پس از چهل سال تحقیق برای ایشان اثبات شد و مراجع بزرگ آن را

۱. سبیکة البیضاء، ص ۱۲.

۲. سوره نحل، آیه ۶۵.

۳. سبیکة البیضاء، ص ۱۲.

تأیید نمودند، باستناد این مدارک در نزد آیت الله بروجردی به لباس سادات در آمدند و آیت الله بروجردی به دست مبارک خود عمامه سفید ایشان را تبدیل به عمامه سیاه نمودند.

آثار قلمی

آیت الله میرجهانی در فنون مختلف دست داشت و در طول حیات علمی خود آثار ارزنده‌ای در معارف اسلامی به رشته تحریر درآورد. هنگامی که قلم به دست، مشغول نگارش مسائل مختلفه علمی و روایی بود، حُسن خط و تبخّر وی در نگارش نسخ و نستعلیق انسان را مبهوت می‌کرد. اشعار فارسی عمیق و والای ایشان شخص را چنان در بحر مواج معارف غرق می‌کرد که گویی در جهانی دیگر و حالی دیگر است. از ایشان به قولی پنجاه و هفت اثر بز جای مانده است، که اکثر این آثار به زیور طبع آراسته نشده است. برخی از آثار چاپ شده - یا نشده - ایشان که از آن اطلاع داریم، عبارت‌اند از:^۱

۱. الدرر المکنونة فی الإمامة والایمانه وصفاته الجامعة

این کتاب ارزشمند که نمونه‌اش یا نیست و یا بسیار کم است، در موضوع امام‌شناسی و با سبکی عالمانه و ادیبانه در دو هزار بیت عربی سروده شده و خواننده را چنان مغروق بحر ولایت می‌نماید، که گویی خود را از نزدیک در محضر هُدات مهدیین مشاهده می‌کند. این اثر توسط مکتبه الصدر در تهران در سال ۱۳۸۸ ق به خط ناظم و در یک جلد به چاپ رسیده است.

۱. برای اطلاع از شرح حال و آثار قلمی ایشان ر. ک: الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۵۵؛ گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۱۰؛ مجله آینه پژوهش، (۱۳۷۱ ش)، شماره ۱۶، ص ۱۱۷؛ مجله کیان، (۱۳۷۱ ش)، شماره ۱۰، ص ۶۴-۶۵؛ السبکة البيضاء، تحقیق سید حسن فاطمی.

۲. مصباح البلاغة في مشكوة الصياغة

این کتاب که چند برابر « نهج البلاغه » سید رضی می باشد، شامل کلیه خطبه هایی است که سید رضی آنها را جمع آوری نکرده و یا در آنها اختلاف روایت وجود دارد. کتاب یاد شده به زبان عربی بوده و بخاطر اشتغال بر شرح لغات مشکله و خط زیبای مؤلف از چنان جذابیتی برخوردار است که خواننده و بیننده را مسحور حقایق خطب مولا می نماید.

این اثر به سال ۱۳۸۸ ق در دو جلد به چاپ رسیده است.

۳. نواب الدهور في علائم الظهور (کتاب حاضر)

در حالات حضرت صاحب الزمان (عج). آثار فراوانی از مؤلفین امامیه و غیر امامیه در دسترس است، اما این اثر در چهار جلد و دو مجلد همچون خورشیدی فروزان در برابر کواکب می باشد.

این کتاب در سال ۱۳۸۳ ق به خط مؤلف به چاپ رسیده است.

۴. ولایت کلیه

این کتاب در دفاع از حریم ولایت می باشد که مرحوم میرجهانی آن را با خط زیبای خود در دو جلد نگاشته اند و در سال ۱۳۹۲ ق در تهران به چاپ رسیده است.

۵. کنوز الحکم و فنون الکلم

این اثر در حالات و خطب امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد.

۶. مقلاد الجنان و مغلاق النیران

این کتاب مشتمل بر ادعیه و زیارات می باشد و در سال ۱۳۶۰ ق به چاپ رسیده است.

۷. السیكة البيضاء

چنان که بیان شد، مرحوم میرجهانی در این کتاب گزارش مفصلی از فعالیت های خود برای دست یافتن به نام اجداد خویش و اثبات سیادت خود آورده است. آشنایی با تجربه ایشان در این کتاب برای کسانی که به دنبال دست یافتن به نام اجدادشان هستند، مفید است.

آیت الله میرجهانی این کتاب را در سال ۱۳۳۹ ش به خط خود به چاپ رسانده و آقای سید حسن فاطمی در سال ۱۴۲۴ ق آن را تحقیق و با تطبیق عبارات اسناد و تأییدیه‌ها با آنچه در کتاب آمده است، در صد نسخه چاپ کرده است.

۸. دیوان حیران

این اثر شامل اشعار مختلف در مدح و منقبت ائمه اطهار علیهم‌السلام است که به خط مؤلف و توسط کتابخانه صدر به چاپ رسیده است.

۹. مقامات اکبریه

از دیگر آثار ارزشمند مرحوم میرجهانی این اثر وی می‌باشد که در تاریخ زندگانی حضرت علی اکبر علیه‌السلام می‌باشد.

۱۰. ذخیره المعاد

این اثر درباره ادعیه و آداب ساعات، مواعظ و نصایح می‌باشد.

۱۱. سعادت ابدی

این کتاب درباره آداب تشکیل مجالس مذهبی می‌باشد.

۱۲. رساله‌ای در احکام رضاع

این رساله فارسی، فقه استدلالی مشتمل بر یک هزار و کسری فرع در احکام رضاع می‌باشد.

۱۳. رساله‌ای در اخبار نجوم و کواکب و فلکیات

۱۴. گنج رایگان

کشکول مانندی است شامل برخی علوم غریبه و اخبار ولایت.

۱۵. روائح السمات

این اثر نفیس شرح دعای سمات می‌باشد که آقا بزرگ تهرانی از آن در الذریعه،

ج ۱۱، ص ۲۵۵ یاد نموده است.

۱۶. إِبصار المستبصرين
این اثر داستانی فکاهی در محاجّه شیعه و سنی است که در سال ۱۳۷۷ ق به چاپ رسیده است.
۱۷. شهاب ثاقب
کتابی است در ردّ طایفه ضالّه و مضلّه.
۱۸. لوامع النور في علائم الظهور
این اثر کتابی است در علائم ظهور، که به عربی نوشته شده است.
۱۹. تفسیر امّ الکتاب
این اثر در تهران به خطّ مؤلف، بوسیله کتابخانه صدر و در سال ۱۳۹۸ ق به چاپ رسیده است.
۲۰. رساله‌های متعدّد در جفر، رمل، اسطرلاب و نجوم
۲۱. رساله‌ای در طبّ قدیم
۲۲. صمدیّه منظوم
۲۳. رساله‌ای در ریاضیات
۲۴. رساله‌ای در شیمی
۲۵. تقریرات درس حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی
۲۶. جزواتی در تفسیر قرآن
۲۷. جزواتی در انساب سادات
۲۸. جزواتی در اشعار فارسی
- ایشان قرآنی نیز به خطّ زیبای خود همراه با کشف الآیات آن نگاشته‌اند که دو بار به چاپ رسیده است.
۲۹. البكاء للحسین علیه السلام
یکی از آثار بسیار پر ارزش و مفید آیت الله میرجهانی، کتاب گرانسنگ «البكاء للحسین علیه السلام» می‌باشد، که مرحوم میرجهانی کار تألیف آن را در روز سه

شنبه بیست و سوم رمضان المبارک ۱۴۰۰ ق به پایان رسانده است.
این کتاب پر ارزش در توسط همین انتشارات به چاپ رسیده است.
۳۰. الجَنَّةُ العاصمة

این کتاب که در بیان زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در ۳۶۸ صفحه و بخط مؤلف آن، آیت الله میرجهانی، در سال ۱۳۹۸ ه و توسط انتشارات کتابخانه صدر به چاپ رسیده است.

کتاب «الجَنَّةُ العاصمة» همانند دیگر کتبی که در زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نگاشته شده، دارای امتیازات و خصوصیات مختلفی است که ذکر آنها را ضروری نمی‌دانیم، اما امتیاز و ویژگی خاصی که این کتاب در میان کتب معاصرین، آن را به خود اختصاص داده این است که مرحوم میرجهانی در این کتاب سلسله روایت حدیث مشهوری از احادیث قدسی را ذکر کرده که این سلسله سند در هیچ کتابی نیامده، مگر آن که منبع و مصدر آن، کتاب مرحوم میرجهانی است.

این روایت در کتب متقدمین شیعه ذکر نشده، اما مرحوم میرجهانی در طی ملاقاتی که با مرحوم سماوی، از علمای نجف داشته، پس از دریافت کتابی با عنوان «کشف اللالی»، منسوب به ابن عرندس از فقهای قرن نهم هجری، این روایت را به همراه سلسله مشایخ آن به دست می‌آورند.

در واقع می‌توان گفت که: تنها واسطه نقل این روایت از کتب متقدمین شیعه پس از ابن عرندس، مرحوم میرجهانی است، چون خود کتاب «کشف اللالی» که مربوط به قرن نهم هجری است، هم اکنون در دست نیست.

میرجهانی درباره چگونگی یافتن این حدیث و سلسله سند یاد شده در «الجَنَّةُ العاصمة» می‌نویسد:

«نگارنده، مؤلف قاصر، حسن میرجهانی طباطبایی جرقویی اصفهانی - عفی الله عن جرائمه - گوید: زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، بر حسب اتفاق

برای اخذ کتابی از فضیلة العلامه، خلد مقام، شیخ محمد سماوی، مؤلف کتاب
إبصار العين في أنصار الحسين عليه السلام، شرف خدمت ایشان را حاصل کردم. در
مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می‌کردم. از نام آن
کتاب پرسیدم، فرمودند: کتاب کشف اللآلی، تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن
عبد الوهّاب بن العرنّس حلّی^۱ است که یکی از علمای بزرگ شیعه بوده در
قرن نهم، و کتاب را به من دادند. کتابی بود به قطع وزیری، کاغذ زرد، قریب
سیصد صفحه، که به خط شیخ احمد تونی نوشته شده بود.

در ضمن این که مشغول دیدن عناوین آن بودم، برخورد کردم به حدیثی که
مکرّر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم بطور مرسل، و هر چند
تفحص کرده و از بعضی از محدّثین از سند آن پرسش می‌کردم، اظهار
بی‌اطلاعی می‌کردند و بعضی هم آن را از احادیث موضوعه می‌دانستند. دیدم
که حدیث را مسنداً نقل نموده. از مرحوم سماوی استجازة استنساخ آن را
نمودم، ایشان هم مضایقه فرمودند. پس با نهایت خوشحالی در همان مجلس
حدیث را نوشتم. چون در فضیلت بی‌بی معظّمه فاطمه زهرا - سلام الله علیها -
بود، مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم، والعهدة علی راویه.

في كتاب كشف اللآلي لصالح بن عبد الوهّاب بن العرنّس، إته روی عن
الشيخ إبراهيم بن الحسن الذراق، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن
الشيخ أحمد بن فهد الحلّي، عن الشيخ زين الدين علي بن الحسن الخازن
الحائري، عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن مكّي الشهيد، بطرقه المتّصلة

۱. شیخ صالح بن عبد الوهّاب بن عرنّس حلّی مشهور به ابن عرنّس، از علمای اعلام شیعه می‌باشد که آثار
متعددی در فقه و اصول دارد. از وی اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام بر جای مانده، که از جمله آنها غدیریّه‌ای
است که علامه امینی آن را در الغدير، ج ۷، ص ۳ به نقل از المنتخب طریحی، ج ۲، ص ۳۵۲ آورده و به آن
پرداخته است. از وی همچنین قصیده‌ای بر جای مانده است که به گفته مرحوم علامه امینی مشهور است که این
قصیده در مجلسی خوانده نمی‌شود مگر آن که حضرت حجّت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در آن مجلس
حاضر می‌شوند. طلیعة قصیده مذکور از این قرار است:

طوایا نظامی في الزمان لها نشر
يعطرها من طيب ذكراكم نشر

إلى أبي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي، بطريقه إلى جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن رسول الله ﷺ، عن الله - تبارك وتعالى -، أنه قال: يا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما.

ثم قال جابر: هذا من الأسرار التي أمرنا رسول الله ﷺ بكتمانه إلا عن أهله.^۱

میرجهانی پس از ذکر این حدیث به شرح و توضیح آن پرداخته که از ذکر بیانات ایشان خودداری می‌کنیم.

درگذشت

مرحوم میرجهانی در حدود سال ۱۳۵۶ ش برای همیشه به اصفهان مراجعت نمود، تا پایان عمر گرانبهایش در همان شهر ماند.

آن بزرگوار بعد از سال‌ها تلاش در راه احیای علوم آل محمد ﷺ و بر جای گذاردن

۱. تاکنون بخش‌هایی از این روایت شریف در برخی از کتب معاصرین آمده بود، اما در هیچ کدام از آنها سلسله سند آن ذکر نشده بود و همه آن را به عنوان حدیث مشهور قدسی می‌شناختند. این کتب عبارت‌اند از:

۱- بحر المعارف، نوشته مرحوم وحید بهبهانی.

۲- مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۸.

۳- مجمع النورین، ص ۱۴.

پس از چاپ کتاب «الجنة العاصمة» در سال ۱۳۹۸ هـ و ذکر سلسله سند این روایت شریف، تعدادی از کتب، این روایت را با ذکر سلسله سند از کتاب «الجنة العاصمة» آوردند که از جمله عبارت‌اند از: سید محمدباقر ابطحی در استدراک خود بر کتاب عوالم العلوم بحرانی، ج ۱۱، ص ۲۵؛ فاطمة من المهد إلى اللحد، ص ۹؛ الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ﷺ، ج ۱، ص ۲۵۹. صاحب «الموسوعة الكبرى» این روایت را از عوالم العلوم، به نقل از «الجنة العاصمة» آورده، اما چون در «عوالم» آدرس این روایت از «الجنة العاصمة» با اشتباه از ص ۵۰ ذکر شده، الموسوعة نیز آن را به نقل از صفحه ۵۰ آورده، اما در واقع این روایت در ص ۱۴۸ «الجنة العاصمة» چاپ شعبان ۱۳۹۸ هـ، از انتشارات کتابخانه صدر تهران آمده است.

آثار متعدّد در موضوعات مختلف علمی در روز چهارشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۷۱ ش برابر با بیستم جمادی الثانی ۱۴۱۳ ق در سنّ ۹۴ سالگی در شهر اصفهان دیده از جهان فرو بست.

پیکر پاک آن عالم و فقیه وارسته پس از تشییع در میان خیل عظیم ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام در مسجد جامع اصفهان، در جوار قبر مطهر و منور علامه مجلسی رحمته الله به خاک سپرده شد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کتاب
نوائب الدهور
در آثار و علائم ظهور
جرق اول

بسم الله الرحمن الرحيم

بار خدا یا سناپش مخصوص ذات پاک یکتای بهمتای تست که هستی تمام جهان بان
از هستی تست و تویی هست کنده تمام هستیها و هر هستی ای بهستی تو قائم و برپا
است خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه ای آنچه هستی تویی و درود
بی الایش و قیاس مخض گوهر پاک و دره نابناک رسالت مخاطب بجناب کماله
اما خلفت الافلاک ختم رسل و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم
لا سبما جوهر ثابناک و لایبت باب مدینه علم و حکمت مدرس مدرس سلوئی
قبل ان تفقدونی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اول وصی بلا فضل بنوی حضرت
خاتم الاوصیاء و بیته الکبریا و ابی القاسم م ح م د بن الحسن العسکری عجل

الله تعالی فرجه ابد الابد باد

أما بعد

روشن دلان و کفای و برادران ایمانی را مستحضر میدارد نگارنده این اثر بنده

نواب الدهور علامه ظهور

نا انجما پايان يافت جزو اول كتاب نواب الدهور در علامه ظهور و جمع و با لفظ و خط
 بنده مشرند محمد حسن ميرجهانی طباطبائی محمد ابادی جرقوی صاحبها في مقدمه ظهور
 ابن علی بن قاسم بن علی بن جعفر بن زین العابدین بن مبرقهم بن مبرجهان بن مبر
 افضل بن مبرکاظم بن مبرفاضل بن العلامة مبرقاسم بن مبرمحمد بن مبرقاسم بن مبرجلال بن
 امیر بن مبرسید حسن اصفهانی بن مبرمحمد بن مبرقاسم بن مبرقاسم بن مبرقاسم بن
 مبرالحی المکارم عباد بن مبرالحی المجد علی بن مبرالحی الفضل عباد بن مبرالحی هاشم علی
 مبرحمزة بن مبرالحی المجد الحق بن مبرالحی هاشم طاهر بن مبرشهاب الدین علی بن مبر
 فتوح الدین احمد بن مبرالحی جعفر محمد بن ابی العباد احمد رئیس ابن ابراهیم الخاطبا
 ابن اسمعیل الدبیاج ابن ابراهیم العمر بن الحسن المثنی ابن الامام الثانی البسطی
 آلاکبر ابی محمد الحسن المجتبی ابن امام مشارق والمخاربا مبرالمؤمنین علی بن ابیطالب
 علیهم السلام در صبحه روز پنجشنبه بیت و پنجم شهر رجب المرجب مصادف با
 روز شهادت حضرت عالم ال محمد امام هفتم موسی بن جعفر علیهم

السلام در سال یک هزار و سیصد و هشتاد و شصت و هجری



قری نبوی صلی الله علیه و اله حامدا

مُصَلِّيًا سَنَةً ١٣٨١



زنواب الدهورم توبی آرنجوانی

زعلامه ظهورش طلبی اکرفانی

کتاب نوائب الدهور
در آثار و علائم ظهور
جزء اول

پیش‌نوشت کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بار خدایا! ستایش مخصوص ذات پاک یکتای بی‌همتای توست که هستی تمام جهانیان از هستی توست و تویی هست‌کننده تمام هستی‌ها و هر هستی‌ای به هستی تو قائم و برپاست.

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه‌ای آنچه هستی تویی

و درود بی‌آلایش و قیاس مختص گوهر پاک و ذره تابناک رسالت، مخاطب به خطاب «لولاك لما خلقت الأفلاك»،^۱ ختم رسل و هادی سبیل، محمد مصطفی ﷺ، لاسیما جوهر تابناک ولایت، باب مدینه علم و حکمت، مدرّس مدرّس «سلوني قبل أن تفقدوني»،^۲

۱. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۲۸ و ج ۵۴، ص ۱۹۹ و ج ۷۱، ص ۱۱۶.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۱۹۶، ضمن حدیث ۲۰۷ و ص ۴۲۲-۴۲۵، ضمن حدیث ۵۶۰؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۸، ضمن حدیث ۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۵ و ج ۱۰، ص ۱۱۷-۱۲۶، ضمن حدیث ۱، ۲، ۵، ۶ و ص ۱۲۸، ج ۷ و....

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، اول وصی بلافضل نبوی و حضرت خاتم الاوصیاء و بقیة الکبریاء ابی القاسم م ح م د بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - ابدالآباد باد.

اما بعد

روشندلان روحانی و برادران ایمانی را مستحضر می دارد نگارنده این اثر، بنده ناتوان، شرمنده متمسک به جبل عترت و قرآن، سرسپرده آستان ملائیک پاسبان حضرت صاحب الزمان - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی جرقوی اصفهانی ابن مرحوم میر سید علی بن میر سید قاسم - غفرالله لی ولهم - در این روزگار ناهنجار و دهر غدار آتشبار که دود فتنه و فساد آن عالم دین و دیانت را تیره و تار نموده و از گوشه و کنار گرگان خونخوار دندانهای خود را برای دریدن قرآن و سنت پیغمبر آخر زمان ﷺ تیز کرده و مصداق فرموده حضرت ولایت مدار امیر مؤمنان ﷺ که نسبت به حضرتش داده شده ظاهر گردیده.

لیک علی الإسلام من کان باکياً فقد تُرکت أركانہ و معالمہ^۱

هرآینه باید بر اسلام گریه کنند گریه کنندگان؛ زیرا که از روی تحقیق ارکان و معالم آن متروک شده و از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز کهنه شدن چیزی باقی نمانده و درندگان شیطان صفت هم از هر گوشه و کنار چنگالهای خود را برای نابود کردن این اسم و رسم فقط هم تیز کرده و در کمین اند که به هر نحو بتوانند اثر آن را محو نمایند. غافل از آن که دست قدرت حق ناگهانی برای حفظ آن عن قریب از آستین غیب بیرون خواهد آمد و نقشهای آنان را نقش بر آب خواهد نمود و حق از باطل جدا و باطل نابود خواهد شد. به دلیل عقل و نقل و برهان تدبیر در حالات گذشتگان نما که صفحات تواریخ حاکی از آن و گذشته آینه تمام نمای آینده است و بعلاوه تأییدات غیبیه و اشارات کشفیه بعضی از خواص و مربوطین به عالم ماورای

۱. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۴۳۹، ش ۸۸.

این عالم ماده حاکی از آن است و امیدواریم چند سالی زیادتر نکشد که حق آثار خود را به تمام معنی نشان دهد.

لمؤلف الكتاب

مژده - ای دل! - که صدای جرسی می آید
 عن قریب است تو را دادرسی می آید
 منتظر باش کنون تا که وزد باد شمال
 عنکبوتی است به صید مگسی می آید
 فجر کاذب بدمید و شب هجران بگذشت
 صبح ناگشته صدای عسی می آید
 باش واقف که پس از وقفه آن طرفه نسیم
 چند روزی به میان بوالهوسی می آید
 شاهدی گفت: چو رخ تافت شه از خانه فیل
 تا شود مات ز فرزین فرسی می آید
 درد از ناله گر افزون شود اندیشه مکن
 که در آن حال مسیحا نفسی می آید
 یار در پرده سخن گفت نمی باید گفت
 کز کجا و به چه روزی چه کسی می آید
 این قدر هست که از دور غباری پیدا است
 در نظر همچو شهاب قبسی می آید
 پرشی کردم و حیران شدم از جلوه غیب
 گفت: خاموش که فریادرسی می آید

﴿لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^۱، و جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ای نیست که فساد جهانی را مصلح جهانی اصلاح می‌کند - چنان که عقل و نقل حاکم به آن است - و در نزد فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه جمیعاً و جمع بسیاری از اهل سنت و جماعت آن مصلح غیر از وجود مبارک امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی آل محمد فرزند صلبی بی‌واسطه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌باشد که پس از غیبت طولانی وقتی که ظلم و جور و حیرت و سرگردانی تمام روی زمین را پر کرده باشد و یأس و ناامیدی قاطبه مردمان را گریبان‌گیر شده باشد، ناگهانی به امر خدا ظاهر می‌گردد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، و سلسله فخریه محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - برای ارشاد و راهنمایی شیعیان و دوستان خود که در دوره غیبت آن حضرت متزلزل

۱. سورة طلاق، آیه ۱.

نگردند و در ایمان خود ثابت باشند و از طریق حق نلغزند نشانه‌ها و علاماتی متنوعه از بعیده و قریبه و خاصه و عامه و مشروطه بدائیه و محتومه یقینیه بیان فرموده‌اند تا حجّت بر آنها تمام باشد و بعلاوه کفّار و منافقین و منکرین و منحرفین نیز امتحان کرده شوند تا خبیث از طیّب تمیز داده شود و حقّ از باطل جدا گردد و حجّت بر همه تمام شود.

نگارنده بر حسب تکلیف شرعی بر خود لازم دانستم بقدر استعداد و توانایی خود آن آیات و علامات را که در کتب فریقین متشکّت و پراکنده نوشته شده و در دسترس همه کس خصوصاً عوام نیست جمع‌آوری کنم و از خود در صفحه روزگار به یادگار گذارم تا خواصّ و عوام را تذکره و تبصره باشد.

بنابراین با استعانت از خداوند متعال و استمداد از مقام اعلای ولایت کلیّه الهیه و استنصار از حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - از روز پنجشنبه پنجم ماه صفرالمظفر سال یک‌هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری - که همین سال باشد - تصمیم به جمع اخبار علائم کردم و آن را در کتابی به نام لوامع النور في علانم الظهور در سیصد و چهل و یک صفحه تمام نمودم و تاریخ اتمام آن روز سه شنبه نهم ربیع الاول همین سال بود که مدّت جمع و تألیف آن سی و چهار روز پایان یافت. چون آن کتاب عربی بود و عام از آن بهره‌مند نمی‌شدند، خواستم آنها نیز محروم نباشند، لذا برای رعایت حقّ ایشان بلافاصله از روز چهارشنبه دهم همان ماه شروع کردم به نوشتن کتابی مملوّ از پارسی و عربی به نام گنجینه سرور در علانم ظهور و مشغول شدم و تا روز گذشته که روز یکشنبه هفدهم جمادی الاولی سال یک‌هزار و سیصد و هشتاد و سه است، چهارصد و چهل و سه صفحه مطابق همین صفحات از آن کتاب را نوشتم محتوی سیصد و بیست حدیث از خاصه و عامه با تحقیقات و تطبیقات آنچه مقتضی بود. متأسفانه در شب گذشته این کتاب لطیف و فرزند شریف در ماشین جاگزارده شد و از دستم رفت و زحمات و بی‌خوابی‌های دو سه ماهه برایم باقی ماند. چون نحوه‌ای بود که امیدواری به پیدا شدن آن نداشتم، از همین امروز که روز دوشنبه است به نوشتن

این کتاب مشغول شدم، با طرز شیواتری که در نظر گرفته‌ام. امید است ان شاء الله تعالی با توجهات خاصه ولی عصر - ارواحنا فداه - بر وفق دلخواه تمام شود و در این بار از خطر محفوظ ماند، بلکه وسایل طبع آن فراهم شود، تا برادران ایمانی از آن بهره‌مند شده و مشمول ادعیه صالحه ایشان شوم و توشه‌ای برای منازل آتیه‌ام باشد.

و این کتاب را مشتمل ساختم بر یک مقدمه و دوازده بخش و یک خاتمه و موسوم ساختم به نوائب الدهور فی علائم الظهور و اتمام آن را از خداوند متعال - جل جلاله - به توجهات حضرت ولی ذی الجلال خواهانم، ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۱، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱. سوره هود، آیه ۸۸.

تاریخ ولادت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

مقدمه

پوشیده و پنهان نیست بر قاطبه اهل ایمان و فرقه ناجیه و شیعیان اثناعشریه که امروز محور عالم امکان و متصرف در کون و مکان و آخرین خلیفه و جانشین خاتم پیغمبران و قطب آسیای زمین و زمان و مربی جهان و جهانیان به امر و فرمان خدای رحمان هم نام و هم کنیه رحمت عالمیان و صفوت آدمیان محمد مصطفی ﷺ، حضرت حجة بن الحسن العسکری، مهدی منتظر موعود، صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - است که بنا بر مشهور در طلوع فجر روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و شش هجری قمری در شهر سامرا از مادر ستوده سیر خود، علیا جناب نرجس خاتون رضی الله عنها، متولد شده^۱ و بعضی در شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و نود و هفت گفته اند.^۲

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵، ح ۱۶ و ص ۲۲، ح ۳۰.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۶۰. البته در این جا سال ولادت آن حضرت را ۲۵۶ ذکر کرده است.

تاریخ مختصری از حالات امام زمان علیه السلام

و هنگام وفات پدر بزرگوار خود پنج ساله بوده و پس از یک سال از وفات پدر عالی مقدار و به قولی چهار سال در سردابه خانه خودش در سر من رأی که سامرا باشد غایب شده و روز غیبت آن حضرت یکشنبه یا جمعه دهم ماه شوال بوده و از بعضی از اخبار مستفاد می شود که در همان روز ولادتش غایب شده - چنان که در حدیث حضرت حکیمه خاتون است که فرموده که: من فردای روز ولادت رفتم در خدمت حضرت عسکری علیه السلام و او را تهنیت گفتم. پس فرمود: ای عمه! او در ودایع خداست تا زمانی که اذن دهد خدا در خروج او،^۱ و در حدیث دیگر فرمود: «استودعناه الذي استودعه أم موسى»؛^۲ یعنی: سپردیم او را به آن کسی که سپرد به او مادر موسی موسی را به او. و آن حضرت را دو غیبت بوده: اول غیبت صغرا، و این غیبت بعد از ولادت او بود تا وقتی که دوره نایب خاص داشتن آن حضرت تمام شد، و مدت این غیبت شصت و چهار یا شصت و هفت یا شصت و نه سال بوده و شاید این اختلاف ناشی از اختلاف در اول غیبت باشد - که آیا بعد از ولادت آن حضرت بوده، یا بعد از وفات پدر بزرگوارش؟ - و در این مدت نواب خاص آن جناب به خدمتش می رسیدند و خواص از شیعیان را به خدمتش می رسانیدند و برایش عرایض و مسائل مردم را جواب می گرفتند و آنها بسیار بودند، لکن معروفین از آنها که مرجع کل بودند چهار نفر بوده اند: عثمان بن سعید عمری و محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمد سیمری و اینها متناوباً هر یک بعد از دیگری نایب بودند.

۱. دلائل الإمامة، ص ۴۹۹، ضمن حدیث ۴۸۹: مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۲۸، ضمن حدیث ۲۶۶۴.
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۵، ضمن حدیث ۱: دلائل الإمامة، ص ۵۰۱، ضمن حدیث ۴۹۰: عیون المعجزات، ص ۱۲۹ - ۱۳۰: مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۲، ضمن حدیث ۲۶۶۰ و ص ۲۵، ضمن حدیث ۲۶۶۳ و ص ۳۶، ضمن حدیث ۲۶۶۷: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳، ضمن حدیث ۳ و ص ۲۷ و ص ۲۹۳ - ۲۹۴، ضمن حدیث ۳: الأنوار البهیة، ص ۳۳۷.

دوم غیبت کبرا و ابتدای آن از وفات علی بن محمد سیمری بوده و وفات او بنا بر مشهور منصوص^۱ در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری بوده و آن حضرت او را از وفاتش خبر داد در تویق مبارک خود به این عبارت: «بسم الله الرحمن الرحيم. يا علي بن محمد السيمري، أعظم الله أجرك وأجر إخوانك منك؛^۲ فإنك ميت ما بينك وبين ستة أيام، واجمع أمرك، ولا توص إلى أحد يقوم مقامك بعد وفاتك؛ فقد وقعت الغيبة العامة، ولا ظهور إلا بإذن الله، وذلك بعد طول الأمد، وقسوة القلب، وامتلاء الأرض جوراً»^۳؛ یعنی: به نام خدای بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سیمری! بزرگ گرداند خدا مزد تو را و مزد برادرانت را از تو. بدرستی که تو تا شش روز دیگر می میری. جمع کن کار خود را و احدی را وصی و جانشین خود قرار مده بعد از مرگ خود؛ زیرا که وقت غیبت عامه رسیده و دیگر ظهوری نیست مگر به اذن خدا و این ظهور بعد از مدت طولانی خواهد بود، وقتی که دلها سخت شود و زمین پر از جور و ستم شود.

اجمالاً بعد از وفات علی بن محمد سیمری آن حضرت نایب خاصی نداشته و نخواهد داشت تا زمان خروج سفیانی، بلکه علمای شیعه دوازده امامی را مرجع و نایب عام خود قرار داده و اگرچه جمع کثیری در دوره غیبت کبرا تا حال خدمت حضرت مشرف شده اند، ولی در حین تشرف حضرتش را نشناخته اند و بعد فهمیده اند، یا اگر معدودی هم شناخته باشند - مانند مرحوم سید مهدی بحر العلوم

۱. منصوص: آنچه به آن تصریح شده است.

۲. در بیشتر مصادر: (أعظم الله أجر إخوانك فيك).

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ الفصول العشرة، ص ۱۰؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاج الموالید، ص ۶۸-۶۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۶۰؛ الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳، ح ۵۵۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۸-۱۱۲۹، ح ۴۶؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۸؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶؛ مدینة المعاجز، ج ۸، ص ۹، ح ۲۶۵۹ و ص ۱۸۲، ح ۲۷۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱، ح ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ح ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸؛ کتاب الأربعین، ص ۲۲۹؛ إلیام الناصب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۳۳۳.

بنابر مشهور متواتر و امثال ایشان - نه به عنوان نیابت خاصه بوده . پس می توانیم حدیث لعن بر مدعی مشاهده^۱ را پیش از خروج سفیانی حمل بر مشاهده با دعوی نیابت خاصه کنیم - چنان که جمعی از ملحدین در دوره غیبت کبرا این ادعا را کرده اند و در عصر حاضر هم بعضی هستند که این ادعا را دارند .

و بعضی گفته اند که : آن حضرت را در دوره غیبت صغرا یک زن بوده از اولاد ابی لهب و بعضی هم در دوره غیبت کبرا از برای حضرتش زن و فرزندان قائل شده اند که در جزیره خضراء که بلاد آن حضرت است ساکن اند - چنان که علامه مجلسی رحمته در سیزدهم بحار^۲ و قبل از ایشان و بعد از ایشان جماعتی دیگر که از آنهاست مرحوم محدث نوری رحمته در دو کتاب عربی و فارسی خود جنة المأوی^۳ و نجم الثاقب^۴ نقل کرده اند - و زن و فرزند داشتن حضرت در عصر غیبت عقلاً و نقلاً محلّ تردید نیست ؛ زیرا که حضرتش کوچک تر سنتی از سنن جدش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را ترک نخواهد کرد ، و در بعضی از اخبار وارد است که در زمان ظهور آن جناب هزار نفر از فرزندان آن حضرت ملازم و در رکاب آن جناب اند - چنان که در محلّ خود ذکر کرده خواهد شد ، ان شاء الله تعالی .

و وقت ظهور حضرتش معین و معلوم نیست ، بلکه سری است از اسرار الهیه ، هر چند اخبار بسیار در علامات ظهور آن حضرت وارد شده - چنان که بیشتر از آنها را با مدارکی که دارد در این کتاب که مُعَدَّه^۵ بر ذکر آنهاست خواهید دید .

۱. «ألا، فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو كذاب مفرّج» [ر.ک: غیبت شیخ طوسی،

ص ۳۹۵، ذیل شماره ۳۶۵؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷؛ مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱،

ص ۳۶۱، ذیل شماره ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ذیل شماره ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸].

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹-۱۷۴.

۳. جنة المأوی (چاپ شده به ضمیمه بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۱۹).

۴. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۹۶.

۵. مُعَدَّه: آماده شده، فراهم آمده.

و در بعضی از اخبار ظهور آن حضرت در سال‌های طاق از یکی تا نه خواهد بود، و روز قیام آن جناب شنبه عاشورا خواهد بود، و با این عمر طولانی چون ظاهر شود قیافه آن حضرت تقریباً به چهل ساله می‌نماید و هفت سال که مانند هفتاد سال باشد سلطنت نمایند و شیخ طوسی و دیگران تا سیصد سال هم روایت کرده - چنان که اخبار آن بیاید. پس زن ریش‌داری در بعضی از اخبار به نام سعیده هاونی بر سر حضرت زند و او را شهید نماید و حضرت امام حسین علیه السلام در تجهیز و تغسیل و کفن و دفن آن حضرت اقدام نماید و پهلوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه آن جناب را دفن نماید، و فعلاً سن نازنین آن جناب تا این سال قریب به یک هزار و صد و بیست و هفت سال است، و کنیه آن حضرت ابو عبدالله و ابوالقاسم و القاب آن جناب بسیار است، و وقتی که ظاهر شود زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. اللهم عجل فرجه، وسهل مخرجه، والمم به شعنا، واشعب به صدعنا، وارفق به فتقنا، وکثر به قلتنا، وأعزز به ذلتنا، واجعلنا من أنصاره وأعوانه ومن عتقائك من النار.

للمؤلف الفقير

این دل شوریده را جز شور شه بر سر نباشد

خاطر افسرده را جز وصل در خاطر نباشد

ناخدای قُلک دل! از پرده بیرون آ خدا را

کشتی بشکسته دل را دگر لنگر نباشد

ای ولی منتظر! در انتظار وصل رویت

چون من آشفته دل آشفته‌ای دیگر نباشد

می‌دانم جانب رضوی و یا در ذی طوایی

لیک می‌دانم در آن جایی کز آن بهتر نباشد

کاش دانستم کجایی تا بیایم من به سویت
 طاقت صبر و تحمل در غمت دیگر نباشد
 گرچه خار هجرت اندر دیده مشکل کرده کارم
 نشتر مژگانت از این خار مشکل تر نباشد
 قطب عالم ، قلب امکان ، دُرّة التاج ولایت
 ای که جز تو در مکان و کون کس محور نباشد
 گوشه چشمی به حیران کن شها از فرط احسان
 تا که محزون و پریشان در صف محشر نباشد

در بیان ایراد و جواب دو شبهه سخیفه در این مقدمه

مخفی نماند که در این مقام تذکر دو مطلب مهم را لازم دانستم که اگر شبهه کننده
 اعتراض و ایرادی کرد، برادران عوام ایمانی بتوانند از آن جواب گویند و راه اعتراضی
 برای معترض باقی نماند.
 اوّل: راجع به طول عمر آن حضرت و تصرف نکردن مرور و گردش شب و روز و
 ماه و سال در بنیه مبارک آن حضرت.
 دوم: اعتراض بر غیبت طولانی آن جناب.
 ایراد و جواب این دو شبهه را در ضمن دو مبحث خاطر نشان می نمایم.

مبحث اوّل

چگونه ممکن است که بشری در این عالم ماده و طبیعت این همه سالها عمر کند
 و بر فرض امکان، مرور زمان و گردش شب و روز و ماه و سالهای زیاد در بنیه او
 تأثیر نکند و به حال جوانی و چهل ساله باقی بماند و زنده باشد؟
 جواب از این سؤال به دو طریق گفته می شود، بلکه به سه طریق: عقلی و نقلی و وجدانی.

دلیل عقلی بر طول عمر

و بقای وجود مقدس امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

و اما عقلی محتاج است به تمهید مقدمه‌ای و آن را نمودار زندگی گویند و از آن تعبیر به طبیعت خامسه می‌شود در اصطلاح حکما. بدان که بعضی از اشخاص که در این باب اطلاعی ندارند چنین گمان می‌کنند که قلب ماهیت و حقایق از محالات است - یعنی: هر چیزی و صفتی که به صورت و صفتی آفریده شده تغییر کردن آن صفت و صورت محال است - و متألّهین از ایشان به این آیه استدلال کرده و می‌کنند که: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۱ و ظاهر آن این است که تبدیلی در خلق خدا نیست. به ظاهر آن اکتفا کرده و از حقیقت معانی بی‌خبر مانده‌اند و این مقدار فکر نکرده‌اند که هزاران صنایع و بدایع گوناگون به صنع و اراده رب العالمین از طبع لطیف بنی آدم آفریده می‌شود چنان که هیچ یک از آنها به دیگری نمی‌ماند، ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲؛ یعنی: خدا می‌آفریند و آفریده است شما را و آنچه را که عمل می‌کنید.

برگ توت است بتدریج که گردد اطلس

دیگری گفته:

ماه‌ها باید که تایک پنبه‌دانه ز آب و گل

شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

بلور به آن لطافت از علف قلبی خاکستر شده و سنگ کثیف به عمل می‌آید و حقیقت اولیّه خود را از دست می‌دهد و حقیقت ثانوی پیدا می‌کند و امثال اینها از اندازه بیرون است که قطعاً صورت و صفت اولیّه خود را از دست داده و حقیقت ثانویّه پیدا کرده و هیچ نشانی از صورت و صفت اولیّه در آن دیده نمی‌شود، و همچنین ارکان چهارگانه

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره صافات، آیه ۹۶.

مزاج انسانی و غیره - که آب و خاک و آتش و باد باشد - صورت آبی و خاکی و آتشی و بادی آن بنحوی تبدیل شود که حقیقت و آثار و صفات اولیّه خود را بالمرّه از دست می دهد و نسبت به موالید سه گانه - از معدن و نبات و حیوان - به صورت ها و صفت ها و حقیقت های مختلفه ای تبدیل می شود که از ماهیّت و حقیقت اولیّه آن هیچ آثار و نشانی پیدا نیست .

علّت دوام و بقای بشر

پس چون آب و آتش و باد و خاک که هر یک از این دو با هم ضدّند و جمع نمی شوند - یعنی : آب با آتش جمع نمی شود و باد با خاک -، هر گاه به میزان اعتدال با یکدیگر ممتزج گردد و بواسطه مناسبت طبع و تشاکل صورت به لطف تدبیر بتدریج با هم تماس گرفته ، صبور گردند و سورت^۱ اولیّه آنها شکسته شود ، حقیقت و طبیعت اولیّه آن بالمرّه از بین می رود و هر آنچه متعلّق به زمان و مکان است ملک صفت شود و شایسته عالم بالا - که ملکوت و جبروت است - گردد ، و چون ارکان با هم الفت گرفتند ، ضدّیت از بین می رود و مزاج کلی یابند که یک چیز شوند بنحوی که هیچ یک از ملک و بشر نتوانند آنها را از یکدیگر جدا کنند به هیچ نوعی از تدابیر و صورت آبی و خاکی و آتشی و بادی از آنها برداشته شود ظاهراً و باطناً و طبیعت و قوت پنجمی برخلاف اول از میان این چهار تولید گردد که نه گرم باشد نه سرد ، و نه تر باشد و نه خشک ، و نه کثیف و نه لطیف ، و نه ثقیل و نه خفیف ، و نه تر و نه ماده ، پس اینچنین چیزی بالضروره از حدّ اشیای مکانی و زمانی بیرون آمده و چون نه مکانی باشد و نه زمانی ، پس او را ضدّیتی نباشد و معتدلی باشد حقیقی چنان که قطعاً فسادی در آن راه نیابد و چنین چیز را نه روحانی مطلق توان گفت و نه جسمانی مطلق ؛ زیرا که روحی است مجسم و جسمی است مروّح^۲ . چون کثافت ترابی از آن برخاست ، روحانی

۱. سورت : حدّت ، شدّت ، سطوت ، تندى و تیزی .

۲. روح مجسم : روحی که به آن جسم عطا شده است . جسم مروّح : جسمی که دارای روح گردیده است .

شد، و چون لطافت سه عنصر دیگر از او برخاست، جسمانی شد. اکنون روح او چون جسم اوست و جسم او چون روح او. هم صفات ملکی دارد و هم صفات بشری. پس به قوت روحانی ملکی تصرف در عالم طبع و ماده و اعضا و اجزای آن کند و به قوت جسمانی بشری در عالم طبیعت و ماده و اعضا و اجزای آن مکان سازد و با اجسام و اجساد قرار گیرد و قائم ماند مادام که بقای عالم باشد و حکما چنین طبیعت را طبیعت خامسه خوانند. چنان که سرشت بهشت و مزاج مردم بهشت هم از طبیعت خامسه است. همچنان که در این دنیا امهات را می بینیم که بواسطه مناسبت طبع با یکدیگر اتصال یافته اند و مرکب شده اند، همچنین موالید را نیز سبب ترکیب وجود همین نسبت طبیعی بیشتر نیست، نه آن که از روی صورت مناسب اند و جرم مزاج جزئی دارند و اعتدال مزاجی، تا از این سبب فناپذیر باشند، ولی چون مزاج بهشت و سرشت او مزاج کلی و اعتدال حقیقی است. چنان که خداوند متعال در صفت آن فرموده: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾^۱، چون زمانی و مکانی نیست، پس از آفتاب و گرما و سرما بری باشد، از این جهت ابدی است.

و اگر مدعی بگوید که: چون اهل بهشت همین زنان و مردان خواهند بود، پس اولاد آوردن ایشان ضروری است و اولاد به عالم کون و فساد تعلق دارد، جواب می گوئیم: پس از آن که گفته شد که: ارکان وجود نه علوی بود و نه سفلی. که نر و ماده باشد، مقتضی اولاد آوردن در آن موجود نیست.

طبیعت بهشت و اهل آن

و همچنین اگر مدعی ایراد کند که: در بهشت خدا وعده نعیم داده. به قول خود که فرموده: ﴿وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمٍ طَيِّبٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾^۲. اگر شخص مبتلا به عذاب

۱. سوره انسان، آیه ۱۳.

۲. سوره واقعه، آیه ۲۰ و ۲۱.

گر سنگی و تشنگی نگردد، از طعام و شراب بهشت هیچ لذت نمی برد و هر کجا دخل بود به ضرورت نیز خرج هست و خرج تابع دخل است و خود همین صفت غذایی است که تعلق به عالم کون و فساد دارد و لازمه آن فناست و با جاوید بودن در بهشت سازش ندارد،

جواب می گوئیم: قوای چهارگانه وجود - که عبارت از جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه باشد - تا وقتی که بر قرار خود باشد، بقدر قوت خود جاذبه لطیف طعام و شراب را از معده جذب می کند و به وجود می رساند و قوه ماسکه در وجود نگاه می دارد و قوه ماسکه به معاونت قوه جاذبه طبخ و تحلیل می دهد و از معده می گذراند و قوه دافعه از او جدا و دفع می کند، و تا چنین باشد، از بلای دخل و خرجی که گفتید ایمن نباشد و عذاب گر سنگی و تشنگی به وجود او زحمت دهد، و چون غذا نیابد، حرارت غریزیه به قوت جذب کند و رطوبت وجود را بکلی برچیند و بخورد و در وجود ایجاد فسادی کند که به تلف شدن انجامد و به این سبب طوری شود که قوای چهارگانه وجود هم به فعل و هم به صورت بر ضد و خلاف یکدیگر افتند - چنان که مصلح الدین شیرازی هم گفته:

چند روزی شوند با هم خوش	چار طبع مخالف سرکش
جان شیرین درآید از قالب	گریکی زین چهار شد غالب

معتدل حقیقی دوام دارد

اما چون قوای چهارگانه از حدود عنصریت بیرون آمدند و اتحاد کلی پذیرفتند و به صورتی و صفتی دیگر مبدل شدند و به حقیقت دیگری پیوستند، قوت جاذبه از کجا برقرار خود می ماند که بتواند رطوبت های وجود را بخورد و وجود در عذاب گر سنگی و تشنگی مبتلا شود؟ و همچنان که گفته شد چون وجود چهار عنصرش امتزاج کلی یافتند و یک چیز دیگر شدند برخلاف آنچه که بودند هم به صورت و هم

به طبیعت، پس رطوبت‌های وجود از کجا باقی مانده که قوه جاذبه جذب کند و به هلاکت انجامد؟ و چنان که گفتیم وجود اهل بهشت هم روحانی بود و هم جسدانی - یعنی: طبیعت خامسه باشد. پس، از وجود و عدم شراب و طعام چه تفاوتی در وجود صاحب طبیعت خامسه رو می‌دهد تا سبب تغییر و تبدیل او شود؟ لذت، لذت طعام و شراب برای صاحب طبیعت خامسه نظیر لذت بردن از استشمام بوی خوش است به مشام بوکننده، که هرگاه ببوید لذت می‌برد و اگر هم نبوید زحمت و آزاری نمی‌بیند. پس کسی که ارکان وجود او به مرتبه طبیعت خامسه رسید و معتدل حقیقی شد، در عالم کون و فساد چیزی نمی‌تواند با او برابری کند و مغلوب و ناچیزش کند. پس به این سبب بر همه چیزها غالب شود و به همین سبب دوام و بقا دارد.

چون این مقدمه دانسته شد، می‌گوییم: اگر مزاج معتدل حقیقی و دارای طبیعت خامسه شد، حوادث و عوارض زمانی و مکانی در آن تأثیر نمی‌کند و بادوام و جاوید می‌ماند و عمر او طولانی می‌شود، ولی اعتدال در این نشئه دنیا وجود ندارد و اگر وجود داشته باشد منحصر است در صنع اول - یعنی: اول چیزی که آفریده شده - و اما سایر اشیاء اعتدالشان حقیقی نیست، بلکه اضافی است، و اعتدال اضافی بر هشت قسم است که به اضافه اعتدال حقیقی نه قسم می‌شود.

اقسام اعتدالات

اگر میل‌های عناصر چهارگانه با یکدیگر متساوی شد - به این معنی که به حسب حجم و کم و کیف و شدت و ضعف -، آن معتدل حقیقی است که در خارج وجود ندارد، و اگر میل‌هاشان مساوی نشد، به اعتبار نوع در خارج و داخل و به اعتبار صنف در خارج و داخل و به اعتبار شخص در خارج و داخل و به اعتبار عضو در خارج و داخل هشت قسمت می‌شود:

اول: به اعتبار نوع نسبت به انواعی که خارج از آن است. پس مزاج شخصی که لیاقت

دارد برای هر شخصی از اشخاص انسان از حیث انسانیت لیاقت آن بیشتر است از غیر نوع انسان؛ زیرا که عنصر آن مناسب آثار مطلوبه آن است.

دوم: به اعتبار نوع است قیاس به آنچه داخل در آن نوع است در بهتر و نیکوتر بودن کمالات آن از نوع خود؛ زیرا که در نوع انسان آن شخصی که مزاج او تمام تر و به اعتدال حقیقی نزدیک تر است سزاوارتر است به اعتدال نوعی.

سوم: اعتدال صنفی - یعنی: صنفی از نوع نسبت به سایر اصناف آن نوع امتیاز داشته باشد به صفتی که عارض او می شود قیاس به آنچه خارج از اوست - مانند [این که] مزاج شخصی از اشخاص هندی الیق^۱ باشد از سایر اصناف نوع خود به نوعی که اگر از میان صنف خود بیرون رود، در صنف دیگری از نوع خود از صنف خود شمرده نشود.

چهارم: اعتدال صنفی قیاس به آن که داخل در آن صنف است - مثل مزاج شخص هندی که اعتدال هندی در او تمام تر است [و] سزاوارتر است به آن صنف از حیث اعتدال مزاج باقی افراد هندی؛ زیرا که حال او نیکوتر است در آنچه برای آن آفریده شده -، و این اعتدال حاصل نمی شود مگر برای کسی که در حاق^۲ وسط میان دو طرف مزاج صنفی واقع شده.

پنجم: اعتدال شخصی قیاس به آنچه خارج از شخص است و داخل در نوع و صنف خود. پس بدرستی که مزاج این شخص از حیث شخصیت او الیق است از مزاج سایر اشخاص دیگر از صنف خود.

ششم: اعتدال شخصی نسبت به داخل خود و احوال خود در پیش خودش؛ زیرا که مزاج شخص در بهترین حالش الیق از مزاج های اوست در سایر احوالش.

هفتم: اعتدال عضوی قیاس به سایر اعضا؛ زیرا که مزاجی که از برای این عضو است لایق تر است به آن از مزاج های سایر اعضا.

هشتم: اعتدال عضوی قیاس به احوال همان عضو در نفس خود و آن در بهترین حالاتش لایق تر است از مزاج های او در سایر احوالش.

۱. الیق: لایق تر، سزاوارتر.

۲. حاق: وسط، میان چیزی، واقع و حقیقت مطلب.

مزاج انسان اعدل الامزجه^۱ است

پس از تمهید این مقدمات بدان که اعدل الامزجه در میان همه مزاجها مزاج انسان است که آن اقرب به اعتدال حقیقی است؛ زیرا که مزاج هر نوعی معتدل است نسبت به خودش، لکن نسبت به اعتبار مزاجهای انواع، اقرب از همه آنها به اعتدال حقیقی مزاج انسان است؛ زیرا که نفس ناطقه‌ای که به آن تعلق دارد اشرف و اکمل است که به انسان عطا شده و سایر انواع فاقد آن‌اند، نه از باب بخل در افاضه مبدأ، بلکه به حسب استعداد قابلیت است، و همین خود دلیل است که استعداد انسان به حسب مزاج او شدیدتر است از مزاجهای غیر انسان و به همین جهت است که مزاج او اقرب است به اعتدال حقیقی؛ زیرا که اشرف الامزجه^۲ است، و در میان نوع بشر علی‌المذکور^۳ کسی که اعتدال مزاج او از همه نوع خود بیشتر و همچنین در اصناف و اشخاص و اعضای خود به اعتدال حقیقی نزدیک‌تر است، و دوام و بقای او بیشتر و عمر او درازتر و از هر گونه حادثه و خطری برکنارتر است لذا حوادث زمانیه و مکانیه با او ضدیت نمی‌تواند بکند و در دوره خود تا آخر عمر دنیا زنده می‌ماند تا چه رسد به هزار سال و دو هزار سال و سه هزار سال و هر چه بالاتر، و بودن چنین شخصی به چنین صفات ممکن است و محال نیست. باری، به تقریر این دلیل عقلی راه تفکر را نشان دادم. تدبّر کن تا بیابی.

دلیل نقلی بر طول عمر امام زمان [عجل الله فرجه الشریف]

و اما دلیل نقلی: بدان که قبلاً تذکر داده شد که سن نازنین حضرت بقیة الله تا این سال تقریباً یک هزار و صد و بیست و هفت سال است. پس از بیان برهان عقلی برای

۱. اعدل الامزجه: معتدل‌ترین مزاجها.

۲. اشرف الامزجه: شریف‌ترین مزاجها.

۳. علی‌المذکور: بنابراین آنچه ذکر شد.

درازی عمر آن جناب برای رفع استبعاد^۱ و جواب اهل شبهه به تقریر برهان نقلی می پردازم و خاطر نشان می نمایم که طولانی بودن سن و درازی عمر آن جناب و بقای آن حضرت تا این زمان امری نیست که از زمان آدم ابوالبشر تا این زمان بی نظیر و بی مثل و مانند باشد. معمرین از جنس بشر در روی زمین از قرن های گذشته تاکنون زیاد بوده اند و در قرآن مجید و کتب اخبار و آثار و تواریخ و سیر متداوله در میان ارباب مذاهب و ملل و نحل جهان بسیار است. اگر بخواهم اسامی آنها را احصا کنم، کتابی جداگانه لازم دارد. لذا برای نمونه به ذکر چند نفر از آنها اشاره می کنم و باقی را محول می کنم به کتب فریقین از تواریخ و سیر از قبیل کامل ابن اثیر و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و روضة الصفا و ناسخ التواریخ و حبيب السیر و از کتب اخبار فرقة ناجیه کمال الدین و تمام النعمة ابن بابویه و سیزدهم بحار علامه مجلسی و إلزام الناصب حائری یزدی و یاقوت احمر شیخ علی اکبر نهاوندی و امثال اینها. علاقمندان به آنها مراجعه فرمایند، و اشخاصی را که از معمرین در این کتاب یادآوری می کنم از این قرار است:

نام های بعضی از معمرین که در روی زمین عمر کردند

اول از معمرین آدم ابوالبشر است که به مقتضای روایات نهصد و سی سال عمر او بوده و بعضی زیادتر نوشته اند.

- دوم شیث هبة الله است که نهصد و دوازده سال سن او بوده است.
- سوم نوح پیغمبر است که دو هزار و پانصد سال سن او بوده است.
- چهارم ادريس پیغمبر که نهصد و شصت و پنج سال سن او را نوشته اند.
- پنجم سلیمان بن داود است که هفتصد و دوازده سال داشته.
- ششم عوج بن عناق است که سه هزار و پانصد سال داشته.
- هفتم ضحاک است که عمر او یک هزار سال بوده.

۱. استبعاد: بعید شمردن.

هشتم عمر و بن عامر مزیقیا است که عمر او هشتصد سال بوده .
 نهم فریدون عادل که عمر او از هزار سال متجاوز بوده است .
 دهم پادشاهی که احداث مهرگان را کرده دو هزار و پانصد سال عمر کرده .
 یازدهم گر شاسب بوده ، هفتصد و پنج سال در دنیا عمر کرده است .
 دوازدهم رستم بوده که ششصد سال عمر کرده .
 سیزدهم زال بوده که ششصد و پنجاه سال عمر کرده است .
 چهاردهم شداد بن عاد بوده که هفتصد سال عمر کرده است .
 پانزدهم لقمان بن عاد بوده که سه هزار و پانصد سال عمر کرده .
 شانزدهم عزیز مصر بوده ، معاصر حضرت یوسف ، هفتصد سال عمر کرده .
 هفدهم دومغ پدر ریّان بوده ، سه هزار سال عمر کرده است .
 هیجدهم ریّان بن دومغ ، پدر عزیز مصر ، یک هزار و هفتصد سال عمر کرده .
 نوزدهم عبید بن شریذ جرهمی معروف ، سیصد و پنجاه سال عمر کرده .
 بیستم رزیب بن ثمالا از حواریین حضرت عیسی که تا زمان خلافت عمر بن الخطاب
 حیات داشته ^۱ .

عده معمرین در دنیا زیاد بوده که عمر آنها طولانی بوده . مراجعه به کتاب‌های
 نامبرده و امثال آن کنید ، و از معمرین معاصر یکی به نام سیاخان در شیراز بود که
 مکرّر نگارنده او را دیده بودم و با او صحبت کرده بودم . وقتی از سن او سؤال کردم ،
 گفت : نمی دانم ، ولی من هجده ساله بودم که فتحعلی شاه قاجار به تخت سلطنت قرار
 گرفت و در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی او را از شیراز انتقال داده ، به شهرهای گردانیدند
 و در بازارها از مردم پول می گرفتند . بعد نفهمیدم او را کجا بردند و چه شد .

۱. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۹؛ کتاب المجر، ص ۲-۳؛ المعارف، ص ۲۰؛ أخبار الزمان، ص ۱۱۰-۱۱۱؛
 کنز الفوائد، ص ۲۴۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۳۸۹؛ عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۱،
 ص ۲۹۱-۲۹۲؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۰ و ص ۲۶۲-۲۶۳؛ قاموس کتاب مقدس، ص ۳.

از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی است

و از معمرین معاصر سید ابوطالب موسوی است که در صفحه دهم روزنامه اطلاعات شنبه نهم شهریورماه یک هزار و سیصد و چهل و دو خورشیدی شماره یازده هزار و یکصد و هفتاد و نه و صفحه دهم همان روزنامه صادره یکشنبه دهم شهریور ماه همان سال در شماره یازده هزار و یکصد و هشتاد در دو شماره به تفصیل شرح حالات او را نقل کرده. هر چند حکایت آن مفضل، ولی چون جنبه تاریخی دارد، عین عبارات آن را در این کتاب درج می‌کنم.

سرمقاله به قلم درشت نوشته بود: مرد ذوالقرنین بعد از سید علی صالح کوتاهی پیرمرد صد و هشتاد ساله. مرد ذوالقرنین ایران در اعماق جنگل‌های فارس زندگی می‌کند. احتمال می‌رود که وی کهن‌سال‌ترین مرد قاره آسیا باشد.

خبرنگار ما در مرودشت می‌نویسد: شنیدم در یکی از دهات اطراف ارسنجان فارس که در اعماق بیشه‌زارها و جنگل انبوه قرار گرفته است پیرمرد کهن‌سالی زندگی می‌کند که در حدود دو قرن از سن و سالش گذشته و ریاست یک ایل چندین صد نفری را به عهده دارد و افراد این ایل همه از فرزندان اویند و نوه و نتیجه‌های وی می‌باشند. پیرمرد پیرمرد دو قرن پیش سرخ را گرفتیم. فهمیدم که محل سکونت این پیرمرد دو قرنی قریه بکعدان است که راهی بسیار صعب العبور و پرمخاطره دارد. چون بجز اتومبیل جیب آقای نعمت‌اللهی، شهردار ارسنجان، وسیله دیگری برای حرکت به طرف قریه بکعدان نبود تا مرا به محل سکونت سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، برساند، از ایشان تقاضای همکاری کردم، ولی شهردار ارسنجان لبخندی زد و گفت: مگر ممکن است با اتومبیل جیب راه پرمخاطره و کوهستانی قریه بکعدان را که در اعماق بیشه‌زارها و جنگل‌های انبوه است طی کرد؟ مگر امکان دارد به این پیرمرد که در حدود دو قرن زندگی کرده و اغلب ساکنین این حدود دو قرن زندگی وی را افسانه می‌دانند دست یافت؟ تا به حال اگر کسی قادر بود به محل سکونت

سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، راه یابد رفته بود، و می گفت: چندین وقت پیش عده‌ای که از تهران به ارسنجان آمده و از وجود چنین پیرمرد اطلاع حاصل کرده بودند تصمیم گرفتند به قریه بکعدان، محل سکونت سید ابوطالب پیرمرد ذوقرنی، بروند و از او سرگذشت و خاطرات شیرین و اطلاعاتی کسب کنند. هر چند مخاطرات و سختی‌های راه بکعدان را گوشزد آنان کردم توجهی نکردند و عازم آن مقصد شدند، ولی نه تنها به مقصود نرسیدند، بلکه پس از چندین شبانه روز سرگردانی در انبوه جنگل و اعماق کوهستان در حالی که از فرط خستگی و گرسنگی ناشی از گمشدن در جنگل رمقی نداشتند دست از پا درازتر مراجعت کردند. شهردار ارسنجان به من توصیه کرد: بهتر است این خیال خام را از سر بیرون کنی و از دیدار این پیرمرد کهن سال صرف نظر نمایی.

ولی به هر ترتیب بود با نیرنگی دوستانه آقای نعمت‌اللّهی، شهردار ارسنجان را حاضر به این سفر پر مخاطره کردم و سه ساعت بعد از ظهر بود که به اتفاق ایشان و آقای احمد ابراهیمی یکی از دوستانم و آقای سروان فرهاد نعمت‌اللّهی که گویا برادر آقای نعمت‌اللّهی، شهردار ارسنجان، بوده و چهار نفر دیگر از ارسنجان به طرف قریه بکعدان حرکت کردیم. کاروان ما هشت نفر بود. چون مَعبر ما در منطقه خطرناک و جنگلی و کوهستانی بود، دو نفر تفنگدار نیز کاروان هشت نفری ما را همراهی کرد. نمی دانم فاصله ارسنجان تا قریه محل سکونت مرد ذوالقرنین چه مسافتی بود، ولی پانزده کیلومتر با اتومبیل جیب در جاده مسطح طی کردیم و وارد قسمت صعب‌العبور جنگل شدیم. از آن به بعد سرعت و حرکت ما در حدود ساعتی ده کیلومتر و حتی کمتر بود. رفته رفته هوا تاریک می شد و اتومبیل بسختی پیش می رفت. گاهی ناچار بودیم پیاده شویم و اتومبیل را در طی کردن این جاده صعب‌العبور کمک کنیم و به اصطلاح هُل بدیم. پس از این که چندین بار در اعماق جنگل راه را گم کردیم، مقارن نیمه شب اتومبیل در میان جنگل کوهستانی از پیش رفتن بازماند. همه پیاده شدیم و ناچار شب را در میان جنگل گذرانیدیم و دو نفر تفنگدار

به نگهبانی پرداختند. وقتی هوا روشن شد، به طرف قریه بکعدان به راه افتادیم و پس از طی مسافتی طولانی در حالی که همه افراد کاروان مانگران و خسته و گرسنه و تشنه پیش می‌رفتیم، ناگهان پیرمردی که به نظر ما هفتاد یا هشتاد ساله می‌رسید با چشمان ریز و صورتی سرخ و موهای انبوه در فاصله ده - پانزده متری ما از پشت درختی پیدا شد. قیافه ظاهری این پیرمرد قوی هیکل به استثنای لباس‌هایی که پوشیده بود مانند مردم جنگل نشین عصر حجر بود.

وقتی از او سراغ سید ابوطالب را گرفتیم، بالهجه محلی غلیظی از همان فاصله ده - پانزده متری گفت: شما بی‌راهه آمده‌اید، و با دست اشاره کرد به سمت راست ما و گفت: از آن طرف بروید. آن وقت بدون این که دیگر حرفی با ما بزنند در اعماق جنگل ناپدید شد. ما هم از همان سمتی که نشان داده بود به راه افتادیم و بعد از آن که تمام عرض جنگل را طی کردیم نزدیک ظهر به دشت وسیعی که اطراف آن را تپه‌های بزرگ و کوچک احاطه کرده بود رسیدیم. باز هم مسافتی طولانی طی کردیم و کمی از ظهر گذشته بود که از دور چندین سیاه‌چادری دیدیم و به آن طرف روانه شدیم. وقتی رسیدیم، ده - پانزده سیاه‌چادر بزرگ دیدیم که در کنار یکدیگر بر پا شده بود و افراد یک ایل در این چادرها زندگی می‌کردند. ابتدا تمام ساکنین چادرها بیرون ریخته و ما را برانداز کردند و آن وقت یکباره همه آنها به داخل چادرها رفتند. در این موقع که ما مبهوت مانده و به این وضع چادر نشینان می‌اندیشیدیم، پیرمردی کوچک اندام با ریش‌های حنایی و چشمان ریز در حالی که عمامه سیاه غبارآلودی به سر داشت از بزرگ‌ترین چادرها خارج شد و به طرف ما آمد. فهمیدیم که افراد چادر نشین در چادرها مخفی شده‌اند و این پیرمرد را به نمایندگی از طرف خود نزد ما فرستاده‌اند. پیرمرد که آثار کهولت از صورت و رویش آشکار بود در حالی که عبارات و کلمات را بسختی ادا می‌کرد، جلو آمد و پرسید که: شما کیستید و این جا چه می‌خواهید؟ فهمیدیم که این پیرمرد کهن سال همان سید ابوطالب موسوی، مرد ذوالقرنین، است. جلو رفتم و دست استخوانیش را بوسیدم.

پیر مرد دستش را پشت گوشش حایل کرد و به لهجه محلی گفت: چی می گی؟ فهمیدم که کهولت بی اندازه قدرت بیان و قوه شنوایی را از او سلب کرده است و بسختی می تواند بشنود. مجدداً با صدای بلند سلام کردم. جواب سلام را داد و بی مقدمه گفت: من سلطان جنگل و شیر صحرا هستم. شما این جا چه می خواهید و چه می گوئید؟ گفتم: ما به زیارت شما آمده ایم. سری تکان داد و گفت: منظورتان چیست؟ گفتم: چون مردان مسن مورد توجه مردم هستند و سرگذشت و خاطرات آنها برای دیگران جالب است. ما آمده ایم شرح زندگی شما را - که می گویند: در حدود دویست سال از سن شریفتان گذشته است - از زبان خودتان بشنویم و برایمان تعریف کنید که چه چیزی باعث طول عمر شما شده است.

سید ابوطالب، مرد ذوالقرنین، کمی فکر کرد و سری تکان داد و گفت: پس بفرمایید. پرسیدم: پس بچه ها و سایر چادر نشینان کجا رفتند؟ لبخندی زد و گفت: ترسیدند و مخفی شدند. آن وقت دستش را به طرز مخصوصی بالای سرش برد و با این علامت عده زیادی از چادرها بیرون آمدند و در اطراف ما حلقه زدند و کرنش کنان شروع به پذیرایی کردند. از داخل یکی از چادرها فرش نمدی آوردند و در سایه درختی کنار چادرها گسترده کردند.

نشستیم و پیر مرد دو قرنی هم در صدر مجلس نشست. پس از احوال پرسی معمولی از او خواهش کردم که از سرگذشت زندگی خود و خاطرات گذشته اش برایمان تعریف کند. مرد ذوالقرنین با همان لهجه محلی و زبان لکنت دارش گفت: گذشته ها گذشته است. گفتم: البته این درست است، ولی همیشه انسان از گذشته ها می تواند برای آینده اش عبرت گیرد. آینده که نیامده است. سید ابوطالب گفت: اگر این طور است، من هم برایتان تعریف می کنم. آن وقت با لهجه تحکم آمیزی رو به یکی از فرزنداناش کرد و گفت: سیگار. من هم سیگار برایش آتش زدم و تعارفش کردم.

پس از این که چند پک به سیگار زد جابه جاگفت: حوادث بسیاری در زندگی من اتفاق افتاده است که چون توجهی چندان نداشتم و مورد علاقه ام نبود از خاطر من محو

شده است. فقط این قسمت از خاطراتم را که برایتان تعریف می‌کنم مورد نظرم بود و هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. آن وقت به صحبت خود ادامه داد و گفت: یاد می‌آید که جوانی برومند بودم در حدود نوزده یا بیست ساله و به اتفاق پدرم برای زیارت شاهزاده حسین به سعادت آباد رفتیم. نزدیک ظهر بود که عده‌ی سواری به سعادت آباد آمده، گفتند: ما مأمور دولت هستیم و آمده‌ایم که به تمام ولایات ابلاغ کنیم که چند روز دیگر اعلی‌حضرت قدر قدرت فتحعلی‌شاه قاجار به تخت سلطنت جلوس می‌کند و همه رعایا بایستی که جشن بگیرند.

اجمالاً حکایت او مفصل است. تا این جا که مربوط به مقام بود شرح داده شد و بقیه چون با مطلبی که محل حاجت بود سازش نداشت، لذا از نقل آن صرف نظر شد.

برهان وجدانی بر اثبات طول عمر

و بقای وجود امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

و اما دلیل وجدانی آن که: ما نظر می‌کنیم در اجناس موالید ثلاثه - جماد و نبات و حیوان -، می‌بینیم در خلقت و صفات و حالات انواع هر جنسی از آنها اختلاف بسیار و تفاوت بی‌حد و شمار دیده می‌شود از هر جهت و به همه جهت که از آن جمله است مدت و بقای آنها در دنیا که بعضی از آنها کم دوام و بعضی متوسط و بعضی مدت‌های زیاد بسیار طولانی دوام دارد و باقی می‌ماند. پر واضح است که همه با همدیگر یکسان نیستند، بلکه متفاوت‌اند.

در میان جمادات می‌نگریم، می‌بینیم بعضی از سنگ‌ها دوامش از بعضی دیگر زیادتر است، با این که همه آنها مولود از زمین‌اند و تابش آفتاب و ماه و گردش شب و روز بر آنها به یک نحو است. بعضی از آنها سال‌های بسیار و قرن‌های بی‌شمار به حالت خود باقی است و بعضی به مدت کمی سورت او شکسته و به خاک تبدیل می‌شود. یاقوت سنگ است. هزار سال بماند، به حالت یاقوت باقی است. الماس پنج هزار سال

یا زیادتر می ماند. حالت و صفت و حقیقت یاقوتی و الماسی خود را از دست نمی دهند، یا مثلاً فلزات هر یک از آنها برای خود حقیقت و صفت و خاصیتی دارند. طلا هزار سال زیر خاک بماند به حالت و صفت و حقیقت طلایی خود باقی است. به هر حالی که بوده به همان حال می ماند. نقره ماسکه^۱ خود را از دست می دهد. خاک می شود. آهن و مس نابود می شود، و هکذا باقی فلزات. هیچ کدام یک از آنها در دوام و بقا و سایر آثار و صفات و خاصیت و طبیعت با یکدیگر مساوی نیستند، در صورتی که همه از یک زمین به وجود آمده اند. چوب مدّتی زیر خاک بماند نابود می شود و اگر همان چوب را زغال کنند، جنبه جوهری پیدا می کند و باقی می ماند.

و بر همین قیاس است نباتات - از گیاه ها و گل ها و اشجار -؛ مثلاً در باغی اقسام گل ها و اقسام اشجار تربیت شده و از یک آب مشروب و تحت تربیت یک باغبان و تابش آفتاب و ماه و گردش لیل و نهار بر آنها یکسان است. بعضی از آنها در چهار فصل سال همیشه سبز و خرّم است و طراوت و خُضرت^۲ و نَضرت^۳ و بهجت^۴ و بهای^۵ خود را از دست نمی دهد و بعضی در فصل زمستان مانند چوب خشک شود و بعضی اصلاً آثاری از آن باقی نمی ماند و بعضی از اشجار هزارها سال دوام دارد و بعضی در مدّت کمی خشک و نابود می شود.

و همچنین است حیوانات و طیور و حشرات الارض باقسامها. بعضی عمرهاشان دراز و طولانی و بعضی متوسط و بعضی کوتاه است؛ مثلاً بعضی از کلاغ ها هزار سال و متجاوز عمر می کنند. کرکس - که به عربی آن را نَسْر می گویند که عبارت از مرغ مردارخوار باشد - هزار سال عمر می کند. قوّه شامه ای دارد که از مسافت چهار صد فرسخ

۱. ماسکه: قوّه گیرنده و نگاه دارنده.

۲. خُضرت: سرسبزی.

۳. نَضرت: شادابی و خرّمی گیاه یا درخت، تازه رویی.

۴. بهجت: شادمانی، سرور، خرّمی و شادابی، خوبی و تازگی.

۵. بهاء: روشنی، رونق، درخشندگی، زیبایی، نیکویی.

بوی مردار را می‌بوید و قوه باصره - یعنی : حدت و تیزی بینایی چشم او - بنحوی است که از چهار صد فرسخی مردار را می‌بیند و سرعت حرکت و پرواز او بقدری است که میان مشرق و مغرب را یک روز طی می‌کند .

و همچنین است انسان که عمر کردن افراد آن متفاوت است نیز و همه به یک حال نیستند . اهل بعضی از مناطق عمرهاشان درازتر و بعضی کوتاه‌تر . بنیه مزاجی بعضی قوی‌تر و بعضی ضعیف‌تر . حتی آن که استخوان‌های مرده‌های ایشان بعضی هزاران سال در زیر خاک نمی‌پوسد و بعضی از ایشان در مدت سه سال و چهار سال خاک می‌شود . خلاصه بشر هم مانند معادن است که بعضی از آنها دوامش بیشتر و بعضی از آنها متوسط و بعضی کمتر . پس طولانی بودن عمر حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - و تصرف نکردن گردش لیل و نهار در بنیه وجود نازنیش امری بی‌سابقه و غریب و عجیب نیست .

تمهید مقدمه برای جواب اعتراض‌کننده

به غیبت امام زمان [عجل الله فرجه الشریف]

مبمٲٲٲٲ دوه

در بیان جواب شبهه کسی که می‌گوید: اگر امام زمان حیات دارد و زنده است، چرا مانند سایر ائمه در میان مردم ظاهر نیست و با این که در ظهور او رفع فساد می‌شود و مستلزم قطعی شدن احکام واقعی الهیه است، چرا غایب شده که از غیبت آن جناب اطمینان از صحت عمل برداشته شود و مستلزم عمل کردن از روی شک و ظن باشد و تکلیف قطعی یقینی خود را ندانند و رفع شبهه از مردم نشود و هر کسی از هر گوشه‌ای برای خود ادعایی بکند و مردم را در حیرت و سرگردانی بیندازد؟ در جواب از این شبهه گفته می‌شود که: خدای تعالی خلق را برای هدایت و راهنمایی به سوی خود آفریده و ابا دارد مگر این که حکم خود را ظاهر کند و امر خود

را آشکار فرماید و حجت خود را بر بندگان تمام کند و اسرار و حکمت‌های خود را به آنها بفهماند. چنان که در کلام مجید خود در آیات چندی به آن اشعار فرموده. از آن جمله آیه مبارکه: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾؛^۱ یعنی: نمی‌باشد خدا که گمراه کند گروهی را پس از آن که رهنمایی کرده باشد ایشان را، تا واضح شود برای ایشان آنچه را پرهیز کنند، و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛^۲ یعنی: بر خداست نمودن راه راست را، و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾؛^۳ یعنی: حرکت مده به قرآن زبانت را تا شتاب کنی در آن. بدرستی که بر ما است فراهم آوردن آن و خواندنش. پس چون خواندیم آن را، پیروی کن خواندن آن را. پس بدرستی که بر ما است بیان کردن آن.

پس برای همین جهت خدا پیغمبران فرستاد تا حجت‌هایی باشند بشارت‌دهنده به ثواب و بیم‌دهنده از عذاب و اختیار کرد برای خود خلیفه‌ها و هدایت‌کنندگانی را که فیض خود را بواسطه آنها به بندگان خود برساند تا حجتی بر مردم باقی نماند بر خدا و حق را از باطل بشناسند و در کار خود بینا باشند و وظیفه میان خود و خدا را بدانند و کیفیت توجه به خدا را با نیت پاک و باطن صاف آگاه شوند و نخواسته است خدا که احدی از بندگان خود را مجبور کند. پس آنها را ملزم به تکلیف و مجبور به ایمان آوردن نکرده تا هر که هلاک می‌شود به حجت و دلیل هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به حجت و دلیل زنده بماند. چنان که فرموده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾؛^۴ هیچ اکراهی در دین نیست و هدایت از گمراهی واضح شده، و شبهه‌ای نیست که آنهایی که دعوت الهی را از داعی الی الله می‌شنوند از سه دسته بیرون نیستند.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۵.

۲. سوره نحل، آیه ۹.

۳. سوره قیامت، آیه ۱۶-۱۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

مردم به اعتباراتی بر سه دسته‌اند

یا کسانی هستند که به صافی طینت و باطن خود می‌پذیرند و اطاعت می‌کنند و ابداً مخالفتی ندارند، یا کسانی هستند که نمی‌پذیرند دعوت را و نافرمانی و مخالفت می‌کنند و هرگز حاضر به فرمانبرداری نیستند در هیچ حالی، یا کسانی هستند که بعضی از آنها اطاعت می‌کنند، و اما بعضی مخالفت می‌کنند، و این دسته بر دو قسم‌اند: یا بیشتر از آنها مطیع‌اند و کمتر از آنها نافرمانی کنند و یا آن که کمتر از ایشان مطیع‌اند و بیشتر از ایشان نافرمانی کنند.

و اما آنهایی که بیشتر مطیع‌اند و کمتر نافرمانی می‌کنند آنها نیز دو دسته‌اند: یک دسته کسانی هستند که همه اوامر را امتثال می‌کنند و همه نواهی را ترک می‌کنند و یک دسته بعضی از اوامر را بجا می‌آورند و بعضی را ترک می‌کنند و همچنین بعضی نواهی را ترک می‌کنند و بعضی را مرتکب می‌شوند، و معصیتی که از ایشان سر می‌زند یا بواسطه غلبه شهوت نفس است که آن معصیت به نظر او خوب جلوه می‌کند و یا بواسطه انکار و عناد است - یعنی: می‌داند بد و خوب را، اما از روی عناد بد را بجا می‌آورد و خوب را ترک می‌کند.

پس اینها حالاتی است که هر یک از آنها منشأ حکم و جودی و تشریحی می‌شود.

وظیفه داعی الی الله نسبت به دو دسته

پس از این که دانستی این مقدمه را، نیز متوجه باش تا وظیفه داعی الی الله را نسبت به هر یک از این سه دسته که ذکر شد برایت شرح دهم.

اما دسته اول که به پاکی طینت و صافی سریرت از هر جهت و به همه جهت مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهیه هستند و به هیچ وجه کوچک‌تر مخالفتی از آنها سر نمی‌زند، پس واجب است بر داعی الی الله و خلیفه الله که ظاهر شود بر آنها و بیان کند برای ایشان

احکام شریعت و اقیعیه اولیه‌ای را که خدای تعالی برای آنها اختیار کرده به مقتضای کینونت و سرشت ایمانی ایشان که اقتضای آن بندگی کردن است از روی خلوص فقط و فقط برای خدا. پس حق محض و صریح حکم را بدون هیچ‌گونه اختلافی و تعددی و تناقضی و تشابهی و تغیری و نسخی و نفیی و اثباتی به آنها بفهماند و ایشان را تربیت کند و به منتها درجه کمالات - از تصفیة باطن و تعلیم علوم حقّه الهیه غیبیه از معرفت سرّ خلقت و باطن حقیقت و حقایق و بواطن مقامات توحید و مراتب تجرید و تفرید - برساند و در تعلیم و تربیتی که مقتضای فطرت و طینت آنهاست به هیچ وجه فروگذار نکند.

و اما دسته دوم که به مقتضای ناپاکی طینت و پستی و تیرگی سریرت به هیچ وجه مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهیه نیستند و نمی‌شوند و جز مخالفت و عناد و جحود و الحاد از آنها سر نمی‌زند، بر داعی الی الله است که آنها را به حال خود واگذارد تا خدا آنها را هلاک کند و باطل کند نظام را؛ زیرا که اینها شیعه نیستند و بعداً هم نمی‌شوند و هرگز پیروی از حق نخواهند کرد و امام ناچار است از داشتن شیعه و پیروی که به گفته او عمل کند و به قول او قائل باشد و بپذیرد گفتار او را و توجه امام را به خود جلب کند، تا از این راه که شیعه او در این عالم است بواسطه آن شیعه متوجه به این عالم شود؛ زیرا که آن جناب هم مدنی بالطبع است. ولو آن که شیعه او در روی زمین منحصر به یک نفر باشد، خدا بواسطه وجود آن یک نفر شیعه مؤمن این عالم را نگاه می‌دارد و باران می‌باراند و نبات می‌رویاند و افلاک را می‌گرداند.

پس هرگاه نباشد کسی که پیروی امام را کند، امام به مرکز خود برمی‌گردد و به عبادت پروردگار خود مشغول می‌شود و از غیر خدا اعراض می‌کند، پس نظام مختل می‌شود و حرکات افلاک فاسد می‌شود و سماوات باطل و ناچیز گردد. این است معنای «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض والسماء»^۱. امام قلب عالم امکان است.

۱. مفاتیح الجنان، ضمن دعای عدیله.

همچنان که قلب معنوی بشری اگر اعراض از بدن کرد و توجه خود را از بدن قطع کرد، بدن جسمی حسّی می میرد و فاسد می شود و بدن که فاسد شد، قلب معنوی از آن اعراض می کند و دیگر محلّ ظهوری از برای او نیست، امام علیه السلام هم که قلب معنوی عالم امکان است - چنان که عقل و نقل بر آن دلالت دارد -، هرگاه اعراض از عالم کند، عالم فاسد و ناچیز می شود و از همین جهت است که چون اراده خدا تعلق گیرد که دنیا خراب شود و قیامت برپا گردد، امر می فرماید محمّد و آل او - صلوات الله علیهم أجمعین - را که به آسمان بالا روند و التفات خود را از اهل زمین و آسمان قطع کنند. آن وقت است که آسمانها منفطر و شکافته شود و کائنات می میرند.

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم بپاشد جمله قالبها

و اما دسته سوم آنهایی که بیشتر مطیع اند و کمتر نافرمانی می کنند - چنان که قبلاً تذکر دادم. این دسته بر دو قسم اند:

قسم اول آنهایی که بیشتر از آنها کسانی هستند که همه اوامر و نواهی الهی را فرمان می برند و اوامر را امتثال می کنند و نواهی را ترک می کنند و کمتر از آنها معصیت و نافرمانی می کنند. پس وظیفه امام و داعی الی الله این است که بر اطاعت کنندگان خود را ظاهر کند و تعلیم و تربیت نماید و اعتنایی به گناهکاران و نافرمانی کننده از آنها نکند؛ زیرا که آنها عده کمی هستند، بلکه آنها را دعوت به حق کند و حجّت را بر ایشان تمام نماید. اگر اطاعت کردند، مطلوب به عمل آمده و اگر مخالفت کردند، زمین را از لوّث و جودشان پاک کند، اگر از آنهایی باشند که در اصلاّب و ارحام آنها نطفه مؤمن نباشد و از آنها مؤمن به وجود نیاید - همچنانی که خداوند از قوم نوح حکایت کرده که: ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَارًا﴾؛ یعنی: فرزندان نیاورند مگر آن که آن فرزندان اهل فجور و ناسپاس گو باشند.

و اگر چنین نباشد - یعنی: در اصلاب و ارحام آنها نطفه مؤمن باشد - آنها را در ذلت و خواری زنده بگذارد تا فرزندان مؤمن از آنها متولد شوند. پس بر امام علیه السلام است که نسبت به مؤمنین که عدد آنها بیشتر است بیان کند برایشان احکام قطعیه و اقیهه را از روی قطع و یقین و آنها را مهمل و معطل باقی نگذارد - چنان که امام علیه السلام وقتی که ظهور فرماید همین عمل را خواهد کرد در زمان استیلا و سلطنت خود.

و اما قسم دوم آنهايي هستند که بیشتر از ایشان معصیت کار و نافرمانی کننده اند و اهل فسق و فجور و بی اعتنا به آداب دین و احکام آن اند و کمتر از ایشان فرمانبردار و پیروند، به عکس قسمت اول - مانند اهل همین زمان که زمان غیبت کبراست تا زمان قیام امام علیه السلام - و حالاتشان به قسمی است که خدای تعالی فرموده: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱ - یعنی: یا گمان می کنی که بیشتر ایشان می شنوند یا تعقل می کنند؟ نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان، بلکه ایشان گمراه ترند -، و نیز فرموده: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲ - یعنی: و هرآینه آفریدیم برای دوزخ بسیاری از پریان و آدمیان را که از برای ایشان است دل هایی که نمی فهمند به آن و از برای ایشان چشم هایی است که نمی بینند به آن و از برای ایشان گوش هایی است که نمی شنوند به آن. این گروه مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. اینها گروهی بی خبران اند.

و فرموده است: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۳ - یعنی: و کمی از بندگان من از سپاس گزاران اند -، و امثال اینها از آیات وارده در مذمت بسیاری و مدح کمی، و این محسوس است و می بینیم و ما می بینیم متمسکین به حق را که در مقابل اهل باطل مانند یک تار موی سفیدی می باشند در جثه یک گاو سیاه، بلکه بسا کمتر باشند.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۳.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «الناس کلهم بهائم إلا المؤمن، والمؤمن قليل، والمؤمن قليل»؛ یعنی: همه مردم چهارپایند مگر مؤمن و مؤمن کم است و مؤمن کم است، و در خبر دیگر است: «المؤمنة أعز من المؤمن، والمؤمن أعز من الکبریت الأحمر، وهل رأی^۲ أحدکم الکبریت الأحمر؟»؛ یعنی: زن مؤمنه کمتر و عزیزالوجودتر است از مرد مؤمن و مرد مؤمن عزیزالوجودتر است از گوگرد سرخ، و آیا دیده است یکی از شما گوگرد سرخ را؟

پس وقتی که اهل باطل بسیار شد و غلبه کرد بر اهل حق، پس شکی نیست که اهل باطل تمام جهد و کوشش خود را به کار می برد در ابطال حق و اهل آن و خاموش کردن نور خدا و محو کردن کلمه الله که نام خداست. پس هرگاه امام ظاهر شود در زمانی که حال اهلش این طور باشد، یا باید باکمال قوای جنگی و قهر و غلبه و غضب شدید ظاهر شود، یا باید سکوت و اهمال کند. بنا بر اول دو عمل قبیح لازم می شود. یکی اکراه و اجبار کردن منکرین حق - یعنی: کسانی که می خواهند حق و اهل حق را نابود کنند - به حکم عقل و نقل. پس اگر امام با قهر و غلبه و قوای قهریه ظاهر شود و از روی قهر و غلبه مخالفین را ذلیل و مقهور کند، در این صورت مخالفین قدرت ندارند بر مخالفت از ترس بر نفس های خودشان از کشته شدن و هلاکت. به این جهت ظاهراً متابعت می کنند در حالتی که قلباً کراهت دارند. پس در این صورت اینها به همین حال می مانند تا بمیرند و آرزوهایشان بریده شود. آیا ایشان در آخرت کجا ساکن می شوند؟ یا اهل بهشت اند یا در آتش اند؟ اگر اهل بهشت شوند، قبیح است؛ زیرا که دل های ایشان در دنیا مملو از بغض و کینه حق و اهل حق بوده و بهشت

۱. «الناس کلهم بهائم إلا قليل - و در بعضی مصادر: إلا قليلاً - من المؤمنین، والمؤمن غریب» [ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۵۴۲، ح ۱۳؛ کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۱۲۳؛ مختصر البصائر، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۶۸ و ج ۶۴، ص ۱۵۹، ح ۴].

۲. در مصادر: (فمن رأی).

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۵۹، ح ۳.

خانه‌ای است پاک و پاکیزه، مصفاً از جمیع کدورت‌ها و تیرگی‌ها و شبهه‌ها و جای نجاست‌ها و پلیدی‌ها - یعنی: دشمنان خدا و رسول - نیست.

و اگر اهل دوزخ شوند، بر حسب ظاهر چیزی از آنها ظاهر نشده که سبب شود آنها در آتش روند. پس می‌توانند بر خدا حجت گیرند؛ زیرا که خدای تعالی به علم خود با خلقتش معامله نمی‌فرماید، و اگر چنین بود جایز نبود که پیغمبر و کتاب بفرستد؛ زیرا که خود عالم به گناهکار و مطیع بود و هست بدون این که تکلیف ظاهری برای آنها قرار دهد. پس بردن ایشان در دوزخ با این کیفیت نیز قبیح است.

و بنا بر دوم که هنگام ظهور سکوت و اهمال کند برای مخلوط بودن نطفه‌هاست؛ زیرا که نطفه‌های خبیثه‌ای در اصلاّب مؤمنین و نطفه‌های طیّبه‌ای در اصلاّب کفار است و منافقین چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۱؛ یعنی: بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون می‌آورد مرده را از زنده. پس بنا بر این اگر بنخواهد همه کفار و منافقین را بکشد، قطع فیض از نطفه‌های طیّبه و ذوات طاهره می‌شود، پس می‌توانند بر خدا حجت گیرند، و هرگاه مؤمنین را باقی گذارد، از آنها باز کفار به وجود می‌آید و به محظور^۲ برخورد می‌کند، و اگر مؤمن را برای خاطر نطفه کافری که در پشت اوست بکشد، جایز نیست؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۳.

و در صورتی که ظهور امام علیه السلام به سکوت و اهمال و مدارا بگذرد، خالی از این نیست که یا بعد از او امامی هست که قائم مقام او باشد و حکم و امر او را جاری کند، یا آن که قائم مقامی ندارد و امر به خود او منتهی شده و حکمت و مصلحت الهی اقتضا ندارد که بعد از او امام دیگری باشد. پس بنا بر اوّل - که جانشین داشته باشد -، بر او واجب است که ظاهر شود بدون غلبه و قهر و بقدری که برای او امکان دارد حق را

۱. سوره روم، آیه ۱۹.

۲. محظور: ممنوع، حرام، ناروا.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

ظاهر کند با مدارا و کلمه حق را آشکار کند به هر نحوی که باشد، تا اندازه‌ای که با تقیه هم در هر کجا باید تقیه کرد تقیه کند و خود را حتی المقدور از کشته شدن حفظ کند و اگر منجر به قتل شد، کشته شود.

بعضی از حکمت‌هایی که در غیبت امام زمان [عجل الله فرجه الشریف] است

در این مقام جای اطالۀ کلام است در کیفیت ظهور ائمه علیهم السلام هر کدام از ایشان یکی بعد از دیگری تا وقتی که کشته شدند و بیان مختصری از سر کشته شدن ایشان؛ زیرا که از وضع و اسلوب این کتاب خارج است و اقتضای کتابی جداگانه دارد، لذا از تفصیل آن صرف نظر شد.

و اما بنا بر دوم - که جانشین و قائم مقامی نداشته باشد؛ مثل همین زمان که ادله قطعیۀ عقلیه و نقلیه بر این دلالت دارد که واجب است ائمه دوازده نفر باشند بدون این که یکی از ایشان کم شود، یا یکی بر ایشان زیاد شود و این حکم قطعی است که به قلم صنع الهی جاری شده و دلائل عقلیه و نقلیه آن در کتب کلامیه و اخبار و آثار ائمه علیهم السلام و کتب علمای امامیه موجود است؛ مانند حق‌الیقین مجلسی و کتاب کفایة الموحّدین و امثال آنها برای عوام فارسی زبان و کتب عربیۀ استدلالیه برای خواص، به آنها مراجعه شود - پس در چنین حالی که بعد از او امام دیگری نیست که جانشین او باشد، اگر ظاهر شود - همچنانی که پدران او ظاهر شدند -، کشته می‌شود - همچنان که پدران او کشته شدند؛ - زیرا که جایز نیست بر آن حضرت که به قهر و غلبه ظاهر شود تا ایجاب الجاء و قطع فیض - چنان که گفته شد - کند. پس در چنین صورت هرگاه ظاهر شود، تصمیم به قتل او خواهند گرفت و بنحوی که پدران آن جناب را کشتند حضرتش را خواهند کشت - چنان که اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم حاکی از آن است -، و هرگاه بخواهد منع از نفس خود کند به این که تأثیر از شمشیر و ستم و سایر آلات و چیزهایی که

موجب قتل آن حضرت است برداشته شود که به آن جناب تأثیر نکند، در میان مردم اختلاف واقع می شود که در حضرت غلو کنند و بعضی اقرار به ربوبیت و خدایی او کنند. چنان که بعضی در حق جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند و همچنین نسبت به بعضی از آباء کرامش. با این که آنها منع قتل از نفس خود نکردند، پس فساد بیشتر شود به علت آنچه از خوارق عادات و معجزاتی که از حضرتش ظاهر می شود، و بعضی حضرتش را ساحر و جادوگر خوانند. چنان که در حق جد بزرگوارش و پدران عالی مقدارش گفتند، و بعضی چون نمی توانند معجزات آن حضرت را رد کنند، به کراهت خاطر اقرار به امامت او کنند و بعضی متحیر و سرگردان گردند و به همان حال توقف کنند و امر بر ایشان اشتباه شود و اینها سبب ضلالت و گمراهی شود برای مردم.

حکَم و مصالح اعمال هر یک از ائمه بعد از دیگری

و اگر گفته شود که: این اختلافات در زمان پدران آن حضرت هم واقع شد و مانع ظاهر شدن ایشان برای مردم نبود، می گویم: آری، چنین است و لکن چون کشته می شدند، شبهه ربوبیت از ایشان مرتفع می شد و گفته می شد که: اگر اینها خدا بودند، کشته نمی شدند و جلو قتل خود را می گرفتند، و می فهمیدند که معجزات و خوارق عاداتی که از ایشان بروز می کرده از جانب خدا بوده که به دستهای ایشان جاری می شده، نه این که مستقلاً این اعمال از ایشان بروز کرده باشد، و اگر به استقلال خودشان بود، بایستی جلو کشته شدن خود را گرفته باشند، و همچنین شبهه سحر و جادو بودن هم به ظهور امامی بعد از امامی به بیانات و اطوار و اخلاق و عادات هر یک از ایشان مرتفع می شد و بطلان آن واضح می گردید.

ملخص کلام آن که: ظهور هر یک از ائمه علیهم السلام به مقتضای کینونت زمان او و اهل آن زمان بوده و اگر شبهه ای در مردم روی می داده در زمان امام قبل به ظهور امام بعد مرتفع می شد. مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قیام به سیف کرد، که اگر قیام نمی کرد اعلاهی کلمه اسلام

نمی شد وصیت رسالت او به گوش مردمان جهان نمی رسید -، و لکن در قیام او به شمشیر و قهر و غلبه و رعب از آن حضرت پرچم اسلام در جنبش و اهتزاز آمد و تحوّل غریب و عجیب در عالم روی داد. با این که جزیه قرارداد و قبول فدیّه کرد تا رفع ترس و واهمه مردم شود، آن رعب از ایشان مرتفع نشد و به وصی بلافصل خود، امیرالمؤمنین علیه السلام، امر به سکوت فرمود و آن حضرت را از قیام منع کرد تا کینه‌های دیرینه از سینه‌های پرکینه بیرون رود، و اگر او را امر به قیام فرموده بود و قیام می کرد، خباثت‌های امت بعد از او آشکار نمی شد.

و اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل می کرد، امت به روش جاهلیت برمی گشتند و زحمات آن بزرگوار هدر می رفت. به این جهت آن حضرت سکوت کرد و رخنه‌هایی را که در اثر جنگ‌های پیغمبر رخ داده بود به سکوت خود مسدود کرد تا وقتی که در طول مدت سکوت آن حضرت طرح نفاق ریخته شد و منافقین پرچم‌های نفاق و شقاق را بلند کردند و نزدیک شد که دین و آثار آن محو و نابود شود و اسلام از میان برود. امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرد و قائمه شمشیر را در دست گرفت و با ناکثین قتال نمود. پس واقع شد در رعیت آن حضرت آنچه که در امت پسر عمش واقع شد، و اگر به سیره سابق خود - که سکوت بود - باقی می ماند و قتال نمی کرد، رعیت آن حضرت - که در باطن کافرانی بودند و در ظاهر مسلمانان - نقش‌های خود را بر ضد اسلام عملی می کردند و دین مقدس اسلام و کلیه آثار آن محو می شد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در روز صفین پنجاه هزار نفر بودند، ولی پنجاه نفر در میان ایشان نبود که حق حضرتش را بشناسند و حق امامت او را رعایت کنند.

پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد، به امر آن بزرگوار وصیش، حضرت مجتبی علیه السلام، دست از قتال برداشت تا این که کینه‌ها از سینه‌ها خالی شد و آنچه در باطن‌ها مخفی بود بروز داده شد. پس حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و بواسطه صلح حضرت با معاویه ایجاد شبهه برحق بودن مخالفین شد و نماند مؤمنی

آلای که این شک در قلب او خلجان کرد. پس وصیت فرمود برادرش، حضرت امام حسین علیه السلام را به قتال کردن و تن به شهادت دادن، و اگر حسین علیه السلام باقی مانده بود، تا قیام قیامت این شبهه باقی می ماند و گمراهی از هدایت و بینایی از کوری و حق از باطل جدا نمی شد و این خلاف جریان عادت خدا بود بر قیام و کشته شدن حسین علیه السلام و آشکار کردن امر او و ابلاغ حجت او و اعلائی کلمه او به شهادت آن حضرت. پس به همین جهت بود که آن حضرت قیام کرد و به درجه رفیعۀ شهادت رسید. پس علامات حق ظاهر شد و بر مردم واضح گردید بر حق بودن آل محمد علیهم السلام و بر باطل بودن دشمنان ایشان، و روشن شد برایشان که صلح حضرت امام حسن علیه السلام بر وفق حکمت و مصلحت بوده، و قلب هایشان نورانی و سینه هایشان شرح داده شد و فهمیدند و شناختند حقیقت آل محمد علیهم السلام را.

و پس از واضح شدن حق باز بیشتر از آنها انکار کردند و عده قلیلی ثابت ماندند و لکن از طغیان و غلبه سلطان جور و ظلم به طریق عبادت و بندگی عارف و آشنا نبودند و نمی دانستند که چگونه بندگی کنند و طریق خضوع در مقابل خدا و امتثال اوامر و نواهی او را عارف نبودند و نمی دانستند که اول چیزی که بر بندگان واجب است کمال خضوع و خشوع و انقیاد و اعتراف به گناهان و مداومت بر عمل به ارکان دین است، و چون اظهار این معنی به طریق امر و بیان واضح ممکن نبود - بواسطه استیلائی ظلم و جور فسقه و ظلمه بنی امیه و اتباع ایشان -، لذا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر حسب امر و فرمان الهی و وصیت جد امجد و آباء کرام خود به اظهار عبادت و خضوع و خشوع و مناجات و توجه و انقیاد و گریستن از خوف خدا و محبت و شوق به لقای پروردگار عملاً علاقمندان را تعلیم می داد و حقیقت بندگی و توجه به حق را به ایشان آموخت.

و چون محض خضوع و خشوع کفایت نمی کرد و ناچار بودند به عمل کردن بر وفق خواسته خدای - تبارک و تعالی -، بعد از آن حضرت حضرت امام محمد باقر و حضرت

امام جعفر صادق عليه السلام در اثر مخالفت بنی عباس با بنی امیه و ایجاد اختلاف و زد و خوردی که در میانه ایشان روی داد و با هم به منازعه و مجادله مشغول شدند، فرصتی به دستشان آمد طریقه عبادت و طاعت و کیفیات اعمال و بجا آوردن آنها را - از واجبات و مستحبات - به آنها تعلیم و انتشار دادند، و چون نور علوم ایشان پرتوافکن و روشنی بخش گردید و کلمه آنها بالا گرفت، حضرت موسی بن جعفر عليه السلام بر حسب مأموریت الهیه و دستورات پیغمبر اکرم و آباء کرام خود سکوت از کلام را پیش گرفت و تحمل محنت زندان ها و سختی ها نمود و مع ذلک علوم بسیاری از حضرتش بروز کرد. با این وصف باز تابعین آن حضرت فرقه فرقه شدند - از قبیل ناووسیة^۱ و فطحیه^۲ و اسماعیلیه^۳ و خطابیة^۴ و غیر اینها - و مندرس شد اصولی که نوشته بودند در عصر صادقین عليهم السلام برای مصالح بزرگی که در این جا بیان آن مقتضی نیست.

پس به سبب اختفای حضرت کاظم عليه السلام اموال بسیاری نزد آن حضرت جمع شده بود که متمکن نشد از انفاق آن بر شیعیان خود و آنها در دست کسانی افتاد تا باطن آنها که برخلاف ظاهر آنها بود رو بیفتد، که اگر این اموال در دست ایشان نبود، باطن آنها

۱. ناووسیة جماعتی بودند که اعتقاد داشتند امام صادق عليه السلام نمرده و نخواهد مرد تا ظهور کرده و زمین را پر از عدل کند. از آن جا که رئیس ایشان شخصی به نام عبدالله بن ناووس بود به این نام خوانده شدند. [ر.ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۵۹، ش ۶۷۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۷].

۲. فطحیه کسانی که پس از امام صادق عليه السلام قائل به امامت فرزندش عبدالله بودند. درباره علت نامیدن شدن این گروه به لقب فطحیه غالباً دو سبب ذکر شده است: یکی این که عبدالله افطح (فیل پا) بود. دیگر این که کسی که ایشان را به این عقیده فرا خواند شخصی بود به نام عبدالله بن افطح. [ر.ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۲۴، ش ۴۷۲؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۴۷].

۳. اسماعیلیه: گروهی از پیروان امام صادق عليه السلام بودند که پس از ایشان قائل به امامت اسماعیل پسر ایشان و یا فرزند وی محمد بن اسماعیل گشتند. [ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۴۷].

۴. خطابیة: پیروان ابوالخطاب و دارای عقاید انحرافی بسیاری بودند؛ از جمله الوهیت امام صادق عليه السلام و این که ابوالخطاب (محمد بن مقلص ابوزینب اسدی کوفی اجدع برار) نبی و مرسل است و امام صادق عليه السلام دستور پیروی از او را داده اند. اینان به تبع این عقاید انحرافی محرمات را حلال شمرده و فرائض الهی را ترک کردند. [ر.ک: تعلیقة علی منهج المقال، ص ۴۰۱؛ الکلیات فی علم الرجال، ص ۴۱۴، ش ۷].

ظاهر نمی‌شد. مانند علی بن [ابی] حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی و امثال اینها از سگ‌های ممطوره^۱، تا این که حضرت در زندان شهید شد و امر امامت به حضرت رضا علیه السلام واگذار گردید و آن حضرت بر حسب فرمان الهی و وصیت و فرمان جدّ بزرگوار و پدران عالی‌مقدار خود رفتار فرمود و مطالبه اموال را از آنها کرد و خبیث باطن و سریره ایشان ظاهر شد.

سرّ غیبت امام زمان - عجل الله فرجه -

حاصل آن که هر یک از ائمه که بعد از دیگری قائم به امر امامت می‌شد زایل می‌کرد آنچه از شکوک را که بواسطه ظهور امام قبل در رعیت رخ داده بود بر وجه اکملی که مقتضی بود برای ظهور آن امام در آن زمان، تا این که منتهی شد امر به امام زمان ما - عجل الله تعالی فرجه. چون بعد از آن حضرت امامی نیست که شبهات حاصله در رعیت را که به جهت ظهور زایل می‌شود مرتفع کند و احداث شبهات باید به رفع علت حدوث آن مرتفع شود، و همه این اختلافات برای خاطر منع کردن وجود مبارک امام است کشته شدن و مردن را از نفس خود و زایل نمی‌شود این اختلافات مگر به رفع مانع و آن مستلزم کشته شدن و مردن امام است، و بعد از این امام امام دیگری نیست که جانشین او باشد، و اگر این امام آخر کشته شود، نظام عالم بر هم می‌خورد و عالم فاسد می‌شود پیش از این که خلق پخته شوند و به حدّ اعتدال برسند، و نفوس کامله‌ای که مستعدّ کمال اند از فیض باز می‌مانند و بر ناقصین هم حجّت تمام نمی‌شود، پس حجّت می‌آورند بر خدا و می‌گویند: اگر امام داشتیم در دنیا و ما را هدایت می‌کرد، ما خدا را به یگانگی می‌پرستیدیم، پس نظام و بقای عالم و پخته شدن و به حدّ اعتدال رسیدن مردم و منع فیض نشدن از نفوس کامله مستعدّه

۱. کلاب ممطوره به معنای سگانی است که در معرض باران قرار گرفته باشند. علامه مجلسی رحمته الله در کتاب شریف بحارالأنوار آورده که جماعت واقفه به این عنوان نامیده شدند چرا که خبائثشان به هر که به آنها نزدیک بود سرایت می‌کرد. [ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۲۶۷، ذیل شماره ۲۷].

برای کمال و تمام شدن حجّت بر ناقصین منوط به حیات داشتن و زنده بودن امام است و به زنده بودن و مخفی بودن امام نقصی بر اینها وارد نمی آید و دنیا باقی می ماند و مردم زنده می مانند و پخته و معتدل می شوند تا این که ثمره وجود هر یک از آنها - از سعادت و شقاوت - ظاهر گردد. در آن وقت قیام می کند و ظاهر می شود و نظام عادلانه را برقرار می کند و حقّ هر صاحب حقّی را به او می دهد و روزی هر روزی خواری را به او می رساند. اینهاست سرّ غیبت آن حضرت و حکمت در آن.

به عبارت دیگر می گوئیم: خدای تعالی برای حق دولتی قرار داده و برای باطل هم دولتی. دولت حق رحمانی است و دولت باطل شیطانی و محلّ این هر دو دولت در دنیاست و دولت حق اصلیه و باقیه و دولت باطل تبعیه و زائله است. لذا مقدّم داشت دولت باطل و اهل آن را بر دولت حق و اهل آن و فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۱.

پس ظلمت و تاریکی را بر نور و روشنی مقدّم داشته و هکذا شب را بر روز و نطفه و علقه و مضغه را بر صورت انسانیت و حالت صباوت^۲ را بر بلوغ و همچنین در مرتبه های دیگر، و چون این اوان و زمانها به دولت ظالمین اختصاص دارد، پس ناچار اهل حق باید مخفی و مختفی باشند تا اهل باطل جولان خود را تمام کنند، و لیکن چون خدای تعالی ابا دارد مگر این که حجّت را بر مردم تمام کند - از مؤمن و کافر -، ظاهر می کند اهل حق را بقدر ضرورتی که لازم است تا اسم اسلام و ایمان بر وجه ظاهر متعارف باقی بماند برای اتمام حجّت بر کفار و اکمال نعمت بر مؤمنین. پس چون این مدّعا حاصل می شود، خدا آنها را مخفی می گرداند از چشم های مردم برای این که منزّه باشند از ملاقات اهل فسق و کفر و ظلم و جور و مباشرت با ایشان.

لله تحت قباب الأرض طائفة أخفاهم عن عيون الناس إجلالاً

۱. سوره انعام، آیه ۱.

۲. صباوت: کودکی، بچگی.

عَلَّتْ غَيْبَتُ وَلِيِّ عَصْرِ - عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ -

و اما جواب سائل که گفته: به ظهور امام رفع فساد شود و احکام قطعی می شود، این قول باطل است؛ زیرا که در زمان دولت باطل هرگاه امام ظاهر شود و مأمور به سیف نباشد، در این صورت - یعنی: با غلبه مخالفین و دشمنان دین بر مطیعین و مؤمنین - فساد زیادتر می شود و مستلزم کشته شدن امام علیه السلام است که آن مستلزم فساد و فَنای عالم است و خراب و ویران شدن آن، و اگر شمشیر بکشد و منافقین و کفار را بکشد، ایجاد شبهه ربوبیت و خوارق عادات و معجزاتی که از آن حضرت ظاهر شود حمل به سحر و جادو و سبب الجا و بیچاره شدن اهل باطل و به جبر و غلبه و قهر تسلیم شدن می شود و حجت بنحوی که خدا خواسته تمام نخواهد شد و به این کیفیت نیز رفع فساد نمی شود، و رفع فساد وقتی خواهد شد که امام به طوع و رغبت مطاع باشد و حکم او نافذ باشد و این مخالف با آن چیزی است که فرض شد، بلکه اگر امام ظاهر باشد، فساد مترتب بر وجود و ظهور حضرت است در آن صورت - از هجوم آوردن مخالفین برای کشتن آن حضرت و کشتن شیعیان او و یاران او. پس فساد ظهور آن حضرت در زمان دولت باطل به مراتب زیادتر است از غیبت و مخفی بودن آن حضرت در آن زمان؛ زیرا که وقتی که امام غایب باشد، ظالمین چندان التفاتی به شیعیان او نخواهند داشت - چنان که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشوراء به یاران خود فرمود: «إِنَّ الْقَوْمَ مَا يَرِيدُونَ غَيْرِي، وَأَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بِيْعَتِي، فَتَفَرَّقُوا؛ فَإِنَّهُمْ إِذَا أَصْبَحُوا وَوَجِدُونِي، لَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْكُمْ وَلَا يَتَعَابُونَكُمْ»؛^۱ یعنی: بدرستی که این گروه کسی را غیر از من نمی خواهند، و من عقد بیعت خود را از گردن شما برداشتم. پس متفرق شوید. این قوم چون صبح شود و مرا بیابند، به شما توجهی ندارند و شما را تعقیب نخواهند کرد، و امر همین طور بود که حضرت فرمود.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۷۴؛ اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۵۵، در هر دو با قدری اختلاف.

بدیهی است که مخالفین بر ریاست خود می‌ترسند که از ایشان گرفته شود، و چون رئیس اهل حق مخفی باشد، ایمن‌اند از خروج او بر ایشان. پس متوجّه و متعرّض شیعیان نمی‌شوند.

امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

شیعیان را به خود وانمی‌گذارد

و اما فساد واقع در دین و شریعت که در دست شیعیان است، هرگاه امام علیه السلام بخواهد و مصلحت باشد، آن را زایل و دفع می‌کند و غیبت آن حضرت مانع از آن نیست؛ زیرا که هرچند آن حضرت غایب باشد از نظر شیعیان خود، شیعیان از او غایب نیستند. چنان که از توفیق مبارک آن حضرت که برای شیخ مفید رضوان الله علیه مرقوم داشته استفاده می‌شود که فرموده: «إنا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم، ولولا ذلك لاصطلمتكم اللأواء وأحاطت بكم الأعداء»؛ یعنی: بدرستی که ما به خود واگذارنده نیستیم مراعات شما را و فراموش‌کننده نیستیم یاد کردن شما را، و اگر این طور نبود، ریشه کن می‌کرد شما را سختی‌ها، و دشمنان احاطه می‌کردند شما را. پس آن بزرگوار در حال غیبت آنچه که صلاح حال شیعیانش نیست آن را از ایشان منع می‌فرماید. از ضررها و مفسده‌ها. و آنچه را که صلاح ایشان است به آنها می‌رساند. و اما قطعی شدن احکام و ظنی بودن آنها مربوط به ظهور و غیبت آن حضرت نیست. هرگاه اراده فرماید که شیعیان خود را به مرحله قطع و یقین برساند، می‌رساند. چه غایب باشد و چه ظاهر. بلکه مبنای امر قطع و ظن سر دیگری است که علمای اعلام در محلّ خود ذکر کرده‌اند. پس کسی که حقیقه طالب حق و صدق است و نیت او خالص برای خداست و طینت و سرشت او صاف و پاک و باطن او نیکو و بی‌آلایش است حضرت

۱. مزار شیخ مفید، ص ۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵، ذیل شماره ۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۸ و ج ۲، ص ۲۶. تقریباً در همه این مصادر فقرات آخر به این شکل آمده است که: «ولولا ذلك لنزل بكم الأواء واصطلمتكم الأعداء».

او را به مقام قطع و یقین می‌رساند، هرچند حضرتش را نبیند، و کسی که در طلب حق راستگو نباشد یا طالب حق نباشد، ظهور و دیدن امام برای او نفعی ندارد، هر چند مشافهه و حضوراً مورد خطاب آن حضرت واقع شود. چنان که مضمون بعضی از فقرات بعض از دعاهای آن حضرت است که می‌فرماید: «ما ضَرَرَنِي غَيْبَتِي، وَلَا نَفَعَهُمْ حُضُورُهُمْ»^۱ - یعنی: ضرر نمی‌رساند به من غایب بودن و نفع نمی‌دهد ایشان را حاضر بودنشان -، و نیز فرموده است: «ما من عبد أحبنا وأخلص في معرفتنا وسئل مسألة إلا ونفتنا في روعه جواباً لتلك المسألة» - یعنی: نیست بنده‌ای که ما را دوست بدارد و در شناسایی ما اخلاص نشان دهد و از مسئله‌ای از او سؤال شود مگر آن که به دل او می‌اندازیم جوابی را برای آن مسئله -، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲.

غیبت امام زمان [عجل الله فرجه الشريف]

مانع از افاضه فیض به شیعیان نمی‌باشد

حاصل آن که: امام علیه السلام به شیعه خود نظر دارد و شیعه در نظر او هست. اگر اهلیت در او دید، به او عطا می‌فرماید احکام و جودیه و تشریحیه را و از خزائن علوم خود به او عطا می‌کند از راه جود و کرم خود در حالتی که آن شیعه او را نمی‌بیند. برادر عزیزم! در این مطالبی که در این مقدمه برای نوشتن تدبیر کن و به دیده انصاف در آن بنگر و اعتساف^۳ و خودبینی و خودپسندی را کنار بگذار و در میان خود و دیگران خدا را حاضر و ناظر بدان و گمان مبر که حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء - تو را نمی‌بیند و از سریره تو خبر ندارد. هم قصد مرا می‌داند که آنچه را در این کتاب نوشته و می‌نویسم برای خداست یا برای هوا و هم مقصد خواننده و مطالعه کننده را می‌داند

۱. «مَا نَفَعَهُمْ قُرْبُهُمْ وَلَا ضَرَرَنِي بُعْدِي» [مصباح المستهجد، ص ۳۷۶، ذیل حدیث ۵۰۲: جمال الأسبوع،

ص ۲۶۸: بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۶۹، ذیل حدیث ۱۲].

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳. اعتساف: راه را کج کردن، از راه راست منحرف شدن، بیراهه رفتن.

که خواندن و مطالعه کردنش برای متذکر و مستبصر شدن است و یا برای دیدن و انتقاد کردن. گفته شده که: من صَنَفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ. البته کاری کن که از زمرهٔ اخوانی نباشی که در حَقِّشان گفته شده: إخوان الزمان جواسیس العیوب.

شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ، يَا مَوْلَايَ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ. إِنِّي تَوَجَّهْتُ وَاسْتَشْفَعْتُ وَتَوَسَّلْتُ بِكَ إِلَى اللهِ وَقَدَّمْتُكَ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللهِ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَهُ.

للمؤلف الملهوف

یاد رخس به روضهٔ رضوان نمی‌دهم	خاک درش به ملک سلیمان نمی‌دهم
دُرّ ولایتی که نهفتم از او به دل	تابنده گوهری است من ارزان نمی‌دهم
در عاریت‌سرای جهان جان عاریت	جز در نثار حضرت جانان نمی‌دهم
یک جلوه‌ای ز نور جمال عزیزشان	با صد هزار یوسف کنعان نمی‌دهم
دست طلب ز دامنشان بر نمی‌کشم	دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم
یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان	آن قطره را به گوهر غلطان نمی‌دهم
آب ولایتی که گلم ز آن سرشته شد	آن آب را به چشمهٔ حیوان نمی‌دهم
شد مهرشان ز روز ازل پای‌بند دل	آن سان که نقش شد خبر از آن نمی‌دهم
سری به دل نهفته مقفل به نور عقل	مفتاح آن به مردم نادان نمی‌دهم
آل علی است جان جهان و جهان جان	بی‌مهرشان به قابض جان‌نمی‌دهم
امروز هر کسی به بُتی سر سپرده است	من سر به غیر قبلهٔ ایمان نمی‌دهم
باکس مرا به غیر ده و چار کار نیست	دل را به رهرو ره شیطان نمی‌دهم
ای غایب از نظر! نظری کن به حال من	جز سر به پای تو من حیران نمی‌دهم

تا این جا مقدمهٔ کتاب به پایان رسید. اینک شروع می‌کنم به اصل مقصد خود که بیان اخبار و آثار آیات و علامات ظهور آن حضرت است و توفیق اتمام آن را از خدای متعال می‌طلبم و استمداد برای اکمال آن از حضرت ولی ذوالجلال خواهانم.

گفتار در بیان علائم ظهور آن جناب

علامات ظهور اجمالاً

آنچه از آیات و اخبار و مآثر و آثار مستفاد می‌شود علامات ظهور حجّت پروردگار، امام غایب از ابصار و مخفی از انظار، قطب عالم امکان، محور کون و مکان، حضرت صاحب الزمان، همنام و هم‌کنیه خاتم پیغمبران، حجّة ابن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - بر چند قسم است: خاصّه و عامّه و حتمیه و مطلقه و معلقه و بعیده و قریبه و مشروطه و واقعه و غیر واقعه.

اقسام علامات ظهور

خاصّه آن است که اختصاص به خود حضرتش دارد.
و عامّه آن است که نسبت به عموم مردم خبر داده شده، در ایشان ظاهر شود.
و حتمیه آن است که تا صورت وقوع پیدا نکند آن حضرت ظاهر نمی‌شود و حتماً باید واقع شود.
و مطلقه آن علاماتی است که مشترک میان قیامت صغرا و قیامت کبراست.
و معلقه علاماتی است که قابل تغییر است. ممکن است واقع شود و ممکن است

بداء^۱ حاصل شود و واقع نگردد.

و بعیده علاماتی است که تا ظهور بسیار دور بوده - از قبیل جنگ جمل و صفین و خوارج نهر وان و قضیه کربلا و ساخته شدن بغداد و شهر واسط و امثال اینها.

و قریبه آن علاماتی است که خیلی نزدیک به ظهور واقع شود - از قبیل مسخ شدن بعضی و زنده شدن بعضی از مردگان و کشته شدن نفس زکیه و امثال اینها.

و واقعه آنهایی است که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ تا زمان فعلی قرناً بعد قرن ظاهر شده.

و غیر واقعه آنهایی است که هنوز واقع نشده و بعد از این بتدریج واقع می شود.

نگارنده پیش از ذکر مدارک و آیات و اخبار برای استحضار خاطر خوانندگان بطور اجمال آنچه از مطلق علامات را که استقصا و تتبع کرده ام در یک بخش ذکر می کنم و در یازده بخش بعد به تفصیل با بیان آیات و اخبار و مصادر و مأخذ و مستندات آنها به ضمیمه تحقیقات و تطبیقات لازمه و ترجمه آیه و حدیث بطور وافی شرح خواهم داد - ان شاء الله تعالی . امید است مورد قبول و توجهات حضرت بقیة الله - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - گردد ، و صلی الله علی محمد و آله .

بخش اول

در بیان اجمالی علامات ظهور و با عدم رعایت ترتیب

- ۱ - آمدن پرچم های مصری که سبز رنگ است در شام .
- ۲ - کوبیده شدن پرچم های قیس به مصر .
- ۳ - اختلاف بنی عباس .
- ۴ - ندای آسمانی در روز جمعه نیمه ماه رمضان .
- ۵ - ندای آسمانی در بیست و سوم ماه رمضان .

۱. بداء : پیدا شدن رأی دیگر در کاری یا امری . این کلمه وقتی به خداوند متعال نسبت داده می شود باید به صورت ابداء معنا شود .

- ۶- کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان.
- ۷- گرفتن ماه در آخر ماه رمضان برخلاف عادت.
- ۸- فرو رفتن قریه‌ای از قرای شام که آن را جابیه گویند.
- ۹- فرود آمدن ترک در جزیره.
- ۱۰- فرود آمدن ترک در حیره که از شهرهای عراق است.
- ۱۱- فرود آمدن روم در رمله که یکی از شهرهای فلسطین است.
- ۱۲- اختلاف بسیار در تمام روی زمین.
- ۱۳- خراب شدن مسجد جامع شام.
- ۱۴- جمع شدن سه پرچم در شام.
- ۱۵- مسخ شدن بعضی از دشمنان حق.
- ۱۶- توقف آفتاب از زوال تا عصر.
- ۱۷- بیرون آمدن سر و سینه و دست در آفتاب که مردم او را بشناسند و این علامت در زمان سفیانی است.
- ۱۸- خروج سفیانی از وادی یابس.
- ۱۹- گرفتن سفیانی پنج شهر از شامات را که دمشق و فلسطین و اردن و قنسرین و حمص باشد.
- ۲۰- لشکر فرستادن سفیانی به کوفه و بصره.
- ۲۱- لشکر فرستادن سفیانی به مدینه.
- ۲۲- فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء میان مکه و مدینه.
- ۲۳- خروج حسنی از طالقان.
- ۲۴- رفتن سید حسنی به خراسان.
- ۲۵- رفتن سید حسنی به نیشابور.
- ۲۶- رفتن سید حسنی به اصفهان.
- ۲۷- رفتن سید حسنی به قم.



- ۲۸ - رفتن سید حسنی به کوفه .
- ۲۹ - فروردن زمین در مشرق .
- ۳۰ - فروردن زمین در مغرب .
- ۳۱ - کشته شدن نفس زکیه پشت کوفه با هفتاد نفر .
- ۳۲ - رو آوردن پرچم های سیاه از طرف خراسان .
- ۳۳ - خروج یمانی از طرف یمن .
- ۳۴ - ظهور مغربی ها در مصر .
- ۳۵ - مالک شدن مغربی ها شامات را .
- ۳۶ - طلوع ستاره ای در مشرق که مانند ماه نور دهد که نزدیک باشد از کجی دو طرف آن به هم رسد .
- ۳۷ - ظهور سرخی در آسمان که منتشر شود در آفاق .
- ۳۸ - ظهور آتشی از طول در مشرق که در جو از سه روز تا هفت روز بماند .
- ۳۹ - مطلق العنان شدن عرب و مالک شدن او بلاد را .
- ۴۰ - بیرون رفتن عرب از اطاعت شاه عجم .
- ۴۱ - کشتن اهل مصر امیر خود را .
- ۴۲ - ورود لشکری از طرف مغرب که اسب های خود را به فنای^۱ حیره ببندد .
- ۴۳ - شکافته شدن فرات بنحوی که آب داخل کوچه های کوفه شود .
- ۴۴ - سوزانیدن مرد جلیل القدری از شیعیان بنی عباس در میان جلولا و خانقین .
- ۴۵ - وقوع زلزله در بغداد که بسیاری از آن به زمین فرورود .
- ۴۶ - غلبه رعیت بر بلاد آقایان .
- ۴۷ - وقوع جنگ در میان اهل گرگان و مازندران .
- ۴۸ - اختلاف دو صنف از عجم و ریخته شدن خون زیاد در میانشان .

۱. فناء: جلوخان، پیشگاه خانه، آستانه.

- ۴۹- بیرون رفتن بندگان از طاعت آقایان خود و کشتن ایشان آقایان خود را.
- ۵۰- زنده شدن بعضی از مردگان و برگشتن ایشان به دنیا بنحوی که آنها را بشناسند و با هم رفت و آمد کنند.
- ۵۱- باریدن بیست و چهار باران پی در پی تا زمین را پاک و شسته کند و برکات زمین ظاهر شود.
- ۵۲- قتل عام کردن ترک‌ها بعضی از بلاد عجم را.
- ۵۳- فتح کردن ترک‌ها عراق را.
- ۵۴- داخل شدن پرچم‌های زرد در مصر به ضرر اهل شام.
- ۵۵- ساخته شدن فرودگاه‌ها و پایگاه‌ها در شهرها.
- ۵۶- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در شام.
- ۵۷- ساخته شدن دو فرودگاه و دو پایگاه در عجز و حران.
- ۵۸- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در واسط.
- ۵۹- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در بیضاء.
- ۶۰- ساخته شدن دو فرودگاه و پایگاه در کوفه.
- ۶۱- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در شوشتر و اهواز.
- ۶۲- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در ارمینیه.
- ۶۳- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در موصل.
- ۶۴- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در همدان.
- ۶۵- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در ورقه.
- ۶۶- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در رقطاع.
- ۶۷- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در رُحبه.
- ۶۸- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در دیر هند.
- ۶۹- ساخته شدن فرودگاه و پایگاهی در قلعه.

- ۷۰- ظاهر شدن دود تیره‌ای بالای سرها که در چشم و گوش و بینی‌های مردم رود، مؤمنین را حالت زکامی رو دهد و کفار را هلاک کند.
- ۷۱- سوار شدن مردها بر چرخ‌ها.
- ۷۲- سوار شدن زن‌ها بر چرخ‌ها.
- ۷۳- کشف حجاب و کشف فروج زن‌ها.
- ۷۴- حکومت کردن زن‌ها.
- ۷۵- غالب شدن زن‌ها بر مُلک.
- ۷۶- مستشار امور شدن زن‌ها.
- ۷۷- لباس بدن‌نما پوشیدن زنان.
- ۷۸- زنان گیسوان خود را مانند کوهان شتر بُختی^۱ کنند.
- ۷۹- مجلس گرفتن زنان.
- ۸۰- سخنرانی کردن زنان.
- ۸۱- شریک شدن زنان در تجارت با شوهران.
- ۸۲- تمکین نکردن زنان از شوهرهاشان.
- ۸۳- بذل کردن زنان خود را به کفار.
- ۸۴- وادار کردن مردان زنان خود را به زنا دادن.
- ۸۵- نفقه دادن زنان به مردان از کد فرج خود.
- ۸۶- مطالبه نمودن اهل شیلا- یا سیلان- از اقصی بلاد مشرق حق خود را از اهل چین و ندادن چینی‌ها حق آنها را و قیام کردن آنها بر علیه اهل چین و گرفتن آنها چین و بلاد ترک و هند را تا برسند به خراسان.
- ۸۷- واقع شدن فتنه در میان شرقی‌ها و غربی‌ها.
- ۸۸- خراب شدن ری.

۱. بُختی: شتر قوی هیکل، شتر دوکوهانه، نوعی از شتر تنومند و سرخ رنگ که در بعضی از نواحی خراسان پیدا می‌شود.

- ۸۹- حرب جوانان ارمنیه و آذربایجان .
- ۹۰- اختلاف در میان عرب و عجم، و این اختلاف ادامه خواهد داشت تا سفیانی قیام کند .
- ۹۱- خروج جرهمی و ربیعی و اصهب .
- ۹۲- خروج قیام کننده‌ای که از طرف چین و ملتان می‌آید و در خراسان قیام می‌کند .
- ۹۳- خروج قائمی از آل محمد از گیلان که مشرقی او را کمک کند در دفع پیروان سفیانی .
- ۹۴- خراب کردن قائم گیلانی به اعانت مشرقی - که شاید شعیب بن صالح باشد - بصره را .
- ۹۵- آباد کردن قائم گیلانی کوفه را .
- ۹۶- وای بر ری از شمشیرهای بغدادی‌ها و خراسانی‌ها!
- ۹۷- فرار کردن اهل ری به قم و از آن جا به اردستان اصفهان .
- ۹۸- قیام حسنی از طبرستان .
- ۹۹- کشته شدن هشتاد هزار نفر در دامنه کوه سیاه ری که هشتاد نفر از ایشان لیاقت سلطنت کردن داشته باشند .
- ۱۰۰- ظهور فتنه شدید در سال پیش از ظهور .
- ۱۰۱- ممنوع شدن رفتن به حج سه سال قبل از ظهور .
- ۱۰۲- ظاهر شدن سرخی‌ای در آسمان که در آن عمودهایی باشد مانند نقره که نور از آن بتابد .
- ۱۰۳- خروج شروسی - یا اشروسی - از ارمنیه و آذربایجان و آمدن او در پشت ری نزدیک کوه سرخی که متصل به کوه‌های طالقان است .
- ۱۰۴- جنگ شدید در میان اشروسی و مروزی که از سمت خراسان می‌آید .
- ۱۰۵- خروج مروزی به طرف بغداد و ماهان و واسط .
- ۱۰۶- ماندن مروزی مدت یک سال یا کمتر در واسط .

- ۱۰۷ - رفتن مروزی به کوفه و از نجف تا کوفه، و از آن جا تا حیره جنگ شدیدی در میانشان واقع شود.
- ۱۰۸ - کشته شدن هفتاد هزار نفر کنار جسر بغداد که آب دجله از خون سرخ و از گند اجساد متعفن شود.
- ۱۰۹ - بلند شدن هفتاد پرچم از ممالک مختلفه و جنگ شدید.
- ۱۱۰ - بلند شدن سه ندا در ماه رجب.
- ۱۱۱ - ظاهر شدن بدن امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل چشمه آفتاب که در یکی از ندها گفته شود: هذا أمير المؤمنين.
- ۱۱۲ - وقوع جنگ‌های بسیار در روی زمین.
- ۱۱۳ - گرفتن آفتاب از وقت طلوع که تا دو ثلث از روز مدت گرفتن طول کشد.
- ۱۱۴ - گرفتن ماه که تا مدت بیست و سه ساعت گرفته باشد.
- ۱۱۵ - فروگرفتن بلا و فتنه مصر را.
- ۱۱۶ - قطع شدن رود نیل.
- ۱۱۷ - قیام زندیقی در قزوین که همانم یکی از انبیا باشد.
- ۱۱۸ - خروج مصری و یمانی پیش از سفیانی و این یمانی غیر از یمانی ای است که با سفیانی قیام می‌کند.
- ۱۱۹ - خروج ملحمه.
- ۱۲۰ - فتح قسطنطنیه.
- ۱۲۱ - خراب شدن مدینه.
- ۱۲۲ - خروج دجال.
- ۱۲۳ - پیمان بستن عرب با روم.
- ۱۲۴ - شکست دادن عرب‌ها رومیان را.
- ۱۲۵ - شکست دادن رومیان عرب‌ها را.
- ۱۲۶ - کشته شدن مسلمانان به دست رومیان.

- ۱۲۷ - وقوع فتنه‌ای که نماند در عرب خانه‌ای مگر این که در آن داخل شود.
- ۱۲۸ - فتح بیت المقدس .
- ۱۲۹ - مصالحه عرب‌ها با رومیان .
- ۱۳۰ - میراث را از وارث منع کنند .
- ۱۳۱ - حمله آوردن ترک‌ها به دمشق .
- ۱۳۲ - ظاهر شدن پادشاهان ستمکاری که مردم را بکشند و بترسانند آنهایی را که اطاعت ایشان کنند .
- ۱۳۳ - نزول رومی‌ها در فلسطین .
- ۱۳۴ - رئیس جمهور شدن عبدالرحمن نامی در مصر .
- ۱۳۵ - خلیفه شدن عبدالله نامی از بنی عباس در دمشق .
- ۱۳۶ - جنگ کردن عبدالله عباسی با رومیان و کشته شدن او .
- ۱۳۷ - تلاقی لشکر رومی‌ها با عبدالله در قرقیسا و قتال عظیم در کنار نهر .
- ۱۳۸ - قتل عام کردن رومی‌ها عرب را و اسیر کردن زنان و کودکان .
- ۱۳۹ - خروج دابة الارض در مکه .
- ۱۴۰ - درآمدن آفتاب از مغرب .
- ۱۴۱ - نزول عیسی از آسمان .
- ۱۴۲ - ظاهر شدن آتشی از ته عدن . شاید آتش زدن چاه‌های نفت باشد .
- ۱۴۳ - بیرون آمدن آتشی از حضر موت .
- ۱۴۴ - ظهور طیارات جنگی .
- ۱۴۵ - خسف قریه خَرَشْنَا از قرای شام .
- ۱۴۶ - سفیانی مسیحی می‌شود و با زَنار و صلیب از روم می‌آید و در شام قیام می‌کند در حالی که متدین به هیچ دینی نیست .
- ۱۴۷ - کشته شدن ابن‌الشیخ در وسط نجف .
- ۱۴۸ - خراب کردن و سوراخ کردن کوچه‌های بن بست را در کوفه .

- ۱۴۹ - تعطیل مساجد تا چهل روز یا شب کشف هیکل .
- ۱۵۰ - به جنبش آمدن پرچم ها در اطراف مسجد کوفه .
- ۱۵۱ - سر لشکر سفیانی شدن خزیمه نامی که چشم چپ او مالیده و در چشم راستش ناخنه^۱ غلیظی^۲ است .
- ۱۵۲ - فرستادن سفیانی صد و سی هزار نفر به طرف کوفه در روحا و فاروق .
- ۱۵۳ - کشته شدن هفتاد هزار نفر در کوفه کنار فرات که تا سه روز آب خون و از گند اجساد کشته متعفن باشد .
- ۱۵۴ - اسیر کردن هفتاد هزار دختر بکر که از فرط عفت کف ها و مقنعه های ایشان دیده نمی شود .
- ۱۵۵ - آمدن پرچم های شرقی به کوفه که عده آنها تعلیمات جنگی و نظام ندیده اند و آن پرچم ها نه از پنبه است و نه از کتان و نه ابریشم . سر نیزه هاشان به مهر و خاتم سید اکبر خاتم الانبیاء - یا علی مرتضی - است .
- ۱۵۶ - قیام خراسانی است از خراسان .
- ۱۵۷ - قیام مردی از اهل نجران که مسیحی بوده و مسلمان می شود به حمایت آل محمد علیهم السلام .
- ۱۵۸ - مالک شدن کفار پنج نهر را؛ دجله و فرات و جیحون و سیحون و رود نیل .
- ۱۵۹ - ظاهر شدن دولت زنان و امر دادن .
- ۱۶۰ - فرماندار شدن و ریاست کردن جوانان و کودکان .
- ۱۶۰ - خراب شدن مسجد کوفه از عمران .
- ۱۶۱ - پیمان بستن دولت های همجوار .
- ۱۶۲ - آتش افتادن در حجاز .
- ۱۶۳ - جاری شدن آب در نجف و آن در سال فتح واقع شود .

۱. ناخنه: ناخنک، گوشت یا پوست زاید که در گوشه چشم تولید و باعث تورم پلک شود.

۲. غلیظ: درشت، ستبر، سفت.

- ۱۶۴ - ادامه جنگ از ماه صفر تا ماه صفر دیگر .
- ۱۶۵ - وارد شدن بنی قنطورا در شام و فتنه و فساد و خونریزی آنها .
- ۱۶۶ - وقوع جنگ شدید غریب و عجیب در حلب .
- ۱۶۷ - خراب کردن حصارها و فرودگاه‌ها و پایگاه‌های شام .
- ۱۶۸ - داخل شدن لشکریان در بعلبک و امان خواستن ایشان .
- ۱۶۹ - توجه بلاها به نواحی لبنان .
- ۱۷۰ - توجه لشکرهای شیطان به شهرهای کنعان .
- ۱۷۱ - هزیمت و فرار آنها با کشتی نجات از فرات .
- ۱۷۲ - رفتن لشکریان به جزیره .
- ۱۷۳ - ظهور شخص بی باکی با عده کمی در بصره و کشته شدن او و عده او عرب‌اند .
- ۱۷۴ - کشته شدن شخص ارغش و به جای او نشستن پسرش و بقدر یک ساعت طول نکشد که پسرش کشته شود .
- ۱۷۵ - کشته شدن مرد جلیلی بمجرّدی که فرستاده‌های مغربی‌ها در مقابل او برسند .
- ۱۷۶ - قحطی در مصر و کم شدن آب رود نیل و خشکیدن اشجار آن .
- ۱۷۷ - پیاده شدن لشکر مغربی‌ها با تشریفات در مصر .
- ۱۷۸ - گرفتن مسیحی‌ها روی زمین را .
- ۱۷۹ - صیحه زدن ناقوس در ممالک اسلامی .
- ۱۸۰ - زیاد شدن مرض صرع و دیوانگی در اثر شدت فتنه و پریشانی .
- ۱۸۱ - تکلم کردن شخص قلدر نفهم که مانند گاو میش است در امور عامه مردم .
- ۱۸۲ - افتادن آتش در نصیبین .
- ۱۸۳ - بیعت گرفتن برای سعید سوسی در خوزستان .
- ۱۸۴ - غلبه عرب بر بلاد ارمن و سقلاب .
- ۱۸۵ - ظهور شدت و سختی برای مردم در دولت سلطان و زنان .
- ۱۸۶ - مشوم و فجیع بودن روز بهلول .

- ۱۸۷ - ریاست کردن مردمان پست بی اصل .
- ۱۸۸ - ظهور قحطانی .
- ۱۸۹ - ظهور سید هاشمی که پشت کوفه کشته شود .
- ۱۹۰ - ظهور دیلم و تابع شدن ابر و گیلان او را و گرفتن ایشان تبریز را و نصب کردن ایشان امیری را در تبریز .
- ۱۹۱ - مضطرب شدن عراق .
- ۱۹۲ - واقع شدن واقعه عجیبی در میان حلوان و همدان .
- ۱۹۳ - واقع شدن جنگ شدید بین حلوان تا نهر وان .
- ۱۹۴ - زایل شدن ملک دیلم و از دست او بیرون رفتن .
- ۱۹۵ - مالک شدن یک نفر اعرابی عجمی زبان بعد از دیلم و کشتن او صلحا و شایستگان را .
- ۱۹۶ - پیاده شدن لشکر در فارس و نصیبین .
- ۱۹۷ - حمله کردن عرب بر عجم و رو آوردن ایشان به اهواز .
- ۱۹۸ - موت فقها پی در پی .
- ۱۹۹ - ضایع کردن نمازها .
- ۲۰۰ - پیروی کردن شهوتها .
- ۲۰۱ - کم شدن امانت در مردم .
- ۲۰۲ - زیاد شدن خیانتها .
- ۲۰۳ - رایج شدن شرب مشروبات محرّمه .
- ۲۰۴ - بلند شدن صداهای خصومت و دشمنی در مسجدها .
- ۲۰۵ - دشنام دادن اولاد به پدران و مادران .
- ۲۰۶ - متروک ماندن مساجد از نماز خواندن در آن به سبب خصومتها .
- ۲۰۷ - مساجد را جای خوردن طعامات قرار دادن .
- ۲۰۸ - ندانسته حکم کردن قاضیها .

- ۲۰۹ - زیاد شدن گناهان و بدی‌ها.
- ۲۱۰ - کم شدن کارهای خیر.
- ۲۱۱ - برداشته شدن برکت از سال و ماه و هفته و روزها و ساعت‌ها.
- ۲۱۲ - حلال دانستن زنا و خوردن مسکرات.
- ۲۱۳ - و گفتگوهای نامشروع و رقص‌ها.
- ۲۱۴ - و اقسام ساز و نواها.
- ۲۱۵ - بلند شدن صداهای فجّار.
- ۲۱۶ - بدگویی و ننگ و بستن افترا و سرزنش کردن به علما.
- ۲۱۷ - خونریزی بناحق بین یکدیگر.
- ۲۱۸ - رشوه گرفتن قضات در حکم.
- ۲۱۹ - مستولی شدن زن بر شوهر خود در جمیع چیزها.
- ۲۲۰ - ظهور دولت اشرار.
- ۲۲۱ - حلال بودن ظلم در جمیع شهرها.
- ۲۲۲ - حکومت کردن هر سلطان جائر.
- ۲۲۳ - ریاست خواستن برای فخر کردن بر دیگران و ظلم و جور کردن.
- ۲۲۴ - کفّار را مستشار امور قرار دادن.
- ۲۲۵ - مالک شدن کسی که مالک مال نیست مال دیگری را و آن بی‌دینی پسر بی‌دینی است.
- ۲۲۶ - رأس و رئیس قرار دادن کسی را که لیاقت ریاست و مداخله در امور عامّه ندارد.
- ۲۲۷ - ظاهر شدن بدعت‌ها و فتنه‌ها.
- ۲۲۸ - تدریس و تدرّس کردن علوم باطله برخلاف دستور دین و قرآن.
- ۲۲۹ - ذلیل کردن سادات و بزرگان اصیل.
- ۲۳۰ - ظهور آلات لهو بزرگ و سازهای حرام و امور مشکلات برای ارتکاب خواهش‌های نفسانی و شهوترانی.

- ۲۳۱ - خراب شدن شهرها و خانه‌ها و عمارات و قصرها .
- ۲۳۲ - فتنه و فساد دیلم و اهل شاهون و حزب‌هایی که به آنها ملحق می‌شوند و گردهای کوهستانی ایرانی و عربی - از آنچه به قزوین و کاشان و سمرقند وارد می‌آورند و بعد از آن به شیراز .
- ۲۳۳ - فتنه و فساد اعراب در کوهستان‌ها .
- ۲۳۴ - فتنه طراطری مذهب‌ها نسبت به اهل هرموز و قلعات .
- ۲۳۵ - خواری و ذلت اهل عمان از دشمن .
- ۲۳۶ - ظهور واقعه مرگبار در آوال و صابون - که جزیره‌ای است از بحرین .
- ۲۳۷ - ذلت و خواری اهل خراسان .
- ۲۳۸ - ذلت و خواری اهل فرنگ - یعنی : فرانسه - از اعراب .
- ۲۳۹ - قتل و غارت و خونریزی شدید در سند و هند .
- ۲۴۰ - کشتار عظیم در جزیره قیس .
- ۲۴۱ - وقایع فجیعه در بحرین .
- ۲۴۲ - کشته شدن یکی از اکابر عرب در خانه‌اش و بعد از آن خروج عجم بر عرب .
- ۲۴۳ - جنگ‌های عدیده در میان اهل خط .
- ۲۴۴ - مبتلا شدن بصره به قحطی شدید .
- ۲۴۵ - وقوع فتنه‌ای شدید در قزوین و اراک .
- ۲۴۶ - ضعیف شدن سلطان روم و تسلط عرب بر آنها .
- ۲۴۷ - حمله‌ری به بغداد .
- ۲۴۸ - بیعت با کودک .
- ۲۴۹ - وضع شدن جرائم .
- ۲۵۰ - مقاتله مسلمین با یهود .
- ۲۵۱ - مشرک شدن قبیله‌ای از مسلمین .
- ۲۵۲ - کثرت خطبای منابر .

- ۲۵۳ - رکون علما به وُلات .
- ۲۵۴ - تعلّم فقه برای غیر خدا .
- ۲۵۵ - تفقّه علما برای حلال کردن دینار و درهم .
- ۲۵۶ - فتوا دادن به غیر آنچه خدا فرموده .
- ۲۵۷ - تجارت کردن به قرآن .
- ۲۵۸ - قرار دادن حق برای اشرار امت .
- ۲۵۹ - کم شدن علمای حقیقی .
- ۲۶۰ - زیاد شدن علمای ضلالت .
- ۲۶۱ - کینه علمای دینی در دل گرفتن .
- ۲۶۲ - سرزنش کردن و بدگویی کردن به علما .
- ۲۶۳ - کشتن علما را مانند کشتن دزدان .
- ۲۶۴ - شصت نفر دروغگو ادّعی نبوت کنند .
- ۲۶۵ - دوازده نفر ادّعی مهدویت کنند .
- ۲۶۶ - سلطان و قرآن با هم قتال کنند و از هم جدا شوند .
- ۲۶۷ - تعطیل احکام دین به رأی دادن .
- ۲۶۸ - قرآن را در سازها و نواها گرفتن .
- ۲۶۹ - خراب شدن جزیره از ترک .
- ۲۷۰ - خراب شدن ترک از صاعقه .
- ۲۷۱ - خراب شدن سند از هند .
- ۲۷۲ - خراب شدن هند از چین .
- ۲۷۳ - خراب شدن چین از رمل .
- ۲۷۴ - خراب شدن حبشه از زمین لرزه .
- ۲۷۵ - خراب شدن عراق از قحط .
- ۲۷۶ - و خراب شدن بصره از عراق .

- ۲۷۷ - خراب شدن مصر از خشک شدن رود نیل .
- ۲۷۸ - خراب شدن مکه از حبشه .
- ۲۷۹ - خراب شدن مدینه از سیل .
- ۲۸۰ - خراب شدن یمن از ملخ .
- ۲۸۱ - خراب شدن اُبَلّه از حصار .
- ۲۸۲ - خراب شدن فارس از گدایان دیلم .
- ۲۸۳ - خراب شدن دیلم از آرمن .
- ۲۸۴ - خراب شدن ارمن از جرز .
- ۲۸۵ - ایمن بودن مصر از خرابی تا این که بصره خراب شود .
- ۲۸۶ - خراب شدن بغداد از سفیانی .
- ۲۸۷ - ممنوع شدن شام از وارد شدن پول و جنس در آن از طرف روم .
- ۲۸۸ - ممنوع شدن عراق از دینار و جنس از طرف عجم .
- ۲۸۹ - ممنوع شدن حج تا سه سال .
- ۲۹۰ - آوردن چیزی از مشرق و چیزی از مغرب تا امت پیغمبر را متلون کند .
- ۲۹۱ - مردن حق و رفتن اهل آن .
- ۲۹۲ - کهنه شدن قرآن و احداث کردن چیزی که در آن نیست و تأویل به رأی کردن .
- ۲۹۳ - سرنگون شدن دین همچنان که ظرف آب سرنگون شود .
- ۲۹۴ - مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زنها به زنها .
- ۲۹۵ - مردها شبیه زنان شوند و زنان شبیه به مردان .
- ۲۹۶ - خوشحال شدن کافر به آنچه در مؤمن از سختی می بیند .
- ۲۹۷ - مردم را امر به ترک حج کنند .
- ۲۹۸ - جوانان خودشان را مانند زنان زینت کنند .
- ۲۹۹ - مردان بر سر پسران غیرت کشند همچنان که بر سر زنان غیرت کشند .
- ۳۰۰ - مردان گیسوان خود را شانه کنند همچنان که زنان گیسوان خود را شانه زنند .

- ۳۰۱- بیشتر مردم بهترین خانه‌هاشان خانه‌ای باشد که در آن فسق و فجور بیشتر شود.
- ۳۰۲- زن و ادار کند شوهر خود را که با مردان لواط کند.
- ۳۰۳- زنان را به زندادن مدح کنند.
- ۳۰۴- مؤمن حقیر و ذلیل و خوار شود.
- ۳۰۵- حکام و اولیای امور کفار را به خود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود دور کنند.
- ۳۰۶- ریاست و ولایت را به کسی دهند که خودشان می خواهند.
- ۳۰۷- محارم خود را نکاح کنند.
- ۳۰۸- مرد را به تهمت بکشند.
- ۳۰۹- مرد زن و دختر خود را کرایه دهد به پست‌ترین طعام و شراب.
- ۳۱۰- ایمان‌های مردم به خدا زبانی و دروغ باشد.
- ۳۱۱- ساز و نواز و لهویات زیاد شود و کسی منع نکند یا جرأت نکند که منع کند.
- ۳۱۲- از ترس این که مبادا سادات و شرفا عزیز شوند آنها را ذلیل کنند.
- ۳۱۳- محبوب‌ترین مردم در نزد ایشان کسی است که بدگویی از خانواده آل محمد کند.
- ۳۱۴- کسانی که از دوستان آل محمدند با آنها دروغ گویند و شهادت ایشان را قبول نکنند.
- ۳۱۵- شنیدن قرآن به گوش‌ها سنگین شدن.
- ۳۱۶- شنیدن باطل به گوش‌ها آسان شدن.
- ۳۱۷- اکرام کردن همسایه همسایه خود را از ترس زبانش.
- ۳۱۸- راستگوترین مردم در نزد مردم آن که دروغگوتر است باشد.
- ۳۱۹- طلب کردن حج و جهاد برای غیر خدا.
- ۳۲۰- خرابی از آبادی زیادتر شدن.
- ۳۲۱- کم‌فروشی کردن و زیاد گرفتن در کیل و وزن.
- ۳۲۲- استخفاف به خونریزی.

- ۳۲۳- مشهور کردن مرد خود را به بدزبانی تا آن که از او بترسند و کارها به او رجوع شود.
- ۳۲۴- استخفاف به نماز کنند.
- ۳۲۵- میت را از قبر بیرون آوردن و اذیت کردن و فروختن کفن او.
- ۳۲۶- زیاد شدن هرج و مرج.
- ۳۲۷- صبح کردن مرد در حال مستی و داخل شب شدن در حال مستی.
- ۳۲۸- نکاح کردن با بهائم.
- ۳۲۹- رفتن مرد به مصلاً و برگشتن او در حالی که لباس نداشته باشد.
- ۳۳۰- سخت شدن دل‌ها و خشک شدن چشم‌ها.
- ۳۳۱- سنگین شدن ذکر بر گوش‌هاشان.
- ۳۳۲- از طریق باطل و حرام کسب کردن.
- ۳۳۳- اعمال خیر را برای نمایش بجا آوردن.
- ۳۳۴- حج کردن ثروتمندها برای تماشا و گردش و استراحت.
- ۳۳۵- حج کردن اوساط برای تجارت کردن.
- ۳۳۶- حج کردن فقرا برای ریا و سمعه و گدایی کردن.
- ۳۳۷- میل کردن مردم به هر طرفی که غلبه با او باشد.
- ۳۳۸- طالب حلال مذمت کرده شود.
- ۳۳۹- طالب حرام مدح کرده شود و بزرگ باشد.
- ۳۴۰- در حرمین عمل کنند چیزی را که خدا دوست ندارد و کسی ایشان را منع نکند.
- ۳۴۱- علانیه عمل قبیح کنند و کسی نهی نکند.
- ۳۴۲- در مکه و مدینه آلات لهو و ساز و نواز ظاهر شود و غنا خواندن شایع شود.
- ۳۴۳- امر به معروف و نهی از منکر کننده را سرزنش و ملامت کنند و او را نصیحت کنند که نکند.
- ۳۴۴- برای کردن عمل زشت انتظار شب شدن نکشند.

- ۳۴۵ - مردم از روی همچشمی به اهل شر اقتدا کنند.
- ۳۴۶ - راه خیر بسته و راه شر باز شود.
- ۳۴۷ - میت را به استهزا بلند کنند و کسی دنبال جنازه او فزع نکند.
- ۳۴۸ - در هر سال بدعت‌ها و شر زیاد شود.
- ۳۴۹ - مردم در مجالس تابع اغنیا شوند.
- ۳۵۰ - به محتاج برای خنده کردن عطا دهند.
- ۳۵۱ - غیبت کردن به نظر هاشان ملیح باشد.
- ۳۵۲ - زنا و لواط شایع شود.
- ۳۵۳ - دروغگوترین مردم را راستگو دانند.
- ۳۵۴ - سعایت پیش ظالم و سخن چینی ظاهر شود.
- ۳۵۵ - مساجد زینت کرده شود.
- ۳۵۶ - قرآن‌ها و کتاب‌ها زیور و آب‌طلاکاری شود.
- ۳۵۷ - مرد به رفتن پیش زن سرزنش شود.
- ۳۵۸ - آیات در آسمان ظاهر شود و مردم نترسند.
- ۳۵۹ - مردم مانند حیوانات روی یکدیگر جستن کنند و کسی منع نکند از ترس مردم.
- ۳۶۰ - مال زیاد در غیر طاعت خدا مصرف کنند.
- ۳۶۱ - مال کم را در طاعت خدا مصرف نکنند.
- ۳۶۲ - فرزندان عاق پدران و مادران شوند.
- ۳۶۳ - فرزندان استخفاف پدران و مادران کنند.
- ۳۶۴ - فرزند افترا به پدر خود بدهد.
- ۳۶۵ - و در حق پدر و مادر نفرین کند.
- ۳۶۶ - و به مرگ ایشان شاد شود.
- ۳۶۷ - و آنها را بیازارد و بزند و دشنام دهد.

- ۳۶۸- مرد اگر روزی بر او بگذرد که گناهی نکرده باشد در آن - از فسق و فجور و کم فروشی در کیل و وزن، یا غش در معامله، یا خوردن مسکرات -، محزون و غمناک باشد.
- ۳۶۹- سلطان احتکار طعام کند.
- ۳۷۰- خوردنی زیاد و فراوان باشد، ولی به دست مردم نیاید مگر به گران ترین بها.
- ۳۷۱- با اموال ذوی القربی قمار بازی کنند.
- ۳۷۲- اموال ذوی القربی را به مصرف ساز و نواز و لهو و لعب رسانند و با آن شراب خورند.
- ۳۷۳- به شراب مداوا کنند و برای بیمار توصیف کنند تا به آن استشفای کند.
- ۳۷۴- مردم در امر به معروف و نهی از منکر نکردن همه با هم یکسان شوند.
- ۳۷۵- وزیدن باد به پرچم منافقین و غلبه اهل نفاق.
- ۳۷۶- پرچم اهل حق جنبش نکند.
- ۳۷۷- قبور ائمه را به گلوله خراب کنند.
- ۳۷۸- روزنامه های پراکنده مختلف که هر کدام اسمی دارد در میان مردم شایع شود.
- ۳۷۹- اذان گفتن به اجرت و مزد باشد.
- ۳۸۰- اجتماعات در مساجد زیاد شود، ولی نه از برای خدا و عبادت، بلکه برای غیبت کردن و گفتن سخنان دنیوی.
- ۳۸۱- مست امام جماعت شود.
- ۳۸۲- هر که مال یتیم خور است به صلاح و درستی معرفی شود.
- ۳۸۳- امین خیانتکار و خیانتکار امین شود.
- ۳۸۴- میراث را اولاد و حکام برای اهل فسق و فجور مقرر کنند.
- ۳۸۵- طلاق گفتن زیاد شود.
- ۳۸۶- کسانی که اولاد ندارند از بی اولادی خوشحال شوند.

- ۳۸۷- یک دسته برای دین گریه کنند و یک دسته برای دنیا، از شدت فشار و سختی که می بینند.
- ۳۸۸- هلاکت مرد به دست زن و بچه و پدر و مادر و خویشان و همسایگان او باشد که او را سرزنش و ملامت کنند به تنگی معیشت تا ناچار وارد عملی شود که هلاکت او در آن باشد.
- ۳۸۹- شهرها به هم نزدیک شود.
- ۳۹۰- بازارها به هم نزدیک شود.
- ۳۹۱- قسم خوردن بناحق زیاد شود.
- ۳۹۲- مردم به غیر خدا قسم خورند.
- ۳۹۳- از مردم رأی ها گرفته شود.
- ۳۹۴- قلق و اضطراب مردم زیاد شود.
- ۳۹۵- کسب ها و تجارت ها کساد شود.
- ۳۹۶- بازارها تعمیر و زینت کرده شود.
- ۳۹۷- بناها محکم ساخته شود.
- ۳۹۸- بناهای عمارات و قصرها طولانی و بلند ساخته شود.
- ۳۹۹- کودکان کرسی نشین شوند.
- ۴۰۰- معاملات اضطراری زیاد شود.
- ۴۰۱- شهادت ها برای همدیگر قرض داده شود.
- ۴۰۲- ربا گرفتن کسب آنها شود.
- ۴۰۳- ازدواج ها برای مال و عنوان شود.
- ۴۰۴- پست ترین مردم بر مردم رئیس شوند.
- ۴۰۵- نویسندگان دولتی زیاد شوند.
- ۴۰۶- شرطی ها و لشکرها زیاد شوند.
- ۴۰۷- مسلمانان به کفار فروخته شوند.

- ۴۰۸ - تجار و صنعتگرها در تجارت و صنعت خود دروغ گویند .
- ۴۰۹ - شریک با شریک خود دروغ گوید و خیانت کند .
- ۴۱۰ - مردمان متقلب و ریاکار زیاد شوند .
- ۴۱۱ - مردمان شرافتمند و نجیب ذلیل و خوار شوند .
- ۴۱۲ - مردم در کارهای خود سرگردان شوند .
- ۴۱۳ - مردم نه مسلمان باشند و نه نصرانی .
- ۴۱۴ - حیا و عفت از مردم برداشته شود .
- ۴۱۵ - اختلاف در دین و مذهب زیاد شود .
- ۴۱۶ - مردم مانند اشخاص تازه مسلمان شوند .
- ۴۱۷ - تقلب و تزویر زیاد شود .
- ۴۱۸ - دین به دنیا فروخته شود .
- ۴۱۹ - تعارفات دروغی زیاد شود .
- ۴۲۰ - مسلمانان به همدیگر که می رسند سلام نکنند مگر از روی آشنایی و شناسایی ،
یا احتیاج .
- ۴۲۱ - مردم تابع لغزش های علما شوند .
- ۴۲۲ - از علمای حقه فرار کنند .
- ۴۲۳ - عالم را به لباس خوب شناسند ، نه به زهد و تقوا و علم .
- ۴۲۴ - زن ها را قبله خود قرار دهند .
- ۴۲۵ - مردم در فکر شکم و فرج خود باشند .
- ۴۲۶ - کوچک ها احترام بزرگتران را نگاه ندارند .
- ۴۲۷ - بزرگ ترها بر کوچک ترها رحم نکنند .
- ۴۲۸ - دین را آلت دنیای خود قرار دهند .
- ۴۲۹ - به قرآن تجارت کنند .
- ۴۳۰ - قمار بازی کردن زیاد شود .

- ۴۳۱ - دشنام دادن شعار ایشان شود.
- ۴۳۲ - مردم راغب به دنیا شوند.
- ۴۳۳ - در ذات خدا فکر و تعمق کنند.
- ۴۳۴ - بالای منبرها امر به تقوا کنند و گوینده به آن عمل نکنند.
- ۴۳۵ - ماهها ناقص شود.
- ۴۳۶ - ماهها بزرگ نماید.
- ۴۳۷ - و بعضی از ماهها دیده نشود تا مردم از فیض عید فطر و عرفه محروم شوند.
- ۴۳۸ - رکوع و سجودها برای جلب نان و پول شود.
- ۴۳۹ - عجب و کبر و خودبینی و خودپسندی در مردم ظاهر و زیاد شود.
- ۴۴۰ - مؤمن در میانشان ذلیل تر از هر کسی باشد.
- ۴۴۱ - خروج عوف سلمی از جزیره کویت - یا تکریت - و کشته شدن او در مسجد دمشق.
- ۴۴۲ - خروج شعیب بن صالح از سمرقند.
- ۴۴۳ - منکر معروف و معروف منکر گردد.
- ۴۴۴ - زینت کردن مردان به طلا و حریر.
- ۴۴۵ - غلبه هند بر سند.
- ۴۴۶ - غلبه قفص بر سعیر.
- ۴۴۷ - غلبه قبط بر اطراف مصر.
- ۴۴۸ - غلبه اندلس بر اطراف آفریقا.
- ۴۴۹ - غلبه حبشه بر یمن.
- ۴۵۰ - غلبه ترک بر خراسان.
- ۴۵۱ - غلبه روم بر شام.
- ۴۵۲ - غلبه اهل ارمنیه به ارمنیه.
- ۴۵۳ - بلند شدن صدا در عراق به هتک حجاب.
- ۴۵۴ - و برداشتن بکارت دختران.

- ۴۵۵ - قیام مردی از قم که مردم را دعوت به حق کند و با او باشند جماتی از مردان که دل‌هاشان مانند پاره‌های آهن است در محکمی .
- ۴۵۶ - پادشاه عجم از عجم‌الترک وزیر و والی گیرد .
- ۴۵۷ - انداختن آثار قرآن در پشت سر .
- ۴۵۸ - استعمال ظرف‌های طلا و نقره .
- ۴۵۹ - شایع شدن گرفتن سازها و نواها و خوانندگی‌ها و رقاصی زنان در همه جا .
- ۴۶۰ - بلند گذاردن جوانان و مردان گیسوان جلو سر خود را .
- ۴۶۱ - سربرهنه راه رفتن جوانان و مردان .
- ۴۶۲ - ظهور کلاه‌های ترک‌دار و بندگان و کلاه‌های اهل شرک در مسلمانان و کلاه‌های بین‌المللی .
- ۴۶۳ - زنار بر کمر بستن مسلمانان .
- ۴۶۴ - بستن قلاده‌ها بر گردن‌ها با تکه طلا .
- ۴۶۵ - مردان صورت‌های خود را صاف و براق کنند .
- ۴۶۶ - جامه‌های کوتاه و تنگ و نازک پوشیدن مردان .
- ۴۶۷ - پس گرفتن روم آنچه را که از او گرفته شده .
- ۴۶۸ - پس گرفتن ترک آنچه را که از او گرفته شده .
- ۴۶۹ - کشتگان و مجروحین را با هم دفن کردن .
- ۴۷۰ - فرو رفتن بصره به زمین .
- ۴۷۱ - پوشیدن جامه‌های بافته بی‌درز .
- ۴۷۲ - ظاهر شدن معادن بسیار که به دست مردمان رذل پست افتد .
- ۴۷۳ - کندن و تونل زدن بعض از کوه‌ها .
- ۴۷۴ - ظهور اختراعات بزرگ .
- ۴۷۵ - کنده شدن کوه‌ها پیش از صیحه آسمانی .
- ۴۷۶ - ظاهر شدن لباس‌های مخصوص برای پوشیدن زن‌ها .
- ۴۷۷ - رواج یافتن سرودهایی که آخر آواز آن مانند صدای خر کشیده شود .

- ۴۷۸ - رأی گرفتن زن‌ها از عموم مردم در امور عامه .
 ۴۷۹ - خروج قومی از سمت مشرق که قاری قرآن باشند باریش‌های تراشیده که مانند خوارج از دین بیرون باشند و قتل آنها بر مسلمانان واجب باشد .
 ۴۸۰ - زینت کردن دیوارها و خانه‌ها را به روغن مالی و نقاشی و رنگ‌ها .

دانسته باد که بیشتر از این علامات که ذکر شد ظاهر شده و بعضی از آنها مردّد میان قیامت صغراست - که ظهور مهدی عج باشد - و قیامت کبرا، و معدودی از آنها هنوز ظاهر نشده و اینها در ظرف سه - چهار سال پی در پی پیش از ظهور یا کمتر همه آنها ظاهر خواهد شد، بخصوص در یک سال پیش از ظهور که تمام علامات حتمیه در آن صورت می‌گیرد، بلکه از ماه رجب سال قبل از ظهور تا ماه محرّمی که ظهور واقع می‌شود در ظرف مدت هشت ماه تماماً صورت می‌گیرد، و صلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین .

بخش دوم

در بیان آیات مؤوله^۱ که مُشعِر^۲ بر علامات ظهور است

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵:

می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ .

در کتاب اکمال الدین از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

سمعت أبا عبد الله عج يقول: إنَّ لقيام^۳ القائم علاماتٍ تكون من الله - عزَّ وجلَّ - للمؤمنين. قلت: وما هي - جعلني الله فداك -؟ قال: قول الله - عزَّ وجلَّ -: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾

۱. مؤوله: به تأویل برده شده .

۲. مُشعِر: اشعارکننده، خبر دهنده، آگاه‌کننده .

۳. در مصدر و اکثر مصادر دیگر: (قدّام).

یعنی: المؤمنین قبل خروج القائم علیه السلام، ﴿بِشْيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾، قال: نبلوهم^۱ ﴿بشيء من الخوف﴾ من ملوك بني فلان في آخر سلطانهم، ﴿والجوع﴾ بغلاء أسعارهم، ﴿وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾، قال: كساد التجارات وقلة الفضل، ﴿وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ﴾، قال: موت ذريع، ﴿وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾: قلة ريع ما يزرع، ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عند ذلك بتعجيل خروج القائم علیه السلام^۲؛

یعنی: گفت: شنیدم از ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - که فرمود: برای قیام قائم علاماتی می باشد از جانب خدای - عزوجل - که می فرماید: ﴿وهرآینه می آزمایم شما را﴾؛ یعنی: مؤمنین را پیش از بیرون آمدن قائم، ﴿به چیزی از ترس﴾ از پادشاهان بنی فلان در آخر سلطنت ایشان، ﴿وگرسنگی﴾ به علت گرانی اسعار^۳ ایشان، ﴿و کم شدن مالها﴾. فرمود: کسادی تجارتها و کمی زیادتى نفع بردن، ﴿و کم شدن نفسها﴾. فرمود: یعنی: مرگ بسیار باسرعت، ﴿و کمی میوهها﴾؛ یعنی: کم ریع^۴ و برکت شدن آنچه که کشت و کار می کنند، ﴿و بشارت ده صبرکنندگان﴾ در این هنگام را به شتاب کردن قائم به بیرون آمدن.

تبصره

از این آیه مبارکه و حدیثی که حضرت صادق علیه السلام در تأویل آن بیان فرموده نکات و مطالبی استفاده می شود.

اول آن که: مؤمنین به این پنج بلا پیش از قیام قائم آزمایش می شوند تا آنهایی از ایشان که صبر می کنند و ثابت در ایمان می مانند شناخته شوند.

۱. در مصدر و اکثر مصادر دیگر: (یبلوهم).

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ح ۳، و نیز ر. ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۲۹، ح ۱۳۲؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۸ - ۲۵۹، ح ۵؛ دلائل الإمامة، ص ۴۸۳، ح ۴۷۸، الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۳.

ح ۶۰، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۲ - ۲۰۳، ح ۳۸.

۳. اسعار: نرخها، قیمتها، جمع بیعر.

۴. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری و ری کردن می گویند.

دوم آن که: این پنج بلا ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوهها و محصولات ایشان است.

سوم آن که: بروز و ظهور و ابتلای مؤمنین به این پنج بلا پیش از خروج قائم علیه السلام است. چهارم: حدوث و ظهور این بلاها در زمان آخرین سلطان بنی امیه است - که سفیانی باشد -، یا بنی عباس - که عبدالله باشد. هر کدام از ایشان که باشند، مصادف و مقارن با یکدیگرند - چنان که در بخشهای بعد شرح داده می شود.

پنجم آن که: بلای گرسنگی بواسطه گرانی اسعار است که سطح و بهای اجناس گران شود و بالا رود و مؤمنین دست تنگ شوند و راه دخل و انتفاع بر آنها بسته شود بنحوی که قدرت خریدن نداشته باشند.

ششم آن که: صبرکنندگان در این پنج بلا مورد بشارت خدا هستند به سرعت یافتن در خروج قائم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ﴾

در تفسیر عیاشی از عجلان بن صالح^۱ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده [که] فرمود: لا تمضي الأيام والليالي حتى يُنادي [مناد] من السماء: يا أهل الحق، اعتزلوا. يا أهل الباطل، اعتزلوا، فيعزل هؤلاء من هؤلاء [ويعزل هؤلاء من هؤلاء]. قال: قلت: أصلحك الله، يخالط هؤلاء وهؤلاء بعد ذلك النداء؟ قال: كلاً، إنه يقول في الكتاب: ﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾، الآية ۲.

یعنی: نمی گذرد روزها و شبها تا این که منادی ای از آسمان ندا کند که: ای اهل حق!

۱. در مصدر: (عجلان بن صالح).

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱۵۷، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲، ح ۸۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۴۴۷؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۲۵۴-۲۵۷.

کنار بروید، و ای اهل باطل! کنار بروید. پس جدا می شوند و کناره می گیرند اهل حق از اهل باطل. راوی گفت: گفتم: أصلحك الله! بعد از این، این دو دسته با هم مخلوط می شوند؟ فرمود: حاشا که مخلوط شوند! خدا در کتاب خود می فرماید: ﴿نمی باشد خدا که بگذارد مؤمنین را بر این حالتی که شما بر آن هستید، تا آن که تمیز دهد ناپاک را از پاک﴾.

تبصره

از این آیه مبارکه چند نکته استفاده می شود و همچنین از حدیث.
 اوّل: ندای آسمانی، و این ندا غیر از صیحه ای است که در بیست و سوم ماه رمضان بلند می شود که از علائم حتمیه است، و ندا منحصر به صیحه آسمانی مخصوص نیست، بلکه آنچه از احادیث و اخبار فهمیده می شود چندین مرتبه در نزدیکی صداها از آسمان شنیده می شود به عبارات مختلفه - چنان که بعد از این در این کتاب ذکر خواهم کرد.
 دوم آن که: دو دسته حق و باطل از هم جدا می شوند.
 سوم آن که: جدا شدن ایشان برای امتحان و ممتاز شدن پاک و ناپاک است از یکدیگر.
 چهارم آن که: پس از آن که به ندای آسمانی از هم جدا شدند دو مرتبه مخلوط به یکدیگر نخواهند شد.

تکمیل تاویل آیه اوّل از سوره بقره که قبل از این آیه ذکر کردم - و آن آیه ﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ است تا آخر :-

در غیبت نعمانی به سند خود از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده:
 لا بدّ ان یكون قُدّامَ القائمِ سنة یجوع فیها الناس ویصیبهم خوف شدید من القتل ونقص من الأموال والأنفوس والشمرات وإنّ ذلك فی کتاب الله لیبین^۱، ثمّ تلا هذه الآیة:
 ﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ إلى آخر الآیة؛^۲

یعنی: ناچار است از این که بوده باشد پیش از قیام قائم سالی که گرسنه شوند در آن

۱. در مصدر: (لیبین).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۹، ح ۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۸-۲۲۹، ح ۹۳.

مردم و برسد ایشان را ترس سختی از کشته شدن و کم شدن مال‌ها و نفس‌ها و میوه‌ها، و این در کتاب خداست که بیان می‌فرماید. پس حضرت آیه مبارکه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ را تا آخر تلاوت فرمودند.

تبصره

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که وقوع این علامت‌های پنج‌گانه پیش از قیام قائم است، و از کلمه مبارکه «لابد» چنین می‌نماید که این علامات واقع شدنش اگر حتمی نباشد، قریب به حتم است.

۳. حدیث دیگر

نیز در غیبت نعمانی به سند خود از جابر جعفری روایت کرده که گفت: پرسیدم از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام از فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ تا آخر آیه، فقال: یا جابر، ذلك خاصّ و عامّ. فأما الخاصّ من الجوع، فبالكوفة. يخصّ الله به أعداء آل محمد فيهلكهم، وأما العامّ فبالشام يصيبهم خوف وجوع ما أصاب بهم [مثله] قطّ، وأما الجوع فقبل قیام القائم علیه السلام، وأما الخوف فبعد قیام القائم؛^۱

یعنی: فرمود: ای جابر! این پنج بلا خاص است و عام است. پس اما خاص از گرسنگی: در کوفه. مخصوص می‌گرداند خدا به آن دشمنان آل محمد علیهم السلام را. پس هلاک گرداند ایشان را، و اما عام از آن در شام رو دهد. می‌رسد ایشان را ترس و گرسنگی ای که هرگز به ایشان نرسیده باشد. اما گرسنگی پیش از قیام قائم علیه السلام رخ می‌دهد، و اما ترس بعد از قیام قائم علیه السلام است.

۴. سوره نساء، آیه ۴۷:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْمَنُوا بِالْكِتَابِ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ

۱. کتاب الغیبة، ص ۲۵۹ - ۲۶۰، ح ۷، نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۹، ص ۹۴.

وَجُوهًا فَتَرُدُّهَا عَلَيَّ أَذْبَارَهَا ﴿۱﴾؛

یعنی: ای کسانی که کتاب به ایشان آورده شده! ایمان بیاورید به آنچه بتدریج فرو فرستادیم، که تصدیق کننده باشد مر آنچه را که با شماست، پیش از آن که محو گردانیم روهای را، پس برگردانیم آن روها را بر پشت های ایشان.

در تفسیر عیاشی و اختصاص طبرسی^۱ و غیبت نعمانی به سندهای خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند در حدیث طویلی - که تمام آن را بعد از این در این کتاب ذکر می کنم که جمله ای از آن مربوط به تأویل این آیه است - می فرماید:

فلا یفلت منهم إلا ثلاثة نفر یحول الله وجوههم إلى أقیبتهم، وهم من کلب، وفیهم نزلت هذه الآیة؛^۲ یعنی: پس رهایی نمی یابد از ایشان مگر سه نفر که برمی گرداند خدا روهای ایشان را به پشت سر هاشان و آنها از کلب اند و آیه در حق ایشان نازل شده.

تبصره

مراد از آنهایی که کتاب برای ایشان آورده شده عام است، شامل یهود و نصارا و مسلمین هر سه می شود، و آن جماعتی که این سه نفر از ایشان رهایی می یابند لشکر سفیانی ملعون اند که در زمین بیدا میان مدینه و مکه به زمین فرو می روند، الا این سه نفر که از بنی کلب و قبیله سفیانی هستند. خدا روهای آنها را به عقب برمی گرداند تا یکی از ایشان به مکه رود و بشارت به امام زمان دهد به فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین و یکی به مدینه برگردد و یکی به شام رود و به سفیانی خبر دهد، و این از علامات حتمیه است که البتّه تا صورت نگیرد، امام زمان ظاهر نگردد.

۱. کتاب اختصاص چنان که مکرراً در این کتاب هم خواهد آمد منسوب به شیخ مفید است.
 ۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ضمن حدیث ۱۴۷؛ غیبت نعمانی، ص ۲۹۰؛ اختصاص، ص ۲۴۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۸، ضمن حدیث ۱۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۶، ضمن حدیث ۲۷۷، تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۷.

۵. سوره انعام، آیه ۲:

﴿ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴾.

غیبت نعمانی و الزام الناصب: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت در تفسیر این آیه فرمود:

إِنَّهُمَا أَجْلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتَمٌ وَأَجَلٌ مَّقُوفٌ. قَالَ لَهُ حَمْرَانُ: مَا الْمَحْتَمُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَمَا الْمَقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي اللَّهُ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حَمْرَانُ: إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْمَقُوفِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتَمِ؛^۱

یعنی: فرمود: مراد از دو مدّت، مدّت محتوم و مدّت موقوف است. حمران عرض کرد به حضرت که: مدّت حتم شده کدام است؟ فرمود: آن است که غیر از آن نباشد. عرض کرد: مدّت موقوف کدام است؟ فرمود: آن مدّتی است که موقوف است به مشیّت و خواستن خدا - یعنی: اگر خدا بخواهد می شود، و اگر نخواهد نمی شود. حمران عرض کرد: بدرستی که من امید دارم که مدّت سفیانی از مدّت های موقوف به مشیّت باشد - یعنی: حتمی نباشد. فرمود: نه به ذات خدا قسم است که آن از مدّت حتم شده است - یعنی: از علامات حتمیه ای است که باید صورت گیرد.

۶. سوره انعام، آیه ۳۷:

﴿ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه گفته است:

سِيرِكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٍ مِنْهَا دَابَّةٌ [فِي] الْأَرْضِ وَالذَّجَالُ وَنَزُولُ عِيسَىٰ بْنِ

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۲-۲۱۳، ح ۵: الزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸، و نیز ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۷: کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴: الفصول المهمّة، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۱۹۲: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۴۶ و ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳: تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۰۴، ح ۱۸: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸ و ج ۲، ص ۱۷۵.

مریم علیها السلام و طلوع الشمس من مغربها؛^۱

یعنی: زود باشد که بنماید شمارا در آخر زمان نشانه‌هایی که از آنهاست دابة الارض و دجال و فرود آمدن عیسی پسر مریم و درآمدن آفتاب از مغرب خودش.

توضیح

در این حدیث چهار نشانه که از حتمیات است حضرت باقر علیه السلام خبر داده. یکی بیرون آمدن دابة الارض و یکی خروج دجال و یکی نزول عیسی و یکی بیرون آمدن آفتاب از مغرب خود، که هر یک از این چهار آیت بعد از این بتفصیل شرح داده می‌شود، و در بعضی از احادیث وارد شده که مراد از طلوع آفتاب از مغرب خود وجود مبارک امام زمان است. چنان که بعد از این نقل می‌شود، و مراد از جمله ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ در آیه مبارکه - چنان که در تفسیر قمی ذکر شده - این است که: یعنی: بیشتر از مردم نمی‌دانند که وقتی این آیت آمد و ایمان نیاوردند به آن، هلاک خواهند شد.

۷. سورة انعام، آیه ۶۵:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَّرِفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾؛

یعنی: بگو - ای پیغمبر! - اوست خدایی که تواناست بر این که برانگیزاند بر ضرر شما شکنجه و عذاب را از بالای سرهای شما یا از زیر پاهای شما، یا به جان همدیگر

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۸، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۱، ح ۴۰۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰، ح ۵۰۶۷؛ خصال، ص ۴۳۱، ح ۱۳ و ص ۴۴۶-۴۴۷، ح ۴۶؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۸، ح ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۳-۳۰۴، ح ۱ و ۲ و ۹، ص ۲۰۴، ذیل حدیث ۶۶ و ج ۱۷، ص ۲۰۴، ح ۵ و ج ۵۲، ص ۱۸۱، ح ۴ و ص ۲۰۹، ح ۴۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۱۴، ح ۶۴ و ج ۳، ص ۳۱۰، ح ۲۴۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸.

اندازد شما را و بچشانند بعضی از شما را آسیب بعضی. فکر کن که چگونه تغییر می دهیم نشانه های خود را که تا شاید ایشان بفهمند.

در تفسیر قمی است که مراد از عذاب بالای سر سلطان جائز است، و مراد به عذاب از زیر پا مردمان پستی هستند که هیچ چیزی در آنها نیست، و مراد از ﴿يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا﴾ عصبیت است، و مراد از ﴿وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ بدهمسایه بودن است.

و نیز در روایت ابی الجارود از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود:

﴿عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ هو الدخان والصححة، ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ وهو الخسف، ﴿أَوْ يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا﴾ وهو الاختلاف^۱ في الدين وطعن بعضكم على بعض، ﴿وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ هو أن يقتل بعضكم بعضاً، وكلّ هذا في أهل القبلة؛^۲

یعنی: مراد از ﴿عذاب بالای سر شما﴾ دود تیره و صحیحه آسمانی است، ﴿و یا عذاب از زیر پای شما﴾ فرو رفتن به زمین است، و ﴿فرقه فرقه شدن شما﴾ اختلاف ظاهر شدن در دین شماست و طعن زدن بعضی از شماست بر بعضی دیگر، و ﴿چشیدن بعضی از شما آسیب بعضی دیگر را﴾ مراد این است که بکشد بعضی از شما بعضی دیگر را، و همه اینها در اهل قبله ظاهر می شود.

و در جامع الأخبار در ضمن خبری که جابر بن عبدالله انصاری در حجة الوداع از رسول خدا ص روایت کرده تأویل شده است عذاب این آیه به ریح حمراء - یعنی: باد سرخ - و به زمین فرو رفتن و سنگ باریدن - چنان که آن خبر طولانی را در این کتاب خواهی دید.^۳

۱. در مصدر: (وهو اختلاف).

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴، نیز ر.ک: تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۱۶۳، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۰۵، ج ۶۹ و ج ۵۲، ص ۱۸۱-۱۸۲، ذیل حدیث ۴: تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۲۴، ح ۱۰۹: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸.

۳. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار)، ص ۳۹۵-۳۹۶، و نیز ر.ک: پاورقی حدیث ۹۵ در همین مجلد.

مؤلف ناچیز گوید: ممکن است عذابی که در این آیه شریفه ذکر شده عذاب خدایی باشد - از قبیل صاعقه و صیحه آسمانی و بادهای مخالف و طوفانی سخت و باریدن بارانهای خرابکننده و تگرگ و برفهای هلاککننده باشد - و ممکن است عذابی باشد که خدای تعالی به دست بشر ایجاد کند - از قبیل آلات و اسلحههای جنگی هوایی؛ از قبیل طیارات جنگی و اعمال^۱ گازهای اتمی و نارنجکها و موشکها و گازهای کهربایی و امثال آنها -، و اما عذاب از زیر پانیز ممکن است خدایی باشد و ممکن است به دست بشر به تقدیر خدای قادر ایجاد شده باشد. اما خدایی از قبیل زلزله و به زمین فرو رفتن و آتش فشانی و غرق شدن، و اما خلقی از قبیل مین گذاری و طغیان آبها باشد، والله اعلم.

۸. سورة یونس، آیه ۲۴:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ ﴾ .

غیبت نعمانی از محمد بن بشیر^۲ از محمد حنفیه رضی اللہ عنہ روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ قَبْلَ رِايَاتِنَا^۳ رايَةً لَّآلِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لَّآلِ مِرْدَاسٍ . فَأَمَّا رايَةَ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ . فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : جَعَلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ قَبْلَ رِايَاتِكُمْ (رايَتِكُمْ) رِايَاتٌ ؟ قَالَ : إِي وَاللَّهِ ، إِنَّ لِبَنِي مِرْدَاسٍ مُلْكًا مَوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنْ الْخَيْرِ . سُلْطَانِهِمْ عَسْرَ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ . يَدْنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيَقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ ، حَتَّى إِذَا آمَنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ وَاطْمَأَنَّنُوا أَنَّ مَلِكَهُمْ لَا يَزُولُ صَيِّحٌ بِهِمْ صَيِّحَةٌ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاحٌ يَجْمَعُهُمْ ، وَلَا دَاعٍ يَسْمَعُهُمْ ، وَلَا جَمَاعَةَ يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا ، وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ مِثْلًا (وَقَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مِثْلَهُمْ خ ل) فِي كِتَابِهِ : ﴿ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ﴾ ، الْآيَةُ .

۱. اعمال: به کار بردن .

۲. در مصدر: (محمد بن بشر).

۳. در مصدر: (قبل رایتنا).

ثم حلف محمد بن الحنفية بالله أن هذه الآية نزلت فيهم، فقلت: جعلت فداك، [لقد حدثتني عن هؤلاء بأمر عظيم، فمتى يهلكون؟ فقال: ويحك، يا محمد، إن الله خالف علمه وقت الموقنين. إن موسى ﷺ وعد قومه ثلاثين يوماً وكان في علم الله - عز وجل - زيادة عشرة أيام لم يخبر بها موسى، فكفر قومه واتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت، وإن يونس وعد قومه العذاب وكان في علم الله أن يعفو عنهم، وكان من أمره ما قد علمت، ولكن إذا رأيت الحاجة قد ظهرت وقال الرجل أو يقول: بت الليلة بغير عشاء، وحتى يلقاك الرجل بوجه [ثم يلقاك بوجه آخر. قلت: هذه الحاجة عرفتها، فما الأخرى؟ وأي شيء هي؟ قال: يلقاك بوجه] أطلق، فإذا جئت تستقرضه قرضاً لقاك بغير ذلك الوجه، فعند ذلك تقع الصيحة من قريب؛^۱

یعنی: بدرستی که پیش از پرچم‌های ما پرچمی برای آل جعفر هست و آن چیزی نیست و به چیزی نمی‌رسد، و رایت و پرچم دیگری برای آل مرداس است. پس من خشمگین شدم و من از کسانی بودم که نزدیک‌ترین مردم بودم به آن جناب. پس گفتم: فدایت شوم! پیش از پرچم‌های شما پرچم‌هایی هست؟ فرمود: آری، والله برای آل مرداس مُلکِ پابر جایی هست که نمی‌شناسند در مدت سلطنت خود چیزی از خوبی را. سلطنتشان مشکل است و آسان نیست. در آن دور را نزدیک می‌کنند و نزدیک را دور، تا این که از مکر خدا ایمن می‌شوند و از عقاب او و چنین اطمینان پیدا می‌کنند که مُلکشان زایل شدنی نیست، که ناگاه بر ایشان صیحه‌ای زده شود که باقی نمی‌ماند در ایشان رعایت‌کننده‌ای که آنها را جمع کند و نه خواننده‌ای که بشنواند ایشان را و نه جماعتی که دور آنها جمع شوند، و خدا مثل آنها را در قرآن بیان کرده: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتْ﴾ تا آخر آیه؛ تا این که بگیرد زمین زینت خود را و زینت کرده شود و اهل آن گمان کنند که توانایی بر هر چیزی دارند، که ناگهان امر و فرمان ما ایشان را

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۰۲-۳۰۳، ح ۷، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۷، ح ۴۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۴، ح ۹ و ص ۲۴۶-۲۴۷، ح ۱۲۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۱.

می‌گیرد در شب یا روز و قرار می‌دهیم آنها را مانند محصولی که چیده و درو شده باشد، بنحوی که گویا در گذشته وجود نداشته.

پس قسم یاد کرد محمد حنیفه به ذات خدا که: این آیه - یا محمد! - در حق ایشان نازل شده. گفتم: فدایت شوم! حدیث فرمودی از ایشان برای من امر بزرگی را. پس کی هلاک می‌شوند؟ فرمود: رحمت خدا بر تو، ای محمد! بدرستی که خدای تعالی مخالف است علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان. بدرستی که موسی وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم خدا ده روز زیادتر بود که به موسی خبر نداد. پس کافر شدند قوم موسی و بعد از آن گوساله را به خدایی گرفتند، چون دیدند وقت گذشت و موسی نیامد.

و بدرستی که یونس به قوم خود وعده عذاب داد و در علم خدا گذشته بود که درگذرد از ایشان، و از امر خدا این طور است که دانستی، و لکن چون دیدی فقر و احتیاج مردم ظاهر شد بنحوی که مرد بگوید: شب را بی‌شام به سر بردم، و تا این که ببینی مرد را که تو را ملاقات کند با گشاده رویی، پس اگر رفتی از او قرض بگیری، به روی دیگر به تو نگاه کند - یعنی: بی‌اعتنایی کند -، در چنین وقتی نزدیک است صیحه واقع شود. این حدیث شریف را در سیزدهم بحار از کتاب سرور أهل الإیمان تألیف سید علی بن عبدالحمید نیز روایت کرده.^۱

۹. سورة یونس، آیه ۳۵:

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾

در غیبت نعمانی و کافی به سندهای خود از عبدالله بن مسلمة جریری روایت کرده‌اند که گفت:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يوبخونا ويكذبونا. إنا نقول: صيحتين تكونان، يقولون: من أين تُعرف المحقّة من المبطلة، إذا كانتا؟ قال: فماذا تردّون عليهم؟ قلت: ما تردّ عليهم شيئاً.

۱. سرور أهل الإیمان، ص ۴۰-۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۰، ح ۱۶۱.

قال: قولوا: يصدق بها إذا كانت من كان يؤمن بها من قبل. إن الله - عز وجل - يقول: ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ﴾ إلى آخر الآية؛^۱

یعنی: گفتم به ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام -: توبیخ و ملامت و سرزنش می کنند ما را و تکذیب می کنند ما را که می گوییم: دو صیحه می باشد. می گویند: از کجا حق آن از باطل آن شناخته می شود، وقتی این دو صیحه می باشد؟ حضرت فرمود: چه جوابی به ایشان گفتید؟ گفتم: جوابی به ایشان نگفتم. فرمود: بگویند: کسی تصدیق به آن می کند وقتی که واقع شود که ایمان آورده باشد به آن از پیش. بدرستی که خدای - عز وجل - می فرماید: ﴿ آیا پس کسی که راهنمایی می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود، یا کسی که راهنمایی نشده مگر این که راهنمایی شود؟ پس چیست شما را؟ چگونه حکم می کنید؟ ﴾

۱۰. سورة الرعد، آیه ۱۳:

﴿ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾.

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ سَنِينَ خَدَاعَةٍ، يَكْذِبُ فِيهَا الصَّادِقُ، وَيَصَدِّقُ فِيهَا الْكَاذِبُ، وَيَقْرَبُ فِيهَا الْمَاحِلُ.

[وفي حديث:] وينطق فيها الرُّؤْيِيَّةُ. قلت: وما الرُّؤْيِيَّةُ، وما الماحل؟ قال: أما تقرأون قوله: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ [قال: يريد المكر] فقلت: وما الماحل؟ قال: يريد المكَّار؛^۲

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۲۵۲؛ غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، ح ۳۲ با قدری اختلاف، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۶، ح ۵۰ و ص ۲۹۹-۳۰۰، ح ۶۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۳، ح ۵۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۳ و ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۶-۲۸۷، ح ۶۲، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵، ح ۱۲۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۲، ص ۱۰۲.

یعنی: بدرستی که پیش روی قائم - یعنی: پیش از قیام او - سال‌هایی است فریبنده که تکذیب می‌شود در آنها راستگو و تصدیق می‌شود در آنها دروغگو و مقرب می‌شود در آنها ماحل و سخنرانی می‌کند در آنها رویبضه.

(اصبغ بن نباته که راوی حدیث است گفت:) گفتم: رویبضه چیست و ماحل کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمی‌خوانید قول خدا را: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ گفت: گفتم: ماحل چیست؟ فرمود: اراده می‌کند مکار را.

نگارنده گوید: ظاهراً حدیث خالی از سقط نیست؛ زیرا که سؤال سائل از رویبضه و ماحل هر دو بوده و جواب راجع به ماحل تنهاست و در عبارت هم تکرار دارد، و اما رویبضه - چنان که در اخبار متعدده دیگر از طریق خاصه و عامه روایت شده - مراد اشخاص خسیس پست و کسانی هستند که قبلاً لیاقت مداخله در امور عامه نداشته و لیاقت آن را نداشته و ندارند.^۱ بعد از این اخبار آن در بخش اخبار نبویه ذکر خواهد شد.

۱۱. سوره رعد، آیه ۳۱:

﴿ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴾؛

یعنی: و همیشه آن کسانی که کافر شدند می‌رسد به ایشان بواسطه و سبب آنچه ساخته‌اند مصیبتی سخت و سرکوبی شدید، یا فرود می‌آید در نزدیکی خانه ایشان، تا این که وعده خدا بیاید. بدرستی که خدا خلاف نمی‌کند وعده خود را.

ممکن است در این آیه اشاره باشد به آلات و قوایی که کفار به دست‌های خود ساخته و می‌سازند و اختراع کرده و می‌کنند برای فساد کردن در روی زمین - از قبیل قوای ناریه و موشک‌ها و طیارات جنگی و بمب‌های اتمی و نارنجک‌ها و ناوهای جنگی و زیر دریایی‌ها و مین‌گذاری‌ها و امثال اینها که برای نیست و نابود کردن بشر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵-۲۴۶، ذیل حدیث ۱۲۴.

ساخته شده و می شود. خداوند متعال آنها را به همین آلت هایی که به دست های خود اختراع کرده اند سرکوب کند و به مصرف نابود کردن خودشان برساند و نزدیک خانه های خودشان و یا خانه های همسایگان شان فرود آورد. چنان که معصوم علیه السلام فرموده: «من حفر بئراً لأخيه وقع فيه»؛^۱ یعنی: کسی که چاهی بکند برای برادر خود، خودش در آن چاه می افتد.، و بعد از آن که این آلات و قوا به خودشان و در خانه های خودشان یا همسایگان شان فرود آمد و سرکوب و نابود شدند، وعده خدا بیاید. یعنی: امر قیام قیامت صغرا که ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام است صورت گیرد.

چنان که در آیه ای هم که قبل از این آیه گذشت. که خدا صاعقه ها می فرستد برای کسانی که مجادله با خدا می کنند. نیز ممکن است گفته شود که: مراد از آنها صاعقه های آسمانی است و یا صاعقه هایی که به دست خود جدال کنندگان با خدا ساخته و تهیه شده، یا هر دو باشد، والله العالم.

۱۲. سوره نحل، آیه ۴۵ - ۴۷:

﴿ أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾؛

یعنی: آیا پس ایمن شدند آنان که مکر کردند بدی ها را این که فرو برد ایشان را خدا به زمین، یا آن که بیاورد ایشان را عذاب از جایی که نمی دانند، یا آن که بگیرد ایشان را بر دست انداختن ایشان به خواسته های خود و یا برگشتن ایشان از طریق حق؟ پس ایشان عاجز کنندگان نیستند، یا این که بگیرد ایشان را بر ترسی که به آنها رو آورد؟ پس بدرستی که پروردگار شما هر آینه رؤوف و مهربان است.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۹، ضمن حدیث ۴: تحف العقول، ص ۸۸ و ۹۳؛ کنز الفوائد، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۲،

ص ۳۲۱، ضمن حدیث ۵۰ و ج ۷۴، ص ۲۳۶، ضمن حدیث ۱ و ص ۲۸۲، ضمن حدیث ۱.

بدان که این آیات مبارکات تأویل شده است به فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء به زمین - چنان که در کتاب عوالم و بحار الأنوار و سید هاشم بحرینی در کتاب محجة از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند و آن حدیث مفصّلی است که در بخش پنجم در احادیث مرویه از ائمه علیهم السلام تمام آن حدیث را نقل خواهم کرد - إن شاء الله تعالی .

۱۳. سوره بنی اسرائیل، آیه ۶:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۖ ﴾

یعنی: پس برمی گردانیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد می کنیم شما را به مال ها و فرزندان و قرار می دهیم شما را که جمعیت نفرات شما بیشتر باشد. در سیزدهم بحار از کتاب سرور أهل الإیمان به سند خود از اصبح بن نباته حدیث طویلی را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [روایت کرده که از جمله آن که محل شاهد است این است که فرمود:

سلوني قبل أن تفقدوني، فتشعر برجلها فتنة شرقية، وتطأ في حطامها بعد موتها وحياتها وتشب نار بالحطب الجزل من غربي الأرض، رافعة ذيلها تدعو. يا ويلها لرحله^۱، فإذا استدار الفلك قلت: مات أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۖ ﴾^۲

یعنی: پرسید از من پیش از آن که مرا نیابید. پس وقتی که خالی کرد بلاد را از مردم که نماند کسی که حفظ و حراست آنها را کند و اهل آنها را بیرون کرد با پیادگان خود

۱. در مصدر: (تدعو یا ویلها، مکتوب لرحله ومثلها)، و در بحار: (یا ویلها لرحله ومثلها).

۲. سرور أهل الإیمان، ص ۵۰-۵۱، ح ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، ح ۱۶۷، و نیز ر. ک: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲۲؛ النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۸۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ح ۷ و ج ۳۴، ص ۲۳۸ و ج ۵۱، ص ۵۷، ح ۴۸ و ج ۵۳، ص ۸۲، ضمن حدیث ۸۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۸۲؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳.

و پامال کرد اموال آنها را فتنه‌ای که از طرف مشرق بلند می‌شود بعد از آن که فتنه آنها را میرانید و قوه آنها را شکست و برافروخته شد آتش بسیاری از مغرب زمین که آن آتش دامنه‌داری است که صداهای ویل و وای را بلند کند. پس چون میان اهل دین اختلاف افتاد و فلک بر این اختلاف دور زد و گفتید: «کشته شد یا مرد؟ یا در چه وادی ای رفت؟» در آن روز تاویل این آیه: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ تا آخر آیه ظاهر می‌شود. تمام این حدیث را با تحقیقات لازمه در بخش چهارم این کتاب بطور تفصیل شرح خواهم داد.^۱

۱۴. سوره نمل، آیه ۸۲:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾؛

یعنی: و چون واقع شود بر ایشان گفتار، بیرون آریم برایشان جنبنده‌ای را از زمین که سخن گوید با ایشان که مردمانی بودند که به نشانه‌های ما یقین نمی‌کردند. در غیبت نعمانی از عبایه بن ربیع از حضرت امیر علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده. از جمله آن در معنای این آیه است که فرمود:

وإِنَّهُمْ لَيَقْرَأُونَ مِنْهَا آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ (إلى آخر الآية)، وما يتدبرونها حق تدبرها. ألا أخبركم بأخر ملك بني فلان؟ قلنا: بلى، يا أمير المؤمنين. قال: قتل نفس حرام في يوم حرام في بلد حرام عن قوم قریش. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ما لهم ملك بعده غير خمس عشرة ليلة. قلنا: هل قبل هذا من شيء أو بعده من شيء؟ فقال: صيحة في شهر رمضان تفزع اليقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاة من خدرها؛^۲

یعنی: بدرستی که ایشان می‌خوانند از آن آیه‌ای را در کتاب خدای - عزوجل - و آن

۱. ر.ک: حدیث ۲۴۶ و پاورقی آن در همین مجلد.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۷، ضمن حدیث ۱۷، و نیز ر.ک: مدینه المعجز، ج ۳، ص ۹۰، ضمن حدیث ۷۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۴، ضمن حدیث ۱۰۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵.

این آیه است: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ تا آخر آیه، و تدبّر نمی‌کنند در آن حقّ تدبّر را. آیا خبر ندهم شما را به آخر ملک پسران فلان؟ گفتیم: چرا، یا امیرالمؤمنین! فرمود: کشته شدن نفس حرامی در روز محترمی در شهر محترمی از گروه قریش. قسم به آن کسی که شکافد دانه را و آفریند بنده را، از برای ایشان بعد از کشته شدن او ملکی نخواهد بود غیر از پانزده شب. گفتیم: آیا پیش از آن هم چیزی هست - یعنی: علامتی -، یا بعد از آن؟ فرمود: صیحه‌ای است در ماه رمضان که به فزع اندازد شخص بیدار را و بیدار کند شخص خوابیده را و بیرون آید دختر جوان از سراپرده خود.

۱۵. سورة عنكبوت، آیه ۱ - ۲:

﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَنْزُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛

یعنی: منم خدای داناتر. آیا گمان می‌کنند مردمان که واگذارده می‌شوند به حال خود همین قدر که بگویند: ایمان آوردیم، و ایشان آزمایش نشوند؟ و در ارشاد مفید از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا يكون ماتمدون إليه أعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا فلا يبقى منكم إلا ندر، ثم قرأ قوله: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ﴾ (إلى آخر الآية)، ثم قال: [إن] من علامات الفرج حدثاً يكون بين المسجدين، ويقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العرب؛^۱

یعنی: نمی‌باشد آنچه که گردن کشیده‌اید برای آن - یعنی: قیام قائم - تا این که تمیز داده شوید و آزموده شوید. پس باقی نمی‌ماند از شما مگر اندکی. پس خواند فرموده خدا را: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ﴾ تا آخر آیه. پس فرمود: از علامات فرج حادثه‌ای است که واقع می‌شود در میان دو مسجد و می‌کشد فلان پسر فلان پانزده نفر از سرکردگان عرب را.

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۷؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۹-۱۱۷۰، ذیل حدیث ۶۵؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۵۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۱۲؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۲۹.

۱۶. سورة نور، آیه ۵۵:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾

یعنی: وعده داده است خدا آنانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند که هرآینه خلیفه خواهد کرد ایشان را همچنان که خلیفه قرار داد کسانی را که پیش از ایشان بودند و هرآینه متمکن خواهد کرد ایشان را.

در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا كان ليلة الجمعة يُهبطُ الربُّ - تبارك وتعالى - ملائكته^۱ إلى سماء الدنيا. فإذا طلع الفجر [جلس ذلك الملك على العرش فوق البيت المعمور و] نصب لمحمد وعلي والحسن والحسين [عليه السلام] منابر من نور عند البيت المعمور.^۲ فيصعدون عليها ويجمع لهم الملائكة والنبیین والمؤمنين، وتفتح أبواب السماء.

فإذا زالت الشمس قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا رب، ميعادك الذي وعدت في كتابك - وهو هذه الآية: ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ﴾ (الخ) - ويقول الملائكة والنبیین مثل ذلك، ثم يختر محمد وعلي والحسن والحسين سجداً لله، ثم يقولون: يا رب، اغضب؛ فإنه قد هتك حریمك، وقتل أصفیاءك، وأذلَّ عبادك الصالحون، فيفعل الله ما يشاء، وذلك وقت^۳ معلوم؛^۴

یعنی: چون شب جمعه شود، هرآینه پروردگار - تبارک و تعالی - ملائکه خود را به آسمان دنیا فرو فرستد. پس چون سفیده صبح طالع شود، نصب کرده می شود برای

۱. در مصدر: (أهبط الله ملكاً).

۲. عبارت «عند البيت المعمور» در مصدر نیامده.

۳. در مصدر: (يوم).

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ح ۵۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷، ح ۵۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ج ۲، ص ۱۰۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۲.

محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی از نور نزد بیت المعمور، پس بالا می روند بر آنها و جمع می شوند از برای ایشان فرشتگان او و پیغمبران و مؤمنان و گشاده می شود درهای آسمان.

پس چون وقت زوال آفتاب شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند: ای پروردگار من! به وعده ای که داده ای در کتاب خود وفا کن - و آن این آیه است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ تا آخر آیه - و می گویند فرشتگان و پیغمبران مانند این را. پس به سجده می افتند محمد و علی و حسن و حسین، پس می گویند: پروردگارا! خشمگین شو. بدرستی که هتک حرمت تو را کرد^۱ و کشته شدند برگزیدگان تو و ذلیل شدند بندگان شایسته تو. پس می کند خدا آنچه را خواهد و آن وقت معلوم است.

۱۷. سوره سبأ، آیه ۵۱ - ۵۲:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾؛

یعنی: و اگر ببینی زمانی که بترسند که هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته شوند از جایگاهی نزدیک و بگویند: ایمان آوردیم، و از کجا باشد برای ایشان تناول از جایگاه دور - یعنی: در قیامت.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که در قول خدای تعالی: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ﴾، قال: من الصوت، وذلك الصوت من السماء، وقوله: ﴿وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾، قال: من تحت أقدامهم خسف بهم؛^۲ یعنی: فرمود: فزع ایشان از صداست و این صدا از آسمان است، و فرمایش خدای تعالی

۱. ترجمه عبارت مورد نظر به صورت «بدرستی که هتک حرمت تو شد» یا «بدرستی که حرمت تو هتک شد» مناسبتر است.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۵-۱۸۶، ح ۱۱؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۸-۱۰۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۶ و ج ۶، ص ۱۰۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۹۹.

که فرمود: ﴿گرفته می شوند از مکان نزدیک﴾ فرمود: از زیر پاهایشان زمین فرو می برد ایشان را.

و نیز از ابی حمزه روایت کرده که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از قول خدای تعالی: ﴿وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾، قال: إِنَّهُمْ طَلَبُوا الْمَهْدِيَّ^۱ مِنْ حَيْثُ لَا يَنَالُ، وَقَدْ كَانَ لَهُمْ مَبْذُولًا مِنْ حَيْثُ لَا يَنَالُ. فرمود: بدرستی که ایشان طلبیدند مهدی را از جایی که رسیده نمی شد به او و بود که آن حضرت از برای ایشان جابه جا می شد از جایی که نائل به آن حضرت نمی شدند.

مجلسی رحمته الله فرموده که: «من حیث لا ینال» یعنی: بعد از سقوط تکلیف و ظهور آثار قیامت یا بعد از موت یا نزد فرو رفتن به زمین، و احتمال اخیر اظهر است.
و نیز در سیزدهم بحار گفته است:

و روی أصحابنا فی أحادیث المهدی عن أبی عبد الله وأبی جعفر مثله: ﴿وقالوا﴾: أي: ويقولون فی ذلك الوقت وهو یوم القیامة أو عند رؤیة البأس أو عند الخسف فی حدیث السفیانی: ﴿أَمَّا بِهِ وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ﴾، أي: ومن أين لهم الانتفاع بهذا الإیمان الذی حبا^۲ إليه. بین - سبحانه - أنهم لا ینالون به نفعاً كما لا ینال أحد التناوش من مکان بعید؛^۳ یعنی: و روایت کرده اند یاران ما در حدیث های مهدی از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام مانند آن - یعنی: حدیث قبل - را و گفتند که: معنای آن این است که می گویند در این وقت - و آن روز قیامت است - یا وقت دیدن عذاب یا وقت فرو رفتن به زمین در حدیث سفیانی: ایمان آوردیم به او، ﴿وَإِنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ﴾ یعنی: و از کجا از برایشان این ایمان که پیش آمده برای ایشان نفع دارد؟ خدای - سبحانه - بیان فرموده

۱. در بیشتر مصادر: (طلبوا الهدی).

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷، ح ۱۲؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۵۲ و ج ۶، ص ۱۰۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۱۰۰.

۳. در مصدر: (ألجثوا).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷، ذیل شماره ۱۱، و نیز ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۹.

که: به سبب این ایمان نائل به نفعی نخواهند شد - همچنان که نمی رسد احدی این تناول را از جایگاه دور .

إلزام الناصب از کتاب محجّه، تألیف سید هاشم بحرینی - أعلى الله مقامه -، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

يكون لصاحب هذا الأمر غيبة، وذكر حديثاً طويلاً يتضمن غيبته وظهوره إلى أن قال: فيدعو الناس - يعني: القائم - إلى كتاب الله وسنة نبيه والولاية لعلي بن أبي طالب والبراءة من عدوه، ولا يسمي أحداً حتى ينتهي إلى البیداء، فيخرج إليه جيش السفيناني، فيأمر الله فيأخذهم من تحت أقدامهم، وهو قول الله تعالى: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ﴾؛ يعني: بقائم آل محمد - صلوات الله عليهم - ﴿وقد كفروا به﴾ يعني: بقائم آل محمد عليه السلام [إلى آخر السورة، فلا يبقى منهم إلا رجلان يقال: وتر ووتيرة من [مراد]، وجوههما في أفتيتهما، يمشیان القهقري فيخبران الناس بما فُعل بأصحابهم، والحديث طويل اكتفينا بقدر الحاجة]؛^۱

یعنی: می باشد از برای صاحب این امر غیبتی، و ذکر کرده است حدیث طویلی را که در بر دارد غیبت و ظهور آن حضرت را، تا این که فرمود: پس می خواند مردم را - یعنی: قائم علیه السلام - به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنان او و نام نمی برد احدی را تا این که می رسد به بیداء . پس بیرون می رود به سوی او لشکر سفینانی . پس امر می فرماید خدا زمین را، پس می گیرد ایشان را از زیر پاهایشان و این است گفته خدای تعالی: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قَوَّةَ﴾ تا ﴿آمَنَّا بِهِ﴾؛ یعنی: ایمان آوردیم به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (تا آخر سوره). پس باقی نماند از ایشان مگر دو نفر که آنها را وتر و وتیره گویند که روهای ایشان به عقب بر می گردد و عقب عقب راه می روند و به مردم خبر می دهند آنچه را به اصحاب

۱. در روایت اول مصدر: (ولا یستمر).

۲. إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۰، و ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۶، و نیز ر.ک: تفسیر عتاشی، ج ۲، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۲، ضمن حدیث ۹۱.

ایشان گذشت، و حدیث طولانی است. بقدر حاجت اکتفا شد. تا این جا بود کلام صاحب الزام الناصب.

۱۸. سورة حمّ سجدة، آیه ۱۵:

﴿لِنُدِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَى﴾؛

یعنی: هرآینه می چشائیم ایشان را عذاب خواری در زندگانی دنیا و هرآینه عذاب آخرت خوار [کننده] تر است.

در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی: ﴿عذاب الخزي﴾، چیست عذاب خواری دنیا؟

فقال: أي خزي أخزي - يا أبابصير - من أن يكون الرجل في بيته وأصحابه^۱ وعلی إخوانه وسط عياله إذ شقّ أهله الجيوب عليه وصرخوا، فيقول الناس: ما هذا؟ فيقال: مسخ فلان الساعة؟ فقلت: قبل قيام القائم، أو بعده؟ قال: لا، بل قبله^۲؛ یعنی: کدام خواری خوارتر است - ای ابابصیر! - از این که مرد در خانه اش در میان اهل و عیال و برادران و یارانش باشد که ناگاه چاک زنند بر او اهل او گریبان های خود را و فریاد زنند. پس مردم بگویند: این فریاد برای چیست؟ پس گفته شود: فلان در این ساعت مسخ شد. پس گفتم: پیش از قیام قائم، یا بعد از آن؟ فرمود: نه، بلکه پیش از آن.

۱۹. سورة حمّ سجدة، آیه ۵۳:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾؛

یعنی: بزودی بنماییم ایشان را نشانه های خود را در کرانه های جهان و در خودهاشان تا این که آشکار شود برای ایشان که او حق است.

۱. در بیشتر مصادر: (وحجاله).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷ - ۲۷۸، ح ۴۱، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۲، ح ۱۱۱؛ نفس

الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶.

در غیبت نعمانی به سند خود روایت کرده که: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرده شد از تفسیر این آیه، فرمود:

نریهم في أنفسهم المسخ، ونريهم في الآفاق انتقاض الآفاق عليهم، فيرون قدرة الله في أنفسهم في الآفاق، وقوله: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ يعني بذلك خروج القائم، هو الحق من الله - عز وجل -، يراه هذا الخلق، لا يد منه؛^۱

یعنی: می نمایم به ایشان در نفس هاشان در آفاق مسخ را و در آفاق کم شدن آفاق را بر ایشان. پس می بینند قدرت خدا را در نفس هاشان و در آفاق، و فرموده او: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ قصد می کند به آن خروج قائم را. او حق است از جانب خدای - عز وجل. می بینند آن را این خلق. ناچار است از آن.

در کافی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: خسف ومسخ وقذف. قال: قلت: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ ؟ [قال:] دع ذا. ذاك قيام القائم؛^۲ گفت: گفتم: ﴿ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ یعنی: چه؟ فرمود بگذار این را. آن قیام قائم علیه السلام است.

۲۰. سورة شعراء، آیه ۴:

﴿ إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴾؛

یعنی: اگر بخواهیم، فرو می فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه‌ای، پس می گردد گردن هاشان برای آن خضوع کنندگان.

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت زین العابدین و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن آیت ندای اول است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، ح ۴۰ با اختلاف در ابتدای حدیث، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۳۸۱، ح ۵۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۲-۶۳، ح ۶۳ و ج ۵۲، ص ۲۴۱، ح ۱۱۰؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۱۲۰؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۶۵ و ج ۶، ص ۳۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۵-۵۵۶، ح ۷۵؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۸؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۲ و ج ۲، ص ۱۰۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۶۶، ح ۸۱؛ و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۳، ح ۷۱؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۱۲۰؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۵۵، ح ۷۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأما علي رؤوسهم الطير!

فرمود: چون صدا را بشنوند، داخل در صبح می شوند بنحوی که گویا مرغ مرگ بالای سرهای ایشان است.

و نیز در غیبت نعمانی به سند خود روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از قبیله همدان می گفت که: جماعت عامه سرزنش می کنند ما را و به ما می گویند که: شما گمان می کنید که منادی از آسمان به نام صاحب این امر ندا می کند، و حضرت تکیه فرموده بود. غضبناک از جا بلند شد و نشست. پس فرمود: از من روایت نکنید و روایت کنید از پدرم و بر شما حرجی نیست در این روایت کردن.

أشهد أنني سمعت أبي عليه السلام يقول: والله إن ذلك في كتاب الله - عز وجل - لبين حيث يقول: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾، فلا يبقى في الأرض يومئذٍ أحد إلا خضع وذلت رقبتة لها، فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء: ألا، إن الحق في علي بن أبي طالب وشيعته. فإذا كان الغد صعد إبليس في الهواء حتى يتواري عن أهل الأرض، ثم ينادي: ألا، إن الحق في عثمان بن عفان وشيعته، فإنه قتل مظلوماً، فاطلبوا بدمه.

فيثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق وهو النداء الأول، ويرتاب يومئذ الذين في قلوبهم مرض، والمرض والله عداوتنا. فعند ذلك يتبرؤون منا ويتناولونا، فيقولون: إن الحنادي الأول سحر من سحر أهل هذا البيت، ثم تلا أبو عبد الله قول الله - عز وجل -: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^{۲؛ ۳}

یعنی: شهادت می دهم که من شنیدم از پدرم علیه السلام که می فرمود: والله، بدرستی که این

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، ح ۲۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳، ح ۴۱.

۲. سوره قمر، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۸، ضمن حدیث ۱۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲، ح ۴۰؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۶.

صدا در کتاب خدای - عزوجل - بیان شده، آن جایی که می گوید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه ای، پس می گردد گردن های ایشان خضوع کنندگان﴾. پس باقی نمی ماند در زمین در آن روز احدی مگر این که خضوع می کند و ذلیل می شود گردن او برای آن. پس ایمان می آورند اهل زمین وقتی که شنیدند این صدا را از آسمان که: آگاه باشید که حق در علی بن ابی طالب و شیعیان اوست، و چون فردا شود، بالا می رود شیطان در هوا تا از دیده های اهل زمین پنهان شود. پس ندا می کند که: آگاه باشید که حق در عثمان بن عفان و شیعیان اوست؛ زیرا که او مظلوم کشته شد. پس بخواهید خون او را.

پس ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به گفتار ثابت بر حق و آن ندای اول است و شک می کنند در آن روز آنهایی که در دل هاشان مرض است - به ذات خدا قسم است دشمنی ما را. پس در این هنگام بیزاری می جویند از ما. پس می گیرند ما را و می گویند: صدای اول جادویی از جادوهای این خانواده است. پس تلاوت فرمود حضرت صادق علیه السلام این آیه را: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾؛ و اگر ببینند نشانه ای را رو می گردانند و می گویند: این جادویی است دنباله دار.

و نیز در سیزدهم بحار از کتاب مواعظ به سند خود روایت کرده از حسن بن زیاد بن صیقل که گفت: شنیدم از ابی عبدالله، جعفر بن محمد، که می فرمود:

إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُومُ حَتَّى يَنَادِيَ مَنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَتَاةُ فِي خُدْرَاهَا، وَيَسْمَعُ أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^{۱؛ ۲}

یعنی: بدرستی که قائم قیام نمی کند تا این که منادی ای از آسمان ندا کند که بشنوند دختران جوان هر یک در سرپرده خود و بشنوند اهل مشرق و مغرب، و در این باب

۱. سوره شعراء، آیه ۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ح ۱۵، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷، ح ۱۳۴؛ تفسیر صافی،

ج ۴، ص ۲۹، ح ۴.

نازل شده است این آیه: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ﴾ تا آخر. معنی آن قبلاً گفته شد.^۱
 غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 سئل أمير المؤمنين ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾،^۲ فقال: انتظروا الفرج من ثلاثٍ.
 فقلت: يا أمير المؤمنين، وما هي؟ فقال: اختلاف أهل الشام بينهم، والرايات السود من
 خراسان، والفرعة في شهر رمضان. فقيل: وما الفرعة في شهر رمضان؟ فقال: أما سمعتم
 قول الله - عز وجل - في القرآن: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ﴾ (الآية)؟ [هي آية] تخرج الفتاة
 من خدرها، وتوقظ النائم، وتفزع اليقظان؛^۳

یعنی: پرسیده شد از امیرالمؤمنین علیه السلام از آیه ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ - که در
 سوره مریم است. پس فرمود: منتظر باشید فرج را از سه چیز. پس عرض کردم: یا
 امیرالمؤمنین! چیست آنها؟ فرمود: اختلاف در میان اهل شام و پرچم‌های سیاه از
 خراسان و فزعه در ماه رمضان. پس گفته شد که: چیست فزعه در ماه رمضان؟
 فرمود: آیا نشنیده‌اید گفته خدای - عز وجل - را در قرآن: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ﴾ تا آخر آیه؟
 معنای آن از پیش گذشت.^۴ نشانه‌ای است که بیرون آید^۵ دختر جوان از سراپرده خود
 و بیدار کند شخص خوابیده را و به فزع بیدازد بیدار را.

۲۱. سوره ق، آیه ۴۱ و ۴۲:

﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ
 يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾؛

۱. ر.ک: جزء اول، صفحه ۱۴۴.

۲. سوره مریم، آیه ۳۷.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۰ - ۲۶۱، ح ۸، و نیز ر.ک: تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،
 ص ۲۲۹ - ۲۳۰، ح ۲۳۰ و ص ۹۵ و ص ۲۸۵، ح ۱۴؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۶.

۴. ر.ک: جزء ۱، صفحه ۱۴۴.

۵. بهتر است کلمه مربوط به این بخش از ترجمه «تُخْرِج» خوانده شده و به صورت «بیرون آورد دختر جوان
 را» ترجمه شود.

یعنی: و بشنو روزی که ندا می‌کند نداکننده از جایگاه نزدیک. روزی است که می‌شنوند ندای به حق را. آن روز روز بیرون آمدن است.

در تفسیر قمی گفته است: صيحة القائم من السماء ﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [قال: هي الرجعة]؛^۱ یعنی: مراد صيحة قائم است از آسمان و آن روز روز خروج است، و به سند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که: آن روز رجعت است.

و در تفسیر صافی از قمی روایت کرده: ینادی المنادی باسم القائم واسم أبیه،^۲ ﴿مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾ بحيث یصل نداؤه إلى الكلّ علی السواء؛ یعنی: ندا می‌کند نداکننده به نام قائم و نام پدر او از جایگاه نزدیک بنحوی که برسد صدای او در همه روی زمین یکسان و برابر.

۲۲. سورة معارج، آیه ۱:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾

در تفسیر قمی است که گفته: سؤال شد از حضرت باقر علیه السلام از معنای آن، فرمود:

نار تخرج من المغرب وملك [یسوقها] من خلفها، حتی تأتي دار بني سعد بن همام عند مسجدهم، فلا تدع داراً لبني أمية إلا أحرقتها وأهلها، ولا تدع داراً فيها وتر لآل محمد إلا أحرقتها، وذلك المهدي؛^۳

یعنی: بیرون می‌آید آتشی از مغرب و فرشته‌ای از عقب آن است، تا این که می‌آید

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷، و نیز ر. ک: تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۲۰۵؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۵، ح ۴۲

و ج ۶، ص ۵۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۱۸-۱۱۹، ح ۵۹؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۵، ح ۴۱ و ج ۶، ص ۵۴۳، و نیز ر. ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ تفسیر اصفی،

ج ۲، ص ۱۲۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۱۸-۱۱۹، ح ۵۹؛ ینابيع المودة، ج ۳، ص ۲۵۱، ح ۵۰؛

إلزام الناصب، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۳۰۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۵، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۸، ح ۱۴؛ تفسیر اصفی، ج ۲،

ص ۱۳۵۰؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۲۴، ذیل شماره ۲ و ج ۷، ص ۲۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۲،

ح ۷؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۹۳ و ۱۰۸.

در خانه پسران سعد بن همام نزد مسجد ایشان . پس نمی گذارد خانه ای از بنی امیه را الا این که می سوزاند آن را با اهلش و نمی گذارد خانه ای را که در آن کینه ور و کشنده ای از آل محمد باشد مگر این که آتش زند آن را و بسوزاند و آن مهدی عجل الله فرجه است .
 مخفی نماند که علاوه بر این آیات زیاد دیگری است که بعد از این در ضمن احادیث آینده ذکر کرده خواهد شد . در این بخش به بیست و دو آیه اکتفا کردم و در بخش سوم به اخبار منصوصه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به طرق فریقین - از عامه و خاصه - می پردازم و در آنچه از آنها که محتاج به شرح و بسط است از ضبط لغات و شرح کلمات مبادرت خواهم نمود و توفیق اتمام آن را از ذات پاک خداوند متعال با استمداد از دربار عظمت مدار حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهانم .

بخش سوم

در اخبار مأثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرق خاصه و عامه

حدیث اول

ملاحم و فتن ، صفحه ۱۵ : سید بن طاوس رحمته الله در باب اول از آنچه از کتاب فتن نعیم بن حماد ذکر کرده در بیان این که پیغمبر صلی الله علیه و آله عالم به ماکان و ما یکون بوده تا روز قیامت ، گفته است :

نعیم به سند خود از ابن عباس روایت کرده که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ لِي الدُّنْيَا ، فَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا وَإِلَى مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى

كَفِّي [هذه] ؛^۱

یعنی : پس بدرستی که خدا بلند کرد برای من دنیا را . پس من نظر می کردم به سوی آن و به آنچه خواهد بود تا روز قیامت همچنان که بر کف دست خود نگاه می کنم .

۱ . ملاحم و فتن ، ص ۶۵ ، ح ۱ ، ونیز ر . ک : کتاب الفتن ، ص ۱۳ ؛ حلیة الأولیاء ، ج ۶ ، ص ۱۰۱ ؛ مجمع الزوائد ، ج ۸ ، ص ۲۸۷ ؛ کنز العمال ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۸ ، ح ۳۱۸۱۰ و ص ۴۲۰ ، ح ۳۱۹۷۱ .

حدیث دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶: نعیم بن حماد به سند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: تكون فتنة، ثم تكون جماعة، ثم تكون فتنة، ثم تكون جماعة، ثم فتنة تعوج فيها عقول الرجال؛^۱

یعنی: فرمود پیغمبر خدا ﷺ: فتنه ای می باشد. پس از آن جماعتی باشد. پس از آن فتنه ای باشد. پس از آن جماعتی باشد. پس از آن فتنه ای باشد که عقول مردان کج شود در آن.

بیان

محمّل است مراد حضرت از فتنه اول فتنه امر خلافت باشد و مراد از جماعت اجماع عامه باشد برای نصب اول، و مراد از فتنه دوم فتنه بنی امیه و مراد از جماعت دوم جماعت بنی عباس و فتنه سوم فتنه سفیانی باشد.

حدیث سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶: نعیم به سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: أهدركم سبع فتن تكون بعدي. فتنة تُقبِل من المدينة، وفتنة بمكة، وفتنة تُقبِل من اليمن، وفتنة تُقبِل من الشام، وفتنة تُقبِل من المشرق، وفتنة تُقبِل من قبَل المغرب، وفتنة من بطن الشام وهي فتنة السفیانی.

قال ابن مسعود: منكم من يُدرك أولها، ومن هذه الأمة من يُدرك آخرها؛^۲

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: می ترسانم شما را از هفت فتنه که بعد از من می باشد.

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۶، ح ۴، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۷: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۹، ح ۳۱۱۲۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۶۷، ح ۵، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۸: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۸-۴۶۹: إمتاع الأسماع، ص ۱۳، ح ۴؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۲۷.

فتنه‌ای که رو می‌آورد از مدینه و فتنه‌ای به مکه و فتنه‌ای رو آورد از یمن و فتنه‌ای که رو آورد از شام و فتنه‌ای که رو آورد از مشرق و فتنه‌ای که رو آورد از طرف مغرب و فتنه‌ای که رو آورد از وسط شام که آن فتنه سفیانی است.

ابن مسعود گفت: بعضی از شماها کسی است که درک می‌کند اول آن را و از این امت کسی است که درک می‌کند آخر آن را.

بیان

فتنه مدینه بعد از رحلت پیغمبر بوده و فتنه مکه از عبدالله بن زبیر بوده و فتنه یمن از قبیل نجده و فتنه شام از قبیل بنی امیه و فتنه مشرق از قبیل بنی عباس، و ممکن است گفته شود که: از قبیل نژاد ترک سوفیاتی - یعنی: روسی‌های اشتراکی و خراسانی - باشد - چنان که از اخبار علائم نزدیک به ظهور استفاده می‌شود و بعد از این مشروحاً و مفصلاً بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

حدیث چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لتأتیتکم بعدی أربع فتن. الأولى يستحلّ فيها الدماء، والثانية يستحلّ فيها الدماء والأموال، والثالثة يستحلّ فيها الدماء والأموال والفروج، والرابعة صمّاء عمياء مطبقة، تمور مور السفينة^۱ في البحر حتى لا يجد أحد من الناس ملجأً منها، تطير^۲ بالشام، وتغشى العراق، وتحيط الجزيرة يدها^۳ ورجلها. يعرك الأنام^۴ فيها بالبلاء عرك الأديم. لا يستطيع

۱. در مصدر: (مور الموج).

۲. در مصدر: (تطيف).

۳. در مصدر: (بيدها).

۴. در مصدر: (تعرك الأمة).

أحد من الناس يقول فيها: مَه مَه. لا ترفعونها من ناحية إلا انفتقت من ناحية أخرى؛^۱
 یعنی: هر آینه می آید شما را بعد از من چهار فتنه: اول فتنه‌ای است که حلال می شود
 در آن خون‌ها و دوم فتنه‌ای است که حلال می شود در آن خون‌ها و مال‌ها و سوم فتنه‌ای
 است که حلال می شود در آن خون‌ها و مال‌ها و فرج‌ها و چهارم فتنه‌ای است که نیاید
 و کور کننده و دیوانه کننده.^۲ دور می زند مانند دور زدن کشتی در دریا حتی این که نیاید
 احدی از مردم برای نجات از آن فتنه پناهگاهی. پرواز می کند به شام و فرو می گیرد
 عراق را و احاطه می کند به جزیره. دست و پای آن فتنه مالش می دهد مردم را مانند مالش
 دادن پوست هنگام دباغی کردن. احدی از مردم توانایی ندارد که بگوید: مکن، مکن.
 بلند نمی کنند آن فتنه را از ناحیه‌ای مگر این که شکافته می شود از ناحیه دیگری.

حدیث پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده
 که فرمود:

يكون في أمتي أربع فتن، فالأولى يصيبهم فيها بلاء حتى يقول المؤمن: هذه مهلكتي،
 والثانية حتى يقول المؤمن: هذه مهلكتي، والثالثة كلما قيل: انقطعت، تمادت الفتنه،
 والرابعة تصيبهم إذا كانت الأمة^۳ مع هذا مرة ومع هذا مرة بلا إمام وبلا جامع^۴؛^۵

یعنی: می باشد در امت من چهار فتنه: فتنه اولی در آن بلایی به مردم می رسد تا این
 که مؤمن می گوید: این است سبب هلاک شدن من، و فتنه دوم را که می بیند، می گوید

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۸، ح ۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۸-۲۹ و ۲۶: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۱۰۹؛
 معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۱۸۰: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۸: الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹: کنز العمال، ج ۱۱،
 ص ۱۶۳-۱۶۴، ح ۳۱۰۴۷-۳۱۰۴۹ و ۳۱۰۵۲.

۲. ترجمه صحیح برای این قسمت آن است که گفته شود: (و چهارم فتنه‌ای است که کور و کور).

۳. در مصدر: (والرابعة يصيرون فيها إلى الكفر، إذا كانت الإمعة).

۴. در مصدر: (بلا إمام ولا جماعة).

۵. ملاحم و فتن، ص ۶۹، ح ۷، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۹: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۳-۱۶۴، ح ۳۱۰۵۰.

که: این است هلاک کننده من. فتنه سوم فتنه‌ای است که هرچه گفته می‌شود: بریده می‌شود، کشیده شود. فتنه چهارم وقتی به آنها می‌رسد که امت گاهی این طرفی باشند و گاهی آن طرفی و پیشوا و گردآورنده‌ای نداشته باشند.

حدیث ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ستكون بعدي فتن. منها فتنه الإجماع،^۱ يكون فيها حرب و هرب، ثم فتن بعدهن أشدّ منها، ثم تكون فتنه كلما قيل: انقطعت، تمادت حتى لا يبقى بيت إلا دخلته ولا مسلم إلا صكته، حتى يخرج رجل من عترتي؛^۲

یعنی: زود باشد که بوده باشد بعد از من فتنه‌هایی. بعضی از آنها فتنه آواره کردن از وطن و جنگ کردن و فرار کردن است. پس بعد از اینها فتنه‌هایی است سخت‌تر. پس بعد از آن فتنه‌ای است که هرچه بریده شود، کشیده شود تا این که نماند خانه‌ای مگر این که در آن داخل شود و نباشد مسلمانی مگر این که بکوبد او را، تا این که بیرون آید مردی از عترت من.

حدیث هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
تكون فتنه تعوج^۳ فيها عقول الرجال حتى لا يكاد يرى رجلاً عاقلاً، وذكر ذلك في
الفتنة الثالثة؛^۴

۱. در مصدر: (الأحلاس).

۲. ملاحم و فتن، ص ۷۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۳۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۹، ح ۳۸۶۸۵.

۳. در مصدر: (يعرج).

۴. ملاحم و فتن، ص ۷۰، ح ۱۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۳۳: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۹، ح ۳۱۱۲۶.

یعنی: می باشد فتنه ای که کج شود در آن فتنه عقل های مردان تا این که نزدیک شود که دیده نشود مرد عقل داری و یاد کرد آن حضرت که این حال در فتنه سوم باشد.

حدیث هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸: نعیم به سند خود روایت کرده که:
ذکر رسول الله ﷺ هرجاً بین الناس یقتل الرجل جاره وأخاه وابن عمه. قالوا: ومعهم عقولهم؟ قال: ینزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان، ویخلف لهم هباء من الناس. یحسب أحدهم أنه علی شیء؛^۱

یعنی: یاد فرمود رسول خدا کشت و کشتاری را در میان مردم که بکشد مرد همسایه خود و برادر خود و پسر عم خود را. گفتند: و با ایشان است عقل هاشان؟ فرمود: کنده می شود عقل های اکثر اهل آن زمان و خلیفه شوند برای ایشان بی عقل و -یا کم عقل های - از مردمان که چنین گمان کند یکی از ایشان که چیزی است - یعنی: آدم دانایی است.

حدیث نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۱: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یکون بعدي خلفاء، وبعد الخلفاء أمراء، وبعد الأمراء ملوک، وبعد الملوک جبابرة، وبعد الجبابرة رجل من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً، ومن بعده القحطاني، والذي بعثني بالحق ما هو دونه؛^۲

۱. در مصدر: (ومعنا عقولنا).

۲. ملاحم و فتن، ص ۷۱، ح ۰۱۱ و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۹، ح ۳۹۵۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۲۰۳، ح ۷۲۳۴؛ کتاب الفتن، ص ۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۱-۲۴۲، ح ۳۱۳۸۰ و ۳۱۳۸۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۷۶-۷۷، ح ۰۲۰ و نیز ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۱؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ، ص ۱۹۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۴؛ غایة المرام، ج ۷، ص ۹۸.

یعنی: بعد از من می باشد دوره خلفا و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا پادشاهان و بعد از پادشاهان بی رحم ها و کشتندگان مردم بناحق، و آنها کسانی هستند که مجبور می کنند مردم را به قهر و غلبه تا ایشان را اطاعت کنند و سرکش و دل سخت اند، و بعد از اینها مردی است از اهل بیت من که پر می کند زمین را از عدل و داد و از بعد او است قحطانی، و سوگند به آن کسی که برانگیخت مرا به حق که او - یعنی: قحطانی - نیست غیر از مردی که از اهل بیت من است.

حدیث دهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۷: نعیم بن حماد به سند خود از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا خرجت الرايات السود، فإن أولها فتنة، وأوسطها ضلالة، وآخرها كفر؛^۱
یعنی: وقتی که بیرون آمد پرچم های سیاه، پس بدرستی که اول آن فتنه و میان آن گمراهی و آخر آن کفر است.

حدیث یازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۸: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
إذا سمعتم بناس يأتون من قِبَل المشرق أولي دهاء^۲ يعجب الناس من زيهم فقد
أظلمتكم الساعة؛^۳

یعنی: وقتی که شنیدید که مردمانی از جانب مشرق می آیند که صاحبان بلاها

۱. ملاحم و فتن، ص ۸۷، ح ۴۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۶: تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۶: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۳، ص ۸۶: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۰، ح ۳۱۰۳۳: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۲۹، ذیل شماره ۳۴ و ج ۴۲، ص ۶۱.

۲. در مصدر به جای «أولي دهاء» آمده: (أو كورها).

۳. ملاحم و فتن، ص ۹۰، ح ۴۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۱: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۹۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۸، ح ۳۸۵۰۷.

و کارهای سخت‌اند و از زنی ایشان مردم تعجب کنند، پس بتحقیق سایه می‌اندازد بر سر شما قیامت صغرا.

حدیث دوازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۹: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
أعوذ بالله من فتنة المشرق، ثم من فتنة المغرب؛^۱
یعنی: پناه می‌برم به خدا از فتنه مشرق پس از [آن از] فتنه مغرب.

حدیث سیزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
ما من أهل ذمتكم قوم أشدّ عليكم في تلك البلايا من أهل الشارقة أصحاب الملح
والعسول.^۲ إن المرأة من نساءهم لتطعن بإصبعها في بطن المرأة من نساء المسلمين وتقول:
خربا بأسمائه بها^۳ تقول: أعطوا الجزية؛^۴

یعنی: نیست از اهل ذمه شما گروهی سخت‌گیرتر بر شما در این بلاها از اهل مشرق که صاحبان خشم و سرنیزه‌ها هستند. بدرستی که زنی از زن‌های ایشان هرآینه با انگشت خود طعنه می‌زند در شکم زنی از زن‌های مسلمانان و می‌گوید: خربا به نام‌های آن - یعنی: می‌گوید جزیه بدهید.

«ملح» یعنی: خشم.

عسول: به معنی رماح - یعنی: نیزه‌ها.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۳، ح ۵۵ با اندکی اختلاف، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۶؛ آحاد و مثنائی، ج ۳، ص ۷۳، ح ۱۳۸۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۱۸۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۶۹، ح ۱۸۱۱؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۴۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۹، ح ۳۱۴۵۰.

۲. در مصدر: (والغسول).

۳. در مصدر: (جزیانا، شماتة بها).

۴. ملاحم و فتن، ص ۹۴، ح ۵۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۱.

حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
 إذا أقبلت فتنه من المشرق وفتنة من المغرب والتقوا [ببطن الشام]، فبطن الأرض
 يومئذٍ خير من ظهرها؛^۱

یعنی: وقتی که رو آورد فتنه‌ای از سمت مشرق و فتنه‌ای از سمت مغرب و به
 همدیگر رسیدند، پس در آن وقت زیر زمین رفتن - یعنی: مردن - بهتر است از روی
 زمین ماندن - یعنی: زنده ماندن.
 کنایه از سختی و شدت فتنه است.

حدیث پانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۱: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده
 که فرمود:
 إذا مات الخامس من أهل بيتي، فالهرج الهرج حتى يموت السابع، ثم كذلك حتى
 يقوم المهدي؛^۲

یعنی: وقتی که بمیرد پنجم از اهل بیت من، پس خونریزی و کشتن است تا وقتی
 که بمیرد هفتم. پس باز همین طور هست تا این که قیام کند مهدی.

بیان

سید فرموده: نعیم گفت: از شریک به من خبر رسیده که هفتم ابن‌العفر - یعنی:
 هارون - است و حال آن که هارون پنجمی است از خلفای عباسی، و من می‌گویم که:
 او هفتم بعد از سی‌ام است. این ترجمه کلام سید است در ملاحم و فتن که مراد او

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۵، ح ۶۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۴ و ۱۶۲.

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۶-۹۷، ح ۶۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۷،
 ح ۳۱۴۰۰.

سی و هفتمین خلیفه بنی عباسی است و این خلاف ظاهر خبر است، بلکه مراد از هفتم ظاهراً مأمون باشد.

حدیث شانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲: نعیم بن حماد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون للترك خرجتان. خرجة يخرجون من أذربايجان، والثانية يربطون خيولهم بالفرات، لا ترك بعدها!

یعنی: از برای ترک خروج‌هایی است. یک خروج این است که بیرون می‌آیند از آذربایجان و دفعه دوم می‌بندند اسب‌های خود را کنار فرات و ترکی بعد از آن نیست.

بیان

سید بن طاوس رحمته در ذیل این خبر فرموده: می‌گوییم: شاید معنای این که فرموده: «ترکی بعد از آن نیست» که: داخل فرات شود، بلکه ایشان کسانی هستند که ملک به دست ایشان می‌افتد.

مؤلف ناچیز گوید: ظاهر متن حدیث و ظاهر کلام سید خالی از سقط به نظر نمی‌آید. چون نسخه منحصر بود، لذا عین عبارت حدیث را بنحوی که نوشته شده بود نوشتم. امید است بعد از این در کتب دیگر بر آن ظفر یابم.

حدیث هفدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: للترك خرجتان. إحداهما يخرجون والثانية يسرعون^۲ على نهر^۳ الفرات.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۹، ح ۶۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۶-۲۷۷، ح ۲۱۵۱۰.

۲. در مصدر: (یسرعون).

۳. در مصدر: (نهر).

یعنی: از برای ترک دو خروج است. یکی از آنها خراب می‌کنند و دوم شتاب کنند بر نهر فرات.

قال عبد الرحمن في حديثه عن النبي ﷺ: فيكون فيهم ذبح الله الأعظم، لا ترك بعدها؛^۱ عبد الرحمن - که راوی حدیث است - در حدیث خود از پیغمبر ﷺ گفت: پس می‌باشد در ایشان ذبح الله اعظم - یعنی: ذبح بزرگ‌تری از جانب خدا - که ترکی نماند بعد از آن.

سید ﷺ بعد از نقل این حدیث فرموده که: شاید مراد آن حضرت طایفه ترک بنی عبّاس که مسلمان‌اند باشند و آنها کسانی هستند که ترکی مانند ایشان بعد از ایشان نیست، و در میان ایشان ذبح اعظم است بر دست این دولت قاهره. انتهی ترجمه کلام او - اعلی الله مقامه.

مؤلف حقیر گوید: شاید آخر خلیفه بنی عبّاسی باشد به نام عبدالله که مقارن خروج سفیانی با پرچم‌های سیاه قیام می‌کند و با سفیانی جنگ می‌کند و در زمان او خون‌ریزی عظیمی واقع می‌شود و سفیانی بر او غالب می‌شود - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می‌شود و بعد از این به محلّ خود اخبار آن ذکر کرده می‌شود، و این پرچم‌های سیاه غیر از پرچم‌های سیاهی است که از سمت خراسان بلند می‌شود - چنان که ذکر می‌کنم.

حدیث هجدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: إذا كانت صيحة في رمضان، فإنها تكون مَعَمَّة في سؤال، وتمير^۲ القبائل في ذي القعدة، وتسفك الدماء في ذي الحجة والمحرم، وما المحرم! يقولها ثلاثاً. هيهات، هيهات.

۱. ملاحم و فتن، ص ۹۹، ح ۶۹ و ص ۱۹۵، ح ۲۷۶، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸ و ۴۱۶: كنز العمال.
ج ۱۱، ص ۲۷۶، ح ۳۱۵۱۰.
۲. در مصدر: (وتميز).

يقتل الناس فيها هرجاً هرجاً. قال: قلنا: وما الصيحة، يا رسول الله؟ قال: هذه^۱ في النصف من رمضان يوم الجمعة ضحى، وذلك إذا وافق شهر رمضان ليلة الجمعة، فتكون هذه توظف النائم، وتقعّد القائم، وتخرج العواتك^۲ من خدورهنّ في ليلة الجمعة. فإذا صليتم الفجر من يوم الجمعة فادخلوا بيوتكم، وأغلقوا أبوابكم، وسدّوا كواكم، ودثروا أنفسكم، وسدّوا أذانكم. فإذا أحسستم بالصيحة فخرّوا لله سجّداً وقولوا: سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس؛ فإنّه من فعل ذلك نجاة، ومن لم يفعل ذلك هلك^۳.
معمة: آواز دليران در معركة و کارزار کردن.

يعنى: زمانى كه واقع شود صدایی در ماه رمضان، پس بدرستی كه آن نشانه است كه در ماه شوال آواز دليران در معركة و کارزار کردن بلند شود و در ماه ذى القعدة فتنه و خونریزی واقع شود و خون‌ها در ماه ذى الحجه ريخته شود و محرم، چه محرمى؟! سه مرتبه تکرار فرمود و فرمود: چقدر دور است! چقدر دور است! کشته مى‌شوند در آن فتنه چه کشته شدنى! چه کشته شدنى! راوى گفت: گفتیم: صيحه کدام است، يا رسول الله؟ فرمود: آن صدا در نیمه ماه رمضان است در روز جمعه وقت چاشتگاه و این واقع مى‌شود در ماه رمضانى كه موافق باشد شب جمعه با اول آن. پس این صدا واقع مى‌شود. بیدار مى‌کند خوابیده را و مى‌نشانند ایستاده را و بیرون مى‌آورد دختران را از سراپرده‌های خود در شب جمعه. پس چون نماز فجر را خواندید از روز جمعه، پس داخل شوید خانه‌های خودتان را و ببندید درهای خود را و مسدود کنید روزنه‌ها و پنجره‌های خود را و بپیچید و حفظ کنید نفس‌های خود را و بگیرید گوش‌های خود را. پس چون احساس صيحه کردید، به سجده بیفتید برای خدا و بگویید: سبحان القدّوس. ربّنا القدّوس. پس کسی كه این کارها را کند، نجات یابد و کسی كه نکند اینها را، هلاک مى‌شود.

۱. در مصدر: (هدة).

۲. در مصدر: (العواتق).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۷۲ و ص ۲۸۴، ح ۴۱۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲؛ مسند شاشی، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳، ح ۸۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۹-۵۷۰، ح ۳۹۶۲۷.

مؤلف حقیر گوید: این علامت در ماه رمضان سال قبل از سال قیام رخ می دهد. تقریباً چهار ماه پیش از ظهور صورت می گیرد.

حدیث نوزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم بن حماد به سند خود از عبدالوهاب بن بخت از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

في رمضان آية في السماء كعمود ساطع، وفي شوال البلاء، وفي ذي القعدة المعمة، وفي ذي الحجة ينتهب الحاج، والمحرم، وما المحرم؟!^۱

یعنی: در ماه رمضان آیتی است در آسمان مانند عمودی درخشانده و در شوال بلاست و در ذیقعدة آواز دلیران در معرکه و کارزار کردن و در ذیحجه غارت کرده می شوند حاجیان، و محرم چه محرمی است!؟

حدیث بیستم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: تكون آية في رمضان، ثم تظهر عصابة في شوال، ثم تكون معمة في ذي القعدة، ثم يسلب الحاج في ذي الحجة، ثم تنتهك المحارم في المحرم، ثم يكون الضرب^۲ في صفر، ثم تنازع القبائل في شهري ربيع، ثم العجب كل العجب بين جمادى ورجب، ثم ناقة خفيفة^۳ خير من دسكرة تغل^۴ مائة الف؛^۵

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۴، ح ۷۸، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. در مصدر: (الصوت).

۳. در مصدر: (مقتبة).

۴. در برخی مصادر: (تقل).

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۰۵، ح ۷۹، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۱: ملاحم و فتن، ص ۲۸۵، ح ۴۱۲ و ص ۳۱۰، ح ۴۳۵: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۸: ذکر اخبار إصبهان، ج ۲، ص ۱۹۹: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۹، ح ۳۸۷۲۴: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷.

یعنی: نشانه‌ای می‌باشد در رمضان. پس ظاهر می‌شوند گروهی در سؤال. پس می‌باشد آواز دلیران در معرکه و کارزار کردنی در ذی‌القعدة. پس تاراج کرده می‌شوند حاجیان در ذیحجه. پس هتک می‌شود حرمت‌ها در محرم. پس زد و خوردی می‌شود در صفر. پس نزاع کردن قبیله‌هاست در دو ماه ربیع، و عجب و شگفتی آور است همه عجب‌ها و شگفتی‌ها میان جمادی و رجب. پس ناقه سبک سریع السیر بهتر است از قصر باشکوهی که اطراف آن خانه‌ها باشد که ارزش آن صد هزار دینار طلا باشد.

حدیث بیست و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۵: نعیم بن حماد به سند خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: به من رسید از پیغمبر خدا ﷺ که فرمود:
 یكون في رمضان صوت، وفي سؤال مهمة، وفي ذي القعدة تتحارب القبائل، وفي ذي الحجة تنتهب الحاج، وفي المحرم ينادي المنادي من السماء: [ألا] إن صفوة الله من خلقه فلان، فاسمعوا له وأطيعوا.^۱
 مهمة: «مه، مه» گفتن و بازداشت کردن.

یعنی: می‌باشد در ماه رمضان صدایی و در سؤال «مه، مه» گفتن و بازداشت کردنی و در ذی‌القعدة قبیله‌ها با هم جنگ کنند و در ذیحجه حاجیان تاراج شوند و در محرم صدای صدا کننده‌ای از آسمان بلند شود که: برگزیده خدا از خلقش فلان است. پس بشنوید و اطاعت کنید.
 مراد از فلان مهدی آل محمد ﷺ است.

حدیث بیست و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷: نعیم بن حماد به سند خود از پیغمبر ﷺ روایت کرده

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۵-۱۰۶، ح ۸۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۱: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴، ح ۳۸۷۰۵.

که فرمود:

لا يزال الناس في مدة حتى يقرع الرأس، [فإذا أقرع الرأس] - يعني: الشام - هلك الناس؛^۱
 یعنی: همیشه مردم در کشمکش اند تا خراب شود شام - یعنی: هلاک شوند مردم.
 از کعب پرسیدند که: قرع رأس چیست؟ گفت: خراب شدن شام است.

حدیث بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲: نعیم به سند خود از عبدالله روایت کرده که گفت: نزد پیغمبر ﷺ بودیم که جوانانی از بنی هاشم آمدند، پس رنگ پیغمبر تغییر کرد. پس عرض کردند: یا رسول الله! چه رو داد بر تو؟ می بینیم در روی [تو] تغییری پیدا شد که مکروه خاطر ما شد. فرمود:

إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي هؤلاء يلقون بعدي بلاءً وتطريداً وتشريداً حتى يأتي قوم من ههنا [من] نحو المشرق، أصحاب رايات سود. يسألون الحق، فلا يُعْطَوْنَهِ مَرَّتَيْنِ أو ثلاثاً، فيقاتلون فينصرون، فيُعْطَوْنَ ما سألوا، فلا يقبلونها حتى يدفعونها إلى رجل من أهل بيتي، فيملأ الأرض عدلاً كما ملؤها ظلماً. فمن أدرك ذلك منكم، فليأتهم ولو حبواً على الثلج؛ فإنه المهدي^۲؛

یعنی: ما خانواده ای هستیم که اختیار کرده است خدا برای ما آخرت را بر دنیا و بدرستی که اهل بیت من، این گروه، می بینند بعد از من بلایی و دور شدنی، و رانده شدنی تا آن که بیاید قومی از آن جا سمت مشرق، صاحبان پرچم های سیاه. می خواهند حق را

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۹، ح ۸۹.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۸، ح ۱۱۱، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۶۹۷، ح ۷۴: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶-۱۳۶۷، ح ۴۰۸۲ و ۴۰۸۴؛ کتاب الفتن، ص ۱۸۸: مناقب امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵۹۹: مسند بزّار، ج ۴، ص ۳۱۰، ح ۱۴۹۱ و ص ۲۵۴-۲۵۵، ح ۱۵۵۶: مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۶۳۷: مسند شاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۳۲۹ و ص ۲۶۲، ح ۳۵۱: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۹-۳۰: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۳-۴۶۴: دلائل الإمامة، ص ۴۴۲، ح ۴۱۴ و ص ۴۴۶، ح ۴۲۰؛ إبتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۰۱: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۱۲؛ ینابيع المودة، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۳۴۲.

پس به آنها داده نمی شود. دو مرتبه مطالبه می کنند یا سه مرتبه. پس مقاتله کنند. پس یاری کرده شوند. پس به آنها داده می شود آنچه را که خواسته اند و آنها دیگر قبول نکنند آن را تا این که واگذار کنند به مردی از اهل بیت من. پس پرکند زمین را از عدل همچنان که پر شده باشد از ظلم. پس کسی که درک کند آن زمان را از شما، باید بیاید به سوی ایشان و نزدیک شود نزدیک شدنی، اگرچه بر روی برف برود؛ زیرا که اوست مهدی.

حدیث بیست و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳: نعیم به سند خود از حسن روایت کرده که گفت:
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ بَلَاءً يَلْقَاهُ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَايَةً مِنَ الْمَشْرِقِ سَوْدَاءَ. مِنْ نَصْرِهَا نَصَرَ اللَّهُ، وَمَنْ خَذَلَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ، حَتَّى يَأْتُوا رَجُلًا اسْمُهُ كَاسِمِي فَيُؤَلِّوهُ أَمْرَهُمْ، فَيُؤَيِّدُهُ اللَّهُ وَيَنْصُرُهُ؛^۱

یعنی: بدرستی که رسول خدا ﷺ یاد کرد بلایی را که اهل بیت او می بینند تا این که برانگیزاند خدا پرچمی را از مشرق که رنگ آن سیاه باشد. کسی که یاری کند آن را، یاری کرده است او را خدا و کسی که خوار کند آن را خوار کرده است او را خدا، تا این که می آیند مردی را که نام او مانند نام من است. پس او را ولی امر خود قرار دهند. پس تأیید می کند او را خدا و یاری می کند او را.

حدیث بیست و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۴ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود:
 تَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ رَايَاتٌ سَوْدَاءُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ يَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَخْرُجُ رَايَاتٌ سَوْدَاءُ صَغَارٌ تَقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ أَبِي سَفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَيُؤَدُّونَ الطَّاعَةَ لِلْمَهْدِيِّ؛^۲

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۱، ح ۱۱۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۲۲-۱۲۳، ح ۱۲۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۰.

یعنی: بیرون می آید از مشرق پرچم های سیاهی که مخصوص بنی عباس است. پس مکث می کنند آن چقدر که خدا می خواهد. پس بیرون می آید پرچم های سیاه که کوچک باشند. مقاتله کنند با مردی از اولاد ابی سفیان و یاران او از طرف مشرق و ادا می کنند و می کشانند فرمانبرداری را برای مهدی عج.

حدیث بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۹: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:
 ليهبطنّ الدجال حول کرمان^۱ في ثمانين ألفاً كأنّ وجوههم المجان المطرقة. يلبسون الطيالة، ويتعلون الشعر؛^۲
 یعنی: هر آینه فرود می آید البته البته دجال در اطراف کرمان با هشتاد هزار نفر که گویا روهایشان مانند سپرهای تو بر تو ساخته شده. می پوشند لباس های مخصوصی و نعلین می کنند از مو.

حدیث بیست و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:
 لا تقوم الساعة حتّى تقاتلوا الترك، حمر الوجوه، صغار الأعین، فطس الأنوف، كأنّ وجوههم المجان المطرقة؛^۲
 یعنی: قیام نمی کند ساعت - یعنی: قیامت صغرا - تا این که مقاتله کنید با ترک که

۱. در مصدر: (خوز و کرمان).

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۰۰، ذیل حدیث ۴۲۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۱۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۰، ص ۳۸۰-۳۸۱، ح ۵۹۷۶.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۸۴، ح ۲۵۴، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۵۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ج ۴، ص ۱۷۴؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۴-۴۷۶؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۳، ج ۱۴، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۵، ح ۳۸۴۰۴.

صورت هایشان سرخ، چشم هایشان کوچک، بینی هایشان پهن و استخوان آن پست شده، که گویا صورت هایشان مانند سپرهای تو بر تو ساخته شده است.

حدیث بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۱: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ [روایت کرده] که فرمود:

وتحشرهم نار من عدن مع القردة والخنازير، تبيت معهم أينما باتوا، وتقیل معهم أينما قالوا، ولها ما سقط منهم؛^۱

یعنی: محشور می شود ایشان را آتشی از عدن با میمون ها و خوک ها که بنخوابد با ایشان هر کجا که بنخوابند و گرد آید با ایشان هر کجا که گرد آیند و برای آن بوزینه ها و خوک ها است آنچه از ایشان می افتد.

حدیث بیست و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۲: نعیم به سند خود از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود:

للترك خرجتان. خرجه منها خراب آذربایجان، وخرجه يخرجون في الجزيرة يخفون دوابّ الحجاز (ذوات الحجال خ ل)^۲، فينصر الله المسلمين، فيهم ذبح الله الأعظم، لا ترك بعدها؛^۳

یعنی: برای ترک دو بیرون آمدنی است: یکی از آنها خراب کردن آذربایجان است و بیرون آمدن دیگر بیرون آیند در جزیره که مخفی کرده شوند اسب های حجاز - یا بنا بر نسخه ای: دختران و عروس هایی که در حجله ها هستند. پس یاری می کند خدا مسلمانان را. در ایشان است سر بریدن بزرگ تر خدا بنحوی که ترک باقی نماند.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۸۷-۱۸۸، ح ۲۶۱، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۸۴.

۲. در مصدر: (يحتقبون ذوات الحجال).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۹۱، ح ۲۶۸، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۱۳: كتر العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۵، ح ۳۱۵۰۴.

حدیث سی ام

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
 أرض يقال لها البصرة أو البصيرة. يأتيهم بنو قنظوراء حتى ينزلوا بنهر يقال له دجلة
 ذي نخل، فيفترق [الناس] ثلاث فرق. فرقة تلحق بأصلها فهلكوا، وفرقة تأخذ على نفسها
 فكفروا، وفرقة تجعل عيالاتها خلف ظهورها فيقاتلونهم، يفتح الله على أنفسهم^۱؛^۲
 یعنی: زمینی است که آن را بصره یا بصیره گویند. می آید ایشان را پسران قنظوراء
 - یعنی: ترک - تا این که فرود آیند نزد نهری که آن را دجله گویند. نخلستانی است. پس
 فرقه فرقه شوند به سه فرقه. فرقه ای به اصل خود ملحق شوند، پس هلاک شوند، و فرقه ای
 به خواهش نفس خود است، پس کافر می شود، و فرقه ای عیالات خود را پشت سر خود
 قرار می دهند. پس قتال می کنند با ایشان. خدا گشایش می دهد بر نفس هاشان.

حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
 فيفترقون ثلاث فرق. فرقة تمكث، وفرقة تلحق بأبائها منابت الشيخ والقيصوم، وفرقة
 تلحق بالشام، وهي خير الفرق؛^۳
 یعنی: پس فرقه فرقه می شوند. فرقه ای می مانند و فرقه ای به شتران خود ملحق
 شوند در جاهایی که محل رویدن درمنه ترکی و برنجاسف است و فرقه ای که ملحق
 به شام می شوند و این فرقه بهترین آنهاست.

۱. در مصدر: (بقيتهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۹۲، ح ۲۷۰، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۳۰، ح ۲۴۳؛ مسند احمد،
 ج ۵، ص ۴۰؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۹۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۴،
 ح ۳۹۶۰۷.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۹۲، ح ۲۷۱، و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۹۸؛ کتاب الفتن، ص ۴۱۳؛ مجمع
 الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۷.

حدیث سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۳: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
یسوق أمتی قوم عراض الوجوه، صغار الأعین، كأن وجوههم الحجف، حتی یلحقوهم
بجزیره العرب ثلاث مرّات. أما الساقاة الأولى فتنجو من الهرب، والثانية یهلك بعض
وینجو بعض، وتصطمم الثالثة وهم الترك. والذي نفسی بیده لیربطنّ خیولهم إلى سواری
مسجد المسلمین؛^۱

یعنی: سوق می دهد و می راند امت مرا گروهی که روهایشان پهن و چشم هاشان کوچک
است، گویا روهای ایشان پوستش رفته، تا این که ملحق کنند ایشان را به جزیره العرب
سه مرتبه. اما راندن اول، پس نجات یابند از جهت فرار کردن، و دوم هلاک شود بعضی
و نجات یابد بعضی، و سوم ریشه کن شوند، و ایشان ترک ها هستند. قسم به آن کسی که جان
من در دست اوست، هر آینه می بندند اسب های خود را بر دیوارهای مسجد مسلمانان.

حدیث سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۹ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
للدابة ثلاث خرجات من الدهر. تخرج خرجه من أقصى اليمن فيفشو ذكراها زماناً طويلاً
في أهل البادية، فلا يدخل ذكرها القرية - یعنی: مکه -، ثم تمكث زماناً طويلاً بعد ذلك، ثم
تخرج خرجه أخرى قريباً من مكة فيفشو ذكراها بالبادية، ثم تمكث زماناً طويلاً، ثم بينما
الناس ذات يوم في أعظم المساجد عند الله حرمةً وخيرها وأكرمها على الله مسجداً مسجد
الحرام لم يرعهم إلا ناحية المسجد ترسو^۲ بين الركن الأسود إلى باب بني مخزوم عن يمين

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۹۳، ح ۲۷۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۸-۲۴۹: کتاب الفتن، ص ۴۱۳-۴۱۴:
مسند روینانی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۳۶: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۹: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۱: عمدة القاري،
ج ۱۴، ص ۲۰۱، ح ۸۲۹۱: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۴: سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۹۳: كنز العمال،
ج ۱۱، ص ۱۶۸-۱۶۹، ح ۳۱۰۷۳.

۲. در مصدر: (تربو).

الخارج إلى المسجد، فأنفض الناس لها شتى دفعاً، ويثبت لها عصابة من المسلمين حتى إذا عرفوا أنهم لن يعجزوا الله خرجت عليهم تنفض عن رأسها التراب ومدت لهم، فجلت وجوههم حتى تركها^۲ كأنها الكواكب الدرّية.

ثم ولت في الأرض لا يدركها طالب ولا يعجزها هارب، حتى أن الرجل ليتعوذ منها بالصلاة، فتأتيه من خلفه فتقول: أي فلان، الآن تصلي؟ فتقبل عليها بوجهه فتسمه في وجهه، ثم تذهب فيتجاوز الناس في ديارهم، ويصطحبون في أسفارهم، ويشترون في الأموال، ويعرف الكافر من المؤمن، حتى أن الكافر ليقول للمؤمن: يا مؤمن، أقضي^۴ حقّي، ويقول المؤمن للكافر: يا كافر، أقضي^۵ حقّي؛^۶

یعنی: از برای دابّه سه خروج هست در روزگار: یک خروج آن وقتی است که بیرون آید از دورترین خاک یمن و آشکار و فاش شود ذکر او زمانی دراز و فاش می کنند آن را بادیه نشینان، اما ذکر آن به مکه نمی رسد. پس زمانی دراز مکث خواهد کرد بعد از آن. پس از آن بیرون می آید یک مرتبه دیگر در نزدیکی مکه و فاش می شود ذکر او در بادیه. باز زمان درازی مکث می کند. پس در این میان روزی که مردم جمع اند در مسجدی که اعظم مساجد است از حیث حرمت در نزد خدا و بهتر و گرامی تر مسجدی است؛ مسجد الحرام. نمی ترساند ایشان را مگر ناحیه مسجد که می ایستد میان رکن

۱. در مصدر: (ومعاً).

۲. در مصدر: (وبدت).

۳. در مصدر: (ترکتها).

۴. در مصدر: (اقضني).

۵. همان.

۶. ملاحم و فتن، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۳۰۰، و نیز ر.ک: مسند ابي داود طيالسي، ص ۱۴۴؛ کتاب الفتن، ص ۴۰۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۲۹۲۳، ح ۱۶۵۹۳؛ معجم کبير طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۴، ح ۳۰۲۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۳، ص ۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۶۲۳-۶۲۴، ح ۳۹۷۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۰ و ج ۵۳، ص ۱۲۵-۱۲۶.

حجر الاسود و باب بنی مخزوم از طرف راست آن که از مسجد بیرون می روند . پس دفعهٔ همهٔ مردمان که در مسجد الحرام اند او را می بینند و خود را به همهٔ آنها می نماید . عده ای از مسلمانان بر جای خود ثابت می مانند که او را بشناسند و می شناسند و می فهمند که هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند . بیرون می آید دابّه بر ایشان درحالی که می تکاند خاک ها را که بر سر اوست . پس دست می کشد بر روهای ایشان تا این که واگذارد آنها را گویا ستاره های درخشنده ای باشند .

پس رو می گرداند در زمین که خواهانی او را درک نکند ، و عاجز نکند او را فرار کننده ای تا این که مرد هرآینه پناهنده می شود از او به نماز . پس می آید از عقب او و می گوید : ای فلان ! حال نماز می گزاری ؟ چون روی خود را برگرداند به سوی او ، نشانی بر روی آن مرد می گذارد و می رود . پس مردمان در خانه های خود مجاور شوند و رفقای یکدیگر می شوند در سفرهاشان و شرکت می کنند با همدیگر در مال هاشان ، و کافر می شناسد که کی مؤمن است ، تا اندازه ای که کافر به مؤمن می گوید : ای مؤمن ! حقّم را می گیرم ، و مؤمن به کافر گوید : ای کافر ! حقّ خود را می گیرم .

حدیث سی و چهارم

ملاحم و فتن ، صفحه ۸۱ : نعیم بن حمّاد به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :

خروج الدابة بعد طلوع الشمس ، فإذا خرجت قتلت الدابة إبليس وهو ساجد ، ويتمتع المؤمنون في الأرض بعد ذلك أربعين سنة ، لا يتمنون شيئاً إلا أعطوه ووجدوه ، فلا جور ولا ظلم ، وقد أسلمت الأشياء لرب العالمين طوعاً وكرهاً ، والمؤمنون طوعاً ، والكفار كرهاً ، والسبع والطير كرهاً ، حتى [أن] السبع لا يؤذي دابة ولا طيراً ، ويولد المؤمن فلا يموت حتى يتم أربعين سنة بعد خروج دابة الأرض .

ثم يعود فيهم الموت ، فيمكثون بذلك ما شاء الله ، ثم يسرع الموت في المؤمنين ، فلا يبقى مؤمن ، فيقول الكافر : قد كنا مرعوبين من المؤمنين ، فلم يبق منهم أحد ، وليس

یفتقد متا میت، فما کتا^۱ لانتہارج؟ فیتہارجون فی الطریق تہارج البہائم، ثم یتقوم أحدہم بأُمہ وأختہ وابنتہ، فینکحہا فی وسط الطریق. یتقوم عنہا واحد وینزو علیہا آخر، لاینکر ولا یغیر، فأفضلہم یومئذ من یقول: لو تنحیتم عن الطریق کان أحسن، فیکون^۲ بذلك [حتی] لا یبقی أحد من أولاد النکاح، ویکون جمیع أهل الأرض أولاد السفاح.

فیمکثون بذلك ما شاء الله، ثم یعقم الله أرحام النساء ثلاثین سنۃ، فلا تلد امرأۃ، ولا یتولد فی الأرض طفل، یتکونون کلہم أولاد الزنا شرار الناس، وعلیہم تقوم الساعۃ؛^۳ یعنی: خروج دابہ بعد از در آمدن آفتاب است. پس وقتی بیرون آمد، شیطان را می کشد در حالتی کہ بہ حال سجده است و بہرہ می برند مؤمنین در زمین بعد از آن. چہل سال آرزوی چیزی نمی کنند مگر آن کہ عطا کردہ خواهند شد و می یابند آن را. پس هیچ ظلم و جورری نخواہد بود. و بتحقیق اسلام می آورند و منقاد می شوند ہمہ چیزها برای پروردگار جہانیان از روی میل و کراہت و مؤمنین از روی میل و رغبت و کفار از روی کراہت و مرغان و درندگان از روی کراہت، تا این کہ درندگان اذیت نمی کنند چارپایی و نہ مرغی را و می زاید مؤمن، پس نمی میرد. تا چہل سال تمام شود بعد از بیرون آمدن دابہ الارض.

پس برمی گردد در ایشان مرگ. پس بہ ہمین حال می مانند تا آنچه خدا خواہد. پس شتاب می کند مرگ در میان مؤمنین. پس باقی نمی ماند مؤمنی. پس کافر می گوید: بودیم ما کہ می ترسیدیم از مؤمنین. پس باقی نماندہ است از ایشان احدی و از ما کسی نابود نشدہ و نمرده. پس ما دست از کشت و کشتار بر نمی داریم. پس ہمدیگر را در وسط راہ می کشند مانند کشتن بہایم. پس برمی خیزد یکی از آنها و با مادر و خواہر و دختر خود زنا می کند در میان راہ. یکی از روی آنها برمی خیزد

۱. در مصدر: (ولیس یقبل متا توبۃ، فما لنا).

۲. در مصدر: (فیکونون).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۱۲-۲۱۳، ح ۳۰۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۰۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۲۱-۵۲۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۲.

و دیگری روی آنها جستن می کند و کسی هم انکار این کار را نمی کند و غیرت نمی کشد. پس صاحب فضیلت ترین ایشان کسی است که می گوید در آن روز: اگر از میان راه دور می شدید، بهتر بود. پس به این جهت باقی نماند یکی از اولادی که از نکاح به وجود آمده و همه روی زمین زنازاده شوند.

پس می مانند به همین حال آنچه که خدا می خواهد. پس عقیم و نازاد می گرداند خدا رحم های زن ها را تا سی سال. پس نمی زاید هیچ زنی و نمی باشد در زمین کودکی. همه اولاد زنا هستند و بدترین مردم و بر ایشان قیامت قائم می شود.

حدیث سی و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۷: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: ستؤخذ أمتي أخذ الأمم قبلها شبراً بشبر، فقال رجل: كما فعلت فارس والروم؟ فقال رسول الله: وهل الناس إلا أولئك؟^۱

یعنی: زود باشد که امت من روشی را پیش گیرند که امت های پیش گرفته اند و جب به و جب. پس مردی عرض کرد: همچنان که فارسیان و رومیان می کنند؟ پس فرمود رسول خدا: و آیا مردمان کسانی هستند غیر از اینها؟

حدیث سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۷۷: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: إذا نزل عيسى بن مريم وقتل الدجال تمتعوا [حتى] تحيوا ليلة طلوع الشمس من مغربها، وحتى تمتعوا بعد خروج الدجال أربعين سنة. لا يموت أحد، ولا يمرض أحد،

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۰۱، ح ۲۸۹، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۶: صحيح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۱؛ كتاب الفتن، ص ۴۳۲: تفسير ثعلبي، ج ۴، ص ۲۷۳: العمدة، ص ۴۶۷، ح ۹۷۹: طرائف، ص ۲۷۹: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۵۴: كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۷، ح ۳۸۴۱۵: غاية المرام، ج ۶، ص ۳۶: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰-۳۱: نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۵۹۶.

ويقول لغنمه ولدوا به: اذهبوا فارعوا في مكان كذا وكذا، وتعالوا في ساعة كذا وكذا. ويرى^۱ الماشية بين الزرعين، لا تأكل منه سنبلة، ولا تكسر بظلفها عوداً، والحيات والعقارب ظاهرة لا تؤذي أحداً ولا يؤذيها أحد، والسبع على أبواب الدور يستطيع لا يؤذي أحداً، ويأخذ الرجل الصاع أو المد من القمح أو الشعير فيبذره على وجه الأرض بلا حراث ولا كرائب، فيدخل المد الواحد سبعمئة مد^۲؛

يعنى: چون فرود آید عیسی بن مریم و کشته شود دجال، بهره می برید. زنده می مانید شبی را که طلوع می کند آفتاب از مغرب خود و تا این که بهره ببرید بعد از خروج دجال چهل سال که نمی میرد احدی و بیمار نمی شود و می گوید مرد به گوسفندها و حیواناتش که: بروید چرا کنید در چنین مکان و چنان مکان، و در چنین ساعت و چنان ساعت بیایید. و دیده می شود حیوانات در میان دو زراعت می روند و از آن خوشه ای نمی خورند و با سُم های خود شاخه چوبی را نمی شکنند و مارها و عقرب ها ظاهر می شوند و احدی را اذیت نمی کنند و درندگان درب خانه ها می آیند و خوردنی می خواهند و به احدی آزار نمی رسانند و مرد یک صاع یا یک مد خوردنی (گندم یا جو یا حبوبات) را می گیرد و می افشاند در زمین بدون آن که آن را شخم و شیار کند و رنج ببرد. پس دخل می آورد هر دانه ای - یا مدی - هفتصد دانه - یا هفتصد مد.

حدیث سی و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۸۰: نعیم به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: تخرج الدابة ومعها عصا موسى وخاتم سليمان، فتجلو وجه المؤمن بالعصا، وتختم أنف الكافر بالخاتم؛^۳

۱. در مصدر: (وتمر).

۲. ملاحم و فتن، ص ۲۰۳، ح ۲۱۹، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۵۴: الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۱۰، ح ۳۰۲، ونیز ر.ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۵۱۱: مسند احمد، ج ۲،

یعنی: بیرون می آید دابّه و با اوست عصای موسی و خاتم سلیمان. پس روشن کند روی مؤمن را با عصا و مُهر زند بینی کافر را با مُهر سلیمانی.

حدیث سی و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۶ از کتاب الفتن تألیف سلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی به سند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: منافقین شبی در مدینه مسجدی را خراب کردند. این عمل به نظر اصحاب پیغمبر ﷺ بزرگ آمد. پس پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

لا تتركوا ذلك؛ فإنّ هذا المسجد يعمر، ولكن إذا هدم مسجد برآثا بطل الحجج^۱. قيل له: وأين مسجد برآثا هذا؟ قال: في غربيّ الزوراء من أرض العراق. صلّى فيه سبعون نبياً ووصياً، و آخر من يصلّي فيه هذا، وأشار بيده إلى مولانا عليّ بن أبي طالب عليه السلام^۲؛
یعنی: منکر نشوید این را؛ زیرا که این مسجد تعمیر می شود ولیکن وقتی مسجد برآثا خراب شد، حج کردن باطل می شود. یعنی: رفتن مکّه منع می شود. به آن حضرت عرض کرده شد که: مسجد برآثا کجاست؟ فرمود: در سمت غربی بغداد واقع شده از زمین عراق. هفتاد نفر پیغمبر و وصی پیغمبر در آن جا نماز گزارده اند و آخر کسی که نماز می گزارد در آن این است، و اشاره فرمود به دست خود به سوی مولای ما علی بن ابی طالب عليه السلام.

← ص ۲۹۵ و ۴۹۱: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱-۱۳۵۲، ح ۴۰۶۶: غریب الحدیث ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۱: کتاب الفتن، ص ۴۰۳: جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۹، ح ۲۰۶۲۴: تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۲۲۴: تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴: زاد المسیر، ج ۶، ص ۸۱: تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۷-۳۸۸: الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۰۲، ح ۳۲۶۵: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۲: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۳، ح ۳۸۸۷۸: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۰ و ج ۳۹، ص ۳۴۵ و ج ۵۳، ص ۱۲۵: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۳.

۱. در مصدر: (بطل الحجج).
۲. ملاحم و فتن، ص ۲۶۰-۲۶۱، ح ۳۷۹.

حدیث سی و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۷: سلیلی به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: لَتَبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبِّ لَا تَبِعْتُمُوهُمْ. قَالَ: وَقَلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: فَمَنْ إِلَّا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ؟^۱

هرآینه متابعت خواهید کرد البتّه البتّه روش های کسانی را که پیش از شما بوده اند و جب به و جب و ذراع به ذراع، تا این که اگر داخل شدند در سوراخ سوسماری، شما هم متابعت آنها را خواهید کرد. راوی گفت: عرض کردم: یا رسول الله! از یهود و نصارا؟ فرمود: پس کیست مگر یهود و نصارا؟ به چندین طریق این حدیث روایت شده.

حدیث چهلم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۹: سلیلی به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود پس از ذکر کردن ملاحم در آخر آن، فرمود:

وَبِيعَ الْأَحْرَارَ لِلْجَهْدِ الَّذِي يَحُلُّ بِهِمْ، يَقْرُونَ بِالْعِبُودِيَّةِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، وَيَسْتَعْمِدُ الْمُشْرِكُونَ الْمُسْلِمِينَ، وَيُبِيعُونَهُمْ فِي الْأَمْصَارِ، لَا يَتَحَاشَىٰ لِذَلِكَ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ. يَا حَذِيفَةَ، لَا يَزَالُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ عَلَىٰ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ حَتَّىٰ إِذَا أَيْسَأَوْ وَقَنْطَوُا وَأَسَاؤُوا الظَّنَّ أَنْ لَا يَفْرَجَ

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۶۲، ح ۳۸۱، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۶۹، ح ۲۰۷۶۴: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۵۱۱ و ج ۳، ص ۸۴ و ۸۹: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۴: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۷: کتاب السنّة، ص ۲۶-۲۷، ح ۷۳ و ۷۴: مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۱۰۷۳: جامع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۶۳: معجم کبیر طبرانی، ج ۶، ص ۱۸۶: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۵: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۵: الإفصاح، ص ۵۰: التعجب، ص ۸۸-۸۹: کنز الفوائد، ص ۶۰: تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۴۴۱: طرائف، ص ۳۷۹-۳۸۰: سعد السعود، ص ۶۴: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۰۱، ح ۷۲۲۴: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۳-۱۳۴، ح ۳۰۹۲۳ و ۳۰۹۲۴: کتاب الأربعین، ص ۲۶۶: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۳۰ و ج ۳۱، ص ۱۴۴-۱۴۵ و ج ۵۳، ص ۱۴۰-۱۴۱: نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۷۹.

عنهم، إذ بعث الله رجلاً من أطائب عترتي وأبرار ذرّيتي عدلاً مباركاً زكياً لا يغادر مثقال ذرّة. يعزّ الله به الدين والقرآن والإسلام وأهله، ويذلّ به الشرك وأهله. يكون من الله على حذر، لا يفترّ بقرابته. لا يضع حجراً على حجر، ولا يقرع أحداً في ولايته بسوط إلا في حدّ. يمحو الله به البدع كلّها، ويميت به الفتن كلّها. يفتح الله به [كلّ] باب حقّ، ويغلق به كلّ باب باطل. يردّ الله به سبي المسلمين حيث كانوا.

قلت: فسمّ لنا هذا العبد الذي اختاره الله لأمتك وذرّيتك، فقال: اسمه كاسمي واسم أبيه كاسم أبي. لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لجعل الله مقدار ما يكون فيه [جميع] ما ذكرت؛^۱

یعنی: فروخته می شوند آزادهای که بر آنها وارد می شود. اقرار به بندگی کنند مردها و زنها و استخدام می کنند مشرکین مسلمانها را و می فروشند ایشان را در شهرها و ننگ نمی دانند و به یک سو نمی شوند این عمل را نیکوکار و نه بدکار. ای حدیفه! همیشه این بلا هست بر اهل آن زمان، تا این که مایوس و ناامید می شوند و بدگمان می شوند که فرجی از ایشان نمی شود که ناگاه برمی انگیزاند خدا مردی از پاکیزگان عترت مرا و نیکان ذرّیه مرا که دادخواه و برکت داده شده و پاک است. فرو گذار نمی کند همسنگ ذرّه ای را. غلبه می دهد خدا به او دین را و قرآن و اسلام و اهل آن را و ذلیل و خوار می گرداند به او شرک و اهل شرک را. از خدا می ترسد و به خویشاوندی خود با پیغمبر مغرور نمی شود و سنگی بالای سنگی نمی گذارد و در زمان ولایت و سلطنت خود احدی را تازیانه ای نمی زند مگر برای حدّ شرعی. محو و نابود می کند همه بدعتها را و می میراند همه فتنهها را. خدا به سبب او در حق را می گشاید و به سبب او در هر باطلی را می بندد. خدا به سبب او اسیران مسلمانان را برمی گرداند هر کجا باشند.

(حدیفه) می گوید: پس عرض کردم: این بنده ای که اختیار کرده است خدا او را

۱. ملاحم وفتن، ص ۲۶۴-۲۶۵، ح ۲۸۴.

برای امت تو و ذریه تو نامش چیست؟ بیان فرما. فرمود: نام او مانند نام من است و نام پدر او نام پدر من است. اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه قرار می دهد خدا آن روز را بقدر آنچه که ذکر کردم و در آن می باشد.

مؤلف حقیر گوید: بدان که در بعضی از اخبار اهل سنت و جماعت نسبت به حضرت رسول خدا ﷺ داده اند که آن حضرت درباره ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - فرموده: «اسمه کاسمی واسم ابیه کاسم ابی»؛^۱ یا به عبارت دیگر: «یواظی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی».^۲ این خبر ظاهراً مخالف است با اخبار بسیاری که از جمیع اهل بیت عصمت و طهارت روایت شده و از احادیث متواتره نزد شیعه دوازده امامی است و بعلاوه بسیاری از علما و محدثین عامه هم با خاصه موافقت دارند که آن جناب فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در مجلد سیزدهم بحار الانوار از ابی عبدالله محمد بن یوسف شافعی نقل نموده است که: این خبری که در این فقره روایت شده - یعنی: اسم اسمی واسم ابیه اسم ابی - حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم در کتاب مناقب شافعی ذکر نموده و گفته است که: زائد - که نام یکی از راوی هاست - این جمله را در روایت خودش زیاد کرده - که «لولم یبق من الدنیا إلا یوم» باشد تا

۱. مناقب خوارزمی، ص ۶۲، ضمن حدیث ۳۱؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۸، و نیز ر. ک: امالی شیخ طوسی، ص ۳۵۲، ضمن حدیث ۷۲۶؛ طرائف، ص ۵۲۲؛ العقد النضید والدرد الفرید، ص ۷۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۵؛ کشف الیقین، ص ۴۶۷؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۳۲۰ و ج ۲، ص ۴۰ و ۸۵ و ج ۳، ص ۱۹۱ و ۲۰۲ و ج ۴، ص ۷۸ و ج ۷، ص ۴۹.
۲. مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۷۸، ح ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۲۸۲؛ کتاب الفتن، ص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ مسند شافعی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، ح ۶۳۲ - ۶۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۷؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۵۵؛ معجم کبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح ۱۰۲۱۳ و ۱۰۲۱۴، ح ۱۰۲۲۲ و ۱۰۲۲۴ و ج ۱۹، ص ۳۲ - ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۴ و ... و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۰ - ۱۸۲، ح ۱۴۰؛ العمدة، ص ۴۳۲ - ۴۳۳، ح ۹۰۷ و ص ۴۳۶، ح ۹۱۹؛ ملاحم و فتن، ص ۱۵۶ - ۱۵۷، ح ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۰۰ و ص ۲۷۶، ح ۴۰۱ و ص ۲۸۲، ح ۴۰۸ و ص ۲۹۷، ح ۴۱۸ و ص ۳۱۳، ح ۴۴۳ و ص ۳۱۷، ح ۴۵۳ و ص ۳۲۲، ح ۴۶۳؛ عمدة الطالب، ص ۱۰۴.

«اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي». پس محمد بن یوسف گنجی شافعی نوشته که: ترمذی این حدیث را ذکر نموده و این فقره را - که «اسم أبيه اسم أبي» باشد - ذکر نکرده، و نیز نوشته است که: ابی داود این حدیث را از معظم روایات حفاظ و ناقلین اخبار ذکر کرده که گفته‌اند: آن کسی که «اسم أبيه اسم أبي» را ذکر کرده زائده است و زائده در حدیث زیاد می‌کرده.^۱

اجمالاً بسیاری از علمای عامه ذکر کرده‌اند که جمله «اسم أبيه اسم أبي» کلام زائده است که زیاد کرده، و علامه محدث خبیر و متبحر بی نظیر حاج میرزا حسین نوری - رضوان الله علیه - در کتاب نجم الثاقب تقریباً به چهل طریق این حدیث را از اهل سنت و جماعت روایت کرده که این کلمه «اسم أبيه» در هیچ یک از آنها نیست، مگر طریق عبدالله بن موسی از زائده از عاصم که متضمن این فقره است.^۲ پس ضعف و بی اعتباری کلمه «اسم أبيه اسم أبي» یا «کاسم أبي» واضح و ظاهر است، و بر فرض صدور، چنین کلمه برابری با همه اخباری که خالی از آن است نمی‌کند، و ممکن است بر فرض تحقق صدور بگوییم: «اسم أبي» تصحیف اسم «ابني» است که «آب» مصحّف لفظ «ابن» باشد. در این صورت مراد از «ابن» حسن بن علیّ اول است.

حدیث چهل و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۰ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
يوشك أن تملأ أيدىكم من العجم، ثم يجعلهم الله أسداً لا يفرون، فيقتلون مقاتلتكم،
ولا يأكلون فيئكم؛^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۵-۸۶، و نیز ر.ک: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. نجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹ و ص ۳۶۴-۳۷۰.

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۶۸-۲۶۹، ح ۳۹۰ و ص ۳۱۶، ح ۴۴۸ و ۴۴۹، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱،

ص ۳۸۵، ح ۲۰۸۱۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱ و ۱۷ و ۲۲؛ مسند بزّار، ج ۶، ص ۳۵۹، ح ۲۳۷۰ و ج ۷،

یعنی: نزدیک است که پر شود در مقابل شما از عجم. پس قرار می دهد خدا ایشان را شیرهایی که فرار نمی کنند. پس قتال می کنند با شما قتال کردنی و نمی خورند غنیمت های شما را.

حدیث چهل و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۲ به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من و ابو عبیده جراح و سلمان در انتظار آمدن پیغمبر ﷺ نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت بر ما وارد شد در هَجیر^۱، در حالتی که مرعوب بود و رنگ او متغیر بود. پس فرمود: کیست این جا؟ ابو عبیده معاذ سلمان گفتیم: آری، یا رسول الله! پس یاد کرد فتنه ها را و فرمود:

تدخل مدينة الزوراء، فكم من قتيل وقتيلة ومال منتهب وفرج مستحل. رحم الله من أوى نساء بني هاشم يومئذٍ وهن حرمتي، ثم ينتهي إلى ذكر السلطان بذي الغرین^۲، فيخرج إليهم فتيان من مجالسهم، عليهم رجل يقال له صالح، فتكون الدائرة^۳ على أهل الكوفة، ثم تنتهي إلى المدينة فتقتل الرجال وتبقر بطون النساء من بني هاشم.

فإذا أحضر ذلك، فعليكم بالشواهد وخلف الدروب، وإنما ذلك حمل امرأة، ثم يُقبل الرجل التميمي شعیب بن صالح، -سقى الله بلاد شعیب- بالراية السوداء المهدية بنصر الله وكلمته حتى يبایع المهدي بين الركن والمقام^۴؛

یعنی: داخل می شود در شهر بغداد. پس چه بسیار از مرد کشته و زن کشته و مال

ص ۲۹۱، ح ۲۸۸۲؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۸۰۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۲ و ۵۱۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۵-۲۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۸۹۷۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۴، ص ۴۲۰؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۸، ح ۳۱۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۴.

۱. هَجیر: شدت گرما.

۲. در مصدر: (ثم تنتهي إلى وكر الشيطان بذي العرس).

۳. در مصدر: (الدائرة).

۴. ملاحم و فتن، ص ۲۷۲، ح ۳۹۴، و نیز ر.ک: اللآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۴۱۵.

غار ت شده و فرج حرامی که حلال شده. رحمت خدا کسی را که مأوا دهد زنان بنی هاشم را در آن روز و آنها حرم من اند. پس منتهی می شود به سوی جایگاه سلطانی که صاحب غریب است. پس بیرون می آیند به طرف ایشان جوانانی که در نشیمنگاه خود باشند بر ضرر و قتل آنها. پس می کشند مردان را و پاره می کنند شکم های زنان را از بنی هاشم. پس وقتی که این طور پیش آمد، بر شما باد به رفتن بر قلّه های کوه و دنبال حیوانات. و مدّت این استیلا بقدر مدّت حمل یک زن است - یعنی: نه ماه است. پس بیرون می آید مرد تمیمی، شعیب بن صالح - که سیراب کند خدا بلاد شعیب را! - با پرچم سیاه هدایت یافته به یاری خدا و کلمه او تا این که بیعت می کند با مهدی در میان رکن و مقام.

حدیث چهل و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: زکریا در کتاب فتن به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یوشک أن تخرج نار حسیل^۱ تضيء بها أعناق الإبل ببُصری وتسير سير بطيء الإبل، تقیم باللیل وتسير بالنهار حتّى يقول الناس: غدت النار فاغدوا، وراحت النار فروحوا. من أدرکتہ أکلته؛^۲

یعنی: نزدیک است که بیرون آید آتشی شکارکننده که روشن شود به آن گردن های شتر در بُصری - که شهری است در شام - و سیر کند مانند سیر کردن شتر کندرو. می ایستد در شب و سیر می کند در روز، تا این که مردم گویند: آتش رفت، پس بروید، و آتش آمد، بیایید. کسی را که درک کند، می خورد او را.

۱. در مصدر: (من حبس سیل).

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، ح ۴۲۲، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۳: أحاد و مثانی، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۷، ح ۱۴۱۴: مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح ۹۲۴: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۴: معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۳: أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۸۶: مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲: الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۵۵: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۶ - ۳۴۷، ح ۳۸۸۸۹.

حدیث چهل و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا تقوم الساعة حتى يسيل وادٍ من أودية الحجاز بالنار، تضيء لها أعناق الإبل ببُصرى؛^۱
یعنی: قیام نمی‌کند قیامت تا این که جاری شود وادی‌ای از وادی‌های حجاز به
سبب آتش که روشنی بیندازد به آن گردن‌های شتر در بُصری.

حدیث چهل و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۰: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا تقوم الساعة حتى تبعث نار من رومان، فتضيء منها أعناق الإبل ببُصرى؛^۲
یعنی: برپا نشود قیامت تا این که برانگیخته شود آتشی از رومان، پس روشنی
بیندازد از آن گردن‌های شتر در بصرای شام.

حدیث چهل و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۱: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
من أشراف الساعة انتفاخ الأهله؛^۳
یعنی: از شرط‌های قیامت باد کردن ماه‌هاست.
معنای آن از حدیث بعد معلوم می‌شود.

۱. ملاحم و فتن، ص ۳۱۰، ح ۴۳۳، و نیز ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۸۹، ح ۷۵۵۱؛ فتح
الباری، ج ۱۳، ص ۶۹؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۳۰۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۳۱۰، ح ۴۳۴، و نیز ر.ک: معجم كبير طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۳۰۳۲؛ فتح الباری،
ج ۱۳، ص ۶۹.

۳. ملاحم و فتن، ص ۳۱۱، ح ۴۳۹، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۶۵. این حدیث در برخی مصادر
به صورت «من اقتراب الساعة انتفاخ الأهله» آمده است. [ر.ک: معجم صغير طبرانی، ج ۲، ص ۴۱-۴۲؛
معجم كبير، ج ۱۰، ص ۱۹۸، ح ۱۰۴۵۱؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۸۲۳۱؛ كنز العمال، ج ۱۴،
ص ۲۲۰، ح ۲۸۴۶۹].

حدیث چهل و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۳۱: فرمود رسول خدا ﷺ:

إِنَّ مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ أَنْ يَرَى الْهَلَالَ لَيْلَتَهُ فَيَقَالُ: لِلَّيْتَيْنِ، وَأَنْ يَمْرَ الرَّجُلِ فِي الْمَسْجِدِ

فَلَا يَصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ؛^۱

یعنی: بدرستی که از علامات نزدیک شدن قیامت است که ماه در شب خود

-یعنی: در شب اول- دیده شود، پس گفته شود که: این ماه دو شبه است، و این که

بگذرد مرد در مسجد و در آن دو رکعت نماز نگذارد.

حدیث چهل و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۰: زکریا به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يُوشِكُ أَنْ يَطْوِيَ مَلِكُ الْعَرَبِ. قَالَهَا ثَلَاثًا، فَقِيلَ: وَمَنْ يَطْوِيهِ؟ قَالَ: بَنُو قَنْطُورَاءَ. قَوْمٌ

عَرَضَ الْوُجُوهَ، فَطَسَ الْأَتُوفَ، صَغَارَ الْأَعْيُنَ، كَأَنَّ وَجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ، حَتَّى يَنْزَلُوا

قَرْيَةً قَرِيبَةً مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ، بَلْ هِيَ مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ، يُقَالُ لَهَا جَبَانَةُ اللَّوْنِ^۲، فَيَقَاتِلُهُمُ

الْعَرَبُ قِتَالًا شَدِيدًا، فَيَقُولُ التَّرِكُ: اذْفَعُوا إِلَيْنَا إِخْوَانَنَا مِنَ الْعَجَمِ وَلَا تَقَاتِلْكُمْ، فَيَقُولُ الْعَرَبُ

لِلْمَوَالِي: الْحَقُّوَا بِإِخْوَانِكُمْ، فَيَقُولُ الْمَوَالِي: وَيَحْكُمُ، إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ؟

قال: فقاتلهم الموالى قتالاً شديداً، فيهمهم الله حتى لا يبقى منهم مخبر، ويجيء الموالى

بالغنائم، فيقول العرب للموالى: احذونا مما غنمتم، فيقولون: والله لانحذيكم وقد خذلتمونا؛^۳

یعنی: نزدیک است پیچیده شود مُلک عرب. سه مرتبه این کلام را فرمود. پس

گفته شد که: کی می پیچد آن را؟ فرمود: فرزندان قنطورا -یعنی: ترک ها. گروه هایی

هستند که روهاشان پهن است و بینی هاشان پهن است و چشم هاشان کوچک است.

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۱۲، ح ۴۴۰.

۲. در مصدر: (جبانة اللوز).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۲۲-۲۲۳، ح ۴۸۲.

گویا روهای ایشان مانند سپرهای دو طبقه است، تا این که فرود آیند در دهی نزدیک زمین عرب - بلکه آن ده از زمین عرب است - که آن را جبانة اللون گویند. پس عرب با ایشان قتال کنند قتال سختی. پس ترک‌ها به ایشان گویند: برادرهای ما را به ما رد کنید تا ما با شما قتال نکنیم. پس عرب به موالی گویند: ملحق شوید به برادرهاتان. پس موالی به ایشان گویند: رحمت خدا بر شما! بعد از اسلام آوردن برگردیم کافر شویم؟ (راوی) گفت که: آن حضرت فرمود: پس موالی با ترک‌ها مقاتله می‌کنند قتال سختی، پس آنها را فرار می‌دهد خدا تا این که باقی نمی‌ماند از ایشان خبر دهنده‌ای و موالی غنیمت‌هایی از ایشان به دست می‌آورند. پس عرب‌ها به موالی گویند: از این غنیمت‌هایی که به دست آورده‌اید سهم ما را بدهید. موالی گویند: نه، به خدا قسم است که ما سهم به شما نمی‌دهیم. شما ما را خوار کردید.

حدیث چهل و نهم

جزء پنجم مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیتمی، متوفای سال هشتصد و هفت هجری به تحریر حافظین جلیلین عراقی و ابن حجر، مطبوع سال یک هزار و سیصد و پنجاه و سه، طبع مصر در مکتبه قدسی، در باب کسوة النساء از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیکون فی آخر أمتی رجال یرکبون علی سروج کأشباه الرجال. ینزلون علی أبواب المساجد. نساؤهم کاسیات عاریات، علی رؤوسهن کأسنمة البخت، فالعنوهن؛ فإِنَّهن ملعونات. لو كانت وراءکم أمة من الأمم، لخدم نساؤکم نساءهم کما خدمتکم نساء الأمم من قبلکم؛^۱

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۳۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۶۴؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ معجم اوسط، ج ۹، ص ۱۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۶؛ موارد الظمان، ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۹، ح ۱۴۵۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱، ح ۴۵۱۰۶.

یعنی: زود باشد که بوده باشد در آخر امت من مردانی که سوار شوند بر زین ها که آنها شبیه های مردان اند. زن های ایشان گرچه لباس پوشندگان اند برهنگان اند. بالای سر هاشان مانند کوهان های شتران خراسانی است. پس آنها را لعنت کنید که ایشان لعنت شدگان اند. اگر بعد از شما امتی از امت ها بود، هر آینه خدمت می کردند زن های شما زن های ایشان را - همچنانی که خدمت می کنند شما را زن های امت هایی که پیش از شما بودند.

حدیث پنجاهم

مجمع الزوائد در همان باب و همان صفحه به سند طبرانی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي رِجَالٌ يَرْكَبُ نِسَاؤَهُمْ عَلَى سُرُوحٍ كَأَشْبَاهِ الرِّجَالِ؛^۱

یعنی: زود باشد که در امت من مردانی باشند که سوار شوند زنانشان بر زین ها مانند شبیه های مردان.

حدیث پنجاه و یکم

جمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّاتِي أَلْقَيْنَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ مِثْلَ أَسْنَمَةِ الْبَعْرِ^۲، فَأَعْلَمُوهُنَّ أَنَّهُ لَا تَقْبَلُ لَهُنَّ صَلَاةٌ؛^۳

یعنی: زمانی که دیدید زنانی را که انداختند بالای سر هاشان را مانند کوهان های شتران، پس آنها را اعلام کنید که نمازشان قبول و پذیرفته نمی شود.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

۲. در مصدر: (البقر).

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۷۰؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۹۹، ح ۶۲۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۹۲، ح ۴۵۰۶۵.

حدیث پنجاه و دوم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از اسماء بنت عمیس روایت کرده که: داخل شد رسول خدا ﷺ بر عایشه در روزی که خواهر او، اسماء، نزد او بود و جامه‌های گشادی پوشیده بود که آستین‌های آن گشاد بود. چون پیغمبر خدا ﷺ به او نظر کرد، برخاست و بیرون رفت. پس عایشه به خواهر خود گفت: دور شو. پیغمبر خدا ﷺ از تو چیزی دید که مکروه خاطر او شد. پس دور شد و پیغمبر تشریف آورد. پس عایشه از آن جناب علت برخاستن و بیرون رفتن را پرسید.

فقال: ألم ترني إلى هناتها؟ إنه ليس للمرأة المسلمة أن يبدو منها إلا هكذا، وأخذ كفيه فغطى بهما ظهر كفيه حتى لم يبد من كفيه إلا أصابعه، ثم نصب كفيه على صدغيه حتى لم يبد إلا وجهه؛^۱

یعنی: پس فرمود: آیا ندیدی جامه‌های او را؟ بدرستی که برای زن مسلمان جایز نیست که ظاهر کند از اعضایش مگر اینچنین، و گرفت دو آستین خود را و با آن پوشید پشت دست‌های خود را تا اندازه‌ای که پیدا نبود از دو کف او مگر انگشتانش. پس گذارد دو کف خود را بر دو شقیقه خود، تا آن که پیدا نبود از آن مگر روی او.

حدیث پنجاه و سوم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب عمال السوء، صفحه ۲۳۳ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر الزمان أمراء ظلمة ووزراء فسقة وقضاة خونة وفقهاء كذبة. فمن أدرك ذلك الزمان منكم، فلا يكونن [لهم] جابياً ولا عريفاً ولا شرطياً؛^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۲۷، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۱۹۹؛ معجم کبیر، ج ۲۴،

ص ۱۴۲-۱۴۳، ح ۳۷۸؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۷، ص ۸۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ معجم اوسط، ج ۴،

یعنی: می باشد در آخر زمان فرمانفرمایان ستمکار و وزیران فاسق و قاضی های خیانتکار و دانشمندان دروغگو. پس کسی که درک کند آن زمان را از شما، پس نباشد خراج گیرنده و نه کارگزار و نه سرهنگ لشکری.

حدیث پنجاه و چهارم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يبعث الله أمراء كذبة ووزراء فجرة وأمناء خونة وقرّاء فسقة، سمتهم سمة الرهبان، وليس لهم رغبة - أو قال رعية، أو قال رعة -، فيلبسهم الله فتنة غبراء مظلمة، يتهوكون فيها تهوك اليهود في الظلم؛^۱

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که برانگیزاند خدا فرمانفرمایان دروغگو و وزیران فاجر بدکار و امین های خیانتکار و خوانندگان فاسق. نشانه ایشان نشانه اهل زهد و تارکین دنیا است و حال آن که رغبت و میلی به زهد ندارند - یا رعیتی ندارند، یا دست از روش خود بر نمی دارند. پس می پوشاند ایشان را خدا لباس فتنة غبارآلود تاریک کننده ای را که متهورانان و بی باکانه در آن فتنة داخل شوند مانند تهور و بی باکی یهودیان در ستمگری و ستم پیشه ای.

حدیث پنجاه و پنجم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يكون في هذه الأمة في آخر الزمان - أو قال: يخرج رجال من هذه الأمة في آخر

ص ۲۷۷: تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۸۲-۲۸۳، ح ۵۴۰۵ و ج ۱۲، ص ۶۳، ح ۶۴۵۳: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸: کنز العمال، ج ۶، ص ۷۷، ح ۱۴۹۰۹.
۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳، و نیز ر.ک: مسند بزّار، ج ۷، ص ۸۰-۸۱، ح ۲۶۳۰: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

الزمان - معهم سيات كأنها أذئاب البقر. يغدون في سخط الله، ويروحون في غضبه؛^۱
یعنی: می باشد در این امت در آخر زمان - یا فرمود: بیرون می آیند مردانی از این
امت در آخر زمان - که با ایشان است تازیانه هایی مانند دُم های گاو. صبح می کنند در
خشم خدا و شام می کنند در غضب خدا.

حدیث پنجاه و ششم

مجمع الزوائد، همان جزء، در باب ائمة ظلم و جور و ائمة ضلال صفحه ۲۳۶ به سند
خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود در خطبه ای: آگاه باشید! بدرستی که
نزدیک است دعوت کرده شوم، پس اجابت می کنم.

ألا، إني أوشك فأدعى فأجيب، فيليكم عمال من بعدي يعملون بما تعلمون، ويعلمون
ويعملون ما تعرفون، وطاعة أولئك طاعة، فتلبثون كذلك زماناً، فيليكم عمال من بعدهم
يعملون بما لا تعلمون ويعملون بما لا تعرفون. فمن قادهم وناصحهم، فأولئك قد هلكوا
وأهلكوا، وخالطوهم بأجسادكم، وزيلوهم بأعمالكم، واشهدوا على المحسن أنه محسن؛^۲
یعنی: پس والی می شود شما را کارگزارانی بعد از من به آنچه که می دانند و شما هم
می دانید و عمل می کنند به آنچه که شما می شناسید و فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری
است. پس به همین حال می مانید زمانی را. پس از آن والی می شوند شما را کارگزارانی بعد
از ایشان که عمل می کنند به آنچه که نمی دانید و عمل می کنند به آنچه که نمی شناسید.
پس کسی که قائد ایشان شود و نصیحت کند ایشان را، هلاک می شوند و هلاک کرده

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۳-۲۳۴، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۷۰۰-ح ۸۹؛ مسند احمد،
ج ۵، ص ۲۵۰؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۲۵۷؛ معجم کبیر، ج ۸، ص ۲۵۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴،
ص ۴۳۶؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۷، ح ۱۴۹۶۰
و ج ۱۱، ص ۱۹۴، ح ۳۱۱۹۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۶-۲۳۷ با اندکی اختلاف، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۱۰۵؛
الزهد الكبير، ص ۱۱۰-۱۱۱، ح ۱۹۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

می شوند. با آنها خلطه و آمیزش کنید به جسدهای خود و کناره گیرید از ایشان به عمل های خود و درباره نیکوکار گواهی دهید به نیکوکاری او که نیکوکار است.

حدیث پنجاه و هفتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۲۳۸ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ يُعْطُونَ الْحِكْمَةَ عَلَىٰ مَنَابِرِهِمْ. فَإِذَا نَزَلُوا نَزَعَتْ مِنْهُمْ، وَأَجْسَادُهُمْ شَرٌّ مِنَ الْجَيْفِ؛^۱

یعنی: زود باشد بعد از من پیشوایانی باشند که عطا کنند حکمت را بالای منبر هاشان و چون فرود آیند حکمت از آنها کنده می شود و بدن هاشان بدتر است از مردار.

حدیث پنجاه و هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

خَذُوا الْعَطَاءَ مَا دَامَ عَطَاءٌ. فَإِذَا صَارَ رِشْوَةٌ عَلَى الدِّينِ فَلَا تَأْخُذُوهُ، وَلَسْتُمْ بِتَارِكِيهِ. يَمْنَعُكُمُ الْفَقْرُ وَالْحَاجَةُ. أَلَا، إِنَّ رَحَى الْإِسْلَامِ دَائِرَةٌ، فَدُورُوا مَعَ الْكِتَابِ حَيْثُ دَارَ. أَلَا، إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّلْطَانَ سَيَفْتَرِقَانِ، فَلَا تَفَارِقُوا الْكِتَابَ. أَلَا، إِنَّهُ سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ يَقْضُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَقْضُونَ لَكُمْ. فَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ، وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضَلُّوكُمْ.

قالوا: يا رسول الله، كيف نصنع؟ قال: كما صنع أصحاب عيسى بن مريم. نشروا بالمناشير، وحملوا على الخشب. موت في طاعة الله خير من حياة في معصية الله.^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۷-۲۳۸، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۸۰: سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۸، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ معجم کبیر، ج ۲۰، ص ۹۰؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۶؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۰۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱.

و نیز روایت کرده در همان جزء در باب اطاعت در معصیت.^۱
 یعنی: بگیری عطا را مادامی که بخشش است. پس زمانی که رشوه باشد برای دادن دین، نگیری آن را، و نیستید شما که ترک گرفتن آن کنید. فقر و احتیاج شما مانع می شود شما را از این که نگیری. آگاه باشید که آسیای اسلام دور می زند. پس دور بزنید با قرآن هر کجا که دور می زند. آگاه باشید که قرآن و سلطان زود باشد که از همدیگر جدا شوند. پس جدا نشوید از قرآن. آگاه باشید که زود باشد فرمانفرمایانی برای شما باشند که حکم کنند بر خودهاشان آنچه را که برای شماها حکم نکنند. پس اگر نافرمانی کنید ایشان را می کشند شما را، و اگر فرمانبرداری کنید ایشان را گمراه می کنند شما را.
 گفتند: یا رسول الله! چکار کنیم؟ فرمود: همچنان که یاران عیسی بن مریم کردند. با ازه‌ها بریده شدند و بالای دارها رفتند. مردن در فرمانبرداری خدا بهتر است از زنده بودن در نافرمانی خدا.

این خبر در مختصر تذکره نیز روایت شده.^۲

حدیث پنجاه و نهم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب صفحه ۲۳۹ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إني أخاف على أمتي من بعدي من أعمال ثلاثة. قالوا: ما هنّ، يا رسول الله؟ قال: زلّة العالم، و حكم الجائر، وهوى متّبِع؛^۳

یعنی: بدرستی که می ترسم بر اتمم بعد از من از سه چیز و سه کار. گفتند: چیست آنها، یا رسول الله؟ فرمود: لغزش عالم و حکم کردن ستمگر و خواهش های پیروی شده.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷، باب الأمر بتعلم القرآن و....

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۱۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۷۲.

حدیث شصتم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب «النهي عن المنكر عند فساد الناس» صفحة ۲۷۰ از معاذ بن جبل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّكُمْ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَظْهَرِ فِيكُمْ سَكْرَتَانِ: سَكْرَةُ الْجَهْلِ وَسَكْرَةُ حَبِّ الْعَيْشِ، وَأَنْتُمْ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِذَا ظَهَرَ فِيكُمْ حَبُّ الدُّنْيَا فَلَا تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَا تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. الْقَائِلُونَ يَوْمَئِذٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ كَالسَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ؛^۱

یعنی: بدرستی که شما حجت هستيد و بر طريق واضح از جانب پروردگارتان، مادامی که نشده باشد در میان شما دو مستی: یکی مستی جهل و نادانی، یکی مستی محبت زندگانی، و شماها امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا می کنید تا وقتی که ظاهر نشده باشد در شما محبت دنیا. در آن وقت امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده در راه خدا نمی کنید. کسانی که در آن روز قائل به کتاب و سنت باشند، مانند پیشینیان و مسلمان صدر اول اسلام اند از مهاجرین و انصار.

حدیث شصت و یکم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، صفحه ۲۷۱ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ لِهَذَا الدِّينِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا. أَلَا، وَإِنَّ مِنْ إِقْبَالِ هَذَا الدِّينِ أَنْ تَفْقَهُ الْقَبِيلَةَ بِأَسْرَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا الْفَاسِقُ أَوْ الْفَاسِقَانِ ذَلِيلَانِ. فَهَذَا إِذَا تَكَلَّمَا قَهْرًا وَاضْطَهَدَا، وَإِنَّ مِنْ إِدْبَارِ هَذَا الدِّينِ أَنْ تَجْفُو الْقَبِيلَةَ بِأَسْرَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا الْفَقِيهَانِ أَوْ الْفَقِيهَانِ، فَهَذَا ذَلِيلَانِ. إِذَا تَكَلَّمَا قَهْرًا وَاضْطَهَدَا، وَيَلْعَنُ آخِرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا.

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۷۰-۲۷۱، ونیز ر.ک: مسند بزّار، ج ۷، ص ۸۰، ح ۲۶۳۱: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۷۶۷: كنز العمال، ج ۳، ص ۶۶، ح ۵۵۱۹.

ألا، وعليهم حلت اللعنة حتى يشربوا الخمر علانية، حتى تمر المرأة بالقوم، فيقوم إليها بعضهم، فيرفع بذيلها كما يرفع بذنب النعجة (الخبر)؛^۲

یعنی: بدرستی که از برای این دین رو آوردنی است و پشت کردنی. آگاه باشید که از اقبال و رو آوردن این دین وقتی است که همه قبیله تماماً فقیه و دانا شوند تا این که نماند در میانشان مگر یک نفر فاسق یا دو نفر فاسق در حالتی که ذلیل و خوار باشند، و بدرستی که از ادبار و پشت کردن این دین وقتی است که همه قبیله جفاکار شوند تا این که نماند در میان ایشان مگر یک نفر فقیه یا دو نفر فقیه. پس ایشان در حالت ذلت و خواری باشند. اگر سخنی گویند، قهر کرده و ستم کرده شوند، و لعن می کند آخر این امت اول خود را.

آگاه باشید که لعنت بر خودشان وارد شود، تا این که می آشامند شرابها و مسکرات را آشکارا، تا این که می گذرد زن بر گروهی، پس بعضی از آنها بر می خیزد دامن جامه او را بالا می برد همچنان که دست به زیر دنبه گوسفند می زنند و آن را بلند می کنند (تا آخر).

حدیث شصت و دوم

مجمع الزوائد در همان جزء، باب «أمارات الساعة»، صفحه ۳۲۵ از ابی ذر غفاری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا اقترب الزمان كثر لبس الطيالة، وكثرت التجارة، وكثر المال، وعظم رب المال، وكثرت الفاحشة، وكانت إمرة الصبيان، وكثر النساء، وجار السلطان، وطُف في المكيال والميزان. يربّي الرجل جرو كلب خير له من أن يربّي ولدًا، ولا يوقر كبير، ولا يرحم صغير، ويكثر أولاد الزنا حتى إنّ الرجل ليغشى المرأة على قارعة الطريق، فيقول أمثلهم في ذلك

۱. در مصدر: (بذیل).

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶۱-۲۲۶ و ۲۷۱، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۸، ص ۱۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۷۷-۱۷۸، ح ۲۸۹۲۶؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۷.

الزمان: لو اعتزلتم عن الطريق! يلبسون جلود الضآن على قلوب الذئاب. أمثلهم في ذلك الزمان المداهن؛^۱

یعنی: چون زمان نزدیک شد - یعنی: زمان قیامت صغرا -، بسیار می شود پوشیدن طیلسانها (طیلسان جامه‌ای است که بافته می شود و درز و فصلی ندارد و آن محیط به بدن - یعنی: چسبیده به بدن است - و از لباس‌های عجم است، و لفظ طیلسان معرب طالشان است - یا تالشان - و در عصر ما در این زمان بسیار متداول است به اندازه‌ای که در ممالک عربی هم پوشیدن آن متداول شده).

و بسیار می شود تجارت و بازرگانی و بسیار می شود مال و بزرگ شناخته می شود صاحب مال و بسیار می شود فاحشه‌ها - یعنی: عمل‌های زشت منافی عفت -، و فرمانفرمایی باکودکان شود و زن‌ها زیاد شوند و سلطان جائر و ستمکار شود و کم فروختن و زیاد گرفتن در کیل و وزن ظاهر شود. در چنین زمانی مرد بچه سگ را تربیت کند بهتر است از این که پسر را تربیت کند. به بزرگ‌تر احترام گذارده نمی شود و به کوچک‌تر رحم کرده نمی شود و زیاد می شوند فرزندان زنا تا این که بی شرمی به جایی رسد که بازن در وسط راه جمع شوند. پس نیکوترین آنها در آن زمان می گوید در وسط راه: اگر این عمل را نکنی و گوشه‌ای بروی، بهتر است. لباس گوسفندان را بر دل‌های گرگ خود می پوشند. نیکوترین ایشان در آن زمان کسی است که خلاف آنچه در باطن دارد ظاهر کند.

حدیث شصت و سوم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب، صفحه ۳۳۱ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى تظهر معادن كثيرة لا يسكنها إلا أراذل الناس؛^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۵، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۲۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۶-۲۲۷، ح ۳۸۵۰۱.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۱، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۱۴۱.

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که ظاهر شود معدن های بسیاری که جای نگیرد در آن جاها مگر رذل تر و پست ترین مردمان.

حدیث شصت و چهارم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۶ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سبجیء فی آخر الزمان أقوام تكون وجوههم وجوه الآدمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین أمثال الذئاب الضواری. لیس فی قلوبهم شیء من الرحمة، سفاکین للدماء، لا یرعون عن قبیح. إن تابعتهم واروک، وإن تواریت عنهم اغتابوک، وإن حدثوک کذبوک، وإن ائتمنتهم خانوک.

صبیهم عارم، وشابهم شاطر، وشيخهم لا يأمر بمعروف ولا ينهى عن منكر. الاعتزاز بهم ذل، وطلب ما في أيديهم فقر. الحليم فيهم غاوي، والأمر فيهم بالمعروف متهم. [و] المؤمن فيهم مستضعف، والفاسق فيهم مشرف. السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة. فعند ذلك يسلط الله عليهم شرارهم، ويدعو خيارهم فلا يستجاب لهم!

یعنی: زود باشد بیاید در آخر زمان گروه هایی که روهایشان روهای آدمیان است و دل هاشان دل های شیاطین است. مانند گرگ های درنده. در دل هاشان چیزی از رحمت نیست. ریزندگان خون هاینده. رعایت نمی کنند تجاوز از کارهای زشت را. اگر تابع ایشان شوی تو را دور کنند، و اگر دور شدی از ایشان عیبگویی از تو کنند، و اگر تو را حدیث کنند دروغ گویند، و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند. کودکانشان با ناز و نخوت باشند و جوان هاشان شوخ و بی باک، بنحوی که از خبایث

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۶-۲۸۷ با اندکی اختلاف و ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۳۹؛ معجم اوسط، ج ۶، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ معجم کبیر، ج ۱۱، ص ۸۱-۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۱۲۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۰-۱۹۱، ح ۳۱۱۷۵ و ص ۲۵۰، ح ۳۱۴۱۳ و ص ۲۸۵، ح ۳۱۵۳۹؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲.

خود مردمان را عاجز کنند، و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نکنند. مؤمن در میانشان ضعیف و ناتوان باشد و فاسق در میانشان با شرافت شمرده شود. سنت در میانشان بدعت و بدعت در میانشان سنت باشد. پس در آن زمان مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان بدان و شریران ایشان را و دعا می‌کنند نیکانشان و مستجاب نمی‌شود برای ایشان.

حدیث شصت و پنجم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

من اقتراب الساعة أن ترفع الأشرار، وتوضع الأخيار، ويقبح القول، ويحسن العمل، وتفرى في القوم المساءة. قلت: وما المساءة؟ قال: ما كتب سوى كتاب الله؛^۱
یعنی: از علامات نزدیک [شدن] قیامت صغرا این است [که] شریرها و بدکنندگان بلند مرتبه شوند و نیکان پست و خوار شوند و گفتارها زشت شود و کار نیکو شود و به سرگردانی و حیرت اندازد در میان قوم مساءت. (راوی گفت:) گفتم: مساءت چیست؟ فرمود: چیزهایی است که نوشته می‌شود غیر از کتاب خدا.

حدیث شصت و ششم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب و در همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى تزول الجبال عن أماكنها، وترون الأمور العظام التي لم تكونوا ترونها؛^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۲، ح ۳۸۵۶۴.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۶، و نیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۰۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۸۳، ح ۷۵۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۷۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

یعنی: بر پانمی شود قیامت صغرا تا این که زایل شود کوه‌ها از جاهای خود و ببینید کارهای بزرگی را که نیستید ببینید آنها را.

حدیث شصت و هفتم

مجمع الزوائد در همان جزء و در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سترون قبل أن تقوم الساعة أشياء ستكرونها عظماً. تقولون: هل كنا حدثنا بهذا؟ فإذا رأيتم فاذكروا الله تعالى، واعلموا أنها أوائل الساعة.

حتی قال: سوف ترون جبلاً تزول قبل حق الصيحة، وكان يقول لنا: لا تقوم الساعة حتى يدلّ الحجر على اليهودي مختبئاً، كان يطرده رجل مسلم، فأطلع قدامه فاختبأ فيقول الحجر: يا عبد الله، هذا ما تبغي؛^۱

یعنی: زود باشد که ببینید پیش از برپاشدن قیامت صغرا چیزهایی را که زود باشد انکار کنید آن را از حیث عظمت و بزرگی. می‌گویید: آیا باشیم از کسانی که حدیث کنیم آن را؟ پس هرگاه دیدید این آیات را، یاد کنید خدای تعالی را، و بدانید که این علامت‌ها در اوایل قیامت صغرا واقع می‌شود.

تا این که فرمود: بسیار زود باشد که ببینید کوه‌هایی را که کنده می‌شود پیش از صدای آسمانی، و بود که می‌فرمود برای ما که: بر پانمی شود قیامت تا این که راهنمایی کند سنگ بر یهودی که از ترس مرد مسلمان فرار کرده و پشت او پنهان شده پیش از آن که مسلمان بیاید در مقابلش. پس سنگ می‌گوید: ای بنده خدا! این است آن که تو او را می‌خواهی و در طلب اوئی.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست این دو حدیث اشعار داشته باشد بر کندن تونل‌ها در کوه‌ها و راه خط آهن در آنها احداث کردن و یا کندن و پایه‌ها و آلت‌های جنگی

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶-۲۲۷، و نیز ر.ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۷، ص ۲۶۵: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۵، ح ۳۸۵۷۸.

و غیره در آنها بنا کردن و امثال اینها، و مراد از چیزها و کارهای بزرگ اشاره به اختراعات مهمه جدیده - از قبیل سیارات و طیارات و موشک‌ها و زیردریایی‌ها و مانند اینها - باشد و تصریح نکردن حضرت به اسامی آنها برای حفظ عقاید شنوندگان و جلوگیری از انکار و تکذیب آنها بوده؛ زیرا پایه استعدادات آنها ضعیف بوده و گوش‌ها و ادراکاتشان طاقت تحمل آنها را نداشته و بسا حمل به دروغ می‌کردند فرمایشات آن حضرت [را] و به سیر قهقرایی به جاهلیت برمی‌گشتند.

حدیث شصت و هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۷ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

من أشرط الساعة أن يظهر الشحّ والفحش، ويؤتمن الخائن، ويخون الأمين، وتظهر ثياب تلبسها نساء كاسيات عاريات، ويعلو التُّحُوت الوُعُول؛^۱

یعنی: از شرط‌های قیامت صغراست این که ظاهر شود بخل کردن و فحش و امین گرفته شود خیانتکار و خیانتکار شمرده شود امین و آشکار شود جامه‌هایی که بپوشند آن رازن‌های لباس پوشیده‌ای که برهنگان باشند، و اشخاص پست مقامشان بالا رود و اشخاص شریف و نجیب مرتبه‌هاشان پست شود.

حدیث شصت و نهم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى ينشأ تمدّ في الطروب مدّ الحمير؛^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۷، ونیز ر.ک: شرح مشکل الآثار، ج ۱۰، ص ۷۹، ح ۳۹۳۳؛ معجم اوسط طبرانی،

ج ۱، ص ۲۲۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۷۰، ح ۷۰۷۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۷.

یعنی: برپا نشود قیامت تا وقتی که بلند و کشیده شود در طرب‌ها - یعنی: آوازه و سرود خوانی‌ها - صداها مانند کشیده شدن صدای خرها.

حدیث هفتادم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب، صفحه ۳۲۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون السلام على المعرفة، وإن هذا عرفني من بينكم فسلم عليّ، وحتى تتخذ المساجد طرقاً، فلا يسجد لله فيها وحتى يبعث الغلام الشيخ بريداً بين الأفقين، وحتى يبلغ التاجر بين الأفقين فلا يجد ربحاً؛^۱

یعنی: برپا نمی‌شود قیامت تا این که سلام کردن به یکدیگر از روی شناسایی باشد، و بدرستی که این شخص در میان شما مرا شناخت، پس سلام کرد بر من، و تا این که مساجد راه رفت و آمد مردم شود و برای خدا در آن سجده کرده نشود، و تا این که بچه به پیر مرد حکم کند که مسافرت میان مشرق و مغرب کند و تا این که تاجر برای تجارت میان مشرق و مغرب را طی کند و سود و منفعتی نبرد.

حدیث هفتاد و یکم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب ملك النساء صفحه ۲۰۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لن يفلح قوم يملك رأيهام امرأة؛^۲

-
۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۹، ونیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۳، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۵۱۴۰؛ مسند شاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۴۰۰؛ شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۲۶۶؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۹، ص ۲۷۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۶، ح ۳۸۵۸۴.
 ۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۹، ونیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۲۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

یعنی: هرگز رستگار نمی شوند گروهی که زن مالک رأی ایشان شود - یعنی: از ایشان زن رأی بگیرد و زمامدار امورشان شود.

حدیث هفتاد و دوم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از عبدالله بن هجنع روایت کرده که گفت: چون وارد شدم بر پیغمبر ﷺ، ابابکره هم با ما آمد. پس به او گفتیم: این است عایشه. همی می گویی: عایشه. عایشه این است آن. عایشه آمد. پس بیرون آمد با ما. پس گفت: بدرستی که من ذکر کردم حدیثی را که شنیدم آن را از پیغمبر ﷺ. شنیدم که ذکر بلقیس، ملکه سبا را بیان کرد و فرمود:

لا یقدّس الله أمة قادتهم امرأة؛^۱

یعنی: تقدیس نمی کند خدا امتی را که پیشرو ایشان زن باشد.

حدیث هفتاد و سوم

مجمع الزوائد در همان جزء، باب إطاعة في المعصية، صفحه ۲۲۸ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیکون علیکم أئمة یملکون أرزاقکم، یحدّثونکم فیکذبون، ویعملون ویسیئون العمل. لایرضون منکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدّقوا کذبهم، فأعطوهم الحقّ ما رضوا به. فإذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلك فهو شهید؛^۲

یعنی: زود باشد که بر شما پیشوایانی باشند که مالک روزی های شما شوند.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۰، و نیز ر. ک: سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰، ح ۱۴۷۶۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۸، و نیز ر. ک: آحاد و مثانی، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۱۴۲۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۳۶۲ و ۳۷۳؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۹، ح ۴۶۸۰؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷، ح ۱۴۸۷۶.

حدیث می گویند شما را پس دروغ می گویند، و عمل می کنند و بد عمل می کنند. خشنود نمی شوند از شما تا کارهای زشت ایشان را تحسین کنید و دروغ ایشان را تصدیق کنید و حق به آنها داده شود تا راضی شوند. پس اگر تجاوز کردند، پس [هر کس] به این سبب کشته شود شهید خواهد بود.

حدیث هفتاد و چهارم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب إمارة السفهاء والصبيان، صفحه ۲۴۵ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

بادروا بالموت ستاً: إمارة السفهاء، وبيع الحكم، واستخفاف بالدم، وقطيعة الرحم، ونشو يتخذون القرآن مزامير. يقدمون الرجل يغنيهم، وإن كان أقلّ منهم فقهاً؛^۱
یعنی: شتاب کنید به مردن از شش چیز: فرمانفرما شدن مردمان سفیه - یعنی: نادان - و فروختن حکم و سبک شمردن خونریزی و قطع رحم کردن و این که مردمان مست قرآن را با ساز و نواز بگیرند و مقدم بدارند مردی را که برای ایشان غنا و خوانندگی کند، هرچند از حیث دانش کمتر از آنها باشد.

حدیث هفتاد و پنجم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از عباس غفاری روایت کرده که گفت:

سمعت رسول الله ﷺ يتخوف على أمته ست خصال: إمارة الصبيان، وكثرة الشرط، والرشوة في الحكم، وقطيعة الرحم، واستخفاف بالدم، ونشو يتخذون القرآن مزامير،

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۹۹، ح ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۴؛ شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۵؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۷۲ و ۳۳۸؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ح ۳۱۴۱۲.

يقدّمون الرجل ليس بأفقهيم ولا بأفضلهم، يغنيهم غناء؛^۱

یعنی: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌ترسید بر امت خود از شش خصلت: فرمانفرمایی کودکان و زیاد شدن سرهنگان و لشکریان و رشوه گرفتن در حکم و قطع رحم کردن و خون ناحق ریختن را سبک شمردن و در حال مستی قرآن را با ساز و نواها گرفتن و مقدم داشتن مردی که از ایشان داناتر و برتر نیست، تغنی و آوازه خوانی کند برایشان.

حدیث هفتاد و ششم

مجمع الزوائد در همان جزء در باب «في من يؤيد بهم الإسلام من الأشرار»، صفحه ۳۰۲ چند حدیث روایت کرده که مضامین آنها قریب به یکدیگر است از رسول خدا ﷺ، که از جمله آنهاست که فرمود:

سيؤيد هذا الدين، وإن الله سيؤيد هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم؛^۲

یعنی: زود باشد که تأیید کند خدا این دین را به گروه‌هایی که هیچ بهره‌ای از دین ندارند.

حدیث هفتاد و هفتم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، در باب متشبهين از رجال به نساء و متشبهات از نساء به رجال، صفحه ۱۰۳ از ابن عباس روایت کرده که: زنی گذشت بر رسول خدا ﷺ، کمانی حمایل انداخته بود. پس پیغمبر ﷺ فرمود:

لعن الله المتشبهات من النساء بالرجال والمتشبهين من الرجال بالنساء؛^۳

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵، و نیز ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۱۶؛ آحاد و مشانی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۱۰۲۴؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۳۴-۳۷.
۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۲، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۱۴۲.
۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰۳، و نیز ر.ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۹۴، ح ۲۹۳۵؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۱۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۷۲۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۵، ح ۴۵۰۲۰؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۴.

یعنی: خدا لعنت کند زن‌هایی را که خود را شبیه به مردان می‌کنند و مردانی که خود را شبیه به زنان می‌کنند.

حدیث هفتاد و هشتم

منتخب کنز العمال، تألیف شیخ علاءالدین علی بن حسام‌الدین، شهیر به متقی هندی، تقریباً در حدود سال نهصد و چهل هجری قمری، مطبوع در حاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل در سال یک هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در مطبعة میمنه در مصر، صفحه ۱۱، از رسول خدا ﷺ:

سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَكْثُرُ فِيهِ الْقِرَاءُ، وَيَقْلُ الْفُقَهَاءُ، وَيَقْبُضُ الْعُلَمَاءُ^۱، وَيَكْثُرُ الْهَرَجُ، ثُمَّ يَأْتِي [مَنْ] بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، ثُمَّ يَأْتِي مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَجَادِلُ الْمُشْرِكِ بِاللَّهِ الْمُؤْمِنُ فِي مِثْلِ مَا يَقُولُ^۲؛

یعنی: زود باشد بیاید بر امت من زمانی که قراء و خوانندگان زیاد شوند و فقها کم شوند و علما گرفته شوند و کشتن و خونریزی زیاد شود. پس بیاید بعد از آن زمانی که مردانی از امت من قرائت کنند قرآن را، ولی از گلوی آنها تجاوز نکنند. پس بعد از آن بیاید زمانی که مشرکین به خدا مجادله کنند با مؤمن در مانند آنچه که می‌گوید.

حدیث هفتاد و نهم

مجمع الزوائد، جزء ششم، کتاب قتال أهل البغي، باب «ما جاء في الخوارج»، صفحه ۳۲۹ از ابی‌برزه از رسول خدا ﷺ حدیث طویلی نقل کرده که از آن جمله فرمود:

يُخْرَجُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ رِجَالٌ كَأَنَّ هَذَا مِنْهُمْ. هَدَاهُمْ هَكَذَا. يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ

۱. در کنز العمال: (العلم).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۷، ح ۳۸۴۵۷، ونیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۸، ح ۸۷۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۷۳۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

تراقبهم. يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية. لا يرجعون إليه، ووضع يده على صدره. سيماهم التحليق. لا يزالون يخرجون حتى يخرج آخرهم. فإذا رأيتموهم فاقتلوهم. قالها ثلاثاً. شرّ الخلق والخليقة. قالها ثلاثاً؛^۱

یعنی: بیرون می آیند از سمت مشرق مردانی که گویا این از ایشان است. (مشار الیه حضرت مرد سیاهی است که در صدر خبر ذکر شده که دو جامه سفید پوشیده بود و اثر سجده در پیشانی داشت و به پیغمبر ﷺ تعرض می کرد و از حضرت چیزی می خواست. آمد مقابل روی حضرت. آن بزرگوار چیزی به او نداد. آمد به طرف راست حضرت. آن جناب چیزی به او نداد. باز آمد عقب سر حضرت. باز حضرت چیزی به او نداد. پس گفت: والله یا محمد! امروز در تقسیم به عدالت رفتار نکردی. حضرت غضبناک شد غضب شدیدی. بعد از آن حدیثی که ذکر شد [را] نقل فرمود، تا آن جایی که به او اشاره کرد و فرمود که: گویا این از ایشان است. پس فرمود: هدایتشان اینچنین است. می خوانند قرآن را در حالی که از استخوان های گردن آنها بالا نمی رود. از دین خارج می شوند همچنانی که تیر از کمان خارج شود. بازگشت به دین نمی کنند.

و دست خود را گذارد بر سینه او و فرمود: سیمای ایشان تراشیدن ریش است. همیشه از دین بیرون می روند تا این که بیرون آید آخر ایشان. پس چون ببینید آنها را، بکشید ایشان را. سه مرتبه فرمود. بدترین خلق و مخلوقات اند. سه مرتبه فرمود.

حدیث هشتم

مجمع الزوائد در همان جزء و همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
يُخْرِجُ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ يَسِيئُونَ الْأَعْمَالَ. يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ. (قال يزيد:

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۴۷.

لا أعلمه إلا قال:) يحقر أحدكم عمله مع عملهم. يقتلون أهل الإسلام. فإذا خرجوا فاقتلوهم. إذا خرجوا فاقتلوهم، ثم إذا خرجوا فاقتلوهم. فطوبى لمن قتلهم، وطوبى لمن قتلوه. كلما قطع منهم قرن قطعه الله - عز وجل. فرد ذلك عشرين مرة وأنا أسمع؛^۱

یعنی: بیرون می آید از امت من گروهی که کارهایشان بد است. قرآن می خوانند و از حنجره های ایشان بالا نمی رود. (راوی - که یزید نام داشت - گفت: نمی دانم آن را مگر این که فرمود:) کوچک است عمل یکی از شما - یعنی: کوچک می شمارد یکی از شما عمل خود را با عمل های ایشان. می کشند اهل اسلام را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. پس چون بیرون آمدند، بکشید ایشان را. بهشت طوبی مخصوص کسی است که آنها را بکشد و مخصوص کسی است که آنها بکشند او را. پس هر شاخی که از ایشان بریده شود، خدای - عز وجل - آن را بریده است. (راوی گفت:) پس بیست مرتبه حضرت این جمله را تکرار کرد و من می شنیدم.

حدیث هشتاد و یکم

مختصر تذکره ابی عبدالله قرطبی، تألیف شیخ عبدالوهاب شعرانی - که فراغ از تألیف آن روز شنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هشت هجری قمری بوده در مصر و در مکتبه سعیدیّه به جوار الازهر مصر طبع شده به ضمیمه قرّة العیون ابی لیث سمرقندی - در باب «کیف التثبت أيام الفتنه و ذهاب الصالحین؟» به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که:

کیف بکم وبزمان یوشک أن یأتی فیغریل الناس فیہ غربلة یتقی حثالة من الناس، قد مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فکانوا هكذا، وشبک بین أصابعه ﷺ، فقالوا: کیف بنا

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۸۴؛ کتاب السنّة، ص ۴۴۲، ح ۹۳۶؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۰۶، ح ۳۱۲۴۸.

- یا رسول الله - إذا كان ذلك الزمان؟ قال: تأخذون ما تعرفون، وتدعون ما تنكرون، وتقبلون على خاصتكم، وتذرون عامتكم؛^۱

یعنی: چگونگی آید شما با زمانی که نزدیک است بیاید، پس غربال کند مردم را در آن زمان غربال کردنی که باقی می ماند نخاله هایی از مردم که مشتبه و مختلط و فاسد شود پیمان ها و امانت های شان و مختلف شوند، پس اینچنین شوند (و مشبک فرمود حضرت میان انگشت های خود را). پس اصحاب عرض کردند: چه کنیم در آن زمان؟ فرمود: بگیرید آنچه را که می شناسید و واگذارید آنچه را که نمی شناسید و رو بیاورید به خاصه های خودتان و بگذارید عامه مردمان را.

حدیث هشتماد و دوم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه به روایت نسایی از رسول خدا ﷺ

روایت کرده که آن حضرت به عبدالله بن عمرو بن العاص فرمود:

إذا رأيت الناس مرجت عهودهم - أي: اختلطت - وخفت أماناتهم فالزم بيتك، واملك عليك لسانك، وخذ ما تعرف، ودع ما تنكر، وعليك بأمر خاصة نفسك، ودع عنك أمر العامة؛^۲

یعنی: وقتی که دیدی مردم عهد و پیمان هایشان درهم برهم و مختلط شد و سبک شمرده شد امانت های شان، پس ملازم خانه خود باش و مالک زبان خود باش و بگیر

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۵۹، ح ۲۰۷۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۲۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۷-۱۳۰۸، ح ۳۹۵۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۴۳۴۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۴۴۴، ح ۵۵۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۷۹-۲۸۲؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۹، ج ۴، ص ۴۳۵؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۹ و ۲۷۹ و ۲۸۳؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۱، ح ۳۰۹۹۵.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۹۲، ح ۷؛ سنن کبرای نسایی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۰۰۳۳؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۱۲، ح ۳۱۲۶۸.

آنچه را که می‌شناسی و واگذار آنچه را که نمی‌شناسی و به کار مخصوص شخصی خود پرداز و در امر عامه دخالت مکن.

حدیث هشتماد و سوم

مختصر تذکره قرطبی در همان جزء و باب و صفحه در حدیث ترمذی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنكُمْ فِي زَمَانٍ مِنْ تَرَكَ مِنْكُمْ عَشْرَ مَا أُمِرَ بِهِ هَلَكَ، وَسَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ مِنْ عَمَلٍ مِنْهُمْ بَعُثْرَ مَا أُمِرَ بِهِ نَجَا؛^۱

یعنی: بدرستی که شما در زمانی هستید که کسی که ترک کند از شما ده یک آنچه که به آن امر شده هلاک می‌شود، و زود باشد که بیاید بر مردم زمانی که هر که از ایشان عمل کند به ده یک آنچه که به آن امر شده نجات می‌یابد.

حدیث هشتماد و چهارم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب، صفحه ۲۰۴ به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

[إِنَّ اللَّهَ] زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلَغُ مَلِكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا، وَأَعْطَيْتَ الْكَنْزِينَ الْأَحْمَرِينَ^۲ - یعنی: الذهب والفضة كما قاله ابن ماجة -، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بَسَنَّةَ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحُ بِيضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي إِذَا قَضَيْتَ قَضَاءً فَبِأَنَّهُ لَا يَرُدُّ، وَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتَكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكُهُمْ بَسَنَّةَ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲، ح ۲۳۶۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۷، ص ۳۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۳۴۳؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲۵۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۵۴، ح ۳۸۶۲۶؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲. در مصدر: (الأحمر والأبيض).

فَيَسْتَبِيحُ بِيضَتِهِمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ بِأَقْطَارِهَا - أَوْ قَالَ: مِنْ بَيْنِ أَقْطَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا.^۱

زاد في رواية أبي داود: وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأُتَمَّةِ الْمُضْلِينَ، وَإِذَا وُضِعَ السِّيفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يَرْفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَلْحَقَ قِبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي بِالْمَشْرِكِينَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ كَذَّابُونَ كُلَّهُمْ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لِأَنِّي بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ؛^۲

یعنی: بلند کرده شد برای من زمین، پس دیدم مشرق‌ها و مغرب‌های آن را، و بدرستی که امت من زود باشد مالک شود زمین را آنچه را که من دیدم از آن، و عطا کرده شدم دو گنج سرخ را - یعنی: طلا و نقره را؛ چنان که ابن ماجه گفته است -، و من خواستم از پروردگار خود برای امتم که آنها را به روش عامه هلاک نکند و این که مسلط نکند بر ایشان دشمنی را غیر از نفس‌های خودشان که منقلب کند جماعت ایشان را، و بدرستی که پروردگار من فرمود: ای محمد! بدرستی که من وقتی که حکم کردم حکمی را، رد کرده نمی‌شود، و من عطا کردم تو را برای امت این که نگیرم آنها را به روش عامه و مسلط نکنم بر ایشان دشمنی را به غیر از نفس‌های خودشان که منقلب کند جماعت ایشان را، و هر چند جمع شوند همه کسانی که در اقطار زمین اند - یا فرمود: میان اقطار زمین اند -، تا این که بعضی از ایشان هلاک کند بعضی را و اسیر کند بعضی از ایشان بعضی را.

(و زیاد کرده است در روایت ابی داود:) و جز این نیست که می‌ترسم بر امت خود

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷-۱۱۸، باب «ما جاء أن الله تعالى جعل بأس هذه الأمة بينها»، و نیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۲۰، ح ۲۲۶۷؛ کتاب السنه، ص ۱۲۵، ح ۲۸۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۴۲۰ و ج ۷، ص ۱۰؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۳۶۳.
۲. ر. ک: آحاد و مثانی، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳، ح ۴۵۶؛ مسند بزّار، ج ۸، ص ۴۱۳-۴۱۴، ح ۳۴۸۷؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۶۲۹ و ص ۴۱۳-۴۱۴، ح ۶۲۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۰۹-۱۱۰ و ج ۱۶، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۷۲۳۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۱؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۳۹-۲۴۰، ح ۳۱۳۷۶ و ص ۳۶۶-۳۶۷، ح ۳۱۷۶۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۷-۱۹.

از پیشوایانی گمراه کنندگان، و چون شمشیر در اَمّت من گذارده شود، برداشته نشود از میانشان تا روز قیامت - یعنی: ظهور مهدی عجل الله فرجه -، و قیامت بر پا نشود تا این که قبیله‌هایی از اَمّت من به مشرکین ملحق شوند، و زود باشد که در اَمّت من سی نفر بدروغ ادّعی پیغمبری کنند و چنین گمان کنند که پیغمبرند و حال آن که من خاتم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نیست، و همیشه طایفه‌ای از اَمّت من متظاهر بر حقّ اند و ضرری به آنها نمی‌رساند کسی که مخالف ایشان باشد تا این که امر خدا بیاید.

حدیث هشتاد و پنجم

مختصر تذکرة قرطبی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود:

إِنِّي صَلَّيْتُ صَلَاةَ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ، سَأَلْتُ اللَّهَ فِيهَا لِأُمَّتِي ثَلَاثًا فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَرَدَّ عَلَيَّ وَاحِدَةً. سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَهُمْ غَرَقًا فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بِأَسْهَمٍ بَيْنَهُمْ فِرْدًا عَلَيَّ ظَاهِرًا؛^۱

یعنی: بدرستی که نماز گزاردم نماز رغبت و رهبت^۲ را و از خدا خواستم در آن برای اَمّت من سه چیز را، پس عطا فرمود مرا دو چیز از آن را و یکی را رد فرمود. خواستم از او که مسلط نکند بر ایشان دشمنی را غیر از خودشان، پس عطا فرمود به من، و خواستم از او که به غرق شدن آنها را هلاک نکند، به من عطا فرمود آن را، و خواستم از او که قرار ندهد عذاب و سختی ایشان را در میان خودشان، پس رد فرمود آن را بر ظاهرش.

حدیث هشتاد و ششم

مختصر تذکرة قرطبی در باب «جواز دعا به مردن نزد فتنه‌ها»، صفحه ۲۱۰ در حدیث

۱. مختصر تذکرة قرطبی، ص ۱۱۸، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۸۰، ح ۲؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۳۰۳، ح ۳۹۵۱؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۰، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۱، ح ۳۰۸۶۲ و ج ۱۴، ص ۴۳-۴۴، ح ۳۷۸۸۶؛ سبیل الهدی والرشد، ج ۱۰، ص ۷۰.
۲. رهبت: خوف، ترس.

ترمذی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا كان أمراؤكم خياركم، وأغنياؤكم سمحاءكم، وأمرکم شوری بینکم، فظهر الأرض خیر لکم من بطنها. وإذا كان أمراؤكم شرارکم، وأغنياؤكم بخلاءکم، وأمرکم إلی نساءکم، فبطن الأرض خیر لکم من ظهرها؛^۱

یعنی: وقتی که فرمانفرمایان شما نیکانتان باشند و ثروتمندان شما صاحبان بخشش از شما باشند و کار شما به مشورت همدیگرتان باشد، پس ماندن روی زمین برایتان بهتر است، و وقتی که فرمانفرمایان شما بدترین شما باشند و ثروتمندان شما از بخیلان شما باشند و کار شما با زنانتان باشد، زیر زمین رفتن برای شما بهتر است از ماندنتان به روی زمین.

حدیث هشتاد و هفتم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ليأتين على الناس زمان يأتي الرجل القبر فيقول: يا ليتني مكان هذا! ليس به حبّ الله تعالى، ولكن من شدّة ما يرى من البلاء؛^۲

یعنی: هرآینه می آید البتّه البتّه زمانی که می آید مرد کنار قبر، پس می گوید: کاش من به جای این مرده بودم! این حرف را نه از باب دوستی با خدا می گوید، بلکه از شدّت بلایی است که می بیند.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۱، ونیز ر. ک: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱، ح ۲۳۶۸؛ تحف العقول، ص ۳۶؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۱۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۶۱۱؛ تفسیر سمعانی، ج ۵، ص ۸۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۸۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۷۶۸؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۵، ص ۴۶-۴۷.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۱، ونیز ر. ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۴۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۰، ح ۴۰۳۷؛ کتاب الفتن، ص ۳۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۹، ص ۳۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۵؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۵، ح ۳۱۴۳۲، ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۵؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۹۴۵.

حدیث هشتاد و هشتم

مختصر تذکره قرطبی در باب «اسباب فتن و محن و بلا»، صفحه ۲۲۰ [از] حافظ ابونعیم روایت کرده که:

إِنَّ جَبْرِئِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمِمَّ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَفْتَنُ بَعْدَكَ بِقَلِيلٍ زَمَانٍ مِنْ دَهْرِكَ غَيْرِ كَثِيرٍ، فَقُلْتَ: فَتْنَةُ كُفْرٍ، أَوْ فَتْنَةُ ضَلَالٍ؟ فَقَالَ: كُلُّ سَيِّئَةٍ، فَقُلْتَ: وَمِنْ أَيْنَ، وَإِنَّمَا فِيهِمْ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَقَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى يُفْتَنُونَ وَذَلِكَ مِنْ قِبَلِ أُمَرَائِهِمْ وَقِرَائِهِمْ. يَمْنَعُ الْأُمَرَاءُ الْقُرْآنَ الْحَقِيقَ فَيُظْلِمُونَ حَقُوقَهُمْ وَلَا يَعْطُونَهَا، فَيَقْتُلُونَ وَيَفْتَنُونَ^۱ وَيَتَّبِعُ الْقُرْآنَ أَهْوَاءَ الْأُمَرَاءِ فَيَمْدُونَهُمْ فِي الْغَيِّ، ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ، فَقُلْتَ: يَا جَبْرِئِيلُ، فَكَيْفَ يَسْلَمُ مَنْ يَسْلَمُ؟ فَقَالَ: بِالْكَفِّ وَالصَّبْرِ. إِنْ أُعْطِيَ الَّذِي لَهُمْ أَخْذُوه، وَإِنْ مُنِعُوا تَرَكَوه^۲.

یعنی: بدرستی که جبرئیل آمد خدمت پیغمبر ﷺ، پس گفت: إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. پس پیغمبر اکرم متابعت او را کرد در گفتن این آیه و فرمود: این استرجاع^۳ برای چیست؟ پس عرض کرد: بدرستی که امت تو زود باشد که امتحان کرده می شوند بعد از تو به زمان کمی از روزگار تو که زیاد نیست. پس گفتم: فتنه و امتحان کافر شدن، یا گمراه شدن؟ گفت: به همه اینها می باشد. پس گفتم: و از کجا و حال آن که جز این نیست که در میان ایشان است کتاب خدای تعالی؟ پس عرض کرد: به کتاب خدای تعالی آزموده می شوند و این از جانب امرا و قرآی ایشان خواهد شد. امرا منع می کنند حقوق ایشان را. پس بواسطه منع حقوقشان از ایشان ظلم کرده می شوند و حقوقشان را نمی دهند. پس مقاتله می کنند با هم و آزمایش و امتحان کرده می شوند و امرا قرآن را تابع هواها و خواهش های نفسانی خود قرار می دهند. پس می کشانند قرآی را در

۱. در مصدر: (ویفتنون).

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۷، و نیز ر.ک: حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳. استرجاع: ﴿إِنَّا لَنُحِبُّكَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ گفتن هنگام شنیدن خبز مرگ کسی.

گمراهی . پس کوتاهی نمی کنند . پس گفتم : ای جبرئیل ! پس چگونه سالم می مانند کسانی که سالم می مانند ؟ گفتم : به گرفتن جلو نفس خود و دست برداشتن از حق خود و صبر کردن . اگر حقوقشان را به ایشان دادند بگیرند و اگر منعشان کردند ترک کنند .
ظاهراً « فیظلمون حقوقهم » غلط است و صحیح « فیطلبون حقوقهم » است .

حدیث هشتماد و نهم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب و در همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :

إذا مشت أمتي المطيطة وخدمتهم أبناء فارس والروم، سلط شرارهم على خيارهم،
والمطيطة: التبخر في المشي؛^۱

یعنی : وقتی که امت متکبران و با تبختر راه رفتند و فارسی ها و رومی ها خدمتگزار ایشان شدند و مسلط شدند بدان و شریکان ایشان بر نیکانشان (در ۱۵ بحار، ص ۱۲۵) .

حدیث نودم

عقد الدرر في أخبار المنتظر، تألیف یوسف بن علی مقدسی شافعی . این کتاب در کتابخانه مقدسه آستان قدس رضوی ، شماره ردیف عمومی آن در مکتبه مبارکه ۱۷۵۲ و شماره آن در ردیف کتب اخبار ۱۸۵ ، عدد اوراق کتاب ۱۵۳ و آن کتابی است خطی مختلفه السطور . در فصل اول از باب چهارم ، « في ما يظهر من الفتن » ، از

۱ . مختصر تذکره قرطبی ، ص ۱۲۷ ، و نیز ر . ک : سنن ترمذی ، ج ۳ ، ص ۳۵۹ ، ح ۲۳۶۳ ؛ صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۲ ؛ معجم اوسط طبرانی ، ج ۱ ، ص ۴۸ و ج ۴ ، ص ۵۳ ؛ معانی الأخبار ، ص ۳۰۱ ، ح ۱ ؛ تفسیر ثعلبی ، ج ۱ ، ص ۹۱ ؛ دلائل النبوة ، ج ۶ ، ص ۵۲۵ ؛ تخريج الأحاديث والآثار ، ج ۴ ، ص ۱۲۷ - ۱۲۸ ؛ إمتاع الأسماع ، ج ۱۲ ، ص ۳۱۸ - ۳۱۹ و ج ۱۴ ، ص ۲۶۹ ؛ الجامع الصغير ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ ، ح ۸۶۷ ؛ سبل الهدی والرشاد ، ج ۱۰ ، ص ۷۲ و ۱۴۱ ؛ کنز العمال ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۳ ، ح ۳۰۸۶۹ ؛ وسائل الشيعة ، ج ۸ ، ص ۲۳۵ - ۲۳۶ ، ح ۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۱۴۵ ، ح ۳ و ج ۷۰ ، ص ۲۳۴ ، ح ۳۵ .

رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

قال الله تعالى: إذا هتكوا عبادي حرمتي، واستحلوا محارمي، وخالفوا أمري، سلطت عليهم جيشاً من المشرق يقال لهم الترك، هم فرساني. أنتقم بهم ممن عصاني. نزعته الرحمة من قلوبهم. لا يرحمون من بكى [و] لا يجيبون من شكى. يقتلون الآباء والأُمَّهات والبنين والبنات. يُهلِكون بلاد العجم ويفتحون العراق، فيفترق جيش العراق بثلاث فرق: فرقة يلحقون بأذناب الإبل، وفرقة يتركون عيالهم وراء ظهورهم، وفرقة يقاتلون فيقتلون. أولئك هم الشهداء وتغبطهم الملائكة. فإذا رأيتم ذلك فاستعدوا للقيامة.

قالوا: يا رسول الله، إذا أدركنا ذلك الزمان، أين تأمرنا نستكن؟^۱ فقال رسول الله ﷺ: عليكم بالغوطة بالشام إلى جانب بلد يقال له دمشق، خير بلاد الشام. طوبى لمن كان له فيها مسكن، ولو مَرِبَط شاة؛ فإن الله تعالى تكفل بالشام وأهله؛^۲

یعنی: فرمود خدای تعالی: زمانی که بندگان من هتک حرمت مرا نمودند و حلال کردند حرام مرا و مخالفت کردند فرمان مرا، مسلط گردانم بر ایشان لشکری را از سمت مشرق که به آنها ترک گفته شود. ایشان سواران من اند. انتقام می‌کشم به ایشان از کسانی که نافرمانی کنند مرا. کنده‌ام رحمت خود را از دل‌های ایشان. رحم نمی‌کنند بر کسی که گریه کند و اجابت نمی‌کنند کسی را که شکایت کند. می‌کشند پدران و مادران و پسران و دختران را. نابود می‌کنند بلاد عجم را و فتح می‌کنند عراق را. پس لشکر عراق سه فرقه شوند. فرقه‌ای دنبال شتران ملحق شوند و فرقه‌ای اهل و عیال خود را ترک کنند و پشت به ایشان کنند و فرقه‌ای قتال می‌کنند تا کشته شوند. این گروه شهیدان اند و ملائکه غبطه آنها را می‌خورند. وقتی که این فتنه به شما رو آورد، مستعد باشید قیامت را.

۱. در مصدر: (ویأتون).

۲. در مصدر: (نسکن).

۳. عقد الدرر، ص ۷۸-۷۹ ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث متفرقة».

گفتند: یا رسول الله! اگر آن زمان را درک کنیم، کجا را امر می فرمایی ساکن شویم؟ فرمود: بر شما باد که به غوطه دمشق روید که بهترین بلاد شام است. خوشا به حال کسی که در آن جا ساکن شود و منزل داشته باشد ولو بقدر جایگاه گوسفندی باشد؛ زیرا که خدای تعالی کفیل شام و اهل آن است.

حدیث نود و یکم

محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، تألیف محیی الدین عربی، جزء دوم، صفحه ۱۵۵، طبع مصر، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يأتي على أمتي زمان تكثر فيه الآراء، وتبع فيه الأهواء، ويتخذ القرآن مزامير، ويوضع على ألحان الأغاني، يقرأ بغير خشية. لا يأجرهم الله على قراءته، بل يلعنهم. فعند ذلك تهش النفوس إلى طيب الألحان، فتذهب حلاوة القرآن. أولئك لانصيب لهم في الآخرة.

ويكثر الهرج والمرج، وتخلع العرب أعتتها، وتكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ويتخذون ضرب القضيبي في ما بينهم، فلا ينكره منكر، بل يتراضون، به وهو من إحدى الكبائر الخفية. فويل لهم من ديان يوم الدين. لاتنالهم شفاعتي.

فمن رضي بذلك منهم ولم ينههم، ندم بذلك يوم القيامة وأنا منه بريء، وعندها تتخذ النساء مجالس، وتكون الجموع الكثيرة، حتى إن المرأة لتتكلم فيها مثل الرجال، ويكون جموعهن لهواً ولعباً وفي غير مرضاة الله، وهي من عجائب ذلك الزمان. فإذا رأيتموهم فباينوهم، واحذروهم في الله؛ فإنهم حرب لله ولرسوله، والله ورسوله منهم بريء؛^۱

یعنی: می آید بر امت من زمانی که بسیار می شود در آن رأی ها و پیروی کرده می شود در آن رأی ها و خواهش های نفسانیّه و گرفته می شود قرآن با سازها و نوازاها و گذارده می شود بالای آوازه های سرود و خوانندگی های غنا: خواننده می شود بدون ترس داشتن. مزد نمی دهد خدا ایشان را بر خواندن آن، بلکه لعنت می کند ایشان را.

۱. محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، ج ۲، ص ۳۵۹.

پس نزد چنین زمانی به وجد و طرب آید نفس‌ها به خوبی آوازها، پس می‌رود شیرینی قرآن. این جماعت هیچ بهره‌ای از ثواب برای ایشان نیست در عالم آخرت. و بسیار می‌شود آدم کشتن بی‌گناه و قلق و اضطراب، و سرخود و مطلق‌العنان می‌شود عرب و مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زنها به زنها و می‌گیرند زدن سازها و نواها را در میانشان. پس انکار کننده‌ای انکار نکند ایشان را، بلکه خشنود می‌شوند به این گرفتن سازها و نواها و حال آن که آن یکی از گناهان کبیره پنهان است. پس کلمه عذاب مخصوص ایشان است از جزا دهنده روز جزا. نمی‌رسد ایشان را شفاعت من.

پس کسی که خشنود شد به این کارها و کردارها و بازداشت ایشان را از آن، پیشیمان شود در روز قیامت و من از او بیزارم، و نزد چنین زمان و ظهور چنین خصالی می‌گیرند زن‌ها مجلس‌هایی و جمعیت‌ها و دسته‌بندی‌ها زیاد شود، تا این اندازه که زن در مجالس سخنرانی کند مانند مردها، و اجتماعاتشان برای سرگرمی و بازی است در غیر آنچه خشنودی خدا در آن است، و این از عجایب آن زمان است. پس چون دیدید ایشان را، از آنها جدایی بگیرید و بترسید از ایشان - یا بترسانید ایشان را - در راه خدا؛ زیرا که ایشان جنگ‌کنندگان با خدا و پیغمبر اویند و خدا و رسول او از ایشان بیزارند.

مؤلف حقیر گوید: از این خبر غیبی که از معجزات کلامیه حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است علامات چندی از علائم آخر زمان استفاده می‌شود که در عصر حاضر صورت وقوع به خود گرفته و خود دلیل واضح و برهان ساطعی است بر اثبات حقایق و نبوت آن جناب.

اول: زیاد شدن رأی‌ها که آن کاشف از پشت پا زدن و بی‌اعتنایی به احکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران ﷺ و عمل کردن به رأی‌های خود است.

دوم: تابع شدن و پیروی کردن از هواها و خواهش‌های نفسانیته و شهوترانی‌های مردم و لاابالی شدن مردم است از پیروی کردن از دستورات اسلامی.

سوم: گرفتن قرآن در ساز و نواها و آن را بازیچه خود قرار دادن - چنان که در این زمان متداول شده.

و «مزامیر» جمع «مزار» است - به معنای نای - و «زمر» در لغت به معنای دمیدن در نای و مانند آن است و مزار آن آلتی است که در آن دمیده می شود، اعم از این که نای متعارف باشد یا نحو آن - از قبیل بلندگو و امثال آن که گیرنده صدا باشد و فرستنده آن؛ از قبیل مرکز پخش صدا که رادیو و جعبه حبس الصوت (گرامافون) و نوار گیرنده و فرستنده و امثال اینها. پس مزار منحصر در نای تنها نیست. در المنجد گفته: زَمَرَ زَمْرًا: غَنَى بِالنَّفْخِ فِي الْقَصَبِ وَ نَحْوَهُ، وَ نِزْ كُفْتَهُ: الْمَزْمَارُ: الْأَلَّةُ الَّتِي يَزْمُرُ فِيهَا. ۱ در منتهی الإرب گفته: مزار - بالكسر - نای، مزامیر جمع، و دف یا هر آلت سرود و آواز نیکو، ۲ و از کلمه «يَتَّخِذُ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا» گرفتن صوت خواننده قرآن مراد است در هر یک از این آلات باشد، و از لطایف کلمه «يَتَّخِذُ» این است که در عرف اهل رادیو و نوار و امثال اینها گفته می شود: قرآن را بگیر، یا اخبار را بگیر، یا فلان شهر یا فلان مملکت را بگیر، که به همان لفظ گرفتن که معنای «اخذ» است گفته می شود و این نیز اعجاز دیگری از اعجاز کلامی آن حضرت است که از آن می توان تعبیر به اعجاز در اعجاز کرد.

چهارم: علاوه از گرفتن قرآن در سازها و نواها آن که خواننده آن نیز بر لحن های غنا و ترجیع صوت به انواع آوازهای غنا بخواند که خود خواندن غنا یکی از گناهان کبیره شمرده شده و بخصوص قرآن را به آواز غنا خواندن گناهش بزرگ تر است و عذاب آن شدیدتر است.

پنجم: خواندن قرآن بنحوی باید باشد که در خواننده و شنونده آنچنان تأثیر کند که در قلب آنها ایجاد ترس از خدا شود. حضرت می فرماید: در آن زمان خوانده می شود بدون ترس از خدا.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۳۰۵.

۲. منتهی الإرب، ج ۱ - ۲، ص ۵۱۴، ذیل ماده «ز م ر».

ششم آن که: قاری قرآن را خداوند اجر بسیار می دهد در آخرت، و اخبار بسیار و احادیث بی شمار در مدح قاری قرآن واقع و وارد شده. با چنین وصفی نسبت به این نحو اتخاذ و خواندن قرآن می فرماید: به قاری آن مزد داده نخواهد شد، بلکه خدا لعنت می کند چنین قاری قرآنی را.

هفتم: به وجد و طرب آمدن نفس های مردم آن زمان به خوشی آوازاها و خود را مشغول کردن به شنیدن صداهای غنا و لذت بردن روح حیوانی ایشان از این گونه آوازاهاست که نتیجه آن محروم شدن نفس ناطقه انسانی از لذت بردن از کلام رحمانی است بطوری که چنان مستغرق خواندن آوازاها تغنی و شنیدن آن می شوند که از لذت شیرینی کلمات الهیه محروم می مانند و این محرومی سبب می شود که از افاضاتی که به قاری قرآن می شود و ثواب های زیادی که در آن جهان به قاری قرآن داده می شود به هیچ وجه بهره مند نگردند.

هشتم: زیاد شدن ریختن خون ناحق و آدم کشی و ایجاد قلق و اضطراب در مردم آن زمان.

نهم: مطلق العنان و افسار گسیخته شدن عرب است. کنایه از این که خودسر و خودمختار شوند و از قید دین و دیانت و تابعیت شرع و قرآن بیرون روند و به جان همدیگر بیفتند و برادرکشی و جنایات و افساد^۱ در میان شان رایج و شایع شود، یا آن که پس از آن که به قید استعمار و استثمار کفار و خارجیین از دین اسلام درآمده باشند خود را از قید و بند آنها خارج کنند و بر آنها حمله نمایند. چنان که از بعضی از اخبار علائم مستفاد می شود و در این کتاب ذکر کرده خواهد شد.

دهم: زیاد شدن فسق و فجور بنحوی که روش حیوان صفتی و خوک طبیعتی و وحشی گری پیش گیرند، بطوری که مردها به مردها اکتفا کنند در فسق و فجور و زنها به زنها. یازدهم: گرفتن سازها و نوازاها را در میان خود و از آن لذت بردن و کسی که می تواند ایشان را منع کند منع نکند، بلکه به عمل ایشان راضی و خشنود باشد.

۱. افساد: فساد کردن.

دوازدهم آن که: این گرفتن سازها و آوازاها از گناهان کبیره خفیه‌ای است که خدا وعده عذاب به مرتکبین آنها داده.

سیزدهم آن که: کسانی که می‌دانند شیوع این عمل را در میانشان و می‌توانند ممانعت و جلوگیری کنند و نمی‌کنند، آنها هم در روز قیامت پشیمان خواهند شد و پیغمبر اکرم ﷺ از ایشان بیزار خواهد بود و مرتکبین هم به شفاعت پیغمبر نائل نخواهند شد.

چهاردهم آن که: در آن زمان زن‌ها برای خودشان اجتماع می‌کنند و مجلس‌ها می‌گیرند - همچنان که مردها برای خود مجلس‌ها گیرند.

پانزدهم: مجلس‌ها و دسته‌بندی و حزب‌بازی در میانشان آراسته و زیاد خواهد شد.

شانزدهم: زن‌های آن زمان مانند مردها در مجالس سخنرانی کنند.

هفدهم: اجتماعات زن‌ها برای لهو و لعب و شهوترانی‌ها باشد.

هیجدهم آن که: بروز و شیوع این اعمال در زن‌ها و از ایشان از عجایب آن زمان است.

نوزدهم: وظیفه اهل ایمان است در آن زمان که از ایشان دوری کنند و با ایشان خلطه

و آمیزش نکنند و بترسند از فتنه ایشان - یا بترسانند ایشان را - اگر می‌توانند برای خدا.

بیستم آن که: مرتکبین این اعمال جنگ‌کنندگان با خدا و رسول خدا و خدا و

رسول خدا از ایشان بیزارند.

دانسته باد تمام علاماتی که این حدیث متضمن آنهاست ظاهر شده است و چیزی

از آنها نمانده است که ظاهر نشده باشد، الا مطلق العنان شدن عرب‌ها و حمله به

غربی‌ها و شکست دادن ایشان را، و این علامت در سال قبل از ظهور و مقارن با ظهور

واقع خواهد شد و امید است به همین نزدیکی‌ها این علامت هم ظاهر و آشکار گردد.

حدیث نود و دوم

تفسیر علی بن ابراهیم قمی رضی الله عنه، طبع حاج میرزا محمود وزیر، صفحه ۶۲۷، سوره

محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾^۱ به سند خود از ابن عباس روایت کرده که

۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله. آیه ۱۸.

گفت: حج گزاردیم با پیغمبر ﷺ در سفر حجۃ الوداع. پس حضرت حلقه در کعبه را گرفته و رو کرد به جانب ما و فرمود:

ألا أخبركم بأشراط الساعة؟ وكان أدنى الناس يومئذٍ منه سلمان - رحمه الله -، فقال: بلى، يا رسول الله، فقال ﷺ: إن من أشراط القيامة إضاعة الصلوات واتباع الشهوات، والميل مع الأهواء، وتعظيم أصحاب المال، وبيع الدين بالدنيا. فعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء مما يرى من المنكر، فلا يستطيع أن يغيره.

قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إن عندها يليهم أمراء جور، ووزراء فسقة، وعرفاء ظلمة، وأمناء خونة، فقال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إن عندها يكون المنكر معروفاً والمعروف منكراً، ويؤتمن الخائن، ويخون الأمين، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق.

قال: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها إمارة النساء، ومشاورة الإماء، وقعود الصبيان على المنابر، ويكون الكذب طرفاً، والزكاة مغرماً، والفيء مغنماً، ويجفو الرجل والديه، ويبرّ صديقه، ويطلع الكوكب المذنب. قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده. وعندها تشارك المرأة زوجها في التجارة، ويكون المطر قيظاً، ويغيظ الكرام غيظاً، ويحتقر الرجل المعسر، فعندها تقارب الأسواق. إذ قال هذا: لم أبع شيئاً، قال هذا: لم أربح شيئاً. فلا ترى إلا ذاماً لله.

قال سلمان: وإن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: أي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها يليهم أقوام إن تكلموا قتلوهم، وإن سكتوا استباحوهم^۱، ليستأثروا^۲ بفيثهم، وليطون حرمتهم، وليسفكن دماءهم، ولتملأن قلوبهم دغلاً ورعباً، فلا تراهم إلا وجلين خائفين مرعوبين مرهوبين. قال سلمان: [و] إن هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي

۱. در مصدر: (استباحوا حقهم).

۲. در مصدر: (ليستأثرون أنفسهم).

بيده، يا سلمان. عندها يؤتى بشيء من المشرق وبشيء من المغرب يلوّن أمتي. فالويل لضعاء أمتي منهم، فالويل لهم من الله. لا يرحمون صغيراً، ولا يوقرون كبيراً، ولا يتجافون عن شيء^١. جثث الآدميين وقلوبهم قلوب الشياطين.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ويغار على الغلمان كما يغار على الجارية [في بيت أهلها]، ويشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، ويركبن ذوات الفروج السروج، فعليهم^٢ من أمتي لعنة الله. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. إنّ عندها تزخرف المساجد كما تزخرف البيع والكنائس، وتحلّى بالمصاحف^٣، وتطول المنارات، وتكثر الصفوف بقلوب متباغضة وألسن مختلفة.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها تحلّى ذكور أمتي بالذهب، ويلبسون الحرير والديباج، ويتخذون جلود النمر صفاقاً^٤. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها يظهر الربا، ويتعاملون بالعينة والرشا، ويوضع الدين، وترفع الدنيا. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يكسر الطلاق، فلا يقام لله حدّ، ولن يضرّوا الله شيئاً.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده. وعندها تظهر القينات والمعازف، ويليهم أشرار أمتي. قال سلمان: وإنّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يحجّ أغنياء أمتي للنزهة، ويحجّ أوساطها للتجارة، ويحجّ فقراؤهم للرياء والسمعة، ويكون أقواماً يتعلّمون القرآن ويتخذونها مزامير، ويكون أقواماً يتفقّهون لغير الله، ويكثر أولاد الزنا، يتغنّون بالقرآن، ويتهافتون بالدنيا.

١. در مصدر: (ولا يتجاوزون من مسيء).

٢. در مصدر: (فعلين).

٣. در مصدر: (وتحلّى المصاحف).

٤. در مصدر: (صفاقاً).

قال سلمان: إنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. ذلك إذا انتهك المحارم واكتسبت المآثم، وتسَلَّط الأشرار على الأخيار، ويفشو الكذب، وتظهر اللجاجة، وتغشو الفاقة، ويتباهون في اللباس، ويُمطَرون في غير أوان المطر، ويستحسنون الكوبة والمعازف، وينكرون الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حتَّى يكون المؤمن في ذلك الزمان أذلَّ من في الأُمَّة^١، ويُظهِر قَرَاؤهم وعبادهم في ما بينهم التلاوم، فأولئك يدعون في ملكوت السماوات الأرجاس الأنجاس.

قال سلمان: وإنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. فعندها لا يخشى الغنيّ إلاّ الفقر^٢، حتَّى إنَّ السائل يسأل في ما بين الجمعيتين، لا يصيب أحداً يضع في كفه شيئاً. قال سلمان: وإنَّ هذا لكائن، يا رسول الله؟ قال: إي والذي نفسي بيده، يا سلمان. وعندها يتكلّم الرُّويبِضة. قال سلمان: و ما الرُّويبِضة، يا رسول الله؟ فذاك أبي وأمي. قال: يتكلّم في أمر العامّة من لم يكن يتكلّم، فلم يلبثوا إلاّ قليلاً حتَّى تخور الأرض خورة، فلا يظنّ كلّ قوم إلاّ أنّها خارت في ناحيتهم، فيمكثون ما شاء الله، ثمّ يمكثون^٣ في مكثهم، فتلقّي لهم الأرض أفلاذ كبدها. قال: ذهب وفضّة، ثمّ أومي بيده إلى الأساطين وقال: مثل هذا، فيومئذٍ لا ينفع ذهب ولا فضّة. هذا معنى قوله: ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾^٤.

يعنى: آیا خبر ندهم شمارا به شرطهای قیامت صغرا؟ و نزدیک ترین مردم در آن روز به حضرتش سلمان بود که رحمت کند خدا او را، عرض کرد: چرا، یا رسول الله! پس فرمود: از شرطهای قیامت ضایع کردن نمازها و پیروی کردن از شهوتها و میلها

١. در مصدر: (أذلَّ من الأُمَّة).

٢. در مصدر: (لا يحضّ الغنيّ على الفقير).

٣. در مصدر: (يمكثون).

٤. تفسیر قمی، ج ٢، ص ٣٠٣-٣٠٧، ونیز ر. ک: مشارق أنوار اليقين، ص ١١٠-١١١؛ الدرّ المنثور، ج ٦، ص ٥٣؛ وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٢٧٦-٢٧٨، ح ٢٢؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ٣٠٥-٣٠٩، ح ٦؛ تفسیر صافی، ج ٥، ص ٢٤-٢٧، ذیل شماره ١٨ و ج ٦، ص ٤٧٥-٤٧٨؛ تفسیر نور الثقلين، ج ٥، ص ٣٤-٣٧، ح ٤٠؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ٣٩٦-٣٩٩؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٢١-١٢٣؛ تفسیر الميزان، ج ٥، ص ٣٩٤-٣٩٦.

و خواهش های نفسانی و بزرگ شمردن صاحبان مال و فروختن دین به دنیاست. پس در آن وقت آب کرده می شود دل مؤمن در درون او همچنان که آب کرده شود نمک در آب؛ از جهت آنچه که از منکرات و زشتی ها می بیند و نمی تواند تغییر دهد. سلمان گفت: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن کسی که جان من در دست قدرت اوست، ای سلمان!

بدرستی که در آن وقت والی و حاکم می شوند بر امت من فرمانفرمایان جور و وزیران فاسق و رئیس ها و کارگزارهای ستمکار و امین های خیانتکار. پس سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت منکر معروف و معروف منکر و خیانتکار امین و امین خیانتکار و راستگو دروغگو و دروغگو راستگو شوند.

عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت امارت و فرماندهی با زنان می شود و طرف مشورت در کارها کنیزان شوند و کودکان بر منابر و کرسی ها نشینند و دروغ گفتن خوش کلامی و زکات دادن ضرر، و حقوق خدا و رسول و امام و سادات را غنیمت خود شمردند و مرد به پدر و مادر خود جفا کند و بارفیکش نیکویی کند و ستاره دنباله دار ظاهر شود.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی، به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت مرد بازن خود شریک در تجارت شود و باران باریده نشود و صاحبان کرامت مغضوب اهل آن زمان واقع شوند مغضوب شدنی و مردمان تنگدست کوچک شمرده شوند. در آن زمان بازارها به همدیگر نزدیک شود. یکی به دیگری گوید که: چیزی نفروختم، و دیگری گوید: منفعت و سودی نبرده ام. پس نبینی آنها را مگر این که از خدا مذمت کنند.

سلمان عرض کرد که: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان حکومت کنند بر آنها

کسانی که اگر سخن گویند بکشند ایشان را، و اگر ساکت باشند ریشه آنها را بکنند و هر چه دارند از آنها بگیرند، و مستأثر و بیچاره شوند، و حرمت آنها را پامال کنند، و خون‌های آنها را بریزند، و دل‌های ایشان را پر از اضطراب و ترس کنند. پس نبینی ایشان را مگر هراسان و ترسناک و دهشت و وحشت زدگان. سلمان عرض کرد: یا رسول الله! اینها شدنی است؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من به دست اوست، ای سلمان! بدرستی که در آن زمان آورده می‌شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب که آلوده و متلّون کند امت مرا. پس وای بر ضعیفان امت من از ایشان! پس وای برای ایشان از خدا! رحم نمی‌کنند کوچک را و احترام نمی‌کنند بزرگان را و شانه تهی نمی‌کنند از هر گونه ستم و ظلمی. جثه‌های ایشان جثه آدمی است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین است.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان اکتفا می‌کنند مردها به مردها در فجور و زنها به زنها و غیرت کشیده شود بر سر پسران همچنان که غیرت کشیده شود بر دختر در خانه کسانش و شبیه گردند مردان به زنان و زنان به مردان و سوار شوند زنها بر زمین‌ها. پس بر ایشان است از امت من لعنت خدا. سلمان گفت: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان مسجدها زینت کرده شود همچنان که بیع و کلیساهای یهود و نصارا زینت کرده شود و قرآن‌ها و کتاب‌ها زینت کرده شود و مناره‌ها طولانی شود - و یا منبرها، بنا بر نسخه دیگر - و صف‌های جماعات زیاد شود با دل‌هایی که بغض و کینه یکدیگر را دارد و با زبان‌های مختلفه.

سلمان عرض کرد: آیا اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت زیور می‌کنند مردان امت من به طلا و می‌پوشند حریر و دیبا را و می‌گیرند پوست‌های پلنگ دباغی کرده نازک را. سلمان عرض کرد: آیا شدنی است اینها، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان

من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت ظاهر می شود ربا و معامله می کنند به سلف - یعنی: پیش فروش - و رشوه دادن، و دین پست و خوار شود و دنیا بالا رود.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان طلاق بسیار می شود و حدود خدا برپا نمی شود، و هرگز ضرر نمی رساند خدا را چیزی. سلمان گفت: آیا اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن وقت ظاهر می شود زن های مغنیه - یعنی: خواننده - و نوازنده و رقاصه و ساز و نوازهای کوچک و بزرگ گوناگون و آلات لهو، و حکومت می کنند و والی می شوند بر ایشان شریرترین امت من.

سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان حج می کنند ثروتمند های امت من برای گردش و تماشا و استراحت و میانه حال ها برای بازرگانی و تجارت، و حج می کنند فقرای ایشان برای نمایش دادن و گوشزد کردن، و یاد می گیرند گروهی قرآن را و آن را با سازها می گیرند، و گروهی فقه و احکام را یاد می گیرند برای غیر خدا، و زنازادگان بسیار می شوند، و مردم به روی دنیا می افتند - یعنی: همیشان مصروف دنیا و دنیاداری می شود. سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا اینها شدنی است؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و اینها وقتی است که حرمت ها هتک شود و گناهان کسب کرده شود و اشرار بر اخیار مسلط شوند و دروغ گفتن آشکار شود و خیانت ظاهر گردد و لجاجت در مردم زیاد شود و فقر و پریشانی در مردم فاش شود و مردم به لباس ها فخر کنند و باران در غیر وقت ببارد و نیکو یاد گیرند طبل و ساز زدن و نواختن را و انکار کنند امر به معروف و نهی از منکر را، تا این که مؤمن در آن زمان ذلیل تر و خوارتر کس باشد در میان امت، و در میان خوانندگان و عبادت کنندگان توبیخ و سرزنش زیاد شود. پس این جماعت در ملکوت آسمان ها نجاست ها و پلیدی ها خوانده شوند.

سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی

که جان من در دست اوست، ای سلمان! در چنین زمانی ثروتمند نترسد مگر از فقر، تا این اندازه که سائل در میان دو جمعه سؤال می‌کند و احدی چیزی در دست او نمی‌گذارد. سلمان عرض کرد: و اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: بلی به حق آن خدایی که جان من در دست اوست، ای سلمان! و در آن زمان سخن گوید رویضه. سلمان عرض کرد: رویضه چیست، یا رسول الله؟ پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: سخن می‌گوید در امر عامه مردم کسی که سابقه سخن گفتن نداشته - یعنی: شخص پست خسیس نالایق زمامدار امور عامه شود. پس بعد از آن درنگ نکنند مگر مدت کمی تا این که زمین فریاد کند فریاد کردنی - که یا مراد صدای خود زمین باشد، یا صدای به کار بردن اسلحه‌های جنگی در روی زمین، و صدای خود زمین اقرب است به قرینه آن که می‌فرماید: پس گمان نمی‌کند هر گروهی مگر این که چنان پندارند که صدا از ناحیه ایشان بلند شده. پس مکث می‌کنند در درنگ کردنشان. پس زمین پاره‌های جگر خود را - که طلا و نقره است - بیرون می‌اندازد. پس حضرت به دست خود اشاره فرمود به ستون‌ها و فرمود: مثل اینها - یعنی: در اثر صدای زمین و زلزله ستون‌های طلا و نقره ظاهر شود. پس در آن وقت نفع نمی‌دهد نه طلا و نه نقره. پس این است معنای گفته خدای تعالی: ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾.

مؤلف فقیر گوید: تمام این علاماتی که حضرت فرموده تا این زمان همه آنها ظاهر شده، مگر صدای زمین و ظاهر شدن ستون‌های طلا و نقره، و امید است بزودی آن هم ظاهر گردد - ان شاء الله تعالی.

حدیث نود و سوم

هفدهم بحار الأنوار، طبع امین الضرب، صفحه ۲۹، در باب وصایای پیغمبر ﷺ از کتاب مکارم الأخلاق طبرسی نقل فرموده. محل حاجت از آن آنچه مربوط به علائم آخر الزمان است این است که فرمود:

يابن مسعود، سیأتي من بعدي أقوام يأكلون طيب الطعام وألوانها، ويركبون الدواب، ويتزيئون بزينة المرأة لزوجها، و [يتبرجون] تبرج النساء، وزيهن مثل زي الملوك

الجبابة، وهم منافقو هذه الأمة في آخر الزمان. شاربون القهوات، لاعبون الكعاب، تاركون الجماعات، راقدون عن العتات، مفرتون في الغدوات. يقول الله تعالى: ﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا ۝١ 》.

يابن مسعود، مثلهم مثل الدقلى، زهرتها حسنة وطعمها مرّ، كلامهم الحكمة، وأعمالهم الداء، لا يقبل الدواء. ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۝٢ 》.

يابن مسعود، ما يعني من يتنم في الدنيا إذا أخلد في النار؟ ﴿ يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ۝٣ 》. يبنون الدور، ويشيدون القصور، ويزخرفون الساجد، وليست همّتهم إلا الدنيا. عاكفون عليها، معتمدون فيها. [آلهتهم بطونهم] قال الله تعالى: ﴿ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۝ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۝ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝٤ 》. قال الله تعالى: ﴿ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ ۝ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝٥ 》، وما هو إلا منافق جعل دينه هواه وإلهه بطنه. كل ما انتهى من الحلال والحرام لم يستنع منه. قال الله تعالى: ﴿ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ۝٦ 》.

يابن مسعود، محادثتهم^٧ نساؤهم، وشرفهم الدراهم والدنانير، وهمّتهم بطونهم. أولئك شرّ الأشرار، الفتنة منهم (معهم خ ل) وإليهم تعود.

يابن مسعود، قول الله تعالى: ﴿ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ۝ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ۝ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ۝٨ 》.

١. سورة مريم، آية ٥٩.

٢. سورة محمد، آية ٢٤.

٣. سورة روم، آية ٧.

٤. سورة شعراء، آية ١٢٩-١٣١.

٥. سورة جاثية، آية ٢٣.

٦. سورة رعد، آية ٢٦.

٧. در مصادر: (مخاربههم).

٨. سورة شعراء، آية ٢٠٥-٢٠٧.

يابن مسعود، أجسادهم لا تشيع، وقلوبهم لا تخشع.

يابن مسعود، الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء. فمن أدرك ذلك الزمان من أعقابكم، فلا تسلّموا في ناديم، ولا تشيعوا جنازهم، ولا تعودوا مرضاهم؛ فإنهم يستنون بستتكم، ويظهرون بدعواكم، ويخالفون أفعالكم، فيموتون على غير ملتكم. أولئك ليسوا مني ولا أنا منهم، فلا تخافن أحداً غير الله؛ فإن الله تعالى يقول: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^١ ويقول: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا﴾ إلى قوله: ﴿وَعَزَّكُم بِاللَّهِ الْعَزُورُ﴾ فالْيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا [مَا وَأَكُم النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَيَبْسُ الْمَصِيرُ]^٢.

يابن مسعود، عليهم لعنة الله مني ومن جميع المرسلين والملائكة المقربين، وعليهم غضب الله وسوء الحساب في الدنيا والآخرة، وقال الله تعالى: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ من بني إسرائيل إلى قوله تعالى: ﴿وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^٣.

يابن مسعود، [أولئك] يُظهِرُونَ الْحِرْصَ الْفَاحِشَ وَالْحَسَدَ الظَّاهِرَ، وَيَقْطَعُونَ الْأَرْحَامَ، وَيَزْهَدُونَ فِي الْخَيْرِ. قال الله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^٤.
يقول الله تعالى: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ [ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا] كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^٥.

يابن مسعود! يأتي على الناس زمان الصابر على دينه مثل القابض على الجمرة بكفه. يقول (يقوى خ ل) لذلك الزمان: إن كان [في ذلك الزمان] ذنباً، وإلا أكلته الذئاب.

١. سورة نساء، آية ٧٨.

٢. سورة حديد، آية ١٣-١٥.

٣. سورة مائدة، آية ٧٨-٨١.

٤. سورة رعد، آية ٢٥.

٥. سورة جمعه، آية ٥.

يابن مسعود، علماؤهم وفقهاؤهم خونة [فجرة]. ألا، إنهم فجرة أشرار خلق الله،
 و[كذلك] أتباعهم ومن يأتهم ويأخذ منهم ويحبهم ويجالسهم ويشاورهم أشرار خلق الله.
 يدخلهم نار جهنم. ﴿ صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ [فَهُمْ لَا يَزِجِعُونَ] ١ ﴾ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى
 وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبِكْمًا وَصُمًّا [مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا] ٢ ﴿ كُلَّمَا نَضِجَتْ
 جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ٣ ﴾
 ﴿ إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ ٤ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ٥ ﴾ ٤ ﴿ كُلَّمَا أَرَادُوا
 أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥ ﴾ ٥ ﴿ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا
 لَا يَسْمَعُونَ ٦ ﴾ ٦ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِي وَسُنَّتِي وَمِنَاجِي وَشِرَائِعِي. إنهم مني براء، وأنا
 منهم بريء.

يابن مسعود، لاتجالسوهم في الملاء، ولا تبايعوهم في الأسواق، ولا تهدوهم الطريق،
 ولا تسقوهم الماء. قال الله تعالى: ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ
 [فِيهَا] وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْحَسُونَ ٧ ﴾ الآية. يقول الله تعالى: ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزَنَ الدُّنْيَا نُوتِهِ مِنْهَا
 وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ٨ ﴾ ٨.

يابن مسعود، تمايلوا أمتي بينهم العداوة والبغضاء والجدال. أولئك أذلاء هذه الأمة
 في دنياهم، والذي بعثني بالحق ليخسفن الله بهم، ويمسخهم قردة وخنازير.
 قال: فبكى رسول الله ﷺ وبكىنا لبكائه وقلنا: يا رسول الله، ما يبكيك؟ قال: رحمة

١. سورة بقره، آية ١٨.

٢. سورة اسراء، آية ٩٧.

٣. سورة نساء، آية ٥٦.

٤. سورة ملك، آية ٧-٨.

٥. سورة حج، آية ٢٢.

٦. سورة انبياء، آية ١٠٠.

٧. سورة هود، آية ١٥.

٨. سورة شوري، آية ٢٠.

٩. در مصدر: (ما بلوا).

للأشقياء. يقول الله تعالى: ﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴾^١ - يعني: العلماء والفقهاء.

يابن مسعود، من تعلم العلم يريد به الدنيا وآثر عليه حب الدنيا وزينتها استوجب سخط الله عليه، وكان في الدرك الأسفل من النار مع اليهود والنصارى الذين نبذوا كتاب الله تعالى، [قال الله تعالى: ﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾^٢.
[يابن مسعود، من تعلم القرآن للدنيا وزينتها حرم الله عليه الجنة].

يابن مسعود، من تعلم العلم ولم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيامة أعمى، وما تعلم العلم رياءً وسمعة يريد به الدنيا إلا نزع الله بركته، وضيق عليه معيشته، ووكله الله إلى نفسه، ومن وكله الله إلى نفسه فقد هلك. قال الله تعالى: ﴿ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴾^٣.

يابن مسعود، فليكن جلساؤك الأبرار وإخوانك الأتقياء والزهاد؛ لأن الله تعالى قال في كتابه: ﴿ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴾^٤.

يابن مسعود، اعلم أنهم يرون المعروف منكراً والمنكر معروفاً، ففي ذلك يطبع الله على قلوبهم، فلا يكون فيهم الشاهد بالحق ولا القوامون بالقسط. قال الله تعالى: ﴿ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ﴾^٥.

يابن مسعود، يتفاضلون بأحسابهم وأموالهم. يقول الله تعالى: ﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴾^٦ (الخبر)^٧؛

١. سورة سبأ، آية ٥١.

٢. سورة بقره، آية ٨٩.

٣. سورة كهف، آية ١١٠.

٤. سورة الزخرف، آية ٦٧.

٥. سورة نساء، آية ١٣٥.

٦. سورة ليل، آية ١٩ - ٢١.

٧. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٩٦ - ١٠٠، ضمن حديث ١، نيز ر. ك: مكارم الأخلاق، ص ٤٤٩ - ٤٥١؛ وسائل

الشيعة، ج ١١، ص ٢٧٢، ح ١٣ و ج ١٧، ص ٣٠٧، ح ١؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٣١ - ١٣٣.

یعنی: زود باشد بیایند بعد از من گروه‌هایی که بخورند خوردنی‌های پاکیزه را با رنگ‌های گوناگون آن و سوار شوند مراکب جنبندگان را و زینت کنند بنحو زینت کردن زن‌ها برای شوهرهاشان و زینت خود را به مردم بنمایانند و زن‌ها هم زینت خود را به مردان بنمایند و زئی آنها مانند زئی پادشاهان ستمکار باشد و ایشان منافقین و دورویان و دوزبانان امت من‌اند در آخر زمان. می‌آشامند مشروبات مست‌کننده را. بازی می‌کنند با تخته‌های نرد و شطرنج و امثال آنها. ترک‌کنندگان اند جماعت‌ها را و از ثلث اول شب تجاوز کرده می‌خوابند و زیاده‌روی می‌کنند در خوابیدن صبح‌ها. خدای تعالی می‌فرماید: پس باقی می‌ماند بعد از ایشان باقی‌ماندگانی که ضایع می‌کنند نمازها را و پیروی می‌کنند شهوات نفسانیّه و خواهش‌های دل خود را. پس زود باشد که در گمراهی بیفتند.

ای پسر مسعود! مثل ایشان مانند خرزهره است که برگ‌های آن سبز و خرّم و گل‌های آن خوش‌منظره است و طعم آن تلخ است. سخنانشان حکمت است و کارهاشان دردی است که دوايي برای آن نیست. ﴿آیا نمی‌فهمند قرآن را یا بر دل‌های ایشان قفل‌ها زده شده﴾.

ای پسر مسعود! بی‌نیاز نمی‌شود کسی که متنعم در دنیا است، وقتی که جاویدان بماند در آتش. می‌دانند ظاهری از زندگانی دنیا را و ایشان از آخرت غافلان‌اند. خانه‌ها بنا می‌کنند و قصرها را محکم می‌سازند و مسجدها را زینت می‌کنند و نیست همی ایشان را مگر دنیا. خود را باز می‌دارند در دنیا. یعنی: فقط دنیا را جای زندگانی می‌دانند و بس. و اعتماد و تکیه‌گاه ایشان در دنیا است. خدایان آنها شکم‌های ایشان است.

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿برای خود می‌گیرید ساختمان‌هایی را که گویا همیشه در آنها جاوید می‌مانید. پس چون سخت‌گیری کنید، سخت‌گیری می‌کنید جبارانه در حالتی که جبر و ستم‌کنندگانید. پس بترسید از خدا و فرمانبرداری کنید مرا﴾.

خدا می‌فرماید: ﴿آیا پس دیده‌ای کسی خدای خود را هوا و خواهش خود گیرد؟ و خداوند هلاک کند او را بنا بر علمی که به حال او دارد و مهر می‌زند بر گوش و دل او﴾

تا آن جایی که می فرماید: ﴿ آیا متذکر نمی شوند؟ ﴾ و چنین کسی که خدای خود را هوای خود گیرد نیست مگر منافق. قرار می دهد دین خود را هوای خود و خدای خود را شکم خود، هر چه را می خواهد و میل دارد - از حلال، یا حرام - مانع او نمی شود. فرمود خدای تعالی: ﴿ شاد می شوند به زندگانی دنیا و نیست زندگانی دنیا در مقابل آخرت مگر چیز کمی ﴾.

ای پسر مسعود! حدیث کردنشان با زن هایشان است و شرافتشان نقره ها و طلاهایشان است و همّتشان شکم هایشان است. این گروه شریرترین شریرانند. فتنه از ایشان - یا با ایشان - است و برگشت فتنه هم به خود ایشان است.

ای پسر مسعود، فرموده خدای تعالی است: ﴿ آیا دانسته ای سال هایی آنها را بهره مند می کنیم؟ پس می آید ایشان را آنچه که وعده داده می شوند و بی نیاز نمی کند ایشان را آن متاع هایی که دارند ﴾.

ای پسر مسعود! جسدهاشان سیر نمی شود و دل هاشان نمی ترسد.

ای پسر مسعود، اسلام در اول غریب بود و زود باشد که برگردد به حالت غربت. پس بهشت طوبی مخصوص غریبان است. پس کسی که درک کند آن زمان را از پسینیان شما، پس سلام نکنید در مجلس هاشان و تشییع نکنید جنازه هاشان را و عیادت نکنید مریض هاشان را؛ زیرا که آنها به سنت من عمل می کنند و اظهار می کنند دعوی شما را - یعنی: اظهار مسلمانی می کنند و مخالفت می کنند کارهای شما را. پس می میرند بر غیر ملت شما. این گروه از من نیستند و من هم از ایشان نیستم. پس نترسید البته از کسی غیر از خدا؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید: ﴿ هر کجا باشید، می یابد شما را مرگ، هر چند در قلعه های محکم باشید ﴾ و می فرماید: ﴿ روزی که می گویند منافقین مردها و زن هاشان به آن کسانی که ایمان آورده اند: ببینید ما را ﴾، تا آن جایی که فرماید: ﴿ و فریب داد شما را به مخالفت امر خدا فریب دهنده. پس امروز از شما فدیة گرفته نمی شود و نه از آن کسانی که کافر شدند. جایگاه شما در آتش است که آن مولای شماست و بد جایگاهی است ﴾.

ای پسر مسعود! بر ایشان است لعنت خدا از من و از همه پیغمبران و فرستادگان خدا و فرشتگان مقرب و بر ایشان است غضب خدا و بدی حساب در دنیا و آخرت. و فرمود خدای تعالی: ﴿لعنت کرده شدند کسانی که کافر شدند از بنی اسرائیل﴾، تا قول خدای تعالی: ﴿ولکن بسیاری از ایشان فاسقان اند﴾.

ای پسر مسعود! آشکار می کنند حرص زیاد و حسد آشکار را و قطع می کنند رحم ها را و از خوبی کناره گیری کنند. خدای تعالی می فرماید: ﴿آن کسانی که می شکنند پیمان خدا را بعد از آن که پیمان بستند و قطع می کنند آنچه را که خدا امر فرموده است به وصل آن و فساد می کنند در روی زمین، این گروه مر ایشان راست لعنت خدا و از برای ایشان است بد خانه ای در آخرت﴾. می فرماید خدای تعالی: ﴿مثل آن کسانی که حمل کرده شده اند تورات را مانند خری است که بار او کتاب ها باشد﴾.

ای پسر مسعود! می آید بر مردم زمانی که صبر و شکیبایی کننده بر دینش مانند گیرنده آتش سرخ شده است در دست خود. می گوید - یا قوی است در آن زمان شخص :- اگر صفت گرگی در او باشد و اگر نه اهل آن زمان که مانند گرگان اند او را می خورند.

ای پسر مسعود! علما و فقهای ایشان در آن زمان خیانتکاران اند. آگاه باش که ایشان فاجرهایی هستند که بدترین خلق خدایند و کسی هم که به نزد آنها آید و از ایشان فراگیرد و آنها را دوست بدارد و با آنها بنشیند و با آنها مشورت کند بدترین خلق خدایند. داخل می کند خدا ایشان را در آتش جهنم. کران و گنگان و کوران اند. جای ایشان در جهنم است. ﴿هرچه آن آتش فرو نشیند، زیاد می کنیم آتش ایشان را. هرچند پخته شود پوست های ایشان، تبدیل می کنیم ایشان را پوست هایی غیر از آنها تا بچشند عذاب را، و چون در آتش انداخته شدند، می شنوند از برای آن صدایی مهیب و آن می جوشد و نزدیک است بریده شود از خشم. هرچه می خواهند بیرون روند از آتش، برگردانده می شوند در آن و گفته می شود به ایشان که: بچشید عذاب سوزاننده را. از برای ایشان است فریادها در آتش و حال آن که ایشان نمی شنوند آن﴾. اینها ادعا می کنند که آنها بر دین من و سنت من و روش من و شریعت های من اند. آنها از من بیزارند و من هم از آنها بیزارم.

ای پسر مسعود! مجالست مکن با ایشان در آشکارا و خرید و فروش با ایشان مکن در بازارها و راه را به ایشان نشان مده و آب به آنها نده. خدای تعالی می فرماید: ﴿کسی که می خواهد زندگانی دنیا و زینت آن را، تمام می دهیم به ایشان مزد اعمالشان را و کم داده نمی شوند در آن﴾، تا آخر آیه، و می فرماید خدای تعالی: ﴿کسی که می خواهد متاع دنیا را، می دهیم او را از آن و نیست برای او در آخرت بهره ای﴾.

ای پسر مسعود! علمای امت من در میانشان دشمنی و کینه تیزی و جدال واقع شود. این گروه راهنمایان امت اند در دنیاشان. قسم به آن خدایی که برانگیخت مرا به حق و راستی، هر آینه خدا ایشان را به زمین فرو برد و مسخ کند ایشان را به صورت بوزینه ها و خوک ها. گفت: پس گریه کرد رسول خدا ﷺ و ما هم به گریه او گریه کردیم و عرض کردیم: یا رسول الله! چه چیز تو را به گریه در آورد؟ فرمود: ترحم بر اشقیاء. پس می فرماید خدای تعالی: ﴿و اگر ببینی زمانی که به فزع در آیند که هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته می شوند از جایی نزدیک﴾ - یعنی: علما و فقها.

ای پسر مسعود! کسی که یاد بگیرد علم را و از آن اراده کند دنیا را و میل به آن کند برای محبت دنیا و زینت آن، مستوجب خشم و غضب خدا می شود بر او و می باشد در درکه^۱ پایین تر از آتش با یهود و نصارا؛ آنهایی که کتاب خدا را انداخته اند. فرمود خدای تعالی: ﴿پس چون آمد ایشان را چیزی که شناختند آن را، کافر شدند به آن. پس لعنت خدا بر کافران باد﴾.

ای پسر مسعود! کسی که یاد بگیرد علم را و عمل نکند به آنچه در آن است، خدا در روز قیامت او را کور محشور فرماید، و تعلیم نمی گیرد علم را برای نمایش دادن و گوشزد کردن که از آن اراده دنیا کند مگر این که خدا برکت را از او می گیرد و تنگ می گیرد بر او زندگانی او را و او را به خود وامی گذارد، پس هلاک می شود. فرمود خدای تعالی: ﴿پس کسی که امیدوار است ملاقات رحمت خدا را که پروردگار اوست، باید عمل شایسته کند و شریک و انباز بر خدای خود قرار ندهد احدی را﴾.

۱. درکه: ته، نشیب، طبقه و پله رو به سرازیری و نشیب، طبقه دوزخ.

ای پسر مسعود! پس باید همنشین های تو نیکان باشند و برادران تو پرهیزکاران و زهاد باشند؛ زیرا که خدای تعالی فرموده در کتاب خود که: ﴿دوستان در آن روز - یعنی: روز قیامت - بعضی از آنها دشمن بعض دیگرند مگر پرهیزکاران﴾.

ای پسر مسعود! بدان که ایشان می بینند معروف را منکر و منکر را معروف. پس در آن وقت مُهر می زند خدا بر دل هاشان. پس در میان ایشان گواهی دهنده به حق نیست و نیستند کسانی که به عدالت قیام کنند. خدا می فرماید: ﴿باشید قیام کنندگان به عدالت، گواهی دهندگان برای خدا، هرچند به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشانتان باشد﴾.

ای پسر مسعود! فضیلت و برتری می خواهند به نیکی ها و مال هاشان. خدای تعالی می فرماید: ﴿نیست برای احدی نعمتی که جزا داده شود مگر این که خالص برای پروردگار خود بدهد که بلندتر است شأن او از هر صاحب شأنی، و هرآینه زود باشد که خشنود شود خدا﴾.

مؤلف ناچیز گوید که: این حدیث شریف را تماماً مرحوم فیض کاشانی رحمته الله هم در کتاب وافی در مجلد سوم در کتاب روضه در باب «مواعظ النبوی»، صفحه ۵۹، نقل فرموده.^۱ علاماتی که در این خبر شریف ذکر شده همه آنها واقع شده الا مسخ شدن به صورت بوزینه ها و خوک ها که آن در زمان خیلی نزدیک ظهور واقع خواهد شد.

حدیث نود و چهارم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب «أمارات الساعة»، از ابن مسعود روایت کرده که گفت: گفتم به پیغمبر صلی الله علیه و آله که: یا رسول الله! آیا برای ساعت - یعنی: قیامت صغرا - علمی^۲ هست که به آن شناخته شود؟

قال: نعم، یابن مسعود. إنَّ للساعة أعلاماً وإنَّ للساعة أشرافاً. ألا، وإنَّ من أعلام الساعة وأشرافها أن يكون الولد غيظاً، وأن يكون المطر قيظاً، وأن تفيض الأشرار فيضاً.

۱. وافی، ج ۲۶، ص ۲۰۷-۲۱۱.

۲. علم: علامت، نشانه.

یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يؤتمن الخائن، وأن يخون الأمين.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تواصل الأطيّاق، وأن تقطع الأرحام.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يسودّ كلّ قبيلة منافقوها، وكلّ سوق فجّارها.

یابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تزخرف المحاريب، وأن تخرب القلوب.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكون المؤمن في القبيلة أذلّ من النّقد.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها ملك الصبيان وإمارة النساء (ومؤامرة النساء خ ل).

یابن مسعود، إنّ من أشراط الساعة وأعلامها أن يعمر خراب الدنيا، ويخرب عمرانها.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن تظهر المعازف والكبر وشرب الخمر.
 يابن مسعود، إنّ من أعلام الساعة وأشراتها أن يكثر أولاد الزنا.

قلت: يا أبا عبد الرحمن، وهم مسلمون؟ قال: نعم. قلت: أبا عبد الرحمن، والقرآن بين ظهرائيهم؟ قال: نعم. قلت: أبا عبد الرحمن، وأتى ذلك؟ قال: يأتي على الناس زمان يطلق الرجل المرأة طلاقها، فتقيم على طلاقها، فهما زانيان؛^۱

یعنی: فرمود: بلی، ای پسر مسعود! برای ساعت علامات و شروطی است. از علائم ساعت و شروط آن این است که پسر خشمناک بر پدر و مادر شود و زمستان باران نیارد. مانند تابستان باشد. و بسیار شوند اشرار بسیار شدند.
 ای پسر مسعود! از علامات و اشراط ساعت است که امین خیانتکار و خیانتکار امین شود.

ای پسر مسعود! از علامات و اشراط ساعت است که بیگانگان و دوران وصل به

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۲-۳۲۳، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ معجم کبیر، ج ۱۰، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۴-۲۲۵، ح ۳۸۴۹۵.

مسلمانان شوند - یا بیگانگان و دوران که نسبتی و خویشاوندی ندارند نزدیک شوند - و رجم‌ها قطع شود.

ای پسر مسعود! از نشانه‌ها و شرط‌های ساعت است که منافقین هر قبیله‌ای سیادت و ریاست و بزرگی کنند و فجّار بازاری بر اهل بازار ریاست کنند.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرط‌های آن است که محراب‌هاشان زینت کرده شود و دل‌هاشان خراب باشد.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرایط آن است که مؤمن در هر قبیله پست‌تر و خوارتر از هر پست و حقیری شود.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های ساعت و شرایط آن است که مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زنان به زنان.

ای پسر مسعود! از نشانه‌های آخرالزمان و شرط‌های آن است سلطنت بچه‌ها و فرمانفرمایی زنان.

ای پسر مسعود! از علائم و اشراط آخرالزمان است معمور و آباد شدن خرابه‌های جهان و خراب شدن آبادی‌های آن.

ای پسر مسعود! و از علائم و اشراط ساعت است ظاهر شدن سازها و نوازهای کوچک و بزرگ و آشامیدن مسکرات.

ای پسر مسعود! از نشانه‌ها و شرط‌های ساعت است که زیاد شوند زنازادگان.

(عتیّ سعدي که راوی حدیث است از ابن مسعود گوید:) گفتم: ابا عبدالرحمن! و

ایشان مسلمانان اند؟ گفتم: آری. گفتم: ابا عبدالرحمن! با این که قرآن در میانشان

است؟ گفتم: آری. گفتم: ابا عبدالرحمن! کی خواهد بود؟ گفتم: می‌آید بر مردم

زمانی که مرد طلاق می‌دهد زن خود را و پس از طلاق گفتن با او می‌ایستد و تا زمانی

که با هم اند زنا می‌کنند.

مؤلف ناچیز گوید: این علامات و شروط تماماً واقع شده و خصوصاً در این زمان

شدت دارد و خواهد داشت تا قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه.

حدیث نود و پنجم

جامع الأخبار، باب چهاردهم، فصل سی و چهارم در ملاحم، جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که گفت: حج کردم با پیغمبر خدا ﷺ در حجة الوداع. پس چون بجا آورد آنچه واجب شده بود بر او از حج، آمد که وداع کند کعبه را. پس گرفت حلقه در را و به آواز بلند ندا کرد که: ای گروه مردمان! پس اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند. پس فرمود:

اسمعوا، اِنِّي قَاتِلٌ مَا هُوَ بَعْدِي كَاتِنٌ، فَلْيَبْلُغْ شَاهِدِكُمْ غَائِبِكُمْ، ثُمَّ بَكِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَكَى النَّاسُ لِبَكَائِهِ أَجْمَعُونَ (أَجْمَعِينَ خ ل). فَلَمَّا سَكَتَ مِنْ بَكَائِهِ قَالَ: اعْلَمُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - أَنَّ مِثْلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَمِثْلِ وَرَقٍ لَا شَوْكَ فِيهِ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ يَأْتِي مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ شَوْكٌ وَوَرَقٌ إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ، ثُمَّ يَأْتِي مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ شَوْكٌ لَا وَرَقَ فِيهِ، حَتَّى لَا يَرَى فِيهِ إِلَّا سُلْطَانَ جَائِرٍ، أَوْ غَنِيَّ بَخِيلٍ، أَوْ عَالِمٌ رَاغِبٌ فِي الْمَالِ، أَوْ فَقِيرٌ كَذَّابٌ، أَوْ شَيْخٌ فَاجِرٌ، أَوْ صَبِيٌّ وَقِحٌ، أَوْ امْرَأَةٌ رَعْنَاءٌ.

ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي أَمْتِي يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِذَا قَلَّتْ عِلْمَاؤُكُمْ، وَذَهَبَتْ قَرَأَاؤُكُمْ، وَقَطَعَتْ زَكَاتُكُمْ، وَأَظْهَرْتُمْ مَنَكَرَاتِكُمْ، وَعَلَتْ أَصْوَاتُكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ، وَجَعَلْتُمُ الدُّنْيَا فَوْقَ رُؤُوسِكُمْ، وَالْعِلْمَ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَالْكَذْبَ حَدِيثِكُمْ، وَالْغِيْبَةَ فَكَهْتِكُمْ، وَالْحَرَامَ غَنِيْمَتِكُمْ، وَلَا يَرْحَمُ كَبِيرِكُمْ صَغِيرِكُمْ، وَلَا يُوقِّرُ صَغِيرِكُمْ كَبِيرِكُمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْزِلُ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ، وَيَجْعَلُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ، وَبَقِي الدِّينَ بَيْنَكُمْ لَفْظًا بِالسَّنْتِكُمْ.

فَإِذَا رَأَيْتُمْ (أَوْ تَيْتُمْ خ ل) هَذِهِ الْخِصَالَ تَوَقَّعْ (تَوَقَّعُوا خ ل) الرِّيحَ الْحَمْرَاءَ أَوْ مَسْخًا أَوْ قَذْفًا بِالْحِجَارَةِ، وَتَصَدِّقْ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -: ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

۱. در بحار: (أخبرنا).

۲. در بحار: (وقطعتم).

انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿١﴾

فقام إليه جماعة من الصحابة، فقالوا: يا رسول الله، أخبرنا متى يكون ذلك؟ فقال ﷺ: عند تأخير الصلوات، واتباع الشهوات، وشرب القهوات، وشم الآباء والأمهات، حتى يرون الحرام مغنماً والزكاة مغرمًا، وأطاع الرجل زوجته، وجفا جاره، وقطع رحمه، وذهبت رحمة الأكابر، وقلَّ حياء الأصغر، وشيدوا البنيان، وظلموا العبيد والإماء، وشهدوا بالهوى، وحكموا بالجور، ويسبَّ الرجل أباه، ويحسد الرجل أخاه، ويعامل الشركاء بالخيانة، وقلَّ الوفاء، وشاع الزنا، وتزيّن الرجال بثياب النساء والنساء بثياب الرجال، وسلبت (ذهبت خل) عنهن قناع الحياء، ودبَّ الكبر في القلوب كدبيب السم في الأبدان، وقلَّ المعروف، وظهرت الجرائم، وهونت العظام، وطلبوا المدح بالمال، وأنفقوا المال بالغناء، وشغلوا بالدنيا عن الآخرة، وقلَّ الورع، وكثر الطمع والهرج والمرج، وأصبح المؤمن ذليلاً والمنافق عزيزاً. مساجدهم معمورة بالأذان، وقلوبهم خالية من الإيمان بما استخفوا بالقرآن، وبلغ المؤمن عنهم بكلّ هوان.

فعند ذلك ترى وجوههم وجود الآدميين وقلوبهم قلوب الشياطين. كلامهم أحلى من العسل، وقلوبهم أمرّ من الحنظل، فهم ذئاب وعليهم ثياب. ما من يوم إلا يقول الله - تبارك وتعالى -: أفبي تفترون، أم عليّ تجأرون؟ ﴿٢﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿٣﴾

فوعزّتي وجلالي، لولا من يعبدوني مخلصاً ما أمهلت من يعصيني طرفة عين، ولولا ورع الورعين من عبادي لما أنزلت من السماء قطرة ولا أنبتُ ورقة خضراء. فوا عجباً لقوم آلهتهم أموالهم، وطالت آمالهم، وقصرت آجالهم، ويطمعون مجاورة مولاهم، ولا يصلون إلى ذلك إلا بالعمل (ولا يتمّ العمل إلا بالعقل)؛^٤

١. سورة انعام، آية ٦٥.

٢. سورة مؤمنون، آية ١١٥.

٣. در بحار: (تجترؤون).

٤. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ٣٩٥-٣٩٧، ح ١١٠٠، ونيزر. ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٦٢-٢٦٤، ح ١٤٨؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ١١٩-١٢١.

یعنی: بشنوید. من گوینده‌ام آنچه را که بعد از من واقع شود. پس باید حاضر شما به غایب شما برساند. پس گریه کرد رسول خدا ﷺ تا این که همه حاضرین به گریه حضرت گریستند. پس چون از گریه خود ساکت شد، فرمود: بدانید رحمت کند خدا شما را! بدرستی که مثل شما در این روز مانند برگی است که خاری نداشته باشد تا صد و چهل سال. پس بعد از آن خار و برگ با هم است تا دویست سال. پس می آید بعد از آن خار تنها که هیچ برگی در آن نباشد، تا دیده نشود در آن مگر پادشاه جابر - یا جور کننده -، یا ثروتمند بخیل، یا عالمی که راغب در مال باشد، یا محتاج بسیار دروغگو، یا پیر مرد فجور کننده، یا کودک بی شرم، یا زن ناز و غمزه دار.

پس گریه کرد رسول خدا ﷺ، پس برخاست به سوی او سلمان فارسی، پس عرض کرد: یا رسول الله! خبر ده مرا که چه وقت می باشد اینها؟ فرمود: ای سلمان! وقتی که کم شدند دانشمندان شما و رفتند خوانندگان شما و بریده شد زکات دادن شما و آشکار کردید کارهای زشت را و صداهای شما در مسجدهاتان بلند شد و دنیا را بالای سرهای خود قرار دادید و علم را زیر پاهای خود گذارید و دروغ گفتن تازه شما شد و عیبگویی در عقب سر همدیگر کردن سبب لذت بردن و خوش طبعی شما شد و حرام خوردن غنیمت شما شد و رحم نکرد بزرگ شما بر کوچک شما و احترام نکرد کوچک شما بزرگ شما را، در آن وقت نازل می شود بر شما لعنت و شدت و سختی شما در خود شما قرار داده خواهد شد و از دین لفظی در میان شما باقی خواهد ماند به زبان هاتان. پس چون دیدید این خصلت‌ها را، انتظار بکشید باد سرخ یا مسخ شدن یا باریدن سنگ را، و تصدیق آنها در کتاب خدای - عز و جل - است که فرموده: ﴿بگو اوست توانا بر این که برانگیزاند بر شما عذابی را از بالای سرهای شما یا از زیر پاهای شما، یا بپوشاند شما را لباس تفرقه و دسته‌دسته و حزب‌حزب شدن و بچشاند بعضی از شما را سختی از بعضی دیگر شما. نظر و فکر کن که چگونه می گردانیم نشانه‌ها را. امید است که ایشان بفهمند﴾.

پس برخاستند به سوی او جمعی از اصحاب و عرض کردند: یا رسول الله! خبر ده

ما را، کی می باشد اینها؟ پس فرمود: وقت عقب انداختن نمازها از وقت آن و پیروی کردن شهوت ها و آشامیدن مسکرات و دشنام دادن به پدران و مادران تا این که حرام را برای خود غنیمت دانند و زکات دادن را ضرر پندارند و اطاعت کند مرد زن خود را و با همسایه خود جفا کند و رجم خود را قطع کند و رحم از دل بزرگان برود و حیای کوچک ها کم شود و بناها را محکم بسازند و ظلم در حق غلامان و کنیزان کنند و به خواهش دل ها گواهی دهند و از روی جور و ستم حکم کنند و دشنام دهد مرد پدر خود را و حسد برد مرد از برادر خود و شریک ها در معامله به همدیگر خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شایع شود و مردها به لباس زن ها زینت کنند و زن ها لباس مردها پوشند و از زن ها مقنعه حیا برداشته و کنده شود و به جنبش آید تکبر در دل ها مانند به جنبش آمدن سم در بدن ها و کارهای خوب کم شود و جریمه ها گرفتن آشکار شود و کارهای بزرگ آسان شود و طلب مدح به دادن مال کنند و مال را برای غنا و آوازه خوانی صرف کنند و به مشغول شدن به دنیا از آخرت بازمانند و پرهیزکاری کم شود و طمع زیاد شود و آدم کشتن بناحق و قلق و اضطراب در مردم زیاد شود و مؤمن صبح کند در حالتی که ذلیل و خوار باشد و منافق عزیز و غالب باشد. مسجدها شان به اذان آباد باشد و دل هاشان از ایمان خالی باشد بواسطه استخفاف کردنشان به قرآن، و مؤمن از ایشان همه جور خواری بیند.

در چنین زمانی روهاشان روی آدمیان است و دل هاشان دل های شیاطین. سخنانشان از عسل شیرین تر و دل هاشان از حنظل تلخ تر است. پس ایشان گرگ هایی باشند در لباس آدمی. نمی گذرد روزی مگر این که خدای - تبارک و تعالی - می فرماید: ﴿ آیا پس به من دروغ می بندید، یا بر من جرأت می کنید؟ آیا پس گمان کرده اید که ما شما را برای بازیگری آفریده ایم و بدرستی که شما به سوی ما بازگشت نمی کنید؟ ﴾

قسم به عزت و جلال خودم که اگر نبودند کسانی که مرا از روی خلوص بندگی کنند، مهلت نمی دادم به کسانی که نافرمانی مرا کنند بقدر یک چشم به هم زدنی، و اگر نبود پرهیزکاران از بندگان من، هرآینه قطره بارانی از جهت بالا

بر ایشان نمی بارانیدم و برگ سبزی برایشان نمی رویندم. پس چقدر عجب است بر گروهی که خداهایشان مال هایشان است و آرزوهایشان دراز و عمرهاشان کوتاه است و با این حالها طمع دارند که در جوار مولایشان باشند و حال آن که به این نمی رسند مگر به کار کردن و کار کردن هم تمام نمی شود مگر به خرده مندی و عاقل بودن. مؤلف ناچیز گوید: تمام این علامات ظاهر شده مگر باد سرخ هلاک کننده و مسخ و قذف.

حدیث نود و ششم

جامع الأخبار، در همان باب و همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِنَّ فِي الْعَشْرَةِ بَعْدَ سِتِّمِائَةِ الْخُرُوجِ وَالْقَتْلِ وَتَمْتَلِي الْأَرْضُ ظُلْمًا وَجورًا، وَفِي الْعَشْرِينَ بَعْدَهَا يَقَعُ مَوْتُ الْعُلَمَاءِ. لَا يَبْقَى الرَّجُلُ (بَعْدَ الرَّجُلِ خ ل)، وَفِي الثَّلَاثِينَ يَنْقُصُ النِّيلُ وَالْفِرَاتُ حَتَّى لَا يَزْرَعُ النَّاسُ عَلَى شَطْهُمَا^۱، وَفِي الْأَرْبَعِينَ بَعْدَهَا تَمُطِرُ السَّمَاءُ الْحِجْرَ كَأَمْثَالِ الْبَيْضِ فَهَلِكُ الْبَهَائِمِ فِيهَا، وَفِي الْخَمْسِينَ بَعْدَهَا يَسْلُطُ عَلَيْهِمُ السَّبَاعُ، وَفِي السِّتِّينَ تَنْكَسِفُ الشَّمْسُ، فَيَمُوتُ نِصْفُ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ، وَفِي السَّبْعِينَ بَعْدَهَا لَا يُولِدُ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِ، وَفِي الثَّمَانِينَ بَعْدَهَا تَصِيرُ النِّسَاءُ كَالْبُهَمِ، وَفِي التَّسْعِينَ بَعْدَهَا تَخْرُجُ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا آدَمَ وَخَاتَمُ سَلِيمَانَ، وَفِي التَّسْعِمِائَةِ^۲ تَطْلُعُ الشَّمْسُ سُودَاءَ مَظْلَمَةٍ، وَلَا تَسْأَلُوا عَمَّا وَّرَاءَهَا؛^۳** یعنی: بدرستی که در ده سال بعد از ششصد بیرون آمدنی و کشتنی است که زمین پر شود از ظلم و جور، و در بیست سال بعد از آن واقع می شود مرگ در علما که باقی نمی ماند مردی (بعد از مردی خ ل)، و در سی کم می شود آب رود نیل و فرات تا این که زراعت نشود بر شط آن دو نهر، و در چهل بعد از آن سنگ از آسمان بارد مانند تخم مرغ، پس هلاک می شوند حیوانات در آن، و در پنجاه بعد از آن مسلط شود بر ایشان جانورهای درنده و در شصت بعد از آن می گیرد آفتاب، پس نصف جن و انس می میرند،

۱. در مصدر: (حتی یرزع الناس شطهما).

۲. در مصدر: (وفي السبعمائة).

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۹۷، ح ۱۱۰۱.

و در هفتاد بعد از آن زاییده نشود مؤمنی از مؤمنی، و در هشتاد بعد از آن زن‌ها مانند چهار پایان شوند، و در نود بعد از آن دایة الارض بیرون آید که با اوست عصای موسی و خاتم سلیمان، و در نهصد آفتاب طالع شود سیاه و تاریک کننده، و از بعد از آن نپرسید.

حدیث نود و هفتم

جامع الأخبار، در همان باب و همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 في سنة ثمانين وسبعمائة^۱ تظهر امرأة يقال لها سعيدة، مع لحية وسبال مثل الرجال من باتي الصعيد، وفي ألف ومائتين عنان تسير إلى العراق^۲، وهذه قصة طويلة عظيمة ما ذكرتها، وفي سنة سبع [وثمانين وستمائة يظهر من الروم رجل يقال له المزيد، في سبعمائة قنطارية - وهي] [علم على كل علم قنطارية صليب، تحت كل صليب ألف فارس إفرنجي ونصراني، وهذه قصة عظيمة طويلة، وفي زمانه يخرج إليهم رجل في مكة يقال له سفيان بن حرب].

وفي خبر آخر: من وقت خروجه إلى ظهور قائم آل محمد ﷺ ثمان أشهر لا يكون زيادة يوم ولا نقصان^۳؛

مؤلف حقیر گوید: چون متن حدیث تزلزل داشت و خالی از استیحاش نبود و بعلاوه نسخه آن مغلوط بود و نسخه دیگری که با این نسخه موافق باشد و این خبر در او باشد در دسترس داعی نبود، لذا از ترجمه آن صرف نظر نمودم.

چون نسخه‌های کتاب جامع الأخبار مختلف به نظر رسیده و نگارنده سه نسخه این کتاب را دارم که استنساخ یکی از آن در تاریخ سوم ربیع‌الثانی سال یک هزار و هفتاد و یک هجری قمری نوشته شده و آن را مبوب بر هفده باب و هر بابی را دارای فصولی نموده و مفتوح آن بعد از بسمله چنین نوشته است: الحمد لله الذي خلق السماوات

۱. در مصدر: (ثمانين وستمائة).

۲. در مصدر: (تأتي من الصعيد في مائتي ألف عنان، وتسير إلى العراق).

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۹۷-۳۹۸، ح ۱۱۰۲.

والأرض، وجعل الظلمات والنور، وخلق الإنسان من صلصال كالفخار، وخلق الجن من نار، تا آخر خطبه که تفاوت زیادی دارد با نسخه دیگر، تامی رساند کلام را به این جمله که: سَمِيَتْهُ بَضِيَاءُ الْقُلُوبِ، وَرَتَّبَتْهُ عَلَى مَقْدَمَةِ وَسْبَعَةِ عَشْرَ بَاباً وَخَاتَمَةَ.

و نسخه دیگر تاریخ کتابت آن شعبان یک هزار و صد و هفتاد هجری بوده و آن را مشتمل نموده بر چهارده باب و هر بابی دارای فصولی است و مفتوح آن بعد از بسمله این است: الحمد لله الأول بلا أول كان قبله، والآخر بلا آخر يكون بعده، و دبیاجه آن مغایرت زیادی دارد و در ضمن آن گفته است که: سَمِيَتْهُ بَكْتَابِ جَامِعِ الْأَخْبَارِ.

و نسخه دیگر چاپی طبع تبریز توأم با کتاب مصباح الشریعة منسوب به حضرت صادق علیه السلام که در سال یک هزار و سیصد و شانزده قمری طبع شده و آن کتاب مبوب نیست و مشتمل بر یکصد و چهل و دو فصل است و در دبیاجه اسم کتاب را ذکر نکرده.

به هر تقدیر هر سه نسخه با هم در موارد عدیده مخالفت و بعضی بر بعض دیگر اضافات دارد و بعضی در ترتیب ابواب و فصول مخالف یکدیگر است، ولی قدر مسلم آن است که مؤلف هر سه نسخه یک نفر بوده و در نسخه اول بعضی از ابواب اضافاتی دارد و نسخه دوم باب ملاحم را اضافه دارد که دو حدیث قبل از آن نقل شد. و اطاله کلام در این مقام برای این است که اگر این دو حدیث در بعضی از نسخ جامع الأخبار دیده نشد، حمل بر جعل نکنند و در مقام تخطئه و انکار بر نیایند، والله الهادی إلى طریق الصواب. عصمنا الله وإياكم عن الخطأ والزلل، بجاه محمد وآل محمد.

حدیث نود و هشتم

جامع الأخبار، در فصل «ذکر زمان سوء» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الادمیین، وقلوبهم قلوب الشیاطین، کأمثال الذئاب الضرار، سقاکون للدماء، لایتناهون عن منکر فعلوه. إن تابعتهم ارتابوک، وإن

۱. در مصدر: (الضواری).

حدّتهم كذبوك، وإن تواريت عنهم اغتابوك، والسنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، والحليم بينهم غادر، والغادر بينهم حليم، والمؤمن في ما بينهم مستضعف، والفاسق في ما بينهم مشرف. صبيانهم عارم، ونساؤهم شاطر، وشيخهم لا يأمر بالمعروف ولا ينهى عن المنكر. الالتجاء إليهم خزي، والاعتزاز بهم ذلّ، وطلب ما في أيديهم فقر. عند ذلك يحرمهم الله تعالى قطر السماء في أوانه و ينزله في غير أوانه، ويسلّط عليهم شرارهم، فيسومونهم سوء العذاب. يذبّحون أبناءهم، ويستحيون نساءهم، فيدعو خيارهم فلا يستجاب لهم؛^۱

یعنی: می آید بر مردم زمانی که روهایشان روهای آدمیان است و دل هاشان دل های شیاطین است - مانند گرگ های ضرر زننده درنده. ریزندگان خون هاینده. باز داشته نمی شوند از کارهای زشتی که می کنند. اگر متابعت کنی ایشان را به شک می افتند از تو، و اگر حدیث کنی ایشان را تکذیب کنند تو را، و اگر پنهان شوی ایشان عیبگویی کنند تو را. سنت در میانشان بدعت و بدعت در میانشان سنت باشد، و بردبار در میانشان فریبنده و فریبنده در میانشان بردبار باشد. مؤمن در میانشان ضعیف و ناتوان و فاسق در میانشان شرافتمند باشد. کودکانشان باناز و غمزه و زنانشان شوخ و بی باک و از خبائث خود مردم را عاجز کنند و پیر مردهاشان امر به معروف و نهی از منکر نکنند. پناهنده شدن به ایشان ذلّت و خواری و عزّت خواستن از ایشان ذلّت است و چیزی از ایشان خواستن گدایی و مذلّت است. پس در چنین زمانی محروم می کند [خدا] ایشان را از بارانیدن باران به وقت خود از برایشان و می باراند در غیر وقت خود و مسلّط می گرداند بر ایشان بدترین ایشان را و تکلیف می کنند ایشان را به شکنجه های بد و سر می برند پسران ایشان را و زنده می گذارند زن هایشان را. پس نیکانشان دعا کنند و برایشان اجابت نشود. بیشتر این علامات ظاهر شده.

۱. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار): ص ۳۵۵، ح ۹۹۲، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳، ح ۱۱.

حدیث نود و نهم

جامع الأخبار، در همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
 یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم، ونساؤهم قبلتهم، ودنانیرهم دینهم، وشرفهم
 متاعهم. لا یبقی من الإیمان إلا اسمه، ولا من الإسلام إلا رسمه، ولا من القرآن إلا
 درسه. مساجدهم معمورة، وقلوبهم خراب عن الهدی. علماؤهم شرّ خلق الله علی وجه
 الأرض. حینئذٍ ابتلاهم الله بأربع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من
 الولاة والحکام.

فتعجب الصحابة وقالوا: یا رسول الله، أ یعبدون الأصنام؟ قال: نعم، کلّ درهم
 عندهم صنم؛^۱

یعنی: می آید بر مردم زمانی که شکم هایشان خدایانشان است - یعنی: شکم پرست اند،
 و زن هایشان محلّ توجه و قبله ایشان است.

(در توجیه آن احتمالاتی است:

یکی آن که: همشان مصروف شهوترانی بازنانشان باشد.

دوم آن که: طرف مشورتشان زنهای ایشان باشد و بدون مشورت و امر و دستور
 زنانشان کاری نکنند و مطیع و منقاد ایشان باشند.

سوم آن که: هر کجا می روند، زنها را پیش روی خود قرار دهند - یعنی: زنها از
 جلو و مردها به دنبال سر ایشان باشند.

چهارم آن که: برای پیشروی کارهایشان و زمام کاری به دست گرفتن زنهایشان را
 واسطه بین خود و طرف قرار دهند).

و دینارها - یعنی: طلا و نقره هایشان - دینشان باشد - یعنی: برای تحصیل طلا و نقره
 از دین و احکام دین صرف نظر کنند و شرف خود را به متاع دنیوی که دارند بدانند، نه
 به ایمان و علم و کمال و فضل و هنر.

۱. معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار): ص ۳۵۵-۳۵۶، ح ۹۹۳، و نیز ر.ک: کنز العمال، ج ۱۱،
 ص ۱۹۲، ح ۳۱۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳، ضمن حدیث ۱۱؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۳۲۷۰.

شال پشمین اگر ملک پوشد
پیش چشم جهانیان خوار است
جُلّ سرخی اگر خری پوشد
السلام السلام در کار است

باقی نمی ماند از ایمان مگر اسمی و نه از اسلام مگر رسمی و نه از قرآن مگر درسی - یا کهنه شدنی . مسجدها شان آباد باشد ، ولی دل هاشان از هدایت خراب باشد . دانشمندان و علمایشان بدترین خلق خدا باشند در روی زمین . در این حال مبتلا می کند خدا ایشان را به چهار خصلت : ستمگری ، و جور سلطان ، و قحط و تنگ شدن زمان ، و ظلم اولیای امور و حکام جور .
پس اصحاب تعجب کردند و عرض کردند : یا رسول الله ! آیا می پرستند بت ها را ؟
فرمود : آری . هر درهمی در نزد ایشان بتی است .

حدیث صدم

جامع الأخبار ، در همان فصل از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود :
يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَسٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ يَقْعُدُونَ فِيهَا حَلَقًا . ذَكَرَهُمُ الدُّنْيَا وَحَبَّ الدُّنْيَا . لَا تَجَالِسُوهُمْ ؛ فَلَيْسَ لَهِمْ حَاجَةٌ ؛
یعنی : می آیند در آخر الزمان مردمانی از امت من . می آیند در مسجدها می نشینند حلقه حلقه و ذکر ایشان دنیا و محبت دنیا است . با ایشان ننشینید . از برای خدا به ایشان حاجتی نیست .

۱. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار) : ص ۱۹۷ ح ۴۳۵ و ص ۳۵۶ ح ۹۹۴ ، و نیز ر. ک : معجم كبير طبرانی ، ج ۱۰ ، ص ۱۹۸ - ۱۹۹ ح ۱۰۴۵۲ ؛ تفسير فخر رازی ، ج ۴ ، ص ۱۵ و ۱۶ ؛ تفسير قرطبي ، ج ۱۲ ، ص ۲۷۷ ؛ تخریج الأحادیث والآثار ، ج ۲ ، ص ۵۶ - ۵۷ ؛ مجمع الزوائد ، ج ۲ ، ص ۲۴ ؛ كنز العمال ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۵ ح ۲۹۰۸۵ - ۲۹۰۸۷ و ج ۱۱ ، ص ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۴ ؛ وسائل الشيعة ، ج ۳ ، ص ۴۹۳ ، ح ۶۲۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۰ ، ص ۳۶۸ - ۳۶۹ ، ح ۲۷ .

حدیث صد و یکم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 سیأتي زمان على أمتي يقرّون من العلماء كما يقرّ الغنم من الذئب. ابتلاهم الله بثلاثة
 أشياء. الأوّل: يرفع البركة من أموالهم، والثاني: يسلط عليهم سلطاناً جائراً، والثالث:
 يخرجون من الدنيا بلا إيمان؛^۱

یعنی: زود باشد زمانی بر امت من بیاید که فرار کنند اهل آن زمان از علما همچنان
 که گوسفند از گرگ فرار کند. مبتلا می گرداند خدا ایشان را به سه چیز:
 اوّل: برکت را از مالشان برمی دارد.
 دوم: مسلط می کند بر ایشان پادشاه ستمکاری را.
 سوم: بیرون روند از دنیا بی ایمان.

حدیث صد و دوم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 يأتي على الناس زمان الصابر على دينه كالقابض على الجمره؛^۲
 یعنی: می آید بر مردمان زمانی که صبر کننده بر دین خود مانند کسی است که آتش
 سرخ شده را در دست خود گیرد.
 کنایه از سختی زمان است.

۱. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۵۶، ح ۹۹۵، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳-۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

۲. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۳۵۶، ح ۹۹۶، ونیز ر.ک: سنن ترمذی، ص ۳۵۹، ح ۲۳۶۱؛ امالی شیخ طوسی، ص ۴۸۵، ح ۱۰۶۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۶، ضمن حدیث ۸۶۹۲؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۷۵۹، ح ۹۹۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۱، ح ۳۸۴۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱ و ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۹ و ج ۷۴، ص ۹۸، ضمن حدیث ۱؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۲۹۶.

حدیث صد و سوم

جامع الأخبار، در همان فصل از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يأتي زمان على أمتي أمراؤهم يکونون على الجور، وعلماؤهم على الطمع، وعبادهم على الرئاء، وتجارهم على أكل الربا، ونساؤهم على زينة الدنيا، وغلماهم في التزويج. فعند ذلك كساد أمتي كساد الأسواق، وليس فيها مستقيم. أمواتهم آيسون في قبورهم من خيرهم، ولا يعينون^۱ الأخيار فيهم. فعند ذلك الزمان الهرب خير من القيام^۲؛

یعنی: می آید زمانی بر امت من که فرمانفرمایانشان قیام بر جور و ستم کنند و علمای ایشان طمعکار باشند و عبادت کنندگانشان به ریا و نمایش دادن بندگی کنند و بازرگانانشان به خوردن ربا کسب کنند و زن هاشان به زینت دنیا مشغول باشند و پسرانشان تزویج را پیشه کنند. پس در چنین زمانی کسادى امت من مانند کسادى بازار هاشان باشد که در بازارها مستقیم نیستند. مرده های ایشان در قبر هاشان از خیر ایشان ناامید شوند و زندگان به نیکان خود اعانت و کمک نمی کنند. پس در چنین زمانی فرار کردن از ایشان بهتر است از ایستادن در میانشان.

حدیث صد و چهارم

جامع الأخبار، در همان فصل نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سيأتي زمان على أمتي لا يعرفون العلماء إلا بثوب حسن، ولا يعرفون القرآن إلا بصوت حسن، ولا يعبدون الله إلا شهر رمضان. فإذا كان كذلك، سلط الله عليهم سلطاناً لا علم له ولا حلم له ولا رحم له^۳؛

۱. در مصادر: (ولا يعيشون).

۲. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۲۵۶، ح ۹۹۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

۳. معارج اليقين في أصول الدين (جامع الأخبار): ص ۲۵۶-۲۵۷، ح ۹۹۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۴، ذیل شماره ۱۱.

یعنی: زود باشد بیاید بر امت من زمانی که نشناسند علما را مگر به جامه خوب و نشناسند قرآن را مگر به آواز خوش و بندگی نکنند خدا را مگر در ماه رمضان. پس چون این خصلت‌ها در آن زمان ظاهر شود، مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان پادشاه بی دانش و حلم و رحمی را.

حدیث صد و پنجم

مختصر تذکره قرطبی، باب «آیات عشری که پیش از ساعت است»، صفحه ۲۴۸ از حدیقه روایت کرده که گفت: نشسته بودیم در مدینه در سایه دیواری و رسول خدا ﷺ در غرفه‌ای بود که مشرف بر ما بود و فرمود: چه گمان می‌کنید شما؟ پس گفتیم: حدیث می‌کنیم. پس فرمود: در چه چیز؟ گفتیم: از ساعت. فرمود:

إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ السَّاعَةَ حَتَّى تَرَوْا قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ: أَوَّلُهَا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، ثُمَّ الدَّخَانُ، ثُمَّ الدَّجَالُ، ثُمَّ الدَّابَّةُ، ثُمَّ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ: خُسْفٍ بِالْمَشْرِقِ وَخُسْفٍ بِالْمَغْرِبِ وَخُسْفٍ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَخُرُوجُ يُجُوجٍ وَمَأْجُوجٍ، وَيَكُونُ آخِرَ ذَلِكَ نَارُ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ، لَا تَدْعُ خَلْفَهَا أَحَدًا إِلَّا تَسُوقُهُ إِلَى الْمَحْشَرِ؛^۱

یعنی: بدرستی که شما نمی‌بینید ساعت را تا آن که ببینید پیش از آن ده نشانه. اول آن طلوع آفتاب است از سمت مغرب خودش. پس از آن دود تیره. پس از آن خروج دجال. پس از آن دابه. پس از آن سه فرورفتن: فرورفتن در مشرق و فرورفتن در مغرب و فرورفتن در جزیره العرب، و خروج عیسی و خروج یاجوج و مأجوج، و می‌باشد در آخر آن آتشی که بیرون آید از طرف یمن از ته عدن که نمی‌گذارد از پشت خود احدی را مگر این که می‌کشاند آن را به سوی محشر.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، و نیز ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷، ح ۴۳۱۱؛ سنن کبری نسایی، ج ۶، ص ۴۲۴، ح ۱۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۷-۲۵۸؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۲، ح ۳۰۳۰ و ۳۰۳۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳۰۶۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۷۸.

حدیث صد و ششم

مختصر تذکره قرطبی در همان باب، صفحه ۲۵۰ از حذیفه از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ دَخَانًا يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، يَمُكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَصِيبُهُ مِنْهُ شِبْهُ الزَّكَامِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ السَّكَرَانِ. يَخْرُجُ الدِّخَانُ مِنْ أَنْفِهِ وَمَنْخَرِهِ وَعَيْنَيْهِ وَأُذُنَيْهِ وَدُبُرِهِ؛^۱

یعنی: بدرستی که از شرط‌های قیامت ظاهر شدن دودی است که پرکند میانه مشرق و مغرب را و تا چهل روز در زمین درنگ کند. پس به مؤمن می‌رسد از آن عارضه‌ای مانند زکام، و اما کافر به منزله آدم مست می‌افتد و بیرون آید آن دود از بینی و سوراخ‌های بینی و دو چشم و دو گوش و سوراخ مقعد او.

حدیث صد و هفتم

مختصر تذکره قرطبی در باب «إِذَا فَعَلْتُ أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشْرَ»، صفحه ۲۴۷ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْعَوْنٌ فَتَصِيرُ النَّاسَ إِلَى عِلْمَائِهِمْ، فَإِذَا هُمْ قَرْدَةٌ وَخَنَازِيرٌ. قَالَ الْعُلَمَاءُ: وَإِنَّمَا مَسَخَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءَ قَرْدَةً وَخَنَازِيرٌ لِأَنَّ الْمَسْخَ تَغْيِيرُ الْخَلْقِ عَنْ جِهَتَيْهَا، فَعَوَّقُوا بِنَظِيرِ مَا فَعَلُوا مِنْ تَغْيِيرِ الْحَقِّ عَنْ جِهَتِهِ وَتَحْرِيفِ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ. فَكَمَا مَسَخُوا أَعْيُنَ الْخَلْقِ وَقُلُوبَهُمْ عَنْ رُؤْيَةِ الْحَقِّ، كَذَلِكَ مَسَخَ اللَّهُ صُورَهُمْ، وَغَيَّرَ خَلْقَهُمْ كَمَا بَدَّلُوا الْحَقَّ بَاطِلًا؛^۲

یعنی: در امت من فرعون رخ می‌دهد، پس می‌روند به نزد علمایشان. در آن هنگام ایشان بوزینه‌ها و خوک‌ها شده‌اند.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، و نیز ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ عون المعبود، ج ۱۱، ص ۲۹۱.
 ۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳، و نیز ر.ک: نوادر الأصول فی احادیث الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۱۹۶؛ عمدة القاری، ج ۲۱، ص ۱۷۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۳۸۷۲۷.

گفته‌اند علما: و جز این نیست که مسخ می‌کند خدا این جماعت علما را به صورت بوزینه‌ها و خوک‌ها؛ زیرا که مسخ تغییر خلقت است از جهت خود. پس به این عقوبت گرفتار شوند. همچنان که حق را تغییر دادند از جهت خود و تحریف کردند کلمات حق را از موضع خود، همچنین خدا مسخ می‌کند ایشان را مقابل چشم‌های مردم چنان که چشم‌های مردم و دل‌های ایشان را از رؤیت حق مسخ کردند و حق را به باطل تبدیل کردند.

حدیث صد و هشتم

مختصر تذکره در باب ذهاب علم و رفع آن، صفحه ۲۴۷ از زیاد بن لیبید روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم ﷺ ذکر کرد چیزی را، پس فرمود:

ذاك عند أوان ذهاب العلم. قلت: يا رسول الله، كيف يذهب العلم ونحن نقرأ القرآن ونقره أبناءنا وتقره أبناءنا لأبنائهم إلى يوم القيامة؟ فقال: ثكلتك أمك، يا زیاد. إن كنت لا أراك أفقه رجل بالمدينة. أ وليس هؤلاء اليهود والنصارى يقرؤون التوراة والإنجيل، لا يعملون بشيء منهما؟!!

یعنی: فرمود: این وقت رفتن علم است. گفتم: یا رسول الله! چگونه علم می‌رود و حال آن که ما قرآن می‌خوانیم و به فرزندان خود یاد می‌دهیم و فرزندان ما هم به فرزندانشان یاد می‌دهند تا روز قیامت؟ پس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، ای زیاد! که تو داناترین اهل مدینه باشی. آیا نه این است که این گروه یهود و نصارا تورات و انجیل می‌خوانند و به آن عمل نمی‌کنند به چیزی از آن؟!!

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۹۳، ح ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۲۱۸-۲۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۴۴، ح ۴۰۴۸؛ آحاد و مثنائی، ج ۴، ص ۵۴؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰، معجم کبیر طبرانی، ج ۵، ص ۲۶۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۰؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۵۹.

حدیث صد و نهم

مختصر تذکره، در باب « ما جاء في اندراس الإسلام »، صفحه ۲۴۸ از حذیفه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب، حتى لا يدري ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة، ويُسرى على كتاب الله تعالى في ليلة، فلا يبقى منه في الأرض آية، وتبقى طوائف من الناس الشيخ الكبير والعجوز، فيقولون: أدركنا آباءنا على هذه الكلمة: « لا إله إلا الله »، فنحن نقرّ بها.

فقال له صلة: فما تغني عنهم « لا إله إلا الله »، وهم لا يدرون ما صلاة وما صيام وما صدقة ولا نسك؟ فأعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثاً. كل ذلك يُعرض عنه حذيفة، ثم أقبل حذيفة عليه، فقال: يا صلة، تنجيهم من النار [قالها ثلاثاً]:^۱

یعنی: کهنه می شود اسلام همچنانی که مندرس و کهنه شود رنگ های جامه، تا این که دانسته نشود نه روزه ای و نه نمازی و نه مناسک حجّی و نه صدقه ای - از زکات و خمس و غیر اینها -، و برده شود کتاب خدا در یک شب. پس باقی نماند از آن آیه ای در زمین و باقی بمانند طایفه هایی از مردم از پیر مرد سالخورده و پیرزن. پس می گویند که: ما درک کردیم پدران خود را که می گفتند این کلمه « لا إله إلا الله » را. پس ما هم به آن اقرار داریم.

این خبر را حذیفه از پیغمبر ﷺ نقل کرد. پس مردی که او را صلّه می گفتند گفت که: بی نیاز نمی کند ایشان را گفتن « لا إله إلا الله » تنها، در حالتی که ندانند نماز و روزه و صدقه و نسکی را. پس روگرداند حذیفه از او. باز تکرار کرد بر حذیفه این سخن را سه مرتبه و در هر مرتبه ای حذیفه اعراض کرد. پس از آن حذیفه رو کرد به او

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۳ - ۱۴۴، و نیز ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵، ح ۴۰۴۹؛ کتاب الفتن، ص ۳۶۴؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۲۵۹، ح ۲۸۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۳ و ۵۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۳۷۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۳ و ۷۴ و ۲۴۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۴، ح ۳۸۴۴۴.

و گفت: ای صله! گفتن این کلمه تنها نجات می دهد ایشان را از آتش. تا سه مرتبه این سخن را تکرار کرد.

حدیث صد و دهم

مختصر تذکره در باب آیات عشره، صفحه ۲۴۹، روایت کرده از صحیح مسلم مرفوعاً از رسول خدا ﷺ که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يخرج ریح يلقي الناس في البحر؛^۱
یعنی: برپا نشود قیامت تا آن که بیرون آید بادی که بیفکند مردم را در دریا.

حدیث صد و یازدهم

مختصر تذکره، باب « ذکر أمور تكون بين يدي الساعة »، صفحه ۲۴۰، روایت کرده از ترمذی در کتاب نوادر الأصول از پیغمبر اکرم ﷺ که فرمود:

يكون في آخر الزمان دیدان القراء. فمن أدرك ذلك الزمان، فليتعوذ بالله من شره،^۲ وهم الأنتون، ثم تظهر قلائس البرد، فلا يستحيي يومئذ من الرياء، والمستمسك يومئذ بدينه أجره كأجر خمسين. قالوا: منّا، أو منهم؟ فقال: بل منكم؛^۳

دیدان: جمع دود - به معنای کرم.

و قراء - به فتح -: آوازه خوان.

یعنی: می باشد در آخر زمان کسانی که کرم های آوازه خوانی هستند. پس کسی که درک کند آن زمان را، باید پناه ببرد از شر آن، و این خوانندگان گند و عفونتشان زیاده از هر گند و تعفنی است. پس ظاهر می شود کلاه های خط دار، و در آن زمان حیا کرده

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۴، باب الآيات العشر التي تكون قبل الساعة.

۲. ر. ک: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۳، ح ۴۷۷۹؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۹، ح ۲۸۹۸۹.

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر. ک: نوادر الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۲۷؛ كنز

العمال، ج ۱۴، ص ۲۵۵، ح ۳۸۶۳۱.

نمی شود از نمایش دادن اعمال یا کارهای زشت یا از خوردن ربا یا از زنا کردن، و نگاه دارنده دین خود در آن روز اجر و مزد آن مانند پنجاه نفر است. گفتند: از ما، یا از ایشان؟ فرمود: بلکه از شما.

حدیث صد و دوازدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۴۲ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: لتتصدنکم نار هی الیوم خامدة فی وادی یقال له برهوت، تغشی الناس، فیها عذاب الیم، تأکل الأنفس والأموال، تدور الدنیا کلها فی ثمانیة آیام، تطیر طیر الریح والسحاب، حرّها باللیل أشدّ من حرّها بالنهار، ولها بین السماء والأرض دوئی کدوی الرعد القاصف. هی من رؤوس الخلائق أدنی من العرش.

فقال حذیفة: یا رسول الله، أ سلیمة هی [یومئذٍ] للمؤمنین (علی المؤمنین) والمؤمنات؟ قال: وأین المؤمنون والمؤمنات؟ والناس عند ذلك (یومئذٍ) شرّ من الحمر. یتسافدون کما تتسافد البهائم، ولیس هناك رجل یقول لأحدھم: مه، مه؛^۱

یعنی: هرآینه قصد می کند شما را آتشی که امروز خاموش است در وادی ای که آن را برهوت گویند. فرو می گیرد مردم را در آن شکنجه ای دردناک. می خورد نفس ها و مال ها را. دور می زند همه دنیا را در مدت هشت روز. پرواز می کند مانند پرواز کردن باد و ابر. گرمی آن در شب زیادتر و سخت تر است از روز و برای آن میان آسمان و زمین صدایی است مانند رعد پر صدا، و آن آتش از بالای سرهای مردم نزدیک تر است از سقف. پس حذیفة عرض کرد که: آیا سالم است آن آتش برای مردهای مؤمن و زن های مؤمنه؟ فرمود: و کو مؤمن و مؤمنه؟ مردمان در آن روز بدترند از خرها. روی یکدیگر بالا می روند مانند بر یکدیگر سوار شدن چارپایان، و نیست در آن روز مردی که بگوید به یکی از آنها: مکن این کار را. مکن این کار را.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، ونیز ر.ک: حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۴، ص ۲۶۷-۲۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۵-۲۴۶، ح ۳۸۸۸۶؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۱-۱۰۲.

حدیث صد و سیزدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۴۱ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
والذي نفسي بيده، لا تقوم الساعة حتى تقتلوا أمامكم، وتجتلدوا بأسيا فكم، ويلى
أموركم شراركم؛^۱

یعنی: قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، برپا نشود ساعت تا این که
قتال کنید در پیش روی خود و بکشید شمشیرهای خود را و والی امور شما شوند
شریرهای شما.

حدیث صد و چهاردهم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا تقوم الساعة حتى تكلم السباع الإنس، ويكلم الرجل سوطه ونعله، ويخبره
بحدیث أهله؛^۲

یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که تکلم کنند درندگان و به سخن درآید تازیانه
مرد و کفش او و خبر دهد او را به حدیث کسانش.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۹؛
تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۲۴۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۲؛ ح ۴۰۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۷.
ح ۲۲۶۱؛ کتاب الفتن، ص ۲۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۳۹۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و ج ۱۳،
ص ۲۰۱؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۶.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۳۹، و نیز ر.ک: سیره ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱، ح ۴۴۲ و ۴۴۳؛
طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۷۳؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۶۶۴، ح ۱۰۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۸۴؛
سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۲، ح ۲۲۷۲؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱۵، ص ۴۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴،
ص ۴۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۳، ضمن حدیث ۱۶؛ دلائل النبوة، ج ۶،
ص ۴۱-۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۷۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۵،
ص ۲۳۳؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲،
ح ۳۸۴۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۹۴، ضمن حدیث ۶.

حدیث صد و پانزدهم

مختصر تذکره، باب ظهور الفتن، صفحه ۱۹۹ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: يتقارب الزمان، وينقص العمل، ويلقى الشخ، وتظهر الفتن، ويكثر الهرج. قالوا: يا رسول الله، و ما الهرج؟ قال: القتل [القتل]؛^۱

یعنی: نزدیک می شود زمان و کم می شود عمل و دیده می شود حرص و بخل و ظاهر می شود فتنه ها و بسیار می شود هرج. گفتند: یا رسول الله! چیست هرج؟ فرمود: کشتن - یعنی: کشتن بناحق.

شرح

تقارب زمان مراد کم شدن عمرهاست و کم شدن برکت در عمر، و گفته شده که: مراد کوتاه شدن روزهاست - چنان که در حدیث از طریق فریقین روایت شده که: تكون السنة كالشهر، والشهر كالجمعة - أو الأسبوع -، والجمعة - أو الأسبوع - كالیوم، والیوم كالساعة، والساعة كاحتراق السعفة أو لا قيمة لها؛^۲

یعنی: می باشد سال مانند ماه و ماه مانند هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و ساعت مانند سوختن سعف خرمایی، یا این که هیچ قیمتی ندارد.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۵، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۱۷، ح ۱۷۰؛ مستد احمد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۲ و ج ۸، ص ۸۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۵، ح ۴۰۵۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۴۲۵۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۰۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱، ح ۲۱۷۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۱؛ عمدة القاری، ج ۲، ص ۹۲ و ج ۲۲، ص ۱۲۰، ح ۶۰۳۷ و ج ۲۴، ص ۱۸۲، ح ۷۰۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵، ح ۳۰۹۳۰.

۲. ر.ک: مستد ابن راهویه، ج ۵، ص ۱۷۰، ضمن حدیث ۲۲۹۱؛ مستد احمد، ج ۲، ص ۵۳۷-۵۳۸؛ کتاب الفتن، ص ۳۲۷ و ۳۹۴؛ مستد ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۲۲-۲۳، ح ۶۶۸۰؛ شرح مشکل الآثار، ج ۷، ص ۴۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۷۰، ضمن حدیث ۴۳۰؛ الفردوس بماثور الخطاب، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۲۰۶ و ج ۵، ص ۵۴۵، ح ۹۰۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۷؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۰۵ و ج ۱۲، ص ۳۵۷ و ج ۱۳، ص ۱۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۷-۲۲۸، ح ۳۸۵۰۳ و ۳۸۵۰۴ و ص ۳۰۷، ضمن حدیث ۳۸۷۷۹.

یا آن که مراد از تقارب زمان شدت عیش و لذت بردن از زندگانی است که آن در زمان قیام مهدی علیه السلام خواهد بود.

و مراد از القای شیخ توصیه مردم است به یکدیگر به بخل ورزیدن و حرص در دنیا، و این از باب ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۱ است به معنای «تَعَلَّمَ» - یعنی: تعلیم گرفته می شود بخل و حرص؛ یعنی: حرص و بخل زیاد می شود.

حدیث صد و شانزدهم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۰۰ نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إنها ستكون فتن، ثم فتن، ثم فتن. القاعد فيها خير من الماشي، والماشي فيها خير من الساعي. فإذا نزلت - أو قال: وقعت - فمن كان له إبل فليلحق بإبله، ومن كانت له غنم فليلحق بغنمه، ومن كانت له أرض فليلحق بأرضه.

فقال رجل: يا رسول الله! أ رأيت من لم يكن له إبل ولا غنم ولا أرض؟ قال: يعمد إلى سيفه فيكسره بحجر، ثم لينج إن استطاع النجاة. اللهم هل بلغت؟ قالها ثلاثاً.
 فقال رجل: يا رسول الله، [أ رأيت] إن أكرهت حتى ينطلق بي إلى أحد الصقين أو إحدى الفئتين فيضربني رجل بسيفه، أو يجيء بسهم فيقتلني؟ قال: يبوء بإثمه وإثمك، فيكون من أصحاب النار؛^۲

یعنی: زود باشد که بعد از این فتنه‌هایی رخ دهد. پس از آن فتنه‌هایی. پس از آن فتنه‌هایی که نشسته در آن بهتر از رونده و رونده در آن بهتر از کوشش کننده است. پس وقتی که نازل شد یا واقع شد آن فتنه‌ها، کسی که شتر دارد برای نجات از آن ملحق

۱. سورة بقره، آیه ۲۷.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۵، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۱۹، ح ۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹-۴۰ و ۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۴۲۵۶؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۱۲۷، ح ۲۶۷۷؛ شرح مشکل الآثار، ج ۱۴، ص ۱۶۴-۱۶۵، ح ۵۵۴۷ و ۵۵۴۸ و ج ۱۴، ص ۲۷۵، ح ۵۶۱۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۵۹۰؛ سنن کبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۰۸۳۰.

به شتر خود شود و کسی که گوسفند دارد ملحق به گوسفند خود شود و کسی که زمینی دارد ملحق به زمین خود شود.

پس مردی عرض کرد: یا رسول الله! اگر هیچ یک از اینها را ندارد، چه کند؟ فرمود: تکیه به شمشیر خود کند و آن را با سنگ بشکند. پس نجات بیابد، اگر می تواند خود را نجات دهد. پس سه مرتبه فرمود: بار خدایا! آیا رسانیدم؟ پس مردی گفت: اگر مجبور شدم تا این که مرا بردند به یکی از این دو صف یا یکی از این دو فرقه و یکی مرا با شمشیر زد، یا تیری به جانب من آمد و مرا کشت؟ فرمود: غضب کرده شود به گناه تو و به گناه خودش، پس از اصحاب آتش خواهد بود.

حدیث صد و هفدهم

مختصر تذکره، در باب «کیف التثبت أيام الفتنه؟»، صفحه ۲۰۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: فَاسْكُرُوا قَسِيكُمْ، وَقَطَّعُوا أَوْتَارَكُمْ، وَاضْرَبُوا بِسُيُوفِكُمُ الْحِجَارَةَ. فَإِنْ دَخَلَ عَلَى أَحَدٍ مِنْكُمْ، فَلْيَكُنْ خَيْرَ ابْنِي آدَمَ - يَعْنِي: هَابِيلَ -، وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۱؛^۲

یعنی: بدرستی که در پیش روی شما فتنه‌هایی است مانند پاره‌های شب تاریک کننده. پس ذکر فرمود حدیث را تا این که گفت: بشکنید کمان‌های خود را و پاره کنید زه‌های خود را و به سنگ زنید شمشیرهای خود را. پس اگر داخل شد کسی برای کشتن شما، باید بهترین دو پسر آدم باشید - یعنی: هابیل. پس این آیه را تلاوت فرمود

۱. سوره مائده، آیه ۲۸.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۰، ح ۳۹۶۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۹۷؛ نیل الأوطار، ج ۶، ص ۷۶-۷۷.

که ظاهر ترجمه اش این است که: هابیل به برادر خود قابیل گفت: ﴿اگر باز کنی دست خود را که مرا بکشی، من باز نمی‌کنم دست خود را به سوی تو که تو را بکشم. من می‌ترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است﴾.

حدیث صد و هجدهم

مختصر تذکره، باب «الأمر بتعلم القرآن»، صفحه ۲۲ از آن حضرت روایت کرده فرمود:

یا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، قالها ثلاثاً. قال: ثم قلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير من شر؟ فقال: يا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، قالها ثلاثاً، فقلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير من شر؟ فقال: فتنه وشر، فقلت: يا رسول الله، فبعد هذا الشر خير؟ فقال: يا حذیفه، تعلم کتاب الله واتبع ما فيه، فلا بد من وقوع فتن لا ترجع قلوب أهلها إلى ما كانت عليه قبل ذلك.

وفي رواية: فقلت: يا رسول الله، أ بعد هذا الخير شر؟ قال: فتنه عمياء صماء، عليها دعاة على أبواب النار. فإن مت - يا حذیفه - وأنت عاص على جذل، خير لك من أن تتبع أحداً منهم!

یعنی: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن از آنچه که در آن است. سه مرتبه فرمود. حذیفه گفت: پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیری که در آن هستیم شری هست؟ پس فرمود: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن آنچه که در آن است. سه مرتبه فرمود. پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیر شری

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۶، و نیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۵۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۲، ح ۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱، ح ۴۲۴۶؛ سنن کبری نسایی، ج ۵، ص ۱۷-۱۸، ح ۸۰۳۲ و ۸۰۳۳؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۲۲۷، ح ۲۸۱۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۲۹۸-۲۹۹؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۷، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۳، ح ۳۱۰۰۴ و ص ۲۲۴-۲۲۵، ح ۳۱۳۱۳.

هست؟ فرمود: فتنه و شرّی هست. پس عرض کردم: یا رسول الله! پس بعد از این شرّ خیری هست؟ پس فرمود: ای حذیفه! یادگیر کتاب خدا را و پیروی کن آنچه را که در آن است. پس ناچار است از واقع شدن فتنه‌هایی که بر نمی‌گردد دل‌های اهل آن زمان به سوی آنچه که پیش از زمان فتنه بر آن بوده‌اند.

و در روایت دیگر: پس گفتم: یا رسول الله! آیا بعد از این خیر شرّی هست؟ فرمود: فتنه‌ای کورکننده و کرکننده^۱ است که بالای آن دعوت کنندگانی هستند مردم را بر درهای آتش. پس اگر بمیری - ای حذیفه! - در حالتی که به دندان گرفته باشی ریشه درختی را، بهتر است برای تو از این که پیروی کنی احدی از ایشان را.

حدیث صد و نوزدهم

مختصر تذکره در همان باب، صفحه ۲۰۳ از حذیفه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يقع الفساد في القلوب، فيقول بعضهم بعضاً، ويظهرون الصلح والاتفاق، وفي باطنهم خلاف ذلك؛^۲

یعنی: برپا نمی‌شود ساعت تا این که واقع شود فساد در دل‌ها. پس گفتگو می‌کنند بعضی از ایشان با بعضی دیگر و اظهار صلح و سازش می‌کنند و با هم متفق بودن و در باطن‌هاشان خلاف اظهارات خود در نظر دارند.

حدیث صد و بیستم

مختصر تذکره، باب «ما جاء أنّ اللسان في الفتنة أشدّ من وقع السيف»، صفحه ۲۰۷ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ستكون فتنة تستنظف العرب قتلها في النار - أي: ترميهم، والاستنظاف: الرمي.

۱. صحیح «فتنه‌ای کور و کر» است.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۷، باب الأمر بتعلم القرآن واتباع ما فيه و....

اللسان فيها أشد من قتل السيف؛^۲

یعنی: زود باشد که فتنه‌ای واقع شود که عرب کشته‌های خود را در آتش اندازند و زبان در آن فتنه سخت‌تر است از کشتن به شمشیر.

حدیث صد و بیست و یکم

مختصر تذکره، در همان باب و همان صفحه به روایت ابن ماجه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إياكم والفتن؛ فإن اللسان فيها مثل وقع السيف^۳ - أي: من حيث الكذب عند أهل الجور ونقل أخبار الناس إليهم؛ فربما نشأ من ذلك النهب والقتل والجلاء والمفاسد العظيمة أكثر من وقوع الفتنة نفسها؛^۴

یعنی: بر شما باد حذر کردن از فتنه‌ها؛ زیرا که زبان در آن مانند شمشیر در میان واقع شدن است - یعنی: از جهت دروغ گفتن نزد اهل جور و نقل کردن خبرهای مردمان به سوی ایشان که از این دروغ گفتن ایجاد غارتگری و کشتن و آواره کردن و فسادهای بزرگ شود بیشتر از فسادی که از فتنه واقع شود.

حدیث صد و بیست و دوم

مختصر تذکره، أبواب الملاحم، صفحة ۲۲۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إن عمران بيت المقدس خراب يثرب، وخراب يثرب خروج الملحمة، وخروج الملحمة

۱. در بیشتر مصادر: (من وقع).

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۲، ح ۳۹۶۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۴۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۰، ح ۲۲۶۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۸، ح ۳۰۸۵۲ و ص ۲۱۲، ح ۳۱۲۶۹.

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹، ونیز ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۲، ح ۳۹۶۸؛ کتاب الفتن، ص ۷۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۵۵۳؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۴۸، ح ۲۹۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ح ۳۰۹۰۲.

۴. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۱۹-۱۲۰.

فتح القسطنطينية، وفتح القسطنطينية خروج الدجال!

يعنى: بدرستی که آباد شدن بیت المقدس دلیل خراب شدن یثرب است و خراب شدن یثرب دلیل خروج ملحمه است - یعنی: قتال سخت - و خروج ملحمه دلیل فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه دلیل خروج دجال است.

حدیث صد و بیست و سوم

مختصر تذکره، در همان باب و همان صفحه از عوف بن مالک روایت کرده که گفت: آمدم در نزد پیغمبر ﷺ در غزوة تبوک و او در قبۀ آدم ﷺ بود. پس فرمود:

أعددتاً بين يدي الساعة: موتي^۲، ثم فتح بيت المقدس، ثم موتان يأخذ فيكم كقصاص الغنم، ثم استفاضة المال حتى يعطى الرجل مائة دينار فيظل ساخطاً، ثم فتنة لا يبقى بيت من العرب إلا دخلته، ثم هدنة تكون بينكم وبين بني الأصفر، فيغدرون فيأتونكم تحت ثمانين غاية تحت كل غاية اثنا عشر ألفاً؛^۳

۱. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۸، ونيز ر.ك: مسند ابن الجعد، ص ۴۸۹؛ مصنف ابن ابى شيبه، ج ۸، ص ۶۰۷، ج ۱۰۱ و ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ج ۲۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۲ و ۲۴۵؛ سنن ابى داود، ج ۲، ص ۳۱۲ - ۳۱۳، ج ۴۲۹۴؛ معجم كبير طبراني، ج ۲۰، ص ۱۰۸؛ مستدرک حاكم، ج ۴، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ تاريخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۵۰، ج ۴۱۲۷؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۵۶، ص ۵۲۰؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۷۹، ج ۵۶۱۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۰۰، ج ۳۸۷۵۶.
۲. چنان که از ترجمه مشخص می گردد مرحوم مؤلف این کلمه را «موتی» خوانده اند، در حالی که به قرینه برخی روایات دیگر که در آنها گفته شده: «أولها موت نبيكم» باید آن را «موتی» خواند که ترجمه آن عبارت است از: مرگ من.
۳. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۸، ونيز ر.ك: مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵؛ صحيح بخارى، ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲، ج ۴۰۴۲؛ آحاد ومثاني، ج ۳، ص ۴ - ۷، ج ۱۲۸۶ - ۱۲۹۲؛ كتاب الفتن، ص ۲۵ - ۲۶؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۱۷۶، ج ۲۷۴۲؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۶۶؛ معجم كبير طبراني، ج ۱۸، ص ۴۰ - ۴۱؛ مستدرک حاكم، ج ۴، ص ۴۱۹ و ۴۲۲ - ۴۲۳؛ حلية الأولياء، ج ۵، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ سنن كبرى بيهقى، ج ۹، ص ۲۲۳؛ دلایل النبوة، ج ۶، ص ۳۲۱ و ۳۸۳؛ الجمع بين الصحيحين، ج ۳، ص ۲۵۰، ج ۲۹۷۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱، ص ۲۳۴ و ج ۴۷، ص ۴۸ - ۴۹؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۵ و ج ۱۳، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ و ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۷۶؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۲ - ۲۱۳، ج ۲۸۴۲۱ و ۲۸۴۴۵ و ص ۲۳۶، ج ۲۸۵۴۰ و ص ۵۵۸ - ۵۵۹، ج ۳۹۵۹۶.

غایت: به معنای پرچم است.

یعنی: بشمار شش حادثه را که پیش از ساعت واقع می‌شود: مردن کثیری. بعد از آن فتح بیت المقدس. بعد از آن دو مرگی که واقع می‌شود و می‌گیرد شما را مانند بیماری‌ای که در گوسفندان می‌افتد و فوراً آنها را می‌کشد. پس از آن زیاد شدن مال تا اندازه‌ای که به هر مردی صد دینار طلا داده شود، پس تمام روز را خشمناک است. پس وقوع فتنه‌ای که باقی نماند خانه‌ای از عرب الا آن که آن فتنه در آن داخل شود. پس از آن صلح و سازشی که در میان شما و بنی‌الاصفر - یعنی: رومی‌ها و غربی‌ها - واقع می‌شود. پس حيله می‌کنند و فریب می‌دهند شما را و می‌آیند به طرف شما عده آنها در زیر هشتاد پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار باشند.

حدیث صد و بیست و چهارم

مختصر تذکره، در باب ملاحم روم، صفحه ۲۲۲ نیز از آن حضرت ﷺ روایت کرده که فرمود:

ستصالحکم الروم صلحاً آمناً، ثم تغزون أنتم وهم عدواً، فتتصرون وتغنون وتسلمون، ثم تصرفون حتى تنزلوا بمرج ذي تلول، فيرفع الرجل بين أهل الصليب الصليب، فيقول: غلب الصليب، فيغضب رجل من المسلمين، فيقوم إليه فيدفعه. فعند ذلك يغزو الروم، ويجتمعون للملحمة، فيأتون تحت ثمانين راية، تحت كل راية اثنا عشر ألفاً. زاد أبوداود: وتشور المسلمون إلى أسلحتهم فيقتلون، فيكرم الله تعالى تلك العصابة بالشهادة؛^۱

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۸، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۵۸۳، ح ۱۴۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۱ و ج ۵، ص ۳۷۲ و ۴۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۹، ح ۴۰۸۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۳۰، ح ۲۷۶۷ و ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۴۲۹۲. آحاد و مثانی، ج ۵، ص ۱۲۰-۱۲۳، ح ۲۶۵۸-۲۶۶۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۱؛ سنن کبیر ابی یحیی، ج ۹، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۶، ح ۲۸۴۵۱.

یعنی: زود باشد که مصالحه کند روم با شما صلحی که در آن امان باشد. پس جنگ می‌کنید شما با ایشان از روی تجاوز ناگهانی. پس یاری کرده می‌شوید و غنیمت می‌برید و سالم می‌مانید. پس برمی‌گردید تا این که فرود می‌آید به مرج ذی تلول. پس مردی از میان اهل صلیب، صلیب را بلند می‌کند و می‌گوید: صلیب غالب شد. پس به غضب درآید مردی از مسلمانان و قیام می‌کند به سوی او و او را دفع می‌کند. در آن حال رومی‌ها جنگ می‌کنند و اجتماع می‌کنند به جنگ کردن. پس می‌آیند در زیر هشتاد پرچم و زیر هر پرچمی دوازده هزار. و ابی‌داود این جمله را زیاد کرده: و شورش و قیام می‌کنند مسلمانان با اسلحه‌های خود. پس قتال می‌کنند. پس گرامی می‌دارد خدای تعالی این جماعت مسلمین را به شهید شدن.

حدیث صد و بیست و پنجم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۲۲ از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود:

الملحمة الكبرى وفتح القسطنطينية و خروج الدجال في سبعة أشهر!

یعنی: وقعه جنگ بزرگ‌تر و فتح مسلمین قسطنطنیه را و بیرون آمدن دجال در هفت ماه است.

حدیث صد و بیست و ششم

سنن ابی‌داود، کتاب الملاحم، باب «تداعی الأمم علی الإسلام»، جزء چهارم، طبع

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۲۸، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۴: سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۰، ح ۴۰۹۲: سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۵: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۳۳۹: معجم کبیر طبرانی، ج ۲۰، ص ۹۱: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۶: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۲۳۱، ح ۶۶۹۲: تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۱۰۹: ملاحم وفتن، ص ۲۹۸، ح ۴۱۹: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۹۲۳۴: الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۹، ح ۳۸۴۶۳.

مطبعة سعادت مصر، صفحه ۱۵۸، حدیث ۴۲۹۷، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك الأمم أن تداعى عليكم كما تداعى الأكلة إلى قصعتها، فقال قائل: ومن قلة نحن يومئذ؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير، ولكنكم غثاء كغثاء السيل، ولينزعن الله من صدور عدوكم المهابة منكم، وليقذفن الله في قلوبكم الوهن، فقال قائل: يا رسول الله، وما الوهن؟ قال: حب الدنيا وكراهية الموت؛^۱

یعنی: نزدیک است که امت‌ها پیش آیند و جمع شوند بر ضرر شما همچنان که خورندگان پیش آیند و جمع شوند در گرد کاسه خود. پس گوینده‌ای عرض کرد: این برای کمی جمعیت ما است در آن روز؟ فرمود: نه، بلکه آن روز جمعیت شما زیاد است و لیکن (شما چون بی‌نیاز نیستید) مانند خار و خس‌هایی هستید که سیل آنها را ببرد، و هرآینه می‌گیرد خدا البتّه البتّه از سینه‌های دشمنان شما مهابت از شما را و می‌اندازد در دل‌های شما ضعف و سستی را. پس گوینده‌ای عرض کرد که: چیست این ضعف و سستی؟ فرمود: دوست داشتن دنیا و کراهت داشتن از مردن.

حدیث صد و بیست و هفتم

سنن ابی داود، در باب معقل از ملاحم، همان جزء، صفحه ۱۵۹، حدیث ۴۲۹۸، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إن فسطاط المسلمين يوم الملحمة الغوطة إلى جانب مدينة يقال لها دمشق من خير مدائن الشام؛^۲

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۷، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۸؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۸۲؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۳۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۳، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ ملاحم و فتن، ص ۳۰۷، ح ۴۲۸ و ص ۳۷۳، ح ۵۴۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۲، ح ۳۰۹۱۶.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴۲۹۸، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷ و ج ۶، ص ۲۵؛ معجم اوسط

یعنی: بدرستی که خیمه مسلمانان در روز ملحمه غوطه است، طرف شهری که دمشق گفته می شود، از بهترین شهرهای شام.

حدیث صد و بیست و هشتم

سنن ابی داود، در همان جزء و همان کتاب و همان باب و همان صفحه، حدیث ۴۲۹۹، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك المسلمون أن يحاصروا إلى المدينة حتى يكون أبعد مسالحتهم سلاح؛^۱

یعنی: نزدیک است مسلمانان محاصره شوند در مدینه تا این که دورترین جای اسلحه آنها سلاح باشد - که آن محلی است نزدیک خیبر.

حدیث صد و بیست و نهم

سنن ابی داود، جزء چهارم، کتاب اللباس، باب لباس النساء، صفحه ۸۶، در حدیث ابن عباس، ۴۰۹۷، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إنه لعن المتشبهات من النساء بالرجال والمتشبهين من الرجال بالنساء؛^۲

یعنی: بدرستی که پیغمبر اکرم لعنت کرد زن هایی را که خود را شبیه به مردان می کنند و مردهایی را که خود را شبیه به زنان می کنند.

← طبرانی، ج ۳، ص ۲۹۶، معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۴۲: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۶: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۸: الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۲۳۱۰ و ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۵۸۵۰: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۹: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۴، ح ۳۰۸۷۵ و ج ۱۲، ص ۲۷۷، ح ۳۵۰۲۹ و ص ۲۹۰-۲۹۱، ح ۳۵۰۸۱ و ۳۵۰۸۲ و ج ۱۴، ص ۲۳۶، ح ۳۸۵۴۰.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۲، ح ۴۲۵۰ و ص ۳۱۴، ح ۴۲۹۹، ونیز ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۷۴: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۸۶: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۱: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۶، ح ۳۰۹۳۵.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۷، ونیز ر.ک: عون المعبود، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

حدیث صد و سیام

سنن ابی داود، در همان جزء و همان کتاب و همان باب و همان صفحه، حدیث ۴۰۹۹، به سند خود از ابن ابی ملیکه روایت کرده که:

قيل لعائشة: إن امرأة تلبس النعل، فقالت: لعن رسول الله ﷺ الرجل من النساء؛^۱
یعنی: به عایشه گفته شد که: زنی نعل پوشیده، پس گفت: لعنت فرمود پیغمبر ﷺ
زنی را که خود را شبیه به مردها کند.

حدیث صد و سی و یکم

مجمع الزوائد هیتمی، جزء دهم، باب «ما جاء في المتنعمين و المتنطعين» به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سيكون رجال من أمتي يأكلون ألوان الطعام، ويشربون ألوان الشراب، ويلبسون ألوان الثياب، ويتشدقون في الكلام، فأولئك شرار أمتي الذين غدوا^۲ بالنعيم، ونبتت عليه أجسامهم؛^۳

یعنی: زود باشد که مردانی از امت من می خورند رنگ های خوردنی را و می آشامند مشروبات رنگارنگ را و می پوشند جامه های رنگارنگ را و خود را برای فصاحت کلام به تکلف می اندازند. پس اینها بدترین امت من هستند. تغذی می کنند به نعمت های خداداد و روئیده می شود بر آن جسم هایشان.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۴۰۹۹، و نیز ر. ک: معرفة السنن والآثار، ج ۷، ص ۵۸۱: المجموع، ج ۴، ص ۴۶۹: مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۷: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۷۲۵۸: كشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۴۴.
۲. در مصدر: (غدوا).

۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۵۰، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۲۴: معجم كبير، ج ۸، ص ۱۰۷-۱۰۸: حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۹۰: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۸۷۲۸: تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۷، ص ۳۶۶ و ج ۴۳، ص ۳۱۱: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۲، ح ۴۷۷۲ و ص ۷۴، ح ۴۸۵۹: كنز العمال، ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۶، ح ۶۲۲۴ و ۶۲۲۵ و ص ۵۶۱، ح ۷۹۱۱ و ۷۹۱۲.

حدیث صد و سی و دوم

سنن ابی داود، جزء چهارم، کتاب فتن و ملاحم، صفحه ۱۴۴، باب « ما یرخص فیہ من البداوة فی الفتنه »، حدیث ۴۲۶۷، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یوشک أن یکون خیر مال المسلم غنماً یتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر. یرفر بدینه من الفتن؛^۱

یعنی: نزدیک است این که بوده باشد بهترین مال مسلمان گوسفندی که دنبال آن رود در شکاف های کوه ها و جاهای باریدن باران. فرار کند برای حفظ دین خود از فتنه ها.

حدیث صد و سی و سوم

منتخب کنز العمال شعرانی، تألیف شیخ علی هندی نزیل مکه، مطبوع در حاشیه جزء ششم مسند احمد بن حنبل در مصر در مطبعة میمنیه، قریب جامعه الازهر در سال هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در فصل سوم، فی [ال]أشراط الصغری للقیامة، صفحه ۲۰، از عبدالله بن بشر صاحب النبی ﷺ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا كنت فی قوم عشرين رجلاً أو أقلّ أو أكثر فتصفحت فی وجوههم فلم تر فیهم رجلاً یهاب فی الله، فاعلم أنّ الأمر قد قرب؛^۲

یعنی: زمانی که در گروهی باشی که عدد آنها بیست نفر مرد یا کمتر باشد یا زیادتر و برانداز کردی در روهای ایشان، پس ندیدی مردی را که بترسد در میانشان در راه خدا، پس بدان که امر قیام از روی تحقیق نزدیک شده.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۴۲۶۷، ونیز ر.ک: کتاب موطأ، ج ۲، ص ۹۷۰، ح ۱۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۶۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۷.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۶۵، ح ۳۹۶۱۰، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۸۸؛ مسند شامیین، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰۰۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۳ و ج ۷، ص ۲۷۶.

حدیث صد و سی و چهارم

منتخب کنز العمال، در همان جزء از مسند و همان فصل، صفحه ۲۱، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يكون في أمتي رجفة يهلك فيها عشرة آلاف، عشرون ألفاً، ثلاثون ألفاً. يجعلها الله موعظة للمؤمنين^۱ وعذاباً للكافرين^۲؛

یعنی: می باشد در امت من زمین لرزه ای که هلاک شود در آن ده هزار، بیست هزار، سی هزار. قرار می دهد آن را خدا موعظه و پندی برای مؤمنین و عذاب و شکنجه ای برای کفار.

حدیث صد و سی و پنجم

منتخب کنز العمال در همان جزء از مسند و در همان فصل، صفحه ۱۰، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يلحق قبائل من أمتي بالمشرکين، وحتى يعبدون الأوثان، وإِنَّه سيكون في أمتي ثلاثون كذاباً كلّه يزعم أنه نبي، وأنا خاتم النبيين، لا نبي بعدی^۳؛

یعنی: برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که ملحق شوند قبیله هایی از امت من به مشرکین و تا این که پیرستند بت هارا، و بدرستی که زود باشد که در امت من سی نفر دروغگو ادعای نبوت کنند به گمان خود و حال آن که من خاتم انبیا هستم و نبی ای بعد از من نیست.

۱. در کنز العمال: (ورحمة للمؤمنين).

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۰-۲۵۱، ح ۳۱۴۱۴ و ج ۱۴، ص ۲۷۸، ح ۳۸۷۲۳ و ص ۵۶۷، ح ۳۹۶۱۵، و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۲۳۰.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۸-۲۰۹، ح ۳۸۴۱۸، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۶۵، ح ۱۱۱؛ أحاد ومثانی، ج ۱، ص ۲۳۳، ضمن حدیث ۴۵۶ و ج ۳، ص ۲۴، ضمن حدیث ۱۳۰۹؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۴۱۴، ضمن حدیث ۶۳۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۲۱، ح ۷۲۳۷، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹۸-۱۹۹، ح ۳۸۳۷۲ و ۳۸۳۷۸.

حدیث صد و سی و ششم

منتخب کنز العمال، در همان جزء از مسند و در همان فصل و در همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون أدنى مسالح المسلمين بتولان^۱. يا علي، إنكم ستقاتلون بني الأصفر، ويقاتلونهم الذين من بعدكم حتى تخرج إليهم روقة الإسلام أهل الحجاز الذين لا يخافون في الله لومة لائم، ويفتحون القسطنطينية بالتسييح والتكبير، فيصيبون غنائم لم يصيبوا مثلها حتى يقتسموا بالاترسة ويأتي آتٍ فيقول: إن المسيح قد خرج من بلادكم. ألا وهي كذبة، فالأخذ نادم والتارك نادم^۲.

یعنی: برپا نشود ساعت تا این که بوده باشد نزدیک ترین جای اسلحه مؤمنین به تولان (و آن موضعی است نزدیک خیبر و نام قاعده بحریه ای است در فرانسه بر کنار دریای سفید، جای ساختن کشتی های دریایی). یا علی! زود باشد که شما با بنی الاصفه مقاتله کنید و مقاتله کنند با ایشان کسانی که بعد از شما بیایند، تا این که بیرون رود به سوی ایشان دلیران نیکو روی اسلام که اهل حجازند و نمی ترسند در راه خدا از ملامت کننده ای و فتح می کنند قسطنطنیه را با تکبیر و تسبیح، و غنیمت های بسیاری به ایشان می رسد و می رسند به آن که کسی به مثل این غنیمت ها نرسیده. بقدری است که با سپرها بدون کیل و وزن قسمت می کنند. در آن حال می آید به نزد آنها آینده ای و می گوید: دجال مسخ شده بیرون آمد در بلاد شما و این خبر دروغ است. پس آنهایی که غنیمت گرفته اند پشیمان و آنهایی که نگرفته اند نیز پشیمان شوند.

حدیث صد و سی و هفتم

منتخب کنز العمال، در همان جزء و همان فصل، صفحه ۱۱، روایت کرده که فرمود:

يابن حوالة، إذا رأيت الخلافة قد نزلت الأرض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلايا

۱. در مصادر: (بیولاء).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۹، ح ۳۸۴۱۹، ونیز ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۰-۱۳۷۱، ح ۴۰۹۴.

والأُمور العظام، والساعة يومئذٍ أقرب من الناس من يدي هذه من رأسك؛^۱
یعنی: ای پسر حواله! وقتی که دیدی خلافت فرود آمد در شام - یا بیت المقدس -،
پس بتحقیق که نزدیک شده است زلزله‌ها و بلاها و کارهای بزرگ، و قیامت صغرا در
آن روز نزدیک تر است به مردم از دست من به سر تو.

حدیث صد و سی و هشتم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل، صفحه ۱۵، روایت کرده که فرمود:
لا تقوم الساعة حتى يرجع القرآن من حيث جاء، فيكون له دوي حول العرش كدوي
النحل، فيقول الرب - عز وجل - ما لك؟ فيقول: منك خرجت وإليك أعود. أتلى فلا يعمل
بي. فعند ذلك يرفع القرآن؛^۲

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که برگردد قرآن به آن جایی که از آن جا آمده.
پس می باشد برای او صدایی در طرف عرش مانند صدای زنبور عسل. پس می فرماید
خدای، پروردگار - عز وجل - چه می شود تو را؟ پس می گوید: از تو بیرون آمدم و به
سوی تو برمی گردم. خوانده می شوم، پس به من عمل کرده نمی شود. پس در آن
وقت بالا می رود قرآن.

حدیث صد و سی و نهم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه است که فرمود:
يوشك العلم أن يرفع، قالها ثلاثاً. قال زياد بن لبید: وكيف يرفع العلم منّا وهذا

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۵۷، ضمن حدیث ۳۸۲۲۱ و ص ۲۱۳، ح ۲۸۴۴۰ و ص ۵۶۶، ضمن حدیث ۳۹۶۱۲،
ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۸۸؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۷۰، ح ۲۵۳۵؛ مسند شامیین، ج ۳،
ص ۱۷۴، ح ۲۰۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۵؛ سنن کبری بیهقی، ج ۹، ص ۱۶۹؛ دلائل النبوة، ج ۶،
ص ۱۹۳.
۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۳، ح ۳۸۵۲۷، ونیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۷۹-۸۰،
ح ۷۵۱۳؛ تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

کتاب الله بين أظهرنا، قد قرأناه ويُقرئه أبناؤنا أبناءهم؟ فقال: ثكلتك أمك، يا زياد بن لبید. إن كنت لأعدك من فقهاء أهل المدينة. أ وليس هؤلاء اليهود والنصارى عندهم التوراة والإنجيل؟ فإذا أغنى عنهم؟ إن الله ليس يذهب بالعلم يرفع، ولكن يذهب بحملته. لأقل ما قبض الله عالماً من هذه الأمة إلا كان ثغرة في الاسلام لاتسد بمثله إلى يوم القيامة؛^۱

یعنی: نزدیک است که علم بالا رود. سه مرتبه این کلام را فرمود. گفت زیاد بن لبید که: چگونه علم از میان ما بالا می رود و این کتاب خداست در میان پشت های ما که ما می خوانیم آن را و به پسرهای خود یاد می دهیم و آنها هم به پسرهایشان یاد می دهند؟ پس فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند - ای زیاد بن لبید! - اگر تو را از فقهای مدینه بشمارم. آیا این جماعت یهود و نصارا نیستند که در نزد ایشان است تورات و انجیل، پس بی نیاز شدند از آن؟ چنین نیست که خدا عمل را بالا برد و لکن بالا می رود بواسطه حاملین علم. هر آینه کمتر چیزی که می گیرد خدا عالمی را از این امت این است که رخنه ای در اسلام پیدا شود که هیچ چیز مانند آن را مسدود نمی کند تا روز قیامت.

حدیث صد و چهلیم

منتخب كنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه است که فرمود:

يُسرى على كتاب الله تعالى ليلاً فيصبح، الناس ليس منه آية ولا حرف في جوف مسلم إلا نسخت؛^۲

یعنی: برده می شود کتاب خدا در شبی، پس صبح می کنند مردم در حالتی که نیست از کتاب خدا آیه ای و نه حرفی - یعنی: جمله ای از آیه - در دل مسلمانی مگر این که نسخ شود.

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح ۳۸۵۲۴، ونیز ر. ک: تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۰،

ح ۶۵۹۵؛ مسند بزّار، ج ۷، ص ۱۷۵، ح ۲۷۴۱؛ حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۱۳۸ و ۲۴۷؛ تاریخ مدینه دمشق،

ج ۶۵، ص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۳، ح ۳۸۵۲۴، ونیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۸۸، ح ۸۸۴۸.

حدیث صد و چهل و یکم

مختصر تذکره قرطبی، باب « ذکر أمور تكون بين يدي الساعة »، صفحه ۲۴۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْزِعَ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أُعْطَا كَمَوْهُ انْتِزَاعًا، وَإِنَّمَا يَنْزِعُهُ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، فَتَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، فَيُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضْلَوْنَ وَيُضَلُّونَ!^۱

یعنی: بدرستی که خدای تعالی نمی‌کند علم را بعد از آن که عطا کرده است شما را کندن و جز این نیست که می‌گیرد علم را به گرفتن علما. پس مردم در جهالت و نادانی باقی می‌مانند. پس، از آنها استفتا کرده می‌شود، پس فتوا می‌دهند به رأی خودشان و گمراه می‌شوند خودشان و گمراه می‌کنند دیگران را.

حدیث صد و چهل و دوم

مختصر تذکره، در همان باب، صفحه ۲۴۲، از آن حضرت ﷺ روایت کرده که فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ التَّسْلِيمُ عَلَى الْخَاصَّةِ دُونَ الْعَامَّةِ، وَحَتَّى تَفْشُو التَّجَارَةَ، وَتُعِيبَ^۲ الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا عَلَى التَّجَارَةِ، وَحَتَّى تَقْطَعَ الْأَرْحَامَ، وَيَفْشُو الظُّلْمَ، وَتَظْهَرَ شَهَادَةُ الزُّورِ، وَتَكْتُمَ شَهَادَةَ الْحَقِّ!^۳

یعنی: برپا نمی‌شود قیامت صغرا تا این که سلام کردن مخصوص خواص باشد نه عوام، و تا این که تجارت زیاد شود و عیبگویی کند زن بر تجارت کردن شوهر خود و تا این که رحم‌ها بریده شود و ظلم زیاد شود و گواهی به دروغ آشکارا شود و گواهی به حق کتمان کرده شود.

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰-۱۴۱، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۳۱۴: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۰۱: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۵ ح ۲۸۷۴۱ و ص ۱۸۷ ح ۲۸۹۸۰.
۲. در مصادر: (تعین).

۳. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، و نیز ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۰ ح ۳۸۵۱۴ و ۳۸۵۱۵ بانندی اختلاف، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۸-۴۱۹-۴۲۰: مسند شاشی، ج ۲، ص ۱۹۷ ح ۷۶۵: شرح مشکل الآثار، ج ۴، ص ۲۶۳-۲۶۴: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۹۸ و ۴۴۶.

حدیث صد و چهل و سوم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه ۲۴۳ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَقْلَّ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرُ الزَّانَا، وَتَكْثُرُ النِّسَاءُ، وَتَقْلُ
 الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لْخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ؛^۱
 یعنی: بدرستی که از شرط‌های قیامت صغرا این است که علم کم شود و جهل زیاد
 شود و زنا آشکار شود و زن‌ها زیاد شوند و مردها کم شوند به اندازه‌ای که برای هر
 پنجاه نفر زن یک مرد سرپرست باشد.

حدیث صد و چهل و چهارم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده
 که فرمود:
 إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَتَدَفَعَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ الْإِمَامَةَ، فَلَا يَجِدُونَ إِمَامًا يَصَلِّي بِهِمْ؛^۲
 یعنی: از شرط‌های قیامت صغرا این است که اهل مسجد امامت را از خود دفع
 کنند، پس نیابند مردم امامی را که با او نماز گزارند.

حدیث صد و چهل و پنجم

مختصر تذکره در باب «ما جاء أن الأرض تُخرج ما في جوفها من الكنوز والأموال»،

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۰، ونیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۶۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۰ و ۲۱۴ و ۲۸۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۸ و ج ۶، ص ۱۵۸ و ج ۸، ص ۲۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۲۷۳-۲۷۴، ج ۲۸۹۲ و ص ۳۰۷، ح ۲۹۳۱ و ص ۴۰۱-۴۰۲، ح ۳۰۷۰؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۸۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۱۴۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۵۸.
۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۵۸۱؛ آحاد و مثنائی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۳۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۴۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۳۸۴۲۶.

صفحه ۲۴۳، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يوشك الفرات أن ينحسر عن كنز من ذهب. فمن حضر فلا يأخذ منه شيئاً،^۱
وفي رواية: عن جبل من ذهب؛

یعنی: نزدیک است که شطّ فرات خشک شود بقدری که گنجی از طلا - یا به روایتی: کوهی از طلا - ظاهر شود. پس کسی که در آن جا حاضر است نمی‌گیرد از آن چیزی را. دور نیست که نگرفتن آن بواسطه دست‌اندازی کردن اهل جور باشد که نگذارند دیگران از آن استفاده کنند - چنان که از بعضی اخبار دیگر استفاده می‌شود.

حدیث صد و چهل و ششم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه روایت کرده که فرمود:

يحسر الفرات عن جبل من ذهب، فيقتل الناس عليه، فيقتل من كل مائة تسعة
وتسعون، ويقول كل واحد: لعلي [أكون] أنا الذي أنجو.^۲
وفي رواية لابن ماجه: فيقتل^۳ الناس عليه، فيقتل من كل عشرة تسعة؛^۴

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر. ک: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۳ ح ۴۰۴۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۷ ح ۴۳۱۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۱ ح ۲۶۹۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۷-۸۸؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۹۸ ح ۲۲۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳-۲۰۴ ح ۳۸۳۹۹.

۲. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۸۲ ح ۲۰۸۰۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۵-۸۶؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۵۵ و ج ۷، ص ۱۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۶۸ ح ۷۲۲۲؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۹۸ ح ۲۲۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۱۱۱ و ج ۲۳، ص ۲۰۷؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ الدرّ المشور، ج ۶، ص ۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳ ح ۳۸۳۹۷ و ص ۲۵۲ ح ۳۸۶۱۳.

۳. در مصدر: (فیقتل).

۴. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۳۴۶ و ۴۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۳ ح ۴۰۴۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۸۶ و ۸۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۰۰ ح ۵۲۷؛ مسند شامیین، ج ۳، ص ۵۰-۵۱ ح ۱۷۸۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳ ح ۳۸۳۹۶.

یعنی: خشک می شود فرات از کوهی از طلا، پس کشته می شوند مردم بر سر آن، پس کشته می شود از هر صد نفر نود و نه نفر، و هر یک می گویند: امید است من از کسانی باشم که نجات می یابد.

و در روایتی از ابن ماجه است که: پس کشته می شوند مردم بر سر آن، پس کشته می شود از هر ده نفری نه نفر.

حدیث صد و چهل و هفتم

مختصر تذکره در همان باب و همان صفحه نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تقیء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة، فيجيء القاتل فيقول: في هذا قتلت، ويجيء القاطع فيقول: في هذا قطعت رحمي، ويجيء السارق فيقول: في هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً!

یعنی: بیرون می اندازد زمین پاره های جگر خود را مانند ستون ها از طلا و نقره. پس می آید قاتل و می گوید: در راه اینها کشته می شوم و می آید قطع کننده رحم و می گوید: در راه اینها رحم من قطع کرده می شود، و می آید دزد و می گوید: در راه اینها دستم قطع کرده می شود.^۲ پس می گذارند آن را به حال خود و نمی گیرند از آن چیزی.

بیان

چند احتمال در شرح و توجیه این خبر داده شده:

اول آن که: فرمایش حضرت است که: از علائم قیامت زیاد شدن مال است به اندازه ای که کسی آن را قبول نکند، مثل آن است که این نحوه باشد. این احتمال به نظر نگارنده

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۱، و نیز ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۸۴-۸۵؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۴، ج ۲۳۰۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۶۱۷۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹۸، ح ۲۶۸۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۲۰۹.

۲. فعل های اخیر - چنان که خود مؤلف رحمه الله در ترجمه حدیث شماره دویست و دوازده آورده اند - باید به صورت ماضی معنی شوند.

این کتاب بسیار بعید است؛ زیرا که از ظاهر خبر نبوی مستفاد چنین می شود: این معنی در زمان ظهور صورت می گیرد و در آن وقت همه مردم ثروتمند می شوند و در اثر بی نیازی قبول نمی کنند.

دوم آن که: شاید کوهی که از این فیض عظیم حاصل می شود از اموال مشرکین است که به دست مسلمانان می افتد. می گویم: این نیز خلاف ظاهر متن حدیث است. سوم آن که: تصرف نکردن در آن شاید به علت نهی پیغمبر ﷺ است؛ به علت نزدیک بودن امر و ظهور اشراط ساعت. می گویم: این احتمال نیز سخیف^۱ و بارد^۲ است به جهاتی. چهارم: احتمال داده شده که شاید تصرف نکردن در آن به جهت خوف تدافع و تقاتل باشد، و این اصح احتمالاتی است که داده شده و از متن حدیث کاملاً ظهور دارد.

حدیث صد و چهل و هشتم

منتخب کنز العمال، فصل سوم در اشراط قیامت صغرا، حاشیه جزء ششم مسند احمد بن حنبل، صفحه ۱۶، روایت کرده که فرمود:

[من اقتراب الساعة] إذا كثرت خطباء المنابر، وركن علماءكم إلى وولاتكم، فأحلوا لهم الحرام، وحرّموا عليهم الحلال، فأفتوهم بما يشتهون، وتعلّم علماءكم ليحلّوا به دنائيركم ودراهمكم، واتخذتم القرآن تجارة (الحدیث)؛^۳

یعنی: زمانی که خطبای منابر زیاد شدند و میل کردند علمای شما به سوی حکام شما، پس حلال می کنند برای ایشان حرام را و حرام می کنند بر ایشان حرام را و فتوای دهند به آنچه می خواهند و علم یاد گیرند علمای شما تا به آن حلال کنند پول های طلا و نقره های شما را و به قرآن تجارت کردید (تا آخر حدیث).^۴

۱. سخیف: سست، سبک، ضعیف، ناقص.

۲. بارد: خنک، بی مزه و ناخوشایند.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۱، ح ۳۸۵۶۳ و ص ۵۷۴، ضمن حدیث ۳۹۶۳۹.

۴. فعل های مضارع در این ترجمه نیز باید ماضی آورده شوند.

حدیث صد و چهل و نهم

منتخب کنز العمال، در همان جزء و همان فصل و همان صفحه روایت کرده که فرمود:
 لا تقوم الساعة حتى يجعل كتاب الله عاراً، ويكون الإسلام غريباً، حتى تبدو الشحنة
 بين الناس، وحتى يقبض العلم، ويهرم الزمان، وينقص عمر البشر، وينقص السنون
 والشمرات، ويؤتمن التهماء، ويتهم الأمتاء، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق، ويكثر
 الهرج - وهو القتل -، وحتى تبنى الغرف فتطاول، وحتى تحزن ذوات الأولاد، وتفرح
 العواقر، ويظهر البغي والحسد والشح، ويهلك الناس، ويكثر الكذب، ويقل الصدق، وحتى
 تختلف الأمور بين الناس، ويتبع الهوى، ويقضى بالظن، ويكثر المطر، ويقل الشمر،
 ويقبض العلم غيضاً، ويقبض الجهل فيضاً، ويكون الولد غيضاً والشتاء قيضاً، وحتى يجهر
 بالفحشاء، وتزوى الأرض زناً، وتقوم الخطباء بالكذب، فيجعلون حقّي لشرار أمتي. فمن
 صدقهم بذلك ورضي به، لم يرح رائحة الجنة؛^۱

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که قرآن ننگ قرار داده شود و اسلام غریب
 شود، تا این که ظاهر شود کینه ورزیدن در میان مردم و تا این که گرفته شود علم و پیر
 شود زمان و کم شود عمر بشر و کم شود سالها و میوهها و اشخاص متهم امین شوند
 و اشخاص امین تهمت زده شوند و تصدیق شود دروغگو و تکذیب شود راستگو و
 زیاد شود کشتن بناحق و ساخته شود بالاخانهها و فخر کرده شود به آنها و تا وقتی که
 اندوهگین شوند صاحبان اولاد و خوشحال و فرحناک شوند کسانی که اولاد ندارند و
 آشکار شود گمراهی و حسد بردن به یکدیگر و بخل کردن و هلاک شوند مردم و بسیار
 شود دروغ گفتن و کم شود راست گفتن و تا این که مختلف شود در میان مردم کارها
 و پیروی کرده شود هواها و خواهشها و حکم کرده شود به مظنه و گمان و باران
 بسیار بارد و میوه کم شود و علم گرفته شود گرفته شدنی و جهل زیاد شود زیاد شدنی

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۳۸۵۷۷ با اندکی تلخیص، و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱،
 ص ۲۷۳-۲۷۴ و ج ۲۲، ص ۱۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

و فرزند به پدر و مادر خشمناک شود و فصل زمستان مانند فصل بهار شود و فاحشه‌ها آشکار شود و جمع کرده شود زمین جمع شدنی و خطیب‌ها و اهل منابر به دروغ گفتن قیام کنند و حقّ مرا برای بدترین امتّ من قرار دهند. پس کسی که تصدیق کند ایشان را به این کار و خشنود باشد به آن، بوی بهشت را نخواهد استشمام کند.

بیان

ننگ دانستن قرآن بواسطه بی‌اعتنا شدن و باور نداشتن و استخفاف کردن به آن و عمل نکردن به احکام آن و سنگین آمدن خواندن آن است برگوش‌ها، و غریب شدن اسلام بواسطه غریب شدن مسلمانان و ذلت و خواری آنهاست در اثر غلبه جور و فساد و زیاد شدن کفر و زندقه و الحاد، و کم شدن و گرفته شدن علم بواسطه گرفته شدن حاملین علم - یعنی: علمای حقیقی - است، و پیر شدن زمان کنایه از کثرت فشار و طغیان اهل زمان و بی‌برکتی آن است - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می‌شود -، و کم شدن عمر بشر در اثر فشار روزگار و تشنّت افکار و ظلم و جور و قطع رحم و کارهای ناشایسته‌ای است که موجب کوتاهی عمر می‌شود، و کم شدن سال‌ها عبارت از بی‌برکتی اوقات سال است - چنان که از طریق خاصّه و عامّه روایت شده از پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علیّ عالی - صلی الله علیهما و علی آلهما -، که فرموده‌اند: سالی بقدر یک ماه و ماهی بقدر یک هفته و هفته‌ای بقدر یک روز و روزی بقدر یک ساعت و آن ساعت قیمت و بهایی برای آن نباشد -^۱ و جمع شدن زمین کنایه است از ارتباط و اختلاط اهل زمین با یکدیگر بوسیله وسائل مخترعه زمینی و دریایی و هوایی که شهرهای جهان و ممالک آن را به هم نزدیک کرده - چنان که مشاهد و محسوس است - اجمالاً این علامات تا به حال تماماً واقع شده است. خداوند متعال فرج حضرت بقیّه ذوالجلال را برساند و دیده‌های رمد دیده علاقمندان را به نور جمال بی‌مثالش روشن گرداند.

۱. ر.ک: جزء ۱، صفحه ۲۵۴ و جزء ۲، صفحه ۴۶.

لِلْمُؤَلِّفِ الْعَاصِي

شکست شیشه قلبم در انتظار وصال بیا بیا که فراق ز دل گرفته مجال
 به یاد روی توام بالعشی والاشراق به ذکر وصل توام فی الغدو والآصال
 بهشت روی تو طوبی لهم وحسن مآب شکنج موی تو دل را سلاسل و اغلال
 به تاب طره مشکین گرفتی از دل تاب به دام خویش هزاران فکندی از خط و خال
 سیاهی شب هجرت ز دیده برده فروغ بیا و پرده برافکن ز آفتاب جمال
 ز ظلم و جور رقیبان جهان شده لبریز به عدل و داد بیا کوبش رهان ز وبال
 شده است رونق بی عفتی فریضه دهر به طبع جانوری شد زمانه مالامال
 نه غیرت و نه عطوفت، نه رحم و رأفت و دین گرفته زین همه کفر و جفا و جور مجال
 حیات بخش جهانی و قطب کون و مکان شود ندای تو حیران شها تعال تعال

حدیث صد و پنجاهم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، «باب ما یكون من الفتن»، از رسول خدا ﷺ به سند خود روایت کرده که فرمود:

یکون فی رمضان صوت. قالوا: یا رسول الله، فی أوله، أو فی وسطه، أو فی آخره؟ قال: لا، بل فی النصف من رمضان، إذا كانت لیلة النصف لیلة الجمعة یکون صوت من السماء، یصعق له سبعون ألفاً ویصم سبعون ألفاً.

قالوا: یا رسول الله، فمن السالم من أمتك؟ قال: من لزم بیته وتعوذ بالسجود وجهر بالتکبیر لله، ثم یتبعه صوت آخر، فالصوت الأول صوت جبرئیل والثانی صوت الشیطان. فالصوت فی رمضان والمعمعة فی سؤال، ویمیز القبائل فی ذی القعدة، ویغار علی الحاج فی ذی الحجة والمحرم، وما المحرم؟! أوله بلاء علی أمتی وآخره فرج لأمتی. الراحلة بقیبها^۱ ینجو علیها. المؤمن خیر له من دسكرة تغلّ مائة ألف؛^۲

۱. در مصدر: (بقتبها).

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۰، ونیز ر. ک: معجم کبیر طبرانی، ج ۱۸، ص ۳۲۲.

یعنی: می باشد در ماه رمضان آوازی. عرض کردند: یا رسول الله! در اول آن، یا وسط آن، یا آخر آن؟ فرمود: نه، بلکه در نیمه آن ماه. زمانی که شب نیمه شب جمعه باشد. صدایی از آسمان بلند می شود که هفتاد هزار نفر از هیبت و سختی آن بی هوش می شوند و هفتاد هزار نفر کر می شوند.

عرض کردند: یا رسول الله! پس کی سالم می ماند از امت تو؟ فرمود: کسی که ملازم خانه اش باشد و پناه ببرد به خدا به سجده کردن و صدای خود را به تکبیر بلند کند برای خدا. پس صدای اول صدای جبرئیل است و دوم صدای شیطان است. پس صدا در ماه رمضان بلند شود و در ماه شوال صدای اسلحه و گیر و دار سخت است و در ماه ذیقعدہ قبیله ها از یکدیگر تمیز داده شود و در ماه ذیحجه حاجیان غارت زده شوند و در ماه محرم، چه محرمی؟! در اول آن بلا بر امت من روی دهد و در آخر آن فرج است برای امت من. در آن وقت مرکب سواری پالان کرده که مؤمن بر آن سوار شود و نجات یابد بهتر است از برای او از قصری که صد هزار دینار طلا قیمت آن باشد.

حدیث صد و پنجاه و یکم

منتخب کنز العمال، فصل سوم، موضوع در جزء ششم مسند احمد بن حنبل، در حاشیه صفحه ۲۲، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا تَفْقَدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَأَخْرَمَا بَقِي الصَّلَاةِ، وَسَيُصَلِّي قَوْمٌ لَا دِينَ لَهُمْ، وَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ يَوْشِكُ أَنْ يَرْفَعَ. قَالُوا: وَكَيْفَ يَرْفَعُ وَقَدْ أَثْبَتَهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِنَا وَأَثْبَتْنَاهُ فِي مَصَاحِفِنَا؟ قَالَ: يَسْرِي عَلَيْهِ فِي لَيْلَةٍ، فَيَذْهَبُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، وَيَذْهَبُ مَا فِي مَصَاحِفِكُمْ، ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿وَلَيْنُ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾^۱ (الآية):^۲

یعنی: بدرستی که اول چیزی که گم می شود از دین شما امانت است و آخر چیزی

۱. سوره اسراء، آیه ۸۶.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۰، ح ۳۹۶۲۸، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۲، ح ۵۹۸۰؛ مصنف ابن

ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۹۲، ح ۲؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۴؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۲، ص ۲۹۱.

که باقی می ماند نماز است و زود باشد نماز بگزارند گروهی که دینی برای ایشان نیست و بدرستی که این قرآنی که در میانه شماس است که بالا رود. عرض کردند: چگونه بالا می رود و حال آن که ثابت نموده است آن را خدا در دل های ما و ثبت کردیم آن را در مصحف های خود؟ فرمود: در یک شب بالا برده می شود، پس آنچه در دل های شما ثبت است می رود و می رود آنچه در مصحف های شماست. پس عبدالله بن مسعود - که راوی حدیث است - این آیه را قرائت کرد که معنای آن این است که: ﴿اگر بخواهیم، هر آینه می بریم البتّه آنچه را که وحی فرستادیم به سوی تو﴾ (تا آخر آیه).

حدیث صد و پنجاه و دوم

منتخب کنز العمال، همان فصل، در همان جزء، صفحه ۲۲، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

من اقتراب الساعة إذا رأيت الناس أضعوا الصلاة، وأضعوا الأمانة، واستحلوا الكبائر، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البناء، وأتبعوا الهوى، وباعوا الدين بالدنيا، واتخذوا القرآن مزامير، واتخذوا جلود السباع صفاً، والمساجد طرقاتاً، والحرير لباساً، وكثر الجور، وفشا الزنا، وتهاونوا بالطلاق، وائتمن الخائن، وخون الأمين، وصار المطر قيظاً والولد غيظاً، وأمرء فجرة، ووزراء كذبة، وأمناء خونة، وعرفاء ظلمة، وقلّت العلماء، وكثرت القراء، وقلّت الفقهاء، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطولت المنابر، وفسدت القلوب، واتخذوا القينات، واستحلّت المعازف، وشربت الخمر، وعطلت الحدود، ونقصت الشهور، ونقضت المواثيق، وشاركت المرأة زوجها في التجارة، وركب النساء البراذين، وتشبهت النساء بالرجال والرجال بالنساء، ويحلف بغير الله، ويشهد الرجل من غير أن يستشهد، وكانت الزكاة مغرمًا والأمانة مغنماً، وأطاع الرجل امرأته، وعق أمه، وأقصى أباه، وصارت الإمارات مواريث، وسبّ آخر هذه الأمة أولها، وأكرم الرجل اتقاء شره، وكثرت الشرط، وصعدت الجهال المنابر، ولبس الرجال التيجان، وضيقت الطرقات،

وشیّد البناء، واستغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وكثرت خطباء منايركم، وركن
 علماؤكم إلى ولاتكم، فأحلّوا لهم الحرام، وحرّموا عليهم الحلال، وأفتوهم بما يشتهون،
 وتعلّم علماؤكم العلم ليجلبوا به دنانيركم ودراهمكم، واتّخذتم القرآن تجارة، وضيّعتم حقّ
 الله [في أموالكم]، وصارت أموالكم عند شراركم، وقطعتم أرحامكم، وشربت الخمر
 في نادیکم، ولعبتم بالميسر، وضریتم بالكبر و المعزفة والمزامير، ومنعتم محاویجکم
 زکاتکم، ورأیتموها مغرماً، وقتل البريء لیغیظ العاقمة بقتله، واختلفت أهواؤکم، وصار
 العطاء في العبيد والسقاط، وطفّف المکائیل والموازين، وولت أمورکم السفهاء؛^۲

یعنی: از علامات نزدیک [شدن] قیامت صغرا: وقتی که دیدید مردمان ضایع کردند
 نماز را و ضایع کردند امانت را و حلال کردند گناهان بزرگ را و خوردند ربا را و
 گرفتند رشوه را و محکم ساختند بنا را و پیروی کردند هوا را و دین را به دنیا فروختند
 و قرآن را در ساز و نواها گرفتند و گرفتند برای لباس خود پوست های دباغی شده
 نازک درندگان را و مسجدها را راه رفت و آمد کردند و لباس حریر و ابریشمی
 پوشیدند - یعنی: مردها - و جور و ستم بسیار شد و زنا در میانشان آشکار شد و طلاق
 گفتن زنان برایشان آسان شد و امین خیانتکار و خیانتکار امین شمرده شد و در فصل
 باریدن باران - یعنی: در زمستان - هوا گرم شد و فرزند در حق پدر و مادر خشمگین
 شد و فرمانفرمایان فاجر و بدکار شدند و وزرا دروغگو شدند و امنای دولت خیانتکار
 شدند و رؤسا ستمکار شدند و علمای حقیقی کم شدند و قراء و خوانندگان زیاد
 شدند و فقهای دینی کم شدند و قرآن و کتابها زیور و زینت کرده شد و مسجدها
 زینت کرده شد و منبرهای بلند ساخته شد و دلها فاسد شد و زنهای رقاصه و
 خواننده و نوازنده به هنرپیشگی گرفته شد و اقسام نواختن و زدن سازهای مختلفه
 حلال دانسته شد و مسکرات آشامیده شد و حدود معطل و متروک ماند و ماهها کم و
 ناقص شد و پیمانها شکسته شد و زنها با شوهرهای خود در تجارت شریک شدند

۱. در کنز العمال: (وشریتم).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۳-۵۷۴، ح ۳۹۶۳۹.

و زن‌ها بر مرکوبات بزرگ سوار شدند و شبیه شدند زن‌ها به مردها و مردها به زن‌ها و به غیر خدا سوگند یاد کردند و مرد نطلبیده شهادت دهد و زکات دادن را ضرر خود دانستند و امانت‌ها که به ایشان سپرده شود غنیمت برای خود دانند و مرد اطاعت کند زن خود را و جفا کند به مادر خود و دور کند پدر خود را و حکومت و امارت‌ها میراثی شود و دشنام دهند پسینیان این امت پیشینیان خود را و مرد را اکرام کنند برای محفوظ ماندن از بدزبانی او و سرهنگان و لشکریان زیاد شوند و نادان‌ها بر منبر بالا روند و مردها کلاه‌های افسری - و یا فلزی، یا نشان‌دار - بر سر نهند و راه‌ها تنگ شود (یا از کثرت جمعیت و وسایل نقلیه، یا گرفتن آنها برای کسب و تجارت) و بناها را محکم بسازند و مردها به مردها بی‌نیاز شوند برای فجور و زنان به زنان و سخنران‌ها و خطیب‌های منبری زیاد شوند و علما رکون و میلشان به حکام و اولیای امور شود، پس حرام را برای خاطر ایشان حلال و حلال را برایشان حرام کنند و فتوا دهند به آنچه آنها می‌خواهند و علم را یاد گیرند برای این که به آن جلب دینار و درهم کنند از شما و به قرآن تجارت کنید و ضایع کنید حق خدا را و مال‌ها در پیش اشرار جمع شود و قطع کنید رحم‌ها را و در مجالس مسکرات آشامیده شود و قمار بازی کنید و سازها و نوازهای بزرگ و کوچک را بنوازید و محتاجان خود را از دادن زکات‌های خود منع کنید و ندادن زکات را برای خود منفعت بدانید و دادن آن را ضرر خود پندارید و بی‌گناه کشته شود برای این که عامه مردمان را به غیظ و خشم درآورند و هواهای شما مختلف شود و عطا و بخشش را در بندگان و مردمان پست قرار دهند و در کیل‌ها و وزن‌ها در خرید و فروش زیاد بگیرند و کم بدهند و ولایت و حکومت در امور شما با مردمان نادان و سفیه شود.

حدیث صد و پنجاه و سوم

قرّة العیون و مفرّج القلوب، تألیف امام ابی لیث سمرقندی، طبع شده در آخر کتاب مختصر تذکرة قرطبی در باب عاشر در نهی از مزامیر و اغانی، صفحه ۳۰۶، از

رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

بُعِثْتُ بِإِبْطَالِ الْمَزَامِيرِ، وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَنْظُرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى أَصْحَابِ الْمَزَامِيرِ؛^۱
یعنی: برانگیخته شدم برای باطل کردن انواع ساز و نواها، و بدرستی که خدای
-عز و جل- نظر نمی‌کند در شب قدر به سوی صاحبان سازها و نواها.

حدیث صد و پنجاه و چهارم

مسند احمد بن حنبل، جزء ششم در حدیث عوف بن مالک، صفحه ۲۵، از عوف
روایت کرده که: آمدم به نزد پیغمبر ﷺ، سلام کردم بر او. پس فرمود: ای عوف!
عرض کردم: آری. فرمود: داخل شو. گفتم: همه من، یا بعض من؟ فرمود: بلکه همه
تو. فرمود: ای عوف! بشمار شش چیز را پیش از قیامت صغرا.

اعدد - یا عوف - ستاً بین یدی الساعة. أولهن موتی^۲. قال: فاستبکیت حتی جعل
رسول الله ﷺ یسکتنی. قال: قلت: إحدى. والثانية فتح بیت المقدس. قلت: اثین. والثالثة
موتان یكون فی أمتی یاخذهم مثل قعاص الغنم. قال: ثلاثاً، والرابعة فتنة تكون فی أمتی
وعظمتها. قل: أربعاً، والخامسة یفیض المال فیکم حتی إن الرجل لیعطی المائة دیناراً
فیتسخطها. قل: خمساً، والسادسة هدنة تكون بینکم و بین بنی الأصفر، فیسیرون إلیکم
على ثمانية غایة. قلت: وما الغایة؟ قال: الراية تحت کلّ راية اثنا عشر ألفاً. فسطاق
المسلمین یومئذٍ فی أرض یقال لها الغوطة فی مدينة یقال لها دمشق؛^۳

۱. در تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۵۳ و کنز العمال، ج ۱۵، ص ۲۲۶، ح ۴۰۶۸۹ و نیل الأوطار، ج ۸، ص ۲۶۴:
(بعثت بکسر المزامیر).

۲. قرّة العیون و مفرّح القلوب، چاپ شده در حاشیه کتاب مختصر تذکرة قرطبی، ص ۸۷-۸۸، الباب العاشر فی
النهی عن المزامیر و المغانی.

۳. چنان که از ترجمه مشخص می‌گردد مرحوم مؤلف این کلمه را «موتی» خوانده‌اند، در حالی که به قرینه
برخی روایات دیگر که در آنها گفته شده: «أولها موت نبیکم» باید آن را «موتی» خواند که ترجمه آن عبارت
است از: مرگ من.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵، و نیز ر.ک: حدیث شماره صد و بیست و سه و منابع آن.

یعنی: اول مردگان. گفت: پس گریه کردم تا این که رسول خدا ﷺ مرا ساکت می کرد. گفت: گفتم: یکی. و دوم فتح بیت المقدس. گفتم: دو تا. و سوم دو مرگ است در امت من که می گیرد ایشان را مانند مرگی که در گوسفندان می افتد و فوراً می میرند. گفت: گفتم: سه تا. و چهارم فتنه بزرگی در امت من رخ دهد. بگو: چهار، و پنجم زیاد شدن مال در میان شما تا این که مرد عطا کرده می شود صد دینار، کم به نظر او آید و به غضب در آورد او را - یا این که به غضب در آید که چرا به او عطا شده. بگو: پنج، و ششم صلح و سازشی است که میان شما و بنی الاصر - یعنی: رومی ها و مغربی ها - واقع می شود، پس سیر می دهند به سوی شما هشتاد غایت. گفتم: غایت چیست؟ فرمود: رایت - یعنی: پرچم - که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد باشد. در آن وقت خیمه مسلمانان در زمینی است که آن را غوطه گویند در شهری که آن را دمشق گویند.

حدیث صد و پنجاه و پنجم

ارشاد مفید، مطبوع سال ۱۳۲۵ قمری به خط عبدالرحیم افشار، صفحه ۳۳۸، به سند خود از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقولون: أنا نبي!

یعنی: برپا نشود قیامت کبر تا آن که بیرون آید مهدی از فرزندان من، و بیرون نیاید مهدی تا این که بیرون آید شصت نفر دروغگو که همه آنها هر کدام بگویند: من پیغمبرم.

حدیث صد و پنجاه و ششم

غیبت نعمانی، معاصر شیخ کلینی، صاحب کافی، طبع تهران در سال ۱۳۱۷ قمری،

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱، و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۷۹؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۷؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۷.

صفحه ۱۳۱، به سند خود که فرمود به امیرالمؤمنین علیه السلام:

ألا أُبشرك؟ ألا أُخبرك؟ فقال: بلى، يا رسول الله، فقال: كان جبرئيل عندي آنفاً، وأخبرني أن القائم الذي يخرج في آخر الزمان فيملاً الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً من ذرّيتك من ولد الحسين، فقال عليّ: يا رسول الله، ما أصابنا خير قطّ من الله إلا على يدك. ثمّ التفت رسول الله إلى جعفر بن أبي طالب فقال: يا جعفر، ألا أُبشرك؟ ألا أُخبرك؟ قال: بلى، يا رسول الله، فقال: كان جبرئيل عندي آنفاً، فأخبرني أن الذي يدفعها إلى القائم هو من ذرّيتك. أتدري من هو؟ قال: لا. قال: ذاك الذي وجهه كالدینار (كالبدرخل)، وأستانه كالمنشار، وسيفه كحريق النار. يدخل الجيل^۱ ذليلاً، ويخرج منه عزيزاً. يكشفه جبرئيل وميكائيل.

ثمّ التفت إلى العباس فقال: يا عمّ النبیّ، ألا أُخبرك بما أخبرني به جبرئيل؟ فقال: بلى، يا رسول الله. قال: قال لي: ويل لذرّيتك من ولد العباس، فقال: يا رسول الله، أفلا أجتنب النساء؟ فقال له: قد فرغ الله ممّا هو كائن^۲؛

یعنی: آیا مژده ندهم تو را؟ آیا خبر ندهم تو را؟ پس عرض کرد: چرا، یا رسول الله. پس فرمود: جبرئیل نزد من بود در همین نزدیکی و خبر داد مرا که قائمی که بیرون می آید در آخر زمان و زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که از ظلم و جور شده باشد از ذریّه توست از اولاد حسین. پس عرض کرد علی علیه السلام: یا رسول الله! هرگز چیزی به ما نمی رسد از جانب خدا مگر بر دست های تو.

پس توجه فرمود رسول خدا به سوی جعفر بن ابی طالب، پس فرمود: ای جعفر! آیا مژده ندهم تو را؟ آیا خبر ندهم تو را؟ عرض کرد: چرا، یا رسول الله. پس فرمود: جبرئیل نزد من بود در همین نزدیکی، پس خبر داد مرا که آن کسی که ملک را واگذار می کند به قائم از ذریّه توست. آیا می دانی کیست او؟ عرض کرد: نه. فرمود: آن کسی

۱. در مصدر: (یدخل الجبل).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵-۲۵۶، ح ۱، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۶-۷۷، ح ۲۴؛ إلزام الناصب،

ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸.

است که روی او مانند دینار - یعنی: طلای احمر - است، یا مانند ماه شب چهارده، و دندان‌های او مانند ازه و شمشیر او مانند آتش سوزنده است که داخل می‌شود در میان گروهی در حالتی که ذلیل است و بیرون می‌آید از ایشان در حالتی که عزیز است. دو طرف او را جبرئیل و میکائیل می‌گیرند.

پس تو چه فرمود به سوی عباس، پس فرمود: ای عموی پیغمبر! آیا خبر ندهم تو را به آنچه خبر داد مرا به آن جبرئیل؟ پس عرض کرد: چرا، یا رسول الله! گفت حضرت ﷺ: گفت برای من: وای بر ذریه تو از فرزندان عباس! پس عرض کرد: یا رسول الله! آیا دوری نکنم از زن‌ها؟ پس فرمود برای او: قضای خدا جاری شده بر آنچه واقع خواهد شد.

حدیث صد و پنجاه و هفتم

غیبت نعمانی، در باب علامات ظهور به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: یا عباس، ویل لولدی^۱ من ولدک، وویل لولدک من ولدی، فقال: یا رسول الله، أفلا أجتنب النساء - أو قال: أفلا أجب نفسي -؟ قال: إن علم الله [عز وجل] قد مضى، والأمر بیده، وإن الأمر سیکون فی ولدی^۲؛

یعنی: ای عباس! وای برای فرزندان من از فرزندان تو و وای برای فرزندان تو از فرزندان من! پس عرض کرد: یا رسول الله! آیا پس دوری نکنم از زن‌ها - یا آن که گفت: آیا نبرم خصیة خود را -؟ فرمود: بدرستی که به علم خدا گذشته و کارها به دست اوست و بدرستی که زود باشد که در فرزندان من باشد.

حدیث صد و پنجاه و هشتم

ارشاد دیلمی، طبع نجف سال ۱۳۴۴ هجری قمری، در باب أشراف [ال] ساعة، صفحه ۸۱: خطب رسول الله ﷺ فقال: أصدق الحدیث کتاب الله، وأفضل الهدی هدی الله، وشر

۱. در مصدر: (لذریتی).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۶-۲۵۷، ح ۲، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۳۰، ح ۲۵.

الأُمور محدثاتها، وكلّ بدعة ضلالة، فقام إليه رجل وقال: يا رسول الله، متى الساعة؟ فقال: ما المسؤول بأعلم بها من السائل. لا تأتيكم إلا بغتة، فقال: فأعلمنا أشراتها، فقال: لا تقوم الساعة حتى يقبض العلم، وتكثر الزلازل، وتكثر الفتن، ويظهر الهرج والمرج، وتكثر فيكم الأهواء، ويخرب العامر، ويعمر الخراب، ويكون خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وتطلع الشمس من مغربها، وتخرج الدابة، ويظهر الدجال، وينتشر يأجوج ومأجوج، وينزل عيسى بن مريم. فهناك تأتي ريح من جهة اليمن ألين من الحرير، فلا تدع أحداً فيه مثقال ذرة من الإيمان إلا قبضته، وإنه لا تقوم الساعة إلا على الأشرار، ثم تأتي نار من قبّل عدن، تسوق سائر من على الأرض، تحشرهم.

فقالوا: فمتى يكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: إذا داهن قرأؤكم أمراءكم، وعظمت أغنياءكم، وأهنتم فقراءكم، وظهر فيكم الغناء، وفشا الزنا، وعلا البنيان^٢، وتغيّتم بالقرآن، وأظهر أهل الباطل على أهل الحقّ، وقلّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وأضيعت الصلوات، واتّبعت الشهوات، وميل مع الهوى، وقدمّ أمراء الجور، فكانوا خونة والوزراء فسقة، وظهر الحرص في القرّاء والنفاق في العلماء.

فعند ذلك ينزل بهم البلاء، مع أنّه ما تقدّست أمة لا ينتصر لضعيفها من قوّيها، وتزخرف المساجد، وتذهب (تروّق) المصاحف^٣، وتعلّى المنابر، وتكثر الصفوف، وترفع الضجّات في المساجد، وتجتمع الأجساد والألسن المختلفة، ودين أحدهم لعقة على لسانه. إن أعطي شكر وإن منع كفر، لا يرحمون صغيراً ولا يوقّرون كبيراً، يستأثرون أنفسهم، توطأ حريمهم، ويجورون في حكمهم، يحكم عليهم العبيد، وتملّكهم الصبيان، وتدبّر أمورهم النساء، تتحلّى الذكور بالذهب والفضّة، ويلبسون الحرير والديباج، ويسبون الجوّاري، ويقطعون الأرحام، ويخيفون^٤ السبل، وينصبون العشّارين، ويجاهدون المسلمين، ويسالمون

١. لفظ «إلا» در مصدر نیست.

٢. در مصدر: (وعلا البناء).

٣. در مصدر: (وتذهب بالمصاحف).

٤. در مصدر: (ويخيفون).

الكافرين، فهناك يكثر المطر، ويقلّ النبات، وتكثر الهزّات، وتقلّ العلماء، وتكثر الأمراء، وتقلّ الأُمّاء، فعند ذلك تنحسر الفرات عن جبل من ذهب، فيقتل الناس عليه، فيقتل من المائة تسعة وتسعون، ويسلم واحد!

يعنى: خطبه خواند رسول خدا ﷺ پس فرمود: راست ترين حديث كتاب خداست و برتر و بالاترين راهنمايى راهنمايى خداست و بدترين كارها كارهايى است احداث شده و هر بدعتى گمراهى است. پس برخاست مردى و عرض كرد: يا رسول الله! ساعت چه وقت خواهد شد؟ پس فرمود: نيست سؤال کرده شده داناتر به آن از سؤال کننده. نمى آيد شما را مگر ناگهان. پس عرض كرد: داناكن ما را به شرطهايى آن. پس فرمود: برپا نمى شود ساعت تا آن كه گرفته شود علم و بسيار شود زلزله ها - يا لغزش ها - و زياد شود فتنه ها و ظاهر شود كشتن بناحق و قلق و اضطراب و بسيار شود در ميان شما هواها و خراب شود آباداني ها و آباد شود خرابي ها و واقع شود فرورفتنى در مشرق و فرورفتنى در مغرب و فرورفتنى در جزيرة العرب و در آيد آفتاب از مغرب خود و بيرون بيايد دابة الارض و ظاهر شود دجال و پراكنده شوند يا جوج و مأجوج و فرود بيايد عيسى بن مريم. پس در آن وقت بادي مى وزد از سمت يمن كه نرم تر از حرير باشد. پس باقى نگذارد احدى را در آن هم وزن يك ذره اى از ايمان مگر آن كه مى گيرد آن را و بدرستى كه برپا نمى شود ساعت مگر بر استيلاى شيران. پس مى آيد آتشى از طرف عدن، مى كشاند ساير كسانى را كه بر روى زمين اند و محشور كند ايشان را.

عرض كردند: پس چه وقت مى باشد، يا رسول الله؟ فرمود: مداهنه كنند خوانندگان شما با فرمانفرمايان شما - يعنى: ظاهر كنند خلاف باطن خود را - و تعظيم كنيد و بزرگ شماريد ثروتمندان خود را و خوار كنيد فقراى خود را و آشكار كنيد - و يا آشكار شود - در ميان شما غنا و خوانندگى هايى بباطل و زياد شود زنا

و بلند شود ساختمان‌ها و تغنی کنید به قرآن و غلبه کنند اهل باطل بر اهل حق و کم شود امر به معروف و نهی از منکر و ضایع شود نمازها و پیروی کرده شود شهوت‌ها و میل کرده شود به هواهای نفسانی و مقدم داشته شوند فرمانفرمایان جور و ستم که خیانتکار باشند و وزیرهای فاسق و آشکار شود حرص در خوانندگان و نفاق در میان علما، پس در چنین زمانی بلا نازل می‌شود به ایشان. پاکیزه نیست امتی که یاری نکند ناتوان خود را برای نجات دادن از چنگ توانایان ستمکار.

و زینت کرده شود مسجدها و طلاکاری و تذهیب شود قرآن‌ها و کتاب‌ها و بلند کرده شود منبرها و زیاد شود صف‌های جماعات و بلند شود فریادها در مسجدها و جمع شود جسدها و زبان‌های مختلفه و دین هر یک از ایشان یک بار لیسیدن باشد به زبان خود که اثری از آن نماند. اگر بخشش داده شدند شکرگزاری کنند، و اگر منع کرده شوند کفر ورزیدن گیرند. یعنی: یا کافر شوند، یا تکفیر کنند منع کننده را. رحم نمی‌کنند کوچک را و احترام نمی‌کنند بزرگ را. چیزهای خوب را برای خود خواهند. با حریمشان وطی کرده شود و در حکم کردن جور و ستم کنند. بندگان بر آنها حکومت کنند و مالک رقاب عموم مردم کودکان شوند و تدبیر امور عامه بازن‌ها شود. مردان به طلا و نقره زیور کنند و لباس ابریشمی و حریر پوشند و دخترها را اسیر کنند و رجم‌ها را قطع کنند و راه‌ها را ناامن کنند و عشارها و گمرک‌گیرها و باج‌گیرها نصب کنند و با مسلمانان جهاد کنند و با کفار سازش کنند. در آن وقت باران بسیار بارد و نباتات کم شود و جنبش‌ها زیاد شود و علما کم شوند و فرمانفرمایان زیاد شوند و اشخاص امین کم شوند. در چنین وقتی آب فرات کم شود و در آن کوهی از طلا ظاهر شود. پس مردمان بر سر آن کشته شوند. پس کشته می‌شود از صد نفر نود و نه نفر و یک نفر سالم می‌ماند.

حدیث صد و پنجاه و نهم

ارشاد دپلمی، باب اشراط ساعت، صفحه ۸۲، نیز آن حضرت در جواب سائل دیگر

از ساعت می فرماید :

أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ، تَكُونُ عِنْدَ خَيْبِ الْأُمَرَاءِ وَمِدَاهِنَةِ الْقُرَّاءِ وَنِفَاقِ الْعُلَمَاءِ، وَإِذَا صَدَّقَتْ أُمَّتِي بِالنُّجُومِ وَكَذَّبَتْ بِالْقَدْرِ، وَذَلِكَ حِينَ يَتَّخِذُونَ الْأَمَانَةَ مَغْنَمًا، وَالصَّدَقَةَ مَغْرَمًا، وَالْفَاحِشَةَ إِبَاحَةً، وَالْعِبَادَةَ تَكْبِيرًا وَاسْتِطَالَهَ عَلَى النَّاسِ؛^۱

یعنی: ای سؤال کننده از قیامت! می باشد زمان خبثت فرماندهان و مداهنه خوانندگان - یعنی: ظاهر کردن خلاف باطن خود - و نفاق علما و وقتی که امت تصدیق کنند نجوم را و تکذیب کنند قدر را، و آن وقتی است که امانت را غنیمت دانند و صدقه و زکات دادن را ضرر خود پندارند و عمل های زشت و بی عفتی را مباح دانند و عبادت [را] از روی تکبر و برای خود را بلند مرتبه دانستن بجا آورند که در میان مردم بزرگ شمرده شوند.

حدیث صد و شصتم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۲، نیز از آن حضرت است که فرمود:
والذي نفسي بيده، لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم أمراء فجرة، ووزراء خونة، و عرفاء ظلمة، وقرءاء فسقة، وعباد جهال. يفتح الله عليهم فتنة غرباء مظلمة، فيتيهون فيها كما تاهت اليهود، فحينئذ ينقض^۲ الإسلام عروة عروة حتى^۳ يقال: الله، الله؛^۴
یعنی: قسم به آن کسی که جان من در دست اوست، برپا نمی شود قیامت صغرا تا این که بوده باشند بر شما فرمانفرمایان فاجر بدکار و وزیرهای خیانتکار و رئیس های ستمکار و خوانندگان فاسق و عبادت کنندگان نادان که خدا بگشاید بر ایشان فتنة غبار آلودی را که تاریک کننده باشد. پس سرگردان شوند در آن زمان همچنان که

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۷.

۲. در مصدر: (ينتقض).

۳. کلمه «حتى» در مصدر نیست.

۴. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

یهودی‌ها سرگردان شدند. پس در آن هنگام و اتاب می‌شود رشته‌های اسلام تا اندازه‌ای که گفته می‌شود: خدا، خدا، کنایه است از غربت اسلام.

حدیث صد و شصت و یکم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۴، نیز از آن حضرت است که فرمود:

كيف أنتم إذا ظهر فيكم البدع حتى يربو فيها الصغير، ويهرم الكبير، ويسلم عليها الأعاجم؟ و إذا ظهرت البدع قيل: سنة، وإذا عمل بالسنة قيل: بدعة. قيل: ومتى - يا رسول الله - يكون ذلك؟ قال: إذا ابتعتم الدنيا بعمل الآخرة؛^۱

یعنی: چگونه‌اید شما وقتی که آشکار شد در میان شما بدعت‌ها، تا این که پرورش یابد در آن کوچک و سخت پیر شود در آن بزرگ و بپذیرانند و تحمیل کنند بر عمل کردن به آن بدعت‌ها عجم‌ها و چون بدعت ظاهر شد، گفته شود که: سنت است، و چون عمل به سنت شود، گویند که: بدعت است. گفته شد که: چه وقت می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: زمانی که خریدید دنیا را به عمل آخرت.

حدیث صد و شصت و دوم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۵:

قال النبي ﷺ: ليكون عليكم أمراء سوء. فمن صدقهم في قولهم^۲ وأعانهم على ظلمهم وغشي أبوابهم فليس متي، ولست منه، ولن يرد عليّ الحوض؛^۳
یعنی: فرمود پیغمبر ﷺ: هر آینه می‌باشد بر شما فرمانفرمایان بدی. پس کسی که

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۹.

۲. در مصدر: (فمن صدق قولهم).

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۰، و نیز ر.ک: تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ص ۵۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۴، ح ۱۴۴۰۶ و ج ۶، ص ۷۴، ح ۱۴۸۹۹.

تصدیق کند ایشان را در گفتارشان و کمک کند ایشان را بر ستمگریشان و نزدیک درهای ایشان رود، پس نیست از من و من هم از او نیستم و نزد حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

حدیث صد و شصت و سوم

ارشاد دیلمی، صفحه ۸۵ آن حضرت علیه السلام به حذیفه فرمود:

کیف أنت - یا حذیفه - إذا كانت أمراء إن أطعتموهم أكفروكم^۱، وإن عصیتموهم قتلوكم؟ فقال حذیفه: کیف أصنع، یا رسول الله؟ قال: جاهدوهم إن قویت، واهرب عنهم إن ضعفتم؛^۲ یعنی: چگونه ای تو - ای حذیفه! - وقتی که امرایی باشند که اگر اطاعت کنید ایشان را داخل در کفر کنند شما را، و اگر نافرمانی کنید ایشان را بکشند شما را؟ پس گفت حذیفه: چه کنم، یا رسول الله؟ فرمود: جهاد کن با ایشان اگر صاحب قوت باشی، و فرار کن از ایشان اگر ناتوان باشی.

حدیث صد و شصت و چهارم

ارشاد دیلمی، در باب عقاب زنا و ربا، صفحه ۸۷، فرمود رسول خدا علیه السلام:

إذا كانت فيكم خمس رُمیتم بخمس: إذا أكلتم الربا رُمیتم بالخسف، وإذا ظهر فيكم الزنا أخذتم بالموت، وإذا جارت الحکام ماتت البهائم، وإذا أظلم^۳ أهل الملة ذهبت الدولة، وإذا ترکتم السنة ظهرت البدعة؛^۴

یعنی: زمانی که پنج خصلت در میان شما موجود شد به پنج بلا مبتلا خواهید شد: وقتی که خوردید ربا را مبتلا می شوید به فرورفتن به زمین، و وقتی که زنا در میان شما

۱. در مصدر: (کفروکم).

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۰.

۳. در مصدر: (ظلم).

۴. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱.

آشکار شد مرگ شما را می‌گیرد، و وقتی که حکام جور و ستم کنند حیوانات می‌میرند، و وقتی که اهل ملت مظلوم شدند دولت می‌رود، و وقتی که سنت پیغمبر را ترک کردید بدعت ظاهر می‌شود.

حدیث صد و شصت و پنجم

ارشاد دیلمی در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِذَا عَمِلَتْ أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشْرَ خَصْلَةً حَلَّ بِهِمُ الْبَلَاءُ: إِذَا كَانَ الْفِيءُ دَوْلًا، وَالْأَمَانَةُ مَغْنَمًا، وَالصَّدَقَةُ مَغْرَمًا، وَأَطَاعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ، وَعَصَى أُمَّه، وَبَرَّ صَدِيقَهُ، وَجَفَا أَبَاهُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ، وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَكَانَ زَعِيمَ الْقَوْمِ أُرْذَلَهُمْ، وَلبَسُوا الْحَرِيرَ، وَاتَّخَذُوا الْمَغْنِيَّاتِ (القينات غل) وَالْمَعَازِفَ^۱ وَشَرَبُوا الْخَمْرَ، وَأَكْثَرُوا الزِّنَا، فَارْتَقَبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرَاءَ أَوْ خَسْفًا أَوْ مَسْخًا أَوْ ظَهْرًا^۲ الْعِدْوِ عَلَيْكُمْ، ثُمَّ لَا تَنْتَصِرُونَ؛^۳** یعنی: وقتی که عمل کرد امت من پانزده خصلت را وارد می‌شود به ایشان بلا: وقتی که خاصه‌های خدا و رسول و ائمه و ذوی القربی را دولت خود شمردند و امانت را غنیمت دانستند و دادن زکات و صدقات را ضرر خود دانستند و اطاعت کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد مادر خود را و نیکی کرد باریق خود و جفا کرد پدر خود را و بلند شد صداها در مسجدها و اکرام کرده شد مرد از شرّ زبانش و بزرگ قوم پست‌ترین قوم شد و مردها لباس حریر پوشیدند و گرفتند زن‌های خواننده و نوازنده و رقاصه و سازها و نوازهای گوناگون را و آشامیدند مسکرات را و بسیار کردند زنا را، پس انتظار بکشید در آن وقت باد سرخ را، یا به زمین فرورفتن را، یا مسخ شدن

۱. عبارت «والمعازف» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أو ظهر).

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱-۷۲، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ خصال، ص ۵۰۰-۵۰۱، ح ۱؛ روضة الواعظین، ص ۴۸۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۵۶، ح ۳۹۵۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۴-۳۰۵، ح ۴.

را، یا ظاهر شدن دشمن را برای خودتان، پس یاری کرده نخواهید شد.
این حدیث در روضة الواعظین، صفحه ۵۵۸، وارد شده.^۱

حدیث صد و شصت و ششم

روضه الواعظین ابن فثال، شهید سال پانصد و هشت هجری، مطبوع در قم در باب
اشراط ساعة، صفحه ۵۵۸، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:
يأتي على الناس زمان يخير المرء بين العجز والفجور^۲. فمن أدرك ذلك الزمان فليختر
العجز على الفجور^۳؛^۴

یعنی: می آید بر مردم زمانی که مخیر می شود مرد در میان اظهار عجز و ناتوانی
کردن یا مرتکب فجور و کارهای زشت شدن. پس کسی که درک کند آن زمان را، باید
اختیار کند ناتوانی را بر مرتکب فجور شدن.

حدیث صد و شصت و هفتم

روضه الواعظین، در همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
يأتي على الناس زمان يقتل فيه العلماء كما يقتل اللصوص. فيا ليت العلماء تحامقوا في
ذلك الزمان^۵؛

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۴ با اندکی اختلاف.

۲. در مصدر: (الفجور).

۳. همان.

۴. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر. ک: مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۵۰؛ مسند احمد، ج ۲،
ص ۲۷۸ و ۴۴۷؛ کتاب الفتن، ص ۱۰۷ و ۱۰۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۶۴۰۳؛ مستدرک حاکم،
ج ۴، ص ۴۳۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۳۹، ح ۸۶۷۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۷؛ إمتاع
الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۷۳۶؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۱، ح ۳۱۱۸۰
و ج ۱۴، ص ۲۱۸، ح ۳۸۴۵۸.

۵. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر. ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۳۹، ح ۸۶۷۱؛ كنز العمال،
ج ۱۱، ص ۱۹۲، ح ۳۱۱۸۲.

یعنی: می آید بر مردم زمانی که کشته می شوند در آن زمان علما همچنان که کشته می شوند دزدها. پس ای کاش علما در آن زمان خود را به تحامق و نادانی می زدند!

حدیث صد و شصت و هشتم

روضة الواعظین، در همان باب و همان صفحه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: **إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَرْفَعَ الْعِلْمَ، وَيُظْهِرَ الْجَهْلَ، وَيَشْرَبَ الْخَمْرَ، وَيَفْشُو الزَّانَا، وَيَقْلَّ الرِّجَالُ، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، حَتَّىٰ إِنَّ الْخَمْسِينَ امْرَأَةً فِيهِنَّ وَاحِدٌ مِنَ الرِّجَالِ؛**^۱
یعنی: و از شرایط قیامت صغرا این است که علم برداشته شود و جهل آشکار شود و مسکرات آشامیده شود و زنا زیاد شود و مردها کم شوند و زنها زیاد شوند، تا این که در میان پنجاه زن یک مرد باشد.

حدیث صد و شصت و نهم

روضة الواعظین، در همان باب، صفحه ۵۵۹، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: **إِذَا فُشِيَ فِيكُمْ خَمْسٌ حَلَّ بِكُمْ خَمْسٌ: إِذَا فُشِيَ فِيكُمْ الزَّانَا كَانَتِ الزَّلْزَلَةُ، وَإِذَا فُشِيَ فِيكُمْ الرِّبَا كَانَتِ الْخَسْفُ، وَإِذَا مَنَعَتِ الزَّكَاةَ هَلَكَتِ الْبِهَائِمُ، وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ قَطَطَ الْمَطَرِ، وَإِذَا حَقَّرَتِ الذَّمَّةَ كَانَتِ الدَّوْلَةُ لِلْمَشْرِكِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛**^۲

یعنی: وقتی که زیاد شد در شما پنج چیز، وارد می شود به شما پنج چیز: وقتی که زیاد شد در میان شما زنا زلزله واقع شود، و وقتی که زیاد شد در میان شما ربا واقع می شود به زمین فرورفتن، و وقتی که زکات دادن منع کرده شد حیوانات هلاک شوند،

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۴۰، ج ۵۸۱؛ آحاد و مثانی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۳۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛ سنن کبیرای بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۴۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۳۸۴۲۶.
۲. روضة الواعظین، ص ۴۸۵، و نیز ر.ک: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۵، ذیل شماره ۸۷۲۲؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۹، ذیل شماره ۲۸۶.

و وقتی که پادشاه ستمکار شد باریدن باران قحط شود، و وقتی که کوچک شمرده شد امان و عهد و زینهار دولت خاصه مشرکین شود بر ضرر مسلمانان.

حدیث صد و هفتادم

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال صدوق علیه السلام، طبع تهران سال ۱۳۷۵ قمری، چاپ چاپخانه بوزرجمهری مصطفوی، صفحه ۲۴۴، به سند خود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

سیأتي في أمتي زمان تخبث فيه سرائرهم، وتحسن فيه علانيتهم، طمعاً في الدنيا. لا يريدون به ما عند الله - عز وجل - يكون أمرهم رياءً. لا يخالطهم خوف. يعتمهم الله بعقاب، فيدعونه دعاء الغريق، فلا يستجاب لهم؛^۱

یعنی: زود باشد بیاید در امت من زمانی که باطن‌های اهل آن زمان پلید و خبیث باشد و ظاهرهاشان نیکو باشد. برای طمع در دنیا ظاهرسازی ایشان و برای ثواب‌هایی که نزد خداست نباشد، بلکه عبادات و کارهای خیرشان برای ریا و نمایش دادن باشد و خوف خدا در دل‌هاشان نباشد. خداوند - عز وجل - عمومیت دهد ایشان را به عقوبتی که می‌خوانند او را مانند خواندن شخص غرق شده که از همه جا امیدش بریده است، پس دعا‌های ایشان برایشان اجابت کرده نشود.

حدیث صد و هفتاد و یکم

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، در باب عقاب معاصی، در همان صفحه به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سیأتي على أمتي زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه ولا من الإسلام إلا اسمه، يسمون

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۵۳، و نیز ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴ و ج ۸، ص ۳۰۶-۳۰۷، ح ۴۷۶؛ عدّة الداعی، ص ۱۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷-۴۸، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، ح ۲۰ و ج ۶۹، ص ۲۹۰، ح ۱۴ و ص ۲۹۸، ح ۲۹ و ج ۷۱، ص ۴۰۰، ح ۴۳.

به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء، منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود؛^۱

یعنی: زود باشد که بیاید بر امت من زمانی که باقی نماند از قرآن مگر نقشی از آن و نه از اسلام مگر اسمی از آن. مسلمان نامیده می شوند، ولی دورترین مردم اند از آن. مسجدها شان آباد است و آن از هدایت خراب است. فقهای آن زمان بدترین فقهای زیر سایه آسمان اند. فتنه از ایشان خارج می شود و به سوی ایشان بر می گردد.

حدیث صد و هفتاد و دوم

قرب الإسناد، تألیف عبد الله بن جعفر حمیری، از اکابر علمای نصف آخر قرن سوم هجری، مطبوع سال ۱۳۷۰ هجری در تهران، جزء اول، صفحه ۲۶، به سند خود از صادقین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

کیف بکم إذا فسق (فسد خل) نساؤکم، ونشق (فسق خل) شبابکم (شبانکم خل)، ولم تأمروا بالمعروف، ولم تنهوا عن المنکر؟ فقیل له: ویكون ذلك، یا رسول الله؟ قال: نعم، وشرّ من ذلك. کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر، ونهیتم عن المعروف؟ قیل: یا رسول الله، ویكون ذلك؟ قال: نعم، وشرّ من ذلك. کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکراً والمنکر معروفاً؟^۲

یعنی: چگونه اید شما وقتی که فاسق - یا فاسد - شوند زن های شما و گردن بند به گردن بندند - یا فاسق شوند - جوانان شما و امر به معروف نکردید و نهی از منکر ننمودید؟ پس گفته شد: یا رسول الله! اینها شدنی است؟ فرمود: آری و بدتر از این هم خواهد شد. چگونه اید شما وقتی که امر به منکر کنید و نهی از معروف - یا آن که

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۵۳، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸، ح ۴۷۹؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۳۴۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۱، ح ۳۱۱۳۵ و ۳۱۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۱۴ و ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۷ و ج ۵۲، ص ۱۹۰-۱۹۱، ح ۲۱.
۲. قرب الإسناد، ص ۵۴-۵۵، ح ۱۷۸، و نیز ر. ک: کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۴؛ تحف العقول، ص ۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۳۵۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۶-۳۹۷، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، ح ۲ و ج ۹۷، ص ۷۴، ح ۱۴.

امر کرده شوید به منکر و نهی کرده شوید از معروف -؟ پس گفته شد که: اینها شدنی است، یا رسول الله؟ فرمود: آری، و بدتر هم خواهد شد. چگونه اید شما وقتی که ببینید معروف منکر شده باشد و منکر معروف؟

حدیث صد و هفتاد و سوم

قرب الإسناد، در همان جزء و به همان سند، صفحه ۴۱، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إذا ظهرت القلائس المشتركة^۱ ظهر الزنا؛^۲

یعنی: زمانی که ظاهر شد کلاه‌های مشترکه - که شاید کلاه‌های متداوله در این عصر باشد که از آنها تعبیر به کلاه‌های بین‌المللی می‌شود -، زنا آشکار شود.

حدیث صد و هفتاد و چهارم

تیسیر الوصول، تألیف علامه محدث عبدالرحمن بن علی معروف به ابن‌دیبع شیبانی، متوفای سال ۹۴۴، طبع مطبعة سلفیة مصر، سال ۱۳۴۶، جزء چهارم، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ينزل أناس من أمتي بغائط يسمي البصرة عند نهر يقال له دجلة، يكون عليه جسر يكثر أهلها، وتكون من أمصار المهاجرين. فإذا كان في آخر الزمان، جاء بنو قنطوراء عراض الوجوه، صغار الأعين، حتى ينزلوا على شط النهر، فيتفرق أهلها ثلاث فرق: فرقة يأخذون أذناب البقر والبرية وهلكوا، وفرقة يأخذون لأنفسهم وكفروا، وفرقة يجعلون ذراريهم خلف ظهورهم ويقاتلونهم، وهم الشهداء؛^۳

۱. در مصدر: (القلائس المشتركة).

۲. قرب الإسناد، ص ۸۵-۸۶، ح ۲۸۰، ونیز ر.ک: کافی، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۳۸۰، ح ۴ و ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۵، ح ۵ باختلاف.

۳. تیسیر الوصول، ج ۴، ص ۱۷-۱۸، کتاب الفتن والأهواء، ونیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۶۳۰، ←

لغات

غائط: جای مطمئن از زمین را گویند.
 و بصره: لغة سنگ‌های سفید سست را گویند و بصره را به همین مناسبت بصره گویند.
 و بنی قنظورا: از نژاد ترک بن یافث بن نوح اند، و بعضی گفته‌اند: از نژاد قنظوره
 کنیز حضرت ابراهیم خلیل الله - علیه السلام - اند.
 یعنی: فرود می‌آیند مردمانی از امت من به زمین پست مطمئنی که آن را بصره گویند.
 نزد نهری که آن را دجله نامند. می‌باشد بر آن نهر جسری. اهل آن بسیار شوند و می‌باشد از
 شهرهای مهاجرین. پس چون آخر زمان شود، می‌آیند پسران قنظوراء که صورت‌های آنها
 پهن و چشم‌های ایشان کوچک است. فرود می‌آیند بر کنار نهر. پس اهل آن جا فرقه
 فرقه می‌شوند به سه فرقه: فرقه‌ای دنبال گاوها می‌روند در بیابان و هلاک می‌شوند و فرقه‌ای
 برای خود از بنی قنظورا امان می‌گیرند و کافر می‌شوند و فرقه‌ای قرار می‌دهند ذریه
 خود را در پشت سر خود و جنگ می‌کنند با ایشان و کشته می‌شوند و آنها شهیدان اند.

حدیث صد و هفتاد و پنجم

جلد چهارم بیان الحق، تألیف فخر الاسلام، مؤلف کتاب انیس الأعلام، طبع تهران در
 سال ۱۳۲۴، در ردیف اخبار غیبیه نبویه، صفحه ۲۰۵، از طریق احمد بن حنبل روایت
 کرده که فرمود رسول خدا ﷺ:

يكون قوم في آخر الزمان يخضبون بهذا السواد كحواصل الطيور، لا يريحون
 رائحة الجنة؛^۱
 (شاید در عبارت سقطی باشد).

← ح ۲۴۲: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ح ۴۳۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۴۸-۱۴۹؛
 تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۸؛ ح ۳۸۴۶۱ و ص ۵۶۴؛ ح ۳۹۶۰۷.
 ۱. بیان الحق، ص ۲۰۵، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۹۱؛ ح ۴۲۱۲؛
 سنن کبرای نسایی، ج ۵، ص ۴۱۵؛ ح ۹۳۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۴۷۱؛ ح ۲۶۰۳؛ شرح مشکل الآثار،
 ج ۹، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ ح ۳۶۹۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۱، ص ۳۵۰؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۷، ص ۳۱۱؛
 فتح الباری، ج ۶، ص ۳۶۲؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۴۶؛ سیرة حلبی، ج ۳، ص ۲۴.

یعنی: می‌باشند گروهی در آخر زمان که خضاب می‌کنند به این سواد مانند
چینه‌دان‌های مرغان. استشمام نمی‌کنند بوی بهشت را.

حدیث صد و هفتاد و ششم

بیان الحق، در همان جلد، صفحه ۲۰۶، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
يأتي على أمتي زمان يقومون ساعة لا يجدون إماماً يصلي بهم؛^۱
یعنی: می‌آید بر اُمت من زمانی که می‌ایستند ساعتی و نمی‌یابند امام جماعتی را که
با او نماز گزارند.

حدیث صد و هفتاد و هفتم

بیان الحق، در همان جلد و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إذا أبغض المسلمون علماءهم، وأظهروا عمارة أسواقهم، وتناكحوا على جمع الدراهم،
رماهم الله بأربع خصال: بالقحط من الزمان، وجور السلطان، والخيانة من ولاية الأحكام،
والصولة من العدو؛^۲
یعنی: وقتی که مسلمانان کینه علمای خود را در دل گیرند و آشکار کنند آباد کردن
بازارهای خود را و ازدواج کردند برای جمع کردن پول‌ها، مبتلا می‌گرداند خدا ایشان
را به چهار خصلت: به تنگ گرفتن زمان و ظلم و ستم کردن پادشاه و خیانت دیدن از
کارگزاران حکومت‌ها و حکم‌ها و صولت از دشمن.

حدیث صد و هفتاد و هشتم

بیان الحق، در همان جلد، صفحه ۲۰۷، از احمد و طبرانی و حاکم از رسول خدا ﷺ

-
۱. بیان الحق، ص ۲۰۶، و نیز ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۰۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۱؛ سنن
ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۸۲؛ آحاد و مثنائی، ج ۶، ص ۱۸۸، ح ۳۴۱۶؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۳۱۱؛
أسد الغابة، ج ۵، ص ۴۷۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۳-۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۳، ح ۳۸۴۴۲.
 ۲. بیان الحق، ص ۲۰۶-۲۰۷، و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۹، ح ۴۳۸۴۱.

روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر هذه الأمة رجال يركبون على الميائر، حتى يأتوا أبواب المساجد،
نساؤهم كاسيات عاريات، على رؤوسهن كأسنمة البخت العجاف؛
الميائر: سروج عظام.^۱

یعنی: می باشد در آخر این امت مردانی که سوار شوند بر زین های بزرگ - یا
مرکب های دور زننده -، تا آن که می آیند بر درهای مسجدها و زن هاشان هرچند لباس
پوشیده اند، ولی برهنگان اند - یعنی: لباس هاشان ساتر ابدان آنها از نامحرمان نیست -
و بالای سر هایشان مانند کوهان های شتران خراسانی لاغر است.

شرح

«میائر» یعنی: زین های بزرگ، و بعید نیست وصف کردن زین را به بزرگی ظاهر
آن است که بر خلاف زین های متعارف آن زمان باشد، و ممکن است که «میائر» تصحیف
«میائر» باشد، مشتق از «مور» - به معنای دور زدن - و از همین باب است کریمه مبارکه
﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾^۲ - چنان که در مجمع البحرین گفته: أي: تدور السماء دوراً،^۳ و
در قاموس گفته: المور: الموج والاضطراب والجريان على وجه الأرض، تا آن جایی که
گفته: وناقاة مواراة: سهلة السير، سريعة.^۴ و بنا بر این تقدیر می توان گفت که: شاید مراد
از میائر چرخ های دور زننده و ماشین ها و سیارات سریعه السیر باشد که در عصر
حاضر متداول است که حتی تا درب مساجد هم که می خواهند حرکت کنند با همین
چرخ ها و ماشین ها حرکت می کنند و این خود معجزه ای است روشن از آن حضرت ﷺ.

۱. بیان الحق، ص ۲۰۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۶۴؛ مستدرک
حاکم، ج ۴، ص ۴۳۶؛ موارد الظمان، ج ۴، ص ۴۴۹؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ الدر المنثور، ج ۶،
ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱، ح ۴۵۱۰۵ و ۴۵۱۰۶.

۲. سوره طور، آیه ۹.

۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۴۹ با اندکی اختلاف.

۴. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۳۶.

و همچنین درباره زن‌های آخر امت سه صفت بیان فرموده:
 اول: کاسیات، و آن نیز دور نیست مشتق از «کسوة» یا «کُسیة» باشد. بنا بر اول به معنای پوشندگان لباس یا فخرکنندگان به لباس‌اند. در قاموس است: کاساه، آی: فاخره^۱، که از باب مفاعله و بین اثنین باشد - یعنی: به یکدیگر فخرکنندگان‌اند.
 و بنا بر دوم - که مشتق از «کُسی» و «کسیت» باشد که به معنای مؤخر و پایین سرین است؛ چنان که در منتهی الإرب گفته^۲ و در قاموس است: الکُسی - بالضم -: مؤخر العُجز^۳ - عاریات صفت از برای کاسیات می‌شود - یعنی: آن زن‌ها پایین سرین هاشان برهنه است.

و «علی رؤوسهن کأسمة العجاف» اشاره است شاید به موهای سرهای آن زن‌ها که آن را بالای سرهای خود مانند کوهان‌های شتر خراسانی که دوکوهانه است دو طبقه کنند و این نحوه زینتی باشد برای ایشان - چنان که در این زمان نیز این صفت در آنان مشاهد و محسوس است. بر این تقدیر نیز به هر کدام از این دو معنی باشد، صدق فرمایش آن حضرت در این زمان ظاهر و آشکار است.

و ممکن است که توجیه سومی هم گفته شود که: مراد از «کاسیات عاریات» این باشد که هر چند آن زن‌ها لباس پوشیده‌اند، ولی لباس‌های آنها از فرط لطافت و نازکی ساطر بدن و عورت‌های آنها نباشد، بنحوی که از زیر لباس هاشان نمایان باشد، والله العالم.

حدیث صد و هفتاد و نهم

کتاب تحصین، تألیف احمد بن فهد حلی رحمته الله، مطبوع در حاشیه کتاب مکارم الأخلاق، ص ۴۰۰ و کتاب منتخب کنز العمال، جزء ۴۰۰، ص ۴۰۰، طبع مصر و کتاب بیان الحق فخر الاسلام، باب اخبار غیبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله، صفحه ۲۱۰، از آن حضرت روایت

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۰۹۸.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸۳.

کرده‌اند که فرمود:

يأتي على الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه إلا من هرب بدينه من شاهق إلى شاهق
ومن جحر إلى جحر (كالثعلب بأشباهه خ). فإذا كان ذلك الزمان، لم تنل المعيشة إلا
بسخط الله.

فإذا كان ذلك كذلك، كان هلاك الرجل على يدي زوجته وولده. فإن لم يكن له
زوجة ولا ولد، كان هلاكه على يدي أبويه. فإن لم يكن له أبوان، كان هلاكه على يدي
قرباته والجيران.

قالوا: كيف ذلك، يا رسول الله؟ قال: يعيرونه بضيق المعيشة. فعند ذلك يورد نفسه
الموارد التي تهلك فيها نفسه؛^۱

یعنی: می‌آید بر مردم زمانی که سالم نماند برای هر صاحب دینی دین او مگر کسی
که فرار کند به سبب دین خود از بالای قلّه کوهی به قلّه کوه دیگر یا از سوراخ جانوری
به سوراخ جانور دیگر (مانند روباه با بچه‌هایش). پس چون چنین زمانی شد، نائل به
زندگانی نشوند مگر به خشم آوردن خدا.

پس چون زمان را چنین حالی پیش آمد، می‌باشد هلاکت مرد به دست‌های زن و
فرزند او. پس اگر نباشد برای او زنی و فرزندی، می‌باشد هلاکت او به دست‌های پدر
و مادر او، و اگر پدر و مادر نداشته باشد، می‌باشد هلاکت او به دست‌های خویشان و
همسایگان او.

عرض کردند: یا رسول الله! این چگونه خواهد بود؟ فرمود: سرزنش کنند او را به
سبب تنگی معیشت. پس در این هنگام وارد می‌کند خود را در مواردی که هلاک
می‌شود در آن نفس او.

بدان که در بعضی از نسخ این خبر اندک اختلافی دارد. در این جا نقل از بیان الحق شد.

۱. بیان الحق، ص ۲۱۰، و نیز ر. ک: حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۵ و ج ۲، ص ۱۱۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب،
ج ۵، ص ۴۴۷-۴۴۸، ح ۸۶۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ تخریج الأحادیث والآثار، ج ۲، ص ۴۴۲؛
کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۴، ح ۳۱۰۰۸.

حدیث صد و هشتادم

مجمع الزوائد و منتخب كنز العمال و صحيح مسلم و صحيح ترمذی و جزء چهارم
تیسیرالوصول در کتاب فتن، صفحه ۲۵ - نقل عبارت از تیسیر است :-

قال رسول الله ﷺ: يوشك أهل العراق أن لا يجيء^۱ إليهم قفيز ولا درهم. قيل: من أين؟
قال: من قِبَل العجم، يمنعون ذلك، ثم قال: يوشك أهل الشام أن لا يجيء^۲ إليهم دينار ولا
مُدِّي. قيل: من أين ذلك؟ قال: من قِبَل الروم، ثم سكت هُنَيْهَةً^۳؛

مکیال عراق: هشت مکوک است، و مُدی: مکیال اهل شام است.

مکوک - بر وزن تَنُور - : پیمانهای است که در آن یک صاع و نیم جای گیرد، یا نصف
رطل تا هشت اوقیه، یا نیم وِیبه و هر وِیبه‌ای بیست و دو یا بیست و چهار مُد است به
مُد پیغمبر ﷺ، یا سه کیله که هر کیله یک من و هفت ثمن^۴ من و هر منی دو رطل است
و هر رطلی دوازده اوقیه و هر اوقیه‌ای یک استار و دو ثلث استار است و هر استاری
چهار مثقال و نیم و هر مثقالی یک درم و سه سُبع^۵ درم و هر درمی شش دانگ و هر
دانگی دو قیراط و هر قیراطی دو طسوج و هر طسوجی دو حبه و هر حبه‌ای شش یک
از هشت یک درهم است و آن یک جزء از چهل و هشت جزء درهم است.

مُدی: چهل و پنج رطل است.

قفیز: هشت مکوک است.

یعنی: فرمود پیغمبر ﷺ: نزدیک است که اهل عراق نیاید ایشان را قفیزی و نه درهمی.

۱. در مصادر (لا یجیبی).

۲. همان.

۳. تیسیر الوصول، ص ۲۵، کتاب الفتن والأهواء، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۸،

ص ۱۸۵، کتاب الفتن، ص ۴۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۶،

ج ۱۶۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۱۳؛ العمدة، ص ۴۲۴، ح ۸۸۵؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛

إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۱۳؛ الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۱۱۵؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴. ثمن: یک هشتم.

۵. سُبُع: یک هفتم.

گفته شد: از طرف کی؟ فرمود: از طرف عجم. منع می‌کنند آن را. پس گفت: نزدیک است که اهل شام نیاید به سوی ایشان دیناری و نه مدایی. گفته شد از کجا؟ فرمود: از طرف روم. پس سکوت کمی کرد آن حضرت.

حدیث صد و هشتاد و یکم

نیز در همان کتب - عبارت از تیسیر الوصول، جزء چهارم، صفحه ۲۵، کتاب فتن -، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

منعت العراق قفیزها ودرهمها، [ومنعت الشام مدیها و دینارها] ومنعت مصر أردبها و دینارها، وعدتم من حیث بدأتم؛^۱

إردب - به کسر همزه و فتح دال -: پیمانه مصر است که بیست و چهار من یا بیست و چهار صاع وزن آن است و هر صاعی پنج رطل و ثلث رطل است.

یعنی: منع کرده می‌شود عراق قفیز آن و درهم آن و منع کرده می‌شود مصر إردب و دینار آن و برمی‌گردید شما از جایی که اول آمدید - یعنی: به شرک و جاهلیت -، و این خبر از ضعف اسلام است در آخر زمان.

حدیث صد و هشتاد و دوم

پانزدهم بحار، جزء سوم، کتاب ایمان و کفر، طبع امین الضرب، صفحه ۱۵، از نهج البلاغه از رسول خدا ﷺ روایت فرموده که فرمود:

یا علی، إن القوم سیفتنون بأموالهم، ویمنون بدینهم علی ربهم، ویتمنون رحمته، ویأمنون سطوته، ویستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة والأهواء الساهیه، فیستحلون الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیه والربا بالبیع، فقلت: یا رسول الله، فبأی المنازل أنزلهم عند ذلك،

۱. تیسیر الوصول، ص ۲۵، کتاب الفتن والأهواء، و نیز ر. ک: مستند احمد، ج ۲، ص ۲۶۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۱، ح ۳۰۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۱۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۱۳ و ج ۱۴، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۱، ح ۳۰۹۱۲.

أبمنزلة ردة، أم بمنزلة فتنه؟ فقال: بمنزلة فتنه؛^۱

یعنی: یا علی! بدرستی که این قوم زود باشد که آزمایش شوند به مال هایشان و منت گذارند به دینشان بر پروردگارشان و آرزو کنند رحمت او را و ایمن باشند از خشم او و غضب او و حلال کنند حرام او را به شبهات دروغ و هواهای سهو کننده. پس حلال می کنند مسکرات را به تغییر دادن نام او به نام نیبذ و حرام را به نام هدیه و ربا را به نام خرید و فروش. پس گفتم: یا رسول الله! پس آنها را به کدام منزلت وارد کنم در چنین حالی؟ آیا به منزلت رده - یعنی: مرتد شدن -، یا به منزلت فتنه و آزمایش؟ پس فرمود: به منزلت فتنه و آزمایش.

حدیث صد و هشتاد و سوم

پانزدهم بحار الانوار از کافی، صفحه ۵۱، به سند خود از حضرت صادق از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

سیأتي على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم، وتحسن فيه علانيتهم، طمعاً في الدنيا، لا يريدون به ما عند ربهم. يكون دينهم رياءً. لا يخالطهم خوف. يعتمهم الله بعقاب، فيدعونه دعاء الغريق، فلا يستجيب لهم؛^۲

یعنی: زود باشد بیاید بر مردم زمانی که پلید باشد در آن زمان باطن های ایشان و نیکو باشد ظاهرشان در آن برای طمع در دنیا. نمی خواهند به این نیکی آنچه را که نزد پروردگار ایشان است از رضایت او و ثواب آخرت. دینشان برای نمایش دادن است. ترسی در

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۱ و ج ۶۹، ص ۱۳۸-۱۳۹، ضمن حدیث ۲۶ و ج ۱۰۰، ص ۵۶، ح ۳۲، و نیز ر. ک: نهج البلاغة، ج ۲، ص ۵۰، ضمن خطبة ۱۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۵۶، ح ۴؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، ضمن حدیث ۶.
 ۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، ح ۲۰ و ج ۶۹، ص ۲۹۰، ح ۱۴ و ص ۲۹۸، ح ۲۹ و ج ۷۱، ص ۴۰۰، ح ۴۳، و نیز ر. ک: ثواب الأعمال، ص ۲۵۳؛ کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴ و ج ۸، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ عده الداعی، ص ۱۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷-۴۸، ح ۴.

دل‌هایشان نیست. عقاب خدا عموم آنها را می‌گیرد، پس دعا می‌کنند نحوه دعا کردن شخص غرق شده که امیدش از همه جا بریده شده باشد و اجابت نمی‌کند برای ایشان.

حدیث صد و هشتاد و چهارم

پانزدهم بحار الانوار، جزء سیم، کتاب کفر و ایمان، صفحه ۱۶۰، از کافی به سند خود از حضرت باقر از کتاب رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرموده:

إذا ظهر الزنا من بعدي كثر موت الفجأة، وإذا طقف المكيال والميزان أخذهم الله بالسنين والنقص، وإذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركتها من الزرع والثمار والمعادن كلها، وإذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم والعدوان، وإذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم، وإذا قطعوا الأرحام جُعِلت الأموال في أيدي الأشرار، وإذا لم يأمرُوا بالمعروف ولم ينهوا عن المنكر ولم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي سلط الله عليهم شرارهم، فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم؛^۱

(در کتاب نکاح کافی است).^۲

یعنی: زمانی که زنا آشکار شد مرگ ناگهانی - یعنی: سخته - زیاد می‌شود، و وقتی که در کیل و ترازو کم داده شد و زیاد گرفته شد می‌گیرد خدا ایشان را به گرفتن نباتات زمین و کم شدن محصولات زمینی و میوه‌ها و معدن‌ها همه اینها، و وقتی که در احکام به ستم و جور حکم کردند کمک حال یکدیگر می‌شوند در ستمگری و دشمنی، و وقتی که عهد و پیمان شکنی کردند مسلط می‌کند خدا بر ایشان دشمن را، و وقتی که رجم‌ها را قطع کردند اموالشان به دست بدترین آنها می‌افتد، و وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نکردند و پیروی از نیکان اهل بیت من نکردند مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان شریران و بدان ایشان را، پس نیکانشان دعا می‌کنند و برای ایشان مستجاب نمی‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۹، ح ۳ و ص ۳۷۲، ضمن حدیث ۵ و ج ۹۳، ص ۱۵، ح ۳۲ و ج ۹۷، ص ۴۶،

ح ۳، و نیز ر. ک: ثواب الأعمال، ص ۲۵۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۴، ح ۲۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۲.

حدیث صد و هشتاد و پنجم

مجمع الزوائد، جزء پنجم، باب ملک جهجاه، ص ۲۴۶، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يملك الناس رجل من الموالي يقال له جهجاه؛^۱

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که مالک مردم شود مردی از دوستان - یا غلامان - که به او جهجاه گفته شود.

حدیث صد و هشتاد و ششم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان صفحه، در باب ابواب سلطان از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سیکون بعدی سلطان، الفتن علی أبوابهم کَمبارک الإبل، لا یعطون أحداً شیئاً إلا أخذ من دینه مثله؛^۲

یعنی: زود باشد که بعد از من سلطانی باشد که فتنه‌ها بر درباریان‌شان مانند خوابگاه شتران باشد. چیزی به کسی نمی دهند مگر این که بگیرند از دین او مثل آن را.

حدیث صد و هشتاد و هفتم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب «فی من یصدق الأمراء»، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

یکون أمراء یغشاهم غواشٍ و حواشٍ من الناس، یکذبون ویظلمون. فمن دخل علیهم

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۲، ح ۲۳۲۹؛ آحاد و مشانی، ج ۳، ص ۱۰۰، ح ۱۴۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۸، ص ۸۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۳۱۴، ح ۲۷۵۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶، و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۲۳ - ۶۲۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۲، ح ۴۷۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۹، ح ۳۰۹۰۷.

فصدقهم بکذبهم وأعان علی ظلمهم، فلیس متی ولست منه، ومن لم یدخل علیهم ولم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم، فهو متی وأنا منهم؛^۱

یعنی: فرماندهانی می‌باشند که اطراف آنها را می‌گیرند اطراف‌ها و حاشیه‌نشین‌هایی از مردم که دروغ می‌گویند و ستم می‌کنند. پس کسی که وارد شد بر ایشان پس تصدیق کرد دروغ ایشان را و کمک کرد بر ستمگری ایشان، پس از من نیست و من از او نیستم، و کسی که بر ایشان وارد نشد و تصدیق دروغ آنها را ننمود و کمک به ستمگری ایشان نکرد، او از من است و من هم از ایشانم.

حدیث صد و هشتاد و هشتم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان باب از آن حضرت روایت کرده که به کعب بن عجره فرمود:

أعاذک الله من إمارۃ السفهاء. قال: وما إمارۃ السفهاء؟ قال: أمراء یكونون بعدي، لا یهتدون بهدای ولا یستنون بستتی. فمن صدقهم بکذبهم وأعانهم علی ظلمهم، فأولئك لیسوا متی ولست منهم ولا یردون علی حوضی. یا کعب بن عجره، الصیام جنّة، والصدقة تطفی الخیطیة، و الصلاة قربان - أو قال: برهان. یا کعب بن عجره، الناس غادیان، فمبتاع نفسه ومعتقها، أو بائع نفسه فموبقها؛^۲

یعنی: پناه دهد خدا تو را از فرمانفرمایی نادانان. گفتم: چیست فرمانفرمایی نادانان؟

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶-۲۴۷، و نیز ر.ک: مسند ابن المبارک، ص ۱۱۶، ح ۲۸۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵، ح ۱۱۸۷ و ص ۴۶۵، ح ۱۲۸۶؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱، ص ۵۱۹-۵۲۰، ح ۲۸۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۴-۷۹۵، ح ۱۴۴۰۸ و ج ۱۱، ص ۳۱۴، ح ۳۱۶۰۳.
۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۴۵-۳۴۶، ح ۲۰۷۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۱ و ۳۹۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۵، ص ۹، ح ۱۷۲۳ و ج ۱۰، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۹ و ج ۳، ص ۴۷۹-۴۸۰ و ج ۴، ص ۱۲۷ و ۴۲۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۸، ص ۲۴۷ و ۲۵۲؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۷، ح ۱۴۴۱۲ و ج ۶، ص ۷۱-۷۲، ح ۱۴۸۹۳.

فرمود: فرمانفرمایانی می‌باشند بعد از من که به راهنمایی من راه نیافته‌اند و به سنت من عمل نمی‌کنند. پس کسی که تصدیق کند ایشان را به دروغی که می‌گویند و کمک کند ایشان را بر ستمی که می‌کنند، پس این جماعت از من نیستند و من هم از ایشان نیستم و بر حوض من وارد نمی‌شوند. ای کعب بن عجره! روزه سپر است و صدقه دادن خاموش می‌کند آتش گناه را و نماز نزدیک کننده و سبب تقرب است - یا آن که فرمود: برهان است. ای کعب بن عجره! مردم صبح کننده‌اند در حالتی که دو دسته‌اند. یک دسته می‌خرند نفس خود را و آزاد می‌کنند آن را و یک دسته فروشنده‌اند نفس خود را و هلاک کننده‌اند آن را.

حدیث صد و هشتاد و نهم

مجمع الزوائد، در همان جزء، در باب «ما جاء في الشيب و الخضاب»، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يكون في آخر الزمان قوم يسودون أشعارهم، لا ينظر الله إليهم؛^۱

یعنی: می‌باشد در آخر زمان گروهی که سیاه می‌کنند موهای خود را. نظر نمی‌کند خدا به سوی ایشان.

حدیث صد و نودم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، باب «ما جاء في الخسف والمسوخ والقذف وإرسال الشياطين و الصواعق» از آن حضرت روایت کرده در جواب سائلی که علامات فرج و رجا را سؤال می‌کند می‌فرماید:

نعم، الخسف والرجف وإرسال الشياطين المخلّبة على الناس؛^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۶۱، و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۱۳۶.
 ۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۹-۱۰، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۵؛ مسند شامیین، ج ۳، ص ۴۰۴، ج ۲۵۵۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۵۹-۴۶۲ و ج ۶۵، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۰، ح ۳۱۱۳۱ و ۳۱۱۳۲.

آری، علامات آن فرورفتن به زمین و زمین لرزه و فرستادن شیاطین است صاعقه مخلبه را بر ضرر مردمان - یا مردمان فریبنده را به نزد آنان.

مؤلف ناچیز گوید: دور نیست مراد از ارسال شیاطین مخلبه را بر ضرر مردم استعمال قوای ناریه باشد - اعم از این که زمینی باشد، یا هوایی. در المنجد است: خَلْبَه خَلْبًا: خَدَشَه وَجَرَخَه، وَالْبَرْقُ الْخُلْبُ: الَّذِي يَكُونُ فِي سَحَابِ [خُلْب] ^۱، و اعم از این که شیاطین انسیه باشند یا جنیه، یا مرسل خالق باشد یا مخلوق، یا آن که مخلبه صفت شیاطین باشد، و دور نیست که این خبر اشاره باشد به معنی آیه شریفه ای که در سوره رحمن است: ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ ^۲، یا آن که مراد از شیاطین مخلبه مردمان فریبنده باشند که از روی خدعه و فریب به ضرر و هلاکت مردمان قیام کنند - چنان که در قاموس است: خلبه خلباً و خلاباً و خلابة - بکسرهما -: خدعه، ک: اختلبه و خالبه ^۳، والله ورسوله أعلم.

حدیث صد و نود و یکم

مجمع الزوائد، در همان جزء در باب «فی من تقوم به الساعة» از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَأْخُذَ اللَّهُ شَرِيظَتَهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَيَبْقَى فِيهَا عَجَاجٌ لَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا، وَلَا يَنْكُرُونَ مَنْكَرًا؛ ^۴

الشريظة: الخيار، وهي من الأضداد.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۱۹۰.

۲. سوره الرحمن، آیه ۳۵.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۶۳.

۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۵؛ فتح

الباری، ج ۱۳، ص ۷۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ کنز العمال،

ج ۱۴، ص ۲۴۷، ح ۳۸۵۸۷.

والعجاج أي: الغوغاء والأراذل ومن لاخير فيه، وفي الأصل: عجاجة، وهي واحد العجاج. م. ز

یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که بگیرد خدا نیکان را از اهل زمین و باقی گذارد مردمان رذل پست را که نشناسند کارهای خوب را و انکار نکنند کارهای زشت را.

حدیث صد و نود و دوم

مجمع الزوائد، در همان جزء، باب خروج النار، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: یوشک أن تخرج نار من حبس سيل تسير بسير بطيئة الإبل، تسير النهار وتقيم الليل، تغدو وتروح. يقال: غدت النار. أيها الناس، فاغدوا. قالت النار. أيها الناس، قیلوا. راحت النار. أيها الناس، روحوا. من أدركته أكلته؛^۱

یعنی: نزدیک است که بیرون آید آتشی از حبس سیل - که نام موضعی است، یا کوهی -، که سیر کند به سیری کند و هموار مانند سیر شتر. روز سیر می کند و شب می ایستد. صبح می کند و شب می کند. گفته می شود: دوری کرد آتش، ای مردم! پس بروید. خوابید آتش، ایها الناس! بخوابید. رفت آتش، ایها الناس! بروید. کسی که دریابد آتش او را، آن آتش می خورد او را.

حدیث صد و نود و سوم

مجمع الزوائد همان جزء و همان صفحه و همان باب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تبعث نار علی أهل المشرق فتحشرهم إلى المغرب. تبیت معهم حیث باتوا، وتقیل

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ آحاد و مثانی، ج ۳، ص ۹۶، ج ۱۴۱۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۴، ج ۹۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۴؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۲-۴۳؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ ملاحم و فتن، ص ۳۰۹-۳۱۰، ج ۴۳۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۶-۲۴۷، ج ۳۸۸۸۹.

معهم حیث قالوا. یکون لها ما سقط منهم وتخلف، وتسوقهم سوق الجمل الکسیر؛^۱
یعنی: برانگیخته می شود آتشی بر اهل مشرق، پس جمع می کند ایشان را به سوی
مغرب. بیتوته می کند با ایشان هر کجا که بیتوته کنند و نیم روز کند با ایشان هر کجا که
نیم روز کنند. می باشد برای او آنچه که از ایشان ساقط شد و عقب ماند و می کشاند
ایشان را مانند کشانیدن شتر شکسته اندام.

حدیث صد و نود و چهارم

مجمع الزوائد، جزء هشتم، کتاب ادب، باب «ستکون الناس ذئاب»، از آن حضرت ﷺ
روایت کرده که فرمود:

يأتي على الناس زمان هم ذئاب. فمن لم يكن ذئباً، أكلته الذئاب؛^۲
یعنی: می آید بر مردم زمانی که اگر کسی گرگ نباشد، گرگ ها او را می خورند؛ زیرا
که اهل آن زمان همه گرگان اند.

حدیث صد و نود و پنجم

مجمع الزوائد، در همان جزء و همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم يأكلون بالسنتهم كما تأكل البقر بألسنتها؛^۳

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴،
ص ۴۵۸ و ۵۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۲۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۷،
ح ۳۸۸۹۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۷ و ج ۸، ص ۸۹، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ تحف
العتول، ص ۵۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۴۴۷، ح ۸۶۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۷،
ح ۱۴۰؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲۶۱۶.

۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱۶، و نیز ر. ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۵۹، ح ۲۱۰۰۲؛ مسند احمد، ج ۱،
ص ۱۸۴؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۳۱، ح ۱۱۹۳ و ج ۴۸، ص ۱۲۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷؛
کنز العمال، ج ۳، ص ۸۲۷، ح ۸۸۹۹ و ج ۱۴، ص ۲۴۵، ح ۳۸۵۸۰.

یعنی: برپا نمی شود قیامت تا این که بیرون بیاید گروهی که می خورند به زبان های خود همچنان که می خورد گاو به زبان خود.

حدیث صد و نود و ششم

مجمع الزوائد، همان جزء، باب «ما جاء في المسخ»، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تكثر الصواعق عند اقتراب الساعة، حتى يأتي الرجل فيقول: من صعق قبلكم الغداة؟ فيقولون: صعق فلان وفلان؛^۱

یعنی: بسیار می شود صاعقه ها نزدیک قیامت صغرا تا این که می آید مرد و می گوید: کی را از شماها صبح صاعقه هلاک کرده؟ پس می گویند: فلان و فلان صاعقه زده شدند.

حدیث صد و نود و هفتم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

والذي بعثني بالحق، لا تنقضي الدنيا حتى يقع بهم الخسف والقذف والمسخ. قالوا: ومتى ذاك، يا رسول الله؟ قال: إذا رأيت النساء ركنن السروج، وكثرت القينات، وفشت شهادة الزور، واستغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء. ورواه البزار والطبراني في الأوسط وزاد: وشرب المصلوب في آنية الشرك؛ الذهب والفضة.

قال: واستغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، واسترفدوا واستعدوا، وأوماً بيده،

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۹، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴-۶۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵-۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۳۵، ح ۳۸۵۳۸.

فوضعه‌ها علی جبهته، فستر وجهه؛^۱

یعنی: قسم به آن کسی که برانگیخت مرا به حق، نمی‌گذرد دنیا تا این که واقع شود در میان ایشان به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و مسخ شدن. عرض کردند: چه وقت واقع می‌شود اینها؟ فرمود: وقتی که دیدید زن‌ها بر زین‌ها سوار شدند و زن‌های خواننده و نوازنده و سازنده^۲ و رقاصه زیاد شد و شهادت دادن به دروغ بسیار شد و بی‌نیاز شدند در فجور مردها به مردها و زن‌ها به زن‌ها.

و این روایت را بزّار و طبرانی در اوسط روایت کرده‌اند و زیاد کرده: و آشامیده شد مشروب در ظرف شرک - یعنی: طلا و نقره که استعمال آن در شرع اسلام حرام است، و اما مشرکین آن را استعمال می‌کنند. گفته است: و بی‌نیاز شدند مردان به مردان و زنان به زنان و یاری می‌خواهند و مهیا می‌شوند. و اشاره فرمود به دست خود، پس گذارد آن را بر پیشانی خود، پس پوشید روی خود را.
(مصلوب: آب گوشت پخته و مایعات و نحو آن است).

حدیث صد و نود و هشتم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لیبتن قوم من هذه الأمة علی طعام و شراب و لهو، فیصبحوا قد مسخوا قرده و خنازیر؛^۳
یعنی: هر آینه ببتوته می‌کنند گروهی از این امت بر خوردنی و آشامیدنی و بازی کردن. پس صبح می‌کنند در حالتی که مسخ شده باشند به صورت بوزینه‌ها و خوک‌ها.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰، و نیز ر. ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۹۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۷۹، ح ۷۱۰۳؛ الدرّ المشور، ج ۶، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۳۸۷۳۰.

۲. منظور مؤلف ﷺ نوازنده ساز است.

۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۵۵؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۵۰؛ ذکر أخبار إصبهان، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۴۴۱، ح ۵۳۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۸۲-۸۳، ح ۴۴۰۱۸.

حدیث صد و نود و نهم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 يكون في هذه الأمة خسف ومسح وقذف في متخذي القيان وشاربي الخمر؛^۱
 یعنی: می باشد در این امت به زمین فرورفتنی و مسح شدنی و سنگ باریدنی در
 کسانی که می گیرند زن های غنا خواننده و نوازنده و سازنده^۲ و رقاصه را و کسانی را که
 می آشامند شراب ها و مسکرات را.

حدیث دویستم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از آن حضرت روایت کرده
 که فرمود:
 يكون في (آخر) هذه الأمة قوم بينا هم في شرب الخمر وضرب المعازف حتى...
 عليهم^۳، فيغودوا قرده وخنازير؛^۴
 یعنی: می باشند در این امت گروهی که ایشان در حال آشامیدن مسکرات و زدن
 سازها و نواها هستند تا این که خدا بر ایشان [...]، پس صبح می کنند در حالتی که
 بوزینه ها و خوک ها شده باشند.
 (نسخه چنین بود).

حدیث دویست و یکم

مجمع الزوائد، همان جزء و همان باب و همان صفحه از انس بن مالک روایت کرده
 که گفت: زنی به نام ام سلیم در لشکر رسول خدا بود که مجروحین را مداوا می کرد.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر.ک: معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۷۲.

۲. چنان که پیش تر گذشت مراد نوازنده ساز است.

۳. در مسند شامیین: (حتى يافك الله عليهم).

۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر.ک: مسند شامیین، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۰۲۵.

پس عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! در حق پسر من دعا کنید. فرمود: انیس را می‌گویی؟ عرض کرد: آری. گفت: انیس! پس نشانید آن حضرت مرا مقابل روی خود و دست بر سر من کشید و فرمود: ای انیس! بدرستی که مسلمانان بعد از من شهرهایی بنا می‌کنند.

مما یمصرون مصر یقال لها البصرة. فإن أنت وردتها، فإياك ومقصفها وسوقها وباب سلطانها؛ فإنها سيكون فيها خسف ومسخ وقذف. آية ذلك أن يموت العدل، ويفشو فيها الجور، ويكثر فيها الزنا، وتفشو فيها شهادة الزور؛^۱

یعنی: از جمله شهرهایی که بنا می‌کنند شهری است که آن را بصره می‌گویند. پس اگر تو وارد آن شهر شدی، بر تو باد که دوری کنی از محلّ ازدحام و جمعیت آن و بازار آن و دربار سلطان آن. پس بدرستی که زود باشد که به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و مسخ در آن واقع شود، و نشانه‌اش این است: وقتی که عدالت و دادخواهی بمیرد و جور و ظلم زیاد شود و زنا در آن بسیار شود و شهادت دروغ دادن در آن زیاد شود، آنها واقع شود.

حدیث دویست و دوم

مجمع الزوائد، در همان جزء، در باب خروج النار از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که گفت: سؤال کرد از ما رسول خدا ﷺ از دو حادثه‌ای که پیش نیامده بود. پس فرمود: حبس سیل کجاست؟ گفتیم: نمی‌دانیم. پس مردی از بنی سلیم به ما گذشت. به او گفتیم: از کجا آمدی؟ گفت: از حبس سیل. پس نعلین خود را خواستم و سرازیر شدم. رسیدم به خدمت پیغمبر ﷺ، پس گفتم: یا رسول الله! سؤال کردی از ما از حبس سیل، پس گفتیم: ما علمی به آن نداریم، و اکنون این مرد بر ما گذشت.

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱، و نیز ر. ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۶، ح ۴۳۰۷؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۰۷، ح ۳۵۱۵۰.

پس، از او پرسیدم، گفت: از اهل حبس سیلم. پس رسول خدا ﷺ از او پرسید که: اهل تو در کجا هستند؟ گفت: در حبس سیل اند. فرمود:

اخرج أهلك منها؛ فإنه يوشك أن يخرج منها نار تضيء أعناق الإبل ببصرى؛^۱
یعنی: بیرون کن اهل خود را از آن جا که نزدیک است بیرون آید از آن جا آتشی که
روشنی دهد گردن‌های شتران را در بصری.

حدیث دویست و سوم

مجمع الزوائد، جزء هفتم، باب ظهور الرغبة والرغبة، از آن حضرت روایت کرده
که فرمود:

كيف أنتم إذا مرج الدين، وظهرت الرغبة والرغبة، وحرق البيت العتيق؟

رواه أحمد والطبرانی وزاد: وشرف البنيان واختلف الأخوان؛^۲

یعنی: چگونه‌اید شما وقتی که مختلط و مضطرب گردید و فاسد شد دین؟ (و
ظاهر گردید) سؤال کردن به مذلت و خواری و ترس و خوف در مردم و آتش گرفت
خانه خدا که آزاد شده از طوفان زمان نوح است؟

این حدیث را احمد بن حنبل و طبرانی هر دو روایت کرده‌اند و زیاد کرده است
طبرانی این جمله را: و بلند ساخته شد بناها و اختلاف افتاد در برادرها.
(شاید مراد اختلاف بین شرقیین و غربیین باشد).

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳، و نیز ر.ک: آحاد و مثانی، ج ۴، ص ۷-۸، ح ۱۹۵۱؛ معجم کبیر طبرانی،
ج ۱۷، ص ۱۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۳؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۷۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵؛
کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۷، ح ۳۸۸۹۰ و ۳۸۸۹۱.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۲۰، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۶۰۹، ح ۱۱۷؛ مسند احمد،
ج ۶، ص ۳۳۳؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۰ و ج ۲۶، ح ۶۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۴۴ و ج ۱۴،
ص ۱۵۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۷، ح ۳۱۱۵۵ و ص ۲۵۱،
ح ۳۱۴۱۸.

حدیث دویست و چهارم

مختصر تذکره قرطبی، باب «آیات العشر التي تكون قبل الساعة»، صفحه ۲۵۰، از حدیفه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ دَخَانًا يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، يَمُكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَصِيبُهُ مِنْهُ شِبْهُ الزَّكَامِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ السَّكَرَانِ. يَخْرُجُ الدِّخَانُ مِنْ أَنْفِهِ وَمَنْخَرِهِ وَعَيْنَيْهِ وَأُذُنَيْهِ وَدُبْرِهِ.^۱

این حدیث مکرر شده در صفحه ۲۴۸.

تفسیر صافی، طبع تهران، تاریخ کتابت سال ۱۲۶۶ هجری، به خط محمدحسن بن محمدعلی گلپایگانی، صفحه ۴۷۶، سوره دخان، ذیل آیه مبارکه: ﴿فَازْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾^۲ گفته:

روي في حديث أشرط الساعة: أول الآيات الدخان ونزول عيسى ونار تخرج من قعر عدن أبين. تسوق الناس إلى المحشر. قيل: وما الدخان؟ فتلا رسول الله ﷺ هذه الآية. قال: يملأ ما بين المشرق والمغرب. يمكث أربعين يوماً وليلة. أمّا المؤمن فيصيبه كهياة الزكام، وأمّا الكافر فهو كالسكران، يخرج من منخره وأذنيه ودبره؛^۳

یعنی: روایت شده در حدیث اشراط ساعت: اول نشانه‌ها دخان - یعنی: دود - است و فرود آمدن عیسی و آتشی که بیرون می‌آید از ته عدن ابین - و ابین اسم کسی است که عدن به نام او بنا شده. می‌کشاند مردم را به سوی محشر. گفته شد که: آن دود چیست؟ پس حضرت آیه مذکوره را تلاوت فرمود و فرمود: پُر می‌کند آن دود میان مشرق و مغرب را و می‌ماند تا چهل روز و شب. امّا مؤمن، پس می‌رسد به او مرضی

۱. مختصر تذکره قرطبی، ص ۱۴۴، ونیز ر. ک: جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۴۷-۱۴۸، ح ۲۴۰۲۶: تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱: تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۰: تخريج الأحاديث والآثار، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۱۱۷۴: فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۰: عمدة القاری، ج ۷، ص ۲۸ و ج ۱۹، ص ۱۶۳: الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹: تفسیر آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۱۸.

۲. سوره دخان، آیه ۱۰.

۳. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۰۵، ذیل آیه ۱۱ و ج ۶، ص ۴۱۸.

به هیئت زکام، و اما کافر پس او مانند شخص مست بیرون می رود از دو سوراخ بینی و دو گوش و سوراخ دُبر او .

حدیث دویست و پنجم

مسامرة الأبرار و محاضرة الأخیار، تألیف محیی الدین عربی، طبع مصر در مطبعة عثمانیه، سال ۱۳۰۵، جزء اول، صفحه ۲۳ و ۲۴، از ابن عباس روایت کرده که: در حجة الوداع حضرت رسول ﷺ گرفت حلقه در کعبه را. پس رو کرد به طرف مردم، پس فرمود: یا معاشر المسلمین، إن من أشرط القيامة إمامة الصلاة واتباع الشهوات، و تكون أمراء خونة ووزراء فسقة، فوثب سلمان الفارسي ﷺ فقال: بأبي أنت وأمي، يا رسول الله. إن هذا ليكون؟ قال: نعم، يا سلمان، وعندها يكون المنكر معروفاً والمعروف منكراً. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان، وعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء ممّا يرى ولا يستطيع أن يغيره. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان، ويؤمن الخائن، ويخون الأمين، ويصدق الكاذب، ويكذب الصادق. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. إن أولى الناس قوم المؤمن بينهم يمشي بالمخافة. فإن تكلم أكلوه وإن سكت مات بغيظه. يا سلمان، ما قدست أمة لا تنتقم من قویها لضعيفها.

قال: أ يكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. [و] عندها يكون المطر قيظاً والولد غيظاً، وتفيض اللئام فيضاً، وتفيض الكرام غيضاً. قال: [أ] ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها يعظم رب المال، ويباع الدين بالدنيا، وتلتمس الدنيا بعمل الآخرة، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتركب ذوات الفروج السروج. فعليهم من أمّتي لعنة الله. يا سلمان، عندها يلي أمّتي قوم جثتهم جثة الناس وقلوبهم قلوب الشياطين. إن تكلموا قتلوه وإن سكتوا استباحوهم. لا يرحمون صغيراً ولا يوقرون كبيراً. لساء ما يزرون، وتوطأ حرمتهم، ويجاروا في حكمهم. عند ذلك تكون إمارة النساء ومشاورة الإماء ونفوذ الصبيان على الناس، و تكثر الشرط، و تتحلّى ذكور أمّتي بالذهب، ويتهاون بالزنا، وتظهر

القينات، ويتغنى بكتاب الله، وتتكلم الرؤيبيضة. قلت: بأبي أنت - يا رسول الله - وأمي، وما الرؤيبيضة؟ قال: أن يتكلم في أمر العامة من لم يتكلم قبل.

قال: أ ويكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تزخرف المساجد كما تزخرف الكنائس والبيع، وتحلى المصاحف بالذهب، وتطوّل المنابر، وتكثر الصفوف، والقلوب متباغضة، والألسن مختلفة، ونوالهم لعقة^١. من أعطى على لسان من أعطى شكر، ومن منع كفر. قال: أو يكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عند ذلك يؤتى سبايا من المشرق والمغرب، تكون من أمّتي. فويل للضعفاء منهم، وويل لهم من الله. إن تكلموا قتلوا، وإن سكتوا قتلوا. موت على طاعة الله خير من حياة على معصية الله. قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تشارك المرأة زوجها في أمره، ويعقّ الرجل والده، ويبرّ صديقه. يلبسون جلود الضئان على قلوب الذئاب. علماؤهم شرّ من الجيفة. قال: أ ويكون ذلك، يا رسول الله؟ قال: نعم، يا سلمان. عندها تكون عبادتهم فيها في ما بينهم التلاوم^٢ لها فيها ولا بدّ تسمّون في ملكوت السماوات والأرض الأنجاس [و] الأرجاس.

قال: أ ويكون ذلك؟ قال: نعم، يا سلمان. عند ذلك يتخذ كتاب الله مزامير، وينبذ كتاب الله وراء ظهورهم. يعطلون الحدود، ويميتون سنتي، ويحيون البدعة، ولا يقام يومئذ بنصر الله. لا يأمرن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر. عندها يغار على الغلام كما يغار على الجارية، ويخطب كما تخطب النساء، ويهيؤ كما تهيو المرأة. عندها تقارب الأسواق. قلت: بأبي أنت وأمي، يا رسول الله، وما تقارب الأسواق؟ قال: كلُّ يقول: لا أبيع، ولا أشتري، ولا رازق غير الله. يا سلمان، عندها تليهم الجبابة، ويمنعون حقوقهم، ويملؤون قلوبهم رعباً، فلا ترى إلا خائفاً مرعوباً. عند ذلك يرفع الحجّ، فلا حجّ. يحجّ كبار الناس للهوى، وأوساط الناس للتجارة، وفقراء الناس للرياء والسمعة.

قال: أ ويكون ذلك؟ قال: يا سلمان (الحديث)؛^٣

١. در مصدر: (لعفة).

٢. در مصدر: (التلاوة).

٣. مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخيار، ج ١، ص ٦٠-٦٢.

یعنی: ای گروه مسلمانان! از شرایط قیامت میرانیدن نماز و پیروی کردن از شهوت‌ها و خواهش‌های دل است و می‌باشند فرمانفرمایان خیانتکار و وزیران فاسق. پس از جا برخاست سلمان فارسی رضی الله عنه و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! اینها هرآینه می‌باشد؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن زمان معروف منکر و منکر معروف گردد. سلمان عرض کرد: اینها می‌باشد؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت آب می‌شود دل هر مؤمن در داخل او همچنان که نمک در آب آب شود از آنچه که می‌بیند از منکرات و نمی‌تواند آن را تغییر دهد. عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! امین دانسته شود خیانتکار و خیانتکار شمرده شود امین و تصدیق کرده شود دروغگو و تکذیب کرده شود راستگو. عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت سزاوارترین مردم گروهی هستند که مؤمن در میانشان راه رود در حالتی که ترسناک باشد. اگر سخن گوید می‌خورند او را، و اگر ساکت باشد می‌میرد به خشم خود. ای سلمان! مقدّس نیست امتی که انتقام نکشد توانای آن برای ناتوان آن.

عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت باران باریده نشود و فرزندان بر پدر خود خشمگین باشد و بسیار شوند اشخاص پست و لئیم بسیار شدنی و دست‌های اشخاص کریم در احسان و انفاق کردن بسته شود. عرض کرد: آیا اینها شدنی است؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت صاحبان مال بزرگ و محترم شمرده شوند و دین به دنیا فروخته شود و به عمل آخرت دنیا را بطلبند و مردها در فجور به مردها اکتفا کنند و زن‌ها به زن‌ها و زن‌ها سوار زین‌ها شوند. پس بر ایشان است از امت من لعنت خدا.

ای سلمان! در آن وقت والی و زمامدار امت من شوند کسانی که جثّه‌های ایشان جثّه آدمی است و دل‌های ایشان دل‌های شیاطین است. اگر تکلم کنند می‌کشند ایشان را، و اگر ساکت شوند ریشه کن کنند ایشان را. رحم به کوچک نمی‌کنند و احترام نمی‌کنند بزرگ را. هرآینه بد است آنچه بد می‌کنند. پامال می‌کنند احترام ایشان را و جور کرده می‌شود در حکم‌های ایشان. در آن زمان امارت با زنان خواهد شد و کنیزان طرف مشورت

شوند و کودکان بر مردم حکمشان نافذ شود و سرهنگان و لشکریان زیاد شوند و مردان امت من به طلا زیور کنند و به زنا اهمّیت ندهند و زن‌های خواننده و نوازنده و سازنده و رقاصه ظاهر شوند و به قرآن تعنی کنند و رویبضه سخن گوید.

(ابن عباس گفت:) گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد! چیست رویبضه؟ فرمود: سخن گوید در امر عامّه مردم کسی که سخنگو نبوده - یعنی: مردمان رذل پست. گفت سلمان: آیا می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت زینت کنند مسجدها را همچنان که زینت کرده شود کلیساهای نصارا و عبادتگاه‌های یهود و زیور کنند قرآن‌ها و کتاب‌ها را به طلا و طولانی کنند منبرها را و بسیار شود صف‌های جماعت در حالتی که دل‌هاشان کینه یکدیگر را داشته باشد و با همدیگر مختلف باشد و عطاهاشان بقدر لیسیدن انگشت باشد. کسی که عطایی به او داده شود از عطا دهنده شکرگزاری کند و اگر به او عطایی نشود ناسپاس گوید. گفت: آیا می‌باشد اینها، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! آورده شوند در آن وقت اسیرانی از مشرق و مغرب از مسلمانان از امت من. پس وای بر ناتوانان ایشان! و وای بر اسیرکنندگان ایشان از خدا! اگر سخن گویند می‌کشند ایشان را و اگر هم ساکت باشند می‌کشند. مردن بر طاعت خدا بهتر است از زندگانی با معصیت خدا.

گفت: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت شریک می‌شود مرد با زن خود در کاری که می‌کند و آزار می‌کند مرد پدر خود را و نیکویی کند با رفیق خود. می‌پوشند لباس میش را بر دل‌های چون گرگ خود. علمایشان بدترند از مردار. گفت: آیا اینها می‌باشد، یا رسول الله؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت عبادت در میان ایشان همان خواندن تنهاست. آن هم ناچار. نام گذارده می‌شوند در ملکوت آسمان‌ها به نجاسات و پلیدی‌ها.

عرض کرد: آیا می‌باشد اینها؟ فرمود: آری، ای سلمان! در آن وقت قرآن را با سازها می‌گیرند و پشت سر می‌اندازند قرآن را و معطل می‌کنند حدود را و می‌میرانند سنت مرا و زنده می‌کنند بدعت را و کسی به یاری خدا قیام نمی‌کند. امر به معروف نمی‌کنند و نهی از منکر ننمایند. در آن وقت غیرت کشیده می‌شود بر سر پسران برای

فجور همچنان که غیرت کشیده می شود بر سر دختران و خواستگاری می شوند همچنان که دختران خواستگاری می شوند و مهیا می کنند خود را همچنان که زنان مهیا می کنند خود را. در آن وقت بازارها به همدیگر نزدیک شود. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، یا رسول الله! مراد از نزدیک شدن بازارها چیست؟ فرمود: هر کدامیکی می گوید: نفر و ختم و نخریدم، و حال آن که روزی دهنده ای غیر از خدا نیست. ای سلمان! در آن وقت جبّاران و ستمگران بر ایشان سلطنت و حکومت کنند و حقوق ایشان را از ایشان منع کنند و دل های ایشان را پر از ترس و بیم کنند، پس نبینی آنها را مگر خائف و ترسناک. در آن وقت حج رفتن برداشته شود، پس حجی در کار نباشد. حج می کنند بزرگان مردم برای بازیگری و تماشا و گردش و میانه حال های مردم برای تجارت و بازرگانی و فقرای مردم برای نمایش دادن و گوشزد کردن. عرض کرد: آیا اینها می باشد، یا رسول الله؟ فرمود: آری.

حدیث دویست و ششم

مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخیار، جزء دوم، صفحه ۱۴، در اشراط ساعت از حدیفة بن الیمان روایت کرده که گفت: دیدم رسول خدا ﷺ را که آویخته است به پرده های کعبه و چشم هایش اشک می ریزد. پس عرض کردم: چه چیز تو را به گریه درآورده؟ خدا چشم های تو را نگریاند! فرمود:

یا حدیفة، قد ذهبت الدنيا، أو كأنك بالدنيا لم تكن. قلت: فداك أبي وأُمِّي، یا رسول الله، فهل من علامة يستدلّ بها علی ذلك؟ قال: نعم، یا حدیفة. احفظ بقلبك، وانظر بعینك، واعقد بیديك، إذا ضیعت أُمِّي الصلاة، واتّبع الشهوات، وكثرت الخیانات، وقلّت الأمانات، وشربوا القهوات، وأظلم الهوی، وغار الماء، واغبرّت الأفق، وخيفت الطرق، وتشاتم الناس وفسدوا، وفجرت الباعة، ورفضت القناعة، وساءت الظنون، وتلاشت السنون، وكثرت الأشجار، وقلّت الثمار، وغلّت الأسعار، وكثرت الرياح، وتبيّنت الأشراط، وظهر اللواط، واستحسنوا الخلف، وضاعت المكاسب، وقلّت المطالب، واستمرّوا بالهوی،

وتفاكهوا بينهم بشتيمة الآباء والأمهات، وأكل الربا، وفشا الزنا، وقلّ الرضا، واستعملوا السفهاء، وكثرت الخيانة، وقلّت الأمانة، وذكّي كلّ امرئ نفسه وعمله، واشتهر كلّ جاهل بجهله، وزخرفت جدران الدور، ورفع بناء القصور، وصار الباطل حقاً والكذب صدقاً، والصحة عجزاً واللوم عقلاً، والضلالة هدى والبيان عمى، والصمت بلاهة والعلم جهالة، وكثرت الآيات، وتتابعت العلامات، وتراجموا بالظنون، ودارت على الناس رحى المنون، وعميت القلوب، وغلب المنكر المعروف، وذهب التواصل، وكثرت التجارات، واستحسنوا البطالات، وتهادوا أنفسهم بالشهوات، وتهاونوا بالمعضلات، وركبوا جلود النمر، وأكلوا المأثور، ولبسوا الحبور، وآثروا الدنيا على الآخرة، وذهبت الرحمة من القلوب، وعمّ الفساد، واتخذوا كتاب الله لعباً ومال الله دولاً، واستحلّوا الخمر بالنبيذ والنجش بالزكاة، والربا بالبيع والحكم بالرشا، وتكافأ الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وصارت المباهاة في المعصية، والكبر في القلوب، والجور في السلاطين، والسفاهة في سائر الناس.

فعند ذلك لا يسلم لذي دين دينه إلا من فرّ بدينه من شاهق إلى شاهق، ومن وادٍ إلى وادٍ، وذهب الإسلام حتّى لا يبقى إلا اسمه، واندرس القرآن من القلوب حتّى لا يبقى إلا رسمه. يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم. لا يعلمون بما فيه من وعد ربّهم ووعيده، وتحذيره وتنذيره، وناسخه ومنسوخه، فعند ذلك تكون مساجدهم عامرة وقلوبهم خاربة من الإيمان. علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الأرض. منهم بدت الفتنة وإليهم تعود، ويذهب الخير وأهله، ويبقى الشرّ وأهله، ويصير الناس بحيث لا يعبؤ الله بشيء من أعمالهم. قد حبّب إليهم الدينار والدرهم حتّى إنّ الغنيّ ليحدّث نفسه بالفقر؛^۱

یعنی: دنیا رفت یا مثل این که دنیا گویا نبوده است.^۲ گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، یا رسول الله! پس آیا نشانه‌ای هست که دلالت بر آن داشته باشد؟ فرمود: آری، ای حذیفه! نگاهدار به قلبت و به چشمت ببین و به دستت بشمار. وقتی که ضایع کرد امت من نماز را و پیروی کردند شهوت‌ها را و بسیار شد خیانت‌ها و کم شد امانت‌ها

۱. محاضرة الأبرار ومسامرة الأخيار، ج ۲، ص ۳۲-۳۳.

۲. با توجه به عبارت باید معنا شود: یا مثل این که گویا تو در دنیا نبوده‌ای.

و آشامیدند مسکرات را و تاریک شد هوا و فرورفت آب و غبار آلود شد کرانه آسمان و راه‌ها خوفناک شد و شامت^۱ و بدی مردم را فروگرفت و فاسد شدند و خانواده‌ها اهل فجور شدند و قناعت کردن متروک شد و گمان‌ها به یکدیگر بد شد و سال‌ها خوار و پست شد و اشجار زیاد شد و میوه‌ها کم شد و اسعار گران شد و بادهای زیاد شد و پیدا و آشکار گردیدند مردمان پست و آشکار شد لواط و نیکو دانستند دروغ گفتن و دروغ وعده دادن و یا سخن زشت و تباه گفتن را و تنگ شد کسب‌ها و طلب حق کننده کم شد و استوار و محکم شدند در هوا و خواهش دل خود و خوش طبعی کردند به دشنام دادن به پدران و مادران و خورده شد ربا و زیاد شد زنا و کم شد خشنودی و بر سر کار آمدند اشخاص سفیه و نادان و بسیار و بی اندازه شد خیانت و کم و ناچیز شد امانت و هر کسی تزکیه نفس و تعریف از خود و کار خود کند و هر نادانی به نادانی خود مشهور شود و دیوارهای خانه‌ها را رنگین و زینت کنند و قصرها و ساختمان‌ها بلند ساخته شود و باطل حق گردد و دروغ راست و صحت عمل را عجز و ناتوانی شمارند و لثامت و نکوهش و سرزنش کردن به یکدیگر را عقل دانند و گمراهی را هدایت شناسند و بیان را کوری و سکوت کردن را نادانی دانند و علم را جهالت شمارند و نشانه‌ها بسیار شود و علامات پی در پی ظاهر گردد و از روی گمان سخن‌های بی حقیقت گویند و آسیای مرگ بر سر مردم دور زند و چشم‌های دل‌ها کور شود و کارهای زشت بر خوب غالب آید. دوستی و موصلت با یکدیگر از میان برود و تجارت‌ها و بازرگانی زیاد شود و کارهای باطل و ناچیز را نیکو دانند و مستحسن شمارند و هدیه می دهند نفس‌های خود را به یکدیگر به سبب شهوت‌هایی که دارند و آسان می شمارند کارهای مشکل را و سوار می شوند بر پوست‌های پلنگ و می خورند و اعاشه می کنند به سبب نقل شری که از ایشان شده و می پوشند جامه‌های نرم و نازک را و راغب به دنیا شوند و آن را بر آخرت ترجیح دهند و رحم از دل‌ها بیرون رود

۱. شامت: شومی، بدیمنی، نکبت، بدبختی.

و فساد عمومیت پیدا کند و آنها را فروگیرد و قرآن را به بازی گیرند و مال خدا را برای خود دولت دانند - یعنی: حق الله را از مال خود بیرون نکنند - و مسکرات را به تغییر نام به نبیذ حلال دانند و در زکات دادن خیانت کنند و ربا را به نام بیع بگیرند و به رشوه گرفتن حکم کنند و برابری کنند مردها در فجور با یکدیگر و زن‌ها با زن‌ها و به معصیت کردن مردم به یکدیگر فخر و مباهات کنند و کبر در دل‌ها راه یابد و ظلم و جور در پادشاهان و سفاهت و نادانی در سایر مردم ظاهر شود،

پس در این وقت سالم نمی‌ماند برای هیچ صاحب دینی دین او مگر کسی که فرار کند به سبب دین خود از قلّه کوهی به قلّه کوهی و از درّه‌ای به درّه‌ای و برود اسلام تا این که باقی نماند از آن مگر اسمی از آن و کهنه شود قرآن در دل‌ها تا این که باقی نماند از آن مگر نقشی. قرآن می‌خوانند، ولی از استخوان ترقوه و حنجره‌های ایشان نمی‌گذرد و از وعده‌های خدا که در آن است و وعیده‌های او و ترسانیدن و بیم دادن او و ناسخ او و منسوخ او دانا نیستند. پس در چنین وقتی مسجدهای ایشان آباد است و دل‌هاشان از ایمان خراب است. علمای ایشان بدترین خلق خدا هستند بر روی زمین. از ایشان شروع فتنه می‌شود و به سوی ایشان برمی‌گردد. خیر و اهل خیر می‌روند و شرّ و اهل شر باقی می‌مانند. مردم می‌گردند به حالتی که اعتنا نکند خدا به چیزی از اعمال ایشان. از روی تحقیق محبوب ایشان دینار و درهم خواهد بود، تا اندازه‌ای که ثروتمند با خود حدیث نفس از فقر کند.

مؤلف ناچیز گوید: آن حضرت ﷺ هشتاد و کسری از علامات عامّه را در این خبر شریف بیان فرموده که همه آنها تا کنون واقع شده و از معجزات کلامی و پیشگویی‌های آن حضرت است که از چهارده قرن پیش تقریباً اخبار به آنها فرموده و یکایک مصداق پیدا کرده.

اول: ضایع کردن نمازهاست - که یکی از رکن‌های رکین و پایه‌های دین مقدّس اسلام است - به ترک کردن آن، یا استخفاف کردن آن متعمّداً و یا واجب ندانستن که سبب ارتداد و بیرون رفتن از دین و خارج شدن از زمره مسلمین است و یا باطل

بجای آوردن و رعایت شرایط صحت آن را نکردن از مقدمات و واجبات و منافیات و شکایات و سهویات آن و یا کاهلی کردن و یک وقت خواندن و یک وقت نخواندن، یا از روی تقلید صحیح از مجتهدی که باید تقلید آن را کند بجا نیاوردن، که همه اینها سبب فسق است.

دوم: پیروی کردن از میلها و خواهشهای نفسانی و شهوترانی به اقسام مختلفه که مخالف با دستور شریعت اسلام باشد.

سوم: زیاد شدن خیانت که عبارت است از دغلی و ناراستی و نادرستی و تقلب در نفس یا عرض یا مال یا قول یا فعل یا ناموس غیر، هرچند آن غیر مسلمان نباشد.

چهارم: کم شدن امانت‌ها و آن ضد خیانت‌هاست که عبارت است از پاکی و راستی و درستی و تقلب نکردن در نفس یا عرض یا مال یا قول یا فعل یا ناموس مردم، هرچند مسلمان نباشند.

پنجم: آشامیدن مسکرات. «قهوات» جمع «قهوه» است و «قهوه» به معنای می و مُسکِر است، و تعبیر به لفظ جمع به اعتبار تعدد افراد آن است به نام‌های مختلف.

ششم: تیره و تار شدن هواست که آن نیز در اثر ارتکاب معاصی است و بیشتر در اثر ریختن خون ناحق است - چنان که از آدم ابوالبشر علیه السلام نقل شده که پس از کشته شدن هابیل گفت:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمِنْ عَلَيْهَا فُوجُهُ الْأَرْضِ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ^۱

و همچنین استفاد از بعضی از اخبار است که روز عاشورا پس از قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام هوا تیره و تار شد^۲ و غیر اینها که در مرور دهور و اعصار این حادثه پیش آمد کرده و واقع شده و ممکن است گفته شود که: این علامت مراد دود تیره‌ای است

۱. ر.ک: خصال، ص ۲۰۹، ح ۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۷۷، ح ۱ و

ج ۱۱، ص ۲۱۹ و ص ۲۳۴، ح ۱۴ و ج ۷۶، ص ۲۹۰، ح ۴.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۸.

که خبر داده شده که تا چهل روز در بالای سرها در هوا ظاهر می شود که در تفسیر آیه شریفه: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾^۱ از عامه و خاصه روایت شده و بعضی از آنها از پیش گذشت و بعض دیگر بعد از این در این کتاب ذکر خواهد شد و این علامت زمان خیلی نزدیک به ظهور صورت می گیرد.

هفتم: فرورفتن آبهاست به زمین - چنان که در این چند ساله بخصوص اثر آن ظاهر شده و چه بسیار از قنات ها خشک شده و شاید بعد از این هم شدت پیدا کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم در بعضی از خطب ملاحم در فرمایشات خود تصریح به آن فرموده به فرموده خود که می فرماید: **عمت القنوات**؛^۲ یعنی: کور شود قنات ها - چنان که در جلد دوم این کتاب ضمن اخبار علویّه در بخش چهارم ذکر خواهم کرد، - ان شاء الله تعالی -، و ممکن است مراد فرورفتن آب های بعضی از نهراهای بزرگ جهان باشد - از قبیل رود نیل و فرات؛ چنان که بعض اخبار آن از پیش گذشت و بعضی از آن هم در بخش متعلق به خود ذکر خواهد شد -، و ممکن است که این علامت در زمان خروج دجال که مقارن با زمان ظهور است صورت گیرد - چنان که از بسیاری از اخبار عامه و خاصه مستفاد می شود که آن ملعون به هر نهر یا دریایی عبور کند، آب آن خشک می شود.

هشتم: غبار آلود شدن افق، و ظهور این علامت نیز یا بواسطه کثرت معاصی است خصوصاً ریختن خون های ناحق - چنان که در علامت ششم از کلام آدم علیه السلام فهمیده می شود و همچنین فرمایش حضرت سیدالشهداء علیه السلام در بالین نعش حضرت علی اکبر علیه السلام که فرموده: **علی الدنيا بعدك العفا**،^۳ و سایر اخبار وارده -، یا بواسطه

۱. سوره دخان، آیه ۱۰.

۲. ر.ک: جزء ۲، صفحه ۳۰.

۳. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۶؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۶۹، ش ۹۳۴۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۴ و ۶۵ و ج ۹۸، ص ۲۶۹ و ۳۲۹.

استعمال کردن بعضی از آلات جنگی در روی زمین - از قبیل بمب‌های اتمی - و یا بواسطه خسف‌های مهمی که از وقوع آن پیش از ظهور خبر داده شده - از قبیل خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب و غیر اینها -، یا آن که استعاره و کنایه است از قحطی و غبار گرسنگی، یا غبار جنگ‌های خونین و مانند اینها.

نهم: ترسناک شدن راه‌ها در اثر هرج و مرج و فتنه و فساد و انقلاب است که قبل از ظهور در روی زمین رخ می‌دهد - چنان که از آیه شریفه: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱ و بسیاری از اخبار مستفاد می‌شود.

دهم: دشنام دادن و شماتت کردن و فساد کردن مردم است که کاملاً در زمان حاضر شیوع دارد به انواع مختلفه از زبان و قلم و دستگاه‌های تبلیغاتی.

یازدهم: فجور کردن باعه - یعنی: سعایت کنندگان نزد سلطان. در قاموس است: وباعه من السلطان: تسعی به إليه، وهو بائع، جمع: باعة^۲، و در منتهی الإرب است: وباعه من السلطان: سعایت وی کرد نزد سلطان -، یا فجور کردن خرید و فروش کنندگان^۳. در المنجد است: باع بیعاً ومبیعاً فلاناً کتاباً أو من فلان کتاباً: أعطاه الكتاب وأخذ منه الثمن أو العكس، فهو بائع وهم باعة وذاك مبيع^۴.

پس بنا بر اول «باعه» به معنای سعایت کنندگان - یعنی: سخن‌چینان نزد سلطان و باج و خراج‌گیران و والیان بر هر کار و هر قوم - باشند و بنا بر دوم به معنای کسبه و خرید و فروش کنندگان است - چنان که در معنای ساعی گفته شده - و بر متولیان صدقات نیز اطلاق شده.

دوازدهم: برداشته شدن ملکه قناعت است از میان مردم - چه در خوراک و چه در لباس و غیره.

۱. سورة روم، آیه ۴۱.

۲. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۸. البتّه در آن جا آمده: إذا سعی به إليه.

۳. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۱۱۹.

۴. المنجد، بخش لغات، ص ۵۶.

سیزدهم: بدگمان شدن مردم است در حق یکدیگر و بدبین شدن به همدیگر .

چهاردهم: متلاشی شدن سال ها . شاید کنایه از مرتب نبودن فصول آنهاست ، یا بی برکتی آنها - چنان که از بعضی از اخبار مستفاد می شود .

پانزدهم و شانزدهم: زیاد شدن درخت ها و کم شدن میوه هاست ؛ یعنی : با کثرت درختان میوه کم به وجود آید و برکت از اشجار و اثمار برداشته شود - چنان که از بعضی از آیات قرآنیّه و بسیاری از اخبار و احادیث مستفاد می شود .

هفدهم: گران شدن نرخ ها - چنان که از اخبار دیگر فهمیده می شود و اخبار آن بعضی قبلاً ذکر شده و بعض دیگر هم خواهد آمد و از آن جمله است : إذا کثر طعامکم ولا ترونها إلا بأغلی أسعارکم ، و نسخه دیگر : لم تروها - یعنی : وقتی که بسیار شد خوردنی های شما و ندیدید آن را مگر به گران ترین نرخ های خود .

هجدهم: وزیدن بادها - چنان که از اخبار دیگر نیز فهمیده می شود . وزیدن بادهای سخت در آخر الزمان که بسیاری از آن هلاک شوند و جمع کثیری را به دریا ریزد .

نوزدهم: واضح و برقرار شدن شرطهاست که شاید کنایه از مشروطه شدن ممالک اسلامی باشد و یا بسته شدن شرطها و پیمانها باشد در میان مسلمین و کفار .

بیستم: آشکار شدن عمل شنیع لواط است در مردم .

یست و یکم: نیکو دانستن مخالفت کردن با یکدیگر و تحسین کردن آن را ، یا مخالفت کردن در عهدها و وعده ها .

یست و دوم: به مضیقه و تنگی افتادن و تنگ شدن کسبها به بسته شدن راه های آن و کم شدن محل های طلب کسب .

یست و سوم: ادامه و استمرار داشتن هواها و میل ها و خواهش های نفسانیّه مردم در مشتیهات خود .

یست و چهارم: فحش دادن به پدران و مادران یکدیگر خوش طبعی ایشان شود .

یست و پنجم: ربا دادن و خوردن و معاملات ربوی در میانشان رواج گیرد و شایع شود .

یست و ششم: آشکار و زیاد شدن زنا .

بیست و هفتم: ناراضی بودن مردم.
 بیست و هشتم: مصدر کار شدن و حکومت کردن مردمان نادان و سفیه.
 بیست و نهم: زیاد شدن خیانت و نادرستی در مردم و کم شدن امانت و درستی.
 سیام: خودپسند شدن و تعریف کردن مردم از نفس خود و کار خود.
 سی و یکم: مشهور شدن جاهل و نادان به جهل و نادانی خود.
 سی و دوم: زینت کردن دیوارهای خانه‌ها به نقش و روغن مالی و الوان گوناگون.
 - چنان که کاملاً در این زمان رواج دارد، حتی آن که به دهکده‌ها هم سرایت کرده.
 سی و سوم: بلند کردن ساختمان‌های کاخ‌ها و قصرها - چنان که در این زمان متعارف و مرسوم شده.
 سی و چهارم: باطل را حق دانستن و حق را باطل.
 سی و پنجم: دروغ را راست دانستن و راست را دروغ.
 سی و ششم: صحیح‌العمل را عاجز و ناتوان دانستن.
 سی و هفتم: ملامت و نکوهش را عقل دانند.
 سی و هشتم: گمراهی را هدایت و هدایت را گمراهی دانند.
 سی و نهم: دلیل آوردن را کوری و سکوت کردن را نادانی و علم را جهالت دانند.
 چهلم: بسیار شدن آیات؛ یعنی: زیاد ظاهر شدن آیت‌های زمینی و آسمانی - از صاعقه‌ها و بادهای سخت و باران و برف و تگرگ‌های هلاک کننده و سیل‌های خراب کننده و زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها و آتش‌فشانی‌ها و امثال اینها.
 چهل و یکم: پی در پی ظاهر شدن علامات و آثار.
 چهل و دوم: گمان‌های بی‌حقیقت به همدیگر بردن و به پندار سخن گفتن.
 چهل و سوم: دور زدن آسیای مرگ بر سر مردم - یعنی: زیاد شدن مرگ‌های عمومی بواسطه امراض یا گرسنگی و نحو اینها.
 چهل و چهارم: کور شدن چشم‌های دل از دیدن حقایق - یعنی: مردم ظاهر بین شوند و حقیقت بین نباشند.

- چهل و پنجم: غالب شدن کارهای زشت بر کارهای خوب .
- چهل و ششم: زیاد شدن تجارت ها .
- چهل و هفتم: نیکو دانستن و تحسین کردن کارهای باطل .
- چهل و هشتم: هدیه دادن نفس های خود را به یکدیگر برای شهوت و فجور .
- چهل و نهم: سست و آسان گرفتن کارهای مشکل .
- پنجاهم: سوار شدن بر پوست های پلنگان . شاید اشاره باشد به زین های بعضی از اتومبیل ها و سیارات که از پوست های پلنگان ساخته شده و در میان بعضی از مترفین^۱ رجال و اعیان متداول شده .
- پنجاه و یکم: خوردن خوردنی های خوبی که مخصوص برای خود تهیه می کنند که در دسترس عامه نیست و دیگران از آن محروم اند .
- پنجاه و دوم: اختیار کردن دنیا را بر آخرت .
- پنجاه و سوم: رفتن رحم از دل ها .
- پنجاه و چهارم: عمومیت پیدا کردن فساد در میان مردم .
- پنجاه و پنجم: قرآن را ملعبه و بازیچه خود قرار دادن .
- پنجاه و ششم: مال خدا را ندادن و برای خود دولت دانستن .
- پنجاه و هفتم: اسم شراب و مسکرات را تغییر دادن و به نام نبید و غیره حلال دانستن و خوردن .
- پنجاه و هشتم: حلال دانستن موافقت کردن فروشنده را به آنچه که می فروشد در مدح کردن وقت فروختن آن ، یا در حالی که مشتری نیست قیمت آن چیز را زیاد کند تا سبب شود که دیگری به بهای زیادتر از بهای آن بخرد ، یا برای این که خریدار از خرید چیزی میل کند به خرید چیزی دیگری به صدقه دادن .
- پنجاه و نهم: حلال کردن ربا را به نام خرید و فروش .

۱. مترف: ثروتمند طغیان گر .

شصتم: گرفتن رشوه برای حکم کردن .
 شصت و یکم: اکتفا کردن مردها به مردها و زنها به زنها در فجور .
 شصت و دوم: فخر و مباهات کردن به یکدیگر به معصیت و تکبر کردن و دلها را
 کبر گرفتن .

شصت و سوم: جور و ستم کردن پادشاهان .
 شصت و چهارم: سفیه و نادان شدن مردمان .
 شصت و پنجم: سالم نماندن دینی برای اهل هر دین مگر به فرار کردن از میان مردم
 از کوهی به کوهی و دره‌ای به دره‌ای .

شصت و ششم: باقی نماندن از اسلام مگر اسمی .
 شصت و هفتم: مندرس و کهنه شدن قرآن در دلها تا این که جز نقش و رسمی از آن
 باقی نماند . می خوانند آن را ، ولی از استخوانهای گردن هاشان تجاوز نکند و ندانند
 احکامی را که در آن است و نه آیات و وعده‌های ثواب و بیم‌های عقاب و خوف و رجا
 و ناسخ و منسوخ آن را .

شصت و هشتم: آباد شدن مسجدها و خراب شدن دلها از ایمان .
 شصت و نهم: بدترین خلق خدا بودن علما و دانشمندانشان و شروع شدن فتنه از
 ایشان و برگشت آن به خود ایشان .

هفتادم: رفتن خیر و اهل خیر از میان مردم .
 هفتاد و یکم: باقی ماندن شرّ و اهل شر در میان مردم .
 هفتاد و دوم: تغییر کردن حالهای مردم بطوری که خدا اعتنایی به کارهای ایشان نکند .
 هفتاد و سوم: محبت دینار و درهم در دل گرفتن مردمان تا اندازه‌ای که ثروتمند در
 پیش خود و در دل خود حدیث از فقر کند .

حدیث دویست و هفتم

مسامرة الأبرار ، جزء اول ، صفحه ۱۴۳ ، در ذکر خراب شدن شهرهایی که در آخر الزمان

است از حدیقه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ مِصْرَ أَمِنَتْ مِنَ الْخَرَابِ حَتَّى تَخْرُبَ الْبَصْرَةَ، ثُمَّ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ خَرَابَ الْبَصْرَةِ مِنَ الْعِرَاقِ، وَخَرَابَ مِصْرَ مِنْ جِفَافِ النَّيْلِ، وَخَرَابَ مَكَّةَ مِنَ الْحَبْشَةِ، وَخَرَابَ الْمَدِينَةَ مِنَ السَّيْلِ، وَخَرَابَ الْيَمَنَ مِنَ الْجِرَادِ، وَخَرَابَ الْأَبْلَةَ^۱ مِنَ الْحِصَارِ، وَخَرَابَ فَارِسَ مِنَ الصَّعَالِيكِ مِنَ الدَّيْلَمِ، وَخَرَابَ الدَّيْلَمِ مِنَ الْأَرْمَنِ، وَخَرَابَ الْأَرْمَنِ مِنَ الْجَزْرِ، وَخَرَابَ الْجَزْرِ مِنَ التَّرِكِ، وَخَرَابَ التَّرِكِ مِنَ الصَّوَاعِقِ، وَخَرَابَ السَّنَدِ مِنَ الْهِنْدِ، وَخَرَابَ الْهِنْدِ مِنَ الصَّيْنِ، وَخَرَابَ الصَّيْنِ مِنَ الرَّمْلِ، وَخَرَابَ الْحَبْشَةِ مِنَ الرَّجْفَةِ، وَخَرَابَ الزُّورَاءِ مِنَ السَّفِيَانِيِّ، وَخَرَابَ الرُّوحَاءِ مِنَ الْخَسْفِ، وَخَرَابَ الْعِرَاقِ مِنَ الْقَحْطِ^۲؛

یعنی: بدرستی که مصر ایمن است از خراب شدن تا این که بصره خراب شود. پس یاد فرمود آن حضرت ﷺ که خراب شدن بصره از عراق است و خراب شدن مصر از خشک شدن رود نیل است و خراب شدن مکه از حبشه است و خراب شدن مدینه از سیل است و خراب شدن یمن از ملخ است و خراب شدن ابله - که موضعی است نزدیک بصره - از حصار است - که آن مرکز ناحیه‌ای است از بخارا که ساکنین آن ترک‌های مغول هستند و از بکستان که در آخرالزمان به بصره خواهند آمد و فتنه ایشان شدید خواهد شد - و خراب شدن فارس از فقرا و گدایان و بینوایان دیلم است - که ساکنین جبال گیلان و مازندران در سمت شمال قزوین واقع است و یا بنا بر قولی از طایفه بختیاری باشند - و خراب دیلم از ارمن است و خراب ارمن از جزر است - که آن جزیره‌ای است بین دجله و فرات و جزری به آن منسوب است - و خراب جزر از ترک خواهد بود و خراب ترک از صواعق است - که مراد یا صاعقه‌های آسمانی است یا صاعقه‌های ناشیه از آلاتی است که به دست بشر ساخته شده باشد؛ از قبیل بمب‌ها و آلات منفجره - و خرابی سند از هند است و خرابی هند از چین و خرابی چین از رمل و خرابی حبشه از زمین لرزه و خرابی بغداد از سفیانی و خرابی روحا به فرورفتن به زمین

۱. در مصدر: (الآیلة).

۲. مسامرة الأبرار ومحاضرة الأخیار، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱، ونیز ر.ک: فیض القدر، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۲۸۰۳.

و آن موضعی است میان مکه و مدینه که سی یا چهل میل به مدینه فاصله دارد، یا محلی است از مضافات رحبه، یا نام شهری است - و خرابی عراق از قحطی خواهد بود.

حدیث دویست و هشتم

صحیح ترمذی، جزء نهم، طبع اول در مطبعه صاوی مصر، کتاب «أبواب الفتن»، صفحه ۴۵، قال رسول الله ﷺ:

إذا فسد أهل الشام، فلا خير فيكم. لاتزال طائفة من أمتي منصورين، لا يضرهم من خذلهم حتى تقوم الساعة؛^۱

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: زمانی که فاسد شدند اهل شام، پس هیچ خیری در شما نیست. همیشه طایفه‌ای از امت من یاری شدگان‌اند. ضرر نمی‌رساند ایشان را کسی که خوار کند ایشان را تا وقتی که برپا شود قیامت صغرا.

حدیث دویست و نهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء ستكون فتن»، صفحه ۵۰، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

تكون بين يدي الساعة فتن كقطع الليل المظلم. يصبح الرجل فيها مؤمناً ويمسي كافراً، ويمسي مؤمناً ويصبح كافراً. يبيع أقوام دينهم بعرض من الدنيا؛^۲

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۲۲۸۷، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۴۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۱۶۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۳۶ و ج ۵، ص ۳۴-۳۵؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۹۰۳، ح ۱۷۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴-۵، ح ۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۲۲۸۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۶۱ و ج ۱۵، ص ۲۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۶؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۲۱ و ج ۳، ص ۱۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۶۶، ح ۳۴۵۰۴ و ۳۴۵۰۵ و ج ۱۲، ص ۲۸۴-۲۸۵، ح ۳۵۰۵۸.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۰-۳۳۱، ح ۲۲۹۳، و نیز ر. ک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۳، ح ۱۳؛

یعنی: می باشد در پیش روی قیامت صغرافتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تیره کننده‌ای که صبح می‌کند مرد در آن در حالتی که مؤمن است و شب می‌کند در حالتی که کافر است و شب می‌کند در حالتی که مؤمن است و صبح می‌کند در حالتی که کافر است. می‌فروشند گروه‌هایی دین خود را به چیزی از متاع دنیا.

حدیث دویست و دهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في الهرج»، صفحه ۵۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا وُضِعَ السِّيفُ فِي أُمَّتِي، لَمْ يَرْفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱

یعنی: وقتی که شمشیر در امت من گذارده شد، برداشته نخواهد شد تا روز قیامت. مراد قیامت صغراست.

حدیث دویست و یازدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب و همان باب، صفحه ۵۷، از آن حضرت

۱. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۴۱: کتاب الفتن، ص ۱۵: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۶۵: مسند شامیین، ج ۳، ص ۳۱۲، ح ۲۳۷۰: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۴، ص ۴۲۸-۴۲۹: تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۴۰۶: أسد الغابة، ج ۳، ص ۳۷: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۹: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۴: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۷۷۱۲: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۲ و ۱۶۷: كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۷، ح ۳۰۸۹۳ و ص ۱۵۷، ح ۳۱۰۱۹ و ۳۱۰۲۰ و ص ۲۵۴، ح ۳۱۴۲۷ و ج ۱۴، ص ۲۱۵، ح ۳۸۴۴۷. ۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۲۲۹۸، و نیز ر.ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۳۳: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۳ و ج ۵، ص ۲۸۴: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۴، ضمن حدیث ۳۹۵۲: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۲، ضمن حدیث ۴۲۵۲: آحاد و مثانی، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴۵۷: مسند بزّار، ج ۸، ص ۴۱۳-۴۱۴. ۲. ضمن حدیث ۳۴۸۷: جامع البیان، ج ۷، ص ۲۹۱، ح ۱۰۴۱۵: صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۱ و ج ۱۶، ص ۲۲۱، ضمن حدیث ۷۲۲۷: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۴۹: دلانل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۷: مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹ و ج ۷، ص ۲۲۱: إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۲۲: الدرّ الثمثور، ج ۳، ص ۱۷ و ۱۹: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۳۸: كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۸۷۰ و ص ۲۴۰، ضمن حدیث ۳۱۳۷۶.

[روایت کرده] که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى لا يقال في الأرض: الله، الله؛^۱

یعنی: برپا نشود قیامت تا این که گفته نشود در روی زمین: الله، الله.

کنایه از غربت اسلام و ذلت مسلمین است.

حدیث دویست و دوازدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، صفحه ۵۷، از آن حضرت روایت کرده

که فرمود:

تقیء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة. قال: فيجيء السارق

فيقول: في مثل هذا قُطِعَت يدي، ويجيء القاتل فيقول: في هذا قتلتُ، ويجيء القاطع

فيقول: في هذا قطعت رحمي، ثم يدعونهم فلا يأخذون منه شيئاً؛^۲

یعنی: بالا می آورد زمین پاره های جگر خود را مانند ستون ها از طلا و نقره.

فرمود: پس می آید دزد و می گوید: در مانند اینها بریده می شد دست من، و می آید

قاتل و می گوید: برای مانند اینها کشته می شدم، و می آید قطع کننده رحم و می گوید:

برای مانند اینها قطع رحم می کردم. پس آنها را می گذارند و چیزی از آن رانمی گیرند.

شاید اشاره به زمان قیام حضرت است که زمین برکات خود را ظاهر می کند و مردم

بی نیاز می شوند و طلا و نقره پیش آنها قیمتی ندارد.

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۲۳۰۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۲۰۱ و... صحیح مسلم،

ج ۱، ص ۹۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۲۳۴، ح ۳۵۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۶۳؛ مستدرک حاکم،

ج ۴، ص ۴۹۴-۴۹۵؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۱۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۱؛

الجامع الصغير، ج ۲، ص ۷۴۳، ح ۹۸۴۹؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۴،

ص ۲۲۲، ح ۳۸۴۸۵ و ج ۱۴، ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۷۲؛ ینایع المودّة، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۰۶، ونیز ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۸۴-۸۵؛ مسند ابی یعلی،

ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۶۱۷۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۴؛ الجمع بین

الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹۸، ح ۲۶۸۹؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۸۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۲۰۹.

حدیث دویست و سیزدهم

صحیح ترمذی، در همان صفحه از آن حضرت است که فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يكون أسعد الناس بالدنيا لُكَعُ بن لُكَع؛^۱

یعنی: برپا نشود قیامت صغرا تا این که بوده باشد خوشبخت ترین مردم به سبب مال و ریاست دنیا بی دین پسر بی دین.

لُكَعُ - بر وزن صُرَد - : ناکس و فرومایه و دروغگو و فریبنده و بی دین.

حدیث دویست و چهاردهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب در باب «ما جاء في علامة حلول المسخ والخسف»، صفحه ۵۹، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا اتخذ الفیء دُولاً، والأمانة مغنماً، والزكاة مغرمًا، وتُعلم لغير الدين، وأطاع الرجل امرأته، وعق أمه، وأدنى صديقه، وأقصى أباه، وظهرت الأصوات في المساجد، وساد القبيلة فاسقهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، وأكرم الرجل مخافة شره، وظهرت القينات والمعازف، وشربت الخمر، ولعن آخر هذه الأمة أولها، فارتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء وزلزلة وخسفاً ومسحاً وقذفاً وآياتٍ تتابع كنظام بالٍ قطع سلکهُ فتتابع؛^۲

یعنی: وقتی که خاصه خدا و رسول و دولت گرفته شد و امانت مردم غنیمت شمرده شد و زکات دادن ضرر دانسته شد و علم برای غیر دین یاد گرفته شد و اطاعت

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۰۵، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۹؛ کتاب الفتن، ص ۱۱۶؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۱، ص ۱۹۷ و ج ۸، ص ۲۸۲؛ معجم کبیر، ج ۲۳، ص ۳۱۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۳۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۲۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۳۸۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۷۵۲۸ و ص ۷۴۳، ح ۹۸۵۱؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۹-۲۰۰؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۱، ح ۳۸۴۷۵ و ۳۸۴۷۶ و ص ۲۴۳، ح ۳۸۵۳۱.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۵، ح ۲۳۰۸، و نیز ر. ک: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۶-۲۷۷، ح ۳۸۷۱۴.

کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد مادر خود را و نزدیک به خود کرد رفیق خود را و از خود دور کرد پدر خود را و صداها در مسجدها بلند شد و فاسق قبیله بزرگ و رئیس قبیله شد و ریاست قوم با پست و رذل ترین قوم شد و مرد از ترس شتر او اکرام کرده شد و زن های خواننده و سازنده و نوازنده و اقسام ساز و نواها آشکارا شد و شراب ها آشامیده شد و پسینیان اُمّت پیشینیان خود را لعنت کردند، پس انتظار بکشید در آن وقت باد سرخی را و زلزله و به زمین فرورفتن و سنگ باریدن و نشانه های پی در پی را که مانند مُهره های فکیده در ریسمانی که ریسمانش گسیخته شود، پس پی در پی بریزد.

حدیث دویست و پانزدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في المهدي»، صفحه ۷۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي؛^۱

یعنی: نرو د دنیا تا این که مالک عرب شود مردی از خانواده من که موافق اسم است اسم او با اسم من.

حدیث دویست و شانزدهم

صحیح ترمذی، در همان جزء و همان کتاب، باب «ما جاء في الدجال»، صفحه ۸۰،

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۲۳۱۳، ونیز ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰، ذیل حدیث ۴۲۸۲؛ مسند بزّار، ج ۵، ص ۲۰۴، ح ۱۸۰۴؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۴-۱۳۵، ح ۱۰۲۱۸ و ۱۰۲۲۳؛ بشارة المصطفی ﷺ، ص ۴۳۴؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ﷺ، ص ۴۸۳؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۴؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۷۶؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ، ص ۱۸۹؛ الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۱۱۰۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۶ و ص ۲۶۲، ح ۸ و ص ۲۶۸، ح ۲۸؛ غایة العرام، ج ۷، ص ۸۵ و ص ۹۲ و...؛ إلزام الناصب ج ۱، ص ۱۵۲.

از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لم يكن نبي بعد نوح إلا قد أُنذر الدجالَ قومه، وإني أُنذركموه؛^۱

یعنی: نبود پیغمبری بعد از نوح مگر آن که ترسانید قوم خود را از دجال و من هم می ترسانم شما را از او.

حدیث دویست و هفدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، صفحه ۹۰، از آن حضرت [روایت کرده] که فرمود:

الدجال يخرج من أرض بالمشرق يقال لها خراسان. يتبعه أقوام كأنّ وجوههم المِجانّ المطرقة؛^۲

یعنی: دجال بیرون می آید از زمینی در مشرق که آن را خراسان گویند و پیروی کنند او را گروه‌هایی که گویا روهای ایشان مانند سپرهای دو طبقه است.

مِجانّ: جمع مِجَنّ است و آن به معنی سپر است.

و مُطْرَقَة: بر وزن مُفْعَلَة است از باب افعال - به ضمّ میم و سکون فا و فتح عین و لام. از معرّی نقل شده که آن مخففه است. گفته می شود: طارقت النعل إذا جعلت جلدًا علی جلد. اشاره است بر غلظت روهای آنها.

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۲۳۳۵، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۴۹، ح ۲۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۳ و ج ۷، ص ۱۱۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۴۷۵۶؛ مسند بزّار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۲۸۰؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۰، ح ۸۷۵ و ص ۳۳۲، ح ۱۰۷۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۱۸۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲۴، ص ۱۷۴، مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۴۲ و....

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۲۳۳۸، و نیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ح ۴۰۷۲؛ مسند بزّار، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳، ح ۴۷ و ص ۱۹۸، ح ۴۷؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۱، ص ۳۹-۴۰، ح ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۸۳-۸۴، ح ۵۱۹۸ و ج ۱۴، ص ۶۸، ح ۷۴۱۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۵۱۲، ح ۸۹۲۶؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۴، ح ۴۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۹۹، ح ۳۸۷۵۰.

حدیث دویست و هیجدهم

صحیح ترمذی، همان جزء و همان کتاب، صفحه ۹۲، از نواس بن سَمعان کلابی روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ ذکر کرد دَجَالَ را یک روز صبحگاه. پس صدای خود را آهسته و بلند می کرد بنحوی که ما گمان کردیم که او - یعنی: دَجَالَ - در میان نخل های خرماست. پس، از نزد پیغمبر منصرف شدیم و باز برگشتیم به خدمت او. پس آن جناب دانست که ما برای چه برگشته ایم. فرمود: چکار دارید؟ گفتیم: یا رسول الله! دَجَالَ را یاد فرمودی در وقت صبحگاه و وقت ذکر کردن صدای خود را آهسته و بلند می کردی بنحوی که ما گمان کردیم در میان درخت های خرماست. فرمود: غیر دَجَالَ بود و از او می ترسم بر شما. اگر بیرون آید و من در میان شما باشم، من با او محاجّه می کنم غیر از شما.

و إن یخرج ولست فیکم فامرؤ حجیج نفسه، والله خلیفتی علی کلّ مسلم. إنّه شابّ قَطَط عینه قائمه شبیه بعبد العزّی بن قطن. فمن رآه منکم، فلیقرأ فواتح سورۃ أصحاب الکهف. قال: یخرج ما بین الشام والعراق، فعات یمیناً وشمالاً. یا عباد الله، البثوا. قال: قلنا: یا رسول الله، وما لبثه فی الأرض؟ قال: أربعین يوماً، یوم کسّنه ویوم کشر ویوم کجمّعه وسائر آیامه کآیامکم.

قال: قلنا: یا رسول الله، أ رأیت الیوم الذی کالسّنه، أ تکفینا فیهِ صلاة یوم؟ قال: لا، ولكن اقدروا له. قلنا: یا رسول الله، فما سرعته فی الأرض؟ قال: کالغیث، استدبرته الریح، فیاتی القوم فیدعوهم فیکذبونه ویردّون علیه قوله، فینصرف عنهم، فتبعه أموالهم، ویصبحون لیس بأیدیهم شیء، ثمّ یأتی القوم فیدعوهم، فیستجیبون له ویصدّقونه، فیامر السماء أن تمطرَ فتمطر، ویامر الأرض أن تُنبِت فتنبِت، فتروح علیهم سارحتهم کأطول ما کانت، وأمدّه خواصر، وأدرّه ضروعاً.

قال: ثمّ یأتی الخریبه، فیقول لها: اخرجی کنوزک، فینصرف منها فیتبعه کیعاسیب النحل، ثمّ یدعو رجلاً شابّاً ممتلئاً شباباً، فیضربه بالسیف فیقطعهُ جزلتین، ثمّ یدعوه فیقبل یتهلّل

وجبهه يضحك، فبينما هو كذلك إذ هبط عيسى بن مريم عليه السلام بشرقي دمشق عند المنارة البيضاء بين مهرودتين واضعاً يديه على أجنحة ملكين. إذا طأطأ رأسه قطر، وإذا رفعه تحدر منه جمان كاللؤلؤ.

قال: ولا يجد ريح نفسه - يعني: أحد - إلا مات، وريح نفسه منتهى بصره. قال: فيطلبه حتى يدركه بباب لُد فيقتله. قال: فيلبث كذلك ما شاء الله. قال: ثم يوحى الله إليه أن: حرّز عبادي إلى الطور؛ فإني قد أنزلت عبداً لي لا يدان لأحد بقتالهم. قال: ويبعث الله يأجوج ومأجوج وهم كما قال الله: ﴿ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴾^١.

قال: فيمرّ أولهم ببحيرة الطبرية، فيشرب ما فيها، ثم يمرّ بها آخرهم فيقول: لقد كان بهذه مرّة ماء، ثم ينيرون حتى ينتهوا إلى جبل بيت [ال] مقدس، فيقولون: لقد قتلنا من في الأرض. هلمّ فلنقتل من في السماء، فيرمون بنشابهم إلى السماء، فيردّ الله عليهم نشابهم محمراً دماً، ويحاصر عيسى بن مريم وأصحابه حتى يكون رأس الثور يومئذ خيراً لأحدهم من مائة دينار لأحدكم اليوم.

قال: فيرغب عيسى بن مريم إلى الله وأصحابه. قال: فيرسل الله إليهم النعف في رقابهم، فيصبحون فرسي موتى كموت نفس واحدة. قال: ويهبط عيسى وأصحابه، فلا يجد موضع شبر إلا وقد ملأته زهمتهم ومنتهم ودمأؤهم. قال: فيرغب عيسى إلى الله وأصحابه. قال: فيرسل الله عليهم طيراً كأعناق البخت. قال: فتحملهم فتطرحهم بالمهل، ويستوقد المسلمون من قسيهم ونشابهم وجعابهم سبع سنين.

قال: ويرسل الله عليهم مطراً لا يكن منه بيت وبر ولا مدر. قال: فيغسل الأرض فيتركها كالزلفة. قال: ثم يقال للأرض: اخرجي ثمرتك وردّي بركتك، فيومئذ تأكل العصابة من الرمانة، ويستظلون بقحفها، ويبارك في الرسل حتى إنّ الفئام من الناس ليكتفون باللحمة من الإبل، وإنّ القبيلة ليكتفون باللحمة من البقر، وإنّ الفخذ ليكتفون باللحمة من الغنم، فبينما هم كذلك إذ بعث الله ريحاً فقبضت روح كل مؤمن، ويبقى سائر الناس

١. سورة انبياء، آية ٩٦.

یتهارجون كما تهازجُ الحمر، فعليهم تقوم الساعة^۱.

مؤلف ناچیز گوید:

پیش از این که شروع در ترجمه این خبر شود لازم دانستم در موضوع دجال مقداری عنان قلم راست کنم و بقدری که در این جا مقتضی است بسط کلام دهم و غبار بعضی از شبهات را مرتفع نمایم و از خداوند متعال شرح صدر می طلبم و از باطن ولایت کلیه برای تشریح مطلب مدد می طلبم.

بدان که داستان دجال داستان بسیار بزرگی است و اصل قضیه او مسلم و مستفیض، بلکه از متواترات نزد مسلمانان است نزد خاصه و عامه، و خروج آن در آخر زمان از علامات حتمیه شمرده شده، الا این که مردّد بین قیامت صغراست که عبارت از ظهور حضرت بقیه الله - ارواح العالمین له الفداء - باشد و قیامت کبرا، و به مفاد اخبار و احادیث بسیار که از فریقین روایت شده از زمان نوح پیغمبر - علی نبینا و آله و علیه السلام - هر پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ترسانیده، تا زمان خاتم الانبیاء ﷺ، و آن حضرت بیشتر از انبیای سلف در تشریح حالات و صفات او بسط کلام داده، و فتنه آن ملعون فتنه بسیار بزرگ و خارق عادت غریب و عجیبی است و به این جهت بسیاری از تحمل دیدن و شنیدن اخبار و اوصاف آن گریزان و حمل بر افسانه و دروغ می کنند. غافل از آن که بیهوده سخن به این درازی نیست و اگر آیت بزرگ و خارق عادت نبود، این قدرها در شرح حالات و اوصاف و اطوار و حرکات او تأکید نمی شد و بطور عادی مانند سایر امور عادیه تلقی می شد.

پس بمجرد این که عقول جزئیّه نتواند تحمل کند کیفیت و چگونگی حالات

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۹، ح ۲۳۴۱، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶-۱۳۵۹، ح ۴۰۷۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹، ح ۴۳۲۱؛ کتاب الفتن، ص ۳۱۵-۳۱۶؛ سنن کبری نسایی، ج ۶، ص ۲۳۵، ح ۱۰۷۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۹۲-۴۹۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۲۶، ح ۳۰۸۲؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۵-۲۸۸، ح ۲۸۷۴۰ و ص ۲۹۲-۲۹۶، ح ۲۸۷۴۲.

و اوصاف او را، نباید مبادرت در انکار کند، خصوصاً وقتی که صادق مصدق خبر داده باشد. چنان که بسیار بسیار از امور مادیّه و معنویّه است که حقیقت آنها مجهول مانده، ولی طوری است که انکار هم نمی توان کرد و بسا از حقایقی هم که بر پیشینیان مجهول بوده و به مرور زمان متدرّجاً فهمیده و ظاهر شده.

بزرگان گفته اند: کَلَّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ؛^۱ یعنی: هر چه به گوش تو خورد، آن را در بقعه امکان گذار. باشد که روزی بیاید که حقیقت آن ظاهر گردد و انکار کننده مورد ملامت واقع شود.

و اما لفظ دَجَال مشتق از «دَجَل» است - به معنای دروغ گفتن و فریب دادن و سوزانیدن و گرد هم آوردن و بریدن و پیمودن قطعات زمین -، و یا آن که از «دَجَلٌ تَدَجِيلاً» - به معنای پوشانیدن و تذهیب کردن و تمویه کردن به باطل - است، یا از «دَجَالَة» است - به معنای رفقه عظیمه -، یا از «دَجَال» است - بر وزن سَحَاب، به معنای سرگین و «دَجَلُ النَّاسِ» به معنای مردمان فرمایه -، و همه این معانی و اطلاقات به اعتباراتی در حق دَجَال لعین راست، و دَجَال مبالغه است در حق کسی که این معانی در حق او صادق آید، و آن دَجَال اکبر است که وعده خروج او در آخر الزمان داده شد و اوست بسیار فریبنده و تلبیس کننده و دروغ گوینده و باطلی است لباس حق بر خود پوشاننده و اوست مسیح کذاب و مسیح مرتاب و دَجَال لقب اوست.

و اما نام او و نام پدر او صاید پسر صید است، یا بعکس - چنان که از بسیاری از اخبار خاصه و عامه مستفاد می شود -، و در صحیح ترمذی در کتاب فتن، از رسول خدا ﷺ روایتی کرده که ترجمه آن این است که: پدر و مادر دَجَال سی سال بود که فرزندی نداشتند و فرزند نمی آوردند، تا آن که پس از سی سال پسری آوردند دارای یک چشم و او ضرر زننده ترین همه چیزها بود و منفعت او کمتر از هر چیز، و از صفات او این بود که چشمش به خواب می رفت، اما دلش بیدار بود. پدر او مرد دراز بالا و سبک

۱. اشارات و تنبیهات، ص ۳۹۱.

گوشت بود و بینی او مانند منقار مرغ و مادرش دراز بالا. جثه بزرگ پهن و پستان‌های بزرگ داشت و دست‌های او دراز بود.

ابوبکره می‌گوید: شنیدیم مولودی در یهود در مدینه متولد شده. من با زبیر بن العوام رفتیم و بر پدر و مادر او وارد شدیم. همان صفاتی که پیغمبر ﷺ در پدر و مادر او فرمود، به همان صفات پدر و مادر او را دیدیم. پس، از ایشان سؤال کردیم که: آیا فرزندی دارید؟ گفتند: سی سال بود که فرزندی برای ما نمی‌شد و اکنون فرزندی آورده‌ایم که ضرر آن از هر چیزی زیادتر و نفعش کمتر است. وقتی که می‌خواست خوابش را می‌روید، ولی دلش بیدار است. پس بیرون آمدیم از نزد ایشان. دیدیم آن پسر در آفتاب افتاده در قطیفه‌ای که از برای او بود و با خود همه‌ای داشت. پس قطیفه را از روی خود عقب کرد و گفت: چه می‌گویید؟ گفتیم: آیا شنیدی که ما چه گفتیم؟ گفت: آری، چشم‌های من خواب می‌رود، اما دل من نمی‌خوابد.^۱ و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء در ابواب فتن، از ابی سعید روایت کرده آنچه را که ترجمه آن این است: می‌گوید: با من همراه شد ابن صائد - یعنی: دجال -، یا حج می‌گزاردیم یا عمره. پس مردم رفتند و من و ابن صائد با هم باقی ماندیم. چون خود را تنها با او دیدم، از ترس او می‌لرزیدم و وحشت داشتم از او؛ از جهت آنچه که مردم در حق او می‌گفتند. پس وقتی که وارد شدیم، به او گفتم: متاع خود را بگذار در نزد این درخت. گفت: پس چشم انداخت به گوسفندی و قدحی برداشت و رفت که شیر بدوشد. پس شیر آورد در نزد من و گفت: ای اباسعید! بیاشام، و من کراحت داشتم که بیاشامم از دست او چیزی را؛ به جهت آنچه که مردم در حق او می‌گفتند. پس به او گفتم: این روز گرم است و من کراحت دارم در آن آشامیدن شیر را. گفت: ای اباسعید! هم بر این است که ریسمانی بگیرم و آن را به درختی ببندم و خود را خفه کنم؛ بواسطه آنچه که مردم در حق من می‌گویند. آیا دیده‌ای کسی را که امر من بر او مخفی

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۵-۳۵۴، ح ۲۳۵۰، و نیز ر. ک: مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۱۶؛ مسند احمد،

ج ۵، ص ۴۹-۵۰؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۹۶، ح ۳۶۲۸.

باشد؟ پس هرگز بر شما مخفی نیست. آیا شما داناتر به اخبار رسول الله نیستید، ای گروه انصار؟ آیا نفرمود رسول خدا ﷺ که: او - یعنی: ابن صایده - کافر است و حال آن که من مسلمانم؟ آیا نگفت رسول خدا ﷺ که: او عقیم است، اولادی برای او نمی شود، و حال آن که من پسری در مدینه باقی گذارده ام؟ آیا نگفت رسول خدا ﷺ که: داخل نمی شود - یا حلال نیست از برای او - مکه و مدینه؟ آیا من اهل مدینه نیستم؟ و آیا نه این است که من اکنون با تو به مکه آمدم؟ این قدر دلیل آورد که من گفتم: دروغ بر او بسته شده. پس گفت: ای ابوسعید! به ذات خدا قسم است که هر آینه خبر می دهم تو را خبر دادنی از روی حق و راستی. به ذات خدا قسم، من هر آینه می شناسم او را و می شناسم پدر او را و می شناسم که الآن در کجاست از زمین. پس گفتم: هلاکت باد سایر روزها.^۱

و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء و همان کتاب از ابی سعید روایت کرده که: ملاقات کرد رسول خدا ﷺ ابن صائد - یعنی: دجال - را در بعضی از کوچه های مدینه. پس او را نگاهداشت و او پسری بود یهودی و گیسو داشت و با او بود ابوبکر و عمر. پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ گفت: تو شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان آوردم به خدا و ملائکه او و کتاب های او و پیغمبر های او و روز قیامت. فرمود پیغمبر ﷺ به او که: چه می بینی؟ گفت: عرشی می بینم بالای آب. فرمود: این عرش شیطان است روی دریا. فرمود: دیگر چه می بینی؟ گفت: می بینم یک راستگو و دو دروغگو - یا یک دروغگو و دو راستگو را. فرمود پیغمبر ﷺ که: اشتباه شده است بر او، پس دعوت کرد او را.^۲

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۱-۲۵۲، ح ۲۳۴۷.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۲۳۴۹، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۵۵ و ص ۶۶۱، ح ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۶۶ و ۹۷ و ۲۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۴، ح ۱۲۲۰ و ص ۴۸۵، ح ۱۳۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۷؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۱۶۲۶ و ص ۴۷۸-۴۷۹، ح ۱۸۱۴ و....

و نیز در صحیح ترمذی در همان جزء و همان کتاب روایت کرده از ابن عمر که: رسول خدا ﷺ گذشت به ابن صیّاد با جمعی از اصحاب خود که در میان ایشان بود عمر بن الخطّاب و او بازی می کرد با بچه ها در نزد اطم بنی مغاله - یعنی: کوشک، یا قلعه سنگی، یا چهار طاق مسطح بنی مغاله - و او پسری بود بی شعور. پس حضرت به دست خود به پشت او زد و به او فرمود: شهادت می دهی که من فرستاده خدایم؟ پس ابن صیّاد به آن حضرت نگاهی کرد و گفت: شهادت می دهم که تو رسول اُمّیین هستی. پس ابن صیّاد به آن حضرت گفت که: تو شهادت می دهی که من فرستاده خدایم؟ حضرت فرمود: من ایمان آورده ام به خدا و پیغمبران او. پس پیغمبر فرمود به او که: چه می آید تو را؟ ابن صیّاد گفت: می آید مرا راستگویی و دروغگویی. پس پیغمبر فرمود: خلط شده برای تو امر. پس فرمود: من چیزی مخفی کردم برای تو، و حضرت در خاطر گرفته بود آیه شریفه: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾^۱ را برای او. پس ابن صیّاد گفت: آن دُخ است - یعنی: دخان. پس حضرت به او کلامی فرمود که سگ را به آن دور می کنند - که آن کلمه «اِحْسَاء» است؛ یعنی: چخ. هرگز از این حالی که داری بر نمی گردی. عمر عرض کرد: یا رسول الله! اذن می دهی گردن او را بزنم؟ حضرت فرمود: اگر بر حق باشد تو بر او تسلّط نداری، و اگر هم بر حق نباشد خیری در کشتن آن برای تو نیست.^۲

و در صحیح مسلم، طبع مصر در مطبوعه محمد علی صبیح و اولاد او، در جزء هشتم، در کتاب فتن، باب ابن صیّاد، صفحه ۱۹۲، بعد از ذکر این خبر از سالم بن عبدالله روایت کرده که گفت: شنیدم از عبدالله بن عمر که گفت: بعد از آن رسول خدا ﷺ با ابی بن کعب انصاری رفتند به طرف نخلستانی که ابن صیّاد در آن جا بود، تا این که داخل

۱. سورة دخان، آیه ۱۰.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۲۳۴۸، و نیز ر.ک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶-۹۷ و ج ۴، ص ۳۲ و ج ۷، ص ۱۱۳-۱۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۹۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۴۳۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ مسند شامیین، ج ۴، ص ۲۲۶، ح ۳۱۴۶ و....

شد رسول خدا ﷺ در آن نخلستان. پس حضرت چسبید به شاخه‌های نخل و گوش می‌داد که از ابن صیّاد چیزی بشنود پیش از آن که آن حضرت را ببیند و ابن صیّاد بر فراش خود تکیه داده بود در قطیفه‌ای که از برای او بود و با خود زمزمه می‌کرد. مادرش آن حضرت را دید که پشت شاخه‌های درخت پنهان شده. پس به ابن صیّاد گفت: ای صاف! - و صاف اسم او بود. این محمّد است پسر عبدالله. پس باد در بینی خود انداخت و صدایی کرد و ساکت شد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: اگر مادرش او را به حال خود واگذارده بود، حقیقت حال خودش را بیان می‌کرد.^۱

کمال الدین و تمام النعمه، تألیف محمّد بن الحسین بن بابویه الصدوق رحمتهما، در باب معمرین به سند خود از ابن عمر روایت کرده آنچه را که مضمونش این است که گفت: روزی رسول خدا ﷺ با اصحاب خود نماز صبح را بجا آورد، پس با اصحاب خود برخاست تا این که آمد درب خانه‌ای در مدینه. در را کوبید. پس زنی بیرون آمد. گفت: چه می‌خواهی، ای ابوالقاسم؟ پس رسول خدا فرمود: ای مادر عبدالله! اذن بده برای من بر عبدالله وارد شوم. گفت: یا ابوالقاسم! با عبدالله چکار داری؟ به خدا قسم او مخبّط و دیوانه است و لباس‌های خود را نجس می‌کند و مراوده می‌کند امر بزرگی را. یعنی: ادّعی خدایی می‌کند. پس فرمود: اذن بده بر او وارد شوم. گفت: هرچه شنیدی بر ذمه خودت باشد. فرمود: آری. عرض کرد: وارد شو.

پس حضرت وارد شد. در آن حال او در قطیفه با خود همه‌مه می‌کرد. یعنی: آهسته با خود حرف می‌زد. پس مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین. این محمّد است، آمده است به نزد تو. پس ساکت شد و نشست. پس به پیغمبر عرض کرد: چیست او را؟ لعنت کند خدا او را. یعنی: مادرش را! اگر مرا به حال خود گذارده بود، هرآینه خبر می‌دادم شما را که آیا او اوست؟ پس پیغمبر ﷺ فرمود: چه می‌بینی؟

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۹۳، و نیز ر. ک: مصنّف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۹۰، ح ۲۰۸۱۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۷ و ج ۳، ص ۱۴۷ و ج ۴، ص ۲۵ و ۲۲-۲۳ و ج ۷، ص ۱۱۴؛ الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۱۲۶۷ و....

گفت: حقی را می بینم و باطلی را و عرشی را می بینم بالای آب. پس فرمود: شهادت ده به یگانگی خدا و پیغمبری من. گفت: تو شهادت ده به یگانگی خدا و پیغمبری من. خدا قرار نداده است تو را سزاوارتر به پیغمبری از من.

پس چون روز دوم شد، باز پیغمبر ﷺ بعد از نماز صبح از جا بلند شد و اصحاب هم با او برخاستند، تا این که در را کوبید. پس مادرش گفت: داخل شو. پس حضرت داخل شد. در آن حال او در نخله ای صدای خود را بلند کرده بود. مادر او بانگ زد: ساکت باش و پایین بیا. این محمّد است، آمده به نزد تو. پس ساکت شد. پس به پیغمبر ﷺ عرض کرد: ^۱ چه می شود او را؟ لعنت کند خدا او را - یعنی: مادرش را! اگر گذارده بود مرا به حال خود، هر آینه خبر می دادم شما را که آیا او اوست؟

پس چون روز سوم شد، باز حضرت با اصحاب خود نماز صبح را بجا آورد. پس برخاست و اصحاب هم با او برخاستند، تا این که آمد به همان مکان در حالتی که او در میان گوسفندها فریاد می کرد. پس مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین. این محمّد است به نزد تو آمده، و در آن روز آیاتی از سوره دخان بر آن حضرت نازل شده بود و حضرت به اصحاب در نماز صبح قرائت فرموده بود. پس حضرت به او گفت: شهادت ده به یگانگی خدا و رسالت من. پس گفت: تو شهادت ده به یگانگی خدا و رسالت من. خدا تو را سزاوارتر قرار نداده به این کار از من. پس حضرت فرمود که: من در خاطر گرفته ام برای تو چیزی را. به من خبر ده که آن چیست؟ پس گفت: الدّخ، الدّخ. گفت: در رواق خانه فرا گرفته است دودی. تفسیر شده به این که اراده کرد به آن آیه: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾^۲ را. پس حضرت او را راند مانند راندن سگ. فرمود: احسأ - یعنی: چنخ. تو از مدّت و حدّ خودت تجاوز نمی توانی بکنی و به آرزوی خود نمی رسی و نمی رسی مگر به آنچه خدا برای تو مقدر کرده.

۱. چنان که در مصدر آمده گفتار آتی از پیامبر ﷺ است. بنابراین باید گفت: پس پیغمبر ﷺ فرمود:

۲. سوره دخان، آیه ۱۰.

پس فرمود به اصحاب خود: ایها الناس! برنینگیخت خدا هیچ پیغمبری را مگر این که ترسانید قوم خود را از دجال و خدا او را عقب انداخته تا این روز. پس هر وقت امر او بر شما مشتبه شد، بدانید که خدای شما یک چشم نیست. او بیرون آید با خری که پهنی مابین دو گوش او یک میل فاصله دارد. بیرون می آید و با اوست بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و کوهی از آب. اکثر پیروان او یهودان اند و زن ها و عرب ها. داخل می شود در همه کرانه های زمین الا مکه و مدینه و بین دو شکاف آن.^۱

بازگشت به مطلب

در شرح لغات حدیث دویست و هجدهم، صفحه ۳۴۲-۳۴۴ این کتاب.
قطط: موی مجعد.

خَلَّة: راه میان شام و عراق.

فَعَاث: از عیث است - به معنای فساد شدید.

«یا عباد الله، اثبتوا»: کلام پیغمبر است خطاب به مردم برای ثابت بودن ایشان در اسلام و ترسانیدن ایشان از فتنه.

«تروح» یعنی: برمی گردد در آخر روز.

«سارحتهم» یعنی: روندگان ایشان.

ذُرَى: جمع ذروه و آن بلندی کوهان شتر است.

و «أسبغه ضروعاً» یعنی: درازتر آن بواسطه زیادی شیر.

و «أمدّه خواصر» یعنی: کشیده تر آن به علت زیادی پر شدن از سیری.

«فیردّون علیه» یعنی: پس تکذیب می کنند او را.

«الخربة» یعنی: زمین های خراب.

«جزلتین» یعنی: دو قطعه.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۸-۵۲۹، ح ۲، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۸-۱۱۴۲.

ح ۵۴: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۷، ح ۲۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹.

- « مهر و دتین » یعنی: دو جامهٔ رنگ شده به ورس^۱ و زعفران.
- الجمان: دانه‌هایی است از نقره که به شکل مروارید ساخته شده.
- باب لُد: شهری است نزدیک بیت المقدس.
- « لا یدان لأحد » یعنی: قدرت و قوت و طاقت نمی‌ماند برای احدی.
- « حرز » یعنی: جمع کن و به هم متصل کن.
- حَدَب: جای بلند از زمین.
- « ینسلون » یعنی: شتاب می‌کنند.
- الغف: کرمی است که در بینی شتر و گوسفند می‌باشد.
- فَرَسِي: بر وزن « قتلی » لفظاً و معنی.
- زهمتهم: بویی است که به گوشت می‌افتد.
- « لا یکن » یعنی: نمی‌پوشد و حفظ نمی‌کند.
- « قحفها » یعنی: معقر قشرها.
- الرسل: لین و نرمی.
- لقحة: ناقه‌ای است که نزدیک زاییدن او باشد.
- فئام: جماعت بسیار.
- الفخذ: جمعی از خویشان.
- « یتهارجون » یعنی: مجامعت می‌کنند مردان با زنان در حضور مردم.
- یعنی: اگر بیرون بیاید - یعنی: دجال - و من در میان شما نباشم، مردی است که با نفس خود احتجاج می‌کند و خدا خلیفهٔ من است بر هر مسلمانی. بدرستی که او جوانی است که موهای او مجعد است. چشم‌هایش ایستاده. گویا شبیه است به عبدالعزیز پسر قطن. پس کسی که ببیند او را از شما، باید بخواند آیات اوایل سورهٔ کهف را. او بیرون می‌آید از راه میان شام و عراق و از طرف راست و چپ فساد می‌کند.
-
۱. ورس: گیاهی که بیشتر در یمن می‌روید. تخم آن شبیه کنجد، و بعد از رسیدن شکافته می‌شود و تارهایی شبیه تار زعفران از آن بیرون می‌آید. پارچه را با آن رنگ می‌کنند.

ای بندگان خدا! درنگ کنید - یا بنا بر نسخه‌ای ثابت باشید. گفتیم: یا رسول الله! چقدر می ماند در روی زمین؟ فرمود: چهل روز. یک روز آن بقدر سالی و یک روز آن بقدر ماهی و یک روز آن بقدر هفته‌ای و باقی روزهای آن مانند روزهای شماس است.

گفتیم: یا رسول الله! پس در آن روزی که بقدر یک سال است، نماز یک روز ما را کفایت می کند؟ فرمود: اندازه گیری کنید در آن روز - یعنی: نمازهای خود را به تقدیر روزها و شب‌های متعارفی بجا بیاورید. گفت: گفتیم: چقدر است شتاب کردن او در زمین؟ فرمود: مانند بارانی است که باد در پشت آن باشد. گفت: پس می آید به نزد آن قوم، پس دعوت می کند ایشان را، پس او را اجابت کنند و ایمان به او بیاورند. پس امر می کند آسمان را که باران ببارد. پس باران می بارد و زمین را امر می کند که نبات برویاند. پس می رویاند و برمی گردد در آخر روز حیوانات رونده ایشان درازتر از آنچه که بود کوهان هاشان و سیر شدنشان از روی بسیار شیر دادنشان و کثرت پر شدن شکم هاشان از سیری.

پس می آید به جانب قوم و دعوت می کند ایشان را به خود. پس تکذیب می کنند گفتار او را. پس منصرف می شود از ایشان. پس صبح می کنند در حالتی که چیزی برای ایشان باقی نمانده از اموالی که داشته اند. پس می گذرد به خرابه‌های زمین و به آنها می گوید: بیرون بیاورید گنج‌های خود را. پس به راه می افتد و گنج‌ها از عقب او روانه می شوند مانند زنبورهای عسل. پس دعوت می کند جوان پر قدرتی را و با شمشیر بر سر او فرود می آورد و آن را دو قسمت می کند و بقدر فاصله تیری که از نشانه جدا باشد میان آن دو قطعه جدایی می اندازد. پس آنها را می خواند. پس آن جوان می آید با روی گشاده و خندان. در آن حال برمی انگیزاند خدا عیسی بن مریم علیه السلام را، پس فرود می آید بر مناره سفیدی که در سمت شرقی دمشق است در حالتی که دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده. دو دست او بر بال دو فرشته باشد. وقتی که سر خود را می جنباند، عرق از او می چکد، و وقتی که سر را بلند می کند، عرق مانند دانه‌های نقره درشت مانند مروارید از او سرازیر می شود.

و حلال نیست برای کافری که بوی نفس او را بشنود مگر آن که می میرد و نفس او می رسد تا آن جا که منتهای دیدن چشم اوست. پس دنبال دجال می رود و او را نزد باب لُدّ - که شهری است نزدیک بیت المقدس - او را می کشد. بعد می آید پیغمبر خدا عیسی در نزد گروهی که حفظ کرده است خدا ایشان را و روهای ایشان را مسح می کند و برایشان حدیث می گوید از درجات ایشان در بهشت. پس در این حال خدا به او وحی فرستد که: ای عیسی! بتحقیق که بیرون آوردم برای خود بندگانی را که کسی قوت و قدرت و طاقت قتال ایشان را ندارد. جمع کن بندگان مرا به سوی کوه طور، و برمی انگیزاند خدا یاجوج و ماجوج را و ایشان همچنان که خدا فرموده ﴿از هر بلندی های زمین بشتاب حرکت می کنند﴾.

پس می گذرد دسته اول ایشان به دریاچه طبریّه. تمام آب های آن را می آشامند. پس می گذرند دسته آخر ایشان به همان دریاچه و با همدیگر می گویند: در این جا آب بوده است در وقتی، و حاضر می شود عیسی و اصحاب او، تا این که بواسطه قحطی در آن زمان یک سر گاوی برای آنها بهتر است از صد دینار طلا برای یکی از شماها. پس عیسی و اصحابش رو به خدا می روند و تضرع و زاری کنند. پس می فرستد خدا بر ایشان - یعنی: یاجوج و ماجوج - کرم هایی را مانند کرم هایی که در بینی شتر و گوسفند است در گردن هاشان. پس صبح می کنند در حالتی که همه آنها به یک دفعه هلاک و کشته شده باشند، و فرود می آید عیسی و اصحاب او. پس نمی یابند بقدر یک و جب از زمین را مگر این که می گیرد آنها را بوی گند و عفونت و خون های آنها. پس رو به خدا آورند به تضرع و زاری. پس می فرستد خدا بر ایشان مرغی را مانند گردن های شتران دراز گردن. جثه های آنها را بلند می کنند و می اندازند آنها را به جایی که خدا می خواهد. پس بارانی بر آنها می باراند خدا که پوشیده نشود از آن خانه ای و کلوخی و گُرکی. پس می شوید همه آن کثافات را و زمین را مانند آینه پاک می کند، و به زمین گفته شود که میوه خود را برویاند و برکت خود را برگرداند. در آن روز مردم از انارهای آن می خورند. از یک دانه انار جمعی می خورند و سیر می شوند و بقدری

انار بزرگ است که به مقعر پوست آن استظلال می‌کنند و برکت می‌دهد خدا در شیر بنحوی که شتر تازه نتیجه آورده شیر آن جمع بسیاری از مردم را کفایت می‌کند و گاو تازه زاییده شیر آن قبیله‌ای را کفایت کند و از شیر یک گوسفند جماعتی از خانواده و خویشاوندان بهره‌مند کافی شوند. پس در حالی که این طور برکات زمین ظاهر شده، برانگیزاند خدا بر ایشان نسیم پاکیزه‌ای را، پس می‌گیرد زیر بغل‌های ایشان را. پس می‌گیرد روح هر مسلمانی را و می‌ماند باقی مردمان که علانیه زن‌ها با مردها با یکدیگر در حضور مردم جمع می‌شوند و مجامعت می‌کنند مانند مجامعت کردن خرها. پس در آن وقت قیامت برپا می‌شود.

تشریح بعضی از نکات خبر

بدان که بعضی از نکات موحشی در این خبر اشاره و تصریح به آن شده که فضلاً از مادّین و طبیعین کثیری از منتحلین^۱ به دین هم - اعمّ از مسلمان و غیره - مؤمن به آن نیستند و نمی‌پذیرند و آن را جزء اکاذیب و افسانه به شمار می‌آورند، و از آن جمله است زیاد شدن سیر فلک و فلکیات از طریق خود یا نقص آن در شتاب یا کندی یا تقدّم یا تأخّر؛ از قبیل جمله‌ای از این خبر که از رسول خدا ﷺ سؤال شده که: چقدر می‌ماند در روی زمین - یعنی: دجال -؟ و حضرت در جواب فرموده که: چهل روز که یک روز آن بقدر سالی و یک روز آن بقدر هفته‌ای و یک روز آن بقدر ماهی و باقی روزهای آن مانند سایر روزهای شما.

پس ایراد می‌کنند به مثل این خبر و امثال آن که: چنین خبری اگر راست باشد، ایجاب می‌کند ابطال هیئت و افساد نظام فلکیات و تغییر تکوینی را که قوام و قیام خلقت و خلق و ارزاق و اقوات و رویدن نباتات و پیدایش مخلوقات و مکونات و امثال اینها بر آن است.

هرگاه ایراد کننده معتقد به مبدأ و متدین به دین و نوامیس دینی باشد، در جواب او

۱. انتحال: به خود بستن، به خود نسبت دادن، خود را به مذهبی بستن.

گفته می شود که: شما نظر می کنید به جریان روز در مخلوقات و مصنوعات الهیّه و غفلت دارید از نظر کردن در قدرت خالق و صانع علیم حکیم از حکم و مصالحی که در مصنوعات و اشکال و اطوار آنها قرار داده، و اگر به نظر دقت چند معنی را در نظر بگیرید و به نظر انصاف در آن نظر کنید و از اعتساف برکنار شوید، رفع غبار شبیه از شما خواهد شد.

اول آن که: به دلیل عقل و شرع ثابت شده که خدای تعالی خالق هر چیزی است، هر چند دفعه به اراده خود بدون ماده و مدت ایجاد کند و یا به ترتیب و مدت متدرجاً یکی را بعد از دیگری به وجود آورد از مصنوعات خود - از سبب، یا مسبب، یا علت، یا معلول - که همه آنها انشا و ایجاد اوست که همه آنها را به علم خود و قدرت خود از عدم به وجود آورده از عالم جبروت و لاهوت و ملک و ملکوت و همه آنها ممکن است و واجب نیست - که تغییرپذیر نباشد -، و لازمه امکان حدوث و تغییر است به اراده خالق و صانع آن، و هر موجودی که متصل شد به موجودی از موجودات و مخلوقی از مخلوقات، جایز است حذف و انفراد یکی از آنها و باقی گذاردن دیگری در وجود از چیزهایی که معتقد به آن اعتقاد دارد - خواه مجاور باشد، یا مسبب - و این قاعده ای است مهمّده به مقتضای ادله ای که وضع شده.

و اما معنای دوم: پس از تقریر معنای اول می گوئیم: چون آن قاعده دانسته شد، اکنون نیز بدان که عاقبت آفتاب و ماه گرفته شدن نور آنها و خارج شدن آنهاست از مرکز تدویر خود و آخر آسمانها و زمین انفطار و شکافته شدن و نابود شدن آنهاست. پس همچنان که خالق آنها قادر است به نابود کردن آنها به اراده و قدرت خود، قادر است بر کند کردن حرکت آنها از سرعتی که دارند و کم کردن از سرعت حرکت آنها بنحوی که آنچه از مدار و مسافت خود را در یک روز طی می کنند در ظرف یک هفته طی کنند و آنچه را که در یک ماه طی می کنند در مدت یک سال طی کنند - چنان که عکس آن هم جایز است.

در صفحه ۳۴۴ ارشاد شیخ مفید که در سال ۱۳۲۵ هجری به خط عبدالرحیم افشار نوشته و طبع شده در ضمن حدیثی که از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده و آن مأخوذ از حدیث طویلی است راجع به بعضی از خصوصیات حضرت قائم علیه السلام، در موضوع مدّت مکث آن حضرت می فرماید:

فيمكث على ذلك سبع سنين، كل سنة عشر سنين من سنينكم هذه، ثم يفعل الله ما يشاء. قال: قلت له: جعلت فداك، فكيف يطول السنون؟ قال: يأمر الله تعالى الفلك باللبوث وقلة الحركة، فتطول الأيام لذلك والسنون. قال: قلت له: إنهم يقولون: إن الفلك إن تغير فسد. قال: ذلك قول الزنادقة، فأما المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك، وقد شقّ الله تعالى القمر لنبیّه ﷺ وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون عليه السلام وأخبر بطول يوم القيامة وأنه: ﴿كألف سنة مما تعدون﴾ ۱. ۲

یعنی: پس مکث می کند بر این حال هفت سال که هر سالی از آن بقدر ده سال از سال های شما باشد. پس می کند خدا آنچه که می خواهد. گفت: گفتم: فدایت شوم! پس چگونه سال ها طولانی می شود؟ فرمود: امر می کند خدا فلک را به درنگ کردن و کمی حرکت. پس دراز می شود روزها و سال ها به این جهت. گفت: به آن حضرت عرض کردم: می گویند که: اگر فلک تغییر کند، فاسد می شود. فرمود: این گفته زنادقه و کفار است، اما مسلمانان راهی برای گرفتن این سخن ندارند و حال آن که خدا ماه را برای پیغمبر خود ﷺ شکافت و برگرداند آفتاب را برای یوشع بن نون عليه السلام و خبر داد به درازی روز قیامت که: ﴿آن بقدر هزار سال از سال هایی که شما می شمارید می شود﴾.

و از آنچه که گفته شد شبهه طلوع آفتاب از مغرب و گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بر خلاف عادت بر خلاف گفته منجمین و بی نیاز شدن مردم در زمان ظهور از روشنی آفتاب مرتفع می شود.

۱. سوره حج، آیه ۴۷؛ سوره سجده، آیه ۵.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵. و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۴؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۴ و ج ۵۵، ص ۹۱-۹۲، ح ۱۱؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۴، ذیل شماره ۴۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۱۸۳ و ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶، ح ۵؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۲۶.

و اما معنای سوم، می‌گوییم: جریان عادت از تکوین مکونات و تدبیر در آن که دایر میان حرارت و برودت و از ظهور رطوبت و بیوست است، آن هم بطور کلی، مربوط به فلک و فلکیات نیز جایز است نباشد و جایز است برقرار خود باشد به استمرار حرارت و چیزی بر آن اضافه نشود، و بعضی از آنها تعلق به آفتاب و ماه نداشته باشد، برخلاف گفته‌های فلاسفه که می‌گویند: از برای آفتاب و ماه تأثیر در عالم کون و فساد در زیر کره ماه به گمان ایشان این امر لازم حتمی نیست که تصور نشود و جایز نباشد اندازه گیری غیر آن، بلکه آن امری است ممکن نفیاً و اثباتاً و وجوداً و عدماً. تا زمانی که اراده خدا تعلق گیرد دوام دارد و هرگاه اراده او بر تغییر و تکویر^۱ آن تعلق گیرد تغییر می‌کند و بی‌نور می‌شود - چنان که مخبر صادق به آن خبر داده.

حدیث دویست و نوزدهم

سیزدهم بحار الانوار، طبع تهران در سال ۱۳۳۲، صفحه ۱۶۱، از کتاب مواعظ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

يُخْرِجُ بِقَزْوِينَ رَجُلًا اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ، يُسْرِعُ النَّاسُ إِلَى طَاعَتِهِ، الْمَشْرِكُ وَالْمُؤْمِنُ، يَمْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا؛^۲

یعنی: بیرون می‌آید به قزوین مردی که نام او نام پیغمبری است. شتاب می‌کنند مردم به فرمانبرداری او - از مشرک و مؤمن. پر می‌کند کوه‌ها را از ترس.

حدیث دویست و بیستم

سیزدهم بحار، باب علامات ظهور، همان طبع، صفحه ۱۷۴، از کتاب نصوص المعجزات

۱. تکویر: درهم پیچیدن.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۶، و نیز ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۴، ح ۴۳۸؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۱۴۸، ذیل شماره ۵۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۹.

از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:
 مَنَّا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ. إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرَجًا وَمَرْجًا، وَتَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَتَقَطَّعَتِ السَّبِيلُ،
 وَأَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَلَا صَغِيرًا يُوقِرُ كَبِيرًا، فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ
 مَهْدِيَّنَا، التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ. يَفْتَحُ حِصُونَ الضَّلَالَةِ وَقُلُوبًا غَفْلَاءً. يَقُومُ فِي الدِّينِ فِي
 آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قَمَتَ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا؛^۱

یعنی: از ما است مهدی این امت. وقتی که دنیا هرج و مرج شد - یعنی: خونریزی
 و قلق و اضطراب در مردم زیاد شد - و تظاهر در فتنه‌ها شد و راه‌ها بریده شد و بعضی
 بر بعضی غیرت کشیدند، پس کبیر به صغیر رحم نکرد و صغیر احترام کبیر را نگاه
 نداشت، پس بر می‌انگیزاند خدا در چنین زمانی مهدی ما را که نهمین فرزند است از
 صلب حسین. می‌گشاید حصارهای گمراهی را و دل‌های غفلت زده را. قیام می‌کند
 در راه دین در آخر زمان همچنانی که قیام کردم من به آن در اول زمان و زمین را پر
 می‌کند از عدل، پس از این که پر شده باشد از جور و ستم.

حدیث دویست و بیست و یکم

سیزدهم بحار، در همان باب و همان صفحه از کتاب الإمامة و التبصرة، تألیف
 ابن بابویه رضی الله عنه، به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

ظهور البواسیر وموت الفجأة والجذام من اقتراب الساعة؛^۲

یعنی: ظاهر شدن مرض بواسیر و مرگ مفاجات - یعنی: سگته - و مرض خوره از
 علامات نزدیک قیام ساعت - یعنی: ظهور - است.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۸، ضمن حدیث ۱۴۶ و ج ۵۱، ص ۷۹ و ج ۵۲، ص ۲۶۶-۲۶۷، ضمن حدیث ۱۵۴،
 و نیز ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۶، ص ۳۲۸؛ معجم کبیر، ج ۳، ص ۵۸، ضمن حدیث ۲۶۷۵؛ کفایة الأثر،
 ص ۶۳-۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۶؛
 مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۸ و ج ۷، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۷۰،
 ج ۳۴ و ص ۳۹۰، ج ۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹، ح ۱۵۷، و نیز ر.ک: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

حدیث دویست و بیست و دوم

سیزدهم بحار، در همان باب، صفحه ۱۷۶، از کتاب محتضر حسن بن سلیمان به سند خود از رسول خدا ﷺ در ضمن حدیثی که از معراج خود نقل فرموده که خدای تعالی فرمود روایت کرده که فرمود:

وَأَعْطَيْتِكَ لِمَنْ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدٌ عَشْرَ مَهْدِيًّا كَلَّمَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ، آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَصَلِّيْ خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ. يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا. أَنْجِيْ بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَأَهْدِيْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأُبْرِئْ بِهِ الْأَعْمَى، وَأَشْفِيْ بِهِ الْمَرِيضَ.

قلت: إلهي، فمتى يكون ذلك؟ فأوحى إليّ - عز وجل - : يكون ذلك إذا رفع العلم، وظهر الجهل، وكثر القراء، وقلّ العلماء^۱، وكثر الفتك، وقلّ الفقهاء الهادون، وكثر فقهاء الضلالة الخونة، وكثر الشعراء، واتخذ أمتك قبورهم مساجد، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وكثر الجور والفساد، وظهر المنكر، وأمر أمتك به، ونهوا عن المعروف، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وصارت الأمراء كفرة، وأولياؤهم فجرة، وأعوانهم ظلمة، وذوو الرأي منهم فسقة، وعند ثلاث خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وخراب البصرة على يدي رجل من ذرّيتك [يتبعه الزنوج، وخروج ولد من ولد الحسن بن عليّ ﷺ وظهور] الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، ونار السفيناني^۳. فقلت: إلهي، وما يكون بعدي من الفتن؟ فأوحى إليّ وأخبرني ببلاء بني أمية وفتنة ولد عمّي وما هو كائن إلى يوم القيامة، فأوصيت بذلك ابن عمّي حين هبطت إلى الأرض، وأديت الرسالة، فله الحمد على ذلك كما حمده النبيون، وكما حمده كلّ شيء [قبلي] و[ما] هو خالقه إلى يوم القيامة^۴:

۱. در مصدر: (أن).

۲. در مصدر: (وقلّ العمل).

۳. در مصدر: (وظهور السفيناني).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۹-۷۰، ضمن حدیث ۱۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۷-۲۷۸، ضمن حدیث ۱۷۲، ونیز

یعنی: و عطا می‌کنم تو را برای کسانی که بیرون می‌آیند از صلب او - یعنی: از صلب امیرالمؤمنین علی علیه السلام - یازده نفر مهدی که همه آنها از ذریه تو هستند از بکر بتول - یعنی: فاطمه علیها السلام - که آخرین مرد از ایشان نماز می‌گزارد در پشت سر او عیسی بن مریم علیه السلام که پر می‌کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور - نجات می‌دهم به او از هلاکت و راهنمایی می‌کنم به او از گمراهی و صحت می‌دهم به او کور را و شفا می‌دهم به او مریض را.

گفتم: خدای من! پس چه وقت می‌باشد آن؟ پس وحی کرد مرا خدای - عزوجل - که: این وقتی باشد که علم برداشته شود و نادانی آشکار شود و خوانندگان زیاد شوند و علما کم شوند و آدم کشی ناگهانی زیاد شود و فقهای هدایت کننده کم شوند و فقهای گمراه کننده زیاد شوند که خیانتکار باشند و شعرا بسیار شوند و امت تو قبرها را مسجد خود کنند و قرآن‌ها و کتاب‌ها زیور داده شود و مسجدها زینت کرده شود و جور و ستم بسیار شود و فساد زیاد گردد و کفار فرماندهان ایشان شوند و منکر و کارهای بد ظاهر شود و امت تو به آن امر کرده شوند - یا به آن امر کنند - و نهی کنند - یا نهی کرده شوند - از کارهای خوب و مردها در فجور به مردها اکتفا کنند و زن‌ها به زن‌ها و کفار امیران و فرماندهان ایشان شوند و کارگزاران و زمامداران کارها فاجر شوند و یاران ایشان ستمکار شوند و صاحبان رأی از آنها فاسق باشند و آن زمان سه فرورفتن به زمین ظاهر شود: فرورفتنی در مشرق و فرورفتنی در مغرب و فرورفتنی در جزیره العرب و خراب شدن بصره بر دست‌های مردی از ذریه تو و دجال از سمت مشرق از سیستان بیرون آید و آتش سفیانی برافروخته شود.

پس گفتم: الهی! و چه می‌باشد بعد از من از فتنه‌ها؟ پس وحی کرد مرا و خبر داد مرا به بلای بنی‌امیه و فتنه فرزندان عمویم و آنچه خواهد شد تا روز قیامت. پس عهد

← ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱-۲۵۲، ضمن حدیث ۱: المحاضر، ص ۴۲۱-۴۲۲، ضمن حدیث ۴۱۳؛
 غایة المرام، ج ۲، ص ۷۳ و ج ۷، ص ۱۲۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵، ضمن حدیث ۳۳؛ الإزام
 الناصب، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.

گرفتم به اینها از پسر عمم زمانی که فرود آمدم به زمین و ادای رسالت کردم. پس ستایش مخصوص خداست بر اینها همچنان که ستایش کردند او را پیغمبران و همچنان که ستایش کرده و می کند او را هر چیزی و او آفریننده ستایش است تا روز قیامت.

بخش سوم تا به این جا منتهی شد و اکنون شروع می کنم در بخش چهارم این کتاب در بیان احادیث مأثوره از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه.

بخش چهارم

در اخبار علویّه راجعه به علائم آخرالزمان

۱ / حدیث دویست و بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۶. نعیم بن حماد از زر بن حبیش روایت کرده که گفت: شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود:

سلونی، فوالله لا تسألونی عن فئۃ خرجت تقاتل مائة أو تهدي مائة إلا أنبأتکم بساتها وقائدها وناعقها ما بینکم و بین الساعة؛^۱

یعنی: بپرسید از من. پس قسم به ذات خدا نمی پرسید از من از گروهی که بیرون آید و قتال کند با صد نفر یا راهنمایی کند صد نفر را، مگر این که خبر می دهم شما را به راننده آن گروه و پیشرو آن و فریاد کننده آن از میان شما تا قیام قیامت.

۲ / حدیث دویست و بیست و چهارم

ملاحم و فتن، ص ۱۶. نعیم به سند خود از عاصم بن ضمره از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

جعل الله في هذه الأمة خمس فتن: فتنۃ عامّة، ثمّ فتنۃ خاصّة، ثمّ فتنۃ عامّة، ثمّ فتنۃ

۱. ملاحم و فتن، ص ۶۵، ح ۲ و ص ۲۲۱، ضمن حدیث ۳۱۹، و نیز ر.ک: کتاب سلیم، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ کتاب الفتن، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۵۹، ذیل حدیث ۱۰۰۶.

خاصة، ثم فتنة خامسة تصير الناس^۱ فيها كالبهائم؛^۲

یعنی: قرار داد خدا در این امت پنج فتنه را: فتنه‌ای که مخصوص عموم امت است و فتنه‌ای مخصوص خواص آنهاست. پس از آن فتنه عمومی دیگر. پس از آن فتنه خصوصی دیگر. پس از آن فتنه پنجم است که مردم در آن فتنه مانند چهارپایان خواهند شد.

۳ / حدیث دویست و بیست و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۷. نعیم به سند خود از ابن رزین غافعی روایت کرده که گفت: شنیدم از علی رضی الله عنه که می فرمود:

الفتن أربع: فتنة السراء [وفتنة الضراء] وفتنة كذا - وذكر معدن الذهب - حتى يخرج رجل من عترة النبي صلى الله عليه وآله يصلح الله على يديه أمرهم؛^۳

یعنی: فتنه‌ها چهار است: فتنه پنهانی و فتنه اینچنین، و ذکر کرد معدن طلا را - یعنی: معدنی که در آخرالزمان ظاهر می شود - تا این که بیرون آید مردی از عترت پیغمبر صلى الله عليه وآله که اصلاح کند خدا بر دست او کار ایشان را. مراد از آن مرد حضرت قائم عليه السلام است.

۴ / حدیث دویست و بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۸ از عاصم بن ضمره از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:

في الفتنة الخامسة العمياء الصماء المطبقة تصير الناس فيها كالبهائم؛^۴

۱. در مصدر: (ثم الفتنة السوداء المظلمة التي يصير الناس).

۲. ملاحم و فتن، ص ۶۶، ح ۳ و ص ۳۰۶، ح ۴۲۷، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۵۶-۳۵۷.

ح ۲۰۷۲۳؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۱۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۹، ح ۴۹؛ کتاب الفتن، ص ۲۶-۲۷؛

مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۲۷ و ۵۰۴-۵۰۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۰؛ عمدة القاری، ج ۲۴، ص ۲۰۱.

۳. ملاحم و فتن، ص ۶۹، ح ۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۰.

۴. ملاحم و فتن، ص ۷۱، ح ۱۲، و نیز ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۵۷، ضمن ۲۰۷۲۳؛ کتاب الفتن، ص ۳۶.

یعنی: در فتنه پنجم که کور کننده و کر کننده و جنون آورنده است،^۱ مردم در آن مانند چهار پایان اند.

۵ / حدیث دویست و بیست و هفتم

ملاحم و فتن، ص ۲۸، نعیم به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا رأیتم الرايات السود فالزموا الأرض، ولا تحرکوا أیدیکم ولا أرجلکم، ثم ینظر قوم
 صغار لایؤبه لهم. قلوبهم کزبر الحديد. أصحاب الدولة. لایفون بعهد ولا میثاق. یدعون
 إلى الحقّ ویسوا من أهله. أسماؤهم الکنی، ونسبهم القرى^۲، شعورهم مرخاة کشعور
 النساء حتّی یختلفوا فی ما بینهم، ثمّ یؤتی الله الحقّ من یشاء^۳؛

یعنی: وقتی که دیدید پرچم‌های سیاه را، پس ملازم باشید زمین را و حرکت
 ندهید دست‌ها و پاها را - یعنی: شما به آنها ملحق نشوید و با ایشان قیام نکنید.
 پس ظاهر می‌شوند گروهی کوتاه‌قد که از پستی آنها کسی به شأنشان اعتنایی نمی‌کند.
 برای ایشان است دل‌هایی مانند پاره‌های آهن. آنها از یاران دولت‌اند. وفا به عهد و
 پیمان خود نمی‌کنند. دعوت به حق می‌کنند و حال آن که از اهل حق نیستند. نام‌های
 ایشان نام‌های حقیقی ایشان نیست و بر خلاف حقیقت است و نسبشان پست و گدا
 - یا ستیزه‌گری - است. موهایشان مانند موهای زنان ریخته، تا این که میان خودشان
 اختلاف افتد. پس می‌دهد خدا حق را به کسی که می‌خواهد.
 و ممکن است که «نسبهم القرى» باشد.

۶ / حدیث دویست و بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵. نعیم به سند خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده

۱. صحیح آن است که ترجمه شود: کور و کر و مجنون است.

۲. در مصدر: (القری).

۳. ملاحم و فتن، ص ۸۹، ح ۴۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۳، ح ۳۱۵۳۰.

که فرمود:

يكتب السفينائي إلى الذي دخل الكوفة بخيله بعد ما يعركها عرك الأديم. يأمره بالمسير إلى الحجاز، فيسير إلى المدينة، فيضع السيف في قريش، فيقتل منهم ومن الأنصار أربعمائة رجل، ويقتل البطون، ويقتل الولدان، ويقتل أخوين من قريش رجلاً وأخته يقال لهما محمّد وفاطمة، ويصلبهما على باب المسجد بالمدينة؛^۱

یعنی: می نویسد سفینائی به آن کسی که داخل کوفه شده بالشکرش بعد از آن که آن جارا مانند پوست بر هم مالیده. فرمان می دهد به رفتن به سمت حجاز. پس می رود به جانب مدینه و شمشیر در قریش می گذارد و از آنها و از انصار چهارصد نفر را می کشد و شکم پاره می کند و می کشد دو برادر و خواهر را از قریش که برادر نامش محمّد و خواهر فاطمه است و آن هر دو را بر در مسجد مدینه بر دار می آویزد.

۷ / حدیث دویست و بیست و نهم

ملاحم و فتن، در همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يبعث السفينائي بجيش إلى المدينة، فيأخذون من قدروا عليه من آل محمّد - صلوات الله عليه وعليهم -، ويقتل من بني هاشم رجلاً ونساءً. فعند ذلك يهرب المهدي والمستنصر^۲ من المدينة إلى مكّة، فيبعث في طلبهما وقد لحقا بحرم الله وأمنه؛^۳

یعنی: بر می انگیزاند سفینائی لشکری را به سوی مدینه، پس می گیرند هر قدر بتوانند از آل محمّد علیهم السلام را و می کشند از بنی هاشم مردان و زنانی را. در آن حال فرار می کنند مهدی و مستنصر از مدینه به مکّه. پس لشکر می فرستند به طلب ایشان در حالتی که آنها رسیده اند به حرم امن خدا.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۵، ح ۱۲۵، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۹.

۲. در مصدر: (والمبيض).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۲۵، ح ۱۲۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۴، ۵۸۸-۵۸۹، ح ۳۹۶۶۸.

۸ / حدیث دویست و سیام

ملاحم و فتن. نعیم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا يخرج المهدي حتى يقتل ثلثاً^۱ ويموت ثلثاً ويبقى ثلثاً^۲؛

یعنی: بیرون نمی آید مهدی تا یک ثلث از مردم کشته شوند و یک ثلث از آنها بمیرند و یک ثلث از آنها باقی مانند.

۹ / حدیث دویست و سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا نادى منادٍ من السماء: «إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ»، فعند ذلك يظهر المهديّ علي

أفواه الناس ويسرون^۳، فلا يكون لهم ذكر غيره^۴؛

یعنی: چون منادی ندا کند از آسمان که: حق در آل محمد ﷺ است، پس در آن هنگام ظاهر می شود مهدی بر دهن های مردم و می روند. پس نباشد در زبان ایشان ذکری غیر از ذکر آن حضرت.

۱۰ / حدیث دویست و سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۹ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

بعد الخسف ينادي منادٍ من السماء: «إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» في أوّل النهار، ثمّ

ينادي منادٍ في آخر النهار: «إِنَّ الْحَقَّ فِي وَلَدِ عِيسَى»، وذلك نخوة من الشيطان^۵؛

یعنی: بعد از خسف - یعنی: بیرون رفتن به زمین - منادی ای ندا می کند از آسمان

۱. با توجه به ترجمه این مورد و دو مورد دیگر باید «ثلث» باشند.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۲۸، ح ۱۳۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۷، ح ۳۹۶۶۳.

۳. در مصدر: (ویشربون حبه).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۲۹، ح ۱۳۶، و نیز ر.ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۵.

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۳۳، ح ۱۴۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۹؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۹.

که: «حق با آل محمد ﷺ است» در اول روز. پس منادی ای ندای کند در آخر روز که: «حق در اولاد عیسی است» و این از نازیدن و تکبر شیطان است.

مؤلف گوید: مراد از خسف ممکن است که قبل از صیحه آسمانی در ماه رمضان و بعد از قیام سفیانی باشد و ممکن است مراد فرورفتن لشکر سفیانی به زمین پیدا باشد.

بنا بر اول اشاره است به خسف مشرق یا خسف مغرب یا خسف جزیره العرب و مراد از دو ندای بیست و سوم ماه رمضان است بعد از قیام سفیانی در ماه رجب و بنا بر دوم دو ندا غیر از صیحه آسمانی در ماه رمضان است - چنان که چند ندای آسمانی از اخبار و احادیث مستفاد می شود که بعضی از آنها در بخش سوم این کتاب در ضمن اخبار نبویه گذشت و بعضی از آنها هم بعد از این ذکر خواهد شد.

و اما مفاد ندای دومی که در این حدیث تصریح کرده به ولد عیسی احتمال می رود تصحیف شده باشد لفظ عثمان به عیسی و این اشتباه از ناسخ باشد؛ زیرا که عیسی فرزندی نداشته و بعلاوه سایر احادیث در این باب هم در هیچ کدام چنین عبارتی ذکر نشده، مگر حدیثی که نیز در ملاحم و فتن در صفحه ۴۸ از حضرت باقر ﷺ روایت کرده به تردید به عنوان آل عیسی یا آل عباس - چنان که در قسمت احادیث مأثوره از آن حضرت نقل خواهیم کرد.

۱۱ / حدیث دویست و سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۱ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا هزمت الرايات السود خيل السفيناني التي فيها شعيب بن صالح التميمي تمتي الناس المهدي فيطلبونه، فيخرج من مكة ومعه راية رسول الله ﷺ، فيصلي ركعتين بعد أن يبأس الناس من خروجه؛ لما طال عليهم من البلاء. فإذا فرغ من صلاته انصرف، فقال: أيها الناس، ألع البلاء بأمة محمد ﷺ وبأهل بيته خاصة، قهرنا وبغينا علينا؛^۱

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۳۶، ح ۱۵۶، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۰، ح ۳۹۶۷۳.

یعنی: وقتی که فرار داد پرچم‌های سیاه لشکر سفیانی را آنچنان پرچم‌هایی که در میان آنهاست شعیب بن صالح، آرزو کنند مهدی را، پس بطلبند او را. پس بیرون می‌آید از مکه و با اوست پرچم رسول الله ﷺ. پس دو رکعت نماز می‌گزارد بعد از این که مأیوس شده باشند مردم از خروج او برای آن بلاهای طولانی که متوجه ایشان شده. پس چون از نماز فراغت یافت، می‌رود و می‌گوید: ای گروه مردم! پیوسته بارید بلاها به امت محمد ﷺ و به اهل بیت او بخصوص. مقهور واقع شدیم و جور و ستم بر ما رفت.

۱۲ / حدیث دویست و سی و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۲ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ فِي اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا إِنْ قَلَّوْا، وَخَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفًا إِنْ كَثُرُوا، وَيَسِيرُ الرَّعْبَ بَيْنَ يَدَيْهِ. لَا يَلْقَاهُ عَدُوٌّ إِلَّا هَزَمَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ. شَعَارُهُمْ: أَمْتٌ أَمْتٌ. لَا يَبَالُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، فَيُخْرِجُ إِلَيْهِمْ سَبْعَ رَايَاتٍ مِنَ الشَّامِ، فَيَهْزِمُهُمْ وَيَمْلِكُ، فَيَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ بِحُبِّهِمْ وَنَعِيمِهِمْ وَقَاصَّتِهِمْ وَبُرُوتِهِمْ^۱. لَا يَكُونُ بَعْدَهُمْ إِلَّا الْأَجْمَالُ^۲. قَلْنَا: وَمَا الْقَاصَّةُ وَالرَّوَاةُ؟^۳ قَالَ: يَقْتَصُّ^۴ الْأَمْرَ حَتَّى يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ بِمَا شَاءَ، لَا يَنْسِي^۵ شَيْئًا^۶؛

یعنی: بیرون می‌آید مهدی با دوازده هزار نفر اگر کم باشند و با پانزده هزار اگر زیاد باشند و رعب و ترس در پیش روی اوست. به او نرسد دشمنی مگر آن که او را فرار دهد به اذن خدا. شعارشان گفتن «أمت، أمت» است. باکی ندارند در راه خدا از ملامت

۱. در مصدر: (ويزارتهم)، و در کتاب الفتن: (ويزارتهم).

۲. در مصدر و کتاب الفتن: (إلا الدجال).

۳. در مصدر: (وما القاصّة والبراة).

۴. در مصدر و کتاب الفتن: (يفيض).

۵. در مصدر و کتاب الفتن: (لا يخشى).

۶. ملاحم و فتن، ص ۱۳۸، ح ۱۵۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۵-۲۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱،

ص ۳۲۴-۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۸، ح ۳۹۶۸۱.

ملاحت کنند. پس بیرون آید به طرف ایشان هفت پرچم از شام. پس فرار می دهد ایشان را و مالک می شود. پس برمی گردد به سوی مردم با حبوبات و نعمت های ایشان و قصه کنندگان و روایت کنندگان ایشان. نباشد بعد از ایشان مگر شتران. گفتیم: قاصه و روات چیست؟ فرمود: قصه می کند کار را تا تکلم کند مرد به آنچه که می خواهد و فراموش نکند چیزی را.

۱۳ / حدیث دویست و سی و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۲ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

یرسل الله علی اهل الشام من یفرق جماعتهم حتی لو قاتلتهم الثعالب غلبتهم، وعند ذلك یرخرج رجل من اهل بیتی فی ثلاث رایات، المکثر یقول: خمسة عشر ألفاً، والمقلل یقول: اثنا عشر ألفاً. أمارتهم: ائت ائت. علی رایتهما رجل [یطلب] الملك أو یقتضی^۱ له الملك، فیقتلهم الله جميعاً. فیرد الله علی المسلمین ألفتهم وقاصتهم وبرواتهم^{۲؛ ۳}

یعنی: می فرستد خدا بر اهل شام کسی را که متفرق کند جماعت ایشان را، تا این که اگر روباه ها با ایشان مقاتله کنند، غالب شوند بر ایشان. در آن هنگام مردی بیرون آید از اهل بیت من در سه پرچم. آن که عدّه او را بسیار دانسته پانزده هزار می گوید و آن که کم دانسته دوازده هزار می گوید. شعار ایشان «امت، امت» است. بر پرچم آنها مردی است که پادشاه است، یا آن که اقتضا دارد که پادشاه باشد. پس می کشد همه آنها را. پس رد می کند خدا بر مسلمانان جمعیت ایشان را و قصه کنندگان ایشان و راهنمایان ایشان را.

۱. در مصدر: (یتقی).

۲. در مصدر: (وفاصتهم ویزارتهم)، و در کتاب الفتن: (ويزارتهم).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۳۸-۱۳۹، ح ۱۵۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۱۷۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۶-۵۸۷، ح ۳۹۶۶۱.

۱۴ / حدیث دویست و سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۳ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا بعث السفیانی إلى المهدي جيشاً يخسف به^۱ بالبيداء وبلغ ذلك أهل الشام، قالوا
 لخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه وادخل في طاعته، وإلا قتلناك. فيرسل إليه بالبيعة،
 ويسير المهدي حتى ينزل بيت المقدس، وتقبل إليه الخزان، وتدخل العرب والعجم وأهل
 الحرب والروم وغيرهم في طاعته من غير قتال حتى يبني المساجد بالقسطنطينية وما
 دونها، ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق، ويحمل السيف على عاتقه ثمانية
 أشهر، يقتل ويمثل ويتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت.^۲
 قال السيد: هكذا رأيت الحديث، وفيه نظر.

مؤلف گوید: چون متن حدیث مضطرب و متزلزل بود، لذا از ترجمه آن صرف نظر شد.

۱۵ / حدیث دویست و سی و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۰ از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا نزل جيش في طلب الذين خرجوا إلى مكة فنزلوا البيداء، خسف بهم ويناديهم^۳،
 وهو قوله: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۴ من تحت أقدامهم،
 ويخرج رجل من الجيش في طلب ناقة له، ثم يرجع إلى الناس فلا يجد منهم أحداً، ولا
 يحس بهم، وهو الذي يحدث الناس بخبرهم^۵؛
 یعنی: وقتی که فرود آمد لشکر سفیانی در طلب آنهایی که از مدینه بیرون رفتند به

۱. در مصدر: (فخسف بهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۳۹، ح ۱۶۱، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶.

۳. در مصدر: (ویناد بهم).

۴. سوره سبأ، آیه ۵۱.

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۵۹، ح ۲۰۷، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۴-۲۸۵.

ح ۳۱۵۳۸.

طرف مکہ در زمین بیداء، زمین فرومی گیرد آنها را و ندا می کند، و آن است معنای گفته خدا: ﴿و اگر ببینی زمانی که بترسند، پس هیچ گذشتی در آن نیست و گرفته شوند از مکانی نزدیک﴾ - یعنی: از زیر پاهای خود-، و بیرون می رود مردی از آن لشکر در جستجوی ناقه خود. پس چون برمی گردد به سوی آن مردم، نمی یابد یکی از آنها را و احساس نمی کند ایشان را و اوست آن کسی که حدیث می کند مردم را به خبر ایشان که به زمین فرورفتند.

۱۶ / حدیث دویست و سی و هشتم

ملاحم و فتن به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

تنقض الفتن^۱ حتی لا یقول أحد: لا إله إلا الله - وقال بعضهم: لا یقال: الله، الله، - ثم یضرب یعسوب الدین بذنبه، ثم یبعث الله قوماً قزحاً کقزح الخریف، وإتی لأعرف اسم أميرهم ومناخ رکابهم؛^۲

یعنی: و آتاب می شود فتنه ها تا این که کسی «لا إله إلا الله» نگوید - و بعضی گفته اند: «الله، الله» نگوید. پس پادشاه دین در دنبال آن می زند. پس برمی انگیزاند خدا قومی را دسته دسته مانند پاره های ابر که بیایند به هم متصل شوند، و من هر آینه می شناسم نام امیر و فرمانده ایشان را و می دانم جایگاه خوابیدن مرکب های ایشان را.

۱۷ / حدیث دویست و سی و نهم

غیبت نعمانی، در باب علائم ظهور، صفحه ۱۳۷، در ضمن حدیث طویلی از حضرت باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بالای منبر مسجد کوفه: **إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - قَدَّرَ فِي مَا قَدَّرَ وَحْتَمَ بَأْتَهُ كَائِنَ لَابَدٍ مِنْهُ أَخَذَ بِنِي أُمِّيَةَ بِالسَّيْفِ**

۱. در مصدر: (ینقض الدین).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۶۸، ح ۲۲۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۴۲.

جهره، وإن أخذ بني فلان بغتة (وإنه يأخذ بني العباس)، وقال ﷺ: لا بد من رحى تطحن، فإذا قامت على قطبها وثبتت (وقامت خ ل) على ساقها، بعث الله عليها عبداً عنيماً خاملاً أصله. يكون النصر معه. أصحابه الطويلة شعورهم. أصحاب السبال. سود ثيابهم. أصحاب رايات سود. ويل لمن ناوهم. يقتلونهم هرجاً. والله، لكأني أنظر إليهم وإلى فعالهم وما يلقى الفجار منهم والأعراب الحفاة^۱. يسلمهم الله عليهم بلا رحمة، فيقتلونهم هرجاً على مدينتهم بشاطن الفرات البرية والبحرية جزاءً بما عملوا، وما ربك بظلام للعبيد؛^۲

یعنی: بدرستی که خدای - عز وجل ذکره - مقدر کرده است در آنچه که مقدر و حتم کرده به آن که آن خواهد شد و چاره از آن نیست گرفتن بنی امیه است با شمشیر آشکارا و بدرستی که گرفتن پسران فلان - یا پسران عباس - ناگهانی است، و فرمود ﷺ: ناچار است از آسیایی که نرم کند. پس چون بر قطب خود ایستاد و ثابت - یا قائم - شد بر ساق خود، برمی انگیزاند خدا بر ایشان بنده‌ای را که مزدور یا درشتخو و سوارکار و سرسخت سخن درشت که گمنام و بی قدر است اصل آن و او کسی است که نصر با اوست و اصحاب او موهای دراز [دارند] و صاحب سبیل‌ها هستند و جامه‌های آنها سیاه است و پرچم‌های سیاه دارند. وای بر کسی که قصد ایشان را کند! می‌کشند آنها را کشتنی. به ذات خدا قسم، گویا می‌بینم ایشان را و کارهاشان را و آنچه رو می‌دهد به فجار از ایشان و عرب‌های پابره‌نه - یا جفاکار. مسلط می‌گرداند ایشان را بر آنها بدون این که رحم داشته باشند. پس می‌کشند آنها را کشتنی در شهرشان در شط فرات، چه در بیابان و خشکی باشند یا در دریا، و این کشته شدن مزد اعمال آنهاست و پروردگار تو ستمکار در حق بندگان نیست.

۱. در مصدر: (الجفاة).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴-۲۶۵. ضمن حدیث ۱۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ضمن

حدیث ۹۶؛ إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱.

۱۸ / حدیث دویست و چهلم

غیبت نعمانی، در همان باب، صفحه ۱۷، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از آن حضرت پرسید که: چه وقت پاک می گرداند خدا زمین را از ستمکاران؟ فرمود:

لا یظہر الله الأرض من الظالمین حتی یسفک الدم الحرام - ثم ذکر أمر بنی أمیة و بنی العباس فی حدیث طویل -، ثم قال: إذا قام القائم بخراسان، وغلب علی أرض کرمان (کوفان خ ل) و الملتان، و حاز جزیرة بنی کاوان، و قام منّا قائم بجیلان، و أجابته الأبر و الدیلم، و ظهرت لولدی رایات الترتک (الأتراک خ ل) متفرقات فی الأقطار و الخببات^۲، و كانوا بین هنات و هنات. إذا خربت البصرة و قام أمير الأمراء بمصر.

فحکى علیه السلام حکایة طویلة، ثم قال: إذا جهزت الألو ف، و صفت الصفوف، و قتل الكبش الخروف، هناك یقوم الآخر، و یثور الثائر، و یهلك الکافر، ثم یقوم القائم المأمول و الإمام المجهول. له الشرف و الفضل، و هو من ولدک، یا حسین. لا ابن مثله. یظهر بین الرکنین فی دریسین بالیین. یظهر علی الثقلین، و لا یترتک فی الأرض دمین (شرا خ ل). طوبی لمن أدرك زمانه، و لحق أوانه، و شهد آیامه!^۳

یعنی: طاهر نمی کند خدا زمین را از ستمکاران تا این که ریخته شود خون حرام. پس یاد کرد امر بنی امیه را و بنی عباس را در حدیثی طولانی، پس فرمود: زمانی که به پا خیزد قیام کننده مخصوص به خراسان و غلبه کند بر زمین کرمان - یا کوفه - و ملتان و حیازت^۴ کند جزیره بنی کاوان را و بر پا خیزد قیام کننده ای از ما به گیلان و اجابت کند او را اُبز و دیلم و ظاهر شود برای فرزند من پرچم های ترک در حالی که متفرق باشند

۱. در مصدر: (و جاز).

۲. در مصدر: (والجنبات).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳ - ۲۸۴، ح ۵۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶، ح ۱۰۴؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۲؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۴. حیازت: گرد آوردن، جمع کردن، فراهم ساختن و به دست آوردن چیزی.

در اقطار جهان و جاهای مخفی و می باشند در میان خصلت های بد و خصلت های بد، در آن هنگام خراب می شود بصره و قیام می کند امیرالامراء در مصر .

پس حکایت کرد آن حضرت علیه السلام حکایت طولانی ای را، پس فرمود: زمانی که هزارها نفر مجهز شدند به تجهیزات جنگی و صف های لشکریان آراسته شد و سرلشکر جنگی کشته شد، در آن وقت دیگری قیام کند و خونخواهی نماید و هلاک شود آن کافر . پس از آن قیام می کند قائمی که آرزوی قیام او برده شده و آن امامی است که قدر او مجهول است و برای اوست شرافت و فضلی مخصوص و اوست از فرزندان تو، یا حسین! هیچ پسری مانند او نیست . ظاهر می شود بر جنّ و انس و نمی گذارد در روی زمین دو خون را - یا شرّ و بدی را . خوشا به حال کسی که درک کند زمان او را و ملحق شود در اوقات او و حاضر باشد در روزهای او!

شرح لغات و نکات حدیث

مراد از قائم به خراسان شاید همان کسی است که با پرچم های سیاه قیام می کند و به سمت کوفه می روند و کوفه و بصره را می گیرند، در صورتی که اهل حق نیستند . مردم را از روی حيله به حق دعوت می کنند و نام و نسب های خود را مخفی می کنند و خود را به غیر آن نام و نسبی که دارند شهرت می دهند و از اصحاب دولت اند از دولت های شرقیه غیر ایران و ترکیه .

و مراد از خراسان مشهور فعلی ایران نیست، بلکه از قسمت هایی است که به تصرف غیر در آمده و اکنون در قلمرو مملکت آنان به شمار می رود و هیچ رحمی در دل های آنان نیست و بازی مخصوصی قیام می کنند از لباس های سیاه و پرچم های سیاه و گیسوهای دراز مانند گیسوهای زنان سابق و سبیل های مخصوص، و بنا بر نسخه ای بر زمین کرمان غالب می شوند . ممکن است بنا بر این نسخه از جانب سیستان که از شهرهای خراسان است به سمت کرمان آیند و بر آن جا غالب شوند .

و ممکن است که عبارت کوفان باشد به معنای کوفه - بنا بر نسخه دیگر - و این

صحیح تر به نظر می آید به مقتضای آنچه از اخبار و احادیث دیگر مستفاد می شود از ظهور فتنه این پرچم های سیاه در کوفه و این علامت مقارن زمان قیام سفیانی و لشکر فرستادن او به کوفه خواهد بود.

و این صاحبان پرچم های سیاه ملتان را - که یکی از شهرهای پاکستان است - خواهند گرفت و از آن جا به ایران و عراق خواهند آمد و جزیره بنی کاوان - که بین بصره و خرمشهر است - به تصرف خود خواهند درآورد و پس از آمدن ایشان به کوفه و بصره قائمی از آل محمد از گیلان قیام کند. حضرت علیه السلام این قائم را نسبت به خودشان داده و دور نیست که مراد از این قائم سید حسنی باشد که از طالقان و حدود گیلان قیام می کند و با اوست گنج هایی که نه از طلا هستند و نه از نقره، بلکه مردانی هستند قوی القلب و ثابت الایمان و دل های ایشان مانند پاره های آهن است که او را اجابت می کنند و از ابر و دیلم او را یاری کنند و ابر محلی است در سیستان که محمد بن الحسین حافظ از اهل آن جا بوده و دیلم کوهستان های تابعه گیلان است که در سمت شمالی قزوین واقع است.

و ملحق می شود به ایشان شعیب بن صالح تمیمی از سمرقند - که از شهرهایی است در سابق جزء ایران و در قلمرو شهرهای خراسان بوده و فعلاً از تصرف ایران خارج است - و شعیب پرچمدار لشکر حسنی خواهد بود - چنان که مستند و اخبار اینها تماماً در این کتاب نقل خواهد شد - و اینها شکست دهنده و فرار دهنده لشکر سفیانی ملعون از کوفه و عراق خواهند بود و درک کنندگان زمان حضرت قائم - علیه السلام - اند و ملحق به لشکر آن حضرت خواهند شد.

و مراد از پرچم های ترک در این حدیث شریف و سایر احادیث دیگر گرجی های سوفیاتی و اشتراکی ها و یا بربری ها و تبتی ها و یا چینی ها هستند؛ زیرا که همه اینها از اولاد ترک و اولاد قنطورایی که در اخبار مکرر به آنها اشاره شده می باشند و عده و پرچم های ایشان در اقطار جهان و جاهای مخفی بی گمان متفرق خواهد شد و استیلا و فتنه ایشان مقرب ظهور امام زمان و به نفع آن حضرت خواهد بود و این ترک ها را

می فرماید: صاحبان خصلت‌های بد و ناپسند می‌باشند و متفرق شدن آنها وقتی خواهد بود که بصره خراب شود و امیرالامراء - یعنی: رئیس جمهوری - در مصر پس از خرابی بصره قیام کند. در آن وقت است که اختلاف میان شرق و غرب و تمام روی زمین واقع خواهد شد و تجهیز هزاران لشکر شود و صف‌آرایی و جبهه‌بندی‌ها شود و به اصلاح ابنای زمان ما جنگ جهانی سوم برپا شود و یکی از جنگجویان مهم در دنیا کشته شود که پس از کشته شدن او حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - قیام خواهد کرد در مکه معظمه و بنیاد جور و ستم را خواهد کند.

برای مزید آگاهی ناچار است از این که بعضی از نکات در این کتاب تذکر داده شود تا خواننده اخبار مندرجه در آن در حیرت نیفتد و بعضی از اسامی شهرهایی که در ضمن حدیث و اخبار ذکر شده و نام‌های اماکن و طوایف و جغرافیای بعضی از اقطار زمین که فهم رموز بعضی از اخبار منوط به دانستن آنهاست شرح داده شود تا سبب مزید آگاهی خوانندگان گردد.

از جمله آنها در بسیاری از اخبار گذشته و آینده در این کتاب لفظ ترک وارد شده، فلذا مقتضی است مقداری در این موضوع که ترک کیست و ترکستان که محل آنهاست کجاست بسط کلام دهم و اکتفا می‌کنم به شرح و بسط آن.

در کتاب المنجد شرح داده شده: ترک قبیله‌هایی هستند که نسبت داده می‌شوند به اوغوزخان و قره‌خان (از اولاد منتسبه نسل بعد نسل به ترک بن یافث بن نوح علیه السلام) که متفرق شدند. بعضی از آنها شرقی هستند که در قسمت منغولیا ساکن اند که به این مناسبت آنها را مُغُل و مُغول گویند که در قرن ششم و هفتم میلادی به دست مرسلین نصارا مسیحی شده‌اند، و اما قسمت اهم از آنها چادر نشین در آسیای وسطای شمالی کوه‌های آلتایی در قرن ششم زندگانی می‌کردند و این قسمت دولت‌های کوچکی تشکیل داده شدند.

۱- دولت قره‌خانی در شمال ایران. ۲- دولت غزنویین در افغانستان و پنجاب.

و این دو دولت در نیمه قرن دهم میلادی مسلمان شدند و در شمالی دریاچه بلخش در روسیه جنوبی ساکن اند.

- ۳- دولت غَزَّ - یا اوغوز - که آنها در ترکستان فعلی و در ایران و آسیای صغرا ساکن اند و دولت سلاجقه از این قبیله بوده اند در قرن یازدهم میلادی و دولت عثمانیه از این سلسله اند. ترکمان و سلاجقه و عثمانیه از یک سلسله اند.
- و اما ترکستان منطقه ای است در آسیای وسطی میان سیریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و هند و مغولستان و آنها به چند قسمت منقسم اند:
- ۱- اتحاد جمهوری های شوروی سوفیاتی که در سال ۷۵۱ میلادی ابتدای دخول اسلام بوده در میان آنها.
- ۲- چین - یا صین - که اکثریت آنها مسلمان اند (بنا بر نقل المنجد)، و این نقل سخیف و برعکس است.
- ۳- سوفیاتی که مملکت شوروی بالشویکی و اشتراکی می باشند.
- ۴- ترکمنستان که عاصمه آن اشخباد - یا عشق آباد - است.
- ۵- ازبکستان که عاصمه آن تاشکنت و از شهرهای آن است سمرقند و بخارا.
- ۶- تاجیکیا و عاصمه آن ستالین آباد است (استالینگراد).
- ۷- کبرخیزیا و عاصمه آن فرونیزه است.
- ۸- کازخستان و عاصمه آن الماآتا است.
- تُرکمان قبیله ای از ترکیه هستند که خاضع ترین آنها را تتر و تاتار می گویند و در این زمان مسکن آنها در ترکستان غربی و ایران و ماوراء قفقاز است.^۱

۱۹ / حدیث دویست و چهل و یکم

غیبت نعمانی، در باب غیبت امام، صفحه ۷۴ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 لا یقوم القائم^۲ حتی تفتأ عین الدنیا، وتظهر الحمره فی السماء، وتلك دموع حمله
 العرش علی أهل الأرض، حتی یظهر فیهم أقوام لا خلاق لهم، یدعون لولدی وهم براء من

۱. المنجد، بخش اعلام، ص ۱۸۵.

۲. در مصدر: (القیامة).

ولدي، تلك عصابة رديّة لا خلاق لهم، على الأشرار مسلّطة، وللجبابرة مفتّنة، وللملوك مبيرة. يظهر في سواد الكوفة ويقدمهم رجل أسود اللون والقلب، رثّ الدين، لا خلاق له، مهجن، زنيم، عتلّ. تداولته أيدي العواهر من الأمّهات من شرّ نسل، لا سقاها الله المطر من سنة إظهار غيبة المتغيّب من ولدي، صاحب الراية الحمراء (الخضراء خ ل) والعلم الأخضر. أيّ يوم للمخبيين بين الأنبار وهيت؟ ذلك يوم فيه صلّم الأكراد والشرارة، وخراب دار الفراعنة، ومسكن الجبابرة، ومأوى الولاة الظلمة، وأمّ البلاء، وأخت العار. تلك وربّ عليّ - يا عمر بن سعد - بغداد.

ألا، لعنة الله على العصابة من بني أميّة وبني فلان الخونة الذين يقتلون الطيّبين من ولدي، ولا يراقبون (لا يرقبون خ ل) فيهم ذمتي، ولا يخافون الله في ما يفعلونه بحرمتي. إنّ لبني عبّاس يوماً كيوم الطموح، ولهم فيه صرخة كصرخة الحبلى. الويل لشيعة ولد العبّاس من الحرب التي سنح بين نهاوند والدينور (يفتح من نهاوند والدينور خ ل). تلك حرب صعاليك شيعة عليّ. يقدمهم رجل من همدان اسمه على اسم النبيّ ﷺ. منعوت موصوف باعتدال الخلق وحسن الخلق ونضارة اللون، في صورته ضحك^١، وفي أشفاره وطف، وفي عنقه سطح^٢، فرق^٣ الشعر، مفلح الثنايا، على فرسه كبدر التمام، تجلّى عنه الغمام. يسير بعصابة خير عصابة أوت وتقرّبت ودانت الله بدين تلك الأبطال من العرب الذين يلحقون (يلقحون خ ل) حرب الكريهة، والدبرة يومئذٍ على الأعداء. إنّ للعدوّ يوم ذلك الصيلم والاستيصال؛^٤

يعنى: قيام نمى كند قائم تا اين كه كور شود چشم دنيا و آشكار شود سرخى در آسمان و آن سرخى اشكهاى بر دوش گيرندگان عرش است بر اهل زمين تا اين كه

١. در مصدر: (له في صوته ضجاج).

٢. در مصدر: (سطع).

٣. در مصدر: (أفرق).

٤. غيببت نعمانى، ص ١٤٩ - ١٥١، ح ٥، ونيز ر. ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٢٦ - ٢٢٧، ح ٩٠؛ إيزام الناصب،

ج ٢، ص ١١٣.

ظاهر شوند در میان ایشان گروه‌هایی که بهره‌ای از خیر برای ایشان نیست. دعوت می‌کنند برای فرزندانم و حال آن که بیزارند ایشان از فرزندان من. اینها جماعتی هستند پست که هیچ بهره‌ای از خیر برای ایشان نیست. تسلط دارند بر اشرار و به فتنه اندازنده‌اند متکبران و سرکشان را و هلاک کننده‌اند پادشاهان را. ظاهر می‌شوند در سواد کوفه و پیشرو آنهاست مردی سیاه‌چرده و سیاه‌دل و بددین. هیچ بهره‌ای از خیر در او نیست. فرومایه و بی‌اصل، پسرخوانده و ناکس و بدخوی، بسیارخوار و سخت‌گوی و سخت‌آزار که به نوبت فرو گرفته‌اند او را زن‌های زناکار از مادرها از بدترین نسل، که سیراب نکند او را باران رحمت خدا از سال ظاهر کردن غیبت غیبت کننده از فرزندان من. صاحب پرچم سرخ - یا سبز - و علم سبز. چه روزی است برای ناامید شوندگان در میان انبار؟! و روز پستی است آن روز. روزی است که بلای بزرگ است برای کردها و شریان و خراب شدن خانه فرعون‌ها - یعنی: سرکش‌ها و ستمکارها - و مسکن متکبران و سرکشان و جایگاه‌ولات و حکام ستمکار و مادر بلاها و خواهر عار و ننگ‌ها. این است - قسم به پروردگار علی، ای عمر بن سعد! - بغداد.

آگاه باش! خدا لعنت کند جماعتی از بنی امیه و بنی فلان - یعنی: بنی عباس - را که خیانتکاران‌اند. کسانی هستند که می‌کشند پاکیزگان از فرزندان مرا و مراقبت نمی‌کنند در حق ایشان عهد مرا و نمی‌ترسند از خدا در آنچه که می‌کنند آن را به حرم من. بدرستی که از برای بنی عباس روزی است مانند روزی بسیار بسیار سخت و برای ایشان در آن روز فریادی است مانند فریاد زن حامل. ای وای از برای شیعیان اولاد عباس از جنگی که رخ داده شود میان نهاوند و دینور - یا فتح کرده شود از نهاوند و دینور!! این جنگ گدایان شیعیان علی است که مقدم و رئیس آنها مردی است از همدان که همنام پیغمبر ﷺ است. معنوت و موصوف است به اعتدال خلقت و نیکویی خلق و خوش صورت و خنده‌رو و صاحب مژگان انبوه دراز، پهن گردن، موی او متفرق - یعنی: موی رو و پیشانی‌اش از هم جدا. بر اسب خود سوار است مانند ماه شب چهارده. روشن شود ابر از روی او - یا روشن کند تاریکی را. سیر می‌کند با جماعتی

که بهتر جماعت اند که جایگزین و نزدیک شود خدا را و متدین باشد به دین آن شجاعان عرب. آنانی که ملحق شوند به ایشان با شمشیرهای تیز بزآن برای جنگ با دشمنان و فرار دادن دشمن در آن روز که روزی است سخت و بیچاره کننده دشمنان. دانسته باد که این حدیث شریف نیز عبارت اخرای حدیث ماقبل آن است که در لفظ مختلف، ولی در معنی موافق است و بعضی از علائم در آن اضافه شد. مانند سرخی ای که در آسمان ظاهر شود که آن بواسطه فتنه شدید خونینی است که بر ذراری پیغمبر و شیعیان ایشان وارد می شود که از افزونی ظلم و جور و ریختن خون هایشان و هتک حرمتشان حاملین عرش به گریه درآیند که در آن هنگام صاحبان پرچم های سیاه از طرف خراسان آیند به سمت کوفه و همان ها هستند که هیچ بهره ای از دین و خیر ندارند و برای ولی عصر دعوت می کنند در حالتی که بیزارند از او و آن حضرت بیزار است از ایشان، و در این حدیث نیز خبر می دهد از تسلط ایشان بر اشرار و کشتن ایشان گردنکشان متکبر جبار و هلاک کردن ایشان پادشاهان خونخوار را و وصف می فرماید رئیس و مقدم این جماعت کفار را به پستی خُلق و خُلُق و پستی حَسَب و نسب و ولدالزنا بودن و بی بهره بودن از خیر و دین که سلسله آباء و امهات او نسل بعد نسل از اول غیبت امام عصر تا آن زمان همه آنها فرومایه و بی اصل و زنازاده بوده اند و این جنگ بزرگ و حشتناک در انبار - که یکی از شهرهای نزدیک کوفه است - واقع می شود در میان کردها و اشرار عرب و ایشان، و در اثر این حادثه بزرگ بغداد خراب می شود و جنگ شدیدی هم در میان نهاوند و دینور واقع شود. شاید [از] مراد این جنگ جنگ سید حسنی باشد - چنان که از بعض اخبار دیگر مستفاد می شود و اوصافی هم که در حق پیشرو ایشان بیان فرموده بر همین اشعار دارد؛ چنان که حضرت صادق هم در حق او فرموده، که: آن جناب صبیح الوجه می باشد.

۲۰ / حدیث دویست و چهل و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ملك بني العباس عسر لايسر فيه. دولتهم لو اجتمع عليهم الترك والديلم والسند والهند

والبربر والطیلسان لم یزیلوه، ولا یزالون یتمرغون ویتنعمون فی غضارة من ملکهم، حتی یشد عنهم موالیهم وأصحاب ألویتهم، ویسلط الله لهم علجاً یخرج من حیث بدأ ملکهم. لا یمر بمدينة إلا فتحها، ولا ترفع له رایة إلا هدمها، ولا نعمة إلا أزالها. الویل لمن ناواه. فلا یزال كذلك حتی یظفر ویدفع بظفره إلى رجل من عترتی، یقول بالحقّ ویعمل به؛^۱

لغات

معنای ترک قبلاً ذکر شد.

دیلم: قسمت کوهستانی گیلان و در شمال قزوین واقع است.

سند: قسمتی است از پاکستان غربی و اطلاق می شود بر اراضی نهر هندوس.

هند: شبه جزیره ای است در آسیای جنوبی که فاصل آن تبّت و سلسله ای از

کوه های حملاناست.

بربر: در قسمت آفریقای شمالی واقع و مردمان آن سفید پوست ها و قسمتی از

نژاد جرمن و قسمتی از نژاد ترک اند.

طیلسان: اقلیمی است وسیع در نواحی دیلم.

تمرغ: به معنای درنگ کردن.

غضارة: فراخی نعمت و خوشی زندگانی.

علج: اطلاق می شود بر کافر و جنایتکار و ناقص الخلقه و لثیم و چابک سخت در کار.

یعنی: ملک بنی عباس مشکل است. آسانی در آن نیست. اگر جمع شوند بر ضرر

ایشان ترک و دیلم و سند و هند و بربر و طیلسان، نمی توانند ملک ایشان را زایل کنند

و زایل نمی شوند و بر جا هستند و در نعمت و خوشی زندگانی می کنند تا زمانی که

دوستان و غلامان و پرچمداران آنها کم شوند و مسلط گرداند خدا بر ایشان کافری - یا

جنایتکاری، یا ناقص الخلقه ای، یا لثیم پستی و چابکی سرسخت - راکه او بیرون می آید

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۷ - ۲۵۸، ح ۴، و نیز ر.ک: کتاب الأربعین، ص ۳۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۳۰ - ۵۳۱.

از جایی که ابتدای ملک آنها از آن جاشد - یعنی: از سمت خراسان.
و نمی‌گذرد به شهری مگر آن که آن جا را فتح می‌کند و پرچم و رایتی بر علیه او
بلند نمی‌شود مگر آن که آن را سرنگون کند و نیابد نعمتی را مگر آن که آن را زایل کند.
و ای بر کسی که آن علج قصد او را کند! پس همیشه بر همین روش هست تا این که بر
ملک ظفر یابد و پس از ظفر یافتن و اگذار شود به مردی از عترت من که حق بگوید و
به حق عمل کند.

مراد از جمله «من حیث بدأ ملکهم» اشاره است به این که ابتدای استیلای بنی عباس
از طرف خراسان بوسیله ابو مسلم خراسانی شد و انقراض ملک آنها از طرف خراسان
خواهد بود بوسیله علجی که از خراسان قیام کند در آخر زمان با پرچم‌های سیاه
- چنان که از اخبار بسیار مستفاد می‌شود - و مراد از مردی از عترت آن حضرت وجود
مبارک امام زمان علیه السلام است و ممکن است سید حسنی باشد؛ چه که آن جناب آنها را در
کوفه قلع و قمع می‌کند و فرار می‌دهد، والله العالم.

۲۱ / حدیث دویست و چهل و سوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹ طبع امین الضرب از خطبه ملاحم امیر المؤمنین علیه السلام در
باب بلدان ممدوحه و مذمومه روایت کرده که فرمود:

یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جمّ کثیر من خيله ورجله حتی یأتی نیشابور،
فیفتحها ویقسّم أبوابها، ثم یأتی أصبهان، ثم إلى قم، فیقع بینہ و بین أهل قم وقعة عظيمة
یقتل فیها خلق کثیر، فینهزم أهل قم، فینهب الحسنی أموالهم، ویسبي ذراریهم ونساءهم،
ویخرب دورهم، فیفرع أهل قم إلى جبل یقال له وراردهار، فیقیم الحسنی ببلدهم أربعین
یوماً، ویقتل منهم عشرين رجلاً، ویصلب منهم رجلین، ویرحل عنهم؛^۱

یعنی: بیرون می‌آید حسنی صاحب طبرستان با جمعیت بسیاری از سواران و پیادگان

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۶.

خود تا این که می آید به نیشابور. پس فتح می کند آن جا را و تقسیم می کند درب های آن را. پس می آید به اصفهان. پس از آن جا به قم و در میان او و اهل قم جنگ سختی واقع می شود که کشته می شوند در آن جا خلق بسیاری. پس فرار می کنند اهل قم به سوی کوهی که آن را وراردهار گویند. پس غارت می کند حسنی مال های ایشان را و اسیر می کند اولادها و زنان ایشان را و خراب می کند خانه های ایشان را. پس می ماند حسنی در شهر ایشان تا چهل روز و بیست نفر مرد از آنها می کشد و دو نفر بر دار می زند. پس از آن جا کوچ می کند.

۲۲ / حدیث دویست و چهل و چهارم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، در همان باب از آن حضرت روایت کرده که فرمود در جواب سائلی که سؤال کرد از آن حضرت که: در زمان نزول فتنه کدام یک از شهرها سالم تر و بهترین شهرهاست؟ فرمود:

أسلم المواضع يومئذٍ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان ووقع الحرب بين أهل جرجان و طبرستان وخریت سجستان، فأسلم المواضع يومئذٍ قصبه قم. تلك البلدة التي يخرج منها أنصار خير الناس أباً وأماً وجداً وجدّة وعمّاً وعمّة، تلك التي تسمى الزهراء. بها موضع قدم جبرئيل، وهو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء، ومن ذلك الماء عجن الطين الذي عمل منه كهياة الطير، ومنه يغتسل الرضا عليه السلام، ومن ذلك الموضع يخرج كبش إبراهيم وعصا موسى وخاتم سليمان؛^۱

یعنی: سالم ترین جاها در آن روز زمین جبّال است. پس چون مضطرب شد خراسان و واقع شد جنگ در میان اهل گرگان و طبرستان و خراب شد سیستان، پس سالم ترین جاها در آن روز قصبه قم است و آن شهری است که بیرون می آید از آن یاران کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر و جدّ و جدّه و عمو و عمّه و آن

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷-۲۱۸، ح ۴۷.

شهری است که زهراء نامیده شده و در آن جاست جای پای جبرئیل ، و آن جاست جایی که می جوشد از آن آبی که هر که بنوشد از آن ، ایمن می شود از هر دردی ، و از آن آب سرشته شد گلی که از آن ساخته شد مانند مرغ و از آن غسل کرد رضا علیه السلام و از آن جا بیرون می آید قوچ ابراهیم و عصای موسی و خاتم سلیمان علیه السلام .

۲۲ / حدیث دویست و چهل و پنجم

السماء والعالم ، صفحه ۳۴۱ ، در همان باب از شرح نبع البلاغه ، تألیف ابن میثم روایت کرده ، گفته که : چون فارغ شد امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل ، خطبه ای خواند برای مردم در بصره . پس حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد . پس از آن فرمود :

یا أهل البصرة، یا أهل المؤتفكة، ائتفکت بأهلها ثلاثاً وعلی الله تمام الرابعة. یا جند المرأة و أعوان البیمة، رغا فأجبتهم، و عقر فانهمزتم (فهربتم خل). أخلاقکم دقاق، و دینکم نفاق، و ماؤکم زعاق. بلادکم أنتن بلاد الله تریة، و أبعدھا من السماء. بها تسعة أعمار الشر، المحتبس فیها بذنبه و الخارج منها بعفو الله. کأني أنظر إلى قریتکم هذه و قد طبقها الماء حتی ما یرى منها إلا شرف المسجد کأنه جوجو طیر فی لجة بحر. و ساق إلى قوله: إذا هم رأوا البصرة قد تحولت أخصاصها دوراً و آجامها قصوراً. فالهرب الهرب؛ فإنه لا بصره لکم یومئذ.

ثم التفت عن یمینه فقال: کم بینکم و بین الأبله؟ فقال له المنذر بن الجارود: فداک أبی و أمی، أربعة فراسخ. قال له: صدقت، فوالذي بعث محمداً صلی الله علیه و آله و أكرمه بالنبوة و خصه بالرسالة و عجل بروحه إلى الجنة، لقد سمعت منه كما تسمعونہ منی أن قال: یا علی، هل علمت أن بین التي تسمى البصرة و التي تسمى الأبله أربعة فراسخ، و سيكون فی التي تسمى الأبله موضع أصحاب العشور؟ یقتل فی ذلك الموضع من أمتی سبعون ألفاً شهیدهم یومئذ بمنزلة شهداء بدر.

فقال له المنذر: یا امیر المؤمنین، و من یقتلهم، فداک أبی و أمی؟ قال: یقتلهم إخوان

[الجن] وهم جيل كأنهم الشياطين، سود ألوانهم، منتنة أرواحهم، شديد كلبهم، قليل سلبهم. طوبى [لمن قتلهم وطوبى] لمن قتلوه. ينفر لجهادهم في ذلك الزمان قوم هم أذلة عند المتكبرين من أهل ذلك الزمان. مجهولون في الأرض، معروفون في السماء. تبكي السماء عليهم وسكانها والأرض وسكانها، ثم هملت عيناه بالبكاء، ثم قال: ويحك، يا بصرة، من جيش لا رهج له ولا حس.

فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين، وما الذي يصيبهم من قبل الغرق ومما ذكرت، وما الويح؟ [وما الويل؟] فقال: هما بابان، فالويح باب رحمة، والويل باب عذاب. يابن الجارود، نعم تارات عظيمة. منها عصابة يقتل بعضها بعضاً، ومنها فتنة يكون بها خراب منازل وخراب ديار وانتهاك أموال وسبا نساء يذبّحن ذبحاً. [يا] ويل أمرهنّ حديث عجيب، ومنها أن يستحلّ بها الدجال الأكبر الأعور الممسوح العين اليمنى، والأخرى كأنها ممزوجة بالدم، لكأنها في الحمرة علقّة نائي^١ الحدقة كهياة حبة العنب الطافية على الماء، فيتبعه من أهلها عدّة من قتل بالأبلة من الشهداء أناجيلهم في صدورهم. يقتل من يقتل، ويهرب من يهرب، ثم رجف، ثم قذف، ثم خسف، ثم مسخ، ثم الجوع الأغبر، ثم الموت الأحمر - وهو الغرق. يا منذر، إنّ للبصرة ثلاثة أسماء سوى البصرة في الزبر الأوّل، لا يعلمها إلا العلماء. منها الخريبة، ومنها تدمر، ومنها المؤتفكة.

وساق إلى أن قال: يا أهل البصرة، إنّ الله لم يجعل لأحد من أمصار المسلمين خطّة شرف ولا كرم إلا وقد جعل فيكم أفضل ذلك، وزادكم من فضله بمنّه ما ليس لهم. أنتم أقوم الناس قبلة. قبلتكم على المقام حيث يقوم الإمام بمكّة، وقاريكم أقرأ الناس، وزاهدكم أزهد الناس، وعابدكم أعبد الناس، وتاجركم أتجر الناس وأصدقهم في تجارته، ومتصدّقكم أكرم الناس صدقة، وغنيكم أشدّ الناس بذلاً وتواضعاً، وشريفكم أحسن الناس خلقاً، وأنتم أكرم الناس جواراً، وأقلهم تكلفاً لما لا يعنيه، وأحرصهم على الصلاة في جماعة. ثمرتكم أكثر الثمار، وأموالكم أكثر الأموال، وصغاركم أكيس الأولاد، ونساؤكم

١. در مصدر: (نأتي).

أقنع النساء وأحسنهن تبعلاً.

سخر لكم الماء، يغدو ويروح صلاحاً لمعاشكم، والبحر سبباً لكثرة أموالكم. فلو صبرتم واستقمتم، لكانت شجرة طوبى لكم مقيلاً وظلاً ظليلاً، غير أن حكم الله فيكم ماضٍ، وقضاؤه نافذ، لا مُعَقَّبَ لحكمه، وهو سريع الحساب. يقول الله: ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾^۱.
ثم ساق الخطبة إلى قوله: إن رسول الله ﷺ قال لي يوماً وليس معه غيري: إن جبرئيل الروح الأمين حملني على منكبه الأيمن حتى أراني الأرض ومن عليها، وأعطاني أقاليدها، وعلمني ما فيها وما قد كان على ظهرها وما يكون إلى يوم القيامة، ولم يكبر عليّ ذلك كما لم يكبر على أبي آدم، علمه الأسماء كلها ولم يعلمها الملائكة المقربون، وإني رأيت بقعة على شاطئ البحر تسمى البصرة. فإذا هي أبعد الأرض من السماء وأقربها من الماء، وإنها لأقرب^۲ الأرض خراباً، وأخشنها تراباً، وأشدّها عذاباً، ولقد خسف بها في القرون الخالية مراراً، وليأتين عليها زمان، وإنّ لكم - يا أهل البصرة - وما حولكم من القرى من الماء ليوماً عظيماً بلاؤه، وإني لأعلم موضع منفجره من قريتكم هذه، ثم أمور قبل ذلك تدهمكم، عظيمة، أخفيت عنكم وعلمناها. فمن خرج عنها عند دنوّ غرقها فبرحمة من الله سبقت له، ومن بقي فيها غير مرابط بها فبذنبه، وما الله بظلام للعبيد؛^۳

لغات

«الموتفة» يعني: منقلبه - يعني: زير ورو شونده - يا حقيقةً - مانند شهرهای قوم لوط -، يا بواسطة غرق شدن در آب.
«طبّقها الماء» - به تشديد - يعني: زير آب رفت و فروگرفت او را آب.
«الأخصاص» جمع «خُصَّ» - به ضمّ خا - يعني: خانه‌های چوبی و نیی.

۱. سورة اسراء، آية ۵۸.

۲. در مصدر: (الأسرع).

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۷، ح ۱۹۹ و ج ۵۷، ص ۲۲۴ - ۲۲۶، ح ۵۸ و نیز ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ شرح نهج البلاغة ابن ميثم بحرانی، ج ۱، ص ۲۸۹ - ۲۹۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۸۹، ذیل حدیث ۲۲۳.

«الأجام»: جمع «أجمة»: محلّ رویدن نی - یعنی: نیزار یا درخت‌های پربرگ به هم پیچیده .

أُبَلَّةٌ - به ضمّ همزه و باء و تشدید لام -: همان موضعی است که امروز بصره گفته می‌شود و این جا در سابق از دهات بصره بوده و باغ‌های بصره و در سابق یکی از بهشت‌های چهارگانه شمرده می‌شد، و أُبَلَّةٌ امروز همان موضع گمرک است بر حسب آنچه پیغمبر ﷺ خبر داده به آن .

الجیل - به کسر جیم -: صنفی از مردم را گویند، و گفته [شده] که: هر قومی که زبان مخصوص و لغت مخصوص دارند آن را جیل گویند .

الأرواح: جمع ریح - به معنی رایحه - است .

الکَلْب - به فتح کاف و لام -: به معنای شَرّ و اذیت و شبه جنون است که عارض شود کسی را که سگ دیوانه او را دندان گرفته باشد .

السَّلْب - به فتح سین و لام -: آن چیزی است که گرفته می‌شود از یکی از دو قرین از قرین خود در هنگام جنگ که با اوست - از اسلحه و اسب و جامه و مانند اینها .

«ینفر لجهادهم» یعنی: بیرون می‌رود برای جنگ کردن با ایشان .

«هملت عینه» یعنی: اشک چشم او را گرفت و جاری شد .

الرّهَج - به فتح را و ها -: به معنی غبار است .

الحِسّ - به کسر حاء -: صدای آهسته .

التارات: به معنی دفعات - یعنی: چند مرتبه، مرتبه‌ای بعد از دیگری .

العُصبة - به ضمّ عین و سکون صاد -: به معنی جماعت و گروه است، و به فتح عین

و صاد: به معنی اقربا و خویشان .

«انتهاك الأموال» یعنی: گرفتن اموال از راهی که حلال نیست .

«سباء النساء» یعنی: اسیر کردن زنان .

و «يستحلّ بها الدجال» یعنی: منزل بگیرد در آن جا و مسکن کند، و دجال: از

«دجل» است به معنای خلط کردن و شیطنت کردن و به اشتباه انداختن و دروغ گفتن،

و وصف نمودن او به اکبر دلالت دارد بر تعدّد کسی که به باطل ادّعا کند.

و أعور: کسی است که یک چشم داشته باشد.

و ممسوح: صفتی است مخصوص به اعور.

النائي: مرتفع و بالا آمده را گویند.

و «طفی علی الماء» یعنی: بالا آمد روی آب و ته ننشست.

رجفة: به معنای زلزله و زمین لرزه و اضطراب.

القذف: به معنی سنگ انداختن، یا باریدن.

و خسف: به معنای فرورفتن به زمین و پنهان شدن در زیر زمین.

و مسخ: تغییر پیدا کردن صورت انسانی است به صورت بوزینه یا خوک یا غیر اینها - از سباع و حیوانات - و قبیح شدن آن است.

و وصف کردن جوع به اغبر برای این است که گرسنگی در سالهای خشکسالی رخ می دهد و در اثر نیامدن باران زمین غبارآلود می شود، یا به اعتبار این که روی شخص گرسنه غبارآلود می نماید.

و موت احمر بیشتر دلالت بر قتل دارد و در این جا تفسیر به غرق شده.

و الخریبة - به ضمّ خاء نقطه دار - : نام محله ای است از محلات بصره که آن را بصره کوچک گویند.

و «تدمر»: از دمار است - به معنی هلاک.

و «خطة» - به ضمّ - : به معنای امر و قصه است.

و اقلید: جمع اقلید است - به معنای کلید.

«لم یکبر علیّ ذلك» یعنی: بزرگ نبود بر من - یعنی: قادر و توانا هستم بر آن.

«مراپطة» یعنی: رصدبندی کردن برای حفظ سرحدات از هجوم و حمله دشمن.

معنای حدیث

ای اهل بصره! ای اهل شهری که سه مرتبه زیر و رو و سرنگون شد و بر خداست که دفعه چهارم هم آن را زیر و رو کند! (اشاره به زیر و رو شدن آن است در آخر

زمان) ای لشکر زن - یعنی: عایشه -! (اشاره به جنگ جمل است) ای یاران چهارپا - یعنی: شتر عایشه -! صدا بلند کرد، پس اجابت کردید، و چون شتر پی شد فرار کردید. خلق و خواهی شما پست و فرومایه است و دین شما دورویی و نفاق کردن است و آب شما تلخ است و قابل شرب نیست. شهرهای شما با گند و تعفن ترین شهرهاست از جهت خاک و دورترین بلاد است از آسمان. نه عُشر اُشر و بدی در آنهاست. محبوس است آن که در آن محبوس است به گناه خود و بیرون رونده است از آن جا آن که بیرون رود به عفو و بخشش خدا. گویا می بینم این شهر شما را که فروگرفته است آن را آب به اندازه ای که دیده نشود از آن چیزی مگر کنگره های مسجد آن که مانند سینه مرغ بر روی دریا نمایان است.

پس کشانید کلام خود را تا آن جایی که فرمود: در آن هنگام می بینند ایشان بصره را که جابه جا شده است خانه های چوبی و خانه هایی که از نی ساخته شده و نیزارهای آن و مبدل گردیده به قصرها. آن وقت دیگر بصره برای شما نیست. در آن وقت باید فرار کنند. پس آن حضرت رو را به جانب راست خود گردانید و فرمود: چقدر فاصله است در میان شما و اُبُلّه؟ منذر بن جارود عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! چهار فرسخ. فرمود به او که: راست گفתי. قسم به آن خدایی که برانگیخت پیغمبر خود محمد را به رسالت و او را گرامی داشت به پیغمبری و مخصوص گردانید او را به آن و روح او را بشتاب به بهشت برد، هرآینه شنیدم از او همچنان که شما از من می شنوید که فرمود: یا علی! آیا دانسته ای که میان آن شهری که آن را بصره گویند و آن جایی که آن را اُبُلّه گویند چهار فرسخ است؟ و زود باشد آن جایی که آن را اُبُلّه گویند جای گمرک گیرندگان شود. در این موضع از امت من هفتاد هزار نفر کشته می شوند که شهید ایشان در آن روز به منزله شهدای بدر است.

پس منذر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پیش از غرق شدن چه بلایی به آنها خواهد رسید و که آنها را خواهد کشت، پدر و مادرم فدای تو باد؟ فرمود: می کشند ایشان را

برادرانی که می‌باشند صنفی از مردم یا قومی که لغت مخصوصی دارند. گویا شیطان‌هایی هستند که روها و رنگ‌هاشان سیاه و خون‌هاشان گندیده و یا بوهای آنها متعفن و شرّ و اذیت و شبه جنون آنها استوار و اسلحه و جامه‌های جنگی و اسب‌های ایشان کم است. خوشابه حال آن کسی که اینها او را بکشند! کوچ می‌کنند برای جهاد کردن با ایشان در آن زمان گروهی که آنها در نزد متکبرین و گردن‌کشان اهل آن زمان قدرشان مجهول است در روی زمین و در نزد اهل آسمان معروف و شناخته‌شدگان اند. گریه می‌کنند بر ایشان آسمان و ساکنین آن و زمین و ساکنین آن.

پس چشم‌های حضرت پر از اشک شد. پس فرمود: در رحمت بر روی تو باز شود، ای بصره! از لشکری که غباری برای ایشان نیست - یعنی: بنحوی روی زمین راه می‌روند که از زیر پاهای آنها گرد و غباری بلند نمی‌شود - و صدای آهسته آنها شنیده نمی‌شود. پس منذر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چیست آن بلایی که بر ایشان وارد می‌شود پیش از غرق شدن از آنچه ذکر فرمودی، و مراد از کلمه و یح چیست؟ فرمود: این هر دو دو باب‌اند. و یح باب رحمت است و ویل باب عذاب، ای پسر جارود! آری چند مرتبه بلاهای بزرگ به ایشان اصابت می‌کند. از جمله آنها جماعتی - یا خویشاوندانی - هستند که بعضی از ایشان بعض دیگر ایشان را می‌کشند، و از آن جمله فتنه‌ای است که منزل‌ها و خانه‌های ایشان خراب شود و مال‌های ایشان به حرام گرفته شود و زن‌های ایشان اسیر شود و آن زن‌ها را سر می‌برند سر بریدنی. ای وای که امر زنان آنها امری است عجیب! و از آن جمله است که ساکن می‌شود در میان ایشان دجال اکبر که یک چشم است و چشم راست او مالیده است و چشم چپ او گویا ممزوج با خون است که گویا در سرخی آن پاره خون بسته است و حدقه چشم او برآمدگی دارد مانند دانه انگوری که روی آب بایستد و فرونرود در زیر آب. پس اهل بصره متابعت او راکنند به عدد کسانی که در ابله کشته و شهید شدند. انجیل‌هاشان در سینه‌هایشان است. کشته شود کسی که کشته شود و فرار کند کسی که فرار کند. پس در آن جا زلزله‌ای واقع شود و به زمین فرورفتنی روی دهد. پس سنگ بر آنها بیارد. پس از آن مسخ شوند. پس گرسنگی غبارآلودی

ایشان را فروگیرد. بعد از آن به مرگ سرخ مبتلا شوند. که آن غرق شدن است.

ای منذر! برای بصره سه اسم دیگر است در کتاب‌های نخست که نمی‌دانند آن را مگر دانایان. یکی خُزَیبه و دیگری تَدْمُر و سوم مؤتَفَکَة، و کلام را کشانید تا آن جایی که فرمود: ای اهل بصره! بدرستی که خدا قرار نداده است برای هیچ یک از شهرهای مسلمانان قِصَّة شرافتی و نه کرامتی مگر آن که قرار داده است در شما زیادتر و برتر از آن و زیاد کرده است از فضل خود به سبب عطای خود برای شما آنچه را که نیست برای ایشان. مستقیم‌ترین قبله‌های مردم قبله شماست که بر جانب مقام ابراهیم است در آن جایی که امام در مکه می‌ایستد و قاری شما قاری‌ترین قراء است و زاهد شما زاهدترین مردم است و عبادت‌کننده شما عبادت‌کننده‌ترین مردم است و تاجر شما بهترین تجارت‌کنندگان از مردم است و راستگوترین ایشان است در تجارت خود و صدقه‌دهنده شما کریم‌ترین مردم است در صدقه دادن و ثروتمند شما سخت‌ترین مردم است از حیث بذل کردن. یعنی: بخشنده‌تر است. و تواضع و فروتنی او بیشتر است و شریف شما نیکوترین مردم است از حیث خلق و خو و شما گرامی‌ترین مردم هستید از حیث همسایه‌داری و کمترین ایشان از حیث تکلفات بی‌معنی و حریص‌ترین ایشان هستید بر نماز خواندن به جماعت و میوه‌های شما بیشترین میوه‌هاست و مال‌های شما بیشترین مال‌هاست و کوچک‌های شما زیرک‌ترین اولادند و زن‌های شما قانع‌ترین زن‌هایند و نیکو شوهردارترند از سایر زن‌ها. مسخر کرده است خدا. یا مسخر شده است. برای شما آبی که صبح و شام بر شما جاری است برای ساختن امر معیشت شما و دریا را سبب قرار داده برای زیاد شدن مال شما. پس اگر صبر کردید و استقامت ورزیدید، هرآینه درخت طوبی هم در عوض داده خواهد شد که سایه اندازد بر سرهای شما سایه انداختنی. جز این که حکم خدا در حق شما جاری است و قضای او در شما نافذ است و تعقیب‌کننده‌ای برای حکم او نیست و حساب او سرعت و شتاب دارد. می‌فرماید خدا که: ﴿نیست هیچ قریه و شهری مگر این که ما نابود کننده‌ایم آن را پیش از روز قیامت. یا شکنجه دهنده‌ایم آن را شکنجه دادن سختی. می‌باشد این در لوح محفوظ نوشته شده﴾.

پس کشانید حضرت خطبه را تا آن جا که فرمود: بدرستی که رسول خدا ﷺ روزی که غیر از من و او کسی نبود به من فرمود: جبرئیل روح الامین روزی مرا بر منکب^۱ راست خود بلند کرد تا آن که همه زمین و آنچه بر روی آن است به من نشان داد و عطا کرد به من کلیدهای آنها را و یاد داد به من آنچه را که در آن است و آنچه را که بر پشت آن است و آنچه را که می باشد تا روز قیامت و بزرگ نیامد بر من اینها همچنانی که بزرگ نیامد بر پدرم آدم دانستن همه اسماء را و حال آن که ملائکه مقربین نمی دانستند و من دیدم بقعه ای را در کنار دریا که آن بصره نامیده می شود در حالی که دورترین زمین بود از آسمان و نزدیک ترین آن بود به آب و سریع ترین محلی بود به خراب شدن و خاک آن زبرترین خاک هاست و عذاب آن سخت ترین عذاب هاست، و هرآینه چند مرتبه زمین او را فروبرده است در قرن های گذشته و هرآینه می آید بر آن زمانی عظیم، و بدرستی که برای شما - ای اهل بصره! - و برای اطراف شما از سایر ده ها هرآینه روز بزرگی پیش خواهد آمد که بلای آن روز بزرگ است و من می دانم جایی را که منفجر و شکافته می شود از شهر شما این شهر و چیزهایی را که بزرگ است و به فشار آورد شما را در آن پیش از منفجر شدن آن که آنها را از شما پنهان می کنم و می دانم آنها را. پس کسی که بیرون رود از آن نزدیک غرق شدن آن به رحمتی از جانب خدا نجات یافته، و کسی که بماند در آن و رصدبندی نکند حدود آن را تا غرق شود پس به سبب گناه اوست و نیست خدا ستمکار برای بندگان.

۲۴ / حدیث دویست و چهل و ششم

سیزدهم بحار الانوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۵، از کتاب نصوص المعجزات به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود برای مردم:

سلونی قبل أن تفقدونی؛ لآتی بطرق السماء أعلم من العلماء، و بطرق الأرض أعلم من العالم. أنا یعسوب الدین. أنا یعسوب المؤمنین، وإمام المتّقین، و دیان الناس یوم الدین.

۱. منکب: شانه.

أنا قاسم النار، وخازن الجنان، وصاحب الحوض والميزان، وصاحب الأعراف. فليس منّا إمام إلا وهو عارف بجميع أهل ولايته، وذلك قوله - عز وجل -: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾^١.

ألا أيها الناس، سلوني قبل أن تفقدوني، فتشعر برجلها فتنة شرقيّة، وتطأ في حطامها^٢ بعد موتها وحياتها، وتشب نار بالخطب الجزل من غربي الأرض، رافعة ذيلها، تدعو: يا ويلها لرحله ومثلها. فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾^٣. ولذلك آيات وعلامات، أولهنّ إحصار الكوفة بالرصد والخذق، وتخريق الزوايا في سكك الكوفة، وتعطيل المساجد أربعين ليلة، وكشف الهيكل، وخفق رايات حول المسجد الأكبر تهتزّ. القاتل والمقتول في النار، وقتل سريع، وموت ذريع، وقتل النفس الزكيّة بظهر الكوفة في سبعين، والمذبوح بين الركن والمقام، وقتل الأشقع^٤ صبراً في بيعة الأصنام، وخروج السفينائي براية حمراء، أميرها رجل من بني كلب، واثنان عشر ألف عنان من خيل السفينائي يتوجّه إلى مكّة والمدينة، أميرها رجل من بني أميّة، يقال له حزيمة، أطمس العين الشمال، على عينه ظفرة غليظة يتمثل بالرجال، لا ترد له راية حتّى ينزل المدينة في دار يقال لها دار أبي الحسن الأمويّ، ويبعث خيلاً في طلب رجل من آل محمّد، وقد اجتمع إليه ناس من الشيعة يعود إلى مكّة، أميرها من غطفان.

إذا توسط القاع الأبيض خسف بهم، فلا ينجو إلا رجل يحول الله وجهه إلى قفاه لينذرهم ويكون آية لمن خلفهم، ويومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾^٥، ويبعث مائة وثلاثين ألفاً إلى الكوفة، وينزلون الروحا والفاروق، فيسير

١. سورة رعد، آية ٧.

٢. در مصدر: (خطامها).

٣. سورة اسراء، آية ٦.

٤. در مصدر: (الأشقع).

٥. سورة سبأ، آية ٥١.

منها ستون ألفاً حتى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة، يتجهجون إليهم يوم الزينة وأمير الناس جبار عنيد، يقال له الكاهن الساحر، فيخرج من مدينة الزوراء إليهم أمير في خمسة آلاف من الكهنة، ويقتل على جسرها سبعين ألفاً حتى تحمي الناس من الفرات ثلاثة أيام من الدماء، وتنن الأجساد، ويسبى من الكوفة سبعون ألف بكر، لا يكشف عنها كف ولا قناع، حتى يوضعن في المحامل، ويذهب بهن إلى الثوية - وهي الغري.

ثم يخرج من الكوفة مائة ألف ما بين مشرك و منافق، حتى يقدموا دمشق، لا يصدّهم عنها صاد، وهي إرم ذات العماد، وتقبل رايات من شرقي الأرض غير معلّمة، ليست بقطن ولا كتان ولا حرير، مختوم في رأس القنا بخاتم السيد الأكبر، يسوقها رجل من آل محمّد، تظهر بالمشرق وتوجد ريحها بالمغرب كالمسك الأزفر^١، يسير الرعب أمامهما بشهر حتى ينزلوا الكوفة طالبين بدماء آبائهم.

فبينما هم على ذلك إذ أقبلت خيل اليماني والخراساني يستبقان كأنهما فرسي رهان، شعث غير جرد وأصلاب نواطي وأقداح. إذا نظرت أحدهم برجله باطنه فيقول: لا خير في مجلسنا بعد يومنا هذا. اللهم فإنا التائبون، وهم الأبدال الذين وصفهم الله تعالى في كتابه العزيز: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^٢ ونظراؤهم من آل محمّد.

ويخرج رجل من أهل نجران يستجيب للإمام، فيكون أوّل النصاري إجابة، فيهدم بيعته، ويدقّ صليبه، فيخرج بالموالي وضعفاء الناس، فيسيرون إلى النخيلة بأعلام هدى، فيكون مجمع الناس جميعاً في الأرض كلّها بالفاروق، فيقتل يومئذ ما بين المشرق والمغرب ثلاثة آلاف ألف يقتل بعضهم بعضاً، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ﴾^٣ بالسيف.

وينادي مناد في شهر رمضان من ناحية المشرق عند الفجر: يا أهل الهدى، اجتمعوا،

١. در مصدر: (الأذفر).

٢. سورة بقره، آية ٢٢٢.

٣. سورة انبياء، آية ١٥.

وینادی منادی من قیل المغرب بعد ما یغیب الشمس^۱: یا أهل الباطل، اجتمعوا، ومن الغد عند الظهر تتلون الشمس [و] تصفر، فتصیر سوداء مظلمة، وיום الثالث یفرق الله بین الحق والباطل، وتخرج دابة الأرض، وتقبل الروم إلى ساحل البحر عند كهف الفتية، فیبعث الله الفتية من كهفهم مع کلبهم، منهم رجل یقال له ملیخا وآخر حملاها^۲، وهما الشاهدان المسلمان للقائم^۳.

لغات حدیث

«فَتَشْغِرُ بِرَجُلِهَا» یعنی: توسعه می دهد جنگ را به پای خود.

و تَطَأُ حُطَامَهَا: و پاکوب و نرم می کند متاع دنیوی فناپذیر خود را.

و «تُشَبُّ نَارًا» یعنی: برافروخته می شود آتشی.

بالخطب الجَزَل: به امر عظیم و غلیظ.

استدارة فلك: اشاره است به تند شدن آتش فتنه.

الكرة: الرجعة.

تخریق الزوايا: خراب کردن و سوراخ کردن و راه دادن کوجهای بن بست را به یکدیگر.

هیكل: بناهای مرتفع بلند و صورت و شخص و تمثال را گویند، و در منتهی الإرب

گفته: هیكل - کَحیدر - سطبر و درشت از هر چیزی و اسب دراز ضخیم و گیاه دراز

تمام بالیده و شکوه و کالبد و پیکر و بنای بلند و خانه ترسایان که در آن پیکر مریم عَلَيْهَا السَّلَام

باشد و کلیسای ایشان^۴.

«خفق رايات» یعنی: جنبیدن پرچمها.

۱. در مصدر: (الشفق).

۲. در مصدر: (خملاها).

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۵، ح ۱۶۷، و نیز ر.ک: إلزم الناصب، ج ۲، ص ۱۰۲ - ۱۰۴. البتة در

کتاب بحار الأنوار این حدیث شریف در عداد احادیثی است که از کتاب سرور أهل الايمان نقل شده اند و اتفاقاً

این حدیث عیناً در کتاب یاد شده، صفحات ۵۰ - ۵۵، به شماره ۲۹ موجود است.

۴. منتهی الإرب، ج ۳ - ۴، ص ۱۳۶۸.

[ال] مسجد الأكبر: مسجد کوفه .

قتل سریع: کشتن بشتاب .

موت ذریع: مرگ فوری بشتاب و سرعت .

أشقع: افعال وصفی است . در مذمت کسی گویند که به دهان از میان ظرف چیزی را بردارد و بخورد .

عنان: به معنی پرچم و رایت .

أطمس: کسی که چشم او ناپدید شده .

ظفرة: ناخن سفید است که در چشم ظاهر شود .

القاع: بیابان .

الروحاء - به فتح و مد -: موضعی است میان مکه و مدینه . سی یا چهل میل فاصله دارد تا مدینه . و نام دهی است از مضافات رجة شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و شهری است . در قاموس و منتهی الإرب از فراء نقل شده .^۱

الفاروق: نام موضعی است .

« یوم الزینة » یعنی: روز عید .

مدینة الزوراء: بغداد .

« تحمی الناس » یعنی: پرهیز می کنند مردم .

الثویة: آخر وادی السلام است از طرف کوفه که قبۀ کمیل بن زیاد در آن جاست و

آن زمین نجف است .

« غیر معلّمة » یعنی: تعلیم مشق جنگی نگرفته اند .

السید الأكبر: رسول اکرم ﷺ .

شعث: ژولیده مویان .

غبر: غبار آلودگان .

۱. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۲۵؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۴۸۱.

جُرد: صورت‌ها پوست انداخته .

اصلاب: استخوان‌ها از لاغری بالا آمده .

نواطي: جمع ناطي - یعنی: کوله‌بارها بر پشت کشنده .

أقداح: چشم‌ها به گودی فرو رفته .

حَصید: درویده شده .

خامد: خاموش .

معنای حدیث

بپرسید از من پیش از آن که گم کنید مرا؛ زیرا که من به راه‌های آسمان دانانترم از دانایان و به راه‌های زمین دانانترم از هر داننده‌ای . من پادشاه دینم . من پادشاه مؤمنانم و پیشوای پرهیزکارانم و جزادهندهٔ مردمانم در روز جزا . من قسمت کنندهٔ آتشم . من خزینه‌دار بهشت‌هایم و صاحب حوض کوثر و میزان و صاحب اعرافم . پس نیست از ما امامی مگر این که او شناساست به همهٔ آن کسانی که بر آنها ولایت دارد و این است گفتهٔ خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿ای پیغمبر! جز این نیست که تو بیم دهنده و ترساننده‌ای ، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است﴾ .

آگاه باشید ، ای گروه مردمان! بپرسید از من پیش از آن که مرا گم کنید . پس توسعه می‌دهد جنگ را به پای خود فتنه‌ای که از سمت مشرق رو می‌دهد - یعنی: از جمهور شوروی‌ها و یا چینی‌ها و یا فتنهٔ خراسانی - و پاکوب و نرم می‌کند متاع ناچیز دنیوی فناپذیر خود را بعد از مرگ و زندگانی آن و برافروخته می‌شود آتش جنگ عظیم و تیره‌ای از طرف مغرب زمین که دامنهٔ آن بلند است و صدای ویل و وای آن بلند شود از صدا و بانگ و آواز آن و مانند آن . پس چون دور بردارد ، چرخ و مردم مختلف شوند و دین و امانت از میانشان برداشته شود و قتل و خونریزی زیاد شود که بگویید: مُرد یا هلاک شد ، یا در چه وادی‌ای رفت ؟ پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که می‌فرماید: ﴿پس برمی‌گردانیم برای شما نصرت و یاری را بر ضرر ایشان

و مدد می‌کنیم شما را به مال‌ها و فرزندان و قرار می‌دهیم شما را که نفرات شما بیشتر از اول شود، و برای آن علامت‌ها و نشانه‌هایی است. اول از آنها حصاربندی کردن کوفه است به کمینگاه قرار دادن و کندن خندق و سوراخ کردن گوشه‌ها و کوچه‌های بن‌بست - که کنایه است ظاهراً از اتصال دادن کوچه‌ها به یکدیگر و خیابان‌کشی کردن - و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب و ظاهر شدن هیکل - یعنی: بلند ساختن عمارات و قصرها، یا نصب کردن صورت‌ها و مجسمه‌های اشخاص و یا خانه‌های مسیحی‌ها و ترسایان که در آنها مجسمهٔ مریم را نصب کنند یا بنا کردن کلیساها - و بلند کردن پرچم‌ها و به جنبش درآوردن آنها در اطراف مسجد کوفه و کشتن و کشته شدن دو دسته که قاتل و مقتول آنها هر دو دسته در آتش باشند و مرگ و قتل بسیار با سرعت و شتاب و کشته شدن نفس زکیه‌ای با هفتاد نفر در پشت کوفه و بریده شدن سرِ نفس زکیه‌ای در میان رکن و مقام و کشته شدن کسی که خوردنی را با دهن از میان ظرف برمی‌دارد.

یا این که مراد ابقع باشد و آن مرد سیاه چردهٔ صاحب پرچمی است که با سفیانی جنگ می‌کند و کشته می‌شود - چنان که از اخبار و احادیث بسیار مستفاد می‌شود. بنا بر این اشقع در نسخه غلط است و ابقع صحیح است.

و کشته شدن ابقع به قتل صبر است که برای بیعت گرفتن برای بت‌ها کشته می‌شود و بیرون آمدن سفیانی است با پرچم سرخ و سرلشکر او مردی است از طایفهٔ بنی‌کلب با دوازده هزار پرچم از لشکر سفیانی متوجه می‌شود به مکه و مدینه و امیر آن لشکر مردی است از بنی‌امیه به نام حزیمه که یک چشم آن ناپدید و مالیده شده و آن چشم چپ اوست و بر چشم دیگر او ناخنهٔ غلیظی است که ممثل می‌شود با مردان و پرچم او رد کرده نمی‌شود تا آن که در مدینه فرود می‌آید در خانه‌ای که آن را خانهٔ ابوالحسن اموی گویند و می‌فرستد لشکری را در طلب مردی از آل محمد که به دور او جمع شده‌اند مردمانی از شیعیان که برمی‌گردد به جانب مکه و امیر آن لشکر مردی است از قبیلهٔ غطفان.

۱. روی این کلمه در نسخه نوشته شده: مقابل می‌شود.

وقتی که می‌رسند در بیابان سفید - که مراد زمین پیدا باشد -، زمین آنها را فرو می‌برد مگر یک نفر را که می‌گرداند خدا روی او را به طرف پس سر او برای این که بترساند ایشان را و نشانه‌ای باشد برای کسانی که در عقب ایشان‌اند و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می‌شود که می‌فرماید: ﴿و اگر بدانی زمانی را که فرع می‌کنند و گذشتی از عذاب برای ایشان نیست و گرفته می‌شوند از جای نزدیک﴾ - یعنی: از زیر پاهای خود -، و سفیانی صد و سی هزار لشکر به کوفه می‌فرستد تا این که فرود می‌آیند در روحا - که موضعی است میان مکه و مدینه که سی یا چهل میل به مدینه فاصله دارد و یا نام دهی است از دهات رحبه شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی، یا آن که نام شهری است دیگر - و فاروق - که نام موضعی است - پس شصت هزار نفر از آن لشکر به کوفه فرود می‌آیند در موضع قبر هود علیه السلام در نُخَیله. پس هجوم می‌آورند بر اهل کوفه در روز عیدی و سرلشکر ایشان مرد متکبر سرکشی است اهل عناد و دشمنی که او را کاهن جادوگر گویند.

پس بیرون می‌آید از شهر بغداد امیری به سوی ایشان با پنج هزار نفر از کاهنان و کشته می‌شود نزد جسر بغداد - یا کوفه - هفتاد هزار نفر تا این که سه روز از آب فرات پرهیز کرده شود از خون‌هایی که در آن ریخته شده و گند و عفونتی که از اجساد کشتگان در آن پیدا شده و اسیر کرده می‌شود از کوفه هفتاد هزار دختر بکر که کف دست آنها و مقنعه‌های آنها باز نشده. آنها را در محمل‌ها می‌گذارند و می‌برند به سوی ثویه که زمین غری - یعنی: نجف اشرف - باشد و آن محل نزدیک قبر کمیل بن زیاد است در قسمت آخر وادی السلام بین کوفه و نجف که در سمت چپ کسانی که از نجف به کوفه می‌روند واقع است.

پس بیرون می‌آید از کوفه صد هزار نفر میان مشرک و منافق تا این که پیشروی می‌کنند به طرف دمشق و جلوگیری نمی‌کند از آنها جلوگیری کننده‌ای و بهشت باغ ارم صاحب ستون‌هاست و رو می‌آورند در آن وقت پرچم‌هایی از سمت مشرق زمین که عدّه لشکری که در زیر آن پرچم‌هاست تعلیم جنگی داده نشده‌اند و آن پرچم‌ها

نه از پنبه است و نه از کتان و نه ابریشم است و در سر نیزه آن پرچم مُهر زده شده است به مُهر خاتم الانبیاء ﷺ. می کشد آن را مردی از آل محمد ﷺ که ظاهر می شود در مشرق و بوی آن پرچم یافته می شود بمغرب مانند بوی مشک از فر و سیر می کند رعب و ترس در پیش روی آن بقدر یک ماه فاصله، تا این که وارد کوفه می شوند در حالتی که طلب کننده اند خون های پدران خود را. پس در بین این که آنها وارد کوفه شده اند، رو می آورد لشکر یمانی و خراسانی بنحوی که گویا این دو لشکر با هم مسابقه گذارده و گرو بندی کرده اند در حالتی که ژولیده است موهای ایشان و غبار آلودند و صورت های ایشان پوست انداخته و استخوان های پشت هاشان از لاغری برآمدگی دارد و کوله بارهای خود را بر پشت های خود گرفته و چشم های آنها به گودی سر هاشان فرو رفته. هرگاه که یکی از آنها به کف پای خود نگاه می کند، می گوید: دیگر خیری در نشستن ما نیست بعد از این روز. بار خدایا! پس بدرستی که ما توبه کنندگانیم و ایشان اند ابدالی که خدا وصف کرده است ایشان را در کتاب خود - که عزیز و غالب است -: ﴿ بدرستی که خدا دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاکیزه و پاک شدگان را ﴾ و نظیرهای ایشان را از آل محمد ﷺ.

و بیرون می آید مردی از اهل نجران و اجابت می کند امام ﷺ را. پس می باشد اول نصرانی ای که اجابت می کند آن حضرت را. پس صومعه خود را خراب می کند و صلیب خود را می شکنند و نرم می کند. پس با دوستان آل محمد بیرون می آید با ضعفای از دوستان. پس می روند به جانب نخيله با پرچم های هدایت. پس محل اجتماع همه مردم در آن روز در فاروق است. پس در آن روز در میان مشرق و مغرب سه میلیون جمعیت کشته می شوند که می کشند بعض از آنها بعض دیگر را و در آن روز تاویل این آیه ظاهر می شود که می فرماید: ﴿ همیشه این است دعوا ایشان تا این که می گردانیم آنها را مانند زرع چیده شده و درو شده در حالتی که همه فرو نشسته و ناپود شوند ﴾ به شمشیر، و ندا کننده ای ندا می کند در ماه رمضان از ناحیه مشرق وقت طلوع فجر که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و ندا کننده ای هم از طرف مغرب ندا می کند

بعد از پنهان شدن سفیدی اول شب که: ای اهل باطل! جمع شوید، و از فردای آن روز تا اول ظهر آفتاب رنگ به رنگ می شود. رنگ آن زرد می شود، پس از آن می گردد سیاه می شود، و روز سیم جدا می کند خدا میان حق و باطل را و بیرون می آید دابة الارض و رومی ها رو می آورند به ساحل دریا نزد کهف جوانان اصحاب کهف. پس خدا آنها را برمی انگیزاند از کهف خود و با ایشان است سگ آنها و از ایشان است مردی که او را ملیخا گویند و دیگری به نام حملاها، و این دو نفر گواهان و سلام کنندگان و یا مطیع و منقاد شوندگان و یا اسلام آورندگان و یا تسلیم شوندگان بر حضرت قائم - علیه السلام - اند.

۲۵ / حدیث دویست و چهل و هفتم

مشارق الأنوار، تألیف شیخ رجب برسی، روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

که فرمود:

ألا، وإنّ للباطل جولة وللحقّ دولة. ألا، وإنّی ظاعن عن قریب، فارتقبوا الفتنة الأمویة والدولة الكسرویة، ثمّ تُقبِل دولة بني العباس بالفرع^۱ والبأس، وتبني مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة ودجيل^۲ والفرات. ملعون من سكنها. منها تخرج طينة الجبارين. تعلن فيها القصور، وتسبل الستور، ويتعاملون بالمكر والفجور، فيتداولها بنو العباس اثنين وأربعين ملكاً عدد سني الملك (بالای این کلمه در نسخه نوشته: ۳۱۲۱)، ثمّ الفتنة الغبراء (الغراء خل) والقلادة الحمراء في عنقها قائم الحقّ، ثمّ أسفر عن وجهي بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب.

وإنّ لخروجي علامات عشرة أولها تحريق^۳ الرايات (تخريق الزوايا) في أزقة

۱. در مصدر: (بالفرج).

۲. عبارت (ودجيل) در مصدر وجود ندارد.

۳. در مصدر: (۴۲).

۴. در مصدر: (تحريف).

(سكك خ) الكوفة، وتعطيل المساجد، وانقطاع الحاج، و خسف وقذف بخراسان، وطلوع الكوكب المذنب، واقتران النجوم، وهرج ومرج، و قتل، ونهب. فتلك علامات عشرة، ومن العلامة إلى العلامة عجب. فإذا تمت العلامات قام قائمنا قائم الحق. ثم قال: معاشر الناس، نزهوا ربكم ولا تشيروا إليه. فمن حد الخالق فقد كفر بالكتاب الناطق، ثم قال: طوبى لأهل ولايتي الذين يقتلون فيّ ويطرّدون من أجلي. هم خزّان الله في أرضه. لا يفزعون يوم الفزع الأكبر. أنا نور الله الذي لا يطفى. أنا السرّ الذي لا يخفى^۱.

لغات حديث

ظاعن: به معنای کوچ کننده و رونده.

«ارتقبوا» یعنی: انتظار بکشید.

«دولة كسروية» یعنی: دولت ایران. به مناسبت اسم كسرى آن را كسرويه گویند.

فزع: ترس و بیم.

بأس: بیم و عذاب و سختی و قوت و دلیری در جنگ.

زوراء: در این جا به معنی بغداد است و در بعضی از اخبار دیگر بر ری اطلاق شده

- چنان که به محلّ خود یاد کرده می شود.

دجلة: مراد نهري است که در بغداد و سامرا عبور می کند.

دَجِيل: شهری است واقع در میان بغداد و سامرا.

جَبّار: به معنای سرکش و متکبر.

«تسبيل الستور» یعنی: آویخته شود پرده ها.

غبراء: تیره و تاریک کننده، و اگر «غراء» باشد به معنای آزمند و بیچاره کننده.

«القلادة الحمراء» یعنی: غرق شدن خونین. استعاره است از جنگ خونینی که

کشتار آن بسیار باشد.

۱. مشارق انوار الیقین، ص ۲۶۲-۲۶۳، و نیز ر.ک: کفایة الأثر، ص ۲۱۳-۲۱۷؛ مدینة المعاجز، ج ۲،

ص ۳۸۴-۳۸۶، ح ۶۱۸؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۲۲۵

و ج ۴۱، ص ۳۲۹-۳۳۰، ح ۵۰ و ج ۵۲، ص ۲۶۷-۲۶۸، ح ۱۵۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲.

« في عنقها قائم الحق » یعنی: در انتظار آن است قیام کننده به حق، و اگر « في عقبها » باشد - چنان که در بعضی از نسخه هاست - یعنی: در دنبال آن قیام کننده به حق است.
 « أسفر عن وجهي » یعنی: آشکشف. مراد این است که ظاهر می شوم من.
 « أجنحة الأقاليم » یعنی: قطعات زمین.

« تحريق الرايات » یعنی: سوزانیدن و آتش زدن پرچم ها، و اگر « تحريق الزوايا » باشد - چنان که در حدیث قبل گذشت - به معنای سوراخ کردن و راه دادن است و معنای آن گذشت.

أزقة و سُكك: هر دو به معنای کوچه هاست.

خسف و قذف: فرورفتن به زمین و باریدن سنگ.

کوکب مذنب: ستاره دنباله دار.

اقتران نجوم: نزدیک شدن ستاره ها به یکدیگر.

هرج: کشتن.

مرج: قلق و اضطراب.

معنای حدیث

آگاه باشید که برای باطل و ناچیز تاخت و تازی است و برای حق و ثابت دولت بادوامی است. آگاه باشید که من کوچ کننده و رونده ام به همین نزدیکی ها. پس منتظر باشید فتنه بنی امیه و دولت کسرویّه را. پس پیش می آید دولت بنی عباس با ترس و بیم و شکنجه سخت و قوت و دلیری و بناگذارده می شود شهری که آن را زوراء - یعنی: بغداد - گویند در میان دجله و دجیل - که شهری است در میان بغداد و سامرا و فرات. لعنت کرده شد آن کسی که در آن جا سکنا کند. (مراد از ملعون منصور دوانقی است ظاهراً) و از آن جا بیرون می آید طینت و سرشت متکبران و گردنکشان. آشکار شود در آن جا قصرها و آویخته شود در آن قصرها پرده هایی و با مکر و فریب و کارهای زشت معامله کند و چهل و دو نفر متداولاً در آن ملک سال ها به عدد ملک پادشاهی کنند.

پس از آن فتنه‌ای تیره و تار کننده^۱ - یا آزمند و بیچاره کننده - در آن جا رخ دهد و غرق شدن خونینی که در انتظار آن است قائم به حق - یا در دنبال آن قیام کننده به حق قیام کند. پس من پرده از روی خود برمی‌دارم و ظاهر می‌شوم در میان قطعات قلمرو زمین مانند ماه نور دهنده و روشن کننده‌ای در میان ستارگان و برای بیرون آمدن من ده نشانه است: سوزانیدن پرچم‌ها در کوچه‌های کوفه یا راه دادن و سوراخ کردن کوچه‌های بن بست را در یکدیگر (شاید اشاره به خیابان کشی در کوفه است). دیگر تعطیل شدن مسجدها. دیگر قطع شدن راه حج برای حاجیان و به زمین فرورفتن و سنگ باریدنی در خراسان و در آمدن ستاره دنباله‌دار و مقارن و نزدیک شدن ستارگان به یکدیگر در یک برج و کشتن بناحق و قلق و اضطراب در مردم و خون ریختن و غارتگری. این است نشانه‌های دهگانه و از نشانه‌ای تا نشانه‌ای چیزهای شگفت آورنده‌ای است. پس چون این نشانه‌ها تمام شد، قیام می‌کند قائم ما که قیام کننده به حق است.

پس فرمود: گروه مردم! منزّه و پاک از نقائص بدانید پروردگارتان را و او را مورد اشاره قرار ندهید - یعنی: حواس ظاهره شما او را درک نمی‌کند که بتوانید به او اشاره کنید. کسی که حدّ و اندازه‌ای برای خدا قرار دهد کافر است به کتاب ناطق خدا.

پس فرمود: بهشت طوبی برای اهل ولایت من است. آن کسانی که در راه دوستی من کشته می‌شوند و دور کرده و تبعید می‌شوند برای خاطر دوستی من. ایشان اند خزینه‌دارهای خدا در روی زمین او. نمی‌ترسند از روز ترس بزرگ‌تر. منم نور خدا که هرگز خاموش کرده نشوم. منم آنچه‌ان سرّی که پنهان نمی‌شود.

۲۶ / حدیث دویست و چهل و هشتم

نهج البلاغه، خطبه صد و بیست و هشتم از مختار در باب خطب در بیان آنچه به آن خبر داده از ملاحم در بصره، می‌فرماید:

یا أحنف، کأنتی (به) وقد سار بالجیش الذی لایکون له غبار ولا لَجَب، ولا قَعَعَةٌ

۱. صحیح «فتنه‌ای تیره و تار» است.

لُجْمٍ، وَلَا حَمْحَمَةً خَيْلٍ. يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ. (يومي بذلك إلى صاحب الزنج، ثم قال :)

ويل لسكككم العامرة، والدور المزخرفة التي لها أجنحة كأجنحة الثور، وخراطيم (كخراطيم) الفيلة، من أولئك الذين لا يندب قتلهم، ولا يفقد غائبهم. أنا كاب الدنيا لوجهها، وقادرها بقدرها، وناظرها بعينها.

(ومنه يومي به إلى وصف الأتراك :) كآني أراهم قوماً كأن وجوههم المجان المطرقة، يلبسون السرق والديباج، ويعتقبون الخيل العتاق، ويكون هناك استحرار قتل حتى يمشي المجروح على المقول، ويكون المفلت أقل من المأسور.

فقال له بعض أصحابه: لقد أعطيت - يا أمير المؤمنين - علم الغيب! فضحك ﷺ وقال للرجل وكان كليئاً:

يا أحاكيب، ليس هو بعلم غيب، وإنما هو تعلم من ذي علم، وإنما علم الغيب علم الساعة، وما عدده الله - سبحانه - بقوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾^١ الآية. فيعلم الله - سبحانه - ما في الأرحام من ذكر أو أنثى، وقبيح أو جميل، وسخي أو بخيل، وشقي أو سعيد، ومن يكون في النار حطباً، أو في الجنان للنبين مرافقاً، فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه أحد إلا الله، وما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه، ودعا لي بأن يعينه صدري، وتضطم عليه جوانحي^٢؛

لغات حديث

ملحمة: به معنای واقعه بزرگ است در فتنه و قتال و خونریزی.

لَجَب: به معنای صدا و فریاد.

قَعَقَة: صدای اسلحه و مانند آن است.

حَمْحَمَة: صدای باد در بینی انداختن اسب است غیر شیهه کشیدن.

١. سورة لقمان، آیه ٣٤.

٢. نهج البلاغه، ج ٢، ص ٩-١١، خطبه ١٢٨، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٣٢، ص ٢٥٠-٢٥١، ح ١٩٧

و ج ٤١، ص ٣٣٤، ح ٥٥.

« یثیرون الأرض » یعنی: شیار می‌کنند زمین را و این بواسطه آن است که قدم‌های آنها در خشونت و زبری مانند سُم‌های اسبان است و مراد از اثاره ارض شدت پازدن آنهاست به زمین، و این کنایه است از پیمودن ایشان زمین را به پاهای خود، و معنای اول ملایمت ندارد با ظاهر فرموده آن حضرت که فرموده است: حرکت کردن آنها هیچ‌گرد و غباری برای ایشان نیست.

و نعام: جنس شترمرغ را گویند، و تشبیه فرمودن قدم‌های آنها را به شترمرغ به جهت آن است که اغلب قدم‌های ایشان کوتاه است و پهن و انگشتان آنها گشاده است مانند پاهای شترمرغ.

و سُکک: جمع سِکَّة است - به کسر سین - به معنای کوچه و راه راست و خیابان مستقیم و راه شوسه و خیابانی که به ردیف در حاشیه دو طرف آن درخت غرس شده باشد. مزخرفه: به معنای مموّه - به معنی رنگ‌آمیزی شده و زرانودود و روغن زده و امثال آن.

أجنحة: به معنی اطراف. تشبیه فرموده اطراف خانه‌ها را به اجنحه نَسور - یعنی: بال‌های کرکس - که مراد از آنها طارمی‌ها و زیادتی‌هایی است که از هواهای اطراف خانه‌ها می‌گیرند و با چوب یا آهن و امثال آنها و اضافه بر خانه‌ها می‌کنند - مانند بال‌های کرکس‌ها که در اطراف پیکر کرکس وقت پرواز کردن باز شده، نمودار است - و مانند آنها مانند سقف‌های زائد بر اصل فضای زمین خانه‌ها و طره‌ها و طارمی‌ها و ناودان‌ها و حصیرها و امثال اینها برای حفظ کردن دیوارها و غیر آن از باران و آفتاب.

خراطیم: جمع خرطوم است. تشبیه فرموده آن حضرت ناودان‌های خانه‌ها را به خرطوم‌های فیل‌ها که تقریباً دو زرع یا سه یا چهار یا پنج ذرع یا کمتر یا زیادتر به تناسب خانه‌ها طول آنهاست که از آهن یا غیر آنها از سیمان و غیره ساخته شده و از بام‌های خانه‌ها به طرف پایین نصب شده.

و فیله: جمع فیل است.

و قول آن حضرت که فرموده: « لا یندب قتیلهم » گفته شده است که: آن حضرت

وصف فرموده است ایشان را به این وصف برای شدت بأس و حریص بودن ایشان برای کشتن بنحوی که هیچ باکی از مردن ندارند، و گفته شده است: برای این که ایشان بندگان و غلامانی هستند دور افتادگان از وطن که اهل و اولاد و کسانی در آن جا ندارند که بر ایشان گریه و ندبه کنند.

و فرمایش حضرت که فرموده: «لا یفتقد غائبهم» شاید برای زیادتی جمعیت ایشان است که اگر یکی از آنها کشته شد، فوراً دیگری از ایشان به جای او می ایستد و جای او خالی نمی ماند که کسی متوجه شود، یا برای غریب بودن و دور بودن اوست از کسان خود که از شأن ایشان است دنبال گمشده خود بروند و از او تفحص کنند.

و قول آن حضرت که فرموده: «أنا کاتبُ الدنیا» گفته می شود: کبیت فلاناً علی وجهه؛ یعنی: به رو درانداختم او را و واگذاردم و به او التفاتی نکردم، و گفته شده است که: این کنایه است از علم داشتن به باطن های دنیا و اسرار آن و بی ثباتی آن. و فرمایش آن حضرت: «وقادرها بقدرها» یعنی: من معامله کننده ام با دنیا به مقدار لیاقت و قابلیت آن.

و «ناظرها بعینها» یعنی: به دیده عبرت نظر کننده ام به آن. کنایه از این که به نظر حقارت و ذلت بر او می نگرم و دل بستگی به آن ندارم.

المجان - به فتح میم و تشدید نون - جمع مِجَنّ - به کسر میم و فتح جیم - است به معنای سپری که در مقابل می گیرند که تیر و شمشیر و امثال آن اصابت نکند.

و مطرقة - بر وزن مکرمه - به معنای پوست بر پوست دوخته شده، یا مانند کف نعل که چند طبقه پوست روی یکدیگر دوخته شده.

و سرق - محرکه - شقه های حریر سفید یا مطلق حریر را گویند.

و فرمایش حضرت که فرموده: «یعتقبون الخیل العتاق» یعنی: می بندند و نگاه می دارند اسب های برگزیده انتخاب شده گرامی را.

و فرموده آن حضرت: «وتضطم علیه جوانحی» یعنی: و ضبط و جمع می کند او را قلب. جوانح: در این جا به معنای قلب است.

معنای حدیث

گویا می بینم - ای احنف! - آن شخص را در حالتی که سیر کند با لشکری که نباشد آن را گرد و غباری و نه صدا و آواز هول اندازنده‌ای و نه صدای حرکت لجام‌ها و سلاح‌ها و نه صدای همهمه اسب‌ها. بسایند و بروبند خاک را به قدم‌های خود که گویا مانند قدم‌های شتر مرغ‌هاست در پهنایی و کوتاهی و گشادگی انگشتان.

(اشاره می‌فرماید آن حضرت به این کلام به علی بن محمد رئیس لشکر زنگیان. بعد از آن فرمود:) وای در آن زمان به راه‌ها و خیابان‌های آبادان شما و به خانه‌های زران‌دود و رنگ و روغن زده‌ای که برای آنهاست بال‌هایی مانند بال‌های کرکس‌ها و خرطوم‌هایی از ناودان‌ها مانند خرطوم‌های فیل‌ها از این لشکری که بر کشتگان آنها گریسته نشود و از گمشدگان ایشان جستجو نشود. منم بر رو درافکننده دنیا و التفات نکننده به آن و واگذارنده آن و معامله کننده با آن بقدر لیاقت آن و نگرنده بر آن به دیده عبرت و نظر حقارت و ذلت و بی‌اعتنایی به آن.

(و در بعضی دیگر از این خطبه اشاره می‌فرماید به آن در وصف ترکان و بیان حال ایشان:) گویا می بینم ایشان را گروهی که روهای ایشان گویا سپر‌هایی است که پوست بر پوست دوخته شده باشد در مدور بودن و کلفتی و غلظت، در حالتی که می‌پوشند جامه‌های حریر و دیبا و نگاه می‌دارند و یدک می‌کشند اسب‌های نجیب خوب را در آن مکان از شدت کشت و کشتار تا این اندازه که راه می‌رود مرد زخم‌دار بر روی مرد کشته شده و نجات یابنده آنها کمتر از اسیر و دستگیر آنها باشد.

پس بعضی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد که: از روی تحقیق این علم غیب است که به تو عطا شده، یا امیر المؤمنین! پس تبسم فرمود آن حضرت به زوی او و آن مرد از قبیله کلب بود و فرمود: ای برادر کلب! آنچه را که خبر دادم از آن علم غیب نیست، بلکه آموخته شده است از صاحب علم - یعنی: رسول خدا ﷺ - و جز این نیست که علم غیب علم به وقت قیامت است و به آنچه که خدای - تبارک و تعالی - شمرده است آن را در کلام معجز نظام خود که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ

الغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ﴿۱﴾ تا آخر آیه؛ یعنی: بدرستی که خداوند عالم در نزد اوست علم قیامت و فرو می فرستد باران را و می داند آنچه را که در رحم مادر است. پس می داند حق تعالی آنچه را که در رحم هاست از پسر یا دختر و زشت یا زیبا و با سخاوت یا بخیل و بدبخت یا خوشبخت و آن که در آتش می رود یا در بهشت می رود و رفیق پیغمبران می شود. پس اینهاست علم غیب که نمی داند کسی آنها را جز خدا و آنچه که غیر از اینهاست علمی است که تعلیم فرموده است آن را خدا به پیغمبر خود، پس تعلیم فرمود پیغمبر به من آن را و دعا کرد در حق من به این که نگه دارد آن علم را سینه من و ضبط و جمع کند آن را قلب من.

مؤلف ناچیز گوید: سید رضی رحمته الله علیه فرموده که مشارالیه فرموده امیرالمؤمنین عليه السلام صاحب الزنج است که نام او علی بوده و نسب خود را به حضرت زین العابدین عليه السلام می رسانیده، به این نحو: علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام، و لکن بسیاری از مردم نسب او را قدح کرده اند. خصوصاً طالبیون و جمهور علما نسب او را از عبدالقیس دانسته اند و سلسله نسب او را چنین گفته اند: علی بن محمد بن عبدالرحیم، و مادر او از بنی اسد بوده از اولاد اسد بن حزیمه که از اهل کوفه بوده، و ظهور علی بن محمد در بصره در سال دو بیست و پنج و پنج هجری بوده که سودانی ها و زنگی ها او را متابعت کردند و جمعیت بسیاری هم از غیر آنها به ایشان ملحق شدند و کردند به اهل بصره و غیر آن آنچه را که کردند بنحوی که در کتب تواریخ و سیر فریقین مسطور است، و جمعی از بزرگان هم در مصداق فرمایش امام عليه السلام متابعت سید عليه السلام را نموده و عقیده های ایشان بر این رفته که مصداق فرموده آن حضرت همان خروج صاحب الزنج بوده در بصره و این علامت واقع شده، ولی نگارنده این کتاب را در این مقام مجال بسط کلام است و آن این است که در اخبار علائم در مواضع عدیده در کتب خود از عامه و خاصه در موضوع فتنه

اتراک و خروج آنها اخبار و احادیثی روایت کرده‌اند که دلالت دارد بر تعدد خروج اتراک بر مسلمانان. در بعضی دو خروج و در بعضی سه خروج و در بعضی زیادتر و در بعضی از آنها تصریح دارد اتصال آخر خروج آنها به قیام سفیانی و مقارن با ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - که آن آخر خروج اتراک است. پس بر وجه حکومت و تسجیل^۱ نمی‌توان این خبر شریف و امثال آن را به صاحب الزنج تطبیق نمود، خصوصاً با ذکر بعضی از علامات دیگری که راجع به بصره در همین خطبه شریفه ذکر فرموده که مصداق کامل آن بیشتر در این زمان و بصره فعلی بروز و ظهور دارد. از قبیل ساختمان‌های عمارات و قصور آن و خیابان‌ها و ساختن و قرار دادن اجنحه مانند اجنحه کرکس‌ها و رنگ‌آمیزی و نقاشی‌ها و روغن مالی و تزئینات متداوله عصری و خیابان‌کشی‌ها به انحای و انواع مخصوصه به این زمان - که بدون تردید می‌توان حکم کرد که در زمان صاحب الزنج که اقرب به زمان طلوع دولت اسلام بوده تا این زمان هرگز این تزئینات و ترتیبات مستحدثه وجود نداشته، چنان که هرگاه سید رضی - اعلی الله مقامه - و سایر بزرگان از علما - رضوان الله علیهم - در این عصر و این زمان زنده بودند و اوضاع فعلی بصره را می‌دیدند، تصدیق می‌کردند که فرمایش حضرت در این زمان در موضوع ساختمان‌ها و عمارات و قصور و خیابان‌ها بیشتر موافقت دارد تا زمان صاحب الزنج و اتباع آن. بنابراین ظن متاخم^۲ به علم این است که این جماعت اتراکی که حضرت وصف فرموده هنوز خروج نکرده‌اند و خروج ایشان مقارن با خروج سفیانی خواهد بود، والله العالم بحقائق الأمور.

دانسته باد که در ذیل حدیث دویست و چهلم راجع به ترک و قبائل آن و مکان‌های ایشان فی الجمله شرح دادم. در این جا نیز برای مزید آگاهی عطف به ماسبق تذکر می‌دهم که از قبائل ترک امّتی هستند که آنها را تتر و تتر می‌گویند و مسکن‌های ایشان در اقصی بلاد مشرق است در کوه‌های مغولستان و ماوراءالنهر و جمعیت ایشان از

۱. تسجیل: مسجّل کردن، ثابت و محکم کردن، حکم دادن.

۲. متاخم: نزدیک، متصل. این لفظ غالباً به غلط «متاخم» تلفظ می‌شود.

حدّ احصا متجاوز است و استقامت و صبرشان در کشتن و جنگ کردن از سایر مردمان بیشتر است. هنگام جنگ کردن ثابت‌اند و فرار نمی‌کنند و اسلحه‌های جنگی ایشان به دست خودشان ساخته می‌شود و احتیاج به اسلحه‌های غیر ندارند و در گرسنگی و تشنگی بی‌نهایت صابرند و نظیر ندارند و در شقاوت و بی‌رحمی بی‌شبهه و بدیل‌اند. می‌خورند گوشت مردار و سگ و خوک و اقسام درندگان و حشرات الارض را و جامه‌های زیر و سخت و پوست‌های سگ‌ها و حیوانات مرده می‌پوشند و شبیه‌ترین مردمان‌اند به وحشی‌ها و جانورهای درنده و نه از کشته شدن می‌ترسند و نه از کشتن. کشتن و کشته شدن در میان ایشان امری است ساده و طبیعی. هیچ پروایی ندارند و از هیچ‌گونه ظلم و جور و فرودگذار نمی‌کنند.

۲۷ / حدیث دویست و چهل و نهم

نهج البلاغه، خطبه صد و سی و هشت، در ذکر ملاحم می‌فرماید:
 يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأي على القرآن،
 إذا عطفوا القرآن على الرأي. منها: حتى تقوم الحربُ بكم على ساق، بادياً نواجذها،
 مملوءةً أخلافها، خلواً رضاءها، علقماً عاقبتها. ألا، وفي غدٍ - وسيأتي غدٌ بما لاتعرفون -
 يأخذ الوالي من غيرها عمالها على مساوي أعمالها، وتُخرجُ له الأرضُ أفاليدَ كبدها،
 وتلقي إليه سلماً مقاليدها، فيريكم كيف عدلُ السيرة، ويحيي ميّتَ الكتابِ والسنة؛^۱

لغات حدیث

ساق: میان زانو و قدم را گویند، و جمع آن سوق است - چنان که خدا فرموده:
 ﴿ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴾^۲، و ساق به معنی شدت و سختی هم آمده - مانند:

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱-۲۲، خطبه ۱۲۸، و ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۴۹، ح ۵۱ و ج ۵۱، ص ۱۳۰،
 ح ۲۵؛ منابع الموده، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۶ و ج ۳، ص ۲۷۱، ح ۲ و ۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۰.
 ۲. سوره ص، آیه ۳۳.

﴿ وَالتَّقَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴾ ؛^۱ یعنی : پیچیده شد آخر شدت و سختی دنیا به اول شدت و سختی آخرت .

نواجذ : دندان‌های عقب را گویند .

أخلاف : جمع خِلف - به کسر خاء - مانند حِمْل و اِحمال ، به منزلهٔ پستان است برای انسان .

عَلَقَمَ : به معنای حنظل یا هر چیز تلخی است .

أفالیذ : جمع افلاذ و افلاذ جمع فلذ و آن پاره‌ای از جگر را گویند ، و « أفلاذ أرض » یعنی : گنج‌های زمین .

مقالید : جمع مقلاد - به معنای کلید - است .

معنای حدیث

از جمله خطب شریفهٔ آن حضرت است در ذکر واقعات عظیمه و فتنه‌های بسیار که در آخر زمان واقع می‌شود در وقت ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - می‌فرماید که : برمی‌گرداند صاحب الزمان علیه السلام هوای نفس و خواهش‌های دل مردمان را بر هدایت وقتی که برگردانند هدایت را بر هوا - یعنی : پیرو هوای نفس خود شوند و هدایت را تابع هوای خود بدانند - و برمی‌گرداند رأی را بر قرآن پس از آن که برگردانند قرآن را بر رأی - یعنی : رأی‌های مردم را تابع قرآن قرار دهد پس از آن که مردم قرآن را تابع رأی‌های خود قرار دهند ؛ چنان که امروز این معنی بخوبی مشاهد و محسوس است و به رأی‌ها عمل می‌شود نه به قرآن .

و بعضی از این خطبه اشاره است به شدت ایام ظهور آن بزرگوار . می‌فرماید : تا این که برپا شود جنگ با شما و بایستد بر روی ساق خود در حالتی که دندان‌های خود را چون شیر غضبناک در شما فرو برد زمانی که دندان‌های خود را ظاهر کند و در حالتی که پر شده باشد پستان‌های آن از شیر و شیرین باشد شیر دادن آن و تلخ باشد

۱. سورة قیامت، آیه ۲۹.

عاقبت آن . آگاه باشید در فردا و زود باشد که بیاید فردا به چیزهایی که شما شناسید و بر سر کار می گیرد والی و زمامدار کسانی را از غیر شما - یعنی : از مردمان خوب - کارگزاران و عمالی را که ایشان از غیر طایفه ای هستند که در روی زمین سلطنت می نمایند عمال و امرای ایشان بر بدی های کارهاشان و خارج می کند و بیرون می آورد برای آن والی بزرگوار زمین پاره های جگر خود را - از خزائن و دفائن - از طلا و نقره و جواهرات - و از غیر آنها از مردانی که دل هایشان سخت و قوی است مانند پاره های آهن - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می شود - ، و بیندازد به سوی او در حالتی که اطاعت کننده است کلیدهای خود را . پس بنماید به شما که چگونه است عدالت و روش مملکت داری و رعیت پروری ، و زنده کند مرده کتاب خدا و سنت خاتم الانبیاء را - یعنی : احکامی که از قرآن و سنت ترک شده و به آن عمل نمی شده همه آنها را زنده می کند و رواج می دهد .

۲۸ / حدیث دویست و پنجاهم

نبیح البلاغة، خطبة صد و پنجاهم می فرماید :

وأخذوا يميناً وشمالاً ظعنًا في مسالك الغي، وتركاً لمذاهب الرشد، فلا تستعجلوا ما هو كائن مُرصد، ولا تستبظثوا ما يجيء به الغد. فكم من مستعجل بما إن أدركه ودّ أنّه لم يُدركه، وما أقرب اليوم من تباشير غدٍ! يا قوم، هذا إبانُ ورودِ كُلِّ موعودٍ، ودنوِّ من طلعةٍ ما لا تعرفون.

ألا، ومن أدركها منّا يسري فيها بسراج منير، ويحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربقاً، ويُعتق رقاً، ويصدع شعباً، ويشعب صدعاً، في سترّة عن الناس، لا يُبصر القائف أثره، ولو تابع نظره، ثمّ ليشحذنّ فيها قومٌ شحذ القين النصل. يُجلى بالتنزيل أبصارهم، ويُرْمى بالتفسير في مسامعهم، ويُعبقون كأس الحكمة بعد الصبوح.

منها: و طال الأمد بهم ليستكملوا الخزي، ويستوجبوا الغيّر؛ حتّى إذا اخلوق الأجل، واستراح قومٌ إلى الفتن، واشتالوا عن لقاح حربهم، لم يمتوا على الله بالصبر، ولم يستعظموا

۱. در مصدر: (وآشالوا).

بذل أنفسهم في الحق؛ حتى إذا وافق وارد القضاء انقطاع مُدَّةِ البلاء، حملوا بصائرهم على أسيافهم، ودانوا لربهم بأمر واعظهم.

حتى إذا قبض الله رسوله ﷺ، رجع قوم على الأعقاب، وغالتهم السبل، واتكلوا على الولاة، ووصلوا غير الرجم، وهجروا السبب الذي أمروا بمودته، ونقلوا البناء عن رص أساسه، فبنوه في غير موضعه.

معادن كل خطيئة، وأبواب كل ضارب في غمرة. قد ماروا في الحيرة، وذهلوا في السكر، على ستة من آل فرعون: من منقطع إلى الدنيا راكن، أو مفارق للدنيا مباين؛

لغات حدیث

ظَعَنَ ظَعْنًا وَظَعْنًا: به معنی سار - یعنی: سیر کرد و کوچ کرد کوچ کردنی، و در این جا یعنی: در حالتی که رونده و کوچ کننده اند.

«تباشیر غد» یعنی: اول صبح، و اول هر چیز را تباشیر گویند.

إِبان - به کسر همزه و تشدید با -: به معنی وقت و زمان.

رَبَق - به کسر را و سکون با -: ریسمانی است که دارای چند رشته باشد که به آن حیوان را ببندند و هر رشته‌ای را رِبَقَة گویند.

و «يُشْحَذَنَّ» - به صیغه مجهول - یعنی: تحدید کرده شوند.

قین: آهنگر.

نصل: آهنی است که بر سر نیزه زنند و تیر و شمشیر را نیز گویند مادامی که دستگیر نداشته باشد.

يغبقون: از غبوق است - بر وزن صبور - به معنی آشامیدن در شب.

و صَبوح: به معنای آشامیدن در صبح.

غَيَّر: به معنای تغییر حال و منقلب شدن از صلاح به فساد.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵-۳۷، خطبه ۱۵۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۱۵-۶۱۷، ح ۲۹

و ج ۵۱، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۱۶.

اخلیلاق: به معنی برابر شدن.
 «اِشْتَالُوا» یعنی: دُم‌های خود را عَلم کردند.
 «لَقَاح» یعنی: نطفه. اسم است برای آب نر.
 «غَالَتِهِم السُّبُلُ» یعنی: هلاک کردن ایشان را سُبُل.
 «رَضَّ» یعنی: چسبانید بعضی را بر بعضی.
 ماروا: از مَور است. به معنای به سرعت حرکت کردن.

معنای حدیث

می فرماید: گرفتند گمراهان اُمّت راه راست و چپ را و راه افراط و تفریط را در حالتی که کوچ کنندگان اند در راه نادانی و گمراهی و ترک کنندگان اند راه رشد و سعادت را. پس به عجله و سرعت طلب نمی‌کنند آنچه که واقع خواهد شد و دیر نشمارید آنچه را که فردا می‌آورد. بسا طلب کننده‌اند بشتاب و عجله چیزی را که اگر درک نمایند آن را دوست می‌دارند که درک نکرده باشند، و چه نزدیک است امروز به اوایل فردا. ای گروه! این زمان وقت وارد شدن هر وعده‌ای است که داده شده و نزدیک است طلوع و ظهور آنچه که نمی‌شناسید آن را در فتنه‌هایی که حادث می‌شود و علامات هولناکی که ظاهر می‌گردد. قسم به خدا، کسی که درک نماید آن فتنه‌ها را از ما، سیر می‌کند در تاریکی‌های آن فتنه‌ها به چراغی که نور دهنده است و رفتار می‌کند در آن به رفتار شایستگان، تا این که بگشاید در آن فتنه‌ها ریسمان‌ها را از گردن اسیران و آزاد نماید بندگان را از بندگی و پراکنده سازد آنچه را که به هم پیوسته شده از منکرات و به هم بندد آنچه را که از هم پاشیده شده از نیکی‌ها. آن شخص در پرده است از انظار مردمان. نمی‌بیند صاحب قیافه اثر و نشان آن را، اگرچه به دقت نظر کند. پس از آن البتّه نیز شناخته شود در آن فتنه‌ها طایفه‌ای به جهت قتال کردن با اهل گمراهی یا به جهت کسب معارف و کمالات. مانند تیز ساختن شمشیر ساز شمشیر را. در حالی که جلا داده شود به نور قرآن دیده‌های بصیرت آن طایفه و انداخته شود

تفسیر آن در گوش های ایشان و می آشامند کاسه های حکمت را در شبانگاه پس از آشامیدن ایشان در صبحگاه .

(از جمله این خطبه است که می فرماید :)

و طول مدّت داد به اهل ضلال تا این که کامل کنند ذلّت و خواری را و مستحق شوند به تغییر نعمت پروردگار تا زمانی که نزدیک شود گذشتن آن عهد، میل کنند طایفه ای از اهل بصیرت به آن فتنه ها و بلند کنند دم را از آبستنی جنگ ایشان در حالتی که منت نگذارند به پروردگار به صبر نمودن در کار و زار و بزرگ نشمارند بخش کردن جان های خودشان را در راه حق تا زمانی که موافقت کند قضایی که از جانب خدا فرود آید با بریده شدن مدّت بلا و بردارند اهل بصیرت و معرفت بصیرت های خودشان را با شمشیر های خود و تقرّب جویند به سوی پروردگار به فرمان پند دهنده خودشان . زمانی که قبض فرمود خدای - تبارک و تعالی - روح رسول خود را، برگشتند گروهی بر پاشنه های خود به ارتداد و هلاک ساخت ایشان را راه های گمراهی و اعتماد کردند بر خواصّ و یاران خود و پیوستند به غیر خویشاوندان پیغمبر و دوری کردند از سببی که مأمور شده بودند از جانب خدا به محبت او و نقل کردند بنای خلافت را از استواری بنیاد خود . پس بنا کردند آن را در غیر محلّ و مکان خود . ایشان معدن های هر خطا و گمراهی اند و در های هر درآینده در باطل و نادانی اند . از روی تحقیق متردّد شده اند در حیرت و غفلت ورزیده اند در مستی نادانی و به روش آل فرعون و اتباع آن ملعون اند . بعضی از آخرت بریده اند و به دنیا رو آورده اند و بعضی از آنها جدا شوندگان از دین خدا و برکنار از آن اند .

۲۹ / حدیث دویست و پنجاه و یکم

نهج البلاغة، خطبة صد و هشتاد و ششم مختص به ذکر ملاحم می فرماید :
 ألا، بآبي أنت وأمي، هم من عِدَّةِ أسماؤهم في السماء معروفة، وفي الأرض مجهولة.
 ألا، فتوقّعوا ما يكون من إدار أموركم، وانقطع وُصْلِكُمْ، واستعمالِ صفاركم. ذاك

حيث تكون ضربة السيف على المؤمن أهونَ من الدرهم من جلّه. ذاك حيث يكون المُعطي أعظمَ أجراً من المُعطي.

ذاك حيث تَسْكرون من غير شرابٍ، بل من النعمة والنعيم، وتحلفون من غير اضطرارٍ، وتكذبون من غير إحراج. ذلك إذا عضّكم البلاء كما يَعَضُّ القَتَبُ، غاربَ البعير. ما أطولَ هذا العناء، وأبعدَ هذا الرجاء!

أيها الناس، ألقوا هذه الأزمّة التي تحمل ظهورها الأثقالَ من أيديكم، ولا تصدّعوا على سلطانكم فتذمّوا غيباً فِعَالِكُمْ، ولا تقتحموا ما استقبلتم من قور نار الفتنة، وأميطوا عن سنّتها، وخلّوا قصدَ السبيل لها، فقد لَعَمري يهلك في لهبها المؤمنُ، ويسلم فيها غيرُ المسلم. وإتّما مثلي بينكم كمثل السراج في الظلمة، يستضيء به مَنْ ولجها. فاسمعوا - أيها الناس - وعوا، وأحضروا آذان قلوبكم تفهموا!

لغات حديث

ملاحم: جمع ملحمة - يعني: وقعة بزرگ.

وَصَلَ: جمع وُصَلَة - بر وزن غرفه -؛ يعني: اتّصال.

«مُعطي» أوّل به صيغته مفعول و دوم به صيغته فاعل.

«نعمة»: در بعضی از نسخه‌ها به فتح نون و آن به معنی تر و تازه بودن زندگانی و در

بعضی از نسخه‌ها به کسر نون به معنی راحت و تن آسایی و مال، و نعیم به معنای دوم است.

إحراج: به معنی الجاء و بیچاره کردن و در مضیقه و تنگی انداختن، و در بعضی از

نسخه‌ها «إحواج» نوشته شده - به معنی محتاج کردن.

عَضّ: به معنای به دندان گرفتن.

غارب: میان گردن و کوهان شتر.

قَتَب: پالان و جهاز شتر.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷، خطبة ۱۸۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۱۲، ح ۹۸۹؛ ینابیع

المودّة، ج ۳، ص ۲۷۲، ح ۸.

صَدَع: شکافتن و جدا کردن .

اقتحام: داخل در چیزی شدن بدون فکر .

وعایة: حفظ کردن .

معنای حدیث

می فرماید: آگاه باشید، پدر و مادرم فدای ایشان باد - یعنی: ائمه هدی علیهم السلام -! ایشان جماعت معدوده‌ای هستند که نام‌هایشان در آسمان معروف و قدرشان در روی زمین مجهول است. آگاه باشید! پس انتظار بکشید چیزی را که خواهد شد - از پشت کردن کارهای خودتان و بریده شدن پیوندهای شما و بر سر کار آوردن کوچک‌های خود برای کارهای بزرگ - یعنی: ریاست در امور عامه کردن کودکانها. وقوع این حوادث در آن زمان خواهد شد. در آن زمان تحمل ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از کسب پول کردن از راه حلال. در آن زمان اجر و مزد عطا کرده شده بزرگ‌تر است از عطاکننده. در آن زمان مست می شوید بدون این که شراب آشامیده باشید، بلکه مستی شما از خوش‌گذرانی و نعمت فراوان است و مال بسیار. قسم می‌خورید بدون اضطراب و دروغ می‌گویید بدون ضرورت. اینها در زمانی خواهد بود که بگزد شما را بلاها و فتنه‌ها چنان که می‌گزد پالان کوهان شتر را. چقدر دور است این مشقت و چقدر دور است این امیدواری! ای مردمان! بیندازید این مهارهایی را که برداشته است پشت‌های آنها گرانی‌ها را از دست‌های خودتان و مصدع سلطان خود نباشید، پس مذمت کنید نفس‌های خود را در دنباله کارهای خود و بی فکر داخل نشوید چیزی را که استقبال از آن کرده‌اید از جوشیدن آتش فتنه و آن فتنه‌ای است که مؤمن در آن سالم نمی‌ماند و واگذارید راه فتنه را که رو می‌آورد و متعرض آن نباشید که هرآینه از روی تحقیق قسم به جان من که هلاک می‌کند شراره آن مؤمن را و غیر مسلمان در آن سالم می‌ماند و جز این نیست که مثل من در میان شما مانند چراغی است که در تاریکی از آن استضاء کنند و روشن شوند کسانی که در نور آن درآیند. پس بشنوید و حفظ کنید و حاضر سازید گوش‌های خود و قلب‌های خود را تا بفهمید.

۳۰ / حديث دويست و پنجاه و دوم

مناقب محمد بن علي بن شهر آشوب سروى مازندراني متوفى سال پانصد و هشتاد و هشت هجرى، طبع قديم تهران، مجلد اول، جزء سوم، باب اول، فصل ششم، صفحه ۴۲۹، چنين نقل کرده:

ذكر عليه السلام في الخطبة اللؤلؤة^۱: ألا، وإني ظاعن عن قريب ومنطلق للمغيب، فارهبوا الفتن الأموية والمملكة الكسروية.

ومنها: فكم من ملاحم وبلاء متراكم تقتل مملكة بني العباس بالروع والبأس^۲، وتبنى لهم مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة ودجيل، ثم وصفها، ثم قال: فتوالت فيها ملوك شيسان أربعة وعشرون ملكاً على عدد سني الكد^۳، فأولهم السفاح والمقلاص والجموح والمجروح - وفي رواية: المجدوع، وفي نسخة: المخدوع - والمظفر والمؤتث والنظار والكبش والمطهور (المتهور خل) والمستظلم والمستصعب - وفي رواية: المستضعف - والغلام^۴ والمترف والكدير والأكدر - وفي رواية: الأكتب - والأكلب والمشرف والوشم (الوشيم خل) والصلم (السلام خل) والعنون (العنون خل) - وفي رواية: الركاز والعينوق -، ثم الفتنة الحمراء والعلادة (القلادة خل) الغبراء، في عقبها قائم الحق^۵.

لغات حديث

ظاعن: کوچ کننده.

منطلق: رونده.

رهب: ترسیدن.

۱. در مصدر: (اللؤلؤية).

۲. در مصدر: (والبأس).

۳. در مصدر: (الكديد).

۴. در نسخه بالاى اين كلمه نوشته: (والمختطف والغلام صح).

۵. مناقب آل ابى طالب عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰۸.

أُمويّة: بنی امیّه .

مملکة کسرویّة: ایران است .

ملاحم: واقعات بزرگ .

متراکم: پی در پی .

رُوع: ترس .

« تَفْتِيل »: فعل مضارع؛ یعنی: به خدعه دور می زند .

بأس: باک .

زوراء: بغداد .

شَیصان: در کتب لغت چنین لفظی نیافتیم . ممکن است مشتق از « شوص » باشد - محرّکة -: به معنای نگریستن به گوشه چشم از تکبر یا غضب و آن از باب « سَمِعَ یَسْمَعُ » است ، و ممکن است از « شِیاص » باشد - به معنای بدخویی کردن - و « مشایصه » به معنای نفرت داشتن از یکدیگر ، و در بعضی از روایات در بعض دیگر از نسخ « شَیصبان » نوشته شده - به باء موخّده بعد از صاد - که نام دیو و شیطان باشد . « علی عدد سنی الکدّ »: ظاهراً اشاره به مدّت سلطنت این بیست و چهار نفر باشد از روی حساب جمّل که مراد صد و هفتاد و پنج سال باشد .

سَفّاح - بر وزن شدّاد -: مرد بسیار عطا کننده و بخشنده و در این جا مراد لقب عبدالله بن محمّد بن عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب است که اولین قیام کننده از بنی العبّاس است .

مقلّاص - بر وزن مفتاح -: ناقه فربه شده و در این جا مراد منصور دوانقی است . جمّوح - بر وزن صبور -: اسب سرکش تیزرو را گویند و در این جا لقب است برای مهدی عبّاسی و او ابو عبدالله محمّد بن منصور است که مدّت خلافت او ده سال و چهل و نه روز بوده . وفاتش پنجشنبه بیست و دوم محرّم سال نود و نه هجری بوده . المجروح: ابو محمّد موسی بن مهدی است که مدّت خلافتش چهارده ماه و بیست و یک روز ، یا یک سال و یک ماه ، یا چهار ماه بوده . تولّدش سال صد و چهل و نه هجری

بوده و در بعضی از نسخ لقب او مجذوع و در بعضی مخدوع نوشته شده .
المظفر: مراد هارون الرشید است که کنیه او ابی جعفر بوده . بیست و سه سال حکومت کرده . سال تولدش صد و پنجاه - یا چهل و نه - هجری بوده و در سال صد و نود و سه وفات کرده .

المؤنث: محمد امین بن هارون الرشید است از زبیده . چهار سال و هشت ماه و بیست و چهار روز خلافت کرد و در سال صد و نود و هشت کشته شد .

النظار: صفت عبدالله مأمون الرشید است . مدت خلافتش بیست سال و پنج ماه و سیزده روز و در سال دویست و هجده ، هشتم ماه رجب وفات کرد .

الکبش: صفت محمد بن هارون الرشید ملقب به معتصم است . مدت خلافتش هشت ماه و دو روز - یا هشت روز - بوده . در روز پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاول در سال دویست و بیست و هفت وفات کرد .

المتهور: مرد متکبر بی باک و آن صفت الواثق بالله هارون بن معتصم است که پنج سال و یازده روز خلافت کرده و در بیست و چهارم ذی الحجه سال دویست و سی و هشت وفات کرده .

المستظلم: صفت متوکل عباسی است . نام او جعفر بوده . چهارده سال و نه ماه و ده روز خلافت کرد و شب چهارشنبه چهارم شوال سال دویست و چهل و هفت هجری کشته شد .

المستضعف یا مستضعف: محمد بن معتصم المستعین بالله عباسی است . سه سال و نه ماه خلافت کرد و در شوال سال دویست و پنجاه و دو غرق شد .

الغلام: ابو عبدالله محمد بن متوکل بن معتصم است . سه سال و شش ماه و بیست و سه روز خلافت کرد . در شعبان - یا رمضان - دویست و پنجاه و پنج کشته شد .

المختطف: صفت معتمد بالله عباسی است که بعد از خلع مستعین منصوب به خلافت شد . از دوم رمضان - یا شعبان - دویست و پنجاه و پنج تا بیست و سه سال و شش روز خلافت کرد و به مرگ مفاجات در ماه رجب سال دویست و هفتاد و نه درگذشت .

الغلام: صفت معتضد بالله احمد بن موفق بن متوکل است که نه سال - یاده سال - و چند روز خلافت کرد و در بیست و دوم ربیع الآخر سال دویست و هشتاد و نه وفات یافت .

المترف: مکتفی بالله عباسی است . مدت خلافتش بیست و چهار سال و چهارده روز بود که سه مرتبه در این میانه عزل و نصب شد و در روز چهارشنبه سال سیصد و بیست او را کشتند .

الکدیر: مقتدر بالله عباسی است که شش سال و شش ماه و به قولی پنج سال و سه ماه خلافت کرد .

الأکدر: قاهر بالله است که بعد از یک سال و سه ماه و هشت روز خلافت او را خلع کردند و میل کشیدند و روز ششم جمادی الأولى سال سیصد و شصت و نه فوت شد .

الأکلب: الراضی بالله است پسر مقتدر . سال سیصد و پنجاه و هفت وفات کرد .

المشرف: متقی بالله است . شش سال و دو ماه و ده روز خلافت کرد . فوتش شانزدهم ربیع الاول .

الوشم - أو الوشیم -: به معنای بدی و دشمنی کننده . المکتفی بالله علی بن معتضد است . مدت خلافتش شش سال و شش ماه و به قولی پنج سال و سه ماه بعد از فوت برادرش مقتدر بوده .

«الصلم - أو الصلام -» یعنی: سخت و استوار . القاهر بالله محمد بن مقتدر است که بعد از معتضد به خلافت قیام نمود و بعد از یک سال و شش ماه و هشت روز او را خلع نموده و میل کشیدند و در روز چهارشنبه ششم جمادی الأولى سنه سیصد و شصت و نه وفات کرد .

العنون - أو العثون ، أو العینوق . عنون: پیش آینده و پیش گیرنده ، و عثون: مرد سطربر ریش . عینوق: بلند قد ، و او ابو العباس الراضی بالله محمد بن جعفر المقتدر است که بعد از خلع عم خود ، قاهر ، خلافت به او رسید تا روز فوتش - که شانزدهم ربیع الاول سال سیصد و بیست و نه [است] . مدت خلافتش شش سال و دو ماه و دو روز بوده .

الفتنة الحمراء: مراد فتنه خونین است.
القلادة الغبراء: غرق شدن به آزمندی و بیچارگی.

معنای حدیث

آگاه باشید! بدرستی که من کوچ کننده‌ام به همین نزدیکی‌ها و رونده‌ام به عالمی که از دیده‌های شما پنهان است. پس بترسید از فتنه‌های بنی‌امیه و مملکت کسری - یعنی: ایران. و بعضی از آن خطبه است که می‌فرماید: چقدر از وقعه‌ها و جنگ‌های بزرگی که واقع شونده است و بلاهای متراکم پی در پی که در دوره مملکت بنی‌عبّاس به هم تابیده می‌شود با ترس و باک و بناکرده شود برای ایشان شهری که آن را زوراء - یعنی: بغداد - گویند در میانه دجله و دُجیل. پس توصیف فرمود آن را، پس فرمود: متوالیاً خلافت کنند در آن پادشاهانی که از فرزندان شیصان‌اند - که شاید به معنای شخص متکبری باشد که از فرط تکبر یا غضب به گوشه چشم نگاه کند، یا به معنای شخص بدخو باشد، یا آن که صاشیطنت و تلبیس باشد - و مراد از آنها بنی‌عبّاس‌اند که بیست و چهار نفر ایشان به عدد سنی^۱ کد - که صد و هفتاد و پنج سال باشد - سلطنت کنند که اول آنها ابو‌العبّاس عبدالله سفّاح است و منصور دوانقی و هارون الرشید و مأمون الرشید و محمد امین و عبدالله مأمون و معتصم عبّاسی و الواثق بالله و متوکل عبّاسی و مستعین بالله و معتز بالله و معتمد بالله و معتضد بالله و مکتفی بالله و مقتدر بالله و المتقی بالله و القاهر بالله و الراضی بالله و المهتدی بالله و المطیع بالله و المستکفی بالله و الطائع لله باشد. پس بعد از اینهاست فتنه خونین و غرق شدن و به آزمندی و بیچارگی افتادن.

مؤلف ناچیز گوید: بعضی از اسامی سهواً بی ترتیب نوشته شده. مطالعه کننده با رجوع به تاریخ اصلاح کند. این اسامی اقتباس از حاشیه مناقب است که مصحح کتاب، شیخ محمود بن ملاًصالح بروجردی نوشته.

۱. سنی: همان سنین - به معنای سال‌ها - است که حرف نون بر اساس قواعد زبان عربی به خاطر اضافه شدن از آخر آن افتاده است.

۳۱ / حدیث دویست و پنجاه و سوم

مناقب ابن شهر آشوب: صفحه ۴۲۹، گفته است:

وقوله عليه السلام: «وإنّ منهم الغلام الأصفر الساقين» اسمه أحمد، وقوله: «ينادي المناد»: الجرحى على القتلى، ودفن الرجال، وغلبة الهند على السند، وغلبة القفص على السعير، وغلبة القبط على أطراف مصر، وغلبة أندلس على أطراف إفريقيّة، وغلبة الحبشة على اليمن، وغلبة الترك على خراسان، وغلبة الروم على الشام، وغلبة أهل أرمنيّة، وصرخ الصارخ بالعراق: هتك الحجاب وافتضت الأبكار (العذراء خ ل)، وظهر علم اللعين الدجال، ثمّ ذكر خروج القائم^۱.

شرح و لغات حدیث

فیروز آبادی گفته است:

قفصه: شهری است به طرف افريقية و موضعی است به دیار عرب، و قفص - به

ضمّ قاف -: کوهی است به کرمان و قریه ای است میان بغداد و عکبر^۲.

و علامه مجلسی در نهم بحار الانوار در شرح این حدیث گفته که:

سعیر: شاید اسم موضعی باشد که در لغت ذکر نشده است، یا این که تصحیف

سعد است که آن موضعی است نزدیک مدینه و کوهی است در حجاز و شهری است

که در آن زره می سازند.

و سعد - بالضم -: موضعی است نزدیک یمامه و نام کوهی است، و سغد - به غین

معجمه - موضعی است که در سمرقند معروف است.^۳

و محشّی مناقب گفته: چون که ظفر نیافتم به معنای سعیر - به یاء تحتانی - در لغت

به چیزی که مناسب مقام و ملایم با آن باشد با اتفاق نسخه ها بر این لفظ، یاء مثناة را

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۰۸، و نیز ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹، ذیل حدیث ۴۲.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۲.

به باء موخده تبدیل کردم که سعبر باشد و آن عبارت است از آب بسیار و مع ذلك خالی از تعسف بسیار نیست برای توجیه مراد و فهم آن.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست مراد از سعیر ساعیر باشد که گفته شده که: آن شهری بوده نزدیک بیت المقدس که در آن جا مدفن عیص بن اسحاق برادر حضرت یعقوب پیغمبر است، و گفته شده که: ناحیه ای است از کوه های شامات و یا قریه ای است که عیسی علیه السلام در آن ساکن بوده که آن را نصوریه - یا ناصره - می گفتند، و نام های دیگر و معانی دیگری هم بر آن گفته شده که با توجیه مراد در این جا سازش ندارد و حقیر در کتاب روائع السمات در شرح دعای سمات که تألیف حقیر و به خط خود نوشته ام و کلیشه و طبع شده دو احتمال اول [زا] که شرح دادم اصح احتمالات دیگر دانسته و مناسبت با موضوع حدیث هم دارد، والله العالم.

القبط: مصری های قدیم را قبط گویند که لغت قومیت خود را حفظ کردند به اختلاف لهجه و آنها به این اسم نامیده شدند برای امتیاز آنها از بیگانگانی که در آن جا ساکن شدند و آن جا را وطن خود گرفتند و لغت یونانی را در آن جا استعمال کردند و آنها عبارت اند از مسیحیین ابناء کنیسه مصریه قومیه، و به این نام نامیده شدند برای امتیاز آنها از اساقفه بریتانیا و آنها یونانی هایی بودند که در مصر ساکن شدند در قسمت شمال آن.

اندلس: امروز عبارت است از اسپانیای جنوبی که دارای چند دولت کوچک است.

إفريقية: اسمی است که عرب اطلاق بر بلاد بربر کرده قسمت شرقی آن را و اما قسمت غربی آن را مغرب گویند و اتصال داده اند به مغرب دور.

حبشة: از قسمت افریقیه شرقی است که حد شمالی آن منتهی به سودان می شود.

یمن: از دولت های جزیره عربیه است میان دریای سرخ و مملکت عربیه و عدن

که بعضی از جزیره های دریای سرخ ملحق به آن است.

ترک: ترجمه آن در صفحه سیصد و هفتاد و شش و سیصد و هفتاد و هفت از پیش

گذشت. به آن جا مراجعه شود.

خراسان: از مناطق ایران شمالی و از بلاد آسیا به شمار می‌رود و حد آن شمالاً و شرقاً نهر اموداریا و حد جنوبی آن کوه‌های هندوکوش و حد غربی آن منطقه‌های فارس که بعضی از قسمت‌های آن امتداد دارد به بلاد سعد و ماوراءالنهر و حد جنوبی آن به سجستان می‌رسد.

روم: اسمی است که عرب آن را اطلاق بر بریتانیا می‌کند و امروز اطلاق بر مسیحی‌های شرقی ملکی از کاتلیک و ارتودکس می‌شود.

شام: در سابق عبارت بوده از عموم سوریا که به هفت لشکر قسمت می‌شد: فلسطین و حمص و اردن و دمشق و قنسرین و عواصم و ثغور، و در قرون اخیر به چند مملکت تقسیم شده.

ارمنیه: امروز اطلاق بر دو منطقه می‌شود: ترکیه و روسیه، و آن بر دو قسم است: ارمنیه کبرا و ارمنیه صغرا.

معنای حدیث

و بدرستی که از ایشان است غلامی که دو ساق پای او زرد است و نام او احمد است. و فرموده آن حضرت است که: ندا می‌کند نداکننده‌ای که: مجروحین در بالای کشتگان راه روند - یا زنده دفن کرده شوند با مردگان - و اهل هند بر اهل سند غالب شوند و اهل بعضی از نواحی افریقیه بر سعیر - یا ساعیر که بلده‌ای است در نزدیک بیت‌المقدس یا بعضی از نواحی کوهستانی شامات - غالب شوند و قبطنی‌ها بر مصری‌ها غلبه کنند و اندلس بر اطراف افریقیه غالب شوند و حبشه بر یمن غلبه کنند و ترک بر خراسان غالب شود و روم بر شام غالب شود و اهل ارمنیه غالب شوند.

(در این حدیث طرف ارمنیه که مغلوب شوند تصریح نشده، ولی از بعضی احادیث دیگر مستفاد می‌شود که آنها بر آذربایجان غلبه کنند).

و فریاد زنده فریاد زنده‌ای در عراق که: پرده حجاب پاره شد و بکارت دختران برداشته شد و پرچم دجال لعنت شده آشکار شود. پس ذکر فرمود بیرون آمدن قائم علیه السلام را.

۳۲ / حدیث دویست و پنجاه و چهارم

مناقب ابن شهر آشوب، صفحه ۴۳۰، در همان جزء گفته است: از گفته های آن حضرت است در خطبه ملاحم:

وَيَتَّخِذُ الْعَجْمَ عَجْمَ التُّرْكِ أَوْلِيَاءَ وَوُزَرَآءَ.

وقوله ﷺ: وَيَبْطُلُ حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَيُقَالُ: رَأَى فُلَانٌ وَزَعَمَ فُلَانٌ - يَعْنِي: أَبَا حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيَّ وَغَيْرَهُمَا، وَيَتَّخِذُ الْآرَاءَ وَالْقِيَاسَ، وَيُنْبِذُ الْآثَارَ وَالْقُرْآنَ وَرَاءَ الظُّهُورِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تُشْرَبُ الخُمُورُ وَتُسَمَّى بِغَيْرِ اسْمِهَا، وَيُضْرَبُ عَلَيْهَا بِالْعَرِطَةِ وَالْكُوبَةِ وَالْقَيْنَاتِ (وَالْقَيْنَاتُ غُل) وَالْمَعَازِفِ، وَتَتَّخِذُ آنِيَةَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

وقوله ﷺ: يَشِيدُونَ القُصُورَ وَالدُّوْرَ، وَيَلْبَسُ الدِّيْبَاجَ وَالحَرِيرَ، وَيَسْفِرُ العُلَمَانَ فَيَشْفَوْنَهُمْ (فَيَشْفَوْنَهُمْ) وَيَقْرَطُقُونَهُمْ وَيَمْنَطُقُونَهُمْ^۱.

شرح و لغات حدیث

عجم: مقابل عرب است.

و عجم الترك: دور نیست مراد جمهور اتحاد شوروی سوفیاتی باشد.

و اولیاء: جمع والی است.

و وزراء: جمع وزیر است.

و رأی فلان: مراد گرفتن رأی ها و رأی دادن مردم است در آخرالزمان، و تأویل صاحب مناقب به ابی حنیفه و شافعی و غیر این نسبت به زمان او مستحسن بوده، ولی حقیقت مصداق آن در این زمان به منصفه ظهور رسیده به قرینه جملات بعد و علائمی که من حیث المجموع مصداقش در این زمان بروز و ظهور کامل دارد - چنان که بر متتبع پوشیده نیست -، و انداختن آثار و اخبار محمد و آل محمد و احکام قرآن در پشت سر و عمل کردن به قوانین مبتدعه و گرفتن رأی های عمومی و معطل ماندن

۱. مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۲، ص ۱۰۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۱، ذیل شماره ۴۴.

حدود الهیة در این عصر در سرتاسر ممالک اسلامیة مشهود و واضح و آشکار است .
 عَرَطَبَة : رود و طنبور و چنگ و طبل کوچک و بزرگ و طبل حبشی را گویند .
 کُوبَة : نرد و شطرنج و صَنج و طبل کوچک باریک میان و بربط و چنگ است .
 قینات یا قنینات : اول زن های مشاطه و سرودخوان و زن های مغنیه را گویند و دوم
 قَین بر وزن سَکین به معنای طنبور و بازی ای است که رومیان به آن قمار کنند و آن
 عاص بازی و پاسور بازی و مانند آن است .
 معازف : از آلت های لهو است - مانند نی و صُرنا و شیپور و چغانه و تار و کمانچه و
 ویالون و مانند اینها .

و یسفر الغلمان : « سفار » معانی عدیده دارد . از جمله معانی آن که مناسبت با این
 مقام دارد یکی سربرهنه کردن ، دوم مورا از بیخ برکندن - چنان که در منتهی الارب گفته
 و در المنجد است : أسفر : کشف عن وجهه ، الصبح : أضاء ، الوجه : حُسن و أشرق ، مقدّم
 رأسه : انحسر عنه الشعر ، وانسفر شعره عن رأسه : انحسر . السفيرة : قلادة لها عری من
 ذهب أو فضة ،^۲ و در مجمع البحرین است در قول خدا که می فرماید : ﴿ وجوه یومئذ
 مُسْفِرَةٌ ﴾^۳ آی : مضيئة ،^۴ و در قاموس است : السفيرة : قلادة بعری من ذهب وفضة .^۵
 شَفَّ - به فتح و به کسر - : جامه های تنگ . جمع آن شفوف است . شَفَّ الثوب شَفًّا
 و شفوفاً و شفیفاً : تنگ گردید جامه چنان که آشکار شد آنچه در زیر وی است ، و در
 مجمع البحرین است : الشفیف : الرقیق ، یستشف ما وراءه ، و « شَفَّ علیه ثوبه یشَفَّ شفوفاً
 وشفیفاً » آی : رِقَّ حتّی یری ما خلفه .^۶
 القرطق : الکُرْتَة .

۱. منتهی الارب ، ج ۱ - ۲ ، ص ۵۶۲ .

۲. المنجد ، بخش لغات ، ص ۳۳۷ .

۳. سوره عبس ، آیه ۳۸ .

۴. مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۲۷۹ .

۵. القاموس المحيط ، ج ۲ ، ص ۴۹ .

۶. مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۵۲۴ .

نطاق و منطقه: کمربندی است که مسیحیان بر کمر بندند.

معنای حدیث

و می‌گیرند عجم‌های غیر ترک عجم‌های ترک را متصرفین در کارهای عامه - یعنی: به سمت حکومت بر مردم - و وزیرهای خود.

و فرموده آن حضرت است: و باطل و ناچیز - یا باطل کرده - می‌شود حدهای آنچه که فرو فرستاده است خدا در کتاب خود بر پیغمبر خود محمد ﷺ و گفته شود که: رأی داد فلان - یعنی: عمل به رأی شود و رأی‌ها از مردم گرفته شود - و قیاس به روش‌های دیگران شود و پس سر و دور انداخته شود اخبار و احادیث و قرآن - یعنی: به آنها عمل نشود. پس در آن زمان شراب‌های مست‌کننده آشامیده شود و به نام‌های غیر آن نامیده شود (از قبیل عرق و آب جو و کنیاک و ایکسی و غیر آن)، و آشامیده شود با ساز و نوازهای گوناگون - مانند رود و طنبور و چنگ و نای و طبل‌های کوچک و بزرگ و تار و کمانچه و صرنا و سنتور و شیپور و خوانندگی زن‌های خواننده سرودها و نوازنده و رقاصه و ویالون و انواع سازها - و به استعمال گرفته شود ظرف‌های طلا و نقره.

و فرموده آن حضرت است: محکم بسازند قصرها و خانه‌ها را و مردان لباس حریر و ابریشمی پوشند و جوانان سربرهنه راه روند و موهای جلو سر را ظاهر کنند و صورت‌ها را صاف و صیقلی کنند و موها را از بیخ برکنند و قلاده‌ها (کروات) که تکمه آنها طلا یا نقره باشد بر گردن بندند و آنها جامه‌های تنگ بپوشند - یا جامه‌های تنگ بر آنها پوشانند - و کمر بند بر روی آن بندند - یا آنها را امر و الزام به بستن کمر بند کنند - و جامه‌های نازک پوشند که زیر آن نمایان باشد، و قُرطَق - یعنی: کُرته که جامه‌های کوتاه نیم تن باشد که به زبان متعارف این زمان آن را کُت گویند - بپوشند - یا بر آنها پوشانند.

تمام این معانی را حضرت در طی جمله کوتاه «و یسفر الغلمان فیشقونهم و یقرطونهم و یمنطقونهم» بیان فرموده در کمال فصاحت که همه معانی که در حق جوانان ذکر شد از این جمله بیرون می‌آید و این از معجزات کلامی آن حضرت است - صلوات الله علیه.

۳۳ / حديث دويست و پنجاه و پنجم

مناقب ابن شهر آشوب، جزء سوم، صفحه ۴۳۰:

وقوله عليه السلام: فياخذ الروم ما أخذ منها وتزداد - يعني: الساحل ونحوها -، وتأخذ الترك ما أخذ منها - يعني: كاشغر وماوراء النهر -، وياخذ القفص ما أخذ منها - يعني: تفليس ونحوها -، وياخذ القلقل ما أخذ منها.

(ثم يورد فيها من العجائب ويسمي مدينة ويبلغز ببعض ويصرح ببعض حتى يقول:)
الويل لأهل البصرة. إذا كان كذا وكذا. الويل لأهل الجبال إذا كان كذا وكذا، والويل لأهل الدينور، والويل لأهل إصفهان من جالوت عبد الله الحجام، والويل لأهل العراق، والويل لأهل الشام، والويل لأهل مصر، والويل لأهل فلانة.

(ثم يقول: من فراعنة الجبال فلان وفلان. فإذا ألغز قال: في اسمه حرف كذا، حتى ذكر العساكر التي تُقتل بين حلوان والدينور والعساكر التي تُقتل بين أبهر وزنجان، ويذكر الثائر من الديلم وطبرستان.^۱

الروم: در المنجد گفته: روم اسمی است که اطلاق می شود در نزد عرب بر نیطین - یعنی: بریتانیا -، و نیز اسمی است که امروز اطلاق می شود بر مسیحیین شرقیین ملکیین از کاتولیک و ارتوڈکس.

و روما - یارومیة -: عاصمة ایتالیا و در سال ۱۸۷۰ میلادی ایتالیایی ها روم را غصب کردند و آن را عاصمة دولت خود قرار دادند و دانشمندان بزرگ با آنها احتجاج کردند، پس ایشان را گرفته، حبس کردند در قصر رسولی.^۲ پس شاید مراد از کلام امام عليه السلام که فرموده: «تأخذ الروم ما أخذ منها» اشاره به همین باشد.

و مراد از فرموده حضرت «تأخذ الترك ما أخذ منها» بنا بر آنچه صاحب مناقب بر آن رفته کاشغر و ماوراء النهر است و کاشغر شهری است در ترکستان چینی ها که

۱. مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰۹، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۱، ح ۴۵.

۲. المنجد، بخش اعلام، ص ۳۱۳-۳۱۴.

ساکنین آن حوالی هفتاد هزار نفرند که آنها را در کتب چینی های قدیم سولو می گویند که در قرن دهم میلادی اسلام در آنها راه یافته و ماوراء النهر قسمت شمال ایران است. و فرموده آن حضرت علیه السلام: «و یأخذ القفص ما أخذ منها»، صاحب مناقب گفته که: آن تفلیس است و نحو آن.

قفص قسمتی از ترک های آفریقایی هستند که در اثر خشونت و غلیظ القلب بودن آنها را قفص گفته اند و آنها مسلمانانی هستند که ترک های گرجی حق ایشان را غصب کردند. مانند تفلیس و غیر آن. و تفلیس اکنون عاصمه گرجیه از اتراک است که آنها را جمهوری شوروی سوفیاتی گویند.

و فرموده حضرت علیه السلام: «و یأخذ القلقل ما أخذ منها» القلقل والقلائل - بالضم -: المعوان السریع التقلقل، و این از باب ذکر سبب است که از آن اراده مسبب شده - نظیر ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾^۱. گفته می شود: تقلقل، إذا تحرك و أسرع فی البلاد، و ممکن است مراد از قلقل شرقی های دور باشند که چینی ها حق آنها را غصب کردند و در آخر زمان آنها مطالبه حق خود را تا چند مرتبه از اهل چین می کنند و به ایشان نمی دهند. پس قیام می کنند بر ضرر چینی ها و با آنها جنگ می کنند تا این که آنها حاضر می شوند که حق ایشان را بدهند و ایشان دیگر قبول نمی کنند و با ایشان می جنگند تا آن که مملکت آنها را متصرف می شوند و تا خراسان پیشروی می کنند و مملکت را تسلیم صاحب امر علیه السلام می نمایند. چنان که از بعضی از اخبار نبویه که قبلا گذشت استفاده می شود و بعضی از احادیث حضرت صادق علیه السلام إن شاء الله در محل خود ذکر کرده خواهد شد.

معنای حدیث

پس می گیرد روم آنچه را که از آن گرفته شده است و زیاده تر از آن را - یعنی: از ساحل دریا و نحو آن -: و می گیرد ترک آنچه را که از او گرفته شده - یعنی: کاشغر و ماوراء النهر را -، و می گیرد ترک آفریقایی آنچه را که از او گرفته شده - یعنی: از

۱. سوره یوسف، آیه ۸۲.

تفلیس و مانند آن -، و می‌گیرند شرقی‌های دور آنچه را که چینی‌ها از ایشان گرفته‌اند. پس وارد می‌فرماید در آن خطبه عجایبی را و نام می‌برد شهری را و بعضی را به لغز و معما و بعضی را تصریحاً می‌فرماید تا آن که می‌فرماید: وای بر بصره از چنین و چنان هرگاه واقع شود! و وای بر اهل کوهستان‌ها هرگاه چنین و چنان واقع شود! و وای بر اهل دینور! (اشاره است به جنگی که بین نهاوند و دینور واقع می‌شود و آن جنگی است بسیار شدید) و وای بر اهل اصفهان از عبدالله جالوت حجام! و وای بر اهل عراق، و وای بر اهل شام، و وای بر اهل مصر، و وای بر اهل فلان! پس می‌فرماید: از فرعون‌های کوهستان‌ها فلان و فلان.

و هرگاه حضرت لغز^۱ می‌آورد، می‌فرماید که: در نام او فلان حرف است همچنین، تا آن که یاد می‌فرماید لشکرهایی را که کشته می‌شوند بین ابهر و زنجان و یاد می‌فرماید خونخواهی را از دیلم و طبرستان - که مراد سید حسنی باشد -، و طبرستان از بلاد مازندران است، و دیلم در قسمت کوهستان‌های شمالی قزوین است.

۳۴ / حدیث دویست و پنجاه و ششم

مناقب ابن شهر آشوب در همان جزء، صفحه ۴۳۱ گفته: و از این خطبه است: سیخرب العراق بین رجلین یكثر بینهما الجریح والقتیل - یعنی: طریک والدؤیلیم. لکاتی أشاهد به دماء ذوات الفروج بدماء أصحاب السروج. ویل لأهل الزوراء من بنی قنطوره؛^۲

معنای حدیث

زود باشد که خراب شود عراق میان دو مردی که زیاد شود در میان ایشان مجروح و کشته - یعنی: طریک و دویلم. هرآینه گویا می‌بینم به عراق خون‌های زن‌ها را با خون‌های صاحبان زین‌ها. وای بر اهل بغداد از بنی قنطوره - یعنی: ترک‌ها

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

۲. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۴۵.

یا سیاه‌های آفریقایی، و اول اولی است.

طریک در نسخه چنین نوشته بود و معنایی در کتب لغت و بلدان برای آن نیافتیم، و دوایم تصغیر دیلم است و در کتاب معجم البلدان گفته که: دیلم گروهی هستند که به نام زمینشان خوانده شده‌اند و اسمی از برای پدرشان نیست و منجمین گفته‌اند: دیلم در اقلیم چهارم واقع است. طول آن پنجاه و هفت درجه و عرض آن سی و شش درجه است و بیست دقیقه.^۱ شرح دیلم و مکائیت و جغرافیای آن بعد از این مفصلاً ذکر خواهد شد.

۳۵ / حدیث دویست و پنجاه و هفتم

مناقب ابن شهر آشوب، جزء سوم، صفحه ۴۳۱ گفته: و از همان خطبه است که فرموده: لکاتی آری منبت^۲ الشیخ علی ظاهر أهل الحصّة (الحصّة خ) قد وقعت به وقعتان، یخسر فیها الفریقان - یعنی: وقعة الموصل - حتی سَمی باب الأذان. وویل للصین من ملبسة الأشرک، وویل للعرب من مخالطة الأترک، وویل لأمة محمد إذا لم تحمل أهلها البلدان، وعبّر بنو قنظورة نهر سیحان^۳، وشرّبوا ماء دجلة، وهموا بقصد البصرة والأبلة. وایم الله، لتغرقنّ بلدتکم حتی کاتی أنظر إلى جامعها کجوجو سفینة أو نعامه جائمة.^۴

لغات حدیث

مَنبَت الشیخ: زمینی است میان تکریت و موصل که در آن رویده می‌شود درمنه ترکی - و بنا بر بعض اخبار دیگر: و قیصوم که علف بومادران و یا برنجاسف باشد -، و آن بیابانی است میان موصل و فرات در مقابل اهل قلعه، نزدیک موصل. «صین» یعنی: چین.

أشراک: اشتراکی‌ها - یعنی: کمونیست‌ها.

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۴ با اندکی اختلاف.

۲. در مصدر: (منیة).

۳. در مصدر: (جیحان).

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۴۵.

اتراک: ترک‌ها هستند.

بنی قنظوره: معنای آن از پیش گذشت.

سیحان: غیر از نهر سیحون است و آن نهری است در بصره که آن را سیحان می‌گویند - چنان که در معجم البلدان متعرض است.^۱

« جؤ جؤ سفینه » یعنی: سینه کشتی.

« نعامة جائمة » یعنی: شتر مرغی که روی دو پای خود نشسته باشد.

معنای حدیث

هرآینه گویا می‌بینم بیابانی را که محل رویدن نبات درمنه ترکی است در مقابل اهل قلعه‌ای که میان موصل و فرات است که دو جنگ در آن واقع شود که هر دو طرف جنگ زیان کنند (صاحب مناقب گوید: یعنی: جنگ موصل) تا این که باب الاذان نامیده شود، و وای بر اهل چین از غلبه کمونیست‌ها بر ایشان! و وای بر عرب از مخلوط شدن ترک‌ها به ایشان! و وای بر امت محمد ﷺ! زمانی که حمل نکند اهل آن را شهرها و عبور کند بنی قنظوره از نهر سیحان - که در بصره است - و بیاشامند از آب دجله و همت گمارند به قصد گرفتن بصره و ابله - که مرکز گمرک و ادارات دولتی بصره است -، و قسم به خدا که هرآینه غرق شود این شهر شما - یعنی: بصره - که گویا می‌بینم مسجد جامع آن را مانند سینه کشتی یا شتر مرغی که بر روی دو پای خود نشسته باشد، بر روی آب نمایان باشد.

۳۶ / حدیث دویست و پنجاه و هشتم

مناقب ابن شهر آشوب در همان جزء و همان صفحه روایت کرده است از آن حضرت ﷺ از قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا ﴾.^۲ پس فرمود

۱. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۳ با اندکی اختلاف.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۸.

آن حضرت ﷺ در خبری طولانی که انتخاب کردیم از آن این قسمت را که فرمود:
تخریب سمرقند و جاح و خوارزم و اصفهان و الکوفه من الترك، و همدان و الری من
الدیلم، و الطبریة و المدینة و فارس بالقحط و الجوع، و مکة من الحبشة، و البصرة و البلخ من
الغرق، و السند من الهند، و الهند من تبت، و تبت من الصين، و بدشجان و صاغان و کرمان
و بعض الشام بسنابک الخیل و القتل، و الیمن من الجراد و السلطان، و سجستان و بعض الشام
بالزنج، و شومان (شامان خ ل) بالطاعون، و مرو بالرمل، و هرات بالحيات، و نيسابور من
قبيل انقطاع النيل، و آذربایجان بسنابک الخیل و الصواعق، و بخارا بالغرق و الجوع و اللحم
(الخلم خ ل)، و بغداد يصير عاليها سافلها؛^۱

شرح و لغات حدیث

سمرقند: شهری است معروف واقع در ماوراء النهر. گفته شده است که: از بناهای
ذوالقرنین است در اقلیم چهارم. طول آن هشتاد و نه درجه و نصف. عرض آن سی و
شش درجه و نصف است.

جاح: بر نخوردم به نسخه‌ای که محلی به این نام باشد الا این که در منتهی و قاموس و
معجم البلدان گفته‌اند: خاخ - هر دو خاء معجمه -: موضعی است میان مکّه و مدینه که
آن را روضه خاخ گویند نزدیک حمراء الاسد^۲ - چنان که در معجم گفته و نیز گفته: چند
موضع است که آن را خاخ گویند^۳. ممکن است که خاخ تصحیف به جاح شده باشد و
ممکن [است] مراد جاجن باشد که آن قریه‌ای است از قرای بخارا.

خوارزم: در معجم گفته: نام محالی است از اقلیم ششم که از جمله قرای آن است
جرجانیّه و آن منطقه‌ای است هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و بین بخارا و خوارزم. از
روی آب پنجاه فرسخ فاصله است.^۴

۱. مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۵، ح ۴۶.

۲. قاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۵۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵؛ منتهی الایزب، ج ۱-۲، ص ۲۴۶.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵.

۴. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۷.

ديلم و طبریه: مراد مازندران و اهل کوهستان شمالی قزوین است.
 بدخشان: تصحیف بدخشان است.
 صغانی و صاغانی: بلادی است در ماوراء النهر که آن را جافان و جفان و ژاپن
 گویند که از شهرهای هیاطله است.
 شومان: از بلاد ژاپن و ماوراء النهر جیحون است و آن از سرحدات اسلامیّه است و
 اهل آن صاحب قوت اند.
 سجستان: مراد سیستان است از مناطق خراسان.
 حُلم: کنه‌های بزرگ که بر شتر می افتد.

معنای حدیث

خراب می شود سمرقند و خاخ و خوارزم و اصفهان و کوفه از ترک و همدان و ری از
 دیلم - یعنی: کوهستان‌های مازندران و طبرستان - و مدینه و فارس به قحطی و گرسنگی و
 مکّه از زنگار و حبشه و بصره و بلخ از غرق شدن و سند و هند از تبّ و تبّ از چین و
 بدخشان و ژاپونی و کرمان و بعضی از شامات به سُم‌های اسبان و قتل و خونریزی و یمن از
 ملخ و پادشاه و سیستان و بعضی از شامات از زنگیان و شومان به طاعون و مرو به رمل و
 هرات به مارها و نیشابور از قِبَل بریده شدن نیل و آذربایجان به سُم‌های اسبان و صاعقه‌های
 خدایی یا خلقی و بخارا به غرق شدن و گرسنگی و کنه‌های شتری و بغداد به زیر و رو شدن.

۳۷ / حدیث دویست و پنجاه و نهم

غیبت طوسی، طبع تبریز سال ۱۳۲۴ قمری، صفحه ۲۸۳:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: بين يدي القائم موت أحمر، وموت أبيض، وجراد في حينه،
 وجراد في غير حينه [أحمر] كألوان الدم. فأما الموت الأحمر فالسيف، وأما الموت
 الأبيض فالطاعون؛^۱

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰، و نیز ر. ک: غیبت نعمانی، ص ۲۸۶، ح ۶۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ۲ ←

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: در مقابل دو دست قائم - یعنی: پیش از ظهور او - مرگ سرخ است و مرگ سفید و آمدن ملخ در وقت آن و آمدن ملخ در غیر وقت آن به رنگ های خون. پس اما مرگ سرخ شمشیر است - یعنی: قتل و خونریزی - و مرگ سفید مرض طاعون است.

۳۸ / حدیث دویست و شصتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا اختلف رمحان بالشام فهو آية من آيات الله تعالى. قيل: ثم مه؟ قال: ثم رجفة تكون بالشام، يهلك فيها مائة ألف. يجعلها الله رحمة للمؤمنين وعذاباً على الكافرين. فإذا كان ذلك، فانظروا إلى أصحاب البراذين الشهب والرايات الصفرة، تُقبل من المغرب حتى تحل بالشام. فإذا كان ذلك، فانظروا خسفاً بقريّة من قري الشام يقال لها خرشاً (خرشناخ). فإذا كان ذلك، فانظروا ابن آكلة الأكباد بوادي اليباس؛^۱

معنای حدیث

وقتی که ردّ و بدل شد دو دسته اسلحه از دو طرف در شام، پس آن نشانه ای است از نشانه های خدای تعالی. گفته شد: پس از آن چیست؟ فرمود: پس از آن زمین لرزه ای می شود در شام که هلاک شود در آن صد هزار نفر که قرار می دهد خدا آن را رحمت برای مؤمنان و عذاب بر کافران. پس چون چنین شد، منتظر باشید و بنگرید به سوی اسب های اشهب و پرچم های زرد که از سمت مغرب آید تا وارد شام شود. پس چون

← ص ۳۷۲: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۱: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۲، ح ۵۸: الدرّ النظیم، ص ۷۵۸: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۸: الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۱۱۳۱: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۹.

۱. در مصدر: (حرستا).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۱، ح ۴۷۶، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۱۷، ح ۱۶: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۱، ذیل حدیث ۵۸: الدرّ النظیم، ص ۷۵۸: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۶، ح ۷۳ و ص ۲۵۳، ح ۱۴۴.

چنین شد، منتظر باشید فرو رفتن دهی را از دهات شام که آن را خَرَشَا - یا خَرَشْنَا - گویند. پس چون چنین شد، منتظر باشید پسر خورنده جگرها - یعنی: سفیانی - را که از وادی یابس قیام کند.

(لقب « ابن آكلة الأكباد » برای این است که جدّه علیای او هند جگرخوار جگر حمزه سیدالشهداء علیه السلام را در روز اُحُد در دهان خود گذارد و خایید).

۳۹ / حدیث دویست و شصت و یکم

إلزام الناصب، صفحة ۲۰۹، تألیف حاج شیخ علی یزدی حائری، نقل کرده از کتاب در المنتظم^۱ (المنتظم خل) في السر الأعظم، تألیف محمد بن طلحة شافعی از اکابر علمای سنت و جماعت خطبه درازی را از امیرالمؤمنین علیه السلام که بالای منبر مسجد کوفه انشا فرمود و تمام آن خطبه را صاحب الزام در آن کتاب از او نقل کرده. نگارنده آنچه را از آن که در این کتاب اقتضای ذکر آن است نقل می‌کنم. از آن خطبه است که فرموده:

سیحیط بالزوراء عالج من بني قنظوراء بأشرار، وأبي أشرار! وكفار، وأبي كفار! قد سلبت الرحمة من قلوبهم وكلفهم الأمل إلى مطلوبهم، فيقتلون الأئمة^۲، ويشرفون^۳ الأكمة، ويذبحون الأبناء، ويستحيون^۴ النساء، ويظلمون شذاذ بني هاشم^۵ ليسوقوا معهم سوق الغنائم، وتستضعف فنتتهم الإسلام، وتحرق نارهم الشام، فواهاً لحلب من حصارهم! وواهاً لخرابها بعد ديارهم! وستروى الظماء من دمائهم أياماً، وتساق سباياهم فلن يجدوا لهنّ عصاماً، وسيهدون حصون الشامات، ويظفون ببلادها الآفات، فلم يبق إلا دمشق ونواحيها، وتراق الدماء بمشارفها وأعاليتها، ثم يدخلونها وبعلبك بالأمان، وتحلّ البلياء

۱. در مصدر: (دار المنتظم).

۲. در مصدر: (الأئمة).

۳. در مصدر: (ويشرفون).

۴. در مصدر: (ويستحلون).

۵. در مصدر: (بني شذاذ وبني هاشم).

۶. در مصدر: (البدايات).

بنواحي لبنان. فكم من قتيل بالقفر، وأسير بجانب النهر، فهناك تسمع الأحوال، وتصحب الأحوال. فإذا لاتطول لهم المدّة حتى يخلق من أمرهم الجدة.

فإذا هزمهم الحين^١ الأوجر، وثب عليهم العدو^٢ الأقطر، وهو رابع العلوج المنفّر عليه كتابة المظفر، تحسّ بالهمة الطمع، ويُعلقه الهلع^٣، فيسوقهم سوق الهجان، وينكص شياطينهم بأرض كنعان، ويقتل جيوشهم العصف^٤، ويحلّ بجمعهم التلف، فيجتمعوا عقيب الشتات من فلك النجاة إلى الفرات، فيسيرون الواقعة الثانية إذ لا مناص، وهي الفاصلة المهولة قبل الغاص^٥، فيغويهم على الإسلام الكثرة، فهناك يحلّ لهم الكسرة، فيقصدون الجزيرة والخصباء، ويخربون بعد فتكهم الجدياء.

ثمّ يظهر الجريّ الهالك من البصرة بشرذمة عرب من بني عمرة، يقدمهم إلى الشام وهو مدهش، فيبايعه على الخديعة الأرغش^٦، وسيصحبه في المسير إلى غوطته، فما أسرع ما يسلمه بعد ورطته! ثمّ يأمر الجريّ^٧ أنّه يروم إلى العراق مراماً ليبدّل غليله^٨ بها أواماً، فيُدركه الهلاك بالأنبار^٩ دون مرامه، ويحلّ بأهله التلف دون مقامه^{١٠}، وستنظر العيون إلى الغلام الأسمر للعب حين يجنح به جنوح الارتياب، يلقب بالحكم. سيجيء بالعلم بعد ألفة العرب، وحيث الطلب، فكأني أنظر إلى الأرغش^{١١} وقد هلك، وولده الحدث الأبرص وقد ملك، فلا تطول مدّته أكثر من ساعة، فما هذه الشناعة؟ ويقتل المدرّب الجميل الأحمر

١. در مصدر: (الجنين).

٢. در مصدر: (التعدّد).

٣. در مصدر: (المبلغ).

٤. در مصدر: (ويقتل عبوسهم الفقف).

٥. در مصدر: (قبل العاص).

٦. در مصدر: (الأرغش).

٧. در مصدر: (المجري).

٨. در مصدر: (ليل من علته).

٩. در مصدر: (بلا سار).

١٠. در مصدر: (دون سقامه).

١١. در مصدر: (الأرغش).

بعد أن يسجن الأسمر عند وصول رسل المغاربة إليه، ومثواهم^١ بين يديه .
ثم يخرج الهمام، فيصلي بالناس إمام، ثم يقتل بعد برهة من الزمان بين الخدام
والخلان، فعندها يخرج من المغرب أناس على شهب الخيول بالمزامير والأعلام والطبول،
فيملكون البلاد ويقتلون العباد.

ثم يخرج من السجن غلام يفني عددهم ويأسر جددهم^٢، ويهزمهم إلى البيت المقدس،
ويرجع منصوراً مؤيداً^٣ محبوراً، فيوافي مصر وقد نقص نيلها، وقل نيلها، ويبست
أشجارها، وهدمت ثمارها، ويظهر عند ذلك صاحب الراية المحمدية و الدولة الأحمدية،
القائم بالسيف الجال^٤، الصادق في المقال. يمهد الأرض ويحيي السنة^٥.

شرح لغات حديث

عِلج - به كسر عين و سکون لام و جيم -: مرد درشتخو از کفار عجم را گویند، و
بعضی مطلق کفار را گویند، و جمع آن عُلُوج و أَعلاج است - مانند حُمول و احمال -،
و در حدیث از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده که فرمود: الناس ثلاثة: عربيّ وموَلی
وعِلج، فنحن العرب، وشيعتنا الموالي، ومن لم يكن على مثل ما نحن عليه فهو عِلج^٦
- أي: كافر -؛ یعنی: مردم سه دسته اند: عربی و دوستدار و کافر. پس ما عربیم و
شیعیان ما موالی و کسی که نباشد مثل آنچه ما بر آنیم، پس او عِلج - یعنی: کافر - است.
زوراء: در این جا مراد بغداد است.

أُبَلّة: در این زمان مرکز عشور و گمرک و حکام - یعنی: بصره فعلی - است.

أَكْمَة: جمع أكم - بر وزن قَصَبَة و قَصَب -: به معنای نیزارهاست.

١. در مصدر: (ومثولهم).

٢. در مصدر: (حددهم).

٣. در مصدر: (مریداً).

٤. در مصدر: (بالسيف الحال).

٥. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٠٧-٢٠٨.

٦. کافی، ج ٨، ص ٢٢٦-٢٢٧، ح ٢٨٧؛ وافی، ج ٥، ص ٨٢٩-٨٣٠، ح ٣١٠٣ در هر دو از امام هفتم عليه السلام.

شَدَّاذ - بر وزن رُمان - : عدد کمی از مردم و مردمان بیگانه‌ای که از آن قبیله نباشند و یا خانه ایشان در آن قبیله نباشد .

عِصَام : چنگ آویزی که به آن چنگ زنند .
مشارف : بلندی‌ها .

أَعَالِي : جاهایی که بلندتر است .

الْحِجْدَةُ : به معنای غنا و منفعت .

الْحَيْن : هلاک شدن .

الأوجر : ترسناک‌تر .

وَثَبٌ : جستن می‌کند .

الأقطر : آماده‌تر .

المنفرٌ : کوچ داده شده .

يُغْلِقُهُ : به اضطراب می‌اندازد او را .

هَلَعٌ : ناشکیبایی و ترس و حرص .

الهبجان : زشتی و پلیدی و خبیثی .

يَنْكُصُ : برمی‌گردند .

أرض كنعان : از اراضی شام است .

العصف : باد سخت شدید .

المهولة : وحشتناک و بیمناک .

الغوص : فرو رفتن در آب .

الخصباء : زمین پر آب و سبزه و غله و نعمت و حاصل خیز .

الجدباء : زمین بی آب و علف و نعمت .

الجريء : دلاور و بی‌باک .

الأرغش : فتنه‌انگیز .

أوام - كغراب - : تشنگی - یا گرمی .

أنبار: شهری است از شهرهای عراق.

الأسمر: گندم گون.

لعاب: بازیگر، و در نسخه دیگر: دعاب - یعنی: مزاح.

يجنح به جنوح الارتياب: پیشروی و میل می کند پیش رفتن و میل کردن باشک و ریب.

المُدْرَب - بر وزن معظم -: آزمایش دیده و شدت رسیده و سختی کشیده.

معنای حدیث

زود باشد که احاطه کند به بغداد مرد در شتخویی از کفار عجم - یا مطلق کفار - که از ترک‌ها یا زنگیان باشد از پسران قنطوراء با جمعیت شریران، چه شریرانی! و کفار، چه کفاری! که رحم از دل‌های ایشان برداشته شده و به کلفت و مشقت انداخته است ایشان را آرزو داشتن به آنچه مطلوب ایشان است. پس می‌کشند اهل اُبله مصر را و استیلا می‌یابند بر نیزارهای آن و سر می‌برند پسران را و زنده می‌گذارند زنان را و طلب می‌کنند عده‌ای از بنی هاشم را که از قبیله مصریان نیستند - یا در آن جا خانه ندارند - تا سوق دهند با ایشان مانند سوق دادن غنیمت‌ها و ضعیف می‌کند فتنه ایشان اسلام را و می‌سوزاند آتش ایشان شام را. پس وای بر حلب از درویدن ایشان! و وای بر خرابی آن بعد از خانه گرفتن ایشان! و زود باشد که سیراب شوند تشنگان از خون‌های ایشان چند روزی و سوق داده شود کنیزان و اسیران ایشان. پس دستاویز و نگاه‌دارنده‌ای هرگز نیابند، و زود باشد که خراب کنند حصارهای شامات را و دور می‌دهند به شهرهای آن آفت‌ها را. پس باقی نماند مگر دمشق و نواحی آن و ریخته می‌شود خون‌ها در جاهای برتر و بلندتر آن. پس داخل می‌شوند در دمشق و بعلبک با امان دادن و وارد می‌شود بلاها به نواحی لبنان. چه بسیار کشته‌ها که در بیابان ریخته شود و چه بسیار اسیری که به طرف نهر سوق داده شود! در آن جا شنیده می‌شود صداهای فریادها و همراه ایشان شود ترس‌ها و هول‌ها. در آن هنگام طولی نمی‌کشد برای ایشان مدتی تا این که پدید شود برای ایشان غنا و منفعت. پس بناگاه فرار خواهد داد

ایشان را هلاکتی ترسناک تر و قیام خواهد کرد و جستن کند بر ایشان دشمنی آماده تر و آن چهارمین مرد در شتخویی است از کفار عجم - یا مطلق کفار - که کوچ داده شده و بر اوست منشور ظفر یافته شده - یا این که به مقتضای ظاهر بعضی از نسخ کتبی او ابوالمظفر است - که حس کرده می شود که همت او طمع داشتن است و به قلق و اضطراب می اندازد او را آنچه که می خواهد به آن برسد . پس می کشاند ایشان را نحوه کشانیدن به زشتی و پلیدی و خباثت و بر می گردند شیطان های ایشان به زمین کنعان که از اراضی شام است و می کشد لشکر ایشان را باد سخت بسیار شدید و همه ایشان را تلف می کند . پس از پراکندگی باز جمع می شوند و با کشتی نجات به طرف فرات می روند و جنگ را سیر می دهند ؛ زیرا که چاره ای جز آن ندارند و جنگ کردن فاصله هولناکی است میان آنها و غرق شدن و فرو رفتن در آب . پس به گمراهی می اندازد ایشان را به ضرر اسلام زیادتی جمعیت ایشان . پس در آن حال شکست بر ایشان وارد می آید . پس می روند به سمت جزیره ای که زمین آن پر آب و سبزه و غله و نعمت و حاصل خیز است و پس از آن که به ناگهانی اهالی آن جزیره را می کشند و بعد از کشتن آن زمین را بی گیاه و خشک می کنند ، پس در آن حال ظاهر می شود دلاوری بی باک و هلاک شونده از سمت بصره با عده کمی از عرب از بنی عمره که آن مرد دلاور بی باک پیشرو و رئیس ایشان است و می فرستد ایشان را به طرف شام و حال آن که او به دهشت و حیرت اندازنده است . پس با فتنه انگیزی از روی خدعه و فریب و نیرنگ بیعت کند و همراهی کند با او به رفتن به غوطه شام ، و چه بشتاب تسلیم او شود پس از آن که به کار دشوار وارد شده باشد ! پس آن مرد بی باک دلاور او را امر کند به رفتن به جانب عراق در حال گرما و تشنگی تا این که در انبار - که یکی از شهرهای عراق است - هلاک می شود پیش از آن که به مقصد خود رسد ، و اهل او تلف شوند بدون آن که در آن جا قیام کنند ، و زود باشد که ببینند جوانی را که گندم گون و بازیگر - یا مزاح و شوخی کننده - است که پیشروی و میل کند به پیشروی و میل کردنی مخصوص که آن جوان به حکم ملقب باشد که به زودی با پرچم بیاید بعد از ایجاد الفت و دوستی در عرب با کمال سرعت و شتاب در طلب ، و گویا می بینم آن فتنه انگیز را که هلاک شده

باشد و پسر نوخاسته ابرص^۱ او به جای او مالک امر شود در حالتی که بیشتر از یک ساعت مدت مالکیت او نشود، و این چه سبکی و زشتی است؟! و می‌کشد مرد آزمایش دیده و سختی کشیده و شدت رسیده پاکیزه سرخ رویی را بعد از آن که زندانی کند آن جوان گندم‌گون را وقت رسیدن فرستاده‌شدگان از مغرب به سوی او و ممثل شدن آنها در مقابل او، و پس از کشته شدن او بیرون آید سید بزرگواری که امام باشد و با مردم نماز گزارد که بعد از مدتی از زمان در میان خدمتگزاران و دوستان کشته شود. در آن حال از طرف مغرب جمعی از مردمان با اسب‌های قوی با سازها و پرچم‌ها و طبل‌ها بیایند و مالک شهرها شوند و بکشند بندگان را. در آن وقت جوانی از زندان بیرون آید و عده آنها را نابود کند و تازه کاران آنها را اسیر کند و فرار دهد ایشان را به جانب بیت المقدس و برگردد یاری کرده شده و تأیید شده با شادی و نشاط تا آن که به مصر رود وقتی که آب رود نیل کم شده باشد و از نعمت‌های آن کاسته شده باشد و درخت‌های آن خشک شده باشد و میوه‌های آن نابود شده باشد. در آن حال ظاهر می‌شود پرچم محمدی و دولت احمدی. قیام‌کننده با شمشیر کشیده در حالی که راستگوی در گفتار است و نیکو برقرار می‌کند کارهای زمین را.

تا این جا جزء اول کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور را پایان می‌دهم و بقیه بخش چهارم از اخبار علویة راجعه به علائم آخرالزمان را که محتوی مغیبات و پیشگویی‌های غریب و عجیب و از مهمات علائم ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - است و حاوی وقایع مهمه جهانی است که بعضی آن در عصر حاضر واقع شده و بعضی در شرف وقوع است و سایر واقعات مهمه تا زمان ظهور از فرمایشات آن حضرت و سایر ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - را در جزء دوم بطور تفصیل با تأییدات خداوند متعال و استمداد از وجود باهرالجود اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - شرح خواهم داد بنحوی که خواص و عوام از آن بهره‌مند شوند و این روسیاه را در ادعیه خالصه خود شرکت داده

۱. ابرص: برص دار، پیس.

و به طلب آمرزشی یاد و شاد فرمایند. امید است که این هدیه ناقابل مورد قبول پیشگاه آل محمد صلی الله علیه و آله گردد و ثواب آن نثار ارواح والدین مرحومین این جانب و اقاربم شود و اختتام آن را به چند بیتى که از آثار طبع قاصر است برگزار می‌کنم.

للمؤلف العاصي

به فدای جسم و جانان که شه جهانیاى	به مدیح تو چه گویم که تو محیی جهانی
به خیال خال رویت شده طی بساط عمرم	نظری به حال زارم که تو خود جهان جانی
ز چه رو شبی به سویم نظری نمی‌نمایی	به برم نمی‌نشینی به برت نمی‌نشانی؟
تو که واقفی ز حال دل زار ناتوانم	چه شود اگر نمایی نظری به ناتوانی؟
نه زبان آن که گویم غم و ماجرای دل را	نه تحملی که سازم به فشار زندگانی
شب و روز در فراق ز دو دیده اشک ریزم	که مگر کنی عنایت به ضعیف خسته جانی
همه شب پیام وصل تو رسد به گوش جانم	هنه روز حاضرم من ز برای جانفشانی
به زهت دو دیده بر در که مگر ز در درآیی	رخ خوب خود نمایی و کنی هر آنچه دانی
تو ذخیره خدایی که برای دادخواهی	به تو جلوه‌ها نماید که کنی جهانستانی
من بینوای (حیران) بنشسته‌ام مهیّا	که رسد به گوشم از غیب صدای آسمانی

✱

تا این جا پایان یافت جزء اول کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور به جمع و تألیف و خطّ بنده شرمنده محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی جرقویی اصفهانی مقیم تهران ابن علی بن قاسم بن علی بن جعفر بن زین‌العابدین بن میرمقیم بن میرجهان بن میرافضل بن میرکاظم بن میرفاضل بن العلامة میرقاسم بن میرمحمد بن میرقاسم بن میرجلال‌الدین امیر بن میرسید حسن اصفهانی بن میرمجدالدین بن میرقوام‌الدین بن میراسماعیل بن میرأبی‌المکارم عبّاد بن میرأبی‌المجد علی بن میرأبی‌الفضل عبّاد بن میرأبی‌هاشم علی بن میرحمزة بن میرأبی‌المجد إسحاق بن میرأبی‌هاشم طاهر بن میرشهاب‌الدین علی بن میرفتوح‌الدین أحمد بن میرأبی‌جعفر محمد بن أبی‌العبّاد أحمد رئیس بن إبراهیم الطباطبایا بن إسماعیل الدیباج

بن ابراهيم الغمر بن الحسن المثنى بن الإمام الثاني السبط الأول الأكبر أبي محمد الحسن المجتبی بن إمام المشارق و المغرب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام در صبيحة روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر رجب المرجب مصادف با روز شهادت حضرت عالم آل محمد امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام در سال یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری نبوی صلی الله علیه و آله حامداً مصلياً سنة ۱۳۸۳.

ز علانم ظهورش طلیبی اگر نشانی ز نوائب الدهورم تو بیابی ار بیخوانی

منت خدای را که پس از پایان یافتن تألیف جزء اول کتاب نوائب الدهور در علانم ظهور در اثر توجهات اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - توفیق ربانی شامل حال سعادت اشتغال صدیق معظم و دانشمند محترم و استادزاده مکرم، جناب آقای حاج محمدحسن مدرّس فتحی - دام تأییده -، نجل جلیل خلد مقام بحر طمطام و حبر قمقام، عالم ربانی و فقیه صمدانی و عارف روحانی، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع و الأصول، مجموعة العلم والعمل، زین الفقهاء والمجتهدین، حجة الإسلام و محجة المسلمین، المحقق المدقق، الجلی الملی، المؤید الولی، الشیخ محمدعلی المدرّس الفتوحی الدزفولی الإصفهانی - طاب رمسه الشریف - که گوی سبقت از دیگران ربوده و در پیشگاه اعلاجاه اعلا حضرت ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - به عرض اخلاص قدم خلوص را مقدم داشته و در طبع و نشر این کتاب به نفقه و هزینه چاپ مسارعت و مبادرت نموده، فلله دَرُه و جزاه الله خیر ما جزی منتظراً لظهوره - عجل الله تعالی فرجه، وجعلني الله وإياه ممن ينتظر لقاءه وينتصر به لنصرته ويحيي أمره ويقتص آثاره وآثار آبائه بلطفه وعنايته. نگارنده به منظور قدردانی و حق شناسی زحمات ایشان را سپاسگزار و دوام سعادت دو جهانی مومی الیه^۱ را از خداوند متعال مسئلت می نمایم و پایان این جزء از کتاب را که تحفه احباب است به شطری از اشعار ایشان که متناسب با این باب است زینت داده و به رسم یادگار می نگارم.

۱. مومی الیه: آن که به او اشاره شد.

از رشحات روحی مدرّس فتّحی

دهید مژده که جان جهانیان آید
 عزیز دین که ز دونان نمود چهره نهان
 به امر خالق مَنّان خدای کون و مکان
 ولیّ حضرت یزدان، سلیل ختم رسل
 رود چو دوره هجران، رسد زمان وصال
 شود چو روضه رضوان جهان ز مقدم او
 چو سطح خاک ز بیداد و جور شد لبریز
 به جای داد چو بنشست در جهان بیداد
 اگر ز جور و جفا دین به حال نزع رسد
 اگر که در غم شه شد سفید دیده دهر
 در انتظار نشین با خیال خال رخس
 چو مروزی ز خراسان رود به سوی عراق
 بهوش باش و نشین منتظر به هر شب و روز
 خوش آن زمان که ندایی ز آسمان شنوی
 به روز سوّم ثلث سوم ز ماه صیام
 خوش آن دمی که جوان صبیح مه رخسار
 زهی سعادت و اقبال کز دیار یمن
 به پای خاست چو غوغای سخت سفیانی
 ز سیّد حسنی لشکرش کنند فرار
 سوی مدینه چو شد جاگزین سپاه لعین
 ز دود فتنه و بیداد آن جنود پلید
 در آن زمان که فرو لشکرش به بیدا شد
 کشند نفس زکی را چو بین رکن و مقام
 برای یاری دین صاحب زمان آید
 برون ز پرده و بانصر همعنان آید
 به جسم عالم امکان عیان چو جان آید
 حیات بخش محبّان و شیعیان آید
 همای اوج شرف در جهان عیان آید
 به خلق رحمت یزدان برایگان آید
 به عدل و داد جهانی جهانستان آید
 بدون ریب و گمان محیی جهان آید
 غمین مباش که در جسم او روان آید
 مشو ملول که ناگاه بی گمان آید
 که تا ز غیب ندایی ز آسمان آید
 نوید تیرگی روز ناکسان آید
 که عن قریب شهنشاہ انس و جان آید
 که آن به گوش خلاق بسی گران آید
 به سمع جمع هم از پیر و هم جوان آید
 دلیل حجّت یزدان ز طالقان آید
 یمانی از پی سرکوبی خسان آید
 ز جور و فتنه او چرخ در فغان آید
 ز کوفه چون که جنابش در آن مکان آید
 ز ظلم و جور بسی خون ز دیدگان آید
 فغان زلزله بر خیل قدسیان آید
 سروش وجد به گوش از کروبیان آید
 بزرگ ماتم او نزد عرشیان آید

ز بعد قتلش چون روز پانزده گذرد
 لوای فتح و فرج بر فراز کعبه زنند
 کند بلند به امر خدا ندا جبرائیل
 ز جنّ و انس و ملایک به دور شمع رخس
 کند بساط زمین را ز عدل مهد امان
 بهار عیش زمانی بود که حجّت عصر
 خزان دهر گلستان کند به قدرت حق
 به زیر ظلّ همایش جهانیان خوشحال
 جهان پیر جوان گردد و شود آباد
 بساط جور و ستم را ز دهر برچیند
 عقول خلق چو ایمانشان شود کامل
 درخت علم و عمل بارور شود آن گاه
 حجاب و بُعد نماند دگر میانه خلق
 شها مدرّس فتحی غلام درگه توست
 زبند غم برهانش به سوی خویش بخوان
 بکن شفاعت در نزد خالق دو جهان

قیام حق شود و حجّت و بیان آید
 که پیشوای زمین محور زمان آید
 که نام نامی شه ذکر هر زبان آید
 شوند جمع چو آن کعبه الامان آید
 چو تیغ قهرش بنیان کن خسان آید
 لوای نصّر به کف تیغ در میان آید
 جهان چو رشک جنان جمله گلستان آید
 که لطف او به سر خلق سایبان آید
 چو فیض بخش شهنشاه خسروان آید
 که گرگ و میش به هم یار و مهربان آید
 به لطف و حکمت همدست و داستان آید
 که خار جهل از آن دور و بی نشان آید
 یقین و علم هماغوش این و آن آید
 روا مدار که او زار و ناتوان آید
 که تا زمان ظهورت به سر دوان آید
 که با سعادت دارین توامان آید

جلد دوم



في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی قدس سرہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جزء دوم کتاب

نوائب الدهور

در علامات ظهور حجّت منتظر

-عجل الله تعالى فرجه-

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحي الذي لا يموت، عظيم الكبرياء، عريض الجبروت، المحمود بنعمته، المطاع بسلطانه، الذي لامعقب لحكمه، ولا راد لقضائه، ولا يمكن الفرار من حكومته، ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ ﴿١﴾، والصلاة والسلام على سيد رسله وخير خليفته وأشرف بريته ومبلغ رسالاته ومعلم كتابه وحكمته، أبي القاسم محمد ﷺ، سيما من أشرقت الأرض بنوره، الظاهر الباطن في ظهوره، باب الله الذي منه يؤتى، وجه الله الذي إليه يتوجه الأولياء، كني جدّه وسميّه، الحجّة المنتظر والإمام الثاني عشر، م ح م د بن الحسن العسكري - عجل الله تعالى فرجه -، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم نصب الموازين.

پیش نوشت و اشعار مؤلف

اما بعد، نویسنده شرمنده، بنده فانی، محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی جرقویی اصفهانی، ابن علی بن قاسم، برادران ایمانی و دوستان روحانی را خاطر نشان می نماید: در این اوان بهجت توامان که جزء اول کتاب نواب الدهور در علائم ظهور در طی چهارصد و سی و یک صفحه به قطع همین صفحات به استثنای صفحات فهرست

و مدارک پایان یافت، مشتمل بر مقدمه و سه بخش و کسری از دوازده بخش و خاتمه، متضمن دویست و بیست و دو خبر نبوی و سی و نه حدیث علوی غیر احادیثی که در مقدمه و بخش دوم نوشته‌ام با مصادر و مدارک آنها، اکنون شروع نمودم به نوشتن جزء دوم آن کتاب از حدیث چهلم از بخش چهارم در احادیث علویّه، و توفیق اتمام آن را از خداوند متعال به استمداد از ذوات مقدّسه محمّد و آل - صلوات الله علیهم أجمعین - می‌طلبم، و چون شروع این جزء مصادف با پنجشنبه دوم ماه شعبان یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری و شب ولادت سراسر سعادت رحمت و اسعه الهیّه، مصباح هدایت، زینت آسمان‌ها و زمین و کشتی نجات دنیا و آخرت، جگر گوشه حضرات خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء و أمّ الائمه النجباء، محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء - علیهم الصلاة والسلام - می‌باشد، افتتاح این جزء از کتاب را به چند شعری از اثر طبع قاصر فاتر^۱ که در خاطر دارم و به مناسبت میلاد حضرتش سروده‌ام نموده و صله آن را استعانت از آن جناب برای اتمام این کتاب می‌طلبم، ﴿ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾^۲.

قصیده مولودیّه حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام

لمؤلفه

آفتاب از افق غیب سر آورده برون	یا حق از قلزم وحدت گهر آورده برون
أشهد الله که مرجان تر آورده برون	حبّذا مادر گیتی پسر آورده برون
منشعب رحمت حق در مه شعبان آمد	روز میلاد مهین حجّت یزدان آمد
تازه اندر جسد عالمیان جان آمد	جلوه غیب جهان دگر آورده برون
عرش آویزه خود را به سر دوش گرفت	ماه عصمت خور توحید در آغوش گرفت
حلقه بندگیش روح قدس گوش گرفت	اختری دختر خیرالبشر آورده برون

۱. فاتر: سست، ضعیف.

۲. سوره هود، آیه ۸۸.

بهر او قابله از عالم بالا آمد
 برتر از عرش برین خانه زهرا آمد
 آسعدالله عجب عید سعید است امروز!
 در همه کون و مکان دُخر و مزید است امروز
 خواست بی پرده کند جلوه گری شاهد غیب
 و اندر آن کرد تجلّای جمالی بی ریب
 سر زد از مشرقِ صبحِ ازل آن شمس وجود
 تا شود محو تجلّای جمال معبود
 خودنمایی به خود آن شاهد هر جایی داشت
 دُرّ یکدانه که در مخزن دانایی داشت
 روز پیدایش انوار شهود است امروز
 حامل عرش ز شادی به سجود است امروز
 هست شد عالم امکان به تولّای حسین
 حوریان شیفته و محو تجلّای حسین
 تا که در کرب و بلا جام شهادت نوشد
 جامه دیدن معشوق به قامت پوشد
 جان حیران به فدای تن صد پاره او
 هم به قربان دل زینب بیچاره او
 از چنان سوی زمین لعبت کعبا آمد
 مرغ تقدیس عجب بال و پر آورده برون
 سر به سر عالمیان را همه عید است امروز
 که قضا رایت فتح و ظفر آورده برون
 ساخت آینه‌ای از صنع میرا از عیب
 پرتو حسن به شکل بشر آورده برون
 مات خود ساخت زرخ یکسره از غیب و شهود
 از نیستان بلی نیشکر آورده برون
 عشق‌بازی به رخ خویش بیکتایی داشت
 از حجابات نهان جلوه گر آورده برون
 جلوه جود خداوند وجود است امروز
 که خدا قبله اهل نظر آورده برون
 قدسیان در فَرَح از مقدم والای حسین
 نخل توحید چه نیکو ثمر آورده برون
 تشنه لب در پی ادراک سعادت کوشد
 ز آستین دست قضا و قدر آورده برون
 به فدای حرم از وطن آواره او
 کز غمش ناله زد دل پر شرر آورده برون

۲۶۲ / حدیث چهارم از بخش چهارم در احادیث علویّه

از خطبه‌های منسوبه به آن حضرت است معروفه به تُطنجیه که در کتاب إلزام الناصب و در کتاب مشارق الأنوار شیخ رجب بررسی و متفرّقا بعضی از جملات آن در

مناقب ابن شهر آشوب و بعضی در نهم و سیزدهم بحارالأنوار و بعضی از کتب عربیه و فارسیه دیگر نقل شده و بعضی هم برای تمام آن شرح نوشته‌اند و صاحب الذریعة در جزء هفتم آن کتاب در حرف خاء (خ ط ب) صفحه ۲۰۱ گفته که: در کتاب المجموع الرائق که در سال ۷۰۳ تألیف شده و بررسی در مشارق که در سال ۷۷۳ تألیف کرده نقل کرده و فرموده است که: سید کاظم رشتی در سال ۱۲۳۲ شرح مبسوطی بر آن نوشته و در سال ۱۲۷۰ طبع شده، الخ.^۱

پوشیده نماند که ابن شهر آشوب به نام تُطْنَجِیْه آنچه را که نقل کرده ذکر نکرده. ممکن است که از خطبه دیگری از خطب آن حضرت باشد که از حیث عبارت بعضی از جملات آن مصادف شده با جملات این خطبه. به هر تقدیر نگارنده آنچه را که در این باب می‌نویسم از مشارق و إلزام الناصب نقل می‌کنم. از آن خطبه است که فرمود:

یا جابر، أنتم مع الحقّ ومعه تکونون، وفيه تموتون (تمورون خ). یا جابر، إذا صاح الناقوس (الناغوس خ) وكبس الكابوس وتكلم الجاموس فعند ذلك عجائب، وأي عجائب؟! إذا أثار النار بنصيين^۲، وظهرت الراية العثمانية بوادي سواء^۳، واضطربت البصرة، وغلب بعضهم بعضاً، وصبا كل قوم إلى قوم، وتحركت^۴ عساكر خراسان، وتبع شعيب بن صالح التميمي من بطن طالقان، وبويع لسعيد السوسي^۵ بخوزستان، وعقدت الراية لعالميق كردار^۶، وتغلب العرب على بلاد الأرمن والسقلاّب، وأذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفيان^۷، فتوقّعا ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور.

۱. الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۱، شماره ۹۸۹.

۲. در مشارق: (أضاءت النار ببصرى)، ودر إلزام الناصب: (بأرض نصيين).

۳. در إلزام الناصب: (بوادي سود).

۴. در إلزام الناصب: (واختلفت المقالات، وحرکت).

۵. در إلزام الناصب: (السقوسی).

۶. در مشارق و إلزام الناصب: (کردان).

۷. در مشارق و إلزام الناصب: (سینان).

لغات

ناقوس: چوبی است که ترسایان وقت نماز خود زنند و آن دو چوب است که یکی را ناقوس گویند که آن دراز باشد و دیگری را وِیل گویند که آن کوتاه باشد.

کابوس: سنگین شدن در خواب بنحوی که نتواند بجنبد در آن حال، و آن مقدمهٔ مرض صرع است.

جاموس: گاو میش را گویند.

نصیبین: در معجم البلدان گفته: شهری است معمور از شهرهای جزیره در راه قافله‌هایی که از موصل به شام می‌روند. مسافت آن از آن جا تا سنجار نه فرسخ است و فاصلهٔ آن تا موصل بقدر شش روز راه است.^۱

وادی سواء: وادی دهناء است و آن وادی‌ای است که اصل آن از دهناء شروع می‌شود در شهرهای بنی تمیم در بادیة بصره در زمین بنی سعد که عبور آن از شهرهای بنی اسد است.

«صباکل قوم الی قوم» یعنی: راه نماید هر گروهی به گروه دیگر دشمن را.

طالقان: در معجم گفته: نام دو شهر است. یکی در خراسان میان مرورود و بلخ که سه منزلی مرورود است و اصطخری گفته: بزرگ‌ترین شهر طخارستان طالقان است، و دیگر شهری است میان قزوین و ابهر و چند دهکده در اطراف آن است.^۲

سوسی: منسوب است به سوس که معرب شوش و از بلاد خوزستان است که قبر دانیال پیغمبر در آن جاست.

عمالیق: قبیله‌ای هستند که آنها را عمالقه گویند که نسب آنها به عملیق بن لاود بن آدم بن (ارم بن خل) سام بن نوح پیغمبر علیه السلام می‌رسد که در شهرها متفرق شدند و آنها را عمالقهٔ اولی گویند و از ایشان‌اند فراعنهٔ مصر، و اما عمالقهٔ ثانیه از ملوک حِمیر از اولاد عمَلَق بن سَمیدع بن صَوار بن عبدشمس‌اند.

گُردار و گُردَر: ناحیه‌ای است از نواحی خوارزم یا نزدیک به آن از نواحی ترک که

۱. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۶-۷.

زبان ایشان نه خوارزمی است و نه ترکی و در ناحیه آن چند قریه است و اهالی آن مردمان پستی هستند.

إرمین: مخفف إرمین و ارمینیه. در منتهی گفته: شهری است از شهرهای روم، یا چهار اقلیم است، یا چهار شهر است متصل با هم و هر شهری از آنها را ارمینیه گویند،^۱ و در معجم البلدان گفته که: آن بر دو قسم است: ارمینیه کبرا و ارمینیه صغرا، و حد آن از بردعه تا باب الابواب است و از جهت دیگر تا بلاد روم و کوه قبق و صاحب السریر، و گفته شده: ارمینیه کبرا خِلاط و نواحی آن است و ارمینیه صغرا تفلیس و نواحی آن است.^۲

سقلاب: نژاد سرخ پوست هستند نزدیک بلاد خزر در بالاهاهی کوههای روم بین بلغار و قسطنطنیه، و گفته شده: از اولاد یافث بن نوح اند، و در معجم از کلبی نقل کرده که: رومی و صقلب (وارمینی) و افرنجی برادر هستند. اولاد لِنطی بن کلوخیم (کسلوخیم خ ل) بن یونان بن یافث بن نوح اند،^۳ و مملکت ترک از بلاد صقالبه به شمار می رود.

إذعان: فروتنی کردن.

هیرقل: نام پادشاه روم است.

بطارقه: جمع بطریق، به معنی سرهنگی است که ده هزار مرد جنگی در تحت فرمان او باشد.

سفیان: مراد سفیانی است که عثمان بن عنبسه باشد و در بعضی از اخبار سفیان نام اوست.

و مکلم موسی: مراد امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱. منتهی الأرب، ج ۱-۲، ص ۴۷۸.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۶.

معنای حدیث

ای جابر! شما با حق هستید و با حق می‌باشید و در راه حق می‌میرید - یا دور می‌زنید. ای جابر! وقتی که صیحه زند ناقوس و ناگهان مرض شبیه به صرع رو بیاورد و سخن بگوید گاو میش، در چنین زمان عجایبی رخ دهد و چه عجایبی؟!

وقتی است که نور دهد آتشی مخصوص در نصیبین - که شهری است از شهرهای جزیره بین موصل و شام در شش منزلی موصل - و ظاهر شود پرچم‌های عثمانی به وادی سواء - که آن وادی‌ای است در شهرهای قبیله بنی تمیم در بادیه بصره در زمین بنی سعد - و بعضی از آن پرچم‌ها بر بعض دیگر غالب شوند و گروهی راهنمایی به دشمن کنند گروه دیگری را و حرکت کند لشکرهای خراسان و پیروی کرده شود شعیب بن صالح تمیمی از میانه طالقان - که شهری است در میانه مرورود و بلخ در سه منزلی مرورود یا آن که شهری است در میان قزوین و ابهر، و این اقرب به نظر می‌آید - و بیعت کرده شود سعیدنامی که از اهل شوش - یا شوشتر - خوزستان باشد و پرچمی بسته شود برای قبیله عملیق‌های کردار - و یا کردار که ساکنین خوارزم یا نزدیک به آن‌اند - از نواحی ترک و غالب شود عرب بر بلاد ارمن - که ارمنیه کبرا باشد، یا صغرا - و بر نژاد سرخ پوست - که بین بلغار و قسطنطنیه ساکن‌اند - و پادشاه قسطنطنیه نسبت به لشکر سفیان فروتنی کند، پس منتظر باشید ظاهر شدن سخنگوی با موسی بن عمران علیه السلام را در کوه طور از درخت - که مراد خود حضرت علیه السلام است؛ چنان که از اخبار دیگری مستفاد می‌شود.

مؤلف فقیر گوید: ظاهراً طرف خطاب آن حضرت در این قسمت از خطبه جابر بن عبدالله انصاری است و در این قسمت از فرمایشات خود علاماتی را خاطر نشان فرموده که در اطراف آن مقتضی است شرح داده شود نکاتی چند.

اول: فریاد کردن ناقوس که شاید کنایه است از استیلا یافتن مسیحیان در روی زمین که در همه جای زمین صدای ناقوس بلند شود و آیین مسیحیت رواج گیرد و اسلام و مسلمانان ضعیف شوند و کفر و کفار قوی و غالب شوند.

دوم: ظهور پریشانی و آشفتگی در میان مردم و شدت بلاها و فتنه‌های پی در پی بنحوی که مردم از خود بی خود و در کارهاشان متحیر و سرگردان شوند که شبیه حالت صرع و دیوانگی به آنها دست دهد و حالت سفاهت و حماقت به آنها رخ دهد. سوم: سخن گفتن گاو میش، و آن چند احتمال دارد. یکی آن که آن هم مانند سایر آیات و علاماتی که ظهور آنها خارق عادت است خارق عادت باشد و خدا برای اتمام حجت گاو میش را به سخن گفتن درآورد، چنان که از بعض اخبار دیگر هم مستفاد می شود که تازیانه در دست صاحبش سخن گوید و نعل او با او تکلم کند - چنان که بعضی از اخبار آن در جزء اول این کتاب شرح داده شد و بعضی از آنها هم بعد از این به محل خود خواهد آمد.

و دیگر مرد صاحب قوتی باشد که هر عملی بخواهد انجام دهد بدهد و کسی نتواند او را از اراده و عزمی که دارد برگرداند.

و دیگر آن که مرد بزرگ جثه و قوی هیكلی پر خوراک پیدا شود که گاو میش صفت باشد و با این وصف بر مردم سلطنت و ریاست کند و احداث مذهب و ملت تازه ای نماید و مردم از روی جهالت یا ترس اطاعت او کنند، یا زمامدار مردم کسی شود که ادراک و شعور نداشته باشد و بر مردم حکومت کند و مردم از ترس تمکین از او کنند.

چهارم: روشن شدن آتش در نصیبین که آن نیز چند احتمال دارد:

یکی آن که آتش ظاهری در آن افتد و بسوزد، خواه آتش زمینی باشد یا آسمانی - مانند برق و امثال آن.

و دیگر آن که آتش فتنه و فساد در آن افروخته شود که خاموش شدنی نباشد و شاید آن آتش فتنه سفیانی باشد و بلند شدن پرچم آن لعین باشد در وادی سواء، و بعضی از نسخه ها در وادی سواداء نوشته و ظاهراً غلط باشد، و اگر چنین باشد لفظ آن «سود» است که جمع «أسود» است که آن قریه ای است در شام که ظاهر شدن پرچم های سفیانی در آن جایی مناسب نیست.

و احتمال دارد مراد از عثمانی آل عثمان جوق باشد که علم ایشان در آن بیابان بر پا

شود و سلطنت ایشان تا به مکّه و حوالی آن از طرف مغرب برسد - چنان که یکی از احتمالاتی است که صاحب نور الأنوار در کتاب خود داده است .

و مراد از اضطراب بصره حادث شدن فتنه بزرگی است در آن که در اثر آن کشت و کشتار زیادی در آن واقع شود و به مقتضای اخبار بسیار بصره چندین مرتبه خراب و آباد می شود تا وقتی که در آب غرق شود، و مراد از حرکت لشکر خراسان لشکر مروزی است یا پرچم های سیاه خراسانی است که به سمت عراق می آید و جزیره بنی کاوان [را] که در نزدیکی بصره است می گیرد .

و مراد از شعیب بن صالح شاید همان شعیب بن صالح است که از سمرقند قیام می کند و به سمت طالقان می رود و عدّه حسنی به او پیوندند و با پرچم های سیاه کوچک غیر از پرچم های سیاه خراسانی قیام و پیشروی می کنند تا به کوفه برسند و لشکر سفیانی را فرار دهند و بر طریق حق باشند و عدّه آنها ملحق شوند به لشکر حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و پرچمدار ایشان همان شعیب بن صالح است که اهل طالقان او را متابعت می کنند و از خوزستان هم با سعید سوسی بیعت می کنند و پرچم گردار - که ظاهراً کُردها باشند که از عمالقه به شمار می روند و در اطراف زمین متفرّق اند و منزل پیشین آنها در شام بوده - برای قیام بسته شود .

و عرب بر سقلاب و ارمن که حدود بلاد روسیه است غالب شود، و پادشاه روم مطیع و منقاد و تحت فرمان لشکر - یعنی: سرهنگان لشکر سفیان که مراد عثمان بن عنبسه است - شود در پایتخت خود که قسطنطنیه باشد .

در آن وقت وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که زبان گویای الهی است برمی گردد به دنیا و این اولین مرتبه رجعت آن حضرت است و آن بزرگوار را رجعت های عدیده است و اولین رجعت آن حضرت مقارن با ظهور قائم آل محمد علیه السلام است - چنان که اخبار آن را مفصلاً با بیان مدارک آن در این کتاب خواهید یافت و در همین خطبه نیز آن بزرگوار تصریح به آن فرموده است در آن جایی که فرموده:

کیف بکم إذا رأیتم صاحب الشام ینشر بالمناشیر، ویقطع بالمساطریر، ثم لأذیقته ألیم

العذاب؟! ألا فابشروا، فإلَيَّ يُرَدُّ أمر الخلق غداً [بأمر ربِّي] ۱، فلا تستعظم بما قلت؛ فإنَّا أعطينا علم المنايا والبلايا، والتأويل والتنزيل، وفصل الخطاب وعلم النوازل، والوقائع [والبلايا]، فلا يعزب عنَّا شيء.

و پیش از این جملات فرموده: والذي بعث محمداً ﷺ وإبراهيم ﷺ لأقتلن [أهل] الشام بكم قتلات و أي قتلات؟! وحقِّي وعظمتي [لأقتلن أهل الشام بكم قتلات و أي قتلات و] لأقتلن بكم أهل الصفین [بكل قتلة] سبعین قتلة، ولأردن إلى كل مسلم حياةً جديدة، ولأسلمن إليه صاحبه وقاتله، إلى أن يشفي غليل صدري ۲ منه، ولأقتلن بعمار بن ياسر وأويس القرني ألف قتيل، فسحقاً للقوم الظالمين ولا يقال: لولا وكيف وأتى ومتى وحتى؛

یعنی: سوگند به آن کسی که برانگیخت محمد ﷺ و ابراهیم ﷺ را، هرآینه خواهم کشت بواسطه شما اهل شام را کشتن ها و چه کشتن های؟! به حق خودم و به بزرگی خودم قسم، هرآینه می کشم بواسطه شما اهل صفین را هفتاد مرتبه کشتن و هرآینه برمی گردانم به سوی هر مسلمانی که در آن جنگ کشته شده حیات تازه ای و تسلیم او می کنم قاتلش را، تا آن که شفا یابد جوشش و زنگ سینه من از او و هرآینه می کشم البتة البتة به عوض کشتن ایشان عمار یاسر و اويس قرنی را هزار نفر کشته را. پس هلاکت و عذاب باد بر گروه ستمکاران! و گفته نمی شود که: چرا و برای چه و کجا و کی و چه وقت و تا چند؟

و بعد از آن فرمود: چگونه اید شما وقتی که دیدید صاحب شام - یعنی: معاویه - را که بریده شود اعضای او با اژه ها و پاره پاره شود با ساطورها؟ پس هرآینه می چشانم او را عذاب دردناک. آگاه باشید! پس بشارت باد شما را که بازگشت کار مردم به سوی من است فردا. پس بزرگ به نظرت نیاید آنچه را که گفتم؛ زیرا که عطا کرده شده است

۱. عبارات داخل کر و شه در این بخش از کتاب مشارق افزوده شده اند.

۲. در إلزام الناصب: (غلیل صدره).

به ما علم مرگها و بلاها و تأویل و تنزیل و فصل الخطاب و علم آنچه که فرود آید و آنچه که واقع شود. پس پوشیده نیست از ما چیزی.

پس می‌کشاند کلام خود را تا آن جا که می‌فرماید:

ثُمَّ أُسْلِمَ إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ أَدْهَمٍ عَلَى كُلِّ أَدْهَمٍ مِنْهَا مَحَبَّةٌ لِّلَّهِ وَلِرَسُولِهِ،
مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ كِتَابَةٍ لَا يَعْلَمُ عِدْدَهَا إِلَّا اللَّهُ^۱ [الذي خلقها وأعلم عددها]^۲. أَلَا
فَابْشُرُوا، فَأَنْتُمْ نَعَمُ الْإِخْوَانُ. أَلَا، وَإِنَّ لَكُمْ بَعْدَ حِينٍ طَرْفَةَ تَعْلَمُونَ بِهَا بَعْضَ الْبَيَانِ،
وَيَنْكَشِفُ لَكُمْ صَنَائِعُ الْبِرْهَانِ عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرَامٍ وَكَيَوَانَ، عَلَى دَقَائِقِ الْاِقْتِرَانِ، فَعِنْدَهَا تَتَوَاتَرُ
الْهَدَاثُ^۳ وَالزَّلَازِلُ، وَتُقْبَلُ الرَّايَاتُ مِنْ شَاطِئِ جِيحُونَ إِلَى بَيْدَاءِ بَابِلَ^۴؛

یعنی: پس تسلیم می‌کنم به عمار یاسر دوازده هزار اسب که بر هر اسبی دوستی از دوستان خدا و رسول او سوار شود و با هر یک از ایشان دوازده هزار کتیبه باشد که عدد آنها را کسی جز خدا نداند. آگاه باشید! پس بشارت باد شما را که شما نیکو برادرانی هستید. آگاه باشید که برای شما بعد از زمانی چشم به هم زدنی است که می‌دانید به آن بعضی از بیانات را و واضح می‌شود برای شما کارهایی که هویدا شود هنگام طلوع ستاره مریخ و زحل بر دقیقه‌های اقتران - یعنی: زمانی که مریخ و زحل با هم مقارن شوند و در یک برج و یک دقیقه و یک درجه باشند. در آن زمان خرابی‌ها و زلزله‌های پی در پی رو می‌دهد و پرچم‌هایی از شطّ جیحون - یعنی: از طرف مشرق - رو می‌آورد تا به بیابان بابل - که از شهرهای عراق است - فرود آیند.

مؤلف گوید: قسمت اول این جملات اخیر مربوط به رجعت است و قسمت آخر اشاره به خروج مشرقی‌هاست قبل از قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و مقارن با خروج سفیانی - چنان که از اخبار بسیار دیگر استفاده می‌شود.

۱. این قسمت علاوه در دو مصدر یاد شده در کتاب «الإيقاظ من الهجعة» نیز آمده است.

۲. این زیادی از کتاب إلزام الناصب آورده شده است.

۳. در مشارق: (الهزات).

۴. مشارق انوار الیقین، ص ۲۶۵.

پس آن حضرت بعد از بیان جملات زیادی در این خطبه که مربوط به شؤون و مقامات خود آن حضرت است اشاره می فرماید به ظهور و سلطنت بیست و چهار نفر از خلفای بنی عباسی به وصف های مخصوص به آنها و می کشاند کلام را تا آن جایی که زمام امر به دست کودکان و زنان افتد و فتنه و فساد و ننگ و عار و هرج و مرج در روی زمین در تمام اقطار جهان زیاد شود و مدعیان باطل از هر گوشه دنیا صداها بلند کنند. در آن حال مژده فرج عظیم می دهد. پس برمی گرداند سیاق کلام خود را به علائم نزدیک ظهور دولت حقّه و می فرماید:

كيف بكم^۱ إذا دهمتكم رايات بني كندة مع عمال من عقبه من الشام؟ [یرید بها الأمویة]. هیهات أن يكون الحق في تيممي أو عدوي أو أموي؟ ثم بكى وقال: آه، آه، للأمام المشاهدة رايات بني عتبة مع بني كنانة السائرين إلى الأيلة^۲ ليصلوا إلى جنب الجزيرة!^۳

(و في نسخة: قال ﷺ:) واهاً للأمام المشاهدة رايات بني عتبة مع بني كنانة السائرين أثلاثاً المرتكنين جبلاً جبلاً مع خوف شديد وبؤس عتيد! ألا، وهو الوقت الذي وعدتم به؛ یعنی: در چه حالید شما وقتی که به فشار آورد شما را پرچم های بنی کنده با کارگزاری از گردنه ای از شام؟ چقدر دور است آن زمان این که حق با تابعین اولی یا دومی یا سومی باشد! پس گریه کرد حضرت و فرمود: آه! آه! برای امت هایی که بینند پرچم های بنی عتبه را با بنی کنانه که سیر کنندگان اند به سمت ایلّه - که شهری است کنار ساحل دریای قلزم در پهلوی شام - تا برسند به طرف جزیره!
و آن شهر در آخر حجاز و اول شام واقع است (چنان که در معجم البلدان گفته^۴).
و بنا بر نسخه دیگر فرمود: آه بر امت هایی که می بینند پرچم های بنی عتبه را با

۱. در إلزام الناصب: (كيف يلم).

۲. در إلزام الناصب به جای «الأيلة» آمده است: (اللايلا اللايلا اللاتكون حلا حلا).

۳. این قسمت در مشارق یافت نشد.

۴. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹۲.

بنی کتّام در حالتی که بنی کتّام سه دسته شده‌اند و به این کوه و آن کوه رو آورند با ترس سختی و عذاب آماده شده‌ای! آگاه باشید آن وقت است وقتی که به شما وعده داده شده - یعنی: فرج.

پس از آن اشاره به عجایب از علانم آن زمان فرموده و سوق داده کلام خود را به فتنه بنی قنطورا - که ترک و چین باشند - و مالک شدن ایشان عراق و اطراف شام را و بعد از آن فرموده: ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱.

پس می‌فرماید: ثمّ يملك الأنباط^۲ الأفكة والأعراب الناصبة^۳ في ملك البصرة حتى ينزلوا واسط وأعمالها إلى الأهواز وأظلالها، وأول خراب العراق في أيامهم، يكثر البلاء العظيم والقحط الشديد، ثمّ يجري في عداد ذلك^۴ عجائب، وأيّ عجائب؟! إذا رحل العاشر على ديارهم، وصالحوهم خوفاً من شرهم. كلّ ذلك يكون في القرن الحادي عشر من الثلاثين، يكون الفتك من فتك الجحيم واستيصال بيت الله الحرام وقتلهم الخاصّ والعامّ، وذلك إذا دهم البلاء الزوراء، وتتنصن^۵ البلايا والرزايا بالعالم، فيقتل الأنباط وجبايرتها، ويملكون ديارها وذراريها.

و کم يكون الثاني عشر؟ في عشرين الأول ظهور الديلم [واجباً] وجيلان وقوم من خراسان. يملكون تبريز، ويؤمرون الأمير، ويضطرب العراق بهم، والعجب كلّ العجب من الأربعين إلى الخمسين من نوازل وزلازل وبراهين ودلائل! إذا وقعت الواقعة بين همدان و حلوان، ويقتل خلق في حلوان إلى النهروان، ويزول ملك الديلم، يملكها أعرابي وهو عجمي اللسان. يقتل صالحه ذلك العصر وهو أول الشاهد، ثمّ في العشر الثالثة من الثلاثين يقبل الرايات من شاطئ جيحون لفارس ونصيبين. تترادف إليهم رايات العرب، فتأذّي

۱. سورة يس، آية ۳۸.

۲. در إزام الناصب: (الأنباط).

۳. در إزام الناصب: (المناسبة).

۴. در إزام الناصب: (في عدد ذلك).

۵. در إزام الناصب: (تتنصل).

نساؤهم^۱ بِقَدَرِ مجرى السحاب وبقضاء من الكواكب^۲ وطلوع القطر التالي للجنوب كغراب الانبواب^۳ وزلازل وهبّات وآيات.

هنالك يوضح الحقّ، ويزول البلاء، ويعزّ المؤمن، ويذلّ الكافر المخالف، ويملك تجار الكوفة البريّ منهم، لا المتغلبين في الأمر. إنهم طغاة مردة فراغنة، ويكون بنواحي البصرة حركة لست أذكرها، ويظهر العرب على العجم، ويعدلون بالأهواز من دون الناس. وكم أشياء أخفيها لا يطيقها الوعي، ولا يصبر على حملها، وأمور قد أهملتها خوفاً أن يقال: متى علمتها؟ وإنّي قد بلغت الغاية القصوى التي انتهت، وعلى ما أمرت أبيت، فلا يتهمني المتهمون. النار مثوى لهم (مثواهم خل). لا يقضى عليهم فيموتوا، ولا يخفف من عذابها. كذلك نجزي كلّ كفور، وشرط القيامة في الكور. إذا بلغ الزور، وجار الجور، وحقّت الكرّ، وكانت الرجعة، وأتت الساعة بقائم يقوم في الناس، يذهب البلاء عن المؤمنين، وينجلي عنهم الخوف والرعب. لا يتكلّم نفس إلاّ بإذنه^۴.

شرح لغات

أنباط: جمع نبط است و آنها گروهی هستند که در بطائح و بیابانهای میان عراقین نازل شده اند.

آفک: دروغگو و شخص بی رأی و تدبیر را گویند.

ناصریة: دشمنان اهل بیت پیغمبر و شیعیان و دوستان آنها.

واسط: از شهرهای عراق است که حجّاج بن یوسف بنا کرده و به هر یک از کوفه و

بصره پنجاه فرسخ فاصله دارد.

العاشر: محتمل است که صفت قرن باشد.

۱. در إزام الناصب: (فینادی بلسانهم).

۲. در إزام الناصب: (وتقصان الكواكب).

۳. در إزام الناصب: (الانبور).

۴. این قسمت نیز در مشارق موجود نیست.

فتك: ناگاه كشتن و زخم زدن. به زبان عصر: ترور كردن.

استیصال: بیچاره شدن.

زوراء: بغداد است.

دیلم: قسم کوهستانی بلاد گیلان است که در شمال قزوین واقع است و از شهرهای اوست آلموت، و اهالی آن طایفه‌ای هستند که به نام زمینشان نامیده شده‌اند

(معجم البلدان و المنجد).^۱

گیلان: معرب گیلان است.

حُلوان: از شهرهای عراق است که در آخر حدود سواد بغداد پهلوی کوه واقع شده و در عراق شهری نزدیک کوه غیر از آن نیست و جنبه ایلاقی دارد و بسا در آن جا برف هم باریده می‌شود.

همدان: شهری است از شهرهای معروف ایران.

نهروان: جلگه‌ای است وسیع میان بغداد و واسط، و در معجم گفته: در آن جا سه

نهروان است: بالا و وسط و پایین.^۲

فارس: قسمتی از خاک ایران است که در زمان صدور خیر اهواز و خوزستان از

قسمت‌های فارس شمرده می‌شده - مانند اصفهان.

نصیبین: تشریح و ترجمه آن از پیش گذشت.^۳

غُرَاب: در این جا به معنای بند است.

و أنبوب: به معنای نی - یعنی: بند نی و بین دو پیوند آن.

هَبَات: گرد و غبارها.

کَور: به حد کمال رسیدن.

«کَر» یعنی: برگشت کردن.

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۴: المنجد. بخش اعلام، ص ۲۲۳. در هر دو با اختلاف.

۲. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۴.

۳. ر.ک: جزء ۲، صفحه ۷.

یعنی : پس مالک می‌شوند نبطی‌های دروغگو - که گروهی هستند ساکنین بیابان‌های میانه عراق عرب و عراق عجم - و عرب‌های ناصبی - که دشمنان سرسخت آل محمد و شیعیان و دوستان ایشان‌اند - در ملک بصره تا این که فرود می‌آیند در واسط - که یکی از شهرهای عراق است و مسافت آن تا هر یک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ می‌باشد - و اطراف آن تا اهواز و نواحی آن، و اول خرابی عراق از ایشان خواهد بود و در ایام ایشان بسیار می‌شود بلاهای بزرگ و قحطی سخت . پس جاری شود در شماره آن بلاها و قحطی چیزهای عجیب ، و چه چیزهای عجیبی !؟

زمانی که قرن دهم بگذرد بر خانه‌های ایشان و شایستگان و نیکان ایشان ، و همه اینها پس از آن که سی سال از قرن یازدهم بگذرد واقع خواهد شد ، و می‌باشد آدم‌کشی ناگهانی و ترور کردن که از ترور کردن‌های آتشین است که بیچاره و مستأصل کند بیت‌الله الحرام - یعنی : اهل مکّه - را ، و همان وقت است کشتن ایشان خاص و عام را ، و این وقتی است که فشار دهد ایشان را بلای بغداد ، و بلاها و مصیبت‌ها در تمام روی زمین روی دهد .

پس در آن وقت می‌کشند انباط گردنکشان و جباران بغداد را و مالک می‌شوند خانه‌ها و ذریه‌های ایشان را و چه بسیار بلاهایی که در قرن دوازدهم رو خواهد داد در ده سال اول از آن که ظاهر شوند گروهی از دیلم و گیلان و گروهی از خراسان و تبریز را مالک شوند و امیری در آن جا نصب کنند و عراق به سبب قیام ایشان مضطرب شود و شگفت‌آور است به تمام شگفتی از سال چهل تا پنجاه از قرن دوازدهم از نازله‌ها و زلزله‌ها و نشانه‌های واضح و دلیل‌ها هنگامی که واقع شود جنگی میانه همدان و حلوان و کشته شوند خلقی در حلوان تا نهران و ملک دیلم زایل شود و مالک شود آن را اعرابی عجمی زبانی و بکشد مردمان شایسته آن عصر را و آن اول شاهد است . پس در دهه سوم از سی سال که از قرن دوازدهم بگذرد ، پرچم‌هایی از شطّ جیحون - که از ماوراء النهر باشد - قیام کنند برای فارس و نصیبین و پی در پی پرچم‌های عرب هم به سوی ایشان بلند شود . پس متأذی شوند زن‌های ایشان به تقدیر خدایی که جاری کننده ابر است

و به گذشتن بعضی از ستاره‌ها - یعنی: افتادن و سقوط بعضی از ستاره‌ها - و طالع شدن قطر جنوبی مانند بند و پیوند نی و ظاهر شدن زلزله‌ها و گرد و غبارها.

آن وقت وقتی است که حق واضح و آشکار شود و بلازایل و نابود شود و مؤمن عزیز و غالب و کافر و منافقین ذلیل و خوار گردند و تجار بیابانی کوفه مالک شوند، نه متغلبین از آنها؛ زیرا که متغلبین سرکش و متمرّد و متکبر فرعون صفت‌اند، و در نواحی بصره حرکتی رخ دهد که ذکر نمی‌کنم آن را، و ظاهر می‌شود عرب بر عجم، و تجاوز به اهواز کنند به غیر از سایر مردم.

چه بسیار چیزهایی است که مخفی می‌کنم آنها را؛ زیرا که گوش طاقت شنیدن آنها را ندارد و صبر بر تحمل آنها نمی‌کند و چه بسیار اموری است که از گفتن آنها اهمال می‌کنم از ترس این که گفته شود: از کجا دانستی اینها را؟ و حال آن که من رسیده‌ام به منتها درجه از علم و دانایی و آنها چنان اموری است که نهی کرده شده‌ام از ذکر آن و بنا بر آنچه که مأمورم ابا می‌کنم. پس تهمت نزنند به من تهمت زندگان و ایشان کسانی هستند که جایگاهشان در آتش است. حکم کرده نمی‌شود بر ایشان، پس می‌میرند و تخفیف داده نمی‌شود از عذابشان. همچنین جزا می‌دهم هر ناسپاس‌گو را، و شرط قیامت به حدّ کمال رسیدن جور و ستم و فتنه‌ها و بلاهاست در بازگشت کردن. پس وقتی که دروغ و لهو و لعب و سازها و غناها به حدّ کمال رسید و جور به منتهی درجه رسید، آن وقت برگشت من به دنیا سزاوار می‌شود و امر رجعت صورت می‌گیرد و قیامت صغرا بر پا می‌شود به قائمی که قیام کند در میان مردم که ببرد بلا را از اهل ایمان و برطرف کند از ایشان خوف و ترس را و سخن نگوید هیچ نفسی مگر به اذن و فرمان او.

مؤلف ناچیز گوید: در این جملات از خطبه آن حضرت نکاتی چند را خاطر نشان فرموده که از علائم مهمّه پیش از قیام است.

اول: تصرف کردن و مالک شدن نبطی‌ها و ناصبی‌ها بصره را با واسط و اطراف آنها را تا برسد به اهواز و نواحی آن.

دوم: رو آوردن فتنه‌ها و بلاهای شگفت‌آور و قحطی در میان مردم.

- سوم: کشتن های ناگهانی و ترور کردن های آتشین رودادن .
- چهارم: مستأصل و بیچاره شدن اهل مکه .
- پنجم: قتل عام و خاص کردن نبطیان و ناصبیان مردم را .
- ششم: فشار آوردن بلاها و مصیبت ها در بغداد و تمام روی زمین و کشته شدن جباران و گردنکشان بغداد و تصرف کردن دشمن خانه ها و ذریه های آنان را .
- هفتم: خروج دیلم ها و گیلانی و خراسانی و غلبه کردن خراسانی بر تبریز و گرفتن ایشان تبریز را و از خودشان امیر برای آنها قرار دادن .
- هشتم: مضطرب شدن عراق از قیام دیلم ها و گیلانی و خراسانی .
- نهم: واقع شدن جنگ شدید در میان همدان و حلوان و کشته شدن جمعی از حلوان تا نهر وان .
- دهم: شکست خوردن دیلم ها و گرفتن ملک را از تصرف ایشان .
- یازدهم: مالک شدن اعرابی عجمی زبانی ملک را و کشتن او مردمان شایسته صالح را .
- دوازدهم: آمدن پرچم هایی از سمت مشرق - که ماوراء النهر باشد - از کنار شط جیحون به طرف فارس و نصیبین .
- سیزدهم: بلند شدن پرچم های عرب پی در پی و متأذی شدن زن های ایشان .
- چهاردهم: سقوط بعضی از ستاره ها به زمین ، و از بعض اخبار دیگر مستفاد می شود که در سمت مشرق سقوط کند .
- پانزدهم: طالع شدن قطر جنوبی مانند بند و پیوندنی و ظهور زلزله ها و گرد و غبارها .
- شانزدهم: ظهور فرج برای مؤمنین و عزت و غلبه آنها و خوار شدن کفار و منافقین ، و این علامت در زمان قیام مهدی علیه السلام واقع شود .
- و مراد از قرنی که حضرت در این خطبه اشعار فرموده محتمل است که قرن میلادی ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - باشد که اکنون که زمان تحریر این کتاب است در اواخر دهه سوم از قرن دوازدهم ولادت آن بزرگوار است ؛ چه که ولادت آن حضرت در سال دویست و پنجاه و شش هجری بوده و الآن قریب

یک هزار و صد و بیست و هفت سال از سنّ نازنین آن بزرگوار می گذرد.
و محتمل است که ابتدای آن از اوّل زمان غیبت کبرای آن حضرت باشد که در نیمه
شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده که این سال یک هزار و پنجاه و
چهارم از غیبت کبرای آن حضرت است که پنجاه و چهارمین سال از قرن یازدهم از
غیبت کبراست.

و محتمل است که آن حضرت حساب را از زمان خلع المقتدر بالله عباسی گرفته
باشد، به مناسبت آنچه که در بعضی از خطب منسوبه به آن حضرت تصریح شده - که
فرموده است: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - یعنی: المقتدر -؛ فإِنَّه أوّل علامات
التغییر؛ یعنی: شاد نشوید به خلع شده از فرزندان عباس از خلافت - یعنی: مقتدر
عباسی -؛ زیرا که آن اوّل علامات تغیر است.

پس ممکن است گفته شود که: مراد از قرن دهم و یازدهم و دوازدهمی که در این
خطبه شریفه فرموده قرن دهم و یازدهم و دوازدهم از خلع مقتدر باشد و خلع مقتدر
در حدود سال سیصد و شش هجری بوده که تاکنون یک هزار و هفتاد و هفت سال
است که عبارت باشد از سال هفتاد و هفتم از قرن یازدهم از خلع مقتدر.

و محتمل است که قرنی که حضرت فرموده غیر از قرن متعارف در این زمان باشد.
به هر حال خدا و حجّت او داناترند. ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾^۱.

متمّم کلام در این مقام آن که آن حضرت پس از بیان این جملات از فرمایشات
خود رشته کلام را می کشاند به این جا که می فرماید:

أيتها الناس، قد سمعتم خيراً فقولوا خيراً، واسألوا تعلموا، وكونوا للعلم حملة، ولا
تخرجوه إلى غير أهله فتهلكوا، فقال جابر: فقلت: يا أمير المؤمنين، فما وجه استكشاف؟
فقال: اسألوني واسألوا الأئمة من بعدي الذين سميتهم، فلم يخل منهم عصر من الأعصار
حتى قيام القائم، فاسألوا من وجدتم منهم، وانقلوا عنهم كتابي.

۱. سورة بقره، آیه ۳۲.

والمناقرون يقولون: عليّ نصّ على نفسه بالربوبية، فاشهدوا شهادة أسألکم عند الحاجة. إنّ عليّ بن أبي طالب نور مخلوق وعبد مرزوق. من قال غير هذا لعنه الله من كذب عليّ.

ونزل المنبر وهو يقول: تحصنّ بالحيّ الذي لا يموت، ذي العزّ والجبروت، والقدرة والملکوت، من كلّ ما أخاف وأحذر. فأیما عبد قائمها عند نازلة به إلاّ وكشفها عنه.

قال ابن قدامة: يقول هذه الکلمات وحدها؟ فقال: تضيف إليها الاثني عشر إماماً وتدعو بما أردت وأحببت، يستجيب الله دعاك!

یعنی: ای گروه مردم! بتحقیق شنیدید کلام خیر را، پس بگوئید کلام خیر را و برسید تا بدانید و حامل علم و دانایی باشید و برای غیر اهل بیرون ندهید که هلاک می شوید. پس جابر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پس وجه استکشاف چیست؟ فرمود: سؤال کنید و برسید از امامهایی که بعد از من هستند و نامهای ایشان را یاد کردم. پس هیچ عصری از عصرها از ایشان خالی نیست تا قیام قائم. پس برسید از هر یک از ایشان که او را بیابید و از ایشان کتاب مرانقل کنید.

و آنهایی که منافقاند می گویند که: علی تنصیص کرد پروردگاری را برای خود - یعنی: ادعای خدایی می کند و خود را خدا می داند. پس شهادت دهید شهادتی را که از شما خواهش می کنم هنگام حاجت که علیّ بن ابی طالب نوری است آفریده شده و بنده ای است روزی داده شده، و کسی که غیر این را گوید لعنت کند خدا او را - یعنی: من بنده آفریده شده و روزی خوار خدا هستم و خدا نیستم و ملعون است کسی که بر من دروغ بدهد و بگوید: علی می گوید: من خدا هستم.

این کلام را فرمود و از منبر به زیر آمد و می فرمود: خود را حصار کردم به خدایی که زنده است و نمی میرد و صاحب غلبه و عزّت و جبروت و توانایی و ملکوت است، از آنچه که می ترسم و اندیشه ترس می کنم. پس هر بنده ای بگوید این دعایی را که من

گفتم هنگام نزول بلا و حادثه‌ای، بر طرف می‌کند خدا از او آن بلا و حادثه را. این قدامه عرض کرد: این کلمات را بتهنایی بگویند؟ فرمود: نه، بر آن اضافه کن نام‌های دوازده امام را و دعا کن به آنچه که می‌خواهی و دوست می‌داری، که خدا اجابت می‌کند دعای تو را.

۲۶۲ / حدیث چهل و یکم

خطبه‌ای است در این مقام معروفه به خطبه البیان منسوبه به امیر مؤمنان علیه السلام که جمعی از بزرگان به اختلاف عبارات - بعضی به تفصیل و بعضی به اختصار - در کتب خود نقل فرموده‌اند و بواسطه بعضی از جملات موحشه و الفاظ غریبه و لغات غیر مأنوسه و لغزهایی^۱ که در آن مندرج است و سیاق عبارات آن - که در بادی^۲ نظر بر خلاف سایر خطب و کلمات صادره از آن بزرگوار است - استشمام رایحه جعل و وضع و غلو می‌کنند و مبادرت در انکار صدور آن از آن حضرت می‌نمایند. غافل از این که بسیاری از عبارات آن طوری است که صدور آن جز از زبان معجز بیان لسان الله ناطق متصور نیست، و بعلاوه آنچه از عبارات آن که ظاهراً رایحه غلو از آن بوییده می‌شود بعد از مراجعه به مجموع اخبار وارده در فضائل و مناقب آن حضرت از خاصه و عامه در کتب معتبره ایشان از قبیل کتاب مستطاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار که معاصر با حضرت عسکری علیه السلام بوده و از مشیخه کبار علمای فرقه ناجیه است و مانند کلینی و صدوقین و شیخ مفید - رحمهم الله - و غیر ایشان از متقدمین در کتب خود از او روایت کرده‌اند و روایات متظافره^۳ متواتره و مستفیضه و معتبره و صحیحه و موثقه دیگر از غیر طریقه صفار و هکذا از کتب عامه - مانند صحاح سته و کتب محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه شافعی و مجمع الزوائد هیتمی و منابع الموده و غیرها - رفع شبهه و غبار می‌شود.

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

۲. بادی: آغاز، شروع، اول هر چیزی.

۳. متظافر: چیزهایی که هر کدام به دیگری یاری رسانند.

هر آینه اخبار هم مانند آیات محکم دارد. متشابه دارد. عامّ و خاصّ و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و تنزیل و تأویل دارد. پس بر شخص منصف است که بمجرّد دیدن حدیث یا خبری که ظاهر آن در نظر او زندگی دارد، بالأخره تأمل و تدبّر نموده، فوراً انکار نکند.

شیخ مفید در کتاب اختصاص حدیثی از حضرت صادق علیه السلام مسنداً روایت کرده که فرمود: **إِنَّ كَلَامَنَا يَنْصَرَفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا**،^۱ و دیگری: **إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا**، **لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ**،^۲ و حدیث دیگر: **إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا**.^۳ رجوع شود به صفحه ۲۸۸ کتاب اختصاص، طبع ۱۳۷۹ هـ چاپخانه حیدری در تهران. پس کلام ائمه علیهم السلام هفتاد وجه دارد. اگر کلامی در فرمایشات ایشان دیده شد که از متشابهات است، فوراً نباید رد کرد، بلکه سزاوار سکوت و توقّف کردن است و موافق با احتیاط، و رعایت جانب احتیاط طریق نجات است.

و نیز در کتاب اختصاص، صفحه ۱۶۳ همان طبع، حدیثی را روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد نشسته بودند و جمعی در نزد آن حضرت حاضر بودند. عرض کردند: حدیث کن ما را، یا امیر المؤمنین! به ایشان فرمود: رحمت بر شما باد! بدرستی که کلام من مشکل و دشوار است. تعقل نمی کنند آن را مگر دانیان. عرض کردند: ناچار باید حدیث کنی ما را. پس فرمود: **أَنَا الَّذِي عَلَوْتُ فَقَهْرَتُ. أَنَا الَّذِي أَحْيَيْتُ وَأُمِيتُ. أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ**؛ یعنی: منم آن کسی که بلند و برتر شده ام، پس قهر و غلبه می کنم. منم آن کسی که زنده می کنم و می میرانم. منم اول و آخر و آشکار و پنهان.

پس غضب کردند و گفتند: کافر شد، و برخاستند. پس حضرت به در مسجد اشاره فرمود که: نگاه دار اینها را. پس در آنها را نگاه داشت. پس فرمود: آیا به شما

۱. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۹.

۲. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۸، ح ۵۳.

۳. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۸.

نگفتم که: کلام من مشکل و دشوار است، تعقل نمی کنند آن را مگر دانایان؟
 معنای «أنا الذي علوت» این است که: منم آن کسی که بلندی جستم بر شما به
 شمشیر. پس قهر و غلبه کردم بر شما تا ایمان آوردید به خدا و رسول او، و اما «أنا
 أحيي وأميت» معنای آن این است که: منم آن که زنده می کنم سنت را و می میرانم
 بدعت را، و اما «أنا الأول» یعنی: منم اول کسی که ایمان آوردم به خدا و اسلام اختیار
 کردم، و اما این که گفتم: «أنا الآخر» یعنی: منم آخر کسی که کفن کردم پیغمبر را و او را
 دفن کردم، و اما گفته من: «أنا الظاهر وأنا الباطن» یعنی: منم آن کسی که علم ظاهر و
 باطن نزد اوست. گفتند: غم ما را زایل کردی. زایل کند خدا غم را از تو!^۱

پس این قبیل کلمات ایشان را باید به کلمات دیگر ایشان که مفسر اینهاست عرضه
 داشت؛ زیرا که اخبار ایشان مانند آیات قرآنیّه است که بعضی از آنها مفسر بعض
 دیگر است، و اگر بعضی از کلمات را غلات^۲ در آن داخل کرده باشند، همانها
 مخدوش است، نه تمام خطبه.

چون این مقدمه تذکر داده شد، لازم دانستم مصادر نقل این خطبه را تا اندازه ای که
 برخوردار کرده ام تذکر دهم و بعد به شرح آنچه از آن که در این کتاب اقتضای ذکر آن را
 دارد بپردازم و از خدا توفیق فهم و شرح صدر می طلبم، وهو حسبي.

دانسته باد که شیخ اجازه حقیر، علامه حبر نحریر^۳، الآية الحجّة، صاحب کتاب
 الذريعة إلى تصانيف الشيعة در جزء هفتم آن کتاب در (خ ط ب) در صفحه ۲۰۰، شماره
 ردیف ۹۸۸، نوشته آنچه را که ترجمه آن این است: خطبة البيان از خطبی است که
 شهرت دارد نسبت آن به امیر مؤمنان علیه السلام و از برای آن نسخه هایی است مختلفه با زیاد
 و نقصان و تمام تر از آنها نسخه ای است قریب پانصد بیت که در کوفه انشا فرموده

۱. الاختصاص، ص ۱۶۳، و نیز ر.ک: مدينة المعاجز، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۶، ح ۵۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۲.

ص ۱۸۹، ح ۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. غلات: آنها که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام غلو کرده و او را به پایه ای ستوده اند که از حد گذشته است.

۳. نحریر: حاذق، ماهر، دانشمند، زیرک، خردمند.

- چنان که در بعضی از روایات آن است -، یا در بصره - چنان که در بعضی دیگر است - ذکر نکرده است آن راضی در نهج البلاغه و همچنین ذکر نکرده است آن را ابن شهر آشوب در مناقب در عداد خطبه‌های مشهوره آن حضرت - آری، ذکر کرده است در آن خطبه افتخار را که در نهج یافت نمی‌شود - چنان که اشاره کردیم به سوی آن -، و شاید مراد از آن - یعنی: افتخار - همین خطبه باشد؛ زیرا که در اول آن قریب هفتاد وصف از اوصاف خود را به عنوان «أنا کذا. أنا کذا» ذکر فرموده در حالتی که به آن فخر کننده است -

و شیخ سراج الدین حسن بعضی از این نسخه را از کتاب در المنظم نیز نقل کرده و این نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که تاریخ کتابت آن در سال ۷۲۹ بوده، با خطبه اقالیم - چنان که در ردیف کتب مخطوطه شمرده شده و در جزء سوم فهرست آن کتابخانه در صفحه ۹۷ خصوصیات آن نوشته شده -

و نسخه دیگر به خط درویش علی بن جمال الدین مقرئ نوشته شده، در سال ۹۲۳ هجری در ۵۵ ورق که از موقوفات ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ وقف آستانه مقدسه رضویه نموده -

و سید شبر تمام این خطبه را در کتاب علائم الظهور خود نقل کرده - و بررسی در کتاب مشارق که در سال ۷۷۳ تألیف کرده قسمتی از آن را در مشارق نقل نموده بدون قید اسم خطبه البیان -

و در ینابیع الموده نیز این خطبه را نقل کرده - و در بحر المعارف حاج ملا عبدالصمد همدانی نیز نقل کرده و نسخه مختصر آن را قاضی سعید قمی رحمته در شرح حدیث غمامه نقل کرده -

و در الزام الناصب حائری بارجینی یزدی سه نسخه از آن را نقل کرده - در یکی از آنها اسامی اصحاب و یاوران حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - را متضمن است و در دیگری نام‌های حکام آن حضرت را در شهرها ذکر کرده و یکی را از کتاب در المنظم، تألیف محمد بن طلحه شافعی، متوفای سال ششصد و پنجاه و دو هجری، نقل کرده - و عالم خبیر و متبّع بصیر و فاضل نحریر شیخ محمد رضای طبسی در جزء اول

کتاب الشيعة و الرجعة، طبع نجف، این خطبه را از کتاب دوحه الأنوار شيخ محمد يزدى حائرى نیز نقل کرده .

و تُخلد مقام مرحوم قمى، صاحب قوانین، در اواخر کتاب جامع الشتات بعضی از آن را نقل فرموده .

و صاحب کتاب عجائب الأخبار، سيد حسين بن سيد عبد الجبار توبلى کتکاني بحرينى، به سند خود این خطبه را بتمامها در کتاب خود نقل کرده .

و نگارنده آنچه را که از آن در این نسخه نقل می‌کنم از کتاب عجائب الأخبار است؛ زیرا که نسخه آن اصح^۱ از نسخه إزام الناصب به نظر آمد و نسخه إزام بی اندازه مغلوط طبع شده - چنان که بر مطالعه کنندۀ آن مخفی و پوشیده نیست. اکنون شروع می‌کنم در نوشتن آنچه از این خطبه که مقتضى درج در این کتاب است بحول الله تعالى وقوته .

عجائب الأخبار، قال: حدثنا محمد بن أحمد الأنباري، قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجاني قاضي الري، قال: حدثنا طوق بن مالك، عن أبيه، عن جدّه، عن عبد الله بن مسعود^۲، رفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام: لما تولّى الخلافة بعد الثلاثة أتى إلى البصرة، فرقى جامعها وخطب الناس خطبة تذهل منها العقول، وتتشعرّ منها الجلود. فلما سمعوا منه ذلك، أكثروا البكاء والنحيب وعلا الصراخ.

قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وآله قد أسرّ إليه السرّ الخفيّ الذي بينه وبين الله - عزّ وجلّ -، فلأجل ذلك انتقل النور الذي كان في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله إلى وجه علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: ومات النبي صلى الله عليه وآله في مرضه الذي أوصى فيه لعليّ أمير المؤمنين عليه السلام، وكان قد أوصى لعليّ أمير المؤمنين عليه السلام أن يخطب الناس خطبة البيان، فيها علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة.

قال: فقام أمير المؤمنين عليه السلام بعد موت النبي صلى الله عليه وآله صابراً على ظلم الأمة إلى أن قرب

۱. اصح: صحيح تر.

۲. در نسخه بالای این کلمه نوشته شده: غیر از عبدالله بن مسعود صحابی است.

أجله وحان وقت وصية النبي ﷺ بالخطبة التي تسمى بالبيان. فقام أمير المؤمنين بالبصرة ورقى المنبر وهي آخر خطبة خطبها، فحمد الله وأثنى عليه وذكر النبي ﷺ؛

يعنى: گفت عبدالله بن مسعود: زمانی که آن حضرت متولّی خلافت شد، پس از سه روز به بصره آمد و در جامع مسجد بر منبر بالا رفت و خطبه [ای] خواند که عقل‌ها از آن غافل شد و بدن‌ها به لرزه درآمد. پس چون شنیدند از آن حضرت آن خطبه را، بسیار گریستند و صداها به ناله و ضجّه و فریاد بلند کردند.

گفت که: رسول خدا ﷺ با او به پنهانی سخن گفت سِرهای نهفته‌ای را که در میان او و خدا بود. پس برای همین منتقل شد نوری که در روی پیغمبر ﷺ بود به روی علی بن ابی طالب ؑ.

گفت: و مُرد پیغمبر ﷺ در مرضی که وصیت کرد در آن به امیرالمؤمنین علی ؑ، و آن حضرت وصیت کرد به علی ؑ که خطبة البیان را بر مردم انشا کند که در آن علم گذشته و آینده، آنچه که واقع شده و می‌شود تا قیامت است.

گفت: پس بر پا خاست امیرالمؤمنین ؑ بعد از رحلت پیغمبر ﷺ در حالی که بر ظلم و ستم امت صبر کننده بود تا این که مدت عمر او نزدیک به آخر رسید و وقت عمل کردن به وصیت پیغمبر ﷺ در رسید که خطبة موسوم به بیان را انشا کند. پس به پا خاست امیرالمؤمنین ؑ در بصره و بر منبر بالا رفت و این آخر خطبه‌ای بود که آن حضرت انشا فرمود. پس ستایش خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و یاد کرد از پیغمبر ﷺ.

فقال: أيها الناس، أنا وحبیبی محمد کھاتین - وأشار بسبّابته والوسطی -، وقال: لولا آية من كتاب الله لنبأتكم بما في السماوات والأرض وما في قعر هذا، فما يخفى عليّ منه شيء ولا تعزب كلمة منه، وما أوحى إليّ، بل هو علم علمنيه رسول الله ﷺ. لقد أسرّ إليّ ألف مسألة في كلّ مسألة ألف باب وفي كلّ باب ألف نوع، فاسألوني قبل أن تفقدوني. اسألوني عمّا دون العرش أخبركم، ولولا أن يقول قائلكم: «إنّ عليّ بن أبي طالب ساحر»

- كما قيل في ابن عتي - لأخبرتكم بمواضع أحلامكم وبما في غوامض الخزائن،
ولأخبرتكم بما في قرار الأرض.

وهذه هي [ال] خطبة التي خطب وهي خطبة البيان؛^۱

یعنی: پس فرمود: ای مردمان! من و حبیب من مانند این دو انگشتیم، و اشاره فرمود به انگشت سبابه و وسطای خود، و فرمود: اگر نبود آیه‌ای از کتاب خدا، هرآینه خبر می‌دادم شما را به آنچه که در آسمان‌ها و زمین است و آنچه که در ته زمین است. پس پنهان نیست بر من از آن چیزی و دور نشده از نظر من کلمه‌ای از آن و وحی به من نمی‌شود - یعنی: من پیغمبر نیستم که وحی به من برسد -، بلکه آن علمی است که به من تعلیم داده است آن را رسول خدا ﷺ. هرآینه راز گفت با من هزار مسئله را که هر مسئله از آن هزار باب است و هر بابی از آن هزار نوع است. پس برسید از من پیش از آن که مرا نیابید و برسید از من از آنچه در زیر عرش است، خبر می‌دهم شما را، و اگر نبود که گوینده‌ای از شما بگوید که: علی بن ابی طالب [علیه السلام] جادوگر است - چنان که در حق پسر عمم گفته شد -، هرآینه خبر می‌دادم شما را به مواضع عقول و خوابگاه‌های شما و دفینه‌های پنهان در زیر زمین، و هرآینه خبر می‌دادم شما را از ته زمین، و این است آن خطبه‌ای که خطبة‌البيان اش گویند.

پس از بیان حضرت شروع به خطبه فرمود و حمد و ثنایی فصیح و بلیغ انشا فرمود در نهایت فصاحت و بلاغت که این گونه حمد و ثنا جز از زبان دارای مقام ولایت کلیه بیرون نیاید و شنیده نشود، و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری و به ابلغ عبارت درود و تحیت بر حضرت خاتم الانبیاء فرستاده و جمالاتی که دلالت بر عظمت و رفعت و شؤن خاتمیت ﷺ است بر آن پیوسته، و پس از آن فرموده:

أيها الناس، سار المثل، وحقق العمل، وكثر الوجل، ودنى الرحيل، ولم يبق من عمري

إلا القليل، فاسألوني قبل أن تفقدوني؛^۲

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸.

یعنی: ای مردمان! دلیل و راهنمای شما رفت و محقق شد کار مرگ و زیاد شد ترس و نزدیک شد کوچ کردن و باقی نمانده از عمر من مگر کمی. پس برسید از من پیش از آن که مرا گم کنید و نیابید.

پس از آن صد صفت و خصیصه از صفات و خصیصه‌های خود را که از شئون ولایتی است ذکر فرموده که در این کتاب اقتضای ذکر و شرح آن نیست و نیازمند است به شرح جداگانه‌ای که خود کتاب حجیمی می‌شود، تا این که کلام خود را می‌رساند به این جا که می‌فرماید: أنا أبو المهدی القائم فی آخر الزمان؛ یعنی: منم پدر مهدی که قیام کننده است در آخر زمان.

پس مالک اشتر برخاست و عرض کرد: چه وقت این قائم از فرزندان تو قیام می‌کند، یا امیرالمؤمنین؟

فقال: إذا زهق الزاهق، و خفت الحقائق، و لحق اللاحق، و ثقلت الظهور، و تقاربت الأمور، و حُجِبَ النشور، و أرغم المالك، و سلك السالك، و هلك الهالك، و عمت القنوت (الغنوات خ ل)، و بغت العشيرات، و كثرت الغمرات، و قصر الأمد، و دهش العِدَد، و هاجت الوسوس، و غيطل العساعس، و ماجت الأمواج، و ضعف الحاج، و اشتد الغرام، و ازدلف الخصام، و اختلفت العرب، و اشتد الطلب، و نكص الهرب، و طلبت الديون، و ذرقت العيون، و أغبن المغبون، و شاط النشاط، و هاط الهياط^۲، و عجز المطاع، و أظلم الشعاع، و صمت الأسماع، و ذهب العفاف، و سجع^۳ الإنصاف، و استحوذ الشيطان^۴؛

لغات

«زاهق» یعنی: باطل و ناچیز، و زَهَقَ: به معنای سَبَقَ - یعنی: پیشی گرفت.

۱. از عبارت «وهلك الهالك» تا این جا در إزام الناصب نیامده.

۲. در إزام الناصب: (الهياط).

۳. در إزام الناصب: (سجع).

۴. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۹.

و « خَفَّتِ الحقائق » یعنی: سبک و خوار شد حقیقت‌ها.
و « لِحَقِّ اللّاحق » یعنی: رسید آنچه که رسنده است.
ثقلت الظهور: یعنی: پشت‌ها سنگین شد.
تقاربت الأمور: تقارب امور کنایه است از نزدیک شدن کارهای سخت و پیشامدهای بیم‌دهنده - چنان که در بعض اخبار دیگر که این جمله را در متن آن معنا کرده فهمیده می‌شود.
« حُجِبَتِ النشور » یعنی: ممنوع شد آشکارا و فاش کردن خبرها. در منتهی الإرب است: نشر: به معنای فاش کردن خبر.^۱
و « أرغم المالك » یعنی: بینی مالک به خاک مالیده شد.
« سلك السالك » یعنی: پا به زمین کوبید پای کوبنده در راه شر.
هلك الهالك: در المنجد است که گفته: الهالك: الذي يهوي ويسقط؛^۲ یعنی: سقوط کند سقوط کننده‌ای.
و « عَمَّتِ القنوات » یعنی: کور شود قنات‌ها - یعنی: آب آنها خشک شود -،
و « عَمَّتْ » - به تخفیف میم - از « عماء » است به معنای کوری.
و « بغت العشيرات » یعنی: بیرون روند از اطاعت امام عادل عشایر و قبایل.
و « كثرت الغمرات » یعنی: بسیار شود سختی‌ها و کینه‌ها در دل گرفتن و جمعیت مردمان پراکنده.
و قصر الأمد: کوتاه شد عمرها.
و « دهش العدد » یعنی: سرگردان و متحیر سازد شماره‌های فتنه.
و حاجت الوسوس: برانگیخته شود اندیشه‌های بد.
و غيطل العساعس: جمعیت کنند به خروش و غوغاگرگ‌ها و خارپشت‌ها.
و « ماجت الأمواج » یعنی: به جنبش آید موج‌ها.

۱. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۲۴۹.

۲. المنجد، بخش لغات، ص ۸۷۱.

و ضعف الحاج: و ناتوان شود حج گزارنده .
و اشتد الغرام: و شدید و سخت شود شیفتگی و آزمندی‌ها و بدی‌های پی در پی و
هلاکت‌ها و عذاب‌ها . غرام بر وزن سحاب .
و ازدلف الخصام: پیشی و نزدیکی گیرند بر یکدیگر جنگجویان - یا شدت کند جنگ‌ها .
و اختلفت العرب: و اختلاف واقع شود در میان عرب‌ها .
و اشتد الطلب: و سخت شود بازجویی .
و نکص الیهرب: و عقب نشینی کنند ترسندگان .
و طلیبت الادیون: و مطالبه کرده شود وام‌ها .
و ذرفت العیون: روان شود اشک‌ها از چشم‌ها .
و غین المغبون: و فریب خورد مرد سست عقل .
و شاط النشاط: هلاک شود شادمان و شادی کننده .
و هاط الهیاط: بانگ و فریاد و شورش کنند شورشیان، و اگر «هباط» - به باء
موحده - باشد، یعنی: بانگ و فریاد و شورش کنند فرود آیندگان در شهر و زندگان .
و عجز المطاع: عاجز شود کسی که رئیس و مطاع بوده .
و اظلم الشعاع: تاریک شود نور آفتاب .
و صمت الاسماع: کر شود گوش‌ها .
و ذهب العفاف: عفت و پاکدامنی برود .
و سجع الإنصاف: مورد ملامت و یا سرشکست شود دادخواهی و درستی .
استحوذ الشیطان: چیره و مستولی شود شیطان .
یعنی فرمود: یعنی: زمانی که باطل و ناچیز پیشرفت کند و سبک و خوار شود
راستی و حقیقت‌ها و برسد آنچه که خواهد رسید و پشت‌ها سنگین شود از جور و
فساد و یا گناهان و کارها به همدیگر نزدیک شود (کنایه از کارهای سخت و بیم دهنده
است - چنان که از بعضی از اخبار دیگر مستفاد می‌شود و در متن حدیث معنا شده -)،
و منع کرده شود آشکار و فاش نمودن خبرها و بینی مالک به خاک مالیده شود و بکوبد

پای خود را پای کوبنده در راه شر و سقوط کند سقوط کننده و خشک شود قنات ها و بیرون روند از اطاعت امام عادل قبیله ها و عشیره ها و بسیار شود سختی ها و کینه ها و جمعیت های پراکنده و کوتاه شود عمرها و سرگردان و متحیر کند فتنه های بی شمار و برانگیخته شود اندیشه های بد و جمعیت کنند به خروش ها و غوغاها گرگ ها و خارپشت ها - یعنی: مردمان گرگ صفت و خارپشت طبیعت - و به جنبش درآید موج ها - یعنی: موج های بلا و فتنه و یا صدهای مخالف و یا گرفتن موج ها برای رساندن صداها به اطراف و اکناف جهان بوسیله رادیوها و امثال آن - و ناتوان شود حج گزارنده - یعنی: رفتن حج ممنوع شود - و سخت شود شیفتگی ها و آشفتگی و آزمندی و بدی های پی در پی و به هم پیوسته و هلاکت ها و عذاب ها و نزدیک به یکدیگر شوند جنگجویان - یا شدت کند جنگ ها - و اختلاف افتد در میان عرب ها و سخت شود بازجویی و عقب نشینی کنند ترسندگان و واخواست شود وام ها و روان شود اشک ها از چشم ها و فریب خورد مرد سست عقل و هلاک شود شادمان و شادی کننده و بانگ و فریاد و شورش کنند شورشیان - و یا فرود آیندگان در شهرها و زد و خورد کنندگان - و عاجز شود کسی که رئیس و مطاع باشد و تاریک شود نور آفتاب و گر شود گوش ها و برود عفت و پاکدامنی و مورد ملامت و اعتراض - یا سرشکست - شود دادخواهی و درستی و چیره و مستولی شود شیطان.

فرمود: وعظم العصیان، وحکمت النسوان، وفدحت الحوادث، ونفثت النواقيث، وهجم الواثب، واختلف الأهواء، وعظم البلوی، واشتد الشکوی، واستمر الدعوی، وقرض القارض، ولمذ اللامذ،^۱ وتلاحم الشداد، ونقل الملحاد، وعجت الفلاة، وعجج^۲ الولاية، ونضل البارح^۳، وعمل الناسح^۴، وزلزلت الأرض، وعطل^۵ الفرض، وکبت الإمامة^۵، وبدت

۱. در إلزام الناصب: (ولمض اللامض).

۲. در إلزام الناصب: (وخجج).

۳. در إلزام الناصب: (البارح).

۴. در إلزام الناصب: (الناسخ).

۵. در إلزام الناصب: (وکتبت الأمانة).

الخيانة، وخشيت الصيانة، واشتدَّ الغيظ^١، و أراع الفيظ^٢، وقام الأدعياء، وقعد الأولياء،
 وخبثت الأغنياء، ونال الأشقياء، ومالت الجبال، وأشكل الأشكال، وشيع الكريال، ومنع
 الكمال، وساهم الشحيح^٣، ومنع الفليح، وكفكف الترويح، وحذحذ^٤ البلوع، وتكلكل
 الهلوع، وفدقد المذعور، وندند الديجور، ونكس المنشور، وعبس العبوس، وكسكس
 الهموس، وأجلب الناموس^٥.

لغات

فدح: گران و دشوار و سخت شدن.

نفت: در این جا به معنی سم پاشی کردن.

واشب: جستن کننده.

قرض: به معنای بریدن و گذشتن و تجاوز کردن.

لمظ: به خشم در آمدن. يقال: ألمظ عليه، إذا ملأه غيظاً (منتهى الإرب^٦)، ولمظ

الرجل القوس: شد وترها (المنجد^٧).

تلاحم القوم: تقاتلوا.

شد الرجل شدّاً: عدا وركض.

الملحد: كثير الطعن في الدين (المنجد^٨).

ناقلة: مردم از جایی به جایی رونده.

١. در إزام الناصب: (الغيض).

٢. در إزام الناصب: (الفيض).

٣. در مصدر: (المستحيح).

٤. در إزام الناصب: (وخذخذ).

٥. إزام الناصب، ص ٢، ص ١٥٩ - ١٦٠.

٦. منتهى الإرب، ج ٣ - ٤، ص ١١٥٥.

٧. المنجد، بخش لغات، ص ٧٢٤، البته در آن جا «ألمظ» است.

٨. المنجد، بخش لغات، ص ٧١٥.

- نَقْل - محرّکه :- حاضر جوابی در سخن .
 عَجَبَة : گرد و غبار و دود و امثال آن .
 فَلَات : دشت و بیابان بی آب و گیاه .
 عَجَعاج : بانگ و فریاد از هر چیزی .
 نَضَل : چیره شدن در تیراندازی .
 بَارح : سخت گیرنده و گزند و بدی رساننده .
 نَسَح - به حاء مهمله :- برداشتن و پرانیدن خاک .
 إِرَاعَة : ترسانیدن .
 فِیظ : مردن .
 «أشکل الأشکال» یعنی : پوشیده و مشتبه شدکارها .
 «شیع الکربال» یعنی : پایه گیل ماندن و سستی .
 مساهمة : قرعه زدن با یکدیگر .
 شحیح : حریص و بخیل .
 «ساهمه» أي : غالبه فی القرعة .
 فلیح : رستگار شده و فیروزی یافته .
 تکفکف : باز ایستادن .
 ترویج : راحت دادن .
 حَذحاذ : سرعت کننده و باشتاب .
 بلوع : پُر خور و اکول .
 تکلکل : سینه به اندرون بردن و سر رادر سینه فرو بردن و چنبر کردن .
 هَلوع - بر وزن صبور :- شخص سخت ناشکیبا و ترسنده و آزمند بخیل و سخت
 نالان که در مصائب نمی تواند تحمل کند .
 «فَدَفَدَفَدَة» یعنی : دوید گریزان از درنده یا دشمن .

مذعور: ترسانیده شده .

نَدِنْدَ الدیجور: پراکنده شود خاک .

«نکس المنشور» یعنی: سرنگون شود مرد پریشان کار .

عبس العبوس: عبس به معنای روترش کردن و عبوس روز بدی را گویند که از آن روی ترش شود و جماعت بسیاری را نیز گویند .

کسکسة: سخت کوفتن .

هموس - کصبور -: به شب رونده و شیر شکننده شکار و شیر نرم گیرنده را گویند .
ناموس: صاحب راز آگاه بر نهانی امر یا صاحب راز خبر و مرد دانای ماهر در کار و مرد سخن چین با مکر و حیلۀ نهانی را گویند .

یعنی: فرمود: وقتی که بزرگ شد گناه و حکومت کردند زنان و گران و دشوار و سخت شد حادثه‌ها و سم پاشی کردند سم پاشی کنندگان و هجوم آوردند جست و خیز کنندگان و مختلف شد هواها و خواهش‌ها و بزرگ شد بلاها و سخت شد شکوه‌ها و دنباله دار شد دعواها و برید و از حد خود تجاوز کرد تجاوز کننده و به خشم درآمد خشم کننده و قتال و جنگ و خونریزی کردند سخت گیرندگان به تجاوز کردن و تاخت و تاز و حاضر جواب شدند طعن زنندگان در دین و غبار آلود شد بیابان‌ها - یا در اثر ناامنی و جنگ‌ها و یا آن که بی آب و گیاه شد در اثر خشکسالی و نیامدن باران - و بانگ و فریاد کردند سلاطین و زمامداران امور عامۀ مردمان و چیره شد در تیراندازی سخت گیرنده و گزند و بدی رساننده و خاک پاشی کرد خاک پاشی کننده و متزلزل شد زمین و معطل شد حدود و واجبات الهی و ضایع و سرنگون شد امانت و ظاهر شد خیانت و ترسیده شد محافظه کار و شدت یافت خشم و کینه توزی و ترسانید مردم را مرگ و بر پا خاستند پسرخواندگان و باز نشست شدند دوستان - یعنی: تسلط یافتند اشرار - و ذلیل شدند اخیار و پلید شدند ثروتمندان و به آرزوی خود رسیدند مردمان شقی و به کجی میل کنند مردمان دانشمند و بزرگان قوم (جبال

به معنای مهتران قوم و دانشمندان و مردمان بخیل . منتهی الإرب^۱ و پوشیده و مشتبه شود کارها و شایع شود سستی و پا به گل ماندن در کارها و در قرعه زدن حریص و بخیل غالب شود و ممنوع شود رستگار شده و فیروزی یافته و راحت از مردم باز داشته شود و با شتاب سرعت کند مرد اکول پر خوری و سر به گریبان و سینه خود فرو برد مردی که بشدت ناراحت و ناشکیبا و ترسنده و آزمند و بخیل و بی صبر و تحمل در مصیبت هاست و دویدن گیرد و گریزان شود مرد ترسناکی و اوضاع تیره و تار شود - یا خاک ها پراکنده و زیر و رو شود (ممکن است در اثر زلزله یا حوادث دیگری باشد) - و سرنگون شود مرد پریشان کاری و ترش رویی کند مرد ترش رویی - یا پیش بیاید روز بدی که مردم از آن ترشو شوند ، یا آن که ترش رویی کنند جمعیت بسیاری - و سخت کوبیده شود مرد شبیخون زنده ای که مانند شیر شکاری است یا مانند شیری است که بنرمی شکار خود را بگیرد و جلب کرده شود صاحب رازی که آگاه است بر امر نهانی - یا بر خبری ، یا مرد ماهر دانای با سیاستی ، یا مرد سخن چین پرمکر و حيله ای .

فرمود : ودعدع الشقیق ، وجرثم الأنیق ، ونور الأفیق ، وذاد الذائد^۲ ، وراد^۳ الرائد ، وجدّ الجّدود ، ومدّ الممدود ، وكدّ الكدود ، وحدّ الحدود ، وطلّ^۴ الطلیل ، وغلغل الغلیل^۵ ، وفضل الفضیل ، وشتت الشتات ، وشمتمت الشمات ، وكدّ الهرم ، وقصم القصم^۶ ، وسدم السدم ، ونال^۷ الزاهب ، وداب الذائب^۸ ، ونجم ثاقب ، وزور^۹ القرآن ، واحمرّ الدیران^{۱۰} ، وسدس

۱. منتهی الإرب ، ج ۱ - ۲ ، ص ۱۵۵ .

۲. در إزام الناصب : (وأذاذ الزائد) .

۳. در إزام الناصب : (وزاد) .

۴. در إزام الناصب : (ونطل) .

۵. در إزام الناصب : (وعلعل العلیل) .

۶. در إزام الناصب : (وقضم القضم) .

۷. در إزام الناصب : (وبال) .

۸. در إزام الناصب : (وذاب الذائب) .

۹. در إزام الناصب : (وورور) .

۱۰. در إزام الناصب : (الدبران) .

الشرطان^۱، وربع الزبرقان، وثلاث الحمل، وساهم زحل، وأقل العرار، ومنع الوجار^۲، وأثبت^۳ الأقدار، وكملت العشرة، وسدس الزهرة، وغمرت^۴ الغمرة، وظهرت^۵ الأفاطس، وتوهم الكساکس، وتقدمتهم النفائس، فيكدحون الجزائر، ويملكون الجزائر، ويحدثون كيسان، ويخربون خراسان، ويصرفون الحلسان، ويهدمون الحصون، ويظهرون المصون، ويقتطفون الغصون، ويفتحون العراق، ويجمعون^۶ الشقاق بدم يراق، فعند ذلك ترقبوا خروج صاحب الزمان^۷.

لغات

«دعدع دعدعة ودعداعاً»: عدا في بطؤ والتواء؛ يعني: بأهستگی دويد.
شقیق: گوساله قوت گرفته یا کسی که تفرقه در میان مردم بیندازد و یا شق عصای مسلمانان کند و برقی که راست دراز شده باشد در میانه آسمان که میل به راست و چپ نکند.

و «جرثم الأنیق» یعنی: از بالا به پایین افتاد چیزی که نیکو به عجب آورنده باشد.
«نور الأفیق» یعنی: روشن گردانید افیق را که مراد عقبه افیق باشد که در ملاحم ذکر شده، و افیق قریه‌ای است از حوران در راه غور در اول گردنه معروفه به عقبه افیق و عوام آن را فیق گویند - بدون همزه -، و از این گردنه به سوی غور می‌روند که اُردن باشد و آن گردنه‌ای است که بقدر دو میل راه مسافت اوست (معجم البلدان)^۸.

۱. در إزام الناصب: (الشیطان).

۲. در إزام الناصب: (وأقل العرا والزخار).

۳. در إزام الناصب: (وأثبت).

۴. در إزام الناصب: (وعزمت).

۵. در إزام الناصب: (وظهرت).

۶. در إزام الناصب: (ویجمعون).

۷. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۸. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۳.

و «ذاد الذائد» یعنی: دور کند دور کننده .
 راد الرائد: به جستجو درآید جستجو کننده .
 و جدّ الجّدود: و کوشش کند کوشش کننده .
 کدّ الكدود: به مشقت و رنج و تعب اندازد به مشقت و رنج و تعب اندازنده .
 حدّ الحدود: خشمگین گردد خشم گیرنده .
 ظلّ الطلیل: خون‌ها به رایگان و باطل ریخته شود .
 غلغل الغلیل: و کینه‌ور از شهری به شهری بشتاب نامه و یا پیغام فرستد .
 فضّل الفضیل: فزوننی یابد فزوننی یابنده .
 شتت الشتات: پراکنده شوند قبیله‌های پراکنده .
 شمت الشمات: شماتت کنند یکدیگر را شماتت کنندگان .
 کدّ الهمم: به مشقت و رنج و تعب افتد پیرمرد کهن سال .
 قصم القصم: شکسته شود شکسته شونده .
 سدیم السدوم: اندوهگین و پشیمان شود مرد خشم‌آلود .
 نال الزاهب: برسد به کمی از مال .
 داب الدائب: کوشش کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار .
 و نجم ثاقب: یعنی: قسم به ستاره زُحل - که کنایه از خود آن حضرت باشد، یا ستاره‌ای که منسوب به آن حضرت است .
 زور القرآن: یعنی: زینت کرده شود قرآن .
 و «احمرّ الديران» یعنی: سرخ شد خانه‌ها .
 شُرطان: دو ستاره‌اند در برج حمل و آن هر دو شاخ صورت حمل است و به جانب شمال ستاره‌ای است کوچک که بعضی از عرب آن را داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و فاصله دو ستاره شرطان بقدر یک ذراع دورنمای آن است و صورت ایشان به این شکل است (ه^۵) .
 «سدس الشرطان» یعنی: شُرطان به حالت تسدیس رسد .

ربع الزبرقان: زبرقان به معنای ماه است؛ یعنی: ماه به حالت تربیع رسد.
 و «ثلث الحمل» یعنی: حمل - که نام یکی از بروج است - به حالت تثلیث رسد.
 «ساهم زحل» یعنی: زحل در خانه سهم واقع شود و به حال مقارنه رسد.
 «أقل العرار» یعنی: ناپدید شد هر چیزی که به سوی چیزی بازگردد (عرار بر وزن
 سحاب است).

منع الوُجار - به ضمّ واو - بیابان‌هایی است میان مکه و بصره که در میان آن منزلی نیست.
 أثبت الأقدار: ثابت گردیده شد فرمان‌ها و حکم‌ها و اندازه‌گیری‌ها.
 كملت العشرة: کامل شده علامت.

و سدست الزهرة: به حالت تسدیس رسید زهره.
 غمرت الغمرة: فرو گرفت سختی - یا فراهم آمدند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا.
 ظهرت الأفاطس: و ظاهر شود پهن بینی‌ها و کسانی که پست است استخوان بینی
 آنها - یعنی: ترک‌های بنی قنطوراء - از سمت مشرق.

توهم الكساکس: کسکس شخص کوتاه قد درشت تن بزرگ اندام، و کساکس جمع آن
 است، و آن طایفه‌ای از ترک‌های چینی هستند که می‌آیند به طرف عراق و شامات.
 و تقدّمتهم النفائس: و پیشروی کنند بر ایشان مردان خوب گرانمایه. ظاهراً مراد
 اصحاب سید حسنی و شعیب بن صالح باشند که بر آنها غالب شوند - چنان که از اخبار
 دیگر مستفاد می‌شود.

يكدحون الحرائر: معیوب کنند زن‌های آزاد را.
 و يملكون الجزائر: مالک شوند جزیره‌ها را.
 يحدثون کیسان: احداث کنند حيله‌ها و سگالش و بی وفایی و غدر را.
 و يخربون خراسان: خراب کنند خراسان را.
 يصرفون الحلسان: برگردانند ملازمین خانه‌ها را از خانه‌نشینی.
 يهدمون الحصون: خراب کنند حصارها را.
 يظهرون المصون: آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده.

یقتطفون الغصون: قطع کنند شاخه‌ها را.

یفتحون العراق: می‌گشایند عراق را.

یجمعون الشقاق: سرعت می‌کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن به سبب خونی که ریخته شود.

یعنی: و باهستگی بدود گوساله قوت گرفته (کنایه است از کودک گوساله صفت که روی کار بیاید و در امور عامه تکلم کند)، یا کسی که تفرقه در میانه مردم بیندازد و شق عصای مسلمانان کند، و یا آن که ظاهر شود در آسمان برقی که باهستگی سیر کند و آن راست و دراز باشد و به جانب راست و چپ میل نکند و از بالا به پایین افتد چیزی که نیکو به عجب آورنده باشد و روشن گرداند افیق را - که مراد گردنه افیق باشد که در ملاحم ذکر شده - و دور کند دور کننده و به جستجو درآید جستجو کننده و کوشش کند کوشش کننده و به مشقت و رنج و تعب اندازد به مشقت و رنج و تعب اندازنده و خشمگین گردد خشم گیرنده و خون برایگان و باطل ریخته شود و کینه‌ور از شهری به شهری بشتاب پیغام یا نامه فرستد و فزونی یابد فزونی یابنده و پراکنده شوند قبیله‌های پراکنده و شماتت کنند یکدیگر را شماتت کنندگان و به مشقت و رنج و تعب افتد پیرمرد کهن سال و شکسته شود شکسته شونده و اندوهگین و پشیمان شود مرد خشم‌آلود و برسد به کمی از مال و کوشش کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار.

قسم به ستاره سوراخ دارنده - یا حلقه دار، که ستاره زحل باشد که آن ستاره خود آن حضرت یا خود آن حضرت باشد -، و زیور کرده شود قرآن و سرخ کرده شود خانه‌ها.

و بنا بر نسخه‌ای این دو جمله چنین است: و دور القرآن واحمر الدبران؛ یعنی: دور زده شود قرآن و سرخ شود ستاره دبران که یکی از منازل قمر است و آن منزل چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر است و نشانه آن ستاره‌ای است روشن که به سرخی مایل است که چهار ستاره دیگر با آن است به این شکل (☉) و بعضی آن را تشبیه کرده‌اند به صورت هفت از رقم هندسی و آن ستاره بزرگ روشن سرخ رنگ که بر

طرف چپ اوست و از آن چهار ستاره دیگر بزرگتر است به منزله چشم جنوبی ثور است. از این جهت او را عین الثور خوانند، و آن که بر طرف راست است به منزله چشم شمالی ثور است و آن که بر زاویه است به منزله بینی ثور است، و علت این که او را دبران گویند به جهت دبور و تبعیت اوست ثریا را و از این جهت او را تابع النجم و تالی النجم و حاوی النجم نیز خوانند (تنبیهات ملامظفر).

فرمود: و وقتی که به حالت تسدیس رسد شرطان - که منزل اول از منازل ماه است - و به حالت تربیع رسد زبرقان - یعنی: ماه - و به حالت تثلیث رسد حَمَل و در خانه سهم واقع شود زحل - یعنی: در حال مقارنه باشد - و ناپدید شود هر چیزی که به چیز دیگری بازگردد و بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرمانها و حکمها و اندازه گیریها ثابت شود و نشانههای ده گانه ظاهر و کامل شود و زُهره به حالت تسدیس رسد و فرو گیرد سختی مردم را - یا فراهم و گرد هم جمع شوند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا - و ظاهر شوند گروه پهن بینیها که پست است استخوانهای بینی هاشان - یعنی: ترکهای بنی قنطورا - از سمت مشرق و به توهم افتند کوتاه بالایان درشت اندام بزرگ پیکر - که شاید مراد چینیها باشند - و تقدّم جویند بر ایشان مردمان نیک گرانمایه (ظاهراً مراد حسنی و شعیب بن صالح باشند که بر آنها غالب شوند) و معیوب کنند زنها را و مالک شوند جزیرهها را و احداث کنند حیلها و غدرها و بیوفاییها را و خراب کنند خراسان را و برگردانند ملازمین خانهها را از خانه نشینی و خراب کنند حصارها را و آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده و قطع کنند شاخهها را و فتح کنند عراق را و سرعت کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن به سبب خونی که ریخته شود، پس در آن وقت منتظر باشید خروج صاحب الزمان را.

ثم إنه جلس ﷺ على أعلى مِرْقاة من المنبر وقال: آه، ثم آه لتعريض الشفاه وذبول الأفواه. قال: فالتفت يميناً و شمالاً ونظر إلى بطون العرب وساداتهم ووجوه أهل الكوفة

و کبار القبائل بین یدیه، وهم صموت کأنّ علی رؤوسهم الطیر، فتنفّس الصعداء، وأنّ کمداً،
و تململ حزیناً، وسکت هنیئة؛^۱

پس نشست آن بزرگوار [علیه السلام] بر بالاترین پله منبر و فرمود: آه، پس آه از کنایه سخن گفتن لبها و پڑمرده شدن دهنها. (گفت راوی:) پس توجه فرمود به جانب راست و چپ و نظر کرد به سوی جماعتی از اهل کوفه و بزرگانشان و موجهین اهل کوفه، و بزرگان قبایل در پیش روی حضرت نشسته در حالتی که همه آنها ساکت بودند گویا مرغ بالای سر ایشان نشسته. پس آه سردی از دل کشید و ناله ای اندوهگین زد و بی آرامی کرد و کمی ساکت شد.

فقام إليه سوید بن نوفل وهو کالمستهزی وهو من سادات الخوارج، فقال: یا امیر المؤمنین، أنت حاضر ما ذکرک وعالم بما أخبرت؟ قال: فالتفت إليه الإمام ورمقه بعینه رمقه الغضب، فصاح سوید بن نوفل صیحة عظیمة من عظم نازلة نزلت به، فمات من وقته وساعته، فأخروه من المسجد وقد تقطع إرباً إرباً، فقال علی: أ بمثلی یمتیه المستهزؤون، أم علی یتعرض المتعرضون؟ أ ویلیق لمثلی أن یتکلم بما لا یعلم ویدعی ما لیس له بحق؟ هلك - والله - المبتلون. وأیم الله، لو شئت ما ترکت علیها من کافر بالله ولا منافق برسوله ولا مکذّب بوصیته، و إنما أشکو بئی وحزنی إلى الله، وأعلم من الله ما لا تعلمون؛^۲

پس به پا خاست به سوی او سوید پسر نوفل و او مانند استهزاکننده ای بود و او از بزرگان خوارج بود. پس گفت: یا امیر المؤمنین! آیا تو حاضری آنچه را که یاد می کنی و می دانی آنچه را که خبر می دهی؟ (گفت راوی:) پس توجه فرمود به سوی او امام علی و نگریست او را نگاه کردن غضبناکی. پس صیحه زد سوید بن نوفل صیحه ای بزرگ از بزرگی عذابی که به او نازل شد. پس در همان وقت مرد و در همان ساعت. پس بیرون بردند او را از مسجد در حالتی که پاره پاره شده بود. پس فرمود علی: آیا به مانند

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱.

منی استهزا می کنند استهزا کنندگان، یا بر همچون منی اعتراض کنند اعتراض کنندگان، یا آن که سزاوار است برای مانند منی که سخن گوید به چیزی که نمی داند و ادعا کند چیزی را که برای او سزاوار نیست؟ به ذات خدا قسم، هلاک می شوند باطل کنندگان حجت خدا و به ذات خدا سوگند یاد می کنم که اگر بخواهم باقی نمی گذارم بر روی زمین کافر به خدایی را و نه نفاق کننده با پیغمبر او را و نه تکذیب کننده به وصی پیغمبر او را و جز این نیست که شکایت می کنم به سوی خدا حزن و اندوه خود را و می دانم از جانب خدا آنچه را که نمی دانید.

قال: فقام إليه صعصعة بن صوحان وميثم وإبراهيم بن مالك الأشتر وعمرو بن صالح^۱ وقالوا: يا أمير المؤمنين، نقسم عليك بآبِنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَبَيِّنَ لَنَا مَا يَجْرِي فِي طَوْلِ الزَّمَانِ بِكَلَامِ يَفْهَمُهُ الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ حَمْدُ اللَّهِ وَأَثْنٌ عَلَيْهِ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ [فَصَلَّى عَلَيْهِ] وَقَالَ: أَنَا مَخْبِرُكُمْ بِمَا يَجْرِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِي وَبِمَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ (و فِي نَسْخَةِ: إِلَى خُرُوجِ صَاحِبِ الزَّمَانِ الْقَائِمِ بِالْأَمْرِ مِنْ ذُرِّيَّةِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ﷺ) وَإِلَى مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ حَتَّى تَكُونُوا عَلَى حَقِيقَةِ مِنَ الْبَيَانِ.

(و فِي نَسْخَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «فِي آخِرِ الزَّمَانِ»: فَإِنَّكَ تَحْيِي قُلُوبَنَا وَتَزِيدُ^۲ فِي إِيمَانِنَا، فَقَالَ: حَبًّا وَكَرَامَةً، ثُمَّ نَهَضَ ﷺ قَائِمًا وَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً تَشْوِقُ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَتَحْذَرُ مِنَ النَّارِ وَجَحِيمِهَا، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ أَخِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: تَجْتَمِعُ فِي أُمَّتِي مِائَةٌ خِصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي غَيْرِهَا، فَقَامَتِ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ يَقْبَلُونَ بِسَاطِنِ قَدَمِيهِ، فَقَالُوا: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟)

(رَجَعْنَا إِلَى [ال]نَسْخَةِ الْأُولَى) فَقَالُوا: مَا هِيَ؟ فَقَالَ: يَكُونُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجُوهُهُمْ جَمِيلَةٌ وَضَمَائِرُهُمْ رَدِيَّةٌ^۳. قَالُوا: فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟^۴

۱. در إلزام الناصب: (وعمر بن صالح).

۲. در إلزام الناصب: (فإن قولك يحيى قلوبنا ويزيد).

۳. تا این جا به مقدار یک سطر در إلزام الناصب موجود نیست.

۴. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱.

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی او صعصعة بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح و گفتند: یا امیرالمؤمنین! قسم می دهیم تو را به حق پسر عمّت رسول خدا ﷺ که بیان کنی برای ما آنچه که می گذرد در طول زمان به کلامی که بفهمد آن را عاقل و جاهل. گفت: پس آن حضرت سپاس گفت خدا را و ثنا گفت بر او و یاد کرد پیغمبر ﷺ را و فرمود: من خبر دهنده ام شما را به آنچه می گذرد بعد از من و به آنچه می باشد در آخر زمان (و بنا بر نسخه دیگر فرمود: تا خروج صاحب زمان که قائم به امر است از ذریّه فرزندانم حسین علیه السلام) و آنچه می باشد در آخر زمان تا خیردار باشید حقیقت بیان را.

(و در نسخه دیگر بعد از قول آن حضرت که فرمود: در آخر زمان، گفتند: بدرستی که تو زنده می کنی دل های ما را و زیاد می کنی در ایمان ما. فرمود: دوستی و کرامتی است. پس به پا خاست آن حضرت و در حالی که ایستاده بود خطبه بلیغی را خطاب کرد که آن خطبه ما را مشتاق بهشت و نعمت های آن کرد و ترسانید از جهنم و آتش آن. پس فرمود: ای گروه مردمان! بدرستی که من شنیدم از برادرم رسول خدا ﷺ که فرمود: جمع می شود در امت من صد خصلت که جمع نشده است در غیر ایشان. پس به پا خاستند علما و فضلا و می بوسیدند کف های دو قدم آن حضرت را. پس عرض کردند: چه وقت می باشد اینها؟)

(برگشتیم به نسخه اول) پس گفتند: چیست اینها؟ پس فرمود: بعضی از ایشان روهاشان پاکیزه است و باطن هاشان پست است. عرض کردند: چه وقت می باشد آنها؟

فقال علیه السلام: إذا وقع الموت في الفقهاء، وضیعت أمة محمد صلی الله علیه و آله الصلاة، واتّبعوا الشهوات، وقلّت الأمانات، وكثرت الخيانات، وشربوا القهوات، واستشعروا شتم الآباء والأُمّهات، ورفعت الصلاة (الأصوات خل) من المساجد بالخصومات، وجعلوها مجالس الطعام، وأكثروا من السيّات، وقلّوا من الحسنات، وعوصرت السماوات، فحينئذٍ

تكون السنة كالشهر والشهر كالأسبوع والأسبوع كالיום واليوم كالساعة، ويكون المطر
قيظاً والولد غيظاً^۱؛

فرمود علیه السلام: زمانی که واقع شد مرگ در فقها و ضایع کردند امت محمد صلی الله علیه و آله نمازها را
و پیروی کردند شهوتها و میل های دل خود را و کم شد امانت ها و زیاد شد خیانتها
و آشامیدند مسکرات را و شعاع خود کردند دشنام دادن به پدران و مادران را و
برداشته شد نماز - یا بلند شد صداها - از مسجدها به سبب دشمنی ها و قرار دادند
مسجدها را مجلس های خوردن خوردنی ها و بسیار کردند گناهان را و کم کردند
کارهای خوب را و فشرده شد آسمانها (کنایه از آن که باران ببارد)، پس در آن وقت
برکت از سال و ماه و روز و هفته و ساعت برداشته شود. هر سالی بقدر یک ماه و هر
ماهی بقدر یک هفته و هر هفته ای بقدر یک روز و هر روزی بقدر یک ساعت نموده
شود و فصل باریدن باران هوا مانند تابستان باشد و باران نبارد و پسر کینه پدر و مادر
را در دل گیرد.

ویكون أهل ذلك الزمان لهم وجوه جميلة وضمائر رديّة. من رآهم أعجبه، ومن
عاملهم ظلموه. وجوههم وجوه الآدميين، وقلوبهم قلوب الشياطين. فهم أمر من الصبر،
وأنتن من الجيفة، وأنجس من الكلب، وأروع من الثعلب، وأطعم من الأشعب، وألزع
من الجرب. لا يتناهون عن منكر فعلوه. إن حدثتهم كذبوك، وإن أمنتهم خانوك،
وإن وليت عنهم اغتابوك، وإن كان لك مال حسدوك، وإن بخلت عنهم بغضوك، وإن
وعظتهم^۲ شتموك.

سماعون للكذب. أكالون للسحت. يستحلون الزنا والخمر والمقاتلات والطرب والغناء،
والفقير بينهم ذليل حقير، والمؤمن ضعيف صغير، والعالم عندهم ضيع، والفاسق عندهم

۱. در إزام الناصب: (غيظاً).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. در إزام الناصب: (وضعهم).

مکرم، والظالم عندهم معظّم، والضعيف عندهم هالك، والقويّ عندهم مالك. لا یأمرون بالمعروف ولا ینهون عن المنکر. الغنى عندهم دولة، والأمانة مغنماً، والزکاة مغرماً، ويطیع الرجل زوجته، ويعصی والديه ویجفوهما، ویسعی فی هلاك أخیه، وترفع أصوات الفجّار، ویحبّون الفساد والغناء والزنا، ویتعاملون بالسحت والربا، ویعار علی العلماء (و یغار علی الغلمان غل)، ویکثر ما بینهم سفک الدماء، وقضاتهم یقبلون الرشوة؛^۱

یعنی: و می باشد برای اهل آن زمان برایشان روهای پاکیزه و باطن های بد. هر که ببیند آنها را به عجب در آورند او را، و هر که با ایشان معامله کند به او ظلم و ستم کنند. روهای ایشان روهای آدمیان است و دل های ایشان دل های شیاطین است. پس ایشان تلخ ترند از صبر و گندیده ترند از مردار و نجس ترند از سگ و حیل و ورت ترند از روباه و طمع ایشان بیشتر است از اشعب - که در طمع معروف بوده و ضرب المثل است - و چسبنده ترند از جرب^۲. قبول نمی کنند نهی از منکر را که بجای می آورند. اگر حدیث کنی ایشان را تکذیب کنند تو را، و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند. اگر رو گردانیدی از ایشان عیب تو را گویند، و اگر تو را مالی باشد حسد تو را می برند، و اگر بخل کنی از ایشان کینه تو را در دل گیرند، و اگر پند دهی ایشان را تو را دشنام دهند. بسیار گوش دهنده به دروغ اند و بسیار خورنده حرام اند. حلال می دانند ربا را و خوردن مسکرات و سخنان شرّ و فتنه انگیز و افسانه های دروغ و حرام و شادمانی و نشاط و آوازه خوانی به غنا و ساز و نواها را، و فقیر در میان ایشان خوار و کوچک است و مؤمن ناتوان و پست است و دانا در نزد ایشان بی قدر است و فاسق در نزد ایشان گرامی داشته شده است و ستمکار در نزد ایشان بزرگ شمرده شود و ناتوان در نزد ایشان ناچیز است و صاحب قوت نزد ایشان مالک است. امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند. ثروت در نزد ایشان دولت است و امانت را غنیمت می دانند و زکات دادن را ضرر خود می دانند و فرمانبرداری می کند مرد زن خود را و نافرمانی کند از پدر و مادر خود

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲. جرب: گری.

و جفا کند با ایشان و کوشش کند در نابود کردن برادر خود و بلند شود صداهاى اهل فجور و دوست بدارند فساد و غنارا و زنارا و معامله کنند به حرام و ربا، و سرزنش کرده شوند علما (و بنا بر نسخه‌ای: غیرت کشیده شود بر پسران برای فجور کردن)، و زیاد می شود در میان ایشان ریختن خون‌ها و قبضات ایشان می پذیرند رشوه را.

وتتزوج الإمرأة بالإمرأة وتزفّ كما تزفّ العروس إلى زوجها، وتظهر دولة الصبيان في كلّ مكان، ويستحلّ القينان والمغاني^۱ وشرب الخمر، ويكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتركب السروج الفروج، فتكون الإمرأة مستولية على زوجها في جميع الأشياء، وتحجّ الناس ثلاثة وجوه: الاغنياء للنزهة والأوساط للتجارة والفقراء للمسألة، وتبطل الأحكام، وتحبط الإسلام، وتظهر دولة الأشرار، ويحلّ الظلم في جميع الأمصار. فعند ذلك يكذب التاجر في تجارته، والصانع في صياغته، وصاحب كلّ صنعة في صناعته، فتقلّ المكاسب، وتضيق المطالب، وتختلف المذاهب، ويكثر الفساد، ويقلّ الرشاد.

فعندها تسود الضمائر، ويحكم عليهم سلطان جائر، وكلامهم أمرّ من الصبر، وقلوبهم أتنّ من الجيفة. فإذا كان كذلك ماتت العلماء، وفسدت القلوب، وكثرت الذنوب، وتهجر المصاحف، وتخرّب المساجد، وتطول الآمال، وتقلّ الأعمال؛^۲

یعنی: و جفت می شود زن با زن و خودش را می سازد همچنان که عروس خود را برای شوهرش می سازد و آشکار شود دولت کودکان در هر جای و حلال شود خواندن زن‌های خواننده و رقاصه و غناهای حرام و آشامیدن مسکرات و اکتفا کنند مردان به مردان در فجور و زنان به زنان و سوار بر زین‌ها شوند زن‌ها. پس بوده باشد زن استیلا دارنده بر شوهر خود در همه چیزها و حج روند مردم بر سه وجه: ثروتمندان برای گردش و استراحت و میانه حالان برای تجارت کردن و فقرا برای گدایی کردن، و باطل و ناچیز شود احکام الهیه و باطل و ناچیز شود اسلام و آشکارا

۱. در إزام الناصب: (ويستحلّ الفتیان المغاني).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۲.

شود دولت شيران و حلال شود ستمگري و ستم پيشگي در تمام شهرها. پس در چنين زماني دروغ گويد تاجر در تجارت خود و ريخته گر در ريخته گري خود و هر صاحب صنعتي در صنعت خود.

پس كم شود كسبها و تنگ شود راههاي معيشت و زندگاني و در مذهبها و روشها اختلاف روي دهد و فساد زياد شود و رشد و هدايت كم شود. پس در چنين زماني دلها سياه شود و حكومت و داوري كند بر ايشان پادشاهي ستمكار و سخنانشان از صبر تلخ تر است و دلهاشان از مردار گنديده تر است. پس چون چنين زماني پيش آمد، مي ميرند علما و دانايان و فاسد مي شود دلها و بسيار مي شود گناهان و دور افتاده مي شود قرآنها و خراب کرده مي شود مسجدها و دراز مي شود آرزوها و كم مي شود عملها.

و تُبْنِي الْأَسْوَارَ فِي الْبِلْدَانِ مَخْصُوصَةً لِرَفْعِ (لَوْعِ خَل) الْعِظَامِ النَّازِلَاتِ. فعندها لو صَلَّى أَحَدُهُمْ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ فَلَا يَكْتُبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَلَا تَقْبَلُ صَلَاتَهُ؛ لِأَنَّ نِيَّتَهُ - وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي يَفْكَرُ فِي نَفْسِهِ - كَيْفَ يَظْلِمُ النَّاسَ وَكَيْفَ يَحْتَالُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؟ وَيَطْلُبُونَ الرِّيَاسَةَ لِلتَّفَاخُرِ وَالتَّظَالُمِ، وَيَضِيقُ عَلَى مَسَاجِدِهِمُ الْأَمَاكِنَ، وَيَحْكُمُ فِيهِمُ الْمُتَأَلِّفَ، وَيَجُورُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَدَاوَةً وَبِغْضًا، وَيَفْتَخِرُونَ بِشَرْبِ الْخُمُورِ، وَيَضْرِبُونَ فِي الْمَسَاجِدِ الْعِيدَانَ وَالزَّمْرَ، فَلَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ، وَأَوْلَادُ الْعُلُوجِ يَكُونُونَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْأَكْبَارَ، وَيُرْعَى الْقَوْمَ سَفَهَاؤُهُمْ، وَيَمْلِكُ الْمَالُ مَنْ لَا يَمْلِكُهُ وَلَا كَانَ لَهُ بِأَهْلِ، لَكَعٍ مِنْ أَوْلَادِ اللَّكُوعِ، وَتَضَعُ الرُّؤَسَاءُ رُؤُوسًا لِمَنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا، وَيَضِيقُ الذَّرْعَ، وَيَفْسُدُ الزَّرْعُ، وَتَفْشُو الْبِدْعُ، وَتَظْهَرُ الْفِتْنُ.

كلامهم فحش، و عملهم وحش، و فعلهم خبث، و هم ظلمة غشمة، و كبراًؤهم بخلة عدمة، و فقهاؤهم يفتون بما يشتهون، و قضاتهم بما لا يعلمون يحكمون، و أكثرهم بالزور يشهدون. من كان عنده درهم كان عندهم مرفوعاً، و من علموا أنه مقلّ فهو عندهم موضوع، و الفقير مهجور و مبعوض؛^۱

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

یعنی: و بنا کرده می شود حصارها و پایگاهها در شهرها مخصوص برای واقع شدن - یا بلند شدن، یا جلوگیری شدن عظام؛ یعنی: چیزهای بزرگی که فرود بیاید (دور نیست مراد اسلحه های جنگی و طیارات و موشکها باشد). پس در چنین زمانی اگر نماز گزارد یکی از ایشان شبانه روز خود را، پس نوشته نشود از برای او از جهت آن نماز چیزی و نماز او پذیرفته نمی شود؛ زیرا که در آن حالی که نماز می گزارد فکر می کند در پیش خود و نیت او این است که چگونه ظلم کند در حق مردم و چگونه حیل کند با مسلمانان، و طلب می کنند ریاست را برای فخر کردن و ظلم کردن و تنگ می شود بر مسجدهای ایشان مکانها و حکم می کند در حق ایشان کافر و ستم می کنند بعضی بر بعضی و می کشد بعضی از آنها بعض دیگر را از روی دشمنی و کینه توزی و فخر می کنند به آشامیدن مسکرات و می زنند در مسجدها سازها و نواها را و کسی انکار نمی کند بر ایشان و بزرگان ایشان در آن زمان زنازادگان و مردمان پست اند و سرپرست مردم سفیهان ایشان شوند و مالک مال شود کسی که مالک آن مال نیست - یعنی: غاصب است - و آن بی دینی است از فرزندان بی دینی یا پست پلیدی است از فرزندان پستها و پلیدها، و رؤسا ریاست را به کسی دهند که سزاوار ریاست کردن نیست.

و تنگ شود خلق و خواها و فاسد شود زراعتها و آشکارا شود بدعتها و ظاهر شود فتنهها. سخنان آنها دشنام دادن است و کارهاشان وحشیگری است و کارهاشان پلید است و ایشان ستمکاران باشند که در ستمگری فروگذار نکنند و بزرگان ایشان بخیلها و گداهایند و فقهای ایشان هر طور دلشان خواهد فتوا دهند و دادستانهاشان به چیزی که نمی دانند حکم کنند و بیشتر ایشان به دروغ شهادت دهند. هر که پول دارد نزد ایشان بلند مرتبه است، و هر که را دانستند که فقیر و بیچاره است نزد ایشان خوار و پست است، و فقیر محتاج نزد ایشان مهجور است و کینه او را دارند.

والغنی محبوب و مخصوص، و یكون الصالح فيها مدلول الشوارب. یکبرون قدر کلّ
نمّام کاذب، وینکس الله منهم الرؤوس، و یعمی منهم القلوب التي فی الصدور. اکلهم

سمان الطيور والطياهيح، ولبسهم الخرز اليماني والحريير. يستحلون الربا والشبهات، ويتقارضون الشهادات^۱. يراؤون بالأعمال. قصرء الآجال. لا يمضي عندهم إلا من كان نماماً. يجعلون الحلال حراماً. أفعالهم منكرات، وقلوبهم مختلفات. يتدارسون في ما بينهم بالباطل، ولا يتناهون عن منكر فعلوه. يخاف أختيارهم أشرارهم. يتوازرون في غير ذكر الله تعالى. يهتكون في ما بينهم بالمحارم. لا يتعاطفون، بل يتدابرون. إن رأوا صالحاً ردّوه، وإن رأوا آثماً (نماماً خل) استقبلوه، ومن أساءهم يعظّموه، وتكثر أولاد الزنا، والآباء فرحون بما يروا من أولادهم القبيح، فلا ينهونهم ولا يرّدونهم عنه، ويرى الرجل من زوجته القبيح فلايتهاها ولا يردها عنه، يأخذ ما تأتي به من كدّ فرجها ومن مفسد خدرها، حتى لو نكحت طولاً وعرضاً لم تهّمه، ولا يسمع ما قيل فيها من الكلام الرديّ، فذاك هو الديوث الذي لا يقبل الله له قولاً ولا عدلاً ولا عذراً. فأكله حرام و منكحه حرام، فالواجب قتله في شرع الإسلام، وفضيخته بين الأنام، ويصلى سعيراً في يوم القيام^۲.

يعنى: و ثروتمند دوست داشته شده و مخصوص است و آن كه شايسته است در میان مردم آن زمان حلق و گلویش گرفته و راهها بر او بسته است و بزرگ می کنند قدر هر کسی را كه سخن چين و دروغگوست. سر به زیر می کند آنها را خدا و كور می کند از ایشان دل هایشان را كه در سينه های ایشان است. خوراكشان گوشت های مرغان فربه و تيهوهاست و پوشاكشان خرز یمانی و ابريشمی است. حلال می دانند ربا و مال های شبهه ناك را و شهادت ها را به يكديگر قرض می دهند و كارهای خود را بر پا كردن نمايش می دهند. عمر هاشان کوتاه شود. سخنان سخن چين نزد آنها امضا کرده شود. حلال را حرام می کنند. كار هاشان زشت و ناپسند است و دل هاشان با همدیگر مختلف است. باطل را در میان خود درس می دهند و درس می گیرند. از كارهای زشتی كه می کنند نهی کرده نمی شوند.

نيكانشان از بدانشان می ترسند. پشتيبان يكديگرند در غير ذكر خدای تعالى.

۱. در إزام الناصب: (ويتعارضون للشهادات).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳.

هتک و پاره می کنند پرده های حرام ها را. مهربانی با هم نکنند. به همدیگر پشت کنند. اگر شخص شایسته ای را ببینند او را رد کنند، و اگر گناهکار یا سخن چینی را ببینند او را استقبال کنند. کسی که به آنها بدی کند او را تعظیم کنند، و زیاد شوند فرزندان زنا و پدران خوشحال شوند به هر کار زشتی که از فرزندان خود بینند و آنها را از آن نهی نکنند و آنها را از آن دور نکنند. ببیند مرد از زن خود عمل زشت - یعنی: زنا- را و او را نهی نمی کند و از آن او را دور نمی کند و می گیرد آنچه را که از کد فرج خود و بی عفتی خود به دست می آورد، تا این اندازه که اگر از درازی و پهنا او را بگایند، اهمیّت نمی دهد و اگر درباره او حرف ردی بشنود گوش نمی کند. پس اوست آن دیوثی که نپذیرد خدا برای او سخنی و نه کار درستی و نه عذر و پوششی را. پس خوراک او حرام و نکاح او حرام است و واجب است کشتن او در شریعت اسلام و رسوا کردن او در میان خاصّ و عام و افکنده می شود در آتش جهنّم در روز قیامت.

و في ذلك يعلنون بستم الآباء والأُمَّهات، وتذلّ السادات، وتعلو الأنباط، ويكثر الاختباط. فما أقلّ الإخوة في الله تعالى! وتقلّ الدراهم الحلال، وترجع الناس إلى شرّ حال، فعندها تدور دول الشياطين، وتتوآب على أضعف المساكين، وثوب الفهد إلى فريسته، ويشخّ الغني بما في يديه، ويبيع الفقير آخرته بدنياه. فيا ويل للفقير وما يحلّ به من الخسران والذلّ والهوان في ذلك الزمان المستضعف بأهله! وسيطلبون ما لا يحلّ لهم. فإذا كان كذلك، أقبلت عليهم فتن لا قبل لهم بها. ألا، وإنّ أولها الهجريّ والرقتيّ وآخرها السفينائيّ والشاميّ؛^۱

یعنی: آشکارا دشنام دهند پدران و مادران را و ذلیل شوند بزرگان و بالا روند مردمان پست بی اصل فرومایه و زیاد شود اختباط و پریشانی عقل و دیوانگی. پس چقدر کم است در آن زمان برادری از برای خدای تعالی! و کم می شود پول های حلال و مردم برمی گردند به بدترین حالی. پس در آن وقت دور می زند دولت های شیاطین

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳.

و جستن می کنند بر ظلم و ستم کردن بر ناتوانان و گدایان و می پوشد یوزپلنگ لباس شکار خود را که شکم او را دریده است و بخل می کند ثروتمند به آنچه که در دست دارد از مال و ثروت و می فروشد فقیر آخرت خود را به دنیای خود. پس ای وای بر فقیر و آنچه به او وارد می شود از زیان و ذلت و خواری در آن زمان که اهل خود را ضعیف و بیچاره کند! و زود باشد که بطلبند فقرا آنچه را که برایشان حلال نیست. پس چون چنین شد، رو آورد بر ضرر ایشان فتنه هایی که طاقت مقابل شدن با آن را ندارند. آگاه باشید که اول فتنه از هَجَری - که از اهل قصبه ای است از بحرین - و رقطی - که شخصی است دارای مرض لک و پیسه - شروع می شود و آخر آن به سفیانی و شامی منتهی می شود.

وأنتم سبع طبقات:

فالتبقة الأولى - و فيها مزيد التقوى - إلى سبعين سنة من الهجرة (وفي نسخة: أهل تنكيد وقسوة إلى سبعين سنة من الهجرة خل).

الطبقة الثانية أهل تباذل وتعاطف إلى المائتين والثلاثين سنة من الهجرة،

والطبقة الثالثة أهل تدابر وتقاطع إلى الخمسمائة وخمسون سنة من الهجرة،

والطبقة الرابعة أهل تكالب وتحاسد إلى السبعمائة سنة من الهجرة،

والطبقة الخامسة أهل تشامخ وبهتان إلى الثمانمائة وعشرين سنة من الهجرة،

والطبقة السادسة أهل الهرج والمرج وتكالب الأعداء وظهور أهل فسوق وخيانة إلى

التسعمائة والأربعين سنة من الهجرة،

والطبقة السابعة فهم أهل ختل^۱ وغدر وحرب ومكر وخدع وفسوق وتدابیر وتقاطع

وتباغض والملاهي العظام والمغاني الحرام والأمر المشكلات وارتكاب الشهوات^۲

وخراب المدائن والدور وانهدام العمارات والقصور، وفيها يظهر الملعون من الوادي

۱. در إزام الناصب: (حیل).

۲. در إزام الناصب: (في ارتكاب الشهوات).

المشؤوم، وفيها انكشاف الستر و الفروج^۱، وهي على ذلك إلى أن يظهر قائمنا المهدي
- صلوات الله عليه -؛^۲

يعنى: فرمود و شما هفت طبقه می شوید:

طبقه اولی در آن است زیادی تقوا و پرهیزکاری تا سال هفتادم هجری (و بنا بر
نسخه دیگر: اهل سخت و دشوار زندگی کردن هستند و اهل قساوت تا سال هفتادم
هجری).

و طبقه دوم اهل بذل و بخشش و مهربانی هستند تا سال دویست و سیام هجری .
و طبقه سوم اهل پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر هستند تا سال پانصد و
پنجم هجری .

و طبقه چهارم اهل سگ صفتی و حسد بردن به یکدیگر هستند تا سال هفتصد هجری .
و طبقه پنجم اهل باد به بینی کردن و تکبر و بهتان اند تا سال هشتصد و بیست هجری .
و طبقه ششم اهل خونریزی و قلق و اضطراب و سگ صفتی دشمنان و ظهور اهل
فسق هستند تا سال نهصد و چهل هجری .

و طبقه هفتم پس ایشان اند اهل حيله ها و فریب و جنگ و مکر و خدعه ها و فسق ها
و پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر و کینه همدیگر را در دل گرفتن و اسباب
بازی های بزرگ و مرتکب شدن شهوت ها و ساز و نوازهای حرام و کارهای دشوار و
خرابی شهرها و خانه ها و خراب شدن ساختمان ها و قصر و کاخ ها و در این طبقه
ظاهر می شود لعنت کرده شده ای از بیابان بدیمنی (مراد سفیانی است که از وادی
یابس در شام قیام می کند) و در آن طبقه است کشف شدن پرده حیا و فرج ها و آن به
همین حال هست تا این که ظاهر شود قائم ما مهدی - صلوات الله علیه .

قال: فقامت إليه سادات أهل الكوفة وأكابر العرب وقالوا: يا أمير المؤمنين، بين لنا

۱. در إزام الناصب: (البروج).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۴.

أوان هذه الفتن والعظائم التي ذكرتها لنا. لقد كادت قلوبنا أن تنفطر وأرواحنا أن تفارق أبداننا من قولك هذا. فوا أسفاه على فراقنا إياك، فلا أرانا الله فيك سوءً ولا مكروهاً. فقال عليٌّ عليه السلام: ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾^۱. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲. قال: فلم يبق أحدٌ إلّا وبكى لذلك؛^۳

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی او بزرگان اهل کوفه و بزرگان عرب و گفتند: یا امیرالمؤمنین! بیان فرما برای ما اوقات این فتنه‌ها و امرهای بزرگی که یاد فرمودی برای ما. هرآینه بتحقیق نزدیک است دل‌های ما شکافته شود و روح‌های ما از بدن‌های ما جدا شود از گفتار تو؛ اینهایی که گفתי. چقدر جای تأسف است بر جدا شدن ما از تو!

پس نمایاند خدا ما را در تو بدی و نه مکروهی را. پس فرمود علی علیه السلام: ﴿جاری شده است قضا در آنچه که شما استفتا می‌کنید﴾. ﴿هر نفسی چشنده مرگ است﴾. گفت: پس باقی نماند احدی مگر این که گریه کرد از این کلامی که فرمود.

قال: ثم إن علياً عليه السلام قال: ألا، وإن تدارك الفتن بعد ما أنبئكم به من أمر مكة والحرمين من جوع أغبر وموت أحمر.

ألا، يا ويل لأهل بيت نبيكم وشرفائكم من غلاءٍ وجوعٍ وفقرٍ ووجلٍ حتى يكونوا في أسوأ حال بين الناس.

ألا، وإن مساجدكم في ذلك الزمان لا يسمع لهم صوت فيها ولا تلبى فيها دعوة، ثم لا خير في الحياة بعد ذلك، وإنه يتولى عليهم ملوك كفره. من عصاهم قتلوه، ومن أطاعهم أحبوه. ألا، إن أول من يلي أمركم بنو أمية، ثم تملك من بعدهم ملوك بني العباس. فكم فيهم من مقتولٍ ومسلوبٍ!

۱. سورة يوسف، آية ۴۱.

۲. سورة انبياء، آية ۳۵.

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۴.

ثم إنه قال: هاي، هاي. ألا، يا ويل لكوفانكم هذه وما يحلّ فيها من السفيناتي في ذلك الزمان. يأتي إليها من ناحية هجر بخيل سباق تقودها أسود ضراغمة وليوث قشاعمة. أول اسمه شين. إذا خرج الغلام الأشتر - وأنا عالم باسمه - على البصرة (عالم باسمه فيأتي إلى البصرة خل) فيقتل ساداتها ويسبي حريمها، فإنني لأعرف بها. كم وقعة تحدث بها وبغيرها، وتكون بها وقعات بين تلول وآكام^١، فيقتل بها لاسمو^٢ ويستعبد بها صنم، ثم يسير فلا يرجع إلا بالحرم. فعندها يعلو الصياح، وتقتحم بعضها بعضاً. فيا ويل لكوفانكم من نزوله بداركم! يملك حريمكم ويذبح أطفالكم ويهتك نساءكم. عمره طويل، وشره غزير، ورجاله ضراغمة، وتكون له وقعة عظيمة.

ألا، وإنها فتن يهلك فيها المنافقون والقاسطون والذين فسقوا في دين الله تعالى وبلاده، ولبسوا الباطل على جادة عباده. فكأنني بهم قد قتلوا أقواماً تخاف الناس أصواتهم وتخاف شرهم. فكم من رجل مقتول وبطل مجدول يهابهم الناظر إليهم. قد تظهر الطامة الكبرى، فيلحقوا أولها آخرها.^٤

لغات

هَجَرَ: یکی از شهرهای بحرین است.

خيل سباق: اسبان پیشرو.

أسود: جمع اسد - به معنای شیر.

ضراغمة: جمع ضرغام - به معنای دلاور و شیرصفت.

ليوث: جمع ليث - يعنى: شیر.

قشعَم - به عین بی نقطه، بر وزن جعفر -: مرد کلان سال و کرکس و سطر درشت

و شیر بیشه.

١. در إلزام الناصب: (جرح).

٢. در إلزام الناصب: (وأكمام).

٣. در إلزام الناصب: (اسم).

٤. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٦٤-١٦٥.

أشتر: به کسی گویند که پلک چشم او برگشته باشد، و در بعضی از نسخ أسمر - به سین بی نقطه و میم - است به معنای گندمگون.

تلول: جمع تل است - به معنای تپه بلند.

و آکام: جمع أکمة - محز که - به معنای پُشته.

اقتحام: به ناگاه در آمدن.

کوفان: مراد کوفه است.

غزیر: بسیار.

قاسطون: کسانی هستند که از حق برگشته و اهل جور و ستم و بیدادگرند.

بطل: به معنای شجاع.

مجدول: به زمین افتاده.

یعنی: فرمود: آگاه باشید که تدارک فتنه‌ها بعد از آن چیزی است که خبر می‌دهم شما را از امر مکه و مدینه از گرسنگی غبارآلود و مرگ سرخ - یعنی: خونریزی. ای وای بر اهل بیت پیغمبر شما و شریف‌های شما از گرانی و گرسنگی و احتیاج و ترس که به آنها رخ دهد تا اندازه‌ای که در بدترین حالی باشند در میان مردم! آگاه باشید که مسجدهای شما در آن زمان شنیده نشود در آن صدایی برای ایشان و جواب گفته نشود در آن دعوتی! پس هیچ خیری در زندگی بعد از آن نیست. و بدرستی که متصرف در امر می‌شوند و بر شما حکومت می‌کنند پادشاهان کفار که هر که نافرمانی آنها را کند او را بکشند، و هر که فرمانبردار باشد ایشان را دوست بدارند او را.

آگاه باشید اول کسی که متصرف در امر شما و والی بر شما می‌شود بنی امیه‌اند. پس مالک می‌شوند بعد از ایشان پادشاهان بنی عباس. چه بسیار که در میان ایشان کشته شوند و غارت زده شوند!

پس آن حضرت فرمود: های، های. ای وای بر کوفه شما! این شهر و آنچه که بر آن وارد شود از سفیانی در آن زمان وقتی که بیاید به سوی آن از ناحیه هجر - که یکی از شهرهای بحرین است، و گروهی گفته‌اند که: هجر شهرهایی است که قصبه آن صفاست

و فاصله آن تا یمامه بقدر ده روز راه است و میان آن و بصره پانزده روز راه است به سیر شتر و مناسبت آن با سیر سفیانی به سمت کوفه اولی و اقرب از اول است .
 می آید سفیانی از آن ناحیه با اسب های قوی پیشروی که می کشانند آنها را مردانی که مانند شیرهای دلاور و کرکس های شکاری هستند و سرکرده آنها کسی است که اول نام او شین است ، زمانی که بیرون آید جوانی که اشتر است - یعنی : پلک چشم او برگشته است ، یا آن که لقب او اشتر است ، یا آن که چهره او آسمر یعنی : گندمگون است و من دانای به نام او هستم - تا آن که می آید در بصره . پس می کشد بزرگان آن را و اسیر می کند زن های آن را .

و بدرستی که من هر آینه می شناسم چند جنگ را که در آن جا واقع شود و در غیر آن جا و در آن جا جنگ هایی واقع شود در میان تل ها و پشته ها . پس ، شخص اسمر گندمگون در آن جا کشته شود و در آن جا بت پرستیده شود . پس ، از آن جا سیر می کنند و بر نمی گردد مگر با زن هایی که اسیر کرده . در آن وقت فریادها بلند شود و بعضی به ناگهانی حمله بر بعض دیگر کنند . پس ای وای بر کوفه شما از فرود آمدن او به خانه های شما ! مالک می شود حریم شما را و سر می برد بچه های شما را و هتک می کند زن های شما را . عمر او دراز و شر او بسیار است و مردان او شیردلانی هستند و در آن جا جنگ بزرگی واقع می سازد .

آگاه باشید که در آن جنگ فتنه هایی است که هلاک شوند در آن منافق ها و از حق برگشتگان ستمگر ستم پیشه و آنان که فاسق شده اند در دین خدای تعالی و در شهر های او و پوشیدند لباس باطل را بر راه بندگان او . گویا می بینم آنها را که می کشند گروهی را که از صداهای آنها مردم می ترسند و از شرارت و بدی آنها ترسانند .
 پس چه بسیار کشته های شجاعانی که بر روی خاک افتاده شود که هیبت آنها فرو گیرد نگرنده به آنها را ! پس بتحقیق ظاهر می شود بلای بزرگی که ملحق کنند آخر آنها را به اول آنها .

ألا، وإنَّ السفیانیّ یدخل البصرة ثلاث دخلات یدلّ فیها العزیز ویسبی فیها الحریم .
ألا، یا ویل المؤتفکة وما یحلّ بها من سیف مسلول و قتیل مجدول و حرمة مهتوكة! ثمّ
یأتی إلى الزوراء الظالم أهلها، فیحول الله بینها و بین أهلها، فما أشدّ أهلها بینه و بینها و أكثر
طغیانها و أغلب سلطانها!

ثمّ قال: الویل للدیلم و [أهل] شاوان (شاهون) و عجم! لا یفقهون، تراهم بیض الوجوه،
سود القلوب، نائرة الحروب، قاسية قلوبهم، سود ضمائرهم. الویل، ثمّ الویل لبلد یدخلونها
و أرض یسکنونها! خیرهم طامس، و شرّهم لامس. صغیرهم أكثر همماً من کبیرهم. تلتقیهم
الأحزاب، و یكثر فی ما بینهم الضراب، و تصحبهم الأکراد أهل الجبال و سائر البلدان،
و تضاف إلیهم أکراد همدان (الکرد و همدان خل) و حمزة و عدوان، حتّى یلحقوا بأرض
الأعجام من ناحية خراسان من سمرقند^۱، فیحلّون قریباً من قزوین و کاشان^۲، فیقتلون فیها
السادات من أهل بیت نبیّکم، ثمّ ینزل بأرض شیراز.

ألا، یا ویل لأهل الجبال و ما یحلّ بها من الأعراب!^۳

لغات

مؤتفکة: شهری است که برگردیده شده از شهرهای قوم لوط، و در این جا مراد
بصره است.

مسلول: شمشیر کشیده شده.

مجدول: به خاک افتاده.

زوراء: بغداد.

دیلم: کوهستانات گیلان و مازندران است که در قسمت شمالی قزوین واقع است
و آلموت یکی از شهرهای آن است.

۱. عبارت «من سمرقند» در إلزام الناصب نیامده است.

۲. در إلزام الناصب: (من قزوین و سمرقند و کاشان).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۵.

شاوان: از قریه‌های مرو و خراسان است.

شاهون - یا شاهی -: از بلاد مازندران است و نیز شاهی موضعی است نزدیک قادیسیه و ظاهراً مراد حضرت اول باشد.

طامس: ناپدید کننده و ناپدید.

لامس: به معنای غالب.

حمزه و عدوان: دو قبیله‌اند از عرب.

یعنی: آگاه باشید بدرستی که سفیانی سه مرتبه داخل بصره می‌شود و ذلیل و خوار می‌کند در آن اشخاص با عزت و غلبه را و اسیر می‌کند در آن زن‌ها را!

ای وای بر شهری که سابقاً از شهرهای لوط بوده و وارونه شده (مراد حضرت نیز بصره است) و آنچه بر آن وارد شود از شمشیر کشیده و کشته به خاک افتاده و زن‌های هتک شده! پس می‌آید به جانب بغداد که ستمکاران اهل آن جا، پس تغییر می‌دهد خدا میانه آن و میانه اهل آن را، و چقدر در میان بغداد و اهل آن شدت و سختی روی دهد و طغیان و سرکشی آن زیاد شود و سلطان آن مغلوب شود!

پس وای برای دیلم - که کوهستانی است از مازندران و گیلان در قسمت شمالی قزوین - و اهل شاوان - که از توابع مرو و خراسان باشد، یا اهل شاهی مازندران - و مردمان عجمی که چیز نمی‌فهمند! می‌بینی آنها را سفید رویان و سیاه دل‌ها، روشن کنندگان آتش جنگ‌ها که دل‌های آنان سخت و ضمیرهای ایشان سیاه است.

ای وای! پس وای بر آن شهری که در آن داخل شوند و وای بر آن زمینی که در آن ساکن شوند! خیری از آنها دیده نشود و شر آنها غالب باشد. همت کوچک‌هاشان از بزرگان‌شان زیادتر باشد. حزب‌ها و گروه‌هایی به آنها برسند و زد و خورد در میان‌شان زیاد شود و کردهای اهل جبال با آنها یار شوند و از سایر از شهرها و به عده آنها اضافه شوند کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیله‌های همدان و حمزه و عدوان - که از قبایل عرب‌اند - تا این که به آنها ملحق شوند به زمین عجم‌ها - یعنی: ایران - از طرف خراسان از طریق سمرقند. پس وارد شوند نزدیک قزوین و کاشان. پس می‌کشند در

آن جا سادات از اهل بیت پیغمبر شمارا. پس، از آن جا فرود می آیند به زمین شیراز. ای وای بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنها وارد شود از عربها!

ألا، یا ویل لأهل هرموز وقلهات وما یحلّ بها من الآفات من أهل الطراطر المذہبات! ویا ویل لأهل عمّان وما یحلّ بها من الذلّ والهوان! وکم وقعة فیها من الأعراب! فتنقطع منهم الأسباب، فیقتل فیها الرجال، وتسبی فیها الحریم.

ویا ویل لأهل أوال مع صابون من الکافر الملعون! یدبّح رجالهم، ویستحیی نساءهم، وإتی لأعرف بها ثلاثة عشر وقعة. الأولى بین القلعتین، والثانية فی الصلیب، والثالثة فی الجنینة^۱، والرابعة عند توبا^۲، والخامسة عند أهل عرار واکوار^۳، والسادسة فی أوکر خارقان، والکلیا، وفی شار، وبین الجبلین، وبثر حنین، ویمین الکثیب، وذروة الجبل، ویمین شجرات النبق.

ألا، یا ویل للکنیس و زکیّة^۴ وما یحلّ بها من الذلّ والهوان من الجوع والغلا! والویل لأهل خراسان وما یحلّ بها من الذلّ الذی لا یطاق!^۵

لغات

هرموز و هرمرز: شهری است در دریا که شاخی است از دریا به سوی آن و آن در کنار دریاست در بیابان فارس و آن جای در آمدن کشتی است به دریا از سمت کرمان که کشتیها به کرانه آن جا رسد، و از هرموز نقل می شود متاعهای هند به کرمان و سیستان و خراسان - چنان که در معجم البلدان نقل کرده است.^۶

قلهات - به فتح قاف و سکون لام - شهری است به عمان در کنار دریا که بیشتر از

۱. در إزام الناصب: (الجنیة).

۲. در إزام الناصب: (نوبا).

۳. در إزام الناصب: (وأکراد).

۴. در إزام الناصب: (وذکوان).

۵. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۶. معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۰۲.

کشتی‌های هند در آن جا توقّف می‌کند و آن جا جای درآمدن در کشتی است و اهل آن جا همه خوارج‌اند .

أوال - به ضمّ همزه و به فتح نیز گفته شده :- جزیره‌ای است که دریا محیط بر آن است در ناحیه بحرین و آن دارای نخل‌های بسیار و لیمون و بستان‌هاست .
صابون و صابونی : دهی است نزدیک مصر .

قلعتین : نواحی بحرین است .

صلیب : کوهی است نزدیک کاظمه بین بحرین و بصره ، دو منزل به بصره مانده .

جُنَینَة : محلی است نزدیک وادی القری و تبوک .

توبا : محلی است نزدیک نینوا و آن کوهی است که قوم یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل واقع است .

عِرار - به کسر عین :- موضعی است از دیار باهله نزد یمامه .

أکوار : دامنه‌های کوه‌ها .

أوکر خارقان و کلیا : نام دو موضع است .

شار : از حصارهای یمن و نام یکی از امکنه از تهامه است .

بین الجبلین و بئر حنین : سه منزلی مکه است .

کثیب : تلّ ریگ .

ذروة الجبل : بالای کوه .

شجرات النبق : درخت‌های سدر .

کنیس و زکیّة : قریه‌ای است میان بصره و واسط .

یعنی : آگاه باشید! ای وای بر اهل هرموز - که شهری است در دریا و آن ساحل و جای درآمدن کشتی است به دریا از سمت کرمان - و اهل قلّهات - که شهری است در عمان و در کنار دریا واقع است که بیشتر از کشتی‌های هند در آن جا توقّف می‌کند - و آنچه که به آن وارد شود از آفت‌ها از اهل طرطری مذهب‌ها - که خوارج باشند!
و ای وای از برای اهل عمان و آنچه که به آنها وارد شود از ذلّت و خواری و چند

وقعه در آن جا واقع شود از عرب ها که قطع اسباب از آنها شود! پس کشته می شوند در آن جا مردان و اسیر می شوند زنان.

و وای بر اهل اُوال - که جزیره ای است از جزایر بحرین که دریا بر آن محیط است - و اهل صابون - که دهی است نزدیک مصر - از شخص کافر ملعونی که سر می بُرد مردان ایشان را و زنده می گذارد زنان ایشان را! و من می شناسم در آن جا سیزده وقعه ای را که واقع می شود:

اول در میان دو قلعه - که در نواحی بحرین است.

دوم در صلیب - که کوهی است نزدیک کاظمه که در میان بحرین و بصره واقع است و مسافت آن تا بصره دو منزل است.

سوم در جُئینه - که محلی است نزدیک وادی القری و تبوک.

چهارم [در] توبا - که محلی است نزدیک نینوا و آن کوهی است که قوم یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل واقع است.

پنجم در عرار - که موضعی است از دیار باهله نزد یمامه.

ششم در اکوار - که دامنه کوه های آن جاست.

هفتم در اوکر خارقان - که نام موضعی است.

هشتم [در] گلایا - و آن نیز نام موضعی است.

نهم در شار - که از حصارهای یمن و نام یکی از مکان های تهامه است.

دهم بین الجبلین و بئر حنین است در سه منزلی مکه.

یازدهم در کثیب - که نام محلی است که تل ریگ در آن جاست.

دوازدهم در بالای کوه در همان حدود.

سیزدهم در پای درخت های سدر.

آگاه باشید! ای وای بر کنیس و زکیه که قریه ای است میان بصره و واسط و آنچه به

آن وارد شود از ذلت و خواری از گرسنگی و گرانی!

و وای بر اهل خراسان و آنچه به آن وارد شود از ذلت و خواری ای که طاقت آورده
نشود تحمل آن!

و یا ویل للری و ما یحلّ بها من القتل العظیم، و سبی الحریم، و ذبح الأطفال، و عدم
الرجال! و یا ویل لبلدان الإفرنج و ما یحلّ بها من الأعراب! و یا ویل لبلدان السند و الهند
و ما یحلّ بها من القتل و الذبح و الخراب فی ذلك الزمان! فیا ویل لجزیرة قیس من رجل
مخیف و ما ینزل بها هو و من معه (مخیف ینزل هو و من معه)، فیقتل جمیع من فیها و یفتک
بأهلها! و إنّی لأعرف بها خمس وقعات عظام. فأوّل وقعة منها علی ساحل بحرّها قریب من
برّها، و الثانية مقابلة کوشا، و الثالثة من قرنھا الغربی، و الرابعة بین الزولتین، و الخامسة
مقابلة برّها.

ألا، یا ویل لأهل البحرین من وقعات تترادف علیها من کلّ ناحية و مکان، فتؤخذ كبارھا
و تسبی صغارھا، و إنّی لأعرف بها سبع وقعات عظام، فأوّل وقعة منها فی الجزیرة المنفردة
عنها من قرنھا الشماليّ تسمی سماهیج، و الوقعة الثانية تكون فی القاطع و بین النهر عن
عین البلد و قرنھا الشماليّ الغربی و بین الأبلّة و المسجد و بین الجبل العالی و بین التلتین
المعروف بجبل حنوة^١، ثمّ یقیل الكرخ بین التلّ و الجادة و بین شجرات النبق المعروفة
بالبدیرات بجانب شطّ^٢ الماجی، ثمّ الحورتین و هی سابعة الطامة الكبرى، و علامة ذلك
یقتل فیها رجل من أكابر العرب فی بیته، و هو قریب من ساحل البحر، فیقطع رأسه بأمر
حاکمھا، فتغیر العرب علیه، فتقتل الرجال و تنهب الأموال، فتخرج بعد ذلك العجم علی
العرب، و یتبعونهم إلى بلاد الخطّ^٣؛

لغات

افرنج: قبيلة جرمنیه هستند که در فرانسه ساکن شدند و آن جا را وطن گرفتند در

١. در إزام الناصب: (حبوة).

٢. در إزام الناصب: (سطر).

٣. إزام الناصب، ج ٢، ص ١٦٦.

قرن پنجم میلادی و در اصطلاح شرقیین اطلاق بر اروپایی‌ها می‌شود اجمالاً و بعد از جنگ‌های صلیبی این اطلاق شایع شد (المنجد).^۱

جزیره قیس: جزیره کوچکی است در خلیج فارس که از آن جا صید لؤلؤ می‌کنند. کوشا: محلی است در نزدیکی آن.

فتک: کشتن ناگهانی که در اصطلاح مقلدین اروپایی ترور می‌گویند.

سماهیج: جزیره‌ای است در وسط دریا میانه عمان و بحرین (معجم البلدان)^۲ و به زبان فارسی جزیره ماش می‌گویند.

أبله: شهری است کنار دجله بصره دجله بزرگ در زاویه خلیجی که داخل بصره می‌شود و آن شهری بوده قدیم‌تر از بصره؛ زیرا که بصره بنای آن در ایام عمر بن الخطاب بوده و آن خراب شده و فعلاً ابله همین بصره فعلی است.

کرخ: مراد کرخ میسان است که آن بلدی است در بحرین.

حورتین: دو وادی است از وادی‌های قبیله در همان منطقه خط. زمینی است که نیزه‌های خطی به آن نسبت داده می‌شود و از شهرهای آن خط است قَطیف و عُقیر و قَطَر.

یعنی: وای بر ری و آنچه بر آن وارد شود از کشتن بزرگ و اسیر شدن زن‌ها و سربریدن بچه‌ها و نابود شدن مردان! وای بر شهرهای فرانسه و اروپا و آنچه به آنها وارد شود از کشتن و سربریدن و خراب شدن در آن زمان! پس ای وای بر جزیره قیس - که جزیره کوچکی است در خلیج فارس - از مرد ترساننده‌ای که فرود می‌آید با همراهانش در آن جا، پس می‌کشند همه اهل آن را و ناگهانی آنها را می‌کشند و من پنج وقعه بزرگ را در آن جا می‌شناسم که واقع خواهد شد.

وقعه اول کنار ساحل دریای آن است در نزدیکی بیابان آن جا، و وقعه دوم در مقابل کوشا - که نام موضعی است در همان حدود -، و وقعه سوم در همان جانب

۱. المنجد، بخش اعلام، ص ۵۳.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۶.

غربی آن جزیره، و وقعه چهارم در میان زولتین - که دو قریه کوچکی است در همان نزدیکی -، و وقعه پنجم در مقابل بیابان آن.

ای وای بر اهل بحرین از جنگ‌های پی در پی که در آن واقع شود از هر ناحیه و مکانی! پس می‌گیرد بزرگان آن را و اسیر می‌شوند کوچک‌های آنها، و هفت جنگ در آن جا واقع شود:

جنگ اول در جزیره‌ای است که از آن منفرد و جداست از طرف شمالی آن که در وسط دریا میانه بحرین و عمان واقع است و آن را سماهیج گویند - که آن دریا را ماش نامند - و جنگ دوم در قاطع و میانه نهر از چشمه شهر واقع شود و طرف شمالی غربی و میانه ابله و مسجد و میانه کوه بلند و میانه دو تل معروف به کوه حنوه. پس می‌آید به طرف کرخ میسان که شهری است نزدیک بحرین میان تل و جاده و میانه درخت‌های سدر - که آن را سدیرات یا بدیرات گویند - به طرف شط ماجی. پس از آن در دو وادی از وادی‌های قبیله در همان قبیله که آن را حورتین گویند و این هفتمین بلای بزرگ است و علامت آن این است که کشته می‌شود در آن جا مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که آن نزدیک ساحل دریاست. پس بریده می‌شود سر او به امر حاکم آن جا، پس عرب بر آن حاکم متغیر شوند. پس کشته می‌شوند مردان و غارت کرده می‌شود مال‌ها. بعد از آن بیرون آید عجم بر عرب و دنبال می‌کنند آنها را تا بلاد خط.

ألا، یا ویل للخطّ (لأهل الخطّ خ ل) من وقعات مختلفات تتبع بعضها بعضاً. فأولها وقعة بالبطحاء، ووقعة بالدبيرة^۱، ووقعة بالصفصف، ووقعة على الساحل، ووقعة بسوق الجزارين، ووقعة بين السكك، ووقعة بين الزراقة، ووقعة بالجزارة^۲، ووقعة بالمدارس، ووقعة بتاروت.

ألا، یا ویل لهجر وما یحلّ بها ممّا یلی سورها من ناحیه الكرخ ووقعة عظيمة بالقطر

۱. در إزام الناصب: (بالدیورۃ).

۲. در إزام الناصب: (بالجرار).

تحت التَّلِيل المعروف بالحسيني، ثمَّ بالفرج^۱، ثمَّ بالقزوين، ثمَّ بالأراكة، ثمَّ بأُمَّ خَنُور.
ألا، يا ويل نجد وما يحلّ بها من القحط والغلاء، ولأني لأعرف بها وقعات عظام
بين المسلمين.

ألا، يا ويل البصرة وما يحلّ بها من الطاعون، ومن الفتن يتبع بعضها بعضاً، وإني لأعرف
وقعات عظام بواسط ووقعات مختلفات بين الشطِّ والمجينية ووقعات بين العويند^۲؛^۳

لغات

بطحاء: محلّ واسع سيل گیر است که سنگریزه در آن جمع شده و هر موضع
وسعی که زمین آن نرم و دارای سنگریزه است گویند.

دبيرة: قریه‌ای است در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس.

صنصف: زمین ملساء^۴ نرمی است که از أفکان - که نام شهری از یعلی بن محمد
است - سرازیر می شود در وادی^۵.

سوق الجزارین: بازار شترکش‌ها.

سکک: کوچه‌ها و خیابان‌ها.

زرافة: گروه مردم.

الجزارة - به فتح و تشدید -: ناحیه‌ای است از نواحی بطیحه.

تاروت: نام محلی است در آن حدود.

قَطْر: میان عمان و عُقَیر است و قریب به بحرین واقع است.

تَلِيل: مصغّر تَلّ است.

فُرج: شهری است در آخر اعمال فارس.

۱. در إلیزام الناصب: (بالفرحة).

۲. در إلیزام الناصب: (العونيات).

۳. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۴. ملساء: بی آب و علف.

۵. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۲.

أراكة: یا مراد عراق است که نزدیک قزوین واقع است و آن را اراک گویند و یا مراد موضعی است در یمامه از بنی عجل که عمارة بن عقیل در حق آن گفته:

وغداة بطن بلاد کان بیوتکم ببلاد أنجد منجدون وغاروا
وبذي الأراكة منكم قد غادروا جيفاً كأن رؤوسها الفخار^۱

و به مناسبت ذکر قزوین ممکن است مراد حضرت اراکی که در ایران است باشد و مؤید آن است بعضی از اخبار دیگر که قبلاً ذکر شده و بعد نیز به محل خود ذکر خواهد شد.
أَمَّ خَنْوَر: اسم است برای بصره و مصر هر دو و خَنْوَر به معنای داهیه است (معجم البلدان)^۲.

مُجَبِّبَة: مابین سواد عراق و زمین یمن است.

عَوَيْنِد: قریه ای است در یمامه از بنی خدیج (معجم البلدان)^۳.

یعنی: ای وای بر اهل خط از وقعه های مختلفه ای که از پی یکدیگر در آن واقع شود! اول آن وقعه ای است در بطحا - که محل وسیع سیل گیری است، یا زمین وسیعی است که سنگریزه در آن بسیار است -، و وقعه ای در دبیره واقع شود که آن قریه ای است در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس، و وقعه ای در صفصف واقع شود - که زمین نرمی است از شهر آفکان سرازیر می شود و آن در دامنه کوهی است - و وقعه ای در بازار شترکش ها واقع شود، و وقعه ای در کوچه ها و خیابان ها، و وقعه ای در میان جمعیت مردمان، و وقعه ای در جزاره - که ناحیه ای است از بطیحه - واقع شود، و وقعه ای در تاروت - که نام محلی است در آن حدود - واقع شود.

ای وای بر اهل هجر و آنچه بر آن وارد آید در پهلوی حصار آن در ناحیه کرخ و وقعه بزرگی که در قطر - که در میان عمان و عُقَیر است - واقع شود که آن به بحرین نزدیک

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۰.

است و آن در زیر تل کوچکی است که معروف است به تُلَّیل حسینی. پس از آن وقعه‌ای در فُرج واقع شود - که آن شهری است از اعمال فارس -، و واقعه‌ای در اراک و قزوین واقع شود، و واقعه‌ای در اُمّ حَنْوَر - که مراد بصره یا مصر باشد - واقع شود. ای وای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از قحطی و گرانی! و من هرآینه می‌شناسم در آن وقعه‌های بزرگی را در میان مسلمانان.

ای وای بر بصره و آنچه که بر آن وارد شود از طاعون و از فتنه‌های پی در پی! و من می‌شناسم در آن وقعه‌های بزرگی را که در واسط واقع شود و وقعه‌های مختلفه‌ای را که میان شَطّ فرات و مُجینبه - که در میان سواد عراق و زمین یمن واقع است - و وقعاتی را که در میان عُویند - که قریه‌ای است در یمامه از بنی خدیج - واقع شود.

ألا، یا ویل بغدادَ من الریِّ من موت و قتل و خوف یَشمَل أهل العراق إذا حَلَ فی ما بینهم السیف، فیقْتل ما شاء الله، وعلامة ذلك إذا ضعف سلطان الروم، و تسلّطت العرب، و دبّت الناس إلى الفتن کدیب النمل، فعند ذلك تخرج العجم علی العرب و یملکون البصرة. ألا، یا ویل لفلسطین^۱ و ما یحلّ بها من الفتن التي لا تُطاق.

ألا، یا ویل لأهل الدنيا و ما یحلّ بها من الفتن فی ذلك الزمان و جمیع البلدان الغرب و الشرق و الجنوب و الشمال.

ألا، و إنّه ترکب الناس بعضهم علی بعض، و تتوآئب علیهم الحروب الدائمة، و ذلك بما قدّمت أیدیهم، و ما ربّک بظلام للعبید؛^۲

یعنی: آگاه باشید! ای وای بر بغداد از ری از مردن و کشتار و ترسی که شامل اهل عراق شود زمانی که وارد شود در میان ایشان شمشیر، پس کشته شود آنچه که خدا می‌خواهد و علامت آن این است که وقتی که ضعیف شود پادشاه روم و عرب مسلط شود و مردم به جنبش در آیند به سوی فتنه‌ها مانند به جنبش درآمدن مورچگان، عجم بر آنها حمله کند.

۱. در إلزام الناصب: (لقسطنطین).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

ای وای بر فلسطین و آنچه بر آن وارد شود از فتنه‌ها که طاقت تحمل آن نباشد!
 ای وای بر اهل جهان و آنچه بر آنها وارد شود از فتنه‌ها در آن زمان و در جمیع
 شهرها از مشرق و مغرب و جنوب و شمال! آگاه باش که مردم بعضی بر بعض دیگر
 سوار شوند و جستن کنند بر یکدیگر و جنگ‌های دائمی میانشان واقع شود و اینها به
 سبب آن چیزی است که پیش گرفته است دست‌های آنها و نیست پروردگار تو
 ستمکار بر بندگان.

ثم إنه عليه السلام قال: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - يعني: المقتدر-؛ فإنه أول علامات
 التغيير. ألا، وإني أعرف ملوكهم من هذا الوقت إلى ذلك الزمان؛^۱
 یعنی: پس آن بزرگوار عليه السلام فرمود: خوشحال نشوید به خلع شده از اولاد عباس از
 خلافت - یعنی: المقتدر بالله عباسی-؛ زیرا که خلع شدن او اول نشانه‌های تغییر
 است. آگاه باشید که من می‌شناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا آن زمان.

قال: فقام إليه رجل اسمه القعقاع^۲ وجماعة من سادات العرب وقالوا له: يا أمير
 المؤمنين، بين لنا أوصافهم^۳، فقال عليه السلام: أولهم الشامخ فهو الشيخ، والسهم المارد،
 والمشير^۴ العجاج، والصفور^۵، والفجور، والمقتول بين الستور، وصاحب الجيش العظيم،
 والمشهور ببأسه، والمحشور من بطن السباع، والمقتول مع الحرّم، والهارب إلى بلاد
 الروم، وصاحب الفتنة الدهماء، والمكبوب على رأسه بالسوق، والملاحق المؤمن،
 والشيخ المكتوف الذي ينهزم إلى نينوى، وفي رجعتة يقتل رجل من ولد العباس، ومالك
 الأرض بمصر، وماحي الاسم، والسباع الفتان، والدناح الأملح.

۱. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. در إزام الناصب: (القعقاع).

۳. در إزام الناصب: (أسماءهم).

۴. در إزام الناصب: (والمشير).

۵. در إزام الناصب: (والصفور).

والثاني الشيخ الكبير الأصلع الرأس، والنقّاض المرتعد، والمدلّ بالفروسة، واللسين الهجين، والطويل العُمر، والوضّاع^۱ لأهله، والمارق للزور، والأبرش الأسلم^۲، وبتاء القصور، وزميم الأمور، والشيخ الرهيج، والمنتقل من بلد إلى بلد، والكافر المالك لرقاب^۳ المسلمين، وضعيف البصر، وقليل العُمر. ألا، وإنّ بعده تحلّ المصائب، وكأني بالفتن وقد أقبلت من كلّ مكان كقطع الليل المظلم؛^۴

لغات

شامخ: بلند بالا و متکبر.

شيخ - به فتح شين -: مرد سال دار که سال او هویدا باشد، یا از پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سال، و بعضی از چهل سال به بالا گفته اند، و خواجه و شخص صاحب رأی صائب و دانشمند و مالدار زیاد و صاحب اولاد زیاد و صاحب عشیره و قبیله را نیز شیخ گویند.

شیم - به فتح شين وهاء -: تیز خاطر و چالاک و توانا و مهتر و مطاع را گویند.

مارد: سرکش و درگذرنده.

مُشیر: اشاره کننده به سوی چیزی.

عجاج - بر وزن سحاب -: مرد نودیده و فرومایه، و بر وزن شداد یعنی: با بانگ و فریاد.

صَقُور - بر وزن تَوْر -: زن یا مرد جَلَب و بسیار لعن کننده و سخن چین و کافر.

فَجُور - بر وزن صَبور -: مرتکب زنا و گناهکار، و اگر فَجُور - به خاء - باشد به

معنای به خود نازنده است.

بأس: بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلیری.

«فتنة دهماء» یعنی: تاریک کننده.

۱. در إزام الناصب: (والرضاع).

۲. در إزام الناصب: (الأنلم).

۳. در إزام الناصب: (أرباب).

۴. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

- مکبوب: بر رو در افتاده .
- مُلاحِج: خود را به دیگری چسباننده . از باب مفاعله در میان دو طرف است .
- مؤتمن: اعتماد کرده شده بر او .
- «مکتوف» یعنی: کتف بسته و دست بسته .
- سبّاع: بسیار در زنده .
- فتان: بسیار فتنه کننده .
- دَنّاح: رام شونده ، و اگر به جیم نقطه دار باشد - بر وزن کتاب - به معنای استواری و استوار کردن کار است .
- أملح: سفید و سیاهی به هم آمیخته و کبود .
- نفاض: تب و لرز کننده ، یا فرستنده به تجسس دشمن از خوف و ترس .
- مُرّعد: مضطرب و لرزان و بی آرام .
- «مدلّ بالفروسة» یعنی: دلالت کننده - یا دلالت کرده شده - به پیشی گرفتن .
- لَسین و لَسین: زبان آور و فصیح .
- هَجین: ناکس و فرومایه و بی اصل ، یا کسی که پدرش آزاد و مادرش بنده باشد .
- وَصّاع: دروغ سازنده .
- مارِق: بیرون رونده از دین .
- زور: دروغ و کفر و شرک به خدا و مجلس سرود و بتی که می پرستند و باطل از هر چیزی .
- أبرش: به معنای ابرص .
- أثلّم: رخنه کننده .
- زمیم الأمور: در دست گیرنده مهار کارها .
- رَهیج: برانگیزنده فتنه و شر .
- یعنی: راوی گفت: پس به پاخاست به سوی آن حضرت مردی که او را قعقاع می گویند (و آن قعقاع بن شور از تابعین است) با گروهی از بزرگان عرب و گفتند مر آن حضرت

را که: یا امیرالمؤمنین! بیان فرما برای ما وصف‌های ایشان را. پس فرمود آن حضرت علیه السلام:
اول ایشان مرد متکبر یا بلندبالایی است سالخورده - یا صاحب رأی و دانشمند و یا
مالدار زیاد، یا صاحب قبیله، یا صاحب اولاد زیاد - و مرد تیزخاطر چالاک و توانا
و سرکش و درگذرنده و اشاره کننده نویدۀ فرومایه و یا بانگ و فریاد کننده با سر
و صدایی و مرد جَلَب و بسیار لعن کننده سخن چین کافری و مرد زنا کننده و گناه کار
- یا به خود نازنده‌ای - و مردی که کشته می شود در میان حرمسرایان خود و مردی که
صاحب لشکری بزرگ است و مردی که در بیم دادن و عذاب کردن و سختی و قوت و
با دلیری در جنگ کردن است و مردی که از شکم درندگان محشور شود - یعنی:
درندگان او را طعمه خود کنند - و مردی که با حرم خود کشته شود و مردی که به
شهرهای روم فرار کند و مردی که صاحب فتنه تیره و تار کننده است و مردی که از سر
به رو درافتد در بازار و مردی که خود را به دیگری بچسباند و اعتماد کرده شود بر او و
مرد سالخورده‌ای که با کتف و دست بسته فرار کند به جانب نینوا - که در حدود
موصل است - و باز برگردد و چون برگشت مردی از بنی عباس را بکشد و مالک زمین
مصر شود و مردی که محو کننده نام باشد و مردی که بسیار درنده و فتنه گر باشد و
مردی که رام شونده - یا استوار در کار - باشد و آن مردی است که چهره او به سیاهی و
سفیدی و کبودی به هم آمیخته باشد و مردی که سالخورده و بزرگ باشد و پیش سر او
مونداشته باشد و مردی که تب و لرز کننده - یا از خوف و ترس فرستندۀ متجسس از
دشمن - باشد و مضطرب و لرزان و بی آرام باشد و مردی که دلالت کننده به پیشی
گرفتن از طرف یا درندگی باشد و مردی که زبان آور و فصیح و ناکس فرومایه و
بی اصل باشد - یا کسی که پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد - و مردی که سازنده دروغ
باشد بر اهل خود و مردی که از دین بیرون رونده باشد به علت دروغ و کفر و شرک به
خدا و مجلس سرود و خوانندگی و بت پرستی و مردی که دارای مرض برص و رخنه
کننده باشد و مردی که بنا کننده قصرها باشد و مردی که در دست گیرنده مهار کارها
باشد و مردی که سالخورده و برانگیزنده فتنه و شر باشد و مردی که از شهری به شهر

دیگر منتقل شود و کافری که بر گردن‌های مسلمانان سوار شود و مردی که دید چشمش ضعیف باشد و مردی که عمر او کوتاه باشد. آگاه باشید که بعد از آن مصیبت‌هایی رو آورد! گویا می‌بینم که فتنه‌هایی رو آورد از هر مکانی مانند پاره‌های شب تاریک کننده.

مؤلف فقیر گوید که: آن حضرت علیه السلام در این قسمت از خطبه سی و سه نفر از پادشاهان را به اوصافی که دارند یاد فرموده و نام‌های آنها را ذکر نکرده و آنچه به نظر می‌آید این است که این ملوک غیر از خلفای بنی عباس می‌باشند که عدد آنها سی و هفت نفر بوده‌اند. اول آنها ابوالعباس سفاح است که نام و نسب او از این قرار است: عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، و آخر آنها ابواحمد عبدالله بن مستنصر مستعصم عباسی است که در حدود سال ششصد و پنجاه و پنج هجری هلاک‌وخان به مشورت خواجه نصیرالدین طوسی در بغداد او را کشت و دولت بنی عباس به قتل او منقرض شد.

اجمالاً ملوک غیر از خلفا هستند و ظاهر کلام آن حضرت در این خطبه تعبیر به ملوک فرموده نه خلفا، و مؤید این است خبر نبوی که به طرق مختلفه خاصه و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن حضرت دوره را بعد از رحلت خود تا زمان قیام قائم به چهار قسم تقسیم فرموده:

اول: دوره خلفا. دوم: دوره ملوک. سوم: دوره امرا. چهارم: دوره جبابره^۱. و دوره جبابره متصل به ظهور مهدی علیه السلام است و امتداد دوره خلفا از ملوک بیشتر و دوره ملوک از امرا بیشتر و امرا از جبابره بیشتر است، و امرا کسانی هستند که حکومت آنها به عنوان سلطنت و پادشاهی نیست، بلکه به عنوان جمهوریّت و رئیس جمهوری است. چنان که در عصر حاضر در اغلب ممالک روی زمین متداول است.

خلاصه کلام آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نام بعضی از ملوک را بطور لغز و رمز

۱. ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۱: ملاحم و فتن، ص ۷۶-۷۷، ح ۲۰: معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۱: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴، ح ۳۸۷۰۴.

در این خطبه و بعضی را تلویحاً اشاره فرموده و در غیر این خطبه نیز به بعضی از آنها اشاره فرموده - چنان که در محل خود بقدر میسور^۱ و مقتضی اشاره خواهم کرد، إن شاء الله تعالی شأنه العزیز.

ثم قال ﷺ: معاشر الناس، لا تشكوا في قولي هذا؛ فإني ما ادعيتُ ولا تكلمتُ زوراً، ولا أبتئكم إلا بما علمني رسول الله ﷺ، ولقد أودعني ألف مسألة يتفرع من كل مسألة ألف باب من العلم، ويتفرع من كل باب مائة ألف باب، وإنما أحصيت لكم هذه لتعرفوا مواعيتها إذا وقعت في الفتن مع قلة اعتصابكم. فيا كثرة فتنكم، وخبث زمانكم، وخيانة حكامكم، وظلم قضاتكم، وكلابة تجاركم، وشحة ملوككم، وفشي أسراركم، وما تنحل أجسامكم، وتطول آمالكم، وكثرة شكواكم! ويا قلة معرفتكم، وذلة فقيركم، وتكبر أغنيائكم، وقلة وفاكم!^۲ إنا لله وإنا إليه راجعون من أهل ذلك الزمان. تحل فيهم المصائب، ولا يتعظمون بالنوائب، ولقد خالط الشيطان أبدانهم، ورنخ^۳ في أبدانهم، وولج في دمائهم، ويوسوس لهم بالإفك، حتى تركب الفتن الأمصار ويقول المؤمن المسكين المحب لنا: إني من المستضعفين، وخير الناس يومئذ من يلزم نفسه ويختفي في بيته عن مخالطة الناس نفسه، والذي يسكن قريباً من بيت المقدس طالباً لآثار^۴ الأنبياء؛^۵

یعنی: پس فرمود آن حضرت ﷺ: ای گروه مردم! در گفتار من شک نکنید این سخنانی را که می گویم؛ زیرا که من ادعایی نکرده‌ام و سخن دروغ نگفتم و خبر نمی دهم شما را مگر به آنچه تعلیم فرموده است مرا رسول خدا ﷺ، و هر آینه از روی تحقیق به امانت به من سپرد هزار مسئله ای را که متفرع است از هر مسئله ای هزار باب از علم که از هر بابی از آن صد هزار باب از علم، و جز این نیست که شمردم برای شما

۱. میسور: آسان شده، سهل و آسان.

۲. در إزام الناصب: (وقاکم).

۳. در إزام الناصب: (وریح).

۴. در إزام الناصب: (لثأر).

۵. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

این علامات را تا بشناسید اوقات آنها را زمانی که در فتنه‌ها واقع شوید با کمی صبر شما. پس چقدر شگفت‌آور است فتنه‌های شما و پلیدی زمان شما و خیانت کردن حکام شما و ظلم کردن دادستان‌های شما و سگ‌صفتی بازرگانان شما و بخل و حرص پادشاهان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر و نزار شدن جسم‌های شما و دراز شدن آرزوهای شما و زیاد شدن شکایت‌های شما، و عجب است از کمی معرفت شما و خوار شدن فقیر شما و تکبر و بزرگی کردن ثروتمندان شما و کمی وفای شما! بدرستی که ما برای خدا هستیم و بدرستی که ما به سوی او بازگشت کننده‌ایم و این استرجاع^۱ برای مصائب و فتنه‌هایی است که از اهل آن زمان رخ دهد. وارد شود در حق ایشان مصیبت‌ها و اندوه‌ها و بزرگ نمی‌دانند مصیبت‌ها و کارهای دشوار را، و هرآینه بتحقیق آمیخته شود شیطان در بدن‌های ایشان و درآینده شود در بدن‌های ایشان و وارد شود در خون‌های ایشان و وسوسه کند برایشان به دروغ گفتن تا این که فتنه‌ها بر شهرها سوار شود و بگوید مؤمن بینوای دوست دارنده‌ی ما که: من از ناتوانان هستم، و بهترین مردم در آن زمان کسی است که ملازم نفس خود باشد و پنهان شود در خانه خود و اجتناب کند نفس او از آمیزش با مردمان و آن کسی که نزدیک بیت‌المقدس ساکن شود در حالتی که طلب کننده آثار پیغمبران باشد.

معاشرَ الناس، لا یستوی الظالم والمظلوم، ولا الجاهل والعالم، ولا الحقّ والباطل، ولا العدل والجور. ألا، وإنّ له شرائع معلومة غیر مجهولة، ولا یكون نبیّ إلاّ ولهم أضداد یریدون إطفاء نورهم، ونحن أهل بیت نبیکم.

ألا وإنّ دعوکم إلى سبنا فسبونا، وإنّ دعوکم إلى شتمنا فاشتمونا، وإنّ دعوکم إلى لعننا فالعنونا، وإنّ دعوکم إلى البراءة منّا فلا تبرؤوا منّا، ومُدّوا أعناقکم للسیف، واحفظوا یقینکم؛ فإنّه من تبرأ منّا بقلبه تبرأ الله منه ورسوله. ألا، وإنّه لا یلحقنا سب ولا شتم ولا لعن.

۱. استرجاع: ﴿إنا لله وإنا إليه راجعون﴾ گفتن هنگام شنیدن خبر مرگ کسی.

ثم قال ﷺ: فيا ويل مساكين هذه الأمة وهم شيعتنا ومحبتونا! وهم عند الناس كفار، وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون، وعند الله صادقون، وعند الناس ظالمون، وعند الله مظلومون، وعند الناس جائرون، وعند الله عادلون، وعند الناس خاسرون، وعند الله رابحون. فازوا - والله - بالإيمان، وخسر المنافقون.

معاشر الناس، ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾^۱.

معاشر الناس، کانتی بطائفة منهم يقولون: إن علي بن أبي طالب يعلم الغيب، وهو الرب الذي يحيي الموتى، ويميت الأحياء، وهو على كل شيء قدير. كذبوا، ورب الكعبة. أيها الناس، قولوا فينا ما شئتم واجعلونا مربوبين؛^۲

یعنی: ای گروه مردمان! یکسان و برابر نیست ستمکار با ستمدیده و نه نادان با دانا و نه حق با باطل و نه عادل با جور کننده.

آگاه باشید که برای خدا راه‌ها و شریعت‌هایی است دانسته شده که ندانسته نیست و نمی‌باشد پیغمبری مگر این که ایشان را ضدهایی هستند که می‌خواهند نور آنها را خاموش کنند، و ما اهل بیت پیغمبر شمایم.

آگاه باشید و اگر خواندند شما را که ما را دشنام دهید پس دشنام بدهید ما را، و اگر خواندند شما را که به ما ناسزا گوید پس ناسزا گوید ما را، و اگر خواندند شما را که لعنت کنید ما را پس لعنت کنید ما را، و اگر خواندند شما را به بیزاری از ما پس بیزاری نجوید از ما و بکشید گردن‌های خود را برای شمشیر - یعنی: کشته شوید - و از ما بیزاری نجوید و نگاه دارید یقین خود را؛ زیرا که هر که قلباً از ما بیزار شود، بیزار می‌شود خدا و پیغمبر از او.

آگاه باشید که دشنام و ناسزا و لعن بمانمی‌رسد. پس فرمود آن حضرت ﷺ: پس ای وای بر بینوایان این امت که شیعیان و پیروان ما هستند و دوستان ما آیند و ایشان نزد

۱. سورة مائدة، آیه ۵۵.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۸.

مردم کافرها هستند و نزد خدا از نیکان اند و نزد مردم دروغگویان اند و نزد خدا از راستگویان اند و نزد مردم ستمکاران اند و نزد خدا ستمدیدگان اند و نزد مردم جور کنندگان اند و نزد خدا عدل و داد کنندگان اند و نزد مردم زیانکاران اند و نزد خدا سود برندگان اند. رستگاران اند قسم به ذات خدا و منافقان زیانکاران اند. گروه مردمان! ﴿ جز این نیست که سزاوارتر به تصرف کردن در کارهای شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند به خدا و رسول او و آنها کسانی هستند که به پا می دارند نماز را و می دهند زکات را در حالتی که ایشان در حال رکوع اند ﴾.

گروه مردمان! گویا می بینم طایفه ای از ایشان را که می گویند: علی بن ابی طالب غیب می داند و اوست آن پروردگاری که زنده می کند مردگان را و می میراند زندگان را و او بر هر چیزی تواناست. دروغ می گویند، قسم به پروردگار کعبه. ای مردمان! در شأن ما هر چه می خواهید بگویند - یعنی: از فضائل و مناقب و کمالات - و قرار دهید ما را تربیت شدگان و بندگان خدا - یعنی: ما خدا نیستیم، بلکه بندگان آفریده شده ایم.

ألا، وإنکم ستختلفون وتفرقون. ألا، وإن أوّل السنین إذا انقضت سنة مائة وثلاثة وستین سنة توقعوا أول الفتن؛ فإنها نازلة عليكم، ثمّ يأتیکم في عقبها الدهماء تدهم الفتن فيها، والغزواء تغزو بأهلها، والسقطاء تسقط الأولاد من بطون أمهاتهم، والكسحاء تكسح فيها الناس من القحط والمحن، والفتنة تفتن بها من أهل الأرض، والنازحة تنزح بأهلها من الظلم، والغمراء تغمر فيها الظلم، والمنفية نفت منهم الإيمان، والكرءاء كرت عليهم الخيل من كلّ جهة، والبرشاء يخرج فيها الأبرش من خراسان، والشولاء^۱ يخرج فيها ملك الجبال إلى جزائر البحر. يقهرهم، ثمّ يؤيدهم الله بالنصر عليه، ثمّ تخرج بين ذلك العرب، ويخرج صاحب علم أسود على البصرة، فتقصده الفتيان إلى الشام، ثمّ العنء عنت الخيل بأعنتها في ديار البصرة^۲، والطحناء طحنت الأقوات في كلّ مكان، والقاتنة تفتن أهل العراق، والمرحاء

۱. در إزام الناصب: (السؤلاء).

۲. عبارت «في ديار البصرة» در إزام الناصب موجود نیست.

تمرح الناس إلى اليمن، والسكتاء تسكت الفتن بالشام، والحدراء انحدرت الفتن إلى الجزيرة المعروفة أوائل قبائل البحرين، والطموح تطمح الفتن في خراسان، والجوراء جارت الفتن بأرض فارس، والهوجاء هاجت الفتن بأرض الخط، والطولاء طالت الخيل على الشام، والمُنزلة نزلت الفتن بأرض العراق، والمتصلة اتصت الفتن بأرض الروم، (والطائرة طارت الفتن بأرض الروم غل) والمُحربة (المهيجة غل) هاجت الأكراد من شهرزور، والمرملة أرملت النساء بالعراق، والكاسرة تكسرت الخيل على أهل الجزيرة، والناحرة نحرت الناس بالشام، والطامحة طمحت الفتنة بالبصرة، والقتالة قتلت الناس على القنطرة برأس العين؛^١

لغات

- دهماء: هجوم آورنده.
 غزواء: جنگ کردن با دشمن و غارتگری.
 سَقْطاء: افتادن بچه از شکم مادر.
 كسجاء: زَنبیدن و ربودن و درمانده شدن.
 فتناء: فتنه خیری و فتنه گری کننده.
 نازحة: دور و آواره شونده، و تعدیه آن به «باء» حرف جر شده - یعنی: دور و آواره کننده.
 غمرء: فرو گیرنده و بی باکانه در سختی و زحمت اندازنده.
 مُنْفِیة: نیست و نابود کننده.
 كراء: حمله کردن ها.
 برشاء: نماینده برص.
 شولاء: حمله کردن در جنگ به انواع اسلحه.
 عناء: درآینده به قهر و چیرگی.
 طحناء: نرم کننده.

١. إلزام الناصب. ج ٢، ص ١٦٨-١٦٩.

فاتنة: به فتنه اندازنده .

مارحة: آرمند شونده .

سكتاء: ساکت شونده .

خدراء: سرازیر شدن .

أوال: جزیره‌ای است از جزائر بحرین .

طامحة: سخت شونده .

جوراء: ستمگری .

هوجاء: باد سخت تند که ریشه کن کند و ویران کند خانه‌ها را .

طولاء: نبرد کردن به درازی .

مُنزلة: فرو فرستنده .

طائرة: پرواز کننده .

مُحربة: داخل در جنگ کننده .

مهیجة: به هیجان آورنده .

مُرْملة: بیوه کننده زنان .

کاسرة: شکننده و رساننده چیزی که طاقت آن نباشد .

ناحرة: نحر شونده .

قتالة: کُشنده .

رأس العين: شهری است بزرگ و مشهور از شهرهای جزیره واقع در میان حَران و نصیبین و دُنیسر . مسافت آن تا نصیبین پانزده فرسخ است تقریباً و تا حَران هم همین مقدار فاصله است و تا دُنیسر ده فرسخ است .

«قنطرة» یعنی: پُل .

یعنی: آگاه باشید که زود باشد که شما با یکدیگر مختلف شوید و از همدیگر جدا شوید . آگاه باشید که اول سال‌ها زمانی که سال صد و شصت و سوم از هجرت بگذرد آن وقت منتظر باشید که اول زمان فتنه است که آن بر شما نازل شود . پس در دنبال آن

سال هجوم آورنده فتنه هاست در آن و سال جنگی که با اهل خود بجنگد و سال اندازنده ای که مادرها جنین های خود را سقط کنند و سال زندیدن و ربودن و در مانده شدن که مردم در آن از قحطی و محنت ها رنیدیده و ربوده و در مانده شوند و سال فتنه خیزی که به فتنه بیندازد اهل زمین را و سال دور و آواره کننده که از ظلم و ستم اهل خود را آواره کند و سال فروگیرنده - یا فریبنده - ای که بی باکانه اهل خود را به ظلم و ستم فروگیرد و سال نیست و نابود کننده ای که ایمان را از دل های اهلش ببرد و نابود کند و سال حمله آورنده ای که سواران جنگی بر ایشان در آن حمله آورند از هر طرف و سال برص آورنده ای که در آن شخص ابرصی که دارای برص است از سمت خراسان خروج کند و سال به کار بردن اسلحه که در آن انواع سلاح های جنگی به کار برده شود که در آن پادشاه جبل خروج کند و به جزیره های دریا قهر و غلبه کند و پس از آن خدا اهل آن جزیره ها را تأیید کند به یاری کردن به آنها و غالب شدن . پس عرب در آن زمان خروج کنند و خروج کند صاحب پرچم سیاه بر بصره . پس به طرف او قصد کنند و او را تا شام تعقیب کنند جوانانی . پس از آن در آیند به قهر و چیرگی سوارانی با عنان های خود در خانه های بصره .

و سال نرم کننده ای که نرم کند روزی های اهل خود را - یعنی : در اثر نبودن خوار و بار به سختی افتند و نرم و کوبیده شوند - در همه جا و سال به فتنه اندازنده ای که به فتنه اندازد اهل عراق را و سال به احتیاج و آزمندی اندازنده ای که اهل آن از فرط احتیاج و آزمندی به جانب یمن روند و سال ساکت و آرامی که در شام فتنه ها ساکت و آرام شود و سال سرازیر شونده که فتنه ها در آن به طرف جزیره ای که معروف به اوال است از جزیره های بحرین سرازیر شود و سال سخت شونده ای که سخت شود فتنه ها در زمین خراسان و سال جور و ستمگری که فتنه های جور و ستم در زمین فارس رخ دهد و سال وزیدن باد سخت تند که باد شدید ریشه کن کننده و ویران کننده خانه ها در زمین خط بوزد (مراد خط عمان یا خط قطیف و عُقَیر و قَطَر که نزدیک بحرین است می باشد) . و سال نبرد و جنگ دنباله دار که در شام جنگ و نبرد لشکریان دنباله دار و دراز شود

و سال فر و فرستنده ای که فرود آید فتنه ها در زمین عراق و سال اتصال یابنده که فتنه ها در زمین روم متصل شود - یا بنا بر نسخه ای: پرواز کننده که فتنه ها در زمین روم پرواز کند - و سال داخل کننده یا هیجان آورنده ای که داخل در جنگ کند یا به هیجان آورد کردها را از شهر زور - که جلگه ای است و کوهستانی است در میان اربل و همدان واقع و اهالی آن همه گردند - و سال بیوه کننده زنها که در عراق زنها بیوه شوند و سال شکننده ای که لشکریان اهل جزیره را در هم شکسته و خرد کنند و سال نحر کننده ای که مردم در شام نحر شوند و سال سخت شونده ای که فتنه در بصره سخت شود و سال کشنده ای که کشته شوند مردم بالای جسر در رأس العین - که شهری است بزرگ از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین و پانزده فرسخی حران و ده فرسخی دُنیسر - که هر سه از شهرهای جزیره اند .

قال عليه السلام: والمقبلة أقبلت الفتنة إلى أرض اليمن والحجاز، والصروح مصرخة أهل العراق، فلا تأمن لهم، والمسمعة أسمعت أهل الإيمان في منامهم، والسابحة سبحت الخيل في القتل إلى أهل الجزيرة والأكراد. يقتل فيها رجل من ولد العباس على فراشه. والكرياء أماتت المؤمنين بكربهم وحسراتهم، والغامرة غمرت الناس بالقحط، والسائلة سال النفاق في قلوبهم، والغرقاء تغرقت أهل الخط، والحرباء نزل القحط بأرض الخط، وهجر كل ناحية حتى إن السائل يدور ويسأل فلا أحد يعطيه ولا يرحمه أحد، والغالية تغلو طائفة من شعيتي حتى يتخذوني رباً، وإني بريء مما يقولون، والمكثاء تمكث الناس. فربما ينادي فيها الصارخ مرتين: ألا، وإن الملك في آل علي بن أبي طالب، فيكون ذلك الصوت من جبرئيل، ويصرخ إبليس - لعنه الله -: ألا، وإن الملك في آل أبي سفيان. فعند ذلك يخرج السفيناني، فتبعه مائة ألف رجل، ثم ينزل بأرض العراق، فيقطع ما بين جلولاء وخانقين، فيقتل فيها الفجفاج (الجهجاه غل)، فيذبح كما يذبح الكبش.

ثم يخرج شعيب بن صالح من بين قصب وأجام، فهو الأعور المخلد. فالعجب كل العجب بين جمادى ورجب مما يحل بأرض الجزائر، وعندها يظهر المفقود من بين التل. يكون

صاحب النصر، فیواقعه فی ذلك الیوم، ثم ینظر برأس العین رجل أصفر اللون علی رأس القنطرة، فیقتل علیها سبعین ألف صاحب سیف محلی، وترجع الفتنة إلى العراق، وتظهر فتنة شهرزور، وهی الفتنة الطامة الدهماء (الصماء والداهية العظمی) المسماة بالهلمیم^۱؛^۲

لغات

مقبلة: روآورنده.

صروخ: فریاد کشنده.

مُسمِعة: شنواننده.

سایحة: شناور.

أكراد: جمع كُرد.

كرباء: غم و اندوه پدید آورنده.

غامرة: فروگیرنده.

سائلة: جاری و روان شونده.

غرقاء: غرق کننده.

حرباء: رباينده مال.

غالية: غلو کننده.

مكثاء: درنگ کننده.

جلولا: شهری است از شهرهای عراق.

فجفاج: مرد سخن آرای و به سخن خود نازنده.

جَهجَهاه: نام مردی است که تمام روی زمین را بگیرد.

كَبش: قوچ جنگی.

أعور: یک چشم.

۱. در إلزام الناصب: (بالهلمیم).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

مُخْلِذ: مرد سیاه چرده پیر .

مَحَلِّي: اسلحه های پیراسته .

الطَّامَّة: بلای بزرگ .

دهماء: تاریک کننده .

صمّاء: کر کننده .

داهیه: بلای سخت .

هَلِيم: لاصق و چسبنده بسیار .

یعنی: فرمود: و سال رو آورنده ای که رو آورد فتنه به زمین یمن و حجاز و سال فریاد کننده که فریاد کند فریاد کننده اهل عراق، پس ایمنی برای ایشان نباشد، و سال شنونده ای که بشنواند اهل ایمان را صدا در حالتی که خواب باشند و سال شناوری که کشتی های جنگی لشکر در روی دریا به شنا درآید برای کشتن اهل جزیره و کُردها . می کشند در آن سال مردی از بنی عبّاس را در خوابگاه او .

و سال غم و اندوه پدید آورنده که بمیرند مؤمنان به غم و اندوه و حسرت های خود و سال فروگیرنده ای که قحطی مردم را فروگیرد و سنال جاری و روان شونده ای که جاری و روان شود نفاق در دل های ایشان و سال غرق شدن که در آن سال اهل خط غرق شوند و سالی رباینده که مال های مردم در اثر قحطی ربوده شود در زمین خط و هجر و هر ناحیه ای، تا اندازه ای که سائل دور بگردد و احدی چیزی به او ندهد و کسی به او رحم نکند و سال غلو کننده که جمعی از شیعیان من غلو کنند و مرا به پروردگاری - یعنی: خدایی - بگیرند و بدرستی که من بیزارم از آنچه می گویند و سالی درنگ کننده که درنگ کنند مردم .

پس بسا ندا کند منادی ای فریاد کننده در آن سال دو مرتبه که: آگاه باشید که ملک در آل علی بن ابی طالب است! پس این صدای جبرئیل است، و فریاد می کند شیطان - لعنت کند خدا او را - که: آگاه باشید که ملک در آل ابی سفیان است! در آن حال بیرون آید سفیانی و پیروی کنند او را صد هزار مرد . پس فرود آید در زمین عراق . پس قطع

می کند میان جلولا - که دهی است در شش فرسخی بغداد و خانقین . پس می کشد در آن جا مرد سخن آرابی را که نازنده است به سخن خود . پس سر بریده شود آن مرد همچنانی که قوچ جنگی سر بریده شود .

پس بیرون آید شعیب بن صالح از میانه خانه های نیی و نیزارها و او مردی است یک چشم و پیری سیاه چرده . پس عجب آورنده است هر گونه عجیبی را در میان ماه جمادی و ماه رجب از آنچه وارد شود به زمین جزائر از فتنه ها و بلاها . در آن حال ظاهر می شود گمشده ای از میان تل که صاحب نصر و غلبه است . پس در آن وقت با آن مرد یک چشم جنگ کند . پس ظاهر می شود به رأس العین - که شهری است از شهرهای جزیره میانه حران و نصیبین - مردی زرد رنگ بر سر چسب . پس می کشد در آن جا هفتاد هزار نفر که صاحب اسلحه های پیراسته اند و فتنه برگشت به عراق می کند و ظاهر می شود فتنه شهرزور - که محل کردهای کوهستانی همدان است - و آن فتنه بلای بزرگی است تاریک کننده یا کر کننده^۱ و بلای سختی که آن فتنه یا بلارا هَلیم نامند - یعنی : چسبنده که آنها را رها نکند .

قال الراوي: فقامت جماعة وقالوا: يا أمير المؤمنين، بين لنا من أين يخرج هذا الأصفر؟ فصف لنا صفته، فقال ﷺ: أصفه لكم. مدید الظهر، قصیر الساقین، سریع الغضب. یواقع اثنی عشر (اثنین وعشیرین خل) وقعة وهو شیخ کردی بهی طویل العمر. تدین له ملوک الروم، ویجعلون حدورهم^۲ وطأوهم^۳ علی سلامة من دینه وحسن یقینه، وعلامة خروجه بنیان مدینة الروم علی ثلاثة ثغور (من الثغور خل)، تجدد علی یده، ثم یخرّب ذلك الوادی الشیخ صاحب السراق المستولی علی الثغور، ثم یملك رقاب المسلمین وتنضاف إلیه رجال الزوراء وتقع الواقعة ببابل، فیهلك فیها خلق کثیر، ویكون خسف کثیر،

۱. ترجمه صحیح «تاریک یا کر» است.

۲. در إزام الناصب: (خدوهم).

۳. در إزام الناصب: (وطأهم).

وتقع الفتنة بالزوراء، ويصيح صائح: الحقوا بإخوانكم بشاطئ الفرات، وتخرج أهل الزوراء كدبيب النمل، فيقتل بينهم خمسون ألف قتيل، وتقع الهزيمة عليهم، فيلحقون الجبال ويقع باقيهم إلى الزوراء، ثم يصيح صيحة ثانية، فيخرجون، فيقتل منهم كذلك، فيصل الخبر إلى أرض الجزائر، فيقولون: الحقوا بإخوانكم، فيخرج منهم رجل أصفر اللون، ويسير في عصاب إلى أرض الخط، وتلحقه أهل هجر وأهل نجد.

ثم يدخلون البصرة فتعلق بها رجالها، ولم يزل يدخل من بلد إلى بلد، حتى يدخل مدينة حلب، وتكون بها وقعة عظيمة، فيمكثون فيها مائة يوم، ثم إنه يدخل الأصفر الجزيرة ويطلب الشام، فيواقعه وقعة عظيمة خمسة وعشرين يوماً، ويقتل في ما بينهم خلق كثير، ويصعد جيش العراق إلى بلاد الجبل، وينحدر الأصفر يطلب الكوفة، فيبقى فيها فيأتي خبر من الشام أنه قد قطع على الحاج، فعند ذلك يمنع الحاج جانبه، فلا يحج أحد من الشام ولا من العراق، ويكون الحج من مصر، ثم ينقطع بعد ذلك، ويصرخ من بلد الروم: إنه قد قتل الأصفر، فيخرج إلى الجيش بالروم في ألف سلطان وتحت كل سلطان مائة ألف مقاتل صاحب سيف محلي، وينزلون بأرض أرجون قريب مدينة السودان، ثم ينتهي إلى جيش المدينة الهالكة المعروفة بأُم الثغور الذي نزلها سام بن نوح، فتقع الواقعة على بابها، فلا يرحل جيش الروم عنها، حتى يخرج عليهم رجل من حيث لا يعلمون ومعه جيش، فيقتل منهم مقتلة عظيمة، وترجع الفتنة إلى الزوراء، فيقتل بعضهم بعضاً، ثم تنتهي الفتنة فلا يبقى غير خليفتين يهلكان في يوم واحد، فيقتل أحدهما في الجانب الغربي والآخر في الجانب الشرقي، فيكون ذلك في ما يسمونه أهل الطبقة السابعة، فيكون في ذلك خسف كثير وكسوف واضح، فلا ينهائم ذلك عمّا يفعلون من المعاصي؛^١

لغات

مديد الظهر: كشيده پُشت.

قصير الساقين: دو ساق پای او کوتاه.

١. إلزام الناصب، ج ٣، ص ١٧٠-١٧١.

بُهَی: خوب رو.

تُغُور: جمع تُغُر. در این جا به معنای قلعه.

شیخ صاحب سُرّاق: نام شخصی است، و سُرّاق - به تشدید - نام یا لقب اوست.
زوراء: بغداد.

بابل - به کسر باء دوم - : ناحیه‌ای است نزدیک حله و کوفه.

عصائب: جمعیت‌ها.

خط: ناحیه‌ای است از عمان یا قطیف و عُقَیر و قطر که از نواحی بحرین است.
هَجَر: نیز از نواحی بحرین است.

نجد: اسم است برای زمین پهناوری که بالای آن زمین تهامه است و پایین آن عراق و شام است و گفته شده است که: همه نجد از توابع یمامه است و آن در پایین‌های حجاز واقع است.

سَیف محلی: شمشیر صیقلی و زیور شده.

أرجون و أرجونة: نام شهری است از اطراف جَبَّان که نزدیک مدینه السوّداء - که آنجلس باشد - واقع است.

أُمُّ تُغُور: مراد شام است که از بناهای سام بن نوح بوده.

یعنی: گفت راوی: پس به پا خاستند گروهی و گفتند: یا امیر المؤمنین! بیان کن برای ما که از کجا بیرون می‌آید این اصراف - یعنی: زرد پوست، پس وصف کن برای ما صفت او را.
پس آن حضرت ﷺ فرمود که: وصف می‌کنم برای شما او را. پشت او کشیده است - یعنی: پهن است - و دو ساق پاهای او کوتاه است و زود غضب - یعنی: زود خشم - است. دوازده یا بیست و دو جنگ می‌کند و او پیرمردی است گُردصفت، خوب صورت، دراز عمر. پادشاه روم به آیین او درآید و زن‌های خود را در زیر پاهای خود قرار دهند و آن مردی است که دین او سالم است و یقین او نیکوست و نشانه بیرون آمدن او بناگذاردن شهر روم است بر سه قلعه - یا سه سرحد، یا سه پایگاه - که به دست او تجدید شود. پس آن وادی را شیخ صاحب سُرّاق خراب کند و او کسی است که

مستولی بر قلعه‌ها - یا سرحدات ، یا پایگاه‌ها - است . پس مالک رقاب مسلمانان شود - یعنی : برگردن مسلمانان سوار شود - و مردانی از اهل بغداد بر او اضافه شوند و جنگی در بابل - که نزدیک حله است - واقع شود که در آن جنگ خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری به زمین فرو روند و فتنه‌ای در بغداد واقع شود و فریاد کننده‌ای فریاد کند که : ملحق شوید به برادرهای خود در کنار فرات .

پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه‌های خود بیرون ریزند و میانه ایشان پنجاه هزار نفر کشته شوند و فرار کنند و ملحق به کوه‌ها شوند و باقی مانده آنها به بغداد روند . پس فریاد کننده‌ای فریاد دوم را بلند کند . باز بیرون آیند مردم مانند مورچگان از خانه‌های خود . پس از ایشان همچنان کشته شود . پس خبر به زمین جزایر می‌رسد . پس اهل جزایر گویند : ملحق شوید به برادرهای خود . پس بیرون آید از میان ایشان مردی زرد رنگ و با گروهی چند می‌آیند به طرف زمین خط - که طرف عمان باشد ، یا طرف قطیف که از توابع بحرین است - و اهل هجر و اهل نجد نیز به آنها ملحق می‌شوند . پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها پیوندند و از شهری به شهر دیگری وارد شوند ، تا این که داخل شهر حلب شوند و در آن جا جنگ شدیدی واقع شود و یکصد روز در آن جا بمانند .

پس از آن ، آن مرد زرد رنگ داخل جزیره شود و در طلب گرفتن شام در آید . پس جنگ بزرگی در آن جا برپا کند که بیست و پنج روز طول کشد و در میان دو طرف خلق بسیاری کشته شوند و لشکر عراق به سمت بلاد جبل - که محل کردهاست - بالا روند و مرد زرد رنگ با لشکرش به طرف کوفه سرازیر شوند و در آن جا می‌ماند ، تا این که خبر از شام می‌رسد که راه را بر حاجیان بریدند . در آن وقت حاجیان از رفتن به جانب مکه منع کرده شوند . پس احدی از طرف شام و عراق به مکه نرود و فقط از راه مصر به حج روند . پس از آن راه حج قطع کرده شود و فریاد کننده‌ای از سمت روم فریاد کند که : آن مرد زرد رنگ کشته شد . پس بیرون آید به سوی لشکری که در روم هستند با هزار نفر رئیس مسلط بر لشکر که هر رئیس صد هزار مقاتل جنگی در

تحت فرمان او باشد، همه با سلاح های آراسته و پیراسته و فرود آیند در زمین آرجون - که نام شهری است از اطراف جیان نزدیک أم السوّداء - و مدینه السوّداء - که دمشق باشد - و آن شهری است که سام بن نوح در آن فرود آمده . پس جنگی بر دروازه آن واقع شود و لشکر روم از آن جا کوچ نکند تا این که خروج کند مردی بر ضرر ایشان از جایی که نمی دانند و با او لشکری باشد . پس می کشند گروه عظیمی را از لشکر رومیان و فتنه به بغداد بر می گردد . پس می کشند بعضی از ایشان بعض دیگر را . پس فتنه به انتها می رسد و باقی نمی ماند مگر دو خلیفه که هر دو در یک روز کشته می شوند . یکی از آنها در طرف غربی بغداد و دیگری در طرف شرقی آن و این خبر را اهل طبقه هفتم می شنوند . پس در آن وقت خسف بسیاری واقع می شود و آفتاب بطور واضح و روشنی می گیرد و می بینند این آیات را و دست از معصیت ها و گناهانی که می کنند بر نمی دارند و اگر نهیشان کنند منتهی نمی شوند .

فقام إليه ابن يقطين وجماعة من وجوه أصحابه و قالوا: يا أمير المؤمنين، إنك ذكرت لنا السفيناني الشامي، ونريد أن تبين لنا أمره. قال: قد ذكرت خروجه لكم آخر السنة الكائنة، فقال: اشرحه لنا - فإنّ قلوبنا قد ارتاعت - حتى نكون على بصيرة من البيان.

قال عليه السلام: علامة خروجه [أن] تختلف ثلاثة رايات: راية من العرب، فيا ويل لمصر وما يحلّ بها منهم! وراية من البحرين من جزيرة أوال من أرض فارس، وراية من الشام، فتدوم الفتنة بينهم سنة، ثم يخرج رجل من ولد العباس، فيقولون أهل العراق: قد جاءكم قوم حفاة أصحاب أهواء مختلفة، فتضطرب أهل الشام وفلسطين، ويرجعون إلى رؤساء الشام ومصر، فيقولون: اطلبوا ولد الملك، فيطلبوه، ثم يوافقوه بغوطة دمشق بموضع يقال له حَرَسْتا^۱.

فإذا حلّ بهم، أخرج أخواله بني كلاب وبني دهانة، ويكون له بالوادي اليابس عدّة عديدة، فيقولون له: يا هذا، ما يحلّ لك أن تضيّع الإسلام؟ أما ترى إلى [ما] الناس فيه

۱. در إزام الناصب: (صرتا).

من الأهلوال والفتن؟ فاتق الله واخرج لنصر دينك، فيقول: أنا لست بصاحبكم، فيقولون له: ألسب من قريش ومن أهل بيت الملك القائم؟ أما تتعصب لأهل بيت نبيك وما قد نزل بهم من الذلّ والهوان منذ زمان طويل؟ فإنك ما تخرج راغباً بالأموال ورغيد العيش، بل محامياً لدينك.

فلا يزال القوم يختلفون إليه واحداً بعد واحد، فعندها يقول: اذهبوا إلى خلفائكم الذين كنتم لهم هذه المدّة، ثمّ إنّه يجيبهم ويخرج معهم في يوم الجمعة، فيصعد منبر دمشق وهو أوّل منبر يصعده، ثمّ يخطب ويأمرهم بالجهاد، ويبايعهم على أنّهم لا يخالفون أمره، رضوه أو كرهوه، ثمّ يخرج إلى الغوطة ولا يلج بها حتّى تجتمع الناس عليه، ويستلاحقون أهل الصقائر، فيكون في خمسين ألف مقاتل، فيبعث أخواله إلى بني كلاب، فيأبونه مثل السيل السائل، فيأبون عن ذلك رجال برّيين يقاتلون رجال الملك ابن العباس. فعند ذلك يخرج السفينائيّ في عصائب أهل الشام، فتختلف ثلاث رايات، فراية للترك والعجم وهي سوداء، وراية للبرّيين لابن العباس صفراء، وراية للسفينائيّ، فيقتلون ببطن الأزرق قتالاً شديداً، فيقتل منهم ستين ألف، ثمّ يغلبهم السفينائيّ، فيقتل منهم خلق كثير، ويملك بطونهم، ويعدل فيهم حتّى يقال فيه: والله ما كان يقال عليه إلاّ كذباً. والله إنهم لكاذبون، ولا يعلمون ما تلقى أمّة محمد ﷺ، ولو علموا لما قالوا ذلك، ولا يزال يعدل فيهم حتّى يسير، فأول سيره إلى حمص، وإنّ أهلها بأسوأ حال، ثمّ يعبر الفرات من باب بيعة مصر^١، وينزع الله عن قلبه الرحمة، ويسير إلى موضع يقال له قرية سبأ، فيكون له بها وقعة عظيمة، فلا تبقى بلد إلاّ وبلغهم خبره، فيدخلهم من ذلك خوف وجزع. فلا يزال يدخل بلداً بعد بلد إلاّ واقع أهلها، فأول وقعة تكون بحمص، ثمّ بالرقّة، ثمّ بقرية سبأ، وهي أعظم وقعة يواقعها بحمص، ثمّ ترجع إلى دمشق، وقد دانبت له الخلق، فيجيش جيشاً إلى المدينة وجيشاً إلى المشرق، فيقتل بالزوراء سبعين ألفاً، ويبقر بطون ثلاثمائة امرأة حامل، ويخرج الجيش إلى كوفانكم هذه. فكم من باكٍ وباكية فيقتل بها خلق كثير.

١. در إلزام الناصب: (من باب مصر).

وَأَمَّا جَيْشُ الْمَدِينَةِ، فَإِنَّهُ إِذَا تَوَسَّطَ الْبَيْدَاءَ صَاحَ بِهِ جِبْرَائِيلُ صِيحَةً عَظِيمَةً، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَخَسَفَ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ، وَيَكُونُ فِي إِثْرِ الْجَيْشِ رَجْلَانِ، أَحَدُهُمَا بَشِيرٌ وَالْآخَرُ نَذِيرٌ، فَيَنْظُرُونَ إِلَى مَا نَزَلَ بِهِمْ، فَلَا يَرُونَ إِلَّا رُؤُوسًا خَارِجَةً مِنَ الْأَرْضِ، فَيَقُولَانِ: بِمَا أَصَابَ الْجَيْشَ؟ فَيُصَيِّحُ بِهِمَا جِبْرَائِيلُ، فَيَحْوِلُ اللَّهُ وَجُوهَهُمَا إِلَى قَهْقَرَى، فَيَمْضِي أَحَدُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ الْبَشِيرُ، فَيُبَشِّرُهُمْ بِمَا سَلَّمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، وَالْآخَرُ نَذِيرٌ فَيَرْجِعُ إِلَى السَّفِيَانِيِّ وَيُخْبِرُهُ بِمَا أَصَابَ الْجَيْشَ.

قال: وعند جهينة الخبر الصحيح؛ لأنهما من جهينة بشير ونذير، فيهرب قوم من أولاد رسول الله ﷺ وهم أشراف إلى بلد الروم، فيقول السفيناني لملك الروم: ترد علي عبيدي، فيردهم إليه، فيضرب أعناقهم على [الـ] درج الشرقي الجامع بدمشق، فلا ينكر ذلك عليه أحد.^۱

لغات

رَوع: ترسیدن.

جزیره اوال: جزیره منفردہ ای است از بحرین.

حَرَستا - به فتح حا و راء و سکون سین و تاء دو نقطه - قریه بزرگی است معموره واقعه در میان بستان‌های دمشق در راه حمص. فاصله آن تا دمشق یک فرسخ است و چیزی زیادتر. بنی کلاب: قبیله سفیانی هستند.

بنی دهانه: قبیله ای است از عرب.

وادی الیابس: بیابانی است در شام که سفیانی از آن جا بیرون آید.

بطن الأزرق: قریب به حدود شامات است.

حمص - به کسر حا و سکون میم -: شهری است بزرگ از شهرهای شام در طرف قبلی قلعه حصینه. بالای تل بزرگ بلندی واقع است و در میان دمشق و حلب واقع است در نیمه راه.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

سبا: زمینی است از بنی سلیم در شامات و قریه‌ای است در همان حدود.

رقّة: از بلاد بنی عامر است.

جُھینة: نام قبیله‌ای است از قضاعه.

یعنی: پس به پاخاست ابن یقطین و گروهی از موجهین اصحاب آن حضرت و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! بدرستی که تو یاد فرمودی برای ما سفیانی شامی را و ما می‌خواهیم

که بیان کنی برای ما امر او را. پس فرمود که: بتحقیق ذکر کردم بیرون آمدن او را برای

شما که در آخر سال خواهد بود - یعنی: آخر سالی که به قیام قائم متصل است.

پس عرض کرد: شرح ده آن را برای ما؛ زیرا که دل‌های ما ترسان است، تا این که از

بیان شما بی‌نا شویم.

پس آن حضرت علیه السلام فرمود: نشانه خروج او اختلاف سه پرچم است: یکی پرچم

عرب است که بلند شود. پس وای بر مصر و آنچه که وارد شود بر آن از ایشان! و

پرچمی از بحرین از جزیره اوال بلند شود از زمین فارس و پرچمی از شام بلند شود.

پس ادامه دارد فتنه در میان ایشان تا یک سال. پس خروج کند مردی از اولاد عباس.

پس اهل عراق گویند که: آمدند شما را گروهی پای‌برهنگان، صاحبان هواهای

مختلفه. پس مضطرب شوند اهل شام و فلسطین از خبر آمدن آنها و رجوع می‌کنند به

رؤسای شام و مصر. پس به ایشان گویند که: بطلبید شاهزاده را. پس به طلب او

می‌روند تا این که توافق می‌کنند و او را در غوطه دمشق می‌یابند در موضعی که آن را

حَرَستا گویند - و آن موضعی است در راه جمص که تا دمشق یک فرسخ زیادتری

فاصله دارد. پس چون بر ایشان درآید، خلوت می‌کند با ایشان و بیرون می‌کند از

مجلس دایی‌های خود را که از قبیله بنی کلاب و بنی دهانه می‌باشند و از برای او عده

معدوده‌ای است در وادی یابس. پس واردین به او می‌گویند: ای آن شخصی که سزاوار

و شایستگی این کار را داری! حلال نیست برای تو که اسلام را ضایع کنی - یعنی:

ساکت بنشین و قیام نکنی تا اسلام ضایع شود و از بین برود. آیا نمی‌بینی که چه هول‌ها

و فتنه‌ها در مردم ظاهر شده؟ پس پرهیز از خدا و بیرون بیا برای یاری کردن دینت.

پس می گوید: من رفیق و صاحب شما نیستم. پس به او گویند که: آیا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشاه قیام کننده نیستی؟ آیا غیرت و تعصب نمی کشی از اهل بیت پیغمبرت و می بینی آنچه را که به ایشان وارد شده از ذلت و خواری در این مدت های دراز؟ زیرا که هرگاه قیام کنی، برای رغبت در جمع آوری مال و خوشگذرانی نیست، بلکه در این حال حمایت کشنده از دین خود می باشی. پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفت و آمد می کنند و او در آن وقت در جواب ایشان می گوید: بروید نزد آن خلیفه هایی که با ایشان بودید در این مدت. پس از آن ایشان را اجابت می کند و بیرون آید با ایشان در روز جمعه ای. پس بالای منبر دمشق می رود و آن اول دفعه ای است که منبر می رود و خطبه می خواند و آنها را امر به جهاد می کند و بیعت می گیرد از ایشان به این که مخالفت نکنند با او در کارهایی که می کند. چه رضایت به آنها داشته باشند، یا کراهت.

پس از آن بیرون می آید به سوی غوطه و وارد نمی شود در آن تا این که جمع شوند مردمان با او و ملحق شوند به او مردمان لعن کننده و سخن چین و کافر. پس عده او پنجاه هزار نفر می شوند. پس می فرستد دایی های خود را در قبیله بنی کلاب. پس مانند سیل جاری به نزد او می آیند از آن قبیله مردهای بیابانی و با مردان پادشاهی که از ابن عباس است مقاتله می کنند. پس در آن وقت بیرون می آید سفیانی با گروه هایی از شامیان. پس اهل سه پرچم با همدیگر مختلف شوند. پرچم ترک و عجم که پرده آن سیاه است و پرچم عرب های بیابانی که تابعین ابن عباس اند که پرده آن زرد است و پرچم سفیانی. پس در بطن الازرق جنگ و قتال می کنند جنگ و قتال سختی.

پس کشته می شود از ایشان شصت هزار نفر. پس از آن سفیانی بر ایشان غالب شود و بکشد از آنها جمعیت زیادی را و مالک شود مرکزهای حساس ایشان را و بنای خود را در میان ایشان به عدل و داد گذارد، تا اندازه ای که در حق او گفته شود: به ذات خدا قسم، این حرف هایی که درباره او می گفتند - یعنی: می گفتند ظالم و ستمکار است - دروغ بوده. به ذات خدا هرآینه ایشان دروغگویان اند و نمی دانند که چه خواهد کرد

با اَمّت پیغمبر ﷺ، و اگر می دانستند این سخن را نمی گفتند، و پیوسته به عدالت در میان ایشان رفتار می کند تا این که به حرکت درآید و سیر کند و اوّل سیر او به حمص است و بدرستی که اهل حمص در بدترین حال اند. پس عبور می کند از فرات از باب بیعه مصر و می کند خدا از دل او رحم را و می رود به موضعی که آن را قریه سبا گویند و در آن جا جنگ بزرگی واقع می شود. پس باقی نمی ماند شهری مگر این که خبر او به اهل آن می رسد و ترس و جزع از این خبر آنها را فرو می گیرد. پس پیوسته داخل می شود به شهری بعد از شهر دیگری و با آنها جنگ می کند. اوّل جنگ او در حمص واقع می شود و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبا و این بزرگ تر جنگی است که در حمص واقع شود. پس بر می گردد به دمشق و مردمان به او نزدیک شوند. پس لشکری تجهیز می کند و به مدینه می فرستد و لشکری به سمت مشرق - یعنی: عراق - می فرستد. پس در بغداد هفتاد هزار نفر را می کشد و سیصد زن حامل را شکم پاره می کند و لشکر او به کوفه شما بیرون رود. چه بسیار مرد و زن که به گریه درآیند! پس می کشد در آن جا خلق بسیاری را.

و اما لشکری که به مدینه فرستاده، چون به زمین بیدار رسند، جبرئیل صیحه عظیمی بر آنها می زند. پس باقی نمی ماند از ایشان احدی مگر این که به زمین فرو می روند و دو مرد در عقب لشکر می ماند که یکی از آنها بشارت دهنده باشد و دیگری بیم دهنده و این دو نفر می بینند آنچه را که بر آنها وارد می شود. پس نمی بینند از آنها مگر سرهای ایشان را که از زمین بیرون است. پس می گویند آنچه را که می بینند. پس جبرئیل بر آن دو نفر صیحه ای زند که صورت های آنها به عقب برگردد و خدا روهای آنها را به عقب برگرداند. پس یک نفر از آنها به مدینه می رود و آن بشارت دهنده است. پس بشارت می دهد ایشان را که خدا آنها را از شرّ آن لشکر سالم گردانید، و دیگری بیم دهنده است و او بر می گردد به سوی سفیانی و خبر می دهد او را به آنچه که به لشکر او وارد شده.

فرمود: و خبر صحیح نزد جهینه است - که قبیله ای هستند از عرب؛ زیرا که این

دو نفر که بشیر و نذیر هستند از جهینه‌اند. پس فرار می‌کنند گروهی از اولاد پیغمبر ﷺ که از شریف‌ها هستند به شهر روم. پس سفیانی به پادشاه روم گوید: بندگان مرا به من برگردان. پس برمی‌گرداند ایشان را به سوی او. پس بالای درجه شرقی مسجد جامع دمشق آنها را گردن می‌زند و کسی او را بر این کار انکار نمی‌کند.

قال ﷺ: ألا، وإنّ علامة ذلك تجديد الأسوار بالمدائن، فقيل: يا أمير المؤمنين، اذكر لنا الأسوار، فقال: تجدد سور بالشام، والعجوز والحران بيني عليهما سوران، وعلى واسط سور، والبيضاء بيني عليها سور، والكوفة بيني عليها سوران، وعلى شوستر سور، وعلى ارمينية سور، وعلى موصل سور، وعلى همدان سور، وعلى الرقة سور، وعلى ديار يونس سور، وعلى حمص سور، وعلى مطرية سور، وعلى الرقطاء سور، وعلى الرحبة سور، وعلى دير هند سور، وعلى القلعة سور.

سخن مؤلف در شرح و لغات:

سور: به معنای باره است - بر وزن چاره. در کتاب برهان جامع که لغت پارسی است ده معنی برای آن ذکر کرده.^۱ آنچه که در این جا مناسب است آن معنای دوم از ده معنی است که مراد دیوار و قلعه شهر و غیره است - یعنی: چیزی که نازل منزله دیوار و قلعه شهر باشد و آن برای محفوظ ماندن شهر است از حمله و استیلای دشمن -، و در هر عصری سور هر شهری برای جلوگیری از دشمن به مقتضای آلات و ادوات و قوای جنگی ای است که در آن عصر متداول است و استعمال می‌شود؛ مثلاً در ازمنه سابقه به حصارهای بلند قطور محکم و برج و بارو و یا کندن خندق به دور شهر و بستن دروازه‌ها و امثال آن بوده - چنان که هنوز در بعضی از شهرهای قدیمی از آن آثار باقی مانده -، ولی در عصر حاضر این گونه سورها برای حفظ شهر و سرحدات مملکتی به هیچ وجه جلوگیری از راه یافتن بیگانگان با مخترعات جدید عصری که به کار برده می‌شود

۱. برهان جامع (مخطوط)، ص ۱۸۴. البته در کتاب یاد شده برای لفظ فارسی «سور» - بر وزن شور - چهار معنا و در عربی سه معنا و برای لفظ «سور» - با همزه - در عربی یک معنا ذکر شده است.

نیست و لذا سور در این عصر باید به تناسب زمان و مقتضیات آن باشد تا به حکم آیه شریفه: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ﴾ تا آخر آیه،^۱ از دشمن بتوان جلوگیری کرد و با در کار بودن انواع اسلحه گرم و سرد فعلی برج و بارو و حصار و خندق های قدیمی نتیجه ای ندارد. پس سورهایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه خبر داده که بنا گذارده می شود و یا تجدید می شود قطعاً غیر از برج و باروها و حصارها و خندق های متداوله در قرن های گذشته است.

با در نظر گرفتن فرمایشات حضرت که راجع به وقایع مهمه و پیشامد کردن فتنه های بزرگ و جنگ های خونین جهانی است و امور خارق عادتت که در آخر زمان در دنیا رخ می دهد، اگر گفته شود که: مراد حضرت از بنا و تجدید سورها ساختن یا تجدید کردن حصارهای سابق قرون صدر اسلام بوده، سخن بسیار سست بی مغزی است. پس باید گفت: مراد حضرت بنا و تجدید سور در شهرها و اماکن بخصوصی که نام برده و یاد فرموده پایگاه های جنگی و فرودگاه های فعلی است که در بیشتر از نقاطی که حضرت خبر داده در عصر حاضر ساخته و دایر شده که قبلاً این نحوه ساختمان ها سابقه ای نداشته می باشد، یا بناهای اهمیت دارتری که بعد از این ساخته شود.

العجوز: اسم جمهوری ای است از جماهیر دهناء که آن را حُزوی گویند (معجم البلدان).^۲

حِران - به ضمّ حاء و تشدید راء - : دو وادی است به نجد و دو وادی است به جزیره، یا در زمین شام (معجم).^۳

واسط: شهری است میان بصره و کوفه واقع است و فاصله آن به هر یک از این دو پنجاه فرسخ است.

بیضاء: شهری است بزرگ در فارس و نام شهری است در مغرب و نام گردنه ای است

۱. سورة انفال، آیه ۶۰.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۷.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۶.

در جبل المناقب که در حدود طائف است و نام حَلَب و نام محلی است میان موصل و یَعْفَر و نام محلی است در بصره و نام چهار قریه است در مصر و نام قریه‌ای است نزدیک اسکندریه و نام شهری است در بلاد مرز پشت باب‌الابواب.^۱
ارمنیه کبرا و صغرا: اول در روم، دوم تفلیس و نواحی آن است.
رَقَّة: شهری است مشهور در کنار فرات از شهرهای جزیره. از آن جا تا حران سه روز راه است.

دیار یونس: در حوالی موصل است.

مَطْرِيَّة: از قریه‌های مصر است.

رَقْطَاء: از نواحی خط یا بحرین است.

رُحْبَة: وادی‌ای است نزدیک صنعا و ناحیه‌ای است میان مدینه و شام و قریه‌ای است در عراق.

دیر هند کبرا: در حیره است، و دیر هند صغرا: نزدیک نجف است.

قلعة: محلی است نزدیک حلوان عراق، یا قلعه‌ای است که معدن قلع است که آن کوهی است در شام در راه چین.

یعنی: آگاه باشید که نشانه آن - یعنی: خروج سفیانی - تازه شدن پایگاه‌هایی است در شهرها. پس گفته شد که: یا امیرالمؤمنین! ذکر کن برای ما آن پایگاه‌ها را. پس فرمود که: تجدید می‌شود پایگاهی در شام و دو پایگاه در عجز - که نام جمهوری‌ای است از جماهیر دهنا - و حران - که دو وادی است در نجد، یا در شام - و پایگاهی در واسط - که شهری است در میان کوفه و بصره - و بنا می‌شود پایگاهی در بیضاء - که شهری است بزرگ در فارس، یا در مغرب، یا نام گردنه‌ای است در جبل المناقب که در حدود طائف است، یا در حلب، یا محلی که میان موصل و یَعْفَر است، یا محلی در بصره، یا در قرای مصر، یا قریه‌ای نزدیک اسکندریه، یا شهری که در بلاد خِزِر است -

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۹ - ۵۳۰.

و بناگذارده می شود دو پایگاه در کوفه و پایگاهی در شوشتر و پایگاهی در ارمنیه کبرا یا صغرا و پایگاهی در موصل و پایگاهی در همدان و پایگاهی در رقه - که شهری است در کنار فرات - و پایگاهی در دیار یونس و پایگاهی در حمص و پایگاهی در مطریه - که از قریه های مصر است - و پایگاهی در رقطاع - که از نواحی خط یا بحرین است - و پایگاهی در رحبه - که وادی ای است نزدیک صنعای یمَن ، یا ناحیه ای است میان مدینه و شام ، یا قریه ای است در عراق - و پایگاهی در دیر هند کبرا در حیره یا در دیر هند صغرا نزدیک نجف و پایگاهی در قلعه نزدیک حلوان عراق - یا قلعه ای که معدن قلعی است که آن کوهی است در شام .

معاشر الناس، ألا وإنه إذا ظهر السفينائي تكون له وقائع عظام، فأول وقعة بحمص، ثم بحلب، ثم بالرقّة، ثم بقرية سبأ، ثم برأس العين، ثم بنصيبين، ثم بالموصل وهي وقعة عظيمة، ثم تجتمع إلى الموصل رجال الزوراء ومن ديار يونس إلى اللجعة^۱، وتكون بها وقعة عظيمة يقتل فيها سبعون ألفاً، ويجري على الموصل قتال شديد يحلّ بها، ثم ينزل السفينائي ويقتل منهم ستين ألفاً، وإنّ فيها كنوز قارون، ولها أهوال عظيمة بعد الخسف والقذف والسخ، وتكون أسرع ذهاباً في الأرض من الوتد الحديد في أرض الرجف .

قال: ولا يزال السفينائي يقتل كلّ من اسمه محمّد وعليّ وحسن وحسين وفاطمة وجعفر وموسى وزينب وخديجة ورقية بغضاً وحنقاً لآل محمّد ﷺ، ثم يبعث في جميع البلدان، فيجمع له الأطفال ويغلي لهم الزيت، فيقول له الأطفال: إن كان آباؤنا عصوك، نحن فما ذنبنا؟ فيأخذ كلّ من اسمه على ما ذكرت، فيغليهم في الزيت، ثم يسير إلى كوفانكم هذه، فيدور فيها كما تدور الدوامة، فيفعل بالرجال كما يفعل بالأطفال، ويصلب على بابها كلّ من اسمه حسن وحسين .

[ثم يسير إلى المدينة، فينهبها في ثلاثة أيام، ويقتل فيها خلقاً كثيراً، ويصلب على مسجدها كلّ من اسمه حسن وحسين] .

۱. در إلزام الناصب: (إلى اللجعة).

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَغْلِي دِمَاؤُهُمْ كَمَا غَلِيَ دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا. فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ الْأَمْرَ، أَيْقَنَ بِالْهَلَاكِ، فَيُوَلِّي هَارِباً وَيَرْجِعُ مَنْهَزِماً إِلَى الشَّامِ، فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَداً يَخَالِفُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ. فَإِذَا دَخَلَ إِلَى بَلَدِهِ اعْتَكَفَ عَلَى شَرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. فَيُخْرِجُ السَّفِيَانِيَّ وَيُبِيدُهُ حَرْبَةً، وَيَأْمُرُ بِالْمَرْأَةِ فَيُدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، فَيَقُولُ لَهُ: أَفْجِرْ بِهَا فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ، فَيَفْعَلُ بِهَا، ثُمَّ يَبْتَقِرُ بِيَطْنِهَا وَيَسْقُطُ الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَنْكُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛^۱

یعنی: گروه مردم! آگاه باشید که چون سفیانی ظاهر شود، برای او وقایع و جنگ‌های بزرگی خواهد بود. اول وقعه و جنگ او به شهر حمص واقع خواهد شد. پس از آن به حلب. پس از آن به رقه. پس از آن به قریه سبا. پس از آن به رأس العین - که شهری است از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین. پس از آن به نصیبین. پس از آن به موصل و وقعه موصل وقعه بزرگی خواهد بود. پس از آن جمع می‌شوند در موصل مردان بغداد و از دیار یونس تا لجمه - که نام موضعی است - و در آن جا جنگ عظیمی واقع شود که هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شوند و جریان پیدا می‌کند جنگ تا موصل و در آن جا قتال سختی رو خواهد داد. پس فرود می‌آید سفیانی در آن جا و شصت هزار نفر از ایشان را می‌کشد، و بدرستی که در آن جاست گنج‌های قارونی و از برای آن جاست هول‌های بزرگی بعد از فرورفتن به زمین و سنگ باریدن و مسخ شدن و زودتر از جاهای دیگر در زمین فرو رفتن از میخ آهنی که به زمین سست لوزان فرو رود.

فرمود: و پیوسته سفیانی می‌کشد هر کسی را که نام او محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است از روی بغض و کینه‌ای که با آل محمد دارد. پس می‌فرستد در جمیع شهرها و جمع می‌کنند برای او بچه‌ها را و می‌جوشاند برای ایشان روغن زیت را. پس بچه‌ها می‌گویند به او که: اگر پدران ما

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۳.

نافرمانی تو را کردند، پس ما چه گناهی کرده ایم؟ پس می گیرد هر که را اسم او مانند یکی از آن اسم هایی است که ذکر کردم و می جوشانند او را در روغن زیت. پس می رود به جانب کوفه شما، این شهر. پس دور می زند در کوچه های کوفه مانند دوامه ها^۱ و با مردان همان معامله را می کند که با اطفال کرده و بر دار می کشد بر دروازه کوفه هر که را نام او حسن و حسین است.

پس در این هنگام می جوشد خون های ایشان همچنان که به جوش آمد خون یحیی بن زکریا. پس چون این امر را می بیند، یقین به هلاکت خود پیدا می کند و پشت می کند از ترس و بر می گردد فراراً به سوی شام. پس نمی بیند در راه خود کسی را که با او مخالفت کند، تا وقتی که داخل شام شود، و چون داخل شهر خود شود در آن جا معتکف به شرب خمر و انواع معصیت ها می شود و اصحاب خود را به این کارها امر می کند. پس بیرون می آید سفیانی در حالتی که حربه ای در دست اوست. امر می کند زنی را در نزد او می آورند. او را به بعضی از اصحاب خود می دهد که در میان راه با او فجور کند. به او می گوید که: با او فجور کن در میان راه. پس با او فجور می کند. پس از آن شکم او را پاره می کند و بچه ای که در شکم دارد سقط می کند و کسی قدرت ندارد که بر او انکار کند.

قال ﷺ: فعندها تضطرب الملائكة في السماوات، ويأذن الله بخروج القائم من ذرّيتي وهو صاحب الزمان، ثم يشيع خبره في كل مكان، فينزل حينئذ جبرائيل على صخرة بيت المقدس، فيصيح في أهل الدنيا: قد جاء الحقّ وزهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً^۲، ثمّ إنّه تنفس الصعداء، فأنّ كمداً وجعل يقول:

بُنِّي إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرُكُ فَانْتَظِرْ وَلايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ وَيَعْدِلُ
وَذَلَّ مَلُوكَ الأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَبُوعِ مِنْهُمْ مَنْ يَلْدُ^۳ وَيَهْزِلُ

۱. روی کلمه دوامه در نسخه نوشته شده: حجامت کننده.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۳. در الزام الناصب: (من يذل).

ولا عنده جدّ ولا هو يعقل
 ولبالحقّ يأتیکم وبالحقّ يعمل
 فلا تخذلوه یا بنیّ وعجلوا
 صبیّ من الصبیان لا رأی عنده
 وثمّ یقوم القائم الحقّ منکم
 سمیّ رسول الله روحی فداؤه

قال: فیقول جبرئیل فی صحیته: یا عباد الله، اسمعوا ما أقول. إنّ هذا مهديّ آل محمد ﷺ، خارج من أرض مکة، فأجیبوه!

یعنی: فرمود آن حضرت ﷺ: پس در آن وقت مضطرب می شوند فرشتگان در آسمانها و اذن می دهد خدا به خروج قائم از ذریه من، و اوست صاحب زمان. پس شایع می شود خبر او در همه جاها. پس در آن هنگام جبرئیل فرود می آید بالای صخره بیت المقدس و در میان اهل جهان ندا می کند که: ﴿ آمد حقّ و رفت باطل. بدرستی که باطل از بین رفته است ﴾.

پس آن حضرت ﷺ آه سردی از دل کشید و ناله حزن آوری زد و فرمود: پسرک من! زمانی که لشکر آرایبی کرد طایفه ترک، پس منتظر باش ولایت مهدی را که قیام می کند و به عدالت داوری می کند و ذلیل می شوند پادشاهان روی زمین که از آل هاشم اند و بیعت کرده شوند از ایشان کسانی که لذت طلب و اهل هزل و بیهوده گویی هستند و آن کودکی است از کودکانها که هیچ رأیی از خود ندارد و هیچ جدّیتی نکند و صاحب عقل و تدبیر نباشد.

و پس از آن قائم به حقّ و راستی که از خود شماهاست قیام می کند و به حقیقت و راستی می آید شما را و به حق عمل می کند و او همانم رسول خدا می باشد. جان من فدای او! پس خوار نکنید او را، ای پسران من! و بشتابید به سوی او.

گفت: پس جبرئیل در صحیحه خود می گوید که: ای بندگان خدا! بشنوید آنچه را که می گویم. بدرستی که این است مهدی آل محمد ﷺ که بیرون آینده است از زمین مکة. پس اجابت کنید او را.

قال: فقامت إليه الفضلاء والعلماء ووجوه أصحابه وقالوا: يا أمير المؤمنين، صف لنا هذا المهدي؛ فإن قلوبنا اشتاقت إلى ذكره، فقال عليه السلام: هو صاحب الوجه الأحمر، والجبين الأزهر، وصاحب العلامة والشامة، العالم غير معلّم والمخبر بالكائنات قبل أن يُعلّم. معاشر الناس، ألا، وإن الدين فينا قد قامت حدوده وأخذ علينا عهوده.

ألا، وإن المهدي يطلب القصاص ممن لا يعرف حقنا، وهو الشاهد بالحق، وخليفة الله على خلقه. اسمه كاسم جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله، ابن الحسن بن علي، من ولد فاطمة من ذرية الحسين ولدي. فنحن الكرسي وأصل العلم والعمل. فمحبّونا هم الأخيار، وولايتنا فصل الخطاب، ونحن حجة الحجاب.

ألا، وإن المهدي أحسن الناس خلقاً وخلقاً (خلقة خل)، ثم إذا قام تجتمع إليه أصحابه على عدّة أهل بدر وأصحاب طالوت، وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، كلّهم ليوث قد خرجوا من غاباتهم مثل زبر الحديد. لو أنّهم همّوا بإزالة الجبال الرواسي، لأزالوها عن مواضعها. فهم الذين وحدوا الله حقّ توحيدِهِ. لهم بالليل أصوات كأصوات الثواكل خوفاً من خشية الله تعالى. قوام الليل، صوام النهار، وكأنّما ربّاهم أب [واحد وأم] واحدة. قلوبهم مجتمعة بالمحبّة والنصيحة.

ألا، وإني لأعرف أسماءهم وأمصارهم!

يعنى: راوى گفت: پس به پا خاستند به سوى او صاحبان فضل و علم و موجهين ياران آن حضرت و گفتند: يا امير المؤمنين! وصف کن برای ما اين مهدى را؛ زیرا که دلهاى ما مشتاق ذکر اوست.

پس فرمود آن حضرت عليه السلام که: اوست صاحب روى مانند ماه و نور پيشانى او درخشندگى دارد و صاحب نشانه و خالى است. داناست در حالتى که كسى از بشر او را تعليم نداده و خبر دهنده است به آنچه خواهد بود و خواهد شد پيش از آن که تعليم داده شود.

گروه مردم! آگاه باشید! بدرستی که حدود دین در میان ما برپا شد و عهد آن از ما گرفته شد.

آگاه باشید! بدرستی که مهدی طلب قصاص می‌کند از کسی که نمی‌شناسد حق ما را و او گواه بر حق است و خلیفه خداست بر خلق او. نام او مانند نام جد او رسول خدا ﷺ است. پسر حسن بن علی از اولاد فاطمه از ذریه فرزندم حسین است. پس ماییم ریشه علم و دانایی و عمل. پس دوست دارندگان ما از نیکاناند و ولایت ما فصل خطاب است و ماییم بهترین دربانان خدا در میان دربانان او.

آگاه باشید که مهدی نیکوترین مردم است از حیث آفرینش و خلق و خوی! پس چون قیام کند جمع می‌شوند به سوی او یارانش که به شماره اصحاب بدر و اصحاب طالوت‌اند و ایشان سیصد و سیزده نفرند که همه آنها شیرانی هستند که از کمین‌گاه‌های خود بیرون آیند مانند پاره‌های آهن. اگر ایشان اراده کنند که کوه‌های سخت را از جا بکنند، هرآینه می‌کنند آنها را از جاهای خود. پس ایشان‌اند کسانی که به یگانگی پرستش می‌کنند خدا را به سبب آن مهدی حق یگانه دانستن او. از برای ایشان است در شب‌ها صداهایی مانند صداهای زن‌های جوان مرده از ترس خدا و خشیت او. نماز گزارندگان‌اند در شب‌ها و روزه داران‌اند در روز. گویا یک پدر و یک مادر آنها را تربیت کرده‌اند. دل‌هاشان با هم جمع و یکی است در دوستی کردن با همدیگر و پند دادن به یکدیگر.

آگاه باشید که من هرآینه می‌شناسم نام‌های ایشان و شهرهای ایشان را!

فقام إليه جماعة من الأصحاب وقالوا: يا أمير المؤمنين، نسألك بالله وبابن عمك رسول الله ﷺ أن تسميهم بأسمائهم وأمصارهم؛ فلقد ذابت قلوبنا من كلامك. فقال: اسمعوا، أُبين لكم أسماء أنصار القائم ﷺ.

إن أولهم من أهل البصرة وآخرهم من الأبدال، واللذين من أهل البصرة رجلان. اسم أحدهما عليّ والآخر محارب، ورجلان من قاشان: عبد الله وعبيد الله، وثلاثة رجال

من المَهْجَم^۱: محمّد وعمر ومالك، ورجل من السند: عبد الرحمن، ورجلان من هجر: موسى وعبّاس، ورجل من الكورة: إبراهيم، ورجل من شيزر^۲: عبد الوهاب، وثلاثة رجال من سداوة: أحمد ويحيى وفلاح، وثلاثة (رجال) من زيد^۳: محمّد وحسن وفهد، ورجلان من حمير: مالك وناصر، وأربعة رجال من شيراز^۴، وهم: عبدالله وصالح وجعفر وإبراهيم، ورجل من عقر: أحمد، ورجلان من المنصورية: عبد الرحمن وملاعب، وأربعة رجال من سيراف: خالد ومالك وحوقل وإبراهيم، ورجلان من خونج: محروز ونوح، ورجل من الثقب^۵: هارون، ورجلين من السن^۶: مقداد وهود، وثلاثة رجال من الهونين^۷: عبدالسلام وفارس وكليب، ورجل من رهاط^۸: جعفر، وستة رجال من عمّان [محمّد وصالح و داود وهواشب وكوش ويونس]^۹.

لغات

قاشان: معرّب كاشان است.

مَهْجَم: ولایتی است از اعمال زبید در یمن.

سیند: شهرهایی است میان شهرهای هند و کرمان و سیستان و نام شهری است در

اندلس و نام قریه‌ای است از قریه‌های بلدة نسا در خراسان (معجم).^{۱۰}

هَجَر: نام بلدی است در نجران و نیز نام محلی است از بحرین.

۱. در إزام الناصب: (من المهجمة).

۲. در إزام الناصب: (شيراز).

۳. در إزام الناصب: (زين).

۴. در إزام الناصب: (شيران).

۵. در إزام الناصب: (المثقة).

۶. در إزام الناصب: (السنن).

۷. در إزام الناصب: (الهويقين).

۸. در إزام الناصب: (الزناط).

۹. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۱۰. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۷.

کور: از اعمال بصره است میانه میسان و دریا.

شیزر: شهری است از شهرهای شامات که نهر اردن از میان آن عبور می کند.

سعداوة: نام قریه و محلی است در زمین حجاز.

زید: موضعی است نزدیک مَرَجِ خَسَاف. از اعمال شام است، و نیز نام محلی است در لَحسا از شهرهای جزیره.

عقر: در زمین عراق است نزدیک کربلا.

منصوریة: نام چند موضع است.

سیراف: شهری است از شهرهای فارس. تا شیراز شصت فرسخ راه است.

خونج: شهری است در آذربایجان، میان مراغه و زنجان از طریق ری که آن را کاغذکُنان نیز گویند و آن شهر خرابی است کوچک (معجم).^۱

ثَقَب: از دهات یمامه است.

سین: شهری است کنار دجله، بالای تکریت.

هونین: شهری است در نواحی مصر.

رُهاط: موضعی است در سه منزلی مکه و نام محلی است از توابع یَنْبُع - یا یَنْبوع.

یعنی: پس به پا خاستند به سوی آن حضرت جماعتی از یاران و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خواهش می کنیم از تو به حقّ خدا قسم و به حقّ پسر عمّت رسول خدا ﷺ که نام ببری آنها را به نام هایشان و شهر هایشان. پس هر آینه بتحقیق آب شد دل های ما از سخنان تو.

پس فرمود: بشنوید! بیان می کنم برای شما نام های یاران قائم علیهم السلام را. بدرستی که اول ایشان از اهل بصره است و آخر ایشان از ابدال است و آنهایی که از اهل بصره اند دو نفرند. یکی از آنها نامش علی است و دیگری محارب، و دو مرد از کاشان اند: عبدالله و عبیدالله، و سه مرد از مهجم اند - که در حدود یمن است -: محمّد و عُمر و مالک، و یک مرد از سند است: عبدالرحمن، و دو مرد از هجرند: موسی و عبّاس،

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۰۷.

و مردی از کور - که از توابع بصره است :- ابراهیم، و مردی از شیزر: عبدالوہاب، و سه مرد از سعداوه - که نام قریه‌ای است در زمین حجاز :- احمد و یحیی و فلاح، و سه نفر از زید - که از توابع شام، یا محلی است از لَحْسا :- محمّد و حسن و فهد، و دو نفر از قبیلہ حمیر: مالک و ناصر، و چهار نفر از شیراز. ایشان عبدالله و صالح و جعفر و ابراهیم، و مردی از عقر - که نزدیک کربلاست :- احمد، و دو مرد از منصوریه: عبدالرحمن و ملاعب، و چهار مرد از سیراف: خالد و مالک و حوقل و ابراهیم، و دو مرد از خونج - که قریه‌ای است میان مراغه و زنجان :- محروز و نوح، و مردی از ثقب: هارون، و دو مرد از سن: مقداد و هود، و سه مرد از هونین: عبدالسلام و فارس و کلیب، و مردی از رهاط: جعفر، و شش مرد از عمّان: محمّد و صالح و داود و ہواشب و کوش و یونس.

ورجل من العمارة^۱: مالک، ورجلان من جعارة^۲: یحیی و أحمد، ورجل من کرمان: عبد الله، و أربعة رجال من صنعاء: جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع، ورجلان من عدن: عون و موسی، ورجل من لَنجویة^۳: کوثر، ورجلان من همدان^۴: علی و صالح، و ثلاثة رجال من الطائف: علی و سبا و زکریّا، ورجل من هُجر: عبد القدّوس، ورجلان من الخطّ: عزیز و مبارک، و خمسة رجال من جزيرة أوال - وهي البحرين -: عامر و جعفر و نصیر و بُکیر و لیث، ورجل من الکبش: محمّد (فهد خ ل)، ورجل من الجدة^۵: ابراهیم، و أربعة رجال من مکة: عمرو^۶ و ابراهیم و محمّد و عبد الله، و عشرة من المدينة علی أسماء أهل البيت: علی و حمزة و جعفر و عبّاس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمّد، و أربعة رجال من

۱. در إزام الناصب: (من العارة).

۲. در إزام الناصب: (من ضغار).

۳. در إزام الناصب: (لونجة).

۴. در إزام الناصب: (ممد).

۵. در إزام الناصب: (الجد).

۶. در إزام الناصب: (عمر).

الكوفة: محمد وغيث وهود وعتاب، ورجل من مرو: حذيفة، ورجلان من نيسابور: علي ومهاجر، ورجلان من سمرقند: علي ومجاهد، وثلاثة رجال من كازرون: عمر ومعمر ويونس، ورجلان من السوس^١: شيبان وعبد الوهاب، ورجلان من تستر: أحمد وهلال، ورجلان من الضيف: عالم وسهيل، ورجل من طائف اليمن: هلال، ورجلان من مرقية^٢: بشر وشعيب، وثلاثة رجال من برعة^٣: يوسف وداود وعبد الله، ورجلان من عسكر مكرم: الطيب وميمون، ورجل من واسط: عقيل، وثلاثة رجال من الزوراء: عبد المطلب وأحمد وعبد الله، ورجلان من سر من رأى: مرثي وعامر، ورجل من السهم: جعفر، وثلاثة رجال من سيلان: نوح وحسن وجعفر، ورجل من كرخي^٤ بغداد: قاسم، ورجلان من نوبة: واصل وفاضل، وثمانية رجال من قزوين: هارون وعبد الله وجعفر وصالح وعمر وليث وعلي ومحمد، ورجل من بلخ: حسن، ورجل من المراغة: صدقة، ورجل من قم: يعقوب، وأربعة وعشرون من الطالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله ﷺ فقال: إني أجد بالطالقان كنزاً ليس من ذهب ولا من فضة، فهم هؤلاء، كنزهم الله فيها، وهم: صالح وجعفر ويحيى وهود وفالح وداود وجميل وفضيل وعيسى وجابر وخالد وعلوان وعبد الله وأيوب وملاعب وعمر وعبد العزيز ولقمان وسعد وقبضة ومهاجر وعبدون وعبد الرحمن وعلي، ورجلان من سنجار^٥: أبان وعلي، ورجلين من سرخس^٦: ناجية^٧ وحفص، ورجل من الأنبار: علوان، ورجل من القادسية: حصين، ورجل من الدورق: عبد الغفور، وستة رجال من الحبشة: إبراهيم وعيسى ومحمد وخمدان وأحمد وسالم، ورجلان من موصل: هارون وفهد، ورجل من البلقاء: صادق، ورجلان من نصيبين: أحمد وعلي، ورجل من سنجار:

١. در إزام الناصب: (من الأسوس).

٢. در إزام الناصب: (من مرقون).

٣. در إزام الناصب: (بروغة).

٤. در إزام الناصب: (كرخا).

٥. در إزام الناصب: (من سنجار).

٦. در إزام الناصب: (من سرخيس).

٧. در إزام الناصب: (ناحية).

محمّد، ورجلان من خرشان^١: تكيّة ومسنون، ورجلان من أرمنيّة: أحمد وحسين، ورجل من إصفهان: يونس، ورجل من ذهاب^٢: حسين، ورجل من الريّ: مجمع، ورجل من ديار^٣: شعيب، ورجل من هرات^٤: نهروش، ورجل من سلماص: هارون، ورجل من تفليس^٥: محمّد، ورجل من الكرد: عون، ورجل من الحبش: كثير، ورجلان من الخلاط: محمّد وجعفر، ورجل من الشوبك^٦: عمير، ورجلان من البيضاء: سعد وسعيد، وثلاثة رجال من الضيعة: زيد وعليّ وموسى، ورجل من أوس: محمّد، ورجل من الأنطاكيّة: عبد الرحمن، ورجلان من حلب: صبيح ومحمّد، ورجل من حمص: جعفر، ورجلان من دمشق: داود وعبد الرحمن، ورجلان من الرملة^٧: طليق وموسى، وثلاثة رجال من بيت المقدس: بشر وداود وعمران، وخمسة رجال من عسقلان: محمّد ويوسف وعمر وفهد وهارون، ورجل من عنيزة^٨: عمير، ورجلان من عكّة: مروان وسعد، ورجل من عرفة: فرّخ، ورجل من الطبريّة: فليح، ورجل من بلست^٩: عبد الوارث، وأربعة رجال من الفسطاط من مدينة فرعون - لعنه الله -: أحمد وعبد الله ويونس وظاهر^{١٠}، ورجل من باليس: نصير، وأربعة رجال من الإسكندريّة: حسن ومحسن وشييل وشيبان، وخمسة رجال من جبل اللكام: عبد الله وعبيد الله وقادم وبحر وطالوت، وثلاثة رجال من السادة: صليب وسعدان وشيب، ورجلان من الإفرنج: عليّ وأحمد، ورجلان من اليمامة: ظافر وجميل، وأربعة عشر رجلاً

١. در إزام الناصب: (خرسان).

٢. در إزام الناصب: (وهان).

٣. در إزام الناصب: (من دنيا).

٤. در إزام الناصب: (من هراش).

٥. در إزام الناصب: (من بلقيس).

٦. در إزام الناصب: (من الشوبا).

٧. در إزام الناصب: (من الرملية).

٨. در إزام الناصب: (من عنزة).

٩. در إزام الناصب: (من البلسان).

١٠. در إزام الناصب: (وظاهر).

من المعاذة: سويد وأحمد ومحمد وحسن ويعقوب وحسين وعبد الله وعبد القديم ونعيم وعليّ وحيّان^۱ وظاهر وتغلب وكثير، ورجل من ألومة^۲: معشر، وعشرة رجال من عبّادان: حمزة وشيبان وقاسم وجعفر وعمرو^۳ وعامر وعبد المهيمن وعبد الوارث ومحمد وأحمد، وأربعة عشر من اليمن: جبير وحويش ومالك وكعب وأحمد وشيبان وعامر وعمار وفهد وعاصم وحجرش وكلثوم وجابر ومحمد، ورجلان من بدو مصر: عجلان ودراج، وثلاثة رجال من بدو أعقيل: منبه وضابط وغربان^۴، ورجل من بدو أغير: عمرو، ورجل من بدو شيبان: نهراش، ورجل من تميم: ريان، ورجل من بدو قسين: جابر، ورجل من بدو كلاب: مطر، وثلاث رجال من موالي أهل البيت: عبد الله ومخنف وبراك، وأربعة رجال من موالي الأنبياء: صباح وصياح وميمون وهود، ورجلان مملوكان: عبد الله وناصح، ورجلان من الحلة: محمد وعليّ، وثلاثة رجال من كربلاء: حسين وحسين وحسن، ورجلان من النجف: جعفر ومحمد، وستة رجال من الأبدال، كلهم أسماؤهم عبد الله^۵:

يعنى: و مردى از عماره - که یکى از شهرهاى عراق است - به نام مالک، و دو مردى از جعاره - که نیز از شهرهاى عراق است -: يحيى و احمد، و مردى از کرمان: عبدالله، و چهار مرد از صنعاى يمن: جبرئيل و حمزه و يحيى و سميع، و دو مرد از عدن: عون و موسى، و مردى از لنجويه - که جزيره اى است بزرگ که در آن است پادشاه زنگبار -: کوثر، و دو مرد از همدان: على و صالح، و سه مرد از طائف: على و سبا و زکریا، و مردى از هجر: عبدالقدّوس، و دو مرد از خط: على و مبارک، و پنج مرد از جزيره اوال - که از بحرین است -: عامر و جعفر و نصير و بکير و ليث، و مردى از کبش (جانب غربى بغداد): محمد - یا فهد -، و مردى از جدّه: ابراهيم، و چهار مرد از مکّه:

۱. در إلام الناصب: (وخيان).

۲. در إلام الناصب: (من الموطّة).

۳. در إلام الناصب: (عمر).

۴. در إلام الناصب: (عريان).

۵. إلام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۷.

عمرو و ابراهيم و محمد و عبدالله، و ده مرد از مدینه به نام های اهل بیت: علی و حمزه و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمد، و چهار مرد از کوفه: محمد و غیاث و هود و عتاب، و مردی از مرو: حذیفه، و دو مرد از نیشابور: علی و مهاجر، و دو مرد از سمرقند: علی و مجاهد، و سه مرد از کازرون: عمر و معمر و یونس، و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب، و دو مرد از شوشتر: احمد و هلال، و دو مرد از ضیق (از دهات یمامه است): عالم و سهیل، و مردی از طائف یمن: هلال. دو مرد از مرقیه (قلعه ای است در ساحل حمص): بشر و شعیب. سه مرد از برعه (در نزدیکی های طائف است): یوسف و داود و عبدالله. دو مرد از عسکر مکرّم (شهری است از نواحی خوزستان): طیب و میمون، و مردی از واسط: عقیل. سه مرد از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبدالله. دو مرد از سرّ من رأی: مرثی و عامر، و مردی از سهم (از قرای آندلس است): جعفر، و سه مرد از سیلان (جزیره ای است بزرگ میان هند و چین): نوح و حسن و جعفر، و مردی از کرخ بغداد: قاسم، و دو مرد از نوبه: واصل و فاضل، و هشت مرد از قزوین: هارون و عبدالله و جعفر و صالح و عمرو و لیث و علی و محمد، و مردی از بلخ: حسن، و مردی از مراغه: صدقه، و مردی از قم: یعقوب، و بیست و چهار مرد از طالقان. ایشان کسانی هستند که یاد کرده است ایشان را رسول خدا ﷺ، پس فرموده است که: من می یابم در طالقان گنجی را که نه از طلاست و نه از نقره، و آن این جماعت اند که ذخیره کرده است خدا ایشان را در آن جا، و ایشان: صالح و جعفر و یحیی و هود و فالح و داود و جمیل و فضیل و عیسی و جابر و خالد و علوان و عبدالله و ایوب و ملاعب و عمر و عبدالعزیز و لقمان و سعد و قبضه و مهاجر و عبدون و عبد الرحمن و علی، و دو مرد از سنجار (و آن دهی است از دهات نور، بیست فرسخی بخارا) ابان و علی، و دو مرد از سرّخس: ناجیه و حفص، و مردی از انبار (که از شهرهای عراق است): علوان، و مردی از قادیسیه: حصین، و مردی از دوزق (از شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز است): عبدالغفور، و شش مرد از حبشه: ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد

و سالم، و دو مرد از موصل: هارون و فهد، و یک مرد از بلقا (جلگه‌ای است از جلگه‌های دمشق میان شام و وادی القری) : صادق، و دو مرد از نصیبین: احمد و علی، و مردی از سنجار (به کسر سین شهری است مشهور از نواحی جزیره. سه روز راه فاصله آن است تا موصل) : صادق (خل) و محمد، و دو مرد از خِرشان (به کسر خا موضعی است در بیضاء) : تکیه و مسنون، و دو مرد از ارمینیه: احمد و حسین، و مردی از اصفهان: یونس، و مردی از ذهاب: حسین، و مردی از ری: مجمع، و مردی از دیار: شعیب، و مردی از هرات: نهروش، و مردی از سلماس: هارون، و مردی از تفلیس: محمد، و مردی از کُرد: عون، و مردی از حبش: کثیر، و دو مردی از خلط: محمد و جعفر، و مردی از شوبک (قلعه‌ای است نزدیک کُرک از بلاد شام): عمیر، و دو مرد از بیضا: سعد و سعید، و سه مرد از ضیعه: زید و علی و موسی، و مردی از قبیله اوس: محمد، و مردی از انطاکیه: عبدالرحمن، و دو مرد از حَلَب: صبیح و محمد، و مردی از حمص: جعفر، و دو مرد از دمشق: داود و عبدالرحمن، و دو مرد از رمله: طلیق و موسی، و سه مرد از بیت المقدس: بَشر و داود و عمران، و پنج مرد از عسقلان: محمد و یوسف و عَمَر و فهد و هارون، و مردی از عرب عنیزه: عمیر، و دو مرد از عکا: مروان و سعد، و مردی از عرفه (نام بلادی چند است): فرخ، و مردی از طبریّه: قلیح، و مردی از بُلست (از دهات اسکندریه است): عبدالوارث، و چهار مرد از فسطاط (و آن نزدیک مصر است که در زمان خلافت عمر فتح شد) و آن از شهرهای فرعون - لعنه الله - است: احمد و عبدالله و یونس و طاهر، و مردی از بَلس (و آن شهری است در شام میانه حلب و رقه): نصیر، و چهار مرد از اسکندریه: حسن و محسن و شُبیل و شیبیان، و پنج مرد از جبل اللکام (محلّی است مشرف بر انطاکیه در لبنان): عبدالله و عبیدالله و بحر و قادم (لوط خل) و طالوت، و سه مرد از سادّه (محلّی است در یمامه): صلیب و سعدان و شُبیب، و دو نفر از افرنج - یعنی: فرانسه - : علی و احمد، و دو نفر از یمامه: ظافر و جمیل، و چهارده نفر از معاذه (محلّی است نزدیک کوه‌های اَدقیّه از بنی قُشیر): سَوید و احمد و محمد و حسن و یعقوب و حسین و عبدالله

و عبد القدیم و نعیم و علی و حیّان و ظاهر و تغلب و کثیر، و مردی از الومه (بر وزن
اکوله، شهری است از دیار هذیل): معشر، و ده مرد از عبّادان: حمزه و شیبان و قاسم
و جعفر و عمرو و عامر و عبدالمهیمن و عبدالوارث و محمّد و احمد، و چهارده نفر
از یمن: جُبیر و حُویش و مالک و کعب و احمد و شیبان و عامر و عمّار و فهد و عاصم
و حَجْرش و کلثوم و جابر و محمّد، و دو مرد از بادیه نشین های مصر: عجلان و درّاج، و
سه مرد از بادیه نشین های اَعْقیل: مَنبّه و ضابط و غربان، و مردی از بادیه نشین های
أغیر: عمرو، و مردی از بادیه نشین های شیبان: نهراش، و مردی از قبیلۀ تمیم: ربّان،
و مردی از بادیه نشین های قُسین (ناحیه ای است از نواحی کوفه): جابر، و مردی از
بادیه نشین های قبیلۀ کلاب: مَطَر، و سه مرد از موالی اهل بیت: عبدالله و مِخنف و
براک، و چهار مرد از موالی انبیا: صباح و صیاح و میمون و هود، و دو مرد غلام:
عبدالله و ناصح، و دو مرد از حِلّه: محمّد و علی، و سه مرد از کربلا: حسین و حسین و
حسن، و دو مرد از نجف: جعفر و محمّد، و شش نفر از ابدال نام همه آنها عبدالله.

فقال علي ﷺ: إنهم هؤلاء يجتمعون كلهم من مطلع الشمس ومغربها وسهلها وجبلها.
يجمعهم الله تعالى في أقل من نصف ليلة، فيأتون إلى مكة، فلا يعرفونهم أهل مكة
فيقولون: كبستنا أصحاب السفينائي. فإذا تجلّى لهم الصبح يرونهم طائفين وقائمين
ومصلّين، فينكرونهم أهل مكة، ثمّ إنهم يمضون إلى المهديّ، وهو مختفٍ تحت المنارة،
فيقولون له: أنت المهديّ؟ فيقول لهم: نعم، يا أنصاري.

ثمّ إنّه يُخفي نفسه عنهم لينظرهم كيف هم في طاعته، ويمضي إلى المدينة، فيخبرونهم
أنّه لاحق بقبر جدّه رسول الله ﷺ، فيلحقونه بالمدينة، فإذا أحسّ بهم يرجع إلى مكة. فلا
يزالون على ذلك ثلاثاً، ثمّ يتراءى لهم بعد ذلك بين الصفا والمروة، فيقول: إنّي لست قاطعاً
أمراً حتّى تبايعوني على ثلاثين خصلة تلزمكم، لا تتغيّرون منها شيئاً، ولكم عليّ ثمان
خصال، فقالوا: سمعنا وأطعنا، فاذا ذكر لنا ما أنت ذاكرة [يابن رسول الله]:^١

١. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٧٧.

یعنی: پس فرمود علی علیه السلام: بدرستی که ایشان گروهی هستند که جمع می شوند همه ایشان از محل بیرون آمدن آفتاب - یعنی: از مشرق - و مغرب آن و زمین های هموار آن و کوه های آن. جمع می کند خدای تعالی ایشان را در کمتر از نصف شبی. پس می آیند به سوی مکه. پس نمی شناسند ایشان را اهل مکه. پس می گویند: ناگهانی رو آوردند و فرو گرفتند ما را لشکر سفیانی و یارانش. پس چون صبح روشن شود، می بینند ایشان را در حالتی که طواف کنندگان و بر پا ایستندگان و نماز گزاران اند. پس منکر می شوند - یعنی: نمی شناسند - ایشان را اهل مکه. پس ایشان می روند به نزد مهدی علیه السلام در حالتی که او در زیر مناره ای پنهان شده است. پس به او می گویند: تویی مهدی؟ پس می فرماید مر ایشان را: آری، ای یاوران من!

پس بدرستی که او پنهان می کند نفس خود را از ایشان تا ببیند ایشان را که چگونه اند در فرمانبرداری از او. پس می رود به سوی مدینه. پس خبر به ایشان می دهند که او ملحق شد به قبر جدش - یعنی: به مدینه رفت نزد قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس ملحق می شوند به آن حضرت در مدینه. پس چون آن حضرت احساس کند که ایشان به مدینه آمدند، بر می گردد به مکه. پس پیوسته این کار را می کنند تا سه مرتبه - یعنی: هر مرتبه ای حضرت از آنها مخفی می شود از مکه به مدینه و از مدینه به مکه و آنها هم به آن حضرت ملحق می شوند. پس از سه مرتبه حضرت خود را به ایشان می نمایاند در میان صفا و مروه. پس به ایشان می فرماید که: من نیستم که قطع پیدا کنم کاری را تا این که با من بیعت کنید بر سی خصلت که ملازم آن باشید و تغییر ندهید از آن چیزی را، و برای شما بر ذمه من است هشت خصلت. پس می گویند که: می شنویم و فرمانبرداری می کنیم. پس ذکر فرما برای ما آنچه را که ذکر فرمایند ای.

[فیخرج إلى الصفا، فیخرجون منه] فیقول: أبایعکم علی أن لا تولون دابراً، ولا تسرقون، ولا تزنون، ولا تفعلون محرماً، ولا تأتون فاحشة، ولا تضربون أحداً إلا بحق، ولا تکنزون ذهباً ولا فضةً ولا بُراً ولا شعيراً، ولا تخربون مسجداً، ولا تشهدون زوراً،

ولا تقبحون على مؤمن، ولا تأكلون رباً، وأن تصبروا على الضراء، ولا تلعنون موحداً، ولا تشربون مسكراً، ولا تلبسون الذهب ولا الحرير ولا الديباج، ولا تتبعون هزيماً، ولا تسفكون دماً حراماً، ولا تغدرون بمسلم، ولا تبغون على كافر ولا منافق، ولا تلبسون الخبز من الثياب، وتتوسدون التراب، وتكرهون الفاحشة، وتأمرن بالمعروف، وتنهون عن المنكر.

فإذا فعلتم ذلك، فلكم علي أن لا أتخذ صاحباً سواكم، ولا ألبس إلا مثل ما تلبسون، ولا آكل إلا مثل ما تأكلون، ولا أركب إلا كما تركبون، ولا أكون إلا حيث تكونون، وأمشي حيثما تمشون، وأرضي بالقليل، وأملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ونعبد الله حق عبادته، وأوفي لكم أوفوا إلي، فقالوا: رضينا وبإيعناك على ذلك، فيصافحهم رجلاً رجلاً؛^۱

یعنی: پس می گوید: بیعت می کنم با شما بر این که پشت نکنید و دزدی نکنید و زنا نکنید و کار حرامی نکنید و فحشا و منافی عفتی بجانیاورید و احدی را نزنید مگر به حق، و طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنید و مسجدی را خراب نکنید و شهادت دروغ ندهید و بر مؤمن زشت نگویید و ربا نخورید و در سختی ها صبر کنید و موحدی را لعنت نکنید و نیاشامید مست کننده ای را و نپوشید طلا را و نه ابریشم و دیبا را و دنبال فرار کننده ای نروید و نریزید خون حرامی را و با مسلمان غدر نکنید و میل به کافر و منافق نکنید و از جامه ها جامه خز نپوشید و بر خاک سر بگذارید و تکیه کنید و مکروه بدانید بی عفتی و کار زشت ناروا را و امر کنید به کارهای خوب و نیکو و نهی کنید از کارهای زشت ناپسند.

پس چون این کارها را بکنید، برای شما بر ذمه من است که رفیقی جز شما نگیرم و نپوشم مگر آنچه را که شما می پوشید و نخورم مگر آنچه را که شما می خورید و سوار نشوم مگر بر آنچه که شما سوار می شوید و نباشم مگر آن جایی که شما می باشید

۱. إلهام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۷-۱۷۸.

و نروم مگر آن جایی که شما می روید و خشنود شوم به کم از مال دنیا و پرکنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنیم خدا را حق بندگی کردن او وفا می کنم با شما وفا کنید با من. پس گویند که: خشنودیم ما و با تو بیعت می کنیم بر اینها. پس مصافحه می کند با ایشان یکی یکی.

ثمّ إنه بعد ذلك يظهر بين الناس، فتخضع له العباد، وتنقاد له البلاد، ويكون الخضر ربيب دولته، وأهل همدان وزراءه، وخولان جنوده، وجمير أعوانه، ومُضَر قواده، ويكثر الله جمعه، ويشتدّ ظهره، ثمّ [يسير] بالجيش، حتّى يصير إلى العراق والناس خلفه وأمامه. على مقدّمته رجل اسمه عقيل، وعلى ساقته رجل اسمه الحارث، فيلحقه رجل من أولاد الحسن في اثني عشر ألف فارس ويقول: يا ابن العمّ، أنا أحقّ منك بهذا الأمر؛ لأنّي من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين، فيقول المهديّ: إنّي أنا المهديّ، فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟ فينظر المهديّ إلى طير في الهواء، فيؤمي إليه، فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى، ويشهد له بالإمامة.

ثمّ يغرس قضيباً يابساً في بقعة من الأرض ليس فيها ماء، فيخضر ويورق، ويأخذ جلوداً كان في الأرض من الصخر، فيفركه بيده ويعجنه مثل الشمع، فيقول الحسنّيّ: الأمر لك، فيسلّم وتسلم جنوده، ويكون على مقدّمته رجل اسمه كاسمه، ثمّ يسير حتّى يفتح خراسان^۱، ثمّ يرجع إلى مدينة رسول الله ﷺ، فيسمع بخبره جميع الناس، فتطّيعه أهل اليمن وأهل الحجاز وتخالفه ثقيف.

ثمّ إنه يسير إلى الشام إلى حرب السفينائيّ، فتقع صيحة بالشام: ألا، وإنّ الأعراب أعراب الحجاز قد خرجت إليكم، فيقول السفينائيّ لأصحابه: ما تقولون في هؤلاء؟ فيقولون: نحن أصحاب حرب ونبل وعدّة وسلاح، ثمّ إنهم يشجعونه وهو عالم بما يراد به؛^۲ يعني: پس بدرستی که آن حضرت بعد از آن ظاهر می شود در میان مردم، پس

۱. در إلزام الناصب: (خریسان).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

و نروم مگر آن جایی که شما می روید و خشنود شوم به کم از مال دنیا و پر کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنیم خدا را حق بندگی کردن او وفا می کنم با شما وفا کنید با من. پس گویند که: خشنودیم ما و با تو بیعت می کنیم بر اینها. پس مصافحه می کند با ایشان یکی یکی.

ثم إنه بعد ذلك يظهر بين الناس، فتخضع له العباد، وتنقاد له البلاد، ويكون الخضر ربيب دولته، وأهل همدان وزراءه، وخولان جنوده، وحمير أعوانه، ومُضَرّ قواده، ويكثر الله جمعه، ويشتدّ ظهره، ثم [يسير] بالجيوش، حتى يصير إلى العراق والناس خلفه وأمامه. على مقدّمته رجل اسمه عقيل، وعلى ساقته رجل اسمه الحارث، فيلحقه رجل من أولاد الحسن في اثني عشر ألف فارس ويقول: يا ابن العمّ، أنا أحقّ منك بهذا الأمر؛ لأنّي من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين، فيقول المهديّ: إنّي أنا المهديّ، فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟ فينظر المهديّ إلى طير في الهواء، فيؤمي إليه، فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى، ويشهد له بالإمامة.

ثم يغرس قضيباً يابساً في بقعة من الأرض ليس فيها ماء، فيخضر ويورق، ويأخذ جُلموداً كان في الأرض من الصخر، فيفركه بيده ويعجنه مثل الشمع، فيقول الحسنّيّ: الأمر لك، فيسلّم وتسلم جنوده، ويكون على مقدّمته رجل اسمه كاسمه، ثم يسير حتى يفتح خراسان^۱، ثم يرجع إلى مدينة رسول الله ﷺ، فيسمع بخبره جميع الناس، فتطيعه أهل اليمن وأهل الحجاز وتخالفه ثقيف.

ثم إنه يسير إلى الشام إلى حرب السفينيّ، فتقع صيحة بالشام: ألا، وإنّ الأعراب أعراب الحجاز قد خرجت إليكم، فيقول السفينيّ لأصحابه: ما تقولون في هؤلاء؟ فيقولون: نحن أصحاب حرب وتبّل وعدّة وسلاح، ثم إنهم يشجعونه وهو عالم بما يراد به^۲، يعني: پس بدرستی که آن حضرت بعد از آن ظاهر می شود در میان مردم، پس

۱. در إلزام الناصب: (خریسان).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

فروتنی کنند از برای او بندگان، و اهل شهرها مطیع و منقاد او شوند و خضر پرورده عهد و پیمان دولت او شود و اهل همدان - که نام قبیله‌ای است از عرب - وزیرهای او شوند و خولان - که نیز طایفه‌ای از عرب‌اند - لشکر او شوند و حمیر - که قبیله‌ای از عرب‌اند - یاران او شوند و مُضَر - که قبیله‌ای از عرب‌اند - پیشروهای لشکر او شوند و خدا جمعیت او را بسیار کند و پشت او را محکم کند. پس می‌رود با لشکر تا وارد عراق شود و مردمان در عقب او و پیش روی او روانه شوند و پیشرو لشکر او مردی است که نام او عقیل است و بر ساق و دنباله لشکر او مردی است که نام او حارث است. پس به او ملحق شود مردی از اولاد حسن با دوازده هزار سوار و می‌گوید: ای پسر عم! من سزاوارترم از تو به این امر - یعنی: امامت -؛ زیرا که من از فرزندان حسن می‌باشم و او بزرگ‌تر از حسین است. پس مهدی می‌گوید: منم مهدی. پس به او بگوید که: آیا برای تو نشانه - یا معجزه، یا علامتی - هست؟ پس نظر می‌کند مهدی به مرغی که در هوا نمایان است و به آن اشاره می‌کند. پس می‌افتد در کف آن حضرت و به قدرت خدای تعالی به سخن درآید و گواهی دهد برای آن حضرت به امامت.

پس می‌کارد چوب خشکی را در بقعه‌ای از زمین که در آن آبی نیست. پس سبز می‌شود و برگ می‌آورد و می‌گیرد قطعه سنگ سختی را از زمین و به دست خود نرم و خمیر می‌کند مانند موم. پس حسنی می‌گوید: امر امامت با توست. پس تسلیم آن حضرت می‌شود و لشکر او هم تسلیم می‌شوند و در جلو لشکر او مردی است که همنام با اوست. پس سیر می‌کند و فتح می‌نماید خراسان را. پس از آن برمی‌گردد به جانب مدینه رسول الله ﷺ. پس همه مردم خبر او را می‌شنوند. پس اطاعت کنند او را اهل یمن و اهل حجاز و مخالفت کند او را قبیله ثقیف.

پس آن حضرت به شام می‌رود به جنگ سفیانی. پس صدایی در شام بلند می‌شود که: آگاه باشید! این عرب‌ها عرب‌های حجازی هستند که بیرون آمده‌اند به سوی شما. پس سفیانی به اصحاب خود گوید: چه می‌گویید در حق این جماعت؟ پس می‌گویند: ما یاران جنگ و تیراندازی و عده و آلات جنگی هستیم. پس آنها

سفياني را تشجيع^١ به جنگ کنند و او می داند که آنها اراده ایشان چیست .

فقامت إليه جماعة من أهل الكوفة وقالوا: [يا أمير المؤمنين] ما اسم هذا السفياني؟ فقال ﷺ: اسمه حرب بن عنبسة بن مرة بن كليب بن ساهمة بن زيد بن عثمان بن خالد، وهو من نسل يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، ملعون في السماء والأرض، أشر خلق الله تعالى، وألعنهم جداً، وأكثرهم ظلماً.

ثم إنه يخرج بجيشه ورجاله وخيله في مائتي ألف مقاتل، فيسير حتى ينزل الحيرة، ثم إن المهدي ﷺ يقدم بخيله ورجاله وجيشه وكتائبه، وجبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن شماله، والنصر بين يديه، والناس يلحقونه في جميع الآفاق حتى يأتي أول الحيرة قريباً من السفياني، ويفضب لغضب الله سائراً من خلقه، حتى الطيور من السماء ترميهم بأجنحتها، وأن الجبال ترميهم بصخورها، وجرى بين السفياني وبين المهدي حرب عظيم، حتى يهلك جميع عسكر السفياني، فينهزم ومعه شردمة قليلة من أصحابه.

فيلحقه رجل من أنصار القائم اسمه صياح، ومعه جيش فيستأسره، فيأتي به إلى المهدي، وهو يصلي العشاء الآخرة، فيخفف صلاته، فيقول السفياني: يا ابن العم، استبقني أكون لك عوناً، فيقول لأصحابه: ما تقولون في ما يقول؟ فيأتي آليت على نفسي لأفعل شيئاً حتى ترضوه، فيقولون: والله ما نرضى حتى تقتله؛ لأنه سفك الدماء التي حرم الله سفكها، وأنت تريد أن تمنّ عليه بالحياة، فيقول لهم المهدي: شأنكم وإياه، فيأخذوه جماعة منهم، فيضجعونه على شاطئ الهجير تحت شجرة مدلاة بأغصانها، فيذبحونه كما يذبح الكبش، وعجل الله بروحه إلى النار؛^٢

یعنی: پس به پا خاستند به سوی او گروهی از اهل کوفه و گفتند: یا امیرالمؤمنین! چیست نام این سفيانی؟ پس فرمود ﷺ: نام او حرب است پسر عنبسه پسر مرة پسر کليب پسر ساهمه پسر زيد پسر عثمان پسر خالد و او از نسل يزيد پسر معاويه

١. تشجيع: دلیر کردن، قوی دل ساختن، جرأت دادن.

٢. إزّام الناصب، ج ٢، ص ١٧٨-١٧٩.

پسر ابی سفیان است که لعنت کرده شده در آسمان و زمین است. بدترین خلق خدای تعالی و ملعون‌ترین است از حیث جدّ و بسیارتر است از حیث ستمگری.

پس بدرستی که او بیرون آید با لشکر خود و مردان خود و سواران خود با دو بیست هزار نفر قتال کننده. پس می‌رود تا فرود می‌آید به حیره - که یکی از شهرهای عراق است. پس بدرستی که مهدی علیه السلام پیشی می‌گیرد با سواران خود و مردان خود و لشکر خود و گروه اسبان گرد آمده خود در حالتی که جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ او. ملائکه نصر رو به روی او و مردمان به او ملحق شوند از همه کرانه‌های زمین تا آن که می‌آید در اول حیره نزدیکی سفیانی و غضب می‌کند برای غضب کردن خدا با سایر از خلق خدا، حتی مرغان از جهت بالا می‌اندازند ایشان را با بال‌های خود، و بدرستی که کوه‌ها می‌اندازند ایشان را به سنگ‌های خود، و در میان سفیانی و مهدی جنگ بزرگی واقع شود تا این که همه لشکر سفیانی هلاک شوند. پس او فرار می‌کند با عده خیلی کمی از اصحاب خود.

پس به او می‌رساند خود را مردی از یاران قائم که نام او صیاح است و با اوست لشکری. پس اسیر می‌کند سفیانی را و می‌آورد او را به نزد مهدی در حالی که آن حضرت نماز مغرب را خوانده و به نماز عشا مشغول است. پس آن حضرت سبک می‌کند نماز خود را. پس سفیانی می‌گوید: ای پسر عم! مرا باقی گذار تا این که برای تو یار و همراه باشم. پس حضرت به اصحاب خود فرماید که: شما چه می‌گویید در باب آنچه که می‌گوید؟ زیرا که من به عهده خود گرفته‌ام که کاری را نکنم تا این که شما راضی باشید. پس می‌گویند: به ذات خدا قسم، ما راضی نمی‌شویم مگر این که او را بکشی؛ زیرا که او ریخته است خون‌هایی را که خدا حرام کرده و تو می‌خواهی منت بر او گذاری به زنده گذاردن او.

پس مهدی به ایشان گوید: درباره او آنچه می‌خواهید بکنید. پس می‌گیرند او را گروهی از ایشان و می‌خوابانند او را کنار شطّ هجیر - که میانه بصره و کوفه است - زیر درختی در حالی که آویخته است به شاخه‌های آن درخت. پس سر می‌برند او را مانند سر بریدن قوچ و شتاب کند خدا به انداختن روح او در آتش.

قال: فيتصل خبره إلى بني كلاب أن حرب بن عنبسة قُتل. قتله رجل من ولد علي بن أبي طالب، فيرجعون بنو كلاب إلى رجل من أولاد ملك الروم، فيبايعونه على قتال المهدي والأخذ بثار حرب بن عنبسة، فتضم إليه بنو ثقيف، فيخرج ملك الروم في ألف سلطان، وتحت كل سلطان ألف مقاتل، فينزل على بلد من بلدان القائم تسمى طرسوس^۱، فينهب أموالهم وأنعامهم وحريمهم، ويقتلون رجالهم، وينقض حجارها حجراً على حجر، وكأني بالنساء وهن مردقات على ظهور الخيل خلف العلوج، خيلهن تلوح في الشمس والقمر، فينتهي الخبر إلى القائم، فيسير إلى ملك الروم في جيوشه، فيواقعه في أسفل الرقة بعشرة فراسخ، فتصبح بها الواقعة حتى يتغير ماء الشط بالدم، ويتنن جانبها بالجيف الشديدة، فينهزم ملك الروم إلى الأنطاكية، فيتبعه المهدي إلى فئة العباس تحت القطار، فيبعث ملك الروم إلى المهدي ويؤذي له الخراج، فيجيبه إلى ذلك حتى على أن لا يروح من بلد الروم، ولا يبقى أسير عنده إلا أخرجه إلى أهله، فيفعل ذلك ويبقى تحت الطاعة^۲.

يعنى: گفت: پس خبر او به بنی کلاب می رسد که حرب بن عنبسه کشته شد. کشت او را مردی از فرزندان علی بن ابی طالب. پس بر می گردند بنو کلاب به سوی مردی از اولاد پادشاه روم و با او بیعت می کنند بر قتال مهدی و گرفتن خون حرب بن عنبسه و بر عده آنها پیوسته می شوند قبیله بنی ثقیف. پس بیرون می آید پادشاه روم با هزار سرهنگ که در زیر فرمان هر سرهنگی هزار مرد قتال کننده باشد. پس فرود می آیند در شهری از شهرهای قائم که آن را طرسوس نامند (و آن شهری است در سرحدات شام میان انطاکیه و حلب و شهرهای روم). پس غارت کرده شود اموال و چهارپایان و زنان ایشان و می کشند مردان ایشان را و می کنند سنگهای آن شهر را، هر سنگی که بالای سنگی بنا شده. گویا می بینم زنها را که در ردیف مردها بر پشت های اسبان بر عقب مردمان بی دین سوارند و اسب های آنان در شعاع آفتاب و ماه نمایان است.

پس خبر به قائم علیه السلام می رسد. پس می رود به طرف پادشاه روم با لشکرهای خود

۱. در إزام الناصب: (طرشوس).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۹.

و با او جنگ می کند در پایین رَقه به ده فرسخ فاصله. شب را تا به صبح جنگ می کنند تا این که آب شط از خون متغیر شود و طرف شط را گند و عفونت شدید بدن های مردار کشتگان فرو گیرد. پس پادشاه روم فرار می کند و به انطاکیه می رود و مهدی علیه السلام به دنبال او می رود تا قبه عباس - که نزدیک مصر است - زیر قطوار - که نام محلی است در همان حدود - پس پادشاه روم به نزد مهدی می فرستد و به او خراج می دهد. پس اجابت می کند او را به شرطی که از روم بیرون نرود و اسیری در نزد او باقی نماند مگر آن که او را به اهل خود برگرداند. پس پادشاه روم قبول می کند و در تحت آن حضرت می ماند.

ثم إنَّ المهديَّ يسير إلى حيِّ بني كلاب من جانب البحيرة، حتَّى ينتهي إلى دمشق، ويرسل جيشاً إلى أحياء بني كلاب، ويسبي نساءهم، ويقتل أغلب رجالهم، فيأتون بالأسارى فيؤمنون به، فيبايعونه على درج دمشق بمشومات^١ البخس والنقض.

ثم إنَّ المهديَّ يسير هو ومن معه من المؤمنين بعد قتل السفينانيِّ، فينزلون على بلد من بلاد الروم، فيقولون: لا إله إلاَّ الله، محمّد رسول الله صلّى الله عليه وآله، فيتساقط حيطانها، ثمَّ إنَّ المهديَّ يسير هو ومن معه، فينزل قسطنطينية في محلّ ملك الروم، فيخرج منها ثلاث كنوز؛ كنز من الجواهر وكنز من الذهب وكنز من الفضة، ثمَّ يقسم المال على عساكره بالقفافيز.

ثمَّ إنَّ المهديَّ عليه السلام يسير حتَّى ينزل أرمينية الكبرى. فإذا رأوه أهل أرمينية، أنزلوا له راهباً من رهبانهم كثير العلم، فيقولون: انظر ماذا يريدون هؤلاء؟ فإذا أشرف الراهب على المهديِّ، فيقول الراهب: أنت المهديُّ؟ فيقول: نعم، أنا المذكور في إنجيلكم. أنا أخرج في آخر الزمان، فيسأله الراهب عن مسائل كثيرة، فيجيبه عنها، فيسلم الراهب ويمتدح أهل أرمينية؛^٢

یعنی: پس بدرستی که مهدی می رود به سوی طایفه بنی کلاب از طرف دریاچه تا آن که می رسد به دمشق و می فرستد لشکری را به سوی طایفه های بنی کلاب و اسیر می کند

١. در إلزام الناصب: (بمشمومات).

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٧٩ - ١٨٠.

زن‌های ایشان را و می‌کشد بیشتر از مردان ایشان را. پس اسیران را می‌آورند، پس ایمان می‌آورند به آن حضرت. پس بیعت می‌کنند با آن حضرت به بوییدنی‌های ناچیز و کمی. پس مهدی می‌رود او با کسانی که با او هستند از مؤمنین بعد از کشتن سفیانی. پس فرود می‌آیند در شهری از شهرهای روم. پس می‌گویند: لا إله إلا الله، محمد رسول الله ﷺ. پس می‌افتد دیوارهای آن. پس بدرستی که مهدی می‌رود با کسانی که با او هستند و فرود می‌آید در قسطنطنیه در محل پادشاه روم. پس بیرون می‌آورد از آن جا سه گنج را: گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره. پس تقسیم می‌کند آن مال را بر لشکر خود با پیمان‌ها - که هر پیمان‌هشت مَکوک و هر مَکوکی پیمان‌ه ای باشد که تقریباً نه من جنس گیرد.

پس مهدی ﷺ می‌رود تا این که فرود آید در ارمنیه کبری. چون اهل ارمنیه آن حضرت را می‌بینند، فرود می‌آورند به نزد او راهبی از راهب‌های خود را که دارای علم بسیار است. پس اهل ارمنیه به او گویند: بین این جماعت چه می‌خواهند؟ پس راهب به نزد مهدی آید و گوید: آیا تو مهدی هستی؟ پس می‌فرماید: بلی. منم یاد کرده شده در انجیل شما که بیرون می‌آیم در آخرالزمان. پس می‌پرسد از او راهب مسئله‌های بسیاری را. پس جواب می‌گوید او را از آنها. پس مسلمان می‌شود راهب و اهل ارمنیه از آن حضرت و اصحابش ممانعت می‌کنند.

فیدخلونها أصحاب المهدي، فيقتلون فيها خمسمائة مقاتل من النصارى، ثم يعلق مدینتهم بين السماء والأرض بقدره الله تعالى، فينظر الملك ومن معه إلى مدینتهم وهي معلقة عليهم، وهو يومئذ خارج عنها بجميع جنوده إلى قتال المهدي. فإذا نظر إلى ذلك فينهزم ويقول لأصحابه: خذوا لكم مهرباً. فيهرب أولهم وآخرهم، فيخرج عليهم أسد عظيم، فيزق في وجوههم، فيلقون ما في أيديهم من السلاح والمال، وتتبعهم جنود المهدي، فيأخذون أموالهم ويقسمونها، فيكون لكل واحد من تلك الألوف مائة ألف دينار ومائة جارية ومائة غلام.

ثم إنَّ المهديَّ سار إلى بيت المقدس، واستخرج تابوت السكينة و خاتم سليمان بن داود والألواح التي نزلت على موسى.

ثمَّ يسير المهديَّ إلى مدينة الزنج الكبرى، وفيها ألف سوق، وفي كلِّ سوق ألف دكان، فيفتحها، ثمَّ يأتي إلى مدينة يقال لها قاطع، و هو على البحر الأخضر المحيط بالدنيا، وطول المدينة ألف ميل [وعرضها ألف ميل]. فيكبرون عليها ثلاث تكبيرات، فتساقط حيطانها، وتنقطع جدرانها، فيقتلون فيها مائة ألف مقاتل؛^۱

یعنی: پس اصحاب مهدی داخل ارمنیه می شوند و می کشند در آن جا پانصد نفر قتال کننده از نصارا را. پس معلق می گرداند شهر ایشان را میان آسمان و زمین به قدرت خدای تعالی. پس پادشاه ارمنیه و کسانی که با او هستند می بینند شهر خود را معلق بالای سرشان و در آن روز از شهر خود خارج است با همه لشکریانش برای قتال با مهدی. پس وقتی که این منظره را می بیند، فرار می کند و به اصحاب خود می گوید: برای خود فرارگاهی بگیرید. پس اول و آخر آنها همه فرار کنند. پس شیری بزرگ بر سر راه آنها آید و بر روی آنها صیحه ای زند بنحوی که آنچه از آلات جنگ و اموال در دست های خود دارند می اندازند و لشکر مهدی ~~بجه~~ دنبال آنها می روند و مال های ایشان را می گیرند و تقسیم می کنند. به هر یک از آنها که هزارها هستند صد هزار دینار طلا و صد کنیز و صد غلام می رسد.

پس مهدی می رود به طرف بیت المقدس و بیرون می آورد تابوت سکینه را با مهر سلیمان بن داود و الواحی که بر موسی نازل شده. پس می رود مهدی به شهر زنگیان، شهر بزرگ آنها که در آن هزار بازار است و در هر بازاری هزار دکان. پس فتح می کند آن جا را. پس می آید به شهری که آن را قاطع گویند و آن کنار دریای سبز است که محیط بر دنیا است و درازی آن شهر بقدر هزار میل راه است. پس سه تکبیر بر آنها می گوید که دیوارهای آن می افتد و بریده شود دیوارهای آن. پس در آن جا صد هزار نفر را می کشند که همه ایشان قتال کننده اند.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۰.

فَيُقيم المهدِيّ فيها سبع سنين، فيبلغ سهم الرجل من تلك المدينة مثل ما أخذوه من الروم عشر مرّات، ثمّ يخرج منها ومعه مائة ألف موكب، وكلّ موكب يزيد على خمسين ألف مقاتل، فينزل على ساحل فلسطين بين عكّة وسور غزّة وعسقلان، فيأتيه خبر [الـ] أعور الدجال بأنّه قد أهلك الحرث والنسل، وذلك أنّ [الـ] أعور الدجال يخرج من بلدة يقال بها يهوداء، وهي قرية من قرى إصفهان، وهي بلدة من بلدان الأكاسرة. له عين واحدة في جبهته كأنّها الكوكب الزاهر، راكب على حمار خطواته مدّ البصر وطوله سبعون ذراعاً، ويمشي على الماء مثل ما يمشي على الأرض.

ثمّ ينادي بصوته يبلغ ما يشاء الله وهو يقول: إلىّ إليّ، يا معاشر أوليائي؛ فأنا ربّكم الأعلى الذي خلق فسوّى، والذي قدّر فهدى، والذي أخرج المرعى، فتبعه يومئذٍ أولاد الزنا، وأسوأ الناس من أولاد اليهود والنصارى، وتجتمع معه ألوف كثيرة لا يحصي عددهم إلاّ الله تعالى، ثمّ يسير وبين يديه جبلان، جبل من اللحم وجبل من الخبز الثريد، فيكون خروجه في زمان قحط شديد، ثمّ يسير الجبلان بين يديه، ولا ينقص منه شيء، فيعطي كلّ من أقرّ له بالربوبية.

فقال ﷺ: ألا، وإتّه كذاب ملعون. ألا، فاعلموا أنّ ربّكم ليس بأعور، ولا يأكل الطعام، ولا يشرب الشراب، وهو حيّ لا يموت، بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير؛

يعنى: پس می ماند مهدی در مدینه الزنج هفت سال. پس می رسد سهم هر مردی از این شهر مثل آنچه که از روم گرفته ده برابر. پس بیرون می آید از آن جا و با اوست صد هزار موكب و هر موكبی زیاده بر پنجاه هزار مقاتل است. پس می آید کنار ساحل فلسطين میان عکّا و حصار غزّه و عسقلان. پس خبر خروج دجال به او می رسد که آن ملعون یک چشم نابود کرده است زراعت ها و نسل ها را و آنچه آن است که دجال یک چشم بیرون می آید از شهری که آن را یهودا گویند که آن قریه ای است از قریه های اصفهان و آن شهری است از شهرهای اکاسره و از برای دجال یک چشم است در پیشانی

او که مانند ستاره درخشنده است. سوار شده باشد بر خری که هر گام او بقدر مدّ بصر است - یعنی: تا آخر جایی که چشم می بیند - و درازی آن خر هفتاد ذراع است و به روی آب راه رود همچنان که روی زمین راه رود.

پس ندا می کند دجال به صدای خود و آن صدا می رسد تا جایی که خدا بخواهد و می گوید: بیایید به سوی من، بیایید به سوی من، ای گروه دوستان من! پس منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او. آن که آفرید و درست کرد و آن که اندازه گیری کرد، پس راه نمود، و آن که بیرون آورد گیاه ها را. پس در آن روز متابعت کنند او را زنازادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود و نصارا باشند، و جمع می شود با او هزارها بی حدّ و اندازه که عدد آنها را کسی شماره نکند مگر خدای تعالی.

پس سیر می کند و در پیش روی او دو کوه باشد: کوهی از گوشت و کوهی از نان ترید شده، و خروج او در زمان قحطی شدید باشد. پس آن دو کوه در مقابل او می روند و هرچه خورده شود چیزی از آن کم نمی شود. پس عطا می کند از آن به کسی که اقرار به پروردگاری او کند.

پس فرمود امام علیه السلام: آگاه باشید که او بسیار دروغگو و ملعون است. آگاه باشید، پس بدانید که پروردگار یک چشم نیست و طعام نمی خورد و شراب نمی آشامد و او زنده ای است که نمی میرد. به دست اوست خیر و نیکی و او بر هر چیزی تواناست.

قال الراوي: فقامت إليه أشرف أهل الكوفة وقالوا: يا مولانا، وما بعد ذلك؟ قال عليه السلام: ثم إن المهديّ يرجع إلى بيت المقدس، فيصلّي بالناس إماماً (أياماً خ)، فإذا كان يوم الجمعة وقد أقيمت الصلاة، فينزل عيسى بن مريم عليه السلام في تلك الساعة من السماء. عليه ثوبان أحمران، وكأتما يقطر من رأسه الدهن، وهو رجل صبيح المنظر والوجه. أشبه الخلق بأبيكم إبراهيم، فيأتي المهديّ ويصافحه ويبشّره بالنصر. فعند ذلك يقول له المهديّ: تقدّم - يا روح الله - وصلّ بالناس، فيقول عيسى: بل الصلاة لك، يابن بنت رسول الله. فعند ذلك يؤذن عيسى ويصلّي خلف المهديّ عليه السلام.

فبعد ذلك يجعل عيسى خليفة على قتال [ال]أعور الدجال، ثم يخرج أميراً على جيش المهدي، وإنّ الدجال قد أهلك الحرث والنسل، وصاح على أغلب أهل الدنيا، ويدعو الناس لنفسه بالربوبية. فمن أطاعه أنعم عليه، ومن أبى قتله. وقد وطأ الأرض كلها إلا مكة والمدينة وبيت المقدس. وقد أطاعته جميع أولاد الزنا من مشارق الأرض ومغاربها، ثم يتوجّه إلى أرض الحجاز، فيلحقه عيسى على عقبه هرشا، فيزعق عليه عيسى زعقة، ويتبعها بضربة، فيذوب الدجال كما يذوب الرصاص والنحاس في النار.

ثم إنّ جيش المهدي يقتلون جيش [ال]أعور الدجال في مدة أربعين يوماً من طلوع الشمس إلى غروبها، ثم يطهرون الأرض منهم، وبعد ذلك يملك المهدي مشارق الأرض ومغاربها، ويفتحها من جابرقا إلى جابرسا، ويستتم أمره؛

يعنى: گفت راوی: پس به پا خاستند به سوی او اشراف اهل کوفه و گفتند: چه می شود - ای مولای ما! - بعد از آن؟ فرمود آن حضرت علیه السلام: پس مهدی برمی گردد به بیت المقدس و نماز می گزارد با مردمان به امامت تا چند روزی. پس چون روز جمعه شود و به پا داشته شود نماز، فرود می آید عیسی بن مریم علیه السلام در آن ساعت از آسمان. بر اوست دو جامه سرخ و گویا می بینم روغن از سر او می چکد، و او مردی است خوشرو و زیبا. شبیه ترین خلق است به پدر شما ابراهیم. پس می آید به نزد مهدی و با او مصافحه می کند و مژده نصر به او می دهد. پس در آن وقت مهدی به او گوید: یا روح الله! پیش بایست و با مردم نماز گزار - یعنی: امامت کن. پس عیسی گوید: بلکه نماز گزاردن به امامت مخصوص توست، ای پسر رسول خدا! پس در آن وقت عیسی اذان می گوید و در عقب مهدی نماز می گزارد.

پس آن حضرت عیسی را خلیفه خود قرار دهد بر قتال کردن با دجال یک چشم. پس بیرون رود عیسی در حالی که امیر باشد بر لشکر مهدی و بدرستی که دجال نابود کرده باشد زراعت و نسل مردم را و صیحه زند بر بیشتر از اهل زمین و آنها را دعوت

به خود کند به خدایی . پس کسی که فرمانبردار او شود بر او نعمت دهد و کسی که سرپیچی از فرمان او کند او را بکشد و در همه جای روی زمین قدم می زند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و جمیع زنازادگان او را اطاعت کنند در مشارق و مغارب زمین . پس می رود به زمین حجاز و عیسی به او ملحق شود در گردنه هرشا و آن جا جایی است که راه مدینه و شام یکی شود . پس عیسی بر او نعره ای زند نعره سختی و بر او ضربتی زند . پس دجال آب شود همچنانی که قلع و مس در آتش آب شود . پس لشکر مهدی می کشند لشکر دجال را در مدت چهل روز از طلوع آفتاب تا غروب آن . پس پاک می کنند زمین را از ایشان و بعد از آن مهدی مالک می شود مشارق و مغارب زمین را و فتح می کند از جابرقا تا جابرسا را و تمام می شود امر او .

ويعدل بين الناس حتى ترعى الشاة مع الذئب في موضع واحد وتلعب الصبيان بالحية والعقرب ولا يضرهم، ويذهب الشر ويبقى الخير، ويزرع الرجل الشعير والحنطة، فيخرج من كلِّ مَنْ مائة مَنْ - كما قال الله تعالى: ﴿ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ﴾^١، ويرتفع الزنا و الربا و شرب الخمر والغناء، ولا يعمله أحد إلا وقتله المهدي عليه السلام، وكذا تارك الصلاة، ويعتكفون الناس على العبادة والطاعة والخشوع والديانة، وكذا تطول الأعمار، وتحمل الأشجار الأثمار في كلِّ سنة مرتين، ولا يبقى أحد من أعداء آل محمد المصطفى عليه السلام إلا وهلك، ثم إنه تلا قوله تعالى: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ﴾^٢.

قال: ثم إنَّ المهدِيَّ يفرق أصحابه وهم الذين عاهدوه في أول خروجه، فيوجههم إلى جميع البلدان، و يأمرهم بالعدل والإحسان، وكلَّ رجل منهم يحكم على إقليم من الأرض، ويعمرون جميع مدائن الدنيا بالعدل والإحسان، ثم إنَّ المهدِيَّ يعيش أربعين سنة

١.سورة بقره، آية ٢٤١.

٢.سورة شوری، آية ١٣.

في الحكم حتى يطهر الأرض من الدنس؛^۱

یعنی: و به عدالت رفتار کند در بین مردم تا حدی که گوسفند با گرگ در یک موضع با هم چرا کنند و بازی کنند کودکان با مار و عقرب و ضرر نرسانند ایشان را و بدی از میان برود و نیکی باقی ماند و زراعت کند مرد جو و گندم را. پس بیرون آید از هر یک من که می‌کارد صد من - چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿در هر خوشه‌ای صد دانه و خدا دو چندان می‌کند برای هر که بخواهد﴾ -، و برداشته می‌شود زنا و ربا و آشامیدن مسکرات و غناها و خوانندگی‌های به طرز غنا و ساز و نواها و نکند احدی این کارها را مگر آن که مهدی علیه السلام او را می‌کشد و همچنین ترک کننده نماز را، و مردمان معتکف بر عبادت و طاعت و خشوع و دین‌داری شوند و همچنین عمرها طولانی و دراز شود و درختان از میوه‌ها بارور شوند در هر سالی دو مرتبه و باقی مانده نشود احدی از دشمنان آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الا این که هلاک و نابود شود. پس آن حضرت تلاوت فرمود گفته خدای تعالی را که فرموده: ﴿پیدا و آشکار کرد راه را برای شما از دین آنچه را که عهد گرفت نوح را به آن و آنچه را که وحی فرستادیم به سوی تو و آنچه را که عهد گرفتیم به آن از ابراهیم و موسی و عیسی این که به پای دارید دین را و متفرق نشوید در آن که بزرگ آید بر مشرکین﴾.

فرمود: پس مهدی متفرق می‌کند یاران خود را و ایشان کسانی هستند که از آنها عهد گرفته و معاهده کردند با او در ابتدای خروج آن حضرت. پس می‌فرستد ایشان را به جمیع شهرها و امر می‌کند ایشان را به دادخواهی و عدالت و نیکویی کردن و هر مردی از ایشان بر اقلیمی از زمین حکومت کنند و آباد می‌کنند همه شهرهای دنیا را به عدالت و نیکی کردن. پس مهدی در حکومت خود تا چهل سال می‌ماند تا این که پاک کند زمین را از چرکی‌ها و کثافات.

قال: فقامت إلى أمير المؤمنين عليه السلام السادات من أولاد الأكابر وقالوا: وما بعد ذلك، يا

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲.

أمیر المؤمنین؟ قال: بعد ذلك يموت المهديّ [ويدفنه عيسى بن مريم في المدينة بقرب قبر جدّه رسول الله ﷺ، يقبض الملك روحه من الحرمين، وكذلك يموت عيسى، ويموت أبو محمد الخضر، ويموت أنصار المهديّ] ووزراؤه، وتبقى الدنيا إلى حيث ما كانوا عليه من الجهالات والضلالات، وترجع الناس إلى الكفر. فعند ذلك يبدأ الله تعالى بخراب المُدن والبلدان.

فأما مؤتفكة فيطمي عليها الفرات، وأما الزوراء فيخرب من الوقائع والفتن، وأما واسط فيطمي عليها الماء، وأذربايجان تهلك أهلها بالطاعون، وأما موصل فتهلك أهلها من الجوع والغلاء، وأما الهرات يخربها المصريّ، وأما القرية تخرب من الرياح، وأما حلب تخرب من الصواعق.

وتخرب الأنطاكيّة من الجوع والغلاء والخوف، وتخرب الصقالبة^۱ من الحوادث، وتخرب الخطّ من القتل والنهب، وتخرب دمشق من شدّة القتل، وتخرب حمص من الجوع والغلاء، وأما بيت المقدس فإنه محفوظ إلى يأجوج ومأجوج؛ لأنّ بيت المقدس فيه آثار الأنبياء، وتخرب مدينة رسول الله من كثرة الحرب، وتخرب الهجر بالرياح والرمل، وتخرب جزيرة أوال من البحرين، وتخرب قيس بالسيف، وتخرب كبش بالجوع؛^۲

يعنى: گفت راوی: پس به پا خاستند به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگانی از اولاد بزرگان و عرض کردند که: بعد از آن چه می شود، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: بعد از آن می میرد مهدی و می میرند وزیران او و باقی می ماند دنیا به حالتی که پیش از پیش بود - از نادانی ها و گمراهی ها - و مردمان به کفر برگردند. پس در آن وقت ابتدا می کند خدا به خراب و ویران کردن شهرها و بلاد.

پس اما مؤتفکه - یعنی: بصره - آن را آب فرات فرو گیرد - یعنی: در آب غرق شود - و اما بغداد پس خراب می شود از جنگ ها و فتنه ها و اما واسط را آب می گیرد - یعنی: غرق می شود - و آذربایجان اهل آن به طاعون هلاک شوند و اما موصل هلاک

۱. در إلزام الناصب: (الصعالية).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۲.

می شود اهل آن از گرسنگی و گرانی و ترس و اماهرات را مصری خراب کند و اما قریه
- که آن شهری است در زیر واسط که پنج فرسخ تا واسط فاصله دارد و دارای بازارها و
مسجد بزرگی است - از بادهای خراب شود و اما حلب را صاعقه ها خراب کند .
و خراب شود انطاکیه از گرسنگی و گرانی و ترس و بلاد صقالبه از حادثه ها خراب
شود و بلاد خط از کشتن و غارتگری خراب شود و دمشق از شدت کشتن خراب
شود و حمص از گرسنگی و گرانی خراب شود و اما بیت المقدس محفوظ می ماند تا
زمان خروج یاجوج و ماجوج ؛ زیرا که بیت المقدس در آن است آثار انبیا، و خراب
می شود مدینه رسول الله از زیادتی جنگ و خراب می شود هجر به بادهای و رمل و
خراب می شود جزیره اوال از بحرین و خراب می شود جزیره قیس به شمشیر و
خراب شود کبش - که مراد از آن یا شهری است جانب غربی بغداد که آن را کبش الاسد
گویند نزدیک سماوه یا جای دیگر است - به گرسنگی .

قال ﷺ: ثم يخرج ياجوج ومأجوج، وهم صنفان. الصنف الأول طول أحدهم مائة ذراع
وعرضه سبعون ذراعاً، والصنف الثاني طول أحدهم ذراع وعرضه سبعون ذراعاً^١. يفتش
أحدهم أذنيه ويلتحف بالأخرى، وهم أكثر عدداً من النجوم، فيسيحون في الأرض،
فلا يمرّون بنهر إلا وشربوه، ولا جبل إلا لحسّوه، ولا وردوا على شطّ إلا تشفوه، ثم بعد
ذلك تخرج دابة من الأرض لها رأس كراس النيل، ولها وبرّ وصوف وشعر وریش من كلّ
لون، ومعها عصى موسى وخاتم سليمان، فتتكت وجه المؤمن بالعصا فتجعله أبيض، وتنتكت
وجه الكافر بالخاتم فتجعله أسود، ويبقى المؤمن مؤمناً والكافر كافراً، ثم ترفع بعد ذلك
التوبة، ف﴿ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا حَيْراً ﴾^٢.
قال الراوي: فقامت إليه أشرف العراق وقالوا له: يا مولانا، يا أمير المؤمنين، نفديك
بالآباء والأمّهات. بين لنا كيف تقوم الساعة وأخبرنا بدلالاتها وعلاماتها. فقال ﷺ: [من

١. در الزام الناصب: (وعرضه ذراع).

٢. سورة انعام، آية ١٥٨.

علامات الساعة: [يظهر صائح في السماء ونجم في السماء له ذنب في كل ناحية المغرب، ويظهر كوكبان في السماء في المشرق، ثم يظهر خيط أبيض في وسط السماء، وينزل من السماء عمود من نور، ثم ينخسف القمر، ثم تطلع الشمس من المغرب، فيحرق حرها شجر البراري والجبال، ثم تظهر نار من السماء، فتحرق أعداء آل محمد حتى تشوى وجوههم وأبدانهم؛^۱

يعنى: پس بیرون می آید یا جوج و مأجوج و ایشان دو صنف اند. صنف اول طول قامت هر یک از ایشان صد ذراع است و عرض او هفتاد ذراع و صنف دوم طول قامت هر یک از ایشان یک ذراع است و عرض او هفتاد ذراع. فرش می کند یکی از دو گوش خود را و لحاف خود می کند گوش دیگر را و شماره ایشان از ستاره ها بیشتر است. پس سیاحت می کنند در روی زمین و نمی گذرند به نهري الا این که تمام آب آن را می آشامند و نه به کوهی الا این که آن را می لیسند. یعنی: گیاهی و درختی بر آن باقی نمی گذارند. و بر شطی وارد نمی شوند مگر آن که آب آن را خشک می کنند. پس بعد از آن بیرون می آید جنبنده زمین که سری دارد مانند سر فیل و کرک و پشم و مو و پر دارد از هر رنگی و با او ست عصای موسی و انگشتری سلیمان. پس خط می کشد بر روی مؤمن با عصا، پس روی او را سفید می کند و خط می کشد بر روی کافر با انگشتری، پس روی او را سیاه می کند و مؤمن به حالت مؤمنی باقی ماند و کافر به حال کافری. پس بعد از آن توبه برداشته می شود. یعنی: دیگر توبه قبول نمی شود. ﴿و نفع نمی دهد نفسی را ایمان آوردن او در آن وقت که از پیش ایمان نیاورده بود، یا کسب نکرده بود در ایمان خود نیکی را﴾.

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی آن حضرت اشراف عراق و عرض کردند به آن حضرت که: یا امیر المؤمنین! پدرها و مادرهای ما فدای تو باد! بیان فرما برای ما که چگونه بر پا می شود قیامت کبرا و خبر ده ما را به نشانه ها و علامت های آن. پس

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۳.

فرمود ﷺ: ظاهر می شود فریاد کننده‌ای در آسمان و ستاره‌ای در آسمان که از برای او دنباله است در هر ناحیه‌ای از مغرب و ظاهر می شود در آسمان دو ستاره در مشرق. پس ظاهر می شود مانند ریسمان سفیدی در میان آسمان و فرود می آید عمودی از نور از آسمان. پس از آن ماه می گیرد. پس از آن آفتاب از مغرب طلوع می کند. پس می سوزاند گرمی آن درخت‌های بیابان‌ها و کوه‌ها را. پس ظاهر می شود آتشی از آسمان و می سوزاند دشمنان آل محمد را بنحوی که پخته و بریان می شود روها و بدن‌های ایشان.

ثم يظهر كفّ بلا زلزل، وفيها قلم يكتب في الهواء، والناس يسمعون صرير القلم، وهو يقول: ﴿وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱، فتخرج يومئذ الشمس والقمر وهما منكسفتا النور، فتأخذ الناس الصيحة، والتاجر في بيعه، والمسافر في متاعه، والثوب في مسدّاته، والمرأة في غزلها (نسجها خ)، وإذا كان الرجل اللقمة بيده، فلا يقدر أكلها، ويطلع الشمس والقمر، وهما أسودان اللون، وقد وقعا في زوال (زلزل خ) خوفاً من الله تعالى، وهما يقولان: إلهنا وخالقنا وسيدنا، لاتعدّ بنا بعذاب عبادك المشركين وأنت تعلم طاعتنا، والجهد فينا، وسرعتنا لمضي أمرك، وأنت علام الغيوب. قال الله تعالى: صدقتما، ولكني قضيت في نفسي أن أبدئ وأعيد، وإني خلقتكما من نور عزّتي، فيرجعان إليه، فيبرق كلّ واحد منهما برقة تكاد تخطف الأبصار، ويختلطان بنور العرش، فينفخ في الصور، فصعق من في السماوات ومن في الأرض إلا ما شاء الله تعالى، ثم ينفخ فيه أخرى، فإذا هم قيام ينظرون، فإنّا لله وإنا إليه راجعون؛^۲

یعنی: پس ظاهر می شود کف دستی بدون میچ و در آن قلمی است که می نویسد در هوا و مردم می شنوند صدای نوشتن آن را در حالتی که می گوید: ﴿نزدیک شد آن وعده حقّ راست خدا - یعنی: قیامت. پس در آن وقت راست می ایستد چشم‌های

۱. سورة انبياء، آية ۹۷.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۳.

آنان که کافر شدند ﴿ . پس بیرون می آیند در آن روز آفتاب و ماه در حالتی که نور آنها گرفته شده باشد . پس صیحه ای مردم را فرو گیرد در حالی که تاجر مشغول خرید و فروش است و مسافر در میان متاع خود باشد و جامه در جایگاه خود باشد و زن به رسیدن - یا نساجی - خود مشغول باشد و زمانی که مرد لقمه به دست او باشد و توانایی خوردن آن را نداشته باشد و آفتاب و ماه در آیند در حالتی که رنگ آنها سیاه باشد و در حالت زوال واقع شده باشند - یا متزلزل و لرزان باشند از ترس خدای تعالی - و ایشان در آن حالت می گویند: خدای ما و آفریننده ما و آقای ما! عذاب نکن ما را به عذاب بندگان مشرک خود و تو می دانی فرمانبرداری ما را و کوششی که در ماست و شتاب کردن برای گذرانیدن امر تو و تو بسیار داننده ای امرهای نهانی را .

خدای تعالی به آنها فرماید: راست می گوید شما و لکن من در نفس خود حکم کرده ام که ابتدا کنم به خلقت و برگردانم و عود دهم . بدرستی که من شما را آفریده ام از نور عزت و غلبه خود . پس برمی گردند آفتاب و ماه به سوی او . پس ، از هر یک از آنها برقی جستن کند که نزدیک باشد نور چشم ها را ببرد و مخلوط شوند به نور عرش . پس دمیده شود در صور . پس بیهوش شود هر که در آسمان ها و هر که در زمین است مگر آنچه را که خدای تعالی می خواهد . پس دمیده شود در صور نفخه دیگری . پس ناگاه همه مردگان بر پا خاسته ، نگاه می کنند . پس ما مخصوص خداییم و بدرستی که ما به سوی او بازگردنده ایم .

قال الراوي: فبکی علیؑ بکاءً شدیداً حتی بلّ لحيته بالدموع، ثمّ انحدر عن المنبر وقد أشرقت الناس على الهلاك من هول ما سمعوه. قال الراوي: ففتقرت إلى منازلهم وبلدانهم وأوطانهم، وهم متعجبون من كثرة فهمه وغزارة علمه، وقد اختلفوا في معناه اختلافاً عظيماً؛^۱

یعنی: گفت راوی: پس گریه کرد علیؑ گریه کردن سختی تا این که تر شد محاسن او

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۴.

به اشک ها، پس از منبر فرود آمد در حالتی که مشرف بر هلاکت بودند مردمان از هول آنچه که شنیدند آن را گفت راوی: پس متفرق شدند مردم به منزل های خود و شهرهای خود و وطن های خود در حالتی که متعجب بودند از بسیاری فهم آن حضرت و فراوانی علم او و مختلف شدند در معنای کلام آن حضرت مختلف شدن بزرگی.

مؤلف فقیر گوید: تا این جا به اتمام رسید خطبه مبارکه منسوبه به امیر مؤمنان علیه السلام و علاوه بر علائمی که راجع به قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - در آن بیان فرموده نکات بسیاری از آن استفاده می شود، خصوصاً در تفکیک بعضی از علامات مشترکه بین قیامت صغرا و قیامت کبرا که نگارنده در تشریح بعضی از آنها در این جزء از کتاب مبادرت می نمایم.

اول آن که: تجدید و بنای سورها و پایگاه ها را - که قبلاً شرح داده شد - در شهرها از علامات خروج سفیانی شمرده و مربوط به طبقات قبل از طبقه هفتم نیست، بلکه از علامات قریبه به خروج آن ملعون است که در طبقه هفتم واقع می شود.

دوم آن که: حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور هفت سال در مدینه الزنج اقامت می کند.

سوم آن که: خروج دجال پس از هفت سال از ظهور آن حضرت خواهد بود.

چهارم آن که: نزول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - پس از چهل روز

از خروج دجال خواهد بود.

پنجم آن که: آن حضرت تا چهل روز از اول آفتاب تا وقت غروب آن بالشکر

دجال جنگ می کند تا زمین را از لوٹ وجود آنها پاک کند.

ششم آن که: آن حضرت بعد از آن تا چهل سال در روی زمین می ماند و حکومت

می کند تا روی زمین را از کثافات کفر و شرک و نفاق و جور و ظلم پاک کند.

هفتم آن که: خرابی شهرها از علامات قیامت کبراست، نه صغرا.

هشتم آن که: خروج یاجوج و ماجوج بعد از خرابی شهرهاست و آن از علامات

قیامت کبراست، نه صغرا.

نهم: خروج دابة الارض بعد از خروج یاجوج و ماجوج است و آن از علامات قیامت کبراست و مربوط به قبل از ظهور نیست.

دهم: خروج آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبراست.

یازدهم: ظهور آتش از آسمان از علامات قیامت کبراست.

تنبيه و تشریح

دانسته باد که راجع به ظهور آتش اخبار بسیاری از طریق فریقین روایت شده که در بعضی تصریح شده که آن آتش از وادی حضرموت و یا از زمین برهوت و یا از قعر عدن یا در جو هوا ظاهر شود و در بعضی مدت مکث آن سه روز و در بعضی هفت روز تصریح شده. ممکن است گفته شود که: ظهور بعضی از آنها قبل از قیامت صغراست و بعضی قبل از قیامت کبرا خواهد بود، هر چند اظهر چنان می نماید که همه آنها از علامات قیامت کبراست نه صغرا، خصوصاً با قرینه‌ای از مطویات بیشتر از اخبار آن مستفاد می شود به قید «یسوق الناس إلى المحشر» و امثال آن، والله العالم.

دوازدهم: ظاهر شدن کف بدون زند - یعنی: میج - در هوا. آن نیز از علائم قیامت کبراست نه صغرا و اخبار آن هم به طرق فریقین مختلف روایت شده. بعضی به کف تنها اقتصار کرده و بعضی تعبیر به دست شده و بعضی کف و وجه وارد شده و بعضی سر و صورت و دست و سینه دارد و در بعضی مطلق و در بعضی مقابل آفتاب و در بعضی وارد است که: مردم او را بشناسند، و در بعضی تصریح شده که آن امیر المؤمنین علیه السلام است. به هر تقدیر این نیز ظاهراً از علامت [های] قیامت کبراست.

در پیرامون دجال

مزید بر آنچه در جزء اول این کتاب شرح داده شد - چنان که در کتاب گنجینه سرور در علامات ظهور هم شرح دادم -، غالب اخباری که از طریق خاصه و عامه در شرح حالات او و خر او و سیر و سلوک او روایت شده بر حسب ظاهر قابل قبول نیست

و عقول عامه و خاصه متداوله از تحمّل آن ابا دارد و بیشتر حمل به افسانه می‌کنند و مورد اعتماد نیست، ولی بطور کلی اصل قضیه را نباید انکار کرد؛ زیرا که بیهوده سخن به این درازی نبود.

بلی، بطور مسلم امر دجال امری است خارق عادت و سرّی است از اسرار الهیه و از آیات قدرت خدای متعال و بقدری مهم است که به مقتضای اخبار بسیار از زمان نوح پیغمبر ﷺ هر پیغمبری قوم خود را از فتنهٔ دجال ترسانیده و از ظهور و خروج چنین فتنه‌ای خبر داده و اهل کتاب از یهود و نصارا و مجوس در آمدن دجال و آشکار شدن فتنهٔ او تردیدی ندارند و در کتب آنها به آن تصریح شده، و از جمله کسانی که از متقدمین به آن نیز تصریح کرده جاماسب حکیم است - که او را کوموسب و جو موسب هم گفته‌اند - در کتاب خود که اسرار عجم نام دارد و آن عبارت است از گذشته‌ها و آینده‌هایی که در دنیا واقع شده تا زمان او و آنچه واقع شود بعد از او تا قیامت از حالات و زایجه‌های^۱ طالع‌های^۲ بعضی از ملوک پیشینیان از عصر خود و اشخاص مهم نامی و ملوک و پادشاهان و انبیا و اوصیایی که در دورهٔ زمان پس از او به وجود آیند و او به زعم بعضی پیغمبر بوده و بعضی او را حکیم دانسته‌اند و در فن نجوم و ستاره‌شناسی مهارتی بسزا داشته. در همان کتاب از روی علم نجوم از زمان خود تا زمان آدم ابوالبشر را بطور قهقری^۳ حساب کرده و زایجه‌های طوابع اشخاص نامی جهان را استخراج کرده و بطور کلی گویی شرح حالات آنها را بیان نموده و همچنین از زمان خود تا قیامت نیز طوابع اشخاص نامی را استخراج کرده و حالات آنها را کلی گویی کرده و از جمله استخراجات اوست زایجهٔ طالع دجال ملعون و آنچه از او

۱. زایجه: آنچه منجم پیشگویی کند، پیشگویی سرنوشت کودک نوازد. قدما زایجه گفته‌اند و آن لوحه‌ای بوده است مدور یا مربع که مواضع سیّارت و بروج دوازده گانه در آن نقش بوده و منجم با نگاه کردن در آن احکام نجومی یا طالع مولودی را معین می‌کرده.

۲. طالع: بخت، اقبال، سرنوشت.

۳. قهقری: بازگشت به عقب.

به ظهور می رسد و اوصاف او و اوصاف خرا او که نگارنده ترسیم زایجه طالع او را با عین عبارات کتاب جاماسب نامه یا اسرار عجم که در موضوع او شرح داده و رسم نموده می نگارم تا مزید بر آگاهی مطالعه کنندگان گردد.

گفتار جاماسب راجع به دجال

قوس جدی	هیچ عقرب زهرة	زحل محل مری میزان
دلو	دجال	اسد
هوت کحل	قور	مردان جوزا

بعد از آن مردی یک چشم از اصفهان بیرون آید بر خری نشسته که بالای خرا او هفت گز بود و بالای آن مرد ده گز بود و بر پیشانی آن خرا آهنی بسته بود و آبر آن جان بسته که این خرا خداست و این مرد عجایبها نماید

چنان که مردم را از آن خوش آید و هفتاد هزار آدمی جمله بر ملت سرخ شبان با هودار - یعنی: ملت یهود - باشد و به طالع عقرب باشند. بعضی از دراز گوش پیاده باشند و جماعی از چوب بید ساخته و سخن می گوید و بر آن چوب اشاره می کند و از گردن خرنان فروی افتد و مردمان بر می گیرند و می خورند و ندانند که جادویی است و مردم او را سجده کنند، و به هر شهری و ولایتی برسد خراب کند و می گوید: دنیا را خراب می کنم تا بهشت و دوزخ من باقی ماند. تا به یک سال عالم را خراب کند و خلق را گمراه کند تا به مکه رسد. چون کعبه را ویران خواهد کند، درهای مکه بسته گردد و در مدینه همچنین. پس به بیت المقدس آید و آن جا مقام کند و خواهد که قبله انبیا را تا خراب کند و عالم همه دین وی قبول کرده باشند، آلاسه شهر آن که بر سر کوه طور رود و در آن جا خیمه زند و فرماید زدن.

طالع آن که صفت عیسی دارد

پس اختران را قران افتد در حمل و خورشید در خانه خود بُود و عطارد نیز در خانه خود و بهرام به دلو بُود و دست دم موش کیوان سوی مشتری بُود و دست کتاب مشتری سوی مریخ بُود و دست شمشیر بهرام سوی خورشید بُود و دست و قلم خورشید سوی ناهید دارد و دست و جامه زنان ناهید سوی تیر دارد و عطارد روی به

خورشید دارد. به مقابله ماه دارد و ماه با زهره بُود. دلیل کند که مردی بیرون آید از قبیله انبیا از فرزندان هاشم. دول کشی بر شکل دراز گوش پیاده و گرد روی و کوسه بود و پشمینه پوش و کمر بر میان بسته

نور جوذا	زحل مشی حمل	جدی بهره دلو
سرطان	طالع انکه صفت عیسی دارد (یعنی نیا مهدی باشد)	جدی
اسبله عطارد اقاب	میران زهره	قوس عقب

و عصا در دست گرفته و مردم چنان پندارند که دراز گوش پیاده است و قوت گیرد و مدد او کنند و چنین پندارند که دعوت به دین دراز گوش کند و از دنبال او روند و گویند که: ببینیم که چه خواهد کردن؟ پس پسر هاشم ناگاه به در خیمه آن مدعی برسد و او را به قفا باز خفته بیند. عصا بر شکم آن مدعی زند و شکم او را بشکافتد و آن مردم از دنبال او دویدن گیرند و با وی یاری کنند تا خدای تعالی باران فرستد و چهل فرسنگ خون از کوه طور روانه شود و همان سماعت او را سجده کنند و خدای خود خوانند و چون او را ببینند که از آسمان بیرون آمده، بر تخت شاهی بنشیند و مردم را به راه راست خواند و گوید: من بنده ام از آن خدای تعالی تا هم چنین شما سجده خدای را کنید و وعده دیدار او خواهید که همه عالم مرده کند و باز زنده کند و هر یکی از دیگری داد خود را بستاند. آن گاه او را هر که بسزا پرستید، جاوید بهشت مأوای او بُود و آن که

عاصی شده باشد و بی فرمانی خدای - عز و جل - کرده به عذاب دوزخ گرفتار گردد و او دعوت به دین مهرآزمای کند و همه قبول کنند و به شام قرار گیرد و مردم که در گنج عالم باز مانده باشد همه روی بدان طرف نهند .

و او شهری بنا فرماید و پانصد فرسنگ جهان معمور شود که از غلبه مردم و چهارپای کشت و زرع نتوان کرد و شام همه آبادان شود و از عراق شهری آبادان شود و بهری داد کنند و از دادگری گرگ و میش به هم آب خورند و مردم بسیار شوند و عمر دیگر باره تازه شود و به درازی چنان که مرد باشد که او را پنجاه فرزند باشد، خاصه در آن وقت که اختران دور برج جوزا و خورشید با بهرام و زحل و تیر در طالع به هم ساخته بود و قمر در ساخته با ناهید از مقابله رأس منصرف شده و رأس در ترازو دلیل کند. از پسر انبیا یکی بنشینند به رسم او پادشاهی کند و کوه و در و دشت پر از مردم و حیوان شوند و کتاب های مردم کهن همه جمع گشته از مکه جهان از نوشتن و خواندن خالی شود و تاریخ طلب کنند و نیابند. تاریخ نو فرمایند و تاریخ های کهنه همه بیفتد و جهان همه چون چشم خروس و روی عروس شود و همه به دین مهرآزمای باز آیند و آشوب از جهان برخیزد چنان که صلح را فراموش کنند که چگونه باید داشتن و اگر وصف آن روزگار کنم ما را زندگی خویش تلخ گردد. ۱.

پایان کلمات جاماسب در این موضوع

و این کتاب در نزد نگارنده موجود است و تاریخ کتابت آن دوازدهم جمادی الثانیة سال هزار و صد و هشت هجری در اصفهان نوشته شده از روی نسخه اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی علیه السلام بوده و بعد از این هم به مناسبت بعضی از قسمت هایی که به نظر لازم شود در ضمن این کتاب به محل خود نوشته می شود .

۱. جاماسب نامه (مخطوط)، ورقه ۵۸-۵۹ با اندکی اختلاف.

خلاصه سخن

آنچه از اخبار و آثار فریقین و غیره مستفاد می‌شود، دجال خبیث پلید جادوگر غریب و عجیبی است و ممکن است از روی جادو به اشکال مختلفه عجیبه خود و خر خود را به مردم نشان دهد - چنان که متن بسیاری از اخبار راجعه به او حاکی است که دو کوه در پیش رو و عقب سر او از آب و نان به نظر بیننده می‌آید و به سحر و جادو چنین نموده می‌شود و یا ساز زدن هر بن مویی از موهای خر او یا کوچک و بزرگ شدن و متشکل شدن او به اشکال مختلفه ساعت به ساعت و همچنین بزرگی گام و میان دو گوش خر او یا محمول بر شدت بزرگی خر او باشد، یا آن که در حقیقت خود و خر او کوچک و متعارف باشند، ولی در بیابان‌ها و شهرها و قریه‌ها به سحر او بزرگ و کوچک شوند؛ زیرا که سحر عبارت است از نشان دادن غیر واقع به صورت واقع، و دور نیست که بزرگی هیکل او و خر او از روی حقیقت و واقع باشد و خدای متعال به قدرت کامله خود برای حکم و مصالح و امتحان بندگان خود بر وفق حکمت آنها را چنین خلق فرموده باشد - چنان که در دور زمان و قرون متمادیه در هر عصری بسا مخلوقات غریبه و عجیبه خلق فرموده - کما این که در تواریخ و سیر و اخبار ملل و نخل جهان از آنها خبر داده شده؛ از قبیل بزرگی جثه خود آدم ابوالبشر و حوا و اولاد آنها خاصه عناق دختر آدم و عوج پسر عناق؛ چنان که نقل شده که جثه عناق بقدری بزرگ بوده که بقدر یک جریب زمین جای نشستن او بوده و فرزند او عوج تحدید قامت او یکصد و هفتاد گز بوده و نظایر اینها.

پس بمجرد دیدن یا شنیدن خبری در کتابی یا از گوینده‌ای فوراً نباید مبادرت در انکار کرد و این جمله از کلام بعضی از بزرگان را باید در نظر گرفت که گفته‌اند: کَلَّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ^۱؛ یعنی: هر چیزی که به گوشت شنیدی، آن را در بقعه امکان بگذار؛ زیرا که وقوع و یا وجود آن از حیث^۲ امکان بیرون نیست و خدا قادر و تواناست.

۱. اشارات و تنبیهات، ص ۳۹۱.

۲. حیث: جا، مکان، محل، جهت، کرانه.

۲۶۴ / حدیث چهل و دوم

نسخه دیگر خطبه البیان منسوبه به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که در کتاب الزام الناصب در صفحه ۲۰۳ نقل کرده و مؤلف در همان صفحه در حاشیه آن شرح داده است مدرک آن را به این کیفیت گفته است: مقابله کردم این نسخه خطبه البیان را با نسخه عتیقه‌ای که آثار صحت در آن ظاهر بود و تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و هفتاد و پنج بوده که آن نسخه در خزانه ذریه شهید اول علیه السلام بوده و در پشت آن نسخه نوشته بود آنچه را که ترجمه آن این است: بتحقیق وقف کردم آن را بر فرزندم محمد بهاء الدین و بر آن که زود باشد از او به وجود آید از فرزندان - إن شاء الله تعالی، به منت گذاردن او و کرامت فرمودن او - و نوشت کوچک‌ترین طالب علم شرف الدین محمد مکی پسر محمد ضیاء الدین پسر شمس الدین پسر حسن پسر زین الدین از ذریه شریف ابی عبدالله الشهید شمس الدین محمد پسر جمال الدین مکی مطلبی حارثی عاملی جزینی در سال یک هزار و صد و نود و سه.

مؤلف ناچیز گوید: ظاهراً چنین می‌نماید که این خطبه با خطبه‌ای که قبل از این ذکر کردم یکی بوده و در یک جا و یک مجلس انشا شده - چنان که از حمد و ثنا و تحیت و درود و جملاتی که در آن ذکر شده در کثیری از عبارات آن با یکدیگر مطابق‌اند و بعلاوه داستان سوید بن نوفل و اعتراض او به حضرت و نظر غضب فرمودن آن بزرگوار بر او و هلاک شدنش و بیرون بردن جسد او از مسجد و بیان سخنانی که بعد از آن فرموده و قسمتی از اوصاف خود حضرت و مقداری از علائم که به طرز رمز و لغز یاد فرموده و در خطبه قبل گذشت در این نیز موجود است.

بلی، فرقی با خطبه قبل دارد؛ از جمله آن که حمد و ثنا و تحیت و درود آن طولانی‌تر. و دیگر آن که در این خطبه بالغ بر سیصد و نود و کسری از اوصاف خود را حضرت در آن ذکر فرموده به تعبیر «أنا...، أنا...».

و دیگر آن که قسمت علائم مرموزه آن مفصل‌تر است از خطبه قبل و لغز و مرموزات آن بیشتر است.

و دیگر آن که بعضی از علامات که در این خطبه ذکر شده در خطبه قبل نیست و بالعکس.

و دیگر آن که حضرت در ضمن بیان علامات تعیین قرن فرموده و در خطبه قبل چنین نیست، بلکه از زمان خود تا زمان ظهور را هفت طبقه فرموده.

و دیگر آن که در این خطبه آن حضرت اسامی ولات و حکام خود را که در زمان ظهور در شهرها می فرستد با اسامی پدرانشان ذکر فرموده و لکن عدّه سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص خود را ذکر نفرموده و در خطبه قبل بعکس است. اسامی اصحاب خود را در شهرها بدون نام های پدرانشان ذکر فرموده، ولی نام های ولات و حکام و پدرانشان را ذکر نفرموده.

و دیگر آن که بسیاری از علامات و عبارات در این خطبه هست که در خطبه قبل نیست و بالعکس.

به هر تقدیر آنچه که به نظر می رسد این است که دو خطبه هر دو یکی بوده است و این اختلاف و تعدّد ناشی از حافظ و ضابط نبودن و عدم تحمّل ضبط روایات آن است و همچنین است راجع به مکان صدور آن که در بصره انشا و صادر شده از آن حضرت یا در کوفه، والله العالم. نگارنده آنچه از آن را که در این کتاب اقتضای ذکر آن را دارد می نگارم و قبلاً نکته جالب توجهی را که تذکر آن در این مقام لازم به نظر قاصر می آید به عرض می رسانم تا ارباب نظر در اطراف آن جولان نظر داده و از نتیجه نظریات خود بهره مند گردند. غرض نقشی است کز ما باز ماند.

نکته جالب توجه

پوشیده نماناد که در موضوع حوادث و ملاحمی که در این دو خطبه به آن اشعار شده، بعضی از علائم بطور تصریح و بعضی در پرده تلویح و بعضی علائم بعیده و بعضی علائم قریبه و بعضی مشروطه و بعضی محتومه و بعضی خاصه و بعضی عامه و بعضی مشترکه بین قیامت صغرا و کبرا می باشد و بسیاری از آنها صورت وقوع پیدا

کرده و معدودی از آن هنوز باقی مانده که بعضی از آنها در شرف وقوع و بعضی از آنها هنوز مدّت دارد و بعضی از آنها چون مشروطه و معلّقه و بدائیه است ممکن است صورت وقوع پیدا کند و ممکن است نکند.

در تشخیص بعضی از این قسمت‌ها پس از استقرا و تتبع و کاوش می‌توان اجمالاً زمینه‌ای به دست آورد برای تنبّه و بیدار شدن و خود را مهیّا کردن و امیدوار به نزدیکی فرج بودن؛ مثلاً در بعضی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام را طبقه‌بندی فرموده است به هفت طبقه. شش طبقه از آن را اول و آخر آنها را به سال‌های هجری معین فرموده و برای طبقه هفتم آخر مدّت آن را معین نفرموده و در پرده خفا گذارده. چنان که در خطبه قبل که حدیث چهل و یکم باشد عین فرمایش حضرت با ترجمه آن شرح داده شد. و در بعضی اول تغییر را از زمان مخلوع بنی عباسی - یعنی: مقتدر بالله - گرفته و فرموده: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - یعنی: المقتدر -؛ فاتّه اول علامات التّغییر. ألا، وائی أعرف ملوکهم من هذا الوقت إلى ذلك الزمان.^۱

چنان که در خطبه قبل گذشت یعنی: شاد نشوید به خلع شده از فرزندان عباس از خلافت - یعنی: مقتدر -؛ زیرا که آن اول علامات تغییر است و من می‌شناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا آن زمان.

و در این خطبه دور فتنه را تا قرن یازدهم ذکر فرموده - چنان که عن قریب ذکر خواهم کرد و خواهید دانست - و ظاهراً قرنی که حضرت در این خطبه بیان فرموده قرن هجری نباشد؛ زیرا که هم اکنون که مشغول نوشتن این کتابم از قرن چهاردهم هجری تقریباً هفده سال زیادتر باقی مانده نیست که بگذرد و تعبیر آن حضرت به قرن یازدهم هجری سازش ندارد. پس ممکن است گفته شود که: شاید مراد حضرت از قرن یازدهم قرن یازدهم از اول زمان تغییر - یعنی: از زمان خلع مقتدر بالله عباسی - باشد؛

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

زیرا که خلع مقتدر تقریباً در سال سیصد و شانزده هجری بوده و اکنون بسال یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری است. چون سیصد و شانزده را از آن کم کنیم، باقی می ماند یک هزار و شصت و هفت سال و بنا بر این که قرن صد ساله مراد باشد، تاکنون که زمان تألیف و تصنیف این رساله است تقریباً ده قرن و شصت و هفت سال از زمان خلع مقتدر می گذرد و هم اکنون سال شصت و هفتم از قرن یازدهم از زمان خلع مقتدر است.

در این صورت با فرمایش حضرت راست و درست می آید و بعد از این خواهی دانست که آن حضرت در کلام خود از شدت و عظمت شدائد و مصائب و بلاهای این قرن کلمه استرجاع بر زبان جاری فرموده و اگر روی دقت فکر کنیم و به دیده عبرت در اوضاع بنگریم، از ابتدای این قرن تاکنون که تقریباً شصت و هفت سال می گذرد چه حوادث و انقلاباتی در کلیه ممالک اسلامی، بلکه در تمام روی زمین - از شرق و غرب و جنوب و شمال - حادث شده و چه فتنه ها روی داده، می توانیم فی الجمله مقیاسی برای صحت صدور این خطبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دست آوریم بر نزدیک بودن زمان ظهور طبق علائمی که بیان فرموده اند، نه این که مراد این باشد که برای ظهور وقت مصرّحی بیان کنیم و بطور قطع و جزم در این موضوع اظهار نظر کنیم؛ زیرا که با جمله «کذب الوقّاتون وهلك المستعجلون»^۱ درست نمی آید، بلکه از روی رجا و حدس و تخمین است، نه بر وجه حکومت و تسجیل. عجل الله تعالی فرجه، و سهّل الله مخرجه.

اکنون شروع می کنم به بیان آنچه از این خطبه که مربوط به علائم است و نوشتن آن در این کتاب سزاوار است.

قال علیه السلام: ألا إنّ فی المقادیر من القرن العاشر سیحیط علیّ بالزوراء من بنی قنطوراء بأشرار، وأیّ أشرار؟! وكفّار، وأیّ كفّار؟! وقد سلبت الرحمة من قلوبهم وکلفهم

۱. ر. ک: کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۷۸، ح ۳: کفایة الأثر، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۱؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۱۰ - ۴۱۱، ح ۲۴۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۴ و ص ۱۵۷ - ۱۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ح ۱۸۰.

(كفّلهم غل) الأمل إلى مطلوبهم، فيقتلون الأبلّة^١، ويأسرون الأكمة، ويذبحون الأبناء، ويستحيون النساء، ويطلبون شذاذ بني هاشم ليساقوا معهم بالفنائم، ويستضعف فتنّتهم الإسلام، وتحرّق نارهم الشام. فأها لحلب بعد حصارهم!^٢ وأها لخرابها بعد دمارهم! وستروى النظماء من دمائهم أياماً، وتساق سباياهم فلا يجدون لهم عصاماً.

ثمّ تسير منهم جبابرة مارقين، وتحلّ البلاء بقرية قارقين، وستهدم حصون الشامات، وتطوف ببلادها الآفات. فلا يسلم إلاّ دمشق ونواحيها، ويراق الدماء بمشارقها وأعالقها، ثمّ يدخلون بعلبك بالأمان، وتحلّ البلايا في نواحي لبنان. فكم من قتيل يقطر الأغوار، وكم من أسير ذليل من ترى في الطومار! فهناك تسمع الأعوال، وتصحب الأهوال.

فإذا لا تطول لهم [أنا مفضل الفضيلة. أنا طود الأطواد. أنا جود الأجواد. أنا عيبة العلم. أنا آية] المدّة حتى تخلق من أمرهم الجدة. فإذا أتاهم الحين الأوجر، وثب عليهم العدوّ الأقطر، بجيشه الململم المكرّر، وهو رابع الغلوج المنقرّ، بكتيبة المظفر^٣ ونوايب الغدر^٤، ببريش يلسلمه الطمع، ويلهبه الهلع، فيسوقهم سوق الهيجان^٥، ويمكث شياطينهم بأرض كنعان، ويقتل جيوشهم العنف، ويحلّ بجمعهم التلف، فيتلايم منهم عقيب الشتات، من فلك^٦ النجاة إلى الفرات، فيسيرون^٧ الواقعة [الثانية] إذ لا مناص، وهي الفاصلة المسهولة قبل المغاص، فيعدّ بهم على الإسلام الكثرة، فهناك تحلّ بهم الكرّة (الكسرة غل)، فيقتصدون الجزيرة والخصباء، ويحربون بعد عودهم الحرباء^٨.

١. در مصدر: (الأيكة).

٢. در مصدر: (بعد حصارهم).

٣. در مصدر: (المستقرّ المظفر).

٤. در مصدر: (القدر).

٥. در مصدر: (الهيان).

٦. در مصدر: (من ملك).

٧. در مصدر: (فيثرون).

٨. در مصدر: (الحدباء).

٩. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٩٢.

لغات

عِلج: وحشی و کسی را گویند که هیچ دینی ندارد.

أُبَلَّة: موضعی است در بصره که یکی از بهشت‌های دنیا به شمار می‌رفته.

سُدَّاد: عده کمی از مردم و مردمان بیگانه که از آن قبیله نباشند یا خانه‌ای در آن قبیله نداشته باشند.

قنطوراء: کنیز امّ ولد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بوده که شش پسر آورده برای ابراهیم که ابراهیم آنها را در زمان حیات خود از اسحاق جدا کرده و به جانب مشرق زمین فرستاد و در آن جا ساکن شدند و نسل آنها زیاد شد و از نژاد آنهاست ترک و حبشه، و نیز گفته شده که بنی قنطورا از اولاد یافث بن نوح اند.

زوراء: مراد بغداد است. خطیب بغدادی در تاریخ خود گفته که: وجه تسمیة بغداد به زوراء برای این است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که: چرا بغداد را زوراء گویند و حضرت رسول آن را زوراء گفته؟ فرمود: لَأَنَّ الْحَرْبَ يَزُورُ فِي جَوَانِبِهَا حَتَّى يَطْبِقُهَا^۱ یعنی: برای این که جنگ اطراف آن را زیادت کند تا آن که فرو گیرد آن را. و در منتهی الإرب گفته که: برای آن زوراء گویند که ابواب داخل آن از خارج دیده می‌شود.^۲

أَكْمَة: پشته یا پشته بلند از یک سنگ یا جای بسیار بلند را گویند که خاک آن غلیظ باشد و به حجریت نرسیده باشد. یعنی: تپه‌های بلند.

ظِماء: به کسر ظاء و به ضمّ آن نادراً: جمع ظَمَان است. بر وزن سَکران. یعنی: تشنه. دمار: هلاکت.

مارق: از دین بیرون رونده.

قارقین: قاعده شهرهای دیار بکر است که در میان جزیره و ارمنیه واقع است.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۴ با اندکی اختلاف.

۲. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۵۱۲ با اختلاف.

« يَقَطَّرُ اقْطِرَاراً » یعنی: خشم می گیرد خشم گرفتنی و خشمگین می کند
خشمگین کردنی.

أغوار: گروه ها.

الطومار: انواع شدت ها و سختی ها.

الجِدَّة: خشم گرفتن. در منتهی الإرب است: وَجَدَ عَلَيْهِ يَجِدُ جِدَّةً وَوَجِدًا وَمَوْجِدَةً
- كمجلسة -: خشم گرفت. ۱.

الحَيْن: هلاکت.

الأوجر: ترسان و ترسناک.

وثوب: جستن کردن.

أقطر: کسی است که شرارت از او می بارد.

الململم: بسیار و در هم پیوسته.

کتیبة - بر وزن سفینه -: گروه لشکر، یا گروه اسبان گرد آمده، یا گروه اسبان غارت
کننده از صد تا هزار.

نواب: جمع نایبة - یعنی: مصیبت و کار دشوار.

عُدْر - بر وزن قَصْر -: جمع غادر است. بر غیر قیاس گفته می شود.

« غدر اللیل » یعنی: تاریک شد شب.

لَمَلَمَة: گرد گردانیدن و دور دادن و به چرخ در آوردن.

إلهاب: برافروختن آتش و نیک دویدن اسب و پیایی درخشیدن برق.

هَلَع: خروشیدن از ناشکیبایی.

هَيْجَان: برانگیختن و خشم گرفتن و وارد کار و زار شدن.

قفف: جماعت را گویند، و بنا بر نسخه ای عفف است - به معنای بازداشت شده.

مغاص: جایگاه فرو شدن در آب، و به معنای دانستن نیز آمده.

کرّة: بازگشت کردن .

کسرة: شکست خوردن .

خصباء: زمین های پرگیاه حاصل خیز .

خرباء: خشمگین شوندگان غارتگر جنگجو .

معنی: آگاه باشید که در مقدارهایی از قرن دهم زود باشد که احاطه کند کسی که هیچ دینی ندارد در بغداد از اولاد قنطورا - کنیز ابراهیم خلیل، یا اولاد ترک بن یافث که ترک ها یا حبشی ها باشند، و آنها شریرهایی هستند و چه شریرهایی؟! و کافرهایی هستند، چه کافرهایی؟! رحم از دل های ایشان کنده و برداشته شده باشد و به مشقت اندازد ایشان را درازی آرزوهای ایشان تا به آنچه که می خواهند برسند. پس می کشند اهل اُبلّه - یعنی: اهل بصره - را و اسیر می کنند آنهایی را از ایشان که در پشته ها و تپه های بلند متواری و پنهان شده اند و می کشند پسرها را و زنده می گذارند زن ها را و می طلبند عدّه کمی از بنی هاشم را که از ایشان نیستند و یا در میان ایشان اند، ولی خانه ای از خود ندارند و آنها را با خود سوق دهند مانند سوق دادن غنیمت ها و ضعیف و ناتوان کند فتنه ایشان اسلام را و بسوزاند آتش ایشان شام را. پس وای بر اهالی حلب که پس از درویدن ایشان به قتل عام کردن خانه هایی را که در آنها ساکن بودند خراب کنند! و آه از جهت خراب کردن و خراب شدن آن شهر و ریختن خون ها! و زود باشد که سیراب شوند از خون های ایشان تشنگان چند روزی، و رانده می شود اسیران ایشان، پس نمی یابند برای خودشان حافظی و نگاهداری .

پس سیر می دهند بعضی از ایشان را گردنکشان از دین بیرون رونده و رو می آورد بلا در قریه قارقین - که از شهرهای دیار بکر است - و زود باشد که خراب کنند حصارهای شامات را و دور زند در شهرهای آن بلاها و فتنه ها و آفت ها. پس سالم نماند مگر دمشق و اطراف آن و ریخته شود خون ها در مکان های بلند و مرتفع آن. پس از آن داخل بعلبک شوند با دادن امان و وارد شود بلاها در اطراف لبنان. پس چه بسیار کشته شده ای که کشته شدن ایشان خشمگین کند گروه هایی را! پس در آن وقت

شنیده شود صداهای ناله‌ها و فریادها و یاور آنها شود هول‌ها و ترس‌ها. پس به درازی نکشد از برای ایشان مدّت استیلایشان که از عمل ایشان خشمی در دل‌ها ایجاد شود. پس در آن وقت هلاکتی ترساننده و بیمناک در میان ایشان رخ دهد و قیام کند بر ضرر ایشان کسی که شرارت از او می‌ریزد بالشکر خود که عدد آنها بسیار و پیوسته است و پی در پی خواهد بود حمله آنها و او چهارمین بی‌دینی است نفرت داشته شده و حمله می‌کند بالشکر انبوهی که گرد آورده و سواران جنگی و غارتگر خود که ظفر یافتگان اند با کارهای دشوار تیره و تار کننده‌ای و دور می‌دهد و به چرخ - یعنی: به گردش - درآورد او را طمع و به شعله درآید و برافروخته شود آتش خروش و ناشکیبایی او. پس به جنگ کردن و کار و زار نمودن کشاند او را خشم برانگیخته شده ایشان و درنگ کنند شیطان‌های ایشان در زمین کنعان و گروهی بر ایشان بتازند و بکشند لشکر ایشان را و به جمعیت ایشان رو آورد تلف شدن. پس به همواری بعضی از ایشان بعد از پراکنده شدن با کشتی نجات به سوی فرات می‌روند و سیر می‌دهند جنگ را؛ زیرا که راه چاره‌ای جز جنگ کردن ندارند و این جنگ کردن فاصله‌ای است به هول اندازنده پیش از غرق شدن و فرورفتن در آب و کثرت جمعیت ایشان آنها را آماده می‌کند که بر ضرر اسلام قیام کنند. در این حال حلال کرده می‌شود برای ایشان حمله کردن. پس قصد می‌کنند به سمت جزیره و زمین‌های حاصل‌خیز پرگیاه و جنگ می‌کنند بعد از برگشتن در حالتی که خشمگین و جنگ‌کننده و غارت‌کنندگان اند.

قال ﷺ: ثمّ يظهر الجريّ الهالك^۱ من البصرة في شردمة من بني غمرة، يقدّمهم إلى الشام وهو مدهش، فيبایعه على الخديعة الأرعش، ثمّ يصحبه بالجيش العرّمرم إلى عرصته^۲. فما أسرع ما يسلمه بعد فتنته! فيروم الجريّ إلى العراق ليتبدّل غليله من الإشراق، فيهلكه الهلاك بالأنبار قبل مرّامه، ويغيض على أهلها السقام من فضول سقامه.

۱. در مصدر: (الحالك).

۲. در مصدر: (إلى عرصه).

[و] ستنظر العيون إلى الغلام الأسمر الدعّاب (اللّعاب خ ل) حين تجنح به جنوح الارتياب .
 يلّقب بالحاكم، ويسجن بالعلامم بعد إلفة العرب وإرسال حثيث الطلب، مقارنة الدمار من
 بين صحاري الأنبار، وكأني أشاهد الأعرش وقد قلده الأمر، وأطال حجّته ليلة الدهر بعد
 اختلاف أرباب الوعود، وذلك خلف موافق المقصود، وعلق علائق ناكثات ليشوبها الكدر،
 ويواتيها القدر، فيا شراه من بليّة في برهته وزهو أمانيه بزهو نزهته . فهنالك يوصمه
 غطامه^۱، ويقحمه نُعاسه، ويشغله شدّة رعاfe، وذلك عقيب الاتّصالات الظواهر^۲.

الجَرِيّ - بر وزن صَبِيّ -: به معنای وکیل است و وکیل را جری می گویند به مناسبت
 این که جاری مجرای موکل است، و مذکر و مؤنث این لفظ یکسان است .

شِرْذِمَة: گروه کمی از مردم را گویند .

بني غمرة: قبیله ای از قبایل عرب اند .

مُدْهَش: متحیر و سرگردان شده .

أرْعش: بددل تر و شتاب کننده تر و چالاک تر در جنگ .

«عَرْمَرَم» یعنی: بسیار .

غُلَّة: تشنگی و سوزش و سختی .

دعّاب: مزاح و شوخی کننده .

لِعَاب: بازیگر، و در بعضی از نسخ غلاب است - یعنی: بسیار چیره .

أَسْمَر: گندم گون .

إِشْرَاق: اندوهگین و غضبناک کردن دشمن .

العلائم: بزرگان .

إِلْفَة: دوستی .

حَثِيث: سریع و شتاب . ضدّ بطيء است .

دِمَار: هلاک .

۱. در مصدر: (عطاسه).

۲. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳.

وتاء: گران بار شدن .

زَهو: راندن و نیکویی و خوبی .

نزَهة: دوری و پرهیزکاری .

وَصم: شکاف، و ایصام: شکافتن .

قَحَم: نزدیک رسیدن، و قحوم: خود را بی اندیشه بناگاه در کار انداختن .

نُعاس: خواب با سستی حواس .

رعاف: شتاب و عجله .

معنی: پس ظاهر می شود مردی که بی باک است و با جرأت - یا وکیل و جاری مجرای موکل خود است - از بصره با عده کمی از قبیله بنی غمره که رئیس و پیشرو ایشان است به طرف شام در حالتی که حیرت زده و ترسناک است . پس از روی خدعه و فریب با او بیعت می کند مردی بد دل و شتاب کننده و چالاک تر در جنگ . پس با او همراه شود بالشکر بسیار تا عرصه شام و چه بسیار به سرعت تسلیم او می شود بعد از آزمودن او ! پس آن شخص جری بی باک قصد کند به سوی عراق تا سوزش خود را فرو نشانند از اندوهگین و غضبناک کردن دشمن . پس هلاک و نابود شود در انبار - که یکی از شهرهای عراق است - پیش از این که به مقصود خود برسد، و کم می کند بر کسان خودش ناخوشی ها را که زیادتی ناخوشی های اوست و زود باشد که چشم ها بنگرند جوان گندم گون بسیار شوخی کننده - یا بازیگر، یا بسیار چیره - را که در آن هنگام باز می کنند به سبب او بال های شک و ریب را و آن جوان ملقب به حاکم است و زندانی می شود با بزرگان اتباع خود بعد از دوست بودن با عرب و به سرعت و شتاب خواستن در نزدیکی هلاک شدن در میان صحراهای انبار و گویا می بینم آن مرد بد دل شتاب کننده چالاک تر در جنگ را که کار جنگ را به گردن او انداخته و به درازی کشانیده است حجت او را در آن روزگار چون شام تا بعد از مخالفت کردن با کسانی که هم وعده بودند و این مخالفت موافق با مقصود او بوده و آویخته کند علاقه های شکننده عهد و پیمان را تا بیامیزد آنها را به کدورت و تیرگی و گران بار کند آنها را به تنگی .

پس چقدر شرّ و بدی روی دهد از بلایی که در روزگار و زمان او پیش آمد کند و چه آرزورانی ها که رانده شود به سبب دوری و دور شدن او! پس در آن وقت شکاف دهد او را استخوان های او و بناگاه از کار بیندازد او راستی کردن و سست شدن او و باز دارد او را از شدت شتاب کردن و عجله نمودن او در پیشرفت او و اینها در دنباله اتصالاتی که ظاهر و آشکار شود رخ خواهد داد در آخرهای قرن دهم. (بعید نیست که مراد قرن دهم از سال اول تغییر باشد که آن سال خلع مقتدر بالله عباسی باشد - چنان که از پیش گفته شد -)

قال عليه السلام: إذا هام بنو قنظورا كلّ الهيام، وجمعهم في المرّة الثالثة شهر الصيام، فإذا قاتلهم أبو النّوّاس^۱ (أبو النّوّامس خ ل) - وهو أبو الفوارس - فظهر ما بينهم الحابس^۲، انتقل ملك الهند من بيت إلى بيت، وقال البيت في حياته: ألا ليت، وقلّ أمر الدولة، وشملت من أهل الجزورات الذّلة، ولعبت السيوف في سحروت، وساحت الدماء في أقاليم صيصموت، واختلفت على الملك الجيوش، وصال عليهم بحوزة المشوش^۳، وولجت النار الولجة، واشتدّت الحروب بين الذبحة، ووافق الكمد الصقوبة^۴، وخربت طرق النوبة، ولمس الرائد^۵ اللمس، واختلف ملك أندلس، ودهش العرب الداهاش، واقتتل أهل مراکش، ووقعت الوقائع في القفحات، وقام الحرب لهم على ساق، وصارت الطلائع للسیراف^۶، وعصف بالسفن الرياح، وأشرعت بالجزائر الرماح، فظهرت الزخارخ المدفّية، وهلك ربّ قسطنطينية، وهدم سواحل الروم البرح^۷، وسال على الأفاطيس الترح، واشتدّت الفتن في خراسان، وكان الظفر لآل حسان^۸.

۱. در مصدر: (أبو الشواص).

۲. در مصدر: (الخابس).

۳. در مصدر: (بحوزة المشوش).

۴. در مصدر: (الصعوبة).

۵. در مصدر: (البراند).

۶. در مصدر: (للسراف).

۷. در مصدر: (البرح).

۸. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۳.

لغات

هيام: عاشق شدن.

الجزورات والجزائر: جمع جزیره است.

سَحْرُوت و صیصموت: هر دو لغت عبری است و اطلاق بر بعض حدود شامات و مصر می شود.

شوش: موضعی است نزدیک جزیره ابن عمرو و نام شهری است از شهرهای خوزستان غربی.

ولجت النار الولوجة. الولوج: درآمدن.

الکمد: اندوه سخت.

الصقوبة: مصیبت.

دهش: حیران و سرگردان شدن.

القفحات: گرد و غبارها.

سیراف: شهری است در فارس و آن بزرگترین ساحل های ایشان است.

لمس لمساً الشيء: طلبه (المنجد).^۱

الرائد: جاسوس و قاصدی است که قومی او را می فرستند که نگران مکانی باشد که دشمن در آن فرود آیند.

اندلس: از شهرهای مغرب زمین است و نام جزیره ای است که طول خاک آن بقدر یک ماه راه است.

مراکش: نام شهر و بلادی است در مغرب دور.

عصف: سخت وزیدن.

طلائع: جمع طلیعة - یعنی: پیشروان لشکر برای اطلاع یافتن از دشمن.

إشراع الرماح: راست کردن نیزه ها.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۷۳۳.

الزخازخ المدفیة: کینه توزی های خسته کننده .
 البرح: مشقت و گزند و سختی و شدت .
 أفاطیس: جمع أفتس؛ یعنی: بینی پهن ها که استخوان های بینی آنها پست باشد .
 ترح: ضد فرح است؛ به معنای اندوهگین شدن .
 آل حسان: شاید مراد حسان بن نعمان غسانی باشد که بریتانیایی ها و بربری ها با آنها جنگ کردند و غلبه با آل حسان شد .
 معنی: وقتی که عاشق شدند و بی طاقت گردیدند اولاد قنطوراء - که چینی ها یا ترک ها یا حبشی ها باشند - برای جنگ کردن و جمع شدند در دفعه سوم در ماه رمضان و قتال کند با ایشان ابوالنواس - یا ابوالنوامیس - که صاحب سواران باشد، پس آشکار شود میان ایشان بازدارنده ای از جنگ و منتقل شود ملک هند از خانواده ای به خانواده دیگری و آن خانواده ای که ملک از او منتقل شده افسوس خورد و آرزو کند که: ای کاش ملك از دست من بیرون نشده بود! و کم شود اهل دولت و شامل شود ذلت از اهل جزیره ها و شمشیرها به حرکت در آیند در اراضی شامات و مصر و ریخته شود خون ها در بعضی از اقالیم روم و اختلاف افتد در میان لشکریان برای ملک و حمله کنند بر ضرر ایشان به حوزه شوش - که نزدیک جزیره ای است که آن را جزیره ابن عمرو گویند که آن منطقه ای است یا شهری است از خوزستان غربی - و در آید آتش در آینده ای و جنگ ها شدید شود و خون ها ریخته گردد و اندوه سخت با مصیبتی توافق کند و راه های نوبه و زنگبار خراب شود و روابط اخبار قطع شود و مملکت اندلس اختلاف افتد و عرب حیران و سرگردان شود و اهل مراکش کشته شوند و از شدت واقعه جنگ گرد و غبار قطعه قطعه بلند شود و بر پا ایستد جنگ بر ساق های خود و طلایع لشکر به طرف بزرگ ترین ساحل های فارس که شهر سیراف است رود و بادهای سخت بر کشتی ها بوزد و در جزایر نیزه ها راست گردد .
 پس ظاهر شود کینه توزی های خسته کننده و هلاک شود صاحب و مالک قسطنطنیه و خراب کند ساحل های روم را سختی و گزند و روان شود بر گروهی که بینی های آنها

پهن باشد و استخوان‌های بینی‌های آنها پست باشد - یعنی: بربری‌ها، یا بعضی از چینی‌ها و ترک‌ها. بدحالی و فتنه‌ها در خراسان شدید شود و آل حسّان بر آنها ظفر یابند.

قال علیه السلام: وافترق بنو قنطوراء علی اختلاف، وآل بهم الرجل إلى المصاف، امتحق في الزحف أكثرهم، وانكشف الأیام مظهرهم، وخسفت [ال]مدینة بالخط، وخربت متاجر العقیان (متاجر القیعان خ) الوسطی، وأكثرت الزلازل بالشجرات، وطالت بأقالیم الجاوة المشاجرات، وظهر العالج بین الدساتس، وتلاحم القتال بأرض فارس، وتلهّب الضرام المشرق، فالحذر كلّ الحذر من المشفق، إذا ظهرت بخراسان الزلازل، ونزلت بهمدان النوازل، فرجفت الأراجف بالعراق، وتاحم الكفر عند العناق، وشمل الشام الخلاف، وحجب عن أهله الإنصاف، وصال دحداح السواحل علی الثغور، وضعف عن دحصه^۱ أهل الغرور، واشتهر الكذب بمصر، ووقع بین أهلها الكرب والهرب، واختلف العساكر علی العالج، وكثر بینها الشخ، وتمادت المبنیات بالحجاز، وخيف علی الحرم من المكذاذ، واختلف العساكر وأهل اليمن علی الملك، ونجا منهم أناس إلى الفلك، وسار التلاطم والحرب، وأزعج هجر العرب، وتأجج كرب الجزائر، وملاً نواحي البر، ووقع الخلف بین عساكر الروم، وشاع ما كان مكتوم، وارتحل أفاضل من العالم، وولّى الأسافل المظالم، وغلب علی الناس الفجور، وملكتهم بُغیة^۲ الغرور، وأثم باللصّ الآثم، ونبذ بذنبهم العالم، ومنع أصحاب الحقيقة الحقوق، وأصاب لبعضهم البروق (البروج خ).^۳

لغات

الرجل: مراد قائد آل حسّان است.

مصاف: محلّ جبهه‌بندی دو لشکر.

۱. در مصدر: (عن دحصه).

۲. در مصدر: (بقیة).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴.

- محقق: به معنای محو و نابود شدن.
- زحف: لشکر رونده به سوی دشمن و جهاد و لشکر گران.
- خط: ساحل بحرین و هر ساحلی و نام موضعی است در خلیج بحرین که نیزه‌های خطی از هند به آن جا وارد می‌شود.
- عقیان: به معنای طلا.
- قیعان: زمین‌های پست هموار دور از کوه.
- شجرات: منازلها و کشمکش‌ها.
- دسائس: جمع دسیسه - به معنای پوشیده داشتن مکر و حيله.
- تلاحم: شدت یافتن فتنه جنگ.
- تلهّب: برافروخته شدن.
- ضرام - بر وزن کتاب -: هیزم ریزه، یاسست.
- مُشْفِق: نصیحت‌گر ترسان و مرد بیمناک.
- «رجفت الأراجف» یعنی: به جنگ در پیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و مانند آن.
- «تأخّم الکفر عند العناق» یعنی: متصل شود کفر نزد بلا و سختی و کارهای سخت و نومیدی.
- شمول: فراگرفتن.
- خلاف: مخالفت.
- صولة: حمله کردن.
- دحداح: کوتاه بالا.
- دحص: جنبیدن.
- إكذاذ: به سنگستان نرم درآمدن، و می‌کذاذ چیزی است که سبب جمع شدن سنگ‌های نرم و سست شود.
- تلاطم: زد و خورد کردن.

إزعاج: از جای برکندن و بی آرام ساختن.
 تأجج: زبانه زدن آتش و برافروخته شدن آن.
 «بغية» و «بغية» یعنی: مطلوب.
 لَص: به معنی دزد و کارهای در پرده.
 بُروق: جمع برق - به معنای صاعقه و گلوله.

معنی: فرمود ﷺ: و فرقه فرقه می شوند پسران قنطورا - یعنی: ترکها و چینیها و یا حبشیها - و آن مردی که از آل حسان است ایشان را به جبهه بندی و جنگ کشاند بنحوی که بیشتر از ایشان در جنگ نابود شوند و روشن سازد روزها زمان ظهور آنها را و شهری در ساحل بحرین - یا ساحل خلیج فارس، یا ساحل دیگری - به زمین فرو رود و یا آن که لشکر گرانی به جنگ آنها رود و بیشتر از آنها را محو و نابود کند و محل تجارت طلا خراب شود و زلزلهها یا تزلزلها بواسطه مشاجرات و نزاعها و کشمکشها زیاد شود و مشاجرهها و کشمکشها در قلمرو و منطقههای جاوه به درازی کشد و بی دینی با مکرها و حيلهها ظاهر شود و جنگ و خونریزی در زمین فارس شدت کند و آتش جنگ در مشرق زبانه زند.

پس جای حذر و ترس است همه گونه ترسی از مرد نصیحت گر ترسان و بیمناکی. در آن وقت به خراسان زلزلهها یا تزلزلهایی رخ دهد و در همدان نازلههایی فرود آید و به جنگ در پیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و غیر آن در عراق و متصل شود کفر نزد بلا و سختی و ناامیدی و کارهای سخت و فراگیرد شام را هرگونه مخالفتی و انصاف از اهل آن پوشیده شود و حمله کند شخص کوتاه بالایی در ساحل های آن به ضرر سرحدات و ناتوان شوند از جنبش آن اهل فریب و گول و مشهور شود دروغ گفتن در مصر و واقع شود در میان اهل آن کرب و اندوه و ترس و فرار کردن و رفت و آمد کنند لشکریان به ضرر آن مرد بی دین و بسیار شود در میانشان حرص بر جنگ میان هر دو دسته ایشان و کشیده شود حدود و بناهای جنگی در حجاز و ترسیده شود بر حرم از چیزی که سبب شود که سنگهای نرم و سست آن را

فرو گیرد و اختلاف در میان لشکریان حاصل شود با اهل یمن بر سر ملک و عده‌ای از ایشان بواسطه کشتی از هلاکت نجات یابند و زرد و خورد و جنگ در گردش باشد و از جا بکند و بی آرام کند اهل هجر عرب را و زبانه زند آتش کرب و اندوه در جزایر و پُر کند نواحی بیابان را و مخالفت در میان لشکرهای روم واقع شود و شایع شود آنچه که کتمان کرده شده و صاحبان فضلی از این جهان بروند و پست‌ترین مردم والی جور و ستم‌ها شوند و فجور و کارهای ناروا بر مردم غالب شود و مالک ایشان شود مطلوب فریب و گول - یعنی: طلب غرور و فریب کردن ایشان - و گناهکار شود به سبب دزدی کردن و یا در پرده کارها کردن گناهکار و از دست افتاده شود به گناه ایشان مرد دانشمند و حقوق صاحبان حقیقت و راستی منع کرده شود و اصابت کند به بغضی از ایشان صاعقه‌ها - یا گلوله‌ها.

قال عليه السلام: فإذا أقبل القرن الحادي عشر، فإننا لله وإنا إليه راجعون. عمّ البلاء، وقلّ الرجاء، ومنع الدعاء، ونزل البلاء، وعدم الدواء، وضاق دين الإسلام، وهلكه عِلج بالشام. فإذا قام العِلج الأصهب وعصر عليه القلب، لم يلبث حتى يقتل ويطلب بدمه الأكل. فهناك يردّ الملك إلى الشرك، ويقتل السابع من الترك، وتفترق في البيداء الأعراب، ويقطع المسالك والأسباب، ويحجب القصر، ويسعد العسر، ويلج الهال، وتحلّ البلّيات بأرض بابل، وتشتدّ وتفترش المحن، ويكدر الصفاء، ويدحض الجور^١، وترجف من البؤس الأقاليم، وتظلم بالشقاق الأظالم، ويملك الحير^٢ القهر، وتنشر راية الشرّ، ويشمل الناس البلاء، ويحلّ الشام الغلاء، وتكثر الوقائع في الآفاق، ويقوم الحرب على ساق، ويدعن لخرابها الأعمال^٣، وتأذن بعمارتها الجبال.

فيا لها من قتلة ركوز^٤ لأبي المكارم الحبيب المستغني، ثمّ يقتل بالعمد بسيف مولى

١. در مصدر: (الخور).

٢. در مصدر: (الخير).

٣. در مصدر: (الأعمال).

٤. در مصدر: (وكوز).

أبي سند، ثم خاتم الأربعين وهو عبدالله المكين، فلم يلبث حتى يدرك بجيش يقدمه الشرك، وفيه سعيير فيقتله، ويدفع^١ الهارب فيعجله^٢.

لغات

أصهَب: مرد سرخ و سفید، و این همان کسی است که سفیانی با او جنگ می کند.

أكحل: مرد سرمه گون چشم را گویند.

قُصِر: کسانی را گویند که دست آنها از کار کوتاه باشد.

«يلج الهالغ» یعنی: درآید خروشنده و ناشکیبا.

بابل: موضعی است در عراق نزدیک شهر حلّه سیفیّه.

افتراش: گستردن.

«يدحض الجور» یعنی: بلغزاند ستمکاری.

«ترجف من البؤس» یعنی: بلرزد از سختی و بلا.

أظالم: کسانی که به آنها ظلم شده.

جَير - بر وزن عَنب -: مال بسیار.

يَدَعْن: بی باکی کند.

أعمال: مردمان گمنام.

یعنی: پس چون رو آورد قرن یازدهم، پس باید از بزرگی مصیبت این قرن استرجاع کرد و گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^٣. عمومیت پیدا می کند بلا در میان مردم و امید راحتی کم شود و دعا منع کرده شود - یعنی: بالا نرود و اجابت کرده نشود - و بلا نازل گردد و دواي دردها معدوم شود و دین اسلام به مضیقه و تنگی افتد و ناچیز و ضایع گرداند آن را مرد بی دینی که در شام ظاهر شود. پس وقتی که قیام کند

١. در مصدر: (ویدمع).

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٩٤-١٩٥.

٣. سورة بقره، آیه ١٥٦.

بی دینی که گونه او سرخ و سفید باشد و دل او بسختی فشرده گردد و درنگی نکند که کشته شود و مرد سر مه گون چشمی مطالبه خون او کند، در آن زمان مملکت به اهل شرک رد کرده شود و هفتمین از اولاد ترک کشته شود و عرب ها در زمین بیداء فرقه فرقه شوند و راه ها و اسباب ها بریده شود و قصر سلطنتی محجوب شود - یا این که آنهایی که دستشان از کار کوتاه شده محجوب مانند - و مشکلات مساعد شود و درآید - یعنی: قیام کند - مردی ناشکیبا و خروشنده و فراگیرد بلا زمین بابل را - که موضعی است در عراق نزدیک شهر حله - و فرش محنت ها و اندوه ها گسترده شود و صفا و روشنی مبدل به کدورت و تیرگی گردد و ستمکاری مردم را بلغزاند و همه قلمروهای روی زمین از شدت بلا و سختی به لرزه درآید و مظلومان بواسطه و علت مخالفت ظلم و ستم بینند و خیر و خوبی مقهور شود - یا مال های بسیار به قهر و غلبه گرفته شود - و پرچم های شر و بدی در اطراف منتشر و برافراشته شود و مردمان را بلا و فتنه فروگیرد و گرانی در اطراف شام روی دهد و در آفاق و کرانه های زمین جنگ ها زیاد شود و جنگ بر روی دو پاهای خود بایستد و برای خرابی در همه روی زمین بی باکانه کارها کنند که در اثر خرابی کوه ها معمور گردد - یعنی: مردم در کوه ها منزل گیرند.

ای وای از کشته شدن صاحب کرامت ها! آن دوست داشته شده ای که بی نیاز است که او به ضرب لگد و شمشیر غلام ابی سند به عمد کشته شود، و چون او کشته شود، آخر خلیفه بنی عباسی که به او خلافت بنی عباس پایان یابد و عدد ایشان که به چهل می رسد تمام می کند و نام او عبدالله مکین است به خلافت قیام کند. پس چندان طول نمی کشد تا این که درک می کند و می یابد لشکری را که پیشرو آنها اهل شرک است و آتش فتنه او سوزاننده است.

پس عبدالله را می کشد به این نحو که زخمی بر سر او می زند که به دماغ او می رسد و فرار می کند و آن زخم بشتاب او را هلاک کند.

قال عليه السلام: و يهدم الجوامع وأعلامها، ويكثك الزها وأغصانها، ويستصغر الكبائر،

ويبيد العشائر، ويرفع الفاجر، ويضع الأخيار، ويستعبد المالك^۱، ويهلك السالك، ويحتفل بالأراذل، ونغد الأفاضل، ويذهب العوارف، ويحرق المصاحف، ويشير الشقاق، ويجالس الفساق، فلن يخف الفسقة^۲، ولن يصب^۳ السفلة، حتى يُدرِكها، فلبسه ابن حرب في ذلك العام، حتى يشب من الشام^۴ ومع جهيته بن وهب المتفرد بحماره، المهدر^۵ بخروجه من جزيرة القشيمير، ومع [الـ] شياطين الغير، فيقتل أحدهما سعيد^۶، ويستأثر ابنتها وليدة، ثم يروم قصد الحجاز، وقتل بيدهم بيوتات الأحرار^۷، فأهاً لكوفة وجامعها! وآهاً لذوي الحقائق! وآهاً للمستضعفين في المضائق!^۸

لغات

- كثكثة: به معنی اكثاث است - یعنی: بسيار و انبوه.
 زها: زینت و آرایش و خوش نمایی.
 «يستعبد المالك» یعنی: مالک به بندگی گرفته شود.
 «يحتفل بالأراذل» یعنی: مجلس گیرند و گرد هم جمع شوند مردمان رذل و پست.
 عوارف: شناخته‌ها و نیکویی‌ها.
 «يُشير الشقاق» یعنی: برمی‌انگیزاند مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن به مردم و به مشقت انداختن ایشان را.
 يبيد العشائر: هلاک شوند قبیله‌ها.
 قشيمير: معرّب کشمیر است.

۱. در مصدر: (الممالك).
۲. در مصدر: (فلن يخف الفسقة).
۳. در مصدر: (ولن يصب).
۴. در مصدر: (حتى يشب من الشام).
۵. در مصدر: (المهدد).
۶. با توجه به عبارت این کلمه باید «سعيدة» باشد و یا گفته شود: (ويستأثر ابنته).
۷. در مصدر: (الأحرار).
۸. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵.

غیر: سرسخت.

سعید: شاید مراد سعید سوسی باشد که از خوزستان قیام کند - چنان که از بعضی از اخبار فهمیده شود.

معنی: خراب شود مسجدهای جامع و نشانه‌های آن و بسیار و انبوه شود زینت و خوبی و خوش‌نمایی دنیا و شاخه‌های آن و کوچک گردد گناهان بزرگ و هلاک شوند عشیره‌ها و قبیله‌ها و بالا رود رتبه‌ها و مقام‌های آنهایی که اهل فسق و فجورند و نیکان پست و خوار شوند و مالک به بندگی گرفته شود و سالک راه حق هلاک شود و مردمان رذل و پست مجلس گیرند و گرد هم‌دیگر جمع شوند و صاحبان فضل و نیکان نابود شوند. سرشناس‌ها و معروفین به خیر و خوبی بروند و قرآن‌ها سوخته شود و انگیزش مخالفت و نفاق و دشمنی و ضرر رسانیدن در میان مردم ظاهر شود و فساق با یکدیگر همنشینی کنند و هرگز از مرتکب شدن فسق و فجور نترسند و هرگز مردمان پست اهل صواب نشوند، تا این که درک کند آنها را حرب پسر عنبسه - یعنی: سفیانی - در همان سال - یا عنبسه پسر حرب - و از جای خود برجهد و حمله کند در شام و با اوست جُهینه پسر وهب که بتنهایی بر خر خود سوار شود و مصادف با قیام سفیانی خودش هدر شود به سبب خروج او از جزیره کشمیر در حالتی که با او باشند شیاطین سرسختی - پس یکی از این دو - که سفیانی یا جهینه باشد - سعید را می‌کشد و دختر او ولیده را برای خود می‌گیرد. بعد از آن قصد حجاز کند و خانواده‌های آزاد مردان به دست آنها کشته شوند.

آه از برای کوفه و مسجد آن! آه برای صاحبان حقایق! آه بر ناتوانان شیعه در تنگی‌ها!

قال ﷺ: وأین المقرّ (المقرّ خل) عند ظهور العلیج سلعین^۱ المیل الکالح الزیح، بجیش لایرام عدّهم، ولا یحصی سیلهم، ولا یعدّی عدّتهم^۲، ولا ینصر أسیرهم، ومعهم الکرگدن

۱. در مصدر: (شلعین).

۲. در مصدر: (ولا یحصی سیلهم، ولا یفدی).

والفيل، ويشبطن الظهور، ويفزعون الثغور الجزيل، ويسيحون^۱ ويكسحون السعيد، وسيحيط ببلاد الإرم في أحد الأشهر الحُرْم أشدّ العذاب من بني حام، وكم من دم يراق بأرض العلائم، وأسير يساق مع الغنائم، حتّى يقال: أزوي بمصر الفساد، وافترست الضبع الآساد. فيالله من تلك الآفات، والتجلبّ بالبلّيات، وأحصنت الربع المساحل، حتّى يصمّم الساحل. فهنالك يأمر العليج الكسكس أن يخرّب بيت المقدس. فإذا أذعن لأوامره، وسار بمُعسكره، وأهال بهم الزمان بالرملة، وشملهم الشمال بالمذلة (الذلة خل)، فيهلكون عن آخرهم هلعاً، فيدرك أسارهم طمعاً^۲.

لغات

سَلَعين و در بعضی از نسخ شلغین - به شین و غین معجمتین و در اول مهملتین :-
 پس از تتبع و استقرا در کتب متداوله - از قبیل قاموس و صراح و مجمع البحرین و صحاح و منتهی الإرب و المنجد - هیچ یک از این دو لغت دیده نشد و احتمال می رود که از باب «سلعن عدواً وفي عدوه» باشد - چنان که در منتهی الإرب آورده: یعنی: سخت دويد در دشمنی کردن^۳ -، پس این کلمه صفت باشد برای عِلج - یعنی: سخت دونده و دشمنی کننده -، و اگر شلغین - به شین و غین نقطه دار - باشد، می توان احتمالی داد که شاید آن حضرت سال ظهور آن عِلج را به حساب جُمَّل بطور لُغز فرموده باشد که عبارت از سال یک هزار و سیصد و نود هجری [است]؛ چه که مجموع عدد حروف شلغین همین می شود. «ش» ۳۰۰ و «ل» ۳۰ و «غ» ۱۰۰۰ و «ی» ۱۰ و «ن» ۵۰. جمع این اعداد ۱۳۹۰. بنا بر این احتمال این کلمه تاریخ ظهور آن عِلج است و صفت نیست و ذکر آن بدون الف و لام شاید برای همین باشد.

المَیل - محرّکه :- کجی در خلقت.

۱. در مصدر: (ویسبحون).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۵۷۵.

الکالج: به معنای ترش رو و زشت و کسی را گویند که لب‌های او آویزان و بدنما باشد و دندان‌هایش نمایان باشد.

الزَّيخ - بر وزن ثیب - : جور و ستم‌کننده .

« لا یرام » یعنی : قصد کرده نشود شماره ایشان .

ثبَط : به معنی گران بار شدن ، و اِثْباط : گران بار کردن .

فزع : ترس و بیم و فریاد رسیدن و کمک کردن . از لغات اضداد است .

و اِفْزاع : یاری کردن و فریاد رسیدن و ترسانیدن و آگاه گردانیدن و بی‌بیم کردن .

جزیل : بسیار .

سیاحت : گردش کردن .

سباحة : شنا کردن .

كسح - به فتح کاف - : به معنای عجز و درماندگی و روفتن خانه و نحو آن .

إِرم : بعضی گفته‌اند : اسکندریه است ، و بعضی گفته‌اند : منطقه‌ای است که

اسکندریه یکی از شهرهای آن است و بیشتر گفته‌اند که : مراد دمشق است ، و ارم ذات

العماد در یمن میانه حضر موت و صنعا مخفی است ، و نیز گفته شده که : منطقه‌ای

است میان بصره و مکه .

بني حام : نژاد و ذریهٔ حام بن نوح‌اند که از ایشان‌اند حبشی‌ها و زنگی‌ها .

أرض علائم : حدود فلسطین و بیت المقدس است و آن را ارض علائم گویند به

مناسبت آن که آثار و علائم انبیا در آن جاست .

إزواء : فراهم و جمع شدن .

إحصان : در این جا به معنای استوار کردن است .

رُبِع : فرماندهان .

مَساحل : کرانه‌های دریا و تابع گمراهی خود شدن - چنان که عرب گوید : « الغي

رکب مَسَحَلَه » ؛ یعنی : گمراه تابع گمراهی خود شد .

صَمَم : کری ، ساحل کنار دریا .

گسگس : سخت کوبنده .

زمله : شهری است نزدیک فلسطین .

شمال : مراد باد شمال است ، یا ساکنین شمال .

هَلَع : خروشدن از ناشکیبایی .

معنی : و کجا می توانند فرار کنند - یا قرار گیرند - هنگام ظاهر شدن آن بی دین سخت دونده در دشمنی ؟ یا بنا بر احتمال مرجوحی ظهور آن در سال هزار و سیصد و نود هجری واقع شود و آن کسی است که در خلقت او کجی باشد و آن ترش رو و زشت است یا آن که لب های او آویزان و بدنماست و دندان هایش نمایان است و جور و ستم کننده است . بالشکری که از کثرت عدد آنها شماره ایشان قصد کرده نشود و راهی که پیش گرفته اند به شماره در نیاید و بازگردانیده نشود عدّه ایشان و یاری کرده نشود اسیران ایشان و با ایشان است فیل و کرگدن و گران بار می کنند پشت ها را و می ترسانند اهل سرحدات را و می گردند در روی زمین یا شناوری می کنند در دریا یا زوی هوا و رفت و رو می کنند خاک ها را در زیر پاهای خود یا مال های مردم را و زود باشد که احاطه کند به شهرهای اِرم - که اطراف دمشق یا اسکندریه و اطراف آن باشد - در یکی از ماه های حرام به سخت تر عذاب از پسران حام بن نوح - که زنگیان و حبشیان ، یا چینیان ، یا ترک ها باشند - و چه بسیار خونی که ریخته شود در زمینی که آثار و علائم انبیا در آن باشد - یعنی : فلسطین و بیت المقدس - و اسیری که رانده شود با غنیمت ها . تا این که گفته شود که : فراهم و جمع شده است هرگونه فسادی در مصر و کفتارها شیرها را دریدند و پاره کردند . پس استغاثه به خدا باید برد از این آفت ها و به خود گرفتن و جلب کردن این بلاها و محکم و استوار کنند فرماندهان کرانه ها و کناره های دریا را و صدهای ساحل ها کم و گر شود . پس در آن وقت آن بی دین سخت سرکوبی کننده فرمان به خراب کردن بیت المقدس دهد . پس چون اطاعت کرده شود فرمان های او و برود در لشکرگاه خود و به ترس بیندازد ایشان را زمان در رمله - که شهری است نزدیک فلسطین - فرو گیرد ایشان را باد شمال به مذلت و خواری - یا

لشکری از سمت شمال - و تا آخر آنها را هلاک کند از روی خروش و ناشکیبایی . پس در یابد اسیران ایشان را از روی طمع .

قال عليه السلام: فيا لله من تلك الأيام وتواتر شر ذلك العام، وهو العام المظلم المقهر، ويستعمك^۱ هولته في تسعة أشهر. ألا، وإته ليمنع البرّ جانبه والبحر راكبه، وينكر الأخ أخاه، ويعقّ الولد أباه، ويذمّن النساء بعولتهنّ، وتستحسن الأمّهات فجور بناتهنّ، وتميل الفقهاء إلى الكذب، وتميل العلماء إلى الريب. فهناك تنكشف الغطاء من الحجب، وتطلع الشمس من [الغرب]. هناك ينادي منادي من السماء: أظهر - يا وليّ الله - إلى الأحياء، وسمعه أهل المشرق و [المغرب، فيظهر قائمنا المتغيّب. يتلأؤ نوره. يقدمه الروح الأمين، ويده [ال] كتاب [ال] مستبين، ثمّ مواريث النبيّين والشهداء الصالحين، يقدمهم عيسى بن مريم، فيبايعونه في البيت الحرام، ويجمع الله له أصحاب مشورته، فيتفقون على بيعته. تأتيهم الملائكة ولواء الأطراف في ليلة واحدة، وإن كانوا في مفارق الأطراف، فيحوّل وجهه شطر المسجد الحرام، ويبينّ للناس الأمور العظام، ويخبر عن الذات، ويبرهن عن الصفات؛^۲

معنى: پس باید استغاثه برد به خدا از آن روزها و پی در پی بودن شرّ آن سال تاریک کننده قهر و غلبه کننده که ترس و بیمناکی آن تانه ماه مردم را به خاک می غلطاند و بدرستی که منع می کند بیابان جانب خود را و دریا را کب خود را و منکر می شود مرد برادر خود را و نافرمانی کند پسر پدر خود را و مذمت کنند زنان شوهران خود را و تحسین کنند مادرها فجور و بی عفتی دختران خود را و فقها میل به دروغ کنند و دانایان میل به شکّ و ریب کنند. در آن وقت پرده برداشته شود از اسرار نهانی و آفتاب از مغرب طلوع کند.

پس ظاهر شود قائم ما که از دیده ها پنهان است در حالتی که می درخشد نور او و جبرئیل در پیش روی اوست و به دست او کتابی است واضح و روشن و با اوست

۱. در مصدر: (ويستعمك).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۶.

میراث‌های پیغمبران و شهیدان و شایستگان و در پیش روی ایشان است عیسی بن مریم . پس با او بیعت کنند در خانه خدا و جمع می‌کند خدا صاحبان مشورت او را و اتفاق کنند بر بیعت کردن با او . می‌آید ایشان را فرشتگان و پرچم‌های اطراف در یک شب و هرچند در اطراف زمین متفرق باشند . پس می‌گرداند روی خود را به طرف مسجد الحرام و واضح و بیان می‌کند برای مردم کارهای بزرگ را و خبر می‌دهد از ذات خدا و واضح و آشکار می‌گرداند و پرده برمی‌دارد از صفات حق .

قال ﷺ: ثم يولي بمكة جابر بن الأصلح، ويقتله العوام بالأبطح، فيرجع من العيّن^۲، ويقتل من المشركين في الحرم، ثم يولي رماع بن مصعب، ويقصد المسير نحو يثرب، فيعقد لزعماء جيوشه رايته، ويقلد أصفياء أصحابه مقاليد ولايته، ويولي شبابة بن وافر والحسين بن ثميلة وغيلان بن أحمد وسلامة بن زيد أعمال الحجاز وأرض نجد، وهم من المدينة، ويولي حبيب بن تغلب وعمارة بن قاسم وخليل بن أحمد وعبد الله بن نصر وجابر بن فلاح أقاليم اليمن والأحاحل، وهم من أعراب العراق، ويولي محمد بن عاصم وجعفر بن مطلوب وحمزة بن صفوان وراشد بن عقيل ومسعود بن منصور وأحمد بن حسان أعمال البحرين وسواحلها وعمان وجزائرها، وهم من جزائرها، ويولي راشد بن رشيد وحمزة بن عوام وهلال بن همام وعبد الواحد بن يحيى والفضل بن رضوان والصلاح بن جعفر والحسين بن مالك الحبشة وجزائر الكراديس، وهم من مشارق العراق، ويولي أحمد بن سعيد وطاهر بن يحيى وإسماعيل بن جعفر ويعقوب بن مشرف وغيلان بن الحسين [وموسى بن حارث] حبشة وأقاليم المراقش، وهم من الكوفة^۳؛

یعنی: پس والی و حاکم می‌گرداند در مکه جابر بن اصلح [را] و می‌کشند او را عامه مردمان در ابطح . پس برمی‌گردد آن حضرت از موضعی در حجاز که آن را عینم

۱. در مصدر: (ويقبله).

۲. در مصدر: (من العيّن).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۶ با اندکی اختلاف.

گویند و می‌کشد جماعتی از مشرکین را در حرم. پس والی و حاکم می‌گرداند رُماع
 پسر مصعب را و قصد می‌کند برای رفتن به مدینه. پس می‌بندد برای بزرگان از لشکر
 خود پرچم او را و به گردن برگزیدگان از اصحاب خود می‌اندازد قلاده‌های حکومت
 را از جانب خود و والی و حاکم می‌گرداند شَبابه پسر وافر و حسین پسر ثَمیله و غیلان
 پسر احمد و سلامه پسر زید را در اطراف حجاز و زمین نجد و ایشان از اهل مدینه
 هستند و والی و حاکم می‌گرداند حبیب پسر تَغَلِب و عَمّاره پسر قاسم و خلیل پسر
 احمد و عبدالله پسر نصر و جابر پسر فلاح را بر قلمروهای یمن و آکاحل - که از
 شهرهای مزینه است - و ایشان از عرب‌های عراق‌اند و والی و حاکم می‌گرداند محمّد
 پسر عاصم و جعفر پسر مطلوب و حمزه پسر صفوان و راشد پسر عقیل و مسعود
 پسر منصور و احمد پسر حَسّان را بر شهرها و دهات بحرین و کناره‌های دریای آن و
 عَمّان و جزیره‌های آن و ایشان از اهل همان جزیره‌ها هستند، و والی و حاکم
 می‌گرداند راشد پسر رشید و حَزیمه پسر عَوّام و هِلّال پسر هُمّام و عبدالواحد پسر
 یحیی و فضل پسر رضوان و صلاح پسر جعفر و حسین پسر مالک را بر حبشه و
 جزیره‌های کَرادیس و ایشان از اهل مشرق‌های عراق‌اند، و والی و حاکم می‌گرداند
 احمد بن سعید و طاهر پسر یحیی و اسماعیل پسر جعفر و یعقوب پسر مشرف و
 غیلان پسر حسین را بر حبشه و قلمروهای مراکش و ایشان از اهل کوفه‌اند.

قال عليه السلام: ويوتي إبراهيم بن أعطي والحسين بن علاب وأحمد بن موسى وموسى بن
 رميح ويميز بن سالم^۱ ويحیی بن غانم وسليمان بن قيس مصادر الجذلان وأعمال الدفولة،
 وهم من أرض قوسان^۲، ويوتي طالب بن العالي وعبد العزيز بن سهل بن مرّة وهشام بن
 خولان وعمرو بن شهاب وجبار^۳ بن أعين وصبيح بن مسلم أقاليم الأذني وجزائر الكتائب،

۱. در مصدر: (ويميز بن صالح).

۲. در مصدر: (قوشان).

۳. در مصدر: (وجيار).

وهم من نواحي شیراز، و یوئی احمد بن سعدان و یوسف بن مغانم و علی بن مفضل و زید بن نصر و الجراد بن ابي القلا و کریم بن لیث و حامد بن منصور اقالیم الحمیر و جزائر الرسلات، و هم من بلاد فارس، و یوئی العمار بن الحارث و محمد بن عطاق و جمعة بن سعد و هلال بن داود^۱ و عمر بن الأسعد جزائر میلبار و أعمال العمایر، و هم من قرى العراق الأعلى، و یوئی الحسن بن هشام و الحسین بن غامر و علی بن الرضوان و سماحة بن بهیج الشام الأردن، و هم من مشارق لبنان، و یوئی الجيش بن أحمد و محمد بن صالح و عزیز بن یحیی و الفضل بن إسماعیل الشام الأقصى و السواحل من قرى الشام الأوسط، و یوئی محمد بن ابي الفضل و تمیم بن حمزة و المرتضى بن عماد و علی بن طاهر و أحمد بن شعبان بأقالیم مصر و جزائر النوبة، و هم من أرض مصر، و یوئی الحسن بن فاخر و فاضل بن حامد و منصور بن خلیل و حمزة بن حریم و عطاء الله بن حیاة^۲ و واهب بن حیار و وهب بن نصر و جعفر بن وثاب و محمد بن عیسی ثغور^۳ و سائط النوبة و أعمال الكرد^۴، و هم من بلاد حلوان؛^۵

یعنی: و والی و حاکم می گرداند ابراهیم بن اعطی و حسین بن علاب و احمد بن موسی و موسی بن رمیح و یمیز بن سالم و یحیی بن غانم و سلیمان پسر قیس را در مصادر جدلان و اطراف دفوله و ایشان از زمین قوساناند (جدلان و جدیدله ناحیه و نام قبیله ای است از طی، قبیله ای است از انصار و از قیس، و قوسان جلگه ای است بزرگ که دارای شهرها و قریه هایی است در میان نعمانیه و واسط) و والی و حاکم می گرداند طالب پسر عالی و عبدالعزیز پسر سهلب پسر مژه و هشام پسر خولان و عمرو پسر شهاب و جبّار پسر اعین و صبیح پسر مسلم را در جزیره های کتائب - که در نواحي بحرین است -

۱. در مصدر: (داودتیه) که به صورت سر هم نوشته شده است.

۲. در مصدر: (بن حیاة).

۳. در مصدر: (وتفور).

۴. در مصدر: (أعمال الكرد).

۵. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۶-۱۹۷.

و ایشان از نواحی شیرازند و والی و حاکم می گرداند احمد پسر سعدان و یوسف پسر مغانم و علی پسر مفضل و زید پسر نصر و جراد پسر ابی العلاء و کریم پسر لیث و حامد پسر منصور را در قلمروهای قبیله حمیر و رسالات و ایشان از شهرهای فارس اند.

و والی و حاکم می گرداند عمّار پسر حارث و محمد پسر عطف و جمعه پسر سعد و هلال پسر داود و عمر پسر اسعد را بر جزیره های میلیار - که در اقصی بلاد افریقیه است - و ایشان از دهات عراق بالا هستند و والی و حاکم می گرداند حسن پسر هشام و حسین پسر غامر و علی پسر رضوان و سماحه پسر بهیج را در شام نزدیک تر و ایشان از شرقی های لبنان اند.

و والی و حاکم می گرداند جیش پسر احمد و محمد پسر صالح و عزیز پسر یحیی و فضل پسر اسماعیل را به شام دور تر و کناره های دریا که از دهات شام متوسط است . و والی و حاکم می گرداند محمد پسر ابی الفضل و تمیم پسر حمزه و مرتضی پسر عماد و علی پسر طاهر و احمد پسر شعبان را بر قلمروهای مصر و جزیره های نوبه و ایشان از زمین مصرند .

و والی و حاکم می گرداند حسن پسر فاخر و فاضل پسر حامد و منصور پسر خلیل و حمزه پسر حریم و عطاء الله پسر حیات و واهب پسر حیار و وهب پسر نصر و جعفر پسر وثاب و محمد پسر عیسی را بر سرحدات میانه نوبه و اعمال گرد و ایشان از بلاد حلوان هستند .

قال عليه السلام: ويوتّي أحمد بن سلام وعيسى بن جميل وإبراهيم بن سلمان وعليّ بن يوسف أعمال نواحي جابلقا وسواحلها وأعمال مفاوز، وهم من الأزد، ويوتّي وثاب بن حبيب وموسى بن نعمان وعبّاس بن محفوظ ومحمد بن حسان والحسين بن شعبان جزائر الأندلس وإفريقيّة، وهم من نواحي الموصل، ويوتّي يحيى بن حامد ونبهان بن عبيد وعليّ بن محمود وسلمان بن عليّ وأحمد بن سامر وعليّ بن ترخان نواحي المراكش وثغور المصاعد ومروج^۱

۱. در مصدر: (مروجة).

النخيل، و هم من أرض خراسان، ويوتّي داود بن المخبر^۱ ويعيش بن أحمد وأباطال بن إسماعيل وإبراهيم بن سهل دياربكر ومشارق الروم، وهم من نصيبين وفارقين، ويوتّي حمام بن جرير و شعبان بن قيس وسهل بن نافع وحمزة بن جعفر أقاليم الروم وسواحلها، وهم من فارس، ويوتّي علقمة بن إبراهيم وعمران بن شبيب والفتح بن معلّى وسند بن المبارك وقائد بن الوفاء و مصفون بن عبدالله بن مفارق قسطنطينية وسواحل القفجاق، وهم من إصفهان، ويوتّي الأخوين محمّد وأحمد ابني ميمون العراق الأيمن، وهما من المكيّين، ويوتّي عروة بن مطلوب وإبراهيم بن معروف العراق الأيسر، وهما من أهواز، ويوتّي سعد^۲ بن نزار ونزار بن سلمان ومعد بن كامل بلاد فارس وسواحل هرمز، وهم من همدان^۳؛

يعنى: و والى و حاكم گرداند احمد بن سلام و عيسى پسر جميل و ابراهيم پسر سلمان و على پسر يوسف را بر كارفرمايى هاى نواحى جابلقا - كه شهرى است در اقصى بلاد مغرب و ساحل هاى آن - و كارفرمايى هاى پناهگاه ها و ايشان از قبيله ازدند.

و والى و حاكم مى گرداند و ثاب پسر حبيب و موسى پسر نعمان و عباس پسر محفوظ و محمّد پسر حسان و حسين پسر شعبان را بر جزيره هاى اندلس و افريقا و ايشان از نواحى موصل اند.

و والى و حاكم مى گرداند يحيى پسر حامد و نيهان پسر عبید و على پسر محمود و سلمان پسر على و احمد پسر سامر و على پسر ترخان را بر نواحى مراکش و سرحدات بلندی ها و زمین هاى وسیع و نخلستان ها و ايشان از زمین خراسان اند.

و والى و حاكم مى گرداند داود پسر مخبر و يعيش پسر احمد و ابى طالب پسر اسماعيل و ابراهيم پسر سهل را بر دياربكر و قسمت هاى شرقى روم و ايشان از اهل نصيبين و فارقين اند.

و والى و حاكم مى گرداند حمام پسر جرير و شعبان پسر قيس و سهل پسر نافع و حمزه

۱. در مصدر: (داود بن المخبر).

۲. در مصدر: (سعید).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۷.

پسر جعفر را بر قلمروهای روم و کناره‌های دریای آن و ایشان از اهل فارس اند.
و والی و حاکم می‌گرداند علقمه پسر ابراهیم و عمران پسر شیب و فتح پسر معلی
و سَند پسر مبارک و قائد پسر وفا و مصفون پسر عبدالله پسر مفارق را بر قسطنطنیه و
سواحل قفقاق و ایشان از اصفهان اند.

و والی و حاکم می‌گرداند دو برادر محمد و احمد پسران میمون را بر سمت راست
عراق و این دو از مکه اند.

و والی و حاکم می‌گرداند عروه پسر مطلوب و ابراهیم پسر معروف را بر سمت
چپ عراق و ایشان از اهل اهوازند.

و والی و حاکم می‌گرداند سعد پسر نزار و نزار پسر سلمان و معد پسر کامل را بر
بلاد فارس و سواحل هرمز و ایشان از همدان اند.

ویوتی عیسی بن عطاف والحسین بن فضال عراق [سواحل] الریّ والجبال، وهما من
قمّ، ویوتی نصیر بن أحمد وعبّاس بن نفیل وطایع بن مسعود أعمال الموصل ومصادر
الأرض^١، وهم من قرى فرهان، ویوتی الأمجد بن عبد الله وأسامة بن أبي تراب ومحمد بن
حامد وسفيان بن عمران والضحاك بن عبد الجبّار والمنيع بن المكرم بلاد خراسان وأعمال
النهرين، وهم من مازندران، ویوتی المفید بن أرقم وعون بن الضحاك ويحيى بن يرجم
وإسماعيل بن ظلوم وعبد الرحمن بن محمد وكثار بن موسى جبال الكرخ وأقاليم العَلان
والروس، وهم من بخارا، ویوتی عبد الله بن حاتم وبركة بن الأصيل وأبا جعفر بن الزرارة
وهارود بن سلطان وسامر بن معلی المالح ونواحي الصين والصحاري، وهم من مرو،
ویوتی رهبان بن صالح وعمارة بن حازم وعطاف بن صفوان والبطال بن حمدون
وعبد الرزاق بن عيشام وحامد بن عبادة ويوسف بن داود وعبّاس بن أبي الحسن أقاليم
الديلم والقماقم وثغور الشقاقش^٢ والغيلان، وهم من سمرقند، ویوتی مطاع بن حایس^٣

١. در مصدر: (ومصادر الأرمن).

٢. در مصدر: (القشاقش).

و محمود بن قدامة و علي بن قنين و ضيف بن إسماعيل و الفصيح بن غيث بن النفيس و ماجد بن حبيب و الفضل بن ظهر و غياث بن كامل و علي بن زيد مدائن الخطا و جبال الزوابق و أعمال الشجارات، و هم من قم؛^۳

يعنى: و والى و حاكم گرداند عيسى پسر عطاف و حسين پسر فضال را بر عراق رى و كوهستانها و ايشان از اهل قم باشند.

و والى و حاكم گرداند نصير بن احمد و عباس پسر نفيل و طايح پسر مسعود را بر شهرهاى موصل و محلههاى صادرات آن سرزمين و ايشان از دهات فرهاناند.

و والى و حاكم گرداند امجد پسر عبدالله و أسامة پسر ابى تراب و محمد پسر حامد و سفيان پسر عمران و ضحاک پسر عبدالجبار و منيع پسر مكرم را بر شهرهاى خراسان و اطراف نهرين و ايشان از مازندراناند.

و والى و حاكم گرداند مفيد پسر ارقم و عون پسر ضحاک و يحيى پسر يرجم و اسماعيل پسر ظلوم و عبدالرحمن پسر محمد و كثار پسر موسى را بر كوههاى كرخ و اقليمهاى علان و روس و ايشان از بخارا هستند.

و والى و حاكم مى گرداند عبدالله پسر حاتم و بركت پسر اصيل و ابا جعفر پسر زرارة و هارود پسر سلطان و سامر پسر معلى را بر المالىق و نواحى چين و صحراها و ايشان از اهل مروند.

و والى و حاكم مى گرداند رهبان پسر صالح و عمارة پسر حازم و عطاف پسر صفوان و بطال پسر حمدون و عبدالرزاق پسر عيشام و حامد پسر عبادة و يوسف پسر داود و عباس پسر ابى الحسن را بر اقليمهاى ديلم و قماقم و سرحداتهاى شقاقش و غيلان و ايشان از اهل سمرقند مى باشند.

و والى و حاكم مى گرداند مطاع پسر حابس و محمود پسر قدامة و على پسر قنين و ضيف پسر اسماعيل و فصيح پسر غيث پسر نفيس و ماجد پسر حبيب و فضل پسر

۳. در مصدر: (بن حابس).

۴. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸.

ظهر و غیاث پسر کامل و علی پسر زید را بر شهرهای خطا و کوه‌های زوابق و اطراف شجارات و ایشان از اهل قم می‌باشند.

قال علیه السلام: ویولئی یعقوب بن حمزة و محمد بن مسلم و ثابت بن عبد العزیز و الحسین بن موهوب و أحمد بن جعفر و أبی إسحاق بن نضیع معالیق^۱ الضوب و قرى القواریق، و هم من نیسابور، و یولئی الحسن بن العباس و مرید بن قحطان و معلی بن ابراهیم و سلامة بن داود و مفرج بن مسلم و معد بن کامل بلاد الکلب و نواحي الظلمات، و هم من القرى، و یولئی فضیل بن أحمد و قدس^۲ بن أبی الخیر و أسد بن مراحات و باقی بن رشید و رضی بن فهد و عباس بن الحسین و القاسم بن أبی المحسن و الحسین بن عتیق السدور و حیالها، و هم من نواحي خوارزم، و یولئی فضلان بن عقیل و عبد الله بن غیاث و بشار بن حبیب و سعد الله بن واثق و فصیح بن أبی عقیف و المرقد بن مرزوق و سالم بن أبی الفتح و عیسی بن المثنی اقالیم الضحاضح و مناخر القیعان، و هم من قلعة النهر، و یولئی الزاهد بن یونس و عصام بن أبی الفتح و عبد الکریم بن هلال و مؤید بن قاسم و موسی بن معصوم و المبارک بن سعید و غزوان^۳ بن شفیع و علامه بن جواد اقالیم الغزنین و أعمال العراعر، و هم من الجبل، و یولئی محمد بن قوام و جعفر بن عبد الحمید و علی بن ثابت و عطاء الله بن أحمد و عبد الله بن هاشم و ابراهیم بن شریف و ناصر بن سلیمان و یحیی بن داود و علی بن أبی الحسین اقالیم المعابد و جبال الملابس، و هم من قرى العجم^۴؛

یعنی: و والی و حاکم می‌گرداند یعقوب پسر حمزه و محمد پسر مسلم و ثابت پسر عبدالعزیز و حسین پسر موهوب و احمد پسر جعفر و اباسحاق پسر نضیع را بر معالیق ضوب و دهات قواریق و ایشان از نیشابورند.

۱. در مصدر: (معالیق).

۲. در مصدر: (وفارس).

۳. در مصدر: (وغزوان).

۴. در مصدر: (العراعر).

۵. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۸.

و والی و حاکم می گرداند حسن پسر عباس و مرید پسر قحطان و معلی پسر ابراهیم و سلامت پسر داود و مفرج پسر مسلم و معد پسر کامل را بر شهرهای کلب و نواحی ظلمات و ایشان از دهکده‌ها هستند.

و والی و حاکم می گرداند فضیل پسر احمد و قدس پسر ابی الخیر و اسد پسر مراحتات و باقی پسر رشید و رضی پسر فهد و عباس پسر حسین و قاسم پسر ابی المحسن و حسین پسر عتیق را بر سدور و اطراف آن و ایشان از نواحی خوارزم اند.

و والی و حاکم می گرداند فضلان پسر عقیل و عبدالله پسر غیاث و بشار پسر حبیب و سعدالله پسر واثق و فصیح پسر ابی عفیف و مرقد پسر مرزوق و سالم پسر ابی الفتح و عیسی پسر مثنی را بر اقلیم‌های ضحاضح و مناخر قیعان و ایشان از قلعه نهرند.

و والی و حاکم می گرداند زاهد پسر یونس و عصام پسر ابی الفتح و عبدالکریم پسر هلال و مؤید پسر قاسم و موسی پسر معصوم و مبارک پسر سعید و غزوان پسر شفیع و علامه پسر جواد را بر اقلیم‌های غزنین و اطراف عراق و ایشان از اهل جبل اند.

و والی و حاکم می گرداند محمد پسر قوام و جعفر پسر عبدالحمید و علی پسر ثابت و عطاءالله پسر احمد و عبدالله پسر هاشم و ابراهیم پسر شریف و ناصر پسر سلیمان و یحیی پسر داود و علی پسر ابی الحسین را بر اقلیم‌های معابد و کوه‌های ملبس و ایشان از دهکده‌های عجم اند.

قال عليه السلام: ويختار الأكابر من السادات الأعمال العارفين لإقامة الدعائم. منهم اثنا عشر رجلاً وهم محمد بن أبي الفضل وعلي بن أبي عابر^۱ والحسين بن علي وداود بن المرتضى وإسماعيل بن حنيفة ويوسف بن حمزة وعقيل بن حمزة وعقيل بن علي وزيد بن علي وجابر بن المصاعد، ويؤيهم جابرسا وأقاليم المشرق، ويأمرهم بإقامة الحدود ومراعاة العهود. ثم يختار رجالاً كراماً أحراراً أتقياء أبراراً، وهم معصوم بن علي وطالب بن محمد وإدريس بن عبید وإبراهيم بن مسلم وحمزة بن تمام وعلي بن الحسين ونزار بن حسن

۱. در مصدر: (أبي غابر).

والأشرف بن قاسم ومنصور بن تقي^۱ وعبد الكريم بن فاضل وإسحاق بن المؤيد وثواب بن أحمد، ويوليهم جابرقا وبلاد المغرب، ويأمرهم بما أمر به أصحابهم.

ثم يختار اثني عشر رجلاً وهم طاهر بن أبي الفراء^۲ ومعد بن الكامل^۳ ولؤي بن حارث ومحمد بن ماجد ورضي بن إسماعيل وظهير بن أبي الفجر^۴ وأحمد بن الفضل والركن بن الحسين، ويوليهم الشمال وأعمال الروم، ويأمرهم بما أمر به من يقدمهم من الصديقين.

ثم يختار اثني عشر رجلاً تقياً من العيوب وهم إسماعيل بن إبراهيم ومحمد بن أبي القاسم ويوسف بن يعقوب وفيروز بن موسى والحسين بن محمد وعلي بن أبي طالب وعقيل بن منصور وعبد القادر بن حبيب وسعد الله بن سعيد وسليمان بن مرزوق وعبد الرحمن بن عبد المنذر ومحمد بن عبد الكريم، ويوليهم جهة الجنوب وأقاليمها، ويأمرهم بما أمر به من يقدمهم؛^۵

يعنى: و اختيار می کند اکابر از بزرگان کارگزارانی که عارفانند برای برپاداشتن ارکان که از ایشانند دوازده مرد و ایشانند محمد پسر ابی الفضل و علی پسر ابی عابر و حسین پسر علی و داود پسر مرتضی و اسماعیل پسر حنیفه و یوسف پسر حمزه و عقیل پسر حمزه و عقیل پسر علی و زید پسر علی و جابر پسر مصاعد و ولایت و حکومت می دهد ایشان را بر جابرسا و اقلیم های مشرق و فرمان می دهد ایشان را به برپاداشتن حدود و رعایت کردن عهدها.

پس اختیار می کند مردانی را که بزرگواران و آزاد مردان و پرهیز کاران و نیکانند و ایشان معصوم پسر علی و طالب پسر محمد و ادريس پسر عبید و ابراهیم پسر مسلم و حمزه پسر تمام و علی پسر حسین و نزار پسر حسن و اشرف پسر قاسم و منصور

۱. در مصدر: (ومنصور بن تقي).

۲. در مصدر: (أبي الفراء).

۳. در مصدر: (وابن الكامل).

۴. در مصدر: (أبي الفجر).

۵. إلزام الناصب، ج ۱۹۸-۱۹۹.

پسر نقی و عبدالکریم پسر فاضل و اسحاق پسر مؤید و ثواب پسر احمد و حاکم می گرداند ایشان را بر جابر قا و بلاد مغرب و فرمان می دهد ایشان را به آنچه که فرمان داد به آن یاران ایشان را.

پس اختیار می کند دوازده نفر مرد را و ایشان طاهر پسر ابی الفز و معد پسر کامل و لوی پسر حارث و محمد پسر ماجد و رضی پسر اسماعیل و ظهیر پسر ابی الفجر و احمد پسر فضل و رکن پسر حسین و والی و حاکم می گرداند ایشان را بر شمال و اطراف روم و فرمان می دهد ایشان را به آنچه فرمان داد به آن کسانی را که پیش از ایشان بودند از راستگویان.

پس اختیار می کند دوازده مرد پاکیزه از هر عیبی را و ایشان اسماعیل پسر ابراهیم و محمد پسر ابی القاسم و یوسف پسر یعقوب و فیروز پسر موسی و حسین پسر محمد و علی پسر ابی طالب و عقیل پسر منصور و عبدالقادر پسر حبیب و سعدالله پسر سعید و سلیمان پسر مرزوق و عبدالرحمن پسر عبدالمنذر و محمد پسر عبدالکریم اند و حاکم می گرداند ایشان را بر طرف جنوب و اقلیم های آن و امر می کند به آنچه که امر کرده است به آن کسانی را که پیشتر بوده اند.

ثم بعد ذلك یقیم الرايات، ویظهر المعجزات، ویسیر نحو الکوفة، وینزل علی سریر النبی سلیمان بن داود، ویعلق الطیر علی رأسه، ویختتم بخاتمه الأعظم، وییمینه عصا موسی، وجلسه روح الامین و عیسی بن مریم، متشاحاً ببرد النبی ﷺ، متقلداً بذی الفقار، ووجهه کدائرة القمر فی لیالی کماله. یخرج من بین ثنایاه نور کالبرق الساطع، علی رأسه تاج من نور، راکب علی أسد من نور، یقول للشیء: کن، فیکون بقدره الله تعالی، ویبری الأکمه والأبرص، ویحیی الموتی، ویمیت الأحياء، وتسفر الأرض له عن کنوزها.

حوی حکمة آدم ووفاء ابراهیم وحسن یوسف وملاحة محمد ﷺ، وجبرئیل عن یمینه، ومیکائیل عن شماله، وإسرافیل من ورائه، والغمام من فوق رأسه، والنصر من بین یدیه

والعدل تحت أقدامه، ويُظهِر للناس كتاباً جديداً، وهو على الكافرين صعب شديد. يدعو الناس إلى أمر من أقرّ به هدى ومن أنكره غوى.

فالويل كلّ الويل لمن أنكره. رؤوف بالمؤمنين، شديد الانتقام على الكافرين، ويستدعي إلى بين يديه كبار اليهود وأخبارهم ورؤساء دين النصارى وعلماؤهم، ويحضر التوراة والإنجيل والزبور والفرقان، ويجادلهم على كلّ كتاب بمفرده، ويطلب^۱ منهم تأويله، ويعرفهم تبديله، ويحكم بينهم كما أمر الله ورسوله^۲؛

یعنی: پس بعد از آن بر پا می‌کند پرچم‌ها را و ظاهر می‌کند معجزه‌ها را و می‌رود به جانب کوفه و فرود می‌آید بر تخت سلیمان پیغمبر پسر داود و معلق می‌زنند مرغ‌ها بالای سر او و در انگشت می‌کند خاتم بزرگ‌تر او را و در دست راست او ست عصای موسی و همنشین او جبرئیل و عیسی بن مریم است، در حالتی که در بر دارد بُرد پیغمبر ﷺ را در حالتی که به گردن انداخته است ذوالفقار را و روی او مانند دایره قمر است در شب‌های کمال او - یعنی: شب‌های سیزده و چهارده و پانزده - و از میان دندان‌های او مانند برقی که جستن کند نور درخشندگی دارد و بر سر او تاجی است از نور و سوار است بر شیری از نور. به هر چیزی که بگوید: باش، پس می‌باشد به قدرت خدای تعالی و شفا می‌دهد کور مادرزاد و صاحب پیسی را و زنده می‌کند مردگان را و می‌میراند زندگان را و می‌گشاید زمین از برای او گنج‌های خود را.

در بردارد حکمت آدم و وفای ابراهیم و حسن یوسف و بانمکی محمد ﷺ را و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سر او ست و ابر بالای سر او و نصر در مقابل روی او و عدل در زیر پاهای او ست و ظاهر می‌کند برای مردم کتاب تازه‌ای را و پذیرفتن آن بر کفار دشوار و سخت است. مردم را دعوت می‌کند به کاری که هر که به آن اقرار کند هدایت یابد و هر که انکار کند گمراه شود.

۱. در مصدر: (بطلت).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

پس کلمه عذاب همه آن کلمه بر کسی است که انکار کند او را. مهربان است در حق مؤمنین و انتقام او سخت است بر اشخاص کافر و در پیش خود می خواند بزرگان یهود و دانشمندان ایشان را و سرکردگان دین نصارا و دانایان ایشان را و حاضر می کند تورات و انجیل و زبور و قرآن را و مجادله می کند با ایشان به هر یک از این کتاب ها بتنهایی آن و می خواهد از ایشان تأویل آن را و می شناساند به ایشان آنچه را که در آن تبدیل شده و حکم می کند در میان ایشان همچنان که امر فرموده است خدا و رسول او.

ثم یرجع بعد ذلك إلى هذه الأمة شديدة الخلاف قليلة الائتلاف، وسیدعی إليه من سائر البلاد الذين ظنوا أنهم من علماء الدين وفقهاء اليقين والحكماء والمنجمين والمتفلسفين والأطباء الضالين والشيعة المذعنين، فيحكم بينهم بالحق في ما كانوا فيه يختلفون، ويتلو عليهم بعد إقامة العدل بين الأنام: ﴿ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾^۱.

یتضح للناس الحق، وینجلی الصدق، وینکشف المستور، ویحصل ما فی الصدور، وיעلم الدار والمصیر، ویظهر الحکمة الإلهیة بعد إخفائها، ویشرق شریعة المختار بعد ظلماتها^۲، ویظهر تأویل التنزیل كما أراد الأزل القديم. یهدی إلى صراط مستقیم، وتكشف الغطاء عن أعین الأئمة، ویسد القیاس، ویخمد نار الختاس، ویقرض الدولة الباطلة، وبعطل العاقل، ویفرق بین المفضول والفاضل، وبعرف للناس المقتول والقاتل، ویترحم عن الذبیح، ویصحح الصحیح، ویتكلم عن المسموم، وینبئه الندم، ویظهر إليه المصون، ویفتضح الخؤون، وینتقم من أهل الفتوى فی الدين لما لا یعلمون، فتعسا لهم ولأتباعهم! أكان الدين ناقصاً فتّمّوه؟ أم كان به عوج فقوّموه؟ أم الناس همّوا بالخلاف فأطاعوه؟ أم أمرهم بالصواب فعصوه؟ أم [و] هم المختار فی ما أوحى إليه فذكروه؟ أم الدين لم یكمل على عهده فكمّلوه وتّمّوه؟ أم جاء نبیّ بعده فاتّبعوه؟ أم القوم كانوا صوامت على عهده، فلمّا قضی نحبّه قاموا تصاغروا بما كان عندهم؟ فهیهات! وأیم الله لم

۱. سورة نحل، آیه ۱۱۸.

۲. در إلزام الناصب: (بعد ظلماتها).

یبق أمراً مبهماً ولا مفصلاً إلا أوضحه وبيّنه، حتى لا تكون فتنة للذين آمنوا. إنما يتذكر أولوا الألباب؛^۱

یعنی: پس برمی گردد بعد از این به سوی این امت در حالتی که خلاف او سخت است و ایتلاف و دوستی او کم است و زود باشد که دعوت کرده شوند به سوی او از سایر شهرها آن کسانی که گمان می کنند که ایشان از دانایان و فقهای یقینی و حکما و ستاره شناسان و فیلسوف ها و طبیب ها و پزشک های گمراهان و شیعیان با اعتقادند. پس حکم می کند در میان ایشان بدرستی و راستی در آنچه که در آن اختلاف دارند و می خواند بر ایشان بعد از برپاداشتن عدل و داد در میان مردم این آیه را که: ﴿ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾؛ یعنی: و ستم نکردیم ایشان را و لکن بودند که ستم می کردند نفس های خود را. واضح می شود برای مردم حق و روشن و آشکار می شود راستی و پرده برداشته می شود از چیزهای پوشیده و پنهان و حاصل می شود آنچه که در سینه هاست و یاد می دهد خانه و محلّ گردش را و ظاهر می کند حکمت الهیه را پس از پنهان بودن آن و تابان می شود شریعت اختیار شده بعد از تاریکی های آن و ظاهر می کند تأویل قرآن را همچنانی که خواسته است خداوند قدیم که همیشه بوده است و راهنمایی می کند به سوی راه راست و برمی دارد پرده را از چشم های گناهکاران و مسدود می کند راه قیاس را و خاموش می کند آتش شیطان را و قطع می کند رشته دولت باطل را و خالی می کند زمین را از اشخاص بی کار ناچیز و جدا می کند میانه اهل فضل و آنهایی را که فضیلت و برتری ندارند و می شناساند کشته و کشته شده او را و ترخم می کند از جهت سربریده شده و صحیح می شود آنچه که به صحت پیوسته است و سخن می گوید از جانب مسموم و تنبه می دهد شخص پشیمان را و آشکار می کند آنچه را که محفوظ داشته شده است و رسوا می شود خیانتکار و انتقام می کشد از اهل فتوای در دین به جهت آنچه که نمی دانند و فتوا می دهند. پس هلاکت باد بر ایشان و پیروهای ایشان!

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰.

آیا دین ناقص بوده ، پس تمام کرده اند آن را؟ یا در آن کجی بوده که راست کرده اند آن را؟ یا همت گماشتند برخلاف ، پس اطاعت کردند آن را؟ یا امر کرده است ایشان را به صواب ، پس نافرمانی کرده اند آن را؟ یا ایشان را اختیار داده است در آنچه که وحی فرستاده است به سوی او ، پس یاد کردند آن را؟ یا دین کامل نشده بود در عهد او ، پس کامل کردند آن را و تمام کردند آن را؟ یا پیغمبری بعد از او آمد ، پس پیروی کردند او را؟ یا قوم در عهد او ساکت بودند و چون از دنیا رفت به پا خاستند و خوار و حقیر شدند به آنچه که در بر ایشان بود؟ پس چقدر دور است!

و سوگند یاد می کنم خدا را که باقی نماند کاری که نامعلوم و مبهم باشد و نه امری که تفصیل داده شده باشد مگر این که واضح و روشن کردند آن را تا این که فتنه ای نباشد برای آن کسانی که ایمان آورده و می آورند و جز این نیست که متذکر این معنی هستند صاحبان عقل ها .

فکم من ولیّ جحدوه، وکم من وصیّ ضیعوه، وحقّ أنکروه، ومؤمن شردوه، وکم من حدیث باطل عن الرسول ﷺ وأهل بیته نقلوه، وکم من قبیح منّا جوزوه، وخبیر عن رأیهم تأولوه، وکم من آیه ومعجزة أجراها الله تعالى عن یده أنکروها، وصدّوا عن سماعها ووضعوها، وستقف ویقفون، ونسأل ویسألون، ﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾^۱.
 طَلِبْتُ بدم عثمان وظنّوا أنّی منهم. الآن حاربتنی عائشة ومعاویة وکأنتی بعد قلیل وهم یقولون: القاتل والمقتول فی جنّة عالیة، ونسوا ما قال الله تعالى: ﴿ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا ﴾^۲
 وقوله تعالى: ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ﴾^۳، وکان^۴ بعد قلیل

۱. سورة شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. سورة مائده، آیه ۴۵.

۳. سورة نساء، آیه ۹۳.

۴. در مصدر: (وکأنتی).

ینقلون عَنِّي أَنِّي بايعت أبا بكر في خلافته. فقد قالوا بهتاناً عظيماً. فيا لله! العجب كل العجب من قوم يزعمون أن ابن أبي طالب يطلب ما ليس له بحق، ويمني ويتداول الأمر جزعاً، ويباعهم هلعاً! وأيم الله، إن علياً لآتس بالموت من سنة الكرى، بل عند الصباح تحمد القوم السرى.

ألا، إن في قائمنا أهل البيت كفاية للمستبصرين، وعبرة للمعتبرين، ومحنة للمتكبرين؛ لقوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾^۱. هو ظهور قائمنا المغيب؛ لأنه عذاب على الكافرين وشفاء ورحمة للمؤمنين.

يظهر وله [من العمر] أربعون عاماً، فيمكث في قومه ثمانين سنة، وقيل لهم: سلاماً، وصلى الله على محمد وآله أجمعين؛^۲

یعنی: پس چه بسیار از ولّی ای که انکار کردند او را و چه بسیار از وصی ای که ضایع کردند او را و چه بسیار از حقّی که انکار کردند آن را و چه بسیار مؤمنی که راندند و آواره کردند او را و چه بسیار حدیث باطل و دروغ و ناچیزی که از پیغمبر و اهل بیت او نقل کردند آن را و چه بسیار از زشتی که از قول ما تجویز کردند آن را و چه بسیار خبری که از رأی خود تأویل کردند آن را و چه بسیار از نشانه و معجزه ای که جاری کرد آن را خدای تعالی از دست او که انکار کردند آن را و مانع شدند از شنیدن آن و نهادند آن را و زود باشد که واقف شویم و واقف شوند و سؤال کرده شویم و سؤال کرده شوند و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که در چه بازگشتگاهی برخوانند گشت.

مطالبه کرده شدم به خون عثمان و گمان کردند که من از ایشانم. اکنون به محاربه درآمد با من عایشه با معاویه و گویا می بینم که پس از کمی ایشان می گویند که: کُشنده و کشته شده در بهشت بلند مقام اند، و فراموش کنند آنچه را که خدای تعالی فرموده، که: ﴿نوشتیم و حتم و ثابت کردیم برایشان در آن - یعنی: در تورات - که: بدرستی که

۱. سورة ابراهيم، آية ۴۴.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱.

هر نفسی عوض نفسی و هر چشمی به عوض چشمی و هر بینی ای به عوض بینی ای و هر گوشی به عوض گوشی و هر دندانانی به عوض دندانانی و هر زخمی و جراحی را قصاص است ﴿ و فرموده خدای تعالی را که فرموده: ﴿ هر کسی که بکشد مؤمنی را از روی عمد، پس جزای او جهنم است، در حالتی که جاوید بماند در آن ﴿، و چنین باشد که پس از اندکی از من نقل کنند که من بیعت کردم با ابابکر در زمان خلافت او. پس بتحقیق می گویند دروغ و افترای بزرگی را. پس استغاثه می کنم به خدا. عجب دارم همه عجب را از گروهی که گمان می کنند که پسر ابی طالب طلب می کند چیزی را که حق او نیست - یعنی: خلافت - و آرزو می کند و فرا می گیرد این امر را نوبت به نوبت از روی ناشکیبایی و بیعت می کند با ایشان از روی حرص و شتاب، و سوگند یاد می کنم به ذات خدا که علی انشس به مرگ بیشتر است از پینکی که مقدمه خواب است به خواب، بلکه در وقت صبح می ستایند قوم شب روی را.

آگاه باشید بدرستی که در قائم ما اهل بیت کفایت است برای کسانی که طلب بینایی کنند و عبرت است برای عبرت گیرندگان و محنت و رنج است برای تکبر کنندگان؛ به دلیل گفته خدای تعالی که فرموده: ﴿ و بیم ده و بترسان مردم را از روزی که می آید ایشان را عذاب و شکنجه ﴿ که آن ظهور قائم ما است که غیبت کننده است؛ زیرا که عذاب است برای کافرها و شفا و رحمت است برای مؤمنان.

ظاهر می شود در حالتی که به سنّ چهل ساله می نماید. پس می ماند در میان قوم خود هشتاد سال و گفته شود برای ایشان: تحیت و درود، و درود متصل فرستد خدا بر محمد و آل او، همه ایشان.

۲۶۵ / حدیث چهل و سوم

کمال الدین و تمام النعمة به سند خود روایت کرده از نزال بن سبرة که گفت: خطبه خواند ما را علی بن ابی طالب رضی الله عنه. پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او، پس فرمود: سلونی ایها الناس قبل أن تفقدونی، ثلاثاً، فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال: یا

أمير المؤمنين، متى يخرج الدجال؟ فقال له عليّ عليه السلام: أقعد، فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت. والله ما المسؤول عنه بأعلم من السائل، ولكن لذلك علامات وهيأت يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل، وإن شئت أنبأتك بها. قال: نعم، يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السلام: احفظ، فإن علامة ذلك إذا أمات الناس الصلاة، وأضاعوا الأمانة، واستحلوا الكذب، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا السفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الأرحام، وآتبعوا الأهواء، واستخفوا بالدماء، وكان الحلم ضعفاً، والظلم فخراً، وكانت الأمراء فجرة، والوزراء ظلمة، والعرفاء خونة، والقراء فسقة، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور وقول البهتان والإثم والطغيان، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطوّلت المنابر (المنار خل)، وأكرم الأشرار، وازدحمت الصفوف، واختلفت الأهواء^١، ونقضت العهود (العقود خل)، واقترب الموعد، وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، وعلت أصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، وأتقى الفاجر مخافة شره، وصدّق الكاذب، وأؤمن الخائن، واتخذت القيان^٢ والمعازف، ولعن آخر هذه الأمة أولها، وركب ذوات الفروج السروج، وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء، وشهد الشاهد من غير أن يستشهد، وشهد الآخر قضاءً لذيماً بغير حق عرفه، وتفقه لغير الدين، وآثروا عمل الدنيا على الآخرة، ولبسوا جلود الضئان على قلوب الذئاب، وقلوبهم أنتن من الجيف وأمر من الصبر، فعند ذلك الوحاء، الوحاء [ثم] العجل، العجل. خير المساكن يومئذ بيت المقدس. ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه^٣؛

١. در مصدر: (واختلفت القلوب).

٢. در مصدر: (القيان).

٣. كمال الدين وتمام النعمة، ص ٥٢٥-٥٢٦، ضمن حديث ١، ونيز ر.ك: الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٢٣-١١٢٤، ضمن حديث ٥٣: مختصر البصائر، ص ١٤١-١٤٢، ضمن حديث ١: كنز العمال، ج ١٤، ص ٦١٢-٦١٣، ضمن حديث ٣٩٧٠٩: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٩٢-١٩٣، ضمن حديث ٢٦: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١١٥-١١٦: مكيال المكارم، ج ١، ص ١٤٣-١٤٤.

یعنی: پیرسید از من پیش از آن که مرا گم کنید، ای گروه مردمان! سه مرتبه این کلام را فرمود. پس به پا خاست به سوی او صعصعه پسر صوحان. پس گفت: یا امیرالمؤمنین! چه وقت بیرون می آید دجال؟ پس فرمود از برای او علی علیه السلام: بنشین. پس بتحقیق شنید خدا سخن تو را و دانست آنچه را که اراده کردی و به ذات خدا قسم است که نیست سؤال کرده شده از او داناتر از سؤال کننده و لیکن از برای آن نشانه هایی است و هیئت هایی است که بعضی از آنها در پی بعض دیگر است مانند نعلی با نعل دیگر و اگر بخواهی خبر می دهم تو را به آنها. گفت: آری، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود علیه السلام: حفظ کن. پس بدرستی که نشانه آن است وقتی که بمیرانند مردم نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال دانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم سازند بناها را و بفروشند دین را به دنیا و سفها را به ریاست و کارگزاری عامه گیرند و مشورت کنند با زن ها و قطع کنند رحم ها را و پیروی کنند از شهوت ها و خواهش های دل خود و سبک شمارند ریختن خون های ناحق را و حلم و بردباری را ضعف و ناتوانی دانند و ستمگری را فخر دانند و اهل فسق و فجور بر آنها امارت و سلطنت کنند و وزیرها ستمکار شوند و رئیس ها خیانتکار گردند و خوانندگان و سخنوران فاسق باشند و شهادت دادن به دروغ آشکار شود و فجور و تهمت زدن به دروغ آشکارا شود و علانیه گناه و سرکشی کنند و قرآن ها و کتاب ها زیور کرده شود و مسجدها زینت کرده شود و منبرها - یا مناره ها - را طولانی و دراز سازند و مردمان شریک گرامی داشته شوند و جمعیت صف ها زیاد شود و هواها مختلف شود و عهد و پیمان ها شکسته شود - و یا به عقدها و فانشود - و آنچه وعده داده شده نزدیک شود و زن ها در تجارت با شوهرهای خود شریک شوند از جهت حرصی که به دنیا دارند و صداهای مردمان فاسق بلند شود و گوش به سخنان و صداهای آنها داده شود و رئیس و فرماندار قوم رذل و پست ترین ایشان شود و از فاجر و بدزبان تقیه کرده شود از ترس شرارت او و دروغگو تصدیق کرده شود و خیانت کننده امین شمرده شود و گرفته شود زن های خواننده و رقاصه و سازنده و نوازنده و سازهای گوناگون و لعن کند

آخر این امت اول خود را و زن‌ها بر زین‌ها سوار شوند و شبیه شوند مردان به زنان و زنان به مردان و شاهد نطلبیده شهادت دهد و دیگری شهادت دهد به ناحق برای این که تلافی کرده باشد به جهت قضای ذمه خود در صورتی که می‌داند به ناحق شهادت می‌دهد و احکام فقه را برای غیر دین یاد گیرند و عمل دنیا را بر آخرت اختیار کنند و پوست‌های گوسفندان را بر دل‌های گرگان پوشند - یعنی: اهل آن زمان گرگانی هستند که در ظاهر به لباس میش‌ها باشند - و دل‌های ایشان گند و عفونتش از مردار زیادتر است و از صبر - که صمغی است بسیار تلخ و آن را چادروا نیز گویند - تلخ‌تر است . پس در آن زمان مبادرت کنید . مبادرت کنید . بشتابید . بشتابید . بهترین مسکن‌ها در آن وقت بیت‌المقدس است . هرآینه می‌آید البته البته بر مردم زمانی که هر کدام از ایشان آرزو می‌کنند که کاش در آن جا ساکن بودم و از ساکنین آن جا بودم .

فقام إليه الأصبع بن نباتة، فقال: يا أمير المؤمنين، من الدجال؟ فقال: إن الدجال صائد بن الصيد، فالشقي من صدقه، والسعيد من كذبه. يخرج من بلدة يقال لها أصبهان، من قرية تعرف باليهودية. عينه اليمنى ممسوحة والأخرى في جبهته. تضيء كأنها كوكب الصبح. فيها علة كأنها ممزوجة بالدم. بين عينيه مكتوب: كافر. يقرؤه كل كاتب وأُمِّي. يخوض البحار، وتسير معه الشمس. بين يديه جبل من دخان، وخلفه جبل أبيض. يرى الناس أنه طعام يخرج في قحط شديد. تحته حمار أقرم. خطوة حماره ميل. تطوى له الأرض منهلًا منهلًا. لا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة. ينادي بأعلى صوته، يسمع ما بين الخافقين من الجن والإنس والشیاطين. يقول: إليّ، أوليائي. أنا الذي خلق فسوّي، وقدر فهدى. أنا ربكم الأعلى.

و کذب عدوّ الله . إنه الأعور . يطعم الطعام ، ويمشي في الأسواق ، وإن ربکم - عز وجل - ليس بأعور ، ولا يطعم الطعام ، ولا يمشي ، ولا يزول ، وإن أكثر أشیاعه يومئذ أولاد الزنا وأصحاب الطیالسة الخضراء . يقتله الله - عز وجل - بالشام على عقبه تعرف بعقبه أفيق لثلاث ساعات [مضت] من يوم الجمعة على يدي من یصلی المسیح عیسی بن مریم خلفه .

ألا، إن بعد ذلك الطامة الكبرى. قلنا: وما ذلك، يا أمير المؤمنين؟ قال: خروج دابة من الأرض من عند الصفا. معها خاتم سليمان وعصا موسى. تضع الخاتم على وجه كل مؤمن، فيطبع فيه: هذا مؤمن حقاً، وتضعه على وجه كل كافر، فتكتب فيه: هذا كافر حقاً، حتى إن المؤمن لينادي: الويل لك، يا كافر، وإن الكافر ينادي: طوبى لك، يا مؤمن، وددت أني اليوم [كنت] مثلك، فأفوز فوزاً [عظيماً].

ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله - عز وجل - [وذلك] بعد طلوع الشمس من مغربها، فعند ذلك ترفع التوبة، فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع، ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِيهِمِ مَآثِمًا خَبِيرًا﴾^١.

ثم قال ﷺ: لا تسألوني عما يكون بعد ذلك؛ فإنه عهد [عهده] إليّ حبيبي [رسول الله] أن لا أخبر به غير عترتي.

فقال النزال بن سيرة لصعصعة: ما عنى أمير المؤمنين بهذا القول؟ فقال صعصعة: يابن سبرة، إن الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم هو الثاني عشر من العترة، التاسع من ولد الحسين بن عليّ عليه السلام، وهو الشمس الطالعة من مغربها. يظهر عند الركن والمقام. يظهر الأرض ويضع ميزان العدل، فلا يظلم أحد أحداً، فأخبر أمير المؤمنين ﷺ أن حبيبه رسول الله ﷺ عهد إليه أن لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة عليهم السلام؛^٢

يعنى: پس به پا خاست به سوى او اصبح بن نباته. پس گفتم: يا امير المؤمنين! دجال كيست؟ فرمود: بدرستی که دجال صايد بن صيد است. پس بدبخت کسی است که تصديق کند او را و خوش بخت کسی است که تکذيب کند او را. بیرون می آید از شهری که اصفهان گفته شود. از قریه ای که شناخته شده است به یهودیه.

١. سورة انعام، آیه ١٥٨.

٢. کمال الدین وتمام النعمة، ص ٥٢٦-٥٢٨، ضمن حدیث ١، ونیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٣٥-١١٣٧،

ضمن حدیث ٥٣؛ مختصر البصائر، ص ١٤٤-١٤٥، ضمن حدیث ١؛ کنز العمال، ج ١٤، ص ٦١٣-٦١٤،

ضمن حدیث ٣٩٧٠٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٩٣-١٩٤، ضمن حدیث ٢٦؛ إلزام الناصب، ج ٢،

ص ١١٦-١١٧؛ مکیال المکارم، ج ١، ص ١٤٤-١٤٥.

چشم راست او مالیده است و چشم دیگرش در پیشانی اوست. می درخشد بنحوی که گویا ستاره صبح است. در آن پاره خون بسته‌ای است که گویا ممزوج با خون است. در میان دو چشم او نوشته شده است: کافر، که هر نویسنده و بی‌سوادی می‌خواند آن را. فرو می‌رود در دریاها و سیر می‌کند با او آفتاب و در پیش روی او کوهی است از دود تیره و در پشت سر او کوهی است سفید که به نظر مردم خوردنی می‌آید و در قحطی سخت بیرون می‌آید. زیر پای او خری است سبز رنگ که هر گام خرد او یک میل راه است. پیچیده می‌شود زمین از برای او منزل منزل. نمی‌گذرد به آبی الا این که فرو می‌رود تا روز قیامت. صدا می‌کند به بلندتر صدای خود که جن و انس در میان مشرق و مغرب صدای او را می‌شنوند با شیاطین. می‌گوید: بیایید به سوی من، ای دوستان من! منم آنچنان خدایی که آفرید، پس درست کرد، و اندازه‌گیری کرد، پس راهنمایی کرد. منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او.

و دروغ می‌گوید دشمن خدا. بدرستی که او یک چشم است و طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و بدرستی که پروردگار شما - عزوجل - یک چشم نیست و نمی‌خورد و راه نمی‌رود و نابود نمی‌شود.

آگاه باشید که بیشتر از پیروان او در آن روز زنازادگان و صاحبان طیلسان‌های سبزند. می‌کشد او را خدای - عزوجل - در شام بالای گردنه‌ای که آن را گردنه اُفیق گویند در سه ساعتی روز جمعه بر دست کسی که در پشت سر او عیسی پسر مریم نماز می‌گزارد.

آگاه باشید که بعد از آن بلای بزرگ‌تری است. گفتم: چیست آن، یا امیرالمؤمنین! فرمود: بیرون آمدن جنبنده زمین است از نزد کوه صفا که با اوست خاتم سلیمان و عصای موسی. می‌گذارد خاتم را بر روی هر مؤمنی. پس نقش می‌گیرد بر آن که: این مؤمن است از روی حقیقت و راستی، و می‌گذارد آن را بر روی هر کافری، پس نوشته می‌شود بر آن که: این کافر است از روی حقیقت و راستی، تا این که مؤمن هر آینه ندا می‌کند که: وای بر تو، ای کافر! و کافر ندا می‌کند: خوشابه حال تو،

ای مؤمن! من دوست داشتم که امروز مثل تو باشم تا رستگار شوم رستگار شدنی. پس آن جنبنده سر خود را بلند می کند بنحوی که تمام اهل مشرق و مغرب او را می بینند به اذن خدای تعالی - عزوجل - بعد از طلوع آفتاب از مغرب آن.

پس در آن وقت توبه برداشته شود. پس نه توبه قبول شود و نه عملی بالا می رود و نفع نمی دهد نفسی را ایمان آوردن او که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا کسب کند و کسب کرده باشد در ایمان خود خیری را.

پس فرمود: از من نپرسید از آنچه می باشد بعد از آن. پس بدرستی که عهد گرفته است از من دوست داشته شده من - که درود متصل خدا بر اوست و آل او - که خیر ندهم به آن غیر از عترت خودم را.

پس نزال بن سبره به صعصعه گفت: چه چیز را قصد کرد امیرالمؤمنین به گفتن این سخن؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! بدرستی که آن کسی که نماز می گزارد در پشت سر او عیسی پسر مریم آن دوازدهمین عترت است. نهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام است، و اوست آفتابی که از مغرب خود طلوع می کند. ظاهر می شود نزد رکن و مقام و پاک می کند زمین را و برقرار می کند ترازوی عدل را. پس در آن زمان ظلم نکند احدی احدی را.

پس خبر داد امیرالمؤمنین علیه السلام که حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته است که خبر ندهد به آنچه بعد از آن واقع می شود به غیر از عترت خود - که ائمه علیهم السلام اند.

بیان

در موضوع دجال در صفحه سیصد و چهل و چهار از جزء اول این کتاب تا صفحه سیصد و پنجاه و یک و در صفحه صد و سی و چهار تا صفحه صد و سی و نه از این جزء که جزء دوم کتاب است بسط کلام بقدر مقتضی داده شد و راجع به دابة الأرض نیز در هر دو جزء از پیش گذشت، و دیگر این که ظاهر آن است که این علامت از علامات قیامت کبر باشد نه صغرا، و همچنین قبول نشدن توبه که در این حدیث و امثال آن ذکر شده

و بعضی دیگر از علامات - از قبیل بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و غیره که برخی از آنها قبلاً تذکر داده شد و بعض دیگر نیز بعد از این در محلّ خود ذکر خواهد شد - و اما مراد از طلوع آفتاب از مغرب خود اگر بر وجه حقیقت باشد، ظهور آن قبل از قیامت کبرا خواهد بود - چنان که از بعضی از اخبار دیگر مستفاد می شود - و اگر این گونه از اخبار بر خلاف ظاهر خود باشد، طلوع آفتاب از مغرب خود مؤول است به آفتاب جمال حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - چنان که در همین حدیث از صعصعه اشاره و تصریح به آن شده و از بسیاری از اخبار و احادیث دیگر نیز مستفاد می شود. و نزال بن سبرة هلالی از بنی هلال بن عامر بن صعصعه است و سبره به فتح سین و سکون باء موخده و فتح راء است.

۲۶۶ / حدیث چهل و چهارم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۶۲، به سند خود روایت نموده از انس بن مالک که گفت:

لما رجع أمير المؤمنين عليه السلام من قتال أهل النهروان نزل برأنا وكان بها راهب في قلايته وكان اسمه الحباب. فلما سمع الراهب الصيحة والعسكر أشرف من قلايته إلى الأرض، فنظر إلى عسكر أمير المؤمنين عليه السلام، فاستفزع ذلك ونزل مبادراً، فقال: من هذا؟ ومن رئيس هذا العسكر؟ فقيل له: هذا أمير المؤمنين، وقد رجع من قتال أهل النهروان، فجاء الحباب مبادراً يتخطأ الناس حتى وقف على أمير المؤمنين.

فقال: السلام عليك، يا أمير المؤمنين حقاً حقاً! فقال: وما علمك بأني أمير المؤمنين حقاً حقاً؟ قال له: بذلك أخبرنا علماؤنا وأخبارنا، فقال له: يا حباب، فقال له الراهب: وما علمك باسمي؟ فقال: أعلمني بذلك حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال له الراهب: مدّ يدك، فأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله وأنك علي بن أبي طالب وصيه، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: وأين تأوي؟ فقال: أكون في قلاية لي ههنا، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: بعد يومك هذا لاتسكن فيها، ولكن ابن ههنا مسجداً وسمّه باسم بانيه، فبناه رجل اسمه برأنا،

فسمي المسجد بَرَاثا باسم الباني له.

ثم قال: ومن أين تشرب، يا حُبَاب؟ فقال: يا أمير المؤمنين، من دجلة ههنا. قال: فلم لا تحفر ههنا عيناً أو بئراً؟ فقال له: يا أمير المؤمنين، كلما حفرنا وجدناها مالحة غير عذبة. فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: احفر ههنا بئراً، فحفر، فخرجت عليهم صخرة لم يستطيعوا قلعها، فقلعها أمير المؤمنين عليه السلام، فانقلعت عن عين أحلى من الشهد وألذ من الزبد، فقال له: يا حُبَاب، يكون شريك من هذا العين. أما إنّه - يا حباب - ستبنى إلى جنب مسجدك هذا مدينة وتكثر الجبابرة فيها، وتعظم البلاء، حتى إنّه ليركب فيها كل ليلة جمعة سبعون ألف فرج حرام. فإذا عظم بلاؤهم سدّوا على مسجدك بقطوة، ثم وابنه بيتين، ثم وابنه. لا يهدمه إلا كافر، ثم بيتاً، فإذا فعلوا ذلك منعوا الحج ثلاث سنين، واحترقت خضرهم، وسلط الله عليهم رجلاً من أهل السفح. لا يدخل بلداً إلا أهلكه وأهلك أهله، ثم ليعد عليهم مرة أخرى، ثم يأخذهم القحط والغلاء ثلاث سنين حتى يبلغ بهم الجهد، ثم يعود عليهم، ثم يدخل البصرة، فلا يدع فيها قائمة إلا سخطها وأهلكها وأسخط أهلها، وذلك إذا عمرت الخربة وبنى فيها مسجد جامع. فعند ذلك يكون هلاك البصرة، ثم يدخل مدينة بناها الحجاج يقال لها واسط، فيفعل مثل ذلك، ثم يتوجّه نحو بغداد، فيدخلها عفواً، ثم يلتجئ الناس إلى الكوفة، ولا يكون بلد من الكوفة تشوّش (يستوثق خل) الأمر له، ثم يخرج هو والذي أدخله بغداد نحو قبري لينيشه، فيتلقّاهما السفينانيّ فيهزمهما، ثم يقتلها ويتوجّه جيشاً نحو الكوفة، فيستعبد بعض أهلها، ويجيء رجل من أهل الكوفة، فيلجئهم إلى سور. فمن لجأ إليها أمن، ويدخل جيش السفينانيّ إلى الكوفة، فلا يدعون أحداً إلا قتلوه، وإنّ الرجل منهم ليمرّ بالدرّة المطروحة العظيمة فلا يتعرّض لها، ويرى الصبيّ الصغير، فيلحقه فيقتله. فعند ذلك - يا حباب - يتوقّع بعدها. هيهات، هيهات، وأمور عظام وفتن كقطع الليل المظلم، فاحفظ عتّي ما أقول لك، يا حُبَاب؛^٢

يعنى: چون كه برگشت امير المؤمنين عليه السلام از قتال با اهل نهر وان - كه جنگ با خوارج

١. در مصدر: (شدوا).

٢. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢١٧-٢١٩، ح ٨٠ و ج ٩٩، ص ٢٦-٢٧، ح ١، ونيز ر. ك: اليقين، ص ٤٢١-٤٢٣.

باشد، فرود آمد در براتا و در آن جا راهبی بود در سر کوهی که نام او حُباب بود. وقتی که صدا و فریاد لشکر را شنید، از کوهی که بالای آن بود به زمین آمد و نگاهی کرد به لشکر امیر مؤمنان علیه السلام و فرود آمدن ایشان در آن جا کار زشتی به نظر او آمد. پس بشتاب فرود آمد و گفت: کیست این و رئیس این لشکر کیست؟ به او گفتند که: این امیر مؤمنان است و از قتال با اهل نهر وان برگشته. پس حباب به عجله قدم گذارد در میان مردم تا این که در مقابل امیر مؤمنان رسید و توقف کرد. پس گفت: سلام بر تو باد، ای امیر مؤمنان! از روی حق و راستی، از روی حق و راستی. پس حضرت فرمود که: از کجا دانستی که من امیر مؤمنانم از روی حق و راستی، از روی حق و راستی؟ پس عرض کرد به آن حضرت که: دانایان ما و دانشمندان ما خبر داده‌اند ما را. پس به او فرمود: ای حُباب! پس راهب عرض کرد: از کجا نام مرا دانستی؟ فرمود: مرا به آن دانا کرد حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس حباب گفت: دستت را دراز کن که من گواهی می‌دهم به این که نیست خدایی مگر خدای یگانه و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و این که تویی علی بن ابی طالب وصی او. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که: در کجا جا داری؟ عرض کرد که: در بالای کوهی جا دارم در همین جا. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که: بعد از این روز دیگر در این جا ساکن مشو ولیکن در این جا مسجدی بنا کن و آن را به نام سازنده‌اش نام بگذار. پس آن مسجد را مردی ساخت که نام او براتا بود. پس آن مسجد براتا نام گذارده شد به نام بنای او. پس به راهب فرمود: از کجا آب می‌آشامی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! از دجله که در این جا است. پس فرمود: چرا در این جا چشمه‌ای یا چاهی نمی‌کنی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! هر چه در این جا چاه بکنده‌ایم آب آن شور درآمده و گوارا نبوده است. پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بکن در این جا چاهی را. پس چاهی حفر کرد که ته آن سنگ سختی در آمد که نتوانستند آن را از جا بکنند. پس حضرت امیر مؤمنان آن سنگ را از جا کند. پس چون کنده شد، چشمه‌ای ظاهر شد از شهد شیرین تر و از کره نرم تر. پس فرمود: ای حُباب! از آب این چشمه بیاشام.

اما بدرستی که - ای حباب! - زود باشد که بنا گذارده شود در نزدیکی این مسجد تو شهری و بسیار شوند در آن جبابره و ستمکاران و بزرگ شود بلا تا این که هر آینه سوار کرده شود در آن در هر شب جمعه‌ای هفتاد هزار فرج حرام. پس وقتی که بلای آنها بزرگ شد، مسجد تو را سد می‌کنند به بازاری. پس بنا کن در آن جا دو خانه. پس بنا کن آن را - یعنی: مسجد را - که خراب نمی‌کند آن را مگر کافری. پس بنا کن خانه‌ای را. پس چون این کار را کردند - یعنی: مسجد را خراب کردند - سه سال حج رفتن منع کرده شود و سبزه‌های آنها خشک شود و مسلط گرداند خدا بر ایشان مردی را از اهل زنا که داخل نشود در شهری مگر آن که آن را خراب و اهل آن را نابود کند. پس برمی‌گردد به ضرر ایشان مرتبه دیگری. پس قحطی ایشان را فرو گیرد و گرانی تا سه سال، تا برسد بر ایشان مشقت و سختی شدیدی. پس باز برمی‌گردد بر ضرر ایشان. پس داخل بصره می‌شود و چیزی را در آن بر پا نگذارد مگر آن که خشمگین شود بر آن و هلاک و نابود کند آن را و به خشم درآورد اهل آن را و این وقتی روی دهد که خرابه‌های آن آباد شده باشد و مسجد جامعی در آن بنا شده باشد. آن وقت وقت هلاکت و نابود شدن بصره است. پس داخل می‌شود در شهری که حجاج آن را بنا کرده باشد به نام واسط. پس در آن جا هم آنچه در بصره کرده می‌کند. پس متوجه می‌شود به طرف بغداد. پس در آن جا داخل شود در حالتی که عفو کننده است مردم را. پس مردم پناهنده به کوفه شوند. پس شهری از شهرهای کوفه نباشد مگر آن که همه اهل آن به تشویش افتند.

پس بیرون می‌آید او با آن کسی که او را وارد بغداد کرده از بغداد به طرف قبر من - یعنی: نجف اشرف - برای این که نبش کند قبر مرا. پس سفیانی با آن دو نفر تلافی می‌کند و آنها را فرار می‌دهد. پس می‌کشد هر دو را و بالشکر خود متوجه کوفه می‌شود و بعضی از اهل آن را به بندگی و غلامی خود می‌گیرد و می‌آید مردی از اهل کوفه و پناه می‌دهد ایشان را در حصاری. پس کسی که به آن جا ملتجی شد، ایمن است. و داخل می‌شود لشکر سفیانی به کوفه. پس باقی نگذارند احدی را مگر این که او

را می‌کشند و بدرستی که مرد می‌گذرد به دُری که بزرگ و قیمتی است و در راه افتاده، متعزّض آن نمی‌شود و می‌بیند بچه کوچکی را، پس به او ملحق می‌شود و او را می‌کشد. در آن وقت - ای حُباب! - انتظار داشته باش و انتظار کبشیده شود آنچه بعد از آن واقع شود. چقدر دور است! چقدر دور است که کارهای بزرگی و فتنه‌های مانند پاره‌های شب تاریک کننده پیشامد کند. پس حفظ کن از من آنچه را که برای تو می‌گویم، ای حباب!

۲۶۷ / حدیث چهل و پنجم

من لایحضره الفقیه، جزء دوم، مخطوط، سال ۱۱۳۵ هجری قمری، کتاب النکاح، باب «المذموم من أخلاق النساء و صفاتهنّ» از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

یظهر فی آخر الزمان واقتراب الساعة - وهو شرّ الأزمنة - نسوة کاشفات عاریات متبرّجات، خارجات من الدین، داخلات فی الفتن، مائلات إلى الشهوات، مُسرّعات إلى اللذات، مستحلّات للحرّمات، فی جهنّم خالدات!

یعنی: ظاهر می‌شود در آخر زمان و نزدیک قیامت - و آن بدترین زمان‌هاست - زن‌های گشاده رویان برهنگان آرایش‌کنندگان، بیرون‌روندگان از دین، داخل شوندگان در فتنه‌ها، میل‌کنندگان به شهوت‌ها، شتاب‌کنندگان به سوی لذت‌ها، حلال‌کنندگان حرام‌ها، جاویدمانندگان در جهنّم.

مؤلف فقیر گوید: از این حدیث شریف نکاتی چند استفاده می‌شود: اول آن که: آخر زمان بدترین همه زمان‌هاست.

دوم: چند صفت برای زن‌های آخرالزمان بیان فرموده که مصادیق آن درباره ایشان در زمان حاضر ظاهر و آشکار است و این یکی از معجزات کلامیه و پیشگویی‌های علویّه است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰، ح ۴۳۷۴، و نیز رک: مکارم الاخلاق، ص ۲۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، ح ۵.

یکی بیرون آمدن زن‌های آخرالزمان از حجاب و کشف نمودن صورت‌های خود بر کسانی که از محارم آنها نیستند.

دیگر آن که علاوه بر کشف حجاب نمودن هر چند لباس پوشیده، اما حکم برهنه را دارند. کنایه از این که لباس‌های آنها ساتر و پوشنده عورت‌های آنها نیست؛ زیرا که در شریعت اسلام تمام اعضای زن عورت شمرده شده مگر گردی رو و کف دست‌های او، آن هم در صورتی که نظر کردن بر آنها از روی شهوت و ریه نباشد و الا آنها هم باید پوشیده شود.

و دیگر نمودن آن زنان است زینت‌های خود را به مردان غیر از محارم خود، و تبرُّج در لغت به معنای نمودن زن است زینت خود را به نامحرم و این عمل در شریعت اسلام و قانون قرآن حرام شمرده شده و نهی صریح بر آن وارد شده و این صفت امروز و در این زمان در میان زن‌هایی که به اسم خود را مسلمان می‌پندارند رواج دارد و نمی‌دانند که مسلمان نیستند.

و دیگر آن که این گونه از زن‌ها بیرون روندگان از دین می‌باشند و به متّصف شدن به این صفات از راه استخفاف به دین و قرآن و مخالفت دستور خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از دین اسلام خارج شده و لباس ارتداد به خود پوشیده‌اند.

و دیگر آن که این گونه زن‌ها وارد و داخل در فتنه‌ها می‌شوند که از شأن آنها نیست داخل شدن در آنها.

و دیگر آن که حلال می‌دانند چیزهایی را که خدا بر آنها حرام کرده و میل به شهوت‌های نفسانیه و شهوترانی‌ها می‌کنند که آن نیز سبب کفر و ارتداد آنهاست. و دیگر آن که این گونه زن‌ها در نشئه آخرت جاهایشان در آتش جهنم است و همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن بیرون نخواهند آمد.

۲۶۸ / حدیث چهل و ششم

مجلد بیستم بحار الأنوار، طبع امین الضرب، صفحه ۷۸، باب «ما یثبت به الهلال»،

از كتاب فضائل [ال] أشهر الثلاثة به سند خود از اصيغ بن نباته از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت کرده که گفته است:

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: يأتي على الناس زمان يرتفع فيه الفاحشة ولتصنع، ويتنهنك^۱ في المحارم، ويعلم في الزنا، ويستحل فيه أموال اليتامى، ويؤكل فيه الربا، ويظف في المكائيل والموازين، ويستحل الخمر بالنبيذ، والرشوة بالهدية، والخيانة بالأمانة، ويشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، ويستخف بحدود الصلاة، ويحج فيه لغير الله. فإذا كان ذلك الزمان، انتفخت الأهلة تارة حتى يرى هلال ليلتين، وخفيت تارة حتى يفطر شهر رمضان في أوله ويصام العيد^۲ في آخره. فاحذر الحذر حينئذ من أخذ الله على غفلة؛ فإن من وراء ذلك موت ذريع، يختطف الناس اختطافاً حتى إن الرجل ليصبح سالماً ويُمسي دفيناً، ويمسي حياً ويصبح ميئاً.

فإذا كان ذلك الزمان وجب التقدّم في الوصيّة قبل نزول البليّة، ووجب تقديم الصلاة في أول وقتها خشية فوتها في آخر وقتها. فمن بلغ منكم ذلك الزمان فلا يبيتن ليلة إلا على طهر، وإن قدر أن لا يكون في جميع أحواله إلا طاهراً فليفعل؛ فإنه على وجل لا يدري متى يأتيه رسول الله يقبض روحه، وقد حذرتكم إن حذرتكم وعرفتكم إن عرفتم، ووعظتكم إن اتعظتم. فاتقوا الله في سرائركم وعلانيتكم، ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون، ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه، وهو في الآخرة من الخاسرين؛^۳

لغات

ارتفاع: بلند گردیدن و بلند مرتبه شدن و رفيع شريف و بلند قدر و بلند مرتبه، و اگر ارتفاع - به غين نقطه دار - باشد، به معنای فراخ بودن عيش و به فراخى عيش و خوشى و رفاهيت زندگى کردن است، و ترفع میان دو ران زن نشستن است برای

۱. در مصدر: (ولنصنع وتنهنك).

۲. در مصدر: (ويصام للعدى).

۳. فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۱، ح ۷۰، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳-۳۰۷، ذيل حديث ۱۹.

جماع کردن، و تن آسانی و تن پروری را نیز گویند.

فاحشة: زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه که خدای - عزوجل - از آن نهی فرموده.

صنع: ساختن و نیکو تربیت کردن و نیکو پرورش دادن و محکم کردن و آموختن کاری و مصانعة: رشوه دادن.

و «تصنیع جاریة» یعنی: تربیت دختر - چنان که گفته شود: «صنَّعَ الجاریة» یعنی: تربیت کن دختر را -، و آن میسر نمی شود مگر به اسباب و اشیاء بسیار.

و اصطناع: اختیار کردن.

و تصنَّع: بتکلف خود را آراستن و آرایش کردن - چنان که در قاموس و منتهی الإرب و المنجد گفته شده،^۱ و در مجمع البحرین است: تصنَّع علی عینی، أي: تربی و تغذی بمرأی منی، أي: لا أکِلكُ إلى غیري، و اصطنعتک لنفسی، أي: اتَّخذتک صنعی و خالصتی و اختصصتک بکرامتی.^۲

و «صنَّع» یعنی: احسان.

و تصنَّع: به معنای تدلُّس.

و اصطناع: از «صنعة» است. به معنای تقرُّب و تکریم و عطیة و کرامت و احسان، و صنیعه نیز به معنای احسان است.

انتهاک: زشت و آلوده کردن ناموس کسی را (منتهی الإرب).^۳

انهتاک: دریده و شکافته شدن پرده.

منهتک: شخص بی پروا که از پرده دری و رسوایی باک ندارد.

محارم: یا جمع محرم است - یعنی: چیزهایی که خدا حرام کرده است آنها را - و یا

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۵۳؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۷۰۷؛ المنجد، بخش لغات، ص ۴۳۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۳۸.

۳. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۲۹۱.

جمع محرم است که مراد محرم‌های شخص باشد - یعنی: کسانی که نکاح آنها بر شخص حرام است.

اعلان: آشکارا و هویدا کردن، و عَْلَن و عَْلُون و علانیه - به فتح و تخفیف یا - آشکار و هویدا شدن.

«انتفاخ هلال» یعنی: بلند درآمدن ماه.

«موت ذریع» یعنی: سریع.

اختطاف: ربودن.

قوله عنه: «وإن قَدَر أن لا یكون فی جمیع أحواله إلا طاهراً، الخ» دلالت دارد بر استحباب ذاتی داشتن طهارت در هر حالی.

معنی: فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عنه که: می‌آید بر مردم زمانی که بلند مرتبه می‌شود در آن زمان زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه که خداوند متعال از آن نهی فرموده و حرام کرده و در نزد اهل آن زمان مقرب گردد و اگر کلمه «یرتفع» - به غین نقطه‌دار - باشد، معنی این است که زن فاحشه به فراخی عیش و خوشی و رفاهیت زندگی کند و تن‌پروری و تن‌آسایی کند - و یا در میان دو پای او برای زنا کردن نشسته شود -، و هرآینه برای زنا دادن تربیت کرده شود یا رشوه به او داده شود برای زنا دادن یا زانیه تقرب پیدا کند در نزد اهل آن زمان و مورد کرامت و عطا و احسان واقع شود، یا دختران تربیت کرده شوند برای اقسام فجور و اعمال نامشروع از قبیل تعلیم انواع موسیقی و سازها و نواها و رقص‌ها و منافیات عفت و زشت و آلوده کرده شود ناموس‌ها در آن زمان و یا آن که دریده و شکافته شود پرده‌ها و بی‌باک شوند در پرده‌داری و رسوایی کسانی که حرام باشد نکاح ایشان بر آنها به جمع شدن با ایشان یا وادار کردن ایشان آنها را به فجور، یا آن که بی‌پروا شوند در ارتکاب چیزهایی که در شریعت اسلام حرام شده است ارتکاب آنها و آشکار کنند یا آشکارا شود در آن زمان زنا کردن و زنا دادن، و آشکار شدن آن ممکن است که به تهیه کردن مکان‌های مخصوص باشد برای این عمل شنیع، و حلال شمرده شود در آن زمان

خوردن مال های یتیمان و خورده می شود ربا و در کیل ها و وزن ها کم بفروشد و زیاد بگیرند - یعنی : در آن زمان در خرید و فروش کم فروختن به مشتری و زیاد گرفتن از او را حلال دانند - و حلال کرده می شود مسکرات به تغییر دادن اسم آن و رشوه به نام هدیه و خیانت به نام امانت و شبیه می شوند مردان به زنان و زنان به مردان و سبک شمردن می شود حدود نمازها - و این کنایه است از ترک کردن نمازها یا کاهلی کردن یا ضایع کردن آنها در اثر صحیح بجا نیاموردن یا آداب و مسائل آن را یاد نگرفتن - و حج می گزارند در آن زمان برای غیر خدا - یعنی : مقصود ایشان از حج گزاردن یا تفریح و تماشا است ، یا تجارت کردن ، یا برای ریا و نمایش دادن و امثال اینها باشد . پس چون چنین زمانی بیاید ، ماه ها گاهی در افق بلند دیده شود بنحوی که به حالت ماه دوشبیه دیده شود و گاهی پنهان شود که دیده نشود ، تا این که روزه در اول ماه رمضان خورده شود و آخر ماه رمضان روز عید واقع شود و روزه گرفته شود - یعنی : روز اول ماه رمضان روزه گرفته نشود و روز اول ماه شوال که روز عید فطر است و روزه گرفتن در آن روز حرام است روزه بگیرند - و توفیق عید فطر از آنها گرفته شود . پس باید بترسند . باید بترسند در آن زمان از این که خدا بطور ناگهانی آنها را غافلگیر کند ؛ زیرا که بعد از آن مرگ بسرعت آنها را فروگیرد و برباید مردم را ربودنی تا این که مرد شب را صبح می کند در حالتی که سالم است و روز را شام می کند در حالتی که دفن کرده شده - یعنی : مرده و در زیر خاک است - و داخل در شب می شود در حالتی که زنده است و صبح می کند در حالتی که مرده است .

پس در چنین زمانی واجب است پیشی گرفتن در وصیت کردن پیش از نازل شدن بلا و واجب است نماز را در اول وقت خواندن از ترس این که مبادا عمر او تا آخر وقت وفا نکند و نماز او فوت شود . پس کسی که از شما به آن زمان برسد ، باید نخواستند شب را مگر با طهارت - یعنی : با غسل ، یا وضو ، یا تیمم - و اگر می تواند در همه حالات خود نباشد مگر با طهارت ، پس بکند این کار را البته ؛ زیرا که او ترسان است ، نمی داند که چه وقت فرستاده خدا - یعنی : عزرائیل - برای قبض روح او خواهد آمد

و بتحقیق تر سانیدم شما را اگر بترسید و شناسانیدم شما را اگر بشناسید و پند دادم شما را اگر پند گیرید. پس بترسید از خشم و غضب خدا در پنهانی و آشکارای خود و نمیرید البتة البتة مگر این که شما مسلمان باشید، و هر که طلب نماید برای خود غیر از دین اسلام دینی را هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران و ورشکستگان است.

۲۶۹ / [حدیث] چهل و هفتم

غیبت نعمانی، طبع تهران در سال ۱۳۱۸ هجری قمری، صفحه ۱۱۳، از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

کونوا کالتحل فی الطیر، لیس شیء من الطیر إلا وهو یتضعفها، ولو علمت الطیر ما فی أجوافها من البرکة لم تفعل بها ذلك. خالطوا الناس بألسنتکم وأبدانکم، وزایلوهم بقلوبکم وأعمالکم.

فوالذی نفسی بیده ما ترون ما تحبون حتی یتفل بعضکم فی وجوه بعض، وحتى یرسمی بعضکم بعضاً کذابین، وحتى لا یبقی منکم - أو قال: من شیعتی - [إلا] کالکحل فی العین والملح فی الطعام (فی ذلك أو کالملح فی الطعام خل)، وسأضرب لکم مثلاً وهو مثل رجل کان له طعام فنقاه وطیبه، ثم أدخله بیتاً وترکه فیہ ما شاء الله، ثم عاد إلیه، فإذا هو قد أصابه السوس، فأخرجه ونقاه وطیبه، ثم أعاده إلی البیت، فترکه ما شاء الله، ثم عاد إلیه، فإذا هو قد أصابته طائفة من السوس، فأخرجه ونقاه وطیبه وأعاده، ولم یزل كذلك حتی بقیته منه رزمة کرزمة الأندر، لا یضره السوس شیئاً. كذلك أنتم تمیزون حتی لا یبقی منکم إلا عصابة لا یضرها الفتنة شیئاً^۱.

لغات

نحل: زنبور عسل است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۷، ح ۱۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۵-۱۱۶، ح ۳۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۷۷.

تفل : آب دهان انداختن .

کحل : سرمه .

سوس : کرمک است .

رَزمَة الأندر : چیز کمی که در حساب نیاید .

یعنی : باشید مانند زنبور عسل در میان جنس پرندگان که نباشد چیزی از پرندگان مگر آن که او را ضعیف و ناتوان شمارند و اگر می دانستند پرندگان که چه چیز در جوف آنهاست از برکت و زیادتی آنها را ناتوان نمی کردند . آمیزش کنید با مردم به زبانها و بدنهای خودتان و کناره گیری کنید از ایشان به دل های خودتان و کارهایتان .

پس سوگند یاد می کنم به حق آن کسی که جان من در دست اوست ، نخواهید دید آنچه را که دوست می دارید - یعنی : قیام مهدی و ریشه کن شدن ظلم و جور و برپا شدن لوای عدل و داد را - تا این که آب دهان بیندازد بعضی از شماها بر روی های بعضی دیگر و تا این که بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو نام گذارد و تا این که باقی نماند از شما - یا آن که فرمود : از شیعیان من - مانند سرمه ای که در چشم کشند یا مانند نمکی که در طعام ریزند و البته بیان می کنم برای شما مثلی را و آن مانند مردی است که از برای او طعامی باشد و آن را پاک و پاکیزه کند و او را در داخل خانه ای بگذارد تا آن چقدر که خدا می خواهد . پس از آن برگردد به سوی آن طعام ، پس ببیند که کرمک در آن افتاده . پس آن را بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند . باز آن را برگرداند و در همان خانه گذارد تا آن قدر که خدا می خواهد . پس برگردد به سوی آن . باز ببیند که در آن کرمک افتاده . پس آن را بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند و همچنین پیوسته چنین کار را تکرار کند تا این که باقی ماند از آن طعام چیز کمی که در حساب نیاید و دیگر کرمک در آن نیفتد و ضرری از آن نبیند . همچنین هستید شماها . تمیز داده و امتحان کرده می شوید تا این که باقی نماند از شما مگر جماعت کمی که فتنه به ایشان ضرری نرساند .

۲۷۰ / [حدیث] چهل و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۱۱، به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یا مالک بن ضمیره، کیف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا - وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض -؟ فقلت: يا أمير المؤمنين، ما عند ذلك من خير؟ قال: الخير كله عند ذلك. يا مالك عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم سبعين رجلاً (فيقدم عليه سبعون رجلاً) يكذبون على الله وعلى رسوله، فيقتلهم ثم يجمعهم الله على أمر واحد!

یعنی: ای مالک پسر ضمیره! چگونه‌ای تو وقتی که اختلاف در میان شیعیان بیفتد همچنین - و انگشتان خود را مشبک نمود و بعضی از آنها را در بعض دیگر درآورد -؟ پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! وقتی که اینچنین شد - یعنی: در میان شیعیان اختلاف افتاد -، خیری نیست. فرمود: همه خیر و نیکی در آن وقت است. ای مالک! در آن وقت قیام می‌کند قائم ما. پس پیشی می‌گیرند در آن وقت هفتاد نفر مرد بر او که دروغ می‌گویند بر خدا و بر پیغمبر او. پس می‌کشد ایشان را. پس جمع می‌کند همه ایشان - یعنی: شیعیان - را بر یک امر.

در این حدیث اشاره است به این که یکی از علامات نزدیک ظهور اختلاف افتادن در میان شیعیان است و به قیام آن حضرت اختلاف از میان ایشان برداشته می‌شود.

۲۷۱ / [حدیث] چهل و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۱۴، در باب صفت قائم علیه السلام مسنداً روایت کرده از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که فرمود:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين علیه السلام فقال له: يا أمير المؤمنين، نبئنا بمهديكم هذا، فقال: إذا درج الدارجون وقلّ المؤمنون وذهب المجلبون، فهناك [هناك]، فقال: يا أمير المؤمنين،

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۴، ح ۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۵، ح ۳۴.

مَمَّن (فَمَمَّنْ خ ل) الرجل؟ فقال: من بني هاشم من ذروة طود العرب وبحر مغيضها إذا وردت، ومجفوا^١ أهلها إذا أتت^٢، ومعدن صفوتها إذا اكتدرت (تكدّرت خ ل).
لا يجبن إذا المنايا هلعت، ولا يجوز إذا المنون اكتنتت^٣، ولا ينكل إذا الكماة اصطرعت.
مشمّر مغلوب ظفر ضرغامه حصد مخدش ذكر، سيف من سيوف الله، رأس قثم (قيّم خ ل).
يشق^٤ رأسه في باذخ السوود، وغازر^٥ مجده في أكزم المحتد. فلا يصرفتك من تبعته^٦
صارف عارض، ينوص إلى الفتنة كلّ مناص. إن قال فشرّ قائل، وإن سكت فدو دعاير
(فدو دعائر خ ل).

ثمّ رجع إلى صفة المهديّ فقال: أوسعكم كهفياً، وأكثركم علماً، وأوصلكم رحماً. اللهمّ
فاجعل بيعته (بعثه خ ل) خروجاً من الغمّة، واجمع به شمل الأُمّة. فإنّ خار الله لك فاعزم،
ولاتتنن عنه إن وقّقت له، ولا تُجيزنّ عنه (ولا تجوزنّ عنه خ ل) إن هديت إليه. هاه
-وأومي بيده إلى صدره- شوقاً إلى رؤيته!^٧

لغات

دُروج: رفتن و راه خود را گرفتن و منقرض شدن.

مُجلب: روشن کننده کار.

مُجلبون: جمع شونندگان بر طريق حق و اعانت کنندگان دين - يا اعمّ از آن.

ذُروة: بلندی.

طود: کوه، یا کوه بلند.

١. در مصدر: (ومخفر).

٢. در مصدر: (إذا أتيت).

٣. در مصدر: (ولا يخور إذا المنون اكتنتت).

٤. در مصدر: (نشؤ).

٥. در مصدر: (وعارز).

٦. در مصدر: (من بيعته).

٧. غيبت نعماني، ص ٢٢١-٢٢٢، ح ١، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ٥١، ص ١١٥، ح ١٤؛ مكيبال المكارم،

ج ١، ص ١٠٦.

بحر: دریا.

مَغِيض: محلّ فرو رفتن آب.

مَجْفُو: جفا کرده شده و به زمین انداخته شده.

كُدُورَة: تیرگی و آلودگی.

جُبْن: ترس.

مَنِيَّة: مرگ.

هُلُوع: خروش و ناشکیبایی.

جَوْز: گذشتن.

اكتتاف: احاطه کردن.

إنكال: دفع کردن آنچه بر او واقع شود. گفته می‌شود: «مَضَرَ صخرَة الله التي لا

تُنكَل»^۱ - أي: لا تُدفع - عما وقعت عليه.

كُماة: جمع كَمِيّ - به معنای دلاور و شجاع، یا پوشنده سلاح.

مُشَمَّر - بر وزن محدث - : مرد کارآزموده.

مُغْلَوِلِب: غلبه کننده و فروگیرنده و درهم پیچنده و چیره.

ظَفِير: ظفر یابنده بر دشمن.

«ضِر غامة» - به کسر ضاد - یعنی: شیر.

حَصِيد: دروننده - یعنی: می‌درود مردم را به کشتن.

مُخَدِش: جراحت وارد آورنده به دشمن و کفّار.

والذکر من الرجال: قوی شجاعی را گویند - چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته^۲.

و رأس: بلندتر هر چیزی است و بزرگ قوم را گویند.

و قثم - بر وزن زُفَر -: کسی را گویند که عطا و بخشش او بسیار باشد.

۱. ر.ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۳۰: المجازات النبویة، ص ۳۴، النهایة فی غریب الحدیث،

ج ۵، ص ۱۱۷.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۵.

نَشِيقُ: به کسی گویند که چون داخل در اموری شود، نزدیک نباشد خلاص شدن او از آن، و در بعضی از نسخه‌ها لَبِيقُ - بر وزن کَتِيفُ - ضبط شده به معنی حاذق، و در بعضی از نسخ «شَقُّ رأسه، أي: جانبه» است.

و باذِخ: عالی مرتفع را گویند.

«غَاظِر» یعنی: ثابت.

مَجْد: بزرگواری.

«مَحْتَد» - به کسر تاء - یعنی: اصل.

ینوص: صفت است برای صارف، و مناص: به معنای ملجأ و پناهگاه است.

دَعَائِر: از دِعَارَة است که کنایه از خبائث و فساد باشد.

«خار الله لك» یعنی: اگر خیر بخواهد خدا برای تو، و در بحار گفته: بنا بر

نسخه‌ای: فإن جاز لك - یعنی: میسر شود برای تو گذشتن و تجاوز کردن.

و انشاء: به معنی انعطاف و کج رفتن است.

«ولا تحیزنَّ عنه» أي: إذا أدركته في زمان غيبته، و در نسخه سیزدهم بحار فرموده

که: در بعضی از نسخ «ولا تحیزن» به حاء بی نقطه است و زاء نقطه دار - یعنی:

لا تتحیزن عنه، از تَحْيِيزُ به معنای تَنحِي - یعنی: دور شدن و کناره گرفتن - است

و نسخه‌ها اکثر الفاظ آن مصحّف و محرّف است.^۱

یعنی: آمد مردی به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت: یا امیرالمؤمنین! خبر ده ما

را از مهدی خودتان، این مهدی - یعنی: مهدی موعود. پس فرمود: وقتی که رفتند

روندگان و منقرض شدند - کنایه است از انقراض قرن‌های بسیار - و کم شدند اهل ایمان و

رفتند جمع شونندگان بر طریق حق و یاری کنندگان دین، پس در آن وقت ظاهر می‌شود.

پس گفت: یا امیرالمؤمنین! از نسل چه کسی است آن مرد؟ پس فرمود: از فرزندان هاشم

است. از بلندترین مردی که از عرب است و مانند کوه و دریای علم و دانشی است که

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۶.

همه علوم را در سینه خود فرو برده و دریای علوم وارده را در سینه خود جای دهد .
و چون کسان او بر او درآیند او را جفا کنند . معدن صفوت و برگزیدگی آنهاست
زمانی که کدورت و تیرگی آنها - یعنی : عرب - را فرو گیرد . ترسنده نمی باشد زمانی
که حریص و ناشکیبا باشد برای کشتن مردمان ، و نمی ترسد زمانی که لشکرهای مرگ
او را احاطه کند ، و خسته نمی شود زمانی که شجاعان و دلاوران با او به مصارعت
و کشتن و بر خاک افکندن درآیند .

(این معنی بنا بر این است که « لاینکل » لفظ حدیث باشد از انکلال ، و اگر از نکول
- به معنای دفع - باشد ، معنی چنین می شود که : از خود دفع نمی کند ، اگر به مصارعت
با او درآیند) .

مرد کار آزموده و غلبه کننده و فرو گیرنده و درهم پیچنده ای است . ظفر یابنده بر
دشمن . شیری است درنده و درو کننده دشمن و جراحت وارد آورنده و قوی و شجاع .
شمشیری است از شمشیرهای خدا . رئیس و بزرگی است صاحب عطا و بخشش
بسیار . در هر امری که وارد شود ، در نهایت استقامت به خرج دهد و خود را برکنار
نکند و بلند مرتبه و رفیع الشأن و ثابت در بزرگی و بزرگواری است . ثمره شجره کرم
و اصابت است . پس نگرداند تو را از تابعیت او راه گرداننده ای که پناه می برد به سوی
فتنه در هر پناهگاهی .

اگر سخن گوید پس بد گوینده ای است ، و اگر ساکت باشد پس بد خبیثی است .
پس حضرت رجوع فرمود به صفت مهدی علیه السلام . پس فرمود که : او وسیع تر پناهگاه و
مهرتر و معتمد شماهاست و بیشتر است علم او از شماها و چسبنده تر است به رجم و
خویشاوندان خود از شماها .

بار خدایا ! پس بگردان بیعت با او یا برانگیخته شدن او را بیرون شدن از هر کار
مشتبه و پوشیده ای که موجب اندوه باشد و جمع کن به سبب - و یا وجود - او تفرقه
امت را . پس اگر خیر خواست خدا برای تو ، پس قصد کن و منحرف و منعطف از او
مشو ، و کجروی مکن اگر توفیق درک کردن او را یافتی ، و اگر راه یافتی به سوی

حضرتش از او دوری مکن و دست از دامن او بر مدار . پس حضرت آهی از دل کشید و فرمود - و اشاره به سینه خود کرد :- از جهت مشتاق بودن به دیدن او .

۲۷۲ / حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی ، صفحه ۱۳۲ ، در باب علامات ظهور به سند خود از اصبح بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود :

يَأْتِيكُمْ بَعْدَ الْخَمْسِينَ وَالْمِائَةِ أُمَرَاءُ كَفَرَةٌ، وَأُمَنَاءُ خَوْنَةٌ، وَعُرَفَاءُ فَسَقَةٌ، فَتَكْثُرُ التَّجَارُ، وَتَقَلُّ الْأَرْبَاحُ، وَيَفْشُو الرِّبَا، وَيَكْثُرُ الزَّانَا، وَتَعْمُرُ السِّبَاخُ^۱، وَتَتَنَاكِرُ الْمَعَارِفُ، وَتَعْظُمُ الْأَهْلَةُ، وَتَسْتَكْفِي^۲ النِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ وَالرِّجَالَ بِالرِّجَالِ .

فحدث رجل عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قام إليه رجل حين يحدث بهذا الحديث فقال له : يا أمير المؤمنين ، وكيف نصنع في ذلك الزمان ؟ فقال : الهرب ، الهرب ؛ فإنه لا يزال عدل الله مبسوطاً على هذه الأمة ما لم يميل قراؤهم إلى أمرائهم ، وما لم يزل أبرارهم ينهي فجأهم . فإن لم يفعلوا ثم استنفروا (استدبروا خ ل) (استدبروا خ ل) ، فقالوا : لا إله إلا الله ، قال الله في عرشه : كذبتهم . لستم بها صادقين ؛^۳

یعنی : می آید شمارا بعد از صد و پنجاه سال امیرانی کافر و امین های خیانتهکار و رئیس های فاسق . پس زیاد می شود تجارتها و کم می شود سودها و منفعتها و ظاهر و فاش می شود ربا دادن و گرفتن و زیاد می شود زنا - و بنا بر نسخه ای : اولاد زنا - و کارهای خوب بد و زشت شمرده شود و زمین های شوره زار آباد شود و ماهها بزرگ دیده شود (کنایه از این که ماه شب اول دو شبه به نظر آید و بزرگ و روشن و بلند نماید) و زنها به فجور به زنها اکتفا کنند و مردها به مردها .

پس حدیث کرد مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام که به پانخاست به سوی آن حضرت

۱. در مصدر : (وتغمر السفاح) .

۲. در مصدر : (وتكتفي) .

۳. غیبت نعمانی ، ص ۲۵۷ ، ح ۳ ، و نیز ر. ک : بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۲۲۸ ، ح ۹۲ .

مردی هنگامی که این حدیث را می فرمود و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! و چه بکنیم در آن زمان؟ فرمود: فرار کنید. فرار کنید از میان ایشان؛ زیرا که بساط عدل خدا گسترده شده است بر این امت تا زمانی که خوانندگانشان به طرف امیرانشان میل نکنند و مادامی که نیکانشان به فاجرهای خود نهی از فجور کنند. پس اگر نکردند این کارها را و ترسیدند - یا به حق پشت کردند - و گفتند: لا اله الا الله، خدا در عرش خود فرماید: دروغ گفتید. شما راستگو نیستید.

مؤلف گوید که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث شریف ابتدای فساد و ضعف اسلام را بعد از گذشتن صد و پنجاه سال فرموده و ظاهر آن است که گذشتن این مدت بعد از زمان فرمودن آن حضرت این حدیث را باشد نه بعد از هجرت، بلکه در زمان خلافت ظاهری آن حضرت تقریباً سی سال متجاوز بعد از هجرت بوده، بلکه قریب چهل سال بعد از هجرت که مصادف با صد و نود سال تقریباً بعد از هجرت باشد که تا این زمان قریب هزار و دویست سال باشد و آن تقریباً موافق با شروع جنگ مسیحیین با مسلمانان بوده که عبارت از جنگ صلیبی باشد که در اواخر قرن دوم اسلامی واقع شده و تاکنون قریب دوازده قرن از آن می گذرد و به مقتضای آنچه که حضرت در بعضی از احادیث دیگر از علامات آخرالزمان تا انقضای قرن دوازدهم خبر داده مراد قرن دوازدهم بعد از صد و پنجاه سال گذشتن از زمان خلافت ظاهریه آن حضرت باشد - چنان که قبلاً بعضی از سخنان آن بزرگوار شرح داده شد - و بدین تقریب دور نیست که زمان فرج خیلی نزدیک باشد، والله العالم بحقائق الأمور. اللهم عجل فرجه، وسهل مخرجه، وأرنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة، واجعلني من أنصاره وأعوانه والمستشهادين بين يديه، بجاه محمد وآله الطاهرين.

لمؤلفه

شود روزی که بوی نافه مشک ختن آید

شمیم یوسف مصر جلال از پیرهن آید

شود روزی به فیروزی جهان رشک جنان گردد
 بهار آید، زمستان بگذرد، خرّم چمن آید
 شود روزی گلِ سوری نقاب از چهره برگردد
 گل آید، سنبل آید، سوسن آید، نسترن آید
 شود روزی که مرغان در گلستان نغمه انگیزند
 نواخوان بلبل آید، قُمری و زاغ و زغن آید
 شود روزی که مهر از رخ حجاب غیب برگردد
 نوید وصل او یکسر به گوش مرد و زن آید
 شود روزی که آثار قیام شه شود ظاهر
 برون سفیانی از شام و یمانی از یمن آید
 شود روزی که در بطحا لوای حق شود بر پا
 به سر حیران دوان بهر نثار جان و تن آید

۲۷۳ / حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، در باب علامات ظهور، صفحه ۱۳۷، به سند خود از حضرت صادق
 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بالای منبر کوفه:
 إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - قَدَّرَ فِي مَا قَدَّرَ [وَقَضَى] وَحْتَمَ بِأَنَّهُ كَائِنَ لَابِدًا مِنْهُ أَخَذَ بِنِي
 أُمِّيَّةَ بِالسَّيْفِ جِهْرَةً وَ إِنَّ أَخَذَ بِنِي فَلَانَ بَغْتَةً (وَ إِنَّهُ يَأْخُذُ بِنِي الْعَبَّاسِ بَغْتَةً خ ل)، وَقَالَ علیه السلام:
 لَابِدًا مِنْ رَحِي تَطْحَنُ. فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قَطْبِهَا وَتَثَبَّتْ^۱ (قَامَتْ خ ل) عَلَى سَاقِهَا، بَعَثَ اللَّهُ
 عَلَيْهَا عَبْدًا عَسْفًا (عَنِيفًا خ ل) خَامِلًا أَصْلَهُ، يَكُونُ النَّصْرَ مَعَهُ، أَصْحَابَهُ الطَّوِيلَةَ شَعُورَهُمْ،
 أَصْحَابَ السَّبَالِ، سُودَ ثِيَابِهِمْ، أَصْحَابَ رَايَاتِ سُودِ.
 وَيَلُ لِمَنْ نَاوَاهُمْ. يَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا. وَاللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَإِلَى أَعْمَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفَجَّارَ

۱. در مصدر: (و تثبت).

منهم . والأعراب الحفاة^۱ یسلطهم الله علیهم بلا رحمة، فیقتلونهم هرجاً علی مدینتهم
بشاطی الفرات البریة والبحریة، جزاءً بما عملوا وما ربك بظلام للعبید.^۲

لغات

رَحَى: آسیا.

قطب - مثلثه -: ستونۀ آهنی آسیا و مهتر و سردار قوم که مدار کار بر وی باشد
و سپهسالار که او را قطب آسیای خرب گویند و شیخ یگانه و مدار هر چیز و قوام آن
را گویند.

عَسَف: مرد ستمکار و بی راه رونده .

عَنيف: مرد درشت خو و سوارکار سخت و سخن درشت و سرسخت را گویند .

خامِل: گمنام و بی اصل .

هَرَج: قتل .

حُفَاة: جمع حافی - یعنی: پابرهنه .

جُفَاة: جمع جافی - یعنی: مرد درشت اندام و بدخو .

یعنی: بدرستی که خدایی که غالب است و بزرگ است ذکر او مقدر کرده در آنچه
که مقدر کرده است و حتم کرده به این که شدنی است و هیچ چاره‌ای از آن نیست
گرفتن بنی امیه را با شمشیر - یعنی: حتماً آنها را به شمشیر هلاک خواهد کرد - و هیچ
چاره‌ای از آن نیست که بنی عباس را ناگهان گلوی آنها را می‌گیرد و غافل گیر می‌کند، و
فرمود آن حضرت ﷺ که: ناچار است از این که آسیای جنگ در گردش آید و نرم کند
- یعنی: مردم را. پس چون بر روی پایه و قطب خود ایستاد و بر روی دو پای خود
ثابت وقائم شد، برمی‌انگیزاند خدا بنده ستمکار و دور از راهی - یا درشت خو
و سوارکار سخت گفتار سرسختی - را که اصل او گمنام و بی اسم و ناشناس است و یاری

۱. در مصدر: (الجفاة).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴-۲۶۵، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ذیل حدیث ۹۶.

و غلبه با اوست و اصحاب او موهاشان دراز و صاحبان سبیل هابند و جامه هاشان سیاه است و صاحبان پرچم های سیاه اند .

وای بر آن کسی که قصد کند ایشان را! که می کشند قصد کنندگان را کشتنی عجیب و به ذات خدا قسم است که هر آینه می نگریم به سوی ایشان و به سوی کارهاشان و آنچه می رسد به فجّار و عرب های پابرهنگان از ایشان . مسلط می گرداند خدا این جماعت را بر آنها - یعنی : بر فجّار و عرب ها - بدون این که رحم کنند بر آنها . پس می کشند فجّار و عرب ها را کشتنی عجیب در خانه هایشان در کنار فرات ، چه در بیابان باشد یا دریا ، و این نحو کشته شدن جزای عمل ایشان است و پروردگار تو ستمکار در حقّ بندگان نیست .

۲۷۴ / حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی ، باب علامات ظهور ، صفحه ۱۳۸ ، به سند خود از عبایة بن ربیع اسدی روایت کرده که گفت : داخل شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام و من پنجمی پنج نفر بودم و کوچک تر از همه آنها بودم از حیث سال . پس شنیدم از آن حضرت که می فرمود :

حدّثني أخي رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال : إني خاتم ألف نبي ، وإني خاتم ألف وصي ، وكلفت ما لم يكلفوا ، فقلت : ما أنصفك القوم ، يا أمير المؤمنين ، فقال : ليس حيث تذهب بك المذاهب ، يابن أخي . [والله] إني لأعلم ألف كلمة لا يعلمها غيري وغير محمد صلى الله عليه وآله ، وإنيهم ليقروون منها آية في كتاب الله - عز وجل - وهي : ﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾^۱ ، وما يتدبرونها حقّ تدبرها .

ألا أخبركم بأخر ملك بني فلان ؟ قلنا : بلى ، يا أمير المؤمنين . قال : قتل نفس حرام في يوم حرام في بلد حرام عن قوم من قريش . والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ، ما لهم ملك

۱ . سورة نمل ، آية ۸۲ .

بعده غير خمس عشرة ليلة. قلنا: هل قبل هذا أو بعده من شيء؟ فقال: صيحة في شهر رمضان تفرع اليقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاة من خدرها؛^۱

یعنی: حدیث کرد مرا برادرم رسول خدا ﷺ که فرمود: من تمام کننده هزار پیغمبرم و تو تمام کننده هزار وصی هستی و مکلف شدم چیزی را که مکلف نشدند. پس گفتم: انصاف نکردند این گروه در حق تو، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود: چنین نیست که هر راهمی بخواهی بروی، ای پسر برادر من! هرآینه می دانم هزار کلمه را که نمی داند کسی آن را غیر از من و غیر از محمد ﷺ و بدرستی که ایشان می خوانند هرآینه از آن آیه ای را از کتاب خدای - عزوجل - و آن این است که فرموده: ﴿و چون واقع شود گفته عذاب بر ایشان، بیرون می آوریم برای ایشان جنبنده ای از زمین را که سخن گوید با ایشان. بدرستی که مردمان کسانی هستند که به نشانه های ما یقین نمی کنند﴾ و تدبّر نمی کنند در آنها حق تدبّر را در آن.

آیا خبر ندهم شما را به آخر ملک بنی فلان - یعنی: بنی عباس -؟ گفتیم: چرا، یا امیرالمؤمنین! فرمود: کشتن نفسی حرام - یا کشته می شود نفس حرامی - در روز حرامی در ماه حرامی از گروه قریش. قسم به آن کسی که می شکافد دانه را و خلق کرده و می کند بندگان را که برای ایشان ملکی نمی ماند بعد از آن غیر از پانزده روز. گفتیم: آیا پیش از آن یا بعد از آن چیزی - یعنی: نشانه ای - هست؟ پس فرمود: صدایی در ماه رمضان بلند شود که هر شخص بیداری به فزع درآید و هر خوابیده ای بیدار شود و دختران جوان از سراپرده های خود بیرون آیند.

مؤلف ناچیز گوید که: جمله ای از ابتدای این حدیث مخالف با قول مشهور است راجع به عدد و شماره پیغمبران؛ زیرا که عدد آنها بنا بر مشهور و بسیاری از اخبار و احادیث صحیحه و معتبره و موثقه - از متواتره و مستفیضه و غیر اینها -

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۶-۲۶۷، ح ۱۷، و نیز ر.ک: مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۸۹-۹۰، ح ۷۴۸؛ بحار الأنوار،

ج ۵۲، ص ۲۳۴، ح ۱۰۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵.

یکصد و بیست و چهار هزار^۱ و بعضی یکصد و بیست هزار روایت شده^۲ و با عدد هزار توافق ندارد. لذا این حدیث را یا باید راجع به عدد انبیا حمل بر سقط و افتادگی و تصحیف کرد، یا بر خواص از انبیا حمل نمود و همچنین است نسبت به اوصیا.

و مراد از بنی فلان بنی عباس است که انقراض دولت آنها متصل به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - است، و عدد خلفای بنی عباس به مقتضای بعضی از اخبار چهل نفرند که سی و هفت نفر از آنها یکی بعد از دیگری خلافت کردند تا به عبدالله مستعصم و پس از کشته شدن مستعصم مدت ها ملک از آنها گرفته شد و از امر خلافت برکنار شدند و فترتی واقع شد و دو نفر دیگر از ایشان بعد از مدت های زیاد به تفرقه حکومت کرده اند و یک نفر دیگر از آنها که حکومت این سلسله به او خاتمه می یابد عبدالله نامی است که مقارن با زمان خروج سفیانی حکومت خواهد کرد و در آن وقت حکومت مصر هم با عبدالرحمن نامی خواهد بود - چنان که در بخش اخبار صادقیه در این کتاب حدیث آن ذکر کرده خواهد شد - و به این عبدالله عباسی قبلاً در بعضی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در همین بخش و همین جزء از این کتاب اشاره و نقل کردم.

و مراد از نفس حرام در این حدیث شریف محمد بن الحسن نفس زکیه است که کشته شدن او در میان رکن و مقام در روز بیست و پنجم یا بیست و ششم ماه ذی حجة الحرام از علائم حتمیه است و بعد از کشته شدن او پانزده روز زیادتر نمی شود که قائم آل محمد علیه السلام قیام می فرماید و صبیحة شهر رمضان هم از علائم حتمیه است که بعد از خروج سفیانی قریب چهار ماه پیش از ظهور واقع خواهد شد.

۱. ر.ک: مستند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۹۷؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۹، ص ۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۱، ح ۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۷، ح ۲۵۲؛ خصال، ص ۵۲۴، ح ۱۳ و ص ۶۴۰-۶۴۱، ح ۱۷-۱۹؛ معانی الأخبار، ص ۳۳۳، ضمن حدیث ۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۱۰؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سعد السعود، ص ۳۵؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۹؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۹۱، ضمن حدیث ۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۵۲، ضمن حدیث ۲۶ و ج ۱۳، ص ۴۰۵، ح ۲ و ج ۱۵، ص ۲۹، ضمن حدیث ۴۸ و ج ۵۴، ص ۲۰۰، ذیل حدیث ۱۴۵ و...؛ تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۲۰.

۲. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲۷۵ / حدیث پنجاه و سوم

غیبت نعمانی در باب علامات ظهور، صفحه ۱۴۵، به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که سؤال کرد ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از غضب - یعنی: قیام قائم علیه السلام. پس فرمود: هیئات الغضب، هیئات! موتات فیهن (بینهنّ خل) موتات، وراکب الذعلبة، وما راکب الذعلبة؟ مختلط جوفها بوضینها، یخبرهم بخبر فیقتلونه، ثمّ الغضب عند ذلك^۱.

لغات

ذُعَلْبَة: شتر ماده تندر و.

وَضِین - بر وزن امیر -: هر چیزی برهم چیده و دوتا کرده، و نوار و تنگ هودج پهن که از دوال یا موی بافند، یا تنگی که از چرم باشد، یا تنگ پالان شتر را گویند. راکب ذُعَلْبَة: مراد محمد بن الحسن نفس زکیه است.

و غضب: مراد قیام قائم علیه السلام است که غضبناک و با شمشیر قیام می فرماید. یعنی: دور است قیام قائم علیه السلام، دور است. مرگ‌هایی پیش از آن است که در آن مرگ‌ها یا در میان آنها مرگ‌های دیگری است با آمدن شترسواری که بر شتر ماده تندر و سوار باشد و چه شترسواری که تنگ شتر او در جوف او آمیخته شده - یعنی: شکم آن شتر از جای تنگ خط گذارده بنحوی که گویا تنگ او در شکم شتر آمیخته شده. خبر می دهد ایشان را - یعنی: اهل مکه را - به خبری. پس می‌کشند او را. پس از کشته شدن او در آن وقت قائم که مأمور به غضب است قیام می‌کند.

۲۷۶ / حدیث پنجاه و چهارم

غیبت نعمانی، باب علامات، صفحه ۱۴۹، به سند خود از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۶، ح ۳۸، و نیز ر. ک: امالی شیخ طوسی، ص ۲۳۰، ح ۴۰۷؛ مدینه المعجز، ج ۲، ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۴۶، ح ۴ و ج ۵۲، ص ۲۴۰، ح ۱۰۸.

روایت کرده که فرمود:

بين يدي القائم موت أحمر، وموت أبيض، وجراد في حينه وجراد في غير حينه،
أحمر كالدم. فأما الموت الأحمر فبالسيف، والأبيض فالطاعون (وأما الموت الأبيض
فبطاعون خل)؛^١

یعنی: در پیش روی قائم - یعنی: پیش از ظهور او - مرگ سرخی خواهد بود و
مرگ سفیدی و آمدن ملخ در وقت آن و ملخی در غیر وقت آن که مانند خون سرخ
باشد. پس مراد از مرگ سرخ کشته شدن به شمشیر است و مراد از مرگ سفید مردن به
مرض طاعون است.

٢٧٧ / حدیث پنجاه و پنجم

غیبت نعمانی، باب علامات، صفحه ١٤٩، به سند خود از اصیغ بن نباته روایت کرده
که گفت:

سمعت علياً عليه السلام يقول: إن بين يدي القائم سنين خداعة، يكذب فيها الصادق، ويصدق
فيها الكاذب، ويقرب فيها الماحل.

وفي حديث: وينطق فيها الرؤيبيضة. فقلت: وما الرؤيبيضة، وما الماحل؟ قال: أوما
تقرؤون القرآن؛ قوله: ﴿وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴾^٢ قال: يريد المكر، فقلت: وما الماحل؟
قال: يريد المكار.^٣

١. غیبت نعمانی، ص ٢٨٦، ح ٦١، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ٢، ص ٣٧٢؛ غیبت شیخ طوسی، ص ٤٣٨، ح ٤٣٠؛
إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ٢٨١؛ الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٥٢، ح ٥٨؛ الدرّ النظیم،
ص ٧٥٨؛ كشف الغمّة، ج ٣، ص ٢٥٨؛ الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة، ج ٢، ص ١١٣١؛ صراط مستقیم،
ج ٢، ص ٢٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢١١، ح ٥٩.

٢. سورة رعد، آية ١٣.

٣. غیبت نعمانی، ص ٢٨٦ - ٢٨٧، ح ٦٢، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٥، ح ١٢٤؛ إلزام الناصب،
ج ١، ص ٦٥ و ج ٢، ص ١٠٢.

لغت

خُدعة: به معنای فریب.

ماجِل: مکار.

«رُؤْيِيضَة» یعنی: پست و حقیر و بی لیاقت.

یعنی: شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود: پیش روی قائم - یعنی: پیش از ظهور او - سال های فریبنده ای خواهد بود که تکذیب کرده شود در آنها راستگو و تصدیق کرده شود در آنها دروغگو و تقرّب یابد در آنها شخص مکار حيله ور.

و در حدیث دیگری است که فرموده: و سخنرانی کند در آنها رُؤْيِيضَة. پس گفتم: رُؤْيِيضَة چیست و ماجِل کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمی خوانید؛ قول خدای تعالی را که فرموده: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ فرمود: از مِحَال اراده فرموده است مکر را. پس گفتیم: ماجِل چیست؟ فرمود: یعنی: مکار.

نگارنده گوید: ظاهر این است که در حدیث افتادگی و سقطی باشد؛ زیرا که راوی دو مطلب را از حضرت سؤال کرده و جواب از یکی از آن دو گفته شده و از رُؤْيِيضَة جوابی نفرموده. ابن اثیر در نهایه و صاحب منتهی الإرب در منتهی و غیر ایشان در غیر این دو کتاب گفته اند که: در حدیث اشراط الساعة که فرموده: «وإن ينطق الرُّؤْيِيضَة في أمر العامّة» از حضرت سؤال شده که رُؤْيِيضَة چیست، یا رسول الله؟ در جواب فرموده است که: التافه الخسيس؛ یعنی: حقیر و احمق و پست.^۱ تافه به فاء یک نقطه دار.

۲۷۸ / حدیث پنجاه و ششم

غیبت نعمانی، باب السفیانی، صفحه ۱۶۴، به سند خود از حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

المهدی أقبل جعداً، بخده خال، یكون مبدؤه من قبل المشرق، وإذا كان ذلك خرج

۱. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۲ و ج ۲، ص ۱۸۵؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۴۲۴.

السفیانی، فیملك قدر حمل امرأة تسعة أشهر. يخرج بالشام فينقاد له أهل الشام إلا طوائف من المقيمين على الحق، يعصمهم الله من الخروج معه، ويأتي المدينة بجيش جرار حتى إذا انتهى إلى بیداء المدينة. خسف الله به، وذلك قول الله - عز وجل - في كتابه: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾ ۱. ۲.

لغات

أقبل: وصف است برای کسی که سیاهی چشم او به طرف بینی او مایل باشد.

جعد: شخص پیچیده مو را گویند.

جرار: گران رو. جیش جرار لشکری است که از کثرت جمعیت نتوانند تند

حرکت کنند.

بیداء: بیابانی است در میان مدینه و مکه که لشکر سفیانی در آن جا به زمین فرو روند.

یعنی: مهدی سیاهی چشم او به طرف بینی او مایل است و موهای او در هم

پیچیده است و بر رخسار او خالی است. ابتدای قیام او از سمت مشرق است - یعنی:

مقدمه قیام او از طرف مشرق شروع می شود - و وقتی که این علامت ظاهر شد - یعنی:

مشرقی قیام کرد - سفیانی بیرون می آید و بقدر مدت حمل یک زن حکومت و

پادشاهی کند. در شام بیرون آید و اهل شام مطیع و منقاد او شوند مگر طایفه ای چند از

قیام کنندگان به حق که حفظ می کند خدا آنها را از بیرون آمدن ایشان با او و می آید

سفیانی به مدینه با لشکری که از کثرت جمعیت به گرانی حرکت کنند تا این که

می رسند به زمین بیداء مدینه. پس خدا در آن جا لشکر او را به زمین فرو برد و این

است معنای گفته خدای - عز وجل - که فرموده است: ﴿ وَاگر بینی زمانی که بترسند،

پس گذشتی در آن نیست [و] گرفته خواهند شد به عذاب - یعنی: به فرو رفتن به

زمین - از مکان نزدیکی ﴿.

۱. سورة سبأ، آیه ۵۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۶، ح ۱۴، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۲، ح ۱۴۲.

۲۷۹ / حدیث پنجاه و هفتم

غیبت طوسی، چاپ تبریز، صفحه ۲۸۴، به سند خود از محمد بن الحنفیه از آن حضرت روایت کرده که:

قال: قلت له: قد طال هذا الأمر حتى متى؟ فقال (قال): فحرك رأسه، ثم قال: أنى يكون ذلك ولم يعصّ الزمان؟ أنى يكون ذلك ولم يجفوا الإخوان؟ أنى يكون ذلك ولم يظلم السلطان؟ أنى يكون ذلك ولم يقم الزنديق من قزوين، فيهلك ستورها، ويكفر صدورها، ويغيّر سورها، ويذهب ببهجتها؟ من فرّ منه أدركه، ومن حاربه قتله، ومن اعتزّ له افتقر، ومن تابعه كفر حتى يقوم باكيان. باك يبيكي على دينه، وباك يبيكي على دنياه؛^۱ یعنی: گفت که: گفتم به آن حضرت - یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام - که: این امر - یعنی: قیام مهدی علیه السلام - تا کی طول می کشد؟ گفت: پس حضرت سر خود را جنبانید، پس فرمود: کجا خواهد بود - یعنی: کجا به این زودی قیام خواهد کرد - و حال آن که هنوز زمان دندان گیر نشده - یعنی: شدت و فشار زمان اهل خود را به دندان نگرفته -؟ کجا خواهد بود آن و حال آن که هنوز برادران - یعنی: ترک های مشرقی - جور و جفایی نکرده اند؟ کجا خواهد بود آن و حال آن که هنوز پادشاه ستمکار نشده؟ کجا خواهد بود و حال آن که هنوز کافر مخصوص از قزوين برنخاسته که پرده های اهل آن جا را پاره کند و نسبت کفر به بزرگان آن جا بدهد، یا آنها را گرفته و حبس و مخفی کند و حصارهای آن جا را تغییر دهد و زیبایی و خوشی آن جا را ببرد؟ کسی که از او فرار کند او را دریابد، و کسی که با او جنگ کند آن را بکشد، و کسی که از او کناره گیری کند فقیر و محتاج شود، و کسی که تابع او شود کافر گردد، تا این که به پا خیزند دو دسته از مردم در حالتی که گریان باشند. یک دسته برای دین خود گریه کنند و یک دسته برای دنیای خود گریه کنند.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱، ح ۴۳۳، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۱؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۱۹.

مؤلف گوید که: بعضی چنین گمان کرده‌اند که مصداق این حدیث ظاهر شده و بعضی تو جیهاتی کرده‌اند، ولی آنچه به نظر می‌رسد هنوز مصداقی پیدا نکرده است که آنچه متفرع بر آن است ظاهر شده باشد و این قضایا و مراجع ضمیرها راجع به خود قزوین است و مربوط به جاهای دیگر نیست. چنان که از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود. و دور نیست مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم گیلانی باشد و آن وقتی است که جنگی مابین اهل مازندران و گرگان رخ دهد. چنان که به بعضی از اخبار آن قبلاً اشاره شده و بعد از این هم خواهد شد.

و دور نیست که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسنی و جوانان آذربایجان و ارمینیه و ظهور فتنه ایشان در نزدیکی‌های قزوین نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد. چنان که از حدیث علی بن مهزیار و تشرّف او خدمت امام زمان و خبر دادن آن حضرت به این وقایع استفاده می‌شود و نگارنده آن حدیث را در ردیف اخبار قائمیه در محل خود ذکر خواهم کرد و همچنین خبر مروی از کعب الاحبار را نیز در جای مناسب خود ذکر خواهم نمود که آن نیز اشعار بر همین معنی دارد. - إن شاء الله تعالی.

۲۸۰ / حدیث پنجاه و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: شنیدم از علی بن ابی طالب علیه السلام که می‌فرمود:

أظلتكم فتنه مظلمة عمياء منكشفة، لا ينجو منها إلا النومة. قيل: يا أبا الحسن، وما النومة؟ قال: الذي لا يعرف الناس ما في نفسه؛^۱

یعنی: سایه می‌اندازد بر سر شما فتنه تاریک کننده و کور کننده ظاهر آشکاری که

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۵، ح ۴۸۱، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۲؛ الدرّ النظیم،

ص ۷۵۸؛ العدد القویة، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۹.

نجات نمی‌یابد از آن مگر مرد گمنامی که بی‌قدر باشد در نزد مردمان که کسی او را نشناسد. گفته شد که: یا ابالحسن! نومه چیست؟ فرمود: آن کسی است که مردم نشناسند شخص او را از حیث نفس.

۲۸۱ / حدیث پنجاه و نهم

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار می‌فرماید:

يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه إلا الماحل (الماجن خل)، ولا يظرف فيه إلا الفاجر، ولا يضعف فيه إلا المُنصف. يعدُّون الصدقة فيه غُرمًا، وصلة الرحم منًا، والعبادة استطالةً على الناس. فعند ذلك يكون السلطان بمشورة الإماء، وإمارة الصبيان، وتدبير الخِصيان.^۱

لغات

ماجل: به معنای مکار و سخن‌چین و سعایت‌کننده نزد سلطان و خبر برنده (راپورت‌دهنده) و باج و خراج‌گیرنده، و در بعضی از نسخ ماجن نوشته شده و آن به معنای مرد شوخ چشم بی‌باک در گفتار و کردار است که باک نداشته باشد از گفتن و کردن هر سخن بد ناروا و کار زشتی.

ظریف: به معنای زیرک.

فجور: کار زشت ناروا و منافی عفت.

غرم: تاوان دادن و آزمندی.

استطالة: بلندی جستن و تکبر کردن.

إماء: کنیزان و دختران.

خِصيان: خواجه سرایان و کسانی که مردی ندارند.

۱. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳-۱۰۲، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۵؛ خصائص الأئمة، ص ۹۶؛
أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۵۱ و ج ۷۵، ص ۲۲.
ح ۸۵ و ج ۱۰۰، ص ۲۶۱-۲۶۲، ح ۲۳.

یعنی: می آید بر مردم زمانی که تقریب پیدا نمی کند در آن زمان مگر مرد مکار حیلهور سخن چین سعایت کننده و خبربرنده نزد پادشاه و باج و خراج گیرنده - یا شوخ چشم بی باک در گفتار و کردار و کارهای زشت ناروا و زیرک، دانسته نشود مگر مرد فاجر بدزبان و بدعمل و به ضعف و ناتوانی شناخته نشود مگر مرد بانصاف. صدقه را غرامت و تاوان دادن و آزمندی شمارند و اگر وصل رحم کنند برای منت گذاردن باشد و عبادت و بندگی کردن را برای تکبر کردن و بلندی بر دیگران جستن بجا آورند. پس در چنین زمانی پادشاه به مشورت کنیزان - و یا زنان و دختران - کار کند و امارت و ریاست با کودکان گردد و تدبیر کارها با کسانی که مردی ندارند شود.

۲۸۲ / حدیث شصتم

نهج البلاغة در ضمن کلمات قصار می فرماید:

يأتي على الناس زمان لا يبقی فيهم من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، ومساجدهم يومئذ عامرة من البناء، خراب من الهدى، سكاؤها وعمارها شرّ أهل الأرض. منهم تخرج الفتنة، وإليهم تأوي الخطيئة؛ يردون من شدّ عنها فيها، ويسوقون من تأخر عنها إليها.

يقول الله - سبحانه -: في حلفت لأبعثنّ على أولئك فتنة أترك الحليم فيها حيران، وقد

فعل، ونحن نستقبل الله عشرة الغفلة؛^۱

یعنی: می آید بر مردم زمانی که باقی نمی ماند در میان اهل آن زمان از قرآن مگر نقشی یا نشانه و نوشتنی و از اسلام مگر اسمی، و مساجد ایشان در آن زمان آباد است از حیث ساختمان و خراب است از جهت هادی و راهنما. ساکنین و تعمیر کنندگان آن بدترین اهل زمین اند. فتنة از ایشان بیرون می آید و در آنها معصیت و گناه جای می گیرد. برمی گردانند در آن فتنة هر که را که از آن کناره گرفته و می کشانند به سوی آن

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۸۷-۸۸، ح ۳۶۹، و نیز ر. ک: بجاار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۲۰، ح ۱۰۹۵.

هر که را که از آن عقب مانده. خدای - سبحانه - می فرماید: پس به حق خودم قسم است که هر آینه بر می انگیزم البته البته فتنه ای را بر ایشان که شخص بردبار با شکیبیا از آن در حیرت و سرگردان ماند، و می کند البته خدا این کار را و ما از خدا گذشت از لغزش و بی خبری را درخواست می نمایم.

از این حدیث شریف چند نکته استفاده می شود: یکی باقی نماندن از قرآن در آخر زمان مگر نوشتن و نقشی (کنایه از این که در آن زمان غالباً قرآن خوانده نشود، و اگر بندرت هم بخوانند، در آن تدبیر و تفکر نکنند و به احکام آن عمل ننمایند).

دوم: از اسلام بجز اسم تنها باقی نماند و به اسم اقرار به مسلمانی کنند، ولی از آداب و رسوم آن برکنار و بی اطلاع باشند.

سوم آن که: در ساختن مسجد و تعمیر ظاهری آن از نظر ساختمانی و فرش و زینت بکوشند، ولی هادی و راهنمایی که مردم را به خدا و آداب خداشناسی و دینداری و روش مسلمانی راهنمایی کند در آنها نباشد.

چهارم آن که: کسانی که در آن مساجد جامی گیرند و در تعمیر ظاهر آنها می کوشند بدترین اهل زمین می باشند؛ به علت این که در اثر هواهای نفسانیه و شهوترانی هایی که در خاطر هاشان می باشد ایجاد فتنه می کنند و القای خلاف و نفاق می کنند و آتش عداوت و دشمنی را در میان همدیگر می افروزند و انواع گناه و معصیت را در خود جای می دهند و کسانی را که از فتنه و فساد دور و برکنارند آنها را از روشی که پیش گرفته اند بر می گردانند و با خود داخل در فتنه و فساد می نمایند و آنهایی را هم که عقب مانده اند از ایشان با خود همراه می کنند.

پنجم آن که: چون چنین صفاتی در ایشان ظاهر شد، خداوند پاک قسم یاد کرده که فتنه عظیمی بر ایشان انگیزد که هر چند شخص حلیم و بردبار باشد، در حیرت و سرگردانی بماند و راه نجات و رهایی برایشان نباشد و حضرت می فرماید که: چنین عملی را خدا با ایشان البته خواهد کرد.

۲۸۲ / حدیث شصت و یکم

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار می فرماید:

يأتي على الناس زمان عضوض، يعضّ الموسر فيه على ما في يديه ولم يؤمر بذلك، قال الله - سبحانه -: ﴿ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ﴾^۱. تنهد فيه الأشرار، وتستذلّ الأخيار، ويباع المضطرون، وقد نهى رسول الله ﷺ عن بيع المضطرين^۲.

لغات

عضّ: دندان گرفتن.

موسر: توانگر و ثروتمند و بی نیاز.

نهد: برخاستن و بلند شدن.

مضطّر: بیچاره شده.

بیع: خرید و فروش کردن.

یعنی: می آید بر مردمان زمانی دندان گیرنده که شخص ثروتمند و توانگر به دندان می گیرد آنچه را که به دو دست خود گرفته از مال و دارایی - یعنی: بخل می ورزد و در راه خدا بر بینوایان انفاق نمی کند و خیر او به آنها نمی رسد - و حال آن که خدای پاک و منزّه می فرماید: ﴿ فضل و احسان را در میان خود فراموش نکنید ﴾.

در آن زمان به پا خیزند و بلندی جویند مردمان شریر و بد - یعنی: ریاست کنند بر اهل آن زمان - و ذلیل و خوار می شوند نیکان و خوبان و با یکدیگر خرید و فروش می کنند

۱. سورة بقره، آیه ۲۳۷.

۲. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸، ح ۴۶۸، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۳۳۸۲؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۴۴۶، ح ۲۳۶۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷، ح ۴۱۴؛ کافی، ج ۵، ص ۳۱۰، ح ۲۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۶۸؛ خصائص الأئمة، ص ۱۲۴؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۸-۱۹، ح ۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۳۰، ح ۲ و ۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹ و ج ۷۱، ص ۴۱۳ و ۴۱۸؛ ضمن حدیث ۳۹ و ج ۱۰۰، ص ۸۱-۸۲، ح ۹ و ۴.

بیچارگان - یا به اجبار و ادار به خرید و فروش با یکدیگر کرده می شوند بیچارگان - و حال آن که از روی تحقیق نهی فرموده است رسول خدا ﷺ از خرید و فروش کردن بیچارگان. پوشیده نماناد که در معنای فرموده حضرت: «وَبِیَاعِ الْمَضْطَّرِّونَ» چند وجه به نظر می رسد که بعد از تحقیق در اطراف لفظ «بیع» و «مبايعه» و معنای آن در این مقام شرح داده خواهد شد.

بدان که «بیع» در لغت به معنای خریدن و فروختن و از لغات اصداد است و به معنای سعایت و سخن چینی کردن نزد سلطان نیز آمده - چنان که در قاموس و منتهی الإرب گفته اند که: «باعه من السلطان» یعنی: سعایت وی کرد نزد سلطان، و نیز گفته اند که: «بائع» به معنای ساعی و نمام و خریدار و فروشنده است و «مبايعه» به معنای خریدن و فروختن و بیعت کردن است با یکدیگر. ^۱ قال الله تعالى: ﴿إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۲ یعنی: زمانی که بیعت کردند با تو در زیر درخت. پس:

وجه اول از معنای «وَبِیَاعِ الْمَضْطَّرِّونَ» یعنی: مردم را تحت فشار قرار دهند بنحوی که بیچاره شوند و از روی بیچارگی و اضطراب املاک و خانه و ضیاع^۳ و عقار^۴ خود را بفروشند. وجه دوم آن که: مبايعت به معنای سعایت کردن نزد سلطان باشد. در این صورت معنی چنین می شود که فشار و بیچارگی مردم بقدری شدت کند که امر اعاشه^۵ آنها سخت شود که از روی ناچاری خود را به سلطان فروخته - یعنی: حقوق از دولت بگیرند - و به ضرر مردم در نزد سلطان سعایت و نمامی کنند.

وجه سوم آن که: مبايعت به معنای عهد و پیمان گرفتن باشد. بنا بر این معنی چنین می شود که: در آن زمان بر مردم چنان سخت گیری کنند که از راه اضطراب و بیچارگی عهد و پیمان بندند و یا رأی اعتماد دهند.

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۸؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲. سورة فتح، آیه ۱۸.

۳. ضیاع: جمع ضیعه - به معنی زمین زراعتی، زمین غله خیز.

۴. عقار: متاع و اسباب خانه، خانه، ملک، آب و زمین زراعتی.

۵. اعاشه: زندگانی کردن، روزی فراهم آوردن.

این وجوه سه گانه در صورتی است که «یبایع» به صیغه معلوم باشد.
 و اما اگر به صیغه مجهول خوانده شود، نیز در آن چند وجه احتمال می رود و می گوئیم:
 وجه چهارم آن که: معنی چنین باشد که: بیچارگی مردم به حدی رسد که در آن زمان
 دندانگیر آنها را به اشرار و کفار بفروشد و برای شهوت پرستی و ترضیه^۱ خاطر بیگانگان
 بیچارگان و مضطربین فروخته شوند و آنها را ذلیل دشمن های داخلی و خارجی کنند.
 وجه پنجم آن که: مراد از مضطربین شیعیان و دوستان آل محمد و راهنمایان مردم
 باشند که آنها را محدود و ملزم کنند و تحت شکنجه و فشار قرار دهند و از آنها عهد
 و پیمان گرفته شود که ساکت باشند و بر ضرر عهد و پیمان گیرندگان و بر خلاف
 خواهش ها و جور و جنایات و ظلم و تعدیات ایشان سخنی نگویند و قیامی نکنند.
 وجه ششم آن که: مراد از مضطربین آل محمد علیهم السلام باشند که برای خاطر اشخاص
 بی دین و معاندین هتک حرمت آنها را نموده و روش و مسلک و طریقه و منهاج ایشان
 را به کفر و زندقه و الحاد بفروشدند.
 و جای هیچ گونه تردید و شک و شبهه ای نیست که همه این وجوه مورد نهی
 صریح حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد.

۲۸۴ / حدیث شصت و دوم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۴، مسنداً روایت کرده از کتاب کافی از
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده:
 لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَظْرَفُ فِيهِ الْفَاجِرُ، وَيَقْرَبُ فِيهِ الْمَاجِنُ، وَيُضَعَّفُ فِيهِ الْمُنْصَفُ.
 قال: فقيل له: متى ذلك، يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا تسلطن النساء، وسلطن الإماء،
 وأمر الصبيان؛^۲

۱. ترضیه: راضی کردن، خشنود گرداندن.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۵۱ و ج ۱۰۰، ص ۲۶۱-۲۶۲، ح ۲۳، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۵؛ خصائص الأئمة، ص ۹۶؛ أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۲۲۲-۲۲۳.

یعنی: هرآینه می آید البتّه البتّه بر مردم زمانی که زیرک و دانا شمرده شود مرد بدزبان و بدعمل بی عفت و اهل فجور و تقرب یابد در آن زمان مرد شوخ بی باک در گفتار و کردار و رفتار و ناتوان گردد - یا ناتوان شمرده شود - در آن مرد با انصاف و تسلط در امور پیدا کنند زن ها و مسلط در کار شوند کنیزان یا دختران و ریاست و فرمانفرمایی کنند کودکان .

۲۸۵ / حدیث شصت و سوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از کتاب عدد قویّه به سند خود از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: در خلوت وارد شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام، پس عرض کردم: یا امیر المؤمنین، متى القائم من ولدك؟ فتتقّس الصعداء وقال: لا يظهر حتّى یکون أمور الصبیان، وتضییع حقوق الرحمن، ویتغنی بالقرآن. فإذا قتلت ملوک بني العباس أولی العمی والالتباس أصحاب الرمی عن الأقواس بوجه كالتراس وخریت البصره، هناك یقوم القائم من ولد الحسین!

یعنی: چه وقت قیام می کند قائم از فرزندان تو؟ پس آن حضرت نفس عمیق سردی کشید و فرمود: ظاهر نمی شود قائم تا وقتی که کارهای عامّه در دست کودکان افتد و حقوق خداوند رحمن ضایع شود و به آواز سرود و خوانندگی به قرآن تغنی شود - یا به قرآن سرزنش کرده شود، یا مردم از قرآن بی نیاز شوند و اعتنایی به آن نکنند و به احکام آن عمل ننمایند. پس وقتی که بکشند پادشاهان بنی عباس را صاحبان کوری و اشتباه کاری - یعنی: کوردلان گمراه و اشتباه کار که باطل را به صورت حق جلوه می دهند - و صاحبان کمان ها و انداختن تیرها - یعنی: دارای سلاح ها و قواهای جنگی می باشند - باروهای مانند سپرها - یعنی: باروهای پهن مانند سپر هستند - و وقتی که بصره خراب و ویران شود، در آن وقت قیام می کند قائمی که از فرزندان حسین است. توضیح آن که کلمه تغنی را معانی چند است. آنچه که در این مقام تناسب دارد،

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵، ح ۱۶۸، و نیز ر.ک: دلائل الإمامة، ص ۴۷۳؛ العدد القویة، ص ۷۵ - ۷۶، ح ۱۲۶؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۴۲۳ - ۴۲۴.

یکی به معنای سرودن و خوانندگی به لحن غناست و دیگر به معنای نکوهش و سرزنش کردن است و دیگر به معنای بی‌نیاز شدن است .
و مراد از صاحبان کوری و التباس ترک‌های بنی‌قنطورا هستند که شرح حالات آنها در جزء اول این کتاب در بخش سوم در اخبار نبویّه و در این جزء که جزء دوم است قبلاً شرح داده شد، در همین بخش . لذا از تکرار آن صرف‌نظر شد، و اما خرابی بصره مراد خرابی اخیر آن است که اتصال دارد به خروج سفیانی ملعون .

۲۸۶ / حدیث شصت و چهارم

منتخب كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال تأليف علاء الدين علي بن حسام الدين الشهير بـ [ال] متقي الهندي موضوع در حاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل، طبع مصر، جزء ششم، صفحه ۲۳، از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:
لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطْرَى فِيهِ الْفَاجِرُ، وَيَقْرَبُ فِيهِ الْمَاحِلُ، وَيَعْجُزُ فِيهِ الْمُنْصَفُ .
فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكُونُ الْأَمَانَةُ فِيهِ مَغْنَمًا، وَالزَّكَاةُ فِيهِ مَغْرَمًا، وَالصَّلَاةُ تَطَاوُلًا، وَالصَّدَقَةُ مَتًّا،
وَفِي ذَلِكَ الزَّمَانِ اسْتِشَارَةُ الْإِمَاءِ، وَسُلْطَانُ النِّسَاءِ، وَإِمَارَةُ السُّفَهَاءِ؛^۱

لغات

إطراء: نیکو ستودن و پرورش دادن .
فاجر: کار زشت و ناروا کننده .
ماحل: مکار و حيله‌ور و سخن‌چین و سعایت‌کننده و خبر برنده نزد سلطان .
مغنم: مالی را گویند که از کفار حربی گرفته شود، یا مالی که بی‌دسترنج به دست آید .
مغرم: تاوان دادن و آزمند چیزی شدن .
تطاول: گردن دراز کردن و گردن‌کشی کردن و تکبر و بلندپروازی و فخر کردن
بر دیگران .

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۵-۵۷۶- ح ۳۹۶۴۱.

منّ: منت گذاردن .

سلطان: حجّت و قدرت، ملک و قهرمان .

سفیه: نادان، یا آن که قدر مال را نداند، یا مسرف تباه کار .

یعنی: هر آینه می آید البتّه البتّه بر مردمان زمانی که ستوده یا پرورش داده شود در آن زمان کار زشت و نارواکننده و تقرّب یابد مکار حيله‌ور و سخن‌چین و سعایت‌کننده و خبر برنده نزد سلطان و عاجز و ناتوان شود در آن انصاف دارنده . در آن زمان امانت مانند غنیمتی باشد که از کفّار حربی گرفته شود، یا مانند مالی باشد که بدون زحمت و دسترنج به دست آید و زکات تاوان و آزمندی شمرده شود و نماز برای تکبّر و فخر کردن و سربلندی بجا آورده شود و صدقه دادن برای منّت گذاردن باشد . در آن زمان دختران مستشار امور شوند و زنان قدرت و تسلّط بر ملک پیدا کنند و نادانان و از حد تجاوزکنندگان تباه کار بر عامّه مردم امارت و فرمانفرمایی کنند .

۲۸۷ / حدیث شصت و پنجم

منتخب كنز العمال در همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

والذي نفسي بيده، لا يذهب الليل والنهار حتى تجيء الرايات السود من قبيل خراسان حتى يوثقوا خيولهم بنخلات بيسان والفرات^۱.

لغت

رايات: جمع رایت - یعنی: پرچم .

ايثاق: بستن .

خيول: جمع خیل - یعنی: اسب .

نخلات: جمع نخل: درخت خرما .

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۶، ح ۳۹۶۴۲.

بیسان - به فتح با و سکون یا و سین بی نقطه - : شهری است در اردن در میان حوران و فلسطین .

یعنی : به حق آن کسی که جان من در دست اوست ، نمی رود هر شب و روزی تا این که بیاید پرچم های سیاه از طرف خراسان ، تا این که ببندند اسب های خود را به درخت های خرما ی شهر بیسان - در منطقه اردن میان حوران و فلسطین و فرات .

دانسته باد که این پرچم های سیاه که از طرف خراسان به بیسان می آید غیر از پرچم های سیاه حسنی است که از سمت طالقان به طرف کوفه می آید و بر طریق هدایت است . فتنه پرچم های سیاه خراسانی بسیار شدید و خرابی ایشان بسیار است .

۲۸۸ / حدیث شصت و ششم

منتخب کنز العمال ، صفحه ۳۳ ، عن علی رضی الله عنه ، قال : لا یخرج المهدي حتی یقتل ثلث ویموت ثلث و یبقی ثلث ؛^۱

یعنی : فرمود علی رضی الله عنه که : بیرون نمی آید مهدی تا این که ثلث مردم کشته شوند و ثلث مردم بمیرند و یک ثلث باقی بمانند .

۲۸۹ / حدیث شصت و هفتم

منتخب کنز العمال ، صفحه ۳۳ ، از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود :

لا یخرج المهدي حتی یبصق بعضکم فی وجه بعض ؛^۲

یعنی : بیرون نمی آید مهدی تا وقتی که آب دهن بیندازد بعضی از شما بر روی بعض دیگر .

۱. کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۷ ، ح ۳۹۶۶۲ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۶ ؛ ملاحم و فتن ، ص ۱۲۸ ، ح ۱۳۳ .

۲. کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۷ - ۵۸۸ ، ح ۳۹۶۶۴ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۶ .

۲۹۰ / حدیث شصت و هشتم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا نادى منادٍ من السماء: إنَّ الحقَّ في آلِ محمدٍ، فعند ذلك يظهر المهديّ على أفواه
 الناس [و] يشربون حَبَّةً، فلا يكون لهم ذكر غيره؛^۱
 یعنی: وقتی که منادی ندا کند از آسمان که: حق با آل محمد است، پس در آن وقت
 ذکر این که «مهدی ظاهر می شود» در دهان مردم می افتد و آب محبت او را
 می آشامند. پس هیچ ذکری غیر از ذکر مهدی در دهان مردم نمی باشد.

۲۹۱ / حدیث شصت و نهم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا خرجت خيل السفينائي في الكوفة، بعث في طلب أهل خراسان ويخرج أهل خراسان
 في طلب المهديّ، فيلتقي هو والهاشميّ برايات سود على مقدّمته شعيب بن صالح، فيلتقي
 هو والسفيناويّ بباب إصطخر، فتكون بينهم ملحمة عظيمة، فتظهر الرايات السود، وتهرب
 خيل السفينائيّ. فعند ذلك يتمنى الناس المهديّ، فيطلبونه؛^۲
 یعنی: زمانی که بیرون آید لشکر سفیانی در کوفه، می فرستد در طلب اهل
 خراسان و بیرون می آیند اهل خراسان در طلب مهدی. پس او با هاشمی - یعنی: سید
 حسنی - به هم می رسند با پرچم های سیاه که پیشرو آنها شعیب بن صالح است. پس او
 و سفیانی با هم تلاقی می کنند نزد دروازه اصطخر و بین ایشان جنگ عظیمی واقع
 می شود. پس ظاهر می شود پرچم های سیاه و لشکر سفیانی فرار می کنند. در آن وقت
 مردم تمنای ظهور مهدی را دارند و او را می طلبند.

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۵، و نیز ر.ک: ملاحم و فتن، ص ۱۲۹، ح ۱۳۶: صراط مستقیم،

ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۴.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۲.

۲۹۲ / حدیث هفتادم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 یبعث بجیش إلى المدینة، فیأخذون من قدروا علیه من آل محمد ﷺ، ویقتل من بنی
 هاشم رجالاً ونساءً. فعند ذلك یهرب المهديّ والمنتصر^۱ من المدینة إلى مکة، فیبعث فی
 طلبهما وقد لحقا بحرم الله وأمنه؛^۲

یعنی: برمی انگیزاند و می فرستد - یعنی: سفیانی - لشکری را به سوی مدینه. پس
 می گیرند کسانی را که توانایی بر او دارند از آل محمد ﷺ و می کشند از بنی هاشم
 مردهایی و زنهایی را. پس در آن وقت فرار می کند مهدی با منتصر از مدینه به مکة.
 پس برمی انگیزاند در طلب ایشان لشکری را در حالتی که آنها رسیده اند به حرم و امن خدا.

۲۹۳ / حدیث هفتاد و یکم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا بعث السفیانی إلى المهديّ جيشاً فخسف بهم الیاء وبلغ ذلك أهل الشام، قال
 طلیعتهم^۳: قد خرج المهديّ، فبايعه وادخل فی طاعته وإلا قتلناک، فیرسل إليه بالبیعة،
 ویسیر المهديّ حتی ینزل بیت المقدس، وتنقل إليه خزائن، وتدخل العرب والعجم وأهل
 الحرب والروم وغيرهم فی طاعته من غیر قتال، حتی یبتنی المساجد بالقسطنطنیة وما
 دونها، ویخرج قبله رجل من أهل بیته بالمشرق، ویحمل السیف علی عاتقه ثمانية أشهر،
 یقتل ويمثل ویتوجّه إلى بیت المقدس، فلا یبلغه حتی یموت؛^۴
 یعنی: وقتی که برمی انگیزاند و می فرستد به سوی مهدی لشکری را، پس زمین بیداء

۱. در مصادر: (والمبيض).

۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸-۵۸۹، ح ۳۹۶۶۸، ونیز ر.ک: كتاب الفتن، ص ۱۹۹؛ ملاحم وفتن، ص ۱۲۵،
 ح ۱۲۶.

۳. در مصادر: (قالوا الخلیفتهم).

۴. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۶۹، ونیز ر.ک: كتاب الفتن، ص ۲۱۶؛ ملاحم وفتن، ص ۱۳۹، ح ۱۶۱.

آنها را به خود فرو می برد و این خبر به اهل شام می رسد، سر لشکر سفیانی می گوید که: مهدی خروج کرده از روی تحقیق. پس بیعت کن با او و به طاعت او درآی و اگر نه تو را می کشیم. پس می فرستد سفیانی به نزد او و برای بیعت کردن او با مهدی و مهدی سیر می کند تا وقتی که در بیت المقدس فرود می آید و خزانه های آن به سوی او نقل کرده می شود و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیر ایشان طاعت او را به غیر جنگ می پذیرند، تا این که بنا می کند مسجدهایی در قسطنطنیه و غیر آن جا و بیرون می آید پیش از او مردی از اهل بیت او. بیرون می آید از طرف مشرق و حمل می کند شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه. می کشد و مثله می کند و به سمت بیت المقدس متوجه می شود و پیش از رسیدن بیت المقدس می میرد.

۲۹۴ / حدیث هفتاد و دوم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تَفْرَجُ الْفِتْنَ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ^۱ يَسُوْمُهُمْ خَمْسًا. لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السِّيفَ. يَضَعُ السِّيفَ عَلَي عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ حَتَّى يَقُولُوا: وَاللَّهِ، مَا هَذَا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ، وَلَوْ كَانَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ لِرَحْمَانَا. يَغْزِيهِ اللَّهُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَبَنِي أُمَّيَّةَ^۲؛

یعنی: گشایش می دهد و دور می کند فتنه ها را - یا گشایش داده و دور کرده می شود فتنه ها - به مردی که از ایشان است و خواری و مذلت می دهد ایشان را. تا پنج ماه به ایشان عطایی و بخششی نمی دهد مگر شمشیر. می گذارد شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه، تا این که مردم می گویند که: به ذات خدا قسم است که این شخص از اولاد فاطمه نیست و اگر از اولاد فاطمه بود، هرآینه بر ما رحم می کرد. به جنگ می اندازد خدا او را با بنی عباس و بنی امیه.

۱. در کنز العمال: (يَفْرَجُ اللَّهُ الْفِتْنَ بِرَجُلٍ مِّنَّا).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۷۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶: ملاحم و فتن، ص ۱۴۰، ح ۱۶۳.

٢٩٥ / حديث هفتاد و سوم

منتخب كنز العمال، صفحه ٣٤، عن عليؑ، قال: ويحاً للطالقان؛ فإنَّ الله فيها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضة، ولكن بها رجال عرفوا الله حق معرفته، وهم أنصار المهدي في آخر الزمان؛^١

از علیؑ روایت کرده که فرمود: رحمت و خوشی برای طالقان باد؛ زیرا که از برای خدا در آن گنج‌هایی است که نه از طلا باشد و نه از نقره، ولیکن در آن جا مردانی هستند که شناخته‌اند خدا را حق شناختن او و ایشان یاران مهدی هستند در آخر زمان.

٢٩٦ / حديث هفتاد و چهارم

منتخب كنز العمال، صفحه ٣٤، از سعد اسكاف از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت:

خطب علي بن أبي طالبؑ، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس، إن قریشاً أئمة العرب، أبرارها لأبرارها وفجارها لفجارها. [ألا] ولا بدّ من رحى تطحن على ضلالة وتدور. فإذا قامت على قطبها، طحنت بحدّتها. ألا، إنّ لطحينها روقاً، وروقتها حدّتها، وفلها على الله.

ألا، وإنّي وأبرار عترتي وأهل بيتي أعلم الناس صغاراً، وأحلم الناس كباراً. معنا ركية الحقّ^٢. من تقدّمها مرق، ومن تخلف عنها محق، ومن لزمها لحق. إنا أهل الرحمة، وبنا فتحت [أبواب] الحكمة، وبحكم الله حكمنا، وبعلم الله علمنا، ومن صادق سمعنا. فإن تتبعونا تنجوا، وإن تتولّوا يعذبكم الله بأيدينا. بنا فك [الله] ربق الذلّ من أعناقكم، وبنا يختم لا بكم، وبنا يلحق التالي، وإلينا يفيء الغالي. فلولا تستعجلوا وتستأخروا القدر لأمر قد سبق في البشر، لحدّثتكم بشباب من الموالى وأبناء العرب ونبذ من الشيوخ كالملاح

١. كنز العمال، ج ١٤، ص ٥٩١، ح ٣٩٦٧٧، ونيز ر. ك: كشف الغمّة، ج ٣، ص ٢٧٩؛ بحار الأنوار، ج ٥١،

ص ٨٧ و ج ٥٧، ص ٢٢٩، ح ٥٦؛ ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٩٣، ح ٣٨؛ غاية المرام، ج ٧، ص ١٠٨.

٢. در كنز العمال: (راية الحق).

في الزاد، وأقلّ الزاد الملح. فينا معتبر ولشيعتنا منتظر. إنا وشيعتنا نمضي إلى الله بالبطن والحمى والسيف. عدونا يهلك بالداء والديبيلة، وبما شاء الله من البليّة والنقمة.

وأيم الله الأعزّ الأكرم، أن لو حدّثتكم بكلّ ما أعلم، لقات طائفة: ما أكذب وأرجم! ولو انتقيت منكم مائة قلوبهم كالذهب، ثمّ انتخبت من المائة عشرة، ثمّ حدّثتهم فينا أهل البيت حديثاً لئناً لأقول فيه إلاّ حقاً ولا أعتد فيه إلاّ صدقاً، لخرجوا وهم يقولون: عليّ من أكذب الناس، ولو اخترت من غيركم عشرة فحدّثتهم في عدونا وأهل البغي علينا أحاديث كثيرة، لخرجوا وهم يقولون: عليّ بن أبي طالب من أصدق الناس.

هلك حاطب الحطب، وحاصر صاحب القصب، وبقيت القلوب تقلّب. فمنها مشعب، ومنها مجدّب، و[منها] منصّب، ومنها مسبّب^٢. يا بنيّ، ليبر صغاركم كباركم، وليرأف كباركم بصغاركم، ولا تكونوا كالغواة الجفأة الذين لم يتفقّوها في الدين، ولم يعطوا في الله محض اليقين كبيض بيض في أداحي.

ويح لفراخ فراخ آل محمّد من خليفة جبار عطريف^٣ مترف، مستخفّ بخلفي و خلف الخلف، وبالله لقد علمت تأويل الرسالات وإنجاز العادات وتامم الكلمات، وليكوننّ من يخلّفني في أهل بيتي رجل يأمر بأمر الله، قويّ يحكم بحكم الله، وذلك بعد زمان مكلم مفضح، يشتدّ فيه البلاء، وينقطع فيه الرجاء، ويقبل فيه الرشاء. فعند ذلك يبعث الله رجلاً من شاطئ دجلة لأمر حزيه. يحمله الحقد على سفك الدماء. قد كان في ستر وغطاء، فيقتل قوماً وهو عليهم غضبان، شديد الحقد حرّان، في سنّة بخت نصر. يسومهم خسفاً، ويسقيهم [كأساً، مصيره] سوط عذاب وسيف دمار، ثمّ يكون بعده هنات وأمر مشبهات.

ألا، من شطّ الفرات إلى النجفات ٧ (كذا في النسخة) باباً إلى القطقطانيات في آيات وآفات متواليات، يخدش^٤ شكاً بعد يقين. يقوم بعد حين. يبني المدائن، ويفتح الخزائن،

١. در كنز العمال: (وأرحم).

٢. در كنز العمال: (ومنها مسيب).

٣. در كنز العمال: (عتريف).

٤. در كنز العمال: (يخدش).

ويجمع الأمم، ينفذها شخص البصر، وطمح النظر، وعنت الوجوه، وكشف البال، حتى يرى مقبلاً مدبراً. فيالهي على ما أعلم. رجب شهر ذكر. رمضان تمام السنين. شوال يشال فيه أمر القوم. ذوالقعدة يقعدون فيه. ذو الحجّة الفتح من أول العشر.

ألا، إنّ العجب كلّ العجب بعد جمادى والرجب. جمع أشتات، وبعث أموات، وحديثات هونات هونات، بينهنّ موتات، رافعة ذيلها، داعية^١ عولها، معلنة قولها، بدجلة أو حولها.

ألا، إنّ متاً قائماً عفيفة أحسابه، سادة أصحابه. ينادى عند اصطلام أعداء الله باسمه واسم أبيه في شهر رمضان ثلاثاً بعد هرج وقاتل، وضنك وخيال، وقيام من البلاء على ساق، وإني لأعلم إلى من تخرج الأرض ودائعها، وتسلم إليه خزائنها، ولو شئت أن أضرب برجلي فأقول: اخرجي من ههنا بيضاً ودرعاً. كيف أنتم - يا ابن هنات - إذا كانت سيوفكم بأيمانكم مصلتات، ثمّ رملهم^٢ مرمّلات^٢ ليلة البيات؟ ليستخلفنّ الله خليفة يثبت على الهدى، ولا يأخذ على حكمه الرشا، إذا دعا دعوات بعيادات المدى، دامغات للمناققين، فارجات عن المؤمنين.

ألا، إنّ ذلك كائن على رغم الراغمين، والحمد لله ربّ العالمين، وصلواته على سيّدنا محمّد خاتم النبيّين وآله وأصحابه أجمعين^٣.

لغات

- روق: شكست آوردن.
 فلّ: رخنه يافتن و شكسته شدن.
 ركية الحقّ: برپاداشتن حق.
 مرق: از دين خارج شدن.
 محق: باطل و ناچيز و محو شدن.

١. در كنز العمّال: (داية).

٢. در كنز العمّال: (رمّلات).

٣. كنز العمّال، ج ١٤، ص ٥٩٢-٥٩٥، ح ٣٩٦٧٩.

- فیء: برگشتن .
- غالی: غلو کننده .
- بطن: درون و حقیقت .
- حمی: نگاهداری .
- دبيلة: داهیه و سختی .
- حاصر: بخیل و تنگدل .
- قصب: عیب گفتن و دشنام دادن .
- مشعب: راه جدا کردن حق از باطل را یافته .
- مجدب: معیوب و زمینی که حاصلخیز نباشد .
- منصب: به تعب افتاده و آلوده به درد شده .
- مسبب: دشنام دهنده .
- بیض بیض: سفیده تخم مرغ .
- أداحی: جاهای تخم نهادن .
- فراخ: جوجه‌ها .
- عتریف - بر وزن زنبیل - : پلید بدکار بی باک دلاور کارگزار و زشت ستمکار سخت .
- مترف - بر وزن مکرم - : کسی است که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خودسری هرچه می خواهد می کند و به ناز و نعمت پرورده شده و ستمکار باشد .
- مکلیح: ترش رو و ترش رویی کننده .
- مفصح و مفضح: روشن و آشکار کننده .
- عول: بلند آوازی کردن در حال گریه .
- إرجاء: به تأخیر انداختن .
- یعنی: بدرستی که قریش پیشوایان عرب اند . نیکان ایشان برای نیکانشان و بدان ایشان برای بدانشان . آگاه باشید ناچار آسیای ضلالت و گمراهی به گردش خواهد افتاد . وقتی که بر قلب خود پایدار شد ، نرم می کند به حدّت و تیزی خود .

آگاه باشید که نرم شده آن شکست آورنده است و شکست آوردن آن برای حدت و تیزی ای است که دارد و رخنه انداختن و شکست آوردن آن برای دشمنی با خداست. آگاه باشید که من و نیکان از عترت من و اهل بیت من کوچک های ماها داناستر و بزرگان ماها بردبارتر از همه مردمانیم. با ما است بر پا داشتن حق. کسی که خود را بر ما پیش اندازد از دین خارج شده، و کسی که مخالفت کند مرا و عترت و اهل بیت مرا باطل و ناچیز و نابود شود، و کسی که ملازم ما باشد به ما ملحق شود. بدرستی که ماییم اهل رحمت و به ما گشوده شود در حکمت و به حکم خدا حکم می کنیم و به علم خدا داناییم و از راستگو - یعنی: پیغمبر ﷺ - شنیده ایم. پس اگر از ما پیروی کنید نجات می یابید، و اگر از ما رو بگردانید خدا شما را به دست های ما عذاب می کند. به سبب ما بند ذلت و خواری از گردن های شما برداشته می شود، و به ما ختم می شود نه به شما، و پیروی کنید از ما تا به ما ملحق شوید، و بازگشت غلو کننده به سوی ما است، و اگر شتاب نکنید و به تأخیر بیندازید متابعت ما را اندازه گیری کارهای شما برای امر سابقه داری است که در بشر بوده است، و هرآینه حدیث کردم شما را با جوانی از دوستان و غلامان و پسران عرب و پاره ای از پیران سال دیده به چیزی که مانند نمک است که در طعامی ریخته شود و آن را لذیذ و خوش طعم کند و کمتر چیزی که در طعام ریخته می شود نمک است.

در ما است چیزی که به آن عبرت گرفته شود و برای شیعیان ما است انتظار کشیدن. بدرستی که ما و شیعیان ما می رویم به سوی خدا با درون پر از حقیقت و در حمایت خدا - یا با حمایت کردن از دین با شمشیر - و بدرستی که دشمنان ما هلاک می شوند به درد گمراهی و داهیه و سختی و به آنچه از بلاها و عذاب ها که خدا خواهد، و سوگند یاد می کنم به ذات خدایی که از هر غلبه کننده ای غالب تر و از هر کریمی کریم تر است. اگر حدیث کنم برای شما آنچه را که می دانم، هرآینه طایفه ای خواهند گفت: چقدر دروغ می گوید و می پراند حرف را، و اگر انتخاب کنم از میان شما صد نفر را که دل های ایشان مانند طلا باشد، پس، از آن صد نفر ده نفر را انتخاب کنم و برای ایشان

حدیثی بگویم که در حق ما اهل بیت باشد، حدیثی که نرم و ملایم باشد که نگفته باشم مگر به حق و اعتماد نکنم مگر به راستی آن حدیث، هرآینه بیرون می‌روند ایشان و می‌گویند: علی دروغگوترین مردم است، و اگر اختیار کنم از غیر شما ده نفر را، پس حدیث کنم ایشان را در حق دشمنان ما و آنهایی که بر ما ظلم و ستم می‌کنند حدیث‌های بسیاری، می‌گویند: علی از راستگوترین مردم است.

هلاک می‌شود آورنده هیزم و بخیل و دل‌تنگ می‌شود عیب‌گو و دشنام‌دهنده و باقی می‌ماند دل‌ها در تغییر و تغیر. بعضی از آنها راه جدا کردن حق از باطل را یافته و بعضی از آنها مانند زمین خشک معیوبی است که دانه سبز نکند و بی‌فایده باشد و به تعب و درد آلوده باشد و بعضی از آنها سب‌کننده و دشنام‌دهنده و ناسزاگوینده است. ای پسران من! هرآینه باید نیکی کنید کوچک‌های شما درباره بزرگتران شما و مهربان باشید بزرگتران شما درباره کوچکتران شما و نباشید مانند گمراهان جفاکاری که تفقه در دین نکردند و آداب دین و دیانت را یاد نگرفتند و یقین خالص به خدا برای ایشان عطا نشده. مانند تخم مرغی که در آشیانه مانده باشد و فاسد شده باشد. خوشبانه حال جوجه‌ها، جوجه‌های آل محمد!

و وای بر ایشان از جبار ستمکار پلید بدکار بی‌باک درشتخویی که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خودسرانه هرچه می‌خواهد می‌کند و در ناز و نعمت پرورده شده و ستمکاری را پیشه خود کرده. استخفاف می‌کند فرزندان مرا و فرزندان فرزندان مرا و به ذات خدا قسم است که هرآینه من دانسته‌ام تاویل رسالت‌ها و وعده‌های منجز و تمام کلمات را و هرآینه می‌باشد البتّه البتّه کسی که جانشین من است در خانواده من و آن مردی است که امر می‌کند به امر خدا و صاحب قوتی است به حکم خدا حکم می‌کند و این پس از زمان ترش‌رویی است که ترش‌رویی خود را واضح و آشکار کننده است که در آن زمان بلا شدت کند و امیدها بریده شود و رشوه‌ها پذیرفته شود.

در آن هنگام برمی‌انگیزاند خدا مردی را از کنار دجله که فرمان دهد لشکر خود را

و وادار می‌کند او را کینه‌ای که در دل دارد به ریختن خون‌ها. هر آینه آن شخص در پوشش و پرده است. پس می‌کشد گروهی را در حالتی که بر ایشان سخت خشمگین است و کینه او گرم‌کننده و آتش جنگ را برافروزنده است. روش او روش بخت‌نصر است. عده او به زمین فرو رونده‌اند و بکشاند ایشان را زیر شکنجه تازیانه‌های عذاب و پس از آن واقعات مهمه‌ای رخ دهد و اشتباه کاری‌ها ظاهر شود.

آگاه باشید که از شط فرات تا نجف و اطراف آن هفت وقعه تا ققططانه و اطراف آن روی خواهد داد و علامات و نشانه‌های پی در پی و آفت‌های بسیار ظاهر خواهد شد بنحوی که خدشه شک بعد از یقینی که در دل داشته‌اند در مردم ایجاد شود.

قیام می‌کند پس از آن که شهرها بنا شود و خزینه‌ها گشاده گردد و مردم را به نفوذی که دارد جمع می‌کند و چشم‌ها راست می‌ایستد و به بلندی نگاه می‌کند و روها قصد او کند و حال‌ها روشن شود تا اقبال‌کننده و پشت‌کننده شناخته شوند.

پس، ای دریغ و حسرت برای آنچه که می‌دانم در ماه رجب رخ دهد و رمضان ماه یادآوری است و در سؤال کار آن جماعت بالا گیرد و در ذیقعه متقاعد شود و در ذیحجه فتح روی دهد از اول دهه (شاید اول محرم باشد).

آگاه باشید که عجب و شگفتی تمام عجب و شگفتی بعد از جمادی و رجب است که پراکنندگان جمع شوند و مرده‌ها زنده شوند. تازه‌های رسواکننده و رسواکننده و خوارکننده‌ای که در میان آنها مرگ‌هایی واقع شود و جنگ‌ها و قتل‌هایی رو دهد که در عقب آنها صداهای ناله‌ها و فریادها بلند شود و گفتگوها در دجله و اطراف آن زیاد شود.

آگاه باشید که در آن حال قیام‌کننده‌ای از ما که دارای حسب‌های با عفت است قیام کند و یاران او بزرگانی هستند که بعد از ستمگری بی‌اندازه دشمنان خدا با او باشند و ندا کرده شود به نام او [و] نام پدرش در ماه رمضان سه مرتبه بعد از خونریزی و کشتار و تنگی و فشار سواران و لشکریان و بلند شدن بلا بر روی دو پای خود و من می‌دانم و دایع و امانت‌هایی را که در زیر زمین پنهان است برای که بیرون خواهد آمد

و زمين خزينه‌هاى خود را به چه كسى تسليم خواهد نمود و اگر بخواهم پاى خود را بر زمين مى‌زنم و مى‌گويم به آن خزائن كه: از اين جا بيرون بيا كه آنها عبارت است از شمشيرها و زره‌ها. چگونه است حال شماها، اى پسران صاحبان خصلت‌هاى ناپسند و بد زمانى كه شمشيرهاى كشيده شما در دست‌هاى راست شماها باشد و در شب بيتوته در روى رمل‌هاى خاك آلود باشيد؟ در آن حال خدا باقى مى‌گذارد خليفه خود را كه ثابت در هدايت است و در حكم كردن رشوه نمى‌گيرد براى خلافت كه هرگاه دعا كند به دعاهايى كه پايان و نهايت آن دور باشد، دعاهاى او هلاك‌كننده و شكنده سرهاى منافقين و گشايش دهنده است براى مؤمنين و دفع شدن از آنهاست براى به خاك ماليدن بينى‌هاى آنهايى كه بينى‌هايشان به خاك مالیده شونده است و ستايش مختص خدايى است كه پروردگار جهانيان است و رحمت بى‌منتهای خدا بر آقای ما كه تمام‌كننده دأثره انبيا و پيغمبران است و بر آل و اصحاب او باد.

۲۹۷ / حديث هفتاد و پنجم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۶، مسنداً از محمد بن الحنفیه روايت کرده كه گفت:

روزی علی بن ابی طالب عليه السلام در مجلس خود فرمود:

والله لقد علمت لتقتلنني ولتخلفنني ولتكفونن أكفاء الإناء بما فيه. ما يمنع أشقاكم أن يخضب هذه - يعني: لحيته - بدم من فود هذه - يعني: هامته. فوالله إن ذلك لفي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله [إلي] وليداولن، ولن عليكم هؤلاء [القوم] باجتماعهم على أهل باطلهم، وتفرقكم على أهل حقكم، حتى يملكوا الزمان الطويل، فيستحلوا الدم الحرام، والفرج الحرام، والخمر الحرام، والمال الحرام. فلا يبقى بيت من بيوت المسلمين إلا دخلت عليهم مظلمتهم.

فيا ويح بني أمية من ابن أمتهم! يقتل زنديقهم، ويسير خليفتهم في الأسواق. فإذا كان كذلك ضرب الله بعضهم ببعض. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لا يزال ملك بني أمية ثابتاً لهم حتى يملك زنديقهم. فإذا قتلوه وملك ابن أمتهم خمسة أشهر، ألقى الله بأسهم بينهم،

فيخربون بيوتهم بأيديهم وأيدي المؤمنين، وتعطل الثغور، وتهراق الدماء، وتقع الشحنة في العالم والهرج سبعة أشهر. فإذا قتل زنديقهم، فالويل، ثم الويل للناس. في ذلك الزمان يسلط بعض بني هاشم على بعض، حتى من الغيرة تغير خمسة نفر على الملك كما يتغاير الفتيان على المرأة الحسنة. فمنهم الهارب والمشؤوم، ومنهم السناط الخليع. يبايعه جلّ أهل الشام، ثم يسير إلى حمار الجزيرة^١ من مدينة الأوثان، فيقاتله الخليع ويغلب على الخزائن، فيقاتله من دمشق إلى حرّان، ويعمل عمل الجبابرة الأولى، فيغضب الله من السماء لكلّ عمله.

فيبعث عليه فتى من المشرق يدعو إلى أهل بيت النبي ﷺ. هم أصحاب الرايات السود المستضعفون، فيعزّهم الله، وينزل عليهم النصر. فلا يقاتلهم أحد إلا هزموه، ويسير الجيش القحطانيّ حتى يستخرجوا [الخليفة] وهو كاره خائف، فيسير معه تسعة آلاف من الملائكة. معه راية النصر، وفتى اليمن في نحر حمار الجزيرة^٢ على شاطئ نهر، فيلتقي هو وسفّاح بني هاشم، فيهزمون الحمار^٣، ويهزمون جيشه، ويغرقونهم في النهر.

فيسير الحمار^٤ حتى يبلغ حرّان فيتبعونه، فيهزم منهم، فيأخذ على المدائن التي بالشام على شاطئ البحر، حتى ينتهي إلى البحرين، ويسير السفّاح و[الفتى اليمنيّ] حتى ينزلوا دمشق، فيفتحونها أسرع من التماع البرق، ويهدمون سورها، ثم يبني ويعمر.

ويساعدهم عليها رجل من بني هاشم اسمه اسم نبيّ، فيفتحونها من الباب الشرقيّ قبل أن يمضي من اليوم الثاني أربع ساعات، فيدخلها سبعون ألف سيف مسلول بأيدي أصحاب الرايات السود. شعارهم: أمت أمت. أكثر قتلاها في ما يلي المشرق، والفتى في طلب الحمار^٥، فيدركانه فيقتلانه من وراء البحرين من المعرّتين واليمن، ويكمل الله

١. در كنز العمال: (ثم يسير إليه حمار الجزيرة).

٢. در كنز العمال: (حمار الجزيرة).

٣. در كنز العمال: (فيهزمون الحمار).

٤. در كنز العمال: (فيسير الحمار).

٥. در كنز العمال: (في طلب الحمار).

للخليفة سلطانه، ثم يثور سميان أحدهما بالشام والآخر بمكة، فيهلك صاحب مسجد الحرام ويقبل حتى تلقى جموعه جموع صاحب الشام، فيهزمونه.^۱

لغات

إكفاء: خمانيدن و كج کردن.

إناء: به معنای ظرف.

فود: کرانه سر که آن را «هامه» نیز گویند.

تداول: فرا گرفتن نوبت به نوبت و گردانیدن روزگار در میانه مردم.

تهراق الدماء: ریختن خون‌ها.

شحناء: دشمنی.

هرج: کشتن.

زندیق - به کسر زاء -: گروهی است از مجوس که قائل به دو خدا هستند، یا قائل به نور و ظلمت اند - یعنی: نور را مبدأ خیرات و ظلمت را مبدأ شرور دانند -، یا آن که به آخرت و ربوبیت رب ایمان ندارند، یا آن که به ظاهر مؤمن و به باطن کافر باشند، یا آن که آن معرّب زن دین است و آن مأخوذ از زند است که کتابی است به لغت پهلوی از زردشت مجوس و پس از آن استعمال شده برای هر ملحد در دینی.

سناط - به ضمّ و کسر سین -: مرد کوسه را گویند که ریش نداشته باشد، یا مرد تُنک ریش در رخسار، یا مردی که زنج^۲ او ریش داشته باشد و عارض او مو نداشته باشد. حمار الجزیره: خروج کننده‌ای است از جزیره که حضرت او را نظیر حمار شمرد که او مردی بوده از عاد که پدرش مالک - یا مویلع - نام داشته که تا مدت چهل سال مسلمان و صاحب کرم و جود بوده و او ده پسر داشته که همه برای شکار کردن بیرون رفتند و صاعقه آنها را یکمرتبه هلاک کرد. پس پدر ایشان، حمار، کافر شد

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۵-۵۹۸، ح ۳۹۶۸۰.

۲. زنج: چانه، ذقن.

و گفت: بندگی نمی‌کنم خدایی را که به این طور بچه‌های مرا هلاک کرد و او
ضرب‌المثل به کفر شده.

حرّان: نام شهری است در شام.

معرّتین: دو قریه.

ثور و ثوران: برانگیخته شدن.

معنی: به ذات خدا قسم است که هر آینه از روی تحقیق دانسته‌ام که مرا می‌کشید
البته البته و پس از من برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهید و کج و سرنگون می‌شوید
مانند ظرفی که سرنگون شود و آنچه که در آن است ریخته گردد و منع کرده نمی‌شود
بدبخت‌ترین شما از این که رنگ کند این را - یعنی: ریش آن حضرت را - به خون
سرش. پس به ذات خدا قسم، هر آینه این در عهدی است که رسول خدا ﷺ خبر داده
است مرا و هر آینه فرا می‌گیرند شما را نوبت به نوبت - یعنی: یکی پس از دیگری -
این گروه با جمعیت‌هایشان - یعنی: بنی‌امیه - که اهل باطل ایشان‌اند و تفرقه
می‌اندازند در میان اهل حقّ شما تا این که مالک می‌شوند ملک را زمانی طولانی. پس
حلال می‌دانند ریختن خون حرام را و فرج حرام را و هر مست‌کننده حرام را و مال
حرام را. پس باقی نمی‌ماند خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان مگر این که ظلم و ستم آنها
در آن خانه داخل می‌شود.

پس ای وای بر بنی‌امیه از پسر کنیزشان که می‌کشد کافر بی‌دین از ایشان را و
می‌گرداند خلیفه ایشان را در بازارها! پس وقتی که چنین شد، خدا می‌اندازد بعضی از
ایشان را به جان بعضی دیگر.

قسم به آن خدایی که شکافته و می‌شکافد دانه را و آفریده و می‌آفریند بندگان را،
همیشه ملک بنی‌امیه ثابت و پابرجا خواهد بود تا وقتی که مالک شود کافر و بی‌دین
از ایشان. پس چون آن زندیق را کشتند و مالک ملک شد پسر کنیز ایشان در مدّت
پنج ماه، می‌اندازد خدا بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلیری را در میان
خودشان، پس خراب و ویران، می‌کنند خانه‌های خود را به دست‌های خودشان

و دست‌های اهل ایمان و معطل می‌شود سرحدات و ریخته می‌شود خون‌ها و واقع می‌شود دشمنی‌ها در جهان و خونریزی‌ها تا هفت ماه. پس چون کافر و زندیق ایشان کشته شود، وای پس وای بر مردم در آن زمان! مسلط می‌شود بعضی از بنی‌هاشم - یعنی: بنی‌عباسی‌ها - بر بعض دیگر تا این که از روی غیرت پنج نفر از ایشان غیرت می‌کشند بر ملک مانند غیرت کشیدن جوانان بر زن خوبروی خوشگل. پس بعضی از ایشان فراری و بدبخت می‌شوند و بعضی از ایشان کوسه و بی‌ریش و خلع شده از خلافت است که بزرگان و بیشتر از اهل شام با او بیعت می‌کنند و می‌رود به سوی حمار جزیره که آن خروج‌کننده کافر است و آن اهل شهری است که مخصوص برای بت‌ها و بتخانه است. پس آن خلیفه خلع شده او مقاتله و کار و زار می‌کند و بر خزینه‌های آن جا غالب می‌شود و از دمشق تا حران - که یکی از شهرهای شام است - با او مقاتله می‌کند و به روش گردنکشان قرن‌های پیش از اسلام عمل می‌کند. پس خدا به غضب آسمانی بر او غضب کند.

پس برمی‌انگیزاند بر ضرر او جوانمردی را از طرف مشرق که مردم را به طریق اهل بیت دعوت کند و ایشان صاحبان پرچم‌های سیاه باشند و از ناتوان‌های شیعیان و دوستان آل محمد شمرده می‌شوند. پس عزت و غلبه می‌دهد خدا ایشان را و لشکر نصر و یاری را برای ایشان فرو فرستد. پس با ایشان احدی قتال نمی‌کند مگر این که او را شکست و فرار می‌دهند و در آن وقت سیر می‌کند لشکر قحطانی (مراد امام زمان علیه السلام است)، تا این که بیرون می‌آیند در حالی که کراهت دارد و ترسان است. پس با او سیر می‌کنند نه هزار فرشته با پرچم نصر و جوان یمنی برای نحر کردن حمار جزیره در کنار نهر. پس تلاقی می‌کند او با سفاح بنی‌هاشم (یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می‌شود -).

پس فرار می‌کند حمار و لشکر او هم فرار می‌کند و آنها را در نهر غرق می‌کنند و حمار می‌رود به حران - که یکی از شهرهای شام است. پس به دنبال او می‌روند. از آن جا هم فرار می‌کند از ایشان و می‌رود به طرف شهرهای شام در کنار دریا تا منتهی

می شود به بحرین، و سقاح و جوان می روند به طرف دمشق و در آن جا فرود می آیند و آن جا را به سرعتی برق آسا فتح می کنند و خراب می کنند باره ها و حصارها و پایگاه های آن را. پس از آن بنا و آباد می کنند.

و مردی از بنی هاشم که نام او نام پیغمبری است با ایشان مساعدت می کند و فتح می کنند آن جا را از سمت دروازه شرقی چهار ساعت قبل از روز دوم که در آن جا وارد شده اند. پس داخل می شوند در آن هفتاد هزار نفر با شمشیرهای کشیده ای که به دست های صاحبان پرچم های سیاه است و شعار ایشان گفتن «امت، امت» است و بیشتر کشتگان در سمت شرقی دمشق کشته می شوند و جوان یمنی در تعقیب حمار می رود و در طلب او. پس او را در میان دو قریه در پشت بحرین می یابند و می کشند و آن دو قریه در طرف یمن واقع است و تکمیل می فرماید خدا برای آن خلیفه سلطنت او را. پس بر می انگیزاند دو نفر همانم را، یکی از ایشان را در شام و دیگری را به مکه. پس هلاک می کنند. یا هلاک می شود. آن که صاحب مسجد الحرام است و لشکر و جمعیت های او می روند به طرف لشکر و جمعیت های صاحب شام. پس فرار می دهند او را.

۲۹۸ / حدیث هفتاد و ششم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از آن حضرت روایت کرده که:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا وَقَعَتِ النَّارُ فِي حِجَازِكُمْ وَجَرَى الْمَاءُ بِنَجْفِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا ظَهْرَهُ؛^۱
یعنی: بدرستی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: وقتی که واقع شد آتش در حجاز شما و جاری شد آب در نجف شما، پس انتظار بکشید ظاهر شدن او. یعنی: قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ را.
مؤلف گوید: ظهور آتش در حجاز بعضی از اخبار آن در جزء اول این کتاب در بخش سوم شرح داده شد و بعضی دیگر از آن بعد از این به محل خود شرح داده می شود. این شاء الله تعالی، و اما جریان آب در نجف نیز یکی از علامات قریب به

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز، ک: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸.

ظهور است، و باید دانست که بعضی راگمان این است که این علامت واقع شده و در این چند سال اخیر آب در نجف جاری شده بوسیله آلات و اسباب متداوله، لکن آنچه از بعضی دیگر از اخبار مستفاد می شود مراد از جریان آب در نجف نه بوسیله آلات و اسباب است، بلکه در اثر طغیان فرات فرات منشق و شکافته می شود و بدون آلات و اسباب آب در نجف جاری می شود و این علامت در سال فتح - یعنی: ظهور - واقع خواهد شد - چنان که حدیث راجع به این موضوع در بخش های بعد به محل خود در این کتاب ذکر خواهد شد - و از کلمه «جری الماء» هم که فعل لازم است می توان این معنی را استدراک کرد که ظهور در جریان به خودی خود دارد، نه جاری کردن آن.

۲۹۹ / حدیث هفتاد و هفتم

إلزام الناصب، صفحة ۱۸۸، از کتاب اربعین میر لوحی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:
يقع التدابر والاختلاف بين آراء العرب والعجم، فلا يزالون يختلفون إلى أن يصير الأمر إلى رجل من ولد أبي سفيان، يخرج من [ال]وادي اليابس من دمشق، فيهرب حاكمها منه، ويجتمع إليه قبائل العرب، ويخرج الربيع^۱ والجهمي والأصهب وغيرهم من أهل الفتن والشغب، فيغلب السفيناني على كل من يحاربه منهم.

فإذا قام القائم بخراسان إن الذي أتى من الصين وملتان وجه السفيناني في الجنود إليه، فلم يغلبوا عليه، ثم يقوم متًا قائم بجيلان، ويعينه المشرقي في دفع شيعة عثمان، ويجيبه الأبر و الديلم، ويجدون منه النوال والنعم، وترفع لولدي النود والرايات، ويفرقها في الأقطار والحرمات، ويأتي إلى البصرة ويخرّبها، ويعمر الكوفة ويورّيها. فيعزم السفيناني على قتاله، ويهمّ مع عساكره باستيصاله.

فإذا جهّزت الألوف، وصقّت الصفوف، وقتل الكبش الخروف، فيموت الشائر ويقوم الآخر، ثم ينهض اليماني لمحاربة السفيناني ويقتل النصراني. فإذا هلك الكافر وابنه الفاجر،

۱. در مصدر: (الربيعي).

ومات الملك الصائب، ومضى لسبيله النائب، خرج الدجال، وبالغ في الإغواء والإضلال، ثم يظهر [أمر] الأمرة وقاتل الكفرة، السلطان المأمول، الذي تحير في غيبته العقول، وهو التاسع من ولدك، يا حسين.

يظهر بين الركنين. يظهر على الثقليين، ولا يترك في الأرض الأذنين. طوبى للمؤمنين الذين أدركوا زمانه، ولحقوا أوانه، وشهدوا أيامه، ولاقوا أقوامه.^۱

لغات

تدابیر: پشت کردن و بریده شدن از همدیگر.

شغب و شغب: برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع.

صین: چین.

ملتان - به ضم میم و سکون لام - شهری است از نواحی هند نزدیک غزنه که اهل آن مسلمان اند (معجم البلدان).^۲

جیلان: مراد جیلان است.

مراد از مشرقی دور نیست شعیب بن صالح باشد که از سمت سمرقند قیام می کند - چنان که از بعضی از اخبار دیگر استفاده می شود که بعضی از آنها در جزء اول این کتاب گذشت و بعضی در همین جزء و بعضی در جزءهای بعد خواهد آمد.

ابر و ابرشهر: منطقه ای است از خراسان.

دیلم: در قسمت شمالی قزوین واقع است و از شهرهای آن الموت است، و نیز گفته شده که: آنها طایفه ای هستند که نسبت آنها به زمینی است که در آن ساکن اند و آن زمین را ابر گویند و اسم پدران آنها ذکر نشده که از چه سلسله و طایفه ای می باشند.

نوال: عطا و بخشش.

نود: جمع نداء؛ یعنی: صداها.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۲. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۹.

- تورئی: خراب کردن و از نو ساختن .
 کبش: سرلشکر و سردار و بزرگ قوم .
 خروف: نر و دلیر .
 ثائر: خون خواه .
 نهوض: قیام کردن بر روی دو پا .
 صائب: درستکار، نقیض خطا کار .
 آدنین: مردمان پست فرومایه .

معنی: واقع می شود پشت کردن و بریدن از یکدیگر و اختلاف در میان رأی های عرب و عجم . پس همیشه با همدیگر اختلاف کنند تا این که کار به دست مردی از اولاد ابی سفیان افتد که بیرون آید از وادی یابس - یعنی: بیابان خشک بی آب و علف - از دمشق . پس حاکم آن جا از او فرار کند و قبایل عرب در گرد او جمع شوند و بیرون آیند ربیعی و جرهمی و اصبه - یعنی: هر کدام از آنها پرچم مخالفت را بلند کنند و قیام نمایند - و غیر ایشان از اهل فتنه ها و دشمنی ها و نزاع ها . پس سفیانی غالب می شود بر هر که با او جنگ کند از ایشان . پس از آن قائمی از سمت خراسان قیام کند و او کسی است که از چین و مولتان می آید . پس سفیانی لشکرهای خود را به سوی او می فرستد و بر او غالب نمی شود . پس از آن قائمی از ما از گیلان قیام می کند و مشرقی به کمک او برمی خیزد برای دفع کردن پیروان عثمان - یعنی: سفیانی - و اجابت می کنند او را جمعی از اهل منطقه ای از منطقه های خراسان که آنها را ابر گویند و طایفه دیلم - که آن از مناطق کوهستانی مازندران است و یکی از شهرستان های آن الموت است - و می یابند از او عطاها و بخشش ها و نعمت ها و بلند کرده می شود به نفع فرزند من - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - صداها و پرچم ها و متفرق می شوند در اطراف جهان و حرم های مشرفه و می آید (قائم گیلانی) به جانب بصره و خراب و ویران می کند آن جا را و معمور و آباد می کند بعد از خرابی کوفه را . پس سفیانی عازم قتال با او می شود و همت می گمارد بالشکر خود برای بیچاره کردن او . پس چون تجهیز هزاران لشکر

شد و جبهه بندی ها و صف آراییی ها صورت گرفت و سر لشکری که مانند قوچ جنگی است کشته شد، پس می میرد شخص خونخواه و به جای او دیگری قیام کند. پس به پا خیزد یمانی برای جنگ کردن با سفیانی و می کشد شخص نصرانی را. پس چون آن کافر و پسر فاجر او هلاک شدند و پادشاه در ستکار مرد و نایب او راه او را پیش گرفت، بیرون می آید دجال و مبالغه می کند در گمراه کردن و از راه بیرون بردن. پس در آن وقت ظاهر می شود قائم به امر - یعنی: حضرت بقیة الله علیه السلام - که اوست کشنده کافران و سلطانی که آرزوی ظهور او داشته شده و او آنچنان کسی است که عقل ها در غیبت او متحیر و سرگردان است و او نهمین فرزند توست - یا حسین! - که ظاهر می شود در میان دو رکن - یعنی: رکن و مقام - در مسجد الحرام و آشکار می شود بر همه آدمیان و پریان و باقی نمی گذارد در روی زمین مردمان پست و فرومایه و بی دین را. خوشا به حال آن مؤمن هایی که درک می کنند زمان او را و به او پیوسته می شوند در اوقات ظهور او و می بینند روزهای او را و ملاقات می کنند خویشان و نزدیکان او را.

۳۰۰ / [حدیث] هفتاد و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۵۱، به سند خود روایت کرده از حسن بن محبوب که گفته است: من خطبة لمولانا علی علیه السلام يقول في أواخرها ما هذا لفظه: وقد عهد إلي رسول الله صلی الله علیه و آله وقال لي: يا علي، لتقاتلن الفئة الباغية والفئة الناكثة والفئة المارقة. أما والله - يا معشر العرب -، لتملأن أيدىكم من الأعاجم، ولتتخذن منهم الأعبد، وأمّهات الأولاد، وضرائب النكاح حتى إذا امتلأت أيدىكم منهم عطفوا عليكم عطف الضراغم التي لا تبقي ولا تذر. ف ضربوا أعناقكم، وأكلوا ما أفاء الله عليكم، وورثوكم أرضكم وعقاركم، ولكن لن يكون ذلك منهم إلا عند تغيير من دينكم، وفساد من أنفسكم، واستخفاف بحق أئمتكم، وتهاون بالعلماء من أهل بيت نبيكم، فذوقوا بما كسبت أيدىكم وما الله بظلام للعبيد.^۱

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۵۱، ح ۵۱۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۱: أخبار القضاة، ج ۳، ص ۵۲: معجم

لغات

فئة: جمعیت .

باغیة: گمراه . مراد معاویه و صاحبان صفین است .

ناکثة: شکنندگان عهد و پیمان .

مارقة: بیرون روندگان از دین . از دوم مراد اصحاب جمل است و سوم مراد خوارج نهروان اند .

أعبُد: جمع عبد است - یعنی: بنده .

ضرائب: جمع ضرب - به معنای قسم .

ضراغم: جمع ضرغام - به معنای شیر درنده .

وذر: نشتر فرو کردن و پاره کردن .

فيء: غنیمت .

عقار - به فتح عین، بر وزن سحاب - زمین و آب و رخت و اسباب خانه و مانند اینها .
معنی: بعضی از خطبه مولای ما علی علیه السلام است که در اواخر آن می فرماید آنچه را که لفظ آن این است: و بتحقیق عهد کرد با من رسول خدا صلی الله علیه و آله و به من فرمود: یا علی! هرآینه قتال خواهی کرد با گروه گمراه - یعنی: معاویه و اصحابش - و با گروهی که شکننده عهد و پیمان خود باشند بعد از عهد و پیمان بستن - یعنی: طلحه و زبیر و اصحاب جمل - و گروهی که از دین خارج شونده اند - یعنی: خوارج نهروان .

آگاه باشید به ذات خدا قسم است - ای گروه عرب! - هرآینه روبه روی شما پر از عجم خواهد شد و از ایشان بندگان و غلامان و کنیزانی که صاحب فرزندان شوند خواهید گرفت و اقسام نکاحها با آنها خواهید کرد، تا این که پیش روی خود را پر کنید از ایشان تا اندازه ای که برگردند بر روی شما مانند برگشتن شیران شکاری که ندیده شما را باقی نگذارند . پس می زنند گردنهای شما را و می خورند آنچه را که

← اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۲۶۴ .

ح ۸۱۳۸؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۵۶۹ .

خدا غنیمت داده است به شما و وارث می شوند زمین و آب و زراعات و اثاث البیت و خانه های شما را، و لیکن اینها وقتی می شود که دین خود را تغییر دهید و نفس های شما فاسد شود و در حق امام ها و پیشوایان خود استخفاف کنید و علمای خود را که از اهل بیت پیغمبر شمایند خوار و خفیف کنید، پس بچشید به سبب آنچه که کسب می کند دست های شما (کنایه از آن که سبب می شود که مبتلا به این بلاها شوید) و خدا ستمکار بر بندگان نیست.

۳۰۱ / [حدیث] هفتاد و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۵، به سند خود روایت کرده از ابی سالم حیّان که گفته است: با علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه بودیم. پس روزی از روزها که در نزد او بودیم فرمود:

أَيُّ سَبَطٍ مِنَ الْأَسْبَاطِ يُقَاتِلُ عَلِيَّ حَقَّ لِقَوْمٍ وَلَنْ يَقُومَ وَالْأَمْرُ لَهُمْ. فَإِذَا كَثُرُوا فَتَنَافَسُوا فَقْتُلُوا قَتِيلَهُمْ، بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَقْوَاماً مِنْ أَهْلِ الْمَشْرِقِ، فَقَتَلَهُمْ بَدَءاً وَأَحْصَاهُمْ عِدْداً. وَاللَّهُ لَا يَمْلِكُونَ سَنَةً إِلَّا مَلَكَنَا سَنَتَيْنِ، وَلَا يَمْلِكُونَ سَنَتَيْنِ إِلَّا مَلَكَنَا إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْماً مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ^۲ تَخْرُجُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَلَا، لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ لَكُمْ سَاتِقَهَا وَنَاعِقَهَا^۳؛

معنی: هر سبطی از سبطها که به حق قتال می کند، هر آینه قیام خواهد کرد و هرگز قیام نمی کند در حالتی که امر برای ایشان - یعنی: برای دشمنان - باشد. پس چون بسیار شدند و رغبت و هم نفسی کردند و کشتند کشته خودشان را، برانگیزاند خدا به ضرر ایشان گروه هایی را از طرف مشرق. پس می کشند ایشان را در حالتی که متفرق شده باشند و شمرده تر باشند از حیث عدد و شماره. به ذات خدا قسم است که مالک نمی شوند سالی را مگر آن که مالک می شویم ما دو سال را و مالک نمی شوند دو سال را

۱. در مصدر: (إِنِّي سَبَطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ أُقَاتِلُ).

۲. در مصدر: (وَلَا يَمْلِكُونَ سَنَتَيْنِ إِلَّا مَلَكَنَا أَرْبَعاً، وَمَا مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۳۹، ح ۴۹۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۰؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰؛

کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۶۴، ح ۳۱۷۵۶.

مگر این که مالک می شویم ما سیصد سال الا چهل روز از سیصد سال را که به قیامت باقی مانده - یعنی: سلطنت ما تا چهل روز به قیامت مانده باقی خواهد بود. آگاه باشید که اگر بخواهم، هر آینه نام می برم برای شماراننده و فریاد کننده آن جمعیت ها را.

۳۰۲ / حدیث هشتادم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۵، نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود: ینقص الإسلام حتى لا یقال: لا إله إلا الله. فإذا فعل ذلك، ضرب یعسوب الدین بذنبه. فإذا فعل ذلك، بعث الله قوماً یجتمعون کما تجتمع قزع الخریف. والله إني لأعرف اسم أميرهم ومناخ رکابهم؛^۱

معنی: کم می شود عمل به احکام اسلام تا این که «لا إله إلا الله» هم گفته نشود. پس وقتی که کار به این جا رسید، می زند پادشاه دین با زهر خود. وقتی که زهر خود را بزند، بر می انگیزاند خدا گروهی را که با هم جمع و پیوسته شوند همچنانی که پاره های ابر متفرق به یکدیگر پیوسته می شوند، و به ذات خدا قسم است که من هر آینه می شناسم نام امیر و فرمانفرمای ایشان را و خوابگاه مرکب های ایشان را.

۳۰۳ / حدیث هشتاد و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۱، به سند خود از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که به ابن عباس فرمود: یابن عباس، قد سمعت أشياء مختلفة ولكن حدثت أنت - رضي الله عنك. قال: نعم. قال: أول فتنة من المائتين إماراة الصبيان وتجارات كثيرة وريح قليل، ثم موت العلماء والصالحين، ثم قحط شديد، ثم الجور وقتل أهل بيتي الظماء بالزوراء، ثم الشقاق ونفاق الملوك وملك العجم.

۱. ملاحم و فتن، ص ۳۴۰، ح ۵۰۰، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۵۹۹، ح ۴۵.

۲. در مصدر: (بعد).

فإذا ملكتكم الترك، فعليكم بأطراف البلاد وسواحل البحار والهرب الهرب، ثم تكون في سنة خمسين ومائتين وخمس ثلاث فتن في البلاد. فتنة بمصر. الويل لمصر! والثانية بالكوفة، والثالثة بالبصرة، [فويل للبصرة] وهلاك البصرة من رجل ينتدب لها، لا أصل له ولا فرع، فيصير الناس فرقتين. فرقة معه رفرقة عليه^۱، فيمكث، فيدوم عليهم سنين، ثم يوئي عليكم خليفة فظاً غليظ يسمي في السماء القتال وفي الأرض الجبار، فيسفك الدماء، ثم يمزج الدماء بالماء، فلا يقدر على شربه ويهجم عليهم الأعراب. يقتل الخليفة^۲، فيفشو الجور والفجور بين الناس، وتجيؤكم رايات متابعات كأنهنّ نظام منظومات انقطعن فتابعن. فإذا قتل الخليفة الذي عليكم، فتوقّعوا خروج آل أبي سفيان وإمارته عند هلاك مصر، وعند هلاك مصر خسف بالبصرة؛ خسف بكلاها وأرجاها، وخسفان آخران بسوقها ومسجدها معها^۳، ثم بعد ذلك طوفان الماء. فمن نجا من السيف، لم ينج من الماء إلا من سكن ضواحيها وترك باطنها.

وبمصر ثلاث خسوف وست زلازل وقذف من السماء، ثم بعد ذلك الكوفة، ويكون السفيناني بالشام. فإذا صار جيشه بالكوفة، توقع لخير آل محمد - صلوات الله عليه وعليهم - تحت الكعبة، فيتمنى الأحياء عند ذلك أن أمواتهم في الحياة، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً؛^۴

معنى: ای ابن عباس! بتحقیق که شنیده‌ای چیزهای مختلفی را ولیکن حدیث کن تو، خدا از تو خشنود شود! گفتم: آری. فرمود: اول شروع فتنه از سال دویست هجری است و آن فرمانفرمایی کردن کودکان و بسیار شدن تجارت‌ها و کم شدن منفعت‌ها و سودهاست. پس از آن مردن علما و دانایان و شایستگان است و پس از آن قحطی سخت و پس از آن ظلم و جور و کشته شدن اهل بیت من است باللب تشنه در بغداد.

۱. در مصدر: (فرقة معه وفرقة عليه).

۲. در مصدر: (وعند هجوم الأعراب قتل الخليفة).

۳. در مصدر: (ومسجد جامعها).

۴. ملاحم وفتن، ص ۲۲-۲۵۳.

پس از آن خلاف و دشمنی کردن و ضرر رسانیدن به مردم و در مشقت انداختن و شکست دادن به یکدیگر و نفاق - یعنی: دورو و دوزبان بودن با همدیگر - است که در میان پادشاهان و پادشاه عجم واقع شود. پس وقتی که ترک‌ها مسلط بر شما و مالک رقاب شما شوند و بر شما پادشاهی کنند، بر شما باد که متفرق شوید در اطراف شهرها و کناره‌های دریاها و فرار کردن از مکان‌های خود. پس از آن در سال دویست و پنجاه و پنج و یا سه فتنه‌هایی در شهرها رو می‌دهد. یکی فتنه‌ای که در مصر واقع می‌شود. ای وای بر فتنه مصر! و دوم فتنه‌ای است که در کوفه واقع شود. سوم فتنه‌ای که در بصره واقع می‌شود و نابود شدن یا هلاک شدن اهل آن از مردی که بسرعت و شتاب اجابت کرده شود برای وقوع آن فتنه و آن مرد بی‌اصل و فرعی است که هیچ اصلی و فرعی ندارد.

پس در آن وقت مردم دو فرقه می‌شوند. یک فرقه با او همراه شوند و فرقه‌ای بر ضرر او قیام کنند. پس آن مرد سال‌هایی در میان ایشان درنگ و دوام پیدا می‌کند. پس از آن والی شود بر شما خلیفه‌ای که درشت‌خو و سنگدل باشد که در آسمان او را قتال - یعنی: بسیار کشنده - خوانند و در زمین او را جبار - یعنی: سرکش و ستمکار - خوانند. پس خون‌ها را می‌ریزد و با آب ممزوج می‌کند که کسی قادر بر آشامیدن آن نباشد و آنها بر عرب‌ها هجوم می‌آورند و خلیفه را می‌کشند.

پس آشکارا می‌شود ستمگری و کارهای زشت ناروا در میان مردم و می‌آید شما را پرچم‌های پی در پی - یعنی: خروج کنندگان از هر طرف - که گویا آنها به هم پیوسته و منظم و با هم یکی بوده‌اند و از هم بریده شدند و باز به هم پیوسته و یکی شده‌اند. پس چون آن که خلیفه شماست کشته شد، منتظر باشید خروج آل ابی‌سفیان را، و خروج و فرمانفرمایی کردن او وقتی است که مصر هلاک شود - یعنی: اهل آن نابود شوند - و وقت هلاک و نابود شدن مصر خسفی - یعنی: به زمین فرورفتنی - در بصره واقع می‌شود که زمین‌های حاصل‌خیز و کرانه‌های چاه‌های ایشان به زمین فرورود و دو خسف دیگر به بازار و مسجد آنها با همدیگر روی دهد. بعد از آن آب طوفان و طغیان کند که آنهایی که از شمشیر نجات یافته‌اند از غرق شدن در آب نجات نیابند

مگر کسانی که در اطراف خارج بصره باشند و در داخل آن نباشند.
و در مصر سه مرتبه زمین فرورفتن و خسف واقع شود و شش مرتبه زلزله و سنگ
باریدن از آسمان واقع گردد. پس از آن فتنه کوفه رخ دهد و سفیانی در آن وقت در شام
خواهد بود. لشکر به کوفه می فرستد. زمانی که لشکر او به کوفه رسید، انتظار [ببر]
ظهور بهترین آل محمد را - صلوات الله علیه وآله - از زیر کعبه. پس زنده ها آرزو
می کنند که ای کاش زنده بودند مرده های ایشان! زمین را پر از عدل و داد می کند
همچنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

مؤلف گوید: علاماتی که در این حدیث بیان فرموده، همه آنها واقع شده مگر
هلاک مصر و خسف های بصره و غرق شدن آن در آب و خسف ها و زلزله های مصر
که آنها خیلی نزدیک قیام سفیانی واقع خواهد شد و پس از آن فتنه کوفه رو خواهد داد
و آن اتصال دارد به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه.

۳۰۴ / حدیث هشتاد و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۹، به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده
که فرمود:

ويعود دار الملك إلى الزوراء، وتصير الأمور شوری. من غلب علی شيء، فعله.
فعند ذلك خروج السفیانی، فیركب في الأرض تسعة أشهر يسومهم سوء العذاب. فویل
لمصر، وویل للزوراء، وویل للكوفة، وویل لواسط! کأني أنظر إلى واسط وما فيها مخبر
بخبر، وعند ذلك خروج السفیانی، ویقل الطعام، ویقحط الناس، ویقل المطر. فلا أرض
تنبت، ولا سماء تنزل، ثم یرج المهدی الهادی المهتدی الذي یأخذ الراية من ید
عیسی بن مریم، ثم خروج الدجال من بعد ذلك. یرج الدجال من میسان نواحي البصرة،
فیأتي سفوان، ویأتي سنام، فیسحرهما ویسحر الناس، فیکونان کالثرید - وما هما بشرید -

۱. در مصدر: (فیمثلان).

من الجوع والقحط . إنَّ ذلك لشديد ، ثمَّ طلوع الشمس من مغربها إلى قيام الساعة
أربعين عاماً؛^۱

معنی : و برمی گردد دارالملک به بغداد - یعنی : مرکز حکومت بغداد می شود -
و کارها به شورا - یعنی : به رأی دادن و مشورت کارگزاران - انجام گیرد . هر که
غالب شد بر چیزی ، همان چیز را انجام می دهد - یعنی : مدار کارها بر پایه اکثریت آرا
گذارده می شود .

پس در آن زمان سفیانی بیرون می آید و سوار کار می شود در روی زمین در مدّت
نه ماه - یعنی : مدّت استیلا و ریاست او نه ماه است . حکومت و تکلیف می کند ایشان
را به عذاب و شکنجه های بد .

پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه و وای بر واسط ! گویا می بینم
واسط را در حالتی که خبر دهنده ای نیست که خبری را برساند - یعنی : روابط آن با
جاهای دیگر قطع شود و خبر نرسد . در آن وقت سفیانی خروج می کند و خوردنی کم
می شود و قحطی مردم را فرو می گیرد و باریدن باران کم می شود . پس گیاه از زمین
نروید و آسمان باران نبارد .

پس در آن وقت بیرون آید مهدی آل محمد که راهنمایی کننده و راه یافته است و او
آنچنان کسی است که پرچم را از دست عیسی پسر مریم می گیرد . پس از آن دجال
خروج می کند از میسان - که ناحیه ای است از نواحی بصره . پس می آید به سفوان - که
یک منزل است تا بصره - و می آید به سنام - که کوهی است نزدیک بصره . پس جادو
می کند ایشان را و جادو می کند مردم را که دو کوه در نظرها مانند ترید نماید - و حال
آن که ترید نیست - از جهت گرسنگی و قحطی . بدرستی که این هرآینه فتنه سختی
است . پس از آن بیرون آمدن آفتاب است از مغرب خود . در آن وقت تا قیام قیامت
چهل سال مانده است .

۱. ملاحم و فتن ، ص ۲۶۶ - ۲۶۷ .

۳۰۵ / [حدیث] هشتاد و سوم

ملاحم و فتن، به سند خود در صفحه ۱۸ روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود:
 دخل الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام وعنده جساؤه، فقال: هذا سيدكم.
 سمّاه رسول الله ﷺ سيّداً، وليخرجنّ رجل من صلبه شبيهي شبهه في الخلق والخلق. يملأ
 الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً. قيل له: ومتى ذلك، يا أمير المؤمنين؟ فقال:
 هيهات! إذا خرجتم عن دينكم كما تخرج المرأة عن وركيها لبعليها!¹

معنی: داخل شد حسین پسر علی بر علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که نزد او بودند
 کسانی که در نزد او نشسته بودند. پس فرمود: این است آقای شما. نام گذارده است او
 را پیغمبر ﷺ به سیّد و هر آینه بیرون می آید مردی از صلب او که شبیه من است
 شباهت او در خلق و خلق. پر می کند زمین را از عدل و داد همچنانی که پر شده باشد
 از ظلم و جور. گفته شد که: او چه وقت ظاهر شود، یا امیرالمؤمنین؟ پس فرمود:
 دور است هنوز. وقتی است که بیرون روید شما از دین خودتان همچنان که بیرون
 رود زن از اندیشه برای شوهرش.

۳۰۶ / [حدیث] هشتاد و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۰ از سلیلی روایت کرده از آن حضرت علیه السلام که: پانزده روز
 پیش از بیرون رفتن آن حضرت از بصره خطبه ای انشا فرمود که در آن یاد کرد
 پادشاهان بنی عباس و غیر ایشان را که بعد از ایشان می آیند و در آن مهدی علیه السلام را یاد
 فرموده. پس در آن خطبه فرمود بعد از نام بردن پادشاهان بنی عباس که:
 تمّت ۲ الفتنة الغبراء والقلادة الحمراء، وفي عنقها قائم الحق، ثمّ يسفر ۳ عن وجهه بين

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۸۵-۲۸۶، ح ۴۱۳.

۲. در مصدر: (وتمّة).

۳. در مصدر: (ثمّ أسفر).

أجنحة الأقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب الدراري. ألا، وإن لخروجه علامات عشر، فأولهنّ طلوع الكوكب المذنب، ويقارب من المجاري^١، وأيّ قرب! ويتبع به هرج وشغب، فتلك أوّل علامات المغيب، ومن العلامة إلى العلامة عجب. فإذا انقضت العلامات العشر، فيها يظهر^٢ القمر الأزهر، و تمتّ كلمة الإخلاص [على التوحيد] بالله ربّ العالمين^٣.

لغات

- الغبراء: غبارآلود.
 القلادة الحمراء: اشاره به فتنه مسيحيان است كه صاحبان گردن بندها (كرواتها) هستند.
 عنق: زمان.
 يسفر عن وجهه: سفر به معنای كشف است.
 أجنحة: جمع جناح - به معنای طرف و جانب - است.
 «دُرِّي» یعنی: درخشنده.
 المذنب: دنباله دار.
 مجاري: جمع مجرى - به معنای مدار.
 هرج: قتل.
 شغب: برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع.
 مغيب: صفتی است برای مهدی عليه السلام.
 معنی: تمام می شود فتنه غبارآلود و دوره فتنه کنندگان در آن زمان كه مسیحی ها و صاحبان قلاده های سرخ (كرواتها) هستند و در آن زمان است قیام کننده به حق.

١. در مصدر: (من المحاذي).

٢. در مصدر: (ظهر فيها).

٣. ملاحم و فتن، ص ٢٧٠، ح ٣٩٢، ونيز ر.ك: كفاية الأثر، ص ٢١٦-٢١٧.

پس پرده بردارد از روی خود در اطراف اقلیم‌ها مانند ماه نور دهنده در میان ستاره‌های درخشنده. آگاه باشید بدرستی که از برای آن ده نشانه است. اول از آنها طلوع ستاره دنباله‌دار است که در نزدیکی مدارها دیده شود و چه نزدیکی ای! که دنباله آن کشتن و کشته شدن زیاد شود و برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع افزون گردد.

پس این اول نشانه ظاهر شدن امامی است که از دیده‌ها پنهان شده و از نشانه‌ای تا نشانه دیگر شگفتی‌ها روی دهد. چون علامات دهگانه بگذرد، در آن زمان ظاهر شود ماه درخشنده و تمام شود کلمه اخلاص، به خدایی که پروردگار جهانیان است. مخفی نماند که علامت‌های دهگانه به روایت دیگر در اوایل بخش چهارم این کتاب در جزء اول شرح داده شد. مراجعه شود.

۳۰۷ / [حدیث] هشتاد و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۱، نیز از سلیلی در عقب همین خطبه از خطبه دیگر از خطب آن حضرت روایت کرده و گفته است که: آن بزرگوار این خطبه را در کوفه بالای منبر انشا فرموده:

فقال ﷺ بعد التحميد العظيم والثناء على الرسول الكريم: سلوني. سلوني. في العشر الأواخر من شهر رمضان [قبل أن] تفقدوني، ثم ذكر الحوادث بعده وقتل الحسين - صلوات الله عليه - وقتل زيد بن علي - رضوان الله عليه - وإحراقه وتذريته في الرياح، ثم بكى ﷺ وذكر زوال [ملك] بني أمية وملك بني العباس، ثم ذكر ما يحدث بعدهم من الفتن وقال: أولها السفينائي وآخرها السفينائي. فقيل له: وما السفينائي والسفينائي؟ فقال: السفينائي صاحب هجر، والسفينائي صاحب الشام.

(و ذكر السليبي أن السفينائي الأول أبو طاهر سليمان بن الحسن القرمطي)

[ثم ذكر ملوك بني العباس] وذكر أن الذي يخبره عن النبي ﷺ، وذكر شيعته ومحبيه ومدحهم، وقال: إنهم عند الناس كفار، وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون، وعند الله

صادقون، و عند الناس أرجاس، و عند الله نظّاف، و عند الناس ملاعین، و عند الله بارّون، و عند الناس ظالمون، و عند الله عادلون. فازوا بالإيمان و خسر المنافقون (و هذا صورة ما جرى حال شيعته عليه).^۱

معنی: پس فرمود آن حضرت - بر او باد سلام! - بعد از حمد کردن بر خدای بزرگ و ثنا گفتن بر رسول گرامی: بپرسید از من. بپرسید از من که در دهه آخر ماه رمضان گم خواهید کرد مرا.

پس یاد فرمود حوادثی را که بعد از آن حضرت واقع می شود و کشته شدن حسین - صلوات الله علیه - و کشته شدن زید بن علی - صلوات الله علیه - و سوزانیدن بدن او و بر باد دادن خاکستر او را.

پس گریه کرد آن حضرت علیه السلام و یاد کرد زوال دولت بنی امیه و ملک بنی عباس را. پس یاد فرمود از فتنه هایی که بعد از آن تازه و حادث می شود و فرمود: اول از آنها فتنه سفیانی است و آخر آنها هم فتنه سفیانی است.

پس از آن حضرت سؤال شد که: سفیانی اول کدام و سفیانی آخر کدام است؟ پس فرمود: سفیانی صاحب هجر و سفیانی صاحب شام.

(و یاد کرد سلیلی که سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است).

و یاد کرد - یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام - که آن که خبر داده است آن حضرت را به آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و یاد کرد شیعیان و دوستان خود را و مدح فرمود ایشان را و فرمود: بدرستی که ایشان در نزد مردم کافرانند و در نزد خدا نیکانند و نزد مردم دروغ گویانند و در نزد خدا راستگویانند و نزد مردم پلیدی هاینند و نزد خدا پاک ترین هاینند و نزد مردم لعنت شدگانند و نزد خدا نیکی کنندگانند. نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا دادخواهانند. رستگار شدند به سبب ایمانی که دارند و زیانکار شدند منافقین و دورویان و دوزبانان. (و این است ماجرای حال شیعیان او که بر آن اند).

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۷۱، ح ۳۹۳.

۳۰۸ / [حدیث] هشتاد و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۹، از ابوصالح سلیمی در کتاب فتن نقل کرده به سند خود از اصبح بن نباته که گفت: خطبه‌ای خواند امیرالمؤمنین علیه السلام، پس یاد کرد مهدی علیه السلام و بیرون آمدن اصحاب او را با او و نام‌های ایشان را. پس ابو خالد حلبی عرض کرد: وصف کن او را برای ما، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود علی علیه السلام:

ألا، إنَّه أشبه الناس خلقاً وخلقاً وحسناً برسول الله صلی الله علیه و آله.

ألا أدلکم علی رجاله وعددهم؟ قلنا: بلی، یا أمیر المؤمنین. قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله: أولهم من البصرة وآخرهم من الیمامة.

وجعل علی علیه السلام یعدّ رجال المهدي علیه السلام والناس یکتبون، فقال: رجلان من البصرة، ورجل من الأهواز، ورجل من عسکر مکرّم، ورجل من مدینة تستر، ورجل من دورق، ورجل من الباستان^۱ واسمه علی، وثلاثة من قاشان^۲: أحمد وعبد الله وجعفر، ورجلان من عمّان: محمّد والحسن، ورجلان من سیراف: شدّاد وشدید، وثلاثة من شیراز: حفص ویعقوب وعلی، وأربعة من إصفهان: موسى وعلی وعبد الله وغلفان، ورجل من أبدح^۳ واسمه یحیی، ورجل من المرج [العرج] واسمه داود، ورجل من الکرخ واسمه عبد الله، ورجل من بروجرد^۴ واسمه قدیم، ورجل من نهاوند واسمه عبد الرزاق، ورجلان من الدینور: عبد الله و عبد الصمد، وثلاثة من همدان: جعفر وإسحاق وموسی، وعشرة من قم أسماؤهم علی أسماء أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، ورجل من خراسان اسمه درید، وخمسة رجال من الدیر^۵ أسماؤهم علی أسماء أصحاب الکهف [ورجل من آمد]، ورجل من آمل، ورجل من جرجان، ورجل من هراة، ورجل من بلخ،

۱. در مصدر: (من الباسیان).

۲. در مصدر: (من بشم).

۳. در مصدر: (من ایذج).

۴. در مصدر: (من بروحس).

۵. در مصدر: (من الدتن).

ورجل من فراح^١، ورجل من عانة، ورجل من دامغان، ورجل من سرخس^٢، وثلاثة من
السيار^٣، ورجل من ساوة، ورجل من سمرقند، وأربعة وعشرون من الطالقان، وهم الذين
ذكرهم رسول الله ﷺ: وفي طالقان^٤ كنوز، لا ذهب ولا فضة ولكن رجال يجمعهم الله ورسوله،
ورجلان من قزوين، ورجل من فارس، ورجل من أبهر، ورجل من برجان من جموح،
ورجل من شاخ^٥، ورجل من صريح، ورجل من أردبيل، ورجل من مراد^٦، ورجل من تدمر،
ورجل من أرمنيّة، وثلاثة من المراغة، ورجل من خوي، ورجل من سلماش، [ورجل من
ديبل] ورجل من تفليس^٧، ورجل من نسور^٨، ورجل من بكرى، ورجل من سرخس^٩،
ورجل من منازجرد^{١٠}، [ورجل من خلاط] ورجل من قلقلا^{١١}، وثلاثة من واسط، وعشرة
من الزوراء، وأربعة من الكوفة، ورجل من القادسيّة، ورجل من سروراء^{١٢}، ورجل من
السراة، ورجل من النيل، ورجل من صيداء، ورجل من جرجان، ورجل من القصور، ورجل
من الأنبار، ورجل من عكبرى، ورجل من الحنّانة^{١٣}، ورجل من تبوك، ورجل من الجامدة،
وثلاثة من عبّادان، وستّة من حديثة الموصل، ورجل من الموصل، ورجل من مغلثايا^{١٤}،

١. در مصدر: (من قراح).

٢. در مصدر: (حرخس).

٣. در مصدر: (من السمسار).

٤. در مصدر: (في خراسان).

٥. در مصدر: (من ساج).

٦. در مصدر: (من بريل).

٧. در مصدر: (من تدلس).

٨. در مصدر: (من نشور).

٩. در مصدر: (من أرجيش).

١٠. در مصدر: (من منازجرد).

١١. در مصدر: (من قاليقلا).

١٢. در مصدر: (من سورا).

١٣. در مصدر: (من حبار).

١٤. در مصدر: (من مغلثايا).

ورجل من نصيبين، ورجل من أردن، ورجل من فارقين، ورجل من آمد^١، ورجل من رأس العين، ورجل من الرقة، ورجل من حرّان، ورجل من بالس، ورجل من قيح^٢، وثلاثة من طرسوس، ورجل من القصر، ورجل من أذنة^٣، ورجل من خمري، ورجل من عرار، ورجل من قورص، ورجل من أنطاكية، وثلاثة من حلب، ورجلان من حمص، وأربعة من دمشق، ورجل من سورية، ورجلان من قسوان، ورجل من قيموت^٤، [ورجل من كرار، ورجل من أذرح، ورجل من عائر، ورجل من لاكار، ورجلان من بيت المقدس، ورجل من الرملة، ورجل من بالس، ورجل من عكار] ورجل من صور، ورجل من عرفات، ورجل من عسقلان، ورجل من غزة، وأربعة من الفسطاط، ورجل من قرميس^٥، ورجل من دمياط، ورجل من الحلة^٦، ورجل من الإسكندرية، ورجل من برقة، ورجل من طبخة^٧، ورجل من أفرنجة، ورجل من القيروان، وخمسة من السوس الأقصى، ورجلان من قبرس، وثلاثة من حميم، ورجل من قومس^٨، ورجل من عدن، ورجل من العلالى^٩، وعشرة من مدينة الرسول ﷺ، وأربعة من مكّة، ورجل من الطائف، ورجل من الدير، ورجل من [الـ]شيران، ورجل من زبيد، وعشرة من صرو^{١٠}، ورجل من الأحساء، ورجل من القظيف، ورجل من هجر، ورجل من اليمامة.

مؤلف گوید: چون ترجمه عدد یاران آن حضرت چندان مورد اهمیت نبود، لذا از

١. در مصدر: (من لامد).

٢. در مصدر: (من منبج).

٣. در مصدر: (من أذنة).

٤. در مصدر: (من قيمون).

٥. در مصدر: (من بس).

٦. در مصدر: (من المحلة).

٧. در مصدر: (من طنجة).

٨. در مصدر: (من قوس).

٩. در مصدر: (من علاقى).

١٠. در مصدر: (من صبرا).

ترجمه آن صرف نظر شد و به نقل بقیه حدیث پرداختم.

قال عليؑ : أحصاهم لي رسول الله ﷺ ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أصحاب بدر. يجمعهم الله من مشرقها إلى مغربها في أقلّ ممّا يتمّ الرجل عيناه^١ عند بيت الله الحرام. فبينما أهل مكّة كذلك فيقولون أهل مكّة: قد كبسنا السفينائي، فيشرفون أهل مكّة، فينظرون إلى قوم حول بيت الله الحرام، وقد انجلى عنهم الظلام، ولاح لهم الصبح، وصاح بعضهم ببعض النجاة^٢، وأشرف الناس ينظرون، وأمرؤهم يفكرون^٣.

قال أمير المؤمنينؑ : وكأني أنظر إليهم والزيّ واحد والقّد واحد [والحسن واحد]. والجمال واحدة واللباس واحد. كأنما يطلبون شيئاً ضاع منهم، فهم متحيرون في أمرهم حتّى يخرج إليهم من تحت ستارة الكعبة في آخرها رجل أشبه الناس برسول الله ﷺ خلقاً وخلقاً وحسناً وجمالاً، فيقولون: أنت المهديّ؟ فيجيبهم ويقول: أنا المهديّ، فيقول: بايعوا علي أربعين خصلة واشتروا عشر خصال.

قال الأحنف: يا مولاي^٤، وما تلك الخصال؟ فقال أمير المؤمنين - عليه الصلاة والسلام -: يبايعون علي أن لا يسرقوا، ولا يزنوا، ولا يقتلوا، ولا يهتكوا حرماً محرّماً، ولا يسبّوا مسلماً، ولا يهجموا منزلاً، ولا يضربوا أحداً إلاّ بالحقّ، ولا يركبوا الخيل الهماليج، ولا يتمنطقوا بالذهب، ولا يلبسوا الخزّ، ولا يلبسوا الحرير، ولا يلبسوا النعال الصرارة، ولا يخرجوا مسجداً، ولا يقطعوا طريقاً، ولا يظلموا يتيماً، ولا يخيفوا سبيلاً، ولا يحتسبوا مكرأ^٥، ولا يأكلوا مال اليتيم، ولا يفسقوا بغلام، ولا يشربوا الخمر، ولا يخونوا أمانة، ولا يخلفوا العهد، ولا يجسوا^٦ طعاماً من برّ أو شعير، ولا يقتلوا مستأمناً، ولا يتبعوا

١. در مصدر: (عشاء).

٢. در مصدر: (النجاح).

٣. در مصدر: (وأشرف الناس ينظرون، وقراؤهم يفكرون).

٤. در مصدر: (بأبينا).

٥. در مصدر: (ولا يجسوا بكرأ).

٦. در مصدر: (ولا يكسوا).

منهزماً، ولا يسفكوا دمأ، ولا يجهزوا على جريح، ويلبسون الخشن من الثياب، ويوسدون التراب على الخدود، ويأكلون الشعير، ويرضون بالقليل، ويجاهدون في الله حق جهاده، ويشمّون الطيب، ويكرهون النجاسة.

ويشترط لهم على نفسه أن لا يتخذ صاحباً، ويمشي حيث يمشون، ويكون من حيث يريدون، ويرضى بالقليل، ويملاً الأرض بعون الله عدلاً كما ملئت جوراً، يعبد الله حق عبادته. يفتح له خراسان، ويطيعه أهل اليمن، وتقبل الجيوش أمامه من اليمن فرسان همدان وخولان وحده^١ يمدّه بالأوس والخزرج، ويشدّ عضده بسليمان على مقدّمته عقيل، وعلى ساقته الحارث، ويكثر الله جمعه فيهم، ويشدّ ظهره بمضر. يسرون أمامه [الفتن]. ويخالف^٢ بجيلة وثقيف ومجمع وغداف^٣، ويسير بالجيوش حتى يترك^٤ وادي الفتن، ويلحقه الحسنّي في اثني عشر ألفاً.

فيقول له: أنا أحقّ بهذا الأمر منك، فيقول له: هات علامة، هات دلالة، فيومي إلى الطير فيسقط على كفه، ويغرس القضيب الذي بيده، فيخضر ويعشوشب، فيسلم إليه الحسنّي الجيش، ويكون الحسنّي على مقدّمته، وتقع الصيحة بدمشق: إنّ أعراب الحجاز قد جمعوا لكم، فيقول السفيناني لأصحابه: ما يقول هؤلاء القوم؟ فيقال له: هؤلاء أصحاب ترك وإبل، ونحن أصحاب خيل وسلاح، فاخرج بنا إليهم.

قال الأخنف: ومن أيّ قوم السفيناني؟ قال أمير المؤمنين عليه السلام: هو من بني أمية وأخواله كلب و هو عنبسة بن مرّة بن كليب بن سلمة بن عبد الله بن عبد المقتدر بن عثمان بن معاوية بن أبي سفيان بن حرب بن أمية بن عبد شمس، أشدّ خلق الله شرّاً، وألعن خلق الله حيّاً^٥، وأكثر خلق الله ظلماً. فيخرج بخيله وقومه ورجاله^٦ وجيشه ومعه مائة ألف وسبعون

١. در مصدر: (وجده).

٢. در مصدر: (وتحالفه).

٣. در مصدر: (ونخع وعلاف).

٤. در مصدر: (حتى ينزل).

٥. در مصدر: (حدّاً).

٦. در مصدر: (ورحله).

ألفاً، فينزل بُحيرة طبرية، ويسير إليه المهديّ، عن يمينه^١ وعن شماله [ميكائيل] وجبرئيل أمامه^٢، فيسير بهم في الليل، ويكمن بالنهار، والناس يتبعونه [من الآفاق] حتى يواقع السفينائيّ على بُحيرة الطبرية، فيغضب الله على السفينائيّ، ويغضب خلق الله لغضب الله تعالى. فترشقهم الطير بأجنحتها، والجبال بصخورها، والملائكة بأصواتها، ولا تكون ساعة حتى يهلك الله أصحاب السفينائيّ كلّهم، ولا يبقى على الأرض غيره وحده، فيأخذه المهديّ ﷺ، فيذبحه تحت الشجرة التي أغصانها مدلاة على بُحيرة الطبرية، ويملك مدينة دمشق، ويخرج ملك الروم في مائة ألف صليب تحت كلّ صليب عشرة آلاف، فيفتح طرسوساً بأسنة الرماح، وينهب ما فيها من الأموال والناس، ويبعث الله جبرئيل ﷺ إلى المصيصة ومنازلها وجميع ما فيها، فيطلقها^٣ بين السماء والأرض، ويأتي ملك الروم بجيشه حتى ينزل تحت المصيصة، فيقول: أين المدينة التي كان يتخوف الروم منها والنصرانية؟ فيسمع فيها صوت الديوك، ونياح الكلاب، وصهيل الخيل فوق رؤوسهم - وذكر الحديث.

قال السيد ﷺ: أقول أنا: وهذا لفظة ما ذكره السليبيّ، نقلناه كما وجدناه^٤.

معنى: فرمود علی ﷺ که: شماره کرد ایشان را برای من رسول خدا ﷺ سیزده و سیزده نفر مرد را به عدد اصحاب بدر که جمع می کنند خدا ایشان را از مشرق زمین تا مغرب آن در کمتر از آن که مرد چشم های خود را به هم زند در نزد خانه محترم خدا - یعنی: مسجد الحرام.

پس در حالی که اهل مکّه می بینند آنها را، می گویند: پوشانید ما را سفینانی. پس اهل مکّه مشرف بر آنها می شوند و نظر می کنند. می بینند گروهی را در اطراف خانه خدا که محترم است در حالی که بر طرف شده است تاریکی از ایشان و صبح بر آنها

۱. در مصدر: (عن يمينه جبرئيل).

۲. در مصدر: (وعزرائيل أمامه).

۳. در مصدر: (فيعلقها).

۴. ملاحم وفتن، ص ۲۸۸-۲۹۷، ح ۴۱۷.

درخشندگی دارد و بعضی بر بعض دیگر فریاد می زنند به شعار «النجاة» و مردم مشرف بر ایشان اند و نگاه می کنند و فرماندهان ایشان فکر می کنند.

فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: و گویا می بینم ایشان را که همه به یک زی و یک قد و یک جمال و یک لباس. گویا می طلبند چیزی را که از ایشان ضایع شده باشد. پس ایشان متحیرند در کار خودشان تا این که بیرون آید به سوی ایشان از زیر پرده کعبه که در طرف آخر آن است مردی که شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث خلق و خلق و حسن و جمال. پس می گویند: آیا تویی مهدی؟ پس جواب می دهد ایشان را و می فرماید: منم مهدی. پس فرماید که: بیعت کنید بر چهل خصلت و شرط بگیریده خصلت را. اخف گفت: ای مولای من! این خصلت ها کدام است؟ پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: با او بیعت کنند بر این که دزدی نکنند و زنا نکنند و کسی را نکشند و هتک حرمت کسی را نکنند و دشنام به مسلمانی ندهند و بر منزلی هجوم نیاورند و کسی را نزنند مگر به حق و سوار نشوند بر اسب های تندرو و کمر بند طلا بر کمر نبندند و جامه خز نپوشند و جامه حریر و ابریشمی نپوشند و کفش صدا دار نپوشند و از مسجد بیرون نروند و مال یتیم نخورند و با پسر فسق نکنند و مسکرات ننوشند و امانتی را خیانت نکنند و پیمان شکنی نکنند و خوردنی را - از گندم و جو - حبس نکنند و کسی را که امان خواسته است نکشند و کسی را که فرار کرده تعقیب او نکنند و خونی را بناحق نریزند. مجروحی را بشتاب نکشند و لباس خشن و زبر بپوشند و خاک را متکای صورت های خود قرار دهند - یعنی: روی خاک بخوابند - و نان جو بخورند و به کم راضی باشند و در راه خدا جهاد و کوشش کنند حق مجاهده و کوشش را و بوی خوش استشمام کنند و از پلیدی و نجاست کراهت داشته باشند.

و شرط کرده می شود بر ایشان - یعنی: شرط می کند مهدی علیه السلام بر ایشان بر نفس خود - که رفیقی غیر ایشان نگیرد و برود هر کجا که می روند و باشد هر کجا که می خواهند و به اندکی راضی شود و زمین را پر کند از عدل و داد به یاری خدا همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم و بندگی کند خدای را حق بندگی کردن او.

گشوده شود خراسان برای او و اهل یمن از او فرمانبرداری کنند و رو آورند لشکرها در پیش روی او از طرف یمن سواران طایفه همدان و خولان بتنهایی و اوس و خزرج او را مدد کنند و پشت او به سلیمان محکم شود. عقیل در جلو او و بر ساقه لشکر او حارث باشد و خدا جمعیت او را زیاد کند در میان ایشان و محکم گرداند پشت او را به قبیله مضر که در پیش روی او می روند و با او مخالفت کنند قبیله بجیله و قبیله ثقیف و مجمع و غداف.

و بالشکرها سیر کند تا ترک گوید وادی فتنه ها را و حسنی به او ملحق شود با دوازده هزار نفر. پس به مهدی علیه السلام گوید: من سزاوارترم به این امر از تو. پس به آن حضرت گوید که: علامت و دلیل مهدویت خود را بیاور. پس اشاره می فرماید به مرغی، می افتد در کف - یا کتف - آن حضرت و عصایی که در دست دارد در زمین فرو می برد. فوراً سبز می شود و برگ می آورد. پس حسنی بالشکر خود تسلیم آن حضرت می شود و پیشرو لشکر او می شود.

و فریاد در دمشق بلند شود که: عرب های حجاز جمع شده اند برای شما. پس سفیانی به اصحاب خود می گوید: این گروه چه می گویند؟ پس به او گفته شود که: اینها صاحبان ترک و شترند و ما صاحبان اسب و اسلحه ایم. پس بیرون بیا با ما تا به سوی ایشان رویم.

اخنف عرض کرد: سفیانی از کدام گروه است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او از بنی امیه است و قبیله کلب خویشاوندان مادری او هستند و او عنبسه پسر مرّة پسر کلیب پسر سلمه پسر عبدالله پسر عبدالمقتدر پسر عثمان پسر معاویه پسر ابی سفیان پسر حرب پسر امیه پسر عبدشمس است. سخت ترین خلق خداست از حیث شرارت و ملعون ترین خلق خداست از حیث حسب و بیشتر ظلم کننده بر خلق خداست از حیث ستمگری. پس بیرون آید بالشکر و قوم خود و مردان خود و با اوست صد و هفتاد هزار لشکر. در کنار دریاچه طبریّه فرود می آید و مهدی از سمت راست او سیر می کند و از جانب چپ او در حالتی که جبرئیل در پیش روی آن حضرت است. پس می رود با ایشان

در شب و کمین می‌کند در روز و مردم هم پیروی از آن حضرت می‌کنند، تا آن که در کنار دریاچه طبریّه با سفیانی جنگ می‌کند. پس خدا غضب می‌کند بر سفیانی و خلق خدا هم به غضب خدا بر او غضب می‌کنند؛ مرغ‌ها با بال‌های خود و کوه‌ها با صخره‌های خود و ملائکه با صداهای خود، و یک ساعت نکشد که خدا اصحاب سفیانی را هلاک می‌کند همه ایشان را و باقی نماند در روی زمین از لشکر او مگر خودش تنها.

پس مهدی او را می‌گیرد و در زیر درختی که شاخه‌های آن آویخته است کنار دریاچه طبریّه سر می‌برد و شهر دمشق را مالک می‌شود و بیرون می‌آید پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیبی ده هزار لشکر است. پس طرسوس را فتح می‌کند با سر نیزه‌ها و غارت می‌کند آنچه که از اموال در آن است با مردم آن و برمی‌انگیزاند خدا جبرئیل را به سوی مصیصه - که شهری است در شام - و خانه‌های آن و آنچه که در آن است. پس معلّق می‌کند آن شهر را در میان آسمان و زمین و پادشاه روم بالشکر او می‌آیند تا فرود می‌آیند در زیر مصیصه. پس می‌گوید: کو آن شهری که روم از آن ترسان بود و مسیحی‌ها از آن می‌ترسیدند؟ پس می‌شنود در آن جا صداهای خروس‌ها و فریاد کردن سگ‌ها و شیهه اسبان را بالای سر ایشان (و ذکر کرد حدیث را).

سید - علیه الرحمه - می‌فرماید: می‌گویم من: این است لفظ آنچه که ذکر کرده است آن را سلیلی. نقل کردیم آن را چنان که یافتیم.

۳۰۹ / [حدیث] هشتاد و هفتم

نهج البلاغه، جزء اول، طبع بمبئی، صفحه ۱۴۵، از خطبه‌ای از خطبه‌های آن حضرت است:

رایة ضلالة قد قامت علی قطبها، وتفرقت بشعبها، تکلیکم بصاعها، وتخبطکم بباعها. قائدها خارج من الملة، قائم علی الضلة. فلا یبقی یومئذ منکم إلا ثفالة کشفالة

۱. در مصدر: (رایت).

القدر، أو نفاضة كنفاضة العكم، تعرككم عرك الأديم، وتدوسكم دوس الحصيد، وتستخلص المؤمن من بينكم استخلاص الطير الحبة البطينة من بين هزيل الحب. أين تذهب بكم المذاهب، وتتيه بكم الغياهب، وتخدعكم الكواذب؟ ومن أين تؤتون، وأتى تؤفكون؟ فلكلّ أجل كتاب، ولكلّ غيبة إياب. فاستمعوا من ربّانيكم، وأحضروا قلوبكم، واستيقظوا إن هتف بكم. وليصدق رائد أهله، وليجمع شمله، وليحضر ذهنه، فلقد فلق لكم الأمر فلق الخرزة، وقرفه قرف الصمغة.

فعند ذلك أخذ الباطل مأخذه، وركب الجهل مراكبه، وعظمت الطاغية، وقلّت الداعية، وصال الدهر صيال السبع العقور، وهدر فنيق الباطل بعد كظوم، وتواخى الناس على الفجور، وتهاجروا على الدين، وتحابّوا على الكذب، وتباغضوا على الصدق. فإذا كان ذلك كان الولد غيظاً، والمطر قيظاً، وتفيض اللثام فيضاً، وتغيض الكرام غيضاً، وكان أهل ذلك الزمان ذئاباً، وسلاطينه سباعاً، وأوساطه أكالاً، وفقراؤه أمواتاً، وغار الصدق، وفاض الكذب، واستعملت المودة باللسان، وتشاجر الناس بالقلوب، وصار الفسوق نسباً، والعفاف عجباً، ولبس الإسلام لبس القرو مقلوباً.^۱

لغات

كيل: پيمودن.

صاع: پیمانهای است که به آن می پیمایند.

خبط: ریختن برگ درخت است با عصا.

باع: مقداری است معین از سر انگشت میانه دست راست تا سر انگشت میانه

دست چپ، چون دست‌ها را از هم بگشایند.

ملة: اصول و اعتقاداتی است که در آن تغییر و نسخی راه نداده - مثل توحید و معاد.

و مذهب: اعم است از اصول و فروع.

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۹، ضمن خطبه ۱۰۸، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۴۰-۲۴۱.

ضمن حدیث ۹۹۹.

و دین: عبارات است از مجموع ما جاء به النبی ﷺ در هر زمان.
و منهاج: خصوصیات جزئیة فرعیة است که در دین پیغمبر و وصی او تغییر
می یابد و آن هم به علم و تعلیم پیغمبر و الهام الهی است.
ضلة: سراسیمگی و غیبت - به خیر باشد، یا شر و گمراهی.
ثفالة: درد هر چیزی را گویند.
تفاضة: تکانده شده.
عکم: آن چیزی است که بار را به او می بندند و تنگ بار را گویند.
عرك الأديم: مالیدن پوست.
دوس: درو کردن و درویدن.
حصید: درویده و بریده شده.
بطینة: درشت پر مغز.
هزیل: لاغر و ضعیف.
غیهب: تاریکی و سیاهی.
رائد: جوینده و خواهنده، و آن که او را به طلب آب و علف فرستاده باشند، و
پیشرو قوم که علف و آب را به ایشان نشان دهد.
خرزة: مهره و آنچه در رشته کشیده شود.
قرف: پوست کنندن.
صمغة: ریش و پاره ای از صمغ.
صول: حمله کردن و کشتن.
هدر: رد کردن صدا در حنجره.
فنیق: اسب نر نجیبی را گویند که به جهت نجابت و کرامت نرنجانند آن را و سوار نشوند.
کظوم: جری نشدن و نشخوار نکردن ستور.
تواخی: برادری کردن.
فجور: کار زشت ناروا.

غیظ: خشم، یا سخت‌ترین خشم.

قیظ: گرمای تابستان، و به معنای کثیر و بسیار نیز آمده.

غیض: به معنای قلت و کمی.

فیض: به معنای جاری شدن.

أکال: خورنده.

فرو: پوستین را گویند.

معنی: پرچم گمراهی محققاً بر روی قطب خود می‌ایستد و به شعبه‌های خود متفرق می‌شود. می‌پیماید شما را به پیمانۀ خود و می‌ریزد برگ‌های شما را به درازدستی خود. پیشرو آن پرچم خارج از ملت است - یعنی: اعتقاد به توحید و معاد ندارد. بر پای خود ایستنده است به گمراهی. پس باقی نماند در آن روز از شما مگر ثفاله و دُردی مانند دُردی که در ته دیگ بنشیند یا تکیده شده‌ای که از آنچه به آن بار را می‌بندند تکیده شده باشد که بمالد شما را مانند مالیدن پوست و درو کند شما را مانند درو کردن داس آنچه را که بریده شده و مستخلص شود مؤمن از میانۀ شماها مانند برچیدن مرغ دانه‌های چاق پر مغز را از میان دانه‌های لاغر بی مغز.

کجا می‌برد شما را این راه‌های باطل و سرگردان می‌کند شما را تاریکی‌ها و فتنه‌های تاریک و سیاه و فریب می‌دهد شما را این دروغ‌ها و از کجا آورده شدید و از کجا دروغ گفته شدید؟ پس برای هر مدّتی نوشته‌ای است و برای هر پنهان‌شدنی بازگشتی است. پس بشنوید آن را از مرد خدایی متعبّد عارف بالله دانشمند راسخ در علم و دین خودتان که با علم و عمل خدا را می‌طلبید، و آنچه را می‌شنوید حاضر در دل‌های خود نگاهدارید و اگر شما را صدا کرد بیدار شوید و باید راست بگویند جوینده و خواهنده و پیشرو و راهنما کسان خود را و جمع کند پراکندگی آنها را و حاضر کند ذهن خود را. پس هرآینه شکافت برای شما امر را مانند شکافتن مهره و پوست کنده را چسبانید مانند چسبانیدن صمغه ریش شده‌ها و پاره‌ها را.

پس در آن زمان می‌گیرد باطل راه‌های خود را که در پیش گرفته و سوار می‌شود
 جهل و نادانی مرکب‌های خود را و بزرگ می‌شود سرکشی کننده و کم می‌شود داعیه
 حق و حمله می‌کند و می‌کشد روزگار مانند حمله کردن و کشتن جانور درنده و صدا
 در گلوی خود می‌گرداند باطل بعد از آن که جری و جسور نشده بود و برادری
 می‌کنند مردم با یکدیگر در انجام کارهای زشت ناروا و منافی عفت و مهاجرت و
 دوری می‌کنند بر ضرر دین و دوست یکدیگر می‌شوند بر دروغ گفتن و دشمن
 یکدیگر می‌شوند بر راست گفتن.

پس وقتی که چنین زمانی شود پسر بر پدر خود خشمگین شود و باران بسیار
 بیارد، یا این که فصلی که باید باران بیارد و هوا سرد شود، مانند فصل تابستان باشد.
 باران نبارد و هوا سرد نشود و سرازیر و به حرکت درآیند مردمان لثیم پست مانند
 سیل جاری و اشخاص کریم کم شوند کم شدنی و اهل آن زمان گرگ‌ها باشند و
 پادشاهانشان درندگان باشند و مردمان میانه حال خورندگان باشند و بینوایانشان
 مرده‌ها باشند و راستی فرورود و دروغ جوشش کند و دوستی‌ها زبانی باشد و در
 دل‌هاشان تشاجر باشد و کارهای زشت کردن نسبشان باشد و عفت و پاکدامنی
 عجب‌آور باشد و اسلام لباس وارونه بپوشد مانند پوشیدن پوستین وارونه که
 پشم‌های آن بیرون باشد.

۳۱۰ / [حدیث] هشتاد و هشتم

نهج البلاغه، صفحه ۱۳۶، طبع بمبئی، از خطبه‌ای از خطبه‌های آن حضرت است
 که فرموده:

وذلك زمان لا ینجو فیہ إلا کلّ مؤمن نُومَة، إن شهد لم یعرف، وإن غاب لم یفتقد.
 أولئك مصابیح الهدی وأعلام السرى. لیسوا بالمساییح ولا المذایع البذر. أولئك یفتح الله
 لهم أبواب رحمتہ، ویکشف عنهم ضرّاء نقتہ.
 أيها الناس، سیأتی علیکم زمان یکفأ فیہ الإسلام، كما یکفأ الإناء بما فیہ.

أيتها الناس، إن الله تعالى قد أعاذكم من أن يجور عليكم، ولم يعذكم من أن يبتليكم، وقد قال -جل من قائل-: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ﴾^۱.

لغات

نومه: اسم مصدر است برای نوم.^۳ اراده فرموده است از آن مرد گمنامی را که شرّ او اندک باشد.

أعلام السّرى: نشانه‌های شب‌روی و شب‌بیداری.

مسییح: جمع مسیاح است و آن کسی است که در میان مردم فساد و سخن‌چینی کند.

مذایع: جمع مذیاع است و آن کسی است که هرگاه بشنود عمل زشتی را، آن را

فاش کند و به آن اشاره کند.

بذر: جمع بذور است و آن کسی است که بسیار نادان باشد و زبان او لغوگو باشد.

كفأ: به معنای سرنگون شدن است.

معنى: و آن زمان زمانی است که نجات نمی‌یابد در آن مگر هر مؤمنی که گمنام

و شرّ او اندک باشد. اگر حاضر باشد شناخته نشود، و اگر غایب باشد جستجو کرده

نشود. ایشان چراغ‌های هدایت‌اند و نشانه‌های شب‌بیداری و شب‌روی‌اند. در میان

مردم فساد و سخن‌چینی نمی‌کنند و عمل زشت کسی را فاش نمی‌کنند و به آن اشاره

نمی‌نمایند و نادانان نیستند و زبان‌هاشان لغوگو نیست. خدا می‌گشاید برای ایشان

درهای رحمت خود را و برطرف می‌کند از ایشان سختی و بدحالی عذاب خود را.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳۰.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸، ضمن خطبه ۱۰۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۲؛ ملاحم و فتن، ص ۱۱۲.

ح ۹۵؛ التحصین، ص ۱۸، ح ۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۳ و ج ۵۱، ص ۱۱۳ و ج ۶۶، ص ۲۷۳ و ج ۷۲، ص ۷۹؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. وزن «فُعَلَّة» - که «نُومَة» بر آن وزن است صیغه مبالغه بوده و در توصیف کسی به کار برده می‌شود که کار از

او فراوان سر بزند و عادت وی گردد. بنابراین «نُومَة» به معنی انسانی است که زیاد می‌خوابد و طبعاً غافل

و خموش است. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۸ - ۴۳۹؛ المنجد، بخش لغات، ص ۸۴۸]

ای گروه مردمان! زود باشد که بیاید برای شما زمانی که سرنگون شود در آن اسلام
همچنان که سرنگون شود در آن ظرف و بریزد آنچه که در آن است.

ای گروه مردمان! بدرستی که خدای تعالی پناه می دهد شما را از روی حقیقت از
این که بر شما ستم کند و پناه نداده است شما را از این که شما را آزمایش و امتحان کند
و بتحقیق که فرموده است و صاحب جلال است کسی که گوینده است - و یا بزرگ
است کلام از گوینده :- ﴿ بدرستی که در آن است هر آینه نشانه هایی و بدرستی که
می باشیم ما هر آینه آزموده و امتحان شدگان ﴾.

۳۱۱ / حدیث هشتاد و نهم

سیزده بحار، طبع تهران، صفحه ۱۸۵، از خصال صدوق از اربعمائة از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت کرده که فرموده:

بنا یفتح الله، و بنا یختم الله، و بنا یمحو ما یشاء، و بنا یثبت، و بنا یدفع الله الزمان الکلب،
و بنا ینزل الغیث، فلا یغترکم بالله الغرور. ما أنزلت السماء قطرة من ماء منذ حذبه الله
- عز وجل -، ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، ولأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت
الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع والبهائم، حتی تمشی المرأة بین العراق إلى
الشام لاتضع قدمیها إلا على النبات، وعلى رأسها زینتها لایهیجها سبُع ولا تخافه؛^۲

معنی: به سبب ما گشایش می دهد خدا و به سبب ما تمام می کند خدا و به ما محو
می کند آنچه را که می خواهد و به ما ثابت می کند و به ما دفع می کند زمانی را که مانند
سگ گیرنده است. پس فریب ندهد شما را البته به خدا شیطان فریب دهنده. نباریده
آسمان قطره ای از آبی را از زمانی که محدب آفریده است آن را خدای - عز وجل -
و چون قیام کند قائم ما هر آینه می بارد آسمان باران خود را و هر آینه بیرون می آورد

۱. در مصدر: (حبسه).

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴، ضمن حدیث ۱ و ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱، و نیز ر.ک: خصال، ص ۶۲۶.

ضمن حدیث ۱۰: تحف العقول، ص ۱۱۵.

زمین رویدنی های خود را و هرآینه دشمنی کردن از دل های بندگان می رود و درندگان با چهارپایان سازش می کنند تا این که زن در میان عراق و شام که راه می رود نمی گذارد قدم خود را مگر بالای سبزه و رویدنی و زینت او روی سر اوست و درنده ای حمله به او نمی کند و آن زن از درنده نمی ترسد.

۳۱۲ / حدیث نودم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۳۲۲، از کتاب مختصر البصائر که گفته است: واقف شدم بر کتاب خطب مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام که بر او نوشته شده بود خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس آنچه که صورت آن این است که: این کتاب که ذکر شد و کاتب او ذکر کرده است به دو واسطه بعد از صادق علیه السلام است. پس ممکن است که تاریخ کتابت او بعد از سال دویست از هجرت باشد؛ زیرا که روح شریفش بعد از سال صد و چهل از هجرت انتقال یافته و بتحقیق که روایت شده است بعضی از آنچه در آن است از ابی روح فرج بن فروة از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام و بعض آنچه در آن است از غیر ایشان.

ذکر کرده است در آن کتابی که به آن اشاره شد خطبه ای است از امیرالمؤمنین علیه السلام که مخزون نامیده شده و آن این است:

الحمد لله الأحد المحمود الذي توحد بملكه، وعلا بقدرته. أحمده على ما عرّف من سبيله، وألهم من طاعته، وعلم من مكنون حكمته؛ فإنه محمود بكل ما يولي، مشكور بكل ما يبلي، وأشهد أنّ قوله عدل وحكمه فصل، ولم ينطق فيه ناطق بكان إلا كان قبل كان. وأشهد أنّ محمداً عبد الله وسيد عباده، خير من أهل أولاً وخير من أهل آخراً. فكلّما

نسج الله الخلق فريقين جعله في خير الفريقين، لم يسهم فيه عائر ولا نكاح جاهليّة. ثم إنّ الله قد بعث إليكم رسولاً من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم، فاتبعوا ما أنزل الله إليكم من ربكم ولا تبغوا من دونه أولياء. قليلاً ما تذكرون؛ فإنّ الله جعل للخير أهلاً، وللحقّ دعائم، وللطاعة عصماً يعصم بهم وتقيم من حقّه

فیهم، علی ارتضاء من ذلك، وجعل لها رعاة وحفظة يحفظونها بقوة ويعينون عليها أولياء. ذلك بما ولّوا من حقّ الله فيها.^۱

توضیح: قوله ﷺ: «لم ينطق فيه ناطق بكان» علامة مجلسی - أعلى الله مقامه - فرموده: یعنی: هرچه از او تعبیر به لفظ «کان» شده است. برای ضرورت است در عبارت؛ زیرا که کلمه «کان» دلالت بر زمان دارد و خدا معزّا و منزّه از زمان است و پیش از حدوث زمان خدا موجود بوده، وقوله ﷺ: «من أهل» یعنی: قرار داده است او را اهل برای نبوت و خلافت، و قوله ﷺ: «كلما نسج الله» تعبیر به لفظ «نسج» مجاز است - بمعنی: جمع -، و قوله: «لم يسهم» یعنی: لم يشرك فيه، والعاير من السهام: الذي لا يدري راميه - که کنایه باشد از زنا و اختلاط نسب -، و گفته است که: محتمل است مأخوذ از عار باشد و گویا تصحیف عاهر باشد.

معنی: کلّ حمد و ستایش مختصّ ذات خدایی است که یکتای ستوده شده است. آنچنان خدایی است که متّصف به صفت یکتایی است به سبب آفرینش ملک خود و بلند است شأن او به سبب قدرت و توانایی خود. ستایش می‌کنم او را بر آنچه که شناسانیده است راه خود را و الهام کرده است طاعت خود را و دانا کرده است از حکمت پنهان داشته خود؛ زیرا که او ستایش کرده شده است به سبب هر چیزی که به گردن انداخته است و ولایت داده است و شکر کرده شده است به سبب هر چیزی که امتحان می‌کند و گواهی می‌دهم به این که گفتار او عدل و راست است و حکم او قاطع و فاصل است و گوینده‌ای در حقّ او به لفظ «بود» زمانی نطق نکرده است مگر آن که پیش از زمان و زمانیات وجود داشته.

و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده خداست و آقا و بزرگ بندگان اوست و بهتر کسی است که در او اهلیت نبوت و خلافت قرار داده شده است در ابتدای خلقت او و بهتر کسی است که در او اهلیت قرار داده شده در رسالت و خاتمیت او. پس هر چند

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۸، ذیل - ۱، یث ۸۶، و نیز ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

که جمع آوری کرده و آراسته است خلق را به دو دسته، او را در بهترین دو دسته قرار داده و او را در سهم زنا و نکاح اهل جاهلیت قرار نداده - یعنی: همه سلسله پدران و مادران او تا آدم ابوالبشر پاک و پاکیزه و موحد و خداپرست بوده‌اند و از اصلاب شامخه و ارحام مطهره بیرون آمده.

پس از آن بدرستی که خدا برانگیخت از روی حقیقت به سوی شما فرستاده‌ای را از خود شماها - یا از نفیس‌ترین شماها - که سخت است بر او مادامی که رنج بکشید شما. حریص است بر هدایت و راهنمایی شما و به مؤمنان رأفت دارنده مهربان است.

پس پیروی کنید آنچه را که فرو فرستاده است خدا به سوی شما که از جانب پروردگار شماست و میل نکنید دوستانی را غیر از او. چقدر کم متذکر می‌شوید!

پس بدرستی که خدا قرار داده است برای خیر اهلی را و برای حق ستون‌هایی را و برای طاعت حفظ‌کننده‌هایی را که به سبب ایشان حفظ کرده شوند و بر پا دارند حق خدا را در میان ایشان بر وجهی که باعث خشنود شدن از آن باشد و قرار داده از برای آن والی و امیر و نگاهدارنده‌هایی که نگاهداری و حفظ کنند آن را با توانایی‌ای که دارند و معین و کمک باشند بر آن دوستان آن را به سبب آنچه که ولایت دارند از جهت حق خدا در آن.

أما بعد، فإنّ روح البصيرة^۱ روح الحياة الذي لا ينفع إيمان إلا به، مع كلمة الله والتصديق بها. فالكلمة من الروح، والروح من النور، والنور نور السماوات، فبأيديكم سبب وصل إليكم منه إيثار واختيار. نعمة الله لا تبلغوا شكرها. خصصكم بها واختصكم لها، ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۲.

فابشروا بنصر من الله عاجل، وفتح يسير يقرّ الله به أعينكم، ويذهب بحزنكم. كفوا ما تنهى الناس عنكم؛ فإنّ ذلك لا يخفى عليكم. إنّ لكم عند كلّ طاعة عوناً من الله، يقول

۱. در مصدر: (روح البصر).

۲. سورة عنكبوت، آیه ۴۳.

على الألسن، ويثبت على الأفئدة، وذلك عون الله لأوليائه، يظهر في خفي نعمته لطيفاً، وقد أمرت لأهل التقوى. أغصان لشجرة الحياة وإن فرقاناً من الله بين أوليائه وأعدائه، فيه شفاء للصدور وظهور للنور. يعز الله به أهل طاعته، ويدل به أهل معصيته.

فليعدّ امرؤ لذلك عدته، ولا عدة له إلا بسبب بصيرة وصدق نية، وتسليم سلامة أهل الخفة في الطاعة ثقل الميزان، والميزان بالحكمة، والحكم فضاً للبصر، والشك والمعصية في النار، وليساً ممّاً ولا لنا ولا إلينا. قلوب المؤمنين مطوية على الإيمان. إذا أراد الله إظهار ما فيها فتحها بالوحي [وزرع] فيها الحكمة، ولكل شيء إناً يبلغه. لا يعجل الله بشيء حتى يبلغ إناه ومنتهاه. فاستبشروا ببشرى ما بشرتم، واعترفوا بقربان ما قرب لكم، وتنجزوا ما وعدكم. إن ممّاً دعوة خالصة يظهر الله بها حجته البالغة، ويتم بها نعمه السابعة، ويعطي بها الكرامة الفاضلة. من استمسك بها أخذ بحكمة. منها آتاكم الله رحمته، ومن رحمته نور القلوب، ووضع عنكم أوزار الذنوب، وعجل شفاء صدوركم وصلاح أموركم، وسلام ممّاً دائماً عليكم، تعلمون به في دول الأيام وقرار الأرحام.^٢

توضيح

قال المجلسي رحمته : قوله : «فإن روح البصيرة»^٣ لعلّ خبر «إن» «مع كلمة الله»، و«روح الحياة» بدل من «روح البصيرة»^٤، أي : روح الإيمان الذي يكون مع المؤمن ربّه. يكون بصيراً وحيّاً حقيقة لا يكون إلا مع كلمة الله - أي : إمام الهدى -، فالكلمة من الروح - أي : معه -، أو هو أيضاً أخذ من الروح - أي : روح القدس -، والروح يأخذ من النور، والنور هو الله تعالى - كما قال الله : ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^٥، فبأيديكم سبب من كلمة الله

١. در مصدر: (والحكمة فضاء).

٢. بحار الأنوار، ح ٥٣، ص ٧٨-٧٩، ذيل حديث ٨٦، ونيز ر. ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٦-١٩٧؛

بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٣٧-٣٨، ضمن حديث ٢.

٣. در مصدر: (روح البصر).

٤. همان.

٥. سورة نور، آية ٣٥.

وصل إليكم من الله ذلك السبب . آثرکم واختارکم وخصصکم به ، وهو نعمة من الله خصصکم بها ، لا يمكنکم أن تؤدّوا شکرها .

قوله ﷺ : « يظهر » أي : العون ، أو هو تعالى . قوله ﷺ : « وإن فرقاناً » خبر « إن » إمّا محذوف - أي : بين ظاهر - أو هو قوله : « يعز الله » أو قوله : « فليعدّ » بتأويل « مقول في حقّه » ، ومراده بالفرقان القرآن ، وقوله : « سلامة » مبتدأ و « ثقل الميزان » خبره - أي : سلامة من يخف في الطاعة ولا يكسل فيها إنّما يظهر عند ثقل الميزان في القيامة ، أو هو سبب لثقله - ، ويحتمل أن يكون التسليم مضافاً إلى السلامة - أي : التسليم الموجب للسلامة - و « أهل » مبتدأ و « ثقل » - بالتشديد على صيغة الجمع - خبره .

قوله : « والميزان بالحكمة » أي : ثقل الميزان بالعمل إنّما يكون إذا كان مقروناً بالحكمة ؛ فإنّ عمل الجاهل لا وزن له ، فتقديره : الميزان يثقل بالحكمة والحكمة فضاء للبصر - أي : بصر القلب يجول فيها . قوله : « إنّا » - بالكسر والقصر - أي : وقتاً .

قوله : « واعترفوا بقربان ما قرب لكم » أي : اعترفوا وصدّقوا بقرب ما أخبركم أنّه قريب منكم .^۱

معنى : اما پس از ستایش و سپاس خدا و درود و تحیت بر پیغمبر ﷺ ، پس بدرستی که روح بینایی دل - یعنی : روح ایمانی که می باشد با مؤمن و به سبب آن چشم دل او بینا می شود و زندگانی حقیقی را می یابد - نمی باشد مگر با کلمه الهی و تصدیق کردن به ولایت و حجّیت . اوست - یعنی : وجود مبارک امام - هدایت کننده و آن کلمه الله از روح است - یعنی : با اوست روح ؛ یعنی : می گیرد از روح القدس - و روح القدس نیز می گیرد از نور و نور خدای تعالی است که روشن کننده آسمانها و زمین است یا هدایت کننده اهل آسمانها و زمین است - چنان که در کلام خود فرموده : ﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ . پس به دستهای خودتان است سببی که می رسد به سوی شما از او ایثار و اختیار - یعنی : به دستهای شماهاست سببی که آن کلمه خدا یعنی : وجود

حجّت و امام است . می رسد فیض از جانب خدا به سوی شما به سبب او . کرامت می کند و برمی گزیند شما را و این نعمتی است از جانب خدا که مخصوص کرده است شما را به آنچنان نعمتی که نمی توانید از عهده شکرگزاری آن برآیید و مخصوص گردانیده است شما را برای آن . ﴿ این مثل ها را می زنیم برای مردمان و تعقل نمی کنند و نمی فهمند آنها را مگر دانایان ﴾ .

پس مژده باد شما را به یاری کردنی با شتاب و سرعت از جانب خدا و گشایش آسانی که قرار و آرام دهد و سرد کند چشم های شما را که موجب روشنی چشم هایتان شود آن نصرت و یاری و گشایش با شتاب و ببرد حزن و اندوه شما را .

باز دارید خود را زمانی که مردم یکدیگر را باز می دارند از شما ؛ زیرا که آن یاری و گشایش بر شما مخفی نخواهد ماند . بدرستی که برای شما نزد هر طاعتی یاری کردنی است از خدا که به زبان ها می گوید و به دل ها ثابت می دارد . این است یاری کردن خدا دوستان خود را . ظاهر می شود این یاری در نعمت پنهان او در حالتی که از لطافت پیدا نیست و بتحقیق که میوه می آورد برای اهل تقوا و پرهیزکاری شاخه های درخت زندگانی و بدرستی که قرآنی که جدا کننده میان حقّ و باطل است از جانب خدا در میان دوستان او و دشمنان او می باشد که در آن است شفا برای سینه ها و پیدایش نور در دل ها که غلبه می دهد خدا به آن اهل اطاعت خود را و ذلیل و خوار می کند به آن اهل معصیت خود را .

پس باید مهیا کند هر مردی برای نصرت و فتح آمادگی خود را و این آمادگی برای او نیست مگر به سبب بینایی دل و راستی نیت و تن دادن به طاعت و بندگی و به قضای حق راضی بودن و سلامتی کسانی که فرمانبرداری کردن برای ایشان سبک و آسان است و در طاعت کسل نمی شوند . ظاهر می شود در قیامت هنگام سنگینی ترازوی عمل - یا این که مراد این است که نفس سلامتی سبب سنگینی ترازوی عمل است در قیامت . (و سنگینی ترازو به عمل است در حالتی که مقرون به حکمت باشد ؛ زیرا که عمل جاهل وزنی ندارد) . پس سنگین شود ترازوی عمل به حکمت و حکمت جولانگاه

چشم است، و شک و نافرمانی در آتش اند و این هر دو از ما نیست و برای ما نیست و به سوی ما نمی آید.

دل های مؤمنان پیچیده به ایمان است. هرگاه اراده کند خدا آشکار کردن آن را، می گشاید آن دل ها را به وحی و جا دهد در آنها حکمت را و بدرستی که برای هر چیزی وقتی است که به وقت خود می رساند آن را. شتاب نمی کند خدا به چیزی تا این که وقت آن برسد و مدت آن به آخر رسد. پس بپذیرید مژده ای را که به شما مژده داده شد و اعتراف و تصدیق کنید به نزدیکی آنچه که خبر می دهم شما را؛ زیرا که آن به شما نزدیک است و وفا کرده خواهید شد آنچه را که وعده داده شدید.

از ما است خواندن از روی خلوص که ظاهر می گرداند خدا به آن حجّت رسای خود را و به آن حجّت و خواندن تمام می کند نعمت های تمام خود را و عطا می کند به سبب آن کرامت های برتری دارنده را.

کسی که چنگ بزند به آن حجّت بالغه، می گیرد حکمت را از او و می دهد شما را خدا از رحمت خود و از رحمت او دل ها روشن و نورانی می شود و گناهان از شماها برداشته می شود و شتاب می کند شفا در سینه های شما و سازش یافتن کارهای شما و درود و تحیت همیشگی ما بر شما باد که به سبب آن خواهید دانست دور زدن روزها و آنچه را که در قرار رحم هاست.

قال ﷺ: فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَامًا ائْتَجِبَهُمُ^۱ لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَالنَّصْرَةَ لَهُ. بِهِمْ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ الْإِسْلَامِ وَأَوْحَاءُ^۲ مَفْتَرِضِ الْقُرْآنِ، وَالْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ؛ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجَمَاعِ كَرَامَةٍ. اصْطَفَاهُ اللَّهُ، فَتَهَجَّجَهُ وَبَيَّنَّ حَجَّجَهُ، وَأَرْفَ أَرْفَهُ، وَحَدَّهُ وَوَصَفَهُ، وَجَعَلَهُ رَضَى كَمَا وَصَفَهُ وَوَصَفَ أَخْلَاقَهُ، وَبَيَّنَّ أَطْبَاقَهُ، وَوَكَّدَ مِيثَاقَهُ مِنْ ظَهْرِ وَبَطْنِ ذِي حَلَاوَةٍ وَأَمْنِ.

۱. در مصدر: (انتخبهم).

۲. در مصدر: (وأرجاء).

فمن ظفر بظاهره، رأى عجائب مناظره في موارده ومصادره، ومن فطن بما بطن، رأى مكنون الفطن، وعجائب الأمثال والسنن. فظاهره أنيق وباطنه عميق. لاتنقضي عجائبه ولا تنفى غرائبه. [فيه] ينابيع النعم ومصاييح الظلم. لاتفتح الخيرات إلا بمفاتيحه، ولا تنكشف الظلم إلا بمصاييحه. فيه تفصيل وتوصيل وبيان الاسمين الأعلىين اللذين جمعا فاجتمعا. لا يصلحان إلا معاً. يسميان فيعرفان، ويوصفان فيجتمعان. قيامهما في تمام أحدهما في منازلهما جرى بهما ولها نجوم، على نجومهما نجوم سواهما، تحمي حماه، وترعى مراعيه، وفي القرآن بيانه وحدوده وأركانه، ومواضع تقادير ما خزن بخزائنه ووزن بميزانه، ميزان العدل وحكم الفصل.

إن رعاة الدين فرقوا بين الشك واليقين، وجاؤوا بالحق المبين. قد بينوا الإسلام تبياناً، وأسسوا له أساساً وأركاناً، وجاؤوا على ذلك شهوداً وبرهاناً من علامات وأمارات، فيها كفاء لمكتفٍ، وشفاء لمشتفٍ. يحمون حماه، ويرعون مرعاه، ويصونون مصونه، ويهيجرون مهجوره، ويحبون محبوبه بحكم الله وبره، ويعظم أمره وذكره بما يجب أن يذكر به. يتواصلون بالولاية، ويتلاقون بحسن اللهجة، ويتساقون بكأس الرؤية، ويتراعون بحسن الرعاية، بصدور بريّة، وأخلاق سنيّة، وبسلام رضيّة، لا يشرب فيه الدنيّة، ولا تشرع فيه الغيبة^١. فمن استبطن من ذلك شيئاً استبطن خلقاً سيئاً^٢، وقطع أصله، واستبدل منزله، بنقصه مبرماً، واستحلّله محرماً^٣، من عهد معهود إليه، وعقد معقود عليه، بالبرّ والتقوى، وإيثار سبيل الهدى. على ذلك عهد خلقهم وأحباء^٤ ألفتهم. فعليه يتحابون، وبه يتواصلون، وكانوا كالزرع وتفاضله. يبقى فيؤخذ منه، ويفنى ويبعته التخصيص، ويبلغ منه التخليص. فانتظر أمره في قصر أيامه وقلة مقامه في منزله، حتى يستبدل منزلاً ليضع منحوله ومعارق^٥ منقلبه.

١. در مصدر: (فيه الغيبة).

٢. در مصدر: (خلقاً سيئاً).

٣. در مصدر: (مجرماً).

٤. در مصدر: (وأخى).

٥. در مصدر: (ومعارف).

فطوبى لذي قلب سليم أطاع من يهديه، وتجنّب ما يرديه، فيدخل مدخل الكرامة، فأصاب سبيل السلامة. سيبصر ببصره، وأطاع هادي أمره. دُلّ أفضل الدلالة، وكشف غطاء الجهالة المضلّة الملهية. فمن أراد تفكّراً وتذكّراً فليذكر رأيه وليبرز بالهدى ما لم تغلق أبوابه وتفتح أسبابه، وقبل نصيحة من نصح بخضوع وحسن خشوع، بسلامة الإسلام، ودعاء التمام، وسلام بسلام، تحية دائمة لخاضع متواضع يتنافس بالإيمان، ويتعارف عدل الميزان، فليقبل أمره [و] إكرامه بقبول حسن، وليحذر قارعة قبل حلولها.

إنّ أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو عبد امتحن الله قلبه للإيمان. لا يعي حديثنا إلا حصون حصينة وأصدور أمينة، أو أحلام رزينة.^٣

توضيح

قال المجلسي رحمته الله: «أرف أرفه» الأرف - كصرد -: جمع الآرفة وهي الحدّ - أي: حدّد حدوده وبينها -، ثمّ الظاهر أنّه قد سقط كلام مشتمل على ذكر القرآن قبل قوله: «من ظهر وبطن»؛ فإنّما ذكر بعده أوصاف القرآن وما ذكر قبله أوصاف الإسلام، لكنّ الظاهر على هذا السياق أن يكون جميع ذلك أوصاف الإسلام، وإنّ أمكن أن يستفاد ذكر القرآن من الوصف والتبيين والتحديد المذكورة في وصف الإسلام، والمراد بـ«الاسمين الأعلىين» محمّد وعليّ - صلوات الله عليهما.

«ولهما نجوم» أي: سائر أئمة الهدى.

«و على نجومهما نجوم» أي: على كلّ من تلك النجوم دلائل وبراهين من الكتاب والسنة والمعجزات الدالة على حقّيتهم، ويحتمل أن يكون المراد بـ«الاسمين» الكتاب والعترة. قوله: «تحمي» على بناء المعلوم، والفاعل النجوم أو المجهول، وعلى التقديرين

١. در مصدر: (أو).

٢. در مصدر: (أو).

٣. بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٧٩ - ٨١، ذيل حديث ٨٦، ونيز ر.ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٦ - ١٩٨؛

بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٤٠ - ٤١، ضمن حديث ٢.

الضمير في « حماه ومراعيه » راجع إلى الإسلام، وكذا الضمائر بعدهما، وكان في الأصل بعد قوله: « وأخلاق سنّية » بياض.

والطرفه - بالفتح -: نقطة حمراء من الدم تحدث في العين من ضربة ونحوها.
ثم قال - أعلى الله مقامه -: أقول: هكذا وجدتها في الأصل سقيمة محرّفة، وقد صحّحتُ بعض أجزاءها من بعض مؤلّفات بعض أصحابنا ومن الأخبار الأخر، وقد اعترف صاحب الكتاب بسقمها، ومع ذلك يمكن الانتفاع بأكثر فوائدها، ولذا أوردتها مع ما أرجو من فضله تعالى أن تيسّر نسخة يمكن تصحيحها بها، وقد سبق كثير من فقراتها في باب علامات ظهوره ﷺ، انتهى كلامه.

معنى: پس بدرستی که خدا اختیار کرده است برای دین خود گروه‌هایی را که برگزیده است ایشان را برای ایستادگی کردن برای دین و یاری کردن آن که به سبب ایشان ظاهر شود کلمه اسلام و دور زدن واجبات قرآن و عمل به طاعت و فرمانبرداری در مشارق و مغارب زمین. پس از آن خدا مخصوص گردانید شما را به دین اسلام و خالص گردانید شما را برای خودش؛ زیرا که آن - یعنی: اسلام - اسم سلامتی است و مجمع کرامت است که برگزیده است آن را خدا و آن را راه میان خود و بندگان قرار داده و حجّت‌های آن را هویدا و آشکار کرده و محدود کرده است حدود و اطراف آن را و وصف فرموده است آن را و آن را سبب خشنودی خود قرار داده - چنان که وصف کرده است آن را و وصف فرموده است خواها و طبیعت‌ها و مروّت‌های آن را و واضح کرده است پوشیده‌های آن را و محکم کرده است پیمان آن را از ظاهر و باطن آن که صاحب حلاوت و شیرینی و ایمنی است.

پس کسی که به ظاهر آن ظفر یابد و برخوردار کند می‌بیند عجایب منظره‌های آن را در محلّ ورود و صدور آن، و کسی که بزیرکی درک کند باطن آن را می‌فهمد پوشیده و تیزی نکات لطیفه آن را و عجایب مثال‌ها و حکمت‌ها و روش‌هایی که در آن است.

پس ظاهر آن نیکو عجب او راست و باطن آن دور تک و بی پایان از فهم بشر عادی است که عجایب آن تمام شدن ندارد و غرایب آن فناپذیر نیست. در آن است چشمه سارهای هر گونه نعمتی و چراغ‌هایی برای روشن کردن تاریکی‌ها و تیرگی‌ها. درهای خیر و خوبی باز نمی‌شود مگر به کلیدهای آن و تاریکی‌ها و تیرگی‌ها روشن نشود مگر به چراغ‌های آن. در آن است جدا کردن هر چیزی و چسبانیدن هر چیزی و بیان دو نام که بلند مرتبه و بلند قدر و مقام‌ترند از تمام نام‌ها - یعنی: محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما. آن دو نامی که با یکدیگر جمع شدند و قبول کردند جمع شدن با یکدیگر را و صلاحیت ندارند مگر این که هر دو با همدیگر باشند و با همدیگر نامبرده می‌شوند. پس شناخته شوند و وصف کرده می‌شوند. پس با همدیگرند - یعنی: اوصاف کمالیه هر دو یکی است.

مؤلف فقیر گوید: جمله «قیامهما فی تمام أحدهما فی منازلهما جری بهما» چون سقیم به نظر آمد و نسخه صحیحی هم در دست نبود و بعلاوه علامه مجلسی - علیه الرحمه - هم برای آن بیانی نفرموده، لذا از ترجمه و معنای آن خودداری کردم.

و از برای این دو ستاره‌هایی است و در آن ستاره‌ها ستاره‌هایی است؛ یعنی: برای ایشان ستاره‌هایی است که ائمه هدی - علیهم السلام - اند که ستاره‌های هدایت‌اند که برای هر یک از ایشان ستاره‌ها - یعنی: دلایل و براهینی - است در کتاب و سنت و معجزاتی است که دلیل بر حقیقت آنهاست که آن ستاره‌های هدایت حمایت می‌کنند حمایت کرده شدگان و حمایت‌کنندگان از ایشان را و رعایت می‌کنند رعایت‌کنندگان آن را و در قرآن است بیان اسلام و حدود آن و ارکان آن و جاهای اندازه‌گیری آنچه که پنهان شده است در گنجینه آن و سنجیده شده است ترازوی آن که ترازوی عدل و راستی و درستی و حکم قطعی است.

بدرستی که رعایت‌کنندگان دین فرق گذاردند میان شک و یقین و حق ثابت واضح و واضح‌کننده‌ای آوردند و از روی تحقیق واضح و روشن کردند اسلام را واضح و روشن کردنی و تأسیس کردند برای آن اساس و پایه‌هایی را و آوردند بر آن گواهانی

و دلیل هایی از علامات و نشانه هایی که در آنها کفایت است برای اکتفا کننده به آن و شفاست برای شفا طلبنده از آن که حمایت می کنند حمایت کرده او را و رعایت می کنند رعایت کرده او را و حفظ می کنند حفظ کرده او را و دوری می کنند از دور شده او و دوست می دارند دوست داشته او را به حکم خدا و فرمانبرداری از او و به بزرگ شمردن فرمان او و یاد کردن او به چیزی که واجب است به آن یاد کرده شود. وصل می کنند خود را به ولایت و دوستی و همدیگر را ملاقات می کنند به نیکویی و خوش گوئی و همدیگر را به کاسه دیدار یکدیگر به آب محبت و مهربانی سیراب می کنند و رعایت می کنند همدیگر را به نیکی و حسن رعایت با سینه های بی کینه و بخل و حسد و کبر و نخوت و با خلق های روشن و باز و خوش طبعی و خوش خویی و با تحیت و درودی خوش آینده که شربت دنائت و پستی از آن آشامیده نشود و راه نیابد گول زدن و یا غفلتی در آن.

پس کسی که در دل بگیرد از این صفات ذمیمه چیزی را، در دل گرفته است طبع و خوی بدی را و اصل و ریشه خود را قطع کرده و بدل کرده است رفعت منزلت و مقام خود را به پستی به سبب نقص به هم تابیده شده ای که در اوست و بواسطه حلال کردن او حرام را از جهت عهدی که از او گرفته شده و پیمانی که با او بسته شده به نیکی کردن و پرهیزکاری و ایثار راه هدایت. بر اینها پیمان گرفته است خالق و آفریننده ایشان زمانی که آفریده است ایشان را و برادری و الفت را به ایشان یاد داد.

پس بنا بر این عهد و پیمان همدیگر را دوست می دارند و به سبب آن با یکدیگر متصل می شوند. مانند زراعتی هستند که در زمین باقی می ماند و از تفاضل و زیادتی آن گرفته شود تا فانی شود و خالص آن باقی بماند. غربال کرده و انتظار کشیده شود امر آن در کوتاهی روزهای آن و کمی مقام آن در منزل و جایگاه خود تا این که تبدیل شود منزل آن که غربال شده و بیخته شده آن زرع در آن منزل جای داده شود.

پس خوشا به حال صاحب قلب سلیم - یا بهشت طوبی جایگاه صاحب قلب سلیمی است - که اطاعت کند کسی را که او را راهنمایی کند و دوری کند از آنچه که او را

پست کند. پس درآید در جایگاه کرامت و برسد به راه سلامت. زود باشد که به چشم خود می بیند و بینا می شود و اطاعت می کند هادی امر خود را و دلالت کرده شود به بالاترین دلالتی و پرده جهالت گمراه کننده بازی دهنده برداشته شود.

پس کسی که بخواهد متفکر و متذکر شود، باید یادآوری کند رأی خود را و مبارزه کند به شمشیر هدایت تا زمانی که درهای هدایت بسته نشده و درهای اسباب آن باز است و بپذیرد پند کسی را که او را پند دهد، با کمال فروتنی و نیکویی خشوع و ترس به سلامتی اسلام و دعوت تمام، و درود گفتن در مقابل تحیت همیشگی است برای شخص خاضع فروتنی کننده ای که هم نفسی کند با ایمان و بشناسد میزان عدل را - که عبارت از کتاب و سنت و قرآن و عترت است. پس باید بپذیرد امر او را و گرامی داشتن او را به پذیرفتنی نیکو و باید بترسد از سرکوبی پیش از وارد شدن آن.

بدرستی که امر ما دشوار و مشکل است. زیر بار نمی رود و نمی پذیرد آن را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که قلب او امتحان ایمان خود را داده باشد. حفظ نمی کند حدیث ما را مگر حصارهای محکم دلها یا سینه های استوار امانت نگاهدار یا عقل های مرزن^۱ پا بر جا.

قال عليه السلام: يا عجباً كلّ العجب بين جمادى ورجب، فقال رجل من شرطة الخميس: ما هذا العجب، يا أمير المؤمنين؟ قال: وما لي، لأعجب؟ وسبق القضاء فيكم وما تفقهون الحديث. ألا صوتات بينهنّ موتات، حصد نبات ونشر أموات. وا عجباً كلّ العجب بين جمادى ورجب. قال أيضاً رجل: يا أمير المؤمنين، ما هذا العجب الذي لا تزال تعجب منه؟ قال: ثكلت الآخر أمّه، وأيّ عجب يكون أعجب منه؟ أموات يضربون هوام الأحياء. ^۲ قال: أتى يكون ذلك، يا أمير المؤمنين؟ قال: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة كأنّي أنظر قد تخلّلوا سكك الكوفة، وقد شهروا سيوفهم على مناكبهم. يضربون كلّ عدوّ لله ولرسوله

۱. رزین از همین ماده و به معنای با وقار، بردبار، گرانمایه، سنگین و استوار است.

۲. این تعبیر در بحار الأنوار به صورت «هام الأحياء» تصحیح شده است.

وللمؤمنين، وذلك قول الله تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَبْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴾^۱.

ألا، يا أيها الناس، سلوني قبل أن تفقدوني. إني بطرق السماء أعلم من العالم بطرق الأرض. أنا يعسوب الدين، وغاية السابقين، ولسان المتقين، وخاتم الوصيين، ووارث النبيين، وخليفة رب العالمين. أنا قسيم النار، وخازن الجنان، وصاحب الحوض، وصاحب الأعراف، وليس منّا أهل البيت إمام إلا عارف بجميع أهل ولايته، وذلك قول الله - تبارك وتعالى -: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾^۲.

ألا، يا أيها الناس، سلوني قبل أن تشرع عليه السلام برجلها فتنة شرقية وتطأ في حطامها بعد موت وحياة، أو تشب نار بالحطب الجزل غربي الأرض ورافعة ذيلها تدعو: يا ويلها بذحلة أو مثلها. فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك؟ بأي وإد سلك؟ فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾^{۳، ۴، ۵}.

معنى: ای عجب و تمام عجب است از هر گونه عجب که در میان ماه جمادی و ماه رجب روی خواهد داد! پس مردی از شرطه الخمیس^۶ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این چه عجبی است؟ فرمود: چرا تعجب نکنم و چرا عجب نباشد و حال آن که قضای پیشین الهی در حق شما جاری شده است و نمی فهمید حدیث را مگر آن که صداهایی

۱. سورة ممتحنة، آیه ۱۳.

۲. سورة رعد، آیه ۷.

۳. در مصدر: (قبل أن تشغرو).

۴. سورة اسراء، آیه ۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، ضمن حدیث ۱۶۷ و ج ۵۳، ص ۸۱-۸۲، ضمن حدیث ۸۶، و نیز

ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۶. شرطه الخمیس بر اساس پاره‌ای روایات به عده‌ای از با اخلاص ترین اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام اطلاق

می شد که با خود شرط کرده بودند در رکاب آن حضرت عليه السلام قتال کنند و آن حضرت عليه السلام برای ایشان بهشت را

ضامن شده بود. در پاره‌ای نقلها عده آنها تا ۵ یا ۶ هزار نفر گفته شده است [اختیار معرفة الرجال، ج ۱،

ص ۲۴-۲۵، ج ۱۰ و ص ۲۲۱، ح ۱۶۵؛ الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۵].

است که در میان آنها مرگ‌هایی است و چیده و بریده شدن رویدنی‌هایی است و پراکنده و زنده شدن مرده‌هایی است. چقدر عجب است و هر گونه عجیبی در میان ماه جمادی و ماه رجب.

مرد دیگری عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این چه عجیبی است که همیشه از آن تعجب می‌کنی؟ فرمود: مادر آن دیگر به عزای او بنشیند! چه عجیبی است عجیب‌تر از این که مرده‌ها بر فرق‌های زنده‌ها زنند. عرض کرد: چه وقت این طور خواهد شد، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: قسم به آن کسی که دانه را می‌شکافد و بنده را آفریده و می‌آفریند، گویا می‌بینم که مرده‌ها در کوچه‌های کوفه گردش و کاوش می‌کنند در حالتی که شمشیرهای ایشان بالای دوش‌های ایشان است و می‌زنند هر کسی را که دشمن خدا و پیغمبر او و اهل ایمان است.

و این است معنای فرموده‌ی خدای تعالی که فرموده است: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اند! دوستی نکنید با گروهی که غضب کرده است خدا بر ایشان که مایوس و ناامید از آخرت می‌باشند همچنانی که کفار از صاحبان قبرها مایوس و ناامیدند﴾.

ای گروه مردمان! پیرسید از من پیش از آن که از میان شما گم شوم و مرا نیابید. بدرستی که من داناتر به راه‌های آسمان و جهت بالا از کسی که دانا به راه‌های زمین است. منم پادشاه دین. منم پایان دهنده‌ی علوم پیشینیان و زبان پرهیزکاران و تمام کننده‌ی جانشینان و وارث علوم و کمالات پیغمبران و خلیفه‌ی پروردگار جهانیان. منم قسمت کننده‌ی آتش دوزخ و خزینه‌دار بهشت‌ها و صاحب حوض کوثر و صاحب اعراف و نیست از ما اهل بیت نبوت امامی مگر این که می‌شناسد همه‌ی اهل ولایت خود را و این است معنای گفته‌ی خدای تعالی که فرموده است: ﴿ای پیغمبر! جز این نیست که تو ترساننده و بیم‌دهنده‌ای و از برای هر گروهی امامی است هدایت کننده و راه‌نماینده﴾.

آگاه باشید، ای گروه مردمان! پیرسید از من پیش از این که راه یابد به پای خود فتنه‌ی مشرقیه - یعنی: فتنه‌ای که در آخر زمان از سمت مشرق بلند شود و آتش آن مشتعل گردد و پایمال کند اندک اندوخته‌ی فناپذیر خود را بعد از مرگ و زندگی - یا برافروخته

شود آتش مغرب زمين به هيضم خشك و سطر فتنه و فسادى كه آتش آن دنباله دار است - و دعوت مى كند اهل آن زمان را به گفتن ويل و واى به سبب دشمنى و كينه توزى و كشتن و كشته شدن و مانند آن . پس چون چرخ فتنه دور زند و صدای « كشته شد و مُرد » بلند شود و راه های بى دینى و اختلاف پیش گرفته شود، در آن روز و آن زمان تأویل این آیه ظاهر خواهد شد كه خداوند متعال فرموده: ﴿ پس بر مى گردانیم برای ایشان بازگشت كردن به دنیا را و مدد مى كنیم ایشان را به مالها و فرزندان و قرار مى دهیم جمعیت نفرات ایشان را بیشتر ﴾ .

قال ﷺ: وذلك آيات وعلامات. أولهن إحصار الكوفة بالرصد والخذق، وتخریق الزوايا في سكك الكوفة، وتعطيل المساجد أربعين ليلة، وتخفق رايات ثلاث حول المسجد الأكبر، يشبهن بالهدى. القاتل والمقتول في النار. وقتل كثير، وموت ذريع، وقتل النفس الزكية بظهر الكوفة في سبعين، والمذبوح بين الركن والمقام، وقتل الأسبع^١ (كذا في النسخة) المظفر صبراً في بيعة الأصنام مع كثير من شياطين الإنس وخروج السفيناني براية خضراء و صليب من ذهب، أميرها رجل من كلب واثني عشر ألف عنان من يحمل السفيناني متوجهاً إلى مكة والمدينة. أميرها أحد من بني أمية يقال له خزيمة. أطمس العين الشمال، على عينه طرفة تميل بالدنيا. فلا ترد له راية حتى ينزل المدينة، فيجمع رجالاً ونساءً من آل محمد ﷺ، فيحبسهم في دار بالمدينة يقال لها دار أبي الحسن الأموي.

ويبعث خيلاً في طلب رجل من آل محمد - صلوات الله عليهم. قد اجتمع عليه رجال من المستضعفين بمكة أميرهم رجل من غطفان، حتى إذا توسطوا [الصفائح] الأبيض بالبيداء يخسف بهم، فلا يتجو منهم أحد إلا رجل واحد يحول الله وجهه في قفاه لينذرهم، وليكون آية لمن خلفه، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾^٢، ويبعث السفيناني مائة وثلاثين ألفاً إلى الكوفة، فينزلون بالروحاء والفاروق،

١. در مصدر: (الأسبع).

٢. سورة سبأ، آية ٥١.

وموضع مريم وعيسى عليهما السلام بالقادسيّة، ويسير منهم ثمانون ألفاً حتّى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة، فيهجموا عليه يوم زينة، وأمير الناس جبار عنيد يقال له الكاهن الساحر، فيخرج من مدينة يقال له الزوراء في خمسة آلاف من الكهنة، ويقتل على جسرهما سبعين ألفاً حتّى يحتمي الناس الفرات ثلاثة أيّام من الدماء وتتن الأجساد، ويسبي من الكوفة أباكراً لا يكشف عنها كفّ ولا قناع، حتّى يوضعن في المحامل، يزلف بهنّ الثويّة، وهي الغريّين.

ثمّ يخرج من الكوفة مائة ألف بين مشرك و منافق، حتّى يضربون دمشق. لا يصدّهم عنها صادّ، وهي إرم ذات العماد، وتقبّل رايات شرقيّ الأرض، ليست بقطن ولا كتان ولا حرير، مختّمة في رؤوس القنا بخاتم السيّد الأكبر. يسوقها رجل من آل محمّد عليه السلام. يوم تطير بالمشرق يوجد ريحها بالمغرب كالمسك الأزفر. يسير الرعب أمامها شهراً.

ويخلف أبناء سعد السقا بالكوفة طالبين بدماء آبائهم، وهم أبناء الفسقة، حتّى يهجم عليهم خيل الحسيني^١، يستبقان كأنّهما فرسا رهان شعث غير، أصحاب بواكي وفوادح^٢، إذ يضرب أحدهم برجله باكية يقول: لاخير في مجلس بعد يومنا هذا. اللّهمّ فإنّا التائبون الخاشعون الراكعون الساجدون. فهم الأبدال الذين وصفهم الله - عزّ وجلّ -: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^٣، والمظّهرون نظراؤهم من آل محمّد عليه السلام.

ويخرج رجل من أهل نجران راهب مستجيب الإمام، فيكون أوّل النصرارى إجابة، ويهدم صومعته، ويدقّ صليبها، ويخرج بالموالي وضعفاء الناس والخيل، فيسيرون إلى النخيلة بأعلام هدى، فيكون مجمع الناس جميعاً من الأرض كلّها بالفاروق، وهي محبّة أمير المؤمنين، وهي ما بين البرس والفرات. فيقتل يومئذٍ في ما بين المشرق والمغرب ثلاثة آلاف من اليهود والنصارى، فيقتل بعضهم بعضاً، فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ﴾^٤ بالسيف وتحت ظلّ السيف.

١. در مصدر: (خيل الحسين عليه السلام).

٢. در مصدر: (وقوارح).

٣. سورة بقره، آية ٢٢٢.

٤. سورة انبياء، آية ١٥.

ويخلف من بني أشهب الزاجر اللحظ في أناس من غير أبيه هراباً، حتى يأتون سبطرى،
 عوداً بالشجرة، فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾ لا
 تَرْكُضُوا وَازْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾^۱، ومساكنهم الكنوز التي
 غلبوا من أموال المسلمين، ويأتيهم يومئذٍ الخسف والقذف والمسح، فيومئذٍ تأويل هذه
 الآية: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾^۲.

شرح لغات

«رصد» - محزكه - یعنی: گروه چشم دارندگان. مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در
 آن مساوی است. در این جا مراد از «بالرصد» یعنی: با نقشه کشی و مهندسی
 کارشناسان صاحب نظر.
 خندق: معرّب کنده فارسی است و آن کویی است که گرداگرد حصار و قلعه و
 لشکرگاه کنند.

تخریق: دریدن و قطعه قطعه کردن و بریدن و شکافتن.

زوايا: جمع زاویه است - به معنای کنج و بیغوله و کناره، و «تخریق الزوايا» اشاره
 است به بریدن و خراب کردن گوشه و کنارها و سکوها و یا شکافتن کوچه های بن
 بست و صاف و راست کردن کوچه ها و راه دادن به یکدیگر. به عبارت آخری یعنی:
 خیابان کشی کردن.

سكك: جمع سكة و آن به معنای راه بسته و بن بست است - چنان که در منتهی
 الارب گفته.^۴

و «خفق رایات» یعنی: جنبیدن پرچم ها.

۱. سورة انبياء، آیه ۱۲-۱۳.

۲. سورة هود، آیه ۸۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۳-۲۷۵، ضمن حدیث ۱۶۷ و ج ۵۳، ص ۸۲-۸۴، ضمن حدیث ۸۶، و نیز
 ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۴. منتهی الارب، ج ۱-۲، ص ۵۷۰-۵۷۱.

مسجد اکبر: مراد مسجد جامع کوفه است.

«یشبهن بالهدی» یعنی: آن پرچم‌ها شباهت به پرچم هدایت دارند، ولی هیچ کدام از آنها پرچم هدایت نیست.

«موت ذریع» یعنی: مرگ بسیار سریع.

نفس زکیه‌ای که با هفتاد نفر در پشت کوفه کشته می‌شوند از اهل هدایت است و غیر از سید حسنی است، و نفس زکیه‌ای که در میان رکن و مقام کشته می‌شود محمد بن الحسن نام دارد و در بیست و پنجم ماه ذی‌حجه الحرام در آن جا کشته می‌شود و بدون تردید پانزده روز بعد از کشته شدن او حضرت بقیة الله در مکه ظاهر می‌شود.

و قتل الأسیع: ظاهراً تحریف ابقع است - چنان که در بیشتر از روایات خاصه و عامه «أبقع» روایت شده، و در بعضی «أشقع» است و آن نیز ظاهر این است که تحریف شده باشد.

عنان: به معنی پرچم و رایت است.

«أطمس العین الشمال» یعنی: چشم چپ او نابیناست.

طرفه: نقطه سرخی است از خون که در چشم حادث شود از ضربت و نحو آن.
روحاء: نام موضعی است میان مکه و مدینه. سی یا چهل میل از مدینه دور است و نام دهی است از مضافات رحبه شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و نام شهری است در عراق و در این جا مراد معنای آخر است.

فاروق: نام موضعی است در میان برس و فرات.

قادیسیه: از مضافات کوفه است.

زوراء: بغداد است.

یوم زینه: مراد روز عید است.

احتماء: پرهیز کردن.

ثویة: نزدیک نجف است که قبر کمیل بن زیاد رضی الله عنه در آن جاست.

رایات شرقی: مراد پرچم‌های سید حسنی است.

- سید اکبر: مراد خاتم الانبیاء ﷺ است .
- رجل من آل محمد: سید حسنی است .
- یطیر بالشرق: ظاهر این است که حرکت او از مشرق با هوای پیمایش باشد .
- « شقاء » یعنی: بدبخت ، و مراد از سعد ظاهرأ سعد وقاص باشد .
- شعث غبر: ژولیده مو و غبارآلود .
- فوادح: بارهای گران .
- خمود: بیهوشی و مردن .
- أشهب: به معنای سرخ و سفید برای علم و وصف هر دو اطلاق شده .
- زاجر: برانگیزنده کاری .
- لحظ: نگاه کننده به چشم .
- سبطری - به کسر سین و فتح باء و سکون طاء -: رفتن به تبختر و تکبر .
- رکض: دویدن .
- إتراف: اصرار بر نافرمانی کردن و بی‌راه گردانیدن .
- خسف: فرو رفتن به زمین .
- قذف: پاریدن سنگ .
- مسخ: تغییر یافتن و تبدیل شدن صورت انسانیت به سبعت و حیوانیت .
- معنی: و از برای آن - یعنی: فتنه مشرقیه و مغربیه و غیر اینها که قبلاً در همین خطبه خبر داده - علامت‌ها و نشانه‌هایی است که اول آنها حصاربندی کردن کوفه است بانقشه کشی و مهندسی کارشناس و کندن خندق گرداگرد حصار آن یا گرداگرد لشکرگاه آن و بریدن و شکافتن کوچه‌های بن‌بست و صاف کردن و راه دادن به یکدیگر (کنایه است از خیابان کشی و مستقیم کردن آنها در کوفه و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب که کسی در آنها نرود، یا نماز و عبادت در آنها بجا آورده نشود، یا جماعت در آنها برپا نشود) و به جنبش و اهتزاز درآمدن سه پرچم در اطراف مسجد بزرگ‌تر کوفه که شبیه باشد به پرچم هدایت، ولی پرچم هدایت نباشد، بلکه پرچم‌های

ضلالت و گمراهی باشد که کشته و کشته شده آنها اهل آتش جهنم باشند و کشتار و کشته شدن بسیار و مردن زیاد و کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر در پشت کوفه که همه آنها بر طریق حق باشند و سر بریده شدن نفس زکیه‌ای در مکه معظمه در مسجد الحرام در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام که پانزده روز بعد از آن امام زمان علیه السلام ظاهر شود و نام او محمد و نام پدر او حسن و از آل محمد است.

و کشته شدن شخص اسبع - یا ابع - که صاحب یکی از سه پرچم باطل است پس از ظفر یافتن به قتل صبر در راه بیعت کردن با بت‌ها با بسیاری از شیطان‌های آدم صورت و بیرون آمدن سفیانی با پرچم سبز (در بعضی از روایات با پرچم سرخ) و صلیبی از طلا که سر لشکر او مردی است از قبیله کلب با دوازده پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد جنگی است که آنها را سفیانی به مکه می‌فرستد و مدینه که سر لشکر آنها شخصی است از بنی امیه به نام خزیمه که چشم چپ او نابیناست و در چشم راست او نقطه‌ای است از خون و مایل به دنیا است.

پس رد کرده نمی‌شود از برای او پرچمی - یعنی: کسی از او جلوگیری نکند - تا این که وارد مدینه می‌شود و در آن جا فرود می‌آید. پس جمع‌آوری می‌کند مردان و زنانی را از آل محمد علیهم السلام و آنها را زندانی می‌کند در خانه‌ای در مدینه که آن را خانه ابوالحسن اموی می‌گویند و برانگیزد مردها و سوارانی را در طلب مردی از آل محمد که در گرد او جمعی از مستضعفین - یعنی: از شیعیان و دوستان آل محمد علیهم السلام - جمع شده‌اند در مکه و امیر این لشکری که می‌فرستد مردی است از قبیله غطفان تا این که می‌رسند لشکر او در وسط بیابان که قطعات آن سفید رنگ است و آن بیابان را بیداء می‌گویند. آن زمین آنها را به خود فرو می‌برد. پس نجات نمی‌یابد از ایشان احدی مگر یک نفر که روی او را خدا به عقب برمی‌گرداند تا برگردد و بیم دهد سفیانی و تابعین او را و نشانه‌ای باشد برای کسانی که در پشت سر اویند.

پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود که می‌فرماید: ﴿و اگر ببینی هنگامی را که بترسند - یعنی: لشکر سفیانی -، پس نباشد هیچ گذشتی در آن و گرفته می‌شوند از

جایی که نزدیک است و می فرستد سفیانی یکصد و سی هزار لشکر به جانب کوفه که در روجاء - که از مضافات نهر عیسی و نام شهری است در عراق - و فاروق - که نیز موضعی است در میان شهر برس و فرات - فرود می آیند و فاروق موضع مریم و عیسی علیهما السلام است در قادیسیه .

و سیر می دهد هشتاد هزار نفر آنها را به کوفه . در موضع قبر هود پیغمبر علیه السلام در نخیله فرود می آیند . پس در روز عیدی است که هجوم می آورد بر این لشکر گردنکشی که اهل عناد و دشمنی است که او را کاهن و ساحر می گویند . پس بیرون می آید از شهر بغداد با پنج هزار نفر از کهنه^۱ و می کشد در کنار جسر آن هفتاد هزار نفر را تا این که مردم تا سه روز از آب فرات پرهیز می کنند از جهت خون‌هایی که در آن ریخته شده و گند و عفونت جسم‌های کشتگانی که در آن ریخته و اسیر می کند از کوفه دخترهای بکری را که ظاهر نمی شده است نه کف دستی و نه مقنعه‌ای از فرط حیا و عفت تا این که گذارده می شوند در محمل‌ها و آنها را می آورند در نزدیکی ثویه - که محلی است در بیرون نجف آخر وادی از سمت کوفه که قبر کمیل بن زیاد در آن جاست و آن جا را غریین گویند .

پس بیرون می آید از کوفه صد هزار نفر مابین مشرک و منافق تا این که می روند به طرف دمشق و کسی از آنها جلوگیری نمی کند و دمشق باغ ارم صاحب ستون‌هاست . و رو می آورد پرچم‌هایی از سمت شرقی زمین که آن پرچم‌ها نه از جنس پنبه است و نه کتان و نه ابریشم و بر سر نیزه‌های آن پرچم‌ها به مهر سید اکبر - یعنی : پیغمبر خاتم صلوات الله علیه - مهر زده شده که می کشد آن پرچم‌ها را مردی از آل محمد علیهم السلام - یعنی : سید حسنی - روزی که از سمت مشرق پرواز می کند در مغرب .

بوی آن پرچم‌ها مانند مشک از فر استشمام می شود . سیر می کند ترس در پیش روی او به یک ماه - یعنی : از هر کجا که سیر می کند ، بقدر یک ماه راه مانده که به مقصد برسد ترس او در دل‌ها جای گیرد - و پسران سعد سقا - یعنی : ذریه سعد و قاص ملعون -

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیب‌گو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

خلافت می کنند در کوفه در حالی که طلب کنندگان خون های پدران خود هستند و ایشان پسران فاسقان اند، تا این که هجوم می آورد بر ایشان لشکر حسنی. سبقت می گیرند بر یکدیگر مانند دو سواری که با همدیگر مسابقه اسب دوانی گذارده باشند و اصحاب حسنی همه با موهای پریشان و غبار آلود و گریان و بارهای سنگین اندوه یکی از ایشان پای خود را به زمین می زند در حالی که گریان است و می گوید: دیگر خیری در نشستن نیست پس از این روز که ما در آنیم.

خدایا! بدرستی که ما توبه کنندگانیم که خاشع و ترسناکیم و رکوع کنندگان و سجده کنندگانیم. پس ایشان اند آن ابدالی که وصف کرده است ایشان را خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿بدرستی که خدا دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاکان و پاکیزگان را﴾ و پاکیزگان نظیرهای ایشان - یعنی: ابدال - اند از آل محمد ﷺ و بیرون می آید مردی از اهل نجران که آن راهبی است و اجابت می کند امام را. پس او اول نصرانی ای است که آن حضرت را اجابت می کند و صومعه خود را خراب می کند و نرم می کند صلیب صومعه را و بیرون می آید با موالی و دوستان وضعفای مردم و سواران. پس می روند به جانب نخيله با پرچم های هدایت. پس محل اجتماع همه مردم از زمین در فاروق است و آن جا محل احتجاج امیرالمؤمنین ﷺ است و آن در میانه برس و فرات است.

پس کشته می شود در آن روز در میانه مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصارا. پس می کشند بعضی از ایشان در آن روز بعضی دیگر را. آن روز تاویل این آیه ظاهر می شود که فرموده است: ﴿پس همیشه این است دعوایشان، تا این که قرار دهیم ایشان را در حالی که مانند زرع بریده و درویده و مرده باشند﴾ با شمشیر و زیر سایه شمشیر و خلافت کند از پسران اشهب برانگیزنده فتنه و نگرانی در میان مردم که زنازاده است در حالی که ترسان اند تا این که می آیند به تبختر و تکبر در حالی که پناهنده به درخت شوند. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که می فرماید: ﴿پس چون احساس کردند عذاب ما را، در آن حال ایشان می دونند. ندوید و برگردید به سوی آنچه که

اصرار در نافرمانی کردید و دیگران را هم از راه بیرون بردید و برگردید به مسکن های خودتان . شاید شما سؤال کرده شوید ﴿ .

و مساکن ایشان گنج هایی است که به غلبه گرفته اند از مال های مسلمانان و می آید ایشان را در آن روز و آن زمان عذاب به زمین فرو رفتن و سنگ باریدن بر آنها و از صورت آدمیت بیرون رفتن و مسخ شدن .

پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر شود که فرموده : ﴿ و نیست این عذاب ها دور برای ستمکاران ﴿ .

قال ﷺ : وينادي منادي في رمضان من ناحية المشرق عند طلوع الشمس : يا أهل الهدى ، اجتمعوا ، وينادي من ناحية المغرب بعد ما تغيب الشمس : يا أهل الهدى ، اجتمعوا ، ومن الغد عند الظهر بعد تكوّر الشمس ، فتكون سوداء مظلمة ، واليوم الثالث يفرق بين الحقّ والباطل بخروج دابة الأرض ، وتقتل الروم إلى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم إليهم رجل يقال له مليخا والآخر مكسلينا ، وهما من الشهداء المسلمين^۱ للقائم^۲ ، فيبعث أحد الفتية إلى الروم فيرجع بغير حاجة ، ويبعث بالآخر فيرجع بالفتح ، فيومئذ تأويل هذه الآية : ﴿ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً ﴿^۳ ثمّ يبعث الله من كلّ أمة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الآية : ﴿ وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أمةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿^۴ والوزع خفقان أفئدتهم ، ويسير الصديق الأكبر براية الهدى والسيف ذي الفقار والمحضرة^۵ حتى ينزل أرض الهجرة مرتين وهي الكوفة ، فيهدم مسجدها ويبنيه على بنائه الأوّل ، ويهدم ما دونه من دور الجبابرة ، ويسير إلى البصرة حتى يُشرف على بحرهما ، ومعه التابوت وعصا موسى ، فيعزم عليه ،

۱. در مصدر : (وهما الشاهدان المسلمان).

۲. بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۲۷۴ - ۲۷۵ ، ضمن حديث ۱۶۷ .

۳. سورة آل عمران ، آية ۸۳ .

۴. سورة نمل ، آية ۸۳ .

۵. در مصدر : (والمحضرة).

فيزفر في البصرة زفرة، فيصير بحراً ليجياً لا يبقى فيها غير مسجدها كجوجو السفينة على ظهر الماء.

ثم يسير إلى حرورا حتى يحرقها، ويسير من باب بني أسد حتى يزفر زفرة في ثقيف وهم زرع فرعون، ثم يسير إلى مصر، فيصعد منبره، فيخطب الناس، فتستبشر الأرض بالعدل، و تعطي السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتزین لأهلها، وتأمّن الوحوش حتى ترتعي في طرف الأرض كأنعامهم، ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من علم، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿يُغْنِ اللَّهُ كَلَّامًا مِنْ سَعَتِهِ﴾^١، وتخرج لهم الأرض كنوزها، ويقول القائم: كلوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيام الخالية، فالمسلمون يومئذ أهل صواب للدين. أذن لهم في الكلام، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^٢.

فلا يقبل الله يومئذ إلا دينه الحق. ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^٣، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾^٤، ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^٥، ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾^٦ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾^٦.

فيمكث في ما بين خروجه إلى يوم موته ثلاثمائة سنة ونيّف، وعدة أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر، منهم تسعة من بني إسرائيل وسبعون من الجن، ومائتان وأربعة وثلاثون، منهم سبعون الذين غضبوا للنبي ﷺ إذ هجمته مشركو قريش، فطلبوا إلى نبي الله أن يأذن لهم في إجابتهم، فأذن لهم حيث نزلت هذه الآية: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

١. سورة نساء، آية ١٣٠.

٢. سورة فجر، آية ٢٢.

٣. سورة زمر، آية ٣.

٤. سورة سجده، آية ٢٧.

٥. سورة يونس، آية ٤٨.

٦. سورة سجده، آية ٢٩ - ٣٠.

وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۱﴾^۱
 وعشرون من أهل اليمن. منهم المقداد بن الأسود، ومائتان وأربعة عشر الذين كانوا
 بساحل البحر ممّا يلي عدن، فبعث إليهم نبيّ الله برسالته، فأتوا مسلمين، ومن أفتاء الناس
 ألفان وثمانمائة وسبعة عشر، ومن الملائكة أربعون ألفاً من ذلك، من المسومين ثلاثة
 آلاف ومن المردين خمسة آلاف.

فجميع أصحابه سبعة وأربعون ألفاً، ومائة وثلاثون من ذلك تسعة رؤوس مع كل رأس
 من الملائكة أربعة آلاف من الجنّ والإنس عدّة يوم بدر. فيهم يقاتل، وإياهم ينصر الله،
 وبهم ينتصر، وبهم يقدم النصر، ومنهم نضرة الأرض.

قال المجلسي - أعلى الله مقامه -: كتبها كما وجدتها، وفيها نقص حروف.^۲ (انتهى كلامه).

شرح لغات

إيزاع: به معنای برانگیختن و تحریر نمودن. وزع را در ضمن کلام آن حضرت
 به خفقان قلب معنی فرموده.

محضرة: ظاهراً اسب مخصوص باشد.

دوور و دور: جمع دار است - به معنی خانه.

جبابرة: جمع جبّار است - به معنای گردنکش و ستم پیشه.

زفرة: بانگ کردن.

بحر لجّی: دریای بسیار آب.

جوّ جوّ السفینة - بر وزن هدهد -: سینة کشتی.

حروراء: دهی است در پشت کوفه بقدر دو میل راه فاصله، و نام شهری است.

[ال] أرض الجزر - به ضمّ جیم و راء و ضمّ جیم و سکون راء و به فتح هر دو و سکون

۱. سورة شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸۵-۸۷، ضمن حدیث ۸۶، و نیز ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۰-۲۰۲؛

البته عبارت اخیر در کتاب «مختصر بصائر الدرجات» و به احتمال بسیار قوی گفته مؤلف آن است.

دوم، به چهار لغت :- زمین بی نبات را گویند که هیچ نرویانند، یا آن که علف وی را چرانیده باشند، یا زمین باران نرسیده را گویند.

نیف - بر وزن کیس :- افزونی و زیادتی چیزی، و هر چه از ده زیادتر باشد آن را نیز نیف گفته‌اند، و نیز گفته شده که: هر چه از عقد^۱ اول بگذرد تا به عقد دوم رسد و هکذا از دوم بگذرد تا به سوم رسد و باقی را بر همین قیاس کن، آن را نیف گویند و از یک تا سه را نیز نیف گویند.

انقلاب: برگشتن.

و منقلب: برگردیدن و جای برگردیدن.

أفناء: جمع فناء است - به معنی گروه.

مسومین: ملائکه نشان‌داری هستند که در جنگ شناخته شوند.

مردفین: به کسر دال و فتح دال هر دو آمده. بنا بر اول یعنی: ملائکه‌ای که پیروی کننده‌اند بعضی از آنها بعض دیگر را، یا پیروی کننده برای مؤمنین که حفظ کنند ایشان را. و بنا بر دوم در حقّ آنهاست که چون دیگری سوار شود در عقب آنها، آنها را مردفین گویند - چنان که در مجمع البحرین گفته است.^۲

معنی: و ندا می‌کند منادی‌ای در ماه رمضان از طرف مشرق و ندای او این است که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و این ندا هنگام درآمدن و طالع شدن آفتاب خواهد بود، و ندا می‌کند ندا کننده دیگری از طرف فرو رفتن و غروب کردن آفتاب - یعنی: مغرب - که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و این ندا بعد از غروب آفتاب اول شب خواهد بود و در فردای آن روز در وقت ظهر بعد از گرفته شدن نور آفتاب که رنگ آن سیاه و تاریک کننده باشد خواهد بود - یعنی: آفتاب می‌گیرد - و در روز سوم حقّ از باطل جدا می‌شود. بیرون می‌آید دابة الارض - یعنی: جنبنده زمین که مراد خود آن

۱. عقد: به اعداد ۲۰، ۳۰، ۴۰، ... و ۹۰ گفته می‌شود.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

حضرت أعني أمير المؤمنين عليه السلام خواهد بود؛ چنان که از اخبار و احادیث صحیحه و معتبره فهمیده می شود.

و لشکر رومی ها رومی آورند به سوی شهری که در کنار دریا واقع است نزدیک کَهِف - یعنی: غار و شکاف کوهی - که جوانمردان - یعنی: اصحاب کَهِف - در آن جایند و برمی انگیزاند خدا آن جوانمردها را از کَهِف خودشان - یعنی: از آن غار و شکاف کوهی - که در آن خوابیده اند و می فرستند به سوی ایشان - یعنی: به سوی رومی ها - مردی را که آن را ملیخا می گویند و مرد دیگری را که آن را مکسلمینا می گویند و اینها - یعنی: این دو نفر - از شهیدان و تسلیم شوندگان به قائم - علیه السلام - اند. پس آن حضرت می فرستد یکی از این دو جوانمرد را به سوی رومی ها. پس آن جوان برمی گردد بدون این که حاجتی انجام داده باشد - یعنی: پیشرفتی در مقصد کرده باشد.

پس حضرت آن دیگر را می فرستد. پس آن شخص برمی گردد با گشایش و فیروزی. پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود که می فرماید: ﴿و خالص برای او - یعنی: برای خدا - اسلام می آورند - یا به قائم آل محمد صلوات الله علیهم تسلیم می شوند - همه کسانی که در آسمانها و زمین می باشند از روی رغبت و میل و از روی کراهت﴾. پس برانگیزاند خدا از هر گروهی فوجی - یعنی: دسته ای - را - یعنی: زنده می کند از هر امتی دسته ای از مردگان ایشان را - تا به آنها بنماید آنچه را که وعده داده شده بودند از ظهور دولت حقّه و پر شدن زمین از عدل و داد و انتقام کشیدن از اهل ظلم و جور و رجعت آل محمد علیهم السلام، و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود که فرموده: ﴿و روزی که برانگیخته شود از هر امتی دسته ای از کسانی که تکذیب کردند و دروغ پنداشتند آیات و نشانه های قدرت و عظمت ما را. پس ایشان به طپش دل گرفته خواهند شد﴾، و کلمه وزع به معنای خفقان و طپشی است که در دل های ایشان می افتد و سیر می کند بسیار راستگوی بزرگ تر - یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام - با پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و اسب خاصّه تا این که فرود می آید در محلّ هجرت خود و آن زمینی که در آن هجرت فرموده است دو مرتبه - یعنی: کوفه. پس خراب می کند مسجد آن را و بنا می کند به

بنایی که در اول بنا شده و آنچه غیر از بنای اول است خراب می‌کند و نیز خراب می‌کند غیر از آن خانه‌هایی که جبّاران و گردنکشان و ستمکاران در آن جا بنا کرده‌اند و می‌رود به جانب بصره تا این که مشرف بر دریای آن می‌شود و با اوست تابوت و عصای موسی. پس قصد می‌کند نابود کردن آن را. پس فریاد می‌کند به بانگ بلند فریاد کردن عجیبی در بصره. پس آن جا را آب می‌گیرد و دریای پر آبی می‌شود بنحوی که باقی نماند در آن غیر از مسجد او که آن مانند سینه کشتی بر روی آب است. پس، از آن جا می‌رود به جانب حرورا - که موضعی است در پشت کوفه به دو میل راه فاصله، یا نام شهری است - تا آن که می‌سوزاند آن جا را و می‌رود از دروازه بنی اسد تا این که فریاد می‌زند به بانگ بلند فریاد زدن عجیبی در قبیله ثقیف و حال آن که ایشان می‌شتابند به بدی و ترسند است دل‌های آنها.

پس از آن می‌رود به جانب مصر و بر منبر آن بالا می‌رود. پس به مردم آن جا خطاب می‌کند و بشارت می‌دهد ایشان را به عدل و داد در روی زمین و آسمان باران خود را می‌بارد و درخت‌ها میوه‌های خود را ظاهر می‌کنند و زمین رویدنی‌های خود را می‌رویاند و زینت‌های خود را برای اهل خود ظاهر می‌کند و نیست هیچ حیوان و حشی مگر این که چرا می‌کند در طرف زمین مانند چهارپایان بومی آنها و علم و دانایی در دل‌های مؤمنین انداخته می‌شود. پس محتاج نمی‌شود مؤمنی به یاد گرفتن علم از برادر مؤمن خود. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود که فرموده است: ﴿بِی نِیَازِی مِی گِردانِند خِدا هِمهٔ مُؤمِنِین را از گِشایِش فِضَلِ خِود﴾ و بیرون می‌آورد زمین از برای ایشان گنج‌های خود را و قائم علیه السلام می‌فرماید: پس بخورید - یعنی: نعمت‌های خدا را. گوارا باد شما را به سبب آنچه که پیش فرستادید در روزهای گذشته. پس مسلمانان در آن روز از اهل صواب‌اند. هر آینه آن کسانی هستند که به آنها اذن داده می‌شود در سخن گفتن. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود: ﴿وَ جِآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾؛ یعنی: و می‌آید

صاحب و پادشاه تو - یعنی: قائم آل محمد - و صفوف ملائکه پشت در پشت یکدیگرند . پس در آن روز نمی پذیرد خدا مگر دین حق خود را .

آگاه باشید که دین خالص مخصوص است برای خدا . پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر خواهد شد: ﴿ آیا ندانسته اند که ما می کشانیم آب را در زمین بی آب و گیاه که باران به آن نباریده - یا گیاهی در آن روئیده نشده -؟ پس بیرون آید به سبب آن زراعتی که بخورند از آنها چهار پایانتان و خودتان . آیا پس نمی بینند؟ و می گویند: چه وقت است این فتح و گشایش ، اگر هستید شما راستگویان؟ بگو: روز فتح و گشایش نفع نمی دهد آن کسانی را که کافر شدند ایمان آوردنشان و نیستند ایشان کسانی که یاری کرده شوند . پس روگردان شو از ایشان و منتظر باش . بدرستی که ایشان هم انتظار کشندگان اند .﴾

پس درنگ می نماید - یعنی: قائم علیه السلام - از زمان بیرون آمدن و ظاهر شدنش تا روزی که می میرد سیصد سال و چیزی زیادتر که عبارت باشد زیادتی آن میان ده سال تا نود سال و عدد اصحاب او سیصد و سیزده نفرند . نه نفر ایشان از بنی اسرائیل اند و هفتاد هزار نفر از جنیان اند و دویست و سی و چهار نفر دیگر . هفتاد نفر از ایشان کسانی هستند که برای خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله غضب کردند و هجوم آوردند بر مشرکین قریش و از پیغمبر اذن خواستند ، پس آن حضرت اجابت فرمود و اذن داد ایشان را زمانی که این آیه نازل شد که فرموده: ﴿ مگر آنهایی که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند و بسیار یاد خدا کردند و بعد از مظلوم واقع شدن یاری کرده شدند و زود باشد که بدانند آنهایی که ستم کردند کدام بازگشتنی است بازگشتن و جای برگشتن ایشان که به آن جا برمی گردند .﴾

و ده نفر از اهل یمن اند که از ایشان است مقداد پسر اسود و دویست و چهارده نفر ایشان کسانی هستند که در کنار دریای عدن می باشند که برانگیخته شد به سوی ایشان پیغمبر خدا با رسالت از جانب خدا . پس آمدند و همه مسلمان شدند .

و از گروه ها و جمعیت های سایر مردم دو هزار و هشتصد و هفده نفر و از ملائکه چهل هزار نفر که سه هزار نفر از آنها از ملائکه ای هستند که نشان های جنگی دارند و به آن نشان ها شناخته می شوند و پنج هزار نفر از آنها از ملائکه مردفین اند که بعضی از

آنها پیروی از بعض دیگر کنند - یا آنها پیروی از مؤمنین و نگاهداری از ایشان کنند، و یا این که بعضی از ایشان بعض دیگر را در ردیف خود سوار کنند.

پس همه اصحاب آن حضرت چهل و هفت هزار و یکصد و سی نفرند که نه نفر از آنها سرکردگان لشکر آن حضرت اند که با هر یک از آنها چهار هزار از جنّ و انس اند به عدد لشکر روز بدر. پس آن حضرت به مدد ایشان قتال می کند و به سبب ایشان نصر و یاری در پیش روی آن حضرت است و از ایشان است نعمت و زیست و توانگری زمین و خوبی و تازه رویی آن.

مجلسی - علیه الرحمه - می فرماید: نوشتم این خطبه را همچنانی که یافتم آن را و در آن است نقص حروف.

بخش پنجم

در اخبار حسنیّه و حسینیّه و سجادیه

این بخش مشتمل بر سه قسمت است:

قسمت اول: در اخباری که از حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام، روایت شده.

قسمت دوم: در اخباری که از سبط دوم، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، روایت شده.

قسمت سوم: در اخباری که از حضرت امام چهارم، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام،

روایت شده.

۳۱۳ / قسمت اول از بخش پنجم، حدیث اول

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۶، به سند خود از حضرت امام

حسن علیه السلام روایت کرده که فرموده:

ما متّأ أحد إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم الذي يصلي خلفه روح الله

عيسى بن مريم علیه السلام، فإن الله - عزّ وجلّ - يُخفي ولادته ويغيب شخصه لئلا يكون لأحد في

عنقه بیعه إذا خرج. ذلك التاسع من ولد أخي الحسين عليه السلام ابن سيّدة الإمام، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهر في صورة شاب [ابن] دون أربعين سنة. ذلك ليُعلم أنّ الله على كلّ شيء قدير؛^۱

یعنی: نیست از مائمه احدی مگر این که واقع می شود در گردن او بیعت کردن با طاغیه زمانش - یعنی: خلیفه جور - مگر آن قیام کننده ای که نماز می گزارد در پشت سر او روح خدا، عیسی پسر مریم علیها السلام؛ زیرا که خدای - عزوجل - پنهان می کند ولادت او را و پنهان می گرداند شخص او را از دیده های مردم تا این که بیعت احدی در گردن او نباشد هنگامی که بیرون می آید - یعنی: ظاهر می شود - و آن نهم از فرزندان برادرم حسین علیه السلام است. پسر سیّده و بزرگ کنیزان - یعنی: علیا جناب نرجس خاتون قیصرزاده روم - که دراز می گرداند خدا عمر او را در غیبت و پنهانی او تا این که ظاهر شود در صورت جوانی چهل ساله تا دانسته شود که خدا بر هر چیزی تواناست.

مؤلف ناچیز گوید: از این حدیث شریف چند چیز مستفاد می شود:

اول آن که: چون ظاهر شود، بیعت احدی به گردن او نیست، بر خلاف سایر ائمه که در زمان خلفای جور بوده اند.

دوم آن که: چون ظاهر شود، حضرت عیسی علیه السلام به آن حضرت اقتدا کند و پشت سر او نماز بگزارد و این دلیل افضلیت آن حضرت است بر حضرت عیسی.

سوم: مخفی بودن ولادت آن حضرت بر مردم نظیر خفای ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله علیهم السلام.

چهارم: غیبت کردن آن حضرت و مخفی بودن او در زمان غیبت از نظرها.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹، ضمن حدیث ۳ و ج ۵۱، ص ۱۳۲، ضمن حدیث ۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۹، ضمن حدیث ۳، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۶، ضمن حدیث ۲: کفایة الأثر، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۰؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۹؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۱۲۹؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۳.

پنجم: طولانی و دراز شدن مدّت غیبت آن بزرگوار.
 ششم: تصرّف نکردن گردش زمان و طول مدّت غیبت در بنیۀ آن حضرت و ظاهر شدن آن بزرگوار به سنّ جوانی چهل ساله یا کمتر از چهل سال - چنان که از احادیث بسیار دیگر فهمیده می شود.
 هفتم آن که: آن بزرگوار از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام است و مادر بزرگوار او سیده تمام کنیزان است.

۳۱۴ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۷، به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 یبعث الله رجلاً في آخر الزمان وکلب من الدهر و جهل من الناس، يؤيده الله بملائكته ويعصم أنصاره [و] ينصره بآياته، ويظهره على الأرض، حتى يدينوا طوعاً أو كرهاً. يملأ الأرض عدلاً وقسطاً ونوراً وبرهاناً. يدين له عرض البلاد وطولها. لا يبقى كافر إلا آمن، ولا طالع إلا صلح، وتصطليح في ملكه السباع، وتخرج الأرض نسبتها، وتنزل السماء بركتها، وتظهر له الكنوز. يملك ما بين الخافقين أربعين عاماً. فطوبى لمن أدرك أيامه وسمع كلامه.^۲

(در جلد هفتم إثبات الهداة، صفحه ۴۹، طبع قم).^۳

یعنی: برمی انگیزاند خدا در آخر زمان و سگ صفتی و دیوانگی اهل روزگار و سختی دوران و نادانی مردم مردی را که یاری کند او را به ملائکه خود و حفظ کند یاران او را بوسیله و سبب آیات و نشانه های خود و ظاهر کند او را بر اهل زمین و غلبه کند بر همه آنها تا خواه و ناخواه به دین حق بگردند و زمین را از عدل و داد و نور

۱. در إثبات الهداة: (برکاتها).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰، ح ۶، و نیز رک: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴،

ص ۲۰-۲۱، ضمن حدیث ۴.

۳. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۲۴، ح ۴۱۴.

و برهان پر کند و درازا و پهنای روی زمین به دین او متدین شوند، تا آن جا که هیچ کافری به روی زمین نماند مگر این که ایمان آورد و هیچ ناشایسته‌ای نماند جز این که شایسته شود و در دولت او درندگان صلح و سازش کنند و آزار نرسانند و زمین برکات خود را بیرون آورد و آسمان برکت‌های خود را فرو بارد و گنج‌ها برای او ظاهر گردد. چهل سال بر شرق و غرب زمین حکومت کند. ای خوشا به حال آن که دوران او را دریابد و سخنش را بشنود!

علامه مجلسی رحمته اللہ علیہ در ذیل این حدیث بیانی فرموده که مفاد و ترجمه آن این است: اخبار وارده در ایام ملک و سلطنت آن حضرت مختلف وارد شده. بعضی از آنها محمول است بر جمیع مدت ملک او و بعضی بر زمان استقرار دولت او و بعضی بر حساب سال‌های متداول در میان ما است و بعضی محمول بر سال‌ها و ماه‌های طولانی (ربوبی است) و خدا می‌داند و به حقایق دانایتر است.

۳۱۵ / حدیث سوم

إثبات الهداة، جزء هفتم، طبع قم، صفحه ۴۰۹، به سند خود از حسن بن علی رضی اللہ عنہ روایت کرده که فرمود:

لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض، ويلعن بعضكم بعضاً، ويتفل بعضكم في وجه بعض، وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض. قلت: ما في ذلك خير؟ قال: الخير كله في ذلك. يقوم قائمنا، ويرفع ذلك؛^۱

یعنی: نمی‌باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - که انتظار آن را می‌کشید تا این که بیزاری جوید بعضی از شماها از بعضی دیگر و لعن کند بعضی از شما بعضی دیگر را و آب دهن بیندازد بعضی از شما بر روی بعضی دیگر و تا این که شهادت دهد بعضی

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۸، و.ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۷-۴۳۸، ح ۴۲۹؛ الخرائج والجرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۳، ح ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۱۸.

از شما به کفر بر ضرر بعضی. (راوی گفت:) گفتم: در آن زمان خیری نیست؟
فرمود: همه خیر در آن است. قیام می کند قائم ما و برمی دارد آن را.

قسمت دوم از بخش پنجم

در بیان آنچه از حضرت سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت شده.

۳۱۶ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۱۹۳، طبع تهران، از غیبت نعمانی به سند خود از بشر بن
غالب اسدی از آن حضرت روایت نموده که گفت:

قال لي الحسين بن علي عليه السلام: يا بشر، ما بقاء قریش إذا قدم القائم المهدي منهم
خمسمائة رجل، فضرب أعناقهم صبراً، ثم قدم خمسمائة، فضرب أعناقهم صبراً [ثم
خمسمائة فضرب أعناقهم صبراً]؟ قال: فقلت: أصلحك الله، أ يبلغون ذلك؟ فقال الحسين
بن علي عليه السلام: إن مولى القوم منهم. قال: فقال بشير بن غالب أخو بشر بن غالب: أشهد أن
الحسين بن علي عليه السلام عدّ ستّ عدّات؛^۱

یعنی: گفت بشر بن غالب که: فرمود برای من حسین بن علی علیه السلام: ای بشر! چون
قیام کند قائم علیه السلام، از ایشان - یعنی: از قریش - کسی باقی نخواهد ماند. پانصد نفر از
ایشان زده می شود گردن هاشان و کشته می شوند به قتل صبر. پس پیش آیند پانصد نفر
دیگر از ایشان و زده می شود گردن هایشان. پس پیش آورده شوند پانصد نفر دیگر.
پس زده شود گردن هایشان. گفت: پس گفتم: أصلحك الله! آیا عدد ایشان به این اندازه
می رسد؟ پس حضرت فرمود: غلام و دوست این گروه - یعنی: قریش - هم از ایشان
محسوب شود. پس بشیر بن غالب برادر بشر بن غالب گفت که: گواهی می دهم که
حسین بن علی علیه السلام شمرد تا شش مرتبه.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۰۰، و نیز رک: غیبت نعمانی، ص ۲۴۰، ح ۲۳؛ إلیام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۱.

مؤلف گوید: «قتل صبر» یعنی: بازداشتن و زندانی و حبس کردن کسی را برای کشتن، و ظاهر حدیث آن است که کشته شوندگان از قریش در شش مرتبه هر مرتبه پانصد نفر سه هزار نفر خواهند بود، و فرمایش آن حضرت که فرموده: «مولى القوم منهم» اشاره به این است که هواخواهان و موالی و تابعین قریش هر چند از قریش هم نباشند، جزء قریش محسوب می شوند.

۳۱۷ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۲۱۸، به سند خود از حضرت باقر از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي: يا بني، إنك ستساق إلى العراق، وهي أرض قد التقى بها النبيون وأوصياء النبيين، وهي أرض تدعى عمورا، وإنك تستشهد بها ويستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد وتلا: ﴿ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴾^۱. يكون الحرب برداً وسلاماً عليك وعليهم، فابشروا، فوالله لئن قتلونا فإننا نرد على نبيتنا.

قال: ثم أمكث ما شاء الله، فأكون أول من ينشق الأرض عنه، فأخرج خرجة يوافق ذلك خرجة أمير المؤمنين وقيام قائمنا عليه السلام [وحياة رسول الله]، ثم لينزلن عليّ وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط، ولينزلن إلى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة، ولينزلن محمّد وعليّ وأنا وأخي وجميع من منّ الله عليه في حمولات من حمولات الربّ خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزّن محمّد لواءه وليسدفعنه إلى قائمنا مع سيفه، ثم إنّا نمكث بعد ذلك ما شاء الله.

ثم إن الله يُخرج من أرض الكوفة^۲ عيناً من دهن وعيناً من ماء وعيناً من لبن، ثم إن أمير المؤمنين يدفع إليّ سيف رسول الله، ويبعثني إلى المشرق والمغرب. فلا أتى عليّ

۱. سورة انبياء، آية ۶۹.

۲. در مصدر: (من مسجد الكوفة).

عدو لله إلا أهرق دمه، ولا أذع صنماً إلا أحرقت، حتى أقع إلى الهند فأفتحها، وإن دانيال ويوشع يخرجان إلى أمير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله، ويبعث الله معهما إلى البصرة سبعين رجلاً، فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثاً إلى الروم، فيفتح الله لهم، ثم لأقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب، وأعرض على اليهود والنصارى وسائر الملل، ولأخيرتهم بين الإسلام والسيوف. فمن أسلم مننت عليه، ومن كره الإسلام أهرق الله دمه، ولا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل الله إليه ملكاً يمسح عن وجهه التراب، ويعرفه أزواجه ومنزله (و منزلته خل) في الجنة، ولا يبقى على وجه الأرض أعمى ولا مقعد ولا مبتلى إلا كشف الله عنه بلاءه بنا أهل البيت.

ولينزلن البركة من السماء إلى الأرض حتى إن الشجرة لتقصف بما يريد الله فيها من الثمرة، ولتأكلن ثمرة الشتاء في الصيف وثمره الصيف في الشتاء، وذلك قوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱.

ثم أنزل الله ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الأرض وما كان فيها، حتى إن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته، فيخبرهم بعلم ما يعلمون؛^۲

یعنی: فرمود حسین علیه السلام به یاران خود پیش از آن که کشته شود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای پسرک من! بدرستی که تو زود باشد که رانده شوی به سوی عراق و آن زمینی است که رسیده‌اند به آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و آن زمینی است که آن را عمورا گویند و بدرستی که شهید می‌شوی در آن جا و شهید می‌شوند با تو گروهی از یاران تو که نمی‌یابند درد و شکنجه مالش آهن را و تلاوت فرمود این آیه را که خدا فرموده: ﴿گفتیم ما: ای آتش! سرد و سلامت باش بر ابراهیم﴾.

می‌باشد جنگ کردن سرد و سلامت بر تو و بر ایشان. پس مژده باد شما را! پس

۱. سورة اعراف، آیه ۹۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۰-۸۲، ح ۶ و ج ۵۳، ص ۶۱-۶۳، ح ۵۲، و نیز ر.ک: الإيقاظ من الهجعة، ص ۳۲۴-۳۲۵.

به ذات خدا قسم است که هر آینه اگر ما را کشتند، وارد می شویم بر پیغمبر خود. فرمود: پس درنگ می کنم هر قدر از مدت که خدا می خواهد و می باشم اول کسی که شکافته می شود زمین از او. پس بیرون می آیم بیرون آمدنی. پس موافق شود بیرون آمدن من با بیرون آمدن امیر مؤمنان علیه السلام و قیام کردن قائم ما. پس هر آینه فرود می آید به نزد من گروهی از آسمان از جانب خدا که فرود نیامده اند به زمین هرگز و هر آینه فرود آیند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهایی از فرشتگان و هر آینه فرود آیند محمّد و علی و من و برادرم و جمیع کسانی که منت گذاشته است خدا بر ایشان در محمل هایی از محمل های پروردگار که اسب های مخصوص و سوارانی که حکم آنها روان و نافذ است^۱ که آن اسب ها از نور است و مخلوقی بر آنها سوار نشده.

پس هر آینه به جنبش در آورد محمّد علیه السلام پرچم خود را و می دهد آن را به دست قائم ما با شمشیر خود. پس ما درنگ می کنیم بعد از آن تا هر مقداری که خدا می خواهد. پس از آن بیرون می آورد خدا از مسجد کوفه چشمه ای را از روغن و چشمه ای را از آب و چشمه ای را از شیر. پس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر خود را به من می دهد که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و می فرستد مرا به جانب مشرق و مغرب. پس دشمنی از دشمنان خدا به نزد من آورده نشود مگر این که خون او را می ریزم و بتی را نمی گذارم مگر این که آن را می سوزانم، تا این که به هند می روم و آن جا را فتح می کنم و دانیال و یوشع بیرون می آیند به سوی امیر المؤمنین علیه السلام [و می گویند: راست گفت خدا و رسول او، و بر می انگیزاند خدا با ایشان هفتاد نفر را که به بصره روند. پس می کشند کسانی را که با ایشان مقاتله می کنند و می فرستد لشکری را به جانب روم. پس می گشاید خدا روم را به دست ایشان.

پس از آن هر آینه می کشم هر جنبنده ای را که حرام کرده است خدا گوشت آن را تا نباشد بر روی زمین مگر حلال گوشت پاکیزه و عرضه می دارم بر یهود و نصارا و سایر

۱. با توجه به متن حدیث جمله «که اسب های مخصوص ...» زاید است.

ملت‌ها دین اسلام را و آنها را مخیر می‌کنم به اسلام آوردن و یا شمشیر زدن به ایشان. پس هر که مسلمان شد، بر او منت می‌گذارم و هر که کراهت از مسلمان شدن دارد خدا خون او را به دست من می‌ریزد و باقی نمی‌ماند مردی از شیعیان ما مگر این که نازل گرداند خدا بر او فرشته‌ای را که پاک کند خاک را از روی او و بشناساند به او زن‌ها و منزلت و جایگاه او را در بهشت و باقی نماند بر روی زمین کوری و نه زمین‌گیری و نه مبتلا به مرضی مگر این که بر طرف می‌کند خدا از او بلای او را به سبب ما اهل بیت و هرآینه نازل گرداند خدا برکت را از آسمان به زمین تا این که درخت از زیادتی میوه‌ای که بر آن است بشکند و هرآینه می‌خورید البته میوه‌های فصل زمستان را در فصل بهار و تابستان و میوه‌های تابستانی را در فصل زمستان و این است تأویل قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿و اگر چنین بود که اهل کتاب ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، هرآینه می‌گشودیم برایشان درهای برکات را از آسمان و زمین و لیکن دروغ می‌گویند. پس می‌گیریم ایشان را به سبب آنچه که کسب می‌کنند - یا دست‌هایشان کسب می‌کند -﴾.

پس بدرستی که خدا هرآینه می‌بخشد برای شیعیان ما چنان کرامتی را که بر ایشان مخفی نماند بر روی زمین چیزی و نباشد در روی زمین چیزی تا این که هر مردی از ایشان که اراده کند، بداند علم اهل خانه خود را. به ایشان خبر می‌دهد به دانستن آنچه را که می‌دانند.

مؤلف گوید: از ظاهر این حدیث شریف مطلبی چند مستفاد می‌شود که بعضی از آنها مربوط به زمان قیام قائم علیه السلام است و بعضی مربوط به رجعت است و بعضی مشترک بین هر دو است.

اول: خبر از پیشگویی پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت حسین علیه السلام و اصحاب او در عمو را - که زمین کربلا باشد.

دوم آن که: انبیا و اوصیا در آن زمین عبور کرده‌اند.
سوم آن که: اصحاب آن حضرت از فرط شوق و محبتی که با خدا دارند الم و عذاب مس آهن را نمی‌فهمند.

چهارم: پس از شهادت بر پیغمبر وارد شده‌اند .

پنجم آن که: اول کسی که زمین بر او شکافته می‌شود و به دنیا برمی‌گردد حسین علیه السلام است .

ششم آن که: زمان بیرون آمدن او حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هم به دنیا برمی‌گردد .

هفتم آن که: خروج ایشان موافق با قیام قائم علیه السلام است .

هشتم آن که: زمان خروج حسین علیه السلام گروهی از ملائکه که تا آن زمان هرگز به زمین نیامده‌اند از نزد خدا بر او نازل می‌شوند .

نهم: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهایی از فرشتگان در نزد او فرود می‌آیند .

دهم آن که: آن حضرت با پیغمبر و علی و برادرش ، حضرت مجتبی علیه السلام ، همگی با همدیگر فرود می‌آیند .

یازدهم: همه آنها بر اسب‌هایی از نور سوارند که بر آن اسب‌ها احدی از مخلوقات سوار نشده‌اند .

دوازدهم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچمی در دست دارد که در اهتزاز و جنبش است . آن را به دست قائم علیه السلام می‌دهد با شمشیر خود .

سیزدهم: در آن زمان در مسجد کوفه سه چشمه ظاهر می‌شود: چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر .

چهاردهم: در آن وقت امیرالمؤمنین شمشیر پیغمبر را به دست حسین علیه السلام می‌دهد .

پانزدهم: رفتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام به جانب مشرق و مغرب و جنگ کردن و کشتن دشمنان خدا را .

شانزدهم: سوزانیدن آن حضرت هر بتی را .

هفدهم: رفتن حسین علیه السلام به هند و فتح کردن او آن جا را .

هجدهم: زنده شدن دانیال پیغمبر و یوشع و آمدن آنها در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و تصدیق کردن ایشان گفته خدا و رسول را .

نوزدهم: برانگیختن و فرستادن خدا دانیال و یوشع را با هفتاد نفر به جانب بصره و کشتن ایشان مقاتلین خود را .

بیستم: برانگیختن لشکری به طرف روم و فتح دادن خدا به دست ایشان روم را.
 بیست و یکم: کشتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر جنبنده حرام گوشتی را در روی زمین که غیر از حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند.
 بیست و دوم: عرضه داشتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام دین اسلام را بر یهود و نصارا و سایر ملت‌هایی که در روی زمین اند و مخیر کردن ایشان را به اختیار کردن دین اسلام، یا کشته شدن.
 بیست و سوم: باقی نماندن شیعه‌ای از شیعیان آل محمد علیهم السلام مگر این که فرشته‌ای خدا بر او نازل کند که گرد و غبار و خاک را از روی او پاک کند.
 بیست و چهارم: نمودن آن فرشته به آن شیعه زن‌ها و مقام و منزلتی که از برای او در بهشت می‌باشد.
 بیست و پنجم: باقی نماندن در روی زمین کوری یا زمین‌گیری یا مبتلایی الا این که آن بلاها از او برداشته شود به برکت اهل بیت علیهم السلام.
 بیست و ششم: آسمان برکات خود را بر زمین ببارد.
 بیست و هفتم آن که: هر درختی بقدری میوه بیاورد که بسا از زیادتی و سنگینی میوه بشکند.
 بیست و هشتم آن که: این اندازه میوه زیاد باشد که میوه‌های تابستانی در زمستان مصرف شود و میوه‌های زمستانی در تابستان خورده شود.
 بیست و نهم: مخصوص گردانیدن و بخشیدن خدا به شیعیان کرامتی را در روی زمین و آنچه که در آن است.
 سی‌ام: دانا شدن هر مردی به آنچه که در پنهانی خانواده او می‌دانند و می‌کنند.
 این حدیث را علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در سیزدهم بحار الأنوار از کتاب خرائج^۱ و کتاب مختصر البصائر^۲ هر دو، نقل فرموده است.

۱. الخرائج والجرانج، ج ۲، ص ۸۴۸ - ۸۵۰، ح ۶۳.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۰ - ۵۱.

قسمت سوم از بخش پنجم

در ذکر احادیث مأثوره از حضرت امام چهارم، زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام.

۳۱۸ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۱۶۱، از کتاب مواعظ به سند خود از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده به روایت حذلم بن بشیر که گفت: گفتم به علی بن الحسین علیه السلام که: وصف فرما برای من خروج مهدی علیه السلام را و به من بشناسان دلیل های او و نشانه های او را. پس فرمود:

یکون قبل خروجه خروج رجل يقال له عوف السلمی بأرض الجزيرة، ویکون مأواه بکریت^۱ (بکویت) و قتله بمسجد دمشق، ثم یکون خروج شعيب بن صالح من سمرقند، ثم یخرج السفیانی الملعون من الوادي الیابس، وهو من ولد عتبة بن ابي سفیان. فإذا ظهر السفیانی اختفی المهدی، ثم یخرج بعد ذلك؛^۲

یعنی: می باشد پیش از خروج او - یعنی: مهدی - خروج مردی که عوف سلمی گفته می شود در زمین جزیره و جایگاه او در کَریت - یا کویت - است و محل کشته شدن او در مسجد دمشق است. پس خروج می کند شعیب بن صالح از سمرقند. پس از آن بیرون می آید سفیانی ملعون از بیابان خشک بی آب و علف و او از فرزندان عتبه پسر ابی سفیان است. پس چون سفیانی ظاهر شود، مخفی می شود مهدی. پس بیرون می آید بعد از آن.

نگارنده گوید: از این حدیث نیز چند نکته استفاده می شود:

اول: خروج عوف نام سلمی که از زمین جزیره بیرون می آید و مراد از جزیره دور نیست جزیره اوال که از جزایر بحرین است باشد - چنان که از بعضی از اخبار دیگر

۱. در مصدر: (تکریت).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۵، و نیز رک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳-۴۴۴، ح ۴۳۷؛ الخرائج والجرانح، ج ۲، ص ۱۱۵۵، ح ۶۱؛ مکمال المکارم، ج ۲، ص ۱۴۶.

مستفاد می شود که بعضی از آنها قبلاً ذکر شده و بعضی بعد از این خواهد آمد - و مأوای عوف در کریت - یا کویت - است و دوم اقرب و انسب است، فلذا بعید نیست کریت محرّف کویت باشد.

دوم: کشته شدن عوف است در مسجد جامع دمشق.

سوم: خروج شعیب بن صالح است از سمرقند.

چهارم: خروج سفیانی که از علائم حتمیه ظهور مهدی است.

پنجم: ظاهر بودن مهدی است پیش از خروج سفیانی، امانه ظهور قیامی - چنان که از بعض احادیث دیگر نیز مستفاد می شود و ظاهر آنها ظهور دارد بر این که زمانی که لشکر سفیانی به مدینه می آیند، حضرت با اتباع خود از مدینه به مکه هجرت می کند و بعد در مکه ظاهر می شود به ظهور قیامی.

۳۱۹ / حدیث دوم

کمال الدین و تمام النعمه و سیزدهم بحار نیز از آن کتاب، صفحه ۱۸۷، به سند خود از ابی خالد کابلی از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

المفقودون عن فرسهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر، فيصبحون بمكة وهو قول الله - عزّ وجلّ -: ﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً ﴾^۱ وهم أصحاب القائم:^۲

یعنی: گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند به شماره اهل بدر. پس صبح می کنند در حالتی که در مکه اند و این است معنای گفته خدای - عزّ وجلّ - که فرموده: ﴿ هر کجا باشید، می آورد خدا همه شماها را ﴾ و ایشان یاران قائم - علیه السلام - اند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۴، ح ۲۱، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳-۳۲۴، ح ۳۴، و نیز ر.ک: العدد القویة، ص ۶۵-۶۶، ح ۹۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۴۲۴ و ص ۲۸۷، ح ۳۴۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲۲۰ / حدیث سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، به سند خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إذا قام القائم أذهب الله عن كل مؤمن العاهة ورد الله قوته؛^۱
 یعنی: زمانی که قیام کند قائم علیه السلام، می برد خدا از هر مؤمنی کلیه آفت‌ها را
 و برمی گرداند به او قوت و توانایی او را.

۲۲۱ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۳۶، از جامع الأخبار مسنداً از ابی خالد کابلی روایت کرده که
 گفت: فرمود برای من علی بن الحسین علیه السلام:
 يا أبا خالد، لتأتين فتن كقطع الليل المظلم. لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه. أولئك
 مصابيح الهدى وينايع العلم. ينجيهم الله من كل فتنة مظلمة. كأتى بصاحبكم، قد علا
 فوق نجفكم بظهر كوفان في ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً. جبرئيل عن يمينه وميكائيل
 عن شماله وإسرافيل أمامه. معه راية رسول الله، قد نشرها. لا يهوي بها إلى قوم إلا
 أهلکهم الله - عز وجل -؛^۲

یعنی: ای ابا خالد! هر آینه می آید البته البته فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تیره
 و تاریک کننده که نجات نیابد از آن مگر کسی که پیمان خود را از او گرفته. این گروه
 چراغ‌های هدایت‌اند و چشمه‌های دانایی که نجات می دهد ایشان را خدا از هر فتنه
 تاریک کننده.

گویا می بینم صاحب شما - یعنی: مهدی علیه السلام - را که بالا رفته است در بالای نجف
 شما در پشت کوفه در میان سیصد و سیزده نفر مرد که جبرئیل از طرف راست او

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۲، ح ۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۴، ح ۱۳۸؛ الزام الناصب، ج ۱،

ص ۴۲۲ و ج ۲، ص ۲۶۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵، ح ۳، و نیز ر.ک: امالی شیخ مفید، ص ۴۵، ح ۵.

و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل در پیش روی اوست و با اوست پرچم رسول خدا ﷺ که پهن کرده است آن را که با آن به طرف قومی نمی رود مگر این که هلاک می کند خدای - عزوجل - ایشان را.

۳۲۲ / حدیث پنجم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از کتاب [الاصراط المستقیم] از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا ملأ نجفكم هذا السيل والمطر، وظهرت النار في الحجاز والمدر، وملكتم بغداد التمر، فتوقّعوا ظهور القائم المنتظر؛^۱

یعنی: زمانی که پر کند این نجف شما را سیل و باران و ظاهر شود آتش مخصوص در حجاز و مدر و مالک شد بغداد را ترک تاتار، پس انتظار بکشید ظهور قائم انتظار برده شده را.

مؤلف گوید: از این حدیث کوچک سه آیت بزرگ برای ظهور ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - شمرده شده:

یکی: پر شدن نجف است از سیل و باران - چنان که از احادیث دیگر نیز ظاهر می شود - و این علامت در همان سال است که حضرت علیه السلام قیام می کند در اثر باریدن بیست و چهار باران پی در پی که زمین را پاک و شسته کند و در همان سال در اثر طغیان سیل و آب فرات شکافته شود و آب به پای خود در نجف جریان پیدا می کند بدون اسباب و آلات - چنان که اخبار آن در این کتاب ذکر کرده خواهد شد.

دوم: ظاهر شدن آتش است در حجاز و مدر - که آن قریه ای است از قرای یمن که بیست میل تا شهر صنعاء فاصله دارد و در بخش سوم این کتاب در جزء اول بعضی از اخبار آن ذکر شد و بعد از این هم قسمت دیگر از آنها یاد کرده می شود.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰.

سوم: گرفتن ترک است بغداد را و هجوم آوردن ایشان به بغداد نیز در سال قبل از ظهور است تقریباً، و گرفتن ایشان بغداد را غیر از گرفتن مغول هاست به سرکردگی هلاکو و کشته شدن مستعصم عباسی؛ زیرا که آنچه از احادیث و اخبار خاصه و عامه استفاده می شود چندین مرتبه ترک باید به عراق حمله آورد. از ظاهر بعض از اخبار تا سه مرتبه حمله ایشان اشاره - بلکه تنصیص - شده که یکی از آنها داستان هلاکو بوده و دیگری هجوم آل عثمان جوق و استیلای عثمانیه که آنها نیز از نژاد ترک اند بوده و در اخبار نبویه گذشت که برای ترک سه مرتبه خروج است و آخرین خروج آنها اتصال دارد به خروج سفیانی و قیام قائم آل محمد علیه السلام.

بخش ششم

در احادیث باقریه

در بیان احادیثی که از حضرت باقر العلوم، امام محمد باقر علیه السلام، روایت شده.

۳۲۳ / حدیث اول

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۵، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا رأيتم ناراً من المشرق شبه الهمديّ العظيم تطلع ثلاثة أيام أو سبعة، فتوقّعوا فرج آل محمد عليه السلام - إن شاء الله عزّ وجلّ، إن الله عزيز حكيم -، ثم قال: الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان؛ لأنّ شهر رمضان شهر الله و [الصيحة فيه] هي صيحة جبرئيل إلى هذا الخلق، ثم قال: ينادي منادٍ من السماء باسم القائم، فيسمع من المشرق ومن المغرب. لا يبقى راقد إلا استيقظ، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام على رجليه فزعاً من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب، فإنّ الصوت صوت جبرئيل الروح الأمين.
 وقال عليه السلام: [يكون] الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث وعشرين. فلا تشكّوا في ذلك، واسمعوا وأطيعوا، وفي آخر النهار صوت [الملعون] إبليس اللعين. ينادي: إن فلاناً قتل مظلوماً ليشكك الناس ويفتنهم، فكم [في] ذلك اليوم من شاكّ متحير

قد هوى في النار. فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان، فلا تشكوا فيه. إنه صوت جبرئيل، وعلامة ذلك أنه ينادي باسم القائم واسم أبيه ﷺ حتى تسمعه العذراء في خدرها، فتحرّض أباها وأخاها على الخروج، ولا بدّ من هذين الصوتين قبل خروج القائم: صوت من السماء وهو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر واسم أبيه، والصوت الذي (الثاني خل) من الأرض هو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان: إنه قتل مظلوماً. يريد بذلك الفتنة. فاتّبِعوا الصوت الأوّل، وإيّاكم والأخير أن تفتنوا به.

وقال ﷺ: لا يقوم القائم ﷺ إلا على خوف شديد من الناس، وزلازل (زلزال خل) وفتنة وبلاء يصيب الناس، وطاعون قبل ذلك، وسيف قاطع بين العرب، واختلاف شديد في الناس، وتشّتت في دينهم، وتغيّر من حالهم، حتى يتمنى المتمني الموت صباحاً ومساءً من عظم ما يرى من كلب الناس وأكل بعضهم بعضاً، فخروجه ﷺ إذا خرج يكون عند اليأس والقنوط من أن يروا فرحاً. فيا طويبي لمن أدركه وكان من أنصاره! والويل كلّ الويل لمن ناواه وخالفه وخالف أمره وكان من أعدائه!

وقال ﷺ: [إذا خرج] يقوم بأمر جديد، وكتاب جديد، وسنة جديدة، وقضاء جديد، على العرب شديد، وليس شأنه إلا القتل. لا يستبقي أحداً، ولا تأخذه في الله لومة لائم. ثم قال ﷺ: إذا اختلف بنو فلان في ما بينهم، فعند ذلك فانتظروا الفرج، وليس فرجكم إلا في اختلاف بني فلان. فإذا اختلفوا، فتوقّعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم. إن الله يفعل ما يشاء، ولن يخرج القائم ولا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان في ما بينهم، فإذا كان طمع الناس فيهم واختلف الكلمة وخرج السفينائي.

وقال: لا بدّ لبني فلان من أن يملكوا. فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرّق ملكهم، وتشّتت أمرهم، حتى يخرج عليهم الخراسانيّ والسفيناويّ، هذا من المشرق وهذا من المغرب، يستبقان إلى الكوفة كفرسي رهان، هذا من هنا وهذا من هنا، حتى يكون هلاك بني فلان على أيديهما. أما إنهم لا يبقون منهم أحداً.

ثم قال: خروج السفينائيّ واليمانيّ والخراسانيّ في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد. نظام كنظام الخرز. يتبع بعضه بعضاً، فيكون البأس من كلّ وجه. ويل لمن ناواهم!

وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني. هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكلّ مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه؛ فإنّ رايته راية هدى، ولا يحلّ لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحقّ وإلى طريق مستقيم.

ثمّ قال لي: إنّ ذهاب ملك بني فلان كقصع الفخار وكرجل كانت في يده فخارة وهو يمشي إذ سقطت من يده وهو ساہ [عنها]، فانكسرت، فقال حين سقطت: هاه! شبه الفزع، فذهاب ملكهم هكذا. أغفل ما كانوا عن ذهابه^۱.

لغات

هُرْدِيّ: منسوب به هُرد - به ضمّ هاء - است - به معنای زعفران و گل سرخ و بیخ درختی است که به آن رنگ کنند -، و هُرْدِيّ به معنای «از هُرد» و رنگ کرده و هُرْدِيَّة - به ضمّ هاء و تشدید یاء - دستۀ نی را گویند که گیاه بر آن پیچیده باشد و حضرت تشبیه فرموده آتش را به دستۀ نی که بر آن گیاه پیچیده باشند، یا رنگ آن زعفرانی رنگ و گلی رنگ باشد.

راقد: به معنای خوابیده.

و مراد از فلان عثمان است.

تحریض: به معنای تحریص.

کَلْب - محرّ که -: دیوانه گردیده و خشمناک شده و فرومایگی کردن و سخت شدن زمانه.

یأس و قنوط: مترادف اند، به معنای ناامیدی.

أمر جدید: فرمان تازه‌ای است که به آن حضرت می‌رسد از طرف خدا بوسیله

پیغمبر ﷺ، یا امیر المؤمنین (علیه السلام)، یا جبرئیل امین - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می‌شود.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲ - ۲۶۴، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۲، ح ۹۶؛ نفس الرحمن

في فضائل سلمان، ص ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۶

و ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

و کتاب جدید: عبارت است از آن صحیفه‌ای که مخصوص به خود آن حضرت بوده از دوازده صحیفه‌ای که جبرئیل از جانب ربّ جلیل در مرض الموت پیغمبر ﷺ به نزد آن حضرت آورد که در هر یک از آن صحیفه‌ها تکلیف هر یک از ائمه علیهم السلام خصوصاً ثبت بوده و مأمور بوده که در انتقال امر امامت به او به مفاد آن عمل نماید، نه این که مراد این باشد که آن حضرت کتاب تازه و شریعت و سنت تازه‌ای بیاورد بر خلاف قرآن و شریعت و سنت جدّش حضرت خاتم پیغمبران ﷺ. چنان که بعضی از ضالین مضلین و ملحدین گمراه و گمراه کننده بر آن رفته‌اند؛ زیرا که امام حقّ تشریح شریعت و تبدیل سنت را ندارد، بلکه او حافظ شریعت و سنت پیغمبر است و به نصّ قرآن و سنت و به حکم عقل و ضرورت ثابت شده که بعد از وجود مقدّس خاتم الانبیاء ﷺ پیغمبری نیامده و تا قیامت نخواهد آمد.

بنو فلان: اشاره به بنی عباس است.

خرز: به معنای مهره.

التواء: بلند کردن لواء - یعنی: پرچم.

قصع: کاسه.

فخار: خزف - یعنی: گِل پخته شده.

هاه: لفظی است که برای وعید و ترسانیدن استعمال می‌شود.

معنی: زمانی که دیدی آتشی را که از سمت مشرق ظاهر شود به شکل دسته نی بزرگی که بر دور آن گیاهی پیچیده باشد سرخ رنگ که سه روز یا هفت روز نمایان باشد، پس منتظر باشید فرج آل محمد ﷺ را، اگر بخواهد خدای - عزّوجل - که غالب و درستکار است. پس فرمود که: صدای آسمانی نمی‌باشد مگر در ماه رمضان که ماه خداست و آن صدای جبرئیل است به سوی این خلق.

پس فرمود که: منادی از آسمان ندا می‌کند به نام قائم. پس می‌شنود آن ندا را هر که در مشرق باشد و هر که در مغرب باشد. نماند خوابیده‌ای مگر آن که از آن ندا بیدار شود و نه ایستاده‌ای مگر آن که بنشیند و نه نشسته‌ای مگر آن که به پایستد ترسناک از

این ندا. پس خدا رحمت کند کسی را که از این ندا عبرت گیرد، پس جواب گوید؛ زیرا که صدا صدای جبرئیل است که روح الامین باشد.

و فرمود ﷺ که: صدا در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم خواهد بود. پس شک نکنید در آن و بشنوید و فرمانبرداری کنید و در آخر همان روز صدای شیطان لعنت کرده شده بلند شود. ندا می کند که: آگاه باشید که فلان - یعنی: عثمان - مظلوم کشته شد، تا این که مردم را به شک بیندازد و به فتنه بیندازد ایشان را. پس چه بسیار در آن روز شک کننده ای که متحیر و سرگردان شود و به آتش جهنم میل کند. پس چون شنیدید صدا را در ماه رمضان، شک نکنید در آن صدای اول که صدای جبرئیل است و نشانه آن این است که ندا می کند به نام قائم و نام پدر او ﷺ تا این که می شنوند آن ندا را دختران باکره ای که در سراپرده های خود هستند. پس تحریص می کنند پدران و برادران خود را بر بیرون آمدن.

و فرمود: ناچار است از این که این دو صدا بلند شود پیش از خروج قائم ﷺ: صدایی از آسمان که آن صدای جبرئیل است به اسم صاحب این امر و اسم پدر او و صدای دوم که از زمین است و آن صدای شیطان لعین است که ندا می کند به اسم فلان - یعنی: عثمان - که: مظلوم کشته شد، و مراد او از این صدا فتنه انداختن است. پس پیروی کنید صدای اول را و بر شما باد اجتناب و دوری کردن از صدای دوم که بواسطه آن در فتنه خواهید افتاد.

و فرمود ﷺ که: قیام نمی کند قائم مگر با ترس سختی از مردم و لغزش ها - یا زلزله ها - و فتنه و بلایی که به مردم می رسد و واقع شدن طاعونی پیش از آن و شمشیر بران در میان قبایل عرب و اختلاف شدید در مردم و پراکندگی در دینشان و تغییر یافتن حالاتشان به بدی بنحوی که در هر صبح و شامی شخص آرزوی مردن کند از بزرگی آنچه که می بیند - از دیوانگی های مردم و خشمگینی و فرومایگی ایشان و سختی زمانه و خوردن بعضی از ایشان بعض دیگر را. پس خروج آن حضرت ﷺ وقتی خواهد بود که مردم مایوس و ناامید شوند از این که فرج را ببینند. پس خوشا به

حال کسی که درک کند او را و از یاران او باشد و وای بر کسی که قصد بدی به او کند و مخالفت کند او را و فرمان او را و از دشمنان او باشد!

و فرمود آن حضرت علیه السلام که: چون قائم علیه السلام بیرون آید، قیام می کند به فرمان تازه ای و با کتاب تازه ای که دستور عمل حضرت در آن است و سنت و روش تازه و حکم تازه که تحمل آن بر عرب سخت است و کار او نیست مگر کشتن. باقی نمی گذارد احدی از کفار و مشرکین و منافقین را و ملامت و سرزنش ملامت و سرزنش کنندگان او را نخواهد گرفت.

پس فرمود: وقتی که بنی فلان - یعنی: بنی عباس - با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و در میانشان اختلاف واقع شد، منتظر صیحه آسمانی در ماه رمضان و خروج قائم باشید و نمی بینید آنچه را که دوست می دارید - یعنی: ظهور آن حضرت و خوشی و راحتی را - تا وقتی که در میان بنی عباس اختلاف واقع شود. پس چون در میانشان اختلاف واقع شود، مردم در مُلک ایشان طمع کنند و اختلاف کلمه در میانشان افتد و سفیانی بیرون آید.

و فرمود: ناچار است از این که بنی عباس مالک ملک شوند - یعنی: بعد از خلع شدن ملک از ایشان و انقراض خلفای مشهور از ایشان؛ چنان که از اخبار و احادیث دیگر مستفاد می شود. پس چون اختلاف ملکی پیدا کردند، کار مملکت ایشان و سلطنت ایشان به تفرقه و پراکندگی کشد، تا این که خراسانی بر ایشان خروج کند و سفیانی. این از مشرق و دیگری از مغرب - یعنی: خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب و مراد از این دو مشرق و مغرب عراق است که سمت شام طرف مغرب آن است و سمت خراسان طرف مشرق آن است - و گویا این هر دو در خروج با هم مسابقه گذارده اند مانند دو سواری که با یکدیگر در مسابقه گروبندی کنند. هر دو رو به کوفه می آیند تا این که هلاکت بنی عباس به دست این دو دسته واقع شود و ایشان باقی نمی گذارند از بنی عباس احدی را.

پس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی هر سه در یک سال و در یک ماه و در یک روز واقع شود که هر کدام از محل خود خروج کنند مانند نظام مهره ای که

در یک رشته فکیده باشد هر کدام دنباله دیگری. پس از هر طرفی جنگ واقع شود. وای بر کسی که به قصد جنگ کردن با ایشان بیرون آید! و در میان این پرچم‌ها پرچمی هدایت کننده‌تر از پرچم یمانی نیست که پرچم او پرچم هدایت است؛ زیرا که می‌خواند مردم را به سوی صاحب شما - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام.

پس چون یمانی خروج کند، حرام است فروختن اسلحه بر مردم و هر مسلمانی. پس چون یمانی خروج کند، قیام کن و برو به سوی او؛ زیرا که پرچم او پرچم هدایت است و حلال نیست برای مسلمانی که در مقابل پرچم او به ضرر و مخالفت با او پرچمی بلند کند. پس کسی که این کار را بکند، از اهل آتش جهنم خواهد بود؛ زیرا که او - یعنی: یمانی - مردم را به حق دعوت می‌کند و به راه راست هدایت می‌نماید.

پس از آن فرمود که: رفتن ملک بنی عباس مانند کاسه‌ای است که از گل پخته ساخته شده باشد و مانند مردی است که در دست او کوزه‌ای که از گل ساخته شده است باشد. در حالتی که راه می‌رود از دست او بیفتد و بشکند و او غفلت داشته باشد. پس چون ببیند که کوزه او شکست و از دست او افتاد، اندوهگین شود و آهی از دل بیرون کشد. پس رفتن ملک از دست بنی عباس همچنین خواهد بود که غفلتاً ملک از دستشان برود.

۳۲۴ / حدیث دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، به سند خود از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قال أبي - يعني: الباقر علیه السلام - : لا بد لنا^۱ من آذربيجان. لا يقوم لها شيء. فإذا كان ذلك فكونوا من أحلاس بيوتكم، وألبدوا ما ألبدنا، والنداء (خسف خل) بالبيداء^۲. فإذا تحرك متحرك^۳ فاسعوا إليه ولو حبواً. والله لكأني أنظر إليه بين الركن والمقام، يبائع الناس على

۱. در مصدر: (لا بد لنا).

۲. عبارت «والنداء بالبيداء» در مصدر نیامده است.

۳. در مصدر: (متحركنا).

کتاب جدید، علی العرب شدید. قال: وویل للعرب^۱ من شرّ قد اقترب؛^۲
یعنی: فرمود پدرم - یعنی: حضرت باقر علیه السلام -: ناچار است به نفع ما از فتنه آذربایجان
که بر پا نمی شود برای آن چیزی - یعنی: چیزی از آن جلوگیری نمی کند. پس چون
چنین شد - یعنی: آن فتنه ظاهر شد -، باشید از پلاس پاره های خانه های خود و مقیم
خانه های خود باشید همچنان که ما مقیم خانه های خود شدیم - یعنی: ساکت ماندیم و
از جای خود حرکت نکردیم - و ناچار است برای ما از ندای بیداء که آن ندای جبرئیل
است بر لشکر سفیانی - یا به زمین فرو رفتن ایشان.

پس چون حرکت کرد حرکت کننده - یعنی: یمانی؛ چنان که از اخبار دیگر مستفاد
می شود -، بروید به سوی او و اگر چه خود را مانند کودکان به زمین بکشید تا راه را طی
کنید و نزدیک شوید، و قسم است به ذات خدا که هر آینه می بینم او را - یعنی: قائم علیه السلام
را - در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم که بیعت می گیرد از مردم بر کتاب تازه ای
که در آن است دستور العمل آن حضرت که آنچه در آن است به آن عمل کند که عمل
کردن آن حضرت به آنچه در آن است بر عرب سخت است. فرمود: وای بر عرب از
شری که از روی تحقیق به آنها نزدیک شود.

۳۲۵ / حدیث سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، به سند خود از ناجیه عطار روایت کرده که گفته است
که: شنیده از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:
إِنَّ الْمَنَادِي يَنَادِي: «إِنَّ الْمَهْدِيَّ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ» بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ، فَيَنَادِي الشَّيْطَانُ: إِنَّ
فُلَانًا وَشِيعَتَهُ عَلَى الْحَقِّ - یعنی: رجلاً من بني أمية؛^۳

۱. در مصدر: (لطفاة العرب).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۰۰، ح ۱ و ص ۲۷۱، ح ۲۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵، ح ۴۰

و ص ۲۹۳ - ۲۹۴، ح ۴۲؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۱۲ و ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۲۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴، ح ۴۵.

یعنی: بدرستی که منادی ندا می کند که: «مهدی فلان پسر فلان است» به نام او و نام پدرش. پس ندا می کند شیطان که فلان و شیعیان او برحق اند - یعنی: مردی از بنی امیه.

مؤلف گوید: مراد از فلان پسر فلان حضرت بقیة الله محمد بن الحسن علیه السلام [است] و حضرت باقر علیه السلام از باب تقیة از طاغیة زمان خود به فلان پسر فلان تعبیر فرموده و «رجلاً من بنی امیة» مراد سفیانی معلون است.

۳۲۶ / حدیث چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ انْكَسَافُ الْقَمَرِ لْخَمْسِ تَبْقِي وَالشَّمْسُ لْخَمْسِ عَشْرَةَ، وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَعِنْدَهُ يَسْقُطُ حِسَابُ الْمَنْجَمِينَ؛^۱

یعنی: بدرستی که پیش از این امر - یعنی: پیش از قیام قائم علیه السلام - گرفتن ماه است در پنج روز باقی مانده و گرفتن آفتاب است در پانزدهم و این هر دو در ماه رمضان واقع شود. در آن وقت حساب منجمین ساقط می شود.

(این دو آیت برخلاف عادت است).

۳۲۷ / حدیث پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۶، مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

كَيْفَ تَقْرَؤْنَ هَذِهِ السُّورَةَ؟ قُلْتُ: وَأَيُّ سُوْرَةٍ؟ قَالَ: سُوْرَةُ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، فَقَالَ: لَيْسَ هُوَ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». ^۲ إِنَّمَا هُوَ «سَالٌ سَيْلٌ»، وَهِيَ نَارٌ تَقَعُ فِي الثُّوْبَةِ، ثُمَّ تَمْضِي إِلَى كِنَاسَةِ بَنِي أَسَدٍ، ثُمَّ تَمْضِي إِلَى ثَقِيفٍ، فَلَا تَدْعُ وَتَرَأَى لآلَ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَحْرَقَتْهُ. ^۳

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۰، ح ۴۶، و نیز ر. ک: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. سوره معارج، آیه ۱.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۱، ح ۴۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۵؛ نفس الرحمن فی

فضائل سلمان، ص ۲۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷.

لغات

تُؤَيَّة: مراد غریب است و آن در نجف است و قبر کمیل بن زیاد در آن جاست.
و کناسه: نام جایی است در کوفه. از اعلام است.
ثقیف: قبیله‌ای است از هوازن.
وتر: خون کشته و کینه‌دار.

یعنی: فرمود: چگونه می‌خوانید این سوره را؟ (جابر که راوی حدیث است می‌گوید:) گفتم: کدام سوره؟ فرمود: سوره «سأل سائل بعذاب واقع».
پس فرمود: آن «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نیست، بلکه آن «سأل سائل» است و آن آتشی است که در تُؤَيَّة - که نام موضعی است در نجف که در آن جاست قبر کمیل بن زیاد ظاهر می‌شود - و می‌رود به طرف کناسه بنی اسد - که محلی است در کوفه - و پس از آن جا می‌رود در قبیله ثقیف از قبیله هوازن و زنده نمی‌گذارد احدی از کینه‌جویان را که با آل محمد دشمنی دارند برای خاطر آل محمد علیهم‌السلام.
مؤلف گوید: قرائت حضرت آیه مبارکه را به این کیفیت از باب تأویل است، نه تنزیل، و این یکی از تأویلات آیه شریفه است.

۳۲۸ / حدیث ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ. فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ، وَضَعُوا سِيوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَىٰ صَاحِبِكُمْ. قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ. أَمَا إِنِّي لَوِ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتِ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ!

یعنی: گویا می‌بینم گروهی را که بیرون می‌آیند در مشرق و مطالبه می‌کنند حق را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۱ - ۲۸۲، ح ۵۰، و نیز رک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹.

پس به ایشان نمی دهند. پس از آن طلب می کنند آن را. پس به ایشان نمی دهند. چون چنین دیدند، شمشیرهای خود را به گردن های ایشان می گذارند - یعنی: آنها را می کشند. پس می دهند حق را به ایشان. پس نمی پذیرند آن را تا این که قیام می کنند و واگذار نمی کنند آن را - یعنی: ملک را - مگر به صاحب شما - یعنی: امام زمان. کشته های ایشان شهیدان اند.

آگاه باش که اگر من درک می کردم آن زمان را، هرآینه می خواستم که باقی گذارم نفس خود را برای صاحب این امر.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست که مراد از خروج کنندگان در مشرق سید حسنی و یاران او باشند و مراد از حقی که طلب می کنند سلطنت و حکومت باشد بر طریق حق و استبقای آن حضرت نفس خود را برای صاحب الامر یا برای تابعیت از آن حضرت است یا مراد حمایت و نصرت از آن بزرگوار است و نیز از فرمایش حضرت مستفاد می شود که مشرقی ها قیام می کنند و ملک را می گیرند و پس از گرفتن به قائم عجل الله فرجه واگذار می کنند.

۳۲۹ / حدیث هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، نیز مسنداً از معروف بن خربوذ روایت کرده که گفت: ما دخلنا علی ابي جعفر الباقر عجل الله فرجه قطاً إلا قال: خراسان، خراسان. سجستان، سجستان. کانه بیشترنا بذلك؛^۱

یعنی: هرگز داخل نشدیم بر ابي جعفر باقر عجل الله فرجه مگر این که می فرمود: خراسان، خراسان. سیستان، سیستان. گویا بشارت می داد ما را به آن - یعنی: قیام قائم عجل الله فرجه.

۳۳۰ / حدیث هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، به سند خود از ابي الجارود روایت کرده که گفت: شنیدم

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴، ح ۱۱۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

إذا ظهرت بيعة الصبي قام كل ذي صيصية بصيصيته؛^۱

یعنی: زمانی که آشکار شد بیعت کردن با کودک، قیام می کند هر صاحب قدرتی با قدرت خود.

صيصية و صيصية: خار خروس و شاخ گاو و حصار و هر چیزی که بدان باز دارند چیزی را و پناه گیرند به وی.

۳۳۱ / حدیث نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۵۰، مسنداً از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:
یا جابر، لا يظهر القائم حتى يشمل (الناس خل) الشام^۲ فتنة يطلبون المخرج منها فلا يجدونه، ويكون قتل بالكوفة والحيرة. قتلاهم على سواء، وينادي منادٍ من السماء؛^۳
یعنی: ای جابر! ظاهر نمی شود قائم تا وقتی که شامل شود شام - یا مردم شام - را
فتنه ای که راه بیرون رفتن از آن را می طلبند و نمی یابند آن راه را و وقتی که قتلی در
کوفه و حیره - که یکی از شهرهای عراق است - واقع شود که قاتل و مقتول اهل باطل
باشند و کشته های هر دو طرف مساوی باشند - یعنی: اهل آتش باشند -؛ زیرا که قیام
هر دو دسته بر باطل و خلاف حق خواهد بود.

۳۳۲ / حدیث دهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۵۰، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
توقعوا الصوت يأتيكم بغتة من قبل دمشق. فيه لكم فرج عظيم؛^۴

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. در مصدر: (بالشام).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸، ح ۶۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷-۲۹۸، ح ۵۷.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸، ح ۶۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸، ح ۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

يعنى: انتظار بكشيد صدای مخصوصى را که بيايد شما را بناگاه از طرف دمشق که در آن است برای شما فرج بزرگى.

٣٣٣ / حديث يازدهم

غيبت نعمانى، صفحه ١٥٠، به سند خود از جابر بن يزيد جعفى از آن حضرت روايت کرده که فرمود:

يا جابر، الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات أذكريها لك، إن أدركتها. أولها اختلاف بني العباس، وما أراك تدرك ذلك، ولكن حدث به من بعدي عني، ومنادٍ ينادي من السماء، ويجيؤكم صوت من ناحية دمشق بالفتح، وتخسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية، وتسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن، ومارقة تمرق من ناحية الترك، ويعقبها فوج (خروج ل) الروم^١، وسيقبل إخوان الترك حتى ينزلوا الجزيرة، وسيقبل مارقة الروم حتى تنزل الرملة.

فتلك السنة - يا جابر - فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية المغرب. فأول أرض المغرب (تخرّب ل) أرض الشام. [ثم] يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات: راية الأصهب وراية الأبقع وراية السفيناني، فيلتقي السفيناني بالأبقع، فيقتلون فيقتله السفيناني ومن تبعه، و(ثم ل) يقتل الأصهب، ثم لا يكون له همّة إلا الإقبال نحو العراق، ويمرّ جيشه بقرقيسيا، فيقتلون بها، فيقتل بها من الجبارين مائة ألف، ويبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة، وعدّتهم سبعون ألفاً، فيصيبون من أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسيياً، فبينما هم كذلك إذ أقبلت رايات من قبّل (ناحية ل) خراسان، وتطوى المنازل طياً حثيثاً (عنيفاً ل)، ومعهم نفر من أصحاب القائم.

ثم يخرج رجل من موالي أهل الكوفة في ضعفاء، فيقتله أمير جيش السفيناني بين الحيرة والكوفة، ويبعث السفيناني بعثاً إلى المدينة، فينفر المهديّ منها إلى مكّة، فيبلغ أمير جيش

١. در مصدر: (هرج الروم).

السفياني أن المهدي قد خرج إلى مكة، فبيعت جيشاً على إثره، فلا يدركه حتى يدخل مكة خائفاً يترقب على سنة موسى بن عمران عليه السلام.

قال: وينزل أمير جيش السفياني البيداء، فينادي منادٍ من السماء: يا بيداء، بيدي بالقوم، فيخسف بهم، فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر، يحول الله وجوههم إلى أفتيتهم، وهم من كلب، وفيهم نزلت هذه الآية: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا ﴾^١.

قال: والقائم يومئذ بمكة قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيراً [به]، فينادي: يا أيها الناس، إنا نستنصر الله ومن أجابنا من الناس، وإننا (فإننا) أهل بيت نبيكم محمد صلى الله عليه وآله ونحن أولى الناس بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله. فمن حاجني في آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجني في محمد فأنا أولى الناس بمحمد، ومن حاجني في النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين.

أليس الله يقول في محكم كتابه: ﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^٢؟ فأنا بقية من آدم وذخيرة من نوح ومصطفى من إبراهيم وصفوة من محمد - صلى الله عليه وسلم - أجمعين.

ألا، ومن حاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله. ألا، ومن حاجني في سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله. فأنشد الله من سمع كلامي اليوم لِمَا أبلغ الشاهد منكم الغائب، وأسألكم بحق الله وبرسوله وبحقي؛ فإن لي عليكم حق القريبى من رسول الله إلا أعنتمونا ومنعتمونا ممن يظلمنا، فقد أخفنا وظلمنا وطردنا من ديارنا وأبنائنا، وبُغى علينا ودُفِعنا عن حقنا، فافتري أهل الباطل علينا. فالله، الله فينا. لاتخذلونا وانصرونا، ينصركم الله.

قال: فيجمع الله عليه (له) أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، ويجمعهم الله له

١. سورة نساء، آية ٤٧.

٢. سورة آل عمران، آية ٣٣-٣٤.

على غير ميعاد قزعاً كقزع الخريف، وهي - يا جابر - الآية التي ذكره الله في كتابه: ﴿ أَيَنْمَأ تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾^۱.

فببایعونه بین الرکن والمقام، ومعه عهد [من] رسول الله ﷺ قد توارثته الأبناء عن الآباء، والقائم - يا جابر - رجل من ولد الحسين، يصلح الله له أمره في ليلة. فما أشكل على الناس من ذلك - يا جابر - فلا يشكل (يشكلن خل) عليهم ولادته من رسول الله ﷺ وورائته العلماء عالماً بعد عالم. فإن أشكل هذا كله عليهم، فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم إذا نودي باسمه واسم أبيه وأمه^۲.

لغات و شرح

جایبه: قریه ای است از قریه های دمشق و باب جایبه در دمشق معروف است.
 مارقة: گروه خوارج را به این نام نامیده اند - یعنی: بیرون روندگان از دین.
 روم: در عرف عرب در سابق اطلاق بر بریتانیا می شده و امروز بر مسیحیین شرقی کاتولیکی و اراو ذکس اطلاق می شود.
 وروما - یارومیة -: مرکز آن ایتالیاست.
 جزیره: شهرهایی است میان دجله و فرات که آنها را بین النهرین گویند که شمالی غربی آن را جزیره و جنوبی شرقی آن را عراق گویند.
 ترك: قبیله هایی هستند که نسب آنها به اوغوزخان بن قره خان می رسد که عبارت باشند از قره خانی ها و مغول ها و غزنوی ها و سلجوقی ها و غزها - یا اغزها - که دسته های مهم ایشان در آسیای وسطی شمال کوه های آلتایی زندگانی می کردند. در میان سبیریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و روسیه و چین و هند و ترکیه هستند.

۱. سورة بقره، آیه ۱۴۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸ - ۲۹۱، ح ۶۷، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵، ح ۱۴۷؛ اختصاص، ص ۲۵۵ - ۲۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۹، ح ۱۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۵ - ۴۸۶، ح ۲۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۲۵۷.

رمله: شهری است در فلسطین شمالی شرقی بیت المقدس و نام قریه‌ای است در سوریا.
 أصهب: صفت یکی از صاحب پرچم‌های سه گانه است که از شامات بلند می‌شود
 - چنان که ابقع هم صاحب پرچم مصری است.

قرقیسیا: شهری است در کنار فرات نزدیک نهر خابور که به نام قرقیسیا پسر
 طهمورث دیوبند ساخته شده.

طمس: ناپدید شدن.

قزع: پاره‌های ابر تُنک.

خریف: فصل پاییز و سه ماه میان تابستان و زمستان را گویند.

معنی: ای جابر! ملازم زمین باش - یعنی: از جای خود بر مخیز و حرکت مده
 دست را و نه پا را - تا وقتی که ببینی نشانه‌هایی را که برای تو ذکر می‌کنم، اگر دریابی
 آن را. اول آنها مخالفت بنی عباس است با یکدیگر و نمی‌بینم تو را که درک کنی آن
 زمان را ولیکن حدیث کن بعد از من از من.

و منادی‌ای است که ندا می‌کند از آسمان و صدا از ناحیه دمشق به گوش شما
 می‌رسد و آن صدای فتح و گشایش است و فرو می‌رود به زمین دهکده‌ای از
 دهکده‌های شام که آن را جابیه گویند و آن در نزدیکی دمشق واقع است و افتادن
 قسمتی از دیوار مسجد دمشق است که مسجد اموی باشد از سمت راست آن و بیرون
 آمدن خارجی‌های از دین است از طرف ترک‌ها و در پی آن است خروج رومی‌ها.

و برادران ترک زود باشد که رو آورند تا این که در جزیره - یعنی: جایی که در
 سمت شمال غربی جزیره است - فرود آیند - یعنی: فرودگاه و پایگاه خود را در آن جا
 قرار دهند - و زود باشد که خارجیان روم هم عده خود را در رمله - که شهری است
 واقع در فلسطین شمالی در سمت شرقی بیت المقدس، یا قریه‌ای از سوریا - پیاده
 کنند و آن جا را فرودگاه و پایگاه خود قرار دهند.

پس در آن سال - ای جابر! - اختلاف بسیار در هر زمینی از ناحیه مغرب واقع
 خواهد شد. پس اول زمین مغرب یا اول جایی که خراب می‌شود شام خواهد بود.

در آن وقت اختلاف در میان اهل شام خواهد افتاد و در آن وقت سه پرچم مخالف یکدیگر بلند می شود: پرچم اصفه و پرچم ابقع و پرچم سفیانی. پس سفیانی با ابقع - که پرچم مصری ها باشد - با هم تلاقی کنند و مقاتله نمایند. سفیانی بر ابقع غالب شود و او را با تابعین او می کشد. پس از آن بر اصفه غالب می شود و او را نیز می کشد. در آن وقت سفیانی هیچ همی و فکری ندارد مگر این که به جانب عراق رو آورد. پس لشکر او به قرسیسیا - که شهری در کنار فرات نزدیک نهر خابور است - [می گذرند]، پس در آن جا قتال می کنند و لشکر سفیانی صد هزار نفر از جبّاران و گردن کشان را می کشند. بعد از آن سفیانی لشکری را به کوفه می فرستد که شماره آنها هفتاد هزار نفرند. پس از اهل کوفه بسیاری را می کشند و بر دار می زنند و اسیر می کنند.

پس در آن میانه همچنان که مشغول اند پرچم های خراسانی افراشته شود و از خراسان رو به عراق می آورند و به سرعتی شدید و سخت طی منازل و مراحل می کنند طی کردنی با شتاب و عجله تمام و با ایشان اند گروهی از اصحاب قائم علیه السلام.

پس بیرون می آید مردی از دوستان آل محمد علیه السلام از کوفه با جمعی از ضعفا و ناتوانان. پس سر لشکر سفیانی آنها را می کشد در میان کوفه و سفیانی لشکری به مدینه می فرستد و حضرت مهدی علیه السلام در آن وقت در مدینه است. از آن جا کوچ می کند به طرف مکه. خیر به سر لشکر سفیانی می رسد که مهدی علیه السلام از مدینه بیرون رفت به جانب مکه. پس آن ملعون لشکری به دنبال آن حضرت می فرستد. آنها حضرت را نمی یابند و آن جناب وارد مکه می شود در حالی که ترسان و منتظر فرمان الهی است به روش موسی بن عمران.

فرمود: و فرود می آید سر لشکر سفیانی با قوم خود در سرزمین بیداء. پس ندا کننده ای از آسمان ندا می کند که: ای زمین بیداء! به خود فرو گیر این گروه را. پس زمین آنها را به خود فرو می برد و باقی نمی گذارد از آنها مگر سه نفر را که خدا روهای ایشان را به عقب برمی گرداند و ایشان از قبیله کلب اند و این آیه درباره ایشان نازل شده (که خدا می فرماید: ﴿ای کسانی که کتاب به آنها آورده شد! ایمان بیاورید به آنچه که فرو فرستادیم در حالی که تصدیق کننده باشید مر آنچه را که با شماهاست

پیش از این که محو و نابود کنیم روهای را و آنها را به عقب ایشان برگردانیم ﴿ .
 فرمود حضرت باقر علیه السلام: قائم علیه السلام در آن روز در مکه تکیه می دهد پشت خود را به
 خانه خدا در حالتی که پناهنده شده است. پس ندا می کند که: ای گروه مردمان! ما
 طلب یاری می کنیم خدای را و کسانی که اجابت کنند ما را از مردمان و ماییم اهل بیت
 پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و ماییم سزاوارترین مردم به خدا و به محمد صلی الله علیه و آله.

پس کسی که با من محاجّه کند در آدم من سزاوارترم از مردم به آدم، و کسی که با
 من محاجّه کند در نوح پس من سزاوارترم از مردم به نوح، و کسی که با من محاجّه کند
 در ابراهیم پس من سزاوارترم به ابراهیم از مردم، و کسی که با من محاجّه کند به
 محمد صلی الله علیه و آله پس من سزاوارترم از مردم به محمد صلی الله علیه و آله، و کسی که با من محاجّه کند در
 پیغمبران پس من سزاوارترم از مردم به پیغمبران.

آیا نمی گوید خدا در محکم کتاب خود: ﴿ بدرستی که خدا برگزید آدم و نوح و آل
 ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان. ذریّه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و
 خدا شنوای داناست ﴿؟ پس من باقی مانده ای هستم از آدم و ذخیره ای هستم از نوح و
 برگزیده شده ای هستم از ابراهیم و مصفا شده ای هستم از محمد - درود متصل فرستد
 خدا بر ایشان همگی.

آگاه باشید! کسی که با من محاجّه کند در کتاب خدا پس من سزاوارترم از مردم به
 کتاب خدا. آگاه باشید! کسی که محاجّه کند با من به سنت پیغمبر پس من سزاوارترم
 از مردم به سنت رسول خدا. پس شما را قسم می دهم به خدا! کسی که کلام مرا امروز
 می شنود، باید برساند حاضر از شما به آن که غایب است و سؤال می کنم از شما به حق
 خدا و به حق فرستاده او و به حق خودم؛ زیرا که از برای من بر شما حق خویشاوندی
 من است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و مخواستہ از شما مگر این که یاری کنید ما را و منع
 کنید از ما ظلم کسانی را که به ما ظلم می کنند.

پس از روی تحقیق خفت داده شدیم ما و ستم کرده شدیم ما و دور شدیم ما از
 خانه های خودمان و فرزندان خودمان و تعدی کرده شد بر ما و حق ما از ما دفع کرده

شد و اهل باطل بر ما دروغ بستند. پس خدا را در نظر داشته باشید در حق ما و خوار نکنید ما را و یاری کنید ما را که یاری می کند خدا شما را.

فرمود - یعنی : حضرت باقر علیه السلام :- پس جمع می کند خدا برای او یارانش را که سیصد و سیزده نفرند ، بدون این که با همدیگر وعده کرده باشند ، مانند پاره های ابر نازک که در فصل پاییز در هوا متفرق اند و به یکدیگر می پیوندند و این است - ای جابر ! - معنای آیه ای که ذکر کرده است خدا در کتاب خود (که می فرماید :) ﴿ هر کجا باشید ، می آورد خدا همه شماها را . بدرستی که خدا بر هر چیزی تواناست ﴾ .

پس بیعت می کنند با او در میان رکن و مقام و با اوست عهدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وارث شده اند آن را پسرها از پدرها .

پس قائم - ای جابر ! - مردی است از فرزندان حسین که اصلاح می کند خدا برای او کار او را در یک شب . پس چقدر مشکل می شود بر مردم از این جهت ! پس اشکال نمی کنند - ای جابر ! - و مشکل نمی شود برایشان ولادت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث بودن او علم را از دانایان ، هر کدام بعد از دیگری . پس اگر همه اینها مشکل باشد بر ایشان ، صدایی که از آسمان شنیده می شود مشکل نمی شود بر ایشان ؛ زیرا که ندا کرده می شود به نام او و نام پدر او و مادر او .

(در اختصاص شیخ مفید ، طبع تهران ، مکتبه صدوق ، صفحه ۲۵۵ نیز همین حدیث را روایت کرده از عمرو بن ابی المقدام از جابر جعفی از آن حضرت) .^۱

۳۳۴ / حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار ، صفحه ۱۷۴ ، از کتاب امامت و تبصره ، تألیف علی بن بابویه به سند خود نقل کرده از ابی عبیده حذاء که گفت :

سألت أبا جعفر علیه السلام عن هذا الأمر: متى يكون؟ قال: إن كنتم تؤمنون أن يجيئكم

۱. اختصاص ، ص ۲۵۵ - ۲۵۷ .

من وجه فلا تنکرونه؛^۱

معنی: پرسیدم از ابی جعفر - یعنی: حضرت باقر علیه السلام - از این امر - یعنی: فرج - که چه وقت می‌باشد؟ فرمود: اگر شما کسانی هستید که آروز دارید که بیاید شما را از جهتی، پس انکار نمی‌کنید او را - یعنی: انکار وجود او را و یا این که دعوت او را منکر نمی‌شوید.

۳۳۵ / حدیث سیزدهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإیمان به سند خود از برید از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یا برید، اتق جمع الأصهب. قلت: وما الأصهب؟ قال: الأبقع. قلت: وما الأبقع؟ قال: الأبرص، واتق السفیانی، واتق الشریدین من ولد فلان، یأتیان مکة، یقسمان بها الأموال. یتشبهان بالقائم علیه السلام، واتق الشذاذ من آل محمد.

قلت: ویرید بالشذاذ الزیدیة؛ لضعف مقاتلهم. أما کونهم من آل محمد، فإنهم من بنی فاطمة؛^۲

معنی: ای برید! پرهیز از جمعیت اصهب. گفتم: اصهب چیست؟ فرمود: ابقع. گفتم: ابقع چیست؟ فرمود: ابرص - یعنی: صاحب لک و پیسه - و پرهیز از سفیانی و پرهیز از رانده و آواره شده از پسران فلان - یعنی: عباس - که می‌آیند به مکة و در آن جا تقسیم اموال می‌کنند و خود را شبیه قائم می‌نمایند و پرهیز از شذاذ^۳ از آل محمد. گفتم: اراده می‌کند از شذاذ فرقه زیدیة را به جهت ضعف در گفتارشان و اما بودن ایشان از آل محمد برای این است که ایشان از فرزندان فاطمه - علیها السلام - اند.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۸، ح ۱۵۷، ونیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۹۴، ح ۸۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۰، ح ۱۶۰، ونیز ر.ک: سرور أهل الإیمان، ص ۳۱ - ۳۲، ح ۳.

۳. شذاذ: کسانی که در میان عده‌ای باشند، اما از ایشان نباشند، عده اندک.

۳۳۶ / حدیث چهاردهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از همان کتاب مسنداً از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

إذا سمعتم باختلاف الشام في ما بينهم فالهرب من الشام؛ فإنَّ القتل بها والفتنة. قلت: إلى أيِّ البلاد؟ فقال: [إلى] مكة؛ فإنَّها خير بلاد يهرب الناس إليها. قلت: فالكوفة؟ قال: الكوفة ماذا يلقون؟ تقتل الرجال إلا شامي، ولكنَّ الويل لمن كان في أطرافها. ماذا يسمّر عليهم من أذى بهم، وتسبى بها رجال ونساء، وأحسنهم حالاً من يعبر الفرات ومن لا يكون شاهداً بها.

قال: فما ترى في سگان سوادها؟ فقال بيده يعني: لا، ثم قال: الخروج منها خير من المقام فيها. قلت: كم يكون ذلك؟ قال: ساعة واحدة من نهار. قلت: ما حال من يؤخذ منهم؟ قال: ليس عليهم بأس. أما إنَّهم سينقذهم أقوام ما لهم عند أهل الكوفة يومئذٍ قدر ما لا يجوزون^۱ بهم الكوفة؛^۲

یعنی: وقتی که شنیدید اختلافی را که در شام واقع می شود در میان خودهاشان، پس وقت فرار کردن از شام است؛ زیرا کشتن و فتنه در آن جا خواهد بود. گفتم: به کدام از شهرها فرار کنند؟ فرمود: به مکه که آن بهترین شهرهاست که مردم به آن جا فرار می کنند. گفتم: پس کوفه در چه حال خواهد بود؟ فرمود: اهل کوفه چه بلاهایی که خواهند دید؟! کشته می شوند مردان مگر آن کسی که از اهل شام است ولیکن وای برای کسانی که در اطراف کوفه ساکن اند که چه می گذرد بر آنها از اذیتی که به ایشان وارد آید و اسیر می شوند در آن جا مردان و زنانی و نیکوترین حال از ایشان کسی است [که] از فرات عبور کند و کسی که در آن جا حاضر نباشد.

گفت راوی: پس حال ساکنین سواد کوفه را چگونه می بینی؟ به دست اشاره فرمود

۱. در مصدر: (أما لا يجوزون).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۴، ونیز ر. ک: سرور أهل الإیمان، ص ۴۴-۴۵، ح ۲۰.

که: نه. بیرون رفتن از آن جاها بهتر است از ماندن در آن جاها. گفتم: تا چقدر طول می کشد؟ فرمود: بقدر یک ساعت از روز. گفتم: حال آنهایی که گرفته شده اند - یعنی: اسیر شده اند - چگونه خواهد بود؟ فرمود: برای آنها باکی نیست - یعنی: آنها کشته نمی شوند. آگاه باش که زود باشد که آنها را از کشته شدن نجات دهند و دستگیری کنند گروه هایی که در آن روز نزد اهل کوفه کوچک تر قدر و منزلتی ندارند و آنها را به کوفه راه نمی دهند.

۳۲۷ / حدیث پانزدهم

تفسیر قمی، صفحه ۲۸۶، سوره یونس، مسنداً از فضیل روایت کرده که گفت: گفتم به حضرت ابی جعفر علیه السلام: فدایت شوم! به ما خبری رسیده که برای آل جعفر پرچمی است و برای آل عباس دو پرچم خواهد بود. آیا به شما در علم به این موضوع چیزی منتهی شده است؟ فرمود:

أما آل جعفر فليس بشيء ولا إلى شيء، وأما آل العباس فإن لهم ملكاً مبطناً يقربون فيه البعيد ويبعدون فيه القريب، وسلطانهم عسر ليس فيه يسر، حتى إذا أمنوا مكر الله وأمنوا عقابه صيح فيهم صيحة لا يبقی لهم منال يجمعهم ولا آذان يسمعهم، وهو قول الله - عز وجل -: ﴿ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا ﴾^۱ الآية. قلت: جعلت فداك، فمتى يكون ذلك؟ قال: أما إنه لا يوقت لنا فيه وقت، ولكن إذا حدثناكم بشيء، فكان كما تقول، فقولوا: صدق الله ورسوله، وإن كان بخلاف ذلك فقولوا: صدق الله ورسوله، توجروا مرتين، ولكن إذا اشتدت الحاجة والفاقة وأنكر الناس بعضهم بعضاً، فعند ذلك توقعوا هذا الأمر صباحاً أو مساءً.

قلت: جعلت فداك، الحاجة والفاقة قد عرفناهما، فما إنكار الناس بعضهم بعضاً؟ قال: يأتي الرجل أخاه في حاجة فيلقاه بغير الوجه الذي كان يلقاه فيه، ويكلم بغير الكلام الذي كان يكلمه.^۲

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱.

تمام آیه که در حدیث بعضی از آن ذکر شده این است:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾^۱.

معنای حدیث

اما آل جعفر چیزی نیستند و نه به سوی چیزی راه می یابند - یعنی: صاحب ریاست و خلافت و سلطنت نمی شوند - و اما آل عباس پس برای ایشان است ملک جمع با فراغت بالی که نزدیک می کنند دور را و دور می کنند نزدیک را و پادشاهی ایشان سخت است و در آن آسانی نیست تا زمانی که ایمن شوند از معامله مکر کردن خدا و ایمن شوند از عقاب او - آن وقت در میان ایشان صیحه ای زده می شود که باقی نماند برای ایشان ملکی که جمع آوری کنند و نه گوش هایی که بشنوند و این است فرموده خدای - عزوجل - که فرموده است: ﴿ تا این که به خود گیرد زمین پیرایه و آرایش خود را و زینت خود را ظاهر کند و چنین گمان کنند اهل آن که قدرت بر آن دارند که ناگهان در شب یا روز عذاب ما بر آنها بیاید، پس قرار دهیم آنها را چیده و درویده شده و نابود بنحوی که گویا در روز گذشته بی نیاز نبوده و هیچ زینتی و پیرایه ای نداشته ﴾.

گفتم: فدایت شوم! چه وقت این حادثه بر آنها رو خواهد داد؟ فرمود: وقتی برای ما قرار داده نشده در وقوع آن، و لیکن هر وقت چیزی را برای شما حدیث کردیم و واقع شد بر شما همچنان که گفته ایم، بگویید: راست گفت خدا و پیغمبر او، و اگر خلاف آن شد، باز بگویید: راست گفت خدا و پیغمبر او، تا دو مرتبه مزد ببرید.

ولیکن هرگاه احتیاج و فقر و تنگدستی سخت شد و بعضی از مردم بعضی دیگر را منکر شدند، پس در آن وقت هر صبح و شامی انتظار این امر را بکشید. پس گفتم: فدایت شوم! احتیاج و فقر و تنگدستی را دانستیم، اما مراد از انکار بعضی از مردم

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

بعض دیگر را چیست؟ فرمود: این است که مرد بیاید نزد برادر خود برای حاجتی که دارد، پس آن برادر به چشمی که سابق به او نگاه می کرده نگاه نکند و طوری با او سخن گوید که پیش تر از اظهار احتیاج با او سخن نمی گفته - یعنی: پیش از اظهار احتیاج به نظر عزت و احترام به او نگاه می کرده و به زبان لطف و مهربانی و دوستی با او سخن می گفته و در هنگام اظهار احتیاج به چشم حقارت و خواری و ذلت به او نگاه کند و به بی اعتنایی و تندخویی و سخنان خشونت آمیز با او سخن گوید.

۳۳۸ / حدیث شانزدهم

تفسیر قمی، صفحه ۲۸۸ گفته است:

وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتًا ﴾ يعني: ليلاً ﴿ أَوْ نَهَارًا مَادَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴾^۱ فهذا عذاب ينزل في آخر الزمان على فسقة أهل القبلة، وهم يجحدون نزول العذاب عليهم؛^۲

یعنی: در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی که فرموده (در سوره یونس): ﴿ بگو - ای پیغمبر! -: آیا دانسته اید که می آید شما را عذاب او - یعنی: خدا - در شب یا روز؟ چیست آن چیزی که تعجیل از آن می کنند گناهکاران؟ ﴾ پس این عذابی است که نازل می شود در آخر الزمان بر فاسق های اهل قبله و حال آن که انکار می کنند نازل شدن عذاب را بر ایشان.

۳۳۹ / حدیث هفدهم

كمال الدين و تمام النعمة به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم

۱. سوره یونس، آیه ۵۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲، و نیز ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۰۱-۱۰۲.

و ص ۲۱۳، ذیل حدیث ۹۱ و ج ۵۲، ص ۱۸۵، ح ۱۰؛ تفسیر اصفی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۰۵.

ذیل آیه ۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۷۳؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۲، ص ۹۸-۹۹.

از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

القائم [منا] منصور بالرعب، مؤید بالنصر، تطوی له الأرض، وتظهر له الكنوز. يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ويظهر الله - عز وجل - به دينه ولو كره المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا عمر، وينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلي خلفه.

فقلت: يا بن رسول الله، متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، وقُبلت شهادات الزور، وزُدت شهادات العدل، واستخف الناس بالدماء، وارتكاب الزنا، وأكل الربا، واتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، وخرج السفينائي من الشام واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، وجاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا.

فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة، واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وأول ما ينطق به هذه الآية: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ ثم يقول: أنا بقية الله في أرضه [وخليفته وحجته عليكم، فلا يسلم عليه مسلم إلا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه]. فإذا اجتمع إليه العقد - وهو عشرة آلاف رجل -، خرج، فلا يبقى في الأرض معبود دون الله - عز وجل - من صنم وغيره إلا وقعت فيه نار فاحترق، وذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب ويؤمن به؛^۲

يعنى: قائم علیه السلام یاری کرده شده است به ترسی که از او در دلها می افتد و تأیید کرده شده است به یاری کردنی مخصوص از جانب خدا - یا ملائکه نصر، یا یاران خاص، یا همه اینها. پیچیده می شود از برای او زمین و ظاهر می شود برای او گنج ها. پادشاهی و سلطنت او به مشرق و مغرب جهان می رسد و آشکار می گرداند خدا به شخص او

۱. سورة هود، آیه ۸۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۰ - ۲۳۱، ح ۱۶، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۱ - ۲۹۲؛ کشف النعمه، ج ۳، ص ۲۴۲ - ۲۴۳؛ الفصول المهمة، ج ۲، ص ۱۱۲۳ - ۱۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۲، ح ۲۴؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ذیل آیه ۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۲۴.

دین خود را و اگرچه مکروه خاطر مشرکان باشد. پس باقی نمی ماند در زمین جای خرابی مگر این که آباد شود و فرود می آید عیسای روح الله پسر مریم علیها السلام، پس نماز می گزارد در پشت سر او.

پس به آن حضرت عرض کردم که: ای پسر رسول خدا! چه وقت بیرون می آید قائم شما؟ فرمود: وقتی که شبیه شدند مردها به زنها و زنها به مردها و اکتفا کردند در فجور مردها به مردها و زنها به زنها و سوار شدند زنها بر زینها و پذیرفته شود شهادت های دروغ و رد شود شهادت های راست و سبک شمارند مردم ریختن خون های ناحق را و مرتکب شدن زنا را و خوردن ربا را و از مردمان شریر تقیه کنند از ترس زبان های ایشان و بیرون بیاید سفیانی از شام و یمانی از یمن و فرو روند لشکر سفیانی در بیداء و کشته شود پسری از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن نفس زکّیه باشد و بیاید صدای آسمانی به این که حق در او - یعنی: قائم - و شیعیان اوست، در آن وقت زمان بیرون آمدن قائم ما است.

پس چون بیرون آید، پشت خود را به کعبه می دهد و نزد او جمع می شود سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که به آن سخن گوید، این آیه است (که خدا فرموده: ﴿باقی مانده خدا نیکو و نیکوتر است برای شما، اگر می باشید مؤمنان﴾. پس می فرماید: منم باقی مانده خدا در زمین او. پس چون جمع شود در نزد او یک عقد - که عبارت از ده هزار نفر مرد باشد -، خروج می کند. پس باقی نمی ماند پرستیده شده ای غیر از خدای - عزوجل - از بت و غیر آن مگر این که آتشی در آن می افتد و می سوزد و اینها بعد از آنی است که غیبت طولانی کند تا بداند خدا کی فرمانبرداری می کند او را در غیبت او و ایمان می آورد به او.

۳۴۰ / حدیث هجدهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۰، از غیبت نعمانی به سند خود از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلًا

مُسَمَّى عِنْدَهُ ﴿۱﴾ فرمود:

إِنَّمَا أَجْلَان: أَجَلٌ مَحْتَمٌ وَأَجَلٌ مَوْقُوفٌ. قَالَ لَهُ حَمْرَانٌ: مَا الْمَحْتَمُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَمَا الْمَوْقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي لَلَّهِ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حَمْرَانٌ: إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتَمِ؛^۲
يعنى: فرمود: این مدتی که خدا در این آیه فرموده دو مدت است: مدتی که حتم شده و مدتی که موقوف است. حمران به آن حضرت عرض کرد: محتوم کدام است؟ فرمود: آن است که غیر از آن نیست. عرض کرد: موقوف کدام است؟ فرمود: آن است که برای خدا در آن مشیت است - یعنی: موقوف است به مشیت خدا. اگر بخواهد می شود و اگر نخواهد نمی شود. حمران گفت که: من هر آینه امیدوارم که مدت سفیانی از موقوف باشد.

پس حضرت ابی جعفر عليه السلام فرمود: نه به ذات خدا قسم است که آن از مدت محتوم است - یعنی: حتماً باید واقع شود و واقع شدنی است. (غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۲)

۳۴۱ / حدیث نوزدهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۱، به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:
شنیدم از ابی جعفر عليه السلام که می فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ، وَاسْتَعِينُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدَكُمْ اغْتِبَاطًا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَنْهُ. فَإِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ، عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ النِّعَمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ.

۱. سورة انعام، آية ۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۴۶ و ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳؛ غیبت نعمانی، ص ۳۱۲-۲۱۳، ج ۵، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۷؛ کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴؛ الفصول المهمة، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۱۹۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۰۴، ح ۱۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸ و ج ۲، ص ۱۷۵.

وَأَمِنَ مِمَّا كَانَ يَخَافُ، وَأَيُّقِنُ أَنَّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ، وَأَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَى بَاطِلٍ وَأَنَّهُ هَالِكٌ. فَابْشُرُوا، ثُمَّ ابْشُرُوا بِالَّذِي تَرِيدُونَ. أَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَعْدَاءَكُمْ يَقْتُلُونَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَلَى الدُّنْيَا دُونَكُمْ، وَأَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ آمِنُونَ فِي عِزَّةٍ عَنْهُمْ؟ وَكَفَى بِالسَّفِيَانِيِّ نَقْمَةً لَكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مِنَ الْعَلَامَاتِ لَكُمْ مَعَ أَنَّ الْفَاسِقَ لَوْ [قَدْ] خَرَجَ لِمَكْتَمِكُمْ شَهْرًا أَوْ شَهْرَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ بِأَسْ حَتَّى يَقْتُلَ خَلْقًا كَثِيرًا دُونَكُمْ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: فَكَيْفَ يَصْنَعُ بِالْعِيَالِ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَتَغَيَّبُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَنْهُ. فَإِنْ خَنَقَهُ وَشَرَّهُه فإِنَّمَا هِيَ عَلَى شِيعَتِنَا، وَأَمَّا النِّسَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ بِأَسْ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قِيلَ: فَإِلَى أَيْنَ يَخْرُجُ (مَخْرَجُ خ ل) الرِّجَالُ وَيَهْرَبُونَ مِنْهُ؟ [فَقَالَ:] مَنْ أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَخْرُجَ [يَخْرُجَ] إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ [إِلَى] مَكَّةَ أَوْ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ.

ثُمَّ قَالَ: مَا تَصْنَعُونَ بِالْمَدِينَةِ وَإِنَّمَا يَقْصِدُ جَيْشُ الْفَاسِقِ إِلَيْهَا؟ وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمَكَّةَ؛ فَإِنَّمَا مَجْمَعُكُمْ، وَإِنَّمَا فَتَنَتَهُ حَمَلُ امْرَأَةٍ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، فَلَا يَجُوزُهَا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ -؛^۱

یعنی: پرهیزید خدای را و یاری بخواید از او بر آنچه که بر آن هستید - یعنی: محفوظ ماندن دین و ایمانتان به سبب پرهیزکاری و کوشش کردن در فرمانبرداری خدا؛ زیرا که سخت تر چیزی که می باشد یکی از شما را از حیث غبطه خوردن به چیزی است که آن در دین و مربوط به دین است که در دنیا به آن عمل کرده باشد تا به حد آخرت رسد و رشته دنیا بریده شود از او - یعنی: بمیرد. پس چون به این حد رسید، می داند که نعمت ها و کرامت های خدا روی آورد و مژده بهشت و ایمنی از آنچه که ترسیده شود داده می شود و یقین می کند به این که این راهی که می رفته راه حق بوده.

و بدرستی که کسی که با دین خود مخالفت کرده و راه باطل را پیموده، هلاک خواهد بود. پس مژده باد شما را و پس از آن مژده باد شما را به آنچه که می خواهید! آیا نمی بینید - یا نمی دانید - که دشمنان شما کشته می شوند - یا می کشند - در معصیت های خدا و می کشند بعضی از ایشان بعضی دیگر را بر سر دنیا در پیش روی شما و شما در

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۱-۳۱۲، ح ۲، و نیز ر.ک: محاسن، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸، ح ۱۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۷، ح ۲۲ و ج ۵۲، ص ۱۴۰-۱۴۱، ح ۵۱ و ج ۶۸، ص ۱۸۳، ح ۴۲.

خانه‌های خود در گوشه‌ای ایمن هستید از شرّ ایشان؟! و کفایت می‌کند که سفیانی عذابی باشد برای شما از دشمنان شما و بیرون آمدن او از نشانه‌هاست برای شما با این که آن فاسق اگر بیرون آید هرآینه بعد از خروج او یک ماه یا دو ماه درنگ خواهید کرد و بر شما باکی نخواهد بود تا این که می‌کشد خلق بسیاری را غیر از شما.

پس بعضی از اصحاب عرض کردند که: آن ملعون بازن‌ها چه خواهد کرد، وقتی که این طور شد؟ فرمود: غایب و پنهان شود هر مردی از شما از او؛ زیرا غیظ و حرص او مخصوص است برای شیعیان ما و اما زن‌ها پس برای ایشان باکی نیست - اگر خدای تعالی بخواهد.

به آن حضرت گفته شد: پس مردها که بیرون روند به کجا فرار کنند از شرّ او؟ [فرمود:] کسی که می‌خواهد از ایشان که فرار کند، بیرون رود به جانب مدینه یا مکه یا به بعض از شهرهای دیگر.

پس فرمود: به مدینه چکار دارید؟ زیرا که لشکر آن فاسق به آن جا می‌رود ولیکن شما به مکه بروید؛ زیرا که محلّ جمع شدن شما در آن جا خواهد بود و غیر از این نیست که فتنه او بقدر مدّت حمل یک زن - که نه ماه است - زیادتر نمی‌شود - اگر بخواهد خدا.

۳۴۲ / حدیث بیستم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، به سند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که گفت: از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از سفیانی، فرمود: کجا می‌پرسید شما از سفیانی؟ - یعنی: زود است تا خروج او. بیرون می‌آید پیش از او شیصبانی.

وَأْتَى لَكُمْ بِالسَّفِيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيْبَانِيُّ؟ يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ. يَنْبَغُ كَمَا يَنْبَغُ الْمَاءُ. يَقْتَلُ وَفِدْكُمْ، فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السَّفِيَانِيَّ وَخُرُوجَ الْقَائِمِ عليه السلام؛^۱

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، ح ۸، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، ح ۱۲۶.

یعنی: شیصبانی - که آخر خلیفه بنی عباس است و نام او عبدالله است طبق بعضی از اخبار دیگر - از کوفه بیرون می آید. جوشش می کند همچنان که آب جوشش کند. می کشد و اردین بر شمارا. پس انتظار بکشید پس از آن سفیانی و خروج قائم عجله را.

۳۴۲ / حدیث بیست و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۲، به سند خود از ابن ابی یعفور روایت کرده از حضرت باقر عجله که فرمود:

إِنَّ لَوْلِدَ الْعَبَّاسِ وَالْمُرَوَّانِيِّ لَوْقَعَةَ بَقْرَقِيسَا، يَشِيبُ فِيهَا الْغَلَامُ الْحَزُورُ، وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النُّصْرَ، وَيُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَسَبَاعِ الْأَرْضِ: اشْبَعِي مِنْ لَحُومِ الْجَبَّارِينَ، ثُمَّ يَخْرُجُ السَّفِيَانِيُّ؛^۲

یعنی: برای پسران عباس و مروانی هرآینه جنگی است در قرقیسا که پیر شوند در آن پسران تازه به جوانی رسیده با قوت و توانا. برمی دارد خدا از ایشان نصر و یاری را و الهام می فرماید مرغان هوا و درندگان زمین را که: بخورید از گوشت های ستمکاران. پس از آن بیرون می آید سفیانی.
(قرقیسا شهری است در کناره فرات نزدیک خابور).

۳۴۴ / حدیث بیست و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، به سند خود از مغیره بن سعید از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا اخْتَلَفَتِ الرَّمَحَانُ بِالشَّامِ لَمْ تَنْجَلْ إِلَّا عَنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ. قِيلَ: وَمَا هِيَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: رَجْفَةٌ تَكُونُ بِالشَّامِ، يَهْلِكُ فِيهَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ، يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبِرَازِيزِ الشَّهْبِ

۱. در مصدر: (بقرقیسیاء).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۵-۳۱۶، ح ۱۲، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۴.

المحذوفة، والرايات الصُّفْر تُقْبِل من المغرب حتَّى تحلَّ بالشام، وذلك عند الجزع الأكبر والموت الأحمر. فإذا كان ذلك، فانتظروا خسف قرية من دمشق يقال لها ممرسا (خریشاغل). فإذا كان ذلك، خرج ابن آكلة الأكباد من الوادي اليابس، حتَّى يستوي على منبر دمشق. فإذا كان ذلك، فانتظروا خروج المهديّ؛^۲

یعنی: وقتی که اختلاف افتاد میان دو صاحب سرنیزه در شام، این تیرگی و ظلمت و اختلاف روشن و برداشته نمی شود مگر از نشانه‌ای از نشانه‌های خدا. گفته شد که: چیست آن نشانه، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: زمین لرزه‌ای رو می دهد در شام که هلاک می شود در آن بیشتر از صد هزار نفر که آن آیت را رحمت قرار می دهد خدا برای مؤمنان و عذاب قرار می دهد برای کفار. پس چون چنین آیت و نشانه‌ای رخ داد، نظر کنید - یا منتظر باشید - صاحبان اسب‌های سرخ‌نک بومی - یا اسب‌هایی که سفیدی و سیاهی آنها به هم آمیخته باشد، یا اسب‌های لشکری قوی که موهای دم آنها را چیده باشند - و پرچم‌های زرد را که از طرف مغرب رو آورد تا این که وارد شام شود و این وقتی است که ناشکیبایی بزرگ‌تری رخ دهد و مرگ سرخ در آنها واقع شود - یعنی: جنگ خونینی. پس چون این طور شد، منتظر باشید فرو رفتن قریه‌ای از قریه‌های دمشق را که آن را ممرسا - یا خریشا، یا بنا بر بعضی از روایات خرشنا - گویند. پس در آن وقت پسر خورنده جگرها - یعنی: سفیانی ملعون که از ذرّیه هند جگرخوار و نسل ابی سفیان لعین است - خروج می کند از بیابان خشک بی آب و علف تا این که می آید در دمشق و بر منبر می نشیند. پس چون این قضایا واقع شد، انتظار خروج مهدی را بکشید.

۳۴۵ / حدیث بیست و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۵، به سند خود از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده

۱. در مصدر: (حرستا).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۷، ح ۱۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۳، ح ۱۴۴.

که فرمود:

السفیانی أحمر أصفر أزرق. لم یعبد الله قط، ولم یر مکة ولا المدینة قط. یقول: یا رب، ثاری والنار؛^۲

یعنی: سفیانی سرخ رو و زرد مو و زاغ چشم است. بندگی نکرده است خدا را هرگز و ندیده است مکه و مدینه را هرگز. می گوید: پروردگارا! خونخواهی می کنم و در آتش جهنم می روم.

۳۴۶ / حدیث بیست و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، به سند خود از ابی حمزه ثمالی از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

یا ثابت، کأنتی بقائم أهل بیتی قد أشرف علی نجفکم هذا، وأومی بیده إلی ناحية الكوفة. فإذا هو أشرف علی نجفکم، نشر رایة رسول الله ﷺ. فإذا هو نشرها، انحطت علیه ملائكة بدر.

فقلت: وما رایة رسول الله ﷺ؟ قال: عمودها من عمد عرش الله ورحمته وسائرهما من نصر الله. لا یهوی بها إلی شیء إلا أهلکه الله. قلت: فمخبوءة هی عندکم حتی یقوم القائم فیجدها، أم یؤتی بها؟ قال: لا، بل یؤتی بها. قلت: من یأتیها بها؟ قال: جبرئیل علیه السلام؛^۳

یعنی: ای ثابت! گویا می بینم قائم اهل بیتم را که مشرف شده است بر نجف شما، این نجف - و اشاره فرمود به دست خود به طرف کوفه. پس چون مشرف شد بر نجف شما، باز می کند پرچم رسول خدا ﷺ را. دور آن را می گیرند فرشتگانی که در روز بدر به یاری و مدد پیغمبر ﷺ آمدند.

۱. در مصدر: (أشقر).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۸، ح ۱۸، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۳-۲۵۴، ح ۱۴۶؛ مکمال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۲۱، ح ۳، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۱-۳۶۲، ح ۱۳۰؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳، ذیل شماره ۲۱۰.

گفتم: چیست پرچم پیغمبر ﷺ؟ فرمود: چوب آن از پایه‌های عرش خدا و رحمت اوست و سایر چیزهای آن از نصر و یاری خداست. میل نمی‌کند با آن پرچم به سوی چیزی مگر این که نابود می‌کند آن را خدا. گفتم: پس آن پرچم پنهان است نزد شما تا قیام کند قائم و بیابد آن را، یا آن که آورده می‌شود به سوی او؟ فرمود: نه، بلکه آورده می‌شود آن پرچم. گفتم: کی می‌آورد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام.

۲۴۷ / حدیث بیست و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۱، به سند خود از ابی الجارود رضی الله عنه روایت کرده که گفت:
ابی عبدالله جعفر بن محمد رضی الله عنه فرمود:

أصحاب القائم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم. بعضهم يحمل في السحاب نهاراً. يعرف باسمه واسم أبيه ونسبه وحليته، وبعضهم نائم على فراشه، فيوافيه (فیبری خل) في مكة (فیوفونه بمكة خل) على غير ميعاد؛^۱

یعنی: اصحاب قائم سیصد و سیزده نفرند فرزندان عجم. بعضی از ایشان بر ابر حمل کرده می‌شوند در روز که شناخته می‌شود به نام و نسب و شمشر آراسته خود و بعضی از ایشان خوابیده است بالای فراش خود. پس گذارده می‌شود و می‌بیند خود را در مکه بدون این که با هم وعده‌ای گذارده باشند.

۲۴۸ / حدیث بیست و ششم

اربعین میرلوحی و الزام الناصب، صفحه ۱۸۸، مسنداً از حضرت باقر رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:

كأني بقوم قد خرجوا من أقصى بلاد المشرق من بلدة يقال لها شيلا، يطلبون حقهم من أهل الصين فلا يعطون، ثم يطلبون فلا يعطون. فإذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۹، ح ۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹-۲۷۰، ح ۱۵۷؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۱۳۱؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۷.

عواتقهم، فرضوا بإعطاء ما سألوهم فلم يقبلوا، وقتلوا منهم خلقاً كثيراً، ثم يسخرون بلاد الترك والهند كلها، ويتوجهون إلى خراسان، ويطلبونها من أهلها فلا يعطون، فيأخذونها قهراً ويريدون أن لا يدفعوا الملك إلا إلى صاحبكم مع الذين قتلوهم، فانتقموا منهم وتعيشوا في سلطانه إلى آخر الدنيا!

(شیلا در بعضی نسخ سیلان نوشته شده و بی مناسبت نیست).

یعنی: گویا می بینم گروهی را که بیرون می آیند از دورترین شهرهای مشرق از شهری که آن را شیلا می گویند و می خواهند حق خود را از اهل چین و آنها حقیقتاً را نمی دهند. پس از آن باز مطالبه می کنند و آنها نمی دهند. پس چون چنین دیدند، شمشیرهای خود را به گردن های ایشان می گذارند. پس آنها راضی می شوند به دادن حق ایشان آنچه را که ایشان خواسته اند از آنها. پس ایشان دیگر نمی پذیرند و می کشند از آنها خلق بسیاری را و مسخر خود می گردانند شهرهای ترک و هند را همه آنها را و رو می آورند به جانب خراسان و آن جا را از اهلش مطالبه می کنند. پس آنها حاضر به دادن نمی شوند. پس به قهر و غلبه آن جا را می گیرند و قصدی از گرفتن آن جا ندارند مگر این که آن جا و آن ملک را به صاحب شما - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - واگذار کنند با کسانی که از ایشان کشته اند تا انتقام بکشند از ایشان و تعیش و زندگی می کنند در دوره سلطنت آن حضرت تا آخر دنیا.

مؤلف ناچیز گوید: دور نیست خروج کنندگان از دورترین بلاد شرق عدّه خراسانی باشند - چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم به آن اشاره فرموده و فرمایش آن حضرت در حدیث هفتاد و هفتم از احادیث علویّه در همین جزء از کتاب گذشت در صفحه ۶۹۴ که خراسانی از چین و ملتان می آید و خروج آنها به نفع آل محمد علیه السلام است.

۱. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹. علی رغم جستجوی فراوان در کتاب «کفایة المهتدي في معرفة المهدي» - عجل الله فرجه - (اربعین میر لوحی) «یافت نشد.

۳۴۹ / حدیث بیست و هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، به سند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:
تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة. فإذا ظهر المهدي علیه السلام، بعث
إليه بالبيعة؛^۱

یعنی: فرود می آید پرچم های سیاهی که از خراسان بیرون می آید در کوفه و چون
ظاهر شد مهدی علیه السلام، می فرستد به نزد او و او را دعوت به بیعت کردن فرماید.

۳۵۰ / حدیث بیست و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، به سند خود از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:
كأنني بالقائم يوم عاشوراء يوم السبت قائماً بين الركن والمقام، بين يديه جبرئيل علیه السلام،
ينادي: البيعة لله، فيملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۲

یعنی: گویا می بینم قائم علیه السلام را در روز عاشورایی که روز شنبه باشد در میان رکن
و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل او ندا می کند که: بیعت کنید برای خدا. پس پر
می کند زمین را از عدل همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

۳۵۱ / حدیث بیست و نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۵، به سند خود از آن حضرت روایت کرده در حدیث طویلی
که فرمود:

يدخل المهدي الكوفة وبها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصق له^۳، فيدخل حتى

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۲، ح ۴۵۷، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۰ و ۱۹۸: الخرائج والبرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۸: ملاحم وفتن، ص ۱۲۳، ح ۱۲۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۷: نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۳۰۴: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۳، ح ۴۵۹، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۱۳۰،: کتبات المرکات، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. در مصدر: (فتصفوا له).

یأتي المنبر ويخطب، ولا يدري الناس ما يقول من البكاء، وهو قول رسول الله ﷺ. كأتي بالحسني والحسيني، وقد قاداها، فيسلمها إلى الحسيني، فيبايعونه.

فإذا كانت الجمعة الثانية قال الناس: يابن رسول الله، الصلاة خلفك تضاهي الصلاة خلف رسول الله ﷺ، والمسجد لا يسعنا، فيقول: أنا مرتاد لكم، فيخرج إلى الغري، فيخط مسجداً له ألف باب يسع الناس، عليه أصيص، ويبعث فيحفر من خلف قبر الحسين ﷺ لهم نهراً يجري إلى الغريين حتى ينبذ في النجف، ويعمل على فوهته قناطر وأرحاء في السبيل، وكأتي بالعجوز وعلى رأسها مكمل فيه برّ حتى تطحنه بلا كرا؛^۲

(روضه الواعظين ابن فثال، طبع قم، صفحه ۳۱۲).^۳

لغات

تصفيق: دست برد دست زدن.

مضاهاة: مانند بودن به یکدیگر.

رود و ارتیاد: به معنای طلب کردن، و راند و مرتاد کسی است که پیشروی کند بر

گروهی برای طلب کردن منزلی که در آن است، یا دنبال آب و علف پیشروی کند.

أصيص - بر وزن امیر -: بنای محکم.

فوهة: به معنای دهن و دهنه.

أرحاء: جمع رحي - به معنای آسیا.

مكمل - بر وزن منبر -: زنبیلی است که ظرفیت گرفتن پانزده صاع گندم داشته باشد.

یعنی: مهدی ﷺ داخل کوفه می شود در حالتی که در آن جا سه پرچم در جنبش

است. پس دست به دست زده می شود برای او و آن حضرت وارد می شود تا این که بر

۱. در مصدر: (بکربلاء).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۸ - ۴۶۹، ح ۴۸۵، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰؛ إعلام الوری بأعلام

الهدی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰ - ۳۳۱، ح ۵۳، و ج ۹۷،

ص ۳۸۵، ح ۴؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳. روضة الواعظین، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

منبر می‌رود و خطبه می‌خواند و از شدت گریه آن حضرت مردم نمی‌فهمند که چه می‌گوید و این گفته رسول خدا ﷺ است.

گویا می‌بینم حسنی و حسینی را که می‌کشند پرچم‌ها را. پس حسنی پرچم را به حسینی می‌دهد و عده او با آن حضرت بیعت می‌کنند و چون جمعه دوم شود مردم عرض می‌کنند: ای پسر پیغمبر! نماز گزاردن در پشت سر تو برابر است با نماز گزاردن در پشت سر پیغمبر خدا ﷺ و این مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد. پس می‌فرماید که: من پیشروی می‌کنم که جایی را فراهم کنم و می‌رود به طرف غری - که نجف اشرف باشد - و خط مسجدی را می‌کشد که از برای آن هزار در باشد که گنجایش همه مردمان را داشته باشد و بنای محکمی بنا می‌کند و می‌فرستد که از پشت قبر حسین علیه السلام از کربلا نهری حفر و جاری می‌کنند به طرف غریین که به نجف جاری شود و در دهنه آن نهر پل‌هایی بنا کنند و در راه آسیاها ساخته شود و کانه می‌بینم پیرزن را بر که سر خود زنبیل گندم گذارده، برای آرد کردن می‌رود. آرد می‌کند بدون مزد.

۳۵۲ / حدیث سی‌ام

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۷، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ الْقَائِمَ يَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةَ وَ تِسْعَ سِنِينَ كَمَا لَبِثَ أَهْلُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ. يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا
 وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا، وَيَفْتَحُ اللَّهُ [لَهُ] شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا، وَيَقْتُلُ النَّاسَ حَتَّى
 لَا يَبْقَى إِلَّا دِينَ مُحَمَّدٍ ﷺ. يسير بسيرة سليمان بن داود (تمام الخبر)؛^۱

یعنی: بدرستی که قائم سیصد و نه سال پادشاهی می‌کند همچنانی که اصحاب کهف در کهف خودشان درنگ کردند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد و می‌گشاید خدا مشرق و مغرب زمین را برای او و می‌کشد مردمان را تا این که باقی نماند مگر دین محمد ﷺ و سیر می‌کند به روش سلیمان پسر داود علیه السلام.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۴، ح ۴۹۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۲۴.

۳۵۳ / حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۴، به سند خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِذَا بَلَغَ الْعَبَّاسِيُّ خِرَاسَانَ طَلَعَ مِنَ الْمَشْرِقِ كَالْقَرْنِ ذُو الشَّقَا، وَكَانَ أَوَّلَ مَا طَلَعَ أَمْرَ اللَّهِ بِهَلَاكِ قَوْمِ نُوحٍ حِينَ غَرَقَهُمُ اللَّهُ، وَطَلَعَ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ أَلْقَوْهُ فِي النَّارِ، وَحِينَ أَهْلَكَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ، وَحِينَ قَتَلَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا.

فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ، فَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ، وَيَكُونُ طُلُوعُهُ بَعْدَ انْكَسَافِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، ثُمَّ لَا يَلْبَثُونَ حَتَّى يَظْهَرَ الْأَبْقَعُ بِمِصْرَ؛^۱

یعنی: زمانی که عباسی به خراسان رسید، از سمت مشرق ستاره‌ای طالع شود مانند شاخ صاحب روشنی و نمایانی و این ستاره اول مرتبه‌ای که طلوع کرد امر فرمود خدا هلاکت قوم نوح را - یعنی: وقتی که طالع شد، قوم نوح هلاک شدند و طوفان آنها را غرق کرد - و مرتبه دیگر در زمان ابراهیم طالع شد، وقتی که او را در آتش انداختند و مرتبه دیگر در زمان فرعون طالع شد و او و قومش هلاک شدند و مرتبه دیگر وقتی طالع شد، یحیی بن زکریا کشته شد.

پس چون دیدید که آن ستاره طالع شد، پناه ببرید به خدا از شر فتنه‌ها و طلوع آن بعد از گرفتن آفتاب و ماه است. پس چون طالع شود، طول نمی‌کشد که ابقع در مصر ظاهر می‌شود (و ابقع مردی است ابرص، مبتلا به مرض لک و پیسه).

۳۵۴ / حدیث سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، به سند خود از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خَرَجَ شَابٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بِكَفَّةِ الْيَمَنِ خَالًا، وَيَأْتِي مِنْ خِرَاسَانَ بِرَايَاتٍ سَوْدَ بَيْنِ يَدَيْهِ

۱. در مصدر: (القرن ذو الشفا).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۳، ح ۷۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰.

شعيب بن صالح . يقاتل أصحاب السفينائي فيهمهم ؛^۱

يعنى : بيرون مي آيد جواني از بني هاشم كه در كف دست راست او خالي است و مي آيد از خراسان با پرچم هاي سياه و در پيش روي اوست شعيب بن صالح كه مقاتله مي كند با اصحاب سفينائي و آنها را فرار مي دهد .

۳۵۵ / حديث سي و سوم

ملاحم و فتن ، صفحه ۵۱ ، به سند خود از آن حضرت عليه السلام روايت کرده كه فرمود :
ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء ، ومعه راية رسول الله صلى الله عليه وآله وقميصه وسيفه
وعلامات ونور وبيان . فاذا صلى العشاء الآخرة نادى بأعلى صوته ، يقول : أذكركم الله
- أيها الناس - ومقامكم بين يدي ربكم ، وقد أكد الحجّة ^۲ ، وبعث الأنبياء ، وأنزل الكتاب .
يأمركم أن لا تشركوا به شيئاً ، وأن تحافظوا على طاعته وطاعة رسوله صلى الله عليه وآله ، وأن تُحيوا ما
أحيى القرآن ، وتُمتيتوا ما أَمات ، وتكونوا أَعواناً على الهدى ، ووازرُوا على التقوى ؛ فإنّ
الدنيا قد دنى فناؤها وزوالها ، وأذنت بالوداع ، وإني لأدعوكم إلى الله وإلى رسوله صلى الله عليه وآله
والعمل بكتابه وإماتة الباطل وإحياء السنّة ، فيظهر في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدّة
أهل بدر على غير ميعاد فزعاً كقزع الخريف . رهبان بالليل ، أسد بالنهار . فيفتح الله أرض
الحجاز ويخرج من كان في السجن من بني هاشم ، وتنزل الرايات السود الكوفة ، فيبعث
بالبيعة إلى المهديّ جنوده إلى الآفاق ، ويميت الجور وأهله ، وتستقيم له البلدان ، ويفتح الله
على يديه القسطنطينيّة ؛^۳

يعنى : پس ظاهر مي شود مهدي (عليه السلام) در مكّه در اوّل شب و با اوست پرچم
رسول خدا صلى الله عليه وآله و پيراهن او و شمشير او و نشانه ها و نوري و بياني . پس چون نماز
عشاي آخر را بجا آورد ، به بلندترين صدای خود ندا مي كند و مي فرمايد : يادآوری

۱ . ملاحم و فتن ص ۱۲۰ ، ح ۱۱۵ ، ونيز ر.ك : كتاب الفتن ، ص ۱۸۹ .

۲ . در مصدر : (فقد اتخذ للحجّة) .

۳ . ملاحم و فتن ، ص ۱۲۷ ، ح ۱۵۷ ، ونيز ر.ك : كتاب الفتن ، ص ۲۱۳ .

می‌کنم به شما خدا را و ایستادن شما را در مقابل پروردگار شما، ای گروه مردمان! خدا حجت خود را بر شما تأکید فرمود و برانگیخت پیغمبران را و فرستاد کتاب‌هایی را و شما را امر می‌کند به این که چیزی را بر او شریک قرار ندهید و نگاه دارید فرمانبرداری او و فرمانبرداری پیغمبر فرستاده او ﷺ را و زنده بدارید چیزی را که قرآن زنده داشته و بمیرانید چیزی را که قرآن میرانیده است و کمک‌ها باشید قرآن و حجت را که هادی و راهنمایند و پشتیبان یکدیگر باشید بر تقوا و پرهیزکاری؛ زیرا که نزدیک شده است فانی شدن این جهان و نابود شدن آن و اعلام می‌کند شما را به وداع کردن با او و من شما را می‌خوانم که به سوی خدا و رسول او رو آورید و به کتاب خدا عمل کنید و باطل را بمیرانید و سنت پیغمبر را زنده کنید.

پس ظاهر می‌شود با سیصد و سیزده مرد که به شماره اصحاب پیغمبر ﷺ در روز بدرند که بدون وعده و بی‌خبر از یکدیگر مانند پاره‌های ابر نازک که در فصل پاییز در آسمان ظاهر می‌شود و به هم پیوسته می‌شوند به یکدیگر پیوسته خواهند شد و آنها کسانی هستند که در شب از خوف خدا ترسان‌اند و در روز مانند شیر خشمناک‌اند. پس فتح می‌کند خدا برای ایشان زمین حجاز را و بیرون می‌آورند همه زندانیان بنی‌هاشم را و فرود می‌آید پرچم‌های سیاه که پرچم‌های خراسانی باشد در کوفه و با مهدی بیعت می‌کنند و لشکر خود را به اطراف جهان می‌فرستد و جور و ستم و اهل آن را می‌میراند و تمام شهرها را به تصرف خود درآورد و به دست او خدا قسطنطنیه را می‌گشاید.

۳۵۶ / حدیث سی و چهارم

اختصاص شیخ مفید، طبع تهران، مکتبه صدوق، صفحه ۲۵۷، به سند خود از جابر روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرمود:
 والله، لیملکنّ رجل منّا أهل البیت بعد موته ثلاثمائة سنة ویزداد تسعاً. قال: فقلت: فمتی یکون ذلك؟ قال: فقال: بعد موت القائم. قلت له: وکم یقوم القائم فی عالمه حتی یموت؟ قال: فقال: تسعة عشر سنة من یوم قیامه إلى یوم موته.

قال: قلت له: فيكون بعد موته الهرج؟ قال: نعم. خمسين سنة، ثم يخرج المنتصر إلى الدنيا، فيطلب بدمه ودماء أصحابه، فيقتل ويسبي حتى يقال: لو كان هذا من ذرية الأنبياء ما قتل الناس كل هذا القتل.

فيجتمع عليه الناس أبيضهم وأسودهم، فيكثرون عليه حتى يلجئوه إلى حرم الله. فإذا اشتد البلاء عليه وقتل المنتصر، خرج السقّاح إلى الدنيا غضباً للمنتصر، فيقتل كل عدو لنا، وهل تدري من المنتصر ومن السقّاح، يا جابر؟ المنتصر الحسين بن علي، والسقّاح علي بن أبي طالب عليه السلام؛^۱

يعنى: به ذات خدا قسم است که هر آینه مالک می شود البته مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش سیصد و نه سال. جابر گفت: پس عرض کردم: مالک شدن او چه وقت است؟ فرمود: بعد از مردن قائم عجل الله فرجه.

عرض کردم به آن حضرت: چه قدر وقت است از مدت قیام قائم تا وقتی که بمیرد؟ گفت: حضرت فرمود: نوزده سال از روز قیام او تا روز مردن اوست. عرض کردم خدمت آن حضرت: بعد از مردن او خونریزی بناحق هست؟ فرمود: آری، تا پنجاه سال خونریزی هست. پس از آن بیرون می آید منتصر و برمی گردد به دنیا و خون خود و خون های یاران خود را مطالبه می کند. پس می کشد و اسیر می کند به اندازه ای که در حق او می گویند که: اگر این از ذریه پیغمبران بود، این همه مردم را نمی کشت.

پس جمع می شوند همه مردم از سفید پوست و سیاه پوست ایشان به طرفیت با آن حضرت و جمعیت بسیاری بر او حمله می کنند تا این که آن حضرت پناهنده به حرم خدا می شود. چون بلا بر آن حضرت شدت کرد، آن حضرت کشته می شود. در آن حال سقّاح بیرون می آید و برمی گردد به دنیا در حالتی که غضب آلوده است از جهت

۱. اختصاص. ص ۲۵۷-۲۵۸، و نیز ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۲۴؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۴، ح ۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸-۲۹۹، ح ۶۱ و ج ۵۳، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۱۲۲ و ص ۱۴۶-۱۴۷، ح ۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۳۲۲.

کشته شدن منتصر. پس می‌کشد هر دشمنی که از برای ما هست و آیا می‌دانی منتصر کیست و سفاح کیست، ای جابر؟ منتصر حسین بن علی است و سفاح علی بن ابی طالب - علیهما السلام - اند.

۳۵۷ / حدیث سی و پنجم

[الأنوار النعمانیة، تألیف عالم نبیل و محدث جلیل سید نعمت الله جزائری - أعلى الله مقامه الشریف -، طبع تبریز، مطبعة شرکت چاپ، جزء دوم، صفحه ۷۳، در نور علامات ظهور از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱ قال: سيفعل الله ذلك بهم. قال: فقلت: من هم؟ قال: بنو أمية وشيعتهم. قلت: وما الآية؟ قال: ركود الشمس ما بين زوال الشمس إلى وقت العصر وخروج صدر رجل ووجهه في عين الشمس، يعرف بحسبه ونسبه، وذلك في زمان السفیانی، وعندها يكون بواره وبوار قومه؛^۲

یعنی: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می‌فرستیم بر ایشان نشانه‌ای را که گردن‌های ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود﴾.

فرمود: زود باشد که بکند خدا با ایشان این کار را. (راوی) گفت: پس عرض کردم: اینها که مشمول این آیه‌اند کیان‌اند؟ فرمود: بنی‌امیه و شیعیان ایشان‌اند. گفتم: آیت و نشانه‌ای که خدا در این آیه فرموده است کدام است؟ فرمود: ایستادن آفتاب است از حرکت از وقت زوال آفتاب از خط نصف‌النهار - یعنی: از اول ظهر - تا وقت عصر و بیرون آمدن سینه‌مردی و روی اوست در چشمه آفتاب که شناخته شود به حسب و نسب خود و این نشانه در زمان خروج سفیانی واقع می‌شود. در آن وقت وقت هلاک شدن او و هلاک شدن قوم اوست.

۱. سورة شعراء، آیه ۴.

۲. انوار نعمانیة، ج ۲، ص ۷۳، ونیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۳.

۲۵۸ / حدیث سی و ششم

روضه الواعظین، تألیف ابن فتال نیشابوری، صفحه ۳۱۳، طبع قم، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا قام المهديّ سار إلى الكوفة. يهدم بها أربعة مساجد، ولم يبق على وجه الأرض مسجد له شرف إلا هدمها وجعلها جماً، ووسّع الطريق الأعظم، وكسر كلّ جناح خارج في الطريق، وأبطل الكنف والميازيب إلى الطرقات، ولا يترك بدعة إلا أزالها، ولا سنّة إلا أقامها، ويفتح قسطنطينيّة والصين وجبال ديلم، فيمكث على ذلك سبع سنين، مقدار كلّ سنة عشرين سنين من سنينكم هذه، ثمّ يفعل الله ما يشاء.

قيل له: جعلت فداك، فكيف يطول السنون؟ قال: يأمر الله الفلك باللبوث وقلة الحركة، فتطول الأيام لذلك والسنون. قال: قلت له: إنهم يقولون: إنّ الفلك إن تغیر فسد، قال: ذلك قول الزنادقة، فأما المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك، وقد شقّ الله القمر لنبيّه صلی الله علیه وآله وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون، وأخبر بطول يوم القيامة وقال: ﴿كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ ۲.۱

یعنی: چون قیام کند مهدی علیه السلام، می رود به کوفه و در آن جا خراب می کند چهار مسجد را و باقی نمی گذارد در روی زمین مسجدی را که بناهای بلند و کنگره ای داشته باشد مگر این که خراب می کند آنها را و صاف و هموار می کند و راه های بزرگ را وسعت و گشایش می دهد و گوشه و کنارها و اطراف خانه هایی را که بیرون از حدّ آنهاست و در راه واقع شده آنها را می شکند و راه را صاف می کند و پوشش خانه ها و مستراح ها و ناودان ها را که در راه واقع است همه را نابود می کند و بدعتی را باقی نمی گذارد مگر این که زایل نماید و سنتی را نگذارد مگر این که آن را بر پا می دارد

۱. سوره حج، آیه ۴۷.

۲. روضه الواعظین، ص ۲۶۴ و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۵: الفصول المهتمّة، ج ۳، ص ۱۱۳۳: بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۹۱-۹۲، ح ۱۱ و ج ۸۰، ص ۳۶۹، ح ۲۸: تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۴: تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶، ح ۵: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۶.

و قسطنطنیه و چین و کوهستان‌های دیلم را فتح می‌کند و به همین حال تا هفت سال که هر سالی بقدر بیست سال از سال‌های شما باشد در میان مردم می‌ماند. پس از آن خدا آنچه را که می‌خواهد می‌کند.

به آن حضرت گفته شد که: فدایت شوم! چگونه سال‌ها طولانی و دراز می‌شود؟ فرمود: امر می‌فرماید خدا فلک را تا به کندی حرکت کند و گردش او کم شود. پس به این جهت روزها و سال‌ها دراز می‌شود.

راوی گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ایشان می‌گویند - یعنی: طبیعیین و فلاسفه - که: هرگاه فلک تغییر کند، فاسد می‌شود. فرمود: این سخن زنادقه و بی‌دین‌هاست و اما مسلمانان راهی به این سخنان ندارند و حال آن که خدا ماه را برای پیغمبرش ﷺ شکافت و برگردانید آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون و خبر داده به دراز بودن روز قیامت که: ﴿آن بقدر هزار سال شماهاست که شماره کنید﴾.

۳۵۹ / حدیث سی و هفتم

روضة الواعظین، صفحه ۳۱۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود باقر علیه السلام در حدیث طویلی:

إذا قام القائم سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر ألف يدعون البترية عليهم السلاح، فيقولون له: ارجع من حيث جئت، فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم، ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرتاب، ويهدم قصرها، وتقبل مقاتليها (مقاتلها غل) حتى يرضى الله - عز وجل -!

یعنی: چون قیام کند قائم (علیه السلام)، می‌رود به کوفه. پس، از آن جا بیرون می‌آیند ده

۱. روضة الواعظین، ص ۲۶۵، و نیز رک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۱؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۳.

هزار و کسری که آنها را بتریه گویند (و آنها گروهی هستند از زیدی مذهب ها که منسوب اند به مغیره بن ابتر بن سعد) با اسلحه . پس به آن حضرت می گویند : از جایی که آمده ای برگرد . ما حاجتی به فرزندان فاطمه نداریم . پس حضرت شمشیر می گذارد در میانه ایشان و تا آخر آنها را می کشد .

پس داخل کوفه می شود و در آن جا هر منافقی که هست که اهل شک و ریب اند همه را می کشد و خراب می کند قصر حکومتی کوفه را و می کشد کسانی را که با او قتال می کنند تا این که خدای - عزوجل - خشنود شود .

۳۶۰ / حدیث سی و هشتم

روضة الواعظین ، صفحه ۳۱۴ ، از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

إذا قام القائم من آل محمد ﷺ ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله - عزوجل - ، فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم ؛ لأنه يخالف فيه التأليف ؛^۱

یعنی : وقتی که قیام کند قائم از آل محمد ﷺ خیمه هایی زده می شود برای کسانی که تعلیم می دهند به مردم قرآن را بنحوی که نازل فرموده است خدای - عزوجل - . پس دشوارتر است حفظ کردن آن در آن روز از هر چیزی ؛ زیرا که تألیف و ارتباط عبارات و کلمات آن مخالف با قرآنی است که فعلاً در دست مردم است .

۳۶۱ / حدیث سی و نهم

روضة الواعظین ، صفحه ۵۵۷ ، از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

إنّ الزلازل والكسوفين والرياح الهائلة من علامات الساعة . فإذا رأيتم من ذلك ،

۱ . روضة الواعظین ، ص ۲۶۵ ، و نیز ر . ک : ارشاد ، ج ۲ ، ص ۳۸۶ ؛ كشف الغمة ، ج ۳ ، ص ۲۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۳۳۹ ، ح ۸۵ ؛ تفسیر نور الثقلین ، ج ۵ ، ص ۲۷ ، ح ۱۱ ؛ إلزام الناصب ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ ؛ مکیال المکارم ، ج ۱ ، ص ۶۰ .

فتذکروا قیام الساعة، وافزعوا إلى مساجدکم؛^۱

یعنی: بدرستی که زلزله‌ها و گرفتن آفتاب و ماه و وزیدن بادهای هولناک از علامات ساعت است. پس چون دیدید اینها را، یاد کنید قیام قیامت را و بترسید و بروید به مسجدهای خودتان و به خدا پناهنده شوید.

۳۶۲ / حدیث چهلم

تفسیر عیاشی، جزء اول، طبع قم، صفحه ۱۰۳، از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾^۲ فرمود: ينزل في سبع قباب من نور، لا يُعْلَمُ في أيها هو حين ينزل في ظهر الكوفة، فهذا حين ينزل؛^۳

یعنی: فرود می‌آید - یعنی: قائم علیه السلام - در هفت قبه‌ای از نور که زمانی که فرود می‌آید دانسته نمی‌شود که آن حضرت در کدام یک از آن قبه‌هاست وقتی که فرود می‌آید در پشت کوفه.

(و بنا بر خبر دیگر در همان کتاب و همان جزء و همان صفحه: در فاروق). پس آن وقت این ملائکه نازل می‌شوند.

و ذیل خبر دیگر فرمود: وَأَمَّا ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ فهو الوسم على الخرطوم يوم يوسم الكافر؛^۴ یعنی: و اما معنای ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ پس آن داغ گذاردن است بر بینی روزی که بر شخص کافر داغ گذارده شود - که آن آیتی است برای جدا شدن خبیث از طیب.

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۴، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۵۵۱، ح ۷۳۵؛ وسائل الشیعة، ج ۵.

ص ۱۴۵، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۱۴۷، ذیل حدیث ۴.

۲. سورة بقره، آیه ۲۱۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۰۱، و نیز ر.ک: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱.

ص ۲۰۶، ح ۷۷۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۷۷۳؛

تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵۰۷.

۳۶۲ / حدیث جهل و یکم

تفسیر عیاشی، صفحه ۳، جزء دوم، طبع قدیم، از ابی لبید مخزومی روایت کرده که: قال أبو جعفر: یا أبا لبید، إنه یملك من ولد العباس اثنا عشر، یقتل بعد الثامن منهم أربعة، فتصیب أحدهم الذبحة فتذبحه. هم فئة قصيرة أعمارهم، قليلة مدّتهم، خبیثة سیرتهم. منهم الفویسیق الملقّب بالهادی والناطق والغاوی.

یا أبا لبید، إنّ فی حروف القرآن المقطّعة لعلماً جمّاً. إنّ الله - تبارک وتعالی - أنزل ﴿آلَمَ ذَلِكِ الْكِتَابِ﴾ فقام محمّد حتّی ظهر نوره، وثبتت کلمته، وولد یوم ولد، وقد مضى من الألف السابع مائة سنة وثلاث سنين، ثمّ قال: وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطّعة إذا عدّتها من غیر تکراره، وليس من حروف مقطّعة حرف ینقضی آیام (الآیام غل) إلاّ وقائم من بنی هاشم عدد انقضائه. قال: الألف واحد واللام ثلاثون والمیم أربعون والصاد تسعون، فذلک مائة وإحدى وستون، ثمّ کان بدو خروج الحسین بن علیّ عليه السلام آلَمَ الله. فلما بلغت مدّته قام قائم ولد العباس عند المصّ و یقوم قائمنا عند انقضائها بد «آلَمَ»، فافهم ذلك وعه واکنمه!

یعنی: فرمود ابو جعفر - یعنی: حضرت باقر علیه السلام -: ای ابالبید! مالک می شوند از اولاد عباس دوازده نفر که بعد از هشتمین آنها چهار نفر آنها کشته شوند. پس یکی از ایشان مبتلا می شود به گلو درد که قرحه ای در گلوی او عارض شود که از آن خون آید و یا مبتلا به خناق شود (دیفتری) که نفس او قطع شود و بمیرد.

ایشان گروهی هستند که عمرهای ایشان کوتاه است و مدّشان کم است و باطن ایشان خبیث و پلید است. از جمله ایشان است فویسق - که لقب هادی عباسی است - و ناطق و گمراه. ای ابالبید! در حرف های قرآن - یعنی: حروف مقطّعه قرآن - هر آینه علم های بسیاری است.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳، ح ۳، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۸۳-۲۸۴، ح ۲۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۰-۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۰، ح ۳ و ج ۲، ص ۲-۳، ح ۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۹-۱۰؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۵۵.

بدرستی که خدای تعالی ﴿ اَلَمْ ذَلِك الْكِتَاب ﴾ را که فرستاد، محمد ﷺ قیام کرد تا این که نور او آشکار و کلمه او ثابت شد و زاییده شد در روزی که زاییده شد زمانی که از هزار سال هفتم از هبوط آدم صد و سه سال گذشته بود.

پس فرمود - یعنی: حضرت باقر علیه السلام - که: توضیح این معنی در حروف مقطعه‌ای است که در کتاب خداست، هرگاه آنها را بشماری و مکررات آنها را بیندازی. نیست حرفی از حروف مقطعه که به عدد آن ایام بگذرد - یعنی: سال‌ها - مگر این که عدد انقضای قیام کننده‌ای از قیام کنندگان بنی هاشم است.

پس «الف» یک و «لام» سی و «میم» چهل و «صاد» نود می‌شود که مجموع آنها صد و شصت و یک می‌شود. پس ابتدای خروج حسین بن علی علیه السلام «اَلَمْ» الله بوده. وقتی که مدت آن به سر رسید، قائمی از پسران عباس نزد «المص» قیام کرد و قائم ما وقت منقضی شدن مدت به «الر» قیام می‌کند. پس بفهم این را و حفظ و کتمان کن این را.

مؤلف ناچیز گوید که: این حدیث شریف از اسرار و معضلات احادیث و اخبار اهل بیت اطهار - علیهم صلوات الله الملك الجبار - است و از متشابهات آثار به شمار می‌رود. علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در کتاب اربعین و سیزدهم بحار الأنوار از روی حدس و تخمین و جوهری برای حل آن احتمال داده، اما از باب استحسان و تأویل نه بر وجه حکومت و تسجیل^۱ و اقتفای^۲ به آن جناب فرموده است تلمیذ محقق آن بزرگوار عالم جلیل و محدث نبیل مولی ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی - عامله الله بلطفه الخفی والجلی - از باب تفأل به خیر - چنان که در پاورقی تفسیر عیاشی توجیهاتی از ایشان نقل کرده است -، ولی چون توجیهات این دو بزرگوار مسکن خاطر نبود و غبار حجاب را از چهره دوشیزه حدیث بنحوی که باید دور نمی نمود، لذا از ذکر

۱. تسجیل: مسجل کردن، ثابت و محکم کردن، حکم دادن.

۲. اقتفاء: پیروی کردن، از پی کسی یا چیزی رفتن.

آن در این کتاب صرف نظر نمودم و به فرموده حبر تحریر و ناقد بصیر و محدث خبیر سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیة در نور تعیین وقت ظهور که فرموده آنچه را که معنای آن این است که: ما تحقیق نکرده ایم، بلکه گمان هم نداریم اراده این معنی را از خبر و حق این است که این خبر از قبیل اخبار متشابهه است که ممکن نیست رسیدن به حقیقت آن و بیان واقع کردن؛ چه که وظیفه شیعیان است که در هر صبح و شام - بلکه در هر لحظه و آن - انتظار فرج داشتن و آن منافی با این قبیل توجیهاست^۱.

لذا از شرح و بیان که در خاطر خلجان می نمود خودداری کرده و تأویل آن را به عهده راسخین در علم گذاردم؛ زیرا که توقف در متشابهات مأمور به و احتیاط طریق نجات است.

ندانند خارجی کو چیست در بیت که اهل البیت ادرایند بالبیت

پایان سخن

المنة لله و له الحمد که جزء دوم کتاب نواب الدهور في علائم الظهور پایان یافت و دنباله آن شروع به جزء سوم خواهم نمود که از بخش هفتم در اخبار صادقیه علیه السلام افتتاح می شود و از خداوند متعال یاری می طلبم و از باطن ولایت کلیه لاسیما قطب دایره امکان و محور کون و مکان، اعلا حضرت، خلیفة الرحمن، صاحب العصر و الزمان - عجل الله تعالی فرجه - مدد می خواهم که به توفیق اتمام آن نائل گردم و این بضاعت مزجاة در پیشگاه اقدسش پذیرفته شود.

هذي بضاعة مزجاة بحضرتہ یابن الحسن فتقبلها من الحسن

و چون اعتصام این جزء به قصیده میلادیة حضرت مولی الكونین و امام الخافقین، سید جوانان بهشت، ابی عبدالله الحسین، که از نتایج فکر فاتر این بنده قاصر بود افتتاح

یافت، خوش داشتم که اختتام آن نیز به مخمس رائیه‌ای که از اثر طبع بنده شرمسار
است و در تولد قلب عالم امکان حضرت صاحب الزمان - روحی و ارواح العالمین له
الفداء - انشا کرده‌ام از خود در خاتمه این جزء به یادگار گذارم، ﴿وما توفیقی إلا بالله
علیه توکلت وإلیه أنیب﴾ ۱.

قصیده تخمیسیه رائیه

للمؤلف المتخلص بحیران

حق باز تجلی کرد از غیب دگر بار بی‌پرده برون آورد از پرده رخ یار
تا چند به غم مدغم؟ هان ای دل بیمار! عید است ز جا برخیز بین جلوه دلدار
دادار جهانی به جهان داد جهان‌دار
بنوشت قلم سرخط تقدیس به عشاق بگرفت بفرمانبریش از همه میثاق
افراشت قضا پرچم توحید به نه طاق برچید قدر رایت تثلیث ز آفاق
کز غیب عیان گشته، زند نار به زَنار
هان نیمه شعبان است در عیش بکوشید در جسم جهان جان است خیزید و خروشید
کالای غم و غصه به شادی بفروشید بر قامت دل جامه‌ای از وجد بپوشید
کامروز بشد مهد زمین مهبط انوار
از مشرق سامرا خورشید علم زد بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد
چون از افق غیب در این دار قدم زد لاهوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد
شرمنده شد از نور رخس ثابت و سیار
می‌لاد ولی عصر فخر بشر آمد مولود مدار کون کان گهر آمد
گویی به جهان ظاهر سر قدر آمد خورشید جلال حق از پرده درآمد
تایید به هر بحر و بر و درّه و گه‌سار

از آمدنش خالق جبّار خبر داد بر لوح و قلم عالم اسرار خبر داد
 جبیریل به نه گنبد دوّار خبر داد بر مقدم او سیّد مختار خبر داد
 کردند به میلادش مُلک و ملّک اقرار

از پرده برون آمد و در پرده نهان شد در پرده غیب اندر از چشم خسان شد
 چون کنز خفی مخفی از خلق جهان شد بر غیب خدا مظهر آن دُخر زمان شد
 تا وقت معین که شود ظاهر اسرار

از فیض دمش گیتی اندر دوران است منظومه هستی هست زان روح روان است
 از بهر قیامش کون هر دم نگران است املاک در افلاک از منتظران است
 کز قامت زیباش قیامت کند اظهار

خیل رسلش یک یک از قادر مطلق دادند خبر بر خلق کین قائم بر حق
 از مشرق غیب آید منصور و موفّق آفاق پر از داد کند بدهد رونق
 وز تیغ عدالت ببرد دست ستمکار

دانا بنیوشید که این ماه در آید نادان همه کوشید که او رخ نماید
 حق از حقد بپوشید می گفت که شاید خاموش کند این نور کز غیب نیاید
 غافل که خدایش بود همراه و نگهدار

قَیّس و سَطیح و شق و زرقا همه گفتند وین درّ سخن قُس و بحیراش بسفتند
 احبار چو ربّیون این سر ننهفتند از پادریان نیز هزاران بشنفتند
 ناکرده عداس و یَشع و باهله انکار

از صلب حسن عسکری آن حجّت کبرا وز اختر شمعون صفا دخت یشوعا
 خورشید رخ قائم بر حق شده پیدا در چرخ چهارم به طرب آمده عیسی
 در عرش برین ختم رسل سیّد ابرار

هندوش به باتنکل از او داد نشانه هم ناسک و جوک و وید از اهل کپانه
 کوموسب و جوموسب و پیمان مهانه گفتا به دساتیر چو زردشت یگانه
 کیست شاه شود ظاهر در آخر ادوار

هم مؤبد آر دا گفت در دوره بابک
دیگر به وسیناد که بد مصحف مزدک
در زُمزُم زردشت و گَهَنبار اتابک
جاماس به اسرار عجم گفت بلاشک
از دخت پسین و خشور شاهی آید در کار
آن پور پسین و خشور از مگه در آید
با اهرمنان قهرش از حد به در آید
با داد و دهش باشد هم دادگر آید
بیداد براندازد با داد شود یار
مشحون کتب عهد عتیق از خبر او
در سفر پِراشیت ز تورات اثر او
هم هوشع و شعیا گفت نام و سیر او
حَبقوق و مَلاخِی نبی راه بر او
دادند خبر ز آمدنش بی حد و بسیار
داده است نوید قدمش صفحه انجیل
در چاردهم فصل ز یوحنا تفصیل
هم مُرُقُس و هم لوقا گفتند به تسجیل
مَتّی به عباراتی آراسته تنزیل
در کشف به یوحنا ظاهر شده اسرار
آمد به زبور از حق اوصاف ظهورش
داود نبی برخواند ز آیات زبورش
بنمود خبردار به مِزمار سرورش
از مولد و از آمدن و غیب و حضورش
کز غیب شود ظاهر با تیغ شرربار
دادند رسولان همه بر خلق بشارت
از مقدم پاکش به صراحت و اشارت
مخصوص رسول دو جهان میر امارت
با سلسله آل رسالت و طهارت
کز پرده در آید چو جهان شد چو شب تار
نزدیک شد از اهرمنان باج بگیرد
هم زندقه و کفر به آماج بگیرد
وز تارک شاهان جهان تاج بگیرد
ز نّار و چلیپا و بت و خاج بگیرد
بر ملحد و کافر بدهد کیفر کردار
افسوس که چشم همه را خواب گرفته
وز جور و جفا مزرع دین آب گرفته
ظلم و بدع و کینه ز دل تاب گرفته
بیگانه ره صحبت احباب گرفته
ای کاش از این خواب شدندی همه بیدار

وقت است که عنقا ز حجابات در آید خورشید جمالش ز افق رخ بنماید
زنگ غم و اندوه ز دلها بزداید ابواب فرح را به روی خلق گشاید

بر گرد جهان دور زند چون خط پرگار

آثار و علامات ظهور ار چه زیاد است معیار در آن پر شدن جور و فساد است
هر چند که حق وقت مصرح ننهاده است باری نکشد طول که عالم به مراد است

از غیب شود ظاهر و بنماید دیدار

تعین ننموده است نبی وقت ظهورش تصریح نفرموده است ایام و شهورش
لکن به نبی^۱ مضمرا از جلوۀ نورش داده است نشان بسیار ز آیات و زبورش

اما نشود واقف از سرّ نهران اغیار

آن قدر که شاید به تو ز اسرار بگویم وز آمدن و جلوۀ دلدار بگویم
فی الجملة از آن مطلع انوار بگویم اندک سخنی ز آن همه بسیار بگویم

از آنچه دل از فیض شد زنده و سرشار

در پرده سخن گفت سخنگوی یگانه بی پرده نشاید داد ز آن گفته نشانه
ترسم که رقیب آرد ذکرش به میانه وین دانه به دزدی ببرد دزد شبانه

وز بی خردی دم زند از سخره و انکار

تا باد شمالی سوی مغرب نبرد راه وز شرق به مغرب نزید خیمه و خرگاه
وز جای نجبنند دول یکدل و همراه وز راست نتازند به چپ یکسره ناگاه

بگشوده نخواهد شدن این عقده دشوار

از خاور دور آن دم خیزد بنی الاصرر چنین را بشود فاتح و منصور و مظفر
پس روی نهد ز آن جا بر جانب دیگر از راه خراسان او ناگاه کشد سر

آن جا که رسد جلوه گر آید رخ دلدار

۱. نبی: قرآن، مصحف.

دور آنچه که من گفتمت از پيش نباشد مهلت دگر افزون به جفاکيش نباشد
 تافته سه و چار دگر بيش نباشد کاسايشی از بهر بدانديش نباشد
 بيدار شو و پاره کن اين پرده پندار
 تا آخر عشر از تسع دلها همه خون است اوضاع جهان يکسر چون بوقلمون است
 ظلم و ستم و جور و جنايات فزون است بنياد روی حيله و نيرنگ و فسون است
 آن گاه شود منعكس آثار به يکبار
 شاهها من حيران که ثناخوان تو باشم دانی که به هر جمع پریشان تو باشم
 کن گوشه چشمی که زياران تو باشم اندر دو جهان ریزه خور خوان تو باشم
 مگذار مرا زار و پریشان و گرفتار

وقد وقع الفراغ من تسويد هذه الأوراق بعد الجمع والتأليف والتصنيف والترصيف
 بيمناي الدائرة في اليوم الثامن من شهر ذي قعدة الحرام سنة ١٣٨٣ ألف و ثلاثمائة
 و ثلاث وثمانين من الهجرة المقدسة النبوية - عليه وآله آلاف الصلوات والتحيات -،
 ويتلوه الجزء الثالث بحول الله تعالى و قوته - إن شاء الله -، وأنا العبد الفاني الجاني
 محمد حسن المير جهاني الطباطبائي الجرقوئي الإصفهاني .

اشعار التجانيّة مؤلف

سادتي روعي فداكم
طال ما اشتقت لفاكم
منكمو جزئي وكلي
فبيكم يذفع ذلي
إنكم عين حياتي
وبكم أزجو نجاتي
خير خلق الله أنتم
سر غيب الله أنتم
عندكم علم المنايا
إنكم بحر العطايا
كعبة الآمال أنتم
معدن الإفضال أنتم
عثرة الأمجاد أنتم
شافع الميغاد أنتم
محور الإمكان أنتم
جعلت نفسي وقاكم
طاش لبي في هواكم
لا من الشح العتل
وبقائي في بقاكم
في حياتي ومماتي
ونجاتي في ولاكم
كنز سر الله أنتم
قد أذاه من أذاكم
وبكم تمحو الخطايا
ربي الله اضطفاكم
معرض الأغمال أنتم
لأهدى الأهداكم
علة الإيجاد أنتم
لن يخب من قد أتاكم
مضد الإيمان أنتم

مَنَّبَعُ الْإِحْسَانِ أَنْتُمْ
 مُخَكَّمُ التَّنْزِيلِ أَنْتُمْ
 بَاطِنُ التَّهْلِيلِ أَنْتُمْ
 أَنْتُمْ أَزْكَانُ الْبِلَادِ
 شُفَعَاءُ فِي الْمَغَادِ
 حُبُّكُمْ زَاخَةُ رُوحِي
 لَنْتُمْ إِلَّا قُلُوكَ نُوحِ
 حُبُّكُمْ زَادُ مَغَادِي
 ذِكْرُكُمْ رُوحُ قُودِي
 وَأَنَا الْغَاصِي الدَّلِيلُ
 إِنَّ رُوحِي لَكَلِيلُ
 أَثَقَلْتُ ظَهْرِي دُئُوبِي
 فَاسْتَشْفُوا عَنِّي كُروبي
 بِشِقْوَتِي قَدْ غَلَبَتِي
 وَعُيُوبِي فَضَحَّتِي
 غَشَّيْتُ نَفْسِي هَوَاهَا
 وَيُلْهَاتِبَتْ يَذَاهَا
 أَنَا حَيْرَانُ ضَعِيفُ
 مُسْتَعِينُ مُسْتَضِيفُ
 لُطْفُ رَبِّي اجْتِنَابُكُمْ
 عَالِمُ التَّأْوِيلِ أَنْتُمْ
 مَا نَجَى مَنْ قَدْ عَضَاكُمْ
 أَمَّنَاءُ لِلْعِبَادِ
 وَرِضَا اللَّهِ رِضَاكُمْ
 وَذُكُومُ عَيْنِ قُتُوحِي
 مَنْ يُسَجِّبُنِي عَذَاكُمْ
 زَاخَتِي يَوْمَ التَّنَادِ
 لَيْسَ فِي قَلْبِي سِوَاكُمْ
 مِنْ خَطَايَايَ عَالِي
 فَاشْفَعُوا لِي فِي دُعَاكُمْ
 سَوَدَّتْ وَجْهِي عُيُوبِي
 وَأَجِيبُوا مَنْ دَعَاكُمْ
 وَذُئُوبِي خَذَلْتَنِي
 قُبْحُ أَعْمَالِي جَفَاكُمْ
 ضَاعَ عُمْرِي فِي مُنَاهَا
 كَيْفَ لَا أَرْجُو حِمَاكُمْ
 مُذْنِبٌ غَاصٍ لَهْفُ
 مُسْتَجِيرٌ بِفِنَاكُمْ

❖

در انتظار ولی منتظر (عج)

للمؤلف الفقير

منتظر من می نشینم ، شه بیاید یا نیاید

بلکه رخارش بینم ، شه بیاید یا نیاید

هجر او آتش به دل زد ، گر بسوزم یا نسوزم

روز و شب با غم قرینم ، شه بیاید یا نیاید

رنج خار از چیدن گل ، گر بینم یا نبینم

می کنم صبر و تحمل ، شه بیاید یا نیاید

اشک غم با یاد رویش من بریزم یا نریزم

می کشم بار فراقش ، شه بیاید یا نیاید

با جفا و جور دشمن گر بسازم یا نسازم

دوست خواهد اینچنینم ، شه بیاید یا نیاید

غرقه در غرقاب هجرم ، او بخواید یا نخواستد

بر گذشته از سراپم ، شه بیاید یا نیاید

کاش می مردم به یادش ، او بخواند یا نخواند

می شدم قربان کویش ، شه بیاید یا نیاید

نه توانم صبر کردن ، گر بنالم یا ننالم
 نه مرا تاب جدایی ، شه بیاید یا نیاید
 خاطرش افسرده حیران ، کس بداند یا نداند
 سوخت مغز استخوانش ، شه بیاید یا نیاید
 جَدَبَاتِ نَارِ فِرَاقِ تُو بَه دَلَمِ فِکَنَدَه شِرَارَه‌ای
 نظری شها که غمِ مرا نکند بغير تو چاره‌ای
 همه شب ستاره بی شُمر ز غمت فشانمی از بصر
 چه کنم که از تو نمی‌دهد خیرم مهی و ستاره‌ای
 ز فراق روی تو خون دل شب و روز گشته نصیب من
 که برای شرح و بیان آن نه حدی بود نه شماره‌ای
 تو بیا برای خدا شبی بنشان مرا به کنار خود
 بزدای زنگ غم از دلم به اشاره‌ای و بشاره‌ای
 من و انتظار لقای تو تو و بازجویی حال من
 بنشسته‌ام به امید آن که کنی ز لطف اشاره‌ای
 به خیال صبح وصال تو به شبان تیره فغان کنم
 که مگر به گوش دلم رسد ز سروش غیب اماره‌ای
 به جهان چو میرجهان تویی ، بنموده خود به تو منتسب
 به امید آن که مرانیم ز کنار خود به کناره‌ای
 در دل کشدَم آتَشِ هَجَرِ تُو زَبَانَه
 آخر کُشدم از غمت این آه شبانه
 خونم چکد از دیده ز دوری تو تا کی
 تا چند روم در طلبت خانه به خانه
 هر سو نگرم مهر دل آرای تو جویم
 هر جا گذرم می‌طلبم از تو نشانه

دل بر سر آن شد که به پای تو دهد جان
 گر دست دهد وصل تو ای در یگانه
 آیا رسد آن طالع فیروز که روزی
 روزی شودم دولت دیدار تو یانه
 سخت است به هر جمع پریشان تو بیند
 یاران همه مشغول و تو غایب ز میانه
 برخیز بساط ستم و جور تو برچین
 برهان همه یاران خود از جور زمانه
 حیران به امید است که دیدار تو بیند
 روزی که زنی تکیه به اورنگ شهانه
 سلسله پای دل طره گیسوی تو
 قاتل دلدادگان خنجر ابروی تو
 این دل تنهای من نیست گرفتار دام
 فزون دل از صد هزار بسته به یک موی تو
 تا به کی از دوریت ساختن و سوختن
 خیز و زرخ پرده گیر تا نگریم روی تو
 نیستی از دل برون ز دیده گر غایبی
 می گذرم هر کجا، می وزدم بوی تو
 قائم بر حق تویی، مصدر مشتق تویی
 روی دل عاشقان جمله بود سوی تو
 منتظران را رسید جان به لب از دوریت
 کاش که بینند آن قامت دلجوی تو
 تشنه دیدار تو با غم و محنت قرین
 هست تمنای او جرعه ای از جوی تو
 حاجی اگر در حجاز سعی صفا می کند
 کعبه حیران بود خاک سرکوی تو

من که از آتش هجران تو دلسوخته‌ام
 آتش عشق به کانون دل افروخته‌ام
 به تمنای وصال تو من ای مهر مثال
 روز و شب دیده‌امید به ره دوخته‌ام
 به یکی جلوه رویت همه دادم از دست
 سود و سرمایه یک عمر که اندوخته‌ام
 خسروا نیست متاعی دگرم جز تن و جان
 که به سودای لقایت همه بفروخته‌ام
 دفتر و سُبحه و سجاده بدادم از دست
 تاکه در مدرس عشقت ادب آموخته‌ام
 جامه طاعت و تقوا همه را چاک زدم
 تاکه پیراهن عشق تو به تن دوخته‌ام
 سر به زانوی غم آورده به کنجی حیران
 تا مگر رحم نمایی به دل سوخته‌ام
 این دل داغ دیده را حالت انتظار نی
 بار جفا کشیده را طاقت و اختیار نی
 نار فراق روی شه سوخته استخوان من
 صبر و قرار از کفم رفت و دگر قرار نی
 هر چه بگویم از غم هجر چه ها کشیده‌ام
 شرح نمی‌توان دهم گفته یک از هزار نی
 فصل بهار دوستان جمله به طرف بوستان
 من چه کنم که بی‌رخ یار مرا بهار نی
 بوالهوسان به کام دل شادی و عیش کارشان
 چون من مبتلا کسی با غم دل دچار نی

وعده وصل دم به دم می رسدم به گوش دل
 لیک مرا تحمل فرقت روی یار نی
 آتش شوق تیزتر می شود و نمی شود
 ساخت به سوختن ولی، چاره دگر به کار نی
 بهر نثار مقدمت نقد روان مرا به کف
 حیران را جز این شها مایه و اعتبار نی
 من که روز و شب از شوق می کنم غزلخوانی
 نعمت لقای شه خواهدم شد ارزانی
 وعده وصالم داد یار گل عذار من
 چون که کردم از اخلاص بر درش ثناخوانی
 دوش کلبه ما را از کرم منور کرد
 از در آمدم ناگه با جمال نورانی
 پرده برفکند از رخ مات حسن خویشم کرد
 زد بر آتشم آبی از شراب روحانی
 گفتمش: شها تاکی دیده بر رخت دوزم
 تاکه پرده برگیری وارهی ز پنهانی
 گفت: گفتمت از پیش مدتی تحمل کن
 تا به دست خود گیرم خاتم سلیمانی
 گفتمش: مگر تا چند صبر بایدم کردن
 تاکه آفتاب از غیب سرزند به آسانی
 گفت: چون زحل را شد حال رجعتی حاصل
 در گه وصال او یاب فیض رحمانی
 رمز دیگری فرمود باز با من حیران
 گفت رو برون کن زود حرف های ظلمانی

ز بصر تا چند گهر بارم که مگر آید ز سفر یارم؟
 غم دل تا کی نتوان گفتن که ز هجر کیست گرفتارم؟
 نه بهار آمد نه به سر شد دی به فراق شه شده عمرم طئی
 ز غمش بگیرم فلکا تا کی به کجا گردم به که رو آرم؟
 نظری شاها به گدایت کن به گدای خود تو عنایت کن
 سوی خود او را تو هدایت کن که ز غم نه روز و نه شب دارم
 ز نظر هر چند نهانی تو، شوم کز غم برهانی تو؟
 به کنار خود بنشانی تو بنهی مرهم به دل زارم
 زده نار هجر شرر بردل شده کار دل ز غمت مشکل
 من سرگردان شده پا در گِل بنما درمان دل بیمارم
 نه مرا یاری، نه مددکاری که ز پای دل کشدم خاری
 بکنند احسان به گرفتاری نگذارد زار در آزارم
 نه مرا یارای غم حرمان نه کسی دردم بکند درمان
 نه کند شاهم نظر احسان کشد آخر این غم بسیارم
 بُری از حیران تو شهاگر سر نبرد حیران ز تو هرگز دل
 سر آن دارم که تو را بینم سر و جان آن گه به تو بسپارم
 من که جانسوز از فراق خسرو دنیا و دینم
 اشک غم در دامن و سوزنده آه آتشی‌نم
 از سر شب تا سحر جاری سرشکم از دو دیده
 تا مگر بار دگر روی دلارایش ببینم
 پیچ و تاب گیسویش افکنده اندر پیچ و تابم
 در خیال خال رویش با غم و محنت قرینم
 آفتاب آسمان را طعنه زن شد آفتابم
 پرتو مهرش ربوده تاب از قلب حزینم

در هوای وصل رویش روز و شب تا کی بنالم؟
 در پس زانوی غم از هجر او تا کی نشینم؟
 سوزم و سازم به یادش اشک غم از دیده ریزم
 تا مگر از خرمن حسنش توانم خوشه چینم
 زد شرر نار فراق او به مغز استخوانم
 برده صبر و تا بم از دل وجه ربّ العالمینم
 تا به کی شاهان حیران در این آتش بسوزم؟
 خود تو می دانی که من لب تشنه ماء معینم
 خیل خیال روی شه در دل من کشیده صف
 مُلک دلی که داشتم شد به فراق شه ز کف
 بر سر آنم آن که من سوزم و ریزم اشک غم
 عمر عزیز خویش را در ره او کنم تلف
 قبله گه ملازمان مشتری ار شود به جان
 جان بلا کشیده را من بفروشم سلف
 پیش که شرح غم برم کز ستم مخالفان
 مهر جمال شاه را پرده غیب شد کلف
 خون چکدم ز دیدگان صبح و پسین شب و سحر
 تا که مگر بینمش با جلوات مختلف
 کآید و خاک پای او سرمه دیدگان کنم
 بهر نثار مقدمش جان سپرم من از شعف
 بار جفای هجر را سوختگان همی کشند
 بی خبرند ابلهان گاو و خران خوش علف
 حیران با خیال شه خوش بنشین به گوشه ای
 ناله ز هجر زن که تا دامنش آوری به کف

قـربان مـاد رویت ای مـهر عالم آرا
 شوق لقاییت از دل برده شها قرارا
 تا کی در انتظارت روز و شبان بنالم
 رحمی به این بلاکش کن از کرم خدا را
 در حال بینوایی از نی کشم نوایی
 گویم : شها ! کجایی ؟ دریاب بینوارا
 با یاد خال رویت تا چند اشک ریزم
 حتّی مَتّی أنادی یا مُطلق الأَساری
 دلدادگان عشقت در سوز و ساز تا کی
 مُستوحِشین هَجراً مُستوقِدین نارا ؟
 تا چند پرده داری ؟ بی پرده چهره بنما
 دل های عاشقان بر زان چهره دل آرا
 تا عکس روی ماهت در شیشه دل افتاد
 درهم شکسته گردید بُد گرچه سنگ خارا
 حیران ز نار هجران آتش گرفته جانش
 آیا شود که بیند روی تو آشکارا ؟

*

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴾ .

تَمَّتِ النسخة بالخیر بمنه .

فهرست مندرجات جلد اول

- پیش نوشت کتاب..... ۵۱
- مقدمه..... ۵۷
- غیبت صفرا و نواب خاص و غیبت کبرا..... ۵۸
- وفات علی بن محمد سیمری و غیبت کبرا و نواب عام..... ۵۹
- عدم تعیین ظهور و وقت قیام حضرت و بیان شهادت و مدفن آن جناب..... ۶۰
- اشعار مؤلف فقیر و اشعار به دو شبهه..... ۶۱
- دلیل عقلی بر طول عمر امام زمان علیه السلام..... ۶۳
- علت طول عمر و دوام و بقای بشر..... ۶۴
- طبیعت بهشت و اهل آن..... ۶۵
- اقسام اعتدالات به اعتقاد علمای طب قدیم..... ۶۷
- اسامی عده‌ای از معمرین سابق..... ۷۰
- یکی از معمرین معاصر به نام سیاه خان..... ۷۱
- از معمرین عصر حاضر سید ابوطالب موسوی..... ۷۲
- دلیل وجدانی بر دوام عمر امام زمان علیه السلام..... ۷۶
- برهان وجدانی برای اثبات طول عمر..... ۷۷
- تقریر شبهه راجع به غیبت امام زمان علیه السلام..... ۷۸

- تمهید مقدمه برای جواب دو شبهه..... ۷۸
- مکلفین مورد خطاب به حسب زمان سه دسته اند..... ۸۰
- دسته اول و دسته دوم..... ۸۰
- دسته سوم و آنها دو قسم اند. قسم اول..... ۸۲
- قسم دوم از دسته سوم..... ۸۳
- علت غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۴
- بعضی از حکمت های غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۶
- بیان شبهه ای در این مقام..... ۸۷
- بعضی از حکم و مصالح بعض از اعمال ائمه علیهم السلام..... ۸۷
- بعضی از اسرار غیبت امام زمان علیه السلام..... ۸۸
- سر غیبت آن حضرت به عبارت دیگر..... ۹۱
- چرا امام زمان علیه السلام غایب است؟..... ۹۳
- امام زمان شیعیان را به حال خود نمی گذارد..... ۹۴
- غیبت امام زمان مانع از افاضه فیض نیست..... ۹۵
- بیان و اشعاری از مؤلف فقیر..... ۹۶

بخش اول

- تعداد اجمالی علامات ظهور تا صفحه ۱۲۱..... ۹۷

بخش دوم

- آیه ۱۵۵ سوره بقره: ﴿وَلَنبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ الخ و تفسیر آیه از حضرت صادق علیه السلام به روایت صدوق و ترجمه و تبصره..... ۱۲۱
- آیه ۱۷۹ از سوره آل عمران: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ﴾ الخ و تأویل آیه به روایت عیاشی از حضرت صادق علیه السلام..... ۱۲۳
- معنای حدیث و تبصره مؤلف و تکمیل تأویل آیه اولی..... ۱۲۴

- حدیث دیگر از غیبت نعمانی از حضرت باقر در تأویل آیه ۱۲۵
- آیه ۴۷ از سوره نساء و تأویل آن از حضرت باقر علیه السلام به روایت عیاشی و ترجمه آن و تبصره‌ای از مؤلف ۱۲۵
- آیه دوم از سوره انعام: ﴿ثم قضی اجلا﴾ الخ و تأویل آن به روایت نعمانی از حضرت باقر علیه السلام .. ۱۲۷
- آیه ۳۷ از سوره انعام: ﴿قل ان الله قادر﴾ الخ و تأویل آن از تفسیر قمی به روایت حضرت باقر و توضیح مؤلف ۱۲۸
- آیه ۶۵ از سوره انعام: ﴿قل هو القادر﴾ تا آخر آیه ۱۲۹
- از تفسیر قمی حدیثی از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آیه ۱۲۹
- خبر نبوی از جامع الأخبار در تأویل آیه و بیان مؤلف ۱۲۹
- آیه ۲۴ از سوره یونس: ﴿حتى اذا اخذت الارض﴾ الخ ۱۳۰
- حدیث شریفی از محمد حنفیه در تأویل آیه شریفه به روایت نعمانی ۱۳۰
- ترجمه آیه و حدیث ۱۳۱
- آیه ۳۵ از سوره یونس: ﴿افمن یهدی الی الحق﴾ الخ و حدیث شریفی از حضرت در تأویل آن به روایت کافی و نعمانی ۱۳۲
- ترجمه حدیث و آیه ۱۳ از سوره رعد: ﴿ویرسل الصواعق﴾ تا آخر آیه و تأویل آن از حضرت امیر به روایت نعمانی ۱۳۳
- تحقیقی از مؤلف و آیه ۳۱ از سوره رعد و بیان مؤلف ۱۳۴
- آیه ۴۵-۴۷ از سوره نحل: ﴿افامن الذین﴾ تا آخر و ترجمه آن ۱۳۵
- آیه ۶ از سوره بنی اسرائیل و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام در تأویل آن به روایت سیزدهم بحار. ۱۳۶
- ترجمه حدیث و آیه ۸۲ از سوره نمل: ﴿واذا وقع القول﴾ الخ و خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تأویل آن به روایت نعمانی ۱۳۶-۱۳۷
- ترجمه حدیث و آیه اول از سوره عنکبوت و حدیث حضرت رضا علیه السلام در تأویل آن به روایت ارشاد مفید ۱۳۷-۱۳۸
- معنای حدیث و آیه ۵۵ از سوره نور: ﴿وعد الله الذین آمنوا﴾ ۱۳۸-۱۳۹
- حدیث شریفی از حضرت صادق علیه السلام در تأویل آیه به روایت نعمانی ۱۳۹

- آیه ۵۱-۵۲ از سوره سبا: ﴿ولو ترى اذ فزعوا﴾ تا آخر و دو حدیث از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن به روایت قمی و یک حدیث از سیزدهم بحار ۱۴۰
- معنای حدیث و روایتی از الزام الناصب از بحرینی از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن ۱۴۱-۱۴۲
- ترجمه حدیث و آیه ۱۵ از سوره حم سجده: ﴿لنذیقنهم عذاب﴾ الخ و دو حدیث از حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن و به روایت نعمانی از صادق علیه السلام ۱۴۲-۱۴۳
- معنای حدیث و آیه ۵۳ از سوره حم سجده و دو حدیث از باقرین علیهما السلام ۱۴۳
- آیه چهارم از سوره شعراء: ﴿ان نشأ نزل﴾ تا آخر و دو حدیث از حضرت سجاد علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام در تأویل آن به روایت نعمانی ۱۴۴
- معنای حدیث ۱۴۵
- دو حدیث از صادقین علیهما السلام به روایت نعمانی در تأویل آیه ۱۴۶-۱۴۷
- آیه ۴۱ و ۴۲ از سوره ق: ﴿واستمع يوم ينادى﴾ تا آخر و دو حدیث از تفسیر قمی و صافی در تأویل آن ۱۴۷
- آیه اول از سوره معارج: ﴿سئل سائل﴾ و حدیثی در تأویل آن به روایت قمی از حضرت باقر علیه السلام و بیانی از مؤلف ۱۴۸

بخش سوم در اخبار نبویّه

- دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام دنیا را و آنچه که در آن است تا روز قیامت و بیان سه فتنه و دو جماعت که فتنه آخر آن عقلها را کج کند ۱۴۹
- بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان ظهور قائم علیه السلام هفت فتنه رخ خواهد داد: فتنه مدینه و فتنه مکه و فتنه یمن و فتنه شام و فتنه مشرق و فتنه مغرب و فتنه وسط شام که فتنه سفیانی است ۱۵۰
- ظهور چهار فتنه که در اول خونها حلال شود و در دوم خونها و مالها حلال شود و در سوم خونها و مالها و فرجها حلال شود و چهارم فتنه کرکننده و کورکننده و جنون آورنده باشد ۱۵۱
- ظهور هرج و مرجی که عقلهای بیشتر از مردم گرفته شود و مرد بکشد همسایه و برادر و پسر عم خود را ۱۵۴

- بیرون آمدن پرچم‌های سیاهی که اول آن فتنه و وسط آن گمراهی و آخر آن کفر باشد ۱۵۵
- ظهور فتنه‌ای از مشرق و فتنه‌ای از مغرب و شدت فتنه شرقی‌ها ۱۵۶
- خروج ترک در آذربایجان و عراق ۱۵۸
- صیحه در نیمه ماه رمضان که اول آن شب جمعه باشد و دستور برای حفظ از خطر آن و بلند شدن صداها در شوال و فتنه و خونریزی در ذیقعه و ذیحجه و خطر و فرج در محرم ۱۵۹
- مطالبه کردن پرچم‌های مشرقی حق خود را و گرفتن او ملک را و به تصرف ولی عصر دادن او ... ۱۶۳
- یاری پرچم‌های سیاه مشرقی یاری خداست و خوار کردن آن خوار کردن خداست و آنها ملحق می‌شوند به عده امام زمان عج ۱۶۴
- بیرون آمدن پرچم‌های سیاه بنی عباسی از مشرق و پس از آن پرچم‌های سیاه کوچک که با سفیانی قتال کند و به طاعت ولی عصر در آیند ۱۶۴
- فرود آمدن دجال اطراف کرمان با هشتاد هزار نفر از ترک‌ها و صفات ترکان ۱۶۵
- بیرون آمدن آتشی از عدن با میمون‌ها و خوک‌ها و خروج ترک‌ها در آذربایجان و جزیره ۱۶۶
- آمدن ترک‌ها در بصره و سه فرقه شدن مردم ۱۶۷
- آمدن ترک‌ها به جزیره العرب سه مرتبه و بیرون آمدن دابة الارض سه مرتبه و تفصیل بیرون آمدن او ۱۶۸
- خروج دابه بعد از طلوع آفتاب و کشتن او شیطان را و مرتفع شدن ظلم و جور ۱۶۸
- نزول عیسی و قتل دجال و منظم شدن جهان ۱۷۲
- خروج دابه با عصای موسی و خاتم سلیمان و نشان کردن کافر و مؤمن را ۱۷۳
- خراب شدن مسجد برائا و پیروی کردن مسلمین از روش پیشینیان ۱۷۴
- فروخته شدن مسلمانان آزاد و استخدام کردن کفار ایشان را و تحقیق از مؤلف فقیر در اطراف جمله «اسم ابیه اسم ابی» ۱۷۵
- داخل شدن گروهی از عجم در ممالک عرب و فتنه و فساد و خونریزی و بی‌عفتی آنها در غربین ۱۷۹
- خروج جوانانی از عراق به سرکردگی مردی به نام صالح و فساد و خونریزی و بی‌عفتی ایشان در کوفه و مدینه و بیرون آمدن شعیب بن صالح تمیمی به یاری دین اسلام و مهدی عج ۱۷۹

- ظاهر شدن آتشی که شب بایستد و روز سیر کند و هر که را بیابد بخورد و ظاهر شدن آتش از حجاز و رومان ۱۸۰
- بزرگ نمودن ماه‌ها بنحوی که مثلاً ماه یک شبه دو شبه یا بیشتر نماید و مقاتله نمودن ترک‌ها با موالی در زمین عرب ۱۸۲
- سوار شدن زن‌ها به چرخ‌ها و زین‌ها مانند مردنماها و لباس بدن‌نما پوشیدن زن‌ها و سرهای خود را مانند کوهان شتر بختی کردن و مستحق لعن شدن آنها ۱۸۴
- قبول نشدن نماز زن‌هایی که سر خود را مانند کوهان شتر ترتیب کنند و زن نباید از اعضای خود جز سر انگشتان و مقداری از روی خود را ظاهر کند ۱۸۴
- در آخر الزمان امرای ستمکار و وزرای فاسق و قاضی‌های خیانتکار و فقهای دروغگو ظاهر شوند ۱۸۵
- در آخر الزمان مردانی تازیانه دست گیرند مانند دم گاو ۱۸۶
- و عمال نادان زمام‌دار امور عامه شوند و وظیفه اهل آن زمان با ایشان و موعظه نمودن و حکمت گفتن بالای منابر و عمل نکردن گویندگان به آن ۱۸۷
- قرآن و سلطان از هم جدا شوند و حکم به میل و خواهش خود به نفع خود کنند و هر که ایشان را مخالفت کند بکشند و تکلیف اهل آن زمان ۱۸۸
- کلام نبوی که فرمود: می‌ترسم بر ائمت خود از سه چیز: لغزش عالم و حکومت جائر و پیروی از هوا و خواهش دل ۱۸۹
- اقبال و ادبار دین ۱۹۰
- پوشیدن مردم لباس‌های بافته بی‌درز را و زیاد شدن تجارت‌ها و مال و فاحشه و ریاست کردن بچه و زیاد شدن زنا و جور و تعدی سلطان و بسیاری کارهای زشت دیگر ۱۹۱
- ظاهر شدن معادن بسیار که در نزد آن ساکن نشوند مگر مردمان پست ۱۹۲
- رذالت و پستی مردمان آخر الزمان ۱۹۳
- نوشتن چیزهایی غیر از کتاب خدا و کننده شدن کوه‌ها از مکان‌های خود و ظاهر شدن صنعت‌های بزرگی که از پیش دیده نشده ۱۹۴
- ظاهر شدن اختراعات بزرگ که مقدمه قیام ساعت است و کندن کوه‌ها پیش از قیام و بیان مؤلف ۱۹۵

- ظهور خیانت و فحش در مردم و ظاهر شدن لباس‌هایی که زن‌ها بپوشند و هر چند لباس پوشیده‌اند، حکم برهنه دارند..... ۱۹۶
- سلام کردن به یکدیگر از روی شناسایی و مساجد را راه عبور قرار دادن و برای خدا در آن سجده نکردن و حکومت کردن کودکان بر پیران و غیر اینها..... ۱۹۷
- مقدّس نشمارد خدا اُمّی را که پیشرو ایشان زن باشد و مالک روزی مردم شدن حکام..... ۱۹۸
- امارت کودکان و زیاد شدن سرهنگان و لشکریان و رشوه گرفتن و قطع رحم کردن و آدم‌کشی را سبک شمردن و گرفتن قرآن را با سازها و غیره..... ۱۹۹
- تأیید کردن خدا دین خود را به دشمنان خود و ملعون بودن زن‌ها و مردهایی که شبیه یکدیگر شوند..... ۲۰۰
- خروج گروهی از طرف مشرق که قاری قرآن باشند باریش‌های تراشیده و آنها از دین خارج‌اند ۲۰۱
- خروج گروهی که قاری قرآن باشند و کشتن ایشان مسلمانان را و امر پیغمبر ﷺ به کشتن آنها... ۲۰۲
- امر به ملازم خانه بودن در زمان فتنه و شخصاً به خود پرداختن..... ۲۰۴
- بیاید زمانی که هر که به عشر آنچه مأمور شده عمل کند نجات یابد..... ۲۰۵
- زمانی که شمشیر کشیده شود در میان این اُمّت، ادامه دارد تا قیام قائم ﷺ..... ۲۰۵
- به جان یکدیگر افتادن مسلمانان در آخرالزمان..... ۲۰۷
- زمانی که حکومت به دست زن‌ها افتد، مرگ بهتر است از زندگی..... ۲۰۸
- خبر دادن جبرئیل به پیغمبر از فتنه‌های آخرالزمان..... ۲۰۹
- زمانی که مسلمانان متکبر شدند، بدان بر خوبان مسلط شوند..... ۲۱۰
- مسلط شدن ترک بر بلاد عجم و قتل عام کردن ایشان فسقه اهل قبله را و فتح کردن ایشان عراق را..... ۲۱۱
- گرفتن رأی‌ها از مردم و پیروی هواها و گرفتن قرآن را با ساز و نواها و خواندن قرآن بدون ترس از خدا و قرآن را با سازها در یک جا قرار دادن و ملعون شدن ایشان و رغبت مردم به آوازهای غنا و خودسر شدن عرب و اکتفا کردن مردها به مردها و زن‌ها به زن‌ها در فجور و گرفتن سازها و آوازها و مجلس گرفتن زنان و سخنرانی کردن زنان در مجالس و بیان مفصلی از مؤلف در شرح این خبر..... ۲۱۲

- ۲۱۶ خبر نبوی ﷺ در حجّة الوداع در اشراط ساعت و صفات مردمان آخر الزمان
- ۲۲۳ وصایای پیغمبر راجع به حالات اهل آخر الزمان
- ۲۳۲ خبر ابن مسعود از پیغمبر در علامات آخر الزمان
- ۲۳۵ خبر نبوی از جامع الاخبار در علامات آخر الزمان
- ۲۳۹ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۰ خبر نبوی دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۱ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۳ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۵ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۶ خبر دیگر از جامع الاخبار
- ۲۴۷ ظاهر شدن ده علامت پیش از ظهور
- ظاهر شدن دودی بین مشرق و مغرب که به مؤمنین حالت زکامی دست دهد و کفار هلاک شوند
- ۲۴۸ مسخ شدن بعضی از علما به صورت میمون و خوک و برداشته شدن علم از میان مردم
- ۲۵۱ کهنه شدن اسلام که مردم از آن جز کلمه « لا اله الا الله » چیزی ندانند
- ۲۵۱ وزیدن باد سختی که مردم را به دریا ریزد
- ۲۵۲ ظهور آتشی که نفوس و اموال مردم را بخورد
- ۲۵۳ سخن گفتن درندگان با بشر و سخن گفتن تازیانه و کفش مرد با مرد
- ۲۵۴ هرج و مرج و خونریزی و بی برکت شدن سال و ماه و هفته و روز و ساعت
- ۲۵۵ ظهور فتنه های پی در پی
- ۲۵۶ ثابت ماندن در ایام فتنه
- ۲۵۷ امر به تعلم قرآن
- ۲۵۸ فتنه ای واقع شود که عرب کشته های خود را در آتش اندازد
- ۲۵۹ آبادانی بیت المقدس و خرابی یثرب و خروج ملحمه و فتح قسطنطنیه و خروج دجال
- نعماند خانه ای در عرب مگر این که فتنه در آن داخل شود و وقوع صلح در میان عرب و بنی الاصفه
- ۲۶۰

- جنگ عرب با اهل صلیب ۲۶۱
- بروز سستی در مسلمانان و خیمه زدن مسلمانان روز ملحمه در غوطه شام ۲۶۳
- محاصره مسلمین در مدینه و ملعون بودن مردانی که شبیه به زنان و زنانی که شبیه به مردان شوند ۲۶۴
- در آخرالزمان بهتر مال مسلم گوسفند است ۲۶۶
- واقع شدن زمین لرزه‌ای در مسلمین که ده هزار یا سی هزار نفر کشته شوند ۲۶۷
- ملحق شدن قبایلی از مسلمانان به مشرکین و ادعای سی نفر دروغگو به پیغمبری و جنگ کردن مسلمانان با بنی‌الاصفر و فتح قسطنطنیه به تکبیر ۲۶۷
- ظهور خلافت در ارض مقدسه نشانه نزدیک شدن زلزله‌ها و بلاها و امرهای بزرگ و قیام ساعت است ۲۶۸
- بالا رفتن قرآن از میان مسلمانان و رفتن علم از میان مردم ۲۶۹
- رفتن قرآن از میان مردم و انتزاع علم به قبض علما ۲۶۹
- ظهور جهل و کم شدن علم و ظهور زنا و زیاد شدن زنان و گم شدن مردان بحدی که هر یک مرد قیم پنجاه زن شود ۲۷۲
- نیافتن مردم امامی را که بر ایشان امامت کند و کم شدن آب فرات بقدری که گنجی یا کوهی از طلا در آن ظاهر شود و نتوانند از آن بهره برند ۲۷۲
- ظاهر شدن ستون‌های طلا و نقره در زمین و مردم نتوانند از آن فایده برند ۲۷۴
- تحقیقی از مؤلف و زیاد شدن خطبای منابر و رکون علما به حکام و اولیای امور و حرام کردن حلال و حلال کردن حرام برای ایشان تا دینار و درهم‌ها را برای ایشان حلال کنند و تجارت کردن به قرآن ۲۷۵
- ظهور علاماتی چند که از آن جمله است دروغ گفتن خطبا و حق پیغمبر را برای بدان قرار دادن .. ۲۷۶
- بیانی از مؤلف ۲۷۷
- اشعاری از مؤلف ۲۷۸
- بلند شدن صدایی در ماه رمضان که هفتاد هزار نفر بیهوش و هفتاد هزار نفر کر شوند ۲۷۸
- برداشته شدن قرآن از میان مردم در یک شب ۲۷۹

- ۲۸۰ ذکر بسیاری از علامات که ظاهر شود
- ۲۸۲ بعثت پیغمبر برای باطل کردن ساز و نواها
- ۲۸۳ در بیان فتنه‌هایی که در آخرالزمان ظاهر شود
- ۲۸۴ خبر دادن پیغمبر از ظهور قائم و فتنه بنی عباس
- ۲۸۶ علامات ساعت از ارشاد دیلمی
- ۲۸۹ خبث امرا و مداهنه قراء و نفاق علما و تصدیق نجوم و تکذیب قدر و ظهور بدعت‌ها
- ۲۹۰ امرای سوء که هر که مطیع ایشان شود کافر شود و هر که مخالف ایشان کند کشته شود
- ۲۹۳ ظهور پانزده خصلت
- ۲۹۴ تخیر مرد میان عجز و فجور، و کشته شدن علما
- ۲۹۵ ظهور پنج خصلت که سبب ظهور پنج بلا شود
- ۲۹۶ ضعف اسلام و ایمان و قرآن و خروج فتنه از علما و بازگشت آن به ایشان
- ۲۹۸ ظهور کلاه‌های بین‌المللی و ورود ترک‌ها در بصره
- ۲۹۹ استعمال خضاب جمالی
- ۳۰۰ ظهور سه خصلت سبب تولید چهار بلا شود
- ۳۰۱ شرح خبر شریف از مؤلف
- ۳۰۲ سالم نماندن دین هیچ صاحب دینی
- ۳۰۴ ممنوع شدن پول و جنس عراق از طرف عجم و ممنوع شدن پول و جنس شام از طرف روم
- ۳۰۵ ممنوع شدن دینار و درهم از عراق و اَرْدَب و دینار از مصر
- ۳۰۶ خبث سریره مردمان آخرالزمان
- ۳۰۷ زیاد شدن سکنه در آخرالزمان و فساد اخلاق مردم
- ۳۰۸ مالک شدن مردی به نام جهجاه و سلطانی که فتنه‌ها بر دربار او مانند خوابگاه شتران باشد
- ۳۰۸ چیزی به کسی ندهند مگر آن که دین او را بگیرند
- وصف حواشی و اطرافی‌های سلطان در آخرالزمان و امارت سفها و عمل نکردن به سنت پیغمبر ﷺ
- ۳۰۸ سیاه کردن مردم موهای خود را در آخرالزمان و فساد اخلاق مردم و وقوع خسف و زمین لرزه و فرستادن شیاطین قوای نارینه خود را بر ضرر مردم
- ۳۱۰

- مردن نیکان و باقی ماندن بدان قوم..... ۳۱۱
- بیرون آمدن آتشی که روز سیر کند و شب واقف باشد و هر که را بیاید بخورد..... ۳۱۲
- کسی که گرگ نباشد گرگان او را می خورند و قومی مانند گاو بازبان های خود غذا خورند و زیاد شدن صاعقه ها ۳۱۳
- خسف و قذف و مسخ و سوار شدن زن ها بر زمین ها و زیاد شدن زن ها بر زمین ها و زیاد شدن زنان خواننده و سازنده و نوازنده و رقاصه و شهادت دروغ و بی نیاز شدن مردان به مردان و زنان به زنان در فجور ۳۱۴
- مسخ شدن به صورت بوزینه ها و خوک ها و مسخ شدن شراب خوارها ۳۱۵
- مسخ شدن اهل لهو و غنا و شاربین مسکرات ۳۱۶
- اختلاف و اضطراب در دین و سوختن خانه خدا..... ۳۱۸
- ظهور خوف و ترس در مردم و ظاهر شدن دودی در میان مشرق و مغرب که تا چهل روز بماند و مؤمن از آن زکام شود و کافر مبتلا شود..... ۳۱۹
- علامات آخرالزمان به روایت محیی الدین عربی در مسامرات..... ۳۲۰
- بیانی مفصل از مؤلف در شرح خبر نبوی ﷺ..... ۳۲۷
- خراب شدن شهرها در آخرالزمان ۳۳۵
- ظهور فساد در شام ۳۳۶
- صبح مؤمن بودن و شام کافر شدن و برداشته شدن شمشیر از میان امت پیغمبر تا زمان قیامت صغرا و قیامت قائم نشود تا وقتی که مردم از دین فقط «الله، الله» گویند..... ۳۳۶ - ۳۳۸
- ظاهر شدن ستون های طلا و نقره در زمین ۳۳۸
- ظاهر شدن علامات پی در پی و عذاب ها ۳۳۹
- ترسانیدن هر پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ۳۴۱
- هر که دجال را ببیند، برای دفع شر او آیات اول سوره کهف را بخواند، و فتنه های دجال... ۳۴۲
- داستان دجال..... ۳۴۴
- لفظ و نام دجال و شمه ای از حالات او..... ۳۴۵
- قضایای عیسی و دجال ۳۵۳

- تشریح بعضی از نکات خبر از مؤلف راجع به طولانی شدن سال‌ها و بطوء فلکیات و غیره و هر یک سال بقدر ده سال شدن در زمان ظهور امام زمان ۳۵۵
- خروج شخصی از قزوین به نام یکی از پیغمبران ۳۵۸
- ظهور بواسیر و سکنه و جذام در مردم ۳۵۹
- علامات عامه ۳۶۰

بخش چهارم در احادیث علویّه

- اقسام فتنه‌ها و ظهور معدن طلا در آخرالزمان ۳۶۲-۳۶۳
- خروج ترک‌ها و بعضی از صفات آنها ۳۶۴
- رفتن لشکر سفیانی به کوفه و مدینه و فتنه آنها ۳۶۴
- مردن دو ثلث از مردم و ندای آسمانی بعد از خسف ۳۶۶
- بیانی از مؤلف ۳۶۷
- فرار دادن شعیب بن صالح لشکر سفیانی را از کوفه و قیام مهدی علیه السلام با دوازده یا پانزده هزار ۳۶۷
- متفرّق ساختن خدا جماعت اهل شام را به فرستادن متفرّق کننده‌ای ۳۶۹
- فرورفتن لشکر سفیانی به زمین و ظهور مهدی و درخواست اهل شام از خلیفه خود که با آن حضرت بیعت کنند و قضایای دیگر ۳۷۰
- فتنه‌ها زیاد شود تا برسد به جایی که مردم «لا إله إلا الله» نگویند ۳۷۱
- گرفتار شدن بنی عباس بطور ناگهانی و وصف ترک‌ها ۳۷۱
- قیام قائمی از خراسان و غلبه او بر اهل کوفه یا کرمان و ملتان و تصرف کردن جزیره بنی کاوان را و قیام قائمی از آل محمد به گیلان و ظهور پرچم‌های ترک و خراب شدن بصره و قیام رئیس جمهوری در مصر و جبهه‌بندی لشکرها و قتل یکی از رؤسای مهم جهان و قیام دیگری به خونخواهی و هلاکت کفار ۳۷۳
- شرح لغات و نکات حدیث از مؤلف ۳۷۴
- ترجمه ترک ۳۷۶
- مناطق ترکستان و ترکمان ۳۷۷

- ظهور سرخی در آسمان و قیام قیام‌کنندگان ۳۷۷
- تحقیق و بیانی از مؤلف ۳۸۰
- انقراض دولت بنی عباس از طرف خراسان ۸۰
- خروج حسنی از طبرستان و رفتن او به نیشابور و اصفهان و قم و سلوک او با اهل قم ۳۸۲
- وقوع اضطراب در خراسان و جنگ میان اهل گرگان و طبرستان و خراب شدن سیستان و محل امن بودن قم در آن زمان و بیرون آمدن بعضی از یاران امام زمان از قم و قضایای دیگر ۳۸۳
- بروز و ظهور وقایع مهمه و حوادث و فتن در بصره ۳۸۴
- لغات حدیث ۳۸۶
- معنای حدیث ۳۸۸
- فتنه‌های شرق و غرب و حوادث مهمه در عراق و حجاز و غیره ۳۹۲
- لغات حدیث ۳۹۵
- معنای حدیث ۳۹۷
- جولان باطل و دولت حق و فتنه امویّه و مملکت کسرویّه و حوادث و فتن مهمه ۴۰۱
- لغات حدیث ۴۰۲
- معنای حدیث ۴۰۳
- خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه در ملاحم و وقایع بصره ۴۰۴
- لغات و تحقیقاتی از مؤلف ۴۰۵
- ترجمه خطبه ۴۰۸
- تحقیقاتی از مؤلف ۴۰۹
- خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه در ملاحم ۴۱۱
- لغات خطبه ۴۱۱
- معنای خطبه ۴۱۲
- خطبه ۱۸۶ در ملاحم ۴۱۶
- لغات و معنای خطبه ۴۱۸-۴۱۷
- قسمتی از خطبه لؤلؤه به روایت ابن شهر آشوب ۴۱۹

- لغات خطبه و شرح آن..... ۴۱۹- ۴۲۳
- معنای خطبه..... ۴۲۳
- از سخنان علی رضی الله عنه در ملاحم..... ۴۲۴
- لغات خطبه و تحقیقاتی از مؤلف..... ۴۲۴
- معنای خطبه..... ۴۲۶
- خطبه ملاحم و در آن است خیر دادن از گرفتن رأی‌ها از مردم و بر سر کارهای عامه آوردن ترک‌ها و وزیر گرفتن از آنها و پشت سر انداختن احکام کتاب و سنت پیغمبر و وضع جوانان آخرالزمان در پوشیدن لباس‌ها و زینت کردن و موهای پیش سر را دراز گذاردن و سربرهنه راه رفتن و صاف کردن صورت‌ها و بستن قلاده‌ها به گردن با تکمه طلا یا نقره و کت پوشیدن و کمر بستن و غیر اینها و شرح و لغات خطبه..... ۴۲۷
- معنای خطبه..... ۴۲۹
- وقایعی که در ممالک و شهرها رخ دهد..... ۴۳۰
- لغات خطبه..... ۴۳۰
- معنای خطبه و خرابی عراق و فتنه و خونریزی شدید..... ۴۳۱- ۴۳۲
- وقوع فتنه در بعضی از ممالک و بلاد و لغات خطبه..... ۴۳۳
- معنای خطبه و خرابی بلدان..... ۴۳۴- ۴۳۵
- شرح و لغات خطبه..... ۴۳۵
- معنای خطبه و این که پیش از قیام قائم مرگ سرخ و سفید و آمدن ملخ در وقت و غیر وقت آن بیاید..... ۴۳۶
- اختلاف شام و آمدن پرچم‌های زرد از طرف مغرب در شامات و خروج سفیانی..... ۴۳۷
- خطبه از امیرالمؤمنین به روایت محمد بن طلحه شافعی در ملاحم و وقایع مهمه..... ۴۳۸
- شرح لغات خطبه..... ۴۴۰
- ترجمه خطبه..... ۴۴۲
- پایان جزء اول کتاب..... ۴۴۴
- اشعار مؤلف..... ۴۴۵
- نسبت مؤلف و تاریخ اتمام جزء اول..... ۴۴۵

فهرست مندرجات جلد دوم

- دیباچه کتاب ۳
- مولودیة حضرت سیدالشهداء علیه السلام ۴
- خطبة تطنجیه منسوبه به امیرالمؤمنین و مصادر نقل آن ۵-۶
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن ۶-۷
- صیحه زدن ناقوس و شایع شدن مرض کابوس و سخن گفتن گاومیش و ظهور آتش در نصیبین و حرکت لشکر خراسان و خروج شعیب بن صالح از سمرقند به طالقان و بیعت کردن با سعید سوسی در خوزستان و قیام عده‌ای از کردها و غلبه عرب بر بلاد ارمن و فروتنی پادشاه قسطنطنیه نسبت به لشکر سفیانی و ظهور مکلم موسی از شجره ۹
- استنباطات مؤلف از جملات این قسمت از خطبه و اشاره حضرت علیه السلام به رجعت نمودن در آن و اخبار از خروج مشرقی‌ها پیش از قیام قائم علیه السلام و سلطنت نمودن بیست و چهار نفر از خلفای بنی عباسی و بیان اوصاف ایشان و افتادن زمام کار به دست کودکان و زنان و بروز فتنه و فساد و ننگ و عار در مردمان در روی زمین ۱۳-۱۴
- قسمتی از خطبه و بلند شدن پرچم‌های بنی‌کنده از عقبه شام و پرچم‌های بنی‌عبه و بنی‌کنانه و آمدن آنها به جانب ابله بصره و بروز عجایب و فتنه بنی‌قنطورا - که چینی‌ها یا شرقی‌ها باشند - و مالک شدن ایشان عراق و اطراف آن را و غیر اینها ۱۴
- قسمتی از خطبه مشعر بر گرفتن نبطی‌ها بصره را با عرب‌های ناصبی تا این که بیابند در واسط

- و اطراف آن تا اهواز و اوّل خرابی عراق و بروز بلاهای بزرگ و عجایی در قرن یازدهم و ظهور دیلم و گیلانی و گروهی از خراسان و مالک شدن ایشان تبریز را و نصب امیر کردن بر ایشان و اضطراب عراق و وقوع جنگها در میان همدان و حلوان و زوال ملک دیلم به عرب عجمی زبانی و آمدن پرچمهایی از شطّ جیحون به فارس و نصیبین و بلند شدن پرچمهای عرب و غیر اینها..... ۱۵
- بیان مؤلف در نکتههایی که از این قسمت از خطبه استنباط می شود و تحقیقی در باب قرن.. ۱۹
 - ارشاد و امر فرمودن امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به رجوع کردن به ائمه علیهم السلام و احتیاجات خود را از ایشان تعلیم گرفتن و توصیه حضرت به آنها و رفع تهمت غلو از خود نمودن و تعلیم دادن آن حضرت دعایی را برای رفع بلاها..... ۲۱
 - در پیرامون خطبه البیان منسوبه به امیرمؤمنان علیه السلام و نقل روایاتی از کتاب اختصاص شیخ مفید و شرح کردن حضرت بعضی از کلمات خود را که شنیدن و تحمّل کردن آن بر آنهايي که شنیدند دشوار آمد..... ۲۳
 - مصادر نقل خطبه..... ۲۳
 - در بیان سند خطبه و این که حضرت بنا به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله این خطبه را انشا فرمودند و در آن اشاره فرموده به بسیاری علم خود..... ۲۴
 - قسمتی از خطبه و درخواست نمودن مالک اشتر تعیین وقت قیام مهدی علیه السلام را و بیان آن حضرت جمله ای از علامات آن را بطور رمز و لغز و بیان شرح لغات و معنای آن و در آن است بعضی از مطالب و اشارات مهمه..... ۳۰
 - شطری از خطبه و اظهار اندوه و تأسف کردن آن حضرت..... ۴۲
 - اعتراض سوید بن نوفل که یکی از خوارج بوده بر حضرت و نظر کردن آن حضرت بر او به نظر غضب و فریاد زدن و مردن او در همان ساعت و بیرون بردن جسد او از مسجد و پاره پاره شدن آن و قسمتی از سخنان حضرت..... ۴۳
 - درخواست نمودن صعصعه و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح که آن حضرت وقایع و علامات ظهور حضرت را در طول زمان تا زمان قیام آن بزرگوار بیان فرماید و خبر دادن آن جناب به ظهور صد خصلت در مردمان آخرالزمان به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و درخواست بزرگان و علما از آن حضرت بیان صد خصلت را..... ۴۴

- در بیان صد خصلت که از علامات عامه است و در ضمن آن است بعضی از علائم مهمه - از قبیل بنا گذاردن پایگاه‌ها و فرودگاه‌ها در شهرها و غیر آنها ۴۵
- طبقه‌بندی حضرت مردم را از بعد هجرت تا زمان ظهور قائم ع و اجمال بیان حالات هر طبقه و پایان طبقه هفتم را به خروج هجری و رقطی و سفیانی و ظهور قائم ع تمام نموده ۵۲
- اظهار تأسف سادات و اکابر عرب از وقوع این علامات ۵۴
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است فتنه‌هایی که در بصره و کوفه رخ داده می‌شود و اخبار آن حضرت از فتنه بنی‌امیه و بنی‌عباس و جنگ‌هایی که در بصره واقع می‌شود و غیر اینها ۵۵
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و اخبار از فتنه‌های بصره و بغداد و دیلم و شاهون - که مراد شاهی از اعمال مازندران است - و همدست شدن دیلم با کردهای همدان و دو قبیله حمزه و عدوان که از سمت خراسان به بلاد عجم آیند از سمرقند تا برسند به قزوین و کاشان و کشتن ایشان ذریه پیغمبر را از سادات در شیراز و حمله نمودن عرب‌ها به بلاد جبل ۵۹
- قسمتی از خطبه و لغات و معنای آن و در آن است اخبار از وقایع و جنگ‌های مهمه که در مکان‌های مختلفه رخ می‌دهد ۶۱
- قسمتی از خطبه راجع به این که اول علامات تغییر از زمان خلع مقتدر بالله عباسی است و این که فرموده است: که من می‌دانم نام‌های پادشاهان را تا آن زمان یعنی زمان ظهور ۷۰
- قسمتی از خطبه و لغات آن و بیان فرمودن حضرت ع صفات پادشاهانی که بعد از خلع مقتدر تا زمان ظهور سلطنت می‌کنند ۷۰
- در بیان تحقیقی از مؤلف ۷۴
- قسمتی از خطبه و بیان آن حضرت زیادتی علم خود را و مأخذ علم خود را و بیان فرمودن صفاتی چند از اهل آخرالزمان ۷۵
- در بیان قسمتی از خطبه و معنای آن و دستور تقیه و نهی از بیزاری جستن از آل محمد ع و مذمت از کسانی که در حق او غلو می‌کنند ۷۶
- قسمتی از خطبه و شرح لغات، آن و فتنه‌های مختلفه آخرالزمان ۷۸
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و معنای خطبه، و در آن است بیان فتنه‌های مختلفه و ندای آسمانی و فتنه سفیانی و شعیب و کردها ۸۲

- قسمتی از خطبه ۸۵
- لغات و معنای خطبه حاکی از بیرون آمدن شخص اصراف با نشانه‌هایی که در اوست و خرابی در روم و فتنه بغداد و جنگ بابل و کشته شدن خلق بسیار و کشته شدن پنجاه هزار نفر در جزایر و شامات و هلاکت دو خلیفه در یک روز و قطع راه مکه و وقایع دیگر ۸۵
- قسمتی از خطبه ۸۹
- لغات خطبه و معنای آن و در آن است علامات خروج سفیانی و بلند شدن سه پرچم و وقایع مصر و خروج یک نفر از بنی عبّاس و اضطراب اهل شام و فلسطین و درخواست نمودن اهل شام از سفیانی قیام او را و رأی اعتماد گرفتن سفیانی از ایشان و قیام او و فتنه گری او در شامات و عراق و مدینه و فرورفتن لشکر او به زمین در بیداء و فرار کردن گروهی از بنی هاشم به طرف روم و درخواست سفیانی از پادشاه روم رجوع دادن آنها را به شام و کشتن او ایشان را در شام ۸۹
- قسمتی از خطبه ۹۵
- شرح لغات و معنای خطبه و بیانی از مؤلف راجع به پایگاه‌ها که در این خطبه حضرت از ساخته شدن آنها خبر داده ۹۵-۹۸
- قسمتی از خطبه ۹۸
- معنای خطبه و خروج سفیانی و جنگ‌های او در شامات و کوفه و قتل عام کردن او شیعیان را در کوفه و فرار کردن سفیانی از کوفه به شام و فسق و فجور و جور و تعدی او در دمشق ۹۹
- قسمتی از خطبه و اشعار آن حضرت در علائم ظهور مهدی علیه السلام و اشاره به هجوم آوردن ترک‌ها و ذلیل شدن ملوک روی زمین که از بنی هاشم‌اند و بیعت با کودک مشعر بر اذن دادن خدا به قیام مهدی علیه السلام و ندای جبرئیل در مکه ۱۰۰
- قسمتی از خطبه ۱۰۱
- معنای خطبه مشعر بر بعضی از آثار ولایتی و حاضر شدن یاران خاص حضرت در مکه و صفات ایشان ۱۰۱-۱۰۲
- اسامی سیصد و سیزده نفر و شهرهای ایشان ۱۰۳
- حاضر شدن یاران حضرت در مکه به مدت کمتر از نصف شب و امتحان کردن حضرت ایشان را سه مرتبه و بیعت گرفتن از ایشان به سی شرط و عهد بستن حضرت با ایشان به چند امر ۱۱۲

- قیام حضرت و لشکر آرایی او و ملاقات آن جناب با سید حسنی و احتجاج سید با آن حضرت و ظاهر کردن قائم معجزاتی را برای او و تسلیم شدن سید حسنی بالشکرش و رفتن ایشان به جنگ با سفیانی و بیان نسب سفیانی و جنگ اصحاب آن حضرت بالشکر سفیانی و کشته شدن لشکر سفیانی به دست ایشان و فرار کردن سفیانی و گرفتار شدن او و کشته شدن او..... ۱۱۵
- قیام بنی کلاب به خونخواهی سفیانی و حمایت کردن رومیان از ایشان و قیام کردن آنها به مدد ایشان و فرستادن لشکر به جنگ با حضرت و اصحاب آن جناب و هجوم آوردن ایشان به طرسوس که از شهرهای حضرت است و غارت کردن اموال شیعیان و اسیر کردن زنان ایشان و لشکر فرستادن حضرت به جنگ با آنها و کشتن ایشان بنی کلاب و رومیان را و فرار کردن پادشاه روم و پس از آن تسلیم شدن پادشاه روم به حضرت و خراج دادن او به آن جناب و برگرداندن او اسیران مسلمانان را به سوی آن حضرت و در تحت فرمان آن حضرت درآمدن او ۱۱۹
- رفتن حضرت در قبیله بنی کلاب و کشتن بیشتر از مردان آنها را و اسیر کردن زنان ایشان و ایمان آوردن ایشان و بیعت کردن آنها با آن جناب و رفتن حضرت به بلاد روم و فتح کردن او آنجا را و بیرون آوردن آن جناب گنجهای جواهر و طلا و نقره را و تقسیم فرمودن آنها را به یاران و لشکریان خود و آمدن راهبی از نصارابه خدمت آن جناب و احتجاج کردن او با حضرت و اسلام آوردن او و ممانعت کردن اهل ارمینیه از آن حضرت و جنگیدن حضرت با آنها ۱۲۰
- کشتن اصحاب حضرت پانصد نفر مرد جنگی از مسیحیین را و از جا کندن حضرت به قدرت خدا شهر آنها را و معلق داشتن شهر را در هوا و فرار کردن آنها و حمله کردن شیری بر ایشان و غنیمت بسیار به دست مسلمانان آمدن و قسمت کردن آنها را در میان لشکر و رفتن مهدی علیه السلام به مدینه الزنج و فتح نمودن او آنجا را و رفتن حضرت از آنجا به قاطع در کنار بحر اخضر و کشتن حضرت در آنجا صد هزار مرد جنگی را و غالب شدن حضرت بر ایشان ۱۲۱
- قسمتی از خطبه و معنای آن مشعر بر ماندن مهدی علیه السلام مدت هفت سال در قاطع کنار بحر اخضر و ده برابر آنچه از رومیان غنیمت برده اند غنیمت برند و بیرون آمدن آن حضرت از آنجا با صد هزار مرکب - یا موکب - که هر مرکب - یا موکبی - زیاده بر بیست هزار مرد جنگی است و فرود آمدن آن جناب در ساحل فلسطین در میان عکا و پایگاه غزه و عسقلان و رسیدن خبر خروج دجال و فتنه او به آن حضرت علیه السلام و نابود کردن او حرث و نسل را ۱۲۳

- برگشتن حضرت به بیت المقدس و نزول عیسی از آسمان و فرستادن حضرت عیسی را بالشکر به جنگ دجال و فتنه های دجال و کشتن عیسی دجال را و طلوع آفتاب از مغرب و مالک شدن حضرت مشارق و مغارب زمین را از جابرقا تا جابرسا..... ۱۲۴
- امن شدن زمین و چریدن گوسفند با گرگ در یک جا و بازی کردن بچه ها با مار و عقرب و اذیت نرسانیدن آنها به ایشان و ظاهر شدن برکات در زراعات و مرتفع شدن محرمات و کشتن مهدی عج مرتکبین آنها را و معتکف شدن مردم بر عبادات و طاعات و دیانت و دراز شدن عمرها و بسیار شدن میوه درختان و در سالی دو مرتبه میوه دادن و باقی نماندن دشمنان آل محمد عج و فرستادن حضرت اصحاب خود را در شهرهای روی زمین به حکومت کردن و تعمیر شهرهای جهان به عدل و باقی ماندن حضرت در دنیا تا چهل سال..... ۱۲۶
- مردن مهدی عج و وزیران او و برگشتن اهل دنیا به جهالت و گمراهی و کفر و خراب کردن خدا شهرها را به انواع بلاها..... ۱۲۷
- بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و دابة الارض و ظهور صیحه آسمانی و ستاره دنباله داری در مغرب و دو ستاره در سمت مشرق و ظاهر شدن خط سفیدی در آسمان که از آن نور به زمین تابد و گرفتن ماه و طلوع آفتاب از مغرب و ظاهر شدن آتشی از آسمان و سوزانیدن دشمنان آل محمد را..... ۱۲۹
- ظاهر شدن کف دستی بدون زند که در آن قلمی باشد که در هوا می نویسد و مردم صدای نوشتن قلم آن را می شنوند و اینها از مقدمات قیامت کبراست و آفتاب و ماه گرفته طلوع می کنند و نور ندارند و ظاهر شدن صیحه ای و مردن مردم و دمیده شده صور و آیات قیامت..... ۱۳۱
- بیانات مؤلف در اطراف این علامات..... ۱۳۳
- در پیرامون دجال..... ۱۳۴
- کلمات جاماسب حکیم در موضوع دجال و زایجه طالع او از روی علم نجوم و زایجه طالع آن که صفت عیسی دارد..... ۱۳۶
- بیان مؤلف و خلاصه سخن در پیرامون حالات دجال لعین..... ۱۳۹
- نسخه دیگر خطبه البیان به روایت دیگر و کلام مؤلف در اطراف آن و نکته جالب توجه از مؤلف حقیر..... ۱۴۰

- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است خبر دادن از فتنه بنی قنطورا در بصره و قتل عام کردن ایشان و خرابی حصار شامات غیر از دمشق و وارد شدن ایشان در بعلبک و بلاهای ایشان و قیام شخصی بر ضرر بنی قنطورا و وقایع مهمه دیگر ۱۴۳
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و خروج مرد بی باکی در بصره و رفتن او به شام و بیعت کردن مرد بد دلی از روی خدعه با او و رفتن مرد بی باک با عده اش به جانب عراق و کشته شدن او در انبار پیش از رسیدن به مقصود خود و خروج جوانی ملقب به حاکم و وقایع سخت دیگری ۱۴۸
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و قیام بنی قنطورا در دفعه سوم در ماه رمضان و قتال ابوالفوارس با ایشان و انتقال ملک هند از خانواده ای به خانواده دیگر و خونریزی در شامات و خرابی راه های نوبه و حبشه و قطع ارتباطات و اختلاف در مملکت اندلس و جنگ و خونریزی در مراکش و رفتن لشکریان به طرف بزرگ ترین ساحل های فارس که سیراف باشد و کشته شدن پادشاه قسطنطنیه و خرابی ساحل های روم و ایجاد فتنه در میان چینی ها و بربری ها و ظاهر شدن فتنه های سخت در خراسان و قسمتی از خطبه ۱۵۱
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن ۱۵۴
- اختلاف افتادن میان ترک ها و چینی ها و خراب شدن محل تجارت طلا و زلزله ها و نزاع ها و زد و خورد هایی در منطقه جاوه و شدت جنگ و خونریزی در زمین فارس و وقوع جنگ در مشرق و ظهور زلزله ها در خراسان و فرود آمدن نازله ها در همدان و کار به جنگ کشیدن و ظهور فتنه در عراق و حمله آوردن شخص کوتاه قدی به ساحل ها و سرحدات بصره و تجدید و ساخته شدن بناهای جنگی در حجاز و اختلاف لشکریان با اهل یمن در ملک و شدت فتنه ها در اطراف جهان ۱۵۴
- قسمتی از خطبه و لغات آن ۱۵۷
- معنای خطبه و در آن است اخبار از ظهور فتنه های شدید در قرن یازدهم و به مضیقه و تنگی افتادن دین اسلام بواسطه مرد بی دینی که در شام ظاهر می شود و واگذار شدن شامات به اهل شرک و کشته شدن هفتمین اولاد ترک و تفرقه افتادن در عرب ها و فرقه فرقه شدن ایشان و قطع شدن راه ها و اسباب و محجوب شدن قصر سلطنتی و قیام مردی ناراحت و ناشکیبا و بلند شدن پرچم ها و شدت بلا در بابل و زیاد شدن بلاها و فتنه ها و جنگ ها و ظاهر شدن گرانی در شام و کشته شدن شخص جلیلی و قیام عبدالله نامی که آخر پادشاهان بنی عباسی است و کشته شدن او ۱۵۸

- شرح لغات و معنای خطبه و بیان صفات مذمومه اهل آخرالزمان و بیرون آمدن سفیانی و جهینه پسر وهب از جزیره کشمیر و با او باشند شیاطین سرسختی و کشتن یکی از آنها سعیدنامی را و گرفتن او دختر سعید ولیده را برای خود و وقایع دیگر ۱۶۰
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است تحقیقی از مؤلف در اطراف لغت سلعین یا شلغین و این که محتمل است اگر لغت شلغین باشد رمز تاریخی باشد برای خروج شخص علجی که در خطبه خیر داده که مراد سال هزار و سیصد و نود باشد ۱۶۱
- در معنای خطبه و در آن است خبر از ظهور شخص بی دین سرسختی که در خلقت او کجی باشد با جمعیت زیادی که از زیادتی و بسیاری آنها عدد آنها به شماره در نیاید و کسی نتواند آنها را برگرداند و با آنها فیل و کرگدن باشد و آنها احاطه می کنند دمشق و اطراف آن را یا اسکندریه و اطراف آن را و این جماعت از فرزندان حام بن نوح اند که عبارت از سودانی ها و حبشی ها - یا چینی ها، یا بربری ها، یا ترک ها - باشند و وقوع خونریزی شدید در فلسطین و بیت المقدس و فساد در مصر ۱۶۴
- قسمتی از خطبه و معنای آن و در آن است اخبار از رسیدن فرج و قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - ۱۶۵
- قسمتی از خطبه که مشتمل است بر ذکر نام های حکامی که آن حضرت به شهرهای روی زمین می فرستد و خبر دادن به مکان های هر یک از ایشان ۱۶۶
- قسمتی از خطبه مشتمل بر بلند شدن پرچم های حق و هدایت و ظهور حضرت و بعضی از وقایع هنگام ظهور و پس از آن ۱۷۶
- سؤال صعصعه از حضرت امیر از وقت خروج دجال و بیان فرمودن آن حضرت علامات خروج او را و صفات و حالات او را و بیان مؤلف در این مقام ۱۸۲
- داستان مراجعت حضرت امیر علیه السلام از نهروان و شرفیاب شدن راهب حباب نام به خدمت آن جناب و بروز اعجاز از آن حضرت و دستور دادن حضرت ساختن مسجدی را و به نام بنای او نام گذاردن و این که خراب شدن از علامات ظهور قائم علیه السلام است ۱۸۹
- راجع به صفات زن های آخرالزمان و بیانات مؤلف در شرح حدیث ۱۹۳
- حدیث بیستم بحار و شرح لغات آن و در آن است اخبار از صفات ذمیمه مردمان آخرالزمان و بلند دیده شدن ماه ها که ماه شب اول دو شبهه به نظر آید یا ماه در شب اول دیده نشود تا این که روزه

- روز اول ماه رمضان گرفته نشود و روز عید در آخر ماه گرفته شود و اخبار به این که در آن زمان بگفته عذاب مردم را فروگیرد بنحوی که آنها را مهلت نداده، هلاک کند ۱۹۴
- آزمایش و امتحان شدن مردمان آخرالزمان ۱۹۹
 - ظهور حضرت در وقتی خواهد بود که در میان شیعیان اختلاف واقع شود و بیان لغات حدیث و معنای آن و در ضمن آن اخبار راجع به زنان ۲۰۱
 - اول ضعف اسلام و صفات مردم آخرالزمان و تکلم کردن مردمان پست خسیس در امور عامه و اشعاری از مؤلف ناچیز ۲۰۶
 - فتنه و فساد صاحبان پرچم‌های سیاه و زئی و لباس و صفات صاحبان آن پرچم‌ها و آمدن ایشان به عراق و فتنه‌هایی که از ایشان رخ می‌دهد و بیان لغات و معنای حدیث ۲۰۸
 - انتهای ملک بنی عباس به کشته شدن نفس زکیه و صیحه آسمانی است در ماه رمضان و بیان مؤلف ۲۱۰
 - راکب ذعلیبه - یعنی: ناقه سوار - محمد بن الحسن، نفس زکیه است ۲۱۳
 - پیش از قیام قائم موت ایض و موت احمر و آمدن ملخ در وقت و غیر وقت آن است به رنگ خون و صفات مردم آخرالزمان و تکلم رو بیضه - یعنی: مرد خسیس - نیست در امور عامه ۲۱۳
 - بعضی از صفات قائم عج و قیام سفیانی و قیام قائم از سمت مشرق ۲۱۵
 - خروج زندیقی از قزوین و فتنه او و بیانی از مؤلف در این باب ۲۱۷
 - نجات نیابند در آخرالزمان مگر مردمان گمنام که کسی ایشان را نشناسد و مستشار امور شدن زنها و فرمانفرمایی کردن کودکان و تدبیر امور کردن نامردها ۲۱۸
 - صفات اهل آخرالزمان و بیان مؤلف در اطراف حدیث ۲۲۰
 - تحقیق و توجیحات مؤلف در معنای جمله «ویبایع المضطرون» فرمایش امیر ع و بیان شش وجه در آن ۲۲۲
 - تسلط یافتن زنها و کنیزان و فرمان دادن کودکان و ضایع کردن حقوق رحمن و تغنی کردن به قرآن و خراب شدن بصره به دست ترک‌ها ۲۲۵
 - پرورش دادن صاحبان فسق و فجور و کارهای زشت (هنرپیشگی) و مقرب شدن سخن‌چین‌ها و سعایت کنندگان نزد سلطان و امارت کردن کنیزان و مسلط شدن زنان و فرمانداری کردن اشخاص نادان ۲۲۶

- پرچم‌های سیاه خراسان غیر از پرچم‌های سیاه حسنی است..... ۲۲۷
- کشته شدن و مردن دو ثلث مردم و باقی ماندن یک ثلث، و چون ندای آسمانی بلند شود محبت مهدی علیه السلام در دل‌های مردم جای گیرد..... ۲۲۸
- فرستادن سفیانی به طلب اهل خراسان و بیرون آمدن اهل خراسان به طلب مهدی علیه السلام و ملاقات آنها با حسنی هاشمی صاحبان پرچم‌های سیاه که پیشرو لشکر او شعیب بن صالح است و تلاقی ایشان با لشکر سفیانی در دروازه اصطخر و وقوع جنگ شدیدی در میانه ایشان و فرار کردن لشکر سفیانی و رفتن مردم به طلب مهدی..... ۲۲۹
- فرار کردن حضرت مهدی علیه السلام با منتصر از مدینه به مکه بعد از ورود لشکر سفیانی به مدینه و لشکر فرستادن سرلشکر سفیانی در تعقیب ایشان و نرسیدن لشکر به ایشان..... ۲۳۰
- فرورفتن لشکر سفیانی در بیداء و خبر ایشان و خبر قیام مهدی به اهل شام رسیدن و گفتن پیشرو لشکر سفیانی به سفیانی که: مهدی خروج کرده. یا با او بیعت کن و اگر نه تو را می‌کشیم، و واسطه فرستادن آن لعین برای بیعت کردن با آن حضرت و در آن وقت حضرت به بیت‌المقدس می‌رود و خزاین آن جا را برمی‌دارد و عرب و عجم و جنگجویان و رومیان و غیر ایشان مطیع مهدی علیه السلام می‌شوند بدون جنگ کردن و آن حضرت مسجدهایی در قسطنطنیه و غیر آن بنا می‌کنند و پیش از قیام آن حضرت خروج می‌کند مردی از اهل بیت او در مشرق و هشت ماه جنگ می‌کند تا این که کشته می‌شود و حضرت را در بیت‌المقدس درک نمی‌کند..... ۲۳۰
- تعریف طالقان و گنج‌های آن که از طلا و نقره نیست، بلکه از مردان شجاعی هستند عارف به خدا که از یاران مهدی‌اند..... ۲۳۲
- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در ولایت و علامات قیام و شرح لغات خطبه و معنای آن که محتوی بسیاری از علائم مهمه است..... ۲۳۲
- فرمایش علی علیه السلام راجع به فتن و محن آخرالزمان و فتنه و فساد در تمام روی زمین و جنگ‌ها و وقایع مهمه و قیام جمعی از قیام‌کنندگان و شرح لغات و معنای حدیث..... ۲۳۹
- افتادن آتش در حجاز و جاری شدن آب در نجف از علامات ظهور است..... ۲۴۴
- اختلاف میان عرب و عجم ادامه دارد تا خروج سفیانی و چون خروج کند، حاکم دمشق فراری شود و ربیعی و جرهمی و أصهب و غیر ایشان قیام کنند و سفیانی بر همه غالب شود

و قیام کننده‌ای از خراسان قیام کند که او از چین و ملتان آمده باشد و بر سفیانی غالب شود. پس از آن قائمی از گیلان قیام کند که مشرقی او را یاری کند برای دفاع از شیعیان عثمان، و گیلانی را آبر و دیلم اجابت کنند و نداها و پرچم‌ها به نفع امام زمان بلند شود و می‌آیند به بصره و آن جا را خراب کنند و کوفه را آباد می‌کنند و سفیانی تجهیز لشکر کند و آن سرلشکر کشته شود. آن گاه یمانی قیام کند برای جنگ با سفیانی و می‌کشد نصرانی را. چون او با پسر فاجرش کشته شوند و پادشاه صائب کشته شود و نائب او به جای او برخیزد، دجال قیام کند و پس از آن قائم ع قیام کند..... ۲۴۵

● شرح لغات و معنای حدیث ۲۴۶

● قیام مشرقی‌ها و طولانی شدن ملک آل محمد ع تا سیصد سال چهل روز کم و معنای حدیث. ۲۵۰

● کم شدن رونق اسلام تا این که این قدر ضعیف شود که «لا اله الا الله» گفته نشود. چون چنین شود، برانگیزاند خدا جماعتی را که مانند قطعات ابر در فصل پاییز که در هوا متفرق‌اند و به همدیگر متصل می‌شوند آن جماعت نیز در اطراف جهان متفرق‌اند از یکدیگر، همه با هم جمع و یکی شوند..... ۲۵۱

● واقع شدن وقایع غریبه و عجیبه و ظاهر شدن علامات بعیده و قریبه از حکومت کردن کودکان و زیاد شدن تجارت‌ها و گم شدن نفع‌ها و مردن علما و شایستگان و قحطی شدید و زیادتى جور و کشته شدن اهل بیت پیغمبر ع در بغداد با لب‌های تشنه و نفاق ملوک با پادشاه عجم و مالک شدن ترک و فتنه مصر و کوفه و بصره و نابود شدن بصره از مردبی نام و نسب بی‌اصل و فرعی و دو فرقه شدن مردم و ریخته شدن خون‌های زیاد که تا سه روز آب فرات خون و متعفن شود که مردم قادر بر آشامیدن آن نباشند و هجوم عرب‌ها و کشتن خلیفه خود را و بلند شدن پرچم‌های بی در پی و خروج سفیانی و آن بعد از هلاک شدن اهل مصر و وقوع دو خسف در بصره و دو خسف دیگر در بصره در بازار و مسجد آن و وقوع طوفان آب در بصره و ظاهر شدن سه خسف در مصر و شش مرتبه زلزله و سنگ باریدن از آسمان و بعد از آن واقعه کوفه و بیرون آمدن سفیانی از شام. پس از آن قیام مهدی ع و بیان مختصری از مؤلف ۲۵۱

● دو مرتبه دارالخلافه شدن بغداد بعد از آن که مرکز خلافت از آن جا منتقل شود و کارها به شورا و رأی دادن و رأی گرفتن برقرار شود و به آنچه رأی غالب شد عمل شود و آن مقدمه خروج

- سفیانی است و وقایع دیگر از خروج سفیانی و قیام قائم و آمدن عیسی و خروج دجال از میسان بصره و آمدن او به سیفوان و سنام و طلوع آفتاب از مغرب تا چهل سال به قیامت کبرا مانده ۲۵۴
- بیرون رفتن مردم از دین همچنان که زن از اطاعت شوهر خود بیرون رود..... ۲۵۶
 - فتنه از سفیانی [ای] شروع می شود و به سفیانی دیگر ختم می شود. سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است و سفیانی دوم عثمان بن عنبسه است و بیان حال شیعیان در نزد مردم و در نزد خدا..... ۲۵۸
 - نام های سیصد و سیزده نفر یاران حضرت بنا به روایت سید ابن طاوس در کتاب ملاحم و فتن و بعضی از وقایع زمان ظهور و عهد و بیعت گرفتن امام زمان از اصحاب خود به سی شرط زیاده تر و کیفیت قیام آن حضرت و عده لشکریان و اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و وقایع مهمه زمان ظهور امام علیه السلام و سیره و رفتار و اخلاق حضرت..... ۲۶۰
 - خطبه امیر علیه السلام از نهج البلاغه راجع به صفات اهل آخر الزمان..... ۲۶۸
 - شرح لغات خطبه و معنای آن..... ۲۶۹
 - از خطبه های امیر علیه السلام در بیان اخبار از آمدن زمانی که در آن زمان نجات نیابد مگر مؤمنی که گمنام باشد و کسی او را نشناسد و در آن زمان دین سرنگون شود همچنان که ظرف آب سرنگون شود و بیان شرح لغات خطبه و معنای آن..... ۲۷۲
 - به ظهور قائم علیه السلام برکات آسمان و زمین ظاهر شود و عداوت و دشمنی ها از میان مردم برداشته شود و بهائم با یکدیگر سازش کنند و امنیت واقعی در روی زمین ظاهر شود..... ۲۷۴
 - خطبه مخزون امیرالمؤمنین علیه السلام مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شهادت و درود بر حضرت رسالت پناهی علیه السلام و بعضی از اوصاف آن حضرت و شرح لغات و معنای آن..... ۲۷۵
 - قسمتی از خطبه و شرح لغات و معنای آن..... ۲۷۷
 - قسمتی از خطبه در ملاحم و وقایع مهمه آخر الزمان و زنده شدن بعضی از مرده ها و بیان برخی از شئون ولایتی و ظهور فتنه شرقی ها و غربی ها و بیان معنای خطبه..... ۲۸۷
 - قسمتی از خطبه در علائم آخر الزمان و حصاربندی و خیابان کشی در کوفه و تعطیل مساجد تا چهل شب و بلند شدن سه پرچم در اطراف مسجد کوفه و خونریزی در میان دو دسته که قاتل و مقتول آن هر دو از اهل آتش اند و خونریزی بسیار و موت سریع و کشته شدن نفس زکیه ای در

پشت کوفه با هفتاد نفر از همراهان او و کشته شدن نفس زکیه‌ای در میان رکن و مقام و کشته شدن شخصی دارای مرض لک و بیس به قتل صبر در راه بیعت کردن با بت‌ها با بسیاری از شیاطین انسی و خروج سفیانی با پرچم سبز - یا سرخ - و صلیب طلا و صفات سرلشکر او و فتنه‌های او در مدینه و زندانی کردن گروهی از بنی‌هاشم را در مدینه در خانه ابوالحسن اموی و فرستادن او لشکری را در طلب مردی از آل محمد که با جمعی از مستضعفین از شیعیان به مکه رفته باشند و فرستادن سفیانی یکصد و سی هزار لشکر به کوفه و فرود آمدن آنها در فاروق و روحا و موضع مریم و عیسی علیهما السلام در قادیسیه و فرستادن هشتاد هزار نفر از آنها را به کوفه در نخيله در موضع قبر هود و هجوم آوردن امیر بغداد که جادوگر و کاهن است با پنج هزار کاهن و جادوگر بر ایشان و کشته شدن هفتاد هزار نفر کنار جسر که تا سه روز آب خون و متعفن شود و اسیر نمودن بسیاری از دختران با عفت را که از فرط حیا و عفت کف دست‌ها و کنار مقنعه‌های آنها را کسى ندیده و آوردن آنها را به ثویبه و غریب و بیرون آمدن صد هزار منافق و مشرک از کوفه و متوجه شام شدن ایشان و رو آوردن پرچم‌های شرقی که نه از پنبه است و نه از کتان و نه حریر و سرنیزه آن پرچم‌ها مختوم به مهر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد و بکشد آنها را مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله و قیام پسران سعد ملعون و هجوم آوردن حسنی بر ایشان و بیرون آمدن مردی از نصارای نجران و اجابت کردن او امام صلی الله علیه و آله را و اسلام آوردن او و شکستن او صلیب صومعه خود را و خراب کردن صومعه و کشته شدن سه هزار نفر یهودی و نصارا و فرار کردن بنی‌اشهب و واقع شدن خسف و قذف در آن روز و وقایع دیگر..... ۲۹۰

- شرح لغات خطبه..... ۲۹۲
- معنای خطبه..... ۲۹۴
- قسمتی از خطبه مشتمل بر صیحه آسمانی و وقایع مهمه و قیام حضرت و گرفتن آفتاب و خروج دابة الارض و آمدن رومی‌ها در ساحل دریا کنار کهف اصحاب کهف و رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام و قضایای مهمه عجیبه دیگر..... ۲۹۸
- شرح لغات خطبه..... ۳۰۰
- معنای خطبه..... ۳۰۱
- در بیان بخش پنجم کتاب در اخبار حسنیه و حسینیه..... ۳۰۵

- زمان ظهور قائم بیعت احدی به گردن آن حضرت نیست و حضرت عیسی از آسمان بیاید به زمین و با آن حضرت نماز بگزارد و در هنگام ظهور بعد از غیبت طولانی در صورت جوانی ظاهر شود و قیافه آن حضرت از چهل سال کمتر نماید..... ۳۰۵
- قیام حضرت در سخت ترین زمان هاست و چون قیام کند، تأیید کند خدا او را به ملائکه و حفظ کند یاران او را و همه روی زمین از روی رغبت و کراهت به او ایمان آورند و روی زمین را پر از عدل و داد کند و در زمان آن حضرت در تمام روی زمین عدالت واقعی حکمفرما شود..... ۳۰۷
- تحقیقی از علامه مجلسی رحمته الله..... ۳۰۸
- حضرت وقتی ظاهر شود که مردمان از همدیگر بیزار باشند و بر یکدیگر لعن کنند و آب دهان به صورت یکدیگر اندازند و شهادت به کفر یکدیگر دهند..... ۳۰۸
- باقی نگذاردن حضرت قریش را و کشتن آن حضرت ایشان را در دو دفعه، هر دفعه ای پانصد نفر به قتل صبر و معنای قتل صبر..... ۳۰۹
- نقل حدیثی از حضرت سید الشهداء علیه السلام که در آن است خبر از فضیلت اصحاب آن حضرت و شهادت آن بزرگوار و رجعت آن جناب با پدر بزرگوارش مصادف با قیام قائم علیه السلام و فرود آمدن گروهی از ملائکه که تا آن زمان به زمین نیامده باشند و نزول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرود آمدن پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی با حضرت در حالتی که بر اسب های نور سوار باشند که بر آن اسب ها احدی از مخلوقات سوار نشده باشند و بسیاری از وقایع غریبه و عجیبه و قضایای بسیار مهمه دیگر..... ۳۱۰
- تشریح مؤلف حقیر از حدیث شریف سی امر را..... ۳۱۳
- خروج عوف سلمی از جزیره که جای او در کویت - یا کریت - باشد و کشته شدن او در مسجد دمشق و خروج شعیب بن صالح از سمرقند و بیانی از مؤلف..... ۳۱۶
- گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند به شماره اصحاب بدر که صبح می کنند در حالتی که همه ایشان در مکه حاضرند و در زمان قیام قائم کلیه آفات از هر مؤمنی رفع شود و همه قوی گردند..... ۳۱۷
- از فتنه های آخرالزمان کسی نجات نمی یابد مگر آن که خدا از او پیمان ولایتی گرفته باشد..... ۳۱۸

- سیل جاری شدن در نجف و ظاهر شدن آتش در حجاز و مالک شدن ترک‌های تاتار بغداد را و بیان مؤلف در ذیل آن ۳۱۹
- ظاهر شدن آتشی از سمت مشرق به شکل دسته بنی بزرگ که تا سه روز - یا هفت - روز ظاهر باشد و بلند شدن صیحه آسمانی در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان و ظهور فتنه‌های سخت و اختلاف در دین و بروز علامات زیاد دیگر ۳۲۰
- شرح لغات و معنای حدیث شریف ۳۲۲
- فتنه آذربایجان وقتی ظاهر شود، در خانه‌های خود بنشینید و از جای خود حرکت نکنید و منتظر ندای آسمانی باشید و بعد از آن خسف و ظهور مهدی عج است ۳۲۶
- گرفتن ماه پنجم ماه رمضان و گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و ساقط شدن حساب منجمین ۳۲۸
- ظاهر شدن آتشی در تُوَیّه که برود به کناسه بنی آسد و از آن جا در قبیله ثقیف و باقی نگذارد احدی از دشمنان آل محمد را مگر این که بسوزاند ایشان را ۳۲۸
- قیام مشرقی‌ها به طلب حق خود و حق ایشان را ندادن و قیام کردن و شمشیر زدن و ملک را متصرف شدن و تحویل امام زمان عج دادن و بیانی از مؤلف ۳۲۹
- فتنه خراسان و سیستان و بیعت کودک و فتنه شامات و غیره ۳۳۰
- بلند شدن صدا به ناگاه از طرف دمشق و اختلاف بنی عباس و ندای آسمانی از طرف دمشق به فتح و فرورفتن قریه جابیه در شام به زمین و افتادن قسمتی از دیوار مسجد جامع اموی در دمشق از سمت راست مسجد و خروج بی‌دینی از ناحیه ترک و تعقیب کردن رومیان از آنها و رو آوردن ترک در جزیره و بی‌دینی‌های رومی در رمله و اختلاف بسیار در هر سرزمینی از زمین‌های مغرب و خراب شدن شام و بلند شدن سه پرچم اصبه و ابقع و سفیانی و بلند شدن پرچم‌های خراسانی و وقایع مهمه دیگر و قیام و رفتار و سلوک آن حضرت عج ۳۳۲
- شرح لغات و معانی حدیث ۳۳۴
- پرهیزید از فتنه اصبه - یعنی: ابقع - صاحب لک و پیس و فتنه سفیانی و عباسی و زیدی مذهب‌ها ۳۳۹
- هنگام ظهور اختلاف در شامات و قتل و خونریزی در آن بروید به مکه که آن جا بهترین شهر است در آن زمان که به آن جا پناه برند ۳۴۰

- ۳۴۱ فتنه بنی عباس
- ۳۴۳ وارد شدن عذاب در آخرالزمان بر فسقه اهل قبله؛ کسانی که منکر نزول عذاب اند
- ۳۴۳ فتن و محن و اوصاف مردم آخرالزمان و بعضی از رفتار و سلوک قائم علیه السلام بعد از ظهور
- ۳۴۶ خروج سفیانی از محتومات است
- ۳۴۸ در فتنه های سفیانی و بیان این که سیصبانی پیش از سفیانی خروج کند و جنگ شدید مروانی با بنی عباسی در قریسا
- ۳۴۹ وقوع زمین لرزه ای در شام که صد هزار نفر هلاک شوند و فرورفتن قریه ای از دمشق به زمین
- ۳۵۰ سفیانی هرگز خدا را نپرستیده و مکه و مدینه را ندیده
- ۳۵۱ باز کردن قائم علیه السلام پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را در نجف و بیان این که اصحاب حضرت بر ابر سوار شوند
- ۳۵۴ قیام قائم علیه السلام در روز عاشورا و روز شنبه است و در بیان این که وقت دخول مهدی علیه السلام در کوفه پرچم هایی که در کوفه است مضطرب شود و مردم برای حضرت کف زنند و سید حسنی با حضرت بیعت کند و حضرت در آن جا مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و نهری از پشت قبر امام حسین علیه السلام به نجف کشیده شود که آسیاهایی در راه آن ساخته گردد
- ۳۵۶ - ۳۵۷ دوره سلطنت قائم سیصد و نه سال است و در بیان ظهور ستاره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع آن بعد از گرفتن آفتاب و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او
- ۳۵۸ ظهور حضرت در مکه وقت نماز عشاء است و موعظه و نصیحت آن جناب در مجمع اصحاب و بیرون آوردن آن حضرت زندانیان بنی هاشم را و فرود آمدن پرچم های سیاه در کوفه
- ۳۵۹ رجعت منتصر و سقاح به دنیا
- ۳۶۱ رکود آفتاب مابین زوال تا وقت عصر و ظاهر شدن سر و سینه ای در آفتاب که به حسب و نسب شناخته شود و آن در زمان سفیانی است
- ۳۶۲ خراب کردن آن جناب چهار مسجد را و بعضی از کارهایی که انجام می دهد و امر کردن خدا به کند حرکت کردن فلک و دراز شدن سالها و رد قول زنادقه

- جنگ کردن حضرت با فرقه زیدیه ۳۶۳
- برپا شدن خیمه‌هایی در مسجد کوفه برای تعلیم دادن قرآن بنحوی که نازل شده و وقوع زلزله‌ها و بادهای سخت ترساننده ۳۶۴
- نازل شدن حضرت با هفت قبه نور که ندانند آن حضرت در کدام یک از آنهاست و خبر ابی لبید مخزومی ۳۶۶
- بیان مؤلف و پایان سخن او ۳۶۷
- قصیده مولودیه قائمیه اثر طبع قاصر مؤلف و در آن است بعضی از اشارات و رموز ۳۶۹



Sayyed Mohammad Hasan
Tabatabai Mirjahani

Nawaib al-Duhur
fi Alaim al-Zuhur

